منتخب اکثر از تصنیفات جناب حافظ کلام

رب العالمین سند المتکلمین مولانا سید علی اظہر حسن آبادی مسمی بہ

کتاب منتہی الکلام

بفرمائش برگزیدہ تاجران محمد عبد الغفور صاحب زاد اللہ شفقتہ

در مطبع ناصری باہتمام ناصر علی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي وفقنا للمتمسك بالكلام مع الخصام وتمييز الحق من الباطل كالنور
من الظلم وكرمنا بتنبيهات اهل الخوض لاعتراضهم على حديث الحوض بتقريب
اللسان وتحرير القلم والصلوة والسلام على عباده الذين اصطفى سيما من اختص بالشفاعة
العظمى يجري على لسانه ينابيع الحكم وعلى آله وخلفائه الاربعة المتناسبة
يشربون من السلسبيل ولن يبعد احد منهم فبعدا وسحقا للمبدلين المرتدين
عنهم من اهل الابدال يؤخذ بهم ذات اليمين وذات الشمال يحلؤن دون الا
فهم يذادون عن الانهار ويساقون الى النار ولا يردون على الاحد
فلا ندري ان يخلص منهم الا مثل همل النعم اما بعد میگوید بی بضاعت کمترین
عبید الاوراک ذمیم الاخلاق که از فقدان استعداد و سرچشمه ندامت چنان فرو برده که ز غبار
فضل و هنر بری و از دوار مکاید و فریب نفس بانواع معاصی و صنوف حرمان و مکاره بدانسان مبتلا
که خود را در عوام بلکه افراد انعام هم نمی شمارد شعر گهه ناله کند ز درد بی درد خویش گهه سوزد و گاه
خویش چون قمع صبر وز همه مردان شنود خون می گرید ز ننگ نامردی خویش لیکن

لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم امید تکفیر
ذنوب و تستیر عیوب برحمت واسعهٔ الهی واشته و مایهٔ رجای واثق ازین آیت وافی هدایت اندوخته حیدر علی
فیض آبادی اعطاه الله سبحانه تعالی فی الدنیا النفس اللوامة وتجاوز عن جزائه یوم القیامة واغمض عن
عیوب نفسه وجعل غده خیرا من امسه ابن صفوة الحفاظ والعابدین شیخ
محمد حسن بن قدوة العارفین شیخ محمد ذاکر بن اسوة الواصلین شیخ عبد القادر دهلوی الطفهم الله سبحانه
بالاعادة واکرمهم بالحسنی وزیادة که یکی از احباب صداقت انتساب شب و روز غم دین
میخورد و از رواج تشیع محدث در ضیق صدر و ارتعاد قلب و جگر گرفتار میبود رسالهٔ امام المتشیعین نظام
المتکلمین بحر محیط فطانت و هوشیاری نهر عمیق بلاغت و حق گذاری رئیس علمای عالی شان سبحان علی خان
جنبه الله تعالی عن فساد اعتقاداته و بصره ببطلان خیالاته و مقولاته که در تالیف
سنه یکهزار و دو صد و چهل و هفت از هجرت البشیر النذیر شفیع محشر صلی الله علیه و آله وسلم بذریعه بعضی از صدقای
ایمانی او بهم رسانیده روزی پیش اینک نکوهنات آورده صفحه چند از تمهید و تقریر حدیث اجمالی بر مسامع احقر العباد
رسانیده مستدعی آن شد که هر روز بقدر فهم و دانش خود آن اوراق را با خسر انفس و آفاق گزراند چون
اشتیاق از حد گذشت و شوق صادقش زیاده از سابق متحقق گشت جز قبول چاره ندیدم و این
مهم را در چند هفته فارغ کردم من بعد از تحصیل کتب منطق و حکمت مثل شرح مطالع و میبذی
اعراض نموده رسایل دیگر بوسیلهٔ اولیای مؤلف بدست آورده بنظر غور و امعان نیز بیشتر آن مطالعه کرده دست
بدامن فقیر زده پای اصرار بر این الحاح فشرد که اکنون منتهای آرزویم اینست که جواب این معضلات که
ناخن بدلها می‌زند و بملاحظهٔ آن مانند بیدی برخود میلرزم و از ضلالت و لغزش عوام که بحقایق نمی‌رسند
نجات میسر شود مطمئن شوم عونا لاهل الحق والانصاف وصونا لعقائدهم عن الزیغ والاعتساف
عنان او هم عزیمت را بانجاح مرامش منعطف ساختم المنة لله تعالی که بسی بنا بدکه در خاطرش با دوقطعیه رسوخ
تمام یافت که انچه مؤلف رساله بسو خیال خویش را به پیرایهٔ اشکالات آراسته مانند مصنفات و مؤلفات

قید بارند ایشان بهواجس نفسانی و وساوس ظلمانی بیش نیست بستر اصرار و استبداد در ابطال مبالغه آمیخت و بار
دیگر دست بدامن اقل مخلوقات آویخت که رساله اولین را که مولف بکمال شد و بد نوشته چنان نه بیروز برپا بگرد
که جز ما اهل حیرت و ذکا بعد از دید نفس بر رد رسایل دیگر قادر شوند بلکه در ابحاث شیعه و سنی هر گونه
توانائی یابند و ذخیره برای رد این مذهب بتحدث اصولا و فروعا بی کلفت بدست آرند و روزمره
معاصرین تذکاری و متاخرین را یادگاری باشد و هر کس بعد از ادراک حقیقت آن اعتقاد جازم نماید
که متبحرین امامیه که در بسط طعن خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین آب در جگر داشتند و آتش بجهان
میزدند و بیافه درائی و سخن سرائی می پرداختند اگر بوادی رجعت قدم نهند و داد جدال و جدال دهند
جز خیبت و خسران و بی نصیبی و خذلان چیزی دیگر بدست نیارند و حدیث الحوض بسبب کثرت خوض ایشان
شان مثل طوفان بحر خونخوار شود و مانند تلاطم امواج دریای زخار نمودار و هر یکی از اکارم قدما و اکابر متاخرین
مصداق وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ بلکه جمیع تشنیعات مولف در باره
ملازمین جناب سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الی یوم الدین علمای اولین و آخرین بعذاب و وبال و عقاب
و نکال منقلب گردد و همگنان باطمینان قلب بدانند و بعین الیقین به بینند که مذهب اهل سنت در تحقیق و تنقیح این مباحث
و امثال آن مانند سفینه حضرت نوح علیه السلام است که مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ هر چند قلت
فرصت و کثرت مشاغل لا یعنی و موانع و عوائق را که تفصیل ذکرش بخوف طول کلام نا ملائم عند الخاص و العام
است بار بار بیاد کردم گوش بنهاد و اصرار و الحاح را چندان بعمل آورد که خارج از احصار بود داد و قرطاس خواهد
آخر بعد از تضرع و زاری بدرگاه باری جسته تقدس و تعالی و تایید المتکلم خیر الوری علیه و آله الصلوات من الملک
الاعلی تحریر این کتاب شروع نموده ام چون مولف رسایل تعریضات و ایهامات بلکه تصریحات زبانی و بی ادبی
در حق بعضی از امهات المومنین و خلفای راشدین و اعوان و انصار ایشان و گروه تابعین و علمای کاملین از
امت مصطفی صلی الله علیه و آله و رضی الله عنهم اجمعین از حد گذرانیده بود و آن جبلت ایشان فی المزاج و ستم
ظریفی را کالملح فی الطعام می شمرد و الحاف و اقتراح را دین بابت هم با انتها رسانید لاجرم احصر

عباد

عباد کتاب خود را بایراد براهین تحقیقی و الزامی و قلب تمامی عبارات و اعتراضات مولف بضمیمه
فن ظرافت و حکایات مضحکات و نقول مفضحات مرصع نمودیم تا انتقام بخوبی رود و بعد و جوانان مزاح
اندیشه ظرافت پیشه را هم رغبتی بمطالعه آن پدید آید بر این ماجرا جماعتی از حافظان اسرار و یاران
وفادار که شوق کلام در سر داشتند احدی از اهل فضول بوالهوسی خود را بلباس محصلین جا می نمایند و بجمع
زخارف دنیوی می گرایند واقف نگشت هر گاه کتاب باختتام رسید گروه اول بکمال رغبت و جد تمام سعی نمودند
که مضامین آن بلباس ظهور در آید و از نهانخانه بطون بعالم شهود بروز نماید فاقد الاستعداد که صمت و
سکوت شیوه اوست و بدون اتمام اظهار این کتاب را مناسب نمی دانست بزجر و تهدید پیش می آمد تا آنکه در
یک سال و چند ماه جزئیت کتاب بکلیت انجامید و بعنایت ایزدی باختتام رسید و در این وقت ابحاج
شان که این راز بر ملا افتد و اوراق تالیف بانجمن مولف فرستاده شود از حد تجاوز کرد والقصه یکی از
طائفه ثانی بعضی از مطالب را که تعلق بخطای مولف در بارهٔ تخطیه امام المحدثین محمد بن اسمعیل بخاری رحمه الله
علیه داشت بانی بعضی از اصدقای جنابی شنید و آنکه اطلاعی بر رساله مولف بهم رساند و معلوم کند که
از چندی تمامی فن خرافات او را تدارک واجبی نموده اند آن تقریر را وسیله اظهار خیر خواهی ساخته
بعنوانیکه سامعین را الیقین راسخ تنفر داد و حاصل آید بسمع مفتش رسانید و در باطن بخطای خود معترف شده و از آن
روز باره دیگر همت بمحو و اثبات بر گماشت حتی که مجتهدین شان و دیگر علمای شیعیان هم بتکرار ملاحظه آن
رنج و تعبها کشیدند با جواب گفتیم که اگر کتاب بدست خواص و عوام چنانکه تمنا می کنید رسید اول گرد و اولیای
دولتش بسیاری از هفوات او را محو خواهند کرد و مضامین جدید بلطف صائب خواهند تراشید و در انحصار بخطای
مربی خویش اقرار نخواهند نمود و سامعین و ناظرین را اشتباهی پیدا خواهد شد که شاید از طغیان اقلام ناسخین این خطاها
افتاده پس پیش بینی و عاقبت اندیشی مقتضی آنست که چندی نگاه داریم و باهل فضول هرگز ننمائیم بعد از
شهرت رسائلش این کتاب خود را نزد آن بزرگ رسانیم و گوئیم که این همان سنگست که بر سر من زده بود حالا
در این امر باید کوشید که یکی بواسطه دیگری بمولف رساند که زندگی و دولت صحت بار را نشاید در طرح

تالیفات خویش فراوان عجالت باید کرد باری این رای رزین را پسند کردند و دانستند که سعی بلیغ
باب حجب ظهور کتاب مانند آفتاب است و اینهم بخیال فقیر بلکه آن مردم نیز مرتسم شد که هر چند حضرت
مولف بنابر حسن اخلاق درپی استیصال نشود و بملاحظه کتاب غیظ و غضبش هم درنگیرد بلکه بنابر دعوی انصاف
مشام فیض اقتباسش از دیدنش انضمار تحاشا نپذیرد لیکن از فرزندانش که و تیره پدر بزرگوار خود را از
دست داده بحکم عصبیت و جهل در برهمزنی ناموس مردم افتاده اند هر چند رابید بود مبادا نایره فتنه
درین زمان که عاید وقت افحش عیوب است بمقتضای اَلنَّاسُ عَلٰی دِینِ مُلُوکِهِم بسر رسید اشد بلند شود و زبانها
بآب تدبیر فرو نشیند مع هذا بعضی از سر آمد صوفیه صافیه قدس اسرارهم این خاکسار را بمناظره
علم الهدی امامیه امام اعظم اثنا عشریه رئیس المجتهدین انیس المقلدین کاشف الغمه عارف الاصول
الملهمه نائب مناب صاحب الزمان مولوی سید محمد مستغنی از توصیف و بیان که خود جناب فاضل جائسی
والد ماجدش علی ما فی المقامع الحیدریه در آئینه حق نما مقتضای این سطر نموده بتعریف او بیفزاید شعر نه تنها
ملایک ثنا خوان او ٭ که جن و بشر جمله قربان او ٭ خفف الله اثقاله و اوزاره و کثر سوابقه و انصاره
بعد از الحاح که مزیدی بران متخیل نباشد و تفصیلش در دفاتر نگنجد متوجه گردانیدند و باعث بران شدند که
مجلدی ضخیم درین امر خاص فراهم آمد امید از میامن توفیق سماوی و تایید ازلی آنکه چنانچه آن مجلد ضخیم را مطبوع
خاصه و عامه ساخته بطبع هم در آرد و اهل خلاف را از اموریکه بر اصول شان درباره حضرت خامس
آل عبا علیه التحیه و الثنا لازم می آید و عبارت از تعبیر آن بعجز می گراید اجتناب کلی عطا فرماید رَبَّنَا
تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ الغرض تحریض بعضی طبع رسائل بطبع مولف قرار یافت
بازبه بعضی از وجوه تاخیری و تقصیری رفت تا در سال یکهزار و دوصد و پنجاه و دو از سنین هجری
پیرایه ختم دربر گرفت و رتبه تقدم بالشرف برای رساله حدیث الحوض مسلم گشت چون رسایل بدین
سلسله مجموعی ترتیب یافت و تقسیم آن بهر دم از نزدیک و دور شروع گردید کسی از اهل حق فهم اذکیا
میفرمود که فکر جواب باید کرد یعنی ادله رسائل خصوصا رساله اولی که بملحقات هم تایید یافته

چنان متین و استوار است که کسی را مجال گفتگو در آن باقی نیست بالجمله آوازهٔ این مبارز از در
و دیوارش بلندی میگرفت و غلغلهٔ افتخار اولیای دولتش از حضیض زمین باوج آسمان میرسید که ناگاه سخن سنجی
نکته دانی نظر بخیر خواهی و غیرت ایمانی این واقعه را نزد امیری کرد با دلی عالی فطرت بلند همت شهسوار مضمار
شجاعت و شمشیر سالار میدان بسالت و لیکن محیط دایره دانش و کان ابر کرم بحر عطا که فال بعض
الشعرا شعر بشمارند اگر داده یک روزه او روز دادو آید و آن داده نیاید بشمار یعنی حسام الدوله
فقیر محمد خان بهادر تهور جنگ لا زالت رایات حشمته مرفوعة و عمارات دولته
اعدائه مقلوعة که شمردن اوصاف جمیل و اخلاق جمیل او را کتابی باید دراز و دفتری
باید بس طویل پس بالضروره بر دعای او بر طبق ادعیهٔ ماثوره اکتفا ورزم و مثوبات اخروی که باقی و
مستدام نه فانی و ناپایدار است از کبریای الهی برای او طلب نمودم توفیق طبع مجلد مذکور که مثبت شهادت
حضرت شهید کربلا علیه التحیة والثنا رافع او با هم قدیم و جدید مجتهد فهرست انجمین گشت دیگر از تبلیغات
بنده که هم برین قیاس از جملهٔ باقیات صالحات توان گفت و تهذیب کتاب بلکه خود بترتیب آن بزبان اردو پرداخته
و حقا که نزد اهل بینش بعد ازین بانه رجوع مردم عموما و خصوصا در مباحث کلام که میانه فریقین اصلا و فرعا
دائر است فقط بدان خواهد بود بر زبان آرم و دست دعا پیش فالق الحب والنوی بردارم

اللهم فاطر الارضين والسموات وعالم الجهر والخفيات ومفزع الملهوفين في الملمات و
ملجأ المخلوقين في المهمات اسئلك بمحمد حبيبك وصفيك سيد المرسلين وآله الهادين
وازواجه امهات المؤمنين واصحابه المجاهدين ان تزيد في عمره واولاده وتنزل حسبانا
من السماء على حساده وتعصمه من الامراض والالام التي تكدر النعم وتغير النقم وتؤمنه بامن
الخائفين وتمتعه بالصالحين وتوفقه لما يزيد في مثوباته وتضاعف حسنات ايامه
وحسناته واكتبه من حجاج بيتك الحرام وزوار ضريح رسولك وعترته وخلفائه
عليه وعليهم الصلوة والسلام واجعله رحيما على العلماء الراسخين وكلا

تسلط علیه احداً من الجائرین + ومتّعنا ببقائه ناعمین + وبلقائه غانمین + و
اجعلنا بحقوقه قائمین + ومن الآفات فی البلایا سالمین + واجعل دعائی الیک صعداً
وخیرک فیه نازلا + یا معطی السائلین + ویا مجیب المضطرین + ویا غیاث المستغیثین +
ذکر کرد بکمال عجلت بی تابی حصه خود را بمقتضای سابقه محبتیکه داشت درخواست مؤلف موصوف
بعادت خویش گفت که بدو شرط موقوف است یکی آنکه قصد تحریر جوابش مصمم شود دوم آنچه بقلم آید
خالی از تعریض و خشونت باشد و مناط اعتراضی که از من درین امور صدور یافت آن بود که خطاب
بشخص معین داشتم این عذر اگرچه نزد مخالفین هم بدتر از گناه بود کما لا یخفی علی من طالع صدر الصوارم
ولیکن نظر بر احکم ذاتی و آخر بینی بعد از وصول رسائل فقیر را بتاکید بلیغ امر فرمود که اکنون جواب
بعنوانی مهذب باید نمود که از خشونت و ستم ظریفی و حکایات و واقعات این فن از اول تا آخر
معرا و بحلیه رعایت آداب ظاهری محلی باشد هر چند از رهگذر تیز زبانی مؤلف زخم دامی در جگر بود
چنانچه مشهور است **شعر** جراحات السنان لها التیام + ولا یلتام ما جرح
اللسان + مگر بهر حال عنان گیر توسن خشم نمودم و این رای جهان آرای که موجب محبت و خلق
و رافع خصومت و شقاق است بطیب خاطر پسند کرده بدین مهم مشغول گشتم و حکایات و کلمات مرقوم
الصدر را از هر مقام محو نمودم تا آنکه بعنایت باری عز و جل بانجام رسید و بمنظر استحسان جلوه
گر دید و همان وقت حکم طبع آن نافذ شد قضا را درین اثنا امراض صعب در از حال جناب ممدوح
در رسید و ادا آمد و مزید اهتمام و استعجال طبع در تعویق افتاد و بعد از حصول صحت صلاح راقم
الحروف ان استقرار یافت که هرگاه طبع چند جلد مجلد او بسیار میخواهد مؤلف را لسبب منتظر باید بود
بهتر آنکه تعطش و اشتیاق ورا او درین ز رود رفع کنم و محنت انتظار را کشیده بتر از موت است سبک نمائیم
یعنی یک نسخه کتاب از کاتبان نویسانیده بطریق وصیتیکه حضرت مرشد البریه صاحب مقامات علیه
مصنف تحفه اثنا عشریه قدس سره العزیز بخطاب این بنده عاصی نمود که نزد مجادل کتاب

کتاب خود را بیچاره نباید فرستاد و بدفعات ارسال داریم و طبع کتاب بجای خود بوده باشد
و بسکه این خبر بمسامع مؤلف رسید بعضی از افادات خویش را در چند جزو صغیر متعلق به بحث مطاعن
فرستاد و هرگاه نظر بران افتاد معلوم شد که بخطاب جناب خاتم العارفین قاصم المخالفین سید المحدثین سید
المتکلمین حجة الله علی العالمین شاه ولی الله دهلوی انار الله برهانه الی یوم الدین خیلی زبان درازی را
کار فرموده و الفاظ ناصبی و امثال آن برای آنجناب که اشقیا را توصیف لعنهم الله را از بدترین فرق می دانند
استعمال نموده و بواز رضا ببعضی مسترشدین و دوستان شاه صاحب موصوف که از بیلی وارد شده
شکایت ازان نمودند برآمد هرچند بعضی خدام خانقاه صاحب عالی مقام این اقوال الانام هرگز نمود مگر شغف
شان باعث بیان شد که از روی تحمل لعن و تعریض بحبیبهم دو جواب مؤلف مقام بعضی ازان چیزها که جو
شده بود ذکر باید نمود تا از خواب غفلت بیدار گردد و آینده بیر انوشتن بنگرد در دفتر جناب ممدوح
درخصوص این اقتراح ملتجا شده لهذا برای آزرمی مؤلف تحملی بردو ابریختیم و لیکن حالیا عهده موثق کرده ام
که اگر جناب مؤلف ازین باز و رسته بیزار خدا شاهد حال است که حیا باید شد که در جواب سیاق بکنم
اگر بهدایت و ترتیب بعضی ازان بحث تنگ گاه شدن موانع و سوانح باقی اگر فی المثل ناقصی را
عالم سلوک این راه باشد حاشا که این مضامین بخاطر فاتر خطور هم کند مگر بعضی
حضرت مؤلف را بنابر نقصان استقرار کتب کلامیه خویش و مزید عصبیت خیال این معنی در سر بود که
متکلمین اهل سنت بالخصوص مصنف مواقف و صاحب تحفه برد الله مضجعهم و شکر الله سعیهم اجمال در بیان
می نمایند و تقریرات علمای شیعه را بالاستیعاب نقل نمی کنند و احتمالات را که قالع استدلالات شیعه است
فرو میگذارند و با وصف التزام در هر مقام اصول خود را دخل می دهند ناچار در هر بحث طریق
تفصیل سلوک داشتم و بعد از رد اصل رساله هیچیکی را از حواشی نهیه که بعضی ازان مطبوع شده و بعضی
متروک با ستعرف ان شاء الله تعالی باقی نگذاشتم و متعرض ملحقات هم تا ایل نوردیدم و باستیفا
افادات علمای قوم نیز جهدا کی در هر باب کوشیدم و بعد از ایراد تقریر و تقسیم شان بابطال سعی را

بتقدیم رسانیدم باز تقلب تقاریر شان خصوصاً اقوال مولف عالی شان با فحش وجوه متوجه
گردیدم و غرایب ابحاث را که اسفار فن کلام ازان خالی بود وارد کردم پس فقیر را در طول ابحاث
و درازی کتاب معذور باید داشت شعر کین سخن را خود تو مبدا بوده * گر فزون گردد تواش افزوده
والحمد لله که بعد از تداول کتاب و شهرتش نزد مخالفین که از چند سال باعلان تمام اتفاق
افتاده انچه درباره جامعیت این اوراق پریشان زبانی اهل خصومت بگوش ثقات رسید و حضرت
مولف با بیان اغلاط بمکاتیب خویش مدح آن فرموده و وجوه ترجیح نقل نموده بنده نالایق کمترین
خلایق را مناسب نماید که بذکر آن بپردازم و نفس شوم را مسرور سازم بالجمله از انجا که بهر کسان
موافق و مخالف بعد از مطالعه آن میگویند که جامع اوراق کلام را بنهایت قصوی رسانید لهذا
این کلیستره را بالمنتهی الکلام مسمی گردانیدم و بحکم آنکه در بهر ورقش بجهت اعتراض بر حدیث الحوض
تنبیهی بنسبت مخالفین مصداق آیت کریمه وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ واقع شده
به تنبیهات اهل الحوض لاعتراضهم علی حدیث الحوض ملقب نمودم حالیا چند مقدمه قبل از شروع نوشته
می شود تا عاقل را بصیرت افزاید و هنگام دیدن این مجاله بکار آید نخستین آنکه تقریر الزامی و تحریر جدلی
درین اجزا بالخصوص مسلک ثانی بر اصول شیعه در باب قلب مطاعن بسوی مقتدایان دین و
پیشوایان حق و یقین از حضرات انبیا و مرسلین و ائمه طاهرین و صحابه کبار از مقبولین متشیعین زیاده
از شمار و تعداد اتفاق افتاده مانند عدم طیب ولادت و ناصبیت مبشرین و منذرین و اعمام طاهرین
سید النبیین و نسبت ضلال و تلبیس بحضرات معصومین و انتساب اجداث سلمان فارسی و ابوذر غفاری
و عمار یاسر و غیرهم من الاصحاب و الملازمین ناگزیر رو داده و بحکم الضرورات تبیح المحظورات این نوع
مطالب برای ثبوت بطلان مذهب مردود شیعه بر زبان قلم تفویض یافته خیال فاسد را دخل ندهند
که سیاق بیدای نهج دانی ازین بزرگان انحراف ورزیده حاشا و کلا بلکه اگر اندک استقرار روایات ایشان نمایند
روشن خواهد شد که درین خصوص هم فقیر کثیر التقصیر مقلد حضرات امامیه گشته تفصیل اجمال آنکه از انتساب قدما امامیه

بالخصوص

بالخصوص تالیفات شیخ صدوق ابن بابویہ قمی مثل عیون چنان بدریافت میرسد کہ حضرت امام
رضا نسبت بانبیاء اولو العزم علیہم السلام کہ ایمان بہ رسالت شان بر کافہ خلائق قاطبۃ اجمعین حتی
حضرات اہل بیت طاہرین بحکم کتاب مبین فرض و متحتم است و تبرا و بیزار دادہ باستماع روایتی ازین باب
گوش باید شد حدثنا احمد بن زیاد بن جعفر الہمدانی والحسین بن ابراہیم بن احمد بن ہاشم
المکتب وعلی بن عبد اللہ الوراق قالوا حدثنا علی بن ابراہیم بن ہاشم عن ابیہ عن صفوان بن
یحیی صاحب السابری قال سألنی ابو قرة صاحب الجاثلیق ان اوصلہ الی الرضا علیہ السلام
فاستأذنتہ فی ذلک فقال ادخلہ علی فلما دخل علیہ قبل بساطہ وقال ہکذا
علینا فی دیننا ان نفعل باشراف اہل زماننا ثم قال لہ اصلحک اللہ ما تقول فی
فرقة ادعت دعوی فشہدت لہم فرقة اخری معدلون قال علیہ السلام الدعوی لہم
قال فادعت فرقة اخری دعوی فلم یجدوا شہودا من غیرہم قال لا شیء لہم قال فانا
نحن ادعینا ان عیسی روح اللہ وکلمتہ فوافقنا علی ذلک المسلمون وادعی المسلمون
ان محمدا صلی اللہ علیہ وآلہ نبی فلم نتابعہم علیہ وما اجمعنا علیہ خیر مما
افترقنا فیہ فقال لہ ابو الحسن علیہ السلام ما اسمک قال یوحنا قال یا یوحنا انا
آمنا بروح اللہ وکلمتہ الذی کان یؤمن بمحمد صلی اللہ علیہ وآلہ ویبشر بہ ویقر علی
نفسہ انہ عبد مربوب فان کان عیسی الذی ہو عندک روح اللہ وکلمتہ
لیس ہو الذی آمن بمحمد صلی اللہ علیہ وآلہ وبشر بہ ولا ہو الذی اقر للہ عز وجل
بالعبودیة والربوبیة فنحن منہ براء فاین اجتمعنا انتہی بلفظہ محصل حدیث آنکہ یکی از
علمای نصاری کہ یوحنا نام داشت بتوسل صفوان بخدمت امام رضا فائز شد پرسید کہ دو فرقہ را باہم تنازع
واختلاف افتادہ یکی ازین ہر دو دعوی کردند و دیگران بر مدعاشان گواہی دادند فرمود کہ دعوی آنہا
ثابت شد پس عرض کرد کہ فرقہ دیگر را بر دعوی خود گواہی بہم نرسید فرمود کہ دعوی شان بمعرض ثبوت

بیاید یوحنا گفت ما دعوی می‌کنیم که حضرت عیسی روح خدا و کلمهٔ اوست و اهل اسلام بران گواه شده‌اند
ما بر دعوی ایشان که محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فرستادهٔ خداست گواهی نداریم حضرت جعفر به او گفت ما بان
عیسی ایمان آورده‌ایم که ایمان به پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم داشت و بشارت به قدوم میمنت لزوم او میداد و به پیغمبری خود اقرار
میکرد پس اگر عیسی هم چنین نبوت را دعوی می‌نمود تبرا می‌کنیم اکنون انصاف کن که اهل اسلام بر دعوی شما چگونه گواهی
داده‌اند انتهی معلوم شد که درباره مرسلین علیهم السلام امثال این عبارات را برای الزام اهل خلاف ذکر
کردن جرمی و اثمی ندارد و موجب سوء ظن در حق متکلم نمی‌شود و ازینجا قیاس باید کرد که فقیر بلکه تمامی اهل سنت
به نبوت و رسالت آن بزرگان مذعن‌اند که بجا اهل نبوت خاتم و حضرت خاتم اعتقاد می‌کنند و ایمان بسابق
و اولو العزمی و آنکه دین او ناسخ جمیع ادیان است بهشت مند و بعد از استماع مناقب اجتبا آنها
بجان و دل مصدق شده‌اند کسانیکه در حق ایشان بهجو و ادراک مناقب تقصیری اولاد اطهار ایشان در هیچ
آمده و در ولایت و امامت ایشان شک کرده یا حرام بلکه جحود و انکار و کذب را به نسبت ایشان آشکار کرده‌اند
همچنین بجان اهل بیت و اصحاب کبار اعتقاد داریم که ظاهر ایشان با باطن یکی بود و خلفای راشدین
را خواستند دین کثیری ندانند و قرآن مجید را که اشرف معجزات اشرف المرسلین است صلی الله علیه وعلیهم اجمعین
محرف و مبدل و ناقص اعتقاد نمی‌کنند و حضرت امیر را به عوض رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
در آیات بینات به عنکبوت و ذباب و ظلمت و سواد تعبیر نموده‌اند و بوقوع غضب فحش معاذ الله به حرم
اهل بیت اطهار قائل نبوده‌اند و حضرت امیر کفر را که آن کتاب بعد ببینید استمداد مانند جنین و خائنین
نمی‌فهمند الی غیر ذلک من المثالب الواقعیة والمطاعن الحقیقیة التی تعرفها وتذکرها من تفسیر العیاشی والقمی
والکافی وبحار المجلسی وغیرها انشاء الله تعالی پس ناظرین رساله و سامعین این مقاله را باید که از امور مذکوره
دمع نشوند و ملو غیظ و غضب نگردیده باصول شیعه رجوع نمایند و فقیر را در ذکر امثال این روایات و
اعتقادات و احادیث مفتریات و انچه بران ترتیب یافته معذور دارند و بمضمون این ابیات عمل نموده و عنان
قطعی بهر سانند ابیات نه در خلاصه صدق قدم زنم بخلاف نه در عدالت فاروقیم مجال

نبشتی

ناقص * نه در سخاوت عثمان چو شیعه بلکه * نه در شجاعت حیدر چو خارجی احمق * سر خوارج
خواهم شکافته چو انار * ول لو عجب تلعلعن کفیده چون جوزق * دوم آنکه هنوز مرویات دست نشده سیالکوتی
مولف که چند ورق بیش نیست کما ینبغی بما فیه منطبق نمی شود و جا بجا اغلاط دارد کما ستعرفه ان شاء الله تعالی
و حال آنکه کتاب مولف چنانکه سید انی مرجع خلائق بلکه حاکم کوفه بود و شامل امور شرع علم کلام از حد فزون
داشت و علمای امامیه دستگیری وی پیش دستی و رافلاح انشا این سید نشستند و با جانقش این نزد کاهی و ریحان و قول
نگاه نمی نمودند و بیک اشاره اش گاو زمین از گاو زوری یکو ساله فلک سر نیابند استغفر الله بعضی از علمای
سنیه کو دنیا طلبی و امیرث یافته اند از تصحیح روایات بر وفق مرویات شیخ نمی فرمودند و جواب قصیر که
با اندک تحاشی ان رساله است حسبه و تحتومه بروایات غیر متناهی که منظور بتتبع کتب لا تعد و لا تحصی است کتب اولی
اعانت دیگران کفته کردم و تسوید و تهذیب بیش از اول ورزم ولیکن با نهایت بردی امید موفق دارم
که عبارت منقول عنها مطابق اقتدار آغاز تا انجام و ان هفدهیات لمطابقه احیانا فلا فصل من
الالتزام و التیسیر لکل عسیر فانه علی کل شی قدیر و بالاجابة جدیر * سوم آنکه روایات از اسناد این
کتب ایراد کردم که از مشاهیر و معتبر ترین اسفار قوم است و از تالیفات کسانیست که بزعم شان در
اصحاب ائمه با اولیای کاملین معتبر شده اند و بعدیم النظیر ملقب میگردند و خود حضرات معصومین امر کرده بودند
که اخبار را جمع کنید و بعد فراغ از نسخ اوراق و تحسین سیاق نسخ و مجموعات شان بعد از حضرات نظر فرمودند
و بسیاری از این اصول تالیف ثقة المحدثین کلینی و شیخ صدوق ابن بابویه قمی و ابن معلم یعنی شیخ مفید و سید
مرتضی علم الهدی و امام اعظم طوسی و علی و امثال شان است که تشیع را بر بازار زمانه روائی کامل داده اند
و ذکر اسامی شان بالاستیعاب موجب تطویل خواهد بود و از تالیفات دیگران که خوشه چین خرمن فیض شان اند
در بیجا چه نام برم آری چون اکثر اصول و فروع متاخرین شیعه تصانیف خاتم المحدثین و المتکلمین باقر مجلسی است
دو کتب پیش لشعاع بحار الانوار مرجع فضلا و علمای شیعه است چنانچه از دیباچه آن هم و صحیح تمام وارد است
هر چند روایات کتب دیگر بیش از بیش یا دو باشد لیکن با کثر اوقات روایات مولفات او سیما اخبار کتاب

مذکور ملحوظ داشتیم در غالبها بیان معنی روایات هر کتاب و نقل تراجم بحار را مطمح نظر انگاشتیم تا فارسی خوانان هم بهره وافر بردارند و چون ایراد عبارات از کتب منقول عنها در هر مقام باعث آن بود که ضخامت کتاب بهزار جزو رسد و استیعاب معایب شیعه اصولاً و فروعاً که بعد از استقراء کتب غیر متناهی بنظر آمد متعذر گشت ناگزیر در وجه اختصار مناسب پنداشتیم و جابجا بنام اصل کتاب اکتفا گزیدیم و بذکر هر عبارت و هر عیب گرد اطناب نگردیدم هر کس که خواهد بدان عند غور رجوع بماخذ نماید و در بیان معانی روایات ایجاز بعنوانی مرعی شده که اگر اصل کلام در ورقی بود مضمونش با حذف سلاست عبارات در یک سطر فارسی گنجانیده ام الا ندرة و شذوذا

چهارم آنکه چنانچه فقیر را در هیچ علمی از علوم عقلیه و نقلیه دعوی نیست در انشاء عبارات فارسی هم و چگونه مدعی تواند شد که نه گاهی بتحصیل آن همت برگماشته و نه صحبت با اهل این فن داشته غلط گفتم در محاورات خویش بسا هم غلط می شوم و بغلطات لسانی مقصرین می باشم تا بانشای فارسی بعنوانیکه مقبول طبائع شود چه رسد و از اینجا انشای عربی را قیاس کن القصه علمی که حاصل کرده ام همین قدر است که جز معاد و نامم چیزی نسبت ندارم و با حسن ما قیل فی مثالی شعر نه شکوفه نه برگی نه ثمر نه شاخ دارم * همه حیرتم که دهقان بچه کار کشت ما را * التماس از سامعین و ناظرین آنکه باصلاح و حب الترک که بتبشیر در معنا و کلمات احقر الکائنات استعمال یافته باشد بکوشند و زلات و عثرات لسانی را بذیل صفح بپوشند و لبشر لغزش و پرده ورنه خرده شمران ان ارید الا الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب با اینهمه سواد و لیها که داشتی اگر بالفرض تحریر رسائل الخلیقه بمحاورات اهل لسان انطباق یابد فذاک من عجائب توفیقات الله و جلائل تائیداته آن دعوی کمال فنون حکمی از ریاضی و طبیعی و الهی و فقه و خصوصاً انشاء فارسی بجناب مؤلف می زیبد که عمر عزیزش بصحبت استادان این علم بسر برده و این هنر را از ماهران بالغ و شاعران بلیغ فرا گرفته و مدت العمر پست و بلند این وادی نوردیده در محاورات نویسی از ایرانیان گوی سبق ربوده و همراه صمد قاضی ایمانی و مجتهد الزمانی در تصحیح و تکمیل رسائل خصوصاً رساله اولی کما اشرنا الیه اهتمام تمام بکار برده باز هم اگر در کلامش اغلاط و خلاف محاورات متطرق گردد چنانچه بواسطه بعضی از ثقات مسموع است از عجائب روزگار و غرائب لیل و نهار

خواهد

خواهد بود ولیکن وزنه بمقدار بار ایراد عبارت مؤلف تحریر در مسلک جواب بی تبدیل و تغییر و تعرض
بخطا یای لفظی که خارج از دأب محصلین و موجب خلط مبحث است و فائده معنوی مثل تصحیح معانی
حدیث و تحقیق اسامی محدثین و بلاد شان رجوع بدان نمی کند عادت گرفته آری در منهج انقلاب تغییر یکدو
لفظ بنابر بعضی از اشارات مثل رعایت مقولات شیعه و مراعات سیاق و سباق در چند مقام اتفاق
افتاده پنجم آنکه محنت احقر العباد در گرد آوری کتب امامیه بحدی بود که بنهایت اعداد و بدایت تعداد آن
تواند شد چه طائفه امامیه که خوف و تقیه از ذاتیات مذهب شان است و تا زمان ظهور صاحب الامر اتباعش
هم در هندوستان و هم در بلاد ایران بر تصریح جناب فاضل اخباری یعنی مولوی حسین علیخان در جواب الصناح
پر ضرورست در دادن کتاب مسلک خویش که از مبادی شیوع این مذهب غالب اوقات در صنادیق مانده
خیلی می ترسند و بکمال ضنت کار می بندند و آبرو یا بنده هیچدان بعد از استدعای و رشته چندی از فضلای
شیعه بر ترتیب کتابها و انتظام فهرست آن رفته و بد تنها از مهمات خود بلکه ضروریات سنه و سنت شیعه
در نظر بمواعید موثوق و ایمان مشدد که از دادن کتب مطلوب دریغ نخواهند کرد در تموزی که حرورش از
دهان بجوشانیدی و مغز استخوان بجوشانیدی مسافتهای دراز قطع کرده فلما قضی الامر و سنت الحاجة
إذا هم ینکثون بلکه اوقات فقیر را بلطائف الحیل ضائع کرده ندانسته اند که من جانبهم الواحد و
فالمطبق علیهم قوله تعالی وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون اما مشقت دستیاب شدن
عبارات صحیح در کتب صحیحه بیشتر از بس محنت آن از بسم مشکل و دشوار انصاف بکن که خود مؤلف حاکم وقت جابجا
در نقل چند سطر از روایات اهل حق چه قدر با حیرانی و تشویش خاطر دست و بغل است و پای استدلالش
بسبب تطرق اغلاط عبارات در چه مرتبه متزلزل از عدم تیسر کتب مطلوب با اینهمه اختیارها که گویا ایران
زمین هم زیر نگین داشت تأسف و تلهف را در رسائل خویش بناله های جگر خراش از کجا بکجا میرساند و از
فریاد یاربها و شور و غلغله و احسیتا با وصف ظهور کتب اهل حق و عدم بخل شان درین باب و لبیبی که
دولت خود را میگریاند پس مشقت و تأسف این ضعیف بر حقیقت خود بلاریب مجهول خواهد بود نه

بر ننیا بالغمر و مجازه و لنعم ما قال الشاعر شعر ز محنت انچه آمد جان من بر این تن لاغر بر اشتر
گر رفتی می شدند چون کافر اکنون ز صاحبدلان صحیح نفس امید آن دارم که هر گاه بمطالعهٔ تحقیق از
انجاب این مجالس سر شوند و ملاحظه عبارتی از عبارات منبسط گردند بالضرورة فقیر را بدین دعا یاد
آرند و دست تضرع و زاری بردارند که اللهم انه الی رحمتک الواسعة فقیر و من
نقمتک الغاشیة خائف حصیر و الی سنتک العالیة مستجیر و لا تبدل
اسمه و لا تغیر جسمه و نور عمله و زد حلمه و لا تلحقه فی البلاء و لا تشمت به
الاعداء و انا نجعلک فی نحورهم و نعوذ بک من شرورهم و اغفر ذنوبه و استر
عیوبه و اجعل اولاده ابرارا و اسلافه اخیارا و ابعثه یوم القیمة بیمینه و اعطه
الکتاب بیمینه لیحاسب حسابا یسیرا و ینقلب الی اهله مسرورا و اجعل هذه
البضاعة المزجاة فی عیابه الحشر نورا و سعیا یحسن اللیالی من نفسه مشکورا
فلا یعیش مذموما و لا یموت مدحورا و لا تجعل بینه و بین قومه حجابا مستورا فلا
یقولون ان تتبعون الا رجلا مسحورا و لا یردون ایدیهم فی افواههم و لا یولون علی
ادبارهم نفورا و اهدهم الی الحق و جنبهم عن الباطل انک کنت حلیما غفورا
و اگر وقت خواندن این دعا مساعد نشود یا ارباب کسل را کلفت رود بهر باری این لفظ مختصر که
اللهم احسن عاقبته فی الامور کلها و بگذرند یا اغماض نفرمایند که شبها با آتش تحقیق [illegible]
سوخته ام تا این چراغ هدایت برافروخته ام خصوصاً آنکه در بیماری این کلمه جریکه و جا که انشاء این مخلصات
افتاد و نام کتاب را التزام کردم و در سر رساله ادابا دین ایمان [illegible] همراه بوده و ایراد نمودم تا هرکه
پریشان حال بنده و تعرض رسانند تشریباً می خوردند و خنجر گلگون می خویش رانند و از روایات
و اصول الائمه و کتب امامیه تنقیح هم خود دیدم و گران تقید بمعالم [illegible] بهر طریق تقلید
نوز دیدم شعر کهن جامه خویش پیراستن به از جامه عاریت خواستن و اگر ذکر بعضی از

از احادیث تحفهٔ اثنا عشریه و مانند آن ناگزیر شد برای آن روایت اصل دیگر بهم رسانیدم والا در سند
باقی آن چیزی که افزودم و نقل اقوال قدما و متاخرین امامیه که تعلق بآن مقام داشت از هیچ و بنیاد بر آوردم
تا معلوم کنی که تقلید نسبت آن روایت خصوصی بیکی از کتابها ندارد و استدلال علامهٔ دهلوی نور الله ضریحه بجای
خود تمام است و وقت ضرورت بلجئه نام الکسر را که اصل روایت بتتبع او پیدا گشته بود مراجعه با اشارهٔ
بنیان قلم داده ام تا از عهده بر آمده باشم و هرگاه مؤلف را خیال تفرد و نتایج افکار خویش در سر است
نقیض آن را اینجا مذکور ساختم و در آخر مسلک اول جائیکه مؤلف دعوی تفرد بالشهادت خدای عز و جل
سر فرموده فصلی مستقل در تصدیقا و بلکه بزرگانش نیز پرداختم و فقیر هر چند بتائید ایزدی فقط افکار
خویش هزاران مطالب جدید بتفحص روایات امامیه بر آورده لیکن هرگز سر افتخار بدعوی مذکور نمی افرازد و اگر
تطلیب افادات مؤلف اکثر بر زبان رود که الشعرا اشعر بران باشد خارج ازین قانون خواهد بود فقصر
ولا تکن من الغافلین مفهم آنکه اگر اهل خلاف با وصف معترف بودن با امتناع رد این کتاب چنانچه در جلو تصانیف
مذکور علما بیند و وقت نحوی بر زبان می آرند و بعد از رسوخ اعتقاد ایشان که اصل رسالهٔ مؤلف از آغاز
تا انجام تلبیس محو گردید که ابطالش خارج از حیز امکان شده روایات متناقضه در اکثر ابواب از کتب شیعه مثابتی
مجتمع شده که در تطبیق آن غایة السعی قدما باهم وفائی کرده با معاصرین که حیات ابدال شان اند و تقلید محض گرفتار چه در
و مطاعن انبیا و ائمه علیهم السلام بر اصول شیعه با یکی مرتب گشته که تطهیر اذیال آن بزرگواران بعد از تقریر مطاعن
خلفای راشدین رضی الله عنهم سخت مشکل و پر دشوار است چنانچه بسیاری از مکاتیب شیعیان و لیل نسبت آنکه بود گذیدن
و گاه براو در مشغول شوند و بلهوسی در روایی رواج شعار خود سازند اول باید که تاویلات سخیفه را که اکابر
مذهب ایشان بعد از آن شده اند و نمونه آن جا بجا درین کتاب بت حیم با تمام پیش نظر دارند و این هم
لضم العین باشد که بتشابهات قاضی نور الله شوشتری و مصنفات ملا باقر مجلسی و مؤلفات حضرت مجتهد جالسی
از مطبوع و مکتوب بطریق جدل و الزام را علمای شیعه مفتوح ساخته اند و مدتها درین فن مشق سخن نموده بین باالسنی که
اهل سنت از گیرودار احتجاجات شان دست بسر شده و حال آنکه معامله بالعکس است یعنی شیعه یعنی بلهیبات آنکه

هر مقام قلب مطاعن شیعه بیان وجوه بلکه با فحش آن تالیف یافت و تحقیقاً و الزاماً معنی الحق یعلو
و لا یعلی عیان گردید و امید نیست بخیال اهل فضول هرگز باشد که حال این زمان مثل زمان سابق نیست که علمای
اهل سنت را کتب شیعه بهم میسر نرسید و علمای امامیه این را مغتنم شمرده از معارضات بالقلب جان بسلامت بیرون برده
اتمام حجت بر اعدای خویش مخالف اصول می سرائیدند و نمیدانستند که آخر روزی علمای اهل حق بسبب اطلاعات
لم یزلی بدلائل الزامیه هم راه سخن بر امامیه مسدود خواهند کرد با آنکه با اینهمه امور و عدم عبور بر سیر بیان
و فقر و تحصیل معانی هر قید و دفع دخل هست که در مطالب و عبارات جا بجا مرعی شده اگر متکلمین شیعه را
بالخصوص جناب مؤلف حوصله گفتگو دست بهم دهد و تقیه را گردو که در حدیث الخوض و امثال آن سخن
شیعه بر کرسی خواهد نشست و مجال گفتگو برای اهل حق باقی نخواهد ماند و جوابش از منع و معارضه و نقض اجمالی
و تفصیلی بعبارت هست فلا مضایقة و لا ملام عند العلماء الاعلام ثم آنکه چون از معمولات این فقیر و سایر
اهل سنت که در مناظره شیعه بعد از تحقیق و الزام بقلب تقریرات ایشان میپردازم لهذا العبد بمسلک اول مسلک ثانی را
برای قلب قرار داده تا کلام اصول شیعه بلا اختلاط واقع شود و عبارات و مضامین رساله مولف از
مبتدا تا منتهی مقلوب گردد و از آنجا که درین مسلک امتیاز کلام مولف از کلام فقیر مشکل بود و بنا بران عبارت
متن خطوط کشیدم و بعضی از تقریرات که خارج از قلب عبارات این رساله مولف بود و تعلق با اصل
غرض نداشت و تعبیرش الا تعلق بالمرام می توان کرد در خاتمه آورده هم لب کتاب بیک خاتمه و دو مسلک
جوابی و انقلابی منقسم شد و از نیجاست که نامش برزبان خان صاحب ممدوح ذو مسلکین جاری گردید
اکنون بحول و قوت الهی شروع در مدعا میرود امیدوار از جناب قدرت کردگار
آنست که از خطا و خطل و تعرش و زلل محفوظ داشته
سخن را در مناظره به نهایت قصوی
رساند
فقط

خلاصۂ کتاب مستطاب کہ از تصنیفات حافظ کلام

رب العالمین سند المتکلمین مولانا حیدر علی صاحب فیض آبادی مسمی بہ

لباب منتہی الکلام

بفرمایش برگزیدۂ تاجران محمد عبد الغفور صاحب زاد اللہ شفقتہم

در مطبع ناصری باہتمام ناصر علی طبع شد

بسم اللّٰه الرحمن الرحيم

اما مسلك اول پس بر منوال منفصل است

قال الفاضل المتبحر الحكيم هداه اللّٰه تعالى الى الصراط المستقيم

بیشتر از زبان ثقات اهل سنت بدانا اللّٰه و ایاهم چنان قرع صماخ فقیر گردیده بود که اصح الکتب بعد کلام الله
صحیح بخاری است و العجب کل العجب که این قول مقلدان حضرت امام اعظم کوفی است که در دیار هند و هندوستان بجز
این فرقه سنیه دیگر فرق سنیه از حنبلیه و مالکیه هرگز یافته نمیشوند و شافعیه هم بندرت و حال آنکه معظم اعمال طائفه حنفیه را
بر خلاف مضمون احادیث مرویه کتاب مزبور توان گفت و حیرت است که چگونه تفصی ازین اعضال خواهند جست که
اگر کتاب مسطور موسوم بصحیح اصح الکتب بعد الفرقان است یعنی احادیث مندرجه اش بی شبهه از زبان مخبر صادق
است تا بر خلاف آن عمل کردن اعتراف عمل بر خلاف حکم الهی است و اگر معمول به مطابق حکم الهی است البته بسیار
احادیث صحیح مزبور را از کسوت صحت عاری است دفعا للصدق النقیضین مگر اینکه بتوهمیکه صدور قبائح از ظلم و کذب و غیرها
از جناب باری تعالی عن ذلک علوا کبیرا جایز میدانند صدور حکم بالنقیضین هم روا دارند و درین آوان بعضی از
اصدقای ایمانی از کتاب مستطاب بستان المحدثین تالیف افضل متکلمی الاشاعرة المتاخرین شاه عبد العزیز
دهلوی چنین روایت کردند که جناب ممدوح کتاب موطای امام مالک را اصح الکتب میدانند حتی که اگر کسی حلف بر صحت
مجموعش کند حانث نگردد و این مقوله هم باعث فراوان حیرت است که در بیان کتب افاده فرموده اند که

کتب

که نسخ موطا باعتبار مولفین بحده میرسد و اختلاف فیما بینها موجود و مشهورترین النسخ نسخه یحیی بن یحیی المصمودی
است که مولفین صحاح سته بباعث کثرت اوهام و اغلاط او روایت نمیکنند فاین هذا من ذاک لیکن فقیر با غماض
نظر ازین تهافت و تناقض میگویم که صحت مطلقه آن هر دو کتاب مستطاب و اصحیت احدهما علی سبیل مانعة
الخلو اجماعی اهل سنت است و هر کدام که در صحت مقدم باشد ثانی تالی اولین است و اینجا صدق تالی مع کذب
المقدم جایز نیست و علی هذا احادیث مندرجه این هر دو کتاب بعلم الیقین از زبان وحی ترجمان نبوی ثابت است
انتهی بلفظه اقول و استعین بالرؤف الرحیم هر چند درین مقام خارهای خدشات بسیار بپای خاطر
این هیچکاره روزگار میخلد لیکن و ما لا اختصار بر چند ازان اقتصار میکنم خدشه اول آنکه اگر مراد این است
که فقط حنفیه صحیح محمد بن اسمعیل بخاری رحمه الله علیه را اصح الکتب بعد الفرقان نمیدانند مع ذلک در معظمات
امور برخلاف احادیث مرویه کتاب مذکور حکم میرانند لاجرم اعمال ایشان مخالف و مضاد حکم اقدس جناب باری
است یا اکثر احادیثش از حلیه وصف صحت معطل و عاری گردانیده میشود آنکه زمره مالکیه و شافعیه همچنین
حنبلیه از قائلین این قال و ذاعمین این مقال نباشند یا بزعم حضرت مولف ثبوت الفرقان بر فرق ثلثه که درین
بلاد کالمعدوم اند اگر چه مذهب ایشان در کتب اوله مضبوط و مرقوم است ریبی و تردد باشد و هو کما تری فساده
و بطلانه مما لا یخفی زیرا که آن رئیس العلماء انیس الفضلاء در اثنای عبارت مرقوم الصدر افاده می نماید
که صحت مطلقه آن هر دو کتاب مستطاب و اصحیت احدهما علی سبیل مانعة الخلو اجماعی اهل سنت است انتهی
و معدود و محسوب بودن این فرق در گروه اهل حق خود بدیهی غیر محتاج به بیان است علاوه برین عنوانش خود معتبر می نماید
که دیگر فرق سنیه از حنبلیه و مالکیه هرگز یافته نمی شوند و شافعیه هم بندرت یا رحدا یا گر اولیای فاضل بهم در زمره
تاویل حرف کنند و گویند که مراد از لفظ اهل سنت همان حنفیه اند که در مفتتح رساله ذکر شان بزبان قلم افادت رقم
گذشته لیکن قطع نظر از آنکه محققین امامیه اجماع تامی اهل حق بر مدعی نقل کرده اند تشبث بعبارات فاضل
جزری و حافظ ابن حجر عسقلانی در اوراق ملحقات قس علی هذا تمسک بکلام دیگر بزرگان از اکابرین سلاطین مذهب
شافعیه و غیرهم این تاویل بلکه تسویل بلکه تحریف را بر هم می زند تا بدو نزد احدی از عقلا بزور تخمین و آفرین

رد لق نمی باید زیرا که در صورت خروج این فحول از اجماع منقول اتمام حجت بر مدعومی برایشان معقول
نمی شود و ایضا می باید که اکثری از اهل سنت غیر حنفیه خلاف احادیث صحیح بخاری بعمل نیاورده از تهجین و تنقیص و
تشنیعین فارغ البال باشند و ما احسن ما قیل ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت است + و
اهل تتبع محتجب نیست که اکابر طائفه تشیعین مثل سید مرتضی و شیخ الطائفه و شیخ حلی و غیر ایشان در تصانیف
خود شان مانند تبصرة العوام و نهج الحق و منتهی المطلب و تذکرة الفقهاء و مسائل خلافیه و کتاب ایضاح مخالفة
اهل السنة للکتاب و السنة بر طبق صنو ضیا الیه تطفلا و قصداً ائمه اربعه را رحمة الله علیهم اجمعین قاطبةً در رسائل فروعیه
بمخالفت احادیث مرویه صحیح بخاری و دیگر صحاح ستة سرزنش میفرمایند و بزعم خود ملزم و مفحم می نمایند بلکه بعضی
از اکابر شیعه در بعضی از مقامات تهجین و تنقیص را فقط بذوات مقدسه امام مالک و امام شافعی و امام احمد بن حنبل
رحمهم الله غیر امام ابو حنیفه مختص گردانیده اند کما قال قائلهم شعر اذا شئت ان ترضی
لنفسک مذهبا + ینجیک یوم البعث من لهب النار + فدع عنک قول الشافعی
ومالک + واحمد والمروی عن کعب الاحبار + ووال اناسا قولهم وحدیثهم + روی
جدنا عن جبرئیل عن الباری + و این اشعار در مبحث امامت از تالیفات اروستانی تهجین
الفاظ و ترتیب منقول است کما لا یخفی خوشا بحال حضرات امامیه که مطاعن و تشنیعات ایشان از کجا تا بکجا میرسد کعب
احبار را که بجناب مرتضوی خلوص مودت و صدق عقیدت ثابت و علم تائید اهل بیت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
روبروی خلفای راشدین برو ایشان می افراخت و در علمای متبحرین بوده که بشارت قدوم شریف نبوی سید اولاد
بنی الظهر بوده و در زمره مومنین و موئدین ملت سید المرسلین معدود و هم از دست نداده و در پوستین وی افتاده اند
ازینجا حال تنقیص و تشنیع ایشان درباره سائر ائمه مذکورین قیاس باید کرد که لدا و محض عناد بحت
بوده باقر مجلسی در بحار الانوار بروایت حسن مجتبی از جناب امیر المومنین کرم الله وجهه آورده که من کعب احبار
نزد عمر بن الخطاب در زمن خلافتش نشسته بودیم خلیفه مذکور از کعب احبار سوال کرد که اعلم امت بعد حضرت نبوی علی نبینا و علیه
السلام که بود گفت که یوشع بن نون و همچنین هر وصی که بعد هر نبی اعلم و افضل امت انبیا باشند عمر گفت که وصی پیغمبر ما ابو بکر است کعب گفت حاشا و کلا

وصی باشد بلکه وصی پیغمبر آخر زمان علی ابن ابی طالب است و برین دعوی دلایل و براهین و قصه‌های
بیشین بیان کرد بجهت مخالفت تطویل ملخص قدر ضرورت درینجا ایراد نمودیم و بسیاری از روایات ملا مجلسی
تشنیع و خلاصه دلیل است چنانچه بر ناظرین تالیفاتش مخفی نمی‌ماند و ملا صالح مازندرانی در شرحیکه بر زبدهٔ شیخ بهاء الدین
عاملی نوشته و بدرس علمای عراق و خراسان آن کتاب متداول گشته بمقام ابطال تابید شریعت موسویه میگوید
وما نقلوه عن موسى عليه السلام فرية اى كذب لانه قد نسب هذا القول الى ابن
الراوندى ليعارض به نبينا صلى الله عليه وسلم فى دعوى الرسالة ويؤيده انه كان
صحيحا لما اسلمت احبارهم مثل كعب الاحبار وعبد الله بن سلام ووهب بن منبه
وغيرهم من العلماء المتبحرين ولعارضوا به رسول الله صلى الله عليه وسلم وثانيا منع
كون التابيد بمعنى الدوام المحض بلفظه بار خدایا اگر در تنقیص کعب احبار ترویح روح مقدس حضرت
ابوذر غفاری که از شدت غیظ و غضب سر آن بیچاره که بجواب سؤال فی ما النورین در مسئله زکوة کلمه حق بر زبان
آورده بود بعصای خویش شکست منظور باشد چنانچه بعض اهل تفسیر اهل بیت شاهد عدل برآن است که با وصف
این ضرب و شلاق بدشنامهای مستهجن و کلمات خشن و بروجهی جمع کثیر او را ذلیل ساخت لیکن در آخر این
رساله باصول معتمدهٔ امامیه دریافت خواهد شد که هرگز حضرت ابوذر غفاری را مانند اقرار لسانی امامیه بهره
کامل از دین و ایمان حاصل نبود اینست حال شق اول بدیهی البطلان که تتمیما للمرام و تکمیلا للکلام بعرض بیان واقع
شده و اگر مکنون ضمیر آنست که فرقه حنفیه نیز با وصف قول مسطور مخالفت آن کتاب میکنند و باعث تخصیص شهرت
مذهب ایشان درین بلاد و مزید مخالفت ایشان بجناب مستطاب بنسبت دیگر فرق هست پس با وجود عدم
مساعدت عبارت خدام عالی مقام و نبودن لفظی که مفید شرکت باشد در کلام کما اورده انا الیه نفاوض بعض
از آنکه دایره بحث را بر مخاصمین در انکار مخالفت احادیث صحیح تر میگردانند و ابحاث در انظار ایشان
بتضعیف میرساند تبرعا میتوان گفت که مرحله اول و از حلیه سوق ادله بریده محتمل خصم حضرت
این مطالب عظیمه را بدون اقامت ادله قاطعه و حجج ساطعه چگونه تلقی بقبول خواهد کرد اکنون

مخالفت معظم اعمال حنفیه را کثّرهم الله ذات البریة بالکتاب مزبور بمراعات شیمهٔ انصاف و تجنب
از اعتساف و نصب العین داشتن تاویلات فرقهٔ اصولیه در اخبار و آثار مرویه از اهل بیت نبوی که در جمیع مقامات
تحریف لفظی و معنوی بلکه بتفضیح و تخریب همه اکابر سیما ذریت طاهرهٔ مرتضوی میکشد چنانچه نموذج آن درین اوراق بحکم
ضرورت بزبان قلم خواهد رفت بتفصیل تمام در معرض بیان آرند و مخالفت سایر فرق اهل حق را کان لم یکن
پندارند و بر تقدیر عدم استطاعت بر اشباع کلام در مخالفت حنفیه نظر همت بر مثل سایر شتی لمن هم
از خرواری و اندکی از بسیار محصور و مقصور دارند یا دست ازین مضامین ظاهر نفیا نه که در حقیقت تشبیب
شاعرانه است در آستین کشند و انتم هیچ منبر زر از موثت جوابش نجات بخشند علاوه این تقریر را با بحث
وجوه در بارهٔ حضرات اصولیه بر زبان برادر بزرگ مؤلف منتقلت بتوان کرد و ستمرقد فی المسلک الثانی
ان شاء الله تعالی خدشهٔ دوم آنکه هر چند تفصیل را شکال مذکور نزد مؤلف رساله موجب تحیّر
و حیرانی است لیکن بحول الله و قوته جوابش نزدیک این هیچمدان متصف بکمال آسانی بیانش آنکه جناب
مؤلف را درین مقام چند مغلطه سنگ راه تحقیق شده مغلطهٔ اولی آنکه ملازمتش در میان صحت حدیث صحیح کاین
و وجوب عمل بران بتقلید صاحب نزهه ملازمت فهمیده اند یعنی هر حدیث آن واجب العمل است من بعد ترجیح
تحریر فرموده گفته اند که اکنون اعمال حنفیه مخالف حکم الهی است یا اکثر اخبار مرویه صحیح بخاری صحیح نیست
و بها نا این تقریر از جهت غلبهٔ وهم و تسلط سلطان کرد بر جوهر عقل است والا بودن هر حدیث صحیح واجب العمل
مخالف تصریح علمای اعلام است شیخ الاسلام ابو زکریای نووی در تقریب بآن فرموده حاصلش آنست که هر
حدیث جایز العمل هم نیست چه جای آنکه واجب العمل باشد و دلائل این مسئله را از شروح آن مثل تهذیب
و غیره مفصل میتوان دریافت بلکه ملخص کلام قدوة المحدثین و الفقهاء المتبحرین کمال الدین ابن الهمام باین
عبارت میرسد که ضرور نیست که هر روایت بخاری و مسلم و مانند ایشان واجب القبول باشد زیرا که در
جرح و تعدیل بعضی از رواة اختلاف است ممکن است که نزد امام ابو حنیفه راوی مجروح باشد و نزد شیخین
موثق و همچنین چیزی که آن را ضعیف یا موضوع گفته اند علی الاطلاق نزد ما ضعیف و موضوع نیست

انتهی

انتهی بلکه از کتب ثقات بوضوح می انجامد که خود علمای شافعیه روایات دیگر آن را در بعضی از مقامات بر روایات
بخاری ترجیح داده اند بلکه علی جیلانی شیعه در قمع الباطل میگوید والعهدة علیه که امام فخر الدین رازی در رسالهٔ تفضیل مذهب
شافعی طعن در بعض روایات بخاری نموده انتهی و اینهمه که مذکور شد منافی اصحیت بخاری که من حیث المجموع است نیست
چه اینمعنی عقلا و نقلا باین صورت مجتمع میتواند شد که در مفضول صفتی از صفات کمال باشد که در فاضل نبوده
باشد کما لایخفی و متوهم نشود که صحت حدیث نزد بعضی و عدم صحت همان حدیث نزد بعض دیگر مخصوص
باحادیث اهل حق باشد زیرا که اکابر شیعین باقرار فاضل جالسی سابق الاقدام بودند تا آنکه گمان شیخ ایشان آنست
که جل اختلافات که در احکام قدمای امامیه وقوع یافته منشا آن همین اختلاف قدما در تصحیح اخبار و تضعیف آن
بعینها است انتهی محصله پس محض وقوع اختلاف در قدما و متاخرین اهل سنت در امر مذکور البته بطریق اولی
اعتراضی نیست کما لایخفی و نیز متوهم نگردد که شاید اختلاف قدمای شیعه مصداق آیه کریمه انّ الّذین
فرّقوا دینهم وکانوا شیعاً در مسائل فقهیه بقدر اختلاف اهل حق باشد چه خود فاضل مذکور از
شیخ در همین مقام نیز نقل میکند حتی انّک لو تأمّلت اختلافهم فی هذه الاحکام وجدته
یزید علی اختلاف ابی حنیفة ومالک والشافعی کما لایخفی علی من تتبّع اساس الاصول
والفوائد المدنیّة مقام حیرت است که اجتهاد امام اعظم بسلسلهای دراز پیش از جمع و تلفیق صحیح بخاری
بلکه اجتهاد سائر مجتهدین متقدم باشد و در احکام فقهیه حکم رجوع باین کتاب کرده شود بار خدایا مگر گویند که
چون اکثر این احادیث بر زبان رواة دائر بود و آنها این امانات را بحکم انّ تؤدّوا الامانات
الی اهلها از کسی خصوصاً مجتهدین دریغ نمیکردند پس می بایست که آن را نصب العین ساخته اند اما حکم
متاخرین بضعف بعضی از آن حکم کرده اند و جواب آن از کلام شیخ ابن همام بعد از اندک غور و امعان منکشف
می شود و مؤید آنست آنچه شارح سفر السعادت فرموده که حکم بصحت و ضعف احادیث در زمان متاخرین بطریق
زمان سابق نیست چه میتواند بود که حدیثی در زمان ایشان صحیح باشد بسبب اجتماع شرایط صحت و قبول
در رواة که واسطه بودند در میان ایشان و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم لیکن از آن بجهت اه

دیگر که بعد ازان آمده اند ضعفی پیدا شده پس از حکم متاخرین محدثین بضعف حدیثی لازم نیاید ضعف وی
در زمان ابوحنیفه رح مثلا و این نکته ظاهر است و از کلامیکه بعضی از محققین ذکر کرده اند که حکم بتواتر و شهرت
و وحدت حدیث معتبر در صدر اول است و الا بسا احادیثیکه دران وقت از آحاد بوده و بعد ازان بوجود کثرت طرق
برواج این علم و کثرت طالبان و جامعان که بعد ازان پیدا شده اند بمرتبه شهرت رسیده باشد استیناسی
باین معنی توان یافت انتهی آنچه درین مقام از کتب اهل حق بر زبان خامه رفته علمای امامیه هم بتصدیق آن لب
میگشایند صاحب فتح السبل گوید که از توهمات واضحه بعض متاخرین آنست که صحاح احادیث منحصر در آنچه صحیحین بخاری
و مسلم مشتمل بر آنست دانسته پنداشته اند که غیر اینها از کتب حدیث ایشان بی اعتبار است و این حکم از ایشان
بغایت عجیب است چه فقهای اربعه که سالها قبل از جمع این دو کتاب بوجود آمده بر خود لازم نکرده بودند که استنباط
از همین احادیث کنند و چه میدانستند که درین دو کتاب بعد از صد سال چه مندرج خواهد شد بلکه بعضی
از احکام را استنباط از احادیث مرسله و غیر آن که در صحاح اصلا مذکور نیست کرده اند و بر متتبع کتب فقهیه
ایشان خصوصا کتاب محلی و باقی کتب مستدلاتیه این معنی بکمال ظهور دارد و بالجمله ثابت است که صحیحین جامع جمیع
آنچه در صحاح دیگر مذکور است و سایر کتب ائمه حدیث از اخبار صحیحه بران مشتمل نیست و بخاری و مسلم هیچ یک
این ادعا نکرده اند و کسی نیز از محدثین باین نرفته انتهی قدر الضرورة من کلامه بالجمله تحجیر تم که بر خلاف
اصول مقرره حنفیان بیان اعتراض من تلقاء النفس الاماره کشادن و حکم بفساد مذهب ایشان کردن با وصف
تصریح بخاری و مسلم که احادیث صحیحه را در جمع و تالیف ما محصور نباید فهمید چنانچه خواهی دانست اگرچه جیلانی
امامیه بجهت قصور باع و نقصان استقرار از تحصیل آن بی بهره مانده با دعوی انصاف و فضیلت و
ادعای الزام اهل سنت چگونه صادق آید بلکه آنچه مخاطب الامرات درین مقام افاده فرموده چنانکه بوی
الزام ندارد بوی تحقیق هم ندارد زیرا که بر ناظران کتب معتبرات امامیه مثل قوانین و دیگر کتب اصول فقه هم واضح میشود
که هر حدیث صحیح جایز العمل هم نیست فضلا عن ان یکون واجب العمل بلکه از اصل و نقل زیادات شریف مرتضی و ابن
براج و غیره کما لا یخفی علی من طالع کتاب المنهج والشافی والاساس و امثالها

بوضوح می انجامد که بسیاری از احادیث صحیحه را رد میباید کرد و تا که خبر موجب علم نباشد هرگز بران گوش
نباید نهاد من بعد بشرف مرتضی فضولی دعوی اجماع بران نموده چنانچه فتاوای وی بران گواه است از اینجا کالنور علی
شاهق الطور هویدا شد که حضرت مولف خلاف واقع ابشا خطر دلیلی که متقدمانش نزد خصم قابل تسلیم است و نه
باصول مذهب استدلال مربوط و مستقیم بهوس خیالیه خودش تراشیده مصداق سر نشر آیت کریمه اتعبدون
ما تنحتون گردیده در صدد الزام حنفیه درآمده اعاذنا الله عن امثال هذه الهفوات و اگر تهذیب شیخ
الطائفه ابوجعفر طوسی که باظهار امام اعظم شان یعنی شیخ حلی کما یدل علیه خاتمة کتابه الالفین
در دیباجه کتاب منتهی المطلب فی تحقیق المذهب امام اعظم طائفه متشیعین است حیث قال فی مدحه
وعلماؤنا السابقون قد اوضحوا سبیل کل خیر ونهجوا طریق کل فائدة خصوصاً
شیخنا الامام الاقدم والامام الاعظم المستوجب للکرامة والمستحق للمراتب
الامامة ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی فانه الواصل بنظره الثاقب الی اعظم
المطالب انتهت عبارته رجوع میکرده بعین الیقین می بینند که امام اعظم طوسی بسیاری از صحاح
احادیث اهل بیت طاهرین را برای صیانت مذهب خودش متروک العمل قرار داده و او تحریف در کلام و احادیث
حضرات ائمه علیهم السلام داده مجموع را متفرق و متفرق را جمع ساخته و نظام ترتیب را و افادات این بزرگان
در ابواب بکور از نظر انداخته و شست انتشار را در فهم معانی آن از دست تافته حتی که باظهار صاحب فوائد مدنیه
بنیاد جواهمای و نزد جمهور متاخرین بر تاویلات بعیده افتاده کما ستعرف نموده چه انتشار الیعی
صاحب وافی و امثالش بجهت اضطراب قلب و درد جگر ضبط نه نموده در خصوص این مقام راه انصاف سپرده
و کشف تلبیسات امام اعظم خود بنهج مذکور میفرمایند والعبارة لصاحب الوافی بعد قدح الفقیه
والکافی واما التهذیب فهو وان کان جامعاً للاحکام مورداً لها قریباً من التمام
الا انه کالفقیه فی خلوه عن الاصول مع اشتماله علی تاویلات بعیدة وتوفیقات
غیر سدیدة وتفریق لما ینبغی ان یجمع وجمع لما ینبغی ان یفرق ووضع کثیر من الاخبار

فِي غَيْرِ مَوْضِعِهَا وَاِهْمَالِ الْكَثِيْرِ مِنْهَا فِي مَوْضِعِهَا وَتَكْرَارَاتٍ مُمِلَّةٍ وَتَطْوِيْلَاتٍ مَعَ
عُنْوَانَاتٍ قَاصِرَةٍ مُخِلَّةٍ وهر کسیکه عبارات امام اعظم مذکور را در کتب دیگر در ضبط احکام اخبار ائمه و
دعوی اینمعنی که ما هرگز مخالفت احادیث این حضرات نمیکنیم بمطالعه خویش در آورده بالیقین میداند که تمام
بکذب قلبه اللسان ومن بذر الکلام الحرمان هرگاه حال امام اعظم ومرشد افخم که امام الائمه متشیعین است
در تخریب احادیث چنین باشد حال تدین یا مومنین مریدین از اینجا قیاس باید فرمود بکدام زبان گویم که خواجه حافظ
شیرازی رحمه الله علیه درینمقام سخن لطیف گفته بلکه در شان هوا ظرافت سفته شعر ما مریدان رو بسوی کعبه چون آریم
چون رو بسوی خانه خمار دارد پیر ما مغلطه ثانیه آنکه ابو حنیفه کنیت بسیاری از فقها بوده
یکی از ایشان امام اعظم النعمان بن ثابت است بعضی از اینها از حقیقت فقه بهره نداشتند و بمجرد رای قیاس
فتوی میدادند و مخالفت احادیث میکردند و این اخبار بجهت شرکت نام وحسد حاسدان بنوع دیگر
در قلوب خاص و عام جا میگرفت تا آنکه اکابر و ابرار را تردد و انقباض عارض میشد و بر وقت ملاقات
زایل میگشت بستر از عبارت خویش بعد انکشاف حقیقت حال عذر میکردند و کسانیکه بپایه تحقیق
درباره ابو حنیفه نرسیدند وحقیقت کار را انکشاف نیافتند در اذهان آنها غبار و کدورت باقی ماند که مدار فقه
ابو حنیفه مذکور برای مجرد است با آیات قرآن مبین و احادیث خاتم المرسلین او را کاری نیست اینست حال
کسانیکه در زمان ابو حنیفه یا متصل آن بودند وای بر حال متاخرین که طوق تقلید را زیب اعناق خویش
ساختند هرگز بتحقیق حال نپرداختند اما آنچه گفتیم که این کنیت برای بسیاری از فقهاست پس دلالت
دارد بر آن کتب فن بقیه درینمقام فقط بر قول مجد الدین محمد بن یعقوب صاحب قاموس اکتفا میکنیم حیث قال
وَاَبُوْ حَنِيْفَةَ كُنْيَةُ عِشْرِيْنَ مِنَ الْفُقَهَاءِ اَشْهَرُهُمْ اِمَامُ الْفُقَهَاءِ النُّعْمَانُ ابدهم راه ما
و در اثبات بر عکس این عبارات ملا صادق شارح کلینی که ملا نظام الدین دهلوی در کتابیکه در مبحث فن اصول از
چند کتاب فراهم ساخته نقل کرده بکتفی میشویم پس بدانکه در کافی ابو عبد الله محمد بن حکیم مرویست که با امام ابو الحسن
موسی گفتم که فقه داده ما را در دین که عمل میکنیم بر قول شما و چیزیکه از شما نرسیده در آن نظر میکنیم بسوی

الحسن

احسن و آن را توافق میدهیم با قول شما و از آن حکمی را خود میفهمیم امام فرمود هیهات هیهات الله هلاک شد
کسیکه هلاک شده یا ابن حکیم پس امام گفت لعنت کند خدا ابوحنیفه را که او میگفت که گفت علی و گفتم من پس محمد بن
حکیم بهشام بن حکم گفت که والله که اراده من نبود مگر آنکه امام مرا رخصت دهد در قیاس شارح مذکور در شرح آن که
بشافی موسوم است میگوید که این ابوحنیفه شخصی بود از بنی عامر و در بنی زوبات بصره و فقه نیکو میدانست و
اجتهاد میکرد تا آنکه دعوی کرد بر اصحاب امام جعفر بن محمد علیهما السلام پس فضل حاضر شد و حاضر گردانید مدعی علیهم را
در مجلس هارون رشید خلیفه پس مدعی علیهم اثبات کذب او کردند پس خلیفه قتل کرد او را و موافقان او را
که در آن دعوی بودند و هرگاه دیدند خلفا که هر مجهول اجتهاد میکند منع کردند اجتهاد هر کس را و از میان
است فقهاء اربعه را برگزیدند پس مراد از ابی حنیفه در چنین احادیث همان شخص بنی عامر بصری است
و دیده ام این قصه را و بعض تصانیف بعض اصحاب خود رضی الله عنهم پس تامل کن و نظر او بیشتر
و تبادر بکن و در بلاد خود کسی دیگر را اهل آن انتهی ملخص کلام الشارح و مولانا رشید المتکلمین اعلی الله مقامه
فی اعلی علیین نیز عبارت این مقام را در کتاب عزة الراشدین لقصد ضرورت آورده و بحمد الله که بزبان
اکابر امامیه ثابت شد که طعن و لعن امام ابوحنیفه عین جور و جفا و بحکم حدیث متفق علیه که در بخاری هم مروی است
وبال این لعن و طعن بخود راجع با اینها از علامات کبری و دلایل عظمی بر قرب قیامت آنست که حضرت مؤلف
در رساله حدیث ثقلین بعد ذکر روایت لعن ابوحنیفه رح که در حقیقت موروث صد گونه عار و ندامت است برای
متشیعین است کما عرفت سر افتخار میدارد حیث قال و حال آنکه کلینی در باب ضرب قوم الصدر بیده روایت
لعن ابی حنیفه بجهت قیاس از زبان ابوالحسن موسی علیه السلام روایت کرده و هذا لفظ الحدیث لعن
الله ابا حنیفة کان یقول قال علی و قلت انتهی والحمد لله که اینهم تهمت محض است چنانکه از کتب
معتمده خواهی دانست که امام اعظم تقلید صحابه را که بدارک اجتهاد و اطلاع تمام داشتند بجان و دل مینمود فکیف
امیر المؤمنین خاتم الخلفاء الراشدین حالیا اگر عقلای عالم برای لمحه ماتم برخیزند و ریگ بیابان بر مفارق خویش ریزند
محل استبعاد نخواهد بود اما امر ثالث پس در کتب فقهیه بروایات ثقات مروی است که فتوی امام ابوحنیفه

با حضرت محمد بن حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم برخورد فرمود که قیاس را بر نص مقدم میکنی و خلاف
سنت نبوی را میداری ابو حنیفه گفت حاشا و کلا من بعد بزرگواری تو ادب نمایم محمد بن حسن فرمود که مرد ضعیف تر می باشد
یا زن گفت که زن فرمود نصیب او از میراث چه قدر است گفت نصف مرد و اگر آنچه بسمع شریف تو رسیده صحیح
می بود بخلاف آن حکم میکردم و حصه زن را دو چند می گفتم باز محمد پرسید که از صوم و صلوة کدام یک
بزرگتر است ابو حنیفه گفت نماز فاضل تر است گفت اگر مخالف نص بقیاس جایز می پنداشتم فتوی بقضای
نماز بر حایض میدادم نه بقضای روزه آنگاه سوال فرمود که بول نجس تر است یا منی جواب داد که بول و اگر سخن حاسدین
واقعی می بود حکم غسل بخروج بول میکردم نه بخروج منی معاذ الله که من خلاف احادیث جد تو در هیچ بابی روا داشته باشم
پس محمد برخاست و ابو حنیفه را در کنار گرفت و بر پیشانی او بوسه داد و گفت که حاسدان درباره تو چنین اخبار بسته می
سازند و نیز در کتاب میزان شعرانی که برای تطبیق اقوال مجتهدین بطلب تالیف آمده شرح و بسط آن واقع شده چنانچه
ملخصش بروایت ابن مطیع بعبارت فارسی این است که در مسجد کوفه نیز امام ابو حنیفه حاضر بود که ناگاه حضرت
امام جعفر صادق و سفیان ثوری و مقاتل بن حیان و حماد بن سلمه که در آن وقت از فقهای مشهور بودند و هم
چنین فقهای دیگر همراه ایشان داخل شدند و چون روایات قیاس ابو حنیفه بنوع دیگر شنیده بودند از استماع
آن خیلی تردد و تفکر داشتند خواستند که مشافهه آن را تحقیق نمایند و علم قطعی بهم رسانند پس فیما بین ایشان
سلسله سخن جاری شد همه این مجتهدین متفق الکلمه گفتند که بما رسیده که تو قیاس بسیار میکنی و در مقابله نصوص
هم درین باره برغبت تو خوف میکنیم و اندیشه می نمائیم زیرا که اول کسیکه در مقابله نص قطعی قیاس کرد
شیطان رجیم بود پس ابو حنیفه بعد از استماع این کلمات از صبح جمعه تا زوال آفتاب مناظره کرد و تفصیل مذهب خود
بحدیث ایشان گذارش داد که در فتوی کتاب خدا را مقدم میدارم بعد از آن چیزیرا برابر احادیث جناب
پیغمبر صلی الله علیه و سلم نمی شمارم باز بقضایا و احکام صحابه عمل می نمایم و اتفاق ایشان را بر اختلاف ترجیح
میدهم و درین وقت قیاس میکنم پس این بزرگان برخاستند و مراتب تعظیم او زائد الوصف بجا آوردند و بعد مدح او عذر
جسارت خواستند و گفتند که از زلات ما تجاوز کن فقال غفر الله لنا و لکم اجمعین و از اینجا حقیقت این مناظره و جمع

شد

شده تلبیسات و تدلیسات رواة امامیه که این گفتگو را از کجا بکجا رسانیده اند و از تعدد مصداق نام
ابوحنیفه و حسن اجتهاد بعضی و قبح بعض دیگر خبری نگرفته و از آنکس که مورد تشنیعات ایشان بوده جای
برنداشته عجبی که انحراف نعمان بن ثابت از امام صادق آرند و گویند که امام او را دشمن حقی شمرده و در بسیاری
از مسائل او را ملزم و مفحم نمود چنانچه سید المتألهین امامیه در کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار از امام ابوحنیفه
رحمه الله روایت نموده عیان گشت و الفاظها علی ما نقله ثقاتهم هذه انه قال جئت الی
حجام بمنی لیحلق رأسی فقال لی ادن میامنک واستقبل القبلة وسم الله تعالی
فتعلمت منه ثلث خصال لم تکن عندی فقلت له مملوک انت ام حر فقال مملوک قلت لمن
قال لجعفر بن محمد الصادق علیه السلام قلت اشاهد هو ام غائب قال شاهد فصرت
الی بابه واستأذنت علیه فحجبنی وجاء قوم من اهل الکوفة فاستأذنوا فأذن لهم فدخلت
معهم فلما صرت عنده قلت له یا ابن رسول الله صلی الله علیه وسلم لو ارسلت الی اهل
الکوفة فنهیتهم ان یشتموا اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم فانی ترکت
بها اکثر من عشرة آلاف یشتمونهم فقال علیه السلام لا یقبلون منی فقلت ومن لا
یقبل منک وانت ابن رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال علیه السلام انت اول من
لا یقبل منی دخلت داری بغیر اذنی وجلست بغیر امری وتکلمت
بغیر رأیی وقد بلغنی انک تقول بالقیاس قلت نعم به اقول قال ویحک یا نعمان
اول من قاس ابلیس حین امر بالسجود لآدم فأبی وقال خلقتنی من نار وخلقته
من طین ایما اکبر یا نعمان القتل او الزنا قلت القتل قال فلم جعل الله تعالی فی القتل
شاهدین وفی الزنا اربعة اینقاس لک هذا قلت لا قال فایما اکبر البول او المنی قلت البول
قال فلم امر الله تعالی فی البول بالوضوء وفی المنی بالغسل اینقاس لک هذا قلت لا قال فایما اکبر
الصلوة او الصیام قلت الصلوة قال فلم وجب علی الحائض ان تقضی الصوم ولا تقضی

الصلوة أيقاس لك هذا قلت لا قال فأيما أضعف المرأة أم الرجل قلت المرأة قال فلم جعل
الله تعالى في الميراث للرجل سهمين وللمرأة سهماً أيقاس لك هذا قلت لا قال فأيما أكبر
القطع والسرقة قلت القطع قال فلم حكم الله تعالى فيمن سرق الدراهم القطع وإذا قطع رجل
يد رجل فعليه ديتها خمسة آلاف درهم أيقاس لك هذا قلت لا قال وقد بلغني أنك
تفسر آية من كتاب الله عز وجل وهي لتسألن يومئذ عن النعيم أنه الطعام الطيب والماء
البارد في اليوم الصائف قلت نعم قال لو دعاك رجل وأطعمك طعاماً طيباً وسقاك
ماءً بارداً ثم امتن عليك بما كنت تنسبه إليه قلت إلى البخل قال أفيبخل الله
تعالى قلت فما هو قال حبنا أهل البيت الى آخره سلمنا كه اين روايت صاحب حيوة الحيوان
بطريق شهادت شهيد ثالث شيعى حيث قال بعدها في الاحقاق قد روى الدميري الشافعي
ذلك في حيوة الحيوان ثم أجاب عن بعض سؤالات الإمام آورده وليكن مقصودش چنانچه از
عبارت هم سمت ظهور دارد آنست كه روايات شيعه وخرافات ايشان بى كم وكاست نقل كند
وجوابش نويسد وعيان نمايد كه اراده الزام وافحام ابوحنيفه باين مناقشات كه ادنى علما بحل آن قادر
اند از منصب امامت امام صادق عليه السلام وجودت تبحر ابوحنيفه لغايت بعيد بوده پس نقل روايت
كه دركتاب حيوة الحيوان اتفاق افتاده لنا است لا علينا وارتجال استدلال علماى اماميه منهم المؤلف
في الرسالة الثانية باين روايت برامور مذكوره بتعجيل ورد سپس ميكردد كه تلبيسى بيش نيست ومؤيد آن است بلا اختلاف
كتب فضائل امام ابوحنيفه چه صراحتاً ازان مستفاد ميشود كه اماميه بمقتضاى يحرفون الكلم عن مواضعه
درباره الزام وافحام ابوحنيفه وقصد تحيير او آنچه روايت مى نمايند خلاف حق بوده چنانچه بعضى از ثقات از
مسند امام بلخى آورده اند كه ابوحنيفه روزى بخدمت امام جعفر عليه السلام فائز شد فرمود كدام سوره باشد
كه آغازش تمجيد وانجام آن دعا ووسطش اخلاص است ابوحنيفه گفت سوره فاتحه باز پرسيد كه آن كلمه كدام
است كه اولش كفر وآخرش ايمان گفت لا اله الا الله پس فرمود كه قتل بيگناه اكبر است يا ارتكاب زنا

جواب داد که قتل نفس فرمود لیکن چرا در قتل دو گواه کفایت میکند و در زنا حاجت بچهار می افتد
گفت که در زنا مقصود ستر عیوبست و در قتل احیا حقوق مردم علاوه برین زنا جرمیست که بنای
آن بر اخفاست و قتل که حق بنده است بر خلاف آن همچنین مسائل دیگرا جواب گفت تا آنکه حضرت امام
جعفر علیه السلام دعای نیک در حق ابوحنیفه نمود مغالطه ثالثه آنکه چون درین دیار از کتب معتبره حنفیه
هدایه خاتمة المرجحین علی بن ابی بکر بن عبد الجلیل المشهور ببرهان الدین المرغینانی و همچنین کتب دیگر که بر منوال آن
تالیف شده و اکثر ادله آن محض معقولاتست و بعضی از احادیث آن ضعاف بنظر حضرت مؤلف بلکه
بمطالعه بعضی از اصدقای ایمانی او در آمده فهمیده اند که مبنای مذهب ابی حنیفه محض رای و قیاس
است نه احادیث صحیحه خیر الناس و علاج این غلط آن بود که چندی شروح این کتاب سیما شرح مولانا
کمال الدین بن همام نوشته شاهد میکردند و حواشی علی هذا کتب دیگر مثل شرح قاضی القضاة بدر الدین
محمود عینی که داد تبحر و تایید مذهب حنفیه در آن داده و حال تبحرات علوم و مهارتها و در فن حدیث آنجناب است
که محتاج تقریر و تحریر باشد و ایضا شرح هدایه و تخریج احادیث آن فاضل علیمی حافظ زیلعی تالیف فرموده
و از افادات صاحب کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون بوضوح می انجامد که جمعی از متبحرین تخریج
احادیث کتاب مذکور همت بر بیان آن بسته اند حیث قال وخرّج احادیث الهدایة
فقط مع اسانیدها حافظ عصره ووحید دهره الشهاب احمد بن حجر العسقلانی
المحدث الحافظ المتوفی سنة اثنین وخمسین وثمان مائة فی مؤلف متوسط الحجم سمّاه
بالدّرایة فی منتخب احادیث الهدایة وذکر فیه انّه استوعب ما وجده فیه من
الاحادیث فی الآثار ونظر فی اسانیده وکان شافعیّ المذهب منصفا قلیل الاعتراض بین
دلیل مذهبه ودلیل مذهب الحنفیّة وذکر ما وقع فیه الخلاف بین الائمّة
الکرام الاسلاف من غیر اعتراض ولا تشنیع بل بطریق الانصاف وبوّبه ابوابا
وذکر فی کلّ باب ما یناسبه من الآثار الی غیر ذلک ولهذا هو مؤلّف مقبول وعلّق

المولى أبو السعود بن محمد العمادي عليه حاشية ذكر فيها جل الأحاديث التي أخذ
بها الإمام الأعظم الهمام الأفخم أبو حنيفة النعمان العالم الرباني فرغ من تأليفها سنة
اثنين وثمانين وتسعمائة ولقد أجاد فيها وأفاد وسلك فيها طريق السداد من غير تعنت
وعناد وقال فيه أيضا وخرج أحاديثها الشيخ محي الدين عبد القادر بن محمد بن القرشي
المصري المتوفى سنة سبع وثلاثين وسبعمائة في مؤلف لطيف سماه التعريفات
لأحاديث الهداية البينات واشتهر اسمه بالعناية في معرفة أحاديث الهداية انتهى
وقال فيه أيضا وخرج أحاديثه محي الدين عبد القادر القرشي المتوفى سنة خمس وسبعين
وسبعمائة في مؤلف ضخم الحجم سماه العناية راقم الحروف گوید این تخریجات بنظر مطالعه در آورده
معلوم کرده که تفقه ابو حنیفه بر احادیث معتبره مبتنی است و مسائل و فتاوای فقه او بی کدورت و غبار است و از
حواشی علمای امصار و فقهای هر دیار که بر هدایه تألیف کرده اند و تا سی این بهست قصد نموده بعد او آن زمان
در گذشته و بالآخر رسیده چنانچه معلوم شود که این اوراق بی سر و پا گنجایش آن ندارد کاش حضرت اولی
احباب شرح مواهب الرحمن و کتاب میزان و المنهج المبین فی بیان ادلة المجتهدین بنظر می آوردند می
یافتند که عالم نحریر مولانا ابراهیم بن موسی بن ابی بکر طرابلسی آنرا تنقیح و تدقیق نموده و مذهب امام ابی حنیفه را
بآیات قرآنی و احادیث صحیحه مدلل فرموده و بحثهای مباحثین و شکوک ملل فقیه عبد اللطیف بن جمال بن حمید
بتائید مسلک امام اعظم کوشش بلیغ بتقدیم رسانیده اند و فاضل شعرانی در میزان براه تطبیق مذاهب اربعه
رفته و اوهام عامه را که ابو حنیفه در احکام فقهیه برای قیاس عمل میکند و احادیث را تتبع نمی فرماید از
سر باطل کرده و کتاب منهج او در باره ترجیح ادله حنفیه بعدیم النظیر واقع شده الی غیر ذلک من الکتب
التی دونت فی هذا المقصد العظیم بالجمله بعد ازین کتب مبسوطه اگر خلجانی در قلب مؤلف باقی
میماند نسخه این اشکال مرقوم می پرداخت با وصف کمالات علمیه ابو حنیفه که از مجتهدین صوفیه لعل
آمده و هنوز میران رسوخ دارند کما ستعرف انشاء الله تعالی قبل از مطالعه کتب مشار الیها طعن بر حنفیه

نموده

حنفیه نمودن خارج از آهنگ قانون انصاف است درینمقام بعضی از عبارات وروایات کتاب میزان
که مؤلف آن بعد تتبع وجمع کتب مجتهدین مذهب ابوحنیفه را مدلل ساخته وبکمال تقویت وتحمله پرداخته ذکر کنم
تا کلیه وهم مذکور مستأصل شود از آنجمله است آنکه خود مینویسد ما یدق تتبعت بحمد الله اقواله واقوال
اصحابه لما الفت کتاب ادلة المذاهب فلم اجد قولا من اقواله واقوال اتباعه الا وهو
یستند الی آیة او حدیث او اثر او الی مفهوم ذلک او الی حدیث ضعیف کثرت طرقه
او الی قیاس صحیح علی اصل صحیح فمن اراد الوقوف علی ذلک فلیطالع کتابی المذکور
واز آنجمله است آنچه شعرانی از امام ابوجعفر شیرازی آورده واو بسند متصل تا امام ابوحنیفه رسانیده که او می گفت
کذب والله وافتری علینا من یقول عنا اننا نقدم القیاس علی النص وهل یحتاج بعد النص
الی القیاس وکان رضی الله عنه یقول نحن لا نقیس الا عند الضرورة الشدیدة وذلک
اننا ننظر اولا فی دلیل تلک المسألة من الکتاب والسنة واقضیة الصحابة فان لم نجد دلیلا
قسنا حینئذ مسکوتا عنه علی منطوق به بجامع اتحاد العلة بینهما وفی روایة اخری عن
الامام انا نأخذ اولا بالکتاب ثم بالسنة ثم باقضیة الصحابة ونعمل بما یتفقون علیه فان
اختلفوا قسنا حکما علی حکم بجامع العلة بین المسألتین حتی یتضح المعنی وفی روایة
اخری انا نعمل اولا بکتاب الله ثم بسنة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ثم باحادیث ابی
بکر وعمر وعثمان وعلی رضی الله عنهم وفی روایة اخری انه کان یقول ما جاء عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم فعلی الرأس والعین بابی وامی ولیس لنا مخالفته وما جاء عن الصحابة تخیرنا
وما جاء عن غیرهم فهم رجال ونحن رجال وکان ابو مطیع البلخی یقول قلت للامام ابی حنیفة
رضی الله تعالی عنه ارأیت لو رأیت رأیا ورأی ابوبکر رأیا اکنت تدع رأیک لرأیه
فقال نعم فقلت له ارأیت لو رأیت رأیا ورأی عمر رأیا اکنت تدع رأیک لرأیه فقال
نعم وکذلک کنت ادع رأیی لرأی عثمان وعلی وسائر الصحابة ما عدا ابوهریرة وانس

بن مالك و سمرة بن جندب انتهى و ازینجا روشن میشود که مذهب ابوحنیفه در اتباع سنن
مرویه و آثار صحابه و قیاسات ایشان اقرب از مذهب امام شافعی است زیرا که وی رحمه الله تقلید اصحاب در مجتهدات
شان ضرور نداشته و گفته که هم رجال و نحن رجال بخلاف ابوحنیفه که تقلید صحابه در آنچه مذکور شد واجب میداند
و آنچه امام شافعی در باب صحابه گفته او در تابعین میگوید پس اتباع قیاس در مذهب ابوحنیفه کمتر باشد و موید
این معنی است آنچه محقق دهلوی قدس سره در شرح سفر السعادت از اکابر نقل میکند که امام حافظ ابو محمد بن حزم
گفته که اصحاب ابوحنیفه همه متفق اند که حدیث هرچند اسناد او ضعیف بود مقدم تر و اولیست از قیاس
و اجتهاد و وی رضی الله عنه تا بحد ضرورت نرسد عمل بقیاس نکند و عمل بحدیث با اقسامه درست میداند و اما
شافعی قیاس را بر بسیاری از اقسام حدیث مقدم دارد و درین مقام تفصیلی است که مذکور در علم اصول فقه است
نظر باید کرد و از اقسام قیاس جز بقیاس موثر عمل نکند و قیاس مناسب و قیاس شبه و قیاس طرد همه نزد
وی متروک و غیر معمول بهاست و در چندین مواضع قیاس را عمل با حادیث ترک کرده و امام شافعی در آن
عمل بقیاس کرده و اگر آن را ذکر کنیم کتاب بدراز می کشد و ابوحنیفه تقلید صحابی را در آنچه صحابی باجتهاد
خود گوید واجب میداند و شافعی گوید هم رجال و نحن رجال که با ایشان در اجتهاد برابریم و مجتهد را در مجتهدات
تقلید مجتهد دیگر نرسد انتهی لکن امام ابوحنیفه از رای بعضی از صحابه مثل ابوهریره و انس بن مالک که در رتبه
اجتهاد کمتر مطلع بودند و در استنباط احکام ملکه تامه نداشتند عدول میکند و از اتباع مذهب ایشان
در هر مقام سر باز میزند و لیکن این بزرگان را کذاب و مفتری بر جناب سید المرسلین نمیداند معاذ الله که ایشان
را در روایت حدیث واضع و جاعل اعتقاد کرده باشد چنانچه اکابر طائفه امامیه مثل ابن قتیبه که مذکور شد
با این طالب و مقاصد که مکنون خاطر ایشانست بر گردانیده و دروغ باف افترا پیشه نهند و ازینجا بطلان
لاطائل جمعی از متأخرین شیعه که بتاسی بزرگان خویش نموده اند باطل و بی اصل می باشد و قصه صحیح
نیز بر آنچه یاد کردیم دلیل واضح است والحمد لله علی ذلک مگر نشنیده که صاحب کشف چه گفته لما اوهم ادخال
بعض الصحابة رضی الله عنهم و طعن فیهم بالغلط و عدم الفهم کما تری اعتذر عنه بقوله

و انما

وانما نعني بما قلنا من قصور فقه الراوي قصوره عند المقابلة بفقه الحديث وعند المقابلة
بما هو فقيه لفظ النبي صلى الله عليه وسلم فاما ان نعني به الازدراء اي الاستخفاف به فمعاذ
الله عن ذلك فان محمدا حكى عن ابي حنيفة رحمه الله انه احتج في مواضع كثيرة مثل تقدير الحيض وغيره
بمذهب انس بن مالك مقلدا له فما ظنك في ابي هريرة مع انه اعلى درجة في العلم من انس
لاشتراكهما في الصحبة واختصاص ابي هريرة بدعاء الرسول صلى الله عليه وسلم
يسير بعد ذكر نام ابي هريره فرموده ولكنا لا نظن به وبجميع الصحابة الا الصدق وان ابا هريرة نقل
كه ثبت عندنا في الاحكام ثلثة الاف من الاحاديث روى ابو هريرة منها الفا وخمسمائة وقال
البخاري روى عنه سبعمائة نفر من اولاد المهاجرين والانصار وقد روى جماعة من الصحابة
عنه فلا وجه الى رد حديثه بالقياس انتهى بلفظه وكلام قاضي خان على ما نقل في الصوارم نيز تاييد
مهم مذكور ميكند پس فراوان حيرت است كه خود مجتهد عصر در رساله ضيغميه كه از نظم مجتهد متوفی گذشته بلكه حقيقة
از تصانيف اوست فرمايد كه مذهب ابو حنيفه را حنفيه نيك ميدانند وشافعي را شافعيه ودر ثبت مثالب
ابو هريره باو ندارند كانهم لا يعلمون تحقيقش آنكه بواسطه شيخ بهائي از معارف نقل كنند كه ابو هريره براخذ
معاويه حضرت امير را مبتدع قرار داد وجناب مرتضوي نام او اكذب الناس نهاد وفاروق اعظم
بجهت كذب وافترا دره بر او زده وابو حنيفه از دائره عدالت بيرون كرده الى غير ذلك من
الفضائح پس اگر مراد از ابن قتيبه عبد الله بن مسلم صاحب معارف دينوري است كه او را از زمره اهل حق
شمرده اند فذاك اقرار بلا استقرار چه اينك معارف او نزد فقير حاضر است نه عيني واثري ازين مثالب در ترجمه
ابو هريره مروي نيست وبعد از استقرار عيني جناب اين بر مي آيد كه با اطفال مزاح ميكرد حال آنكه خود شيعي
ومزاح را علماء اماميه در كتب دين وايمان خويش مثل شرح تجريد وغيره از فضائل بلكه فضيلت شمرده
در حق مرتضوي گفته اند كه بحدي خوش طبع بود كه او را بدعابه مزاح نسبت ميكردند وفاضل طبري در
كتاب كامل بهائي كثرت مزاح را درباره ختم المرسلين هم باثبات رسانيده وكثرت مزاح مرتضوي

در کتب ما نیز مروی است و لعب و بازی از ائمه اطهار اگرچه در طفولیت باشد نیز در کتب امامیه از
احادیث مشهوره و ایشان هم بجای خویش کما لا یخفی علی من طالع مبحث الامامة للاردستانی که علم عرفان این
بزرگان از طفلی تا شیخوخت بلکه از ولادت تا وفات بر منوال واحد میماند لا یزید علیه بالاستنشین شیئی و گر
مراد از معارف کتاب ابراهیم بن قتیبه صفهانی است که تشیع او از کتب رجال امامیه مثل منهج المقال کالنور علی
الطور است فالوبال ایضا علیهم زیرا که حسب صوارم بر تقدیریکه امامیه بدون روایات کتب معتبره اهل سنت
مثالب صحابه را ذکر نموده باشند دعائی بقطع ید میکنند و جا بجا می گوید که امامیه بر قبایح اعمال صحابه احتجاج
بر سفیان نمی کنند بلکه با جماعیات فریقین و ازینجا معلوم شد که مقصود اصلی اهل مکیدات از تسمیه معارف
و انتساب این امور بکتاب مذکور همین بود که سامعین و ناظرین درباره صحابه باشتباه افتند بلکه از ایشان بیزار
شوند و با این مقلدین فقها را العیاذ بالله تخالف و تشاجر در باب اصحاب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم پدید آید
فاعوذ بک رب من همزات الذین یمکرون و اعوذ بک رب ان یحضرون
اما آنچه صاحب تحفه درباره ابوهریره و امثالش زبان درازی کرده و در فهم معانی احادیثیکه برای
تکذیب او آورده پیچ و تابها خورده اگر ذکرش بخواهیم بعد النقض علی التقاریر بمیان آید هفتاد من مثنوی هفتاد من
کاغذ شود، بلکه بر حرفی ازان آگاه میکنم که روزی عبدالله بن عمر روایت کرد که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم امر بکشتن سگان فرمود بجز سگ شکاری و سگ گله گوسپند یا مواشی همچو ما گفتی گفتش که ابوهریره
سگ زراعت را نیز در حدیث مستثنی کرده عبدالله جواب داد که او را زراعتی بوده صاحب تحفه فهمیده
که مقصودش آنست که ابوهریره سر از زراعت خویش بر آنحضرت صلعم افترا نموده و حالانکه مقصودش اینست که چون
او زراعتی داشته تحقیق این استثنا کرده باشد چنانچه در کتب معتبره بعضی از اصحاب را بعضی در تحقیق بعضی از
امور ترجیح داده اند مثل ترجیح حذیفه در اخبار فتن و احادیث شدائد و محن چه او در تفتیش آن از جناب
سرور انس و جان بشوق طبیعی زیاده تر از دیگران سرگرم بود پس اگر بعضی فتنه با نسبت بروایت دیگری
در حدیث حذیفه زیاده باشد و کسی از محدثین گوید ان شوقا الی بحث الفتن البته بهمین معنی محمول خواهد بود

کما لا یخفی علی مهرة هذا الفن و آنکه حذیفه از طرف خویش نام بعضی از فتنه اختراع کرده و افترا بر جناب
سید انبیا نموده و غیر ذلک در کتب استدلالیه در فن فقه مثل هدایه و شرح آن جائیکه صاحبین در امر اختلاف کنند
که متعلق بحکم قضاست میگویند که قول ابو یوسف را رجحانی بر قول محمد است بنا بر ضرورت قضا و لیس الخبر کالمعاینة
الی غیر ذلک الغرض از جمله محالات است که تکفیر و تکذیب کردن اصحاب آن سرور صلی الله علیه و سلم بروایات
معتبره اهل سنت که دلالت قطعی بر مدعای شیعه داشته باشد ثابت کنند بخلاف تکذیب و تکفیر اصحاب
ائمه هدی علیهم السلام مثل هشامین و شیطان الطاق که درین و یکی اعتراف بالنسب مقدس از ائمه عظام
امامیه نقل خواهیم کرد زیرا که بدلالت یقینیه روایات معتمده محققین شیعه بر حاخویش کما ستعرفه ان شاء
الله تعالی ثابت است که انها در مسایل توحید که اهل الاصول اسلام است انواع افترا بر ائمه هدی میکردند
و میگفتند که ما را حضرات معصومین تلقین کرده اند که جسم خدا را بقدر هفت شبر اعتقاد کنیم و اعلاش را
پر و اسفلش را خالی معتقد شویم کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا
بالجمله اگر فلان مؤلف بعد ازین تصریحات که در باره ابو حنیفه رح گذشت هم مختلج باشد و گمان کند که مطعون و افتای
ابو حنیفه برخلاف نصوص صحیحه واقع است و او در مقابل نص قیاس میکند پس در مسلک شافعی از لسان امامیه بلکه لسان
برادر بزرگ مؤلف این گمان را باطل خواهیم کرد فانتظروا انی معکم من المنتظرین مخلصه
و الغرض آنکه چون مؤلف در کتب بعضی از شافعیه یا متعصبین امامیه تضعیف مذهب ابو حنیفه و بعضی از مطاعن او دیده
بیقین دانسته که اینهمه واقعی و نفس الامر است و مقلدین او هرگز پروای آن بقدر ... ندارند و حال آنکه اغلب
زمره حنفیه تدارک و اجتناب لعل آورده توهمات شافعیه و مطاعن امامیه از بیخ و بنیاد برکنده اند
آن در زوال این مرض دوای شافی و علاج وافی است هرگاه خود حضرت امام شافعی باعتراف اکابر شافعیه و
علمای امامیه مثل جلال الدین سیوطی و خضر بن علی المشهدی در توضیح الدر یا التحقیق الواردة لدفع شبه الاعور مداح
ابو حنیفه باشد و گوید الناس کلهم عیال ابی حنیفة رح یعنی جمله فقها محکوم و زیر دست او هستند و لب
اوصافا جلیلا و علی ما رواه بعض الثقات در سلک نظم کشید که ازانجمله این ابیات

لقد زان البلاد ومن علیها　امام المسلمین ابو حنیفه　باآیات و اسناد و فقه
کآیات الزبور علی الصحیفه　اماما صار فی الاسلام نورا　امین الله للرسول و للخلیفه
وما بالمشرقین له نظیر　ولا بالمغربین ولا بکوفه　و رفع یدین و قنوت را نزد قبر او ترک

دهد و محض برای حفظ ادب دست از آن بردارد و بر طبق نقل محقق دهلوی در کتاب مسطور و رشان محمد بن حسن شیبانی و باید که اگر اهل کتاب از یهود و نصاری تصانیف امام محمد را ببینند بی اختیار ایمان آرند و امام محمد شش کتاب تصنیف کرده که هر یکی از آن شصت مجلد و هفتاد مجلد بلکه بیشتر از آن است و امام احمد اکثر مسائل دقیقه از کتب امام محمد نقل میکرد و در آن کتب نظر میکرد و از آن استفاده می نمود انتهی و محدث فیروزآبادی در قاموس محیط ابو حنیفه را امام الفقهاء نویسد تمام و مجلدی در مناقب او تصنیف نماید و مکتوبی در جواب ابو بکر یمنی قسم کند و گوید که نسبت کتابی مشتمل بر رد امام ابو حنیفه و تکفیر او بمن افترا محض است کتاب مذکور را باتش بسوزانید چنانچه شیخ عبد الوهاب شعرانی در فصل اول از کتاب الیواقیت و الجواهر فرموده و کذلک دسّوا علی الشیخ الاسلام مجد الدین الفیروزآبادی صاحب القاموس کتابا فی الرد علی الامام ابی حنیفة وتکفیره ودفعوه الی ابی بکر الخیاط الیمنی فارسل یلوم الشیخ مجد الدین علی ذلک فکتب الیه الشیخ مجد الدین ان کان بلغک هذا الکتاب فاحرقه فانه افتراء علی من الاعداء وانا من اعظم المعتقدین فی الامام ابی حنیفة وذکرت مناقبه فی مجلد انتهی و حجة الاسلام ابو حامد غزالی رح در احیاء العلوم که بالاتفاق بلاشبهه از تصانیف اوست بخلاف منخول که عند التحقیق از محمود غزالی معتزلی است و خود امام غزالی چنانچه بر اهل استقرا پوشیده نیست از آن انکار میفرماید بلکه مدایح و مناقب او و زاید الوصف ذکر کنند و هم ابن حجر مکی با وصف شافعی بودنش کما فی رسالة علی القاری بنا بر تصریح اکابر در خیرات حسان فی مناقب ابی حنیفة النعمان داد مدح و منقبتش بدهد محال است که چنین شخص حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را من تلقاء النفس وضع فرماید و عمل بر خلاف احادیث صحیح نماید و از تصانیف قدمای اصولیین مثل صاحب کشف مکشوف میشود که خبر واحد علی الاطلاق نزد ابو حنیفه مقدم بر قیاس است و تفصیل

که متاخرین ذکر کرده اند بغلط شهرت یافته هرگز اعتبار را نشاید فتدبر فی عبارته حیث قال بل
المنقول من اصحابنا ان خبر الواحد مقدم علی القیاس ولم ینقل التفصیل الا تری انهم عملوا بخبر
ابی هریرة فی الصائم اذا اکل وشرب ناسیا وان کان مخالفا للقیاس حتی قال ابو حنیفة
لولا الروایة لقلت بالقیاس ونقل عن ابی یوسف فی بعض امالیه انه اخذ بحدیث المصراة
واثبت الخیار للمشتری وقد ثبت عن ابی حنیفة انه قال ما جاء عن الله وعن رسوله فعلی
الرأس والعین ولم ینقل عن احد من السلف اشتراط الفقه فی الراوی فثبت ان هذا القول
مستحدث واجاب عن حدیث المصراة والعریة واشباههما فقال انما ترک اصحابنا
العمل بهما لمخالفتهما الکتاب والسنة المشهورة لا لفوات فقه الراوی فان حدیث
المصراة مخالف لظاهر الکتاب والسنة کما بینا وحدیث العریة مخالف للسنة المشهورة
وهی قوله صلی الله علیه وسلم والتمر بالتمر مثل بمثل کیلا بکیل الا انا نسلم ان ابا هریرة
لم یکن فقیها ولم یفقد شیئا من اسباب الاجتهاد وقد کان یفتی فی زمان
الصحابة وما کان یفتی فی ذلک الزمان الا فقیه مجتهد وانچه در کتب احادیث کلام امام
اوصاف جمیله امام اعظم بنظر احقر الناس رسیده اگر درین مقام بتعداد آن توجه کنم کلام منجر بطول انجامد اگر اجل
مهلت دهد و تقدیر مساعد گردد کتابی جداگانه درین باب تالیف کنم با وجود بعضی از مباحثات منفر یقین ٭
موافق حسب القاضی شوستری شعر خواهی که شود خصم تو عاجز ز سخن ٭ می بند بکار قول پیران کهن ٭
خصم از سخن تو چون نگردد ملزم ٭ او را بسخنهای خودش ملزم کن ٭ بدلایل الزامیه هم روشن سازم که
او باعتراف معاندان و اکابر محدثین شیعه مثل محمد تقی در لوامع و باقر مجلسی در تذکره و غیر او و غیر آن برغم الحسد
فاضل اخباری در جواب ایضاح مولف در رساله حدیث ثقلین گفته اند از تلامذه ائمه اهل بیت بوده و اجازت اجتهاد فی
از حضور فایض النور این بزرگان حاصل نموده و در صحبت این برگزیدگان بارگاه احدیت نقد جان شیرین را ختم
و سعادت جاودانی یافته و در استنباط مسائل فرعیه دلایل کتاب و سنت و آثار سلف صالحین نصب

العین بیشتر و هرگز گمان میبرکه حضرت مولف دلیلیکه بر عدم تعارف و تلمذ ابوحنیفه در رساله مذکوره اقامت
کرده صلاحیت اثبات ندارد بلکه فی نفسه متناقض و متهافت و از آثار قیامت آنکه امر اول پس از آنکه این
دلیل در مقامات دیگر هم متمشی میشود چه تلمذ و تعارف باشد دیگر عوارض البته مثل زمانه بر مذهب حکما متصف
بتقدم و تغییر مسبوق بعدم نخواهد بود پس میتوان گفت که فلانی از مقبولین قمی و کاشانی در فلان وقت بسر
حضور جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا بعضی از ائمه اطهار حاصل کرد و پرسیدند که چه نام داری خود را از کدام
قبیله میشماری بار بسیار از دلائل حقیقت دین اسلام و ابطال رسوم جاهلیت و مبتدعات لئام و سلف
بیان کشیدند تا آنکه مخاطب نفس و لوا رشد و فراخ حوصله او در کمال ضیق افتاد و ابهمه دال است که شخص
تعارفی هم نداشت تا تلمذ چه رسد علاوه دلالتش بر مطلوب مولف الی ز دلالتش بر نقیض آن نیست چه ابوحنیفه بر طبق
روایت جامع الاسرار مجبور ملاقات آن امام برای تحصیل خویش بصیر ارشد و بنا کار از رهبری شوق بخدمت امام
فایز گردید هرگاه مجبر خویش و تبحر آن عالی مقام در یافته باشد شوق و التیام ذکی بصر ار و از هزار به بسیار
رسید ساعة فساعة زاید خواهد بود نه زائل فقد عرفت ان الفاضل الدهیری اورد الروایة المذکورة
نقضا و ان الحدیث یفسر بعضه بعضا اما امر ثانی پس آن نیز تفصیل میخواهد لکن علی سبیل الاجمال
الرسالة المذکورة لکن محصلش آنکه مولف بعد تحبث فرموده که در کتب احادیث امامیه اصلا ابوحنیفه با فضیلتش و
متکلمین ما این افسانه را بروایات سنیان فقط برای الزام و تبکیت شان آورده اند و این کلام دال است
این روایات میکنند و الا خصم خواهد گفت که الزام و تبکیت ما از کتب غیر معتمده و این هم روایات از عجایب فا
هست چنانچه از صوارم و حسام هم پیداست آنچه در خاتمه افاده نموده یعنی بعد از تتبع هم عالیکه حکایات تلمذ از کتب
معتبره اهل تسنن پیدا نمودیم بر فرض آن غیر واقعی باشد دلیل بر آن است که تلمذ اصلی ندارد و هذا یا انشاء فقصصنا
فسا فقطابل از روایت سید السادات الشیخ افادات ملا باقر مجلسی رئیس المتعصبین در جلد اول بحار الانوار
که ابوحنیفه بخدمت امام صادق علیه السلام گذارش کرد که در کوفه قومی هست که گمان میکنند تو امر کرده ایشان را که از
شیخین تبرا شوند فرمود حاشا و کلا و معاذ الله بار گفت که اظهار تبری شیخین با امر عظیم می پندارند موجب ثواب

جبریل می‌شمارند فرمود که آخر چه آرزو داری عرض کردم که مکتوبی نزد شان باید فرستاد و اظهار او در ان
مکتوب از این اعتقاد نهی باید نمود فرمود که هرگز اطاعت من نمی‌کنند انتهی موضع الحاجة امر که برای استیصال اهل
الاصول متشیعین بکار آید در اوان چه با فیه اهل انصاف سوخ تام یافت و آن اینکه هرگاه امام صادق رد بر وی فقیه
اعظم که باعتراف مؤلف هم حجیج بنی آدم بود راه صدق نماید و در باره قیاس امثال نهرزش فرماید محال است که
تخطی امام از تبرای اصحاب سرور انام خواص و عوام اهل کوفه را که بسیار از اکابر امامیه مثل شوستری در مجالس
بر تشیع آنها از قدیم الایام می‌نازند و چگونه بر خود نبالند شعر گر آب هم مضایقه کردند کوفیان
خوش داشتند حرمت مهمان کربلا * محمول بر خلاف نفس الامر باشد لا و الله ثم لا و الله و بحمد الله که برای
تلمذ ابوحنیفه بسیار از شواهد در ذهن فقیر موجود است که هنوز نکته‌ی علمای ماهرین نیامده بر حرفی از ان کتاب
که مزید تعارف استقضی نماده و عرفا تلمذ را هم اقتضای صریح میکند اعلام علیائم که ابوحنیفه بسبب
امام صادق بود و نسبت فرزندی با و داشت از رساله انوار بدریه کالنهار اذا تجلی روشن است که مصنف
آن مولانا محمد یوسف را وقت تالیف اهتمام و ذکر مناقب ابوحنیفه تردد می‌بود او که کدام یک ازین هر دو
جناب ربیب بگیرد و کدام یک تلمذ بود و حضرت محمد بن علی الرازی الهوکردی خازن مشهد مقدس
که خیلے از ارباب تحقیق و تنقید در امامیه است و در علوم حدیث منصبی منیع دارد و در تکلم بوس الملک
الیوم می‌نوازد و بسیار از کتب معتمده در علم کلام مثل تحقیق متین فی شرح نهج المسترشدین و جامع
الاصول فی شرح الفصول و جامع الدرر فی شرح الباب الحادی عشر برای اتباع و اشباع خویش بزبانه
یادگار گذاشته و در رد رساله انوار بدریه بمقتضای کمال غلو در تشیع چه اعلام عصبیت که بر ایمان نفرسا
تلمذ ابوحنیفه در بیست بودن او و را از جمله اخبار مستفیضه مشهوره انگاشته و مولانا محمد یوسف علیه الرحمه
در تعدد مرقوم شتی کمال تحسین و تشنیع نبداشته چنانچه عبارتش ملاحظه شود و الحق آن اعمی اهل
الضَّلَالَاتِ اشْتَبَهَ عَلَيْهِمْ مَا لَا يَشْتَبِهُ عَلَى الْأَعْمَى وَهُوَ عَيْنُ الزَّوْجِ وَالْمَأْخُوذُ مِنْهُ
مع اشتهار الصادق و بینهما الخ بالجمله چون ابوحنیفه سبب امام باشد عدم تعارف التلمذ استعدا

خواهد بود چه جای آنکه بر اشتهار تلمذ او نیز از حضرت فلان که بنص صریح واقع شود و از شهرت امام صادق
باین بهره وام میتوان دریافت که اگر بعضی از علمای قصه تلمذ ابو حنیفه را ذکر نکنند و دیگر بزرگان را از
اساتذه او بشمار آرند برجای خویش است نه محل افتخار و احتجاج مخالف کینه کیش و از اینجاست که صاحب کتاب
کاشف بترجمه جناب صادق زبانی ابو حنیفه مناقب و محامد شرف ذکر نموده و تعرضی باین تلمذ نفرموده
لیکن محشیان اشاراتی باین امور نموده اند کما لا یخفی علی من طالع کتب الرجال و این خیال که عدم ذکر تلمذ دلیل
بر عدم است هم مستلزم تسنن امام است چه اگر آنجناب شیعه بودی البته ابتداءً تعرض به تسنن ابو حنیفه نمودی
سیما وقتیکه ابو حنیفه استیصال مذهب امامیه درخواست کند کما عرفت آنفا چون در روایات اکابر امامیه
با وصف صرف همم ایشان در بث ذمائم وی غیر از انکار قیاس چیزی مروی نیست چنانچه بر ناظرین و متتبعین روایات
کلینی در کافی بطرق متنوعه و در روایات صدوق در علل الشرائع از پدر خویش بتکرار تمام و تطویل بالکلام
و هم از محمد بن حسن قطان و نیز از حسین بن احمد و در روایت شیخ در امالی از حسین بن عبید الله غضائری
از ابن شبرمه مرفوعا و روایات ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی در کتاب احتجاج محتجب و مخفی
نمی ماند پس مذهب جعفری جز عدم حجیت قیاس عین تسنن خواهد بود باقی ماند آنکه اگر مسلم می بود ترک قیاس
میکرد و از تشیع امام نجات می یافت جوابش در مسلک آخر مفصلا سامعه خراش خواهد شد کما اشرت الیه
سابقا بالجمله متشیعین زبان طاقتی ندارند که حرفی درباره ابو حنیفه بر زبان آرند و مقلدین امام مالک و
شافعی و احمد را چه مجال است که بتضعیف مذهب اعظم پردازند و با مراعات ادب که شیوه ائمه ایشان بوده کما
مرت الیه الاشارة طعنی بر ابو حنیفه نمایند احمد بن حنبل که لغلو او هر حدیث میرود و در فن تصنیف حدیث شرف
با نگاهی پس رفیع و منزلتی بس عظیم دارد اکثر روایات مذهبش موافق تصریح محقق دهلوی مطابق فتاوای امام است
چنانچه کتب مذهب او نیز بران گواه است و غالبا ازین بگذر هست که در کتب فقهیه خلاف او بسیار کم دیده
می شود پس آشکار شد که تضعیف و طعن بر حنفیه خالی از غرابت و اعتساف نیست و نیز واضح گشت
که مدار مذهب امام اعظم بر کتاب و سنت مرویه رسالت مآب و مجتهدات اصحاب بلی معمول تلامذه او

بنابر تسلیه سایلین که در زمان عباسیه بودند علوم عقلیه فلاسفه در آن وقت مترجم شد آن بود که مهما امکن نقل را
بر محل منطق سفیر موده‌اند و این مرتبه‌ایست که غیر ایشان را نصیب نگشته ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ
وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ اگر حضرات امامیه باسیکه بعضی از وجوه حظی از عصمت ایشان فی الجمله دارند
برین منصب عظیم حسد برند و بشعبده بازی و سحرکاری منقبت را بمنقصت تبدیل گردانند بمقام استغراب و محل
استعجاب نباشد مغلطه خامسه آنکه مولف رساله مذهب محدثین و مجتهدین را هردو یکی دانسته و بیانی نکرده
که در کتب معتمده حنفیه که اسامی بعضی از ان بر زبان قلم رفت هردو مذهب را جدا جدا نوشته‌اند از تتبع کتب
و تصفح مقالات ایشان بوضوح می گراید که ترتیبیکه اهل حدیث در صحیحین مقرر کرده‌اند و این هردو را بر دیگر
کتب مقدم داشته‌اند بر مسند اتباع مجتهدین بضرب من التقلید جاری میشود و الا از ائمه اربعه چیزی درین باب
منقول نیست و چگونه متصور توان کرد حال آنکه علم غیب خاصه الوهیت یا نزد شیعه از خواص امامت است
پس اگر شخصی بعد تالیف این کتب بپایه اجتهاد میرسید و تمییز صحیح از سقیم نزد او مناط اعتبار میشد و در باب جرح
و التعدیل بلا واسطه متوجه می گشت ضرور نبود که بر قرارداد شیخین در باب اخذ روایت میرفت و مخالفت
ایشان را هیچگونه مباح نمیدانست آخر این بزرگان هم از جمله بشر بوده‌اند و در تصحیح حدیث یا تضعیف قصوری
کوشیده باشند سیما محمد بن اسمعیل بخاری که او درین امور گوی سبق از اقران و امثال ربوده لیکن باز هم از اجتهاد
مجتهدین باز است مگر یاد ندارید که درباره چندی از رواتش بعضی از علماء و فقها بحث دارند و شارحین در
جواب آن وجوهی نقل میکنند که بعضی از آن خالی از غرابت نیست و از مطالعه صحاح سته دریافت میشود
که اکثری از جامعین تقلید کسی از مجتهدین نمی کردند بلکه خود اجتهاد می نمودند و تائید مجتهدات خود بما درین
کتب غالبا مد نظر داشته‌اند و بحمد الله که از غایت انصاف مولفین صحیحین بنص قطعی تصریح کردند که احادیث صحیحه را
در جمع و تلفیق با مجموع نباید پنداشت بلکه احادیث صحیحه دیگر بسیار که قصد ایراد آن نکرده‌ایم و ازین مقام
خوش فهمی بعضی از اکابر مولف بمرتبه عیان میرسد که این قسم مطالب را دلیل بر عدم صحت صحیح بخاری و مسلم
گردانیده حیث قال النووی که از محدثان و ارباب صحاح اهل سنت و شارح صحیح مسلم و مقدمه شرح مسلم

می نویسد إن البخاري ومسلماً لم يلتزما استيعاب الصحيح بل نقل عنهما تصريحهما
بأنهما لم يستوعباه وإنما قصدا جمع جمل من الصحيح كما يقصد المصنف جمع جمل من
مسائله لا أنه يحصر جميع مسائله انتهى وازین عبارت تصریح بعدم صحت تصحیح احادیث صحیح
بخاری و مسلم صریح است انتهى بلفظه بر فرض و تقدیر اگر ابو حنیفه و اصحابش بعد از جمع کتب ستة و مثال آن هم میرسیدند
و اجتهاد میکردند زیاده برین نیست که اقیسهٔ ایشان نسبت بانچه عمل بران کرده اند کم میشد آنکه در هر مقام
فتوی بر حدیث صحیح بخاری میدادند واز حدیث و در هیچ مقامی بیشمار سر تابی نمیکردند چه محتمل است که نظر بادله
و اصول محکمه در مقامات بسیار حدیث مسلم نزد ایشان فوق می شد همچنین احادیث ابو داود و نسائی برین
هر دو تفوق میداشت چنانچه محدثین مثل محقق دهلوی تصریح باین امور میفرمایند که این تفاوت در ترتیب که مذکور
شد نظر بجهت اصل صحت و اعتبار اکثر و اغلب است والا گاهی عارض میگردد مر مفوق و مرجوح را چیزی
که فایق و راجح میگرداند او را از حیثیات دیگر پس اگر مثلا حدیثی باشد بطرق کثیره بالغ بحد شهرت و تواتر باشد
و موافق افتاده او را ائمه دیگر از کثیر مشترطین صحت لابد اقوی خواهد بود از حدیث بخاری و همچنین حدیث بخاری
وحده از متفق علیه بلکه جمیع اقسام مفضول النسبة بأعالی خصوصاً اگر آن ترجمه باشد که آن را اصح الاسانید
گفته اند المختصر عند العقلا بمرتبه عیان رسیده که در اندفاع اعضال مذکور از حنفیه چیزی که در متن اعضال
می کشد چنین مغلطه مبتنی بود حالیا که باوصف تقلید و کاسه لیسی حنفیه بجاست انشاء الله تعالی بر علما
اهل حق طعن میکنند و اصل در رفتن بکوه رسانه آن بفراغ خاطر الشنعة بود بیر کنند بیان فرمایند که مجتهدین
امامیه باآنکه گویند که اصح الکتب کافی ابو جعفر کلینی است و بعد از جمع آن بمرتبه شهرت و کثرت آمدند باز
چرا با احادیث مرویه آن مخالفت میکنند بلکه نصف کلینی را تقریبا ضعیف و موضوع میدانند و خود تصریح
می نمایند که اصحاب ائمه علیهم السلام که مورد مدح و منقبت بودند بغایت قلیل اند مع ذلک مدح و منقبت شان یقینی
نیست بلکه ظنی علاوه که مکتر حدیثی است که قدر راوی آن این مردم باشند چنانچه تفصیل این اجمال
از حاشیه مجتهد کربلائی که بر بعضی از کتب اصول نوشته و مستلزم میشود این جرح و قدح روایات

اصولی از رسایل شیخ مفید و سید مرتضی و در رد شیخ صدوق و مانند او بهم میرسید و انشاء الله تعالی
درین مجال نافعه سمت وضوح خواهد یافت که بجا بود اصحاب ائمه چند کس اند که لولا هؤلاء لانقطعت
آثار النبوة و اندرس العلم و شان ایشان همانا درست کما فی اساس الاصول و سلالة و خلاصه آنها که
افقه و اعلم باشند بلا ریب نزد امامیه ملعون و مطرود بوده اند فما ظنک بغیرهم پس همه حیرتم که مؤلف رساله چگونه
تشفی این اشکال خواهد جست که خود کرده را دوایی نیست با این همه عیوب خانگی بی تحقیق و تنقیح زبان اعتراض بر حنفیه
گشادن حیلی ها زیبا شعر گرفته صد عیبی نهفته بنیی بیچکس عاجز بر از خویش بس گذارش است که
خدام مؤلف بدعوای تهمتی که حنفیه صد و ظلم و کذب از جناب رسالتمآب جایز میدانند بسبب عدم عقل گشته اند بلکه بتصریح اهل
حق و تنصیص فاضل جالسی صوارم که کلام خصم را نا تمام و بی دلیل نقل کردن دلیل خیانت ناقل میباشد بر راه
خیانت رفته اگر کسی را مطالعه تصنیفات امام فخر الدین رازی مثل نهایة العقول میسر نشود باید که بجواب صوارم زبان
ملتانی بتقسیم السفینه تا مش گذاشته رجوع کند عبارتش بعد اسقاط و تبدیل الفاظ نقل میکرده که هزار جا در قرآن
مجید دیده و خوانده باشند یعذب من یشاء و یغفر لمن یشاء و در تلاوت قرآن مجید صد بار این آیت
بر سامعه او مرور کرده باشد قل فمن یملک من الله شیئا ان اراد ان یهلک المسیح ابن مریم
وامه و من فی الارض جمیعا و در ادعیه صحیفه کامله چند بار خوانده باشد که امام سجاد در ادعیه خود
میفرماید که الهی لو عذبتنی و عذبت اهل السموات و الارضین علی شهم و انت غیر ظالم
لهم پس بعد از شهادت ثقلین بر صحت این عقیده دیگر زبان طعن و انکار در آن کشادن صریح از ثقلین گذشتن است الحمد
لله که صاحب تحفه ثابت کرده است یعنی اثبات انکار این فرقه از ثقلین بی اعتبار از زبانش ثابت شد و عقل است که
نسبت حق سبحانه تعالی بمخلوقات خود نسبت خالقیت و مالکیت است و سبحانه مالکیت مطلقه است آنرا قیاس بر ملک
ناقص نوع انسان با صناعت نا تمام ایشان نباید کرد و مرتبه مخلوقات را نسبت با حق تعالی مرتبه نوکران خدمتگاران
و مزدوران مزارعان نباید فهمید که درین صورتها توجیه ملام میتوانند شد و در صورت خالقیت و مالکیت مطلقه
هیچ جای گفت و شنید نیست از انسک که عقول محجوب ایشان و خوکرده این نسبتها شده اند و علاقه های مذکوره را

در نظر دارند شنیدن این عقیده صحیحه استعجاب و استغراب لاحق حال ایشان میگردد یکادون یسطون
بالذین یتلون علیهم آیاتنا درینجا باید دانست که مؤلف بلکه اسلاف او نیز در نقل مذهب
اشاعره درین مسئله و مسائل آتیه خیانت عظیم بکار برده اند و آن اینست که صدور این افعال از جناب الهی یعنی
تعذیب مطیعین و ثواب دادن کفره و ملاعین نزد اشاعره سزا و جایز انگاشته اند حال آنکه چنین نیست اشاعره
صدور این افعال را از جناب الهی جایز ندارند آری مذهب ایشان اینست که صدور این افعال از جناب الهی
قبح عقلی ندارد یعنی عقل را چون بطور او واگذاریم و عقل نسبت خالقیت و مخلوقیت و مالکیت
مطلقه و مملوکیت تامه ملاحظه نماید حکم بقبح این افعال نمی کند لیکن افعال بنابر وقوع وعده از جناب
الهی با ثابت مطیعین و تعذیب کفره و مشرکین محال و ممتنع بالغیر گشته قال الله تعالی انا لا نضیع
اجر من احسن عملا وقال ام نجعل الذین آمنوا وعملوا الصالحات کالمفسدین فی
الارض ام نجعل المتقین کالفجار وقال ان الله لا یغفر ان یشرک به وقال وتمت
کلمة ربک لاملأن جهنم من الجنة والناس اجمعین پس این افعال با وصف انتفاء قبح
عقلی جایز الصدور نیستند بنابر وقوع وعده بخلاف آنها و لهذا نظیرها از افعال الهی فی نفسها ممکن اند لیکن
بسبب تعلق اراده بضد آنها یا اخبار بضد آنها محال و ممتنع گشته مثل ایمان ابی لهب و توبه ابلیس و نحو ذلک انتهی
اما جواب از دعوی جواز صدور کذب و ظلم جمیعا بطور الزام پس بگیر باید شنید که ابوجعفر کلینی در کافی که
در اصول امامیه اصح الکتب قبل [illegible] عثمانی است کما ستعرفه ان شاء الله تعالی و محدثین ایشان
بقطعیت صدور احادیث آن قائل اند و به مذهب مؤلف بقرینه تعبیر از لفظ اصح الکتب در باره صحیح بخاری در رد مطاعن بقطعیت
صدور غالب احادیث [illegible] از امام صادق علیه السلام روایت میکند که محصلش باین عبارت میرسد که حضرت یونس سر خود را
بر زمین نیاز گذاشته در باب مغفرت خود الحاح میکرد وحی الهی در رسید که سر خود را بردار که عذاب نخواهم کرد عرض نمود
که من بوعده تو گوش نمی نهم اگر بعد ازین وعده هم عذاب کنی کیست مانع و معارض تو اند شد آخر من بنده تو ام
و تو پروردگار منی باز وحی آمد که من هرگاه وعده میکنم وفای آن بر ذمه من لازم میشود انتهی و ازینجا عیان

گفت

گشت که بروایت مقتدایان امامیه حضرات انبیا علیهم السلام بر السنه معصومین صدور ظلم و کذب از ذوات
بابرکات جایز می پنداشتند بلکه بعد ازین باتباع تمام خواهی دانست که انبیای اولو العزم نیز از جمله نواصب و منکر
امامت ائمه اهلبیت و دشمن ایشان بودند و از طیب ولادت بهره نداشتند پس لازم آن بود که اولیای مؤلف قول
شیخ سعدی رحمة الله علیه را شعر زبان بریده بکنجی نشسته صم بکم * به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم * کار بسته
و زبان بمطاعن غیر واقعیه اشاعره هم نمی گشادند و بحمد لله که علمای امامیه در امثال این مقامات غیر از آنکه خس بدندان
گیرند و عند التحقیق از مذهب خود دست شویند و از میدان مناظره راه فرار جویند جوابی نمی توانند داد چنانچه
بر متصفح هفوات فاضل جالسی و حسام مخفی نیست **تنبیه** اکنون فقیر خاکسار بجناب مؤلف عالی
مقدار بعد از ارخای عنان میگویم که خدام حضرت در چند از اوراق که بجواب الصباح نگاشته اند و بجهت ضیق
عطن از تتمیم آن دست برداشته تا سیما بالاسلاف چنین افاده میفرمایند که در کتب احادیث امامیه از
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باسانید صحیحه مفید اذعان منقول است که دوازده صحیفه برای هر یکی از ائمه اثنا عشر
جدا جدا نازل از جناب کبریا مانند قرآن بر رسول صلی الله علیه و سلم و هر واحد بحسب احکام مندرجه صحیفه
مخصوصه خودش در عهد امامت عمل مینماید و بعضی را تقیه و بعضی را ترک آن موافق آن صحف واجب
می آید انتهی قدر الضرورة بلفظه پس معلوم شد که ائمه هدی بامتثال احکام همان صحف مطهره که هر یکی
از آن برای هر فردی ازین کرام برره مانند قرآن مبین بر جناب سید المرسلین از آسمان فرود آمده و اوامر
مستانفه و نواهی متخالفه دران مندرج بود مامور بوده اند و باتباع احکام قرآن شریف و احادیث منیف
غرضی متعلق نبود و هر کس که بحار الانوار فاضل مجلسی و مانند آن را از کتب معتمده حضرات امامیه بچشم عبرت بین
دیده باشد بعلم و یقین میداند که در بارهٔ امام باقر و صادق علیهما السلام امر باظهار راه حق شرف نفاذ
یافته چنانچه الفاظیکه در خاتم خامس که بر جناب امام باقر مزین و مسجل بود دلالت بر آن می دارد و هی
هٰذه حدّث الناس وافتهم وانشر علوم اهل بيتك وصدّق آباءك الصالحين ولا
تخافنّ احدًا الّا الله فانّه لا سبيل لاحدٍ عليك اما خاتم سادس که بنام امام صادق علیه السلام

زیب تمام و نقش ختام پذیرفته پس ترتیب الفاظش اینست حدّث الناس وافتهم ولا تخافنّ
احداً الا الله وانشر علوم اهل بیتک وصدّق آبائک الصالحین فانک فی حرز وامان
انتهی ازین عبارت صاف پیدا و هویداست که حضرت ملک علام این هر دو امام را از تقیه باز داشته بنظر رحمت خود
را بحفظ و صیانت شان از شر کفار و منافقین هم در وقت خلافت بنی امیه و هم اوان حکومت عباسیه برگماشته
یعنی مرا به عین علم و دانش تحریر آن بسم بر جان کاغذ و قلم نموده اند که فتاوای جعفریه نسبت بفتاوای سایر ائمه
هدی زیاده بر محمول بر تقیه است جهل برآید و شاید که شعر العجم شعر جعفری باش گر خدا خواهی و زید
بر طریق گمراهی پا ضمیمه توجیها و خصوص نسبت مذهب تشیع بجناب امام صادق نیز امده دیگر بگوش نخورده
و از عجایب امور و غرایب دهور تاویل بعضی از شارحین در الفاظ بعضی از روایات بجهت مسئله است که
در کتاب حجت از کافی در باب جا دست از مرویست و آن اینست که انت فی حرز و امان جمله حالیه واقع
شده فلا یدل علی المقصود زیرا که هنوز این عزیزان بر این روایت که نقلش از کتب معتمده شیعه کردم هرگز
این احتمال حال نمی توانند شد اطلاعی نداشته از و اینقدر هم ندانسته که الحدیث یفسر بعضه بعضاً کما قال
المؤلف مرا و آنچه در کافی در باب مذکور بروایت معاذ بن کثیر در حق حضرت امام باقر مرویست و قل الحق فی الامن
والخوف ولا تخش الا الله نص قطعی بر مدعاست و قاطع این احتمال بیجا علاوه بر اعتقاد این مردم لازم
می آید که دو کراهیه در حال این هم طریق تقیه می سپرند و عباد الله خلق خدا را از راه حق بر بند چنانچه از حاشیه
مجتهد کربلائی که قبل ازین عبارات صدر اشاره بدان رفته می توان فهمید قال کلیه ضلالاً مبیناً فی
علانا مبیناً چون بعض مجتهدین شیعه مذکوران هر دو امام با ظهار حق مامور بودند اکنون بر عیان الفضل
ادنی محققی بر خود گوارا کرده بعضو [illegible] برتقیه از خوف قتل کردن
ایشان را از ایذا جان خلفا جور و ستم ایشان بین [illegible] الی المومن [illegible]
اعظم طوسی هویدا می گردد چه مصدر فی داشته باشد کاش بمقتضای عقل و درایت [illegible]
و حضرت سید کربلا مصداق ما قیل شعر سر داد و نداد دست در دست یزید * والله که بنا می

لا اله است حسبنا در اصول عقاید دینیه و همچنین در مسایل فروعیه نصب العین میداشتند و هرگز تاویل
و تسویل و سخن سازی گاه و تازی شنو نمیشدند هرگاه عمو بر خلاف احادیث صحیحه ایشان عمل کردن عین اعتراف
عمل بر خلاف حکم الهی است لا محاله بسبب مخالفت ائمه طاهرین علی الاطلاق خصوصا مامورین باظهار
الحق اعمال خود را باطل خواهند نسبت و فعالصدق النقیضین اگر کلام حضرت الائمه بر اجمال محمل حمل فرمایند
بنام خدا اینک گوییدان در کتاب مختصر که استبصار نام دارد جسته جسته لابد که ملاحظه کرده شود از جمله
احادیث مامورین باظهار حق حدیثی است عَن عمّار بن مُوسیٰ عَن ابی عَبد الله عَلَیه السّلام
فِی الرَّجُلِ یَتَوَضَّأُ الوُضُوءَ کُلَّهُ اِلَّا رِجلَیهِ ثُمَّ یَخُوضُ المَاءَ بِهِمَا خَوضًا قَالَ اَجزَأَهُ ذٰلِکَ
یعنی عمار مذکور از صادق علیه السلام سوال کرد که شخصی وضو کرده مگر هر دو پا را نه شسته بار بحیالش آب
پس هر دو پا را در آب غوطه داد فرمود که کفایت میکند امام اعظم طوسی این روایت را بر تقیه حمل فرموده بر خلاف آن
حکم نموده و از انجمله روایت ابو بصیر از امام علیه السلام است قَالَ اِن نَسِیتَ فَغَسَلتَ ذِرَاعَیکَ
قَبلَ وَجهِکَ فَاَعِد غَسلَ وَجهِکَ ثُمَّ اغسِل ذِرَاعَیکَ بَعدَ الوَجهِ فَاِن بَدَأتَ بِذِرَاعِکَ
الاَیسَرِ فَاَعِد عَلَی الاَیمَنِ ثُمَّ اغسِلِ الیَسَارَ وَاِن نَسِیتَ مَسحَ رَاسِکَ حَتّٰی تَغسِلَ رِجلَیکَ
فَامسَح رَاسَکَ ثُمَّ اغسِل رِجلَیکَ یعنی صادق علیه السلام با ابو بصیر فرمود که اگر
دستها خود را اول شوی بعد غسل وجه اعاده کن باز دستها را بشوی و اگر یسار را پیش از یمین بشوئی
نیز حکم اعاده است اگر غسل رجلین را بر مسح سر مقدم داری همین حکم دران نیز جاری است
درین مقام طرفه سحر کاری بکار برده که دو فقره های طویله ببیان آن به تحریر قصوری گرا چنانچه در تهذیب
الاحکام محجوب نمانده بحمد الله که حضرت امام اعظم را از عذر مقرری چاره نمی توان کرد و العاقل تکفیه
الاشارة والغافل لا یجدیه الف العبارة و از انجمله روایت سماعة بن مهران عَن ابی عَبد الله عَلَیه السّلام
اَیضًا قَالَ اِذَا تَوَضَّأتَ فَامسَح قَدَمَیکَ ظَاهِرَهُمَا وَبَاطِنَهُمَا ثُمَّ قَالَ هٰکَذَا فَوَضَعَ
یَدَهُ عَلَی الکَعبِ فَضَرَبَ الاُخرٰی عَلٰی بَاطِنِ قَدَمَیهِ ثُمَّ مَسَحَهُمَا اِلَی الاَصَابِعِ یعنی امام صادق

سماعة بن مهران را امر نمود که در وضو ظاهر و باطن هر دو پا را مسح کن چنانچه من میکنم و امام اعظم درین مقام نیز دست
بدامن تقیه میزند و بنیاد انصاف را می کند و مصیبت اینجاست هر گاه حال مأمورین باظهار حق چنین باشد که در تضلیل و
گمراه کردن شیعه اثنا عشریه هیچ دقیقه نامرعی نگذارند و ظهر شریعت را بطن قلب سازند و ارشاد نمایند که در
گروه شیعه اختلافها انداخته ایم و انهم ازین بزرگان بجای خویش مروی باشد که هر که باعث فتنه اختلاف شود ضال
و مضل است کما سیجیء تفصیله ان شاء الله تعالی از حال مأمورین بخلاف نفس الامر بزعم حضرات شیعه قیاس
نمایند که چه خواهد بود و از انجمله روایت حسین بن عبد الله است قال سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن الرجل یمسح رأسه من خلفه و علیه عمامة باصبعه ایجزیه ذلک فقال نعم
یعنی حسین بن عبد الله پرسید که اگر بر سر متوضی عمامه باشد و بیک انگشت خود مسح سر از جانب قفا کند
او را چه حکم است صادق علیه السلام فرمود که در جواز وضو او را نقصانی نیست در تحدیث تاویل امام اعظم آنکه محتمل است
که مسح دست خود را از قفا زیر عمامه ببرد و انجا بر مقدم راس مسح نماید چنانچه مذهب امامیه است و غالبا این تاویل
ماخوذ از تاویل شیخ جلیل است که از وی پرسیدند که بینی تو کجاست بحرکت خفیف دست خود را از پشت گردانیده
بر بینی نهاده گفت که اینست تاویل و هم آن تقیه است کاین گرد و بلا و غبار کند تا فرا انگیخته است و از انجمله
حدیث حسن بن ابی ساره است قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان اصاب ثوبی شیء من
الخمر اصلی فیه قبل ان اغسله قال لا باس ان الثوب لا یسکر و قال الشیخ بعد نقل هذه
الاخبار نحملها علی ضرب من التقیة لانها موافقة لمذهب کثیر من العامة یعنی حسن
بن ابی ساره پرسید که اگر جامه من بخمر آلوده شود پیش از شستن نماز در آن بگذارم فرمود هیچ اندیشه
نیست که با جامه خمر ستر نمی شود عجب تر آنکه شیخ المشایخ طایفه که ویرا صدوق لقب ساخته اند و فقیه
در کتب معتمده فتوی بمضمون داده که نماز در جامه خمر آلوده درست است و احادیث این مأمورین باظهار حق را
که در باب نجاست خمر وارد شده یافته و نه یافته قرآن مجید را نیز بتافته معاذ الله بر که بتقیه حمل میفرمایند و میگویند که آن
موافق اهل سنت و امام اعظم است احادیث مشعر طهارت را مطابق مسلک الشان اعتقاد میکنند کما اشرت الیه

انما اعتبروا یا اولی الابصار وانظروا الی هؤلاء الکبار انهم فی کل واد یهیمون وفی کل
نبیه یتبعون وکل ذلک نشأ من مخالفتهم لسید الخافقین وترکهم متابعة الثقلین
کاش حضرات شیعین این تهمت را بر رواة منسوب می کردند و دامن پاک طیبین و طاهرین را از لوث این افترا آت
مبرا و منزه میدانستند حیف که برین هم قناعت نفرمودند چنانچه بر متصفح شرح کلینی و دیگر کتب معتمده دین
و مذهب ایشان مثل علل الشرائع مخفی نیست قیامت اینست که جمهور متاخرین برین قدر هم درباره تقیه قانع
نمی شوند بلکه امام اعظم خود را در باب حمل احادیث بر تقیه با اینهمه فراخ حوصلگی از مقصرین میشمارند چنانچه در فوائد مکیه
امین استرابادی مضبوط و مرقوم است آنچند حدیث که در باب طهارت بخاطر داشتم و در مقام ثبت
نموده نسبت باحادیث امام صادق که امام اعظم طوسی و مقلدین او بر تقیه و افترا و تاویلات لا طائل حمل نموده اند
بی شائبه مبالغه قطره از دریای ذخار و ذره از صحرای ناپیدا کنار است بجهت خوف اطالت برین قدر اکتفا رفت
تا اولیای فاضل ممدوح بدعوی اجمال و اهمال در کلام بنده نپردازند و بعیب کور معیوب نسازند لیکن احقر البریه را
یارای آن نیست که در اجمال عبارت آن مرجع اثنا عشریه گفتگو کنم و حرفی در باب قصور و عجز ملازمان او بر زبان آرد و اولی
بر دعوی مخالفت حنفیه با کتاب صحیح بخاری رح زنم مگر رعایة للادب بانی صاحب صوارم که ملازمان نیز او را مقتدای
طائفه خویش میدانند سطری چند در مذمت اجمال الطریق از تجال نقل میکنم بگوش حق نیوش مسموع شود میفرماید که یکی از
دانشوران یگان قلیل البضاعة در علم و کمال اینست که در کتب جدلیه چون بر سر تحریر کلام خصم می آید کلام مجمل
و اطراف و جوانب آن را مهمل ساخته در معرض توضیح و تبیین می آرند تا باین خیانت و ایهام باشد که مجال نقض بر مقال
ارباب کمال یابند و خود را در حساب تعداد مردان این میدان آرند و در مواضع دیگر هم مجال تهجین و تغلیط افاده
نموده چنانچه بر متتبع کتب مخفی نیست و الصواب بسیاری از علمای کرام و فضلای علام امامیه مثل فاضل محتاط آقا
احمد اردبیلی مجاور مرقد شریف مرتضوی که هرگز بر مسائل و استفتاهای مردم فتوی نمی نوشت تا آنکه از
ضریح مقدس علی کرم الله وجهه جواب می شنید و العهدة علی مؤلف منهج الرشاد لاهل التقلید و الاجتهاد در تفسیر
آیات الاحکام و فاضل جالسی در صوارم و غیر او در غیر آن تصحیح کرده اند از اکابر خود نقل نموده اند که در اخبار

پیغمبر صلی الله علیه وسلم بلکه سائر انبیا و مرسلین تقیه را جائز نمی‌دانسته است و للفظ الاردبیلی حیث
قال فی تفسیر الآیة الکریمة وإما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم
الظالمین قال فی ن قال الجبائی وفی هذه الآیة دلالة علی بطلان قول الامامیة فی جواز التقیة
علی الانبیاء والائمة وان النسیان لا یجوز علی الانبیاء وانت تعلم انه لا یدل علی عدم جواز
التقیة علی الانبیاء فانها مطلقة یجوز تقییدها بعدم الخوف والضرر وعدم المفسدة
مع انهم لا یجوزون التقیة علی الانبیاء ثم نقل من هذا الکتاب بعد عدة سطور
ان الامامیة انما یجوز التقیة علی الامام بلفظه واین عدم جواز تقیه برای جناب
سید المرسلین در کتب دیگر از اسفار معتمده بدلائل و براهین مدعوی خود ثابت کرده اند و بتتبع خبیر مخفی نیست
که تاویل و تسویل تقیه چنان عام است که از اجرای آن در احادیث خیر الانام علیه الصلوة والسلام با این همه
تصریحات که نیستی هم ابا نموده باشند بلکه حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم در باب اساری بدر در مناقب
شیخین که ابوبکر صدیق در رقت قلب مانند ابراهیم خلیل است و عمر فاروق در شدت مانند نوح علیهما السلام کما سیجیء
ان شاء الله تعالی آخر بمقتضای مثل مشهور که تند کار آن خالی از سوء ادب نیست به هزار حیله و جهد بهمین وادی می آرند
و نیز حدیث الحسنات را که ابوبکر بمنزله گوش من است و عمر بمنزله چشم من و عثمان بجای دل من است که راوی آن حضرت
سلطان کربلا است و شیخ ابن بابویه قمی که بتصحیح برادر بزرگ مخاطب در جواب الضیاح فرو کامل الایمان علی
الاطلاق است در کتاب عیون اخبار الرضا که باظهار مجلسی در بحار الانوار در شهرت و اعتبار کم از فقیه نیست
آورده بود و تصنیف و تالیف او همین است که به تقیید می پردازد و ضعف ضعیف مجهول بر تقیه یا اظهار می
سازد والا بینه و بین الله حجت مے اند تعداد از تاویلات بعیده و کلمات رکیکه ایشان بوادی تقیه
می آرند و از تکذیب اسلاف صالحین خویش هرگز منفعل نشده خنجر ظلم بگلوی انصاف میزنند واین قدر اهم
سلسین بزرگان همی آید که اگر انبیا و مرسلین را تقیه و کذب را شعار خود می ساختند بقول مدرس
ثانی کلینی را که اکابر علمای شیعه کما یدل علیه النقل فی التوضیح الانور که را یارای اقامت شعار

دینی می بود و چسان اصول و فروع شریعت غرا مصداق اصلها ثابت و فرعها فی السماء می نمود
سیما جناب سید النبیین (ص) که مبعوث باسود و احمر و تمامی جن و بشر بود چه اذیتها که از دست کفره فجره کشیده
و چه اتعاب و آلام که از دست آنها نچشیده بالخصوص وقت ظهور سطوت اسلام و نکبت کفار لئام که اقاصی و ادانی
قریش حلقه اطاعت و فرمان برداری در گوش و غاشیه امتثال و جان نثاری بر دوش انداختند و حضرت
حق تبارک و تعالی فرمود که یدخلون فی دین الله افواجا بحبیب خویش در باره ادای شکر این نعمت عظمی
امر نمود که فسبح بحمد ربک واستغفره انه کان توابا و این عار تحمل ریحان رسول الثقلین اعنی امام
حسین (ع) حمل حدیث صحیح شیخین و دیگر امثال این را حامل و روایت کردنش این قصه را گواه عادل و همچنین احادیث دیگر
که در مقام طول کلام ایشان [illegible] ندارد و نزد هیچکس از عقلای جهان [illegible] بر تقیه و افترا محمول نمیتواند شد بدین
انصاف و مزید ولای اهل بیت [illegible] اصل الاصول خویش بتکلف و از کار تصنع بیشمار می برند و حقیقت پرده ناموس
عقاید و افکار خود نزد اولی البصائر والابصار می درند و از اینجا بدلیل قاطع روشن شد که آنچه حضرت
مؤلف در حاشیه منهیه عوض ندامت و انفعال از درستی و کوته اندیشی [illegible] و از فارسی بعربی
انتقال نموده می فرماید لا یخفی علی احد انه لا یتیسر للاشاعرة واحزابهم ایراد المطاعن الصحیحة
بالمثل علی الامامیة لان اختلاف الاحادیث المرویة من طرق الامامیة للتقیة و
لا سبیل لهم الیها انتهی بلفظه یعنی اهل سنت مجال آن ندارند که بالزام شیعه روایات ائمه در مناظره آرند
زیرا که این احادیث که مخالف شیعه و موافق سنیان اصول [illegible] علتش خوف و تقیه است و اهل سنت
را این امر میسر نیست هرگز اثری از مطابقت نفس الامر ندارد چه بر اقاصی و ادانی جمعا و فرادی لمعان ظهور داد
که اکابر علمای امامیه غلط گفتم بلکه شیخین و ائمه ایشان بزرگان دین بسیاری از مقامات از عمل بر احادیث معتبره صحیحه
که بلا ریب و شک محمول بر اظهار امر حق بوده است سر و تافته اند و مصداق فماذا بعد الحق الا الضلال
گردیده اگر اهل حق آن احادیث را که دفتر دفتر در معتبرات ایشان موجود است در مقام [illegible]
بالمثل وارد کنند [illegible] تاویل و تسویل با وجود [illegible] حقیقه سنگ [illegible] عند العقلا مورث

صد گونه عار و ننگ خواهد بود چه جای آنکه احادیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اصول و فروع اهل
حق را مؤسس و مؤکد و بنیاد اهل خلاف را مخرب است هم سرت موجود باشد وَمَا ذَکَرْنَاهُ وَاِنْ کَانَ قَطْرَةً مِنْ
اَمْوَاجِ الْبِحَارِ وَوَرَقَةً مِنْ اَوْرَاقِ الْاَشْجَارِ هِدَایَةٌ لِلْمُتَّقِیْنَ الَّذِیْنَ یَظُنُّوْنَ اَنَّهُمْ مُلَاقُوْا
رَبِّهِمْ وَاَنَّهُمْ اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ علاوه مسلما که نزد ارباب سنت و جماعت حمل احادیث نبوی بر تخصیص
چنانچه مقتضای دلائل عقلیه و نقلیه است و قد عرفت نموذجه مجملا مستنکر و مکروه لیکن راه احتمال نسخ
و با یائمه برای دفع اختلاف احادیث مصطفوی و تحصیل توفیق بروی ایشان مسلوک و مفتوح حتی که در روایت ائمه نیز
افحام اهل حق درین باب متصور نیست اگر شکی و ریبی داری به بحار مجلسی رجوع کن در حدیثی طویل که از کلینی روایت
عَلِیٌّ عَنْ اَبِیْهِ عَنْ اَبِیْ نَجْرَانَ عَنْ اِبْنِ حُمَیْدٍ عَنِ ابْنِ حَازِمٍ مروی است خواهی یافت که او بجناب امام
صادق علیه السلام عرض کرده اَخْبِرْنِیْ عَنْ اَصْحَابِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ صَدَقُوْا
عَلٰی مُحَمَّدٍ اَمْ کَذَبُوْا قَالَ بَلْ صَدَقُوْا قَالَ قُلْتُ فَمَا بَالُهُمْ اخْتَلَفُوْا فَقَالَ اَمَا تَعْلَمُ اَنَّ الرَّجُلَ
کَانَ یَاْتِیْ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فَیَسْاَلُهُ عَنِ الْمَسْاَلَةِ فَیُجِیْبُهُ فِیْهَا
بِالْجَوَابِ ثُمَّ یُجِیْبُهُ بَعْدَ ذٰلِکَ بِمَا یَنْسَخُ ذٰلِکَ الْجَوَابَ فَنَسَخَتِ الْاَحَادِیْثُ بَعْضُهَا
بَعْضًا اِلٰی غَیْرِ ذٰلِکَ مِنَ الرِّوَایَاتِ یعنی ابن حازم میگوید که از امام صادق ع پرسیدم از اصحاب پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم که افترا بر جناب سید انبیا نموده اند یا راه صدق رفته اند امام فرمود هرگز افترا نکرده اند بلکه براستی
متصف بوده اند گفتم پس وجه اختلاف ایشان چیست امام جواب داد که شخصی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
می آمد و حکمی می پرسید و جوابی می شنید بار دیگر آن حکم منسوخ می شد پس اختلاف پدید آمد خدشه سوم
آنکه از روایت صدیق بیانی مخالطت علامه دانی که صاحب بستان المحدثین موطا را اصح الکتب بیان نموده اند بلکه گر
کسی حلف بر صحت موطا بکند حانث نمی گردد حضرت مؤلف در ورطه وهم افتاده که این مرتبه را صحیح
بخاری حاصل نیست بلکه مثل دیگر اوهام است که ذکرش عنقریب خواهد آمد زیرا که صورت این مسئله
بعینها در کلام بسیاری از محدثین برای صحیح بخاری نیز ثابت است لکن در باب موطا انچه در بستان

المحدثین

المحدثین از حافظ ابوزرعه منقول است مقارن دعوی اجماع نیست بخلاف آنکه در حق صحیح بخاری روایت
کرده اند وفرق دیگر بنا بر مذهب اکثری از محققین چنانچه امام نووی در شرح مسلم تصریح نموده آنکه حکم این
قسم در غیر صحیحین احتیاطا استحباب حنث است ودر بارهٔ صحیحین حنث مستحب نیست زیرا که احتمال حنث
در غایت ضعف است خوفا عن الاطناب وحذرا عن الاسهاب عبارت بعضی از اکابر اکتفا میکنم قال
بعض الحفاظ اجمع اهل العلم من الفقهاء وغيرهم ان رجلا لو حلف بالطلاق ان جميع
ما في كتاب البخاري مما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم قد صح عنه ورسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم قاله لا شك فيه انه لا يحنث والمرأة بحالها في
حبالته واگر علامه دهلوی المدعو قدره این مسئله را درباب صحیح بخاری نقل نفرموده نفی این مرتبه از صحیح بخاری
لازم نمی آید فانه ثبت فی محله ان عدم الذکر لیس یدل العدم خدشه چهارم آنکه چون فوت
حافظ از مولف رساله را ساسلو بیت وبا اینهمه طریق الزام علمای اعلام نزد او مسلوک علیهم
وهم واستیلای اشتباه راه او زده یا این مغلطه از ابن حاجب زبان ساکن قصبه جهان بمصداق
وعید قرآنی ویخلد فیه مهانا کما ستعرفه انشاء الله تعالی سرزده بیانش آنکه عدم حنث بر قسم صحت
مجموع کتاب موطا در بستان المحدثین از حافظ ابوزرعه رازی منقول است حیث قال ابو زرعه رازی که رئیس محدثین
است گفته است که اگر شخصی بطلاق زن خود سوگند خورد که آنچه در موطا است بلا شبهه و شک صحیح است حانث
نشود واین وثوق واعتماد بر کتابی دیگر نیست انتهی بلفظه ودر کلام حافظ مرقوم چون کتاب موطا بنسخهٔ یحیی
مخصوص ومقید نیست پس قول حافظ صحت مجموع کتاب موطا را نافی ونه وهم واشتباه مخصوص با صحت اصل
کتاب بنا بر غایت نافی الباب آنکه نسخهٔ یحیی مخصوص مشتمل بر چند از او تمام است این امر آخر صحت کتاب
موطا را قادح نمی تواند شد وازینجا کالقمر لیلة البدر والصبح اذا اسفر هویدا گشت که علامه دهلوی محض ناقل
این قول است اعتقاد او ازین عبارت با صحت موطا لعنوا نیکه اصح بودن صحیح بخاری معارض شود
چنانچه از الفاظ مولف واضح است لازم نمی آید بلی شهرت نسخهٔ یحیی مخصوص ومتبادر بودنش

عند الاطلاق الموطا در ضمن بعضی از قیود کما لا یخفی علی من طالع بستان المحدثین از کلام علامه بدرجه ثبوت
میرسد و اشهر بودن کتاب چیزی دیگر است و اصح بودنش چیزی دیگر مع ذلک اعتقاد علامه باصحیت
موطا مانند اعتقاد حافظ ابوزرعه متفرع بر آنست که او بمطالعه صحیح بخاری مشرف شده باشد و این هم در حیز
منع است ولیکن غایة الامر از جانب مؤلف اگرچه نظر بکتب رجال مستغرب است آنکه حافظ مسطور بنقل بعضی اکابر
بخدمت امام ضیاء در نیشاپور مشرف شده و از افادات آنجناب مانند دیگر محدثین و مشایخ مستفید گشته و
بتصریح صاحب تذکرة الائمه بخاری هم معاصر آن امام بود و در آوان امامتش احادیث کتاب صحیح خود را
جمع میکرد پس اگرچه فیما بین ایشان کما ینبغی بعد المشرقین بوده باشد ولیکن این هر دو بزرگ معاصر یکدیگر
بوده اند بلکه از خرمن احد خوشه ها برداشته و بعد تسلیم این امور هم تقدم عابدست مؤلف نیاید زیرا که
بخاری در مدت شانزده سال از جمع و تلفیق صحیح خویش فارغ گشته کما ستعرف ان شاء الله تعالی از کجا که حافظ
ابوزرعه تا این مدت دراز از گزند موت محفوظ باشد و لو سلمنا فلا نسلم که صحیح مزبور بمطالعه او در آمده باشد
چه آخر برای شهرت و تداول کتاب هم امتداد زمانه در کار است لنفس معاصرت بیکی مستلزم مطلوب نیست و بعد
تنزل و تسلیم جمیع این مقدمات محتمل است که مراد حافظ ابوزرعه رازی ترجیح کتاب موطا بر کتب فقه باشد و قرینه بر
اصابت این توجیه آنست که علمای حدیث در کتب فقه کتاب امام مالک را اولی و اقوی و بی نظیر دانسته اند از
جمله علمای محققین و متبحرین والد علامه دهلوی که شارح موطا است که در مصفا صراحة فرموده که تعیین معلوم
شد که امروز هیچ کتابی از کتب فقه اقوی از موطا نیست بالجمله کلام علامه دهلوی هم در بستان و هم در دیگر
تصانیف او دلیل صحیح بر آنست که قول جمهور محدثین در باب صحیحین ترجیح دارد یعنی اصح الکتب بعد کتاب الباری
مسلم و بخاریست ولیکن در نفس صحت و انتخاب و اختیار احادیث که باعلی درجه صحت رسیده بخاری بر مسلم فوقیت
هست چنانچه الفاظ او در کتاب بستان در ترجمه ابو عبد الله بخاری تاسیا للمحدثین کما یظهر من شرح الکرمانی
اشعار بران دارد و آن اینست که از جمله ایشان یک حدیث که نزد او موجود بود انتخاب شروع کرد و آنچه بسیار
صحیح بود بر آن اکتفا نمود و بعضی از احادیث صحیحه که هم باین درجه رسیده اند ترک هم کرده بخوف تطویل یا

بوجهی دیگر و برای نوشتن هر حدیث غسل بجا می آورد و دو رکعت می گذارد و در عرصه شانزده سال از تنقیح
این احادیث فارغ گردیده و چون خواست که این احادیث را بر مضامین آن تطبیق دهد و آن را در عرف محدثین
ترجمه گویند در مدینه منوره فیما بین قبر مبارک و منبر اطهر آن سرور علیه صلوات الله العلی الاکبر این مهم را سر انجام داد
و در وقت نوشتن هر ترجمه نفلی ادا می نمود بالجمله حسن نیت او این جامع را آن حد مقبول فتاد که در حیات
او این کتاب را بلا واسطه از وی نود هزار کس شنیدند که آخر همه فربری است و بالفعل بجهت علو اسناد روایت
او شایع گشته انتهی و در بعضی از رسائل صغیره با وصف ضیق عبارت نیز اشعار بترجیح صحیحین و رجحان
بخاری بر مسلم نموده چنانچه بر متبصرین پوشیده نیست گمان هر که انجا و در تحفه اثنا عشریه گفته که نزد اهل
سنت صحیح مسلم اصح الکتب است و بروایت سلمة بن الاکوع و غیره در آن مرویست که خود پیغمبر صلی الله علیه
وسلم بعد از رخصت سه روز متعه را حرام فرمود انتهی محصله دلیل آنست که بر خلاف جمهور اهل سنت
رفته و بمذهب بعضی از مغاربه یعنی الظاهر اختیار کرده زیرا که در کتاب کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون
امام نووی که در جواهر الاصول تصریح بلکه نص صریح واقع است که محدثین در باب هر دو کتاب مطلقا میگویند
هما اصح الکتب پس آنگاه هر دو اصح باشند پس قول صاحب تحفه که مذکور شد دلیل این معنی نتواند بود که
صحیح بخاری اصح نیست چنانچه اهل جایس و نصیرآباد و بآن آویخته اند اند که محدثین امامیه هر چهار
کتاب را اصح الکتب گفته اند و مع هذا میگویند که کافی کلینی صحیح ترین کتب است چنانچه تفصیلش در صواعق
منطبعه این معنی در آئینه حق نما دیده باشی فالجواب جوابهم جوابنا بالطریق الاولی و قول بعضی از مغاربه صاحب
بستان المحدثین هم آورده و داد تطبیق داده چنانچه معمول محدثین است و ستعرفه ان شاء الله تعالی عجب است
که حضرت مولف عبارت صاحب تحفه را که بر زعم مجتهدین اول مقصود بود مرقوم نساز و بایراد مضمون بستان
المحدثین بواسطه روایت غیر موثوقین چنانچه اشارتی بدان رفته دست انداز و لا ینبئک مثل خبیر
الا ان بعض سوء الفهم تحیر و قصور باعه فی فن الکلام والحدیث اکنون حال اعتقاد جمهور محدثین در
باب صحیح بخاری از ترجمه الانوار کبیر که برین کتاب نوشته باید شنید که مذهب جمهور محدثین تقدیم صحیح بخاری است

بر سایر کتب مصنفه تا گفته اند اصح الکتب بعد کتاب الله البخاری و بعضی از مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم را
بر صحیح بخاری جمهور میگویند این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت وضع و ترتیب و تهذیب است
و مانند آن و هیچ کتابی چون صحیح مسلم درین اوصاف نیست و این خارج از مبحث است سخن در صحت و قوت
و آنچه بدان متعلق است میرود و در صحت و قوت هیچ کتابی مساوی این صحیح نیست بدلیل وجود کمال صفات
که در صحت معتبر است در اسناد وی چنانچه از بیان شروط معلوم شود الی ان قال و نسائی صاحب صحیح که از
قدمای ائمه حدیث و نقد رجال است تا آنکه مقدم کرده اند آن را قومی از حذاق در معرفت آن بر مسلم بن حجاج
گفته نیست درین کتب همه جید تر از کتاب محمد بن اسمعیل و دارقطنی که میگویند بعد از وی مثل وی درین باب نیامده
هرگاه مذکور شدی نزد وی هر دو صحیح گفتی اگر نمی بود بخاری نمی رفت مسلم و نمی آمد یعنی این همه سعی در تصحیح حدیث
و ضبط طرق و اختلاف در کتاب خود از بخاری آموخته چنانچه دارقطنی بار دیگر گفت و چه کار کرده است مسلم
نگرفته است مگر کتاب بخاری را پس عمل کرد بر وی باستخراج و زیادت کرد بران زیادات و نحو آن حاکم ابو احمد
نیشاپوری نیز گفته و بود مسلم که شهادت میداد بخاری را بتقدم درین فن و امامت در ان و تفرد
بمعرفت آن انتهی ختم تنبیه آنکه گفتگو درین است که موطای امام مالک صحیح و در کتب سته محسوب است
یا سنن ابن ماجه صاحب جامع الاصول قول اول را اختیار کرده و همچنین بعضی دیگر از اکابر و جمعی قول ثانی
را برگزیده اند چنانچه از شروح مشکوة شریف هویدا میگردد و صاحب تحفة الاشراف جامع صحاح و سنن از
جمله ایشان است سخن بعد اختلاف است که صحت موطا اجماعی است یا اختلافی حافظ ابن حجر شهاب الدین
عسقلانی بصحت جمیع ما فی الموطا قائل نیست و قس علی هذا بعضی دیگر از اساطین مذهب شافعیه و علماء مذهب
ایشان بعضی از وجوه بحث کرده باشند بخلاف صحیحین که صحت آن اتفاقی است پس معلوم شد که قول مخاطب
یعنی صحت مطلقه آن هر دو کتاب مستطاب و اجمعیت الصحة منهما علی سبیل المبالغة اجماعی اهل سنت است نیز برجای
خود درست نیست و همچنین حکم بتقدیم موطا و تلو بخاری یا عکس آن که از حضرت امام شافعی رحمة الله علیه
بعبارات متنوعه و طرق مختلفه این مضمون را نقل کرده اند که بر روی زمین کتابی از کتاب موطای امام

مالک اصح نیست چنانچه در مقدمهٔ ابن صلاح علیه الرحمه مذکور است لکن برای مخاطب اصلا فایده نمی بخشد
زیرا که این کلام قطعاً و یقیناً قبل از تالیف صحیح بخاری است بعد تمهید این همه درازبا بالجمله حضرت مولف عبث با ایراد
وارد یا او این مقدمات دائره بحث را وسیع و فسیح میفرماید و مدعی تناقض و تهافت در کلام محققین اهل حق
میباشد و هنوز او را مطالعهٔ بستان المحدثین با جمع اجزائش هم میسر نیامده مگر بواسطهٔ بعضی از اصحاب قاصر ایمانی یعنی
شیخ علیهم [illegible] معقول اصح کما اختیر فی بعض الثقات پس خلافی نمی یابد از مطالب آن [illegible] درست جا گرفته و حال تقدس و
تورع او که درین نزدیکی قالب عنصری را تهی کرده زبان زد خاص و عام دار السلطنت لکهنو است اگر حضرت مولف
روایت ایشان اعتماد ورزد و مرویات این بزرگان را بگوش رضا قبول کند بعید از وحدت بالا نخواهد
بود خدشه ششم آنکه روایت تصدیق [illegible] را که علامهٔ دهلوی رحمة الله علیه در کتاب بستان المحدثین فرموده
که نسخ موطا باعتبار مولفین سه میرسد جناب مخاطب بجهت حسن ظن بلا تامل و توقف تلقی بالقبول
نموده و ندانسته که حضرت استاد البریه صاحب تحفهٔ اثنا عشریه شانزده نسخه را از کتاب مذکور بیان
آخر بدیار عرب یافته می شوند بروایت یحیی بن یحیی مصمودی و ابو عبد الله بن وهب بن سلمة الفهری
و عبد الله بن مسلمة القعنبی و عبد الرحمن بن القاسم بن خالد بن جنادة العتقی و معن بن عیسی بن دینار المدنی
و عبد الله بن یوسف تنیسی و یحیی بن بکیر مصری و سعید بن کثیر بن عفیر بن مسلم انصاری و ابو مصعب
و مصعب بن عبد الله زبیری و محمد بن مبارک صوری و سلیمان بن برد و یحیی بن یحیی التمیمی و ابو حذافه سهمی و ابو
سوید بن سعید الهروی و امام محمد بن حسن شیبانی بهمین ترتیب کتاب بستان بیان فرموده و قبل از شروع در تعداد
نسخ این عبارت افاده نموده باید دانست که موطا را از حضرت امام در زمان ایشان قریب هزار کس شنیده
و فرا گرفته بودند و نسخ آن بسیار است و ازین الهام که شیخ معقول همان را از کتاب بستان در قلب مولف
ریخته عینی و اثری در کلامش پدید نیست و چرا نهم که هرگاه نسخ موطا زیاده برین نسخه باشد چنانچه از کلام والد
آنجناب انار الله برهانه در مقصد ما معلوم می شود و در دیار عرب بزبان متاخرین شانزده نسخه متداول بود
تخصیص سه نسخه کجا گنجایش باید شاید آیت کریمه یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبا

فتبينوا ان تصيبوا قوما بجهالة فتصبحوا على ما فعلتم نادمين كرده اصول فقه علماى فريقين
درباره اشتراط عدالت راوى احتجاج بآن مى نمايند هنوز بسامعه مؤلف عبور نكرده والا روايت مقبول مهانى كه سير
مانند صورتش بود چگونه قبول ميفرمود يا مانند بعضى از آيات قرآنى كما سيجئ انشاء الله تعالى بجاى صيغه امر
در خيال مؤلف صيغه نهى بوده ملخص مقال آنكه در دعوى صحت ما فى الموطا وصدور شتابات از يحيى بن يحيى فراوان
حيرت حضرت مؤلف رئيس اهل خبرت را عارض مى شود وليكن هرگاه در مسلك آتى از اكابر علماء اماميه نقل
خواهم كرد كه فلان كتاب در مذهب ايشان با وصف شمولش بر كذب با قرار كتب صحيحه معدود بلكه افضل كتب
گفته مى شود غلط گفتم بهتر از قرآن است يعنى بهتر از كلينى نزد شيعيان است معلوم نيست كه مرض حيرت
از كجا بكجا خواهد رسيد و بكدام مرض صعب مبدل خواهد گرديد چون تفصيل حال كتابيكه مشتمل بر كذبات عظيمه و
افتراهاى شديد باشد و اصل الاصول اماميه باظهار اكابر بود بمسلك ثانى محول و موعود است درين مقام بيان
تنشيط سامعين نظار و تفريح اولى الابصار حال انجيل اهل بيت برابر مسرود مى شود بيبين بيچ آنكه هرگاه شيعه
اعتقاد دارند بنقصان و تبدل قرآن مجيد بالفاظيكه معاذ الله خلفاء و اعوان انصار شان بجهت عداوت
اهل بيت پيغمبر صلى الله عليه وسلم بلكه دشمنى اسلام از طرف خود تراشيده باشند چنانچه از تفسير اهل بيت و صواعق
ذو الفقار و تفسير منهج السداد و مانند آن از كتب قدما و متاخرين هويدا مى شود و صحيفه سجاديه را على من نسبت اليه
الاف السلام و التحية گاهى بانجيل و زمانى بزبور تعبير نموده اند چه اگر مصحف اهل بيت گفته شود نقصان مصحف
صحيفه لازم مى آيد بخلاف الفاظ شريفه مذكوره كه هرچند در انجيل و زبور هم از مثل اينها يك بهو تحريفى و تبديلى
واقع شده ليكن مانند بياض عثمانى و مصحف اماميه بعد از اسقاط دو ثلث تخمينا كما فى الكلينى بارى بحال خود
باقى نمانده بلكه بعضى الفاظ از آنهم مانند و مثلها و خاتمه آيه كريمه ما ننسخ من آية او ننسها نأت
بخير منها اندراج يافته و بسيارى از الفاظ واقعيه نفس الامر بزعم اثنا عشريه مثل لفظ على بلفظ فلان
مبدل گشته الى غير ذلك من الآيات التى اورد بعض كبارهم فى كتاب المثالب و سمع شيوخهم
بالهام ائمتهم على بن ابراهيم القمى فى تفسيره الذى سموه تفسير اهل البيت فادعوا

ان کله ماخوذ من المعصومین کما لا یخفی علی من تتبع مصنفات محمد
امین مثل الفوائد المدنیة الی غیر ذلک اگر از لفظ مصحف و مانند آن که بر اصول امامیه بحسب معانی بین سست
و فصاحت و بلاغتش هم بسبب تبدیل و تحریف حاشا باقی نه تحاشی ضرور افتاده و لفظ انجیل مثل آن که در بلاغت
باقصی الغایة رسیده کما لا یظهر من اشباه المحی مستعمل شده و از اینجا منکشف میشود که اگر در فهم معنی لفظ صحابه ان اعظم بانهم
ظلم و جهل در حق شهید المتکلمین انار الله برهانه الی یوم الدین برادر امامیه بجناب ذی النورین انتقال کند بعید از
ادراک و فهم و شعور و سر رشتهٔ تحقیق بود سکلنا که بلبنا و مخاطبات همه گر بر سبیل روی و لیلت همه گر افتاده لکن بر افادات
مجیبین الصباح آخر اظهار مطاعن و ذکر مثالب خلفا رضی الله عنهم اجمعین در مناظره ناگزیر است فتدبر بالجمله شارحین
صحیفه دعوی اجماع بر صحت مجموع آن ورزند بلکه صحت سند آن اگر اندک فکر کنی باید قرآن مجید می پندارند لیستر گذارش آن
که چون صحت روایت باعتراف صاحب بحار هم بر تحقیق حال رواة موقوف است اذ بالمخبر یعرف شان الخبر
و بالوثوق علی الرواة یستدل علی علو الروایة و الاثر لهذا الحکم ضرورت به ذکر حال بعضی از رواة
که صحیفه سجادیه بتمام و کمال از انها مروی است می پردازم و طشت را از بام بر زیر می اندازم که بالفعل صدر الدین
حسینی که از متاخرین شراح صحیفه است ریاض السالکین که بمجال شرح و بسط نوشته و بفهم خود دقت و متانت
بکار برده و در تاویلات کلام حضرت امام زین العابدین که بر طبق اعتقادات اهل حق بجناب ایشان می صدور یافته برای
تدقیق و تحقیق شتافته یکی از رجال طبقین پیاد و تحقیق نامش به جمیع اسما رواة در ذکر مقدم باشد حضرت سید
نجم الدین است که جمیع علمای رجال در تحقیق حال و رجال شان کما ینبغی نگاشته اند و از عدالت و ثقت شان ظاهرا
و باطنا خبری نداده لیکن بغایت السعی علمای امامیه و انتهائی تاویلات ایشان آنکه چون نسبت صحیفه بجناب
امام سجاد مشهور و مستفیض است اگر بعضی از رواة آن مجهول الحال باشند بهر کیف صحت آن را
لیستم مبدل نگردانند و هیچ ضرر نمیرسانند و این اول السهم است صحیفه است که باعتراف امامیه گو نیز بان بنا رند
غلط افتاده زیرا که ضبط اتقان راوی را بالاجماع شرط صحت روایت دانسته اند چنانچه بعد از این خواهی دانست
ان شاء الله تعالی و این بالبداهت فرع معروف بودن راوی است پس کیف که مجهول باشد و در صحت روایت

نقصانی بهم نیابد و درینجا قول بسلب اثبات ازشی و حکم بسقاط حقیقتش و بنال شیعه که قدیما و حدیثا درباره
رواة اهل سنت عنادا و عداوة زبان درازی کرده اند سیما حضرت مؤلف که با اینهمه عیوب خانگی در خرمن اهل حق
افتاده می گذارد واکنون عبارت شرح مذکور بلاحظه رود که دلالت برانچه گفتم دارد یا نه السید نجم الدین
بهاء الشرف لیس له ذکر فی کتب الرجال ولما کانت نسبة الصحیفة الشریفة الی
صاحبها علیه السلام ثابتة بالاستفاضة التی کادت تبلغ حد التواتر لم یقدح
فی صحتها الجهل باحوال بعض رجال اسانیدها وذکر هؤلاء المشایخ انما هو لاجل
التیمن بالاتصال فی الاسناد بالمعصوم علیه السلام انتهی بلفظه والعجب کل
العجب که از زبان مؤلف بحر و وقوع اشتباهات از مثل یحیایی مقصود که بالاجماع معروف الحال بوده و در فن
حدیث تفقه بغایت قصوی رسیده در صحت مطلقا فراوان حیرت بهم رساند و همت خود را بدریافت حال
رواة انجیل و زبور اهل بیت که آناء اللیل و اطراف النهار میخوانند بگمارند ای معاشر مسلمین نسبت صحیفه بجناب
امام سجاد آیا مستفیض و مشهور است و نسبت موطا بامام مالک که قریب هزار کس از محدثین از وی فراگرفتند
و روایت نمودند کما فی بستان المحدثین و غیره من کتب هذا الفن مستفیض و مشهور نیست که در اول جهالت حال راوی
قادح نباشد و در ثانی چند اشتباه مقصود چندان قدح کند که صحت هیچ نسخه باقی نماند قریب است که در پایه
عرش عظیم در جوش و صور اسرافیل در خروش آید و خیمه آسمان بزمین فتد و ستون عرش و کرسی بجنبد انتهی
مجملا حال حضرت مولانا نجم الدین بهاء الشرف المتوسط عند الامامیه آنکه راوی دیگر که عکبری است
پس ترک ذکرش و لیتر چه صدر الدین مذکور با وجود تبحرش در فن رجال مجهول بودنش نیز اقرار کرده و گفته
که هیچ ذکرش در کتب ندیدیم و آخرا جار شده بکتاب ابن سمعانی که در انساب التجاره و بعد تصفح شنیده
لفظ صدق در حق پدرش و لفظ تشیع بانضمام صدق در حق خودش آورده چنانچه از عبارتش واضح و لایح است
وهی هذه والعکبری المعدل المذکور لم اجد له ذکرا فیما وقفت علیه من کتب
الرجال لاصحابنا وذکره ابن السمعانی فی کتاب الانساب فقال هو ابو منصور

محمد بن محمد بن احمد بن الحسین بن عبد العزیز العکبری کتب عن جماعة من المحدثین
بعکبری وغیرها حدثنا عنه جماعة من الشیوخ ببغداد واصبهان مات سنة اثنین
وسبعین واربع مائة وابوه ابو نصر محمد حدث عن احمد بن یوسف بن خلاد وابی علی
بن الصواف وابیه احمد بن الحسین العکبری عنه ابنه ابو منصور محمد وابو عبد الله محمد
بن علی بن محمد الصوری وابو طاهر عبد العزیز بن احمد الکنانی ومات بعکبری فی
شهر ربیع الاول سنة عشرین واربع مائة وکان صدوقا وعمه ابو الحسین عبد الواحد
بن احمد بن الحسین بن عبد العزیز العکبری المعدل روی عنه ابن اخیه ابو منصور و
کان صدوقا متشیعا ومات فی رجب سنة تسع عشرة واربع مائة بعکبری انتهی
کلام السمعانی که منصفی که دیده حق بینش از کحل الجواهر عدل وانصاف مکحول وطبیعت سلیمش بر صدق
وراستی مجبول باشد گوید که این همه کوه کندن کاهی برآوردن است تحریر حالش از کتب اهل سنت و انگار نقل
صدوق بودن پدر وعمش بعد نص قوی برینمعنی که علمای رجال شیعه از حال او خبری نداده اند سخن از اسما
وجواز نسیان و باد بدشت پیمودن و آهن سرد را بدست نرم نمودن است چه بسا باشد که در حق پسر
انه عمل غیر صالح صدور یابد و پدر بدرجه ولایت بلکه نبوت بلکه مرتبه اولو العزمی رسیده پس صدوق
بودن پدر کی برای پسر کفایت تواند کرد وقطع نظر از تشیع وصدق وراستی عم وثاقت شخص ثبوت انجا
که گفته اند شعر ما بنود وصف اضافی هنر ذات * این قوی هست بود ارباب هم را بسمع هذا
از کجا ثابت شد که تشیع عرفی مراد باشد چه اطلاق این لفظ بر مذهب تفضیل حضرت امیر بر جناب شیخین در کتب
فن پیش از پیش رواج یافته وقرینه برینمعنی لفظ صدوق است چه اکابر علمای اهل سنت وجماعت تکفیر بیا
ومفضلین اهلبیت اخیار واصحاب کبار را صدوق نمی گویند بلکه راه تکفیر وتفسیق شان می پویند اگر باور
نیاید بنقد رجال امام رجوع کن و در باب که این مطالب در کتاب مذکور موجود است جائیکه بترجمه ابان بن
تغلب مشغول شده وملخص مقال وجواب سوال هست تقریر سوال آنکه ابان بن تغلب شیعی بوده

پس تعدیل و توثیق او با وصف مبتدع بودنش چه معنی داشته باشد و تقریر جواب آنکه بدعت
صغری مانند تفضیل حضرت امیر بر شیخین بی تنقیص و مذمت صدیق و فاروق در بسیاری از تابعین و تبع تابعین
با وصف ورع و پارسائی بوده اگر از روایت ایشان بالمره دست کشند بسیاری از آثار نبویه صلی الله علیه وسلم
تلف شوند لهذا در اخذ روایت از ایشان صرفه نکرده اند و منتهای کار ابان بن تغلب تفضیل حضرت امیر
است و دیگر هیچ بخلاف اهل بدعت کبری که نفاق و تقیه شعار و دثار ایشان است این قسم را اهل تنقید
توثیق نمی کنند و قابل احتجاج نمی پندارند بلکه ضال مضل و مفتری می پندارند انتهی و اگر بر فرض و تسلیم
احدی را اهل حق کسی را از متشیعین صدوق گفته غالبا از عقیده اش بجهت نفاق و تقیه مفرط خبر نداشته
و از ینجا تشیع بعضی از امامیه حضرت مؤلف صراحة و اشارة در اوراق مرقوم الصدر وغیره که تعصب صاحب تحفه
باید دید که ابن شهر آشوب مازندرانی رافضی کذاب است گوید از کلام بزرگان خویش که او را صدوق گفته اند
خبری نمی جوید مضمحل میشود والحمد لله علی ذلک علاوه علی ذلک اکثر شیعه هرگاه برای شخصی ذکر کنند
بزرگان او را بالصدق و در است سختی ستایند آیا این معنی را دلیل از جهالتش در طریق امامیه بر می آرد و او را لیکن در
و اصل میسازد خود گفته اند چنانچه از مطالعه کتب رجال و تصفح وافی معلوم می شود که در تعدیل و توثیق
و جرح رواة بحدی خلاف در علمای شیعه واقع است که کمتر اتفاق افتاده که در کسی ثقه و عدل
شخصی با جرح و ضعف وی جمع شده باشند فقس علی هذا اعرف و ستر و جهل پس ذکر نسب عکبری و
اطلاق لفظ صدوق و تشیع درباره پدر و عم او گره اعضال و اشکال را نمی کشاید دیگر آنکه اهل حق موافق
و عادی الی حالا که شیعیان بادنی توهم نسبت تشیع بر او میکنند چنانچه از کتب امامیه و عامه مؤلف در
رسائل دیگر هویدا و هویدا است پس تشیع عرفی بعد التسلیم و تنزل هم لازم نمی آید و صحت صحیفه و نجل زاهر
شیعه بهر حال از زمره پایه اعتبار ساقط است دیگر ابوالفضل محمد بن عبد الله بن المطلب شیبانی
است که هرچند مستقل بمعرف مجهول است لیکن حقیقة بدتر از ناصبی مجهول زیرا که باظهار نجاشی نسبت
مضطرب و ناقص بوده بیش خلط و تخلیط بیشتر بوده و معظم اصحاب ما او را تضعیف نموده اند چنانچه ابن غضائری

ثلاثی

ثلاثی از فهرست امام اعظم طوسی نیز معلوم می توان کرد وابن غضائری که صحیح را از سقیم جدا میکند
داد انصاف داده وصریح فرموده که او بالتحقیق کذاب وضاع بوده وامام اعظم ثانی یعنی شیخ حلی را نیز عرق صدق
وحمیت در جوش آمده در خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال وی را بوضع وافترا ثانیا ذکر کرده واین داود
اگرچه یکبار او را در ثقات صحیح نماید باعتبار النشاید زیرا که دو بار او را مجروح ضمن مسلک سیر
آنچه شیخ ثقة النفس گفته ام بلکه این همه نسبت بجز یکی صدر الدین حسینی در شرح مسطور افاده نموده
مجمل ... فانظر الى عبارته واشارته هو ابو الفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن عبيد الله بن
البهلول بن همام بن المطلب بن همام بن بحر بن مطر بن مرة الصغرى بن همام بن مرة بن ذهل بن
شيبان قال النجاشي كان سافر في طلب الحديث عمره وكان في اول امره ثبتا ثم خلط
ورأيت جل اصحابنا يغمزونه ويضعفونه له كتب كثيرة منها كتاب شرف التربة كتاب
مزار امير المؤمنين عليه السلام كتاب مزار الحسين عليه السلام كتاب فضائل العباس
كتاب الدعاء كتاب من روى حديث غدير خم كتاب رسالة في التقية
والاذاعة كتاب من روى عن زيد بن علي بن الحسين عليهما السلام كتاب فضائل
زيد كتاب الشافي في علوم الزيدية كتاب اخبار ابي حنيفة كتاب القلم رأيت هذا الشيخ
وسمعت منه كثيرا ثم توقفت عن الرواية عنه الا بواسطة بيني وبينه
انتهى وقال الشيخ في الفهرست محمد بن عبد الله بن المطلب الشيباني يكنى ابا الفضل
كثير الرواية حسن الحفظ غير انه ضعفه جماعة من اصحابنا له كتب كتاب الولادات
الطيبة وله كتاب الفرائض وله كتاب المزار وغير ذلك اخبرنا بجميع رواياته جماعة
من اصحابنا انتهى وقال ابن الغضائري فيه انه وضاع كثير المناكير رأيت كتبه و
فيها الاسانيد من دون المتون والمتون من دون الاسانيد وارى ترك ما ينفرد به انتهى
وذكره العلامة في الخلاصة مرتين مرة كما ذكره النجاشي ومرة كما ذكره

ابن الغضائري وذكره ابن داود في رجاله ثلث مرات مرة في الموثقين ومرتين في
المجروحين انتهى بلفظه چون حال معروف چنین باشد اکنون چه ضرور که بذکر حال دیگر مجهولین
اصول حضرت مصدر افترا اهمور المتحیا یا اجوف الباطن که باکبر کبائر و مخالفها ائمه هدی لعیف
و معروف از شیمه صدق و راستی و عدالت و وثاقت بعید متعرق بوده اند کرایم و معایب بخاری برملا
ظاهر نمایم و مخفی نماند که هر یکی ازین مشایخ سکان راوی صحیفه سجادیه علیه السلام من اولها الی آخرها بخلاف یحیای
مصری که اشتباه در وهم او و در بعضی از مقامات صحیفه است کما سیجئ ان شاء الله تعالی و درین هر دو امر نیز
فرقی است مبین و بونی است بغایت روشن هرگاه حال انجیل و زبور اهل بیت طاهرین بزعم حضرات شیعین
چنین باشد که پاره آن برادا فتاده وای برحال دیگر کتب دین در صحه نرسیده اند ع قیاس کن زگلستان
من بهار مرا ۱۲ و ازینجا مانند صبح صادق آشکار اشد که امامیه را در صحت انتساب صحیفه دلیلی نماند شاید
که باقتدار اکابر خویش فرمایند که بلاغت کلام و رعایت مقتضای مقام و غرابت اسلوب و فصاحت
عبارات مرغوب دلیل متین است که متکلم آن حضرت سید الساجدین است چنانکه مجلسی در شرح اربعین
فرموده که هر چند سند خطبه طالوتیه بعرف قوم ضعیف است لیکن اسلوب نظم بدیع اباء می کند که از غیر
امام صادر شود و معلوم نیست که ملا مجلسی در خطب عرب یا در کتب منشیات بلغا که بر دقائق کائنات
و معارف خالق موجودات هم شامل باشد چه اعتقاد دارد عجب تر آنکه اعجاز قرآن مجید بزعم ائمه و احباب
بالغیب باشد نه بجهت بلاغت که بغایت قصوی رسیده کما لا یخفی بر شارح نهج البلاغه و هذا الاعتقاد فی القرآن
المحفوظ المنزل فضلا عن المحرف المبدل فتدبر و تامل ضد الشیعه آنکه حیرتکیه جنابان را و شهرت
نسخه یحیای بن نجیح و صحت یافی الموطا دستاویز شده و مورث ازدیاد حیرت و موجب تشدد پریشانی است نیز اگر که
روایتش بجهت کثرت و هم که جامعین صحاح را القول صاحب بستان المحدثین در تفرقه یحیی بن یحیای مصمودی
و یحیی بن یحیای تمیمی اتفاق افتاده منافی نسخه مذکور نیست چه علاوه یقین در کتب متعدده خصوصا مفسرین
کتاب الله از اکابر طرفین در مثل آیاتیکه بلفظ اکثر متضمن است نص صریح بر همین معنی فرموده اند که کثرت بر دو

قسم است یکی ذاتی دوم اضافی معنی اول در یمقام آنکه یحیای مصمودی در ترتیب و تالیف موطا اشتباه
کثیر بوده او و این عام است از آنکه در ده مقام واقع شده یا کمتر از آن یا زائد بر آن و ثبوت عام مستلزم ثبوت
خاص نیست و معنی ثانی آنکه خطا و وهم از اصحاب تلمیذ زیاده تر است از صاحب رساله که مدعی تناقض و کثرت وهم
یحیی و صحت مجموع موطا است واجب و لازم است که ابطال معنی اول و اثبات معنی دوم به دلائل قاطعه در حیز
ترقیم آرد تا بلیغی که کثرت وهم فی حد ذاتها با ضبط راوی عند الفریقین منافاتی ندارد کما ستفصله ان شاء
الله تعالی بخلاف صاحب رساله که توجیهی پیش نیست و قد تقرر ان الموجب والمانع یکفیه الاحتمال
وانه اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال لیکن فقیر بالغرض بصر ازین آخر بحول الله و قوته از ادله قاطعه
معنی اول اثبر عا بعرض ثبوت می آرم و همت بر ابطالش میگمارم اول آنکه امامت و عدالت و جامع
بودن یحیای مذکور در روایت و درایت و استفاده و استیعاب نمودن او این هر دو صفت را کما ینبغی
بدلالت مطابقی خود از کلام ارشاد التمام علامه دهلوی در کتاب بستان مثل ظهور نکهتها بحین صبحدم
بهار و نور آفتاب در رابعة النهار است و انمعنی در صورت غلبه وهم و نسیان و مغلوبیت ضبط
و اتقان شی مجهول و نقل از محالات و مستبعدات است و عبارتش این است یحیی بن یحیی از قرطبه بربر است و جد او
مسلمان شده و در قرطبه از زیاد بن عبد الرحمن موطا را گرفت و اتفاق نمود بعد از آن شوق علم او را
عنان گیر شده او بیست ساله بود که بسمت مشرق رحلت نمود و از امام موطا را استماع نمود و ملاقات او با امام
در سنه یکصد و هفتاد و نه بود که سال وفات امام است و در وقت وفات امام حاضر بود و در تجهیز جنازه
او خدمت کرده و از عبد الله بن وهب که اجل شاگردان امام است نیز موطای او را و جامع او را روایت
کرده و جمعی کثیر را از اصحاب امام دریافته و از ایشان اخذ علم نموده است و او را دو رحلت برای
طلب علم از وطن خود اتفاق افتاده در یک رحلت از امام و از عبد الله بن وهب و از لیث بن سعد
مصری و سفیان بن عیینه و نافع بن نعیم قاری اخذ علم نمود و در رحلت دوم محض استفاده از خدمت ابن القاسم
که صاحب مدونه بود و یکی از شاگردان امام مالک است اکتفا نموده و در رحلت اولی روایت و نقل را استیفا

کرده بود و در رحلت دوم تفقه و درایت را نیز حاصل ساخته و جامعاً بین الروایة والدرایة معاودت
کرده و در اندلس مشار الیه گشت و رجوع استفتای آن دیار باو منحصر شد و قبل از و رجوع فتاوی بعیسی بن
دینار بود که او نیز از کبار تلامذهٔ امام مالک است و بسبب یحیی مذهب امام مالک در اندلس منتشر شد و قرار
گرفت گویند که یحیی را بر عیسی بن دینار مزیت عقل بود چنانچه ابن لبابه گفته است شعر فقیه الاندلس
عیسی بن دینار * وعالمها ابن حبیب وعاقلها یحیی * و حضرت امام مالک او را عاقل خطاب داده
گویند روزی بحضور امام مشغول استفاضه بود و جماعت دیگر نیز حاضر بودند ناگاه شور افتاد که فیلی میرسد
و در دیار حجاز فیل خیلی غرابت دارد خصوصاً در آن زمان لهذا بعض عربان سکان حجاز را بدیدن فیل اتفاق کرده
و بسیار کیاب و خواسته‌اند ابو الشمقمق گفته است شعر یا قوم انی رأیت الفیل بعدکم * فبارک
الله لی فی رؤیة الفیل * رأیته وله شیء یحرکه * فکدت اصنع شیئا فی سراویلی
الغرض جماعت حضار برای تماشای فیل دویدند و صحبت امام را گذاشتند مگر یحیی بن یحیی که بدون انزعاج و اضطراب
بر موضع خویش نشسته مشغول استفاضه ماند امام او را از این بازماندن از طلب سیر ستود و یحیی بن یحیی را با وجود
حدیث و فقه ریاست ظاهر و قرب نیز بملوک اندلس نیز دست داده بود و با وصف امانت و تدین و تورع نیز در این گروه
خیلی معظم و مکرم بود هیچ گاه ولایت قضا و افتا و امثال ذلک که چندان با عنوان علم منافات ندارد
قبول نکرد لیکن مرتبهٔ او نزد ملوک و امرای آن دیار زیاده تر از مرتبهٔ ارباب این مناصب بود الی ان قال وفات
یحیی در ماه رجب سنه دو صد و سی و چهار واقع شده و عمر او هشتاد و دو سال بود و قبر او در قرطبه است
مردم وقت قحط با وی استسقا میکنند و تبرک میخواهند رحمة الله علیه انتهی کلامه المقدس و هم آنکه
تحقیق و تنقیح قاضی القضاة شمس الدین بن خلکان اسکنه الله بحبوحة الجنان در کتاب وفیات الاعیان
بارهٔ توثیق و تعدیل و ستایش مصمودی زیاده تر ازین کلام و دلالت سابق الاقدام است حیث افاده و قال
ابو محمد یحیی بن یحیی بن کثیر بن وسلاس بن شملال بن منقایا اللیثی اصله
من البربر من قبیلة یقال لها مصمودة تولی بنی لیث فنسب الیهم وجده کثیر یکنی ابا عیسی

وهو

وهو رحل الى الاندلس وسكن قرطبة سمع بها من زياد بن عبد الرحمن ابن زياد المعروف
بشبطون القرطبي راوي موطا مالك بن انس رضي الله عنه وسمع من يحيى بن مضر القيسي
الاندلسي ثم رحل الى المشرق وهو ابن ثمان وعشرين سنة فسمع من مالك بن انس
الموطا غير ابواب في كتاب الاعتكاف شك في سماعها فاثبت روايته فيها عن
زياد بن انس وسمع بمكة من سفيان بن عيينة وبمصر من الليث بن سعد وعبد الله
بن وهب وعبد الرحمن بن قاسم وتفقه بالمدنيين والمصريين من اكابر اصحاب مالك
بعد انتفاعه بمالك وملازمته له وكان مالك يسميه عاقل الاندلس وكان سبب
ذلك فيما روي انه كان في مجلس مالك مع جماعة من اصحابه فقال قائل قد حضر
الفيل فخرج اصحاب مالك لينظروا اليه ولم يخرج يحيى فقال له مالك لم لا تخرج فتراه
لانه لا يكون بالاندلس فقال انما جئت من بلدي لانظر اليك واتعلم من هديك
وعلمك ولم اجئ لانظر الى الفيل فاعجب به مالك وسماه عاقل اهل الاندلس ثم ان
يحيى عاد الى الاندلس وانتهت اليه الرياسة بها وبها اشتهر مذهب مالك في تلك
البلاد وانتفع به جماعة لا يحصون عددا وروى عنه خلق كثير واحسن
روايات الموطا واشهرها رواية يحيى بن يحيى المذكور وكان مع امامته ودينه
معظما عند الامراء مكينا عفيفا عن الولايات متنزها جلت رتبته عن القضاء
وكان اعلى قدرا من القضاة عند ولاة الامر هناك لزهده في القضاء وامتناعه
منه بالفاصلة حيث ذكر في تاريخه ابو الوليد القرطبي انه قال وانتهت فتيا يحيى بن يحيى الاندلس
فكان امام وقته وبلده وكان رجلا عاقلا الى ان قال وكان احمد بن خالد
يقول لم يعط احد من اهل العلم بالاندلس منذ دخلها الاسلام من الحظوة وعظم
القدر وجلالة الذكر ما اعطيه يحيى بن يحيى الخ بلفظه واخرج ابن عباس

افادات دیگر بزرگان که بجهت خوف طول کلام متروک شد واضح گشت که کثرت وهم که علامه دهلوی باو
نسبت داده باز کثرت قوای بیرون نهاده و هو المطلوب اکنون کلام در تعداد اوهام میرود تا انچه واقع
است بمنصه ظهور جلوه گر شود پس بدانکه جل این اشتباهات در انساب رواة است که بادنی توجه منجلی میگردد مثلا
در روایت امام مالک از عمرو بن یحیی در کیفیت وضوء پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وهم بیحیی مصمودی نسبت
که عبد الله را جد عمرو گمان کرده حال آنکه عماره بن ابی حسن المازنی جد او است باز اشتباه یحیی در جواب سعید بن موره
دو کس را که از سوالعین اند یکی شمرده است بعیش باظهار بعضی از متبحرین آنکه امام مالک گاهی در سند حدیث نام کسی
بیغمبر میبود که روایت کنم از شهاب او از عباد بن زیاد و او از مغیره و زمانی در روایت همین حدیث سوق سند
برین نهج بود که روایت کنم از پسر شهاب او از ابن مغیره بن شعبه و او از پدر خود پس مصمودی عباد بن
زیاد را از ولد مغیره خیال آورده و در بیخ دیگران شاء الله تعالی بخوبترین وجوه خواهی دانست که حضرت
مولف در مقام نقل عبارت کتاب اعلام که چند سطر پیش نوشت پدر را عین پسر گمان برده من بعد وهم او
در باب سور الهرة آنست که بنت ابی عبیده بن فروه را بنت عبید بن رفاعه خیال کرده و در باب المستحاضة تغتسل
وتصوم وتتوضأ لکل صلوة اضافت لفظ بنت است و از ان دریافت میشود که او در نکاح عبد الرحمن بن
عوف بوده و حال آن که خواهرش وجه عبد الرحمن مذکور است و در باب دیگر بجای محمود بن الربیع محمود بن
لبید در سند آورده و قس علی هذا غلطی که از وی در باب قضاء الاعتکاف روایت مینماید احتمال این
هم دارد که شاید از زیاد بن عبد الرحمن باشد زیرا که بجای مصمودی چند باب موطا را بواسطه او روایت میکند
که باب قضاء المعتکف از جمله آنست و هم او در باب المحرم یغسل راسه و یغتسل زیادت لفظ نافع است همچنین
نمط اگر جمله معالات کتاب مذکور را تصفح نمایم شاید چند مغلطه دیگر دستیاب شود لیکن اعتقاد احقر البریة
این است که در جمله معالات این قدر هم بهم نرسد و احادیث و آثار که از حضرت سید ابرار صلی الله علیه
وآله وسلم وصحابه کبار و تابعین اخیار در موطا بهیئت مجموعی یافته میشود قریب دو هزار خواهد بود و از ینجا معلوم شد که
اوهام و اشتباهات او چنان است که قطره را بدریای عمان و ذره را بریگ بیابان نسبت دهند و این چند

چند و هم بعد تنزل و تسلیم است الا در مقابله شیعه موافق تقریر صاحب تحفه هم می توان گفت که چون
بیهقی مصنوعی در زمان خویش به بلاد اندلس رئیس علمای فقها و محدثین بود و رجوع فتاوی بذات او شد چنانچه از
وفیات الاعیان ابن خلکان ثابت گردیده قد عرفته آنفا قلت فرصتش مانع از کثرت رجوع و تکرار انظار گشت و در ثبت
اقلام ناسخین و خبرگی ابصار کاتبین این مغلطه ها واقع شد حضرات امامیه در باب شیخ المغفلین یعنی امام اعظم طوسی
همین ها و بلاهت می نمایند و در توجیهات کثرت اوهام و مغلطه های وی می نویسند و اللفظ للفاضل
المجلسی فی رجال روضة المتقین حیث قال کلما یقع منه من السهو والغفلة فکان
باعتبار کثرة تصانیفه ومشاغله العظیمة فانه کان یرجع الیه فضلاء الزمان و
سمعنا من المشایخ وحصل لنا الظن من التتبع ان فضلاء تلامذته الذین کانوا من
المجتهدین یزیدون علی ثلثمائة فاضل من الخاصة ومن العامة ما لا یحصی فان الخلفاء
اعطوه کرسی الکلام وکان ذلک لمن کان وحیدا فی ذلک العصر وان اکثر التصانیف
کان فی ازمنة الخلفاء العباسیة لانهم کانوا یبالغون فی تعظیم العلماء والفضلاء
من العامة والخاصة وانکر الی الزمان شیخ الطائفة تهمة کبیرة بل کانت مباحثات
فی الاصول والفروع حتی فی الامامة فی المجالس ومباحثات القاضی عبد الجبار والباقلانی
وغیرهما مع المفید والمرتضی وشیخ الطائفة مشهورة مذکورة فی تواریخ
الخلفاء فلهذه المشاغل العظیمة یقع منه السهو عنه الحاصل مقتضای
ترکیب بشری که عروض سهو و نسیان است بسبب مرجعیت طالبین و کثرت مشاغل و وثوق شخص بالهام
علمای امامیه قدحی نمی کند بلکه امامت شخص با وجود عظمیت نیز بر حال خود باقی می ماند پس بیچاره بیهقی مصنوعی
چرا از درجه اعتبار ساقط گردد و لیکن جامعین صحاح بمقتضای کمال احتیاط بعد از علم و او بام کذا بحیثیت
عدم ضرورت اخذ حدیث از نسخه مصنوعیه از روایتش دست کشیدند بخلاف حضرات شیعیین که
ابوجعفر طوسی شیخ المغفلین را امام اعظم لقب بخشیدند و قدحی در اعظمیت او روا نداشتند

بلکه علم امامتش بکمال عظمت نزد خواص و عوام برافراشتند و کثرت اغلاط او را گاهی بدلالت
کاتبین و گاهی بکثرت مستفیدین معلل کردند و ثانی برای مثل سائر بر زبان آوردند که ان الجواد قد
یکبو وان الصارم قد ینبو چنانچه بر ناظرین تصانیف قوم واضح است و طائفه و امثالش مجتهد بالت غلط گویی
و راوی و ذهول و نسیان [illegible] چه هرگاه هر یکی از اکابر شیعه را امام مثل شیطان الطاق که السنه
مقدسه ائمه هدی علیهم السلام مشترک ملعون بود کما فی روایات الکلینی و باعتراف معتمدین طائفه بابن الغب
ملقب شده چنانچه عنقریب منقول می شود کثرت حکم بینند و اکنون مجال کیست که پرسش موهوم
حضرات خنند و کاش از اول [illegible] بالزام اهل سنت و سعی در افحام ایشان در اصول و فروع و جرح رواة
اهل سنت و تعدیل محدثین ثقات که حقیقة بری بودند می پرداختند و تشبث بجا بجا [illegible] را مصطلح کلوح و سنگ
ساختند و از تکلفات بارده و تاویلات بعیده [illegible] دارد در حقیقت یافتند حال احکام نسیان و ضبط
راوی قرار او و تعیین مواقع [illegible] ازین [illegible] رسانیده که [illegible] محل [illegible] تشبیه [illegible] و تنقیح
بود چه جا [illegible] مطلقاً قادح [illegible] کلام [illegible] در شرح آن [illegible]
ملا علی قاری [illegible] چنین افاده نموده اند که اگر خطای راوی [illegible] مساوی است بسند [illegible] در
روایت قادح است و مغلوب است خطا و غلبه اصابت قدح نمی کند فان الانسان لیس بمعصوم
من الخطاء فلا یقال انه من وقع له الخطاء مرة او مرتین ممن لا انه سیئ الحفظ
الا ان قال و یدل علی انه اذا کان غلطه اقل من الاصابة او قلیلا بالنسبة
الیها فهو مقبول و از کلام شیخ محقق دهلوی در شرح صراط مستقیم نیز همین تحقیق معلوم می شود حیث
افاد و اما اگر خطا بسیار غالب یا مساوی بود با صواب پس درین هر دو صورت داخل سوء
حفظ و اگر نادر و کمتر بود اعتبار ندارد و معتبر غلبه صواب و اتقان است و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع
اوقات عمر گردد حدیث وی معتبر نبود [illegible] و ظاهر است که حضرات امامیه نیز همین مسلک گزیده اند و غلبه
ذکر او و اعتبار اشتراط نسبت [illegible] و مغلوبیت سهو راوی را قادح نمی شمارند [illegible]

انهم

في زبدة الأصول وشرحها للمهارنكداني وأما الضبط فمراد به غلبة الذكر على السهو
ليتمكن من الاحتراز عن إسقاط بعض الحديث مما يتم به فائدته ويختلف الحكم بعدمه
وازدياد ما اضطرب به معناه وإبدال لفظ آخر مما لا مدخل له في المدلولية والرواية
عن غير من يروي عنه فيحصل للسامع رجحان طرف الإصابة فيحصل الظن ويجب
العمل بخلاف ما إذا لم يتحقق الضبط فإنه ح إما أن يكون النسيان أكثر من الذكر أو هما
متساويان وعلى التقديرين لا يترجح طرف عدمها إذ هما متساويا الأقدام فلا يحصل
ظن الإصابة فلا يجب العمل وقال العلامة يعرف الضبط بكثرة استعلام
الأشياء منه مرة بعد أخرى ويطلب منه إعادة ما حفظه بعد وقت فلو قد على
ضبط فصار الأحاديث دون مطولاتها بل ما عرف ضبطه فيه دون غيره
وقال المص في مشرق الشمسين فإن قلت كيف يتم الحكم بصحة الحديث بمجرد توثيق
علماء الرجال على سنده من غير تصريح على ضبطهم قلت إنهم يريدون أنه عدل ضابط
لأن لفظ الثقة من الوثوق ولا وثوق لمن يتساوى سهوه وذكره أو يغلب سهوه على
ذكره وهذا هو السر في عدولهم عن قولهم عدل إلى قولهم ثقة انتهى أنت خبير بأن هذا
الكلام ظاهر في الحكم بكون الحديث صحيحا أو موثقا لكنك تعلم بقاء الإشكال في الحكم بكونه
حسنا لعدم تعرض علماء الرجال لضبط الممدوحين وقد ظن إغناء العدالة عن شرطه
أي الضبط ولذلك لم يذكره جماعة من المتأخرين لمنعها أي العدالة عن نقل ما لم يضبطه
لأن العدل إذا عرف من نفسه كثرة السهو لم يجترئ على الرواية تحرزا عن إدخال
ما ليس من الدين فيه ورد ذلك الظن بعدم منعها عن نقله ساهيا عن أنه كثير
السهو فضلا عن أنه غير مضبوط أو غير ضابط لأن هذا النقل لا ينافي العدالة و
المنافي لها إنما هو العلم بالسهو ولعدم الضبط المفضي إلى الكذب على ما انتهى بلفظها

و ملا ابوالقاسم قمی آنچه در قوانین خود که در اصول فقه مبسوط واقع شده و نسخه سقیمه آن
بدست بیچاره افتاده گفته است خلاصه اش بعبارت شیخ بهائی و ملا صالح مازندرانی بزیادت بعضی از
فواید که برای توثیق عیاشی معصومی بکار آید میسر یعنی ضروریست بالاجماع که راوی حدیث ضابط و متقن باشد
والا بسبب زیادت و نقصان در نفس حدیث و وقوع اشتباه در سند آن قول او را اعتباری نخواهد بود لیکن مراد از این
ضبط و اتقان غلبه ذکر و مغلوبیت سهو و نسیان است نه عصمت زیرا که اجماع عالمین خبر بر خلاف آن تحقق پذیرفته
و از آیت تبین من حیث التعلیل دریافت می شود که قبول خبر عادل شخص ضابط بلا تخصیص یافته و الا فاسق و
عادل غیر ضابط در خبر دادن خلاف نفس الامر هر دو برابرند که یکی عامد و دیگری ساهی باشد و حصول
مرتبه ظن نیز مقتضی ضبط است زیرا که بغیر ضبط حصول ظن از محالات و مستبعدات خواهد بود و مقصود
از لفظ ثقه که در کتب رجال می نویسند عدل ضابط است و از اینجاست که لفظ ثقه را بر لفظ عدل گزیده اند
که هم عدالت شخص از آن بر می آید و هم ضبط و اتقان و مقصود از ضبط آنست که از طرف خود کثرت اهتمام
بحفظ و سماع حدیث نماید و بکتابت و مراجعت و حفظ آن بپردازد اگرچه کثیر السهو و النسیان باشد چه بسیار است
که شخص در مطالب عالیه و مقاصد عالیه اعظم احادیث خوض کند و مقصود آنرا فوراً دریابد مگر از عروض کثرت
سهو مجبور می شود پس گاه در کتابت و حفظ اهتمام نمود او را ضابط خواهند گفت و از این تحقیق اشکالی عظیم
رفع می تواند شد و آن این است که علمای رجال حبیب خثعمی را توثیق کرده اند و حال آنکه بروایت
صاحب من لا یحضره الفقیه دریافت شد که او بحضرت صادق ع گفت که من مردی کثیر السهوام حتی که حفظ
نماز بر من دشوار است و ممکن نیست جواب بگیر که کثرت سهو در نماز منافی ضبط روایت نیست یا آنکه مراد او از
سهو معنی شک باشد الی آخر ما قال و از اینجا واضح شد که وهم و اشتباه عیاشی معصومی که بعضی بحشم
وهم و نسیان مثل حبیب نسبت نداده رسیده کما یدل علیه قول القمی ظاهر حدیث الفقیه بعد از مزید اهتمام معصومی
در تحصیل حدیث چنانچه قصه خطاب و لعاقل و حکایاتش که از وفیات الاعیان و بستان منقول والا لعلم
برادران هرگز در اعتبار نسخه او قادح نیست ع که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود [illegible]

آنکه اگر مراد از قول مخاطب علی هذا احادیث مندرجه این هر دو کتاب بعلم الیقین از زبان وحی ترجمان
نبوی ست این ست که جمیع احادیث مندرجه صحیح بخاری و موطای امام مالک یقیناً از زبان رسول مقبول است
صلی الله علیه و آله و سلم و قطعی الصدور ست پس ممنوع و مسند منع کلام ابو زکریای نووی ست شرح صحیح
مسلم بمقامیکه قطعیت صدور جمیع احادیث مرویه صحیحین را که قول شیخ ابن صلاح است رد فرموده گفته
هذا الذی ذکره الشیخ فی هذه المواضع خلاف ما قاله المحققون والاکثرون فانهم
قالوا احادیث الصحیحین التی لیست بمتواترة انما تفید الظن فانها آحاد والآحاد انما
تفید الظن علی ما تقرر ولا فرق بین البخاری ومسلم وغیرهما فی ذلک الی ان قال
ولا یلزم من اجماع الامة علی العمل بما فیهما اجماعهم علی انه مقطوع بانه کلام
النبی صلی الله علیه وآله وسلم انتهی بقدر الحاجة و متوهم نشود که اکثریت منطوقه
کلام امام نووی در صدد اثبات ست فلا یدل علی مذهب الجمهور زیرا که ملا نور الحق و دیگر بزرگان از محدثین این حکم
رفع کرده اند والفاظه فی ترجمة البخاری حیث قال و باید دانست که حکم بصحت و ضعف نظر بظاهر امر است
نه آنکه قطعی ست که خلاف آن گنجایش ندارد بجهت احتمال خطا و نسیان در ثقه و ضبط و صدق در غیر ثقه و
شیخ تقی الدین ابو عمرو بن صلاح و بعضی دیگر قطع کرده اند در صحت اخبار یافته شده در صحیحین یا یکی ازین دو و بخلاف
جمهور انتهی بحروفه و اگر مراد از احادیث مذکور فقط متواترات هر دو کتاب است پس مسلم است لکن شمول
این حکم برای حدیث الحوض و حدیث صلوة شهدای احد جمیعا الی اثبات تواتر آن بکلام محققین اهل سنت
جای خودش نیست گو باقر اباد شیعه در رساله اثبات بداد عوی تواتر حدیث الحوض نموده باشد کما لا یخفی علی
من طالعها و نظر فی زلات مصنفها و عثرات مولفها و لو سلمنا فمراد المولف لا یتم بذلک بالجمله مولف رساله
باقتدای فاضل جالسی حیث قال فی الحسام و طعن بر سنیان نه تنها ازین جهت ست که ایشان روایات
کفر ورزند قدر ادر کتب احادیث خود ذکر کرده اند و بس بلکه ازین جهت ست که ایشان تصحیح چنین احادیث
کرده اند و میگویند که آن را قطعا جناب سید المرسلین فرموده انتهی یا بجهت حسن ظن و بیاره

بعضی از اصدقای ایمانی خویش که وہمی پیش نبود بایراد این مقدمات انظار و ابحاث علمای اہل
سنت از اصدق صحاف امضا عقد گردانیده و انشاء الله المستعان در مقامات مستقله خواهی دانست که
فرقۂ اخباریه که سواد اعظم امامیه قبل ازین بودند بلکه باظهار برادر بزرگ مخاطب در مذمت الاجتهاد و جرح راسین
جماعۂ اہل العناد و تشنیع ائمۂ هدی منحصر در الشان و صولیه از مقلدین شیطان اند و با ائمۂ اہل البیت کاری ندارند
بر قطعیت صدور اخبار اصول اربعه بلکه ارباع باتیه با وصف شمول آن بر انواع خرابیها کما ستعرف
انشاء الله تعالی اجماع دارند قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم
و ہر گاه اینقدر جا گزین مدرکه سامعین گشت لختی گوش سخن این ہیچمیز نهند که در صحیح بخاری از ابن عباس در
ذیل خطبۂ نبوی صلی الله علیه وسلم مرویست الا و انه یجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات
الشمال فاقول یا رب اصیحابی فیقال لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال
العبد الصالح و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب
علیهم فیقال ان هؤلاء لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم الحدیث
و ہول کالی عظیم از فحوای این حدیث برای اہل سنت رو می شود یعنی ایمان جمعی بودن بعضی صحابه بطلان بعضی اجل
بعد این جلیله شعله افروز کانون سینه گردد و مهما امکن در اطفای این نایره افواه خود را معد و رمیدارند و
بہیچ بیان جوابها میدهند و ما یدور علیه رحی الجواب ان هذا الحدیث ورد فی حق
المرتدین الذین قاتلهم المکتسی بنفسه لنفسه خلیفة رسول الله صلی الله علیه
چنانچه مصنف فتح الباری در شرح میگوید قوله اصیحابی کذا للاکثر بالتصغیر
وللکشمیهنی بغیر التصغیر قال الخطابی فیه قلة عدد من وقع له ذلک
وانما وقع لبعض جفاة العرب ولم یقع من احد من الصحابة المشهورین و شارح کرمانی
در ضعیف قبل ازین حدیث باولی تقریب عبارت مذکوره گوید و قال محمد بن یوسف الفربری
ذکر عن ابی عبد الله عن قبیصة هم المرتدون الذین ارتدوا علی عهد ابی بکر فقاتلهم

ابو

آنوابکرّ و در تفسیر این حدیث میگوید قوله اُصَیحابی تصغیر الاصحاب وهو تقلیل عددهم
ولم یُرِد به خواص اصحابه الذین لزموه وعرفوا صحبته فقد صانهم الله وعصمهم
عن التبدیل ولیس المراد من الارتداد الرجوع من الدین انما هو التاخر عن بعض
الحقوق والتقصیر عنه ولم یرتد واحد من اصحابه علیه الصلوة والسلام الحمد لله
رب العالمین فانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم ممن لا
بصیرة لهم فی الدین وذلک لا یوجب قدحا فی الصحابة المشهورین رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین انتهت عبارة الشارحین للبخاری مع عدم الوثوق علی
تلک النسخ التی کانت فی ایدینا انتهی بلفظه **اقول واستعین بالرؤف الرحیم**
دعوی ورود اشکال و اهمال نظر بمذهب اهل حق بهانا مانند اعتراض سابق حسن ظن بصور خیالیه خویش
است که وهمی بیش نیست بلاحظه اصول متمده حضرات امامیه کما ستعرفها می توان گفت که چون اعضای عظیم
بمحوای این حدیث بر انهما وارد می کردد بحیثیکه بنیاد مذهب ایشان منهدم و ارکان و عالم مسلک ایشان
متزلزل و منصرم میگردد حتی الامکان میخواهند که ترمیم و تاسیس آن پردازند وانی لهم ذلک بسی بعید تمام
آنست که در عبارت فاضل کرمانی تحقیق بعضی از مهمات امور ضرور است اول آنکه تصغیر را بر تقلیل عدد حمل
کردن بکدام وجه است دوم اینکه لفظ رجال در روایات حدیث آمده فعال در جموع باستعمال قلت است
این تصغیر را بر تقلیل عدد حمل کردند تا بالفظ رجال که در بعضی حدیث واقع است مرتبط شود و ایضا لفظ رهط
که بخاری رح بروایت ابوهریره رضی الله عنه آورده بتحقیق صاحب قاموس و امثال آن دلالت بر قلت
عدد می کند زیرا که او در بیان معنی این لفظ چنین فرموده قوم الرجل وقبیلته من
ثلثة او سبعة الی عشرة او ما دون العشرة وما فیهم امراة و هرچند بعضی شارحین
صحیح بخاری اطلاق آن بر کمتر از اربعین هم تجویز نموده اند لیکن خالی از ضعف نیست چنانچه الفاظ بیان
شهاب مشعر به کما لا یخفی علی المحدثین و موید تضعیف است آنچه محدث جزری رح در نهایه تحقیق آن

نموده حیث قال والرهط من الرجال ما دون العشرة وقیل الی الاربعین ولا یکون
فیهم امرأة علاوه تنوین رجال آن را بصورت نکره وارد فرمودن نیز مشعر بر تقلیل و تحقیر است و تعجب
که اگر جمیع طرق این حدیث را تتبع کنی بقول بعضی از محدثین الفاظ دیگر نیز موید این حمل بهم رسد و هم
آنکه باعث عدول این بزرگان از معنی حقیقی ارتداد که برگردیدن از اصل دین و اسلام است بسوی تبدیل
اخلاق حسنه بسیئه و تغیر بمعنی تنزل یعنی اختیار رویتکه عین کفر نباشد چیست و جوابش آنکه باعث
عدول چند دلیل است درینمقام بر دو دلیل اکتفا می ورزم و گرد تطویل نمی گردم یکی آنکه در کتاب مجید
پروردگار عالم و خطاب پیغمبر ما فخر بنی آدم در جای خود بآیات قاطعه و بینات ساطعه تقرر یافته
که حاشا که ظلمات غم و اندوه را بشامت اعمال فاسده و عقاید زائغه بر وجوه کفار نگونسار خواهند
ریخت بلکه آن گروه شقاوت پژوه را در روز قیامت برعکس اهل ایمان در حالت سواد وجه خواهند برانگیخت
تا هر یکی از اهل محشر از مومنین و کافرین با همدگر ممتاز گردد و پرده ناموس کفار روبروی تمامی خلق اولین و
آخرین دریده شود قال الله تبارک و تعالی یوم تبیض وجوه و تسود وجوه فاما الذین
اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون
واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله هم فیها خالدون مولانا نظام الدین نیشاپوری
رحمه الله در تفسیر فرموده وفی امثال هذه الآی للمفسرین قولان احدهما والیه میل ابی مسلم
ان البیاض مجاز عن الفرح والسواد عن الغم وهذا مجاز مستعمل قال تعالی واذا بشر
احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا ولما سلم الحسن بن علی رضی الله عنهما علی
الامر لمعاویة قال له رجل یا مسود وجوه المؤمنین الی ان قال وثانیهما ان
السواد والبیاض محمولان علی ظاهرهما وهو اللون والظلمة اذ الاصل فی
الحقیقة الاطلاق فمن کان من اهل نور الحق وسم ببیاض اللون واسفاره
وابیضت صحیفته سعی النور بین یدیه وبیمینه ومن کان من اهل ظلمة

الباطل وهم بسواد اللون وكمده واسودت صحيفته واحاطت به الظلمة من كل
جانب قالوا والحكمة في ذلك ان يعرف اهل الموقف كل صنف فيعظمونهم
او يصغرونهم بحسب ذلك ويحصل لهم بسببه مزيد بهجة وسرور وويل وثبور
وايضا اذا عرف المكلف في الدنيا انه يحصل في الآخرة احدى الحالتين ازدادت
رغبته في الطاعات وترك المحرمات انتهى مختصرا وامين الدين طبرسی در مجمع البیان
زیاده تر ازین بتائید ونصرت کسانیکه ظلمت ونور را بر حقیقت محمول کرده اند پرداخته
عبارتش اینست قال بعضهم المراد بابیضاض الوجوه اشراقها واستبشارها بالسرور
بنیل البغیة والظفر بالمنیة والاستبشار بما یصیر الیه من الثواب کقوله تعالی
وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة والمراد باسودادها ظهور اثر الحزن علیها
لما یصیر الیه من العقاب کقوله تعالی ووجوه یومئذ باسرة ووجوه یومئذ علیها
غبرة وفی هذا القول عدول عن حقیقة اللفظ من غیر ضرورة والاول اصح بالجمله
بهر صورت ثابت شد که این هر دو گروه مؤمنین وکفار نزد هر کس ممتاز وجدا خواهند بود والتباس یکی بدیگر
در قیامت باقی نخواهد ماند واما احادیثیکه در اثبات این مدعا بکار آید وهر کسی را یقین کلی واطمینان قلب
افزاید در کتب فریقین باستفاضه وشهرت رسیده ایراد اوش خالی از اطناب نمی نماید چنانچه بر متتبعین
کتب ترغیب وترهیب وبحار مجلسی هویدا وآشکار است فی الجمله ازین کتاب وسنت یافته که شفاعت در حق
کفار خصوصا وقتیکه شرک وکفر ایشان بر همه کس از اهل محشر نمایان باشد حظی از جواز نیافته کقوله تعالی
ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی من بعد ما
تبین لهم انهم اصحاب الجحیم لاجرم حمل روایت احداث بر تبدیل یا تاخیر از حقوق بحکم وقوع نظر
ضرور افتاد دوم آنکه در روایت ابوسعید خود موجود است که جناب خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم چون
خواهند دید که بالایکه انصار الشفاعت من نمیگذارند وبسبب تغییر بسوی دوزخ می کشند خواهند فرمود که سحقا

سحقا لمن غير بعدي لهذا بر تغيير و تبديل محمول شد و هر چند رجوع از اصل دين يكي از افراد
تغيير و تبديل باشد لكن چون در نفس حديث موجود است فلا اراه يخلص منهم الا مثل همل
النعم كما سيجي ان شاء الله تعالى يعني بشفاعت از آن و ديگر نجات نخواهند يافت مگر قليلي ارتداد را بر بعضي
از حقوق و تاخير از بعض حقوق فرود آوردند فان الحديث يفسر بعضه بعضا و بديهي است كه اگر بر رجوع از
اصل دين و اختيار مذهب كفار و مشركين محمول مي نمودند خلاص بعضي از آنها و لو كان اقل قليل از محالات مستبعدات
مي بود زيرا كه نجات كفار نگونسار از عذاب اليم نزد متكلمين فريقين مخالف نصوص قرآني و احاديث
رسول رباني است فكيف كه بي تعذيب رها شوند و در جهنم نروند و هو ظاهر پس معلوم شد كه آن جماعت بر ردت
حقيقي متصف نبوده اند گو بارتكاب كبائر مستحق جهنم باشند تا محل حديث بر فساق و كفار جميعا پس اگرچه
از اشكال رباني و نجات مي شود و ليكن بعضي از الفاظ مساعدت نمي كند چنانچه مفصل خواهي دانست
ان شاء الله تعالى و حضرت مولف نيز از حمل ردت بر معني اختيار كفر بعد الاسلام نكير شديد خواهد كرد
اكنون باستماع خلاصه معني عبارت فاضل كرماني كه بجوامع الكلم تعبير و تقرير فرموده متوجه بايد شد كه
تصغير لفظ اصحاب باصيحاب براي قلت عدد آنها است و خواص و حواريين سلطان سرير ختم رسالت
كه ملازمين آنجناب و عارفين حقوق آن تعالى قباب بودند و هزاران مدائح و مناقب آنها بعد نزول وحي و كشف
حقايق بزبان صدق ترجمان سيد خلائق گذشته مراد نيستند زيرا كه اين بزرگان
بعنايات الهي تاخير از حقوق و تبديل خلاف حسنه هم لطلب تيسر نپيوسته بلكه ايشان اقدام تاييد
دين اسلام نمودند و اساس كفر و نفاق را بانهدام رسانيده داد عدالت و انصاف دادند و در صدد قلع
اركان جور و اعتساف با وجود كمال زهد و تقوي و خوف و خشيت خدا افتادند پس مصدر اين تبديل
و تغيير و تاخير از حقوق نيستند مگر غير ملازمين اعراب كه بصيرتي در دين و حظي كامل در اسلام حاصل
نكرده بودند و بمجرد استماع خبر وفات سيد كائنات از دادن زكوة و اخذ صدقات دست كشيدند
بلكه بطلب باطني و عدم رسوخ ديني بمكر و حيله يعني از اعذار كه بدتر از گناه بود پيش آوردند و

از فضیلتش بعد حیات نبوی منکر شدند و حق تلفی عباد و تاخیر از حقوق ذمهٔ ایشان لازم افتاد و تحاشی
از تبدل و تحول شان که اسلام را بوجه بصیرت قبول نکرده بودند و بعد از وفات سرور عالم علیه التحیة
والثنا سر برافراشتند قدحی در صحابه کبار رسید ابرار لازم نمی آید والحمد لله رب العالمین انتهی مقصود
فاضل متبحر چنانچه لفظ خواص اصحاب و جفاة اعراب بین هر دو شاهد عدل است که فرقی در اصل
عبارت او و این هیچمدان بتفصیل و اجمال در میان نباشد دیگران هم که صاحب نهایه مجد الدین ابو السعادات
و صاحب مجمع البحار اعنی محمد طاهر متوطن گجرات نیز خلاف و براه دیگر رفته باشند و اصحاب را غیر
مشهورین و جوار یمین خاتم النبیین صلعم را معاذ الله در دایره ردت مستقی و ارتکاب کبائر و معاصی و تاخیر
حقوق دینی و دنیوی اخل نموده باشند فانه خلاف الاجماع چنانچه در کتب اصول و کلام مثل تصنیفات
امام رازی و تنبیه و منح و تحریر و تیسیر و کشف الاصول و عضدی و توضیح و تلویح و منار و مسلم و شروح و حواشی آن
و کتب احادیث مفصل مشروح است که اهل حق بر تعدیل این بزرگان اتفاق دارند و اقاویل باطل
مبتدعین را مثل خوارج و نواصب و شیعه بجوی نمی شمارند حتی که علمای امامیه نیز این مطالب را در کتب
خویش نقل کرده اند کما لا یخفی علی الطالبین فضلا عن المتبحرین پس بالیقین حضرت مؤلف در فهم سوای
عبارات این هر دو بزرگ با اینهمه خوض بسیار راه خطا پیموده و هرگز با اصل مدعای شان اتفاقی نبوده
چنانچه عنقریب بجای خود انشاء الله تعالی قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی
صراط المستقیم دوم آنکه محتوی باشد بر تهدید و بسند خبیر تقریر توان کرد که مصداق فحوای آنچه
اهل ارتداد اند که بعد از ارتحال جناب رسالت مآب مرتد گشتند و سند اینمعنی و لا مقوله جناب مسیح
مختصر است اعنی اقول کما قال العبد الصالح و کنت علیهم شهیدا الآیه چه حضرت
عیسی بعد توفی جناب شان باعتقاد الوهیت جناب یا کلمة الله مشرک باشند و همچنان بعض قبائل عرب هم
مثل بنو حنیفه که رئیس شان مالک بن نویره بود بعد ارتحال جناب ختمی پناه مشرک یا مرتد گردیدند و لهذا جناب
شفیع المذنبین مقوله جناب عیسوی را اعاده فرمودند تا بنا بر خاتمه حدیث لفظ مرتدین صریح

موجود این افضل است و نیز که این حدیث بحق اهل ردت وارد گردیده و بنده هیمدان با وصف نی
استعداد به محض برکت تشمیر ذیل در اشاعت حق به دلایل باهره یقینیه بمرتبه بدیهی اولی واضح گردانم
که این حدیث در شان بعض کبرای صحابه علی رغم اهل السنة که بنا بر ضغائن دیرینه و حب جاه و طمع زخارف کمینه
بموجب حدیث متفق علیه عزم احراق بیت فاطمة علیها السلام مع من فیه حتی علی اولی کما فی
الاستیعاب وازالة الخفاء بالتصمیم نموده وارد است بیچاره اعراب بلکه بمالک بن نویره و اضراب
او در حساب این مراتب رفیعه انظار کی حاصل بود فانظر الی ما اتلیک به بعین الانصاف
نزیها عن الجدل والاعتساف غیر ناظر الی قلة بضاعة القائل بل ناقدا وناقلا للدلائل
فاقول اما ارتداد مالک بن نویرة وتابعیه فمریة بلا مریة چه آن مومن پاک اعتقاد فقط
منکر خلافت مخصوصه حضرت صدیق اکبر بود و تفویض زکوة به حکام نصب کرده شان جایز نمیدانست بر این گناه
رسید آنچه رسید چنانچه علمای ما رضوان الله علیهم کالشمس فی رابعة النهار عدم ردت او را روشن
ساخته اند من شاء فلیرجع الی کتبهم الکلامیة وانهم یکسو بشهادت حضرت فاروق اعظم او مومن و زبان حال
و مقال جناب شان مخاطبا لخالد بمفاد ما لک و لمالک مترنم بود چنانچه روایات متواتره متضمن این معنی در کتب
سیر موجود از آنجمله صاحب صواعق محرقه نقل میکند ان عمر انکر علی ابی بکر بکونه لم یقتل خالد بن
الولید بقتله مالک بن نویرة وهو مسلم ولانه تزوج امرأته من لیلته ودخل بها
و ملا حسین کاشفی در مقدمه تحفة النوادر در بیان خلاف هفتم میگوید و رای عمر بن الخطاب بر آن قرار
یافت که اساری و اموال آن طائفه را که زکوة میدادند باز دهد و گروهی که در اوقات خلافت
صدیق محبوس بودند رها فرماید و صاحب مقصد اقصی روایت کرده چون تفاصیل این قصه بعمر
رسید عمر گفت ظلم کرد دشمن خدا که مردی را از مسلمانان بکشت و زن او را گرفت انتهی
اقول و استعین بالرؤف الرحیم از اضافت لفظ قرینه و سنه مستفاد میشود که
حضرت مخاطب جواب فاضل کرمانی و صاحب فتح الباری و تحقیق دیگر بزرگان را از شراح صحیح

ادعای بلا قرینه قرار میدهد و از سوق دلیل عاری می نهاد و در ذیل تحقیق عبارت فاضل کرمانی
آنچه گذشته است مثل تباشیر صبح ازان آشکار است که جواب این بزرگان ماهرین فن جدلی بر جای
خویش مدلل و مبرهن است بحدیکه تشیعین زمن یارای آن ندارند که با مراعات اصول معتمده اهل حق
بتزییف آن توانند پرداخت و بدلائل و براهین ضعف و سخافتش را هویدا توانند ساخت علاوه
قادح جواب را ضرورست که بروایات معتبره اهل حق صدور شرک بالله از مالک ثابت کرده اند مجرد تلاوت
آیت کریمه وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ
عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ باوصف اراده معنی تشبیه کما یدل علیه قوله صلی الله
علیه وآله وسلم اقول کما قال العبد الصالح سند صدور شرک بالله از مالک بن نویره نتواند شد
همچنین نص بودن لفظ ارتداد در معنی مذکور بلکه برین امر دلیلی قائم نمیتوان کرد اما بر قرار داد علمای
اهل حق پس ازانکه عبارت نهایه جزری که مولف رساله نقل فرموده و همچنین منوال عبارات دیگر مثل قول
ابن التین که در فتح الباری منقول است و قس علی هذا ما قال البعض آخرا من الاکابر و یجی تفصیله ان شاء الله تعالی
دلالت تمام برین دارد و اما بر اصول امامیه پس ازانکه اگر لفظ ردت در معنی مصطلح مخاطب نص باشد
لازم آید ردت حقیقی صحابه در امثال این روایات از جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم که در کتب معتبره
امامیه مندرج است و سوف نعرفها ان شاء الله تعالی و نیز در دیگر احادیث مروی از ائمه مثل ارتدت
الصحابة کلهم الا ثلثة وکذا کذا و حال آنکه اهل تشیع در باب صحابه کبار ازان تحاشی
میکنند چنانچه عبارت مرزا محمد کشمیری برین مدعا دلیل و کلام مجتهد العصر فرزند رشید صاحب
صوارم در کتاب حضرت حیدریه درین باب مروی غلیل است قال صاحب النزهة انچه در بعضی روایات
واقع شده که بعد از رحلت حضرت سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم صحابه مرتد شدند مگر سه یا چند
مراد ازان ارتداد دینی و ارتداد خلقی است یعنی بعد از حضرت رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
بعضی از صحابه از دین برگشتند و انکار بعضی از ضروریات اسلام نمودند مانند اهل ردة و اتباع اثر

انحنا و بعضی از اخلاق و ملکات حمیده و خصال و صفات پسندیده و اعمال حسنه و اعمال صالحه
و خلوص محبت اهل بیت علیهم السلام که بفحوای قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ اجر
رسالت است و دیگر کردار ستوده و اطوار محموده که در عهد کرامت مهد آنحضرت بیان مجمول و مسطور بود
برگشته انواع فتنه و فساد و نفاق و عناد و ظلم و عداوت و بغی و طغیان ارتکاب نموده بعضی را کفر
و دین و نصرت و اعانت فی رتبه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم با اهله نمودند و نیکوئی احسان که در حق کافه بحیثیت
ممدوح است درباره اهل بیت نبوت ترک فرموده غصب حق زهرا علیها التحیة و الثنا و رنجانیدن خاطر آن بضعه
حضرت خیر الوری صلی الله علیه و آله وسلم که موجب رنجش خدا و رسول خدا از ایشان وقوع یافته چنانچه کتب سیر و
تواریخ آن ناطق است و در اکثر مظان این کتاب از روی کتب معتبره و معتمد بیان آن بعد از احکام و تلخیص عبارات
مجتهد الحی در کتاب شد که بعرض و طول بسیار در باب الفاظ ادای آن نموده شده که خلفا و اعوان و انصار ایشان
از خلافت و امامت حضرت علی علیه السلام که منصوص جلی منصوص گشته بود انحراف ورزیدند و از حقوق اهل بیت چشم
پوشی گزیدند و انواع بیوفائی و عناد بر روی کار آوردند و بر راه خلافت و شقاق رفتند و روایتی که
را بلا اقامت او به معنی مصطلح ارتداد و حمل نتوان کرد و کلام قاضی نور الله شوشتری که لفظ ارتداد
در حق خلفا آورده محمول بر مجاز و تأویل است بالجمله این همه عبارات و معانی نص صریح است بر این که
نزد علمای فریقین لفظ ارتداد که در احادیث حوض و مثال آن واقع شده در ردت دینی و رجوع از اصل دین
و اسلام نص نیست چه نص در این مباحث بودن امری محتمل است که احتمال غیر او اصلاً نداشته باشد و در ابطال
این معنی شکی و ریبی باقی نماند که آنانکه ردت را بر کفر و نفاق حمل کرده اند هرگز تفسیر را با وجهی آنچه
نص نموده باشند پس مصحح جواب بقدح آن مبدل شد و الحمد لله علی ذلک و چون کلام واصل کرمانی و قول
ابن حجر عسقلانی بر مشاجره حضرت ... ثم الحمد لله علی ذلک قوله و مثله تجهیزان
الی آخره اقول قال الله تعالی ... الصدق بحدیث بر خلفای راشدین اعوان و انصار
ایشان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین در این اوراق مفصلاً در رساله آخر بر اصول ناسبه

قولی

خواهی دانست ان شاء الله تعالی اللازم براو عای ضغاین در سینه و کینهای قدیمه در سینهای
خلفای ثلثه از کس علیش قتل اقارب و عشایر ایشان از گروه کفار بدست حضرت امیر بود چنانچه از بیان جناب
النصاب اعنی ابو جعفر بن قبه که سید مرتضی امام الائمه متشیعین در کتاب شافی یکی از خوشه چینان خرمن فیض او
هویدا می شود و افاده امام اعظم حلی طائفه در مصنفاتش نیز اقتضای آن دارد و دیگر علما و ائمه ایشان گو اعظم
نباشند تائید او می کنند کما لا یخفی علی من طالع احقاق الحق و الحدائق پس باید که باعث قلب قلوب خلفا
و موجب مزید محبت با علی مرتضی باشد چه مساعی مشکور این بزرگان در استیصال اهل کفر و ضلال با هم
در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و هم بعد وفات آن سرور آن قدر لمعان ظهور داده که بر احدی مخفی از
مصداق وَمَنْ كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا مخفی
حضرات امامیه چنانکه سید مرتضی در تصانیف خویش مبرهن نموده که نزد علما و حکما بدلائل و براهین تقریر یافته است
که دوست یا دشمن کسی هم می باشد دوست خود و دوست دوست خود و دشمن دشمن خود باشد بالتصریح
سیمایند که صدیق در جنگ احد قصد قتل پدر خویش نموده با جرم کرد تا آنکه اگر جناب قدس نبوی منع نمی
فرمود در قتل او بحالت منتظره باقی نبود و بحمد الله که سید و امام اعظم امامیه بدان اعتراف دارند و الفاظ
امام همام الاعظم الحلی فی تذکرة الفقهاء فی الفصل السادس الذی انعقد فی
احکام البغاة قال الشیخ یکره للعادل القصد الی ابیه الباغی او ذی رحمه و هو
قول اکثر العلماء لقوله تعالی وان جاهداک ... ولان ابا بکر اراد قتل ابیه
یوم احد فنهاه النبی صلی الله علیه و آله و سلم عن ذلک و قال دعه لیلی قتله غیرک
انتهی بالفاظه و نیز در کتب اهل سنت مثل ازالة الخفاء و غیره هم هست که ابو بکر صدیق بر روی پدر خود
ابوقحافه بجهت گفتن آنحضرت صلی الله علیه و سلم مشتی زد که بر زمین افتاد چون حکایت نزد آن
سرور رسید حضرت استفسار نمود صدیق عرض کرد که بخدا اگر شمشیر بدست خویش میداشتم البته
بر وی می زدم پس آیت کریمه لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله

اللّٰه وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ الآية
نازل شد و توجه همت فاروق اعظم که خال خویش را در راه خدا کشته بطرف استیصال ائمه کفر با وجود
حصول قرابت آنها وقتیکه جناب رسالت مآب در باره اسارای بدر شوری نمود آنقدر بصیرت یافته
که در تفاسیر شیعه مثل مجمع البیان و منهج الصادقین و خلاصه تفسیر جرجانی و نعمت خان عالی الی غیر ذلک
بتفصیل تمام مرویست که فاروق عرض کرد که عقیل را بعلی و نوفل را بمن و فلانی را بفلان حواله باید فرمود
تا سرهای شان که ائمه کفر اند از دوشها بر داریم و دمار از روزگار اهل کفر بر آریم و آنچه درین روایات
مندرج است که آنجناب صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر عذاب آمدی بغیر عمر و سعد بن معاذ که بر قتل
کفار راضی بودند نجات نیافتی و قتل کردن فاروق اعظم منافقی را که از حکم پیغمبر صلی الله علیه وسلم
عدول نموده حکمی دیگر ازوی طلب کرد نیز در تفاسیر فریقین باید دید حتی که نعمت خان عالی با آن غلو و تعصبی که
دارد در تفسیر خودش بلا نکیر ذکر می نماید و همچنین علمای دیگر مثل ابو المحاسن حسین بن حسن جرجانی در تفسیر خودش
از ابو اسحق ثعلبی که بر رجحان تشیع او مجلسی در جلد اول بحار حکم فرموده نقل کرده و اگر اینهمه مجاهدات سیفی
و سنانی و مطارحات لسانی فقط برای طمع خلافت و امارت که از کاهنان شنیده بودند
صدور یافت چنانچه از تصانیف ملا باقر مجلسی مثل بحار و عین الحیات و غیرها بوضوح می انجامد
محمول بر سمعه و ریا پس هر چند این همه خرافات حضرات امامیه بر خیال خام عمر زد او را حتما فرا باشد
خوارج و نواصب سود الله وجوههم را فرصت فتح و ظفر رو دهد مع ذلک برین تقدیر می بایست که عداوت
این بزرگان با جناب سید المرسلین می بودی نه با امیر المؤمنین و دیگر اهل بیت طاهرین نه بر آنکه
منشأ اینهمه مجاهدات و مقاتلات و قتل و اسر اشرار و تذلیل و تفضیح کفار ذات مقدس نبی می بود
علیه و آله الصلوات و التسلیمات چنانچه امام فخر المتکلمین رازی در نهایة العقول و شمس المتبحرین یعنی صاحب
قرة العینین بتفضیل الشیخین ارشاد نموده اند و قس علی هذا اگر علت اینهمه ضغائن غصب مرتضوی بود یا
خلافت بلا فصل و یا پایه بودی بلکه بایستی که این کینه و عداوت نسبت بذات احدیت هم میبود

بهای

نه بجناب خاتم النبیین زیرا که حضرت احدیت بر طبق وایضاح صراط مستقیم از بعض معتمدین و مخلصین در
بحار بعبرت صدق و صفا رسیده ولیت بار پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را بر آسمان طلب فرموده و در هر بار امر
ولایت و خلافت امیر المؤمنین با دیگر ائمه طاهرین زیاده بر فرائض مقرر نموده و تاکید آن زاید الوصف ارشاد کرده آنحضرت صلی
الله علیه وسلم را اصول موضوعه امامیه چه تعللها و تکاسلها در تبلیغ آن بکار برده در باب نصب تنصیص بالخصوص وقت مراجعت
از حجة الوداع بروز کار بنا ورده چه حرکات نالایق و صناعت قبیحه از او چه حضرت حامل وحی را در الفاظ آیه کریمه
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک الایة خاصه کرده نداده مگر هیچ مقبول نشده و در بار
دوم بلکه سوم کما فی مصائب النواصب للقاضی و من یقوم مقامه بلکه زیاده از آن چنانچه در بحار مجلسی است عتاب شدید
در رسید که و ان لم تفعل فما بلغت رسالته چنانچه تفصیل این قصه روایت جامع الاخبار از حضرت
زراره که او را اصدق الصادقین لقب داده اند چنانچه کتاب حسن بن علی بن داود دلالت بران می کند
و چرا نباشد که بارها از زبان ائمه مثل صادق علیه السلام لفظ لعنة الله در حق وی با ذمائم و قبائح
دیگر که ترک ذکرش اولی است می نماید کما فی منهج المقال مروی شده دلیل واضح است قال سمعت
الصادق علیه السلام قال لما حج رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الی مکة
فی حجة الوداع فلما انصرف منها فی حجة اخر وقد شیعه من مکة اثنا عشر الف
رجل من الیمن وخمسة الاف رجل من المدینة جاءه جبرئیل فی الطریق فقال
له یا رسول الله ان الله یقرئک السلام وقرأ هذه الایة یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا جبرئیل ان الناس
حدیث عهد بالاسلام واخشی ان یضطربوا ولا یطیعوا فعرج جبرئیل علیه
السلام الی مکانه ونزل علیه فی الیوم الثانی وکان رسول الله صلی الله علیه وآله
نازلا بغدیر وقال له یا محمد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک فقال یا جبرئیل اخشی من اصحابی ان

من ان يخالفوني فعرج جبرئيل ونزل عليه في اليوم الثالث وكان رسول الله صلى
الله عليه وسلم بموضع يقال له غدير خم فقال له يا رسول الله بلغ ما انزل اليك من ربك
وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس فلما سمع رسول الله صلى الله
عليه وسلم هذه المقالة قال للناس انيخوا ناقتي فوالله ما ابرح من هذا المكان
حتى ابلغ رسالة ربي الخ بلفظه علاوه برين اگر اندک استقرا نمايند خواهند دريافت که رسول خدا
صلى الله عليه وسلم بارها از امتثال اين امر استعفا کرده چنانچه از روايتي از کتاب روضه ابن معلم فقيه شيخ مفيد
منقول است شايسته مشهور وهي ان الله تعالى انزل جبرئيل عليه السلام على النبي صلى
الله عليه وآله وسلم بعد انصرافه من حجة الوداع على النجائب الى المدينة في الطريق فقال يا محمد
ان الله يقرأك السلام ويقول لك انصب عليا للامامة وسلم امتك على خلافته
فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا اخي جبرئيل ان الله تعالى يبغض اصحابي لعلي اني اخاف
منهم ان يجتمعوا على ضرري فاستعفى ربي فصعد جبرئيل وعرض جوابه على الله
فانزله الله مرة اخرى وقال للنبي صلى الله عليه وسلم مثل ما قال اولا فاستعفى النبي
صلى الله عليه وسلم كما في المرة الاولى ثم صعد جبرئيل فكرر جواب النبي صلى الله
عليه وسلم فامره الله تعالى بحكم نزوله ثالثا مشددا عليه بقوله يا ايها الرسول
بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك
من الناس فلا بد ان يجمع اصحابه وقال يا ايها الناس ان عليا امير المؤمنين و
خليفة رسول رب العالمين ليس لاحد ان يكون خليفة بعدي سواه من كنت
مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه انتهى بحروفه والالزام
باطل عند الخاصة فالزوم مثله زيرا که او باسلام اين بزرگان وبودن ايشان
قائل توحيد باري تعالى ونبوت جناب سيد انبيا معتقد است چنانچه در عبارت اين رساله جا بجا

خواهد

خواهد فرمود بار خدایا مگر عداوت تو و عداوت حبیب تو آل او را بزعم مؤلف در قلوب موحدین معتقدین
نبوت سید المرسلین جمیع توانند شد تَكَادُ السَّمٰوٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْاَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ
هَدًّا با این همه هیچ معلوم نمی شود که خلفای راشدین مقبولین لسانی امامیه مثل سلمان و ابوذر و عمار و حذیفه
که داد جان نثاری حضرت پیغمبر و اهلبیت اطهر میدادند و در مشاهد سر فرو و طاعت بر زمین نیاز می نهادند
چرا محبوب داشتند آیا از دست این جماعت هیچ کس از قبایل قریش و احدی از منتسبان خلفا و اعوان و انصار
شان مقتول نگشته و هر کافری که از اقارب ایشان کشته شد بر دست حضرت امیر کشته شد اینک
تواریخ طرفین حاضر است نشان باید داد و از خدا شرم باید کرد و شیمه انصاف را باید گذاشت و چرا هم
خود اگر می رضا ندیدنی باشم که فطرت سلیم داشتند و علم هدایت و ارشاد می افراشتند و در زمان خلافت
مرتضوی سر گران کردند بلکه از رفاقت پهلو تهی نمودند معلوم نیست که حضرت امیر در کدام وقت ایذا
و ما بزرگان شان بعمل آورده بود و آنها بعد از اتصاف بایمان بلکه بتشیع مزعومی چگونه این رافت را
علت عداوت قرار دادند و علی هذا القیاس زمره انصار که با وصف خلوص ایمان و اعتقاد همینی که علامت
ایمان و نفاق جز محبت و شقاق مرتضوی چیزی دیگر نیست چنانچه اکابر امامیه مثل شیخ صدوق مسکینه از
عداوت مذکور پاک دامن بودند و زیاده ازین چه مراعات و صفا باشد که خلفای راشدین
اکثری را از جماعت مقبولین لسانی امامیه بحکومت و قضای بصره و کوفه و دمشق و شام سرفراز کردند
چنانچه شافی سید مرتضی و تصانیف باقر مجلسی خاتمة المحدثین ایشان مثل مجلد فتن از بحار الانوار گواه است
و ایضا از دست خالد بن ولید بسیار از کفار لا تعد و لا تحصی بقتل در آمدند و بهم سعادت شهادت
ترقی نهادند چنانچه بر اولی مخفی نیست و کیفیت مخفی علی المتتبعین پس معلوم شد که این همه تهمتهای طایفه است که
با ذیال طاهره آن حبیبین طاهرین بسته کرده اند والعجب کل العجب که حضرات امامیه اهل
ضعفا من سرشته صحابه کبار و حواریین سید ابرار را اقرار دهند و اشرار بنو امیه را بر طاق نهند و بدین
قدر هم قلوب ایشان ثبات نمی گیرد که اگر مهاجرین را با جناب مرتضوی بهمه کینه دار نسبت اوج

بعد از شهادت ذی النورین چرا بدامن مبارکش می آویختند و خود متصدی خلافت می گشتند و مثل
مروان و دیگران را برای امامت می انگیختند و جناب امیر چگونه بر صوابدید این بزرگان خلافت و امامت خود را
موقوف میداشت فاروق اعظم بعد از نکاح امام حسین غاشیه اسب ایشان کی در بازار مدینه بر دوش خود میش
می نهاد و ذی النورین بعد از اشترای زره حضرت امیر و ادای قیمتش زره مذکور را چرا بجناب شان باز
میداد و سعد وقاص بعد استماع خبر قتل ذو النورین بحسرت عدم معیت مرتضی چرا ندامت می کشید و
چاک گریبانش چگونه تا دامن می رسید چنانچه از مطالعه نهج البلاغه و جلاء العیون و بحار الانوار
کالشمس فی نصف النهار و تفصیل قصه نکاح شهید کربلا انچه از فاروق اعظم در باره ابتهاج و سرور
این تمنای صدور یافته بعبارت کامل بجای مسموع فرمایند فائده فی تزویج شهربانو من شهربانو
الحسین علیه السلام عمر فرمود که شهربانو را بر سر رای بنشانند و مهاجرین و انصار از نظر او بگذرانند
هر که او را رغبت باو باشد اختیار کند بشوهری اول عمر بگذشت پرسید که این کیست گفتند که خلیفه
دولت گفت او پیر است لائق من نباشد بزرگان می گذشتند تا امیر المومنین بگذشت گفت این کیست
گفتند علی علیه السلام شوهر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت او لائق من نیست ازاینکه فاطمه
در روز قیامت خجالت برم دیگر حسن علیه السلام بگذشت گفت این کیست گفتند پسر علی
احوال او پرسید گفت حسن بزرگ است ولیکن زن بسیار میخواهد حسین علیه السلام بگذشت
او را قبول کرد و گفت شوهر من این جوان تواند بود عمر فرمود تا سه روز در مدینه آئینها بستند
و نشاطها می کردند و حسین را بر اسپ نشاندند و گویند که عمر غاشیه حسین بر دوش گرفت و با او
در مدینه بگردید تا سه روز روز سوم زفاف کردند و شهربانو را بحسین دادند بعقد نکاح انتهی بوضح
الحاجه بلفظه قطع نظر ازینکه زبان مخبر صادق مورد وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
بر مناقب این بزرگان و تمثیلات و تشبیهات ایشان با عضای رئیسه خویش و ذوات
مقدسه دیگر انبیا را و اولو العزم که شمه ازان قبل ازین گذارش یافته و تفصیل آن بعد ازین خواهد آمد چرا

میگویند

می گردید ندانی که مدح منافقین و کفار که سینه‌های شان مملو از کینه امیر المومنین بود بمثابه‌ئیکه
مذمت بران متصور نباشد در عدالت شخص قادح است چه جای سیادت مرسلین الی غیر ذلک من
الدلائل القاطعة التی تدل علی خلاف هذه التهمة العظمی والاجناب حسن مجتبی عیاذاً
بالله بر اصول شیعه هم ضعف ایمان و غوائل امر منسوب نموده‌اند که خلافت برغم امام حسین بدست دشمنان
سپرده و ازین رهگذر ابواب مصائب و آلام بر وجوه اهل بیت کرام و اتباع و اشیاع ایشان کشاده بلکه اسباب واقعه
کربلا مهیا و آماده شد و بجناب سلطان کربلا رسید انچه رسید که بتفصیل آن لب نتوان جنبانید
و از انجاست که حضرت امام حسن علیه السلام در حالت احتضار خلاف امر الهامیه که بزبان مولف
رساله و علمای مذهبش اطمینان و انبساط تمام داشتند کما صرح به شارح الاستبصار [illegible] های بیگناهی اهل سنت ا
که در ان وقت این گریه و زاری ثمره و بیقراری سود ندارد کما قال الله تبارک و تعالی یومئذ یتذکر
الانسان وانی له الذکری اگر اجل مهلت میداد بتفصیل این ماجرا بجای خودش می پرداخت لیکن
علمای قوم از راه نا عاقبت اندیشی بکار برده‌اند و شمه رکاکت و خرافت آن نیز در مسلک ثانی
معروض خواهد شد در خصوص این مقام تعرض آن ننموده باستعمال مقدمه دیگر از مقدمات مولف
گرامی می‌گوییم که با قباحت ادعای تصمیم عزم احراق بیت فاطمه که صاحب رساله تقلید
مجتهد در رساله طعن الرماح و تاسی کنتوری در ابرام مطاعن خلفا تحریر نموده لیکن حجج الشمس آنکه دلالت
حدیث ازالة الخفاء و استیعاب بر قصد قلبی و اراده حتمی حضرت فاروق که مدلول عبارت مولف باشد
ممنوع و مشتبه است کمی روایت کتاب اول مرتضان [illegible] ایست عن زید بن اسلم عن ابیه انه حین بویع
لابی بکر بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علی والزبیر یدخلان علی فاطمة
بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فیشاورونها ویرتجعون فی امرهم فلما بلغ ذلک عمر بن
الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمة فقال یا بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم والله ما من الخلق
احب الینا من ابیک وما من احد احب الینا بعد ابیک منک وایم الله ما ذاک بمانعی ان اجتمع هؤلاء

النفر عند ذلک ان امرتهم ان یحرق علیهم البیت قال فلما خرج عمر جاؤها
فقالت تعلمون ان عمر قد جاءنی وقد حلف بالله لئن عدتم لیحرقن علیکم البیت
وایم الله لیمضین لما حلف علیه فانصرفوا راشدین فروا رأیکم ولا ترجعوا الیّ فانصرفوا
عنها فلم یرجعوا الیها حتی بایعوا لابی بکر انتهی و در استیعاب ابن عبد البر است از زید بن اسلم و لیست بجای
امرتهم ان یحرق علیهم البیت لافعلن ولافعلن در مقوله فاروق محکی است بر فرض صحت غایة
الامر ازین عبارت میرسد که فاروق اعظم در باب متخلفین از بیعت فی فضل الصحابة یقین تخویفا و ترهیبا بر زبان آورده
که اگر بار دیگر تخلف اینها خواهم شنید خانه را برایشان خواهم سوخت یا آتش قهر و غضب خواهم افروخت لا علم
که این تهدید و ترهیب در واقع مستلزم تصمیم عزم احراق خانه زهرا رضی الله عنها باشد فضلا عن العینیه
اکابر علمای طائفه در کتب دین و ایمان خویش به تکرار تمام می نویسند که بسا اوقات آدمی بکلمات
متکلم می شود بلکه شمشیر برهنه بدست میگیرد و قتل مخاطبین در دلش نمی نشیند بلکه در آراستگی
لشکر و آمادگی اسباب قتال بغایت قصوری میکوشند و نظیر آن مثل حسن مجتبی علی ما صح به صاحب
ریاض السالکین قصد آزار در سر ندارد و از ینجا گفته اند که امیران سخن بصلابت گویند و باشد که
در نهان صلح جویند روزی که خلیفه ثانی را بجواهی بد و حیث شیخ المشایخ در علل الشرائع خبر وفات
حضرت زهرا رسانیدند او بعجال جزع و فزع همراه صدیق بتقریب تعزیت نزد امیر المؤمنین علی حاضر
و شکایت شروع کرد و گفت که نه طلبیدن ما بر جنازه فاطمه از ان قبیل است که در غسل آنحضرت یارا
دخل ندادی و می حسن تعلیم کردی که با ابوبکر گفت که ترا با منبر پیغمبر چه کار است این همه دلیل کدورت و عناد
است حضرت امیر فرمود اگر قسم یاد کنم تصدیق خواهید کرد گفتند بلی پس در مسجد مقدس
داخل شد و گفت که در امر اول از ان بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در غسل فاطمه زهرا و در باره
نماز جنازه و ما یتعلق وصیت کرده بود نه آن جانب را بدخلی نه هیچ حاشا که آن کلمه بفرزند خود هم تعلیم
کرده باشم بلکه چون الفت و انس بجناب مصطفوی زاید الوصف داشت حتی که در عین نماز بر دوش سوار

مبارکش سوار میشد و در اثنای خطبه و امن مقدس نمیگشت یعنی بر آمدن ابوبکر بالای منبر آن سرور
بر وی شاق آمد فاروق این کلمات طیبات را معاذ الله از مهملات نسبت و صلاح او و نبش قبر فاطمه برای ادای
نماز جنازه قرار گرفت پس صحبت منجر بکلفت گردید و نوبت بآن شد که از غیظ و غضب نزدیک شد که ذوالفقار از نیام
برآید و مقاتله عظیم در صحابه کرام واقع شود زیرا که امیر المومنین قسم شمشیر یاد نمود که بر این قصد سر فاروق را
از دوش بر دارم بلکه قبل از نیل مطلب هیچ یک را زنده نگذارم پس بهمراهی جمیع انصار بهیئت مجموعی در صلاح فتنه
و برادره فاروق تن برضا ندادند انتهی ملخصه و حال آنکه اصول معتبره مذهب امامیه بآواز بلند ندای
ایمعنی بگوش خاص و عام رسیده که هرگز حضرت امیر بکشیدن شمشیر از نیام در این وقت مامور نبود چه جای
قتل فاروق چنانچه مطالعه کتب فن بر این شاهد عدل است معهذا آنکه هرگز اندک حظی از خرد و دور اندیشی
دارد نیک میداند که هرگاه حضرت قالع باب خیبر وقت احراق بیت فاطمه و اسقاط محسن بضرب در یا حمائل ساختن
کارد یا و بناله شمشیر یا ضرب لکد علی اختلاف روایاتهم المفتریات و زدن سوط بر صفحه سینه کاینات تا آنکه بازوی
مبارکش شکست و انتساب تهمت زنا معاذ الله بسید مشایخ که موی اهل اسلام از استماع آن بر بدن میخیزد
حقیقة امثال این خرافات آبروی رواة این حکایات [illegible] والذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم
می ریزد مامور بسل سیف نباشد بر محض و نبش قبر بنیت نماز جنازه چگونه بجهاد سیفی مامور خواهد بود و لیس این
جوشش و خروش چنانچه بتهدید او [illegible] بود تحسین [illegible] حال فاروق چرا که در این مقام دعوی [illegible]
تا گر ما باثبات آن از کتب معتمده امامیه معروف و مشهور میکنیم که اما انتساب تهمت [illegible] فاحش
آنچه در تذکرة الائمه وارد است پیش عموم امامیه حجت شافی است و روایت شیخ [illegible] از امام
ابو جعفر دلیل کافی است حیث روی انه قال علیه السلام فاما الشرک بالله فقد
انزل فیهما ما انزل وقال رسول الله صلی الله علیه وآله فیهما ما قال فقد کذبوا الله
ورسوله واشرکوا بالله واما قتل النفس التی حرم الله فقد قتل الحسین بن علی
واصحابه واما اکل مال الیتیم فقد ذهبوا بفیئنا الذی جعله الله لنا واعطوه غیرنا

وَاَمَّا عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ فَقَدْ اَنْزَلَ اللّٰهُ ذٰلِكَ فِيْ كِتَابِهٖ فَقَالَ النَّبِيُّ اَوْلٰى بِالْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَاَزْوَاجُهٗ اُمَّهَاتُهُمْ فَعَقُّوْا رَسُوْلَ اللّٰهِ فِيْ ذُرِّيَّتِهٖ وَعَقُّوْا اُمَّهُمْ خَدِيْجَةَ فِيْ ذُرِّيَّتِهَا وَاَمَّا قَذْفُ الْمُحْصَنَةِ فَقَدْ قَذَفُوْا فَاطِمَةَ فِيْ مَنَابِرِهِمْ اِلٰى اٰخِرِهٖ مختصراً وعبارت تذکره این است که بتحقیق حق و نسبت آنچه شیخین نسبت باهل بیت رسالت واقع ساختند و نسبت باستغفار بحضرت فاطمه دادن و دشنام دادن با و غصب فدک و خلافت نمودن و کشتن و زدن آن مظلومه و ساقط شدن محسن باهم و آتش بخانه پیغمبر انداختن الی آخر الهذیان واما احراق وغیره پس مجتهد جالسی در رد والفصا مصنوع بصحت وقوع آن مدعی شده وعبارت تجرید خواجه خواجگان شیعه یعنی فاضرم فیه النار وکلام امام اعظم حلی در شرح عبارت مذکور تائید آن میکند حیث قال وَبَعَثَ اِلٰى بَيْتِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا امْتَنَعَ مِنَ الْبَيْعَةِ فَاَضْرَمَ فِيْهِ النَّارَ وَفِيْهِ فَاطِمَةُ وَجَمَاعَةُ بَنِيْ هَاشِمٍ وَاَخْرَجُوْا عَلِيًّا كُرْهًا وَكَانَ مَعَهُ الزُّبَيْرُ فِي الْبَيْتِ فَكَسَرُوْا سَيْفَهٗ وَاَخْرَجُوْا مِنَ الدَّارِ مَنْ اَخْرَجُوْا وَضُرِبَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَاَلْقَتْ جَنِيْنًا اِسْمُهٗ مُحْسِنٌ اِلٰى اٰخِرِ الْبُهْتَانِ وملا باقر مجلسی در تذکرة الائمه نیز بدعوی آتش انداختن گردن افراخته چنانکه عرفت و ضرب تازیانه را از جمله معتبرات پنداشته وصاحب اثبات الحق نیز تصریح بدان کرده وادعای شکستن استخوانهای پهلوی مبارک فاطمه زهرا نموده وعبارات دیگر کتب مثل تجهیز الجیش وغیر آن که از تالیفات مقلدین فاضل جالسی است در اینمعنی که آتش بخانه زهرا زدند بکمال رسوائی حضرت امیر را بیرون کردند از نصوص قطعیه توان شمرد و ازینجا تحاشی امامیه یعنی در کتب معتبره با طعن وقوع احراق هرگز مذکور نیست و شیخ حلی در کشف الحق و دیگران در تعبیر این غیر از عزم احراق چیزی دیگر در مطاعن خلفا ذکر نفرموده اند و رجوع از آن نه نموده از هم می باشد و اینهمه استغنا وهر یاوه گنتوری باتاتے هنگامه می باشد پس تمهید آنکه فاضل جالسی در عماد الاسلام در توجیه سکوت وقعود مرتضی وقت تصمیم احراق بیت فاطمی گفته هٰذَا الْقُعُوْدُ اِنَّمَا كَانَ يَسْتَقِيْمُ اِذَا لَمْ يَكُنْ مُسْتَنِدًا بِوَصِيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَمَّا اِذَا كَانَ كَذٰلِكَ فَيَكُوْنُ الْقُعُوْدُ وَاجِبًا واکو مامینه تقول

إنّ النبيّ صلّى الله عليه وسلّم أوصى عليّاً بالصبر وعدم منابذة الثلاثة إلى آخر
ما قال و چگونه بزعم شیعه چنین نباشد حالانکه جناب امیر روبروی هزاران ملائک و حضرت جبرئیل و
جناب سید النبیین بر اختیار صبر و سکوت بر تحریف قرآن و هتک ناموس بنت سید انس و جان نعوذ بالله
من مکاید الشیطان عهود و مواثیق شدید و موکد نموده بود کما ستعرفه انشاء الله تعالی و ارتکاب تقیه بدلایل
بیشمار نزد امامیه بر آنحضرت واجب و کشیدن شمشیر از نیام و قتال با صحابه کرام منهی عنه و حرام بود و چون انجم
اصول اربعه موضوعه خلفای ثلثه مشتمل بر این امور است آنهمه که شنیدی دلالت قطعی بر این دارد
که قسم امیر المؤمنین در باره قتل فاروق فقط بر تهدید و تخویف محمول بود و هرگز اراده قلبی و تصمیم خاطر بر کشتن
خلیفه ثانی تعلق نداشت و در تمام قدرت کامله جناب اقدس احدیت وهو الذی انطق
کلّ شیء مشاهده کردنی است که ابو منصور طبرسی صاحب احتجاج بر طبق نقل مجلسی در بحار روایت می نماید
که چون خلیفه ثانی بآواز بلند گفت که اگر امیر المؤمنین از خانه خود بیرون نیاید خانه را خواهم سوخت
صحابه از شنیدن این قول متغیر شدند و انکار شدید کردند خلیفه ثانی گفت شما بیچارگان بروید که من چنین خواهم کرد حالانکه
مقصودم تهدید بود. خبر دیگر پس جناب مرتضی بواسطه شخصی پیام بسوی عمر فرستاد که من برای
گرد آوردن آیات قرآنی در خانه منزوی شده ام و مشغول تالیف گردیده ام و بر زبانم سوگند
جاری شده که تا ازین امر فارغ نشوم از خانه پای خود بیرون نگذارم و بامور دیگر نپردازم انتهی
ملخصه ازین روایت و آنچه در اراده بشکستن قبر فاطمی از علل شیخ المشائخ قبل ازین گذشته هویدا و
آشکار است که هرگاه مهاجرین و انصار بر تلفظ لفظ احراق و ما یماثله انکار کنند و رعایت اهل البیت از دست
ندهند فاروق اعظم که از عدالتش جهان و جهانیان بنظام یافتند کی خیال و مجال داشت که سعادت خانه زهرا را
بسوزد و حضرت امیر را بالقهر و جبر از خانه بیرون کشد و رسن در گلوی مبارکش اندازد و حضرت بتول را بضرب تازیانه
و اسقاط حمل مجروح سازد و آنهمه تهمتهای عناد یهود و نصاری و مجوس برابر است که زخمهای کاری از
فاروق در جگر داشتند و تخمهای ضغائن دیرینه در مزرع سینه می کاشتند و مختصر حسب روایات عدیده

خواهی دانست که چون صدیق خواست که برای تنبیه مانعین زکوة بپردازد فاروق بحمایت شان سخنان
وحق کلمه گوی آنها بیاد آورد فما ظنك في اهل البيت الطاهرين عند نصب افضل الصديقين
وصاحب عصا الاسلام با وصف کمال عناد و عداوت صحابه امجاد وادعای صحت روایت احراق در کتاب تحفه
مطبوع كما سبقت اليه الاشارة چون زد و گیر اجابت علمای اعلام مصری بنا نهد درین وادی
سخنان فرماید ان مقتضى تلك الروايات هو ان عمر بعثه قصد احراق بيت فاطمة
واتى بالحطب فجمعه على بابه الا انه وقع منه الاحراق فلعل ذلك كان غرضه
مجرد التخويف یعنی روایتی که در باب آتش زدن در کتب وارد شده اند مضمون آن جز این
نیست که عمر با اتباع خود بظاهر قصد سوختن خانه اهل بیت نمود و هیمه بر در جمع کرده آنگاه آتش را افروخت
و خانه را سوخت غالبا غرض او فقط تخویف کردن متخلفین بود و دگر هیچ والحمد لله على ذلك چه هرگاه
مقصود از جمع کردن حطب و مهیا نمودن اسباب محض تخویف و تهدید باشد فقط قول لا فعلن
ولا فعلن یا امرت ان يحرق عليهم البيت بطریق اولی تهدید و ترهیب خواهد بود
که برای انتظام خلافت صدیق اکبر که مثل حضرت علی اواه و منیب بود در وقت شورش اعراب ادا خاطر
با سر کفار و مرتدین مثل علی و سجاح و مسیلمه کذاب از فاروق اعظم که بشدت و خشونت نوح علیه السلام
فی الصفات شهرت داشت ازین همه صدور بعید نیست که مراد مؤلف از تصمیم عزم احراق آن است که حضرت فاروق
سعادت الدارین سوختن بیت فاطمه نهاد و ثبت آن تصمیم کرد و اگر معنی این است که تهدیدا و تخویفا این کلمات
بر زبان آورد گو در دلش نبود جمع انها بخلاف الفاظ منافی خاتمه رساله دیگر است که در حدیث ثقلین
نوشته زیرا که از مطالعه آن واضح می شود که احراق بعمل آمده و قصور در افادات مؤلف هم جهت
جهد اول عبارت این رساله آن است که فاروق بکمال جهد و جهد اراده احراق مصمم کرد و خواست که خانه
مرتضوی را بسوزد و کلام او در صدر رساله و هم که محتوی بر لفظ تخویف است دلیل بر آنکه مقصود فاروق
امتناع از تخلف بوده نه سوختن و عبارت آخر آن بدلالت مطابقی استدلال بر وقوع احراق

است پس تناقض و تهافت کلامش و آنچه درین باب از علمای قوم سر میزند تماشا کردنی است که جمعی جواب
احراق و ارند و بعضی بتکذیب شان می پردازند و گروهی روایات صریحه آرند که فاروق گفت که مقصود من مجرد تخویف
بود و وقت صدور این کلمات مهاجرین و انصار در کمال جوش و خروش آمدند و باعانت اهل بیت متوجه شدند و مجتهد
جالسی هم دعوی احراق میکند و هم فرار ازان مینماید حتی که جمع کردن هیمه را بالوازم دیگر بر تخویف و تهدید حمل میفرماید
و حضرت مخاطب با این همه تلبیس بر داز ولی تا انتهای نهانها هنوز در نسبت احراق و قصد تخویف متردد است و باز بر وقوع آن
مستدل می شود با وصف تهدید و تخویف که خود ناقل آنست و علمای او هم بدان اعتراف کردند کما عرفت آنفا
ارشاد می نماید که آنچه مروی است منحصر در دو چیز یکی احراق و دوم قلع باب ان هذا لشیء عجاب از مثال اینها واضح بر عقلای
عالم واضح و روشن میگردد که درین هر دو فرع یا فرع نمی باشد و هر یکی از علمای مخالفین تکذیب یکدیگر می نماید و دست الیشان ... من
الجماعة قاد سیر سد فاعتبروا یا اولی الالباب این همه کذب شنید مبنی برین بود که روایت تهدید با احراق سالم عن
المعارض یا سند فهو خیر المنع و ازین جز توجیه ذکر آن صحت و اعتبار لازم نمی آید و پر اهل استقرا در ورود روایا
که بصراحت معارض آن باشد و در واقع مناط اعتماد و اعتقاد بحیثیت صحیح قرائن بلکه دلائل قاطعه کما ستیء الیه
بعد ذلک تو انه بود که بی شکی نمی ماند بعضی تصریح اهل حق و بعضی بمذاق امامیه ایشان و هم اما الاول پس از آن جمله
روایتی است ثابت با سند نقلا عن اسد الغابه و خلاصه آن آنکه حضرت امیر بطیب خاطر در رسید خلافت
بصدیق اکبر بیعت نمود و بخطاب اصحاب فرمود که چگونه بیعت نکنم بکسیکه او را جناب پیغمبر امام مسجد خویش
گردانیده و من در ان وقت تندرست بودم نه بیمار و حاضر بودم نه غایب و اگر تقدیم مرا می خواست هیچ مانعی
درمیان نبود الفاظ حدیث اینست عن الحسن البصری عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه
قال قدّم رسول الله صلی الله علیه وسلم ابا بکر وصلی بالناس وانی شاهد غیر غائب
وانی لصحیح غیر مریض ولو شاء ان یقدمنی لقدمنی فرضینا لدنیانا من رضی
الله ورسوله لدیننا بلفظه و مشابه روایات صاحب ریاض النضرة فی مناقب العشرة از اهل
سنت نبوی تاسیس مبانی ائمه عامی کنند و از انجمله روایت دیگر که حضرت امیر بمقدمه مذکوره استدلال بر صحت

خلافت بلافصل ابوبکر صدیق نمود و گفت که از امامتش کاره نمیتوان شد که او را آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در امر دینی امام فرمود و بمقصد یا تیکه با نتظام بلاد و نظام امور دنیوی تعلق دارد چرا او را
امام ندانیم و ناخشنود نشده ایم مگر بدین جهت که در مشوره خلافت مرا شریک نکردند انتهی محصلها و درین باب روایات
بسیار وارد هست چنانچه مخفی نیست و منطوق روایات نیز بد تخلف حضرت امیر المؤمنین و بیعت کردن آنجناب بعد
از تخویف و تهدید است لهذا هر دو با هم متعارض شده و در نفس الامر در مقام روایت تهدید که اشرنا الیه لا یعبا
بها است اما امر ثانی پس علمای امامیه از قدیم الایام گفته اند که اجماع بر خلافت خلیفه اول
هرگز وقوع نه پذیرفته زیرا که بروایت صحیحین معلوم شد که حضرت امیر هرگز اقدام بر بیعت ابوبکر صدیق
نکرد تا زندگی جناب فاطمه زهرا و بعد انتقال آنجناب چون وجاهت باقی نماند راه مدارا و تسلیم پیمود و شرکت
اعوان و انصار شد پس اجماع و استحقاق متحقق نباشد چنانچه شافی علم الهدی امامیه و بحار مجلسی برآن گواه است
و متاخرین تا این زمان نیز همین تقاریر را اعاده می کنند و بر تطبیقات محققین اهل سنت که درین باب نوشته اند
و سنجیده اند گوش نمی نهند پس هرگاه مدل صحاح روایات اهل سنت همین باشد پس روایت زید ابن اسلم
البته لائق احتجاج و اعتماد نخواهد بود زیرا که مدلولش آنست که حضرت امیر و دیگر متخلفین بمجرد استماع
تخویف و تهدید فاروقی زبانی جناب سیدة النساء از سرتابی خویش رجوع نمودند و تن به بیعت صدیقی
در دادند و این با مدلول روایات صحیحه بخاری و مسلم مخالف صریح وارد کما قلتم و نیز مدلول روایت زید
آنست که جناب سیده بجهت تهدید فاروق راه لیت اختیار کرد و بعنوانیکه خوف و رعب را در قلوب
متخلفین القا نمود و مدلول روایت صحیحین بر عکس اوهام امامیه آنست که هرگز بطریق مدارا و تسلیم نیز خشنود نشد
تا بیست هم و رانج و هم باقی ماند و ایضا بروایات صحیحه معلوم میشود که زبیر اینچنین تخلف نکرده و این امر
مخالف آنست و نیز روایتی دیگر هست هم جنس روایت زید که زبیر شمشیر کشید و آخر نوبت بدان
رسید که شمشیر از دستش گرفتند و بر سنگ زدند تا آنکه پاش پاش گردید و هنگامه کارزار بر پا شد
چنانچه ابن شهاب گفته و از این روایت تسلیم زبیر بعد استماع تهدید دریافت نمیشود پس منافات لازم

آمد و چنانچه

آمد و احتجاج بروایت تهدید باحراق در بارهٔ اثبات ضغائن از درجهٔ اعتبار باطل و از مرتبهٔ اعتماد
ساقط گشت الکنون بعضی از ضغائن که در روایات مختلفه موجب لط شود و تطبیق ازان بظهور بجا
باید شنید که لانسلم که حضرت امیر ع باعتقاد عدم استحقاق خلیفهٔ اول از متخلفین باشد و از ینجاست که
احدی از روایات صحاح دلالتی بر قیل و قال جناب امیر ع در استحقاق این منصب بنسبت بحضرت افضل
الصدیقین ندارد بلی از ظاهر روایت صحیحین در قصهٔ فدک بروایت ام المؤمنین صدیقه میتوان دریافت که در بیعت صدیق
تا زندگی فاطمهٔ زهرا ع مکث نموده و این تاخیر چنانچه در عدم اهل بیت صدیق نص نیست همچنین تاخیر مذکور در نقص
تخلف هم نص نمیتواند شد زیرا که بروایت فریقین حضرت امیر ع قسم خورده بود که بعد سید الکونین ردا بر دوش
نه افگنم تا که سور و آیات قرآنی را حفظاً یا کتابةً جمع نکنم کما فی الاستیعاب والصواعق من کتبنا وغیرها
من کتب الامامیه مثل الاحتجاج للفاضل الطبرسی و قد عرفت محصل ما رواه آخر این امر عظیم که اهتمام شان
بر وجه کمال واقع شد بدون امتداد زمانه متصور نشود و هر چند حال جمیع اهل بیت و صحابه عموماً از
معدودی کما فی تالیفات المحقق الدهلوی تا مدت دراز در فراق برگزیدهٔ تمامی انفس و آفاق دگرگون
و بیانش از حوصلهٔ تحریر بیرون باشد لیکن درین باب جناب سیده رضی الله عنها را خصوصیتی و مزیتی
زائد الوصف بنسبت بهمه بزرگان حاصل بود که بر ناظرین و متتبعین علم سیر و تواریخ پوشیده نمی ماند سلمنا که
نزد حضرات شیعه تائید و تقویت در حفظ و صیانت حضرت بتول زهرا وقت اسقاط محسن بیگناه و احراق
بیت اهل بیت سید انبیا الی غیر ذلک من الافتراءات بر خلاف مقتضای شکایت شود در باره مقبولین شیعه که
احدی از ایشان در اوقات مذکوره باعانت فاطمه زهرا نخواهد پرداخت کما سیجیء انشاء الله تعالی مستحضر
دا ولی هم نباشد لکن نزد اهل حق تسلیه و تیمار ایشان هم در صحت و هم در ایام بیمار از متحتمات بود علی
نه احال بحیان سوال لیتمکین که بر مردگی و افسردگی ایشان سوهان روح و روان و موجب کاهش جسم و جان
نمودار شد و بعضی از شکایات شده و ستانه مثل سهو ابد او در تقریر خلافت در سقیفه و مانند آن نیز ضمیمه گشت الی
غیر ذلک من الامور التی فصلت فی المطولات لیس نظر باین وجوه اگر استبدادی مکثی در بیعت صدیق

بمیان آید بجای خویش است نه مثبت مدعای مدعی بد اندیش فلیفه که در بسیار صحاح و سنن بسیار
از روایات موجود باشد بمدلول مطابقی آن بیعت امیر در رسید انکشاف صبح خلافت مسلمه سلسلت انکاس سطوع
منه تباره تر آنکه ابن سعد و حاکم و بیهقی از ابی سعید خدری در قصه بیعت و تقریر خلافت ابو بکر صدیق تخریج روایت
میکنند که در همان روز که عمر رضی الله عنه بیعت نمود و مهاجر و انصار بر خلافت صدیق گرد آمدند صدیق
بر سر منبر بر آمد و در قوم نظر کرد و دریافت که زبیر در حاضرین نیست کسی را طلب داشت و خطاب نمود که
تو فضائل خویش را شمار میکنی و مخالفت جماعت مسلمین میخواهی زبیر گفت ملامت مکن ای خلیفه پیغمبر خدا صلی
الله علیه و سلم و از آنچه بر زبانم رفت بگذر و در پی مواخذه مشو من بعد معلوم کرد که علی رضی الله عنه نیز شریک
قوم نیست کس فرستاد و با او نیز حاضر شد و همین قیل و قال و معذرت در میان آمد و این هر دو بزرگ
ابلیت خاطر صدیق بیعت کردند انتهی مختصرا و همچنین روایت صحیح موسی بن عقبه و حاکم از عبد الرحمن بن
عوف که گفت که ابو بکر صدیق رض خطبه خواند و فرمود که بخدا الهی گاهی حرص امارت لیلا و نهارا و سرا
و علانیة نکردم ولیکن از فتنه ترسیدم و در امارت راحتی نمی بینم و طاقتی و قوتی ندارم مگر آنکه حق تعالی
دستگیری فرماید بعد از آن علی رض و زبیر معذرت کردند و گفتند ناخشنود نشدیم مگر بجهت تاخیر مشوره
و در سزاوارتر بودن صدیق باین منصب جلیل شکی نداریم او یار غار پیغمبر خداست صلی الله علیه و سلم
و شرف و بزرگی او بالیقین میدانیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حیات خود او را امام و پیشوای نماز فرموده
لمخالفین احادیث اصحاب رضی الله عنهم که شریک واقعه باشند بمقابل حدیث لیس الخبر کالمعاینة
بر حدیث ام المومنین مسطور که حضور او در هیچ جامع مانند حضور حضرت زهرا بر اصول امامیه هرگز ثابت نیست رجحانی
داشته باشد چه جای آنکه محصلش نفی بیعت تا شش ماه بود و محصول روایات اصحاب بیعت تصریحی
قریب وفات جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم باشد که اهمال از نفی مذکور است و قد ثبت ان الاثبات
مقدم علی النفی و روایت معرفت امام یعنی من لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
و مانده آن که در کتب معتبره مندرج است موید همین است که طول نکشیده بیعت واقع شده و هم از

سعد بن عباده بر تخلف علی ما فی الصواعق و الصواقع ضعیف و مردود بلکه خلاف آن از جنبیات بیعت
با وصف صحت و اعتماد طرق نزد محدثین مردود و مستردی و دعوی تخلف اسامه بن زید کما قال الحلی فی نهج الحق و صحیح
از احادیث مطرود و از نقل سید مرتضی در شافی و مجلسی در بحار میتوان یافت که نزد اهل سنت رجوع سعد بن
عباده راجح است و مرجوح نیست معلوم شد که تقاعد کذائی که از صحیحین دریافت می شود در اجماع قادح
نیست باقی ماند سخنی دیگر که تعلق بسند احادیث وارده در آن باب تا سی بیهقی و امثال او چنانچه بر ناظرین شرح
بخاری مثل ارشاد الساری مخفی نیست میتوانم گفت که این روایت که دال بر تاخر بیعت است و ابو سعید راوی آن
بسبب عدم اسناد زهری ضعیف است و غیر مقبول و روایت ابو سعید که منطوق آن بیعت امیر المؤمنین و
حضرت زبیر رضی الله عنهما روز اول است مسند و موصول پس این اصح خواهد بود و بعد تسلیم اگر طریق
تطبیق و دفع اختلاف روایات عقلا و نقلا آشکار شده حضرت در بیان نماند که گوئیم بیعت اولی خفیه بوده و
ثانیه علانیه واقع شده این همه که دیدی و شنیدی بر تقدیر تسلیم لفظ احراق است الا الاحوال لند و
در مقابله طائفه امامیه که درباره سخن سازی سعد و هم النظیر اند می توان گفت که در حدیث فاطمی لفظ لیغشین بود
چنانچه صاحب استیعاب بر تصحیح جامعین بیاض بر اسمی روایت کرده اگر چه در نسخه قدیمه آن که از نسخه مصنف
منقول است دلالت بر اشتباه شان دارد و حکم می نماید که لفظ لیغشین از رفع غشیان بمعنی رجوع باشد و لفظ
و قفن در لغات غرائب احادیث مثل نهایه هر چند بمعنی قتل و احراق و اثم و کفر الی غیر ذلک مستعمل است لیکن
در اصل بمعنی امتحان و سوال واقع شده پس محتمل که مراد فاروق تهدید او تخویفا نه عزما صمیما منزل بتخلفین
باشد که نگاه تیز و آواز تند را هم شامل است و چون جناب معصومه حکایت قول و لا فعل می فرمایند
پس باید که تخصیص با احراق نماید حتی ینطبق الحکایة علی المحکی عنه لیکن راوی به فهم خویش روایت بالمعنی نموده و
معنی احراق حمل کرد پس تطبیق هم حاصل می شود و دلالت بر تهدید احراق هم ندارد فضلا عن التصمیم و بسیار
کتب معتمده حضرات امامیه که در احادیث بسیار بلکه روایات بیشمار اشتباه روا داشته اند و حمل بهمه
چنانچه از مجلدات بحار و شروح کلینی روشن و آشکار است مخفی نیست که اشتباه و وهم راوی

استبعادی ندارد وهذا غایة ما فی المقام ولنرجع بعد ذلک الی بقیة الکلام **قوله** بیچاره اعراب آه

اقول اگر بنای کلام بر مذهب اهل سنت هست پس حاشا که بر وفق مرویات و تصریحات علمای کرام ایشان ذوی المراتب الرفیعة مصداق این حدیث باشند چنانچه در عبارت فاضل کرمانی و حافظ ابن حجر عسقلانی که خود نقلش فرموده ملاحظه نموده باشد حاجتی بذکر مکرر نیست و اگر اساس آن بر اصول امامیه است پس قطع نظر از آنکه بر محل خود ثابت است کما لا یخفی صدور دعوی مرتد شدن برای کسانیکه مورد ارتداد و احداث او شده بودند از جناب مؤلف بتقلید کنتوری برای ابرام مطاعن که الفاظ حدیث دلالت کند بر آنکه این سانحه بر کسانی خواهد گذشت که مزید قرب و خصوصیت آنها بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثابت باشد انتهی محصله تشنیعی را مستحق شده بیشتر سابقاً کما سنبینه ان شاء الله تعالی فی المسالک الآخر مفصلاً **قوله** فانظر الی ما انبئک عن الحال

اقول ان عنیتم بالارتداد رجوع لمالک بن نویرة واتباعه واشیاعه عن اصل اعتقاد التوحید والنبوة والمعاد کما یدل علی هذه الارادة اثبات اسلامه فی الاقوال الآتیة والعبارات التالیة المنقولة من تحفة النوادر والمقصد الاقصی والصواعق لان الاسلام ینافی الردة المذکورة لا الارتداد بمعنی تبدیل الامور الشرعیة والتقصیر عن الحقوق الحکمیة فنحن لا ندعی انه کان منکراً لاصل الایمان وسنخه وقاتله ابوبکر الصدیق بهذا السبب ولا نقول انه اشرک بالله کما ادعیتم فی القول السابق بل نقول انه لو کان کذلک لما وقع الاختلاف من اکابر الصحابة فی قتاله بل وجب اتفاقهم حینئذ فی استیصاله فان من اشرک بالله تعالی وانکر الاسلام بعد قبوله فقتاله واجب ولیس محل الخلاف والشقاق بل هو عند الجمیع موضع الوفاق وان عنیتم بارتداد المالک المذکور انحرافه عن بعض الحقوق واحداثه فی الشریعة ما لم یؤذن به الله سبحانه فهب انه کذلک لکن لا یمتنع اجتماع الاسلام مع هذه المرتبة علی ان القول باسلامه قبل تنقیح الاخبار کما وقع من الفاروق الاعظم لا یدل علی طهارة اعتقاده و

کمال ایمان او و عدالت او فی الواقع عدم را اثبات تبدیل و تقصیر و احداث ما کان
نبوده که بجهت انکار زکوة مرتد شده او لازم افتاد و بس مخفی نماند که این عبارت بحسب اصول روایات فریقین حتی بسند ثقات ایشان
از کتب طرفین عنقریب میسر اما اثبات آن از کتب اهل حق پس از غایت وضوح اظهر من الشمس و ابین من الامس
مطالعه کتب صحاح ستّه و شروح آن و کتب کلامیه برآن کافی است لیکن درین مقام بعبارت صحیح بخاری اکتفا
نموده می شود و هی هذه و رأی ابوبکر قتال من منع الزکوة فقال عمر کیف تقاتل و قد
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فاذا
قالوا لا اله الا الله عصموا منی دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم علی الله فقال
ابوبکر والله لاقاتلن من فرق بین ما جمع رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم تابعه بعد
عمر فلم یلتفت ابوبکر الی المشورة اذ کان عنده حکم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
فی الذین فرقوا بین الصلوة و الزکوة و ارادوا تبدیل الدین و احکامه قال النبی صلی
الله علیه وسلم من بدل دینه فاقتلوه و اما اثبات آن از کتب امامیه پس کتاب مجمع البحرین
اینک حاضر است مؤلفش در تحقیق لفظ ردت انچه نوشته است از ان باشد سفید صبح صادق هویدا و
آشکار است که او باستماع خبر قیامت اثر وفات حضرت خیر البشر منکر زکوة شده و بمقتضای عدم رسوخ ایمان
فرضیت زکوة را نظر بآیت کریمه خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها و عدم لحاظ
اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة مختص بآن نبوت اعتقاد کرده و در صدد بودن باک احداث این قول و تبدیل
ما تقرر فی الشریعة الغراء حالات مستطره باقی نیست قال صاحب الکتاب المذکور و الردة بالکسر
و التشدید اسم من الارتداد و اصحاب الردة علی ما نقل کانوا صنفین صنف ارتدوا عن
الدین و کانوا طائفتین احدهما اصحاب مسیلمة و الاخری ارتدوا عن الاسلام و
عادوا الی ما کانوا علیه فی الجاهلیة و اتفقت الصحابة علی قتالهم و سبیهم و استولد
علی علیه السلام منهم الحنفیة و الصنف الثانی لم یرتدوا عن الایمان و لکن

انکروا فرض الزکوة وزعموا ان خذ من اموالهم خطاب خاص بزمانه
صلی الله علیه وسلم انتهی بلفظه وانشاء الله تعالی بعضی از عبارات و روایات دیگر که در اثبات مقصود زیاده
تر مفید خواهد بود درین نزدیکی معروض خواهند شد و کسانیکه اورا با وجود ثبوت روشن این معنی المذکور در کتب
امامیه بعلت انحا و مذهب ملت مومن پاک اعتقاد می پندارند اگر دعوی اجتهاد برای او نصب العین
واینند اثباتش بر ذمه شان خواهد بود و تا اسمش قبل […] نگفته بنداریم کسی با تو کاری
ولیکن چه گفته و لیکن بسیار و بحمد الله که مملوکان مالک و طرفداران آن بی نصیب […] مالک بر اثبات
اجتهادش قدری نپذیرند چه اگر مالک […] آن اعتقاد خالص بحقیقت خلافت حضرت افضل الصدیقین نداشت
جناب امیر المومنین را امام برحق و خلیفه مطلق می پنداشت کما صرح به الشوشتری فی مجالسه و غیره فی غیره و کلام
المولف الصفا مشعر بذلک درینصورت نیز اطاعت عمال ابوبکر صدیق و عطاء صدقات و مال زکوة با [illegible]
تقلید المذهب الاباتیه و رعایة لوجوب التقیه بر ضرور بود چون او از اختیار مسلک اثنا عشریه دست
کشید و بر مخالفت جناب مرتضوی و شیعیانش که با مر مقدس جناب مطاع لازم الاتباع بعیت بخلیفه او
نمودند کما فی البحار مصر گردید و قد تقرر فی خاتمة التجرید ان مخالفیه فسقة [illegible] بسبب اجتهاد و استنباط مسایل
شرعیه بجو الکار و منع زکوة از دلایل تفسیقه بجا برای او بر اصول امامیه قیاس […] بوی رسید از حد
رسید زیاده برین نیست که بجهت شبهه کافر نباشد لکن ارتکاب گناه کبیره بلکه اصرارش برین گناه امری
که بر جای خود مرصوص […] براهین یقینیه مکشوف بلکه منصوص نیست قوله چون مومن پاک اعتقاد الخ اقول […]
است بچند وجه اول آنکه منکر زکوة را که اسفار معتبره فریقین بران دلالت دارد مومن پاک اعتقاد پنداشتن
بحجر و تیغ […] الانصاف برداشتن دوم آنکه عبارت مجمع البحرین که آنفا منقول شد و تفصیل آن
که صرح سخافت و خرافت مالک باشد بعد ازین خواهد آمد نص است در انکه هر گروهی را اعتقاد
و خلوصی بجناب مرتضوی حاصل بود حضرات امامیه محض بنا بر عصبیت عناد اهل حق وانهماک در مطاعن [illegible]
حضرت صدیق این همه در اره نفسی اختیار کرده اند بلکه قتال و احتشار مر وا قارب او بجهت

انکار زکوة که مخالف شعایر اسلام است از صحابه کرام سرزده سوم آنکه اگر او مومن پاک اعتقاد بود
بتقلید مرتضی و مخلص صحابه ایشان که عقب ابوبکر صدیق نماز میگزاردند چنانچه حق الیقین باقر مجلسی و دیگر
کتب احادیث کلامیه شیعه برین دلیل است بر راضی و نگاهداشتن مخالفت و عداوت او نه از استی و بغی
خروج بر خلیفه وقت بدون بعث امام مرتضی چه جایز نبود انتهی وقد تقرر فی المیزان ان رفع التالی یوجب
لرفع المقدم فیما کان چهارم آنکه در بعضی از تفاسیر شیعه مومن پاک اعتقاد و راس و رئیس شیعیان را مجاد
نموده اند انکار پردازان اشتغال خلافت میگفت که مبلغ زکوة و صدقات هرگز نزد شما نخواهم رسانید بلکه بحضرت
مرتضی که خلیفه برحق و امام وقت است خواهم داد و نه آنکه میگفت که بعد از وفات سرور کائنات اصلا زکوة
فرض نیست فثبت بما انجلی علی صدور العقلا الفضلا عن الفضلا قوله و برین گناه رسید الخ اقول حصر یکه از
قید فقط مستفاد می شود یعنی گناهی از وی صدور نیافته مگر اینکه او خلاف صدیق الغصب حق مرتضی
نموده است همین جرم و اثم باعث قتل و خون ریزی او و موجب سبی و نهب قبایل او و اسر گردید منافی
عبارت مجمع البحرین است وقد عرفته انفا فلا حاجة الی اعادته ثانیا بالجمله چنانچه شیطان در مخالفت امر
الهی خود را از موحدین کامل میشمرد مالک هم با وصف ملاحظه اطاعت مرتضی و نسبت بحضرت صدیق سر از اطاعت
پیچید پس چگونه مومن پاک اعتقاد باشد که ایمان خود را برهم حضرت مولف بکمال رسانید و بر ناظرین مجالس
قاضی نور الله شوستری بلکه وفیات الاعیان بعضی از امامیه پوشیده نیست که کم کسی باقی نمانده باشد
که او را در دایره تشیع داخل نکرده باشند فتدبر فانه دقیق و بالتامل حقیق وبحمد الله که علمای اهل حق
شکر الله مساعیهم فی الدین ورضی الله عنهم اجمعین در شرح احادیث خیر الانام علیه الصلوة والسلام و در سفر سفرها
معتبره علم کلام بتحقیق و الزام طرح اقامت ادله بر ردت مالک شیعین بالمعنی المشار الیه کرده مطاعن امامیه را
از اصل بنیاد ... کنده اند من شاء الاطلاع علیه مع فواید جمة فلیطالع ثمه قوله چنانچه علمای الی آخره
اقول حال علمای امامیه درین مقام هم ناگفتنی و صواعق که از ائمه ایشان در محبت و وفاداری مالک صحیح
یافته اند هیچ تدبیر تحقیق نیست بلکه زبان حال هریکی از سلف و خلف طائفه شیعین بیت سلیمان ...

مترنم است بلبیت عشق از روی حیا پرده تقوی بر سوخت ؛ طبل پنهان چه زنم طشت من از بام
افتاد ؛ زیرا که شریف مرتضی امام الائمه طائفه در کتاب شافی که بجواب مغنی قاضی القضاة عبدالجبار معتزلی بقالب
تالیف در آورده بمقتضای حبک الشیء یعمی و یصم در صدد آن است که روایت مالک را بمعنی انکار زکوة از دائره امکان
بیرون نماید چنانچه عبارت شریف مذکور که حبر نگاشته ناظرین بتشحیذ نظر بین ملاحظه باید کرد و اما ما صنع
خالد فی قتل مالک بن نویرة واستباحة ماله و زوجته لنسبته الی الردة التی لم یظهر
منه بل کان الظاهر خلافها من الاسلام و یجری مجراه فی العظم من تغافل عن
امره ولم یقم فیه حکم الله تعالی و اقره علی الخطأ الذی شهد هو به و قبل ان
یقضی ما روی من الاخبار کیف یجوز عند خصومنا علی مالک و اصحابه جحد
الزکوة مع المقام علی الصلوة و هما جمیعا فی القرآن لان العلم الضروری بانهما
من دینه علیه السلام و شریعته علی حد واحد و هل نسبة مالک الی الردة مع
ما ذکرناه الا قدح فی الاصول و نقض ما تضمنته من ان الزکوة معلومة ضرورة
من دینه صلی الله علیه وسلم و اعجب من کل عجیب قوله و کذلک سائر اهل الردة
یعنی انهم کانوا یصلون و یجحدون الزکوة لانا قد بینا ان ذلک مستحیل غیر ممکن
و کیف یصح ذلک و قد روی جمیع اهل النقل ان ابا بکر وصی الجیش الذین انفذهم
بان یؤذنوا و یقیموا فان اذن القوم الذین یأتونهم و اقاموا کفوا عنهم و ان
لم یفعلوا اغاروا علیهم فجعل امارة الاسلام و البراءة من الردة الاذان و الاقامة
و کیف یطلق فی سائر اهل الردة ما اطلقه من انهم کانوا یقیمون الصلوة و قد علمنا
ان اصحاب مسیلمة و طلیحة و غیرهما ممن ادعی النبوة و خلع الشریعة ما کانوا
یرون الصلوة ولا شیئا مما جاءت به شریعتنا انتهی بعینه هر گاه اهل حق ابن مطاعن
کما ینبغی قدیما و حدیثا از تیغ بیان مستاصل نموده اند و قبل ازین روت مالک را بمعنی مذکور از

کتب علمایه طایفه ... ظهور جلوه گر گردیده پس حاجتی بان متعلق نیست که افادات شریفه از آغاز
تا انجام زیر و زبر کنم و باکات تفضیلے در هر مقام حرف زنم مگر ایقاظا للنائمین و تنبیها للغافلین و ... تحقیق
شریف مذکور با استماع منع ... زکوة و اقرار با دای صلوة قبیل قتال کرده بحثے کنم تا مفاد ارشود و استعان
با بیان مبانی مذهب تشیع بهم کس ... آشکار شود و نخستین آنکه اگر مراد او از مقارنت صلوة و
زکوة و دعوی انیمعنی است که اکنون ممکن نیست که احدی ... احدهما دون الآخر قائل گردد فهو
اغرب من کل غریب عند المنصف اللبیب بکذبش شبهه نیست که علمای فریقین ... در کتب
خویش آورده اند اما کلام علمای مخالفین پس مثال ازین گذشته اما کلام ... هم بمقام
انچه فخر المتکلمین امام المتبحرین در تفسیر کبیر تقریرش فرموده ... [illegible]
سپرده فانظر الی عبارته احتج مانعوا الزکوة فی زمان ابی بکر ... [illegible]
وقالوا انه تعالی امر الرسول باخذ الصدقات ثم امره ان یصلی علیهم وذکر ان صلوته
سکن لهم فکان وجوب الزکوة مشروطا بحصول ذلک السکن ومعلوم ان غیر الرسول
لا یقوم مقامه فی حصول ذلک السکن فوجب ان لا یدفع الزکوة الی احد غیر الرسول
و اگر مقصودش اینست که حق تبارک و تعالی در جاهای بسیار هر دو عبارت را در کتاب مستطاب
خویش جمع کرده و بهم آورده پس مسلم است لیکن بمدعای شریفه که استحاله انکار یک بی دیگر از ادای
زکوة و اقرار صلوة است ربطی ندارد زیرا که نه بدیهی است و نه برهانی بران قائم شده که هر گاه دو چیز در کلام
شارع مقارن یکدیگر مذکور شود تمامی احکام و قیود و جهات هر دو مساوی الاقدام باشد فکیف که هر دو
درین امور بر مسلک واحد متفق اللفظ والمعنی باشند و درینمقام خود اولیای شریف را حکم میکنیم که خدا رابی رو و ریا
و بدون نفاق و تقیه ارشاد فرمایند که در محاورات کتاب مجید هر جا که زکوة مقارن صلوة می آید
مصطلح شرعی مراد میگیرند یا تصدق علی الاطلاق پس غیر از عناد یا عدم امتیاز در رطب و یابس دیگر چه
باعث شد که در کریمه انما ولیکم الله زکوة را خلافا لله و رسوله بتقصد ایمان بر تصدق حمل میفرمایند و خدام

تعریف انه بیهوده سرائی خویش باز نمانده بودن لفظ زکوة بعد از لفظ صلوة بمعنی صدقه تجویز می
نماید بلکه بحقیقت بودن زکوة در معنی نقل مدعی میشوند حالا اینا معرض شبهت رسید که حمل زکوة با وصف تعقب
صلوة بر معنی شرعی در آیات مذکورات ضروری نیست فهذا هو سواس ما سوا لصدور [illegible] و این تقریرات فی مالک
نیست که بهر اینگونه سر دادنی خارج از بقعه امکانست بلکه غرض [illegible] است که ائمه امامیه وقت مباحث
کلامیه و امن مناظره از دست میگذارند و راه فرار میجویند [illegible] و مدارک علما و معارک حکما آنقدر باقی نمی مانند
و اگر در بحث مذکور زکوة را بر معنی [illegible] مصطلح اهل اسلام حمل کنند آنچه در اینجا افاده نموده اند فراموش شان شود [illegible] لا محاله
قایل باین معنی شوند که [illegible] جناب امیر المؤمنین علی که با اظهار عمده متکلمات امامیه قدوه اهل صباحت و بلاغت و
فصاحت و براعت پیش اثنا عشریه یعنی بی بی فاطمه خاتون [illegible] دینار الطلا اعنی با وجود آنکه تمامی علم در زمان
آنحضرت صلی الله علیه و سلم مجتمع گشته بود با عطا محصول ملک شام با ضمیمه جلد هزار دینار [illegible]
زکوة معروض مخصوص [illegible] تفصیله علی وجه لا مزید علیه فی الاوراق التی تتعلق بحصر
رسایل المؤلف انشاء الله و هو مما یضحک علیه الثکلی فضلا عن الفضلاء دوم آنکه اگر مطلب اینست که
ممکن نیست که شخص مجتهد بود احد بماند و آن آخر حکم کند لیس شان باب اجتهاد و برای بالاک خوف [illegible]
اولیا شریف مرتضی خواهد بود و این جمله مستبعدات بلکه محالات است چه از روایات و عبارات علمای [illegible]
قبل از این معرض وضوح آمده که بالاک بجهت ضعف اسلام و مخالفت امام از حدود الهی و واجبات شرعی
تجاوز کرده و هرگز لیاقت اجتهاد نداشت لیس سلب امکان حکم [illegible] اجتهاد بمجتهد [illegible] لا آخر
از شخصی که بمرتبه اجتهاد رسید لازم نمی آید که بالاک مملوکین را که بلا ریب مخالف اصحاب کبار و اهل بیت
اخیار بودند چنانچه آنفا گذشت اگر وجوب نماز قایل باشند ضرورست که بوجوب زکوة هم قایل شوند
بلکه لغت و انحراف [illegible] آیات فریضه ثابت اقتضای آن دارد که ادای زکوة سر باز زنند
و از نماز دست ندارند چنانچه گفته اند که قرآن بر زبان و در میان جان نیست [illegible]
چو خرد و کلاه بساند و گر آنچه خواهی صد بخوانند سوم آنکه مسلمانان که وجوب زکوة ضروری دین است لکن

آنها زکوة را بعد از وفات شریف منع و فات بعضی از شروط پنداشتند و بجهت انحراف و عدم رسوخ در قواعد
اسلامیه علم لغت و عربیت در افراط تند گفتند ان فوات الشرط فوات المشروط پس حکم باینکه ثبوت
انکار زکوة از شخصی که وجوب را قبول کرده باشد از عجایب ترهات است بجز آنکه اگر سند ارکان
مذکوره از رکنین فی الاسلام است مسلم است لیکن بوجه نفعا و اگر بسبیل عموم قبلی فی انکه سه بار دی
عند الفریقین قدم سابقا چیرانم که مقتضیات نقل [illegible] که تمیز خطا از صواب
از حضرات شیخین بوقت مناظره چه اسلوب شود و چهار [illegible] الکه اگر از صناعت شریف مرتضی
که در نقل حدیث حیثش از جمیع ارباب سیر منصوص است ابوجعفر طوسی ثابت [illegible] که مجتهد متوفی
ثقه در صوارم و حسام و غیرها او را از جمله مصنفین می پندارد بعضی از اقوال الظلم [illegible] ساخته
از نسیان [illegible] باز هم ذکر حدیث مذکور نیست بر که در صحاح روایات
مروی است که حضرت فاروق و همثال با صدیق اکبر در وقتیکه اراده قتال مانعین زکوة بالهام ربانی
در دل او تصمیم یافت مناظره کردند و گفتند که حدیث نبوی حکم می کند که جان و مال کلمه گو محفوظ ماند و تو
خلاف آن اراده قتل اینها داری ابوبکر صدیق جواب داد که آیا شما این حدیث را یاد ندارید که فرموده مگر
آن قتال که بحق کلمه متعلق باشد و زکوة از حق کلمه است یا نه بخدا هر که میانه نماز و زکوة فرق خواهد
کرد با وی مقاتله خواهم نمود پس اصحاب کبار رای جهان آرای او را بسر و چشم گذاشتند و برای قتال بجان
و دل خاستند پس حالیا اگر بفرض تسلیم وقت انفاذ جیش و نصب پس که تنبیه اهل انحراف عموما
بفرستادن منظور بود از وجود و عدم انکار زکوة حرفی نزنند و بطریق سنت سنیه خیر البریه علیه
الاف الصلوة والتحیه امر فرمایند که تا بسر قومیکه تازند هنگام استماع بانگ نماز دست از غارت
قتل باز دارند والا در قتل و غارت نپندد لااقل برای آن می کند که کسی برای آن وقت انکار از ایتای زکوة نکرده
با صدی من الدلالات الثلث فان عدم الذکر لیس دلیل العدم سیما عدم ذکر چیزیکه بعد خبر فشار و تکرار
بعضی بابه مردم را علم آن باضطرار رسیده دلیل عدم نمی تواند شد و خفای استتار این قسم امور کردن

مجامع اصحاب بر السنه اصاغر و اکابر جاری شود از محالات عادیه است چنانکه گفته اند ع نقصان که
ما عدا آن از زی کرو ساز ند محضلها . علاوه ذکر اذان صلوة و عدم ذکر شعار شعر بر آن آ
که مقصود بالذات از فرستادن لشکر قتال و استیصال اهل ردت [illegible] که اکثری دعوی نبوت
آغاز کرده و از شریعت غرا کلیته خلیع العذار گردیده اند و تنبیه [illegible] تابعین کرده مقرین صلوة نه مانعین آن
و از ینجاست که مزید اهتمام خالد بن ولید علی ما نقله ارباب السیر و التواریخ بامر اول بوده حتی که در تحفه اثنا عشریه
نیز منقول است که خالد بعد هزیمت طلیحه [illegible] توجه کرده و سرایا باطراف و جوانب فرستاده سخت جیرانم
که چون انکار زکوة که از اعاظم [illegible] زده و در صحاح خصوصا صحیح بخاری مندرج باشد و علمای فریقین
بر ایشان تعرض کنند [illegible] تقضی را در انکار آن بغیر از تجاهل و در مناظره قاضی عبد الجبار کدام باعث
بوده باشد الله تعالی بعد ازین خواهی دانست که هشتاد هزار مجلد بر شریف نمانیبی گرد آمده بود مستبعد است که صحیح
بخاری از نظر او نگذشته باشد و برین استبعاد چه موقوف بیرا که خود از عبارات تالیفاتش مثل شافی و غیره هم
معلوم میگردد که جامع مذکور را بچشم سر دیده که با دراک معانی آن بروجه بصیرت متوجه نگردیده و این همه
و انکار اگر فقط بروایات خویش است پس قطع نظر از مخالفت واقع کما عرفت بر مخالفین شریف چگونه
حجت تواند شد کما لا یخفی علی الوضیع و الشریف و اگر بروایات مخالفین اوست پس روایات آنها ندا
بلند آواز میدهد که او التیسر از ادای زکوة باز زده کو در وقت قدوم لشکر ظفر پیکر برای پاک دامنی
خویش حیله ها انگیخته باشد و آنچه شریف گو رد در قول صاحب مغنی اعنی و کذا سائر اهل الردة گفتگو کرده
قابل آن نیست که طلبه مبتدی بحل آن پردازند زیرا که مراد از سائر ارباب ردت مسیلمه کذاب و دیگر
مدعیان نبوت کاذبه و عابدین اصنام نیستند بلکه افراد قوم دیگر که مماثلت با مالک داشتند پس معنی
کلامش اینست که مالک بن نویره چنانچه از زکوة انکار کرد همچنین باقی اهل ردت فلا التباس و لا عجب
و از ینجاست که در کلام صاحب مغنی هرگز از وجه وجود مسیلمه کذاب و طلیحه و عنسی نخانه خراب عینی و اثری
پیدا نمی شود کلامش در قوم مالک است که راست خند صدقات بر انقیاد داشت و هم کسانیکه از

جماعتهای دیگر اتباع را اختیار کرده‌اند دیگر هیچ این طرفه صناعت دیگر است که شریف مرتضی عبارت
خصم خود را بر غیر محل و صور آن بخویش فرود آورده و در پی نقض آن شده و بر ظاهر است که اگر چنین
حیله‌ها و تجاهل‌ها بکار نمی‌برد پیش عبد الجبار مشهور می‌شد که شریف از عهده جواب سبکدوش
و فارغ البال گردید و چگونه ضخامت کتاب به جزو متوسط میرسید فکیف که از شصت هم متجاوز باشد
و اگر کسی را در کلام کمترین خلایق هنوز شبهه باقی ماند باید که عبارت قاضی مزبور که خود شریف در کتاب
شافی آورده و مسلم و کف خویش داشته ملاحظه فرماید و آن عبارت این است شُبهةٌ أُخرى لهم
وَذَكَرُوا قِصَّةَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ فِي قَتْلِ مَالِكِ بْنِ نُوَيْرَةَ وَمُضَاجَعَتِهِ امْرَأَتَهُ مِنْ لَيْلَتِهِ
وَأَنَّ أَبَا بَكْرٍ تَرَكَ إِقَامَةَ الْحَدِّ عَلَيْهِ وَزَعَمَ أَنَّهُ سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِ اللهِ سَلَّهُ اللهُ عَلَى
أَعْدَائِهِ مَعَ أَنَّ اللهَ تَعَالَى قَدْ أَوْجَبَ الْقَوَدَ وَحَدَّ الزِّنَا عُمُومًا وَأَنَّ عُمَرَ نَبَّهَهُ وَقَالَ لَهُ اقْتُلْهُ
فَإِنَّهُ قَتَلَ مُؤْمِنًا ثُمَّ قَالَ الْجَوَابُ عَنْ ذَلِكَ بِمَا قَالَهُ شَيْخُنَا أَبُو عَلِيٍّ وَهُوَ أَنَّ الرِّدَّةَ ظَهَرَتْ
مِنْ مَالِكِ بْنِ نُوَيْرَةَ لِأَنَّهُ جَاءَ فِي الْأَخْبَارِ أَنَّهُ رَدَّ صَدَقَاتِ قَوْمِهِ عَلَيْهِمْ لَمَّا بَلَغَهُمْ مَوْتُ
رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا فَعَلَهُ سَائِرُ أَهْلِ الرِّدَّةِ فَاسْتَحَقَّ الْقَتْلَ ثُمَّ قَالَ فَإِنْ
قِيلَ كَانَ يُصَلِّي قِيلَ لَهُ كَذَلِكَ سَائِرُ أَهْلِ الرِّدَّةِ وَإِنَّمَا كَفَرُوا بِالْامْتِنَاعِ مِنَ الزَّكَوةِ
وَإِسْقَاطِ وُجُوبِهَا دُونَ غَيْرِهِ انْتَهَى منشأ غرت و هم شریف مرتضی این است که بادراک محل
صحیح که عبارت قاضی بران محتوی است و فریقین روایت کرده اند متوجه نشده شعر إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْمَرْءِ
عَيْنٌ صَحِيحَةٌ ❊ فَلَا غَرْوَ أَنْ يَرْتَابَ وَالصُّبْحُ مُسْفِرٌ اکنون بدانکه عبارت مذکوره دو محمل دارد
یکی آنکه تقریرش در صدر گذشت دوم احتمالیکه مبنای اعتراض شریف است و شک نیست که بر تقدیر
تخییل فاسد او را بادلهٔ قاطعه باطل کنیم لا محاله اول متعین خواهد بود باید دانست که خیال فاسد شریف
در معنی عبارت صاحب مغنی که بعقید قلم آید اینست که مالک بن نویره بمجرد استماع خبر وفات رسول خدا صلی الله علیه
و سلم صدقات را بر قوم خود رد کرد چنانچه سائر اهل ردت مثل مسیلمه و طلیحه و غیرهما صدقات را بر قوم

خویش باز گردانیدند و ادای نماز وابای از زکوة مخصوص بمالک بند بلکه متنبیان [illegible] ورود کرا اهل ارتداد بسالک
این طریق و شارب این حیق بوده اند و بطلان این معنی که شریف [illegible] مانعین متنبعوه بان بشد
چند دلیل قاطع در عبارت متنبیان واقع است الطف از همه آنکه [illegible] اول آن اقرار دلیکن در فهم
صحیح و حمل عبارت بمطلوب بجهت عصبیت [illegible] الا ان لا ابن [illegible] القاب شنو اول
آنکه باز پس دادن زکوة فرع [illegible] است که مسیلمه و دیگر مدعیان نبوت که او بمثل احجو بالک
بر اخذ صدقات [illegible] اتباع و اشیاع این [illegible] صدقات را نزد آنها جمع میکردند
و بوساطه [illegible] بجناب خاتم پیغمبران صلی الله علیه وسلم نفرستاده بودند هرگز این امور در اخبار و آثار علیمی و اثری
[illegible] بلکه خلاف آن در کتب شیعه و سنی بشهرت و استفاضه مروی است که مسیلمه کذاب بجناب
رسالت نوشته فرستاده که من مسیلمة رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد
فان الارض لنا نصفا و لقریش نصفا ولکن قریش یعتدون آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بجواب آن لعین رقم فرمود که من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان
الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین آن شقی [illegible] بعدوان و قوع
خیلی پیچ و تاب خورده و جمع لشکر فوج گرفت تا آنکه زیاده از صد هزار کس بشهادت ارباب سیر شامل
صاحب مدارج النبوة که دو دو ارتداد و جوهر [illegible] شان احتمل کرده بود باراده استیصال شریعت غرا استیلای
کردند و قریب بود که آن شور و شغب انتهای دعوی نبوت را بر آسمان رسانند ناگاه ابوبکر مطابق وعده قرآنی فسوف
یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین
یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله واسع علیم [illegible] آن بدکرداران را بدست [illegible] الصدیق کفایت فرمود و بجهاد [illegible] مرتضی
بکفر و عادی [illegible] خود قایل است حاجت بتفصیل نیست پس چنین [illegible] هیچگونه صدقات را
بجناب خاتم نبوت نفرستاده اما طلیحه بن خویلد که عروج و خروج او بعد وفات

شریف تنافی است و عنو[illegible] ظهور این مطلب ازین آیت بتکلف بر می آید و در کلام الله
یافت نشد بدری از اعراب [illegible] و نمی [illegible] پس سند باید حجیت الدلالة در بنیاد
شمشیر خالد بن ولید بنیاد و رود [illegible] الکنون سلاست تمامی
و نه زکوة فرستاده اگر چه بعد از [illegible] آنها
شهادت چشیده اما اسود عنسی که نام او عبهله و لقب او ذو [illegible] که لا تقولوا [illegible]
پس کاهن شعبده بود که جمعی از مردم بکاری خویش فریفت و بلشکری [illegible]
اختلاف است و اکثر محدثین می نویسند که بدست فیروز دیلمی بقتل رسید و در عهد آنحضرت صلی
الله علیه و سلم مهم [illegible] کفایت نمود و جمعی از ارباب سیر را اعتقاد آنست که هدم اساس دعوی نبوت
کاذبه و قتل آن لعین در زمان خلافت افضل الصدیقین است بعد ازانکه اجماع بران واقع است که قاتل او فیروز
مذکور است هرگز عینی و اثری در کتب یافته نیست که آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم سلاحی که او را شده و
زکوة را نزد آنحضرت فرستاده دوم آنکه صاحب تحفه گفته اگر کسی گوید که ما الکن نلوید نماز می گذارد
پس نسبت آن به او با وجه چه معنی دارد خواهیم گفت که دیلمان هم از قبیله اهل ردت نماز می خواندند تخصیص مالک
چیست بنابر آنکه نسبت ارتداد بایشان هم بدان جهت افتاد که بمنع زکوة رفتند و باسقاط خمس
خیال بستند این قول و اول دلیل بر بطلان فهم شریف مرتضی است زیرا که اهل ردت شرعی و بعیان
نبوت کاذبه برای که بمعارضه قرآن مجید پرداختند و در ازا سوره الفیل این هملات ترتیب ساختند الفیل
ما الفیل و ما ادریک ما الفیل له ذنب قصیر و خرطوم طویل با نماز اهل اسلام چه کار است مصرع
سگ و مسجد ای غافل از عقل و دین چه و با نیهم شریف مرتضی در کلام خویش اشعاری کرده بانکه گفته
ما کانوا یرون الصلوة و لا اشیاء من واجبات شریعتنا پس معلوم شد که ارسال اهل ردت حریفان
بنی حنیفه مراد اند و هو المطلوب سوم آنکه خاتمه عبارتش یعنی حکم ردت مالک اتباع او بجهت انکار
زکوة بود و دیگر هیچ نیز برهان قاطع بر بطلان تخییل امام شیعیان است الا کفر [illegible] سلمه کذب

...ت كہ كفر وارتداد آن بعض

...على تجويز نتواند كرد باقى ماند كہ طعن...

...ن مرحلہ بذكر عبارت صاحب مفاتيح شرح مصابيح

...ح تعلقت الروافض برواية ابى هريرة للطعن في

...ى الله عنهما وادعوا فيهما المناقضة تعنتا والحادا

...تكذيب والطعن في السلف وقالوا قد اخبر ابو هريرة في اول الحديث

...العرب وارتدادهم وفي اخره عن ابى بكر انه قال لاقاتلن من فرق بين الصلوة والزكوة

ولم يكن في الحديث ذكر الصلوة والزكوة حتى يقول ابو بكر لاقاتلن من فرق بينهما وقالوا

ان عمر لم يوافقه على الحرب لقيام الدليل على قوله ولكن مساعدة وتقليدا له كمن يدعي

العصمة له وانى له ذلك واذا كان كذلك فانكانوا مسلمين كما في اخر الحديث

فكيف جاز لهم قتلهم وسبيهم وان كانوا كفارا مرتدين كما في اول الحديث

فما معنى القول بان لا افرق بين الصلوة وما معنى سبيهم واستعبادهم وقد اجمع

على ان المرتد لا يسبى ولا يستعبد فلم يخل فعله وصنعه عن تعسف وسوء السيرة

وسريرة وقد كان القوم متاولين بمنع الزكوة محتجين بقول الله تعالى خذ من اموالهم

صدقة ومثل هذه الشبهة توجب الكف عن قتلهم وسبيهم قلنا قد ثبت بروايات

صحيحة عن ابن عمر رضي الله عنهما وانس وغيرهما ذكر الصلوة والزكوة على ما ذكرت

في الطرق وبرواية ابى هريرة رضي الله عنه ايضا رواه محمد بن اسحق بن خزيمة امام

الائمة في الحديث باسناد صحيح الى ابى هريرة ومع ذلك يستقيم ان ابا هريرة انما

لم يذكر الحديث بتمامه اعتمادا على معرفة المخاطبين فانه كان شائعا ووجه

الجمع بين اول الحديث في اخره ودفع شبهة الرفضة ان الذين ارتدوا كانوا صنفين صنف

ارتدوا

ارتدوا عن الدين وحر [illegible]
من كفر من العرب وهم مس [illegible]
اهل اليمن وغيره وناس آخرون ارتدوا [illegible]
الصلوة والزكوة وغيرها وعادوا الى ما كانوا عليه [illegible]
ببسيط الارض احد الا فى مسجد مكة والمدينة ومسجد عب [illegible]
لها جواثا وهم الذين عناهم ابو هريرة فى اول الحديث والصنف الآخر [illegible]
بين الصلوة والزكوة واقروا بالصلوة وانكروا الزكوة ووجوب الاداء الى الامام [illegible]
الذين عناهم ابو هريرة فى آخر الحديث وعرضت لعمر رضى الله تعالى عنه الشبهة ف
ناظرهم ابا بكر رضى الله عنه حتى قال والله لاقاتلن من فرق بين الصلوة والزكوة
وهذا الصنف على الحقيقة اهل بغى وانما لم يدعوا بهذا الاسم فى ذلك الوقت لدخولهم
فى غمار اهل الردة فاضيف الاسم فى الجملة الى الردة اذ كانت اعظم الامرين خطبا
فان قيل لو كان منكرو الزكوة فى زمان ابى بكر اهل بغى ولم يكونوا كفارا فليكن فى زماننا
كذلك قلنا من انكر فى هذا الزمان كفر بالاجماع والفرق انهم كانوا فى زمن تبديل
الشريعة واحكامها وليس الان كذلك وانهم وقعوا فى الفترة بموت النبى صلعم وكانوا
جهالا بامور الدين بعيدا من العلماء فاما الان فقد شاع واستفاض العلم بوجوب
الزكوة حتى عرف الخاص والعام والجاهل والعالم فلا يعذر نعم لو كان قريبا بالعهد او
بعيدا من العلماء فيعذر واما السبى فانه كان امرا اجتهاديا راته الصحابة وقد
استولد على رضى الله عنه جارية من بنى حنيفة فولدت له محمد بن حنفية ولم ينقرض
العصر حتى تغير رايهم واجمعوا على ان المرتد لا يسبى وفى الجملة ان مدار الاسلام وقرار
الدين كان بهذا القتل والقتال فلا يندفع بمثل هذه الشبهات ان الحديث ياكل

...عدیث بجا آورده شرح صحاح
...آوردی در حق مالک بن نویره همین قسم فرموده
...مد او نیز همین جاده اختیار کرده کما لا یخفی علی من له
...دلالت بیان وارد که غیر از بنو حنیفه بعضی دیگر نیز پیروی مالک امامیه
...اده شهید امام اهل التشیع کلینی از اهل تسنن و از انجمله افاده علامه دهلوی
...هم نیز در رساله وسیلة النجاة است جایی که در سوره المائده در باره ارتداد صحابه کرام در کریمه
یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه الآیه از زبان شیعه گفته که درین آیت کمال
مناقب صدیق اکبر و غیر او از اصحاب رسول رب صلی الله علیه وسلم که آنها مسیلمه کذاب را در خلافت
صدیق اکبر کشتند و دیگر فرقه های اعراب که تفصیل آنها طول دارد و مرتد شده بودند و انکار زکوة
میکردند بر آنها جهاد کردند و آنها را به تیغ کشتند و بسیاری از آنها باز اسلام آوردند الی آخره
و از انجمله صاحب حدیقه از زبان مجتهد الحی فرزند ارجمند مجتهد عاملی حکایت میکند که عجب است
از جناب ایشان و اضراب ایشان که قائل ارتداد بنو حنیفه و امثال آنها از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم
شده و باوجود آنکه انها ایمان قطعی باعتراف قائلین بارتداد داشتند و بسلک صحابه و مومنین سالک
و بجا مانده از صوم و صلوة و غیر آن مواظب بودند بمجرد منع زکوة بتاویل و اشتباه کما یستفاد
من تاریخهم آنها را مرتد نامیده اند و سفک دما آنها را مباح انگاشته و سیف الله ایشان جبله مالک بن نویره
را بدون انقضای عدت متصرف شده و جمعی دیگر را بقتل رسانید کما نطقت به اخبارهم و از انجمله
از سعید بن طاوس در بحار مجلسی منقول است معنی آن بر زبان اهل ترجمه چنین قرار یافته که عباس بن عبد الرحیم
مروزی در تاریخ خود ذکر کرده است که بعد از فوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اسلام در میان
طائفه های عرب بجز گروه اهل مدینه و اهل مکه و اهل طائف و سائر مردمان همه مرتد شدند و ازین بعد
بعد از آن گفته است که بنی تمیم و رباب مرتد شدند و جمع گردیدند بر سر مالک بن نویره

بر بوعی و همه قبیله ربیعه برگ [illegible]

عقیده عاقبه صباح تسمیه خواهد کرد اکنون [illegible]

نوید گردید کدام حالت منتظره باقی ماند و در صحت [illegible]

مجال و گنجایش سخن نیست بحمد الله که این روایات چنانچه بر نقید عادت [illegible]

که ادای صلوه و ادای زکوة را از دایره امکان خارج نموده بود هم بکار می [illegible]

شریف نیست دعا و لا عطا بلکه خود اصرار نمایم و با وصف این روایات و عبارات [illegible]

خویش نه برایند البته هر واحد از طبیبان هم این مرض صعب را دوای نخواهد بود این است حال شریف

امام الائمه امامیه و جلیله مالک اتباع او از متقصرین و متحرفین که نوبت با نگارید بهتان او رسیده تا به تقریر

دیگر علما که برای تصحیح مالک خویش لب را از زمین تا آسمان بسیط فلک می زنند و زیاده بر اهل کتاب درباره

خلفای ثلاثه نکته دان تو زانند چه گفته آید فبئس المالک و بئس المملوک و بئس الطالب و بئس المطلوب

قوله و انهم یکی الخ **اقول** محققین اهل سنت کثرهم الله فی العالمین در کتب کلامیه اثبات نموده اند که

حضرت فاروق بجهت عدم اطلاع بر تفصیل حقیقت حال چنین فرموده بود مع ذلک رجوع او هم به مرتبه سماع

و قبول رسیده و تغافل در قصاص یا دوان قربان دادن خود نیز دلیل اینه بماست کما لا یخفی و اینجا

که باقر مجلسی در عدم قصاص حضرت فاروق با صدیق شریک دانسته چنانچه عبارت حق الیقین در بیان

وجوه طعن ابی بکر صدیق این مقصد ناطق است و هی هذه یکی آنکه خالد را بعوض مالک قصاص نکرد دیگر آنکه

حد زنا که خالد با زن مالک کرده اقامت ننمود دیگر آنکه خون سایر مقتولین را باطل کرد قصاص و دیت ایشان

را نگرفت و درین کارها عمر با او شریک است و در تضییع قصاص مالک از خالد عمر شریک غالب است آه و قوله

ملا حسین کاشفی الخ **اقول** حاجتی بذکر روایت ملا حسین که حالش مخفی نیست نمی شود باقی نماند

بروایت معتبره اهل سنت ثابت فرمایند که فاروق اعظم بتکبیر خود اصرار داشته پس جمیع آنچه اینها گفته اند جمع

امثال این روایات می باید گفت بلکه خود هم حضرت شمس ملا حسین را نسخ و ثابت [illegible]

…مد او در حق ملا حسین مذکور
…ملیا مولف هم نرسیده لیکن بلا انکه بتلخیص مقال
…لین مذهب شیعه که بکشف حال ملا حسین کاشفی قلم
…بر انداخته اند اینست که ملا باشنده سبزوار از شیعیان
…ت بود و در هرات آمد و بمصاحبت و رفاقت امرا و سلاطین آنجا بتوریه
…و نمای تمام پیدا کرد و بعد از گذشتن شهور بلکه مرور دهور چون بوطن خود برگشت
…ین کیش او وغدغه پیدا شد که شاید در صحبت اهل سنت از مذهب آبای خویش تایب گشته
بمذهب سنیان پیوسته باشد یکی را از حریفان برگماشتند که در اثنای وعظ قابو یافته با وی همزبانی
کند تا حقیقت مذهبش بخوبی منکشف شود اتفاقا ملا حسین در اثنای تقریر افاده نمود که جبرئیل
امین دوازده هزار بار بر جناب سید المرسلین بوحی الهی فرود آمده آنشخص که در کمینگاه نشسته بود پرسید
که ملا راست بگو که حضرت جبرئیل بر جناب مرتضوی چند بار نزول اجلال فرمود ملا فی البدیهه گفت
که بست و چهار هزار مرتبه تمامی حضار بعد این حساب و شمار در ورطه تحیر فرو رفتند و آخر الامر گفتند که
از کجا دریافتی جواب داد که از حدیث انا مدینة العلم و علی بابها و آیت کریمه وأتوا البيوت من
أبوابها چه معلوم شد که آمد و رفت حضرت روح القدس از همین در بود آنگاه یاران بغایت منبسط گردیدند
و اطمینان قلب بهم رسید که از مذهب سبزواریان انحرافی نورزیده و هرچند این جواب محمول بر تعریض
و ایهام سائل میتواند شد کما لا یخفی لکن باظهار ملای صفاهانی و امثالش بعد صدور این جواب هیچ تردد
و احتمال در قلوب حریفان باقی نماند کل حزب بما لدیهم فرحون **قوله** صاحب مقصد اقصی الی آخره
اقول درینمقام بر تقدیر صحت و اعتبار این روایت بالتمام عجز امرا خلجان می شود که خالد بن لبید هم از زمره
طلبه اصحاب کرام است او را باین لفظ شنیع و کلام فظیع یاد کردن چه معنی داشته باشد و ازاله این
وهم برین نهج است که صحابه کبار را اگرچه خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین باشند

ازجهت

از حقیقت بشری منزه [illegible]

گوناگون و مطارحات بوقلمون [illegible]

بجنها بظهور می انجامید که ناظرین [illegible]

مثل شیر و شکر می انگیختند مولانا رشید المتکلمین [illegible]

مناظره و منازعه درمیان حضرت عمر و حضرت عثمان در مسائل [illegible]

گاهی باهم متفق نخواهند شد چنانچه شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا [illegible]

بن المسیب روایت می کند که گفته اند ان عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان کانا [illegible]

فی المسئلة بینهما حتی یقول الناظر الیهما انهما لا یجتمعان ابدا فما یفترقان

علی احسنه واجمله انتهی بلفظه و اگر احیانا بجهت اختلاف آرا و ذهول و نسیان الی غیر ذلک

من الوجوه حق تلفی احد الجانبین مظنون یا مشکوک میشد پس مرافعه پیش حاکم می بردند تا آنکه یکی مظفر و منصور

و دیگری مخذول و منکوب می گردید و خلیفه وقت نظر بعادت قدیم و رعایت قواعد شریعت غرای

مصطفوی قرابت و آشنائی را ملحوظ نمی داشت چنانچه کتب معتبره حدیث و تواریخ بلکه مجلدات فقه مثل

تکمله فتح القدیر شاهد عدل این مدعاست واللفظ للاخیر و ذکر ان مقداد بن الاسود استقرض

من عثمان رضی الله عنهما سبعة الاف درهم ثم قضاه اربعة الاف درهم فترافعا الی

عمر رضی الله عنه فی خلافته فقال المقداد لیحلف یا امیر المؤمنین ان الامر کما یقول

ولیاخذ سبعة الاف فقال عمر لعثمان انصفک المقداد واحلف کما یقول وخذها

فلم یحلف عثمان فلما خرج المقداد قال عثمان لعمر رضی الله عنهم انها کانت سبعة

الاف قال فما منعک ان تحلف وقد جعل ذلک الیک فقال عثمان عند ذلک ما

قاله فیکون دلیلا للشافعی علی جواز رد الیمین علی المدعی والجواب انه کان یدعی

الایفاء علی عثمان انتهی چون مناط اینهمه اختلافات و مشاجرات امور دنیویه و مبنیه تحصیل حقوق

[illegible] سلمین و بالش کفار منافقین
[illegible] فاروق گزینی و بعات مادینی داخل شده
[illegible] این شیخ عوام بنا بر فهمید چشم پوشی از حق
[illegible] بی اند بود که حکم شیخین در باب اساری بدر گویا هم دگر
[illegible] ب است مشهور است که دست این فدیه آویزند و از سر خون آنها
[illegible] ارا فاروق باستیصال شان متوجه بود چنانچه قدمش حق جون نیست بر کسی را
[illegible] ب الحمر راسخ می و بدرافت صدیق را برفت خلیل علیه السلام مماثل دانسته شد فاروق
مشهورت حضرت نوح موازن فرمود و فضائل برکی هر دو ناخنی بر رای احدی نبرد چنانچه محققین
امامیه بایراد این گونه احادیث بکشف حقیقت می پردازند و اهل حق را بذیل عطوفت و امثال این مواضع مرهو
نمت میسازند صاحب عوالی اللآلی محمد بن جمهور که در کتابی از باسیه العلم و فضل معروف و مشهور است کتابش از کتب
مشاهیر قوم و معنی شاه آنچه فاضل حیات در کتاب باسطیع بیان نموده بی تکلف براه صادق می آید که الاحسی عوالی اللآلی علی
اساس الاصول و آیت کید ان النبی صلی الله علیه وسلم اخذ سبعین اسیرا یوم بدر فیهم
العباس وعقیل بن ابی طالب فاستشار ابا بکر فیهم فقال قومک واهلک استبقهم لعل الله
یتوب علیهم وخذ الفدیة یقوی بها اصحابک فقال عمر کذبوک واخرجوک فقدمهم
واضرب اعناقهم فانهم ائمة الکفر ولا تاخذ منهم الفداء مکن علیا من عقیل وحمزة من العباس
ومکنی من فلان وفلان فقال صلی الله علیه وسلم ان الله لیلین قلوب رجال حتی تکون الین من اللبن و
یقسی قلوب رجال حتی تکون اشد من الحجارة ومثلک یا ابا بکر مثل ابراهیم اذ قال فمن تبعنی
فانه منی ومن عصانی فانک غفور رحیم ومثلک یا عمر مثل نوح اذ قال رب لا تذر علی
الارض من الکافرین دیارا انک ان تذرهم یضلوا عبادک ولا یلدوا الا فاجرا
کفارا ثم قال ان شئتم قتلتم وان شئتم فادیتم ویستشهد منکم بعدتهم فقالوا بل ناخذ

الفداء

الفداء فاستشهد بعده

[illegible] که تنها ابن جمهور ناقل این روایت نیست
[illegible] کنز العرفان و تفسیر فخر الدین رازی اما مشتمل
[illegible] و سلم که روایت است که در روز بدر هفتاد تن اسیر گرفتند
[illegible] الله علیه و سلم در باب ایشان با اصحاب مشوره فرمود ابو بکر گفت که اکابر
[illegible] اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدایی بدهند باشد که روزی لیث و هدایت
مسلمانان زیاده شود عمر گفت یا رسول الله ایشان تکذیب کردند ترا و بیرون کردند ایشان ائمه [illegible]
بفرمایی تا گردن زده شوند و هر یک از ایشان را فلان عقیل را بعلی بسپار و عباس را بحمزه و فلان را بمن تا گردن زنیم آنحضرت
صلی الله علیه و سلم فرمود که حق سبحانه و تعالی دلهای مردم را گاه هست که نرم میسازد بمرتبه که نرمتر از شیر
است و دیگر دلها می باشد که سخت تر از سنگ است مثل تو ای ابا بکر بمثال مثل ابراهیم است علیه السلام که گفت
فمن تبعنی فانه منی ومن عصانی فانک غفور رحیم و مثل تو ای عمر همچو مثل نوح است علیه السلام که گفت رب لا تذر
علی الارض من الکافرین دیارا و این دو حالت که نرمی و سختی است که از انبیاء علیهم السلام صادر شود
بمقام و مقتضای وقت خوب است چه بعضی از کفار هستند که بسیار شدید اند در کفر و ایمان از ایشان
متوقع نیست و بنا بر اعمال ایشان آنجا استیصال مناسب است و دل سختی و اگر بخلاف این است نرمی و خوش
خوی بعد از این آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود اصحاب را اگر خواهید بکشید و اگر خواهید دیت بستانید
ایشان دیت را اختیار کردند انتهی کلامه ناقلا عن کنز العرفان المزبور بالجمله این خشونت که از فاروق
اعظم به تقدیر مذکور در باب خالد بن ولید صدور یافت چون همه خالصاً لوجه الله بود و خالی از شوائب
نمی نماید و در اینجا حکایتی لطیف یاد به جهت آن آمد که راویان اخبار و حاکیان آثار آورده اند که در زمان
باستان جوانمردی بود که هر روز در خانه خود طعام مهیا کردی قضارا روزی بیمار شد و از بیطاقتی از سعی
بشر هم بازماند بحکم ضرورت و جهه خود را تکلیف داد و از مسکن خود چندین علامات در معرض

… ناخ نه بینی و عاکف کوی ای بی انتهای
… کرده شود و دریا بر من آسان گردان از تعجیل
… این طفل از لطف تو بر آورده ام و دست عابد این
… هر و لجاجت تفت شد و گفت ترا درین ضیق وقت با انکشاف
… تا کار بند شود زود نزد عابد برو تا متعاقب ملک زر نشود زن بیچاره کار
… اج استعجال لقطع مسافت مشغول شد گویند چون بر کناره دریا رسید دید که
… هر طلیعن آبی که هر غایبی در وامین نبود کمترین موج آسیا سنگ از کنارش در ربود و هر گاه
… ستی و ملاح لشناور نیافت بکمال عجز در لجه حیرت و امواج فکرت فرو رفت و بمقتضای الضرورات تبیح
المحظورات بپیش حق تعالی دست بیان عابد داشت و در دم بمقتضای معجزه عصای موسوی نمودار شد تا آنکه در غایت
آسانی راه دریا نوردیده نزد عابد رسید و کاسه طعام روبروی او نهاد عابد لقمه چند تناول فرموده گفت
که ازین دریای زخار چون نجات یافتی زن حکایت گذشته را اعاده نمود و گفت اکنون از همت علیای
شما امید دارم که زود ترا از دریا بگذرم عابد گفت چون بر لب دریا رسی دست تضرع و زاری بردار که ای فریدگار
بحق عابدی که گاهی طعام نخورده ازین دریا نجاتم بده زن گفت که طرفه ماجرا دیگر هست که هر روز طعام میخوری
و همین دم لقمه چند بخورده و این دعا مرا می آموزی عابد زیر لب تبسم نمود و گفت که ترا با این چه کار
سر خویش گیر و آنچه گفتم بپذیر القصه از تلاطم امواج دریا بتوسل همین دعا رهائی یافته سالما و غانما در خانه
خود قرار گرفت و ماجرا از ابتدا تا انتهی و برو بی شوهر گذارش نمود و از مزید حیرت خویش آگاه کرده خواه
هر گفت ای زن ناقص العقل حقیقت کار من اینست که گاهی با تو صحبت نکرده ام مگر وقتیکه بدلم راسخ شد
که ادای حق تو هم از واجبات است بدین سبب این فعل در عبادت شمرده شد همچنین عابد گاهی طعام نخورده الا
زمانی که از عبادت … ساقط … بدین سبب گاهی مثل انعام با تو مقاربت کرده ام و نه عابد بصفت بهیمی
دست بطعام دراز فرموده … احوال صحابه کبار از مهاجرین و انصار که همه … کرده اند از تشنیع

و اینچنین

وتحسین و ستایش و آفرین و آویزت [illegible]
حسبة لله بود و در عبادت مشغول گشته چون خالد را معد [illegible]
اخبار غیبیه اطلاعی نداشتند درباره خالد و مالک گفتند آنچه [illegible]
که با وجود حصول مرتبه عصمت از صغیره و کبیره سهواً و عمداً از ابتداء عمر تا آخر آن [illegible]
خطل و معصوم از زلت و زلل بود و بر عکس الامر پنداشتند و فرمودند آنچه فرمودند برای
ملخص این قصه طویل را از بحار الانوار مجلسی وارد می کنم تا مظنه تهمت از نسیان بر هر فرد واحد از شیعه یک [illegible]
این هیچمدان بنا و بر دو آن این است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بحضرت امیر المومنین فرمود که من امروز
بخانه شما افطار خواهم کرد حضرت امیر خیلی نادم بود بجهت آنکه از چند وقت در خانه می آمد و می پرسید که چیز
هست فاطمه زهرا رضی الله عنها قسم می خورد که چیزی نیست بالجمله هر دو جناب به خانه آمدند و خاتون
جنت تمامی پر از طعام که گاهی مثل آن ندیده بودند بر دستار خوان پیش سرور انس و جان نهاد و حضرت امیر المومنین
ملاحظه این امر متغیر شد حضرت بتول الزهرا دریافت و گفت کدام معصیتی از من صادر شد که موجب تغیر
افتاد علی مرتضی کرم الله وجهه فرمود زیاده تر ازین کدام معصیتی خواهد بود که از چند وقت قسم یاد می نمائی که چیزی
موجود نیست این قاب طعام از کجا آمد حضرت سیدة النساء رو بآسمان کرد و گفت خداوندا تو خوب
میدانی که قسم من کذب بیفروغ و اظهار من هرگز دروغ نبود آنگاه جناب رسالتمآب قصه را بتفصیل تمام بیان
فرمود که این قاب طعام از درگاه ملک علام در صله آن چند درهم که براه خدا دادی فرا رسید یعنی تغیر خود را
موقوف کن و فاطمه را از دروغ گویان مپندار و بالاتر از همه که برای استعمال هفوات امامیه درباره
ادبار و وضع مناقب خلفای راشدین و قلع مطاعن این بزرگان دین کما ینبغی انشاء الله تعالی بکار آید البته
که چون حسن مجتبی بخلع خلافت خویش راضی شد و معاویه بن ابی سفیان را بجای خود حاکم سلطنت بخلعت امارت
نواخت حضرت سلطان کربلا هیچ دقیقه تذلیل امام وقت فرو نگذاشت حتی که [illegible]
و دیگر اکابر امامیه که بقسم شرعی فرمود که والله اگر علی مرا می رسید بهتر بود از آنکه در وادی صلح با [illegible]

...نداشتند حتی که لقب مبارکش مسود وجوه
...کان رسوا سازنده مسلمانان و بنام قایل این کلمه
...ابا سفیان بن لیلی هذه اشد العجب و ما ادریک
...الفقیر مشهور فاروق را که بشهادت قرآن مبین موصوف باشداء علی الکفار
...ن بود از تعیین کما عرف مثل قایل فحوای لا تذر علی الارض من الکافرین
...ست بر جناب مجتبی روز صلح حدیبیه معاذ الله بکفر و عداوت محمول فرمایند و دست سخن
دراز و آستین انصاف کوتاه نمایند و در حق آن بزرگ که مثل حسن مجتبی را بلقب مسود وجوه المؤمنین یا مذل المسلمین علیک
اختلاف الروایات فی ذلک یاد نمود سر پرستی را باقصی الغایة رسانند و او را بمناقب و محامد
می ستایند و این تلقیب را بحرارت دینی و محبت اهل بیت برگردانند چنانچه ترجمه اش در کتب
بر معنی نیاید بعدل و این کشی شخصی است که گویا بانی مبانی فن تنقید رجال است و شیخ حلی امام اعظم امامیه
علامه در خلاصة الاقوال جرح و تعدیل رجال تقلید او می نماید و راه تحقیق بقدم او می پیماید و زیاده
مقام استغراب است که این بزرگ و دیگر متقدمین از اکابر و اصاغر وصف او با این معنی که سواد نسبت می
امام حسین بی اندامی نسبت به پیغمبر علیه الصلوة والسلام است فکیف حسن مجتبی ریحان سرور انبیا
در اطراف سفیان مسطور چندان پا فراتر نهاده اند که او را در جوار این جناب قرار داده غلط گفتم زیرا که از کتاب
تلخیص غالبا می توان فهمید که جواریت از خواص این اصل نیست اطرف قدر آنکه این احکام فقط بر دامن ابو
سفیان همدانی موقوف نیست چه قیس بن سعد بن عباده انصاری را که در وقت تفویض خلافت بمعاویه
ازین قبیل سخنان درشت بخطاب امام وقت بر زبان آمده که بار بار ذکر آن خلاف ادب می نماید و بکمال دلتنگی
و آزردگی از لشکر حسن مجتبی بیرون رفت حضرات امامیه بکمال طیب خاطر در زمره طیبه صحابه ابرار کبار
روزگار یکتائی متصف ساخته اند و او را نیز در غمخواری و دلسوزی شمار کرده اند چنانچه ترجمه او
در مجالس المؤمنین باید دید و فراوان حیرت این است که حسین مصالحه حسن مجتبی با امیر شام بصر

حضرت خیر الانام صلی الله علیه وسلم باتفاق [illegible]
ایشان بهمین معنی ناطق اند و مشیعین [illegible] تالیف [illegible]
است و عبارت کتاب حدایق که بهر عمر مخالفین جواب اعتراض [illegible]
و بهمه دین خالص نفاق و [illegible] آنحضرت بهم رسیده و آنست که خون [illegible]
آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم مکرر فرموده بود ان ابنی هذا سید لعل الله [illegible]
الفئتین العظیمتین من المسلمین تا بندگان خدا در میانه کشته نشوند با معاویه صلح نمود [illegible]
عظیم را از قتال و جدال خلاصی بخشیده و جزای عمل بدکاران بروز قیامت حواله نمود پس [illegible] باید که تقبیح این
صلح و اهتمام بدین [illegible] شنیدن آن لرزه بر اندام مخلصین افتد و از [illegible] قلب و جگر از تصور آن [illegible]
بجای کشید و امثال آن این مضمون از خیال سلطان کربلا و خلاصه [illegible] حسن [illegible] باری
اینهم تقلب مبارک شان در نیابد که در دستور العمل یعنی کتاب [illegible] مروج الذهب [illegible] که
مجتبی با معاویه [illegible] فرماید و [illegible] خلافت [illegible] پس این همه [illegible] و عبارت [illegible]
اسماء [illegible] در این اعتقاد هم [illegible] که امام [illegible] از خطا [illegible]
فقط برای ازاله خطا از صفحه روزگار و آوردن امام اعظم [illegible] دلیل [illegible]
امام [illegible] و تصنیف الفین فرماید و حضرت امام حسین [illegible] رسول الثقلین [illegible] هم [illegible]
[illegible] در باره عصمت امام وقت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اعتراض [illegible] بیان [illegible]
[illegible] فقال تعالی [illegible] الحکیم [illegible] الی الصراط
المستقیم [illegible]
[illegible] هرگز [illegible]
پیدا کردن [illegible] تازه است [illegible] گویند [illegible] الفاظ اعاده [illegible]

...ارد صاحب صراح در ترجمه لفظ حدوث میگوید
...ستم و نیز کریمه لعل الله یحدث بعد ذلک امراً
...م جدید و مجدد دست شاهد صدق است برین دعوی و نیز حدیث حضرت ام
...نقل العالم الثقة عز الدین ابو المظفر یوسف بن الحسن بن محمد بن
...حسن الزرندی محتداً المدنی مولوداً الانصاری نسباً المحدث بالحرم
الشریف النبوی صاحب کتاب الاعلام بسیرة النبی ﷺ فی الباب الثالث والعشرین من ذلک
الکتاب انها لما احتضرت قیل لها اندفنک مع رسول الله ﷺ قالت ادفنونی مع اخوانی
بالبقیع فانی قد احدثت اموراً بعده دلالت صریحه دارد برینکه احداث ابداع امور جدیده منکره را
میگویند نه اعاده را و لعمری لله درها کیف اعترفت علی نفسها و استحیت من قرب سید
الانبیاء ﷺ و هرگاه اینها یافتی پس هیچ نماند که احداث بر ارتداد بمعنی اعاده کفر زینهار صادق نخواهد
و علی هذا ما احدثوا بعدک دال بر مفاد ارتدوا بعدک نخواهد بود و لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم تفسیر و تاکید جمله
اولیٰ یعنی کافرین بعد الاسلام هرگز نمی تواند افتاد چه درمعنی احداث و ارتداد تغایرست و بین التفسیر و
المفسر و التاکید و المؤکد تطابق واجب علاوه ادعای نص بودن لفظ مرتدین در تحکم بحت انجار زینهار از
لفظ مرتدین مصطلح شرعی مراد نمی توان گرفت الا لفظ علی اعقابهم حشو و لغو خواهد بود و هرگاه بالاتفاق من کافة
الخلق بعد ارتحال رسول رب تعال همین دو سانحه حادث شده لا ثالث لهما یکی امر خلافت و ما تفرع علیها و دوم ردت
بعض قبائل عرب بصدق روایت پس چون امر ثانی ازین حدیث مراد نتوان گرفت اولین متعین خواهد بود کما
نص علیه صاحب نهایة ابن الاثیر و صاحب مجمع البحار فی لغة الردة واللفظ لمجمع البحار
وفی حدیث الحوض فقال انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم ای متخلفین عن بعض
الواجبات قال ولم یرد ردة الکفر ولهذا قیده باعقابهم لانه لم یرتد احد من اصحابه
بعده انما ارتد قوم من جفاة الاعراب انتهت فانظروا یا معاشر المسلمین کیف

ابطل الارادة ردة جفاة الا...

بان المراد من الاصحاب البعض ...

الواجبات واستحقوا بسببه السقر كما ...

التخلف كان سوى التخلف عن سفينة عترة الرسول ...

صار سببا للعار والشين بل للغرق في لجة النفاق بلا مين و...

يدخل اصحاب الرسول في جهنم ولا ينفع منه شفيع المذنبين صلى الله ...

و بر طبق شق مزبور معنی حدیث وضوح تمام دارد یعنی میدانی که چه احداث کردند بعد تو از غصب خلافت

احد الثقلین پس بعد مقوله رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته می شود که بودند آنها برگردنده بر پاشنهای

خود از وقتیکه مفارقت کردی تو از ایشان یعنی بعد نبی و طغی و عداوت که بموالات و اطاعت تو اختیار کرده بودند

بهمان شیوه قدیمه رجوع و طریقه متروکه را پی سپر کردند که اطاعت ترا گذاشتند و علم لعنت و عناد برافراشتند

و مقوله نبوی را که قرینه معنی ردت قرار داده اند از قلت تعمق است فذاک علیهم الا انهم چه اگر امت عیسوی

از اعتقاد الوهیت حضرت عیسی متعلقین و ارشاد جناب شان باز می آمدند و لبعد عروج جناب روح الله بسما

باز آن عقیده را از سر می گرفتند البته حکایت قول علیه السلام قرینه اراده معنی ارتداد می توانستی شد و اذ لیس

فلیس بلکه امت مزبوره هم احداث امر جدید یعنی اعتقاد الوهیت حضرت مسیح نمودند و امت محمدیه هم

احداث امری تازه یعنی غصب خلافت و ما یتفرع علیها نمودند پس مقوله نبوی قرینه عدم اراده معنی

ارتداد از احداث است نه بالعکس و اگر کسی گوید که ما فرض کردیم که معنی مطابقی مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد

الاسلام نیست لیکن ارتداد شرعی هم فردی از افراد ارتداد علی الاعقاب است و ما من عام الا و یجوز ان یراد منهم

الخاص پس کدام مانع است که از مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد الاسلام مراد نتوان گرفت گوییم جزاک

الله عنا خیر الجزاء این خود عین مطلوب شیعه است که بی اعتقاد اصل چهارم یعنی امامت ایمان حاصل نمیشود

چنانچه ترک اسلام را ردت می گویند ترک ایمان را هم ردت خواهند گفت لیکن غرض ما این است که از

...هم مرادف آن قرار دادن چنانچه
...ت اینکه از ما احد ثواب کا حدث امور حادثه بعد
...یا علی اعقابهم ارتداد شرعی من حیث اللغت
...ام الوفاق و نیز اگر بخاطر کسی خلجان کند که مسلمانا که از اصحاب
...بعین باشد که بموجب اصطلاح اهل شرع مراد توان گرفت گوئیم که حدث و احداث
...و با لفظ بدعت و ابداع وارد شده و شرعی هم وارد ابن اثیر در ماده حدث گفته
...الدینیة من احدث فیها ما ... المحدث الامر الحادث المنکر الذی لیس
بمعروف فی السنة والمحدث بکسر الدال وفتحها علی الفاعل والمفعول بمعنی الکسر من نصر جانیا
واجاره من خصمه وحال بینه وبین من یقتص منه وبالفتح هو الامر المبتدع نفسه
ومنه الحدیث ایاک ومحدثات الامور جمع محدثة بالفتح هو ما لم یکن معروفا فی کتاب
ولا سنة ولا اجماع انتهی ولا یخفی علی ذی مسکة عدم صدق هذا المعنی علی الارتداد
و نیز در بعض طرق این حدیث که الفاظ بعدا بعدا وسحقا سحقا لمن غیر بدل بعدی واقع شده موید است
که از احداث ارتداد مراد نیست چه اطلاق تبدیل و تغییر بر ارتداد ... بلکه بصراحت دال است
بر تبدیل یا نقض امری که قرار یافته باشد و آن نیست مگر خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام و از آنچه بتصریح دال است
بر آنکه از احداث زنهار ارتداد مراد نتوان گرفت ما روی فی المشکوة عن عقبة بن عامر قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد کلام لست اخشی علیکم ان تشرکوا ولکن اخشی
علیکم الدنیا ان تنافسوا فیها و وجه دلالت نهایت ظاهر است زیرا که هرگاه نفی بعضی ثابت شد که
از بعض اصحاب احداث واقع می شود و سبب این هم نص واقع شود که شرک نخواهد شد بلکه مخافت تنافس در دنیا
بود پس بصراحت ثابت گشت که آن احداث ورای شرک که بقرینه مخاطب با مسلمانان اینجا مراد از ارتداد
خواهد بود علی هذا اشراک از مسلمانان مطلقا بعد انتقال رسول واقع نشده تا مرتدین داخل اصحاب

بود و نیز

بنودند و الاختلاف قول مخبر صادق
نباشد لامحاله امر خلافت که بی منصب دینیاهم ازان [illegible]
غایت ظهور حاجت بیان ندارد خواهد بود اذا وقع امر ثالث [illegible]
استحقاق النار سوی ذلک الامر بکمال [illegible] غیر [illegible]
حدیث اهل سنت بیشتر احادیث خواهد یافت که دال بر قبح عصا [illegible] مخبر صادق است [illegible]
بنوعی است که بر امر مستقبل خبر کرده و همچنان واقع شده است چنانکه بکمال صراحت دلالت دارد علی ما قلنا وای
دلالت و صدق است که در مشکوة و هم در بخاری فی باب الاحکام مروی است عن ابی هریرة قال قال النبی صلی
الله علیه وسلم ستحرصون علی الامارة وانها ستکون ندامة یوم القیامة فنعم المرضعة وبئست
الفاطمة پس منصفی را باید که تامل سازد که از این باده اخبار از غصب خلافت بصراحت چگونه مفهوم میشود آیا یعنی
کدام استحقاق را استقبال قریب و مخاطبت با اصحاب بخصیص چگونه دلالت دارد بر آنکه حرص
امارت عاقریب که عبارت از بعد وفات رسول باشد و هم از جماعت واقع خواهد شد واذا [illegible]
ذلک فقد وضح لک غایة الوضوح ان ادعاء الکرمانی وصاحب فتح الباری
انه علیه الصلوة والسلام ما اراد خواص اصحابه بل لم ترد این من جفاة الاعراب
[illegible] بل اراد [illegible] بلا ریب کما نص علیه الاثر انتهی بلفظه
اقول و استعین بالرؤف الرحیم تضعیف [illegible] است بعض قائل [illegible]
مولف جامع فضائل [illegible] باصول [illegible] روایات [illegible] بر جا خویش [illegible]
حاصل [illegible] مولف [illegible] اعتقاد بودند [illegible] روایات اهل حق
ایراد [illegible] فاضل نیشاپوری تفسیر کبیر یا ایها الذین
آمنوا [illegible] الآیة نقل فرموده اکتفا می نماید [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] که در اخر [illegible] بسیار [illegible] الاختلاف [illegible]

...وم عيينة بن حصين وغطفان
...ن عبد ياليل وبنو يربوع قوم مالك
...جاح بنت المنذر المتنبية التي زوجت نفسها
...ـام الاشعث بن قيس وبنو بكر بن وائل بالبحرين قوم الحطم
...م ابو بكر وكفى الله امرهم على يديه وفرقة واحدة في عهد عمر رضي الله
...ـسان قوم جبلة بن الايهم الى آخر قصة تنصره وذهابه الى الروم

اما مرویات مستندات معتبرین شیعیان آنکه حسین بن الحسن الجرجانی مفسر مشهور ایشان در تفسیر آیت وانی بهدایت مسطوره می فرماید که در تواریخ آورده اند که سیزده قوم مرتد شدند سه در عهد رسول صلی الله علیه وسلم ده قوم پس از رسول بار تفصیل جماعت اولی پرداخته وفقیر خاکسار احمد را از علمای شیعیان بر بعضی قادر نشد بعلم که با وجود عدم تعداد بالتعیین که در مثال آنها که در کلام مولانا نظام الدین نیشاپوری نقلا عن تفسیر الامام الرازی رحمة الله علیهما تفصیل شان گذشت استیعاب این سیزده قوم نماید فتح الله بن شکر الله کاشانی در منهج الصادقین در شمار هفت قبیله که در عهد خلافت صدیق اکبر راه ارتداد پیمودند قوم مالک بن نویره را نیز شمرده میگوید که در عهد ابو بکر هفت قبیله مرتد شدند یکی فزاره قوم عیینه بن حصین دوم غطفان قوم قرة بن سلمه سوم بنو سلیم قوم فجاءة بن عبد یالیل چهارم بنو یربوع قوم مالک بن نویره پنجم بعضی از قبیله تمیم قوم سجاح بنت منذر که زوجه مسیلمه کذاب بوده و دعوی نبوت کرد ششم قوم اشعث بن قیس هفتم بنو بکر بن وائل در بحرین که قوم حطم بودند حق تعالی شر ایشان کفایت کرد و بر دست مسلمانان بقتل آمدند انتهی کلامه بعینه نعمتی تعالی که او را در تشیع عرفی غالی توان گفت در همان مقام بعد ذکر جماعتی چند از اهل ردت قلمی نموده که دعوی اتفاق شیعه و سنی بر ردت بعضی از مذکورین فرموده و عبارتش این است دیگر بعد عهد مبارک آنانکه جمهور خاص و عام ارتداد ایشان را حکایت کرده اند و اختلافی ندارند هفت طائفه بودند بنو فزاره قوم عیینه بن حصین و بنو غطفان قوم مرة بن سلمه و بنو سلیم قوم فجاءة بن عبد یالیل و بنو یربوع قوم مالک بن نویره و بعضی از بنو تمیم قوم سجاح بنت منذر و آن زنی که دعوی نبوت کرد و آخر زوجه مسیلمه کذاب شد

وچند گاهی هر دو کلمات باطل و ترّه
بر زبانها نزول یافته و کاغذ باد مخترع اوست که
گمراهان را فریفته که آواز پر جبرئیل است آخر الامر سجاح بعد از
پیغمبری را خواند مردم کوشش و زشت تا آنکه اشعث بن قیس برادر غالب آمده بود در حبس
واسیر ساخته و همچنین در عهد خلافت خلیفه دوم عمر غسان از قوم جبلة بن ایهم از اسلام برگشته
رفت و از مرویات این فصل است روایت امام اعظم طوسی است که باعتراف صاحب بحار در کتاب امالی از ابن عباس
که گفت مرتد شد اشعث بن قیس و مردم دیگر از مسلمانان بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفتند که نماز را بجا آریم
و زکوة را ادا نمی کنیم پس ابوبکر اباکرد و گفت هر بندی که رسول الله صلی الله علیه و سلم گره بسته است من آن را نخواهم
گشود و بر هم نزد و آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از شما گرفت من چیزی از آن نخواهم کم نمود از برای شما و البته
جنگ خواهم کرد با شما و اگر خواسته باشید که زکوة یک ساله شتران را بار ریسمانی که شتران را بآن بسته
سیدارید پس از شما ریسمانها را که رسول خدا از شما گرفته هر آینه با شما جنگ خواهم نمود پس آن این
آیت خواند وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ
عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ الی
اخر القصة انتهت ترجمة روایة الطوسی علی لسان بعض المجتهدین اگر منکرین زکوة
مالک امثال مرتد نباشد باری انصاف باید که چرا مفسرین ایشان را بکدام معنی در زمره اهل ردت
داخل کرده اند انکار زکوة عین بغاوت و عناد است و بر تقدیر ارتداد شرعی حکم با ایمان مالک و ملوکین او با اقرار
چگونه جمع توانند شد بالجمله بر سبیل استیعاب این قسم روایات از کتب معتبره اهل سنت متعهد شوم الا کتابی ضخیم
جداگانه تالیف توانم کرد پس در ثبت بعض قابل الصبار روایات مشهوره گفتن بسیار خیریست تعقیبات گو
روایات کار حصر است لا غیر بلکه بوقت تصریحات ائمه عظام مذهب خویش گوش نمی نهد و بجهت سیر و بعضی
از مفتریان شیعه خصوصا که بیکم شیعه سر او سامعه خرافات شیوه و بریده او بحکم پیرا در همین او باشد حیران

... ما نتکلم به الا تلفیقا او ارتجالا
... و لعلهم ... اول ... عبا ...
... و ضلال است که کفر معنوی از لوازم مصنف آن جناب ...
... امیر المؤمنین که احداث ابداع امر جدید ...
... ذلک لا تدری ما احدث انه تعالی ... گناهی ... اگر ...
... تغییر و تبدیل در دین کند لازم کفر معنوی است ... نسبت ...
بران اراده و بمعنای ظاهر شود که احداث گناهی است که مرتکب آن در احکام ... با شد که
مقابل مشهور بمعنی بدعی چگونه باشد که در حقیقت ... خود باقی نیست ... که تصریح
صاحب تحفه هم بخلاف آن حاکم است چنانچه ... ان شاء الله تعالی ... شود ...
بسیار از اقوال عرب را که افصح فصحا و ابلغ بلغا باشند ... کرده بلکه آن بزرگان ...
و رتبه تشیعین ... دین و ایمان خلایق ... کفر معنوی ...
... قرار داده و ... اهل التشیع پس قطع نظر از روایات صدوق ...
الفرقان ... کافی ... در حق یونس علیه السلام ... ابن ابی یعفور ...
احداث روایت کرده و الفاظها هذه قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ...
یده الی السماء رب لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا و لا اقل من ذلک فما کان باسرع من
ان تحدر الدموع من جوانب لحیته ثم اقبل علی فقال یا ابن ابی یعفور ان یونس بن
متی وکله الله الی نفسه اقل من طرفة عین فاحدث ذلک قلت فبلغ به کفرا
اصلحک الله فقال لا و لکن الموت علی تلک الحال کان هلاکا ...
... این حدیث ... و ترک اولی حمل ... بالیقین ... خود ...
کفر معنوی حضرت یونس ... و کفر ظاهری ... احداث ...

این رئیس [illegible] شیعه لازم می
بمنافقت مجاهدین که در کتاب [illegible] طالب
بن قیس هذا النبی و قال خطبنا علی [illegible] هذا [illegible]
أن یذکر و قال الا ان خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه [illegible]
احمد ثنا بعدهما احدا اتقی الله فیهما اخرجه احمد و بقول مجامل [illegible]
بعضهم نفس [illegible] صحابه [illegible] قول [illegible] ذلک این باشد که شخص که ام گناه مخصوص [illegible]
را مستلزم محو سازد و مثلا اگر [illegible] باشد [illegible] بازهم [illegible] این صحابه چگونه گناهی مثل اعدا
را که در تمهید بنیان شرع تغییر و تبدیل در دین که ملزوم کفر است اطلاق می آید ولیکن نحو نسبت [illegible]
و نظیر صحابه اگر از راه [illegible] نفس [illegible] باشد [illegible] مع الغیر و کر صحابه چرا و چنین معصیت
[illegible] که [illegible] که صحابه رسول را با خود و انتساب چنین گناه عظیم شریک گردانند
بلکه [illegible] انبیا علیهم السلام [illegible] باشد [illegible] اول تعلق دارد و اگر مقصود عام است
یعنی فی الجمله [illegible] لفظ [illegible] است خواه آن امر جدید صغیره باشد یا کبیره با شخص اول گناه
[illegible] بود [illegible] کما لا یخفی چه در صورت اولی و ثانی که در حد
[illegible] خویش [illegible] می شود [illegible] تمامی خویش
و بیگانه [illegible] گردد [illegible] قوله اعاده امری را احداث نمی گویند الی آخره
اقول [illegible] حضرت [illegible] بر تقدیر اراده اهل سنت سوا [illegible] و از حدیث [illegible]
خلاف [illegible] لازم می آید زیرا که آنجا اعاده امر اول گرفته [illegible] و احداث شامل ابداع امر جدید
ملزوم کفر [illegible] مقتضی است [illegible] عند العقلا [illegible] مسلم [illegible] که حکم کفر ابتداء
در بسیار از امور [illegible] است [illegible] کفر [illegible] علی الاسلام [illegible] دیگر [illegible] فریقین [illegible] خود
ثابت اما عندنا فظاهر کما لا یخفی علی من طالع اسفار المذاهب الاربعه

...هم الاعظم فی تهذیبه عن
...م قال سألت ابا جعفر علیه السلام
...وکفر بما انزل علی محمد صلی الله علیه وآله وسلم
...فقد وجب قتله وبانت منه امرأته ویقسم ماله علی ولده
...شیعه وسنی هر دو در بعضی از صور ارتداد توبه هم قبول نیست اگر زن
...ارتداد شوهر علوق ولد بنطفه حرام است بخلاف کفر ابتدائی بالاجماع ولئن تنزلنا عن ذلک
کلام ضعف عذاب و زیادت عقوبت ومزید تغیظ وغضب جناب احدیت بر ارتداد ومذکور اجماعی فریقین
ومصرح فی التفسیرین است باید در مدارک بلیغین ونحلیین آیا اقرار بیاید که اذا اثبت الشیء ثبت بلوازمه
واذا ارتفع ارتفع بلوازمه پس ضرورت که مرتدان حقیقی مراد باشند اعاده معدوم بعینه کجا است
وعلم صدق احداث برین قوم چیست بلکه احداث امری تازه است واعداد ضدی است بی اندازه
مع ان الاصرار علی الکفر الابتدائی کما وقع من ابی جهل وامثاله اللئام والارتداد
اعنی طریان الکفر علی الاسلام متغایران مفهوما ومصداقا فانه مع التجدد وقطعا
واز این تقریر مستوهم نشود که اول التحقیق طریقه جدید خلاف شارح کرمانی می پیمائیم ومسلک بعضی دیگر از
علمای کرام ایم بلکه مقصود این هیچمدان آنست که حضرت مؤلف استدلال را ناتمام میگذارد وبایراد
او قاطعه بر خوش قدرتی ندارد مگر کاتب الحروف آنچه در فصول سابقه برای تائید شارح
مزبور واتباع واشیاع او ذکر کرده ام وهرکه از طلبه علوم دینی بمعاینه آن خورسند برای تائید
بصیرت شوقه خبیر کافی وبسند است قوله صاحب صراح الخ اقول اگر مدعای مخاطب همانست که در
شق اول از قول سابق گذشت پس گر عبارت صراح دلالتی هم بران ندارد فکیف یکون انصافا فی
الباب فتذکروا یا اولی الالباب قوله ونیز الخ اقول بدستور سابق مخدوش است بوجوه عدیده
ومدخول است بنقوض سدیده نخستین لانسلم که لفظا احداث از جناب امیر المؤمنین صحیح باشد وسند منع

روایت

و روایت ... [illegible]

عن عائشة رضی الله عنها انها [illegible]

مع صواحبی بالبقیع لا ازکی به ابداً فلا [illegible]

و روایت صاحب اعلام در باب سیزدهم از کتاب مذکور بی ذکر سند

که در مفهوم احداث تازگی معتبر است اعم از آنکه بدعت ابتداع باشد یا نه [illegible]

مزعومی لازم نمی آید فان العام لا دلالة له علی الخاص باحدی الدلالات الثلث پس هرگاه ایمان [illegible]

ذکر مطاعن یا در مومنین و مومنات و تصریحات و تعریضات آن و ستانه ایمان بشوید و هر چه بخون

خاطر باشد بر زبان بگوید یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابداً ان کنتم مؤمنین

سوم آنکه بر تقدیر صدور امور مذکور قطع نظر از حدیث ابن ابی یعفور معارض است بحدیث امام

صادق که مامور باظهار حق بود و بروایت شیخ المشایخ می فرمود که اختلاف طبقات شیعه از جانب من

فی البحار للمجلسی عن ابی عن سعد عن محمد بن الولید و السندی عن ابان بن عثمان عن محمد

بن بشیر و حریز عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له انه لیس شیء اشد علی

من اختلاف اصحابنا قال ذلک من قبلی یعنی بجناب صادق حریز عرض کرد که از اختلاف

شیعه چیزی بر من سخت تر نیست فرمود اینهمه اختلاف از جانب من است و هم در کتاب مذکور از علل شیخ

صدوق است و محدثین دیگر هم روایت نموده اند از زراره که بارها از صادق علیه السلام قبل ازین نقل شده که حکم چیزی

را از امام باقر پرسیدم پس جوابی ارشاد نمود پس مردی آمد و از همان چیز در همان وقت پرسید و جواب مخالف

اول شنید و مردی دیگر بجوابی مضاد هر دو مخاطب گردید بعد رفتن شان گفتم که این دو کس از شیعه شما

باشندگان عراق اند نه از اهل شقاق پس اینهمه خلاف از برای چیست فرمود که این اختلاف انداختن بهتر

است از بهر ما و شما اگر این اختلاف نمی انداختم بقای ما و شما کمتر می شد زراره گوید که بحضرت صادق علیه السلام

گفتم اگر شیعیان خود را بر سنان نیزه ها یا بر آتش حکم فرمائی البته بکنند و از سنان و آتش نترسند

... و شنید امام سکوت نمود و هیچ نگفت پس
... بیان کرده بود اکنون چند حرف دیگر از
... م نوره کریمه ان الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا
... معصومین در توحید رب العالمین که اصل الاصول مؤمنین است بجای رسیده
... کیسان یعنی مؤمن الطاق و هشام بن حکم قدس الله [illegible] حدیث جسمی از بالا تا ناف
مجوف است و پر و از ناف تا پایین اجوف خالی اعتقاد می کردند و می گفتند که این معنا را از ائمه هدی
فرا گرفته ایم چنانچه روایتی از کتاب التوحید باسناد ابی رح قال حدثنا احمد بن ادریس قال
حدثنا محمد بن عبد الجبار عن صفوان بن یحیی عن علی بن ابی حمزة قال قلت لابی
عبد الله علیه السلام سمعت هشام بن الحکم یروی عنکم ان الله عز وجل جسم
صمدی نوری معرفته ضرورة یمن بها علی من یشاء من خلقه فقال علیه السلام
سبحان من لا یعلم کیف هو الا هو لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر لا یحد
ولا یحس ولا یمس لا یدرکه الحواس ولا یحیط به شیء لا جسم ولا صورة ولا
تخطیط ولا تحدید انتهی بلفظه و از جماعت کتابهای [illegible] از بعضی [illegible]
معلوم است از جهت که شیعه در مسئله توحید تا آنکه جمعی مشایخ [illegible] گروهی [illegible] مسئله [illegible]
و [illegible] و فغان میکردند که امامی با هر وقت مسئله تعلیم گرفته باشند اصحاب و موالی خود که در توحید اختلاف
داشتند متحیر گذارد و این اختلاف در مسئله عدل باری تعالی ظاهر گردید که گناه و از [illegible]
یا بد و عهد و لعذاب عقوبت گرفتار آید چنانکه [illegible] و در باب نبوت بعد از [illegible] اینجا [illegible]
از شیعه صراحتاً با انقطاع آن قائل نبودند و دعوی نبوت کاذب می نمودند و بعضی از فرق ایشان در حق
حضرت روح الامین که واسطه نبوت و رسالت است اعتقاد بد داشتند بلکه نسبت [illegible] در باره او نسیان
می دادند چنانچه مذهب مفضلیه و غرابیه بر آن دلالت دارد و تتبع کتب مقالات اهل عالم این [illegible]

امور را واقعی می پندارند

فرقه تکفیر مرتضوی رفتند چنانچه ...

تبصرة العوام بتفاصیل آن مشتمل است و در مسائل فقهیه ...

نمی گنجد بلکه بنهایت اعداد در شمار و تعداد از بدایت ایشان قدم فرسوده باز ...

چنانچه از کشف امام اعظم جلی منکشف میشود بازی شطرنج را جایز ندانند و از مطاعن اهل حق ...

طوسی و شیعیان او بازی با ذکر و خصیتین را در عین نماز و لوکان مفروضا ناقض نمی خوانند بلکه تجویز آن را از

شوخی و بی باکی بجناب امام صادق علیه السلام نسبت میگردانند چنانچه روایت الحسین بن سعید از فضالة از معویة

بن عمار در کتاب مختصر یعنی استبصار خود شمار خود است قال سألت ابا عبد الله علیه السلام

عن الرجل یعبث بذکره فی الصلوة المکتوبة فقال لا باس یعنی معویه پسر عمار میگوید که از امام

صادق پرسیدم که شخصی در نماز فرض بازی بذکر خویش میکند فرمود هیچ باکی نیست انتهی و از اینجا قیاس باید کرد

که هرگاه در یکی از این چهار کتاب این قسم فضائح و قبائح مروی باشد در چهار صد مجلد از کتب حدیث که محدثین ایشان

در وقت ائمه بزعم خویش جمع کرده و صنادیق تفتیش کنند انباشته باشند و بعضی از آن ملا باقر مجلسی بهزار جهد و جهد

در تالیف بحار بهم رسید چها خواهد بود و مخفی نماند که شیخ طوسی در تصانیف خویش و ملا تقی مجلسی پدر بزرگوار

ملا باقر جامع العلوم در لوامع جابجا تصریح نموده اند که ترک استفصال در حکایت حال دلیل عموم است قطعیت

که علت حکم مذکور نیز در احادیث این کتاب که راویش از امام موصوف و دیگر سوالش دیگر ست و ورود

باید که ذکر و خصیتین مثل اعضای جسد از ابدی رکتین است و نجس چنانکه ناقض صلوة نیست ناقض

وضو هم نیست بطریق اولی و هرگاه در نماز مفروض این بازیها درست باشد و بی منت خلق تنگی و فراخی بدست

معبد بود در نوافل بی چون و چرا روا خواهد بود غلط گفتم زیرا که درین موضع خاص احسان مخلوق را هم

دخلی تمام است و انتقد مبرا از عنایت و بخشش بر وجهی ... محتاج نیست یعنی که علمای طائفه ...

کنار را هم بجناب ائمه اطهار در کتب دین و ایمان خویش می رسانند چون ایراد سند درینجا ضرور نیست

... في الوافي نقلاً من الأصول عن
... جارية فرهها ضمنتها الى ... قال لا بأس
... صح لود از امام كاظم عليه السلام پرسيد كه من در نماز مى باشم
... جن بهى ان ... السبوى خود ميكشيم و آن نحوش را با نحوش خود و اتصال ميدهيم امام فرمود
... العجب كه بعضى از معاصرين در مناظره اين كمترين استبعادات اوهام و خيالات خام
كه حضرت صادق ع چگونه اين بازى را تجويز فرمايد و حال آنكه در باره لعب شطرنج لفظ شرك و كفر ارشاد نمايد و امام
اعظم كه در استبصار آورده باشد پيش كرده و تمكين و وقار و خشوع و خضوع ائمه اطهار را وقت نماز و حكايات
شنيدن تير از جسد حضرت امير و بيخبرى آنجناب بسبب استغراق در اثناء تقرير آورده فقير عرض كرد هرگاه نسخه
استبصار بر محشى و صحيح نزد شما موجود است مطالعه آن نمايند و مطلقاً نبايد بايستى انكار نمايند مقدمه اولى
البته بلاريب مسلم است و حاشا كه اهل حق نسبت اين خبر با جناب ائمه هدى را اعتقاد نموده باشند ليكن منشا
امثال اين خبر جز عجز و بتمامى چيز ديگر بخيال نمى آيد علاوه بر اينها امام اعظم شما زياده تر از اين روايتها بسبيل خبر تحقير دين
و در انبان خويش نگاه ميدارد و چون تخم ضغائن در سينه مى كارد اين قسم كفريات را ساختن آن لعينين
طاهرين فرو مى آرد و خاتمة المحدثين شما در تاليف بحار چنان مستند ساخته است كه بعضى از فضائل را كه از
خصائص سنيان بيگناه گمان مى برد و ذكرش با شاره و كنايه هم درين مقام نمى رسد و در طائفه خويش بتقليد
شيخ المشايخ از آن منزه مى نمايد بعنوانى ذكر كرده كه همه كدورت و غبار بجناب شان معاذ الله من ذلك راه
مى يابد فبالعجب من الله من افترى على اهل بيت سيد الورى افسوس كه مخافت تطويل جاى [illegible]
كه مسائل فروعيه اماميه را كه مضحكه ارباب علم و دانش است هنوز در استقراء ساقطين بجهت علم متداول و در
كتب اين ها مسطور ... در همين مقام ياد كنم بالجمله از معاصرين قوم كه كاسه ليسى تقليد فاضل كشمير را شعار
خويش ساخته اند چه نام برم و حكايت ايشان كنم زيرا كه خود او در نزد هم خويش آنچه در جواب اين لعب
بازى مى ماندان گفته موجب خيرگى عقل و دانش است حيث قال فاضل اصفهانى درين مقام [illegible] را

با بهتان و افترا جمع نموده ملکه

صیدای زاکانی را ارشاد فرموده بکلمات مضحکه عبارات [illegible]
و سابقیت از امثال و اقران در ربوده متبیان ... ناقدان بصیر [illegible]
و هو سیس و اوهام ظلمانیه ظلمت بر بیست متفقی مستتر نیست که کلام هزل [illegible]
اول آنکه این هر دو مسئله که در اینجا ذکر فرموده است که محض افترای صریح است در هیچ کتابی از کتب [illegible]
از آن نیست عجب است که جناب قادر تا ... وه ادعا و آزرم از رخ برگرفته مسئله اول را الشیخ ابوجعفر طوسی
و دیگر مجتهدین امامیه نسبت نموده است رجوع بکتب امامیه که در اطراف اکناف خصوصا در ممالک کثیرة
الامصار هندوستان دایر و سایر اند شاهد عدل کذب و افترای اوست طرفه تر آنکه عدالت و تحرز از کذب از
شعر الطرر اوست لیکن فاضل ناصب شیخ المشایخ وقت خود است جهلا و مطلقا لا ابالی از کذب و افترا
ندارد الی آخر الهذیان بر دقیقه سنجان سخن کاملین هر فن مستتر نیست که این کودن زبان
حیران تیه ضلالت و گمراهی و گشته بادیه یافه درایی فضله خور عبید زاکانی مقتفی آثار وساوس شیطانی
که نقاب حیا از چهره ظلمانی برداشته در حق اساتذه خویش علم لعنت و عنا و افراشته چون ابلیس تلبیس نصب
العین او جز انکار و دعوی کذب و افترا معتری ... بود و بانگ بلند مصداق ان انکر الاصوات لصوت
الحمیر می گوید که حضرت علامه طوسی قدس سره العزیز در انتساب این تجویز راه بهتان رفته و هرگز اثری
ازین لعب و بازی در کتب امامیه جلوه ظهور نگرفته و حال آنکه تحمیل لوم و استلزام و استنباط جزئیات
از کلیات فقه شیعه هم هرگز بمقام تهمت نبود چه جای آنکه صورت خاص بر آن اختصاص در کتب دین و ایمان قوم
سر دست موجود باشد چنانکه در استبصار و دیگر تصانیف از شیخ طوسی ... هم امداد آن می نماید و بر ناظرین
استبصار پوشیده نیست که از سوق احادیث کلام امام اعظم طوسی درین کتاب نموده واضح است که این
روایات محکوم علیها بنفی صحت اند و روایتی که بعد از آن از عمار بن موسی از حضرت ابی عبدالله در خاتمه باب آورده و غیر
از شیخ المشایخ کسی بر آن فتوی نداده چنانچه از لوامع لمعان ظهور رسیده و مصداقش آنست که اگر شخصی

...ود و همچنین اگر باطن سر ذکر را مس کنند در همه
...ان رسیده این کلمات جا و دیده که مراد امام آنست که متوضی
...اند که نجاست ملاقی گردد بر این تقدیر اعاده هر دو چیز واجب الاحتیاط از
احتیاطی بود با تجدید ولیت ائمه معصومین محفوظین مأمورین باظهار حق که اجتهاد را در
بیان ... احتمال نسخ را حقیقة در آن گنجایشی نیست پس همه اختلافات و آنچه شمه از آن متعلق باطهارت
است و قد مر قبل ذلک بعد رسید خصوص حضرت باین زبانهای خاص با مواضع مخصوص و قت ناجا حضرت
ملک قدوس مخصوص گردید اکنون بعضی از احادیث شیخ المشایخ صاحب قصه مذکوره در کتاب علل الشرائع
باید دید عن عبد المؤمن الانصاری قال قلت لابی عبد الله ع ان قوما یروون ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اختلاف امتی رحمة فقال صدقوا فقلت ان کان
اختلافهم رحمة فاجتماعهم عذاب قال لیس حیث تذهب وذهبوا انما اراد الله فلولا
نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم
فامرهم ان ینفروا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ویختلفوا الیه فیتعلموا ثم یرجعوا الی
قومهم فیعلموهم انما اراد اختلافهم من البلدان لا اختلافا فی دین الله انما الدین
واحد انما الدین واحد انتهی ملخصا که عبد المؤمن انصاری پرسید که سفیان روایت میکنند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم اختلاف امت را رحمت فرمود امام صادق ارشاد نمود که راست گفته اند و براه افتراق رفته
راوی گفت هرگاه اختلاف امت رحمت باشد اتفاق امت عذاب خواهد بود امام فرمود که در فهم معنی غلط رفته
اختلاف در هیچ صورت نمی‌تواند رحمت شد زیرا که دین خدا نیست مگر یکی بلکه مراد از اختلاف سفر
نمودن از بلاد مختلفه و ما رجعت کانه رفت برای تحصیل علم نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تعلیم قوم خود
بعد مراجعت بجای خود حق تعالی در قرآن مجید امر بآن نموده اختلاف دینی موجب ضلالت و گمراهی است
... گمراهی ... بر اهل البصیرة انصاف ... عیان است که حدیث حضرت عایشه

صدیقه رضی الله عنها و اعتراف بصدور

در التقاط اختلاف در طبقات شیعه که مقتضی اصرار و افتخار است

اختلاف داشتن و اختلاف را موجب ضلالت و گمراهی گفتن اعتراف بعضی

الانتاج هست یا نه و لنعم ما قیل علی انفسهم شهد این است وجود این صفات

و ثبات بر شر و القول بکر و ولاء الیس پس این امامت هست که بو قبس می نماید

از هیچ چیز پس چون حضور محکم بی تمیز پس اینهمه معایب را در بارهٔ اهل بیت امجاد و کلیه او در

تراشی و خورده گیری بر صحابه کبار افتاده اند چهارم معارض است بکلمات طیبات بعضی از ائمه که عصیان

و ظلم بلکه فانی شدن عمر خود را در معاصی بصیغه متکلم واحد بکمال بلاغت نسبت بخود نموده اند و حضرت امام

بحرکات عنیفه بجانب شیعیان راجع می نمایند کلمه کانت قلوبهم لا ترضی بذلک این

صیغ را بجمیع غائبه بر می گردانند و در این متکلم را از لوث ارتکاب آن امور باعتراف لسانی پاک می دارند

چنانچه تفصیلش از کتب معتمده امامیه مثل تصانیف طوسی و شروح اربعین و شروح زبور و انجیل اهل بیت طاهرین

که حال صحت مجموعش قبیل از این گذارش یافته می توان دریافت پس در ما نحن فیه محتمل است که عند

الاستفسار از دفن امیر المومنین بر قبر شریف سید المرسلین بروایت مولانا ابو عبد الله محمد الحساکی

ابن مولانا عز الدین بعضی از بنی امیه که مصدر محدثات و شرور بودند بظاهر بجناب مقدس صدیقه

مسلک حسن اعتقادی پیموده حاضر باشند یا در سوال یعنی فکانی مع رسول الله که بصیغه متکلم مع الغیر

مروی است بی واسطه یا بواسطه دیگران شریک باشند و جناب ام المومنین بجهتی از وجوه در آن وقت

پی برده باشد که الکنون موضعیکه در روضه شریف باقی است برای شخصی دیگر است چنانچه اصل این

قصه ان شاء الله تعالی عنقریب خواهی دریافت پس بظاهر اگرچه نسبت احداث بذات مقدس یا مکرمه منسوب

اصلی تعریض بطرف بعضی از حاضرین یا سائلین است گویا میفرمایند که قرب جوار رسول الثقلین و سید

الخافقین بمثال شیخین را می زیبد که هرگز دامن همت شان بغبار شرور و محدثات امور نسیا لوده

...رت نائره ضغائن و محن بوده اند کمال احسن ادب
...ان و تشنیع را در باره مادر مؤمنین بعرش برین میرسانیدند
...یک نمود و بر تقدیر تقسیم میراث قطع نظر از توجه طعن فدک با بوبکر صدیق
...اسبان نمود پس زن هیچگونه مساغی نداشته باشد انتهی بلطف تحیه بر حضرت کلمه
...با سرور کائنات در آن رسیده چه قدر از حضرت نبی بعید است چنانچه صاحب تنقیح انور روا نشده و از
علمای شیعه دست این طعن را از غایت کوته اندیشی بجناب شیخین دراز نموده اند لیکن بخیال ایشان در نیامد
که اگر جمعی از ملائکه مقربین موسوم بنقالین لاشه های متشیعین را اگر چه در مغرب یا مشرق دفن شده باشند
بدون ضرب معاول گرداگرد قبر شریف سید المرسلین در زمین میسپارند تمنای حسن مجتبی در باره دفن بمقبره منوره
مصطفوی و استدعای آن از حضرت ام المؤمنین صدیقه که متفق علیه فریقین است بدون ضرب معاول کی
ممکن و آنجناب را با وصف اینهمه قرب صوری و معنوی حاجت سوال چه باشد بالجمله سخن همین است که شعر

وإن سئم الإنسان من سوء نفسه ※ فمن سوء ظن للذي ليس يسلم او بلا

بعضی از قدمای شیعه که تارک الفقا سعادت التقای امام صادق علیه السلام بودند و در رفض و اعتزال عمر
خود بسر نموده اند مانند عبد الله مسکان برآنها علمای طائفه تاویل حسن ادب و مراعات اجلال امام فرموده
چنانچه قدوة المسلمین اسوة المسلمین فاضل کشمیری از نزهه نقل میکند و میگوید آنچه بعضی از علمای رجال امامیه
نوشته اند همین عبارت که یابی ان یدخل علیه اجلالا له وخوفا من التقصير في
القيام بوظائف تعظيمه والاجلال بتأدية ما يستحقه عليه السلام من
الاجلال والاحترام انتهى یعنی راوی مذکور از ملاقات امام صادق اعراض و انکار میکرد
و سبب آن نیز و مقصود از آن استنکاف و استکبار آن بود که مبادا در وقت مشرف بودن بحضور امام
در تعظیم و توقیر آنجناب قصوری و فتوری سرزند و برای جناب صدیقه که بنص قطعی قرآنی مادر مؤمنین است
و بدلالت کریمه مذکوره فی العهد طاعنین او قطعا و یقینا بهره از دین و ایمان ندارند حضرات متشیعین

چه زبان

چه زبان درازیها از ملمن فوت نقض ...

القاری فی التوشیح والخیر الجاری روا ندارند ... روایت

عن القاری صحیح نپندارند بلکه استدلال بر کفر اجنبیات نعوذ بالله من [illegible]

المرسلین از شومات آخر و انکارند چنانچه کتاب خیر الخیر لکسر عقیمی قرشین [illegible]

در قرآن مجید میفرماید الخبیثات للخبیثین فاعتبروا یا معاشر المسلمین

از ابن ابی ملیکه قال استاذن ابن عباس قبل موتها علی عائشة وهی مغلوبة قالت اخشی ان

یثنی علی فقیل ابن عم رسول الله صلی الله علیه وسلم ومن وجوه المسلمین قالت ائذنوا له

فقال کیف تجدینك قالت بخیر ان اتقیت قال فانت بخیر ان شاء الله زوجة رسول الله

ولم ینکح بکرا غیرك ونزل عذرك من السماء ودخل ابن الزبیر خلافه فقالت

دخل ابن عباس فاثنی علی وددت انی کنت نسیا منسیا سویعینی و صاحب توشیح و خیر

جاری نیز آورده از ین معلوم شد که آمدن ابن عباس وی ناگوار بود از انکه در ستائش مهملات خود

گوش نهادن نیست تنزیه جهور او باره دفن سایر ازواج تجویز نمی‌شود و موید توجیه اخیر است انچه از جناب ام

المؤمنین در روایت بعضی از سالطین مروی است که بعد از دفن عمر بن الخطاب رضی الله عنه که غیر محرم است

در حجاب استتار می پرداختم چنانچه در مشکوة شریف نیز از مسند امام احمد مندرج است و خود قول ام

المؤمنین ادفنی مع صواحبی او اخواتی یعنی مرا بجوار خواهران من که ازواج مطهرات خیر الانام صلعم اند

دفن کن نیز بهمین تستر و احتجاب میخواهد و بدین فقره بیچارگان سکندر که جابه لا ازکی به روایت امام المحدثین

ابو عبدالله بخاری بمعنی حقیقی خویش است یعنی دفن کن مرا در بقیع با ازواج مطهرات ثنا نکرده خواهم

شد هرگز بدفن در حجره شریف بجوار فاروق بلکه مرحوم خواهند گفت که جوار فاروق و صحبت ازواج پیغمبر

صلی الله علیه وسلم اختیار نکرد و حالانکه بعد دفن فاروق در احتجاب و استتار می بود و نیز [illegible]

بنا بر آنست که فضا فی باقی از جانب شرقی در مقبره شریف برای حضرت عیسی علیه السلام مقرر گشته

...ندین سیوطی واضح می شود پس محتمل است که
...الست اگر جمله مستانفه باشد کان قائل یقول
...الت رضی الله عنها الا زکی به ابدا چنانچه مثل این تقاریر در سر اکثر کتب
...ندین ایضا و رحمة الله علیه و امثال و دیده باشی و توجیه روایتی دیگر که در کتاب علام
...یب شد فالاعاده لیست فی محلها آلا ندم سر اینکه باعث تاویل در کلام امام که انتسا
...وب بلکه کبایر تجویز و بعضی از انبیا فرموده حصول عصمت نیست که برای ائمه بلاریب موجود و از ازواج
و صحابه پیغمبر صلی الله علیه و سلم بالاتفاق مسلوب و مفقود فکیف یسوغ هذا التاویل و یجوز صرف الکلام
عن الظاهر بهذه الاباطیل و اصل این تقریر که از کتب قوم مثل تصانیف قاضی نور الله شوستری و نحو او
ماخوذ است مضحکه اطفال و ملعبه صبیان بیش نیست چه اول در ثبوت عصمت ائمه خصوصا متکلم کلمات
مشار الیها بالمعنی الذی اعتقدوه حجج قاطعه الزام و افحام است کما لا یخفی علی من طالع مصنفات
الامام کالنهایه و غیره من کتب الکلام بخلاف عدالت صحابه کبار از مهاجرین و انصار و اهل بیت اطهار سیما
جناب ام المومنین مورد و الطیبات للطیبین و مهبط اولئک مبرؤن مما یقولون لهم
مغفرة و رزق کریم که بر تقدیر عدم اعتقاد بعدالت و ثقاهت و عفت و طهارت اینها بنص قرآنی
ایمان شخص از دست میرود و هرگاه ایمان از زید یعنی اختیار محبت خدا و رسول و دار آخرت و اعراض از زینتهای
دنیا بنصوص قطعیه آیات کتاب کما فی مجمع البیان و غیره من تفاسیر الفریقین بمقام خود ثابت باشد پس نسبت
احداث که باظهار مولف بلزوم کفر معنوی است چرا تاویل جایز نخواهد بود بلکه در وجوبش انتظار باقی نیست
فضلا عن جوازه و اگر مساغ تاویل موقوف بر حصول عصمت است پس چرا ائمه قدما و متاخرین
شیعه درباره مشایخ و شیطان الطاق که باعتراف والد ملا باقر مجلسی در روضة المتقین بود اکاسه
قدما باین لقب ملقب بوده چرا از سر انصاف برخاسته از حق در گذشته الطاق همت بر هجران بسته
قلوب اهل ایمان را تا بند کار آن خسته اند و هذه عبارة الکتاب المذکور یلقب مومن الطاق

و هما

وصاحب الطاق ويلقبه المخالفون

بالكوفة فيرجع اليه في النقد فيرد ردا فيخرج

ستوق مغشوش فاذا كثر كان كذلك فلحدة

ويمكن ان يكون لكثرة مباحثاته مع العامة والزاماتهم وهولاء

الاول ثم جنس بعد قوله كما يقول فيقال شيطان الطاق يعني شخص مذكور را امامية

وصاحب الطاق ميگويند واهل خلاف شيطان الطاق لقب او نهاده اند واو در طاق المحامل كوفه دكان [illegible] و مي آ

ومردم براى انتقاد درهم و دينار بوى رجوع ميكردند وهرگاه او حكم ميكرد كه اين درهم ردى است بعينه

همچنان بر آمد پس بسبب تميز وجودت بصيرت او همگى او را شيطان الطاق ميگفتند و ممكن است

كه اين لقب بسبب كثرت مناظره والزامات مخالفين باشد واظهر همين است كه قدماء شيعه بسبب جودت

و حاضر جوابى در مناظره مخالفين او را شيطان الطاق مي گفته اند وليكن شيخ الطايفه امام اعظم او را كه

لقب مذكور بجهت بصيرت او در نقد است روايت نموده واز كلام نجاشى سعد رجال نيز همين معلوم مي شود زيراكه

او لقب شيطان را نيز بهمين معنى تصريح كرده كه در باب قلب درهم انچه مي گفت مطابق نفس الامر بر مي آمد پس معلوم

شد كه راى نجاشى بر طبق روايت شيخ است انتهى محصلا وازين مقام واضح تر شد خطاى فاحش پس

صاحب روضة المتقين يعنى باقر مجلسى واتباع واشياع او كه بنا بر نا عاقبت انديشى و بيهوده گوئى و جفا

كيشى بر اهل حق زبان طعن ولعن كشاده وضع اين لقب را براى ابو جعفر مذكور در حق اليقين و غير آن خصائص

ايشان دانسته اند زيراكه از تحقيق امام اعظم نجاشى صاحب تنقيد و پدر باقر مجلسى معلوم شد كه قدماء اماميه

نيز وى را باين لقب مبارك ستوده اند از فرق اينست كه اهل سنت بنظر اضلال و اضلال در فروع

و اصول چنانچه كتب فريقين لاسيما كتاب كافى كلينى و كتاب توحيد قمى بر آن گواه است و درين نيز نزديكى

گذشت كه آن شقى و برادر آن شيطان الطاق والثرا اكفريات خويش را بجناب ائمه معصومين نسبت مي كردند

بلقب شيطان الطاق فقط او را ياد مي نمودند بخلاف اماميه كه بهر دو لقب براى ستايند و در

...صوات امامیه و اهل حق درین تلقیب روشن است و قلوب

...ن بنازند **الداهیة ما الداهیة وما**

...یه که ملا محمد تقی مجلسی مذکور در تصانیف خویش بمجرد ثبوت ایمان شخص بجواز
...نادی می نهند و اولیاء شان بیک و تاویل معقول کما مر درباره زوجه محبوبه حضرت سید الثقلین
...رده طیبین و طاهرین گوش نمی نهند جز احکم الحاکمین کیست که بداد اهل ایمان رسد و شیعیین جفا پیشه عصمت
اندیشه را بدرکات اسفل سافلین فرستد سلمنا که ائمه را کافة اجمعین مرتبه عصمت بعد حصول درجه امامت
حاصل بود و این مرتبه برای شان مانند بنای قلعه فارس مضبوط و مشکل بنیاد و برهان مرصوص است که بصدمه صرصر
طوفان هیچ گناهی و لطمه هیچ عصیانی متزلزل نمی شد حتی که با وصف ارتکاب اختلافات و بر طبقات شیعه
وا امر نمودن سائلین را ببدعات و محدثات بزعم امامیه مثل شستن پا در وضو و استیعاب باطن
و ظاهر قدمین در مسح رجلین کما مر مجملاً و دیگر مخالفتهای رسول الثقلین مثل افترا بکسانیکه هرگز دامن ایشان
بالوات و غوائل نیالوده و مدح آنانکه هر یکی از آنها نزد طائفه شیعه از بدترین خلائق بوده بنیان آن
محکم است لیکن لزوم این عصمت از ابتدای عمر تا آخر آن نظر بانچه استاد امام اعظم امامیه در بعضی از
تصانیف خود افاده فرموده و فاضل جابلسی در آئینه حق نما که موضوعش نزد اولیای او حق نما و ازاله
ضلال و گمراهی است هم مخدوش و ممنوع است پس تواند شد که چون بعضی از زلات قبل امامت از
ائمه علیهم السلام صدور یافته بود باین عبارت کلمات آنرا ادا فرموده باشند پس کدام حاجت
در حقیقت دامن کشیده که موجب ارتکاب این تاویل گردیده که صیغ متکلم واحد را بجمع غایب حمل
فرمایند و آن معاصی و کبائر را به مفارق شیعیان بیچاره محمول نمایند این تاویل بدون جواز
این اطلاق چگونه حظی از جواز پیدا خواهد کرد علاوه از کتاب حق الیقین ملا باقر مجلسی وضوح تمام
دارد که تمامی اوزار معاصی شیعه بر تصور العیاذ بالله من ذالک بر گردن مبارک مصطفوی بار کرده
وا رسد انتقام آن در گذشتند بار خدایا اگر این حال مختص بشیعه علوی باشد دون غیرایشان

من شیعة الآیة لکن مر التحیر و التفکر می افزاید
قوله تعالی وقالوا کونوا هودا او نصاری بجهت ...
چگونه تصدیق بلکه تصور سانح کرده شود که در باب اشیاع و اتباع مرتضوی ...
باشد و درباره مقلدین دیگر آمده که فرع دو حصه یک شجر و ثمره فواد خیر البشر اند جناب سول ...
و فارغ البال باشی بلی اگر از شیعه فقط شیعه اولی و مخلصین از انصار و مهاجرین مراد گیرند این ...
استبعادات یکسو می میگردند و شاهد مدعا کرسی می نشیند تا کی در ابطال حق و احقاق باطل کوشند
و مناقب جمعی را برای جمعی دیگر فروشند غمض بصر از همه اکثر احادیث چنانچه بعضی از آن در مجالس المؤمنین
قاضی شوستری بلفظ البشارت سمت ذکر یافته و در مناقب مرتضوی بتحریر رقم آمده و ملخص آن بدین
عبارت است که صفوان بن مهران بحضرت صادق ع عرض کرد که تو میفرمائی که شیعه در جنت روند و در نار
داخل نشوند و در طائفه شیعه طوایف اند که گناهان کبیره و فواحش قبیحه از ایشان سر زند اما اجتناب
می نوشند و در تمتع زندگانی میکوشند فرمود همه در جنت خواهند رفت سبب عفو جرائم ایشان ابتلا
به بیماری و تقاضای دین و امتحان اینها بهمسایه موذی و زن بدکار است و اگر احدی ازینها مورد نجات کلی
یافته صعوبت نزع برای رفع ذنوب او دوای شافی است او را می گذرد که اینهمه موجب سرور و ابتهاج
است لیکن رد مظالم را چه علاج امام فرمود که حساب تمامی خلق آخر بدست حضرت علی مرتضی ع است و کفایت
مهم مذکور بر ذمه ما است و حضرت امام رضا ع در خطابات کربلا فرمود که از شیعه مرتضوی کاتبین جرائد اعمال قلم
بر برداشته اند و در ثبت ذنوب ایشان از بارگاه آفریدگار جهان پروانگی نیافته الی غیر ذلک من الاحادیث
نص صریح است و بنا بر این شیعه را عموما از هیچ گناهی سوال نخواهند کرد و فکیف که سیئات ایشان مبدل بحسنات
خواهد بود و بلکه عبادات مخالفین امامیه در دفاتر اعمال بنام شیعیان جاری و معاصی این گروه الضال ضبت
کرده بضابطه عدل باری بر مخالفین شیعه سر بار است درینمقام بمقتضای الکلام یجر الی
الکلام حکایتی بس عجیب و ظریف در خاطر گذشت که یکی از فضلای اهل حق و راستی بود که پیوسته

...ین کلفت باز میداشت اتفاقا روزی سید جلیل
...کلات ما را بانبساط تمام حل فرماید وچون بسیار این کلفت باکی
...را مامور گردید و فاضل سنی بعد از سعادت قدم بوس پرسید که
...علیه را نامیدند که اعتقاد عدالت آن بزرگوار از خصایص خویش فهمیده چنانچه در مطاوی
...صوارم قلمی شده پس جهت چیست که در معتبر ایشان دیده می شود که روز باز پرس اطاعات دیگران
بشیعیان و معاصی ایشان بآنها حواله خواهد شد اگر حقیقت عدل و داد همین است که گناه از کسی باشد
و دیگری بجای او معاقب گردد و در آتش جهنم سوزد معلوم نیست که معنی ظلم در اذهان عالیه چه قرار یافته گویند
که مجتهد جانیسی از جا لاکی طبع فاضل سنی اندیشید عهده جوابش را باکبر اولاد خویش که او افقه اهل زمان بود
وجل الی الخیر باو سپرده فرمود که جهت طینت ما با تلقین کن شاید که از خواب غفلت بیدار و از غرور و تکبر
هوشیار شود پس جناب مجتهد الحق حدیث طینت را از علل شیخ الشایخ روایت فرمود و ملخص آن که
امام ابو جعفر علیه السلام بجواب اسحق فرمود که از مومن زنا و لواطه و شرب خمر صادر نمی باید بلکه گناه
میکند راوی گفت آن چه جهت فرمود که بنص قرآنی گناهان بلا قصد از و صادر می شود زلت لغزش
و لی روحی هر راوی گفت بعضی از شیعه را می بینم که ارتکاب کبایر مسطور نماید و مغموس می باشند و وقت
تعلق حاجتم متغیر میگردد بخلاف ناصب که اما نماز میگزارد و صیام میدارد و زکوة را بمصرف
می نهد و امانت را باهلش باز میدهد و در انجاح حاجات منبسط می باشد فرمود که حق تعالی زمینی پاک
تا هفت روز شب آب شیرین جاری نمود بعد خمیر ما را از آن جدا کرد و طینت شیعه را از اسفل آن گرفت
اگر طینت شما مثل ما بی خلط می بود شما نیز معصوم بودید و لیکن حق تعالی بزمین ملعون تا قدر آب شور
روان کرد تا خمیر دشمنان ما آماده شد و اگر بحالش میگذاشت احدی از ایشان اسلام نمی آورد
و عمل نیک نمیکرد و لیکن هر دو را خلط فرمود پس آنچه از معاصی بر شیعه ظهور میگیرد اثر عنصر نواصب است
و اعمال صالحه ایشان از تاثیر جوهر پاک شما است و روز قیامت آثار هر عنصر با اصل خویش خواهد
اهلیت

پیوست چنانکه نور شمس بعد غروب باز بآفتاب
رابسوی یا باز رسید هند و او زار معاصی ما به اعناق شان می
عرض کرد که در قرآن مجید هم ازین امر نشان داده اند فرمود بلی جاییکه
سیئاتهم حسنات وکان الله غفورا رحیما فاضل سنی بعد استماع این
جبین بشکر برآورد و گفت که اگر درپای خاطر من خار اعتراضی خلد اجازت می دهی که بسوزن
برآرم فرمود مضایقه نیست گفت که حق تعالی از حال فرشتگان در محکمات قرآنی خبر داده که لا
یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون و در حق خویش چنین ارشاد ساخته که لا تأخذه
سنة ولا نوم پس هرگاه غفلت و عصیان از جناب باری تعالی و ملائکه گنجایش نباشد
پس خلط هر دو خمیر آیا از جناب ملازمان وقوع یافته یا از حضرت مجتهد کلان و اگر جناب ایشان و سجانه مجتهدان این
خلط را تجویز فرموده و مخالفین را بسوی سبیل ارادهٔ خاصه برای جهنم پیدا فرمود پس بطبق اعادت
عابدانا سیدمان آتش بر کاسهٔ مجتهد متوفی بغایت متغیر شد و بکمال غیظ و غضب خاست و بفرزند
دلبند خویش امر کرد که بگذار این ناصبی را که هرگز مهتدی نخواهد شد القصه مقصود این است که چون شیعه در
واقع فرقه ملتبس است لهذا اینهمه معاصی که بغلبه هر از ایشان بعمد در باید وقت از ارکیر و قیامت بجا
خود رسند پس حاجت اینهمه تاویلات که صیغ متکلم واحد را بصیغ جمع غایب گردانید مشغول شوند
نمایند مگر از شیعه در تاویلات کلمات بشارات البها اطال الله کرده اند ... شیاطینهم مراد باشند
لکن چون مقصود ازان کلمات طیبات طلب حضرت غفران حقست استاد از تصور شفاعت سفارش من
فرق که بلا شبهه از اتباع و اشیاع ابلیس و بادین بلعنت کاری ندارند و مصداق اولیاء الکافرون
الا فی غرور اند اهل فهم و فراست قالب تهی می کنند یا اگر درباره سنیان که بمعاصی خویش اعتراف
میکنند این حمایت و شفاعت ابی گردانند بعید از خرد و دوراندیشی ابله بوده که مستحق کرامت گنهگار را
فقیر هیچمدان را اگر خوف اطالت نمی بود در حدیث طینت ازاله اختلاط فاسده روا

[illegible] بر بعضی از امور ضروریه بمجال ایجاز و اجمال
[illegible] فرار سیما این حدیث بچند وجه واضح و بینست اول آنکه
[illegible] مخالفین ایشانست قاطبة حتی لا یشذ فرد واحد کما هو ظاهر الحدیث و حصول
[illegible] یقینی بر بدان شاهدست پس چه باعث است که بعضی از مخالفین امامیه بصوم و صلوة و دیگر
[illegible] با ذات خالق ارض و سموات آشنا نمی باشند بلکه مفهوم آن بلدت العمر نمی شناسند پس تاثیر
عنصر لطیف حضرات امامیه کجا رفت و بر تقدیر بعضیت می باید که بعضی از افراد شیعه معصوم باشند حالانکه
در کتب شیعین مرتبه عصمت خاصه انبیاء و ائمه و حضرت فاطمه زهراست بحیثیتی توجد فیهم و لا توجد فی
غیرهم و خود این حدیث مشعر بر نفی است که اکنون احدی از شیعه معصوم تواند بودن علاوه در صلوح جمعی
و عدم صلاح جماعت آخر مشاکل تقریر علمای طایفه در خلق اراده عباد و صلاحیت و استعداد سلسله گفتگو
الی ما لا نهایة له امتداد می یابد و ترجیح بلا مرجح بلکه ظلم لازم می آید سیما وقتیکه خاتمه حدیث طینت اعنی
هؤلاء ادخل النار و لا ابالی که در کتب شیعه مرویست یعنی حق تعالی فرمود که اینهمه را بمقتضای طینت شان
بجهنم داخل خواهم کرد و هیچ پروا نخواهم نمود ضمیمه گردد تا بر همه کس عیان شود که ذکر حدیث مذکور برای دفع
اصل اعتراض مسطور عین عثرت و خطاء سخت محض جفاست و بر اهل استقرا مخفی نیست که مثل
این خاتمه در صدر بعضی از احادیث کلینی واقع است و اشعار بهمین ظلم دارد و بر تقدیر حصول ترجیح از علم
باری تمامی تشنیعات قوم در مبحث خلق افعال اهل حق مرتفع میگردد و فالطبق المثل المشهور علیهم عند
اولی الالباب ان فلانا فر من المطر و وقف تحت المیزاب دوم آنکه حدیث صادق علیه السلام که
فرزند ارجمند صاحب حدیث طینت است و باعتراف قاضی زاده ایران کلینی آن را روایت نموده و هم در مناقب
مرتضویه که بعضی از متعصبین امامیه باصول خویش تالیف آن کرده مرقوم شده مخالف قصه تخمیر است زیراکه
از آن دریافت می شود که نزد امام صادق علیه السلام هرگز در نماز و زنای مخالفین شیعه فرقی نبوده چنانچه
عبارتش [illegible] مسطور میشود فی الکافی [illegible] لا یبالی ان یصلی ام زنی [illegible]

ناصبة تصلی نارا حامیة و حاصل کلام در تعریف
است و زنا که افحش معاصی و سیئات چون از مخالفین واقع گردد
انتهی بلفظه و از و سنانی در مبحث امامت می نویسد که از حضرت امام بحق ناطق
مرویست که فرموده لا یبالی الناصب صلی ام زنی یعنی میانه نماز کردن و زنا کاری فرق
نیست خواه باین مشغول باشد خواه بآن اشتغال داشته باشد پس هر آینه مخالفان اهل بیت
نکشند و رنج بیهوده در نماز کردن و روزه گرفتن بنزند انتهی بعلنیه و از انجا هویدا شد که در روز داور گیرودار و
هر صغیر و کبیر بجهت محو ثمرات چنین عبادات عذاب و عقوبت شیعیان اضعاف مضاعف خواهد بود
پس در مقام کریمه اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات اذا صح حدیث که غالباً
از فقرهای کلینی و صاحب قضیه مرور بود بدینصورت تصوری و صور سر زده و سهو و ذهولی رفته باشد که آیت و اهدا
ولیحملن اثقالهم واثقالا مع اثقالهم ذکر میکرد و این مبادله چه با ماست مبادله یهود کما قال
العارف الرومی علیه الرحمة فی المثنوی شعر در میان قوم موسی چند کس بی ادب گفتند کو سیر و عدس
بی ادب خود را نه تنها داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد زیرا که معاصی شیعه که خارج از دفاتر
حسنات العبادات اهل خلاف که مال آتش دوزخ است بدل شد فینطبق علیهم حینئذ قوله تعالی حکایة عن
الکلیم علی نبینا و علیه الصلوة والتسلیم اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر علاوه
محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن الحسن الحر العاملی در کتاب فصول مهمه فی اصول الائمة بابی منعقد کرده که عبادات
مخالفین شیعه باطل محض است و درین باب تواتر احادیث اهل بیت دعوی نموده و آنچه قاضی نور الله شوشتری
از تحقیق اکابر علمای خویش در سبب کثرت عبادات اهل سنت و قلت عبادات اهل تشیع در مجالس المؤمنین نقل
می نماید مقتضی آنست که ازین تبدیل و تحویل فائده برای شیعه مترتب نشود و عبارتش اینست که چون اهل
سنت اصل اعتقاد خود را که بنیاد کار است باخته اند شیطان را از سوی تعرض خود خاطر جمع ساخته اند لاجرم
شیطان العباد بجا اصل ایشان کاری ندارد و همت و وسوسه ایشان در آن نمی گمارد و چون از تقیه شیعه

بالضرورة رخنه در عبادت ایشان می‌اندازد
لفاظ التنبیها چه عبادت نسیان بدلالت این عبارت که
ن سهو بجهت رخنه گری ابلیس و القاء وساوس و سمعه و ریا هم نزد ایشان محل
ن نقصان بود و مقوله بزرگان خواهند بود و شعر ذهب الحمار لیستفید
قرنین فآب وماله اذنان ** زیراکه آنچه در کیسه خود می‌دیدند آنهم مغشوش و
متفاوت برآمد این حضرات امامیه که چشم بر اعمال دیگران و خصوصاً بر اعمال انصار ایشان دوخته بودند یارا
آن ندارند که در باره نجات از آتش جهنم دست بدامن اعمال شان زنند و نه بر محض قادر اند که اعمال
مغشوش خود را بایشان کشند ع کمین پل قلب عکس می‌بازد سوم آنکه اعمال خیر که از کفار
مثل نصاری و یهود و مجوس و هنود صادر می‌شود باید علتش چیست تا اگر به آن قایل شوند و گویند که در خمیر
انها ما شیر خمیر امامیه را ریخته اند و احدی از کفار نیست که طینتش به طینت این حضرات بحلول سرایت
یا بطریانی نیامیخته باشد آنست که قول صاحب تحفه اثنا عشریه تخفیف تشیع و تبدیل التسمیه
کنم که در نجاست طینت مومنین پاک اعتقاد بطینت اهل زندقه و کفر و الحاد و اصنام یافته طرفه معجونی بهم رسیده که
شیطان الطاق بهم بصد دل رنگ آن می‌برد عجب تر آنکه واضع حدیث انجبال نگذشت که این
قیل و قال از کجا تا بکجا می‌کشد و ندانست که حضرات ائمه طاهرین سید چه خبر طینت طایفه از طینت آن
طیبین و طاهرین باخود هست که طینت شان از بالا و صفی و این بمقتضای تشیع از یابین فتند گرو لکن این
الغافلین و سیجی له زیادة فی المسلک الثانی فکن من المنتظرین و هذا الکلام وقع فی بیان خرافة واضع
الحدیث و حضره عقله فلنرجع الی ما کنا بصدده المختصر اگر حضرات امامیه برای التعریض و ابهام حدیث کتاب اعلام را یاد
فرمایند اول باید که بر بسیاری از احادیث ائمه علیهم السلام زبان طعن دراز نمایند و اگر دست از
مطاعن حضرت امیر المومنین بردارند باید که در حق امامان معصومی خویش زبان آرند که فالله
و سادتنا و قادتنا کیف اعترف و لم بعد فیا بعد قبل

على نفوسهم القادسة وذواتهم العالية بأسى
وطلبوا من الله تعالى الصفح والعفو يوم الخفة وثقل الميزان
ولكنهم قاسوا على نفوسهم بعض الانبياء وادعوا لهم
الاحداث الذي هو كفر معنوي عند الحاطب وة الاذكياء من
وظلوم با وصف قصدان اضاعت علوم میگوید که مؤلف تحریر را در تحریر عبارت کتاب اعلام که پنج سطر
نیست در پنج مقام اشتباه رو داده و اغلاط واوهام افتاده تحقیق آنکه نام و کنیت مصنف
کتاب اعلام ابو عبد الله محمد است و نام و لقب و کنیت پدر بزرگوارش یوسف عز الدین
ابو المظفر و مخاطب مصنف و شرکاء قدیم او با اینهمه لن ترانی و بلند آهنگیها پدر را عین پسر گمان برده
و باین تحقیق الشان بسنگلاخ این اشتباه درخورده چنانچه از عبارت کتاب او واضح می شود حیث یقول
بعد الحمد والثناء والصلوة على سيد الانبياء واله واصحابه السادة النجباء ان العبد
الفقير الى المولى اللطيف الخبير ابو عبد الله محمد بن الشيخ الامام العالم المحدث عز الدين
ابو المظفر يوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن الزرندي محتدا الانصاري نسبا
المدني مولدا المحدث بالحرم الشريف النبوي اولاه الله سعادة الدارين دوم آنکه
زرند را که بر وزن سمند نام شهری معروف است کما في القاموس المحيط برزند نوشته و قال ابن حجر
در شرح جامع بخاری مسمی بکواکب دراری در تحقیق این لفظ ما یؤید الزرندي بفتح الزاء المعجمة والراء المهملة
واسكان النون الانصاري كان عالم المدينة في اوانه المصنف وباليه اكباد المطلب في
زمانه با تو داماد طالقه در تعلیقات تقویم الایمان این عبارت گفته وافطن شیخه الامام الفائق
المحدث بالحرم الشريف النبوي جمال الملة شمس الدين محمد بن يوسف الزرندي الخ سوم آنکه
بجای لفظ مولدا که فی النسخة الصحيحة کلمه مولودا بر صفحه قرطاس گذاشته بخیال خویش علم نحویت و سقر از کلمات نجات بر افراخت
چهارم آنکه رساله مرقوم بر پانزده باب مختوم است اول نسب آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم دوم در

حوادث وقت ولادت با سعادت ششم در ذکر بعضی
هم در ذکر بشارتهای کتب سابقه هشتم در ابتدای بعثت معظم مکرم
ادت یازدهم در اسمای طاهره دوازدهم در خصوصیت برگزیدگی سیزدهم در ذکر
ازواج چهاردهم در فتوح و غزوات پانزدهم در مرض وفات و حدیث امهات المومنین که در آخر آن
رمین و ابهام نموده در باب شانزدهم مندرج است کما اشرنا الیه فی الصدر باب بیست و سوم از کجا پیدا شد
پنجم آنکه قواعد نحویه و نکات معانیه و دقایق بیانیه و نسخه صحیحه مقتضی آنست که لفظ رسول را باضافتش بسوی
اسم مقدس الهی یعنی رسول الله نقل میفرمود و حال آنکه مؤلف رساله بنابر تکذیبی لفظ رسول را بی اضافت
آورده کاش حرف تعریف بران می افزود و از دایره نکارت مصطلح اخراج می نمود و بنده کمترین خلایق را
از حضرت مؤلف بجهت حذف صلوه و سلام از عبارت کتاب اعلام درباره حضرت خیر الانام مورد صلوا
علیه و سلموا تسلیما شکایتی است بیجا لیکن شکوه فاضل کشمیری رئیس ارباب بکر و فن کودن بزبان دریده دهن
از حضرت علامه لوذعی قدس سره العزیز که از زمره فرقه سنیه فدائیان اهلبیت و اصحاب نبوی است بر تقدیر
حذف لفظ تعظیم درباره بعضی از ائمه هدی خیلی زیباست حیث کذب علیه و افتری ششم آنکه لفظ علیه السلام را بعد ابی جعفر
که در اصل واقع است ساقط کرده باآنکه اطلاق این عبارت در حق کافه مسلمین جواز دارد و ناصب این حکم را مختص با
سوای اهلبیت نبوی علیهم السلام نموده حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلام را ازین حکم که شامل جمیع مسلمین است اخراج
نموده من بعد گذارش است که صدر مقال این رسالت و ظهور این عثرات از جناب مؤلف بر ناظرین مجموعه رسایل
خصوصا رساله آخرین بحدی عیان است که محتاج تنبیه هم نیست چه جای اقامت برهان زیرا که از مطالعه آن هویدا می شود که
هنوز بر باب ثانی تحفه اثنا عشریه عبور سرسری هم اتفاق نیفتاده مع غض البصر عن امثال ذلک جرأت جسارت مؤلف بمرتبه
رسیده که در بعضی از مقامات آن رساله بتعلیم و تلقین ابو عبد الله محمد بن اسمعیل بخاری پرداخته چند لفظ از پیش خود بر بافته بنحوی
خود را آیتی از آیات قرآنی نامیده جا داده و انی ساخته میگوید که آیتی که بخاری از قرآن مجید کم ساخته بدعایش نجی با لحاق
نماید پس کر آن آیت که باید عبارت مقام بعینها نقلی میشود که اینقدر زیاده تر هم تنها میباید ساخت این بود که آیا

اعلیم

احتیاج بسند چنین مطلب واضح چه بود و اگر باشد این مطلب ازین آیت بتکلف بر می آید و در کلام الله
آیات بسیار دال بر اینکه ادراک و عرفان و تفقه و فهم اطفال قلت بسن ندارند بلکه آیات صریحة الدلالة در این باب
می آید و در مثل لا تقولوا آمنا و قولوا اسلمنا انتهی موضع الحاجة من افاداته الکنون سوال است که تمامی
حفاظ قرآن مجید را که نشان دهند که این آیت معاذ الله در کدام سوره واقع شده که لا تقولوا آمنا
و قولوا اسلمنا شاید که حضرت مولف این آیت را از جناب امام منتظر که حاضر فی الامصار و غایب
از الابصار است و همچو حق تعالی محیط بر غیب و شهادت بقول بعضی از علمای بر اصول موضوعه طایفه
مصداق کلام قدس اصدیت ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا
هو سادسهم و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم اینما کانوا استفاده فرموده باشند
زیرا که قرآن مجید کامل الی التحریف و تبدیل خلفا نزد همین امام همام آغوش عنقا است و بعضی از علمای امامیه در غیبت
کبری هم بشرف و تقبیل مشرف شده اند و فیضها برداشته چنانچه بعضی از اکابر شیعه نوشته اند که استفاده
بی واسطه برای اخص خواص در غیبت کبری نیز متصور است یا باین روش که امام بصورت نشناخت
در مجالس و مواضع که خواهند حاضر شوند یا با آنکه بعضی از اهل امکان سکونت خود هندی سازند
که آنها رسیده مراتب جفر را از آن جناب انکشاف نمایند و حکایات متضمن این عجائب بسیار در کتب
دیده شد الی ان قال اگر از نظر ما وجود آنحضرت مانند ذات مقدس الهی غایب باشد ما از نظر
ایشان غایب نیستیم هر جا که ضرور میدانند و من عند الله مامور میشوند افاده علوم و حل مشکلات
خلق میکنند و فریاد رسی مظلومان و راه نمائی گمراهان و رفع مکروبات بوجود فائض الجود آنحضرت
صورت میگیرد انتهی و آنچه اکابر علمای امامیه در حق آقا احمد مرقوم الصدر نوشته اند از آنهم عجیب تر است
میرسد که خود جناب مرتضوی او را با امام مهدی هندی نمود و نشانهای صورت مبارکش شیخ و
و فرمود که امام تو در مسجد فلان طرف نماز میگزارد نزد او برو و مسائل را تحقیق کن
چنانچه بمسجد مذکور رسید و بخدمت امام علیه السلام مشرف شد و از تحقیقات انیق و مسائل دقیق

بحضور گردید بلکه از روی روایات صحیحه دریافت شده که احدی از شیعه نیست که بشرف قدمبوس مشرف نشود کما فی المجالس کو توقیع وقیع ناحیه مقدسه که بروایت شیخین طائفه در بحار و دیگر تصانیف مجلسی منقول است دلالت بر لعن شیعیان که قبل از خروج سفیانی و ندای آسمانی دعوی رویت امام نمایند داشته باشد و امثال این روایات اگرچه نزد عوام منزلت مولف را که از خواص طائفه امامیه است پست می گرداند لکن نزد کاملین و متبحرین کلاه گوشه او را بعرش برین می رسانند زیرا که اخص الخواص ائمه مانند زراره که با صدق الصادقین او را ملقب نموده اند چنانچه کتاب حسن بن علی بن داود دلالت بران می کند و همچنین امثال او مورد لعن و تبرا بوده اند چنانچه از مطالعه کتب رجال خصوصاً تصنیف میرزا محمد چندان واضح است که حاجت بیان ندارد والحمد لله علی ذلک که نجم سعادتش هنوز در تنزل است و **حقیقت الیست** که چون قوت حافظه از مولف کلیه مسلوب است لا تقولوا راعنا وقولوا انظرنا بلا تقولوا آمنا وقولوا اسلمنا در متخیله اش مبدل و مقلوب است کاش تجرید العقاید خواجه خواجگان خود رجوع نموده آیت را بلا تحریف و اصلاح نقل می نمود که قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا واین هم بذهن ثاقب می باید که هرگاه حق تعالی از اطلاق لفظ مومن نهی فرماید غیر از حضرات متشیعین جاهل خانه خراب که بروایت جالسی در صوارم لا امتی و بروایت ملا محسن وافی ملعون و کذاب اند کیست که او باین لقب ملقب تواند شد سخن همین است که چون حضرت مولف با اینهمه مراتب علوم در پی تجهیل قدوة اهل حدیث یعنی محمد بن اسمعیل بخاری افتاده و گمان برده که او لفظ ایمانکم را در آیت کریمه ایمانکم بالکسر تلاوت کرده حق تعالی جزای او درین مقام بکنایت نهاده ولنعم ما قیل من حفر بیرا لاخیه فقد وقع فیه **قوله** هرگاه ایمان ایشان از **اقول** قبل ازین گذشت که احداث ارتداد بمعنی اعاده کفر و طریان آن علی الاسلام محقق الصدق است بی ریب و تردد که فرموده برجای خویش باشد معاذ الله با احدی تو ا بعد الا سلام برداریم و التعبد می تواند شد فهم لم یزالوا

مرتدین

مرتدین علی اعقابهم تفصیل و تفسیر جملهٔ اولین یعنی کافر شدن بعد الاسلام میتواند افتاد پس کلام باری
عز و جل ترقی از ادنی بسوی اعلی است زیرا که در مرتبهٔ اولی محض حقیقت اجمالی است یعنی آنکه عاقبت مرتدین
این گروه بسوی جهنم دریافت شده باشد هرگاه جناب سید المرسلین خواهد فرمود که ایشان اصحاب من اند
یعنی امید دارم که ازین دار و گیر و عقوبت و نکیر نجات یابند و از دوزخ باز مانند حکم خواهد شد که بعد از
وفات تو ازینها احداث سرزده و بسبب ارتکاب آن احداث مستوجب عذاب جهنم گشته اند لیکن هنوز
مقام گفتگو برای جناب سید المرسلین که شفیع المذنبین و رحمة للعالمین است باقی بود چنانچه بتلاوت
کریمهٔ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ الخ بکمال مراعات ادب ادا خواهد نمود پس در مرتبهٔ ثانیه
ارشاد خواهد شد که اینها از احداث رجوع و انابت نه نمودند و مقصود از احداث ارتداد ایشان
بعد وفات تو و اصرار بران حالت است بلا توبه بوده اند پس این ترقی است از ادنی باعلی و اجمال
بتفصیل است هر چند در معنی احداث و ارتداد تغایر باشد لیکن صدق احدهما علی الآخر ممکن است چنانچه
صدق حیوان بر ناطق و ناطق بر حیوان باجماع اهل میزان مع التغایر بینهما **قوله علاوه الخ اقول**
کسانیکه روی سخن مؤلف بالذات بر تقریر آنها متوجه است یعنی مثل فاضل شمس الدین کرمانی چنانچه باید در
علیه رحی الجواب دلیل آن است کجا تصریح کرده اند که لفظ مرتدین در ردت حقیقی یعنی رجوع عن اصل الاسلام
نص واقع شده بلکه این بزرگان برخلافش تصریح فرموده اند جائیکه بر تقصیر حقوق و تقصیر از واجبات
فرود آورده اند کما لا یخفی من نقل المؤلف و اگر مراد این است که حمل مرتدین بر اهل ردت یعنی اهل التقصیر و
تبدیل هم بحکم محبت است چنانچه این بزرگان گفته اند پس کلام حضرت که زینهار از لفظ مرتدین مصطلح
شرعی مراد نمی توان گرفت همه پوچ و بیمعنی میگردد و پامال شد از تحقیق محققین شیعیان که در امثال
این احادیث مصطلح شرعی مراد نیست بلکه اعم از انست علاوه بران صدق احداث بر ارتداد
و عکس آن برین تقدیر ظاهر است زیرا که نزد این بزرگان مراد از ردت ارتداد و تقصیر از حقوق و تبدیل
احداث است و این معنی با کلمات نویره و اتباع و اشیاع او که بیست منطبق است الا التکلف

علمای محققین شیعه نیز و اگر اعتراض بزرگان مذکور نیست بلکه بر صوفیا السابق است من حیث لا یشعر
هی لیس من مضرتی و اعتراضی که هست همه بر سنی عاید گشت لان انشاء التعریض من لدیه فکل قدح ایرد الیه و لعمری
دوم رد است الخ **اقول** حال تضعیف روایت بعض قبائل عرب قبیل ازین لغو است که برای الزام و
افحام مخالف بکار آید و موافق و موالف را بصیرت کلی افزاید بر زبان قلم رفته فلا نعیده مره اخری
بلکه جلوه تازه و لطافت بی اندازه بعد از روایات امام طوسی و ابن طاوس و ابن اثیر نیز بخشیده حسب النظم
است که در تعلق وقوع ارتداد جمعی از صحابه بعد ارتحال آنحضرت صلی الله علیه و سلم لعالم البقا مقدوح بودن
بعضی از صحابه اجماع اهل سنت منعقد شده اختلافی که هست درین است که آن اشخاص کدام اند
و نسبت آن چیست انتهی بلفظه **قوله** چون امر ثانی الخ **اقول** غلط محض است چه الیشی که ازین جمله
بقرائن جلیه که اشعار بان نموده شد امر ثانی مراد توان گرفت و قرائن دیگر و تفصیلیکه در ملحقات این
رساله قیل و قال خواهیم کرد مستیقن خواهد شد **قوله** کما نص علیه صاحب نهایه ابن الاثیر الخ **اقول** دعوی
تنصیص صاحب نهایه و صاحب مجمع البحار بر معنی که خلفا و اعوان و انصار شان مصداق آن گردیده
اند که حقوق مرتضوی و اهلبیت مصطفوی را غصب نموده اند محل استعجاب و مقام استغراب است بحدیکه
خارج از احاطه تقریر و افاده تحریر تواند بود زیرا که ابن اثیر و صاحب مجمع البحار این حدیث را
بکسانی متعلق نموده اند که تخلف از بعض واجبات و تقصیر در حقوق عباد و خالق کائنات بوده اند
و این ثابت و مسلم است که فاضل کرمانی و شهاب الدین عسقلانی بدلالت عبارات مخاطب نقل نموده
و صاحب مفاتیح بر نقل کلام خطابی و مانند آن بوده اختیار ساخته اند لهذا در عبارت نهایه و کتاب مجمع
نهایه و مجمع البحار اعاده لفظ شارح کرمانی و امثالش کرده اند گفته و لم یرتد احد من الصحابة
بعده و انما ارتد قوم من جفاة الاعراب و در فتح الباری شرح صحیح ابن بطال این الفاظ مرقوم
است انما وقع لبعض جفاة الاعراب و لم یقع من احد من الصحابة المشهورین
و کلام قابل بالی این حروف که گذشت اولیس المراد من الارتداد الرجوع ...

الماضی

انما هو التأخر عن بعض الحقوق والتقصير عنه ولم يرتد واحد من اصحابه صلی الله
علیه وسلم والحمد لله رب العالمین وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة
قلوبهم ممن لا نصرة لهم فی الدین وذلک لا یوجب قدحا فی الصحابة
المشهورین رضوان الله علیهم اجمعین انتهی پس مراد او و مراد صاحب نهایه مجمع هر دو در حقیقت
یکی است زیرا که ردت را اصل فاضل کرمانی بر تقصیر از بعض حقوق فرود آورده اند گو تعبیر فی الجمله
مختلف باشد آمدیم بر اتحاد مطلب عسقلانی و این هر سه بزرگ پس بیچ انکه خود جناب الف علی بیگ و نایب جلیل
تصغیر بر تقلیل کلام کرده و در قدح نموده پیغمبر باید که نکته دیگر باید دریافت که شارحین [...] تصغیر
لفظ اصحابی را علی تقلیل الروایات بر تقلیل عدد بیان کرده اند غرض آنکه صاحب [...] اصحابی است
ازین عبارت بلکه با [...] انتهی پس معلوم شد که مطلب صاحب فتح الباری نیز همان است که فاضل کرمانی بدان
ناظر است یعنی خلفا و اعوان انصار شان از عوائل فسق و فجور و ظلم و جور رسته بودند فضلا عن الکفر
والشرک مع ذلک فی عار و نار و عیب و شین از اصحاب رسول الثقلین و همین است که ردت را بر تقصیر حقوق
و تخلف از واجبات حمل کرده باشند و صحابه مشهورین که خلفا و اعوان انصار شان بوده اند کما اعترف
المؤلف مستثنی نمایند والا لازم آید که صاحب فتح الباری ردت فسق و تخلف از واجبات و تقصیر حقوق و
این بزرگان ثابت کرده باشد و این حجت عار و نار برای صحابه کبار است آنجا الوضوح اینست که
مطلب عبارتش کما نقل المخاطب همان تقصیر از بعض حقوق و تخلف از واجبات است که آن را بقول خود
ولم یقع من احد من الصحابة المشهورین منتفی میگرداند و مقصودش همین که صحابه مشهورین مصداق این ردت
فسق نبودند بلکه مصداق این بعض قبائل عرب اند که حدیث الحوض درباره اینها وارد شده و باقی دیگران
ازین اعراب کافر شده باشند پس مطلب اینهمه اکابر یکی واحد است عبارت مجمع البحار که در حقیقت
عبارت نهایه است کما لا یخفی در خصوص خلافت نص گفتن با جرای عجیب و غریب است منشا این همه اغلاط آنکه
مراد از نفی ارتداد در عبارت مجمع البحار اعنی لم یرتد احد من اصحابه ردت عن اصل الاسلام

است نفی و اثبات یعنی انکار ارتداد قوم همان ارتداد شرعی است که اول منتفی شده بود و چون در صدد عبارت
مرتدین را بر متخلفین عن بعض الحقوق حمل نموده گفته است لم یرد ردة الکفر پس معلوم شد که مصداق جمله
احدثوا و لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم خلفای راشدین بودند نه اعراب که از اصل برگشتند و
حال آنکه چنین نیست بلکه مرادش همان است که شارح کرمانی تقریر آن کرده بود یعنی در صحابه
مشهورین احدی متخلف از واجبات و مصداق تغییر و تبدیل ما ثبت فی الشرع نبوده جفاة اعراب
البته متخلف از حقوق و واجبات شده مصداق حدیث الحوض گشتند مثل مالک و نظرای او
کما مر فانظروا معاشر المتشیعین کیف تجاوزتم وقت الاستدلال
بالخطاء والخلل وکلامکم لاشتماله علی الخلط والاشتباه یدل کم رقص
الجهل وکل ذلک ینشأ من سوء الفهم وقلة التامل فی عبارات العلماء والفضلاء
الاعلام کما لا یخفی علی من لاحظ ما قلناه فی معنی عبارة الکرمانی وهو بعد
هؤلاء الکرام و جواب کلام با تحقیق مخاطب و استغاثه و فریاد او از خلفای راشدین و تبرز بانی او در باره
این بزرگان که دین نبی را رونق تمام بخشیدند و در استیصال ادیان باطله یهود و نصاری و مجوس ایشان دل
و جان کوشیدند و حق تعالی بشهادت ائمه معصومین از مجاهدات ایشان خوشنود شده انوار ایمان و خلوص
نیت ایشان را بتمامی آفاق محیط گردانید کما ستعرف فی هذا المسلک و در مسلک دیگر خواهی دانست ان شاء الله تعالی
قوله و بطبق شق الحکم اول در طبق شق مرتد بودن علی ارداه الفریقین کما مر غیر مرة معنی حدیث شریف و صحیح تمام وارد
یعنی تو نمیدانی که چه حدث کردند بعد از تو از انکار دادن زکوة بلکه فرضیت آن با اختراع بعضی از شبهات
و ترک احد الثقلین بلکه کلاهما و اصرار برانکه فرضیت زکوة مقید بزمان جناب سرور کائنات بود پس بعد
مقوله رسول گفته می شود که بودند آنها برگردنده بر پاشنها خود از وقتیکه مفارقت کردی از ایشان
یعنی لعنت و طعن عدو او که سؤالات طاعنین آخر عمر تو اختیار کرده بودند همان شیوه قدیمه که خلیع العذار
و مطلق العنان بعد از فرضیت زکوة است رجوع کردند بطریقه مستمره که رای جبر نمودند که اطاعت برا گذاشتند و

علم لعنت و عناد برافراشتند من بعد التماس است که مراد از قول جناب ایشان شیوه
قدیمه رجوع و طریقه متروکه را پی سپر کردند که اطاعت ترا گذاشتند و علم لعنت و عناد برافراشتند
چیست اگر مفادش این است که چنانچه سابق بعبادت لات و عزی مشغول بودند و توحید باری را اعتقاد
نمی‌نمودند و انکار شریعت و معاد جسمانی و نبوت پیغمبران میکردند بعد از مفارقت ختم المرسلین همین مسلک
شتافتند پس معنی‌اش این باید که جمهور علمای امامیه بالخصوص حضرت مخاطب بهمین معنی فتوی میدهند که خلفای راشدین
معاذ الله منکر اصل اسلام بودند و حالانکه جمهور این رساله انکارش جابجا واقع شده از انجمله آنکه هرگاه اینها
باقی پس هیچ نماند که احداث ارتداد بمعنی اعاده کفر بر اینها صادق نخواهد آمد و علی هذا ما احدثوا
دال بر مفاد ارتدوا بعدک نخواهد بود انتهی و این صحیح است درینکه بکفر خلفا بعد اسلام قائل نمی باشد
والا لازم آید که خلفای راشدین در صدر خیالیه مورد حدیث الحوض نباشند و هو ظاهر البطلان
و از انجمله آنکه این خود عین مطلوب شیعه است که بی اعتقاد اصل چهارم یعنی امامت ایمان حاصل نمی‌شود
چنانچه ترک اسلام را ردت گویند ترک ایمان را هم ردت خواهند گفت و ازینجا دریافت شد
که مؤلف بعدم ایمان خلفای راشدین بعد الاسلام قائل است نه بکفر اینها بمعنی ترک اسلام و قبل ازین
از عبارات شرح تجرید و تحقیق احادیث ردت واضح شده که امامیه خلفای راشدین و انصار و اعوان
شان را بسبب تبدیل اخلاق و ظلم و جور بر اهل بیت طاهرین و غصب حق این بزرگان معاذ الله مرتد
میگویند نه بجهت ترک توحید و عدم اعتقاد نبوت و معاد جسمانی و برادر همین مؤلف در جواب
افصاح لطافة المقال آنچه فرموده موضح مدعای این قیل و قال است و هو هذا حالا جواب معارضه که
حضرت مخدومی فرموده اند هرچه خاطر طبع فاتر است گذارش میدارد و آن اینست که ملخص
معارضه جناب اینکه قدمای امامیه قاطبة معتقد کفر منکران امامت بوده اند و از کلام خواجه نصیر الدین
طوسی و علامه حلی و میر نور الله شوشتری فسق ایشان مستفاد میگردد بنده عرض میکنم که مختار جمهور
امامیه اثنا عشریه خواه از متقدمین و یا از متأخرین همین است که مخالف امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

علیه السلام اعم من ان یکون محاربا ام لا کافر است لیکن اطلاق کافر بر او نظر الی دار الاخرة هو سوء
مآل اوست نه باعتبار دار دنیا مثل جواز مناکحت یا نجاست و امثال آن و وجه این عقیده نه آنست که ملازمان
خیال فرموده اند یعنی ورود حدیثیکه مضمونش اینست که بعد رحلت حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم
همگی صحابه مرتد شدند بجز چهار کس و جناب مجیب هم خود این حدیث را منافی آیات کثیره و احادیث شهیره
فهمیده اند مع ان الامر لیس کذلک چنانکه توجیه جمیع این حدیث بنوعی مناسب خواهد آمد بلکه بجهت انکار امامت
بلا فصل علی بن ابی طالب علیه السلام و همچنین امامت سایر ائمه نیز زیرا که امامت از اصول دین مثل توحید و نبوت است
و رکنی از ارکان ایمان نه جزو اسلام است و این مماثلت باعتبار دار آخرت است یعنی منکر هر یکی ازینها
مخلد در جهنم است نه باعتبار این دار چه تصریحات باقیه در دار دنیا کافر نمی گویند گو مومن نباشند الخ بلفظه
خطبه شقشقیه پس هر چه که معاصرین ما دونهم المؤلف باو نسبت آن سوی امیر المومنین می نازند و حقیقة قدر یکی
بران ندارند که صحتش را بر اصول خود مسلم ثابت کنند چنانکه بر ناظرین رجال کشی و امثالش مخفی نمی ماند و انشاء الله
بعضی از روایات معتمده امامیه که مستلزم عدم صحت این خطبه در حقیقت نزد ایشان است در رساله ثانی
معروض خواهد شد خوشتر آنست که اصحاب جمل و صفین که راه مخالفت حضرت گرفتند و برای
محاربه او دعوی خون عثمان را بهانه ساختند حقیقت خلافش بودند لکن حب جاه و ثروت باعث
این طایفه جمل و موجب این جنگ و جدل شد چنانچه قال رضی الله عنه علی ما رواه فی نهج البلاغة فلما
نهضت بالامر نکثت طائفة و مرقت اخری و فسق آخرون کانهم لم یسمعوا
کلام الله سبحانه یقول تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی
الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقین بلی والله لقد سمعوها و وعوها و لکنهم حلیت
الدنیا فی اعینهم و راقهم زبرجها و ازینجاست که باعتراف بزرگان مؤلف لفظ کافر در حق
ایشان اطلاق فرموده و بلفظ مارقین و ناکثین و قاسطین الخ ملقب فرموده بعد ازین که علمای شیعه چنانکه در کتب
اصول و فروع اینها الصحیح [illegible] کرده باشند مخفی نیست و علمای ایشان آخر تن ...

که احدی از علمای ما اهل جمل و صفین را منکر توحید و نبوت ننوشته است حال کسانیکه کار
آنها بسیف و سنان رسید بخلاف خلفای ثلثه که منتهای کار شان باعتراف امام اعظم علی و خواجه
خواجگان و دیگر متبحران شیعه مخالفت صریح کفر است بس حرب و قتال نزد هیچکس بلکه این بزرگان تصریح
متکلمین شیعه چنانچه در شرح تجرید شیخ علی است در جنت او لعبد التعذیب خواهند رفت و بعیش و سرور
جاودانی احتظاظ خواهند یافت بالجمله بر تقدیر رجوع خلفا العباد و ملات و شرحی عداوت سید
انبیا صریح تناقض و تهافت و بکلام موافقت که بعضی از آن مذکور شد و بعضی بر مقام خویش خواهد آمد
و قس علی هذا تناقض عبارات علمای مذهب او و اگر مراد آنست که قائل توحید و نبوت بودند لیکن دشمنی
جناب رسالتمآب و عناد آنحضرت که مانی سالف الزمان اختیار کردند ازین هم مرتبه اسلامی از دست
رفت و لا اقل شوند بجمع اسلام و عداوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از این عبارات که درین
فصل یاد کردم واضح است که منکر نبوت و دشمن جناب رسالت متصف باسلام نتواند شد و اگر
مراد از طریقه لهیه و عناد و عداوت پیغمبر صلی الله علیه و سلم دشمنی اهل بیت امجاد است پس مساعی
علمای امامیه که در احادیث دست صحابه بجهت مصالح سانحه بتقدیم رسانیده اند و ملخص آن همه بر وفق
تقریر صاحب تحفه اثنا عشریه باین چند لفظ میرسد که مراد از ارتداد خلفا و انصار شان آن است که
ترک محبت و مراعات حقوق اهل بیت کردند نه آنکه از دین و اسلام برگشتند کما عرفته سابقا
همه بر باد می رود زیرا که این رو وقتی صورت امکان خواهد پذیرفت که در زمان نبوی صلی الله
علیه و سلم الفت و محبت با اهل بیت داشته باشند و هویداست جدا و مولف میگوید که شیوه همه
آنها عداوت و عناد با اهل بیت بود و بحمد الله که احادیث دال اند برینکه خلفا قبل از وفات
پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعداوت اهل بیت اتصاف داشتند بتقریر فاضل کشمیری
که باتباع بزرگان خویش نموده همه موضوع و بی اعتبار بر آمد و درینجا استفسار میرود که کسیکه دشمن
جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم باشد بحدیکه هم عناد و عداوت افزود و قرآن مجید را محرف

سازد بلکه هزاران لشکر آن را بآتش اندازد و خانه دختر و داماد سید المرسلین که مهبط جبرئیل امین بود
بآتش سوزد و بجهت غصب حقوق بلکه قتل دو معصوم کما فی تذکرة الائمه باینهمه شقاوت بدی ندوزد او را
مسلمان توان گفت یا او کافر بمعنی انکار اسلام است بینوا توجروا **قوله** و مقوله نبوی الخ **اقول**
اگر مراد این است که صاحب فتح الباری یا صاحب کواکب دراری یا مجد الدین ابو السعادات یا فاضل
محدث مقیم گجرات یا ابو سلمان خطابی یا ابن التین یا داود یا ابو زکریا یحیی نووی یا قاضی عیاض مالکی یا ناصر الدین
بیضاوی یا دیگر بزرگان از امثال و اقران ایشان جمعا یا فرادی مقوله نبوی صلی الله علیه
وسلم سند معنی رد بست قرار داده اند پس حاشا که در عبارت بعضی از ایشان که در اصل رساله منقول
است اشعاری از آن پدید باشد و اوراق ملحقه که مؤلف لقالب طبع در آورده ضمیمه این رساله مطبوع
ساخته از آن هم معلوم نمی‌شود که احدی ازین محدثین قوله مرقوم را قرینه شرک مالک بن نویره و نظرای او
قرار داده باشند و اگر خدام حضرت مؤلف بسبب کمال الهام مطلبی را از جانب اهل حق تراشند
و باز بدفع آن در الهامی تصنیف نمیکنند خرسند شوند و خواهند که بدون توکیل از طرف شان وکیل شوند و براه ابله
فریبی روند هیچ نقصانی ازین تدابیر باهل حق عاید نمی‌گردد بلکه بضرر تشنیع اسم حضرت مؤلف میسر
چه صور خیالیه و نتایج افکار مزعومی خود را لباس تقریر خاطرخواه در بر کرده اند و مصداق کریمه
التی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا گویی سبقت بوده فذلک علیه لا علیهم و ظاهرا مقصود
اصلی ازین حرکات خفیفه و تقریرات سخیفه آنست که عوام بدانند که انکار اهل سنت بدان هم مخصوص
است که باو فی اشاره نیست و تنها بود نمی‌شود و بحمد الله که از طرف اهل حق اعتراضات و اشکالات
بطریق مناظرین تقریر کردن باز تقریر و تحریر را بعنوان معقول و منقول ترتیب نمودن در منصب این
اقل الانام افتاده المنة لله که قبل ازین بکرات معروض گشته که معنی این حدیث بجر و ارد بان صافیه شارح
کرمانی و حافظ ابن حجر عسقلانی و اتباع ایشان در آمده حضرات امامیه را مجال آن نیست که بدلیل عقلی
یا نقلی بر طرف ساختن رد بست خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین را ازین حدیث ثابت نمایند

و ان شاء الله تعالی عنقریب واضح میگردانم که اعتراضات سامی بر بن فضلای نامی جز نامی بلکه بدنامی
بیش نیست **قوله** التحت الخ **اقول** هر کس که کتب احادیث را دیده و پست و بلند این میدان
وسیع را نور دیده بعین الیقین سپید اند و بدیده حق بین می بیند که ابرام خلافت صدیق را عین سنت
نبویه علی صاحبها الاف الصلوة و التحیة توان گفت اطلاق احداث بران با جرائی تحریف است زیرا که
مخاطب را العراقیات از نهایه ابن اثیر الجزری نقل کرده معنی آن نیست که حدث امر منکر است
که در سنت معروف نباشد و قریب این تفسیر در کتب امامیه مثل مجمع البحرین نیز مسطور است پس ابرام کردن
خلافت خلیفه اول را بر اصول اهل سنت عین خلافت حق فرمودن کاری بیش نیست و از طرف امری بشنیعتر
است چه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هزاران بار فضائل و کمالات او را بر شمرده و بار بار استحقاق
او بخلافت را اشاره چندان باره تصریحات سپرده که قریب بنص بر خلافت بلافصل می شود و ان شاء
الله تعالی در تضاعیف کلام باصول معتبره امامیه که موافق آیات قرآنی باشد واضح
خواهد شد که خلافت خلفای راشدین نزد جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اهل بیت طاهرین متفق
و مسلم بوده اما **امر اول** پس احادیث بسیار بران ناطق است از انجمله روایت ابو سعید خدری
است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در باب شمردن احسان صدیق اکبر قال رسول الله صلی
الله علیه و سلم ان امن الناس علی فی ماله و صحبته ابوبکر اخرجه
الشیخان و الترمذی و ابو سعید خدری از اسند علما ناقلین از مقبولین و مخلصین چنانچه
رجال فاضل استرابادی و غیره که تشیع آن ناطق است و از انجمله حضور صدیق همراه سید المرسلین
بر حوض کوثر بحدیث عبد الله بن عمر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم قال لابی بکر انت صاحبی
علی الحوض و صاحبی فی الغار اخرجه الترمذی و عبد الله بن عمر شخصی است که بروایت
علمای امامیه مثل صاحب اثبات الحق چون معاویه باشد و لشکرکشی نمود اجازت از جناب امیر
گرفته همراه بعضی از اجله اصحاب برای تفهیم او رفته و مناقب حضرت امیر بالفهم معاویه از خلافت

منع کرده و تنها بی ناصر و معین بکوشش محبت اهل بیت طاهرین بر یزید بی دین بعد استماع واقعه طف
خروج کرده و بر راه تکفیر و تفسیق وی علی رؤس الاشهاد تا دمشق شتافته چنانچه کتاب فعلت فلا تلم وارد است
واکثر نسخ از جلد عاشر بحار الانوار نظر بعضی از وجوه استدلال مرتضوی در جنگ جمل بمقابله زبیر بن عوام
علی ما رواه صاحب الکافی والمجلسی همان دلیل است لفظ بایعنا در کلام عبد الله مذکور بجناب عبد الله بن
مطیع بملاحظه تاویلات شیعیان که صیغه متکلم واحد را بجمع غایب را بجمع سازند کما هو دأبهم والاتی بعقبش
بخلافت یزید ندارد فکیف که تا الیفات قدیما در تواریخ و سیر و کلام نص صریح در عدم بیعت عبد الله بن عمر
واقع شود و حاشا و کلا که ابن عمر موافق زعم فاضل استرابادی در منهج المقال فی تحقیق الرجال تقلید کشی
و دیگر برادرانش شریک معاویة بن ابی سفیان بوده باشد زیرا که برین تقدیر لازم می آید که حضرت فاروق
در جنگ صفین همرکاب او باشد واللازم بدیهی البطلان فالملزوم مثله بیان ملازمت آنکه فاضل استرابادی
در کتاب مذکور در ترجمه او گوید سطر در ترجمه عبد الله بن عمرو بن العاص سبق عدم بیعته ... فی کشی ما
سیاتی فی عمار ان عبد الله بن عمرو قال لمعویة انی معکم ولست اقاتل ان ابی شکانی
الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم اطع اباک
ما دام حیا ولا تعصه فانا معکم ولست اقاتل انتهی محصولش بعد ملاحظه ترجمه عمار
در کتاب مرقوم آنکه عبد الله بن عمر بن الخطاب در اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم معدود است
والو عمرو کشی در ترجمه عمار گفته است که چون لشکریان معاویه سر عمار را پیش وی بردند و اختلاف
کردند کسی گفت که او را من کشته ام و دیگری گفت بلکه من عبد الله بن عمر گفت که شما افتخار بکشتن او
می کنید و حالانکه حضرت خاتم النبیین فرموده که ای عمار باغیان ترا خواهند کشت معاویه گفت پس
تو چرا رفیق ما شده گفت روزی پدرم شکایتی پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم برد پس حضرت فرمود ای
عبد الله تا که پدرت بقید حیاست اطاعتش بکن و عصیانش روا مدار چون پدرم رفیق است
همراه تو شده ام ولیکن قبضه شمشیر بدست نگرفته ام انتهی پس بر تقدیر بیعت عبد الله

بن عمر که باتفاق روایات کتب طرفین مثل استیعاب واصابه فی معرفة الصحابه و اسد الغابة
وشافی مرتضی علم الهدی امامیه وجوابات اول تحفه اثنا عشریه الی غیر ذلک من الکتب المعتمدة
درین مقاتلات و محاربات شریک بود لازم آمد که حضرت فاروق از لشکریان معاویه باشد و فیه من المفاسد
والخرافات ما لا یعد ولا یحصی آنست حال معتقدین طائفه که هنوز در تحسین عبد الله بن عمر بن الخطاب و تحسین
عبد الله بن عمرو بن العاص فرق نمی کنند تا بمطالب دقیقه این فن چه رسد و اویلا و اسفی که علمای شیعه
این هفوات و مضحکات را الفی ببینند و بعیب خیبی محدثین اهل حق نقد عمر خود را در می بازند چون مقام لطف است
تطویل زاید مناسب ندیده و زیاده ترازین پرده ناموس اکابر مخالفین ندریده باصل مدعا رجوع
میکنیم و میگوئیم که از انجمله آزاد بودن صدیق اوست از آتش بروایت جناب امیر المؤمنین که ایمان
و زبد و عفت و عدالتش بخصوص قطعیه در کتاب مجید ثابت گشته از زبان صادق ترجمان سید الخافقین
انت عتیق من النار اخرجه الترمذی والحاکم و از جمله روایت عبد الله بن عباس رضی
الله عنهما که در خلاصة الاقوال بر زبان امام اعظم علی توثیقا مندرج است هم از آنحضرت صلی
الله علیه وسلم ابوبکر منی وانا منه وابوبکر اخی فی الدنیا والآخرة نقلها آورده
جلال الدین السیوطی وغیره من المحدثین این بار خدایا اگر ارباب خلافت مشتاق از
مزید عداوت ونفاق معنی این اصل نمایند و گویند که محدثین اهل سنت بنام این بزرگان امثال
اینان که احادیث آنها بعد ازین در آید احادیث مزوره را برتافته اند لکن قول صاحب که مراد و با
او علی نقل کذب این معنی است که اهل انصاف در میان محدثین انشا نشد که مرحله جناب
صلی الله علیه وسلم با نهایت سعی کمر کاست روایت معنی تابیده انتهی ملخصا علاوه سابق گذشت که
بروایت صدوق و طایفه صدیق بجای گوش آنحضرت و بروایت ابن جمهور مثل ابراهیم علیه السلام بود و
بروایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام بمنزله راس و روح خاتم النبیین کجاست فقر انشاء الله تعالی
خلافتش بسی بزرگ از ارباب احادیث بزرگان بیرون کار علمای امامیه بالخصوص حضرت

حضرت مؤلف است و نیز آثار و اخبار مرتضویه در مناقب صدیقیه مثبته افضلیت او اگر برشمارم
بحد شهرت و تواتر رسید چنانچه حدیث محمد بن الحنفیه و ابی جحیفه و حدیث علقمه و حدیث عبد الملک بن میسره
و حدیث عبد الله بن سلمه و مانند ایشان و دلالت تمام بران دارد و اصل این قصه که حضرت امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه هرگاه خبر افضلیت خویش استماع فرمود و دریافت کرد که بعضی از محبین آنجناب را
از شیخین افضل میدانند بکمال غیظ و غضب بسر منبر برآمد و ارشاد نمود که بحد افترا محدود خواهم کرد
یعنی هشتاد تازیانه ویرا خواهم زد در کتب و رسائل قدما و متاخرین امامیه یعنی افادات ابن المعلم
و حضرت شیطان الطاق و مفضل و فضل الفضل یزدی موجود است و در کتب معتبره این فرقه بنصوص
قطعیه اینهم اندراج یافته که جناب امیر خلیفه چهارم است و آنجناب را باین لقب یاد باید کرد چنانچه
در مسلک ثانی خواهی دریافت لیکن در تاویل حدیث اول میانه اکابر طائفه قیل و قال واقع است
بعضی گفتند که اینهمه بنا بر تقیه بود است و خوشامد اصحاب حضور نمود که سیرت شیخین را مثل سنت
سنیه الکونین اعتقاد می کردند و جمعی گفتند که این همه سخن بسیار بی عین و بنا و دغل است چگونه اعتقاد
توان کرد که آنجناب در اوقات خروج خویش بر مارقین و قاسطین که تقیه از جمله محرمات شرعیه بود
زبان خود را بکذب و دروغ که لازم این حکم است آلاید و حکم واقعی را بیان نفرماید پس مقصود
آنجناب از این تهدید آن بود که این تفضیل موجب رفع شیخین و کسر شان و تقصیر در حقوق من
است چه از این تفضیل لازم می آید که شیخین در نفس فضیلت و وجاهت دینی شریک مرتضوی باشند
زیرا که تفاضل متصور نمی شود مگر میانه دو کس که قریب بهم دیگر در فضل باشند و مفضول را با افضل در
اصل فضل شرکتی تواند بود و اشتراک شیخین درین امور با جناب علوی خلاف ضروریات دین است و از
خدمت بعضی از اکابر امامیه مسموع شده که شیخ حلی امام اعظم شیعه از علمای متاخرین روبروی بعضی
از سلاطین این تاویل را ذکر کرده و جان بسلامت برده و تاسیا باستاد الامام الاعظم الطوسی
راضی گشته و العجب کل العجب که شیخ حلی عبارت تجرید استاد خود که نزد امامیه

سلطان المحققین است کما فی شرح ابن خاتون علی الاربعین بہم یاد بنما و حیث قال فی اثبات
افضلیة علی رضی الله عنه من الصحابة المشهورین بل الخلفاء الراشدین کان اعبدهم
واشرفهم خلقا واطلقهم وجها واقدمهم ایمانا وافصحهم لسانا واسدهم
رایا واکثرهم حرصا علی اقامة حدود الله تعالی بلکه حضرت امام اعظم اما سند ایشان هم یاد نماند
که در شرح این متن چه نوشته ام لکن همان قدر هست که مرا یاد و ترا فراموش نیز اگر او در شرح
اقدمهم ایمانا تیسر باید وقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لفاطمة علیها السلام
زوجتک اقدمهم اسلاما واکثرهم علما وقال علیه السلام یوما علی المنبر انا
الصدیق الاکبر وانا الفاروق الاعظم اسلمت قبل ان اسلم ابو بکر
وامنت قبل ان امن ودر جاییکه شیخ جلبی امامیه فضائل خاصه حضرت امیر در کتاب مذکور
شرح و بسط کرده و باز اما دمی آنجناب را ذکر نموده میگوید که هر چند عثمان شریک این فضیلت لیکن
بجناب امیر المؤمنین نمیرسد زیرا که مرتبه فاطمه زهرا زیاده بهتر است تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم
وقت فقد وصم او میگریست انتهی محصله ان شاء الله تعالی بعد ازین احادیث دیگر از ائمه هدی منقول
خواهد شد که این نوع تفضیل حضرت امیر که شیخ جلبی آن را موجب صدا قرار داده در آن موجود
و بعضی مثل فضل و اتباع او چنانچه بر ناظرین کتاب مخفی نیست از تصانیف شریف مرتضی و کتب
معتمده علمای اعلام ثقات ایشان مخفی نیست که فضل بن شاذان و اتباع و اشیاع او بدان رفته اند که
راوی خبر تفضیل مذکور از جناب امیر سوید بن غفله است که بالاتفاق رد و مستحق اعتبار نیست و بلاحظه
این هفوات و تعصبات باعث کمال وحشت میشود زیرا که هر دو امام اعظم در کتاب رجال خلاصة
الاقوال علی بن احمد عقیقی و حسن بن داود و صاحب تلخیص الطراز و مبالغه در تصریح او کرده
از جمله اولیا جناب مرتضوی و خلص اصحاب حسنین بلا ریب ... شمرده اند
کسیکه در رد او چنین گفتگو کرده ناشی از کمال عداوت و عناد با اصحاب مرتضوی و اهل بیت

امجاد بوده که خود فضل یا از اصحاب علم و فضل باشد و معلوم نیست که اولیا افضل انبیاء هم از شیعه اند
یا نه که علمای رجال بر توثیق شخصی کی این قدر فراهم می آیند سیما که تمامی مشهورین و اکابر این فن سنیان
و محدث اند و لکن شاید الغرض اینهمه تشاجر و تخاصم کما قال الله تبارک و تعالی ان ذلک لحق تخاصم
اهل النار از بزرگان امامیه در این حدیث بلا شبهه واقع است اما امر ثانی پس از اجمل
است حدیث حذیفه که مثل ابی ذر و سلمان در فاتر مناقب او از السنه اکابر مخالفین مروی است
و جلائل محامد ش در کتب الشان محکی است چنانچه بعونه تعالی در مسلک ثانی لمونه آن ایراد خواهیم کرد
انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اقتدوا بالذین بعدی ابی بکر و عمر
غایة السعی امامیه در رد اینحدیث روایتی است که صدوق اهل التشیع که باعتراف حسن خلاصة الاقوال
و غیر او در حفظ حدیث و کثرت علوم نظیرش کم خاسته و بدعای حضرت صاحب الامر الزمان خلعت وجود
یافته در کتاب عیون اخبار الرضا ذیل افادت مامون قائل بامامت موصوف امام المتکلمین آورده و قائل
فلسفیه در ان نقل کرده و آن اینست که یکی از اهل خلاف گفت که افضلیت ابوبکر صدیق بروایت صحیح
حلیها مدلل است زیرا که امر نبوی تمامی امت را باقتدای شیخین بالخصوص نخواهد بود الا بجهت افضلیت
مامون جواب داد که احادیث بسیار و روایات بی شمار از جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم مروی شده
لیکن خالی از این شقوق ثلثه نیست که جمیع آن حق است یا جمیع آن باطل یا بعضی از آن حق است و
بعضی باطل اگر همه حق باشد لازم آید که همه باطل باشد از راه تعارض و تناقض و اگر همه باطل باشد
لازم آید انطماس دین و اندراس ملت سید المرسلین پس بحکم ضرورت شق ثالث قائل باید شد حالیا
لابد است که مدار حقیت روایت بر معاضدت دلیل عقلی باشد و آنچه بر افضلیت ابو بکر استدلال
کرده محض باطل است و هرگز عقل آنرا بر نمی تابد زیرا که آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که احکم الحکما
و بهترین انبیا بود نهایت مستبعد است که امت خود را بامر محال امر نماید و اللازم باطل فالملزوم مثله
بیانش آنکه شیخین من جمیع الوجوه متفق بودند یا مختلف بر تقدیر اول می باید که بجسم و صورت هم

متفق باشند و این محال است که دو فرد انسان در اعیان خارجیه من جمیع الجهات و الحیثیات
موافق باشند پس امر باقتدای شان معا تکلیف مالا یطاق است چه اگر بیکی اقتدا کنی لامحاله مخالفت
دیگری باشی و دلیل بر اختلاف شان اینست که ابوبکر بقتال و سبی اهل ردت متوجه شد و عمر بر خلاف
آن فتوی داد و عمر خواست که ابوبکر خالد را بجهت قتل مالک بن نویره معزول سازد و ابوبکر او را معزول
نکرد و عمر متعه النساء و متعه الحج را حرام کرد بخلاف ابوبکر و عمر دیوان عطا مقرر نمود و در زمان ابوبکر از ان
اثری نبود و ابوبکر وقت رحلت استخلاف کرد و عمر خلافت را بشوری انداخت همچنین امور دیگر
من بعد شیخ المشایخ می خواهد که بر فائده جلیله که مامون امام المتکلمین بنا بر مصلحتهای ساخته که مختصر
در تضاعیف کلام اشارتی بدان خواهد رفت و ذکر آن در وقت مناظره فرو گذاشته از تلبیس خود
آگاه سازد و آن اینست که روایت سفیان در دو وجه برفع و نصب محصور است یعنی اکثر محدثین
اهل سنت اقتدوا باللذین من بعدی ابوبکر و عمر روایت می کنند و بعضی اقتدوا باللذین من بعدی ابابکر
و عمر و صورت ثالث را کسی روایت نمی نماید پس بر صحت روایت مذکوره معنی اول اینست که اقتدا کنید
بدو شخص بعد من که آن کتاب و عترت است ای ابوبکر و عمر و معنی برفع اینست که اقتدا کنید ای مردم
بدو شخص و ابوبکر و عمر بعد من بکتاب و عترت انتهی ملخصا من لب افادات علم الهدی که در شافی
بتقلید مامون و شیخ صدوق و امثالش ثبت نموده باید شنید که علمای ما جواب از حدیث اقتدا باین
طور داده اند که حکم بتقلید شیخین از مستحیلاتست بسبب آنکه در بسیاری از افعال و احکام اختلاف داشتند
پس پیروی اینها ممکن نباشد و ایضا امام باید که معصوم باشد و احدی بان قائل نیست علاوه این روایت
بسبب عبدالملک بن عمیر که از کاسه لیسان بنی امیه و منحرف از اهل بیت بود حتی که بی اندامیها
او نسبت باصحاب امام حسین ع که بدشت کربلا افتاده بودند مروی است و بعضی از محدثین حدیث
مذکور را بنصب ابابکر و عمر روایت نموده و الذین من بعدی را کنایه از کتاب و عترت گردانیده و بحدیث
ثقلین تایید آن قصد کرده اگرچه مخالفین در باره روایت بنصب مجال انکار دارند و بدفع

آن می کوشند و اگر مخالفین خواهند گفت که چون اقتدوا صیغهٔ جمع است و خطاب بجمیع اصحاب
باز توجه بدو کس چه معنی داشته باشد علمای ما جواب داده اند که ندا ابوبکر و عمر بر سبیل تخصیص واقع شده تا حجت
بر آنها تمام شود و نیز اگر موجب نص می بود بایستی که ابوبکر در سقیفه احتجاج بآن میکرد نه بروایت الائمة
من قریش که شور و شغب درین صورت بخوبی دفع می شد و نیز بایستی که ابوبکر وقت نص خلافت عمر
رو بروی طلحه که درین باب نزاع کرده می خواند و نیز بایستی که تمامی صحابه بموجب فتوت تمامی افعال و اقوال شان بر ذمه
خویش میگرفتند و حالانکه بسیاری خلاف هر دو اختیار کردند بلکه عاصی شده باشند و نیز بایستی که خود ابوبکر
و عمر مخالفین خویش را بحدیث مستنبط ساختند و می گفتند که مخالفت ما محظور است علاوه اینکه اگر این
احادیث نص امامت باشد باید که جمیع صحابه امام باشند بحدیث نجوم و نیز امامت عمار و عبدالله
بن مسعود بحکم اهتدوا بهدی عمار و تمسکوا بعهد ابن ام عبد لازم می آید انتهی محصوله و بر ناظرین متصفحین
کتب قوم مخفی نمی ماند که بعضی از علمای شان دعوی تقیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث از نا
و در وجه ورود وی هم خرافات عجیبه که ترک ذکرش مناسب است بیان میکنند چنانکه فاضل جامی
در سلسله بآواز بلند می گوید که اجمال حدیث الحوض دلیل بر تقیه آنحضرت است صلی الله علیه و سلم کما لا یخفی
انشاء الله تعالی و از گلگشت ازهار که مولف آن بسیاری از فواید را بر اصول خویشتن که چشم
ندیده و گوش احدی نشنیده روایت می نماید گل دیگر شگفت بر اذهان ناظرین و
سامعین ملخص آن نیز بعبارت فارسی یاد می کنیم که شیعی و ناصبی باهم مناظره کردند ناصبی گفت مراد از
الذین من بعدی در حدیث اقتدا شیخین باشند شیعی گفت غلط گفتی بلکه مراد از ان ابوذر غفاری و ابن
مسعود اند و دلیلش آنکه حضرت سید النبیین در حق ابوذر گفته که آسمان بر هیچ کس سایه نینداخته
و زمین کسی را بر پشت خود بر نداشته که از ابی ذر در صدق لهجه زیاده تر باشد و برای ابن مسعود
فرموده راضیم برای امت خود آنچه رضای ابن مسعود است و مکروه میدانم برای امت خود آنچه را
او مکروه میداند و شیخین را که تو ذکر کردی ایمان شان مشکوک است و ایمان و صدق و مناقب جلیله

این هر دو بزرگ که متفق و مقطوع است پس ایشان امر او باشند شیخین و چون آن حضرت صلی الله علیه و سلم
این وصیت را برای جمیع امت خود فرموده و خطاب عام نموده لاجرم اقتدای شیخین را هم اقتدای ابوذر
و ابن مسعود واجب باشد پس زبان ناصبی لنگ شد و هرگز نتوانست که این دلیل را جرح و نقض کند
مگر بعد از تأمل گفت که اگر حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر حقیقت خویش محمول باشد تقدیم و
تفضیل ابی ذر بر جناب مرتضوی لازم می آید و این معنی کسی معتقد نیست شیعی جواب داد که چون
ابوذر با اینهمه فضل مقتدی و تابع جناب امیر بود معلوم شد که آنجناب افضل است ناصبی گفت که
خود در حدیث اقتدا نام شیخین مروی است پس حدیث را به سوی ابوذر و ابن مسعود را جمع نمیتوان کرد
شیعی معارضه کرد و حدیثی که نام ابی ذر و ابن مسعود در آن صراحةً مروی شد یعنی اقتدوا باللذین
من بعدی ابی ذر و ابن مسعود و هر یکی رجال رواة خود و سند حدیث را بیان کرد آخر شیعی گفت که
اکنون بر حکم عقل کار بند باید شد و اقتدای ابوذر و ابن مسعود را لازم باید گرفت زیرا که در ایمان و فضل
شیخین اختلاف است من منکر آنم بخلاف ایمان و فضل ابوذر و ابن مسعود که تو هم اقرار بآن میکنی و اتفاق
بهتر از اختلاف است من بعد گفتگو یا پاره معارضات از جانبین بود که شنیدن آن خالی از طول
و ملال نیست و صاحب ازها رساله که پاره از حال او دریافتی در جای دیگر نیز بر این حدیث آنچه گفتگو کرده مضمونش
اینست که اگر مراد از اقتدا آنست که قطع روایات و احادیث مرویه ایشان نصب العین دارند و احادیث
و مرویات دیگران را هیچ می شمارند لازم می آید که تکذیب باقی صحابه در دین اسلام که غیر شیخین روایت کرده
باشند زیرا که روایات این هر دو کس با اصول و فروع شریعت وفا نمی کنند و اگر مراد آنست که اجتهادات ایشان
و رای و مذهب خویش بعمل آرند بآن تمسک و تشبث نمایند پس حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که بالاتفاق متفق علیه است یعنی کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار ... استعمال میکنند زیرا که
امور محدثه ایشان در حدیث مستثنی نکرده اند مع ذلک آیه کریمه الیوم اکملت لکم
دینکم و اتممت علیکم نعمتی هم مبطل آنست اگر اهل سنت گویند که مقصود از اقتدای شیخین ...

بعد من ایشان را امام عالم دانید گوییم که در عصر واحد چگونه دو امام جمع توانند شد مگر گویند که مراد
حضرت آنست که یکی را بعد دیگری پس از من امام دانید گوییم که این قول رکیک و غیر مضبوط است انتساب
آن بجناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بی ادبی و یاوه گوئی زیرا که امامت عمر نیز بعقیدۀ شما بعد ابی بکر است بعد
حضرت پیغمبر واگر اقتدا عام است پس شیخین را چرا اوّله شما از دست داده خلعت خروج پوشیدند و از
اقتدای ایشان چرا انحراف گزیدند مگر برای اقتدای ایشان سر حدیث اصحابی کالنجوم دست زنند
دریںصورت خصوصیتی برای ایشان باقی نمی ماند مؤلف کتاب کامل بهائی نیز بهفوات و خرافات
ماموں الامید را مثل شیخ و سید بطمطراق آورده و برعکس خیالیه خویش گوی سبق از میدان مناظره برده
ایراد عبارتش اکنون خالی از تطویل کلام کرنا لا ایم بین الخاص والعام است ای برادر نگاه
بر غایت مساعی ائمۀ شیعین در جواب این حدیث جا طلب کردی پس بعد انکه اگر دیگر کتب از تصانیف
متاخرین قوم در مطالعه خویش آری معلوم خواهی کرد که اکثر تقریر آنها ما خوذ از همین اصول است که درین
اوراق بضبط آن پرداختم و این معنی مانند ظهور شمس در رابعة النهار است که اطفال محدثین و متکلمین را از
التفات باین مزخرفات ننگ و عار است بخدای کریم وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ که بنده کمترین
سخت متحیر است در ینکه اگر تن زنند و اکتفا برد این اقرار بر عقیدۀ نیکه تعلق باین فصل دارد نکند علمای
قوم بر عجز و زبونی حمل کنند و اگر چیزی بر صفحۀ قرطاس برد و بطلانش از هر طرف تازه بر تازه سر برمی خیزد
ناچار بحکم من ابتلی ببلیتین فاختار اهون منهما هر چند حرف بطور اجمال اکتفا می سازد و به تفصیل و بسط
کما ینبغی نمی پردازد اوّل آنکه شیخ صدوق از پدر موسی بن النضر الرازی در همین کتاب یعنی
عیون اخبار که از افادات امام المتکلمین شیعه یعنی ماموں که جمهور ایشان و منهم الصدوق او را ملعون
میدانند غلو و مشحون است روایت کرده و از مطالعه بحار نیز دریافت می شود که شخصی از امام رضا
علیه التحیة والثنا سوال کرد که آیا جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده که اصحاب من مثل
ستارگانند هر که اقتدا کنید براه خواهید یافت هم گفت فرمود که بگذارید از برای من اصحاب مرا

وصحبت مرا در حق ایشان رعایت کنید امام رضا علیه السلام حکم بصحت این هر دو حدیث نمود
و گفت که مراد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ازین اصحاب آن بزرگانند که تبدیل و تغیر از ایشان صدور
نیافته انتهی حاصله و از مطالعه این حدیث باطل شد ادعای واهی شریف مرتضی که حکم باقتدا شیخین
مستلزم عصمت ایشان است لاالقول اصدر زیرا که حقیقت این اعتراض بطریق اولی بر حضرت امام ضامن
تامن است بنا برآنکه حکم بصحت حدیث نجوم فرموده و هر یکی از صحابه را بشرط عدم تغیر و تبدل مقتدا و هادی خلایق
دانسته کما عرفت آنفا و اگر این نجوم هدی را در اهل بیت مخصوص سازند قطع نظر از آنکه ظاهر لفظ
حدیث با آن مساعد نیست لازم می آید صدور تغیر و تخلف از اهل بیت نبوی بحکم حدیث صنوی و هو خلاف
ما یجری علی السنتهم والکتمان یعنی بذلک ائمتهم و آخر العباد را اعتقاد آنست که آن اصحاب که بر جادت
اصلی باعتراف لسانی امامیه قیام ورزیدند و مصدر تغیر و تبدیل نگردیدند نیز بر اصول و روایات قوم
که در واقع دشمن همه اصحاب اند از صدور ملح بیش نبودند برای دفع مکابره متشیعین درین مقام بر روایت شیخ
صدوق در کتاب خصال و ترجمه آن بلفظ ملا باقر مجلسی علی ما نقله اکابرهم اکتفا می نمایم الفاظ حدیث بزبانی
جناب امام صادق علیه السلام اینست کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله اثنی
عشر الفا ثمانیة الاف من المدینة والفین من غیر المدینة والفین من الطلقاء لم
یر فیهم قدری ولا مرجی ولا حروری ولا معتزلی ولا صاحب رای وکانوا یبکون
اللیل والنهار ویقولون اقبض ارواحنا من قبل ان ناکل خبز الخمیر یعنی اصحاب رسول خدا
دوازده هزار نفر بوده اند هشت هزار نفر از مدینه و دو هزار نفر از مکه و دو هزار نفر رها کرده و آزاد کرده ها
و یکی از ایشان قدری نبود که بجبر قایل باشد و مرجی نبودند که گویند ایمان همه یک قسم است و حروری
نبودند که امیر المؤمنین علی را ناسزا گویند و معتزلی نبودند که گویند خدا را در عمل بنده هیچ دخلی نیست و در دین
خدا برای خود سخن نمی گفتند و در شب و روز گریه می کردند و می گفتند خداوندا قبض کن روحهای ما را پیش از آنکه
نان میده بخوریم انتهی و در بعضی از روایات بجای خوردن نان میده استماع خبر واقعه کربلا

مرویست کما لا یخفی علی من طالع البحار المجلسی پس اگر خلفای راشدین و اعوان و انصار ایشان را از
مصادیق حدیث اصحابی کالنجوم از رهگذر لغت اعتساف و مزید عصبیت و عناد مستثنی نمایند باز هم لازم می آید
که جناب نبوی صلی الله علیه و سلم اقتدای امت بجم غفیر تجویز فرموده باشد زیرا که دوازده تا دوازده هزار از فرق شیعیان
است و بعد از تنزل و ارخای عنان اگر قید شهرت و ملازمت صحبت و کثرت فضایل و حقوق از طرف
متشیعین برای صحابه که مورد حدیث مذکور باشند افزوده شود و تضییق دایره اهتمام نموده دوازده
که همان صد کس مراد باشند که قاضی امامیه در مجالس المؤمنین تراجم آنها بتحریر قلم آورده و بیان
هم عدد و مذهب خویش و دایره تشیع همه مذکورین را کشانیده باز هم محذور دیگر لازم
اعنی مامون الرشید و جمیع او مثل شریف مرتضی و حسن بن علی الطبرسی مرتکب گردیده اند دنبال شیعه
نمی گذارد و اگر از نهم فرود آییم و بار تکلفات تاویل و تسویل از جانب شیعه گرانیم و حدیث اصحابی کالنجوم را
بارکان هر سه امامیه تخصیص نماییم گره عضال عقده اشکال که برای امامیه وارد شد نمی گشاید زیرا که
تخالف و تناقض اصول و فروع ایشان بمرتبه رسیده که اخفای آن ممکن نیست الشیعی بلکه در حضرت
حضرت سلمان و ابوذر که جناب خیر البشر در میان ایشان عقد مواخات بسته بود بکمال اجمال تو القا
میکنیم و تفصیلش را بر مسالک آخر حواله می نماییم و آن اینست که در حدیث صحیح وارد شده که اگر
ابوذر واقف شود بر آنچه در دل سلمان است البته وی را قتل کند یا دعای تنفر برای قاتل او نماید کما فی
البحار و منهج المقال و غیرهما من کتب الحدیث و الرجال اینست حال عداوت و تخالف این هر دو برادر
در اصول عقاید و بنیه و امهات مسائل شرعیه فما ظنک بغیرهما زیرا که قتل شخص مسلم و ظلم و تکلیف ناحق
خاطر او بلا مهلت طلب توبه بی کفر و ارتداد و یا گناهی که در حکم آنست معقول نمی شود پس لازم
آمد که حضرت احکم الحکما و اشرف انبیا اقتدای امت مرحومه خود را باین بزرگان که یکی قاتل دیگری
باشد امر فرمایند پس لجام مانند دها بت قالی فلسفیه و ترتیب مقدمات حکمیه مامون امامیه لهذا آن
پرداخته و پرده آزرم و حیا از چهره قطعا خویش بر داشته و مقلد اسلاف اوراق کتب خویش را مشتمل

مشعل نامه های اعمال سیاه ساختند و تاویلیکه امام الائمه متشیعین یعنی شریف مرتضی در قتل سلمان
از جانب ابوذر غفاری نموده ممّا یضحک علیه الثکلی و ستعرفه ان شاء الله تعالی اکنون حال تخالف ابوذر و سلمان در
باب فروع باید شنید که حرفی ازان بر زبان میرانم که در کتاب عیون خبر او از امام محمد بن علی عن ابیه الرضا علی
بن موسی عن ابیه موسی عن ابیه الصادق عن ابیه عن جده مرویست که روزی سلمان محمدی ابوذر را بضیافت طلبید و
برو می آورد و قرص نان حاضر کرد ابوذر بار بار هر دو قرص را نظر فی الطرف دیگر باز میگردانید و لجودت نان را میدید
سلمان ببشنید ابوذر گفت مبادا که خام باشد سلمان بکمال غیظ و غضب در آمد و بعد مهلتی گفت
که خیلی جرات کردی و بر گرده نان که خدا بجا نیاورده و تنها آن آب زیر پای عرش عظیم و ملائکه مقربین و آسمان
و زمین و هوا و نار و دیگر چیزهای بسیار را در خلق تمام آن نان بکار انداخته و ابر و باد و مه و خورشید و فلک
در کار اند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری همه از بهر تو کشته و فرمان دار شرط انصاف نباشد
که تو فرمان نبری ابوذر غفاری نادم شد و معذرت نمود راوی گوید که بار دیگر سلمان وی را ضیافت
کرد و پارچه های نان خشک را تر کرده پیش وی گذاشت ابوذر گفت اگر نمک یافتمی چه خوش بودی سلمان از خانه
بیرون آمد و مطهره خود را برین گذاشت و نمکی بدست آورده نزد مهمان نهاد ابوذر نمک را می پاشید و باقی آن را
تمام می خورد و می گفت شکر خدا را عز و جل که مرتبه قناعت بما ارزانی فرمود سلمان جواب داد که اگر ترا
قناعت بودی مطهره من برهن نرفتی پس مجلس تمام شد و صحبت منقضی گشت انتهی خلاصه این
روایات را مجلسی نیز آورده و اگر فقط از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که باشند ستارگان بدلیل
قصه که صاحب این بار از متکلم شیعه روایت کرده همان دو کس یعنی ابوذر و ابن مسعود مراد گیریم بانهم
تقریر ناموس حضرات امامیه حرف بحرف منقلب میگردد و بیانش آنکه معیار معرفت حق و باطل از جانب
که بجناب ختم نبوت منسوب کنند با اظهار ناموس اتباعش اوله عقلی است و درین مقام دلیلی قاطع
و حجتی لامع بدست داریم که دلالت بر وضع این حدیث می نماید چه محال عقلی است که حضرت سرور
انبیا که در تخفیف تکالیف شرعیه برای امت خود می کوشید بلکه مراجعت بسیار بجناه نماز را

پیغمبر از گروانیدن دست خود را بتکلیف ما لا یطاق سپارد و بدایع صنایع بارگاه صمدیت را در خار زار تخالف
و تناقض گذارد پس میگوئیم اگر ابوذر و ابن مسعود از جمیع حیثیات متحد بودند لازم می آید که اطلاق ابوذر بر احدی
و ابن مسعود بر دیگری درست نگردد و واحد بهاعن الآخر ممتاز نشود و هو محال بدیهة چه در معارک حکما بدلایل
قاطعه تقرر یافته که هر چه در خارج کسوت وجود پوشیده در سلک جزئیت منسلک گردیده و اگر باهمدگر تخالف و اختلاف
داشتند البته اقتدا بیکی مانع از اقتدا بدیگر خواهد بود و لاجتماع النقیضین بل التناقض الکثیرة یعنی که ابوذر باید بجمهور صحابه
اعتقاد آن داشت که معوذتین جزو قرآن مجید است و ابن مسعود بحکم روایت استاد کلینی در تفسیر اهل بیت معتقد آن
بود که هرگز داخل قرآن مجید نیست بلکه معمول و محو کردن این سوره از قرآن مجید بود و این حکم او محض برای و جهل
و تقلید شیطان واقع شد عن ابی بکر الحضرمی قال قلت لابی جعفر علیه السلام
ان ابن مسعود کان یمحو المعوذتین من المصحف فقال کان ابی یقول انما فعل ذلک
ابن مسعود برایه وهما من القرآن بلفظه و باقر مجلسی در حیات القلوب بعد رد و ذمائم و مطاعن او
در احادیث ائمه هدی اعتراف کرده و امر او را مشتبه گفته بدی او و نیکی او را مرجوع دانسته بلکه
صاحب تلخیص الاقوال فی تحقیق الرجال در ترجمه حذیفه ابن مسعود را از موالین خلفا و مقتدایان ایشان دانسته
غلط گفتیم بلکه امام اعظم و در خلاصة الاقوال و مقتدای ایشان ابو عمرو کشی و را از جمله خالطین و هالکین شمرده اند و در
زمره مریدین اصحاب ثلثه نا شمرده اند پس محال عقلی است که جناب اقدس خاتم الرسل اقتدای امت
باین بزرگ تجویز نماید و ایضا حضرت ابوذر در باب کوه مخالف عبد الله مسعود است چنانچه این ماجرا
هم از کتب معتبره امامیه مثل تفسیر قمی مذکور دریافت توانند شد و نیز ابوذر غفاری در اخبار نبوی بلکه تصدیق
خدا و رسول در بعض امور تنهایی داشت و این قصه در جای خود بحول الله و قوته عنقریب گذارش
خواهد پذیرفت پس معلوم شد که آنچه اکابر امامیه در حدیث قد التحریف و تبدیل بکار برده اند و در مناقب
ابوذر و ابن مسعود حدیث مذکور را آورده همه اش موضوع و باطل است دوم آنکه اگر تحریف شیخ
صدوق و سید مرتضی و غیرهما کشیر بالباری فرض کنم و گوئیم که مراد از الذین کتاب الله

و عترت اند پس تخییر بلکه باقتدای امام دون غیره تخصیص کنند و درین کلام اشاره هم نیست تا بعترت
چه رسد پس می باید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم امت را بقول ما مور و تکلیف ما لا یطاق کرده
باشند زیرا که از روایت علل شیخ المشایخ بر فهم مجتهدین شیعه چنان واضح میشود که دو کس اگرچه معصوم باشند
ممکن نیست که با همدیگر مختلف نشوند و این حکم در معصومین بزعم امامیه ظاهر است چه تخالف جناب مرتضوی
و فاطمی در جهاد و عدم جهاد با خلفا بعنوانی وقوع یافته که اکابر علمای طائفه هیچ تدبیری از تدابیر نتوانستند
پوشند تا آنکه کلمات تهجین که موی مخلصین از تصور آن بر بدن میخیزد و دود آه از دلهای ایشان بر می انگیزد به
اصول امامیه بزبان سید الانبیاء گذشت که مانند جنین رحم پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته الی آخره
و انچه میانه ریحانتان رسول ثقلین یعنی حضرت امام حسن و امام حسین ع در باب صلح معاویه و جهاد و حرب او پیش آمد
مجال کیست که بتکرار آن تواند کوشید و قدر مجمل اسلمنا که مراد آنست که اقتدا کنید بعد من بقرآن
مجید و امامی که از عترت من باشد و در وقت امامتش پس اگر اقتدا بدیگر معصومین نمائید پس کاش ائمه اهل حق
در اوقات امامت خویش در اصول امامیه اختلاف در طبقات شیعه نمی انداختند و با وامر متخالفه مثل مسح
و غسل رجلین و طهارت نبیذ و خمر و نجاست آن الی غیر ذلک امت را مامور نمیساختند و قبل ازین گذشت
که حضرت امام صادق را در ایجاد این اختلافات افتخار تمام بوده تا بدامت انضجار چه رسد و اگر
اقوال و افعال ائمه دیگر را از کتب شیعیان که در پرده دعوی موافقت بکار خویش پرداخته اند بشمارم
معلوم شود که قول یکی با قول دیگری هیچ مناسبتی و ربطی ندارد و پر ظاهر است که هرگاه یک امام اختلافها
در امت مرحومه ایجاد و احداث نموده باشد پس اختلافات در اقوال جماعتی از ائمه هدی بطریق اولی
خواهد بود لیکن حسن بن علی الطبری با دعوی همه دانیها پرده عصبیت بر بصر بصیرت خویش می بندد
و چندی از مخالفتهای شیخین بزعم خود مثل انتساب امضا قباله فدک بحضرت صدیق و دریدنش [illegible]

میگوید که اقتدا بهر یکی مخالف اقتدا است بدیگری افلا یتدبرون القرآن ولو کان من عند
غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا چنانچه در قرآن اختلافی نیست کلام هر که بقرآن عمل کند هم اختلافی

نمی‌باشد چنانکه ائمهٔ شیعه دوازده‌اند و آخر ایشان همان گفت که اول ایشان نه چنانکه ائمهٔ مخالفان
که هر یکی مذهبی جدیدی می‌نهادند و نحو اخلاق میکردند انتهی بلفظه قد ختم الله علی قلبه و اینها همه بعد تسلیم و فرض
محال است و الا قول الصدق که مراد از ثقلین کتاب و عترت‌اند خود مخدوش است زیرا که بروایت صحاح
از بار در حدیث متصل الذین بعد نام ابی ذر غفاری و عبد الله مسعود مروی است فتعارضا فتساقطا
و عبد الله که نام شیخین چنانکه اهل حق روایت می‌کنند بر حال خود باقی و اعتراضات ائمه امامیه که عترت از
اصلش ساقط است فضلا واهی شود اینجا معنی مطالعه اینمقام از عماد الاسلام فاضل جالسی است که محصلش این
است که خبر اقتدا از قبیل حدیثی است که مجمل باشد زیرا که هیچ بیان نفرموده‌اند که در چه چیز اقتدا بشیخین باید
کرد و در لفظ بعدی دلالتی نیست که آیا بر کدام طور بعد وفات یا در حالات دیگر اقتدای ایشان باید نمود
و از اینجاست که بعضی اکابر امامیه گفته‌اند که سبب این حدیث آن بود که روزی نبی صلی الله علیه و آله و سلم
در بعضی از طرق میرفت و شیخین متاخر از آنحضرت می‌بودند و عقب شریف میرفتند و بعضی از اصحاب از راهی
سوال کردند که سلوک آن مستلزم لحوق بآنجناب باشد پس آنحضرت صلعم فرمود که پیروی شیخین باید کرد
تا بمن خواهید رسید انتهی مقصوده و وجه تایید و تقویت حقیقت ظاهر است زیرا که این بزرگان باظهار فضائل
جالسی حدیث مذکور را در شان شیخین قرار داده‌اند آمدیم بر آنچه مجتهد متوفای مذکور بحث کرده پس انکار
افادتش ضحکهٔ صبیان است احسن تا کسی نسبت بولایی او از جانب کمترین عرضه نمید
که اجمال یا احتمال در بسیاری از احادیث رسول متعال درباره اهل بیت علیهم السلام هم واقع است
مثلا در حدیث ثقلین که در باب امامت باعتراف مولف رساله حدیث ثقلین هیچ نصی صریح نیست
از آن قبیل احادیث رسول کونین صلی الله علیه و آله و در بنگره فرموده‌اند که تمسک بایشان سبب نجات
است لیکن بیان نفرموده‌اند که حقیقت این تمسک چیست آیا مراد آنست که محبت این بزرگان
دارند و در ایصال نفع و دفع ضرر ایشان بوجه شرعی سعی نمایند و تعظیم و توقیر ایشان بجا آرند
یا اتباع و پیروی اینها لازم گیرند این هم مجمل است که در اصول باید یا در فروع و جمیع مسائل

فروعیه مراد است حتی که بازی معلوم و ترتیب مدارج سیادت تمامی شهدا و ارتضا و اصطفا بلکه درجه
الوهیت خدا و مالکیت مطلقه بعد از ائمه متناصب به پیغمبر سرشت برد خول در قبل و دبر مخنث و غیره
فاحشه پلشت که از ننگ کار آن بقول علامه دهلوی علیه الرحمه عزبان العوط و دیگران را احتلام رو دهد
و قسمت علیحده او در اصول خصوصاً توحید باری که اصل الاصول است و ائمه امامیه مثل هشامین و مومن
الطاق تقریر آن بیکرده‌اند و بعضی با اهل بیت سر رسانیده‌اند من بعد سخن درین است که جمیع اهل بیت مراد اند
یا بعض و جناب سیده بضعه پیغمبر داخل اند یا خارج اصول امامیه علی ما سیجی بیانها فی المسلک الثانی
ان شاء الله تعالی بمقتضای ان التشیع العرفی مستلزم للناصبیه مقتضی خروج است و لوح این است ا
حال همه احادیث که امامیه بعد از تسویل و تاویل فی الجمله بکار آید اما احادیثی که بلفظ طریق و سلوک
و لحوق و کشتی و دریا و بیابان و صحرا آمده است پس دلالت آن بعد ازین احتمالات که شیعه در حدیث اقتدا من تلقاء النفس
پیدا کرده‌اند خود مضمحل چه تخیل که کسی پیچیده باشد که در فلان شهر چگونه برسم و حال آنکه در اثنای راه
صحراهای بسیار و دریاهای ناپیدا کنار واقع است حضرت فرمود که همراه علی بن ابی طالب باید
بلند این پیچیده نهها نوردیده باید رفت ع که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها الی غیر ذلک من الاحتمالات
و آن سخنان تمامی اوصاف او نیز هویدا می‌شود که آنچه صاحب انفاس بارها در گفته بود تمامش ناشی از غلبه
سودا است و با دلیل تغییرپذیری منقلب است با لیس آنکه اگر مراد از احادیث پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم که بعد از من تمسک بعلی مرتضی نمایید و قرآن شریف با اوست و او با قرآن است و ید او را
در اتباع او محصور دانید و بغیر او التجا نکنید آنست که فقط روایات و احادیث احکام آنجناب را
نصب العین ارید و احادیث مرویات دیگران که معصوم نبودند بلکه در طوفان بی‌تمیزی گرفتار
شدند بهیچ وجه نشمارید لازم می‌آید تکذیب تمامی شعائر دین اسلام که بجز آنجناب روایت کرده باشند
زیرا که روایات احکام جناب امیر در اصول و فروع شریعت غراء وافی نکند و همین بیان است
حال حضرت امام حسین که در احکام دینی بگواهی مطالعه کتب حدیث امامیه روایات آنجناب ب

شاذ و نادر است و زیاده تر کلام در باره امام زین العابدین است که باعتراف مجلسی و صاحب اثبات الحق
و امثال شان در عزلت نشسته بود و در خروج و دخول بر روی مردم از ستمگرین بربسته و احدی را از
مستفیدین بسوی خویش راه نمی داد و دائما بعبادت او تعالی اشتغال میداشت مسایل فقهیه و سایر
علوم کمتر از آنحضرت منقول گردیده و بر دانشمندان عالم از این تصریحات ظاهر و روشن است که هرگاه
طریق افاده و استفاده مسدود باشد مسایل فقهی از آنجناب چگونه منقول باشد و لهذا اخبار امامیه [illegible]
آنجناب که هر چه در باره تعبیر آن تضمن عبارات واقع شود کمتر است کما سبق تفصیله منقول است
کما لا یخفی علی من طالع اثبات الحق و شروح الصحیفه و اگر از حالات بعضی دیگر از ائمه چیزی نقل
کنیم دایره بحث زیاده تر وسیع میگردد بلکه اگر دیگر ائمه را مثل امام صادق که مذهب اثنا عشریه
منسوب بایشان است و نیز بزعم علمای طایفه مثل شوستری در مجالس المومنین تبعا للسلف المتقدمین
راویان احادیث آنجناب در کوفه و بغداد زیاده از چهار هزار بوده اند ضمیمه گردانند بلکه افادات همه را
از جناب مرتضوی تا حضرت امام مهدی نصب العین ازند باز هم جزئیات مسایل وافی نیست والا
اکابر فقهای این فرقه چرا صراحة برای قیاس که باعتراف شان از محدثات ابلیس است رجوع میکردند
چنانچه نمونه آن در مسلک آخر بنظر سامعین و ناظرین خواهیم گذرانید و اگر مراد آنست که آنچه از علی مرتضی
بعد از من در امر امامت و خلافت بعمل آید بآن تشبث نمایید پس حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم که باتفاق
معتمد علیه است یعنی کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار این مدعا را مستاصل میکند زیرا که امور محدثه جدیده
آنجناب را بر اصول موضوعه در حدیث مستثنی نکرده اند و حرفی از آن این است که هر چه بر اهل بیت از دست
اعدا بگذرد سیر و تماشای آن نمایند و هرگز برای سرپرستی ایشان برنخیزند اگر چه فلان و فلان سانحه
گذرد که مثل آن اخلاص موجب انضجار و اهل نفاق را باعث نهایت افتخار گذشته باشد و اگر
گویند که مقصود امر امامت یعنی بعد از من اهل بیت را امام عالم دانید گوییم که در عصر واحد چگونه دو
امام جمع تواند شد بلکه زیاده از آن مگر گویند که یکی را بعد دیگری گوییم که این قول سخیف کیا

است انتساب آن بجناب خاتم پیغمبران که بلاغت کلامش رشک افزای سحبان است کمال بے ادبی
وبی اندامی است اگر آنا امام حسن سلام الله علیه بر حضرت امیر سنت خلاف کشیده باشند و اگر اقتدا عام است پس اکثر برادران
و فرزندان ائمه همین چه بد کرده اند که اکابر امامیه باخراج شان خلعت خروج یا عصبیت پوشیده اند
بار خدایا چگونه برای اقتدای ایشان احادیث دیگر که در مدح محمد بن حنفیه و حضرت زید شهید در مجالس المؤمنین
و ارشاد مفید مروی است و ساختند و درین صورت خصوصیت صحتی بر طبق زعم شیعه بر ایشان باقی نمی ماند و اگر
گویند که مرجح مرتبه عصمت است که در اثنا عشر موجود و از غیر شان مسلوب و مفقود گوییم هرگاه ضلال و تلبیس و
ایقاع اختلافات الی غیر ذلک من المعاصی التی کادت ان تکون کفرا بر هم زن بنیان عصمت شد
بیچاره اقارب ائمه که مآل کار شان هرگز باین حد نمیرسد بلکه در حقیقت آمرین بالمعروف و ناهین عن المنکر
بودند چرا محروم باشند سوم آنکه دعوی صدوق که اهل سنت نام شیخین را در دو صورت رفع و نصب
روایت کرده اند و لیکن خبری است که اطفال اهل حدیث هم باین فرقه نمی شوند تا الطلبه علوم دینیه
چه رسد بحمد الله که روایت ابو عیسی ترمذی و ابن ماجه قزوینی و امام احمد بن حنبل و حاکم نیشاپوری انچه در
جامع صغیر مروی و مذکور است بر تصدیق صدوق امامیه بس است و بحمد الله که درین قسم تصدیق کلام سید
مرتضی خود اول دلیل است جاییکه تصریح کرده که مخالفین یا انکار شدید از نصب می کنند چنانکه در امالی
بالجمله چنانچه برای تصدیق صدوق کتب مذکوره بکار می آید قول شریف مرتضی را نیز که سند حدیث اقتدا
قابل اعتبار نیست و فقط بواسطه عبد الملک بن عمیر است تصدیق می نماید و هیچ زیاده تفسیر و بیان
فی ذلک انشاء الله تعالی این است حال حضرت شیخ ابن بابویه حدیث اقتدا را در رفع و نصب آنها توجیهاتیکه
بر صفحه قرطاس رنگین صبیان کافیه خوان هم بران فاه فا می کنند و صاف از ان پیدا می شود که صدوق
امامیه حقیقة مرفوع القلم بوده خطی و افراز نصب و عداوت پیغمبر صلی الله علیه و سلم داشت که حدیث اقتدا
را بر انکار کتابها حمل نموده شعر جزی ربه عنا صدوق الکواذب جزاء الکلاب العاویات وقد فعل
علاوه بر خباثتش نیامد که رفع و نصب منتقب بر لفظ بها و همی با تکلف سیغییه تما اهل سنت است

چهارم آنکه از امام المتکلمین اما سید یعنی مامون خیلی عجب است که تخالف و تناقض اقوال ائمه را که
فیمابین معصومین گذشته کامرت لسید الاشارة نصب العین ندارد و عین نصب را اعتبار ساخته برد گرفته و امر که
فیما خلفا مثل مجتهدین واقع شده چنانچه قبل ازین جوابش بطور اجمال مذکور شد همت برگمارد و طرفه تر آنکه حکم
کلی میکند که صحت و سقم حدیث را بمحض دلائل عقلی معلوم توان کرد و حال آنکه خود حضرات ائمه فرموده اند
که حدیثیکه بواسطه کسی خواه مهتدی خواه غیر آن نزد شما رسد زبان بانکارش نگشائید و گوئید که این
کلام معصوم نیست شاید که از احادیث ما باشد و درصورت انکار تکذیب ایزد نعوذ بالله لازم آید
چنانچه روایت امام صادق علیه السلام بران ناطق است و هذه الفاظها علی ما نقل المجلسی
فی البحار لا تکذبوا الحدیث اتاکم به مرجئی ولا قدری ولا خارجی نسبه الینا فانکم لا تدرون
لعله شیء من الحق فتکذبوا الله عز وجل فوق عرشه نیز دلیل عقلی را هرجا معیار صحت و سقم قرار نداده اند
بلکه بر طبق روایات معتبره چنانچه در بحار مضبوط است معیار صحت و سقم را موافقت و مخالفت قرآن مجید
مقرر فرموده اند الی غیر ذلک و باقر مجلسی در شرح اربعین میگوید که ترک الروایات بمحض الاستبعاد لیس من
شان المتدینین یعنی احادیث را بمجرد استبعادات عقلیه ترک نمودن و دست ازان برداشتن شیوه دینداران نیست
بلکه بی دینی محض است اگر درین مقام روایات ائمه خود را که بضد دلائل عقلیه بلکه نقلیه بیش از بیش وارد شده اند
و ائمه مذهب این قوم بصحت آن حکم کرده اند برشمارم غرض اصلی که از تحریر این اوراق است تلف
میگردد پنجم آنکه اگر مراد شیعه از نصب همین است که ناصبیت یزید و علی گو نه ولی او بی ادبی او نسبت
بشهدای کربلا یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما در کتب اهل حق مروجست لسان او بیانش نشان
دهند که در فلان کتاب واقع است علاوه هرگز بیاد نمی آید که اهل سنت مثل عبد الرحمن نسائی و شمس الدین
ذهبی و امثال ایشان نصب و عداوت اهل بیت را بانسبت داده باشند و اگر بر تصریحات علمای خویش تا صحیت
را بوی برگرداند فلا ینتهض حجة علی الخصم چه بعد ازین در مبحث رفض و نصب خواهد دانست که ما هم
درین تلقیب از حق صریح اعتزال کرده و جور و جفا را النصب العین داشته و تحقیق را

درین باب قبض نمودند و بر تقدیر تسلیم افادات شریف باز هم نقد مدعا بدست نمی آید زیرا که فقط از
مطالعه کتب حدیث مثل ترمذی دریافت می شود که بواسطه غیر او نیز این حدیث را محدثین روایت کرده اند
فکیف که با بودن شروح و حواشی بسیار می از طرق برای این حدیث واضح است و مخفی نماند که از حدیث
اقتدا البته تخصیص شیخین پیدا است و بر ظاهر است که مدلول حدیث نجوم بجهت اطلاق و عموم چیزی دیگر
است و مآل این هر دو حدیث بجهت خصوص چیزی دیگر خود علمای مذهب امامیه با اظهار شریف مرتضی بر تقدیر
منصوب بودن لفظ ابابکر و عمر قائل تخصیص گشته اند چنانکه گذشت فلا یلزم امامة کل واحد من الصحابة
کما وهم السید المرتضی فکیف که علمای اهل حق مثل علامه تفتازانی سعد الدین تفتازانی در شرح مقاصد و سید
سند شریف جرجانی در شرح مواقف مطابق کلام حضرت فخر المتکلمین و حجة الاسلام والمسلمین جا بجا تصریح
کرده اند که درباره فعلیت امامت فقط استحقاق شخص کفایت نمی کند و هرگاه درباره شیخین به قرار داد
اهل سنت معصوم نبودند و نه منزه از سهو و نسیان پس اگر صدیق در سقیفه یا وقت وفات این حدیث
را ذکر نکند قباحتی لازم نمی آید آری قباحت این است که حضرت امیر با وصف عصمت عند الامامیه
و منزه از سهو و نسیان وقت انعقاد بیعت ابوبکر صدیق با مورد یگانه تفصیلش در کتب امامیه مثل
و غیره مرقوم است ثبت فرماید و لفظ نص بر یکی یاد نه نماید پس واضح شد که غایت آنچه
مرتضی در چند عبارت شافی زبان دراز کرده درباره امام رضا است و در خاتمه آن هر دو جا نکته
در باب خاتم الخلفاء است من بعد مخفی نماند که صحابه کبار سیرت شیخین را مثل سنت رسول الثقلین علیه السلام
بجد بلکه قلوب شیعه خوب میدانند و از نجاست که شریف مرتضی به تبعیت جناب مرتضوی بعد حصول خلافت
هم قائل است و کتب حدیث و کلام از فریقین مثل نهایه و بحار و شرح مقاصد از این امور مملو و مشحون
است که علم سیرت شیخین بزبان خاص و عام از صحابه خیر الانام علیه الصلوة والسلام بود و بنا
این از ثمرات حدیث اقتدا و تخصیص در انبیاء و درباره این هر دو بزرگ است معاذ الله که بعضی
از صحابه مخالفت ایشان کرده باشند چنانکه وهم شریف مرتضی است و لو سلمنا

که کسی خلاف کرده باشند پس دعوی عصیان محض بی دلیل هرگز نزد علمای اهل حق ثابت نشده که مخالفت
خلفای راشدین خصوصاً شیخین هرچند که باشد موجب فسق و عصیان است و ازینجاست که در شرح قدیم و جدید
تجرید العقاید طوسی جاییکه عبارت مخالفوا علیّ فسقة وارد است بحث و اعتراض کرده اند و حمل عموم این قضیه
را محال پیدا ساخته ششم آنکه دعوی اکابر شیعه که حضرت ابوذر با وجود مراتب جلیله و فضایل
جمیله خویش بجمیع امور اقتدا بحضرت مرتضی مینمود و هرگز خلاف آنجناب چیزی نمی فرمود و از
اطاعت شیخین کناره و مستنکف بود باعث کمال تحیر میشود این دعوی ازینرو که علمای اهل حق که
که اخبار معتمده امامیه را نیز بچشم عبرت دیده اند از غرایب امور و عجایب دهور است سر کعب احبار را اگر
از خلص اصحاب مرتضی و فدائیان اهل بیت بود شکستن و در روبروی خلیفه ثالث رضی الله عنهم اجمعین
از ایشان جنگ و جدل کردن و دشنام دادن و از حصن حصین تقیه پا بیرون نهادن کما مرت الیها
الاشارة فی صدر هذه العجالة اگر مخالفت حضرت مصطفی و مرتضی نمود باری از باب موافقت
تقلید و اطاعت چگونه توان گفت و مؤید مخالفت اوست آنچه کشی صاحب تلخیص و دیگران در ترجمه
او آورده اند که امیر المؤمنین او را بسکوت امر کرد و او هرگز قبول ننمود کما سیجیء مفصلا انشاء الله تعالی
وازین مقام هویدا است که ادعای مقطوعیت ایمان و فضل ابوذر و ابن مسعود نزد علما قوم از توهمات
عجیبه است عقیده و مسلک آخر خواهی آنست که اصول معتبره شیعه برخلاف آن ناطق است بروایات
موضوعه طایفه هرگز قطع بر فضایل این بزرگان امکانی ندارد بالجمله برین چند بحث اکتفا کرده
دیگر ابحاث را بر فطانت اذکیا گذاشته باز باصل مطلب رجوع میکنیم و میگوییم که از انجمله است
قصه خلوت جناب سید المرسلین با ماریه قبطیه روز نوبت ام المؤمنین حفصه مطهره و تنگی او از آن
و شکوه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا بنیاد شده بود در پیش سجده بیت نبوی تا آنکه بعد از من خلافت برای
ابوبکر باز بعمر قرار خواهد یافت در رتق و فتق امت بدست ایشان خواهد بود چنانچه تفاسیر اهل سنت
مثل تفسیر کبیر باصلش گواهی میدهد و در تفاسیر امامیه مانند مجمع البیان طبرسی و خلاصة المنهج کاشانی

و تفسیر قمی و جرجانی و غیره این قصه ثابت شده و بروایات معتمده تحقیق یافته پس بطلان شد انکار بعضی
از امامیه در شرح انوار البدریه که بجهت خصومت و عداوت در ابطال این قصه نص نموده و سعی بجا نموده
انشاء الله تعالی و این بشارت برای امیر المؤمنین مسطوره که بکمال ایمان و اخلاص و زهد و عفت از قرآن
مجید قطعی و یقینی است کما مر من قبل دلالت بر استحقاق شیخین و حسن سیرت ایشان و عدم غصب
خلافت و آنچه بدان متعلق است آثار و سیما وقتیکه قصه غزوه خندق با آن انضمام یابد گو ابصار مخالفین از
معاینه برق و لمعانش خیره و قلوب شان زیاده از آن تنگ و تیره باشد و بحمد الله که این قصه هم
بروایات معتبره فریقین ثابت شده و درین مقام بروایت مجلسی در حیات القلوب اکتفا نمائیم که چون
رسول خدا صلی الله علیه و سلم بوحی آسمانی رای سلمان فارسی را در حفر خندق پسند فرمود مهاجرین
و انصار را امر کرد که بیلها و کلنگها آوردند و حضرت خود ابتدا کرد در حصه مهاجرین و کلنگ بدست مبارک
و خود میکند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خاک را نقل میکرد تا آنکه عرق کرد و مانده شد و
فرمود که عیشی نیست بغیر عیش آخرت خداوندا بیامرز انصار و مهاجرین را و چون مردم دیدند که حضرت
خود متوجه کندن گردیده اهتمام بسیار کردند در کندن و خاک را نقل میکردند چون روز دوم شد
بامداد آمدند بر سر خندق و حضرت در مسجد فتح نشست و صحابه مشغول کندن شدند ناگاه بسنگی رسیدند
که کلنگ در آن کار نمیکرد پس جابر بن عبد الله انصاری را بخدمت حضرت فرستادند که حقیقت
حال را عرض نماید جابر گفت که چون بمسجد فتح رفتم دیدم که حضرت بر پشت خوابیده اند و ردای
مبارک را در زیر سر گذاشته و از گرسنگی بر شکم خود سنگی بسته است گفتم یا رسول الله سنگی در خندق
پیدا شده که کلنگ در آن اثر نمی کند پس برخاست و بسرعت روان شد و چون بآن موضع رسید آبی
طلبید و از آن آب وضو ساخت و گفت آبی در دهان حکمت نشان گرد و مضمضه نمود و بر آن
سنگ ریخت پس کلنگ را گرفت و ضربتی بر آن سنگ زد که از آن برقی ساطع شد و در آن قصرهای شام را دیدیم
پس بار دیگر کلنگ زد و برقی ساطع شد که قصرهای مدائن را دیدیم پس بار دیگر کلنگ را زد و برقی ساطع شد که قصرهای یمن

دیدیم پس فرمود که این مواضع را که برق بر آنها تابید شما فتح خواهید کرد مسلمانان از استماع
این بشارت بسیار شادمان شدند و خدا را حمد کردند و منافقان گفتند که وعده ملک کسری و قیصر
میدهد و از ترس دور خود خندق میکند پس حق تعالی قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ را برای تکذیب
منافقان فرستاد و ابن بابویه روایت کرده است که چون کلنگ اول را زد ثلث سنگ را شکست فرمود
الله اکبر کلید های شام را خدا بمن داد و بخدا سوگند که قصر های سرخ آن را می بینم پس کلنگ دیگر زد و ثلث
دیگر را شکست و گفت الله اکبر کلید های ملک فارس را بمن داد و بخدا سوگند که الحال قصر سفید مداین را
می بینم چون کلنگ سوم زد و باقی سنگ جدا شد گفت الله اکبر کلید های یمن بمن داده اند و بخدا
که دروازه های صنعا را می بینم انتهی بلفظه چون حدیث فرد کامل الاعجاز و البلاغه ناطقی بود انکه
خالق جواهر و اعراض این مناقب و محامد را بر زبان چنین دشمنان جاری گردانیده و قدرت کامله خویش را
مانند روز قیامت يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بمرتبه ظهور رسانیده که اگر دفاتر طوال در شرح فواید این احادیث رسول مثقال مشک آگین گردد وفا
نتواند کرد ولکن بحکم الیسیر دلیل علی الکثیر بر چند فایده اطلاع فهم و استنباط دیگر فواید را بر ذکاء سلامت
و ناظر گذارم **فایده اول** آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در هر ضرب کلنگ فرمود که
مفاتیح این بلاد را بدست من سپردند و این معنی نزد اهل حق و تصدیق صورت نمی بندد مگر آنکه خلفای ثلثه
بلیاقت و استحقاق جانشین آن برگزیده انفس و آفاق باشند تا فتح این بلاد که از آنها وقوع یافته و نور
رضای ایزدی بر آن تافته عین فتح و فیروزی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باشد **فایده دوم**
آنکه سنگ مذکور سه حصه شده و در هر حصه برقی لامعان پیدا گشت و باطراف عالم احاطه کرد و این
نیست مگر نور اسلام و ایمان پس معلوم شد که خلفای ثلثه ایمان کامل و فضایل بسیار داشتند
و تهمت ارتداد و کفر بلکه احتمال فسق و فجور کاسد و غیر باطل بر آمد والعجب کل العجب که اکابر
علمای قوم هر جا که در قرآن و حدیث لفظ اثنی عشر یقینا یا امیر یا بند نص قطعی در باب جمیع ائمه گمان

میرسند که در واقع مستلزم سلب اثبات باشد و بدین تصریحات که خلافت خلفای ثلثه بهیئت
صادقه بنوعی مثل آفتاب نیم روز روشن شد و عالمی را فرا گرفت گوش ظاهر هم نمی‌شنید با یقین قلبی چه رسد
و اینجا واضح میشود که روایات اهل حق مثل انجم و نزول ستارگان از آسمان و حدیث دلو و مانند آن که خصوص
خلفای ثلثه را در باب خلافت مستوجب تمامی اسلام اقتضا کند مبتنی بر عصبیت و عناد بوده چنانکه اهل خصوص
و عداوت پیدا نمودند والحمد لله علی ذلک فائده سوم آنکه بشارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بشارات حاضرین جنگ خندق را بر تسلط خلفای ثلثه دلالت تمام بران دارد که حق تعالی از خلافت و غلبه
ایشان راضی شده و انچه امامیه میگویند که شان ابتداء اینها در واقع اصلی نبود است جز محال عقل است
و خلاف نقل که با وصف صدق این روایات موعود مصری بر تسلط خلفای ثلثه خوشوقت شوند و بر فتح
و فیروزی ایشان نازند و اهل اسلام خصوصا حضرت امیر و اشیاع و اتباع ایشان را بشارت دهند
بخلافت خلفا عین غصب حق شیر خدا و تذلیل اهل بیت بلکه استیصال شجره اسلام بود و مگر یاد ندارند
که هزاران نسخ قرآن مجید را که اشرف معجزات سرور کائنات بود تعفنا نمودند و آتش نهادند
و احکام آنرا شدند سنت اصلی نگذاشتند و جناب امیر را معاذ الله بر سول اقول است
انس حیوانات در مدینه کشیده بودند و جناب سیدة النساء و محسن را شهید کردند و امثال اینها را
بعصبیت و عدوان نجانه خویش بردند مستحیل است عادة و عقلا که محاربات و مقاتلات ایشان را
جهاد باشد و حق تعالی از ان خشنود شود و چون بنص قرآنی رضای الهی ثابت گشت مذهب امامیه قطعا
و یقینا از بیخ و بنیاد برکنده شد و مؤید این مقصود حدیث کلینی از حضرت امام سجاد است که باذن
بجهاد می شود مگر کسیکه صفات آیت کریمه التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ
السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنكَرِ
وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ بر و انطباق یابد و خلفا و اعوان انصار شان بدون جهاد از بارگاه
رب العباد بودند پس معلوم شد که ذوات عالیات شان مستجمع این صفات کمالیه بود که

مجوسیان ایران انواع مثالب و قبائح در مقابله این مناقب و محامد خلفا فالله و رسوله از طرف خویش
تراشیدند و این حدیث امام زین العابدین در کافی و وافی بچند ورق کلان منضبط است بقدر ضرورت اکتفا نمودم
حضرات شیعیین در این احادیث دست و پا گم کردند و آنچه در مناظره فقیر بعد قیل و قال بسیار تفوه
نمودند فقط اینکه آن در چند سطر ثبت می‌نمایم که در احادیث فریقین ثابت شده که خدای عز و جل تائید دین
خویش برجل فاجر هم می‌کند پس آنچه از خلفا صدور یافته موجب مدح نباشد فقیر عرض کردم که ائمه کرام
بالخصوص حضرات معصومین محفوظین البته تائید دین خدا کرده‌اند پس اگر تواصیب این احادیث
دست زنید جواب شما عین جواب ماست علاوه از دین مذهب حق مراد می‌گیرید یا باطل گوئید معاذ الله
که باطل مقصود باشد گفتم چون بر جای خود با معمول فریقین ثابت است و کسی انکار نمی‌تواند کرد که در زمان
خلفای راشدین تائید مذهب اهل سنت واقع شده پس حقیت مذهب ما بی مؤنت ترتیب مقدمات
باثبات رسید والحمد لله علی الظفر بالمطلوب و از جمله اموریکه اعلام آن ضروری است بدانکه مجلسی بعد ذکر
روایت ابن بابویه در حفر خندق چنانکه در استی روایت کلینی دال بر اینکه شیخین معاذ الله در زمره اهل نفاق
بودند ذکر کرده چه بابهم گر گفتند که ما را وعده ملک کسری و قیصر میدهد و حال آنکه قدرت نداریم که بقضای
حاجت بیرون رویم مقصود از ایراد این فقره بیان آنست که این نوع منقبت را هم بمنقصت مبدل
سازند کلا انهم لا یقدرون فان الله متم نوره و ناصر نبیه و منجز وعده
ولو کره المعاندون برای ابطال این شبهه بازیها هر سه فائده مذکوره کافی و وافی است
مع ذالک دلیلی دیگر درینجا برای تبکیت اهل عناد قایم است بیانش بر نهج اجمال آنکه از احادیث
مزعومی امامیه چنانچه در تصانیف مجلسی از بحار و غیره مروی است دریافت می‌شود که شیخین و امثال ایشان را
ایمهم جفا کشی همراه پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اعانت و نصرت آنجناب بحکم روایات کلینی نیز در ارشاد
القلوب قبال بر آنست از آن اختیار افتاد که با خبار کاهنان [illegible] و سلطنت و غلبه محمد را بر کسری و قیصر
اعتقاد می‌کردند و می‌دانستند که بلا ریب روزی این شوکت به ید [illegible] خواهد افتاد پس بشارت

پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بر طبق اخبار کاهنین بود تردد و ریب حتی ندارد والحمد لله علی اتمام النعمة
واکمال الحجة واز آنجمله است امامت صدیق در نماز بمسجد شریف با وصف حضور تمامی اصحاب
کبار از مهاجرین و انصار بحکم جناب رسالتمآب بروایات اجلهٔ صحابه که جمعی از آنها بر زبان امامیه هم
در اعداد مؤمنین و معدلین شمرده می شوند بعنوانیکه مزیتی بران هرگز متخیل نباشد چنانچه در ضمن دفع
اعتراضات قوم مورد لوم مذکور خواهد شد و منتهای مساعی اهل خلاف که در نشر مطاعن مزعومی اهل
بیت اخیار و نشر فضایل مجعولی اصحاب سرور ابرار نقد انصاف را که از دست خویش در بازند و ابواب
جور و اعتساف را بر روی خویش مفتوح میسازند آنست که عائشه صدیقه دختر ابوبکر صدیق و بلال
غلام آزاد کردهٔ او که حل و عقد امور خانگی و پیام رسانی امامت نماز بایشان تعلق داشت خواستند
که این امر جلیل و ذکر جمیل را بسوی مولای خویش باز گردانند درینجا نیز بندهٔ کمترین خلائق در دفع
این تهمت اکمل همت محکم می بندد و می گوید که آری بلال حبشی هر چند غلام آزاد کردهٔ صدیق اکبر باشد
ولیکن بسبب فیض صحبت و ملازمت حضرت سید النبیین و جان نثاری بران امام طیبین و طاهرین
مرتبهٔ او بجائی رسیده که باصول و روایات فریقین بسیاری از اشراف قریش و صحابه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بغلامی او هم نمیرسند چون در مقام هم کار به بحث و جدال با شیعین افتاده و احادیث اهل سنت
را این فرقه بگوش اصغا جا نمیدهند ناگزیر از اصول موضوعه چیزی منقول می شود که ابن بابویه
باعتراف مجلسی در حیات القلوب بسند معتبر از امیر المؤمنین روایت کرده که سبقت گیرندگان بسوی
ایمان پنج نفر اند پس منم سابق عرب و سلمان سابق اهل فارس است و صهیب سابق روم و بلال سابق حبشه
است و خباب سابق قبط است انتهی و در تفاسیر اهل بیت و روایات ایشان حدیثی است که در حق
ورق ثابت گشته بر قدر ضرورت اکتفا می کنم و عبارت مجلسی در حیات القلوب که ترجمهٔ آن حدیث
است نقل مینمایم تا هر یکی از خواص و عوام بهره ازان بر گیرد و آن اینست که از حضرت امام زین العابدین
علیه السلام مروی ست در تفسیر این آیت که ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء

مرضات الله والله رؤف بالعباد یعنی از مردم کسی هست که میفروشد نفس خود را برای طلب
خشنودی خدا و خدا مهربان است نسبت به بندگان خود و حضرت فرمود که این آیت در شان
جماعتی از نیکان صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد که عذاب کردند ایشان را اهل مکه
برای آنکه از دین اسلام برگردند و از جمله ایشان بودند بلال و صهیب و خباب و عمار بن یاسر و پدر و مادر او
اما بلال پس او را ابوبکر بن ابی قحافه خرید و غلام سیاه و چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم آمد حضرت امیر المؤمنین را تعظیم بیشتر و باضعاف آنچه ابوبکر را تعظیم میکرد پس جماعتی از اهل فساد
گفتند ای بلال کفران نعمت کردی و کم کردی فضیلت ابوبکر را که مولای تست و ترا خرید و آزاد
گردانید و از قید بندگی و تعذیب کافران رهائی بخشید و علی بن ابیطالب هیچ یک از اینها نسبت
بتو نکرده است و تو توقیر و تعظیم او زیاده از ابوبکر بجا می آری این کفران نعمتی است که نسبت باو
میکنی و حق ناشناسی است که در حق او بعمل می آری بلال گفت آیا لازم است مرا که تعظیم ابوبکر
زیاده از تعظیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعمل آورم گفتند معاذ الله چنین توانیم گفت پس ابوبکر
را زیاده از آنحضرت تعظیم نمائی بلال گفت این سخن شما مخالف سخن اول شما است که گفتید جایز نیست
که من علی را زیاده از ابوبکر توقیر نمایم بسبب آنکه ابوبکر مرا آزاد گردانیده است ایشان گفتند
مساوی نیستند رسول خدا و علی زیرا که رسول خدا افضل خلائق است بلال گفت علی نیز بهترین
خلق خدا است بعد از پیغمبر خدا زیرا که در وقتیکه مرغ بریان برای حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم آوردند دعا کرد که خداوندا بیاور بسوی من محبوبترین خلق خود را بسوی تو که با من
از این مرغ بخورد پس علی آمد و با او تناول نمود و علی شبیه ترین خلق است برسول خدا صلعم
زیرا که او را خدا برادر رسول خود گردانیده در دین خود و ابوبکر از من توقع ندارد آنچه شما توقع می نمائید
زیرا که میداند که علی از او افضل است و میداند که حق علی زیاده از حق او است زیرا که علی مرا از
عذابهای پروردگار رهائی بخشیده است بسبب موالات او و تفضیل دادن او بر

دیگران

دیگران مستحق نعیم ابدی بهشت گردیده ام انتهی و ازینجاست که صاحب تلخیص الاقوال و حلی
امام اعظم متشیعین در خلاصه و امثال ایشان او را بکمال مدح و عظمت ستوده اند بلکه خود حضرت امام
باقر و صادق از مداحان او بوده اند پس معلوم شد که برادای رسالت سرور کائنات سوء ظن از
جانب بلال بهم رسانیدن و غبار تهمت مذکور بر دامنش افشاندن چنانکه از کتب امامیه مثل فوائد
کنتوری و غیره او همت وضوح دارد کمتر از افترا و بهتان طائفه ذبابیه و غرابیه از طوایف شیعه نیست
که بآن اعتقاد آنها بظاهر این بیت میرسد بیت جبریل که آمد ز بر خالق بیچون در پیش محمد شد و
مقصود علی بود اما ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله عنها پس تطهیر ذیل مبارکش
ازین آلودگیها حاجتی باین سعی ندارد زیرا که خود جناب اقدس الهی بمحکمات قرآنی متکفل جواب
این تهمت از طرف ام المومنین گشته چنانچه گذشت مدعی کافر و بهتان سید انبیا که با
صدیق امر صهر باید و با باست دیگری با وجود او راضی نمی شود البته اکبر کبائر است قطع نظر از ان در
کبیره بودنش مثل ارتکاب گناهی که سر آمد اهل نفاق در عهد آن حضرت کرده بود نزد احدی ریبی نیست بلکه
پس اگر امامیه بهره از ایمان داشته باشند می باید که از ذکر این تهمت و نسبت این افتراء باین
عفیفه صالحه مطهره نادم و پشیمان شوند چه جای آنکه بتقریر آن روسیه و اهل ایمان گردن کشند چنانچه
بر متتبعین بحار و شافی ابو القاسم که او را علم الهدی لقب می بخشند و از چندی اجزاء آن هم از تکاپو
و جستجو اندک عبارتی هم میرسد مخفی نماند درین مقام بر تلخیص افاداتش که باعتراف او جامع
تقریرات قدمای متشیعین است نظر بعموم فائده بعبارت فارسی متوجه می شوم و بر مواضع غلط فهمیها
و دعاوی لا طائله او آگاه می سازم در جواب صاحب مغنی میگوید که بزرگان ما درباره
خبرها که منسوب بابوبکر است قیل و قال بسیار نموده اند و دلیل آورده اند که در امامت نماز و
خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ نصی و دلیلی نیست و جمله تقاریر شان اینست که اول خبر امامت
ابوبکر در مسجد نبوی وقت شدت مرض آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر واحد است که در اثبات

خلافتش بکار نمی آید و مفید مدعا نمی شود من بعد امر امامت از جانب عایشه بود نه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم و بر تمهید عاقد های ما دو دلیل آورده اند یکی آنکه هرگاه آنحضرت بعد استماع قرائت دریافت
کرد که ابوبکر امام جماعت است بعایشه فرمود که شما البته مثل صواحب یوسف اید دوم آنکه آنحضرت بعد ازین
عتاب باستعانت امیر المؤمنین و فضل بن عباس بهزار جد و جهد در مسجد در آمد و بر ابوبکر متقدم شد
و این دلیل صریح است بر آنکه امر امامت از جهت عایشه بود و بس و بعضی از مخالفین گفته اند که سبب
تعریض بعایشه آن بود که اول حضرت فرمود که امر کنید که ابوبکر امام شود پس عایشه گفت که او رقیق القلب
است برداشت نتواند کرد که در مقام ایستاده شود و با امت حکم کند آنوقت فرمود انکن لصویحبات
یوسف و این تقریر محض واهی بی اصل است زیرا که کلام آنحضرت بالبداهت متعلق بغرض خود ایشان بود
نه خارج از بحث و صراحةً میدانیم که صاحبات یوسف علیه السلام مخالف و مراجع در هیچ امر
نبودند بلکه همه والهٔ شیدا حسن و جمال او شده بودند و مراودت میکردند و هر یکی بسوی خود و میل
دیگری او را ملتفت میگردانید پس تشبیه تمام شد بحال عایشه که برای افتخار تقدیم پدر خود و اقامت متصل
پیغمبر صلی الله علیه وسلم خواسته بود و دعوی مخالفین که حضرت صلعم وقتیکه بمسجد تشریف برد ابوبکر را
برقرار داشت اعتبار نیست زیرا که این غلط فاش است که متبوع مطلق را تابع سازند و حالانکه نزد
فریقین دلایل بسیار دلالت میکنند بر آن که پیشوا نشود مگر افضل قوم و هر ترتیبیکه در حدیث و قصه مذکور است
و دلیلی دیگر که دعوی مخالفین را مستاصل کند آنکه اختلاف است که حضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه در مسجد
تشریف آورد از ابتداء قرائت ابوبکر قرآن مجید خوانده یا انتها آن و این خلاف بدون عزل
ابوبکر ممکن نیست من بعد علم الهدی متشیعین گفتگو درین باب کرده که آیا این امامت مستلزم خلافت
ابوبکر هست یا نه و دعوی نص خلافت ابوبکر بجهت امامت و بر نماز که از حسن بصری صاحب مغنی
حکایت کرده صحیح تواند بود یا نه و بنده کمترین [illegible] را که در صدد جواب مؤلف رساله است و خواهد
که مسئله مستحدثه مبتدع بودن خلافت حضرت صدیق از میان بردارد و بر زعم مؤلف مناقب

جمیله استحقاق و اهلیت آنجناب باثبات رساند چندان غرضی با دروغ نفس متعلق نیست کما لا یخفی
هرگاه حب صحیح اطراف و جوانب کلام امام ائمه شیعه را بغور و امعان دید و پست و بلند کلمات
هر حرف قدبار او نورد و بدی اکنون باحتیاج غفلتها دعا و لا طائلهٔ شان توجه نشود اما آنچه گفت
که خبر واحد است یعنی خبر عائشه است و دیگری جز او سطر او نیز بهار روایت نکرده چنانچه مجلسی نیز در بحار
مدعی همین معنی شده و بر زبان شرحین بعد گرد آوردن تمامی روایات این قصه بزعم خود گفته که این اخبار
احاد است و بحد تواتر نرسیده و از رجال مخالفین روایت کرده شده و روایات مذکوره منتهی میشود
بسوی عائشه و او باتفاق فریقین معصومه نبوده و در توثیق او در میان ما و مخالفین خلاف است
پس مقام آنست که اولیای او خاک حسرت بر مفارق خویش ریزند و از سر افتخار بوجود او
در طائفه خود بر خیزند چه این دعوی نظر بروایات خویش است یا بر اصول اهل حق علی الثانی
افترای محض است کما ستعرفه ان شاء الله تعالی و علی الاول الزام اهل حق بروایات مفتریات و کلمات
علمای خویش و رخواستن مخالف تصریحات اکابر قوم است که با اهل سنت در اصول و فروع بروایات
مسلمه ایشان الزام میدهند و ایشان را اسکات و افحام یا قدرتی ندارند اینهم بذکر بعضی از روایات
دیگر در صدد ورود امر نبوی بکرات و مرات بامامت صدیق بر روایت اول را ابوعبدالله بخاری است
عن ابن عمر قال لما اشتد برسول الله صلى الله عليه وسلم وجعه قيل له في الصلوة فقال
مروا ابا بكر فليصل بالناس و مثال این روایت در صحیحین از صحابه دیگر مرویست و اینک در مستدرک
حاکم و مسند احمد عن عبد الله بن مسعود قال لما قبض رسول الله صلى الله عليه
وسلم قالت الانصار منا امير ومنكم امير قال فأتاهم عمر فقال يا معشر الانصار
الستم تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد امر ابا بكر يؤم الناس فايكم تطيب
نفسه ان يتقدم ابا بكر فقالت الانصار نعوذ بالله ان نتقدم ابا بكر یعنی عبدالله بن مسعود
میگوید که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه وسلم ازین جهان فانی بسرای جاودانی تشریف برد انصار در سقیفه

باراده استخلاف سعد بن عباده جمع آمده بودند و بعضی از صحابه مهاجرین اولین را خبر دادند و کشان کشان او را
در سقیفه آوردند و سلسله گفتگو دراز کشید و انصار آخر بزبان راندند که یکی از ما و یکی از شما امیر شود فاروق
اعظم با ایشان خطاب کرد و گفت یا نمیدانید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم البته ابوبکر را امام
مسجد خویش قرار داد پس کیست از شما که در تقدم از ابوبکر خاطرش خوشوقت گردد و انصار بعد استماع این
کلام پناه بخدا جستند و از قول خویش برگشتند و ازینجا باطل شد آنچه جمعی از متکلمین و محدثین شیعه که صاحب
بحار از جمله ایشان است از راه عصبیت و استکبار گفته اند که اگر قصه امامت نماز صحیح می بود و دلالت
بر امامتش میکرد بدلایل دیگر در سقیفه حاجتی نمی افتاد پس ابوبکر و اصحابش چرا باین قصه بر انصار احتجاج
نمودند و دلیل امامتش بالخصوص نیاوردند پس معلوم شد که درین امر صلاحیتی نیست انتهی بحمد الله که برای
مجلسی و امثال او مثل مشهور که دروغگو را حافظه نمیباشد صادق آمد زیرا که در مجلد هشتم از بحار الانوار
همین روایت را که برای تکذیب دارد کرده از استیعاب لفظ بلفظ آورده و در جاییکه باعث عائشه
صدیقه بر وضع حدیث امامت ابی بکر صدیق رقم کرده میگوید که عنقریب انشاء الله تعالی مطلع خواهی
شد که عمده اسباب انعقاد خلافت پدرش همین امر امامت نماز بود چنانچه در اخبار ایشان
مروی است و در جای دیگر گفته و امامت نماز با مردم دلیل استحقاق خلافت بوده باشد
چنانکه در روایات ایشان خواهد آمد که باحتجاج عمر بامر نماز بیعت ابوبکر تمام شد انتهی ما قال المجلسی
علی لسان المترجمین من بعد گذارش است که بر طبق تقریر چند مجلسی چنانچه قبل ازین در جواب شریف مرتضی
اتفاق افتاده بود باید که اهل حق بگویند که اگر قصه غدیر چنانکه مزعوم شیعیان است صحیح می بود و دلالت
بر مطلوب میکرد حضرت امیر در روز خلافت صدیق بدلائل دیگر والعهدة فی روایتها علیهم کما لا
یخفی علی ناظر البحار محتاج نمی شد پس اینهمه دراز نفسی در واقعه غدیری از آن قبیل است که مدعی
سست و گواه چست و از جمله روایاتیکه از انس بن مالک مجلسی در بحار آورده یکی این است که
صحابه در نماز فجر روز دوشنبه بودند و ابوبکر با آنها امامت نماز میکرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم

پرده حجره برداشت ونظر کرد بسوی آنها وآنها در صفوف بودند بعد ازان تبسم فرمود وابوبکر
پس پا بعقب خود آمد تا با صفها شامل گردد وگمان کرد رسول خدا اراده کرده است که برای نماز بیرون
آید وقصد کردند که از نماز کردن باز مانند بسبب فرحت وخوشی بدیدن حضرت رسول خدا پس آنحضرت اشاره
کرد بسوی ایشان که تمام کنید نماز خود را بعد ازان اندرون حجره رفت وپرده را فرو انداخت ودر روایات
دیگر از عبد الله بن مسعود است که بمقام خود بعضی ازان مسرود خواهد شد واحادیث دیگر از ابو موسی
اشعری که بیمار شد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وسخت شد مرض آنحضرت گفت امر کنید ابوبکر را که
با مردم نماز کند عائشه گفت ای پیغمبر خدا بدرستیکه او مردی رقیق است هرگاه که در مقام تو خواهد
ایستاد استطاعت نماز کردن با مردم نخواهد یافت اینهمه روایات واحادیث را مجلسی در مجلد هفتم
از کتاب جامع الاصول ایراد نموده وبعضی از روایات منقوله او بعد ازین گذارش خواهیم کرد وبعضها
مجلسی کور بمقتضای طینت خویش مدعی آن شده که خبر واحد است وانتهای همه روایات بعائشه
صدیقه است کما عرفت روایت دیگر هم در صحیح بخاری هم ودر دیگر کتب معتمده عن عُبَیدِ اللّٰهِ بن
عَبدِ اللّٰهِ بنِ عُتبَةَ بنِ مَسعُودٍ قَالَ دَخَلتُ عَلَی ابنِ عَبَّاسٍ فَقُلتُ لَهُ اَلَا اَعرِضُ
عَلَیكَ مَا حَدَّثَتنِی عَائِشَةُ عَن مَرَضِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَسَلَّمَ قَالَ هَاتِ
فَعَرَضتُ عَلَیهِ حَدِیثَهَا فَمَا اَنكَرَ مِنهُ شَیئًا غَیرَ اَنَّهُ قَالَ سَمَّت لَكَ الرَّجُلَ الَّذِی كَانَ
مَعَ العَبَّاسِ قُلتُ لَا قَالَ هُوَ عَلِیُّ بنُ اَبِی طَالِبٍ واین حدیث را بعضی از محدثین بطرق دیگر مفصلا
روایت نموده ملخص آنکه راوی خبر از صدیقه در باب مرض پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از انتقال بسوی حجره
صدیقه مهادیا بین الرجلین وتقریر امامت صدیق تکبیر تمام وخروج شریف بنماز ظهر بصفت مذکور شنیده
بود بر ابن عباس عرض کرد او همه را تصدیق نمود وگفت که صدیقه نام شخصیکه همراه عباس بود ویرا بزبان آورد وگفت
نه گفت که او علی بود مخفی نماند که حضرت ام المؤمنین عائشه بسیار از مناقب حضرت امیر وبتول زهرا
وذریت طاهره ایشان بارها بر زبان آورده چنانچه محدثین تحت نموده اند درین مقام ناگزیر بعضی

از احادیث الفهامی رو و از انجمله روایت امام احمد در مسند خویش است از ام المومنین مذکور که
من کنت مولاه فعلی مولاه و ابن ماجه قزوینی نیز این حدیث را روایت کرده و از انجمله
روایت طبرانی در کبیر از انجناب که النظر الی وجه علیّ عبادة و این روایت را حاکم هم در
مستدرک خویش آورده و از انجمله حدیث اوست عن عائشة عن فاطمة یا فاطمة
الا ترضین ان تکونی سیدة نساء العالمین وسیدة نساء المؤمنین وسیدة
نساء هذه الامة و از انجمله روایت ابن ابی شیبه عن عائشة فاطمة سیدة نساء
العالمین بعد مریم ابنة عمران وآسیة امرأة فرعون وخدیجة ابنة خویلد
و از انجمله روایت ابوداود و حاکم است عن عائشة اتانی جبرئیل فاخبرنی ان امتی ستقتل
ابنی هذا یعنی الحسین واتانی بتربة من تربته حمراء انتهی بر خبیر ناظر با ایمان شیخ سیوطی
مخفی نیست بلکه از ام المومنین صدیقه نصّ علی ما قال بعض الاکابر مثل علی القاری و المحقق الدهلوی در بعض روا
متنازع فیها نام حضرت امیر و بعضی از طرق مروی است و تنها اهل حق فضائل مر تصویرا در کتب خود از ام
المومنین نیاورده بلکه علمای امامیه نیز روایت فرمایند بلکه خود مجلسی باعتراف صاحب صحیفة المتقین میگوید
و را امالی صدوق مناقب از عطا روایت کرده اند که او گفت از عائشه پرسیدم از علی گفت علی خیر
خلایق است و شک نمیکند در وی مگر کافری انتهی بلفظه الی غیر ذلک من الاحادیث لیکن باقر مجلسی که در
بحار عدم تسمیه را به بغض و عداوت معلل کرده تلبیسی بر تلبیسی و تلبیس بلیس است و ذکر ام المومنین از ذهول
و نسیان و بعضی از احیان معصوم نبوده در وقت تعیین نام مر تصور گرفت و در تردد بسبیل ابهام چنانکه
معمول و مرسوم است و ایضا از کتب اهل حق مثل شروح صحیح بخاری و مشکوة شریف معلوم می شود
که خروج شریف بر طریق مذکور دو سه بار اتفاق افتاده و در وقت تحال اسامه بن زید و فضل بن عباس و
ثوبان و غیر او نیز نوبت بنوبت یک یک بوده اند و از کتاب ازبار امامیه نام فضل بن عباس بعینه از ام المومنین
بهم میرسد پس محتمل که جناب صدیقه در بودن حضرت علی و اسامه و فضل فی الجمله

مردود

متردد باشد و این امر قطع نظر از ذهول و نسیان چندان مستبعد نیست زیرا که حال بیرون حجره البته
او را معلوم نخواهد بود دیگر باستماع کما هو الظاهر و محتمل است که راوی گاهی نام شریف مرتضوی گاهی نام
اسامه یا فضل گرفته باشد و ممکن که اختلاف در بعضی از اوقات در جانبی واقع شده که امیر المومنین یک
طرف بودند در جانب حضرت عباس پس خصماً لهما و احتیاطاً لفظ رجل آورده و فقط امیر المومنین جهت تعبیر
اختصار و ابهام نه نموده که محققین اهل حدیث مثل ابن ماجه قزوینی از سالم بن عبید نیز لفظ مذکور روایت
نموده اند و درین تعبیر هیچ منقصتی هم نیست بدلیل آنکه در محکمات قرآنی موجود است که مومن آل فرعون
حضرت موسی علیه السلام را بهمین لفظ تعبیر کرده و گفته اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و ابوبکر
صدیق که نزد حضرت علی بن ابی طالب کما یجیء ان شاء الله تعالی بجهت اظهار ایمان بهتر از مومن آل فرعون بود و نیز وقت
حفظ پیغمبر صلی الله علیه و سلم از شر کفار این لفظ بر زبان آورده و ملائکه قبر وقت سوال از نبوت پیغمبر ما صلی الله
علیه و سلم این لفظ را استعمال می نمایند و خود قدمای شیعه که مزید خلاصه شان تحت این رساله خواهی یافت انشاء الله
مطابق اصول اربعه و کتب رجال ائمه را باین لفظ تعبیر می کنند با جمله عدم ذکر نام شریف مرتضوی نه مستلزم
است و نه مستلزم بغض صدیقه و بعضی گفته اند که باعث عدم ذکر آن بود که حضرت امیر قبل از نزول
برات صدیقه بجناب نبوی عرض کرد که اگر روی بسبب شبهه سیده را طلاق باید داد که زنان بسیار اند
و امیر المومنین را بعد استماع آن ملال و رنجش شد و باین سبب نام آن امام ذکر نفرموده و فاضل کرمانی
در کواکب دراری و ملا یعقوب در خیر جاری و صاحب مرقات یعنی ملا علی قاری و بسیاری از
محدثین قدیما و حدیثا این وجه را ذکر کرده اند پس از امثال این مقدمات استدلال بر بغض صدیقه نمودن
چنانچه مجلسی و اشباع او بدان می روند خلاف عقل زیرا که آیا بجناب سیده نسبت این امور می توان
کرد که باو لفظ سوء امیر را بالخیر و شبیهی نمودند بخنین و الاسلم که واقعه جمل مرضی کابر طرفین
بوقوع آمد بلکه بصفا انجامیده بود و اوباش لشکر باعث شدند و سید و جنگیدند با آنچه بود و جنگیدند
چنانچه در تاریخ طبری و ترجمه آن و کتاب اعلام و امثال آن مفصل است کاش بسا نیکه برفاقت مرتضوی

ودادوجان نثاری داوند از تیز زبانی و لاف زنی امامیه نجات می یافتند اینهم صورتی نه بسته
کما سنعرفه انشاء الله تعالی و بر تقدیریکه ام المومنین صدیقه مبغض امیر و ذریه طاهره او باشد محال عقل است
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با وصف اطلاع اینمعنی چنانچه مطالعه تصانیف مجلسی مثل حق الیقین و جلاء
العیون و حیات القلوب و بحار الانوار بران شاهدست مدة العمر او را در حباله نکاح خود نگاه دارد و
حالانکه اجماع طایفه شیعه بر عدم جواز نکاح مومن با ناصبیه انعقاد یافته چنانچه تصانیف اساطین اعاظم
الشان دلالت بران میکند مع ذلک ناصبیه را در امهات المومنین داخل فرمودن و دیگر محامد و مناقب او
در محکمات قرآنی نازل نمودن هیچ و بنیاد مذهب قوم مستاصل میباید بالجمله کسیکه برکاید قوم خصم
یافته باشد میداند که محدثین شان و راوان تقیه چه زیادات و تحریفات که بروی کار نیاورده اند
و چه دره زنیها که نکرده و از ینجاست که زیادت راوی همان وقت اعتبار دارد که خلاف اصول و قواعد
نشود حالیا باز بسر مطلب روم و گویم که تنها جماعت صحابه راوی این حدیث نیستند
بلکه قبل ازین بچند اوراق گذشته که خود جناب امیر تصفیه راوی این حدیث است روی الحسن البصری
عَنْ قَیْسِ بْنِ عُبَادٍ قَالَ قَالَ لِی عَلِیُّ بْنُ اَبِی طَالِبٍ رَضِیَ اللهُ تَعَالیٰ عَنْهُ اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّی
اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَرِضَ لَیَالِیَ وَاَیَّامًا یُنَادیٰ بِالصَّلوٰةِ فَیَقُوْلُ مُرُوْا اَبَا بَکْرٍ یُصَلِّ بِالنَّاسِ
فَلَمَّا قُبِضَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ نَظَرْتُ فَاِذَا الصَّلوٰةُ عَلَمُ الْاِسْلَامِ وَقِوَامُ
الدِّیْنِ فَرَضِیْنَا لِدُنْیَانَا مَنْ رَضِیَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ لِدِیْنِنَا فَبَایَعْنَا
اَبَا بَکْرٍ رَوَاهُ اَبُوْ عُمَرَ فِی الْاِسْتِیْعَابِ و این بزرگ در کتاب تمهید بسیاری از اخبار را در همینمعنی
روایت نموده و برای استحکام خلافت صدیقی بکار برده کما لایخفی علی من طالع الکتاب المذکور و
حاکم با وجود محکوم بودنش بتشیع کما افاده المولف فی الرسالة الاخیرة در مستدرک اینحدیث را
هم از جناب امیر و هم از زبیر روایت نموده بالجمله خبر امامت صدیق در نماز خبر واحد گفتن و ازین
جهت حکم بعدم اعتبارش نمودن چنانچه از جواب اجمالی مجلسی صاحب بحار هویدا و آشکارا

و قدمت عبارته من قبل جز علم الهدی و قزوینی و مجلسی و غیر هم کار دیگری نیست اگر خدام والا مقام
شریف و بلا با قر بجهود عاطلی لاطائل نفرمایند جیب و دامن مبارک شان کی از دستبرد تشنیعات سلامت
می ماند چون امثال این احادیث که اکثر فقهای صحابه بلکه خلفای راشدین ملازمین صحبت خاتم النبیین
واهل بیت طاهرین راوی آن باشند و بتواتر و استفاضه رسند بجدی که قاطع نزاع منازعین در مجمع
مهاجرین و انصار شوند و بمرتبه استدلال جناب مرتضوی و حضرت زبیر فایز شوند برای استحقاق صدیق
و تایید خلافتش انکار نمایند پس از خبر طیر که پای صحت و ثباتش هم در هواست و حدیث انا مدینة
العلم و علی بابها دروازه مقصودش نمی گشاید چگونه مفید مدعای مخالفین شود حالانکه امامت را در
حقیقت اصل الاصول گردانیده اند و هزاران بار گفته اند که جز روایات متواتره درین باب
بهیچ کار نمی آید بخلاف جمهور اهل سنت که از فروع میدانند اما آنچه گفته که امر امامت
ابوبکر از عائشه صدور یافته نه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
پس ماجرای طرفه ایست چه بروایت اجله اصحاب در اسفار معتمده و زبر معتبره باثبات رسیده که امر نبوی بود
حاشا که عائشه صدیقه را که مرة بعد اخری امامت دیگری غیر صدیق بنظر بوده بعرض رسانیده دخلی
درین امر باشد مع ذلک قبل ازین گذشت که احتمال افترا و بهتان بر ام المومنین عائشه کما فی
البخاری و غیره موجب سلب ایمان از امامیه است و آنچه گفته که دلیل اول آنست که حضرت بعد
دریافت امامت ابوبکر عتاب بعائشه نمود و او را بصویحبات یوسف تعبیر فرمود امری است
که اطفال اهل حدیث هم باستماع آن متزلزل نمی شوند و از جا نمی روند بلکه بر ریش او هم خنده
می کنند زیرا که این تعریض و عتاب وقت مراجعت حضرت عائشه و حفصه بوده که در باب
امامت صدیق بر تسلی قلبی او که متفق علیه روایات فریقین است کما اشرنا قبل ذلک مرارا معذرت
نموده بودند و درخواست امامت دیگری گفته بودند اگر باور نباید جست آنکه شریف مرتضی در ذهول و غفلت
انهماک ننماید بروایات سابقه رجوع کند باید دانست که خاتمه روایت ابوی

این است قالت عائشة یا رسول الله انه رجل رقیق اذا قام مقامک لم یستطع
ان یصلی بالناس فقال مری ابا بکر فلیصل بالناس فعادت فقال مری ابا بکر فلیصل
بالناس فانکن صواحب یوسف فاتاه الرسول فصلی بالناس فی حیاة رسول الله صلی
الله علیه وسلم و خاتمه روایت ابن عمر نیز همین است قالت عائشة ان ابا بکر رجل رقیق
اذا قرء غلبه البکاء فقال مروه فلیصل بالناس فعادته فقال مروه فلیصل انکن
صواحب یوسف و خاتمه روایت عائشه صدیقه که مخالفین بلحاظ آن خبر واحد را بر قصه
اطلاق می کنند و در کتب کلامیه اکتفا بر آن نموده حق پوشی می نمایند این است فقالت
عائشة فقلت لحفصة قولی له ان ابا بکر اذا قام مقامک لم یسمع الناس من البکاء
فامر عمر فلیصل بالناس ففعلت حفصة فقال رسول الله مه انکن لانتن
صواحب یوسف مروا ابا بکر فلیصل بالناس فقالت حفصة لعائشة ما کنت
لاصیب منک خیرا بالجمله از همین روایات بوضوح انجامید که قول شریف مرتضی و
اتباع و اشیاع او در کتب و بیان سستی چه و لا ریب و دزدی که تکلف جرح وارد و اجمه قصه
که مقصود از خروج الی المسجد با همه جد و جهد عزل ابو بکر بود خرافه ایست که با نشر نپذیرد
غیبت شیر اگر گمرکش معاذ الله من ذلک مقصود بودی هر بار مروا ابا بکر با وصف اصرار حفصه
که اصالة و وکالة اتفاق فتاد معنی بیشتری المؤذن انض بکر نشد عن عبد الله بن زمعة
قال لما استعز برسول الله صلی الله علیه وسلم وجعه وانا عنده فی نفر من الناس
دعاه بلال الی الصلوة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم مروا ابا بکر یصلی بالناس
قال فخرجنا فاذا عمر فی الناس وکان ابو بکر غائبا فقلت یا عمر قم فصل بالناس
فتقدم فکبر فلما سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم صوته وکان عمر رجلا مجهرا
قال فاین ابو بکر یأبی الله ذلک والمسلمون یأبی الله ذلک والمسلمون فبعث الی

ابی بکر فجاء بعد ان صلی عمر تلک الصلوة فصلی بالناس وزاد فی روایة قال لما ان
سمع النبی صلی الله علیه وسلم صوت عمر خرج النبی صلی الله علیه وسلم حتی
اطلع راسه من حجرته ثم قال لا لا لا لیصل بالناس ابن ابی قحافة یقول ذلک
مغضبا اخرجه ابوداود وغیره من المحدثین زیادة تاکید ازین چه خواهد بود که امامت
عمر فاروق را هرگز تجویز نفرمود و بار دیگر ابوبکر را امام کرد و بآن شدت و اهتمام بیرون آمده و سه بار
فرمود که عمر امامت نکند و این هم ارشاد فرمود که هرگز خدا و مسلمانان از امامت دیگری
راضی نیستند و ازینجا خلافت ابوبکر صدیق هم ثابت شد و معلوم گردید که مقصود ازینهمه تاکیدات
و نقض امامت دیگران که بلاشبهه امامت نماز را لایق بودند و استحقاق آن داشتند همین بود
که وی را خلیفه سازند و فقهای صحابه کبار در وقت خلافت و امامت باین دلیل تشبث نمایند
والحمد لله علی ذلک که هرچه مکنون خاطر مقدس بود همان واقع شد بعد از دریافت اینهمه تلویح و توضیح
و اشارات و تنبیهات دعوی اینمعنی در برومی متکلمین و محدثین اهل حق که مقصود شریف عزل
صدیق بود با جرای عجیب و غریب است که در حیز تحریر و تقریر نمی توان گنجانید و خروج آنجناب
باستعانت امیر المؤمنین و فضل بن عباس و بکمال جد و جهد در مسجد رسیدن قرینه اینمعنی هم هست
که امامت صدیق را مکروه داشتند باید دلیل بودنش چه رسد نه بینی که در روز امامت فاروق بکمال
کوشش خروج فرمودند و سر مبارک از حجره مقدس بیرون کردند و امامت صدیق را [illegible]
که زیادت بران در خیال کسی نگذرد و بخاطر احدی خطور نکند ابرام و احکام نمودند که حالی
حدیث عبد الله بن زمعه چه جای آنکه عزل ایشان مقصود داشتند خدا شاهد است و کفی بالله
شهیدا که مرض عصبیت شریف مرتضی و مقلدان او را دوائی و بیمار خصومت و عناد
ایشان را امید شفای نیست بلکه چون دران وقت آثار این مرض خفی یافته بودند فتنان
خیران تکبیر را اصحاب زده برای تحصیل ثواب جماعت شتافتند با فرجلی این روایت را

در مجلد هشتم از مجلدات بحار آورده که ترجمه آن بزبان مجتهدین باین عبارت ادا می شود که بخاری
باسناد خود از عروه روایت کرده که پس یافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نفس خود سبکی
و رفت بسوی محراب پس ابوبکر نماز میکرد بنماز رسول خدا و مردم بنماز ابوبکر یعنی بتکبیر او انتهی
حیف از شریف مرتضی که دعوی انصاف و همه دانی میکند چنانچه بر ناظر تصانیف و مخفی نخواهد بود
و هنوز وی را ازین روایات مستفیضه مشهوره که در صحیح بخاری و دیگر صحاح مندرج است خبری
نیست که خروج آنجناب اگرچه باعتماد بر اصحاب بود ولیکن بجهت خفت مرض و گزاردن نماز
بجماعت بود نه برای امریکه او خیال کرده و فهمیده که در عین شدت مرض تشریف فرما بودند
اکنون این مضامین را بروایات متعدده بزیادات معتبره بلندی هم از تنزل رو بترقی
نهیم که جمیع نمازهای اصحاب پشت سر ابوبکر صدیق در اوقات اشتداد مرض بعد تکرار امر شریف
که مروا ابابکر فلیصل بالناس هفده می شود و ابتدای این امامت بروایت مثل صاحب بلغة
القوة فی سوانح سنی النبوة از عشاء شب جمعه است و انتهای آن بر نماز فجر دوشنبه است و درین اثنا
روزی در نماز ظهر کما نقل فی البحار خفتی در مرض حاصل شد چنانچه باستعانت اجله اصحاب مسجد را
منور فرمود و ابوبکر صدیق را از تاخر منع نمود و حاملین را فرمود که اجلسانی الی جنب ابی بکر
لیکن اختلاف است که حضرت امام بود یا مقتدی اکثری مثل جامعین صحاح وغیرهم باول رفته
اند لیکن بعضی از ایشان غالبا بظاهر حدیث تمسک جسته تجویز دو امام درین جماعت
خیال بسته و جمهور میگویند که مراد از مقتدی بودن صدیق برای مردم آنست که چون آواز
شریف بسبب ضعف و ناتوانی خصوصا بدور آن نمی رسید بدلالت تکبیر و نماز صدیق نماز میگزاردند و
باواز او بر انتقالات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وقوف می یافتند و برخی ثانی قائل
گشته اند و برای اثبات دعوی خود مثل روایت سالم بن عبید که در سنن ابن ماجه مرویست آورده اند
کل ذلک متعلق باتحاد القصه و جمعی تعدد رفتن آنجناب را در یکی امام و در دیگر ماموم دانسته اند

چنانچه بر ماهرین فن حدیث شریف و ناظر شروح صحاح مثل توشیح وغیره مخفی نیست و این
اختلافات در نماز ظهر است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خفت مرض و استعانت اجله صحابه
روز شنبه یا یکشنبه بمسجد در آمد و در بقیه اوقات امامت صدیق امری دیگر وقوع یافت که بسیاری
از اکابر علمای امامیه تغافل از آن میورزند و بخلط مبحث می پردازند و آن اینست که در صحاح روایات
و حسان مسلسلات چنانچه در جامع ترمذی و سنن عبد الرحمن نسائی علی ما فی شرح علی القاری علی المشکوة
از انس بن مالک و مانند وی مرویست که آخر نماز سرور دو جهان عقب خلیفه اول واقع شد
و منتهای اشکال برین روایات نظر باحادیث صحیحه زیاده آنست که در جانب خلافش واقع
شود آنکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم روز دوشنبه که باتفاق فریقین ازین جهان
گذران رخت اقامت بست و برفیق اعلی پیوست پرده حجره شریف را برداشت و با امامت
صدیق مسرور شد و قریب بود که مردم بگمان خروج شریف و شوق لقای سعادت انتمای او
نماز را بشکنند و صفوف را برهم زنند پس بعد تبسم و مسرت پرده را بر افگند و در همان روز
وفات یافت و آن نماز نبود مگر نماز صبح زیرا که بالاتفاق ظهر آن روز هرگز در نیافته چه وفات
آنجناب وقت ضحی یا زوال شمس از خط استوا است چنانچه در مواهب و اعلام و شرح شفا است
علی الاول نماز از جمله محالات است و علی الثانی وقت نماز پیشین وفات حضرت سید المرسلین بود
پس لامحاله نماز صبح دوشنبه در حجره صدیقه ادا فرموده باشد پس نماز آخرین چگونه باقتدای
صدیق تواند شد و جوابش آنکه بروایات معتبره موسی بن عقبه از زهری کما فی المرقاة
شرح المشکوة و روایت بیهقی این اشکال رفع می شود و اطمینان کلی بحصول می انجامد
زیرا که بجای خود این مقدمه ثابت شده که زیادت ثقات را که مخالف اصول نباشد اعتبار
میکنند و تا وقتیکه محمل صحیح بهم رسد برد و انکار شان پیش نمی آیند و تفصیل این زیادت بنه
قرائن و وجوه تطبیق آنست که در نماز صبح دوشنبه که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تشریف ا

آنحضرت پرده برداشت و طاقت خروج نیافت قرائت صدیق طویل بود پس از پرده بر افگندن
و بر بستر غلطیدن خفتی هم رسید که بعضش طبیعت معتبر تواند شد پس بر فضل بن عباس و غلامش
دران وقت تکیه فرموده بمسجد تشریف داد و ابوبکر خواست که از مصلی باز پس گردد دست
مبارک گرفت و او را بر مقامش ثابت داشت و خود با هر دو رفیق در صف داخل شد لیکن بجهت ناتوانی
مرض نشسته بود و این واقعه در رکعت ثانی واقع شد و بعد از اتمام نماز ساعتی در مسجد آسود
و اصحاب را در بعضی از مهمات تاکید بلیغ فرمود فاندفع الاشکال بحمد الله و نیز باطل شد
آنچه بعضی از مناظرین اهل سنت بعد ذکر رفع حجاب و مسرور شدن جناب رسالتمآب نوشته اند که این معنی دلالت
بر تقریر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ندارد زیرا که عدم انکار محتمل است که از راه عدم استطاعت بر کلام
یا از جهت تقیه و آزردگی باشد الی آخر الهفوات و مخفی نماند که تصحیح مخالف حدیث موسی
بن عقبه و بیهقی بر دعوی مدعی مناقض است فکیف که آن معارض چنانچه با حدیث ترمذی و نسائی مخالف
است با روایات معتبره که دال بر صحت مرض و وفات شریف باشد حتی که انکار بر اصحاب که گرد بستر
آن مبارک بادگفتند و برای آنکه قضای حاجات خویش بخواستند کما فی المواهب و بخاری مخالفت
تمام وارد مع ذلک استدلال نقیر بامر شریف است که مروا ابابکر فلیصل بالناس با
صدورش یافت نه برین خصوصیات کما لا یخفی و از آنچه درین اوراق بخدمت
علم الهدی اهل سنت گذارش دادم و مهیا کردم معلوم شد که ترتب عتاب بر مراجعت امهات
المؤمنین لا شی گفتن و بی اصل قرار دادن ناشی از ضلال و تلبیس و عناد و تدلیس محض است
بلکه از روایات معتبره تعامی و کوری است آمده بر دفع آنکه معنی صواحب یوسف و حقیقت تشبیه
درین حدیث درست نشود و تعریض آن حضرت صلی الله علیه وسلم که ابلغ بلغا و افصح عرب
عرب بود منطبق نمی گردد پس آنکه این دعوی از شریف مرتضی طرفه تر از دعاوی سابقه او ست و اول
دلیل بر آنست که علم الهدی هیچ کتابی را از اساتذه فن فرا نگرفته و بجدیت با هری و عربی لفی

در تحقیق علوم دینی زانوی ادب تہ نکردہ بلکہ او را عبور بر کتب احادیث اہل حق کہ از زمان تالیف آنہا
یونانہا از آفتاب ہم مشہورتر است اتفاق نیفتادہ غلط گفتم بلکہ او محض کندہ ناتراش و چوب
ناہموار مصداق کأنہم خشب مسندة خالی از علم و نظر و معطل از حلیہ دانش و خبر بود و جمع
کتب و حمل اثقال بالبداہہ چیزی دیگر است شعر آن تہی مغز را چہ علم و خبر کہ بر او ہیزم است
یا دفتر پس مامور شدن شیخ مفید در بارہ تعلیم این مستضعف و برادرش مستضعف بلید از حضرت
رسالت صلی اللہ علیہ و سلم و تلقیب حضرت سید مرتضی او را بلفظ علم الہدی در نوم بعضی از وزرا
عباسیہ بروایت شہید امامیہ در کتاب اربعین و مانند آن مطابق تحقیق مولف بحار الانوار کہ منامات
را بعضی از القاءات دیو پیکر حضرات انبیا و ائمہ علیہم السلام اصرفا عجیب و غریب است از قسم تصرفات
شیطانی و خیالات نفسانی است بالجملہ از معنی انکن صواحب یوسف اولیا او را خبردار ساختیم و از غاما
لا نا فہم از تطبیق با وصف ایراد و سند از محدثین امامیہ حرف میزنم بگوش حق نیوش مسموع شود
و سرہ از ناسرہ ممیز گردد باید دانست کہ بتوفیق تصریح اہل حدیث مراد از صواحب زنان است
بصیغہ جمع لفظ بجہت ... است کہ مراحل حیلہا برفاقتش می پیمودند و در بجا آوردن اوامر او مساعی
بلیغہ می نمودند و مقصود ازین تشبیہ آنست کہ حال عائشہ در تخالف ظاہر و باطن مثل زنانی است
کہ زنان مصر الضیافت طلبیدہ مجلسی برای آنہا ترتیب داد و مراتب مہمانداری بالوصف بجا آوردہ
ہر یکی را ترنجی و کاردی حوالہ کرد و مقصود ایشان ازین امور الزام ایشان بود تا بمشاہدہ جمال یوسفی عنان
اختیار از دست ایشان برود حتی کہ دستہا بریدہ شود ہمچنین در دل عائشہ خیال اقتدام نشستہ
وظاہرا بوقت مرض خبران ابی بکر برای امامت غیر او تمسک جستہ و بدعای حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ
و سلم ازین خطاب و عتاب آنکہ عائشہ صدیقہ بار دگر حرف امامت غیر او بر زبان نیارد
و دست ازین عذار بارہ بردارد و تفصیل این کلام خود بروایت ام المومنین صدیقہ در
کتب معتمدہ مثل صحیح بخاری و صحیح ابن حبان موجود است و اللفظ للبخاری ...

ذكر العلة التي من اجلها عاودت عائشة رسول الله صلى الله عليه وسلم
في ذلك قال ابن شهاب فاخبرني عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن عائشة انها قالت
لقد عاودت رسول الله صلى الله عليه وسلم على ذلك وما حملني معاودته الا اني
حسبت ان يتشأم الناس بابي بكر وعلمت انه لن يقوم مقامه احد الا تشأم
الناس به فاحببت ان يعدل ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ابي بكر
وصاحب صواعق نیز این روایت آورده چنانچه مترجم آن میگوید و در بعضی از طرق این حدیث از عائشه رضی الله عنها
روایت است که گفت در بنای مراجعت من او را بسیار با رسول الله صلی الله علیه وسلم کردم که امامت
قوم را بدیگری امر فرماید و غرض من از این کثرت مراجعت و مبالغت آن بود که در خاطر من نمی گذرد
و قرار نمی گرفت بخود نمی توانستم داد که مردم دوست دارند بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کسی را که بجای
وی ایستاده شده امامت مردم کرده باشد بلکه ظن من این بود که هیچکس قایم مقام آنحضرت صلی
الله علیه وسلم نشود الا آنکه مردم باو شامت گیرند و فال بد زنند بنا برین میخواستم که رسول الله صلی
الله علیه وسلم این امر را از ابو بکر بگرداند و بدیگری رجوع کند و در کتب سیر مثل روضة الاحباب وغیره
آن ایضاً مروی است که ابو بکر صدیق بقراین حالیه و مقالیه مضمون امامت خود شنید و یافته بقصد
امر کرد که از آثار و قراین چنان معلوم میشود که امر امامت بمن مفوض گردد ولیکن بعلم در می آید که
این بار عظیم را بر ذمه دیگران نهند پس وقت صدور امر شریف عذری براینکه تا مرا معاف دارند
و امامت قوم را بعمر یا کسی دیگر امر فرمایند و باقر مجلسی در بحار جایکه قصه جمع روایات قصه
امامت ابی بکر صدیق نموده از جناب ام المومنین صدیقه همین وجه تشأم نقل کرده موید این
روایات است الخ صاحب مجمع البحرین از محدثین امامیه در تحقیق ماده صحب بعد ذکر لفظ صواحب
که در حدیث شریف آمده است میفرماید اراد تنبیه عائشة بزلیخا وحدها وان جمع
في الطرفين ووجهه انهما اظهرتا خلاف ما ارادتا فعائشة ارادت ان لا يتشأم

الناس

الناس به واظهرت کونه لا یسمع الماموهین وزلیخا ارادت ان یظهر حسن یوسف
لیعذرها فی محبته واظهرت الاکرام فی الضیافة و توجیه ثانی که بلفظ او آورده و آنچه
بعدم ظهور کرده این است او ارادت ان تشوش الامر علی کما انهن یشوشن علی یوسف
معناه لکن صواحب یوسف فی الظاهر علی ما تردن وکثرة الحاحکن انتهی
و بر عاقل بمعنی پوشیده نیست که از نیهم بدعای اهل حق حاصل می شود چه مقصود نیست که چنانچه زلیخا یوسف
علیه السلام را مشوش میکرد شما از ذکر این عذر طبیعت مرا مکدر میکنید ازین تشویش باز نائید و قصه دراز
نکنید و بامر امامت ابوبکر کاربند شوید عجب از فاضل چلپی که در عماد الاسلام خود در روا
امامت عمر متناقض بعضی از روایات که اهل السنه در مقام استدلال ذکرش نموده وارد و در خصوص
این مقام میگوید که اخبار از عائشه و سبب مراجعت مروی است اینهم متناقض و متهافت است زیرا که
گاهی علت مراجعت را باین طور بیان میکرد که در خاطرم می آید که مردم دوست آنکس باشند که قائم مقام آنحضرت
صلی الله علیه وسلم شود و در شداد مرض آنجناب امام نماز باشد و گاهی میگفت که مردم چنین کس را فال بد خوانند
زود لشام خواهند کرد انتهی ملخص تقریره و سخافت این کلام بعد ایراد و تقریر جناب صدر الصدور
با شباع تمام بمرتبه عیان است که حاجت بیان نداشته باشد غیر از جاهلی حمایتی از عقلا هرگز
نتواند کرد که یک مضمون را در دو تقریر ادا کردن یا برای معلولی دو علت قرار دادن مستلزم
تناقض می باشد چه خوش بودی که او نیز هم پای ثبات و قرار می فشرد و راه فرار نمی سپرد که در حصول
الکبری از علل شیخ المشایخ در کتاب علل الشرائع باعتراف متشیعین و مقلدین چلپی مضحکه عقلا
میگردد کما هی فی الواقع کذا … باقی مانده اعتراض قدمای شیعه که اهل سنت بر حدیث
مراجعت عائشه افتخار بر امامت ابوبکر میکنند و از مضرت این حدیث که سراسر عداوت و مخالفت بجناب
مصطفوی وارد آمده تغافل می نمایند و مؤلف عماد بعد نقل این خرافات بی بنیاد بر روایت صاحب
روضة الاحباب که فاضل شوشتری در مجالس المؤمنین تاسیا ببعض المتقدمین او را در زمره

شیعه داخل کرده استدلال بر کذب ام المؤمنین صدیقه و افترای او در امر امامت ابوبکر بر پیغمبر صلی الله
علیه وسلم می نماید و آن روایت با ظهار این است که عائشه گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرا فرستاد
که نازلی که داعیه خطبه او داشت ببینم رفتم و دیدم و باز آمدم و گفتم چیزی ندیده ام که بکار آید حضرت فرمود
بتحقیق خالی بدیده برنخوردی که گیسوان تو از بناگوش آن بلرزید منفعل گشتم و گفتم که یا رسول الله که
می تواند که از تو چیزی پنهان کند انتهی موسی جالسی آنچه تفوه کرده ملخص آن این است که عجب از سنیان
که در اثبات امامت ابوبکر بروایت دختر او که حالش معلوم شد تمسک جویند و در دعوی فاطمه
زهرا و شهادت آل عبا بر هبه فدک کلمات فاسد میگویند انتهی و بحمد الله که جواب تحقیقی از اعتراض
بر افترا بر جناب صدیقه واضح شد و طریق جدال آنکه درین مراجعت شاید تعلیل بر خشم بود و بکمال انس و الفت
بعادات آنحضرت صلی الله علیه وسلم منظور باشد چه در این سنی که بر اصول طائفه با وصف مزید تاکید
و عتاب شدید یعنی وان لم تفعل فما بلغت رسالته کم مزیدی بر آن متصور نباشد
در استخلاف حضرت امیر القائلین شبانه روز غدیر خم چه تعلل و مراجعت که واقع نشد کما من قبل قتاده
انیست که از مطالعه عبارات کتب امامیه مثل مناقب مرتضوی که قبل ازین تعیین آن بر زبان خامه رفته
واضح و هویدا است که جبرئیل امین پیام حضرت رب العالمین درباره اقامت جناب مرتضوی بمنصب
امامت در رسانید لیکن سودی نبخشید یعنی جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم عذر آن بیخت
و گفت که اگر چنین کنم قریش بر من تهمت نهند و گویند که قرابت قریبه باعث این امامت شده
گردیده و برین قدر قناعت نورزند بلکه از همه گروه جدا شوند و بغض و حسد خود را ظاهر کنند
چون بعد سیم در انجاح این مهم را بانجام رسانم و درین سفر مرا معذور دارند پس خطاب عظیم و عتاب
شدید در رسید که فلعلك تارك بعض ما یوحى اليك وضائق به صدرك
باز با خیره کشت لیکن باز هم مراجعت واقع شد تا آنکه مضمون بوحی الهی در رسید که ای رسول زود تر علی
را خلیفه کن ورنه از قهر رسالت ناامید آورده شود پس تواند شد که حضرت صدیقه

دوم جهت

در مراجعت و معاودت بعد صد در مرو ابا بکر فلیصل بالناس [illegible] جناب پیغمبر صلی الله علیه
وسلم بنظر داشته فهمیده باشد که مقصد امامت باعث تحاسد و تباغض میگردد و ولی مراجعت و
معاودت تمام نمی شود یا امر المؤمنین صد بقصد را اتباع [illegible] نصب [illegible]
اقامت مدینه را بر خلاف امر نبوی گذاشته راه سفر اختیار ساخته بعد از آنکه [illegible] فریاد و تکرار
گفت که مرا همراه خود باید برد و صحبت زنان و طفلان در دست من نباید سپرد [illegible]
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از آنجهت علی را همراه نگرفت که تو نفس من [illegible] لشکر شوم [illegible]
در تفسیر قمی تفصیل این ماجرا موجود است حیث قال وخلف امیر المؤمنین علی المدینة
فارجف المنافقون بعلی وقالوا ما خلفه الا تشاؤما به فبلغ ذلک علیا فاخذ
سیفه وسلاحه ولحق برسول الله بالجرف فقال رسول الله یا علی الم اخلفک
علی المدینة قال نعم ولکن المنافقون زعموا انک خلفتنی تشاؤما بی فقال
کذب المنافقون یا علی اما ترضی ان تکون اخی وانا اخوک بمنزلة هارون
من موسی الا انه لا نبی بعدی انتهی الی غیر ذلک من [illegible] المعصومین [illegible]
روایات المشیعین فالجواب الجواب [illegible] و اعتراض ثانی بچند وجه مدفوع می شود اول آنکه [illegible]
که مخطوبه با حسن صورت [illegible] باشد پس کلام را با بهام ادا کرد یعنی [illegible] حسن و جمال
دیدم که بکار حضرت علی آید و در احادیث فریقین موجود است که در باب نکاح می باید کرد که
حسن صورت را مقصود نگرداند بلکه اخلاق حسن را بنظر دارد و جمال را تابع آن بشمارد و تصریح
از ابهام آنکه جناب خاتم النبیین بجهت کراهت منظرش که متبادر الی الاذهان [illegible]
قصد نکاح نفرماید و کاش بشر روحانی و آلام جسمانی [illegible] افزاید و اجر آنحضرت [illegible]
فرمود تفصیل این اجمال بود و آنچه است که [illegible] دوم مطمح النظر آن است که
حقیقت واقعه قبل اخبار منکشف شده باشد بر تقدیر اول موجب ظهور اعجاز و اخبار بالغیب باشد

مزید اعتقاد مومنین و کدورت منافقین بلاریب خواهد بود و این تقریر بهتر از تاویل مخالفین است که
مکنون خاطر محمد بن حنفیه از انکار امامت سید الساجدین و دعوای امامت خویش تا آنکه باستشهاد
و شهادت حجر اسود نوبت رسید و بجمال جدل و جدال انجامید اظهار مدارج علیای او بود تا مردم
با مامتش معتقد شوند و بظهور این معجزهٔ عظیم که حجر اسود بزبان فصیح با مامتش اقرار کرد محمد
بن حنفیه را از انکار منع نمود و راه مدارا و تسلیم پیماید کما فی مجالس المومنین نقلا من الخرائج و نیز
تاویل کمترین خلایق بهتر از تاویل مجلسی است در حق ابوذر غفاری این موقوف بر بیان قصهٔ طویل
است که غالبا بگوش مستمعین نخورده ملخص آن را وارد میکنیم تا توحش سامع و ناظر برطرف شود
مجلسی در حیات القلوب غالبا از کلینی نقل کرده که آب و هوای مدینهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون
بمزاج ابوذر موافقت نکرد او از جناب پیغمبر دستوری خواست که با کسی که وی خود بسوی قبیله
خود رود حضرت منع فرمود و گفت من اندیشه می کنم که قزاقان پسر برادر ترا بکشند و اهل و مواشی
را بغارت ببرند و تو در کمال پریشانی و ژولیدگی نزد من آمده گله کنی ابوذر گفت که ازین مکروها
هیچیک واقع نمی شود بلکه بخیریت تمام ره بمنزل مقصود میروم انشاء الله تعالی چون رخصت شد
سواران در رسیدند و پسر برادرش را بتیغ بیدریغ کشتند و اثاثه و اهل را بتاراج بردند
و ابوذر بطعن نیزه مجروح گشته در کمال خستگی و پریشانی در رسید و درین وقت اقرار
کرد که خدا و رسول راست گفته بودند پس جناب رسالتمآب صحابه را فرستاد تا تدارک این ظلم
و جور پرداختند یعنی جمعی را کشتند و مال و ناموس ابوذر را باز پس گرفتند مولف کتاب
مذکور ازین اشکال دو جواب نوشته یکی آنکه دران وقت ایمان و تصدیق وی کامل نشده
بود دوم آنکه غرض اصلی وی ازین مخالفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم و کشته
شدن پسر برادرش و تلف جان و مال و گرفتار شدن زن او بدست ظالمین آن بود که
معجزهٔ حضرت ظاهر شود و مردم بدانند که آنجناب را بوحی الهی از خبر غیبی اطلاع دست

داد و بهای ابوذر ثواب آخرت زیاده تر مهیا گردد فاعتبروا یا اولی الالباب انّ هذا الشیء عجاب
و حال این تاویلات در آخر این کتاب مفصل معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی تا لثالث لانسلم
که جهد در این قسم دروغ که مقتضای طبائع نسوان و برای دفع مکاره ضرات و رقیبان و انهماک
در محبت شوهر و نفس و جان بود مستلزم کذب و افترا یا رفع استبعاد این چیز باور امور دینی باشد و الا
لازم آید که حضرات امامیه اگر در دین دو شیعه باشند از روایات امهات المومنین فاطمه حتی حضرت
ام سلمه و زینب و دیگر ازواج مطهرات مقبولین لسانی که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را گفتند
که بوی مغافیر از دهن مبارک می آید و درین تهمت و افترا با عائشه صدیقه شریک شده اند چنانچه مفسرین
امامیه مثل ملا احمد در زبده و غیر او تصریح بدان کرده اند بالمره دست بردارند و اینها را نیز واضع
حدیث پندارند چه جای آنکه در کتب رجال بتوثیق شان پردازند بلکه تطرق این احتمال بجناب فاطمه
هم بعید نماید زیرا که در علل الشرائع و دیگر مجلدات از تصانیف باقر مجلسی و امثال وی مرویست که جناب سیده
وقتیکه سر مبارک مرتضی بر زانوی کنیزکی که جعفر طیار رضی الله عنهم اجمعین فرستاده بود دید هیچ
و تابها که نخورد حتی که قسم شرعی آنجناب را که والله چیزی واقع نشد دروغ پنداشت و شکایتش
پیش خاتم النبیین برد و جبرئیل امین نازل شد و پیام آورد که شکایت او هرگز نباید شنید پس آنحضرت
فاطمه زهراء را فرمود ارجعی الیه فقولی له رغم انفی لرضاک الی آخر القصه و قبل ازین گذشت که حضرت
امیر قسم شرعی سیدة النساء را که چیزی در خانه موجود نیست بکرات و مرات مخالف نفس الامر دانسته
پس روایات احدیها عن الاخری هم قابل اعتماد نخواهد بود که ثقه بودن شخص در اعتقاد او از کذب و دروغ
بالخصوص سیما که قسم شرعی از شروط اعتماد بر راوی است چنانچه از زبده شیخ بهاء الدین عاملی
و شرح آن از مازندرانی و قوانین ابو القاسم قمی در سابق وارد کردم و جواب از ثالث
آنکه فاضل جالسی در اجرای مبحث امامت که بهزار مشقت و محنت بواسطه فاضل معاصر صاحب
تفسیر منهج السداد لطالب الرشاد ترد میده رسیده بروایات صحاح سته و امثال آن کجا با ثبات

رسانیده که حضرت زهرا دعوی هبهٔ فدک نمود و مقبول نشد و لسان الامامیه شهادت داد و نیز [illegible] نمانند
که حضرت فخر الملة والدین رحمة الله علیه اگرچه نزد اهل سنت امام المتکلمین است لکن در فنون حدیث شریف
و تنقید آن ایاتش مسلم نیست چنانچه در کتاب مستطاب قرة العینین بتفضیل الشیخین اشارتی بدان رفته
تا بعلامه شریف جرجانی و بعضی از محشین شرح عقاید سعد الدین تفتازانی چه رسد و این اعتقاد
از ان قبیل است که نصیر الدین طوسی را گو حضرات امامیه سلطان المحققین یاد میکنند و بکمال
عظمت و جبروت نامش می برند لیکن کلام او در انکار شهرت احادیث بد اکما لا یخفی علی من نظر
دیباچه [illegible] بجوی نمی خرند بلکه در وقت تعریف مقال و کلمات درشت بر زبان قلم
میکنند تا فرق بین [illegible] امام و نصرت او در بارهٔ شریعت غرای مصطفوی و هدم دین
منجم طوسی مورد قول حضرت شیخ سعدی ست شعر تو بر اوج فلک چه دانی چیست چون ندانی که در
سرای تو کیست باعتراف علمای امامیه [illegible] گرد و چنانکه [illegible]
[illegible] تنقیح اصول [illegible]
اینکه [illegible] از علمای امامیه [illegible]
[illegible] صوفیه و فلاسفه [illegible] خواجه نصیر الدین [illegible]
ایشان از تحقیقات مسئله وجود و بیان مقامات عارفین [illegible]
در فلسفه و حکمت یونانیه [illegible] فخر الدین رازی در شرح اشارات [illegible]
و حمایت شیخ رئیس [illegible] از حکما داده اند [illegible]
و از ان افادات و تحقیقات صوفی و فلسفی بودن ایشان هر دو بر می آید انتهی مع ذلک
در عبارات بزرگان مرقوم الصدر [illegible] تلمیح و تلبیس ایشان تنبه شده نیز قریب الیقین
لهذا [illegible] شان از طعن هبهٔ فدک تنزل و تسلیم است کما لا یخفی علی من له ذهن سلیم و طبع
مستقیم بالجمله محدثین ثقات هرگز بر دعوی هبه اعتماد نمی کنند و از ین است که ابن حجر عسقلانی

که تحجر او در فن منیف حدیث شریف مسلم الثبوت است صراحةً دعوی مزبور و استشهاد مسطور
را قابل اعتبار نشمرده و حضرت قدوة المحدثین و اسوة العارفین صاحب قرة العینین بتفضیل الشیخین
فرموده که باطل محض است هیچ جا روایتی بآن تصحیح نشده و علامه دهلوی در تحفه عشریه از مفتریات
و مکاید امامیه گمان برده فکیف که بر خلاف احادیث صحیحه مسلسله بر بعضی از تواریخ غیر معتبره دست
انداز ند چه جای آنکه بروایات ابن ابی الحدید که از حق اعتزال گزیده بمناظره اهل حق مهر تیر سازند
اعاذنا الله عن ذلک هذا الذی شرته الیه ضلال بواح و زیغ صراح کما وقع فی طعن الرابع
اعجب امور آنکه همه فدک را که بسر خلاف اصول ما ست و مسلّم الزام بینداز ند و جوابهای
علمای اهل سنت [illegible] استدلال گردانند و در باره حدیث تهدید عمر تصفیه بر مفضولیت شیخین کنند
اصول اهل سنت [illegible] است که تعلیق [illegible] احداث نماید و شهر که همی [illegible] هرگز اقوال قدما
خود را [illegible] از روح علم الهدی [illegible] و همین سوال را از اولیای محبین او که از شما
صاحب تحفه [illegible] بدستیاران او یاران و دیگر را که بلا تشویش [illegible] شنیده استشهاد
خود [illegible] است که فقط بر آنجا تقریر علم الهدی و تبعین و
تابعین او [illegible] الحمد [illegible] و [illegible] ذلک من
المفاسد التی لا تخفی علی العوام فضلا عن العلماء الاعلام و بدستیار [illegible] و انکار [illegible] اهل
سطیح و منقاد و می بود [illegible] آن [illegible] ممنوع است لابد امر اقامة الدلیل در هر قدیم و جدید
صحبت [illegible] قوم اطلاق یافته و می باید که [illegible] لازم در فرق شخص باشند چنانچه مولف رساله در افحام
علامه [illegible] اعراب تصریح کرده و زنان مصر خود از لائمین و حاضرین زلیخا بودند چنانچه بر عامه
مخفی نیست پس [illegible] چرا خواهند کرد زیاده برین نیست که از ملامت زلیخا دست بردار شدند و مسلّمنا
که بعد از الزام اتمام حجت بر زلیخا نمودند حضرت یوسف را فرفتند تا او را بسوی زلیخا مایل کنند و مسلّمنا که غرض اصلی آنها
از ابتدا [illegible] حضرت یوسف علیه السلام بجانب خویش بود لیکن این معامله بعد از یک دو

بار اتفاق نیفتاده آنها را بلفظ صواحب که صحبت و ملازمت را مقتضی است تعبیر فرمودن خلاف
ظاهر و مخالف عرف است بخلاف زلیخا که دایما باید صحبت آن محبوب طلبد و سلاله دودمان جلب
واصطفا بود بلکه محبتش قلب او را بنص قرآن اعنی قد شغفها حبا شگافته و در رگ و ریشه او رسیده با
دو نهیده و ظاهر است که اینچنین عاشق زار و شیدا و بیقرار که ضرب المثل در زمره عشاق است چگونه تجویز
کند که رقیبانش غالب اوقات با محبوب او خلوت کنند و او این همه را بخانه خویش نگاه دارد که عرفا و عادة
از جمله مستبعدات بلکه محالات است و نعم ما قال العارف الشیرازی شعر بیک نفس که برآمیخت یار
با اغیار * بسی نماند که غیرت وجود من بکشد * و بزرگی دیگر نظم کرده شعر نمیخواهم از خدا و نمی خواهم
از خدا * دیدن حبیب را و ندیدن رقیب را * و از مویدات این است بنابر این انچه در کامل بهائی
مندرج شده که رسول صلی الله علیه وسلم با عایشه گفت در مرض موت در آن حین که او بی اجازت
رسول صلعم پدر را تقدیم کرده بود برای نماز که انکن لصویحبات یوسف و صاحبات یوسف بودند که حق تعالی
در شان ایشان فرموده انه من کیدکن ان کیدکن عظیم و همچنین واستغفری لذنبک
انتهی و از تفاسیر فریقین بلکه خود نصوص قرآنی واضح که این همه در مخاطبات زلیخا وقوع یافته حکایة
عن العزیز نه مع بنات شعیب علیه السلام که بنیاد شبهه بر مقدمات ضعیفه است چنانچه شارحین صحیح بخاری
مثل فاضل کرمانی و غیر او بسیار کثرت در همین اشاره می نمایند بر تقدیر تسلیم و قطع النظر باید که
که هر یکی از امهات المؤمنین خود حسب باشد که این شخص جلیل و ذکر جمیل بذات پدرش باز گردد
و هرگز در کتب حدیث از نظر اقل الخلیقه نگذشته که ام المؤمنین حفصه این امامت را اصالةً بجانب فاروق
کشیده باشد و لکن او در وقت احتضار از جانب ابی بکر صدیق و هم سند کار امامت بنا دیگری یا بعمر
فاروق سپرده بالشرح صدیقه بود و بعینه [illegible] عالم بلکه جمیع بنی آدم بغیر از شیعه مرتضی مجلسی ظاهر زد آن آ
که سفارش کسیکه این معنی نیست که مقصود حضرت ام المؤمنین حفصه برگردیدن امر امامت بجانب
فاروق یا ملک که با جبار ابی ام المؤمنین حفصه را اعتقاد این معنی باشد که خلیفه اول الافضل

ابوبکر

ابوبکر صدیق است و بس چنانکه دانستی و بر تقدیر تسلیم اینمعنی که استدعای امامت فاروق
که از ام المؤمنین حفصه صادر شد محض بطور وکالت بود باز هم قول بزرگان امامیه صحیح نمی شود بجهة انکار علمای
طائفه را در این مورد ظاهره مغلطه یا صحیح پیش آید تا آنکه نظر این سفارت دعوی نمایند که هر یکی از عایشه صدیقه
و حفصه امر امامت را بجانب پدر خویش میکشیدند و اگر این دعوی بلا خطر حصول موضوعه خود باشد پس احتجاج و استدلال
بآن در مقابله اهل حق چگونه صحیح خواهد بود کما صرح به فی موضع و انچه شریف مرتضی و اولیای او گفته اند
که بر تقدیر عدم عزل ابوبکر قلب موضوع و کشتن متبوع لازم می آید و محال عقل و خلاف نقل است که ابوبکر اقتدا کند
شخصیکه اقتدا بانبیا علیهم السلام در شب معراج نکرده باشد بلکه جمیع انبیا و رسل تابع و مقتدی او باشند بعد عروج
واسعان نسج عنکبوت می نماید چه ثبوت بیکه صحاح و کتب متعدده فقهیه از ان مملو و مشحون است که صدور تقدیم
کسی بر امامت نماز قائم و دیگران با و اقتدا نکرده باشند و از افعال شریف نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
بعد از تصفح روایات چنان ثابت می شود که آنجناب را بعد از تقدم احدی از صحابه کبار و انعقاد جماعت اقتدا
و امامت هر دو درست بوده بلکه از حدیث شریف که در مثل کتاب اعلام مروی است معلوم می شود که
هیچ نبی ارتحلت از عالم فانی بسرای جاودانی پیش نیامده قبل از آنکه در پس امتی نماز نگذارده چنانچه بر
امامیه نیز مانند این روایات را در لوامع خود آورده و برخلاف عادت مقتدایان خویش تحریف بکار برده
و بحکم خویش مورد طعن گردانیده چنانچه بعبارتش رجوع کنند و دیده وانه صلی خلف ابی بکر و صلی
خلف عثمان ثلثین صلاة و صلی خلف الاعمی ابن مکتوم و قال لا یخرج نبی من الدنیا
حتی یصلی خلف رجل من امته کیف جاز للاعمی ان یقتدی به عمیه و قد امروا ان
یقتدوا به والعقل السلیم ینکر هذا و یکفر من قال به انتهی و جماعه قدما بالاتفاق
تعیین در وقت تعیین امام برای مسجد بود که تمام اشتداد مرض بود جز ابوبکر صدیق دیگری امر نفرمود
چنانکه متصلا گواه او است که در روایات مخالفان هم امر امامت مخصوص بذات صدیق اکبر بوده و احدی از صحابه
در بیان الهی شرکت سهیم نگشته پس و کر ترتیب امامت که شریف مرتضی و اتباعش درین مقام نموده اند مستغنی

نداشتن ایشانست از مایه النزاع و خارج از مبحث و غرض بیت بلا اشتراء بلی مقصود از انکار امامت فاروق

بر روا عبد الله بن سعد مانند او تکمیل دلیل امامت صدیق بود تا صحابه کبار وقت مراجعت و احتجاج بما ینبغی بدانند

که با وجود ابوبکر امامت دیگری مطلوب شارع نیست و بر همگنان ظاهر و روشن است که امامت نماز و جهان و اقتدا

پیغمبران در شب معراج با این قصه ربطی ندارد چنانچه در صدد بحث با کرده آمدی اگر احدی را از انبیاء در نماز می یافت و اقتدا

می فرمود قیل و قال را شایع علم الله گنجایش سید است و از لیس فلیس علاوه در تقدیم ابوبکر صدیق منظم انتقال

منصب نیست بخلاف انبیاء که بین الله و بین الخالقین بلبت [illegible] آثار شبهه قوی بید می افتاد اول بسم الله معراج سر

که مناط اثبات افضلیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود معاذ الله غلط می شد اعتذار ذی النورین رضی الله عنه که

بر منبر بجای پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر آمد و خطبه خواند و مخالفت شیخین بظاهر اختیار کرد چنانکه عارف

رومی علیه الرحمه بسلک نظم کشیده بمین این نکته و فیق و مفصل این لطیفه عمیق است و الالباب هنذه

للمولوی المعنوی	قصه عثمان که بر منبر برفت	چون خلافت یافت بشتابید تفت	منبر مهتر که سه پایه بدست
رفت بوبکر و دوم پایه نشست	بر سوم پایه عمر در دور خویش	از برای حرمت اسلام و کیش	دور عثمان آمد او بالای تخت
بر شد و بنشست آن محمودبخت	پس سؤالش کرد شخصی بوالفضول	کان دو ننشستند بر جای رسول	پس تو چون جستی ز ایشان سر
چون به رتبه تو از ایشان کمتری	گفت بر پایه سوم گر پا نهم	وهم آید که منم همچو عمر	ور دوم پایه شوم من جاطلب
گوییم مثل ابوبکر است و	هست این بالا مقام مصطفی	وهم مثلی نیست با آن شه مرا	چه بلا قصد و عناد است

که اقتدا می آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در انشای نماز عقب صدیق امت بعد اعتقاد جماعت موذلت و عار و ننگ و از

افتخار و قوع یابی مر تصویر مصطفوی ع که از تعظیمش آمده مهر بست باز نماند و در این خصوص مضمون عجیب

شنیده کما شعر و انشاء الله تعالی آنم تا مرتهم احلامهم بهذا ام هم قوم طاغون لیس گذارش است

که هر چند سلاه امامیه حق که با تکار بر نه و عاه اثنا عشریه حق بود اینهم جو تحذیر لیکن اگر در حرف با اینها التصفح نام

الا اکرام نموده شود حق از باطل متمیز گردد و شی مستقیم متعین بجا آیه که خیر بید لیس و تلبیس پیشه نشستند با ننده با هر مجلس صاحب

بجا رهم بر بین الاقرار میکنیم که حیات پیغمبر صلی الله علیه و سلم وقت که او مرض همان فرموده بود که صاحب استیجاب بر

ترجمه ابو بکر آورده وان روایت اینست روی الزهری عن عبد الملك بن ابی بكر بن عبد الرحمن
عن ابیه عن عبد الله بن زمعة بن الاسود قال كنت عند رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهو عليل فدعاه بلال الى الصلاة فقال لنا مروا من يصلى بالناس قال فخرجت فاذا عمر فى
الناس وكان ابو بكر غائبا فقلت قم يا عمر فصل بالناس فقام عمر فلما كبر سمع رسول الله
صلى الله عليه وسلم صوته وكان مجهرا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فاين ابو بكر
يابى الله ذلك والمسلمون فبعث الى ابى بكر فجاء بعد ان صلى عمر تلك الصلوة فصلى
بالناس طول علته حتى مات یعنی عبد الله بن زمعه میگوید که من نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در وقت اشتداد مرض حاضر بودم که بلال خبر انتظار مردم بقدوم شریف رسانید حضرت فرمود امر کنید کسی را
که امامت کند ونماز با مردم می گزارد پس بیرون آمدم وناگاه با عمر در خوردم وابو بکر حاضر نبود پس گفتم که ای عمر
تو امام شو عمر برخاست وتکبیر گفت چون حضرت تکبیر عمر که بلند آواز بود شنید پرسید که ابو بکر کجا رفته است
حق تعالی وجماعت مسلمانان ازین انکار دارند که با وجود ابو بکر کسی دیگر بامامت قیام نماید کس فرستاد تا صدیق را حاضر
کرد بعد از نماز عمر پس ابو بکر درین طول مرض امامت کرد تا آنکه وفات یافت پیغمبر صلعم چون مضمون روایتیکه بحکم باقر مجلسی
موافق مرویات محدثین امامیه است وخود مجلسی آنرا در بحار نقل کرده ذهن نشین شد حالیا از اولیا خصوصا مقربین
مجلسی میپرسم که اگر توافق مرویات خویش بروایت صاحب تبعات المبتدا الی المنتهی مراد شماست کما هو الظاهر جمیعا
بالوفاق وهذا الایتلاف والاتفاق واگر از سوء فهمت میگر توافق صدر این روایت یعنی مروا من یصلی بالناس
مقصود دارید باز هم مدعا اهل حق از دست نمی رود وازایشان چیزی کم نمی شود زیرا که برین تقدیر حکم امامت
بر فرد مستقر بوده بحکم عموم یا بتخصیص معین علی الاول بسیار از معضلات ومشکلات دست بگریبان امامیه میشود بلکه بنیاد
مسائل اجماعیه ایشان برمیکند اول آنکه شریف امامیه در شافی چنانچه در بحار وترجمه آن منقول است گفته که
بدلائل قاطعه ثابت گردیده که جائز نیست تقدم در نماز بر کسی که افضل باشد بر ترتیب وتنزیل حروف چنانچه گذشت
ومجلسی در بحار بعد ازین میگوید که اینمعنی از اصحاب ما امامیه معلوم است ومحتاج به بیان نیست انتهی پس

بر تقدیر حکم امامت ایشان فرو منتشر لازم می آید که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم معاذ الله بر حکم شرعی
مطلع نباشد بخلاف شریف مستشیعین و بیک بحث مصدر صد گونه خطای منکر شده فاعتبروا یا اولی الابصار
دوم آنکه این عین باعتراف مجلسی بزبان مجتهد حی که این امر عام است هر نیکوکار و بدکار رستگار آنست که
در امامت مسجد شریف محفوظ و معصوم و عادل و فاسق مساوی الاقدام باشند و لم تقبل به احد و بحال صحابت لعنت
بلکه عداوت امامیه بر اصول خودشان بجناب خیر البریه لازم آمد زیرا که ابتداءً و بقاءً امامت مفضول را باوجود
افضل تجویز نمی کنند چنانچه باظهار مرتضی و مجلسی و التستری علما السید المرسلین که حکم بجواز امامت فاسق واقتداء
عادل هر دو علی السویه میفرمود سوم آنکه جناب سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم اقتدا امیر المومنین قائد
الغر المحجلین یعسوب المتقین علی بن ابیطالب را باهل فسق و فجور و محدثات شرور تجویز فرموده باشد چو کفر از
کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی چهارم آنکه تطبیق عتاب و خطاب انکن صواحب یوسف حضرت ام المومنین بر
تقریر سیده حمیرا تصفیه خیلی دشوار است زیرا که چون آنها برای فرو منتشر بود گناه او در باب اتمام کردن جز صدیق که منقاد
الی الذهن و مشاکل جناب خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بدلالت حدیث نبوی بود کما هو صحیح بخواهد
شد پس خطاب عتاب بهم بی محل و بی موقع خواهد بود عجب از علمای قوم که هرگز غور و تامل بکار نمی برند
و علی وجه الاشتباه بتجهیل اهل حق مستعد میشوند وانچه برای قدمای خویش مناسب باشد در باره این
گنابان ریب فهم میفرمایند یقول الجاسی فی العماد انه قال الشیخ وقد تعلق القوم فی تاویل
قول النبی صلی الله علیه وسلم انکن لصویحبات یوسف بشیء یدل علی جهلهم فقالوا لما
لهذا القول من النبی صلی الله علیه وسلم سببا معروفا وهو انه علیه السلام قال مروا
ابا بکر فقالت عائشة یا رسول الله ان ابا بکر رجل اسیف فان قام مقامك لم یملك
العبرة فمر عمر یصلی الناس فقال النبی صلی الله علیه وسلم عند خلافها علیه
انکن لصویحبات یوسف وقد کان اعترض علی هذا الکلام شیخ من مشایخ
اصحاب الحدیث فاعتمده فقلت له اول ما فی هذا الباب انك قد اعترفت بخلاف

عائشة على النبي صلى الله عليه وسلم وردّها عليه أمره حتى أنكر عليها ذلك وفي
الاعتراف به شهادة منك عليها بالمعصية لله تعالى ولرسوله صلى الله عليه وآله
وهذا أعظم مما تنكرونه على الشيعة من شهادتهم عليها بالمعصية بعد النبي
صلى الله عليه وآله عند محاربتها لأمير المؤمنين عليه السلام والثاني أنه لا خلاف أن
النبي صلى الله عليه وآله كان من أحكم الحكماء وأفصح الفصحاء ولم يكن ليشبه الشيء بخلافه
ويمثله بضده وإنما كان يضع المثل في موضعه فلا يخرج مما مثله به في معناه شيئاً ونحن
نعلم أن صويحبات يوسف إنما عصين الله وخالفنه بأن أرادت كل واحدة منهن
من يوسف ما أرادته الأخرى وفتنّ به كما فتنت به صاحبتها وبذلك نطق القرآن
قال الله جل اسمه فلما رأينه أكبرنه وقطعن أيديهن وقلن حاش لله ما هذا بشراً
إن هذا إلا ملك كريم قالت فذلكن الذي لمتنني فيه ولقد راودته عن نفسه فاستعصم
ولئن لم يفعل ما آمره ليسجنن وليكوناً من الصاغرين فلو كانت عائشة رغبت الأمر عن
أبيها ولم ترد شرف ذلك المقام له ولم تفتتن بمحبة الرياسة وعلو المنزلة لكان النبي
صلى الله عليه وآله في تشبيهها بصويحبات يوسف قد وضع المثل في غير موضعه في
الشيء بضده وخلافه ورسول الله صلى الله عليه وآله يجل عن هذه الصفة ولا يجوز
عليه النقص ويرتفع عن الجهل بحقيقة الأمثال وإذا كان الأمر على ما وصفناه
ثبت أن التمثيل إنما وقع من النبي صلى الله عليه وآله لموضع مخالفة المرأة له و
تقدمها لأبيها بالأمر عليه لفتنتها بمحبة الاستطالة والرغبة في حوز الفضيلة
بذلك الرياسة على ما قدمناه انتهى ما في الأجزاء المذكورة الحديدية بلفظه وازينجا
واضح شد که شیخ و سید این قوم بیهوده و بسبب عداوت حضرت خاتم النبیین و افضل الصدیقین و ام المومنین چندان
در گرداب ضلال تلبیس منهمک شده اند که هرگز امید نجات برای ایشان نیست بحکم خود رو

موضوع حدیثهای شیعین که ملا باقر مجلسی از حذیفه در بحار روایت کرده مکذب مناقب حضرت

قال وكان بلال مؤذن رسول الله صلى الله عليه وسلم يؤذن بالصلوة في كل
وقت فان قدر على الخروج تحامل وخرج وصلى بالناس وان لم يقدر على الخروج امر
علي بن ابي طالب فصلى بالناس وكان علي بن ابي طالب والفضل بن العباس لا يزايلانه
في مرضه ذلك فلما اصبح رسول الله صلى الله عليه وسلم من ليلته تلك التي قدم
فيها القوم الذين كانوا تحت يدي اسامة اذن بلال ثم اتاه يخبره كعادته
فوجده قد ثقل فمنع من الدخول اليه فامرت عائشة صهيبا ان يمضي الى ابيها
فيعلمه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد ثقل في مرضه وليس يطيق النهوض
الى المسجد وعلي بن ابي طالب قد شغل به وبمشاهدته عن الصلوة بالناس فاخرج انت
الى المسجد فصل بالناس فانها حالة تهنيك وحجة لك بعد اليوم قال فلم يشعر الناس
وهم في المسجد ينتظرون رسول الله صلى الله عليه وسلم او عليا يصلي بهم كعادته
التي عرفوها في مرضه اذ دخل ابو بكر المسجد فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد
ثقل وقد امرني ان اصلي بالناس فقال له رجل من اصحاب رسول الله وانى لك ذلك
وانت في جيش اسامة والله لا اعلم احدا بعث اليك ولا امرك بالصلوة ثم نادى الناس
بلالا فقال على رسلكم رحمكم الله لاستاذن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك
ثم اسرع حتى اتى الباب فدقه دقا شديدا فسمعه رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال ما هذا الدق العنيف فانظروا ما هو قال فخرج الفضل بن العباس ففتح الباب
فاذا بلال فقال ما وراءك يا بلال فقال ان ابا بكر قد دخل المسجد وقد تقدم حتى وقف في
مقام رسول الله صلى الله عليه وسلم وزعم ان رسول الله قد امره بذلك فقال اوليس
ابو بكر مع جيش اسامة هذا هو والله الشر العظيم الذي طرق البارحة المدينة

لما اخبر رسول الله صلى الله عليه وآله بذلك ودخل الفضل وبلال معه فقال
ما وراءك يا بلال فاخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم الخبر فقال اقيموني
اقيموني اخرجوني الى المسجد والذي نفسي بيده قد نزلت بالاسلام نازلة و
فتنة عظيمة من الفتن ثم خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم معصوب الرأس يتهادى
بين علي والفضل بن العباس ورجلاه تجران في الارض حتى دخل المسجد وابو بكر قائم في
مقام رسول الله صلى الله عليه وآله وقد اقتدى به عمر وابو عبيدة وسالم وصهيب
والنفر الذين دخلوا واكثر الناس قد وقفوا عن الصلوة ينتظرون ما يأتي به بلال فلما رأى
الناس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد دخل وهو بتلك الحالة العظيمة من
المرض اعظموا ذلك وتقدم رسول الله فجذب ابا بكر من ورائه فنحاه عن المحراب واقبل ابو بكر
والنفر الذين كانوا معه فتولوا خلف رسول الله واقبل الناس فصلوا خلف رسول الله
صلى الله عليه وآله وهو جالس وبلال يسمع الناس التكبير حتى قضى صلوته ثم التفت فلم ير
ابا بكر فقال يا ايها الناس الا تعجبون من ابن ابي قحافة واصحابه الذين انفذتهم وجعلتهم
تحت يدي اسامة وامرتهم بالمسير الى الوجه الذي وجهوا اليه فخالفوا ذلك ورجعوا
الى المدينة ابتغاء الفتنة الا وان الله قد اركسهم فيها اعرجوا بي الى المنبر فقام وهو
مربوط حتى قعد على ادنى مرقاة فحمد الله واثنى عليه ثم قال ايها الناس اني قد جاءني من
امر الله ما الناس اليه صائرون واني قد تركتكم على الحجة الواضحة ليلها كنهارها
فلا تختلفوا من بعدي كما اختلف من كان قبلكم من بني اسرائيل ايها الناس انه لا احل
لكم الا ما احله القرآن ولا احرم عليكم الا ما حرمه القرآن واني مخلف فيكم الثقلين
ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا لن تزالوا كتاب الله وعترتي اهل بيتي هما الخليفتان فيكم
وانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض فاسئلكم بما خلفتموني فيهما وليذادن يومئذ

رجال عن حوضی کما یذاد الغریبة من الابل فیقول رجال انا فلان وانا فلان فاقول
اما الاسماء فقد عرفت ولکنکم ارتددتم من بعدی فسحقا لکم ثم نزل عن المنبر وعاد
الی حجرته ولم یخطبها ابو بکر ولا اصحابه حتی قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم انتهی موضع
الحاجة من الحدیث الذی هو من اطول الاحادیث یعنی عادت شریف بعد اعلام بلال آن
بود که اگر قدرت خروج باشد باستعانت بمسجد آید والا جناب امیر را بامامت امر فرمود تا آنکه روزی صحابه
منتظر قدوم آنسرور یا امیر بودند که ناگاه ابو بکر بواسطه پیام عائشه که [illegible] هر چند تمام
[illegible] در مسجد در آمد و خواست که امام شود بعضی صحابه مانع شدند و بلال بانگ زد که ایها الناس [illegible]
او را از امامت باز دارید این گفت و سراسیمه بسوی حضرت دوید و بعرض رسانید که سانحه عجیب واقع شد که ابو بکر
بحیله سازی تخلف کرده و بجای امامت خویش گشته حضرت بکمال غیظ و غضب بعد علی و فضل تکیه زده بیرون آمدند [illegible]
[illegible] ابو بکر گردند و اکثری منتظر بودند که بلال چه خبر آرد پس حضرت [illegible] تا مر از محراب باز گشتند و خود امام
شدند و بلال تکبیر میگفت ابو بکر و رفقاء او بعد ازین فضیحت و رسوائی جانها پوشیدند تا وقت وفات آنحضرت [illegible]
صلی الله علیه وسلم بجهت اشتداد مرض از اعانت مردم بر بالای منبر نشسته [illegible] الشان [illegible] و از خطبه
[illegible] باز گردید انتهی محصله چون عادت شریف [illegible] وفات اشتداد مرض حکم نمودن بامامت علی باشد [illegible]
[illegible] این روایت مجهول است معروف حالها مفصلا انشاء الله تعالی [illegible] و اراده فرمود [illegible] از کتب صحاح
[illegible] اینکه حال [illegible] منتشر احادیث اهل حق چون است [illegible] آنکه این احتمال بجهت [illegible]
[illegible] ازواج مطهرات و انکار از امامت عمر و طلب ابو بکر چنانچه از کتب صحیحه [illegible] گذشت [illegible] بطلان
حدیث لا ینبغی لقوم فیهم ابو بکر ان یؤمهم غیره علی ما رواه الترمذی وجماعة
من المحدثین الموثقین مکذب آن هذا هو الذی یتعلق بالشق الاول اما الجواب
بشق ثانی تعلق دارد پس بیانش آنکه حکم بر امامت شخص معین نظر بمذهب [illegible] بود
[illegible] رضی الله عنها هرگاه ثانی بچند وجه نتواند شد لا محاله اول متعین خواهد بود

اما اولاً پس از آنکه روایت متعین کردن امامت مرتضوی که مجلسی در بحار بی ادراک و شعور آورده
راوی آن حذیفه است و مثالب و مطاعن او بر روایات طائفه زیاده از حد شمار اگرچه آن را امثال مطاعن خلفا
بر زبان نیارند چنانچه کتب ایشان بران گواه است بلکه خود تفسیر اهل بیت علیهم السلام که مؤلف آن استاد
ابوجعفر کلینی است فی الالتی تمام بران دارد که او در بعضی از غزوات اراده مخالفت جناب سید المرسلین داده
و از روایاتیکه درین ابواب وارد است بسوء اعمال و امثالش ناطق است و در کتب شیعه مثل حیات القلوب
بیش از بیش مرویست چه نام توان برد اگر برای ابقا حکومت خویش وقت خلافت مرتضوی کما سیجی
ان شاء الله تعالی فرا کند بعید نخواهد بود فکیف که روایات مخالف روایات مستفیضه مشهوره واقع
شود کما ستعرف ان شاء الله تعالی اما ثانیاً پس از آنکه صاحب از جهار و دیگر اکابر امامیه بلکه خود مجلسی در
بحار کما عرفته سابقاً اقرار کرده اند که اصحاب ما روایت می کنند که حکم نبوی مخصوص نبوده بلکه امین
فرموده که امر کنید کسی را تا نماز با مردم گزارد چنانچه در بحار و ترجمه آن منصوص است پس روایتیکه
مجلسی در بحار آورده وقد نقلتها مع محصلها آنفاً و بدلولش تعیین امامت مرتضوی است بسیار مشکوک
گشت و بر تقدیر تعارض هر دو از معرض اعتبار ساقط و از درجه قبول نازل شدند و امامت صدیق باز خود
سالم از معارض است و هو المطلوب اما ثالثاً پس از آنکه این روایت مجهول را بروایت شیخ مفید
و شیخ طبرسی که ائمه اثنا عشریه که مجلسی در تصانیف خویش مثل حیات القلوب آورده صراحةً منافی است
قدر ضروری روایت شیخین طائفه می آرم بگوش حق نیوش باید شنید که حضرت صلعم در خانه جناب ام
المومنین ام سلمه یکی دو روز در ایام مرض بسر برد پس عائشه از ازواج دیگر راضی کرده و نزد حضرت آمده و التماس
کرده آنجناب را بخانه خود برد چون بخانه عائشه رفت مرض شدید شد پس بلال هنگام نماز صبح آمده
دران وقت حضرت متوجه عالم قدس بوده چون بلال ندای نماز درداد حضرت مطلع نشد پس عائشه
گفت که ابوبکر را بگوئید که با مردم نماز گزارد و حفصه گفت که عمر را بگوئید که با مردم نماز کند حضرت این
سخن ایشان شنید و بغرض فاسد ایشان التفت فرمود که دست ازین سخنان بردارید که شما

بر زنانی می‌مانید که یوسف را میخواستند که گمراه کنند و چون حضرت امر کرده بود که ابوبکر و عمر با لشکر اسامه
بیرون روند در این وقت از سخنان عایشه و حفصه یافت که ایشان بر نرفته‌اند بلکه برگشته‌اند بسیار غمگین شد و با آن
شدت مرض برخاست که مبادا ابوبکر و عمر با مردم نماز کنند و این باعث شبهه مردم شود و دست
بر دوش امیرالمؤمنین و فضل بن عباس انداخته با نهایت ضعف و ناتوانی پاهای خود را میکشید تا بمسجد آمد
و چون نزدیک محراب رسید دید که ابوبکر سبقت کرده است و در محراب بجای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده
و نماز شروع نموده است پس بدست مبارک خود اشاره کرد که پس بایست خود داخل محراب شد
و نشست و با مردم نماز نشسته ادا کرد و نماز را از سر گرفت و اعتبار نکرد با تکبیر ابوبکر کرده بود و چون سلام
نماز گفت بخانه برگشت ابوبکر و عمر و جماعتی از مسلمانان را طلبید و فرمود که من نگفتم که شما با لشکر اسامه بیرون
روید گفتند بلی یا رسول الله گفتی فرمود پس چرا اطاعت نکردید ابوبکر گفت که من بیرون رفتم و برگشتم برای
آنکه عهد خود را تازه کنم عمر گفت یا رسول الله من بیرون نرفتم و برنگشتم برای آنکه نخواستم که خبر بیماری ترا از
دیگری بپرسم پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که روانه کنید لشکر اسامه را و بیرون روید با لشکر اسامه
خدا لعنت کند کسی را که تخلف نماید از لشکر اسامه سه مرتبه این سخن را فرمود و بیهوش شد از تعب رفتن بمسجد و
برگشتن و از حزن و اندوهی که عارض شد آنحضرت را بسبب آنچه مشاهده نمود از اطوار ناپسندیده منافقان
و دانست از فتنه‌های فاسد ایشان پس مسلمانان بسیار گریستند و صدای گریه و نوحه از زنان و فرزندان
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بلند شد و شیون از مردان و زنان مسلمانان برخاست پس حضرت چشم مبارک
گشود و بسوی ایشان نظر کرد و فرمود که بیاورید از برای من دوات و کتف گوسفندی تا بنویسم از برای
شما نامه که گمراه نشوید هرگز پس یکی از صحابه برخاست که دوات و کتف را بیاورد عمر گفت که برگرد
این مرد هذیان میگوید و بیماری بر او غالب شده است ما را کتاب خدا بس است پس اختلاف کرده اند
آنها که در آنجا بودند بعضی گفتند که قول قول عمر است و بعضی گفتند که قول قول رسول خداست صلی الله
علیه و آله و سلم و گفتند که در چنین حالی چگونه مخالفت رسول خدا روا باشد پس بار دیگر پرسیدند که آیا بیاوریم آنچه طلب

کردی فرمود که بعد ازین سخنان که از شما شنیدم مرا حاجت باین نیست ولیکن وصیت میکنم شما را که با اهل
بیت من نیکو سلوک کنید و در آزار ایشان نگردید و ایشان بر شما ستم گاه بر ترجمه روایت شیخین طایفه باطل
باقر مجلسی اطلاع یافتی اکنون تناقض هر دو حدیث مشهور و روایت بحار نص است و دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از آنکه ابوبکر صدیق را از محراب باز پس کشید و خود امام شد از نماز فارغ شده بود که ابوبکر در قفای او
متواری شدند و قبل از التفات بجانب صحابه مانند خائنان گریختند و مثل جنین رحم پرده نشین شدند و مدلول
روایت شیخین شان اینست که بعد از قرار گرفتن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خانه بلا یک آشیانه همه کس عموما
بالخصوص ابوبکر و عمر حسب الطلب آمدند و عذرهای مختلف در تخلف از جیش اسامه پیش عرض نمایند
و حضرت در باره رفتن ایشان همراه اسامه تاکید بلیغ نمود و بحمد الله که چنانچه روایت موضوعه بحار منافی نص
حدیث شیخین است همچنین با روایات دیگر که شیخ مفید و شیخ طوسی و صفار و شیخ طبرسی و ابن شهر آشوب
مازندرانی و دیگر محدثین امامیه بسندها متواتره و طرق متکاثره از جناب امیر و امام باقر و صادق و مانند
ایشان باعتراف مجلسی در حیات القلوب روایت کرده اند منافات صریح دارد و تلخیص مرویات شان
اینست که حضرت امیر المؤمنین روزی برخلاف عادت بر اضروری از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
جدا شده بود و حضرت فرمود که بطلبید یار و برادر مرا عایشه و حفصه پدران خود را خواندند و حضرت
بعد دیدن ایشان چادر بسر کشیده یا روی خود باز گردانید چون هر دو برگشتند باز جامه خود را دور کرد
و فرمود که زود بطلبید خلیل و حبیب و برادر مرا باز شیخین بطلب دختران خویش رسیدند باز جناب پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم روی مبارک از ایشان در هم کشید ایشان گفتند که علی را طلب کنید پس فاطمه
زهرا امیر المؤمنین علی را طلب کرد و حضرت تا دیر با وی سرگوشی نمود و ابوبکر و عمر بیرون ایستاده بودند
چون برآمد پرسیدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با تو چه گفت جواب داد که هزار باب علم تعلیم نمود که از
هر بابی هزار باب مفتوح شد انتهی و در کتاب خصال ابن بابویه قمی شیخ المشایخ اثنا عشریه بمطالعه خویش آورده است
که امثال این روایات را اصحاب بطرق معتبره متکاثره از جناب ام المؤمنین ام سلمه و خود حضرت امیر المؤمنین

وعبد الله بن عمر و امام محمد باقر و صادق رضی الله عنهم اجمعین مرویست الثلثون السعی از روح
مجلسی اولیا می سوال کند که این مجی و ذهاب که شیخین را بارها اتفاق افتاده بدون ظهور چگونه متصور بوده
خدایا مگر قائل شوند که ایشان نیز مثل حضرت صاحب الزمان غایب عن الابصار و حاضر فی الامصار
بودند فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون یا بخرق عادت شاید ان
نقب پوشیده می آمدند که معاول عقول ارباب فضول آنرا کافته و در کاول بجای سمت ترقیم یافته که از
ظلم نوبت بدانجا رسیده بود که عمر در شب بیرون بنا مری اهله النقبی کنده بود و از آن نقب در مسجد می آمد
و نماز میگزارد و چون ظلم عثمان بنهایت انجامید از خوف جان حدیثی افترا کرد که رسول صلی الله علیه و آله
وسلم فرمود نوروا بالفجر فانه اعظم للاجر چون صبح روشن شدی بمسجد رفتی تا از خوف ایمن باشد
انتهی بلفظه خرافاته تناقض دیگر آنکه منطوق روایت بحار قبلیت واقعه قرطاس است از امامت
ابوبکر صدیق لازم آید که فاروق اعظم وقت طلب قرطاس شرف حضور نیافته باشد و مطاعن ایشان
در باب قرطاس نظر بعضی از وجوه بیهوده شود کما لا یخفی و مدلول روایات دیگر که مشایخ امامیه آورده اند
و قد لخصتها انفا بعدیت است چنانچه معلوم شد پس روایت موضوعه بسبب مخالفت این روایات مشهوره
از ائمه هدی علیهم السلام ساقط از درجه اعتبار خواهد بود تناقض دیگر نظر بتقریرات مجلسی و جالسی که
درباره امامت صدیق خیال تشام ام المؤمنین صدیقه صدور یافت آنکه از صدر روایت مفتری
مجلسی که سخن دران میرود دریافت میشود که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم در شبیکه ابوبکر صدیق با رفقای
خویش باجازت اسامه بر گردید قبل از آنکه عائشه صدیقه او را طلب کند ازین سانحه خبر داد و تلهف و تاسف خورد
چنانکه عبارتش اینست وَقَالُوا لِاُسَامَةَ كَيْفَ يَنْبَغِي لَنَا اَنْ نَتَخَلَّفَ عَنْ مُشَاهَدَةِ
رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاسْتَاذَنُوْهُ فِي الدُّخُوْلِ فَاَذِنَ لَهُمْ وَاَمَرَهُمْ اَنْ لَا يَعْلَمَ بِدُخُوْلِهِمْ
اَحَدٌ وَاِنْ عُوْفِيَ رَسُوْلُ اللّٰهِ رَجَعْتُمْ اِلٰى عَسْكَرِكُمْ وَاِنْ حَدَثَ حَادِثُ الْمَوْتِ عَرِّفُوْنَا
ذٰلِكَ لِنَكُوْنَ فِي جَمَاعَةِ النَّاسِ فَدَخَلَ اَبُوْبَكْرٍ وَعُمَرُ وَاَبُوْعُبَيْدَةَ لَيْلًا الْمَدِيْنَةَ وَرَسُوْلُ اللّٰهِ

صلی الله علیه وآله قد ثقل فافاق بعض الافاقة فقال قد طرق لیلتنا هذه المدینة
شرٌّ عظیم فقیل له وما هو یا رسول الله فقال ان الذین کانوا فی جیش اسامة قد رجع
منهم نفر یخالفون عن امری الا انی الی الله منهم براء ویحکم نفذوا جیش اسامة فلم یزل
یقول ذلک حتی قالها مرات کثیرة واین روایات باین معنی ناطق است که هرگاه آن شب تمام شد و
سفیده صبح نمودار گردید وبلال برای اعلام بر در دولت رسید صدیقه وحفصه با امامت پدران خود امر
کردند جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از این قبیل مراجعت شیخین در مدینه پی برده وخیلی در قلق واضطراب
افتاده الی غیر ذلک من التناقض والتهافت کما لا یخفی علی من له ادنی مسکة والحمد لله که در جمیع
مثل سائر صادق آید که چاه کننده را چاه در پیش فرق این است که دعاوی کلیه باقر مجلسی باثبات نقض
روایات الکشف حضرت صدیق بادنی توجه مخدوش گردید چنانچه در این نزدیکی معلوم خواهی کرد و در دفع این
تناقضهای صریحه اگر هیچ یکی از مشایخ امامیه مصداق فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم
شود وتا قیامت مهلت یابد وآهنگ خرافات خویش سراید یقین است که همه تاویلات رکیکه وتسویلات سخیفه
الشان خارج از اصول ومخالف قانون خواهد بود اما رابعاً پس از آنکه باتفاق روایات فریقین
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بمسجد تشریف آورد وبالاجماع حضرت امیر را بر منصب امامت قائم نفرمود
بلکه تکبیر هم نموده خود بتکلیف تمام امام شد وارکان نماز در حالت جلوس ادا کرد ومحال عقل است که در
کمال اشتداد مرض بدون حصول خفت کما زعم الشیعة وقدم سابقا حرکات غیره بمسجد آید وابوبکر
صدیق را بآن جد وجهد که مذکور شد معزول کند ودر تفضیح وتذلیل او تا آنکه چند روز باشیانه بعثت
در رسد تقیه را از بیخ برکند وغلام آزاد کرده ابوبکر را نایب خویش گرداند وامام زمان را از منصب
باوصف صحبت ومقارنت وورود والله یعصمک من الناس معزول نفرماید تا دروازه امامت
مصداق انا مدینة العلم وعلی بابها بر کافه خلایق مسدود شود وزبان از خیال بیدینی نمود شاید علما
برکرسی می نشست ونزاع وجدال از میان برمی خاست ولااقل برای الزام مخالفین بکار

می آید و بنیاد استدلال مقتضی مساعده بر باد میرفت سطر فیه آنکه معمول سلاطین روزگار که بهره
عقل و فراست اتصاف دارند همین است که هرگاه کسی منصب یکی را از نایبان آنها غصب میکند و بجور و جفا
بر جای وی می نشیند و خود بنفس نفیس متوجه میشوند مظلوم و ملهوف را بر منصبش می نشانند و ظالم و جائر را
بباد فنا میسازند بلکه دمار از روزگارش بر می آرند که مبلغی به استیصالش همت علیا می گمارند نه آنکه
خود بجای آن ستم رسیده مسلط شوند و غلامی آن غاصب و ظالم را بجای نائب خویش قرار دهند و این
معنی هیچ می تراود که او را معزول کردند و خود نشستند که و همی این میدان نیست و با غاصبین و ظالمین
مقابل نمی تواند شد بلکه معنای دیگر هم در ینجا سمت ظهور دارد که در بیانش مطنب سوء ادب اجازت
نمی دهد پس معلوم شد که دعوی تعیین امامت مر تضوی محض بهمین دلیل حقیقت است و روایت بحار مفتری
و موضوع فیه تعیین ابوبکر الصدیق للامامة و هو المطلوب بار خدایا مگر گویند که مفضولیت امیر
المؤمنین فی فضیلت خاتم المرسلین باز اقتدا مانع نشد چنانکه از کلام شریف مر تضوی ظاهر و نمایان
می شود و جوابش اول آنکه لا نسلم که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول موضوعه امامیه افضل از حضرت
امیر المؤمنین مفضول باشد علاوه از کتب طائفه معلوم توان کرد که اقتدای معصوم بغیر معصوم در نماز قبیح است لیکن
و در حصول عصمت بر آنجناب در آن وقت حالت منتظره باقی نبود دوم آنکه اگر فقط بر احادیث شیعه نیز
مضامین شعریه مذکور مساوات شوم بلکه فضیلت آنجناب مر تضوی کشیم بر جا خویش است زیرا که در مدارک متکلمین
امامیه این امر بتحقیق رسیده که محققین صوفیه کما قال المجلسی فی رسائله این رفته اند یعنی مرتبه امامت بهتر از درجه نبوت
و رسالت و خلت است و لهذا حضرت خلیل را مرتبه امامت بعد این همه مدارج حاصل گشته و از ینجا خطا
اکثری متکلمین حتی که فاضل ملا کور نیز واضح شد که در اثبات فضیلت جناب امیر از انبیا علیهم السلام بآیت
مباهله و مانند آن استدلال می کنند و در آخر وقت استنتاج می گویند که چون عینیت ممکن نمی تواند شد لا بد
مساوات در جمیع شرایف جناب مصطفوی مراد خواهد بود مگر نبوت و رسالت انتهی زیرا که این هر دو از
مرتبه امامت کمتر اند نه زاید بر آن پس استثنا چه معنی داشته باشد و اینهم در حصول روایات امامیه بر جای

خویش از اخبار و آثار مبرهن شده که حضرت امیر را جمیع فضایل مصطفوی بروجه اکمل مع المناقب المختصة
التی توجد فیه و لا توجد فی غیره حاصل بود چنانچه از مصنفات کراجکی و برسی و شیخ صدوق و کتاب مصباح
القلوب و روضة الامامیة و بحار الانوار روشن است اگر کوثر را به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تفویض کردند سلسبیل را
بحضرت امیر سپردند و با اینهمه مالک حوض کوثر حضرت امیر است نه جناب بشیر و نذیر کما یدل علیه ما سیجیء من
حدیث الخصال المروی عن الرسول المتعال و اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را جوامع الکلم اختصاص
بخشیدند علی مرتضی را جوامع علوم و بلاغتی که کلامش فوق کلام مخلوق باشد برگزیدند و بدیهی
ظاهر است که مرتبهٔ کلمات ادون و منزلت علوم اقوی و اشرف است و اگر سید
المرسلین را نفس نبوت و رسالت دادند جناب مرتضوی را بامامت که باعتراف محققین
شیعه زاید برین مناصب است کما عرفت سرفراز کردند و با اینهمه کمال نبوت و رسالت محمدیه
صلعم وابسته بتوجه و عنایت علویست کما ستعرف انشاء الله تعالی و اگر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را
بوحی معزز کردند منزلت الهامی بنام علی مرتضی قرار دادند مع ذلک از تصانیف علم الهدی و شیخ
الطایفه بلکه شیخ المشایخ و بحار و جلاء العیون مجلسی عوام هم ازان بهره وافر برمیدارند دریافت
میگردد که جناب امیر باین بزرگی هم بار با شرف شده آری فرق اینست که وحی پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم بحضیض زمین بود و وحی علوی بمقتضای باده نام مبارکش در اوج آسمان فرق دوم آنکه به
تصریح علمای قوم کما سیجیء فی المسلک الثانی کلام و پیام بلاواسطه که برای حضرت مرتضوی بود
اشرف از کلامی است که بواسطه فرشته ادا کنند فرق سوم آنکه مرات تکرار نزول وحی بر جناب نبوی
دوازده هزار و مجیئت و ذهاب جبرئیل بسوی امیر المؤمنین بیست و چهار هزار چنانچه در عنوان اوراق النقی
و اگر جناب مرتضوی شریک معراج نبوی نبود اصول امامیه گرفتار سید الکونین منفرد بود بلکه درین
مقام نیز تفوق برای امیر کل امیر بود زیرا که مرتضی بر فرش زمین آن دید و شنید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بر عرش برین فرق این است که پیغمبر خدا را ارتقای معراج علیحده بطی زمین و آسمان و انتقال از مکان

بلا امکان بهم رسید و حضرت امیر را بلا شفقت و کربت اینهم و درین سفر بقلب اطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم رسوخ تمام یافت چنانچه روایت کرده اجلی از ابن عباس که در بحار منقول است شاهد عدل بر آن است
که نام علی بن ابی طالب در تمامی آسمانها و عرش و کرسی از نام من مشهورتر است و جماعتی از فرشتگان
که گذشتند که آنها از جناب مرتضوی بهره رسیده باشند ناگاه نگاه آنجناب بر امیر المومنین افتاد که زیر عرش
ایستاده فرمودند که درین سفر هم سبقت از من برده جبرئیل گفت که این فرشته ایست که آفریدگار جهان
بر صورت امیر مومنان پیدا کرده تا هرگاه اشتیاق زیارت ملائکه را زاید الوصف بهم رسد صورتش
ببینند با وصف این فضائل که باعتراف الهی در گوهر او زیاده تر از فضائل پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم نزد علمای شیعه رسیده تولد آنجناب در عین کعبه است که برای حضرت رسالتمآب نیز منقول نیست
زوجه اش بقول زهرا سیدة نساء العالمین بالاستقلال و فرزندانش حسنین اند سیدی شباب اهل الجنة
که ابراهیم فرزند خاتم النبیین بر ایشان فدا شده تلمیذش جبرئیل امین که بنص قرآنی علّمه شدید القوی
معلم سید المرسلین بوده پس جناب پیغمبر بیک واسطه بشاگردی امیر المومنین مفتخر و تلاوت ناد علیاً مورد و مظهر
شجاعتش بمرتبه رسیده که عشر عشیرش از آنحضرت صلعم منقول نگردیده همتی شمشیر زنی رستم و اسفندیار
در ازاء آن محض رایگان و بیکار بلکه نام تمامی گردان که زیر گردون گردان دعوی خدائی می کردند از
یاد جهان و جهانیان برده سخاوتش بجائی کشیده که حکایات حاتم طائی را همان نسبت که برگ کاه را
بگلزار بلاغت کلامش رونق بازار سحبان و ابل شکسته و ازین است که کلام معجز نظامش تحت کلام
خالق و فوق کلام کل مخلوق گشته قصه نزول سوره هل اتی که عنقریب مذکور میشود حرفی از آن کتاب
و حکایت فروختن خود در راه خدا چند بار پرتوی از آن آفتاب در کتب حدیث و کلام بالخصوص
حکایت حلیمه که رواة امامیه بمزید اهتمام آورده اند ثابت است که معاتب الهی از غیر معاتب افضل است
و نزول عتاب درباره حضرت رسالتمآب جابجا در کتاب مستطاب موجود است چنانچه بر بعضی از
روایات بطریق نمونه از خروار درباره نصب امیر المومنین تصریح واقع شد و تازه تر اینکه

در تکملهٔ حیات القلوب مرویست که نازل شد آیت امامت امیر باین نحو یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فی علی وان لم تفعل عذبتک عذابا الیما یعنی ای پیغمبر برسان بیت خود امامت علی را والا بعذاب دردناک گرفتار خواهم کرد بخلاف جناب امیر کبیر که در هر مقام بستایش و محمدت موصوف و امامت آن جناب در صدهٔ آیت مبین منصوص و مخفی نماند که هر چند خلفای ثلثه رضی الله عنهم اجمعین بر اصول متشیعین نام مبارک علی مرتضی را ازین آیت محو کرده باشند لیکن در حق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم لامحاله احسانی بکار برده اند که بجای وان لم تفعل عذبتک عذابا الیما وان لم تفعل فما بلغت رسالته نهادند و غایتش که ازین اسباب و جهات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بشفاعت ایشان در روز قیامت متوجه خواهد شد و خواهد فرمود که اصیحابی اصیحابی شعر آن را که بجای تست هر دم کرمی * عذرش بنه ار کند بعمری ستمی * چون برین چند حرف اطلاع یافتی دریافته باشی که اکثری از احادیث نبوی که افضلیت علی را بر تمام کائنات قاطبةً مقتضی است مثل علی خیر البشر من ابی فقد کفر الی غیر ذلک مما لا تعد ولا تحصی ضرورست که بر اصول امامیه خاصةً لا پاره ازان مسموع شد بر ظاهر خویش که عموم افراد است محمول باشد بالجمله بر اصول این فرقه اگر مدائح و مناقب مرتضوی درباره افضلیت تتبع کرده شود چندان خواهی یافت که عشر عشیر آن برای جناب پیغمبر صلعم هم نخواهد رسید و ازینجاست که علمای کرام ایشان اعتراف هم بآن کرده اند کما اومانا الیه بلکه اگر بغور و امعان بلاحظه رود فرقها در مدائح و محامد هر دو جناب مانند ظلمت و نور خواهی دید وقد قال الله تعالی قل هل یستوی الاعمی والبصیر ام هل تستوی الظلمت والنور و این مضمون هم من تلقاء النفس نگفته ام عیاشی باعتراف مجلسی در بحار از ابو نصر بن قابوس از امام صادق روایت میکند قال السواد الذی فی القمر محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی ظلمتیکه درمیانه قمر است ذات پیغمبر است انتهی و باقر مجلسی بعد از سخن سازی ایجاد بعضی از احتمالات بعیده را التکلف و تصنع دانسته و سواد را بر حقیقتش حمل کرده و در باره نورانیت جناب امیر بسیار از آیات قرآنی مثل وکل شیء احصیناه فی امام مبین و کریمه یخرجکم من

الظلمات الی النور و کریمهٔ فالذین آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه و کریمهٔ
لیطفئوا نور الله بافواههم الآیة الی غیر ذلک من الآیات که باقر مجلسی در بحار بابی در بین امور منعقد کرده مراد
از نور در آیات الاصطفا حضرت امیر و از ظلمت کفر ابوجهل و امثال و مراد از ناطق است لیکن ظلمت کجا نور کجا
و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور اینهمه که شنیدی اکثر متعلق بعالم دنیا است اگر حال
عالم آخرت را خواهی بدان تعلق دارد و در کتب امامیه مطالعه کنی مضمون فضیلت امیر کل امیر المؤمنین سید المتقین مثل
زیرا که مفاتیح جنت و نار را بجناب حیدر کرار خواهند داد و ملائکه مقربین جناب سید المرسلین را بصفات
آن قسیم خواهند بود و از این است که در احادیث قدسیه متواتر و مشهور گشته که دوزخ برای دشمن
علی آفریده ام اگرچه سراسر اطاعت من کند و بهشت را برای دوست او برگزیده ام اگرچه سراسر عصیان
من ورزد الی غیر ذلک من الاخبار المعتمدة و الآثار المعتبرة التی ذکرت فی المناقب و فی کتاب الصمد
و اللوامع مثل ذلک کثیر قطعا هر چند از روایات اکتفا کنم و تفصیل را نظر بمطلب بودن باین مقام موقوف
دارم شیخ المشایخ در علل خود روایت می نماید و در کتاب خصال نیز جاییکه هفتاد منقبت برای
حضرت امیر شمرده که احدی در آن شریک نیست از منقبت های مختصه آورده اما الثامنة و الستون
فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یا علی اذا کان یوم القیمة نادی مناد
من بطنان العرش این سید الانبیاء فاقوم ثم ینادی مناد این سید الاوصیاء فتقوم
فیأتینی رضوان بمفاتیح الجنة و یأتینی مالک بمقالید النار فیقولان ان الله جل جلاله
امرنا ان ندفعها الیک و یأمرک ان تدفعها الی علی بن ابی طالب فتکون یا علی قسیم
الجنة و النار و ظاهر است حتی که صبیان هم می فهمند که بنا بر نقل جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
جنت با جبری و دیگر بساط اهوال و جنانکه برای امیر معاوین روایات معتبره است جبری مکرر الکوثر
اندک تامل نموده شود غلط گفتم حاجت تفکر و تدبر اصلا نیست که هرگاه جناب امیر جمیع طبقات دوزخ
و فراز بین بهشت و کوثر و سلسبیل مالک شد دیگر کدام امر باقی ماند دیگر شاید تصرف اعراف که سر دشمنان

جنت است بدست حق بهشت جناب خاتم النبیین خواهد بود لیکن قطع نظر از آنکه این منصب جلیل
او دون شأن و ناپایدار بود مثل عهده وزارت از السلطنت که هو با مناصب عالیه که اشرف و اولی
و مستدام است منتهی می‌شود اگر روایات امامیه را تصحیح کنی و انجه برسی در لوامع در باب اعتراف آورده بنظر
سرسری بینی بلکه بعقل خویش رجوع نمائی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را در این باب هرگز مستقل نخواهی یافت
و ادل دلیل برین امور روایات متفقه امامیه است که صاحب لوامع الانوار التمجید نیز اشاره بآن کرده که
مراد از مالک یوم الدین حضرت امیر المؤمنین است و از مؤیدات این فصل است آنچه در کتب معتمده
اهل تشیع بالخصوص تکمله حیات القلوب که محمد رضی بن محمد نصیر المجلسی تالیف آن پرداخته مرویست
که اگر تمامی درختها اقلام شوند و بحرها مداد گردد و تمامی جن و انس محاسبین و کاتبین باشند
هرگز فضائل علی بن ابیطالب را شمار نتوانند کرد پس معلوم شد که فضائل کسی را نسبت بفضائل
علوی مشاکل نمیتوان گفت بلکه شاید مجاهد جناب قدس الهی هم از آن باشد چنانچه در بیاض عثمانی است او

ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات
الله مختص نمائی که خاتمه سوره کهف از این باب وهم که لنفد البحر قبل ان ... و جا واقع است و چون اهل التشیع
در آیت کریمه انهم ملاقوا ربهم و وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة جناب امیر را
اراده می‌کنند ... فی اللوامع المذکور ... که ... امیر ... و ... بلکه اگر ...
جمیع کمالات ذات امیر اراده کنند ... و اگر ... اعیان ... انکار ... بتعیین خواهی
و ... که درین خصوص ... جناب امیر ... علیهم ... که مفسرین امامیه مثل طبرسی
و ... و غیرها الفاظ کلمات را که در آیت کریمه ... معلومات و مقدورات الهی حمل میکنند
در ... است که ... مقدورات او تعالی که بجهت تعلق اراده بوجود آنها در ... ناپذیر
و ... چند ... ممکن باشند لیکن خروج آن از ... قوت بفعلیت ظهور آن ...
و ... است که مسلم ... مناقب مجاهد ... که ... ظهور و فعلیت ... گرفت ... بعضی

ازان تعلق بروز قیامت داشته باشد اینهمه تنزل و تسلیم است والا ناظر کتاب محمد معصوم بن محمد ابن
بن علی بن الحسین الحسنی الاستراباذی که کتاب قدیم عربی را بپارسی نقل کرده و تفسیر آیات قرآنی را در
فضایل ائمه جمع ساخته بیان میسازد که مراد از لفظ کلمات در آیت مذکوره یعنی وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ
الآیة بحدیث امام حسن عسکری ذوات قادسه اهلبیت اند که سر قرآن جناب امیر المومنین که فضائل و
کمالات ایشان بادراک در نیاید و بپایان نرسد و موید این معنی باعتقاد او اینست که خدای تعالی
چند جا این بزرگان را بالکلمات تعبیر فرموده از انجمله آنکه فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ انتهی
القصه اینهمه مراتب برای مناقب جناب اقدس را حدیث ثابت باشد یا نه در بارهٔ جناب پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم که همیشه در اصول امامیه طالب معرفت جناب امیر بود چنانچه از تفسیر اهلبیت برمی آید هرگز مسلم
نیست هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ **و در افضلیت** امیر و مفضولیت
حضرت بشیر و نذیر باین نهج هرگز استبعاد نباید کرد که منصب نایب هر چند با علی رود لیکن بمرتبه مستخلف هیچگاه
نمی رسد چه جای فوقیت نیز اگر عقل چنانچه استبعاد نمیکند که تلمیذ شخص بعضی از وجوه بر استاد خویش مزیتی
پیدا کند همچنین اگر مرتبه نایب اعلی شود کدام استبعاد خواهد بود و بر امتناع آن بعد ملاحظه افعال الهی
که در کتب مضبوط و مرقوم است کدام دلیل اقامت توان کرد بسا نایبان و رعایا باشند که گوی سبقت
از مستخلفان می ربایند و ایشان از علو مراتب ایشان حیران میمانند پس چه محال که نائب بنظر تفضیلت
کلی و مزید ثواب اخروی و کثرت فضائل و زیادت فواضل زاید بر مستخلف باشد چه جای آنکه همسری او در بعضی
امور با جناب اقدس احدیت بلکه زیاده ازان نیز بمعرض ثبوت رسد در احادیث ائمه چنانچه مصنفات باقر
مجلسی بر آن گواه است موجود است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حق شهید کربلا فرموده که پسر امام و برادر امام
است و با اینهمه نه امام از صلب او بوجود خواهند آمد نهم شان قائم آل محمد است اعلمهم و افضلهم و ظاهر معنی
آن کم مطابق عقاید امامیه باشد و رساله سید حسین مجتهد که نزد شیخ عاملی فرستاده بود تایید آن کند
همین است که در زمرهٔ ائمه هر که زیاده تر علم دارد او افضل است خواه نایب باشد و خواه مستخلف القصه در

زیادتی و وفور فضائل و کثرت محامد و معجزات مرتضوی نسبت بفضائل و کمالات محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
بر اصول امامیه کسی گفتگو نمی تواند کرد و از این است که چندین فرقه از فرق شیعه با وصف عقل و فراست
آنجناب را بالوهیت می ستایند و جمعی در خدائی او توقف می نمایند اگر بعضی افضلیت مرتضوی
با حضرت احدیت متحقق نبود باری این عقلا چرا باین اعتقاد گرویدند و درباره پیغمبر صلی الله علیه و
آله و سلم چرا این عقیدت بهم نرسانیدند و این تقریر نیز از کتب قوم استنباط میتوان کرد چنانکه در اثبات
افضلیت مرتضوی میگویند که آنجناب شخصی است که مردم بخدائی او قائل شده اند و با امام شافعی نسبت
بسیاری از اشعار داده اند که از آنجمله در احقاق شوستری این ابیات مرقوم است ابیات
لو ان المرتضی ابدی محله ٭ لاضحی الناس طرا سجدا له ٭ کفی فی فضل مولانا علی ٭ وقوع الشک
فیه انه الله ٭ و اگر در کتب قوم سیما خطب کمی تتبع رود وجوه مشاهد و محسوس خواهد شد که انبیا و اخبار
مرتضوی در خطب صدور یافته افتخار اکابر قوم بر آن زیاده از حد است بعضی از الفاظ خطبة البیان میگوییم
انا احیی الموتی و اعلم ما فی السموات و الارض و انا الکتاب المبین و انا حملت نوحا
فی السفینة و انا صاحب یونس فی بطن الحوت انا جاوزت موسی فی البحر و اهلکت القرون
الاولی اعطیت علم الانبیاء و الاوصیاء و فصل الخطاب و بی تمت نبوة محمد صلی الله علیه
و آله و سلم این کلمات طیبات در لوامع انوار بروایت ابوذر و سلمان است اما خطبه افتخار که باظهار آن اصبغ
بن نباته روایت نموده آنهم پر از امثال این امور شامل است یک دو فقره آن نوشته می شود و انا المحاسب
للخلق انا منزلهم انا عذاب اهل النار الی الآن قال انا صاحب الآیات العجیبات انا عالم
اسرار البریات انا منزل الملائکة منازلها انا اخذ العهد علی الارواح فی الازل انا
الواضع عن امة محمد الوزر انا باب السجود انا العابد انا المعبود انا الشاهد انا المشهود
و در خطبه طتنجیه که میانه کوفه و مدینه اتفاق افتاد این مضامین مرقوم و یافت انا صاحب
الطوفان الاول انا صاحب الطوفان الثانی انا صاحب سیل العرم انا صاحب العزم انا

صاحب الاسرار المکنونات انا صاحب عاد والجبابرات انا صاحب ثمود والآیات انا
مدمرها انا مزلزلها انا مرجعها انا مهلکها انا مدبرها انا محییها انا ممیتها
انا الاول انا الآخر انا الباطن انا الظاهر انا مع الکور قبل الکور انا مع اللوح
قبل اللوح انا مع القلم قبل القلم الی آخرها و متوهم نشود که در علمای امامیه این
افادات از قسم کلماتی باشد که از صوفیه در بعضی از اوقات وجد صدور یابد زیرا که متکلمین و محدثین
ایشان که صوفی و مائل بتصوف هرگز نبود تبرا کنانیده این قسم روایات بجلال از انا خبر کتب دین
داران خویش روایت کنند و افضلیت امیر المومنین بان مقصود دارند و از این مقامات هم بدرجه اعلی
که مرتبه جناب امیر بحضرت الوهیت رسیده بلکه از آن هم در گذشته چه جای جناب ختم رسالت
فکیف که نام نیابت و مفضولیت بر زبان آید و آنچه اساطین علم کلام و حدیث که از صوفیه
نفرت کلی دارند چنانچه اشارتی بدان نموده هم در تاویلات و در سعی این نوع کلمات طیبات توجیهات
و تسویلات بعمل آورده اند و روایات موضوعه و احادیث مجعوله از صدوق شیخ صدوق و ابان
شیخ الطائفه امام اعظم خویش بر می آید و از تفسیر قمی و احادیث عترت رسول ربانی بهم رسید چنانچه
شاهد حال است که مجموعه اخطاء سلف ملیای اهل بیان برخود است بر جمیع از آن جهالات و حکایتی از
خرافات آگاه می کند باقر مجلسی در بحار از جناب امام باقر علوم اولین و آخرین روایت کند که آیه
کریمه در آخر سوره غاشیه چنین نازل شده ان الینا ایاب هذا الخلق و علینا حسابهم
یعنی بازگشت خلق بسوی ماست و علی حساب ایشان است مقصود از این تحریفات بیهوده آن است که آنچه
جناب مرتضوی در خطبه افتخار فرموده که من محاسب تمامی خلق ام مطابق آیت قرآنی است سبحان
الله کتاب مجید را چقدر ملعبه اطفال ساخته اند و برای رونق خرافات مذهب خویش چها بها که از الهام
آن نکرده اند الغول بلکه حرفیها از توجیهات شیخ محقق المتقین باید شنید می گوید که تنها برین جلب
مستطوف ... ایاب بود و خبر علینا حسابهم خواهد بود و تقدیر چنین بشود که ان علینا حسابهم

علی حساب الیشان است یا به تقدیر مضاف است یعنی صاحب حساب یا مبالغه حمل واقع شده چنانکه
جا ها این دو وجه جاریست و چون مدار حساب و معیار ایمان ولایت آن فرقه تعیین و دومان امکان است
پس گویا حساب همین ولایت است و الله تعالی اعلم سوم آنکه چون خود جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بافضلیت مرتضوی نص فرماید و بعد ذکر فضایل خویش که مناط افضلیت باشد شرکت مرتضوی را
تایید و ارشاد کند که در فضایل او من شریکم چنانکه در کتاب خصال و بحار موجود است اکنون
کلام در فضیلت آن عالی مقام علمای شیعه را عین جور و جفاست چهارم آنکه مسلمانکه جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم افضل بود چنانچه بزبان امامیه و تو بالمداهنه و التقیه جاری میشود و مسلم است
که افضلیت بالغ از اقتدا می شد لیکن نصب امیر المؤمنین در محراب مسجد بعد از ان ابوبکر صدیق مسلم
اقتدای آنحضرت نبود زیرا که می بایست که جناب مرتضی در حجره خویش نشانیده سجاده وسیع میشود نماز
میگذارد الی غیر ذلک من الاحتمالات پنجم آنکه در تصانیف مجلسی مثل بحار و حق الیقین بجای خویش
مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اول از همه مبایعین بیعت امام مهدی خواهد نمود و انبیا و ائمه
که در احادیث امامیه مذکور است که حضرت سلطان ختم رسالت پس صاحب الامر نماز خواهد کرد پس اقتدای
مرتضوی بطریق اولی جایز خواهد بود علاوه نظر بکثرت فضایل و وفور محامد و مناقب جناب
مرتضوی واضح و لایح است اما مبارکش بر کتف خویش نهاده اند پس اقتدای چرا جایز نباشد
و در باب پیغمبران عجیب تر آنکه اسامی بلغا مثل سیبویه و اخفش بسبیل اقرار در سلک نثر و نظم
کشیده اند غلط گفتم از زبان صدق بیان حضرت خاتم پیغمبران افتخار نقل می نمایند و از بهتان
و روایات منظوم و لیه سیر و فاسر مثل احسن الکبار فی معرفة الائمة الاطهار بنام حسان بن ثابت
فرمایند برچند از ابیات که حدیث سرور کاینات است و ناظم مذکور بلا ریب افصح و الشعراء
یتبعهم الغاوون الم تر انهم فی کل واد یهیمون مشتمل است کفا میرود و مصرعش
قد قال انا لیلة المعراج لما صعدنا مسح الله بظهری یدا فاحل

وَاضِعٌ رِجْلَيْهِ لِي فِي مَكَانٍ وَضَعَ اللّٰهُ يَدَيْكَ يعنی جای که ایزد کریم دست مبارک بشب
معراج گذاشته و ظلم برودت آن دریافت بر همان مقام امیر المومنین هر دو پای خود نهاد **واگر گویند که این**
معامله بجهت ضرورت بوده الضرورات تبیح المحظورات گویم قطع نظر از انکه این تقریر خلاف اصول موضوعه
امامیه است کما عرفت آنفا در اینجا وقت عزل صدیق ضرورت شد بدتر است کما لا یخفی والعجب کل العجب که
وحی الهی در عین نماز رسد که در مسجد دیرکن مباد اخاطر حسین که برگردن تو سوار است آزرده و ملول شود و
ایستادن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم عقب ابو الحسنین که بمنطوق حدیث ابوهما خیر منهما بهتر از فرزندان
خویشن بوده در وقت اشد ضرورت هم تجویز نفرمایند حالیا باز باصل مدعا مشغول شوم و گویم **اما**
خامساً پس از انکه بحکم باقر مجلسی ربحار کما عرفته مفصلا ادل دلیل خلافت ابو بکر صدیق در سقیفه
بنی ساعده همین امر امامت بود و نزاع انصار هم برین دلیل انقطاع یافت پس معلوم شد که دعوی
امامت مرتضی در مسجد شریف افترا محض و بهتان صرف است هرگز کسی از عقلا تجویز نتواند کرد که اگر در واقع
اصلش می بود فاروق اعظم چگونه برخلاف آن که اکذب مقدمات بود اساس دلیل دران مجمع نهاد و انصار که
منازعت داشتند و خلافت سعد بن عباده خواستند چگونه تلقی بالقبول مینمودند بلکه بالبتی که در جواب میگفتند
که ای عمر وقتی که ابو بکر از جیش اسامه تخلف کرده بمسجد نبوی رسید بی اجازت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
امام شد جناب پیغمبر او را بکمال مذلت و خواری معزول فرمود و از دست مبارک نبوی آنقدر رسوا شد
که مدتی با رفقای خویش روپوش ماند و کسی از وجود و عدم شما خبری نگرفت چون او را لیاقت امامت
نماز نباشد استحقاق خلافت پیغمبر خدا و اهلیت زعامت کبری چگونه داشته باشد **اما**
سادساً پس اگر تعیین امامت مرتضی مطابق واقع می بود بحکم باقر مجلسی کما سبق و بحکم شارح
انوار بدریه حیث یقول اِنَّ قَوْلَ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ لِحَفْصَةَ بِنْتِ عُمَرَ اِنَّ اَبَا بَکْرٍ
وَاَبَاکِ یَلِیَانِ اَمْرَ اُمَّتِیْ مِنْ بَعْدِیْ بَاطِلٌ مِنْ وُجُوْهٍ مِنْهَا اَنَّهُ احْتَجَّ یَوْمَ السَّقِیْفَةِ بِقَوْلِهِ
اَلْاَئِمَّةُ مِنْ قُرَیْشٍ وَلَمْ یَحْتَجَّ بِهٖ وَهُوَ اَوْلٰی لِدَلَالَتِهٖ عَلَی التَّعْیِیْنِ کَمَا قُلْنَاهُ اَوَّلًا لَاحْتَجَّ

جناب مرتضی در مقام استدلال تحقیقاً و الزاماً بآن تشبث میفرمود چه بعد از امامت خویش در مسجد
نبوی معزول گردیدن ابوبکر صدیق با آن فضیحت و رسوائی و اختفائی او در مدینه دران نزدیکی که اول
در مقصود و امر واقعی بود و استحقاق و لیاقت ابی بکر را برای این منصب جلیل از بیخ و بنیاد مستاصل می نمود حرفی
نزنند و با وجود قرب عهد و عدم ذهول و نسیان لفظی ازین واقعه بر زبان نیارند بلکه خلاف آن کما
ثبت فی روایاتنا و قد حملوها علی التقیة بر زبان حق گو آرند ان هذا لشیء عجاب این روایت
که دلالت بر امامت مرتضوی دارد و حالش دریافت شد فقط در بحار مجلسی بنظر کمترین
خلایق رسیده و دیگر بزرگان امامیه بجهت حق پوشی و ترفروشی الاطائفة منهم کما نشیر
الی بعضهم عنقریب انشاء الله تعالی همین می سرایند که امر نبوی بر فرد منتشر بود لیکن
تعیین امامت مرتضی برای نماز باعتراف مجلسی کالظهر من الشمس و اظهار این جماعت کسی اصلا
نداشته باشد قس علی هذا حال سایر صحابه که نه مامور شدند و نه امامت کردند بلکه فاروق اعظم که
روزی بگفته عبد الله بن زمعه که از حجره شریف برآمد و صدیق حاضر نبود امامت کرد و مقبول
نشد و لا نسلم که این عدم قبول که برای تاکید امامت صدیق بود و بدلیلش جز این نیست کما کنون
با وجود او کسی امام نشود او لویت خلافت را برای عبد الرحمن بن عوف که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
اتفاقا قبل از سانحه مرض یکرکعت نماز عقبش گزارده مستلزم باشد یا هر تبه استحقاق خلافت
را شده از فاروق اعظم که فضائل و کمالات او زاید بر فضائل ذی النورین است چه جای عبد الرحمن
بن عوف سلب نماید چنانکه مجلسی در بحار و دیگران در غیر آن بمجرد استبعاد و استکبار گمان برده اند
القصه مفاد مُرُوا من يُصَلِّي بالنَّاس روایت صاحب استیعاب بتصریح نام صدیق
که در روایت ابو داود از عبد الله بن زمعه در قرة العینین بتفضیل الشیخین و رساله النصرة
الصدیق لمولانا محمد فاخر قدس سره و مانند آن مرویست و قبل ازین درین اوراق وارد
کرده ام امر واحد ست و ازین ست که عبد الله بن زمعه که محاورات عرب را نیک نیک دانست

از مروا ان يصلي بالناس غير از افضل الصديقين ديگري را نفهميده و بروايت امام احمد در مسند و حاكم
در مستدرك و غير او در غير آن وقتي كه فاروق اعظم رو برو او حكايت آغاز كرد و ملامتش نمود كه بدون امر سرور انبيا
چرا مبادرت كردي امام شبر اين جواب داد والله ما امرني رسول الله صلى الله عليه وسلم ولكن
حين لم ار ابا بكر رايتك احق من حضر بالصلوة يعني سوگند بخدا كه پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم
مرا بامامت تو امر نفرموده وليكن بمقتضاي ضرورت شرعي در غيبت صديق ترا امر كردم و بهتر از تو حاضرين
كسي را نيافتم و ابو عيسى ترمذي در جامع خويش بعد ذكر حديث مروا ابا بكر فليصل بالناس حكم
بحسن و صحتش گفته وفي الباب عن عبد الله بن مسعود وابي موسى وابن عباس وسالم
بن عبيد وعبد الله بن زمعة انتهى بلفظه و از اين مقام كالنور في الظلام هويدا
شد كه مترجمين بحار در ترجمه صدر روايت صاحب استيعاب مانند مجلسي در مغالطه طرح افتاده اند زيرا كه
مرجع ضمير خياليه ايشان حكم امامت بر فرد منتشر است و اراده پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم بامامت
صديق متعلق نبوده و هو بديهي البطلان بل هو افتراء و بهتان كما لا يخفى على من تتبع روايات الكتب
المذكورة وهي ماخذ كتب السير اما سابعاً پس از آنكه جمعي از امثال صاحب مجمع البحرين
كه در ديباچه آن محل غرائب احاديث ائمه اهل بيت فقط قرار كرده در تحقيق معنى لفظ صويحبات يوسف الخ ذكر
كرده دلالت قطعي بران دارد كه رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم نزد حضرات ائمه هدى بر امامت صديق
در وقت اشتداد مرض خود نص فرموده اگر بنظر سامعين و ناظرين عبارت مجمع البحرين كه در باب حرف الباء از
سابق منقول است محفوظ و مركوز نباشد از تطويل نمي انديشيم و بار ديگر نقلش حسب ضرورت مي كنيم
اراد تشبيه عائشة بزليخا وحدها وان جمع في اللفظ ووجه الشبه انهما اظهرتا
خلاف ما ارادتا فعائشة ارادت ان لا يتشأم الناس بابيها واظهرت كونه لا يسمع
المأمومين وزليخا ارادت ان ينظرن حسن يوسف ليعذرنها في محبته واظهرت
الاكرام في الضيافة چه بنياد شن آن است كه ام المؤمنين صديقه بجهت خيال تشأم سابق الذكر نخواست

كه جناب

که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر امامت را بصدیق نگذارد بلکه برای این کار دیگری را از صحابه
کبار بردارد و هر چند مراجعت کرد لیکن بدرجه قبول نرسیده و مخفی نماند که این نوع استدلال
بعد از آنست که مخالفین ما قدیما و حدیثا بر احادیثی که معانی غرائب الفاظش در نهایه و مجمع البحار
دیده‌اند آن مبین شده عموما تشبث نمایند چنانچه بر ناظرین بحار و رسائل مخالف واضح و مانند آن محتجب
نیست اکنون در ابطال روایت موضوعه ملا باقر در بحار که آنرا دلیل دعوی لاطائل تعیین امامت صدیق
بعد نص الهی بر امامت صدیق که از اضطرار با بیست سطر فرا آورده ملا باقر مجلسی با وصف ادعای
تبحر در فن کلام و حدیث و تطبیق روایات متعارضه حضرات ائمه علیهم السلام که در مذهب امامیه بیش از
حد شمار است روایات امامت صدیق با ضم مخترعات نفسانی در بحار آورده و از عجز متناقض در آن
بزبان قلم سپرده میگوید که از بعضی احادیث قعود نبوی در پهلوی ابوبکر و از روایات دیگر تقدم
آنحضرت و از بعضی در صف بودنش واضح میشود و همچنین نماز مردم بنماز ابوبکر و دعوی اقتدا
توهم و دلالت بر مکبر بودن او فی علی هذا الاراده تاخیر با وجود منع آنجناب مخالفت کردن
ابوبکر بنماز پس آمدن و از همین جنس است مدلول برخی از احادیث اقتدا او بحضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم و منطوق حدیث سرمدی و جامع الاصول عکس آن و هم برین منوال است حدیث
عتاب شریف بعایشه وقت مراجعت و مقصود مرویات آخر آنست که رجوع این عتاب بحفصه است
فرستادن پیام امامت سوی پدر خویش و هم برین قیاس باید کرد عذر رقت و حزن ابوبکر و بودنش سامی طلب
خلافت جانب خود و گذاشتن جنازه شریف و همین صفت است دلالت اینست بر
اینکه حضرت سه روز بیرون نیامد و ابوبکر امامت میکرد و مدلول حدیث عایشه آنست که وقتی
درین ایام باستعانت اصحاب بیرون آمد و امام شد و هم منافی است با روایت انس که آخر نماز
خلف ابوبکر بود و همچنگ این متناقض است قول انس فذهب ابوبکر یتقدم فاومی بیده الی ابی بکر ان
یتقدم چه این می خواهد که رفع حجاب و ایماء قبل نماز بود و در روایت دیگرش که مردم خواستند

که نماز را شکسته وارشاد شد که تمام کنید دلیل لغویت است همچنین روایت عبد الله بن مسعود زیرا که
منطوق غیبت ابوبکر است و از روایت عبد الله معلوم شد که فرستاده حضرت آمده و پیام با ابوبکر
رسانید والحل متعارض و متناقض انتهی تلخیص مقاله فی العبارات المطنبه **وقصیر** کم مایه بدون مراجعت
با حدیث روایات مذکوره که تا الباکاشف تلمیعات او باشد بعجلت هرچه تمامتر میگویم که اینهمه لاف
و گزاف علمای قوم است حاشا که تعارض و تناقض بوده باشد **اما الاول** پس از آنکه قعود
آنجناب در نماز ظهر که روز شنبه اتفاق افتاده در پهلوی یسار صدیق بود لیکن روایت تقدم
باعتبار امامت آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم و روایت بودنش در صف بخصوص آن واقعه
غیر مسلم بلکه در صف بودنش در وفات است در نماز صبح چنانچه از شرح ملا علی قاری بر مشکوة شریف
هویدا و آشکار می شود وقد تقرر انه لا تناقض بین قولنا زید قائم نصف النهار و
لیس بقائم وقت الزوال فما ظنك بالتناقض فی دعوی قیامه یوم السبت فی سلب
القیام عنه فی یوم الاثنین پس مجلسی هم تناقض نمودن شمسیه بیت نیز یاد نداشته اما
انچه گفته که آنجناب در آن نشستن در پهلوی چپ نشسته بود و پس کسانیکه خدمت حدیث کرده اند محجوب
نیست برای اطمینان قلوب عوام از صحیح ابن حبان روایتی منقول میشود بدانکه محدث مذکور بعد ذکر
حدیث ام المؤمنین صدیقه که روایت طولانی است و مشتمل بر تفصیل بعضی از مقدمات است لیکن در
باره جلوس شریف که آیا بجانب یمین بود یا بطرف یسار مجمل واقع شده میفرماید انا الحسن بن
سفیان قال حدثنا محمد بن عبد الله بن نمیر قال حدثنا ابو معاویة عن الاعمش
عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة رضی الله عنها قالت لما وجد رسول الله صلی الله
علیه وسلم من نفسه خفة جاء حتی جلس عن یسار ابی بکر وکان النبی
صلی الله علیه وسلم یصلی بالناس قاعدا وابو بکر قائما انتهی **واما الثانی**
پس مراد از اقتدای مردم با ابوبکر صدیق نماز گزاردن شان است به تکبیر او گویا اقتدا بو نموده اند

پس مراد

پس روایت امامت صدیق و دعوی اقتدای مردم درین سانحه و نفی آن باعتبار اختلاف حیثیات
حقیقت و مجاز هر دو صحیح کما فی قولنا زید اسد و زید لیس باسد و اما الثالث پس مراعات
ادب را مخالفت نامیدن و در تاخر کذائی با اراده آن مدعی تعارض و تناقض گردیدن عجب از
حضرت ملا باقر مجلسی بانی مبانی تشیع کار کسی از بنی آدم نیست زیرا که صدیق برعایت حق خود
خواسته بود که از مقام خود باز استد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بمقام امامت فرستد
لکن بمنع حضرت باز بمقام خویش عود کرد پس اول در نیوقت خاص که آنی باشد نیست مانند کسی
که بقدم رجلا و یؤخر اخری در شان اوست عجب از شریف مرتضی ملقب بعلم الهدی و تابعین
و متبوعین او که این را عزل نامند و از هفوات خویش باز نمانند و اما الرابع پس روایت
ابو عیسی ترمذی و مانند او ناطق بقصه دیگر است و آن اقتدای جناب سرور انبیا با بوبکر صدیق
در نماز صبح دوشنبه است که وقت زوالش وفات شریف واقع شد و در آخر آن روز بر صحیح
مردم تحقیق یافت بعد از انکه بعضی در موت آنسرور تردد کرده بودند پس کجا قصه یوم السبت و کجا
واقعه یوم الاثنین مگر اشعار مشهور که عبد الله یزدی در شرح تهذیب ذکر نموده بسامعه ملا باقر
هنوز عبور نکرده **شعر** در تناقض هشت وحدت شرط دان * وحدت موضوع و محمول و مکان *
وحدت شرط و اضافت جزو کل * قوت فعل است در آخر زمان * و درینمقام نیز مطالعه صحیح
ابن حبان بکار آمدنی است بعد روایت مسروق از حضرت صدیقه که جلوس شریف در صف از ان
معلوم می شود میگوید هذا خبر یوهم من لم یحکم صناعة الاخبار و لا تفقه فی صحیح
الآثار انه یضاد سائر الاخبار التی تقدم ذکرنا لها و لیس بین اخبار المصطفی صلی
الله علیه و آله و سلم تضاد و لا تهاتر و لا یکذب بعضها بعضا و لا ینسخ شیء
منها القرآن بل یفسر عن مجمل الکتاب و مبهمه و یبین عن مختصره و
مشکله و قد دللنا بحمد الله و منه علی ان هذه الاخبار التی رویت کانت فی

صلاتين لا في صلوة واحدة على حسب ما وصفناه فاما الصلوة الاولى فكان
خروج النبي صلى الله عليه وآله وسلم اليها بين الرجلين وكان فيها اماما وصلى بهم
قاعدا وامرهم بالقعود في تلك الصلوة وهذه الصلوة كان خروج النبي صلى الله
عليه وسلم بين بريدة ونوبة وكان فيها ماموما وصلى قاعدا في الصف خلف ابي بكر
ذكر البيان بان هذه الصلوة كانت آخر الصلوتين اللتين وصفناهما قبل نا محمد
بن محمد الهمداني قال حدثنا يحيى بن ابراهيم بن سويد الرملي قال حدثنا ايوب
بن سليمان قال حدثنا ابو بكر بن ابي اويس عن سليمان بن بلال عن حميد الطويل عن
ثابت البناني عن انس بن مالك قال آخر صلوة صلاها رسول الله صلى الله عليه وسلم
مع القوم في ثوب واحد متوشحا به قاعدا خلف ابي بكر قال ابو حاتم هذا الخبر ينفي
الارتياب عن القلوب ان شيئا من هذه الاخبار يضاد ما عارضها في الظاهر و تقدیر
تنزل و تسلیم آنچه مجلسی نموده وقوع اشتباه در بعضی از روایات محتمل است چندان بعید نیست ناظر کتب
معتمده امامیه مثل شرح اربعین و مجلدات بحار الی غیر ذلک نیک میداند که محدثین شیعه در بسیاری از مقامات
اشتباه روات میشوند بلکه صاحب شافی میگوید که وقوع عدم سلاست و بلاغت در کلام ائمه از جهت
روات است که اکثر از محاورات عرب عربا جاهل و از حلیه فهم و فطانت عاطل بودند و هذه
عبارته على ما اوردها بعض الاكابر نور الله ضريحهم ولما كان هذه الاحاديث
من تعريبات الرواة فان رايت الشكوك في عبارتها فهو من الرواة لانهم كانوا
عاميين في الاكثر انتهى و معاشر اهل حق دعوی نمی کنند که اکثر و غالب اوقات روات احادیث
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنین باشند ولیکن مقصود آنست که احیانا اشتباه از ایشان صادر
یافت و محتمل است که راوی امر قصد از آنحضرت بعینه شنیده بود باز باشتباه عکس آن نقل کرد مثلا
و اما الخامس پس دعوی پیام دادن حفصه بفاروق اعظم که بامامت تو امر شریف صادر

یافته ممنوع است این را بحدیثی ثابت کنند و انی لهم ذلک اگر برافترآت خود الزام اهل حق میخواهند پس
بلاشک و شبهه باظهار اکابر خود قاطبه عین بوالفضولی و بوالهوسی خواهد بود کما مر غیر مرة
واما السادس پس مقصود صدیقه رضی الله عنها از ترتیب این مقدمات که مبنا آن
متفق علیه فریقین است چنانچه بارها گذشت و در خصوص این ایام بروایت اکابر محدثین مانند
سید جمال الدین در روضة الاحباب و شیخ عبد الحق دهلوی در کتاب ماثبت بالسنة آثار آن نیز واقع
شده که چون ابوبکر صدیق بتاکید شریف سوی محراب رفت و مقام امامت را از جناب اقدس خاتم
النبیین خالی دید آهی سرد از دل گرم کشید و بر زمین افتاد و تمامی حضار ناله و مصیبتا علیه
کردند و شور قیامت برخاست الی آخر القصه همان بود که مردم خالی الذهن شدند و رفتن سقیفه بعد
اطلاع بر حقیقت حال مثل مشغول بودن جمله اهل بیت بغسل شریف متعین در دینی بوده زیرا که در
مقامات آتیه بتفصیل هر چه تمامتر خواهی دانست انشاء الله تعالی که از جنازه شریف کسی جدا نگردید
مگر اکابر مهاجرین و انصار را بنابر اشد ضرورت بجبر و قسر کشیده سقیفه بردند چنانچه ابوحاتم بستی در
صحیح خویش آورده و از عبارت مختصر کشیده که اصل تاریخ طبری است بر حکم خویش بعینه در باب فایسه
نقل کرده اند واضح خواهد شد که غسل و کفن و تعیین موضع دفن همه بعد تجدید و اتمام امر الصدیق
واقع شده **واما السابع** پس چون خروج شریف برای آخرین صبح روز وفات
وقت نجات از اغما و بیهوشی بود کما فصل فی مقامه و بروایت صحاح بخاری چندان از شدت
مرض نجات یافت که نماز صبح در مسجد گزارد و خطبه طویل خواند زنان اهل بیت بالیقین دانستند
که تندرست شد تا آنکه موهای خود را شانه زدند و سرمه در چشمها کشیدند با قضیه لم یخرج
ثلثا منافاتی ندارد چه روز دوشنبه روز چهارم از امامت صدیق بتجدید بلکه جمهور بدان رفته اند
بوده بلی در باب این الزامی قول انس با حدیث صدیقه متعارض مینماید و جوابش بمقتضای قول
عبارات بعضی از شروح بخاری مثل غایة التوضیح و عمدة القاری باین نهج میتوان گفت که ابتدای این

ایام ثلثه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در اثنای آن خروج نفرمود از وقتی باشد که آنجناب
روز شنبه در نماز پیشین بهما و یا بین الاصحاب در مسجد آمد و این مجاز در محاورت مردم کثیر الوقوع است
که اگر زید مطالعه کتاب را مثلا از نماز جمعه تا صبح یکشنبه ترک نماید و وقت چاشت از دنیا مفارقت
فرماید در حکایت حالش میگویند که سه روز مطالعه کتاب نکرده پس محصل روایت انس بر طبق نقل مجلسی که
لم یخرج ثلثا و ابوبکر یصلی بالناس بطور کنایه آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه روز
امامت با مردم نکرده و ابوبکر بجای آن سرور امامت میکرد الی غیر ذلک من الاحتمالات
واما الثامن پس دعوی تناقض در اجمال و تفصیل عجب از مجلسی الامیه کار دیگری نیست چه
مراد از اشاره بتقدم ابی بکر همان اشاره است که در روایت اخری مفصل مروی گشته
یعنی بعد پرده برداشتن ابوبکر صدیق بگمان خروج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در اثنای نماز
باز پس آمد و حضرت پیغمبر صلعم بتقدم او اشاره فرمود فیحمل الاجمال علی التفصیل شاید نزد ملا باقر
مجلسی آیات قرآنی که تعلق بقصه حضرت موسی دارد و از بعضی از آن تنهائی آنجناب و از بعضی همراهی اهل
آن عالی قباب الی غیر ذلک من الامور معلوم میشود چنانچه بر مفسرین و حفاظ قرآن مجید مستتر نیست نیز
متناقض باشد فاعتبروا یا اولی الابصار و مخفی نماند که قول بعضی از صحابه در روایات حدیث رفع
حجاب که در نظر ما هیچ منظری بهتر از منظر شریف نبوی نبود چنانکه مجلسی در بحار آورده علی الظاهر محمول
بر آنست که مثلا قائلین در صدد اقتدا باشند یا بنظر اتفاقی بسوی او نظر کرده باشند و غالب که از کل
مجلسی فریب را در مثال این روایات که بمعنی شرع نزد محدثین ست کما لا یخفی علی من طالع شروح
الصحاح وغیرها سیما شرح المشکوة لعلی القاری بمعنی رفض حمل نموده و در مغلطه افتاده واما
التاسع پس بدستور ما سبق التسلیم که قصه روایت عبید الله و عبد الله بن زمعه در وقت واحد بوده باشد
مدعی تناقض را چنانچه گذشت لازم که وحدت زمانه ثابت فرماید تا بجهت حضور و غیبت در وقت واحد
تناقض لازم آید درین ایام این دو قصه در دو وقت وقوع یافته و از جمع روایات واضح می شود که واقعه

روایت

روایت عبید الله مقدم بر واقعه روایت عبید الله مقدم است و این را تبر عابد و دلیل ثابت
میکنم اما اولا پس بدانکه در حدیث عبید الله مرویست که چون فرستادهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
پیام امامت نزد ابو بکر صدیق آورد و فاروق را گفت تو امام شو پس معلوم شد که هنوز
انکار امامت عمر از آنسرور صلعم بتاکیدات مرقوم الصدر صدور نیافته بود و الا خلاف پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم با اینهمه تشدد لازم می آید و هنوز مستبعد و اما ثانیا پس لفظ پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم بروایت عبید الله زمعه که مجلسی نیز آورده و اتفاق محدثین طرفین بران
واقع شده مُرُوا مَن یُصَلّی بِالنّاس است و آن مقتضی تقرر امامت ابو بکر صدیق قبل از صدور
این امر است و لازم می آید که حکم اما سعید فرمود منتشر باشد وَقَد عَرَفتَ بُطلانَهُ عَلیٰ
مَذهَبِ الفَرِیقَین بالجمله محو حیرتم که درین روایت دعوی تناقض چه معنی داشته
باشد بار خدایا مگر زعم مجلسی اینست که در روایات اهل حق بجز از یک بار نماز و آنهم بلفظ مَن
یُصَلّی بِالنّاس شرف نفاذ نیافته و این خود را هیچ و دالی علاج نمی توان کرد فَمَن یَهدِیهِ
مِن بَعدِ الله اَفَلا تَذَکَّرُون عجب از فاضل مجلسی که دعوی تناقض درین امور که بادنی
توجه بعد از تنزل و تسلیم انچه نقل کرده و یافته در اوایل آغاز نهاده مرتبط و منضبط گشت می نماید و احادیث
کتب خود را که در هیچ بابی خالی از تعارض و تناقض نیست ملاحظه نمی نماید حتی که فقط در تهذیب
باعتراف امام اعظم طوسی زیاده پنج هزار حدیث متعارض و متناقض در ابواب فقه وارد است
و آخر علمای کبار امامیه مستبعد بودن تاویلاتش نص می نمایند کما عرفت فی صدر الکلام و آق
باینهم مجلسی طرفه حیا از ترهات خویش دامن نمی چیند و از هفوات سخیفه باتباع شریف مرتضی خامه
نمی گزیند عبارت امام اعظم او علی ما نقل صاحب الفوائد المدنیه این است حَتّیٰ اَنَّهُ لا یَکادُ مِن
الفِقهِ لا یَسلَمُ اِلّا وَجَدتَ العُلَماءَ مِنَ الطّائِفَةِ مُختَلِفَةً فی مَسائِلَ مِنهُ اَو مَسئَلَةٍ
مُتَفاوِتَةِ الفَتاویٰ وَقَد ذَکَرتُ ما وَرَدَ عَنهُم عَلَیهِمُ السَّلامُ مِنَ الاَحادِیث

المختلفة التي تختص بالفقه وفي كتابي المعروف بالاستبصار وفي كتاب تهذيب
الاحكام ما يزيد على خمسة آلاف حديث وقد ذكرت في اكثرها اختلاف الطائفة
في العمل بها وذلك اشهر من ان يخفى انتهى بالفاظه بلکه اگر تتبع نموده شود ظاهر گردد که [illegible] بعیده
باری سبحانه وتعالی عما یقولون علوا کبیرا از عمه امامیه در احادیث اهلبیت علیهم السلام [illegible]
شدید است حتی که جسمیت او سبحانه بمعنی العیاذ بالله [illegible] بعرض و طول [illegible] شبر و مانند آن
و بر جانب بودن اعلی او [illegible] معاذ الله تعالی عن ذلک من الکفر الصریح [illegible]
چنانچه در سابق اشارتی بآن نموده ام و بازده اینکه صاحب شافی در حق هشام که [illegible]
کفر و ضلال از معتقدات وی بوده میفرماید کان من اجلة اصحاب الامام جعفر
الصادق علیه السلام وهو رضی الله عنه استفاد مسائل التوحید من حضرته علیه السلام
بالجمله بر اهل انصاف مخفی نیست که قول بید و عین و ساق و مانند آن که در قرآن و حدیث وارد است
وانه المجهول الکیف است [illegible] چیزی دیگری است تا باینکه تحسین آن از ائمه هدی [illegible] جا بجا مروی
بخلاف این کفریات که ائمه هداة باوصاف اخلاق کریم و تکفیر و تضلیل ائمه امامیه [illegible] فرموده اند
بالجمله چون عقائد عصبیت و عناد بر بصیرت علم الهدی و [illegible] مجلسی و غیرهم [illegible] شان نقص و
تعارض احادیث هر عموم ائمه را نه بوده دعوی آن [illegible] ادراک و شعور در روایات امامت
صدیق نموده بعد از رد اجمالی بر دعاوی مخفیه ایشان میخواهم که بمثالی از تعارض و تناقضها
روایات قوم که بیش از حصار در خزانه خاطر محفوظ دارم برای نشاط سامعین و نظاره انبساط
اولی الابصار اکتفا نمایم پس باید دانست که اکثر روایات شان نزول آیات سوره هل اتی
که در حق حضرت امیر و جناب سیده و حسنین و فضه کنیز ایشان در تفسیر اهل بیت و فرات بن
ابراهیم و مجمع البیان و تفسیر [illegible] و علوی و صاحب [illegible] و کاشانی و جرجانی و رازی و تالیفات
مفسری وانا الی [illegible] و امثال آن مرویست بحیثیتی که سر خود را به دیوار حیرت خواهد زد و [illegible]

مجلسی و جالسی و قدمای الشان البته حکم بوضع اصل آن هم خواهد کرد و درینجا بعضی ازان اختلافات را
استطراداً و بعضی را بالذات ذکر کنم **نخستین** اختلاف درینست که چون حسنین رضی الله عنهما بیمار
شدند حضرت امیر و فاطمه زهرا و کنیز مذکور سه روزه نذر به نیت حصول شفا بر خود واجب گردانیدند
آیا این نذر بتعلیم و تلقین و جوه عرب از صحابه کبار مثل صدیق و فاروق بود که همراه جناب مصطفوی صلعم
برای عیادت آمده بودند چنانچه در کشف الغمه باظهار سر چمین بحار و در مجمع البیان و دیگر تفاسیر است
یا فقط بگفته فاروق کما یظهر من تفسیر فرات بن ابراهیم یا بامر شریف آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم چنانچه از بطالعه جر جانی ظاهر می شود یا مضمون نذر بطور کشف و الهام در قلب منور
مرتضوی بخشیده کما فی بعض الروایات التی رواها فضل بن شاذان **اختلاف**
دوم آنکه حسنین هم شریک این نذر بودند کما هو مدلول بعض الروایات التی
روی الشیخ فی الامالی فی المجلس الرابع و الاربعین یا نه بودند چنانکه صریح از قرآن و بعضی
از احادیث بآن مشعر است زیرا که از ملاحظه آن روایات ثابت میگردد که فقط سه قرص نان جوین مخصوص
سه بزرگ هر روز پخته می شد و همین کس حصه های خود را در راه خدا میدادند **اختلاف سوم**
آنکه سه صاع جو از یهودی قرض گرفتند یا باجرت غزل صوف یا مزدوری آب دادن نخلستان که
از حضرت امیر از شام تا صبح اتفاق افتاد یا این سه صاع از عطیات نبوی بود که روزی که برای زیارت
آنحضرت صلعم جناب امیر و فاطمه زهرا و جاریه ایشان حاضر شدند وقت رخصت هر یکی را صاعی از
طعام بخشیده کما نقل فی البحار **اختلاف چهارم** آنکه جناب سیده در غزل صوف شریک
حضرت امیر بود یا نه مقتضای چند از احادیث اول است بلکه استقلال فاطمه زهرا علیها السلام
کما فی الامالی و غیره و منطوق روایات اخر ثانی **اختلاف پنجم** آنکه غذا در وقت افطار چه بود
مدلول اکثر آنکه هر سه روز سه قرص نان جو بود که هر سه میخوردند و دیگر هیچ یا سه قرص را روزی برای جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم قرض گرفتند کما فی ترجمة العباد و بعضی از احادیث بخلاف آن ناطق است

[illegible]

که حریره بود و فقط وجمعی غذای دیگر روایت می کنند چنانچه از تفاسیر و بحار الانوار ظاهر است و تفنن
اهل بیت علیهم السلام وعدم الف و انس ایشان بطعامهای رنگارنگ و غذاهای گوناگون و تضیق معاش
و ذکر معاد مقتضی همین است که از یک غذا بیش نبود و هرگاه خلفای ثلثه باعتراف اکابر علمای
طائفه کما یظهر من تصنیفات السید المرتضی مثل الشافی و بحار المجلسی بکمال
زهد بسر کنند و داد ترفه و تلذذ ندهند و مردم آن زمان بمعاینه دو کاسه نان خورش بروی فاروق
که در یکی سفیدی و در دیگری زردی بیضه ماکیان بود متغیر شوند چنانچه حجة الاسلام و صاحب
خیر الجاری و امثال او در اسفار معتمده آورده اند فما ظنک باهلبیت النبوة اختلاف
ششم آنکه چون اول بار مسکینی بر دروازه آمد و از گرسنگی خویش خبر داد حضرت امیر سفارش
او بجناب سیده در اشعار نظم نمود چنانچه در تفسیر جرجانی و صحیفة المتقین است یا در نثر چنانچه در روایات
دیگر است اختلاف هفتم آنکه جواب سیدة النساء بر طبق سوال منظوم بود یا منثور
تمام آن اختلاف هشتم آنکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
شریک صحبت بود یا در غیبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم این ایثار و سخاوت بمنصه ظهور رسیده نقل
صاحب کشف الغمه و روایت فرات از زید بن ربیع التفات باول دارد و در روایات کتب دیگر بثانی
اختلاف نهم آنکه سه روز مسکین و یتیم و اسیر پی بهم آمدند یا این واقعه جز از یک شب وقوع
نیافته حدیث جعفر در تفسیر اهل البیت بآواز بلند ندا رسید بلکه محبت و ذهاب سائلین جز یکوقت افطار
نبود و در روایت صاحب اقبال و غیر او که ایثار اهلبیت در شب بیست و پنجم ذی الحجه واقع شد و نزول سوره
هل اتی در روز بیست و پنجم این ماه است تائید آن میکند و احادیث دیگر اقتضای آن می نماید که در روز
اول مسکینی وقت افطار آمد و در روز دوم یتیمی حلقه بر در زد و در روز سوم اسیر سوال کرد و هر سه روز
ما بین هر سه بزرگ هر قرص نان جوین را می بخشیدند و بخوردن قطرات آبی قناعت می گزیدند
و حسنین را نیز گرسنه میداشتند اختلاف دهم آنکه ایثار مسکین و یتیم و اسیر

بر نفوس مقدسه مجروح و مختص جهت حریره و غیره بود یا بعد از آنکه از نماز مغرب و تعقیبات فراغت یافته دستار
خوان کشیدند و خواستند که دست بطعام دراز کنند منطوق بعضی از احادیث مهملست
کما فی امالی الصدوق و مقصود بعضی عدم آن **اختلاف یازدهم** در مجیئت سائلین است
که این بزرگان از نماز مغرب و متعلقاتش فارغ شده بودند یا قبل از آن چنانچه مرویات بعضی از روات
دال بر آنست زیرا که طبخ غذا البته قبل از آمدن وقت مغرب خواهد بود کما هو مصرح
فی بعض الروایات للشیخ الصدوق پس بر تقدیریکه مجروح و طبخ نخشیده باشند قبلیت آمدن وقت
سائلین لازم آمد و آن منافی بعدیت است **اختلاف دوازدهم** آنکه ایثار محتاجین
بعد طبخ عجین بود کما هو المشهور یا قبل از آن چنانچه روایت ابن عباس در صحیفة المتقین است **اختلاف
سیزدهم** آنکه حضرت امیر هر روز سفارش یکی از مسکین و یتیم و اسیر روبروی جناب سیدة نساء
سرًّا یا علانیةً انشا فرمود چنانچه مطالعه امالی بر آن گواه است یا این سفارش یکروز پیشتر بود چنانچه
روایات دیگران بآن ناظر است و قرینه عقلیه نیز مؤید آن **اختلاف چهاردهم** آنکه
جمعی مثل کاشانی نقل کنند که جناب فاطمه زهرا تا هر سه روز پنج قرص می پخت و ابتدا از عطا از
جناب امیر می بود و دیگران یعنی هر چهار تن بدیدن سخای او تا آنکه نوبت بسفارش مرة بعد اولی
رسید و جناب فاطمه زهرا در روز سوم فرمود که دست من مجروح شده از آسیا گردانیدن و
جز یک صاع نزد من چیزی باقی نمانده و فرزندان از غایت گرسنگی بجان آمدند خداوندا تو ایشان را
ضایع مگذار کما فی منهج الیقین و دست از حصه های خویش برداشتند و پیدا است که دلالت بر تعین
یا استقراض سه قرص و عدم شرکت حسنین دارد قبل زین اشارتی رفته و مطالعه روایت بمانند
که فضه کنیز هر روز یا بسبیل نوبت قوت هر روزه طیار می کرد **اختلاف پانزدهم** آنکه
بعضی از احادیث دال برین است که حضرت امیر سه صاع جو را که بمزد آب پاشی بهم رسیده بود در آسیا
کشیده و بمدلول پاره اخبار آنست که خاتون جنت با فضه کنیز درین محنت و مشقت بودند چنانچه

مرتضی و قد عرفت انفا اختلاف شانزدهم آنکه طایفه گفته اند که از ثلث جو حریره
پخته بودند و مسکین را با لتمام بخشیدند پس از ثلث دیگر طعامی دیگر راست کردند و به یتیمی دادند باز ثلث
باقی را همان شب پختند و اسیری را که از اهل شرک بود حواله فرمودند و معارضات این با آنکه
و تازه تر اینکه جناب اقدس الهی هر روز حضرت جبرئیل را در لباس مسکین و یتیم و اسیر بر آنجناب
پیغمبر فرستاد و قلیلی بر آن رفته اند که فرشته دیگر بود چنانچه از کتاب بحرمی و باشند او دریافت
می شود و بر هر تقدیر ظاهر روایات کتب امامیه مثل تفسیر کاشانی و غیره که اسیر از مشرکین بود
جگر اهل ایمان را منحر اشید و دعوی تلبس این ملائکه مقربین و مثل الشیاطین بصور مشرکین نمک بر
جراحت می باشد اختلاف هفدهم آنکه دو روز متوالی بی طعام روزه داشتند
یا یک روز فقط کما هو الظاهر بعضی از روایات باول ناظر میکنند و بعضی بطرف ثانی اختلاف
هجدهم آنکه طریق ایثار چه بود بعضی گویند که هر سه تن در یک وقت بخوف و خشیت الهی دست از
طعام برداشتند و بعضی باین ترتیب رفته اند که اول حضرت امیر تحقیقا باز جناب سیده باز کنیزان
مسماة بفضه تقلیدا او از روایات قومی از قدمای امامیه بثبوت می رسد که موثر جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم بود و حضرت امیر در این ایثار امتثال آنحضرت میفرمود و همچنین جناب سیده کما نقل
المجلسی فی البحار و از تقریر جمعی دریافت میشود که مقصود اهل بیت بخشیدن قرص اول بود چون سائل بمنقبت
و دعای این بزرگان متوجه شد خواستند که مکافات دعا او بکنند لیکن معلوم نیست که بعد از یافتن
نان سوم سائل دعا کرده و منقبت ایشان کما هو الظاهر بیان نموده یا این بزرگان او را منع
فرمودند اختلاف نوزدهم آنکه آنچه بمسکین و یتیم و اسیر عنایت فرمودند همان
قرصهای نان جوین یا حلوا و غیره بود که بهر حال در خانه پختند کما فی اکثر الروایات
و همچنین بعضی از احادیث بحار و تراجم آن هست که ثرید بود که بضیافت از خانه جد [illegible] سید
اختلاف بستم آنکه [illegible] بالکلیه [illegible] الی بود کما هو المشهور یا بعنوان دیگر مثل تقدم

یتیم بر همه چنانچه بر ناظرین بحار و غیر آن مستتر نمی ماند که حضرت امیر حصه خود را که از خانه حذیفه و سلیمان
شد زنی را در اثنای راه حواله کرد تا یتیمان خود را خوراند و در وقت محبت مسکین نیز جناب فاطمه زهرا
علیها السلام مثنات مرتبه ایثار ارشاد فرمود تا جناب سیده از حصه خود درگذشت همچنین خادم آنجناب چون
اسیری تضرع و زاری نمود **اختلاف بست و یکم** آنکه بنص حدیث راوندی حضرت خاتم
المرسلین صلعم با امیر المومنین برای طلب قوت بباغ مقداد قبل از ورود آیات کریمه تشریف برده
کما سیجیء ان شاء الله تعالی و روایت تفسیر فرات و غیر او دال برین است که حضرت امیر تنها
بعد نزول آیات فورا آنجناب بعضی از انصار قدم رنجه کرده دیناری بر سبیل قرض از وی درخواست
و نصف مال خود را بر آنجناب حلال فرمود حضرت امیر فقط دیناری بطور مذکور گرفته در اثنای راه
بمقداد بخشید بحکم آنکه وی از چهار روز گرسنه بود و تخالف این روایات با همدیگر کالشمس فی
رابعة النهار است زیرا که اول این قبلیت و بعدیت البته ممتنع الاجتماع است کما لا یخفی و دوم و چون
گرسنگی مقداد از مدت چهار روز با وصف آسودگی او با تمامی اهل و عیال از اخبار خرمای عجایب
نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که بر طبق مثل مشهور هم خرما و هم ثواب بود هرگز معقول نمی شود مستبعد
بلکه محال است که این قسم عدالطیف را که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هدیه و تحفه فرستاده عنایت فرماید
نخورند و از گرسنگی جان بسلامت نبرند سوم استقراض مرتضوی بعد ابتهاج اعجاز ختمی مآب
آسودگی تمامی اهل بیت بلا ضرورت ملجئه ذهن نشین نمی گردد چه جای آنکه وسعت رزق تا چند روز
برای این بزرگان بلکه همسایگان ایشان نیز از احادیث صحیح ثابت شود کما هو منقول فی البحار
والطرائف للسید ابن طاوس علی ما قال الاردستانی **اختلاف بست و دوم**
آنکه جبرئیل امین بعد از آسودگی اهل بیت سوره هل اتی بر جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و سلم نازل نمود یا در همین اثنا که گرسنگی و بیقراری آل برحق شان بر نهایت رسیده بود
در صحیح اول است و مفاد برحق ثانی **اختلاف بست و سوم** آنکه حضرت یکی از اهل بیت

خیر الانام علیه و علیهم التحیة والسلام و فضه کثیر بخوردند لیکن آسوده شدند جبرئیل علیه السلام از دار السلام
آورده بود یا از مشقت خود بجد و جهد تمام مثل نان جوین تحصیل کرده بودند بمقتضای بعضی از روایات
که در تفسیر صافی است امر اول است و بفحوای روایت قطب الدین راوندی در کتاب الخرایج آنکه
جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز دران ایام از چهار روز سنگ بر شکم مبارک بسته بود پس
با جناب مرتضی بباغ مقداد رفت هر چه فرمود چیزی از خرما در انجا نیافت پس ارشاد نمود
که ای علی این سبد را بگیر و بسوی این درخت خرما برو و اشاره نمود بیکی ازین درختها و بگو که
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میوه از تو طلب میفرماید چون بپای آن درخت رسید میوه دار شد و حضرت
امیر چید و نزد آنحضرت صلعم آورد با هم تناول فرمودند و برای مقداد و اهل و عیال او و حسنین و فاطمه زهرا
علیهم السلام آوردند اختلاف نیست و چهارم آنکه سوره هل اتی بعد خوردن مایده
منزل من السماء بود یا قبل از آن بر شق اول بلا مهلت بود یا بعد از آنکه امام حسین موجب
زوال این نعمت عظمی و عطیه کبری شد تفصیل این اجمال و توضیح این مقال آنکه چون آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم حسنین را که از مزید گرسنگی بیجان آمده بودند متحیر یافت و بحث طول
شد حضرت جبرئیل بلا مهلت در رسید و قابی مرصع بدر و یاقوت پر از ثرید عراق الطریق
ارمغان آورد که رایحه آن رواج بازار مشک و زعفران می شکست و از لطافت و ذائقه آتش
بهترین انواع طعام دنیا بیکان خجلت می نشست پس همه بزرگان باتفاق خوردند و بخوبی
آسوده شدند و لقمه از آن کم نشد تا آن حال امام حسین از خانه بیرون برآمد و پاره از آن باهم
همراه داشت زنی یهودیه بعد از استشمام آن زبان بسوال گشود امام حسین دست دراز کرد
تا پاره عراق را در دهنش گذارد که بیکبار گاه حضرت روح الامین بسرعت تمام در رسید و آن
استخوان را از دست او بستد و قاب را بآسمان برد جناب ختم المرسلین صلعم فرمود اگر حسین اینچنین کار
نکردی این نعمت همیشه با آسودگی اهل بیت تا قیام قیامت نزد ایشان باقی ماندی پس آیات

کریمه یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا ویطعمون الطعام علی حبه
مسکینا ویتیما واسیرا الی آخرها نازلست هذا ما نقل فی الصافی وصحیفة المتقین
وغیرها ومقتضای روایات دیگران برخلاف آنست اختلاف بست وهم آنکه
سوای اهل بیت اگر کسی از اهل ایمان سه شبانه مسکینی ویتیمی واسیری را در مدة العمر بنفس خود ایثار کند
مورد این آیات کریمه تواند شد کما رواه القمی اسناده الکلینی فی تفسیره یا مرتبه ایثار او بسبب
شدت ایمان بالغیب فائق از ایثار این بزرگان تواند شد چنانچه بعضی از عبارات [illegible]
رساله اشعاری بران دارد وستعرفه ان شاء الله تعالی یا آنکه مرتبه ایثار مذکور بهمین
بزرگان تخصیص یافته کما فی بعض الکتب الکلامیة والبحار وتتمه با آنکه جمعی از ایشان
تفوه می کنند که اگر چنین مروت وسخا وایثار وانفاق از کسی دیگر من جمله صحابه صدور یافت برای او هم
مثل سوره هل اتی سوره ای وارد ودر بزرگ شید واذ لیس فلیس درین مقام جز آنکه علمای امامیه
بگویند که سوره هل اتی بالخصوص آیات معلومه چند بار یکی در وقت آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم دیگر در وقت نزول مصحف فاطمه باز در اوقات دیگر ائمه بنزول اجلال یافته چه ای مصیبت شدنی
نیست واهمی بر اصول امامیه استبعادی ندارد چنانکه بر ناظرین این اوراق پوشیده نمی ماند
بخلاف آنکه صاحب رساله صفیه نسبت بعضی از بزرگان سنیه تفوه شده که گفته بلکه آنکه بگوید
چنانچه نسخ متعدد متن شده است نزول آیت نیز مکرر واقع شده یکی در وقت پیغمبر خدا صلعم دیگر در
وقت خلیفه ثانی فافترقا بالجمله اگر کما هی روایات امامیه درین یکقصه جمع کنیم اختلافات عجیب
تعارض وتناقضهای غریب پیدا آنچه ذکر کردم محسوس شود وهر از ان روایات بهم رسید که حصول
ازینجا به متکفل بیان آن نیست وبرآنچه اکتفا کردیم برای اهل بصیرت موجب تشحیذ اذهان است
واگر تناقضات مرویات این طایفه در امور دیگر مثل واقعه نزول ذوالفقار از آسمان یا بهم رسیدن
در سلاح بعضی از کافران که قتلش بدست شیر مردان اتفاق افتاده یا ذوالفقار در واقع شاخ درخت

خرما یا قاش سیب و خربزه بود که بمعجزه نبوی در صورت خود ظهور نمود یا دگر هم دایره بحث وسیع تر می شود
و مقصود این فضل کف قطع ماده فاسده تقریر ثمانینی است یعنی شریف علم الهدی که بر نقل فاضل شوستری
در مجالس المؤمنین هشتاد هزار مجلد از منقولات و مصنفات و محفوظات بعد از وفات خویش در کتبخانه
یادگار گذاشته و زندگی هشتاد سال یافته و کتابی از مصنفات اوست که بنام ثمانینی ملقب ساخته
از وست که میرود پس ناچار بدعا گرایم و بقیه اخلاط ردیه و ابخره سوداویه ظلمانیه او را زائل نمائیم
و گوئیم که آنچه شریف مرتضی گفته که بر تقدیر عدم عزل ابوبکر وقوع اختلاف در قرار
آنحضرت صلعم که از ابتدای جلادت ابوبکر بوده یا انتهای آن بمعنی میگردد و جواب آنکه اگر مراد
آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دران نماز خود امام شد و ابوبکر صدیق بجائش برقرار داشت
چنانچه از روایات منقوله مجلسی در بحار و اصح تر است و مذهب اکثری از محدثین و متقدمین همین است
و رئیس الحفاظ شیخ شهاب الدین بن حجر عسقلانی و عینی و ملا علی قاری و دیگر بزرگان از محققین تنقیح آن کرده اند
و تائید آن هم از احمد بن مسلم است لیکن ازین امر سلب امامتش که اصحاب لازم نمی آید و مخفی نماند که
مقصود اهل سنت عموماً و خصوصاً از ذکر اخبار نماز ابوبکر صدیق اینمعنی نیست که امامت و معاذ الله
برای جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم ثابت نمایند چنانکه حضرات امامیه از ذکر فضائل حضرت
و دلائل امامتش پیش نظر دارند و این مکنونات قلبیه ایشان آخر بر صفحات السنه محدثین و رواة
مفسرین جلوه ظهور می یابد کما عرفت موضحاً سابقاً بالجمله بدعای قدمای امامیه از روایت
خروج شریف بهادی بین الرجلین که سلب امامت صدیق برای اصحاب است ثبوت نه پیوسته آنچه
به ثبوت رسید که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صدیق را باز پس کشیده و خود امام شده و تکبیر میگفت و ابوبکر
تکبیر او مردم بر افعال شریف اطلاع می یافتند پس بدعای امامیه بطلی و مستبعد است و در حقیقه سوید بدعای اهل
سنت است که آن نیابت ابوبکر صدیق است و اگر مراد آنست که صدیق را معزول فرموده از ان باز
تقریر امامتش بر سائر اصحاب نمود پس مکذب احادیث صحاح است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صحیح رو

دولتمند

دوشنبه پرده برداشت و از مشاهدهٔ امامت صدیق و اقتدای اصحاب بعقب او و اتفاق کلمهٔ اسلام
خوش وقت شد و تبسم کرد و همه گفته‌اند اگر علاوه بران تعین امامت صدیق قائل شود این قصه بود انچه
چنانچه از شرح صحیح بخاری واضح می شود قال الشیخ جلال الدین السیوطی فی التوشیح عند قول
الراوی عن یسار ابی بکر فیما اختلفت الروایات هل کان النبی صلی الله علیه وسلم
فی هذه الصلوة اماما او ماموما فمن الناس من جمع بالتعدد ومنهم من رجح
روایة انه کان اماما لان ابا معاویة احفظ فی حدیث الاعمش من غیره ولابن
ماجه فاستفتح النبی صلی الله علیه وسلم القراءة من حیث انتهی ابوبکر رضی
پس از تقریر شارحین ناظر بی چگونه این شبهات وارد خواهد شد چه انصاف می توانند گفت که وقوع اختلاف در
ابتدای قرات انتهای آن روقت دیگر بوده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آنزمان امامت فرموده
و در وقت دیگر ابوبکر صدیق امامت نموده و عجب آنکه درین مقام که علمای اعلام آیه بر عزل صدیق اکبر
بفحوای العصمی از افادات مجتهدین امامیه رساله صنعتیه متعلق است قول بزرگان شعر عدو شود سبب
خیر گر خدا خواهد خمیر مایه دکان شیشه گر سنگ است دلیل دیگر برای امامت فضل الصدیق
رسید بیانش بسبیل الایجاز آنکه مجلسی خاتمة المحدثین شیعه انجه گفته دلیل است که بامامت ابوبکر
امر نبوی از راه ابتدا پذیرفته بود چنانچه بتفصیل دانستی قدمای امامیه بتصحیح شریف مانعی تمام در عزو
عزل صدیق می نمایند و بسیاری از محدثین با کفار این عزل را شامل و آخر فرستادن ابوبکر صدیق
برای تلاوت سوره برات میدانند و میگویند که مقصود جناب پیغمبر علیه الصلوة والسلام از عزل ابابکر فضل صدیق
بالناس تفضیح خلیفه اول بود کما یلوح من البحار ایضا پس دریافت شد که صدیق از امر مذکور بر جای
خود ثابت است اکنون بدلیلی که زوال این امامت از ابوبکر صدیق در اثنا او مرض آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم نماید ثابت باید کرد و نه در وقتی که انجناب حقیقی از مرض بهر رسید و باستعانت اصحاب
تشریف آورد و الی تبلیس لا احد منهم کا ناس کان چه دانستی که مخالف با وصف کذب و افترا که

از ذاتیات مذهب وست در اثبات امامت حضرت امیر وقت اشتداد مرض بشیر و نذیر سپر افکنده
بحیثیتی که شریف مرتضی در سخن سازی خویش چنان منهمک شد که امور بدیهیه که درین فصل یاد کردیم نزد او
حکم امور نظریه پیدا کرد با وصف لغزشها و اغلاط بی انتهاء درین بحث و احدیع قطع النظر عن اغلاط
و هفوات وقعت فی کتابه المسمی بالشافی کادت ان تکون غیر متناهیه حضرات امامیه او را علم الهدی
لقب داده اند بلکه این تهمت را بذمه جناب امیر المومنین نهاده اند کما مرت الیه الاشارة و یدل علیه ایضا
کلام الفاضل التستری فی مجالسه من بعد التماس است که اگر سامعین و ناظرین اوراق این
تشنیعات ابرو ترش کنند و سرکه بر رو مالند و از ملاحظه تقریرات فقیر بتقلید صاحب صوارم نیایند
که چنین فاضل جلیل القدر عظیم الشان رفیع المنزلة منیع المکان را بسفاهت نسبت کردن استیصال
انصاف نمودن و راه اعتساف پیمودن است چه از کلام یافعی و جزری و امثال ایشان از اکابر
سنیان علی ما نقله المجالسی ظاهر میگردد که ریاست علوم ادبیه و حدیث و تفسیر و دیگر فنون از فقه و
اصول بذات او منتهی میشود و در وقت خویش مروج مذهب شیعه بوده و اجماع ایشان بر جلالت
قدر و رفعت فکرش انعقاد یافته فقیر کم مایه بجوابش خواهد گفت که هرچند استغاثه مومن
جالسی بر تظلم و فریاد مقلدین او از سهام تشنیعات علامه دهلوی نور الله مرقده و این هیچمدان
در باره شریف نا ثقی و ربا و الرای لغایت متین و استوار مینماید بلکه قلوب ناظرین و سامعین میرباید
لیکن بعد اندک غور و امعان تلاوت آیه کریمه وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ
در حق شان می شاید و بعنایت ایزدی و توفیقات علوی هرگز محتاج آن نیست که احدی از متکلمین اهل
سنت در ابطال آن برخیزد بلکه مجرد نقل عادة قدیمه فاضل جزائری در کتاب الانوار النعمانیه
از هم میریزد و این موقوف بر بیان قصه ایست که طول و عرض بسیار دارد لکن کمترین خلائق
عادت مستمره خویش ملخص آن را در مقام می آرد بدان که علم الهدی قوم بعلت آنکه شیخ المشایخ
یعنی صدوق امامیه که استاد الاستاد اوست قائل سهو جناب خاتم النبیین در بعضی از نماز ها شده

طعن

طعن و تشنیع و تجهیل و تحمیق را از حد گذرانیده حتی که او را در عبارات خود ملحد و زندیق و ضعیف العقل
و مخبط و مختل الحواس قرار داده و هیچ دقیقه از بیحرمتی و رسوائی او فرو نگذاشته فاضل جزایری در کتاب
مذکور از جانب ثمانینی لب معذرت میگشاید و برای تطهیر ذیل وی این کلمات بنقل ثقات می فرماید

إنّ تشنيع السيّد على الصدوق ليس من عدم علمه بجلالة الصدوق أو أنّه يعتقد
فيه ما نسبه إليه ولكنّه من باب تغليظ المجتهدين بعضهم بعضاً حتّى أنّهم ربما
رأوا تجهيل من خالفهم من أهل مذهبهم في مسئلة من الفروع بل تفسيقه
والتكلّم في عرضه ونسبته إلى الجهل والخبط في العقل من الملازمة الواجبة
حتّى لا يقلّده أحد فيها وإن كان ذلك المخالف في تلك المسئلة محقّاً عند نفسه
بل في الواقع وقد شاهدنا مثله من بعض مشائخنا المطهّرين من الأغراض الدنيّة
الدنيويّة إلى أن قال وإلّا فالمرتضى والمفيد ينقلون عنه الأخبار ويعتمدون على
رواياته للآثار انتهى مختصراً يعنی تقبیح و تشنیع شیخ صدوق از انجهت که شریف ثمانینی
او را جاهل و مخبط دانسته و ملحد و زندیق اعتقاد کرده بلکه این طریق در مجتهدین امامیه از قدیم الایام رائج
و معمول بوده که یکی مر دیگری را در مسائل فرعیه جاهل و کودن میگفت و هیچ دقیقه از تذلیل فرو
نمی گذاشت بلکه تفسیق هم می نمود و این امور را از ضروریات و واجبات اعتقاد میشمرد تا کسی
تقلید آن شخص نکند و در کید و کول و گرفتار نشود اگر چه آن شخص مخالف در مسئله متنازع فیها نزد خود
بلکه در واقع بر صواب و مستقیم و بر خطا باشند چنانکه بعضی از اساتذه خود را با وصف تدین و
اجتناب از اغراض دنیویه دیده ام که وقت تشنیعات این قسم کلمات میگفتند و الا مقصود
شریف ثمانینی این معنی نبودی که من گفتم لیکن استاد او یعنی شیخ مفید چرا اخبار امامیه از شیخ المشائخ
که نزد ایشان زندیق و ملحد گردیده بود روایت می کردند انتهی ملخصه پس معلوم شد که امامان و پیشوایان
خود را وقت تعلیم باین الفاظ معلومه یاد کردن منافی اعتقاد جلالت قدر نمی باشد

مآلها بنیاد است نهاده جالسی و مقلدین او از تشنیعات صاحب تحفه و این کمترین مثل عبارات تند باد
نیست و نابود میگردد و بطریق اولی جواب فاضل جزائری از طرف این قاصر الباع هم جاری میشود زیرا که
فاضل ثانی با علمای اهل سنت از مدلسین و ملبسین میداند و بکفر و فسق او بجهت عداوت خلفای [illegible]
و اهل بیت طاهرین حضرت سید المرسلین صلعم و دیگر معتقدات باطله اش مثل ملحدین حکم میفرماید
گو شرذمه [illegible] شیعه عدیم النظیر و معدوم المثال باشد چه جای آنکه او در محبت [illegible]
صدیق رضی الله عنه [illegible] قفا خورده و [illegible] که اطفال دبستان هم بران خندند
[illegible] و بلباس تقریر [illegible] ناخن انگشت میکند چنانچه [illegible] جناب [illegible] دهلوی انار الله مرقده
و این اقل الانام را در تصانیف کلام مقصود از تشنیعات ثانی قطعی خویش باشد بلکه مطلوب
همین است که کسی از ناظرین یا منصفین بتقریرات عامه فریبش مذهب باطل را اختیار نسازد و از
مذهب حق دست بردار و چنانچه جزائری تقریر آن کرده اعجب آنست که مجتهد جالسی بعوام
فریب سیادت ثانی را در نظر داشته بنیاد استغاثه خود را بران گذاشته [illegible] و اخوان [illegible]
[illegible] سادات [illegible] پاره [illegible] اجداد و جناب سیده و حضرت سید الابرار صلعم [illegible]
[illegible] ناصبی و [illegible] سینی را بتر از سگ میدانند و فاضل کاشانی و [illegible] المنهج
[illegible] و از کتابهای روایت نماید و دیگر علمای امامیه [illegible] کلمات [illegible]
[illegible] جمع کرده اند نقل میکنند ان فی [illegible] صلی الله علیه وسلم من [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و [illegible] من [illegible] الله [illegible]
[illegible] جالسی از اهل حق [illegible] آن [illegible]
[illegible] ناصبین [illegible] در میان ناصبی و [illegible] الصناعت [illegible]
[illegible] تشنیعات ثانی [illegible] شیخ مفید [illegible]
[illegible] ثانی [illegible] شیخ [illegible] منقول است [illegible] عبارت [illegible]

عبارالاه

صاحب الامر و نایب شیخ المشایخ است چه توقیعات آنجناب در بعضی از مقامات شان افاده
روایات کلینی می باشد چنانچه از کتب معتبره هویدا میشود و تفصیل آن بر زبان صاحب جواقع و مرشد
البریه صاحب تحفه اثنا عشریه میسر و مع ذلک از خواب تا بیداری فرق بسیار است و ابالسه چنانچه
کما فی البحار در لباسهای انبیا و ائمه علیهم السلام تصرفات بیشمار کما ستعرف نموده چه انشاء الله
تعالی پس امام الائمه و فرد کامل را میرزا با اعتراف برادر همین مؤلف که بدعای حضرت
امام مهدی در رساله نصرت اعتبار به لباس شیخ پوشیده خود زندیق گفتن و بی دین و دهری
همراه او در زبان بکمال طعن و تشنیع در حق او گشادن آنرا بجا دو زندقه خواهد بود پس فاحش
مستحق هر گونه تشنیع و تقبیح بوده باشد و هر چه گویند از خدا رسد ما احسن ما قیل شعر
هر که شش نخواند اهل خرد که نام بزرگان بزشتی برد و الحمد لله سبحانه اعظم جده و تعالی
شانه که هر جا ساتر راه است و شمن سنگ و خار و خاشاک این راه را از دستهای اعدا بکلی
میسر و هم فاعتبروا یا اولی الابصار آیست انتهاض یکدو قلیل بر احقاق لیاقت حضرت ابوبکر
صدیق که براعات ایجاز و اختصار اتفاق افتاده حالیا بدان اکتفا نموده با صل اصول پیچ از
و برد بقیه اقوال دیگر از رساله حضرت مؤلف خود را متوجه میسازم **قوله** اگر کسی گوید الخ **اقول**
اینهمه تخالف بصور خیالیه خویش است و اعتبر العباد را بسبب عدم مضرت تعرضی بدان
ضرور نیست **قوله** بی اعتقاد و اصل چارم الخ **اقول** چرا نهم که اصل پنجم را بر خلاف
ثالث در احقاق الحق و دیگران از علمای خویش اصل چارم چون گفته مگر آنکه نبوت با توحید یا
با عدل را که با عتراف کابر طایفه از منصوصات قرآنی است و خبر از آن فهمیده باشد یا رحمدا یا
شاید محمول بر مزید اهتمام و یا از نظر بتاخر زمانی بعضی از وجوه خواهد بود و لیکن اصول طائفه اهل
الاصول باید گفت اصل چهارم چنانچه روایات اصول ابر بعایه گواه بر آنست که اعتقاد امامت
امام و حصول تشیع هیچ صغیره و کبیره بقدر احتمال نتایج نمی یابد کما سبق الایما الیه و حالا و لی

اعتقاد قدمای امامیه درباره توحید باری تعالی که سابقا و لاحقا باخذ آن اشارتی نموده ام بالفعل
است و حال عدل معاد که گناهان شیعه فرق دیگر را در شکنجه عذاب شوند و غافلان محض بعقاب رسند
بر زبان نیاوردنی باقی ماند نبوت و آن بجهور خیالیه و معتقدات مجتهدان امامیه کمتر از مرتبه ولایت
و امامت است الکلام فالتفضل **قوله** چنانچه ترک اسلام بارديت میگویند الی آخره **اقول** بسیاری
از احادیث کافی که نزد امامیه در صحت و عدم وقوع تحریف دران بهتر از قران است بر خلاف
این دعوی واقع است چنانچه بر ناظرین مفتاح مخفی نیست و بحمد الله که مامورین باظهار حق خود
نص صریح فرمودند که اعتقاد بامامت از ضروریات نیست پس حمل احادیث بر کذب یا فریب اصحاب
از جواز ندارد و اگر چه بسیار چنین هوسها بخنده خرافتها گفته باشند درین مقام برین اجمال اکتفا ساختم و تفصیل
این مطالب از ان نپرداختم که دفترهای طولانی دران فراخواهد گردید و ناظرین و سامعین بسبب قصور همت ملول
خواهند شد **قوله** غرض ما اینست **اقول** مولف رساله عبارتی که از فتح الباری و شرح کرمانی در ابتدای افادات
خویش قلمی نموده اثری از معنی دران نبوده که از جمله احدثوا بعدک ارتداد شرعی مراد است و جمله لم یزالوا
مرتدین علی اعقابهم مرادف آنست و در بحر حیرت و امواج فکرم که چون صاحب کواکب دراری و صاحب
فتح الباری اشارةً و صراحةً در همان عبارت ارتداد را بر ترک حقوق و تقصیر از واجبات محمول کرده
باشند از احدثوا ارتداد شرعی چگونه مراد توانند گرفت و لم یزالوا مرادف آن چگونه قرار خواهند
داد و بر فرض محال اگر این هر دو بزرگ بجای دیگر تصریح بخلاف این امر کرده باشند بی نوشتن عبارات
شان کلام در امثال این مطالب کردن و بغموم خویش گوئی سبقت از میدان مناظره بردن
خارج از آهنگ قانون تصنیف و تالیف است بالجمله اگر مراد از عبارت کرمانی و عسقلانی همان
عبارت است که در صدر رساله مرقوم شده پس دلالت آن بر انچه مولف فهمیده ممنوع است
لابد لهما من اقامة الدلیل و اگر بنیاد این قیل و قال بر عبارات دیگر است پس نقل کردنش از شرح
کرمانی و غیره ضرور است تا اهل بحث و نظر دران غور و فکر نمایند و دریابند که بر طبق زعم مولف است

یابند و غالب همین است که در فهم عبائر بزرگان مرقوم الصدر در مغلطه ها گرفتار شده یا نسخهٔ شرح کرمانی و عسقلانی نزد او مستقیم نیست کما اعترف به **قوله** و اینکه از ما احد ثواً الخ **اقول** درین نزدیکی بخوبترین وجوه دریافت شده که ادعا صدق احداث بخلافت خلفای راشدین که باعتراف جناب امیر در نهج البلاغه مؤید و موعود من الله بودند بدیهی البطلان است و شگرف تر آنست که این دعوی بر اصول مقررهٔ اهل سنت تا بند معاذ الله من تلک الهفوات علاوه دعوی ترتب ارتداد شرعی بر غصب خلافت امیر المؤمنین و مخالفت او که از خلفای راشدین بزعم مخالفین صدور یافته نمودن بلکه راه تکفیر و لعن کسی که خلفا را مسلمان قرار ندهند پیمودن چنانچه از بحار ظاهر است و قائل باسلام آنها بودن و وقت دارو گیر از الجات اهل حق ازین دعوی فرار کردن و باراده تبدیل اخلاق حسنه سیئه از لفظ ارتداد پا فشردن با همه گر متناقض است وقد عرفت تفصیل ما ذهب الیه اکابرهم فیما سبق با آنکه باعتراف شیخ علی در شرح تجرید نجات خلفا از عذاب نار بلکه بدخول ایشان در فردوس مصداق جنات تجری من تحتها الانهار قائل می شوند مع ذلک دعوی موافقت از قبیل بناء فاسد بر فاسد است زیرا که مبنای دعوی بر آنست که صاحب نهایه صحابهٔ کبار را مورد مرتدین علی اعقابهم قرار داده و جفاة اعراب را از دائرهٔ این سانحه اخراج کرده وهو مما لا یرضی به العقل السلیم کما مرّ و ستسمع له زیادة البیان والتقریر عند قول المؤلف النحریر کما نص علیه ابن الاثیر و بر تقدیر تنزل بر جای خود مقرر است که اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال لیس با وجود احتمال صحیح در عبارت صاحب نهایه که تقریرش در سابق مذکور شد از استدلال ایشان نامی و اثری پیدا نیست **قوله** و نیز اگر بخاطر کسی آید **اقول** عبارتیکه از نهایه نقل فرموده با وصف حذف بعضی از الفاظ تبدیل بعضی به بعضی دیگر هدران واقع است اول تصحیح آن حرف ثم من بعد در آنچه از عبارتش فهمیده قیل و قال کنیم بدانکه لفظ او واه بعد لفظ جا نیا از قلم ساقط شده و لفظ جانیا بمعنی غمازا جانیا مقابل خواهیار قم

کرده و علامت همزه که از یا مبدل است بر آن نوشته من بعد لفظ تقیص را که مشتق از اقتصاص بمعنی
قصاص گرفتن است در مواد دیگر برده چون عبارت صحیح شد اکنون میگوئیم که منکر مقابل معروف
است و معروف بمعنی نیکی و آن عام است از واجب و مندوب چنانکه در نهایه مذکور و تصریح بدان
واقع است پس مقابلش که منکر باشد نیز اعم است از آنکه مکروه باشد یا حرام و گناه صغیره باشد
یا کبیره آری قرائن عبارات و الفاظ را باید دید و بر مناسبات آن حمل باید کرد و از این است
که جمعی از شارحین شفای قاضی عیاض هم برین تعمیم تصریح کرده اند کما لا یخفی فَإِنْ أَرَادَ
بِعَدَمِ صِدْقِ هٰذَا الْمَعْنَى عَلَى الْاِرْتِدَادِ أَنَّهُ لَا يَصْدُقُ عَلَى مُنْكِرِي الزَّكٰوةِ مِثْلِ الْمَالِكِ
وَغَيْرِهِ فَهُوَ مُخَالِفٌ لِمَا نَطَقَتْ بِهِ أَخْبَارُ الْفَرِيقَيْنِ وَشَهِدَتْ عَلَيْهِ آثَارُ الطَّرِيقَيْنِ إِذْ
إِنْكَارُ الزَّكٰوةِ الَّذِي صَدَرَ مِنْ هٰؤُلَاءِ عَلَى مَا عَرَفْتَ سَابِقًا كَمَا أَنَّهُ رِدَّةٌ وَرُجُوعٌ عَلَى الْأَمْرِ
الَّذِي كَانُوا عَلَيْهِ كَذٰلِكَ إِحْدَاثٌ فِي الدِّينِ وَابْتِدَاعٌ فِي مِلَّةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ لِأَنَّهُ
لَمْ يَكُنْ مَعْرُوفًا فِي الْكِتَابِ وَلَا فِي السُّنَّةِ وَلَا إِجْمَاعِ الْأُمَّةِ فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا قَرِيبٌ مِنْ صَاحِبِهِ
بِاعْتِبَارِ الْمَعْنَى بَلْ يَصْدُقُ كُلٌّ مِنْهُمَا عَلَى الْآخَرِ فَمَنْ يَدَّعِي عَدَمَ صِدْقِ الْإِحْدَاثِ
عَلَى هٰذَا الْاِرْتِدَادِ كَيْفَ يَدَّعِي الْإِنْصَافَ لِنَفْسِهِ بَيْنَ أَيْدِي الْأَشْهَادِ وَإِنْ أَرَادَ بِعَدَمِ
صِدْقِهِ أَنَّهُ لَا يَنْطَبِقُ عَلَى مَنِ اخْتَارَ الْكُفْرَ الْبَوَاحَ مِثْلَ عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ وَارْتَكَبَ
الشِّرْكَ بَعْدَ تَوْحِيدِ الْمَالِكِ الْعَلَّامِ فَيَرْجِعُ حِينَئِذٍ إِلَى الْاِتِّفَاقِ **قوله** و نیز در بعض
طرق آه **اقول** با جرای عجیب است که مولف غیر از ادعای استبعاد دلیلی و برهانی بر آن قائم
نمی تواند کرد مخفی نماند که انکار زکوة بار رسید و آن افراد تبدیل و تغییر است و این را خود بلکه صبیان توانند هم
فهمید که اگر زید در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم زکوة میداد و بعد آنجناب موقوف کرد یا فرضیت
را بمعنی از وجوه سخیفه انکار نمود البته بر وی حداثت و تبدیل و تغییر همه صادق می آید و همچنین اگر زید
از اصل اسلام رجوع کند معنی تبدیل نیز شامل است تحقیقا لمعنی العموم فکیف که در و لفظ تبدیل و بعضی

از طرق دلیل عدم صدق احداث بر ارتداد باشد عجب است که قریب ببعید ناشده درین کجروی
نام انصاف باشد فان کان الانصاف هذا فالظلم والاعتساف ماذا **قوله**
بلکه بصراحت دال است الی آخره **اقول** با آنکه گفته ایم که دلالت بر تبدیل ساختن امری که قرار یافته
بوده ندارد زیرا که امر زکوة و فرضیت آن و اخذ صدقات امری بود که در ملت اسلامی بلکه
ادیان سابقه هم قرار یافته بود جفاة اعراب آن را تغییر و تبدیل ساختند و بمجرد استماع خبر
وفات شریف سر و غا و دغل بافتند چنانکه نقلش از مجمع البحرین گذشت مقام حیرت
و استعجاب است که این امور را حضرت مؤلف بر طاق گذارد و بدعوی منحصر بودن امر تغییر در
خلافت بلافصل مرتضوی سر بر دارد و این مقدار هم بدانش نجلید که دعوی قرار یافتن خلافت
جناب امیر بعنوانیکه میان شیعه و سنی محل تنازع است کی آنرا دلیلی زینهار نیافته است
و حقیقت الامر این است که چون ضعف و رکاکت ادله طائفه خویش بر امامت بلافصل جناب
امیر شناخته اند اشاره بدلیلی هم نمی کند تا بصراحت چه رسد ازینجا واضح تر شد که بنیاد تقریرش
اکثر فاسد و بنای تحریرش غالبا کاسد میباشد **قوله** و از آنچه بتصریح دال است الخ **اقول**
کسیکه حدیث الحوض را بر اهل ارتداد و کفر منطبق میگرداند و جماعتی را که نزد محققین در کمال فسق منهمک
بودند بارتداد شرعی متصف میداند تواند گفت که درین حدیث خطاب سرور عالم صلعم ببعضی از
اصحاب است اگرچه از کبار مهاجرین و انصار نباشند یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از
ایشان خوف ارتداد بحکم لا یتصور الضلال بعد الهدی حاصل نبود الا تنافس دنیوی که از بعض
اصحاب امت واقع شد کما قال بعض العلماء و این خطاب مخصوص دلالت بران ندارد که احدی از
حتی که جفاة اعراب و من نجد و حنذ و هم نیز مرتد نشوند و منتهای کار جز تنافس چیزی دیگر نباشد
مقصود فقیر ازین تقریر آنست که ارباب نظر بخوبی دریابند که مؤلف رساله بر الزام شان
هم قدرتی ندارد و مقلدین فاضل کربلائی خواهند گفت که تنافس دنیوی زیاده ازین چه

خواهد بود که از مالک بن نویره و اتباع و اشیاع او از مقصرین حقوق و مبدلین امور سر زد
نه بلکه بروایات سابقه مقصود ذاتی و مطلوب اصلی این گروه دین فروش دنیا خر همین رغبت
دنیا و دوستی زر بود که زکوة ندادند و عهدیکه در وقت اسلام در باب زکوة و جمع و تفویض
صدقات بسته بمجرد علم بوفات سرور کائنات صلعم کما یدل علیه استدلالهم بالکریمة اعنی
خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ بشکستند اینهمه بالبداهة الاولیة تنافس دنیوی بود بلکه احداث و ارتداد
بالمعنی المعلوم نیز بود و از اینجا مانند تباشیر صبح صادق بر منصهٔ ظهور جلوه گر نمود که قول مؤلف هرگاه
از احداث ارتداد مراد نباشد لامحاله امر خلافت خواهد بود که خلفای راشدین بغصب آن پرداختند
باطل محض است اول باید که دلیل بر حصر اقامت نماید باز باین مزخرفات لب گشاید **قوله** و مع هذا
الخ **اقول** هرگاه بعدم وقوع شرک این نص موجود باشد پس تضعیف جواب فاضل کرمانی و عسقلانی
و ستایش جوابیکه خود مؤلف تحریر آن بمبادرت فرموده و بعضی از مقدمات در آن افزوده
بر جای خود نباشد والحمد لله علی ذلک **قوله** هرگاه از احداث الخ **اقول** اگر مراد از ارتداد
رجوع از اصل اسلام است پس بر تقدیر شارح کرمانی و صاحب نهایه و مجمع البحار البته مراد نباشد
لیکن لازم نمی آید که امر غصب خلافت مرتضوی که معاذ الله بزعم امامیه از خلفای
ثلثه بظهور آمد خواهد بود زیرا که تنافس دنیوی منحصر در غصب خلافت نیست کما عرفت
لِانْطِبَاقِهٖ عَلٰی مَنْ یُنْکِرُ الزَّکٰوةَ مُسْتَدِلِّیْنَ بِالْقُرْاٰنِ قَائِلِیْنَ بِاَنَّ فَرْضِیَّتَهَا
مُخْتَصَّةٌ بِزَمَانِ سَیِّدِ الْاِنْسِ وَالْجَانِّ وَلَا یَخْفٰی اَنَّ عَذَابَ النَّارِ لِهٰؤُلَاءِ الْمُعَانِدِیْنَ
مِنْ اَهْلِ الْبَغْیِ وَالْعُدْوَانِ یَبْقٰی کَمَا یَدُلُّ عَلَیْهِ صِحَاحُ الْاَحَادِیْثِ بَلْ نُصُوْصُ
الْفُرْقَانِ **قوله** اگر کسی آه **اقول** دلالت صریح این حدیث بر غصب خلافت مرتضوی مخدوش
و ممنوع است چه احتمال دارد که این حدیث در مخاطبه زمره انصار صدور یافته باشد چنانکه
مؤلف لبیب نیز خواهد گفت که خطاب لا ادری تحدثون بعدک مخصوص بجناب صدیق

واتباع و اشیاع اوست و حال آنکه مؤلف در مقام مشار الیه مستدل است اختراع احتمال دیگر را
کفایت نمیکند بخلاف منصب این هیچمدان که توجیهی و معنی بیش نیست پس مقصود ازین حدیث آنکه
اینگروه انصار چنان بینماید که از شما حرصی بر امارت و خلافت صادر خواهد شد و این حرص در امارت
و خلافت که خاصه منصب قریش است موجب ندامت در روز قیامت خواهد بود و همچنین واقع شد
که گروه انصار بعد از واقعه سید الابرار ص در سقیفه گرد آمدند و خواستند که سعد بن عباده را
بر مسند امارت بنشانند و بحمد الله که انصار بعد از غفلت و لغزش خویش دران روز که
نمونه روز قیامت مورد کریمه ان زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها تذهل
کل مرضعة عما ارضعت وتضع کل ذات حمل حملها وتری الناس
سکاری وما هم بسکاری بود زود تر بساحل هشیاری رسیدند و بمجرد ایقاظ جناب
افضل الصدیقین و تنبیه فاروق اعظم متنبه گردیدند پس حدیث مذکور مثبت خلافت خلفای
راشدین باشد نه مبطل خلافت ایشان رضوان الله علیهم اجمعین و ایضا بر اصول امامیه محتمل است
که جناب امیر و بعضی از اتباع و اشیاع او مراد باشند که شب هنگام بر سواری الدل جناب
فاطمه زهرا و حسنین را در بدر گردانیدند و با وصف وصیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
که بار بار بصبر و سکون امر فرموده خواستند که بتفرق جماعت و شق عصای مسلمین مشغول شوند
و این قسم احادیث که دران تحذیر از حرص علی الاماره مذکور است در کتب فریقین مروی و مسطور
چنانچه بر ناظرین مجلدات بحار الانوار مخفی نیست و چون معاذ الله بر روایات امامیه از جناب
سیده هم ترک وصیت بجهت صنعت مصارعت با عمر فاروق واقع شد چنانچه روایت مجلسی
در بحار بران شاهد است و از انجاست که در مجمع البحرین میگوید و منه حدیث فاطمة
فاخذت بتلابیب عمر فجذبته الیها انتهی و هم ترک تقیه لفظ ثبت از فاطمه
قدر جسمان است حاشا جنابها عن ذلک و نیز محتمل است که اکثری از مقبولین امامیه

مراد باشند که سر تیر را شیدند و بر وقت موعود نیز و جناب امیر شرف حضور نیافتند و مصداق
خاص حقیقه شدند کما فی البحار و سیجی تفصیله انشاء الله تعالی و علاوه غیر از کاسه لیسی خلفا و جز حسن
امارت قضاء دمشق و حکومت کوفه و بصره چیزی دیگر نبوده باشد و بر عاقل تیز هوش مخفی نیست
که اگر کسی تصفح و تفحص کند در کتب حدیث اهل التشیع بلکه بسیار احادیث خواهد یافت که دال بر حقیقت
خلافت خلفای راشدین است و این معجزه نبوی است که بر امر مستقبل متنبه کردند و بحمد الله تعالی کلمات
دینیه آن عالی را فرا گرفت و موجب بصیرت اولی الابصار و باعث کعوبت و سرزنش بلکه
استیصال مفسدان روزگار گشت چنانچه روایات کتب معتمده محدثین ایشان قبل ازین
بر زبان قلم تفویض یافت و تازه تر اینکه فاضل کاشانی در خلاصة المنهج و صاحب تفسیر
علوی در ذیل تفسیر آیت کریمه یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ
جاءتکم جنود فارسلنا علیهم ریحا و جنودا لم تروها و کان الله بما تعملون بصیرا
که بغزوه خندق تعلق دارد می نویسند که حضرت خود هم در کشیدن خاک و بالا آوردن آن از مغاک
شریک اصحاب بود و دعا در حق ایشان میفرمود اللهم ان العیش عیش الآخرة فاغفر
الانصار و المهاجرین درین اثنا سنگی در غایت صلابت پدید آمد آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم را خبر کردند تیشه بدست گرفت و بر سر سنگ زد دو دانگ آن بشکست و نوری
بجست گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند نوبت دوم دانگ دیگر شکست و نوری دیگر
ظاهر گشت فرمود بلاد یمن بدست من دادند سوم بار تمام سنگ را در هم شکست گفت الله
اکبر تعالی ملک فارس بقبضه اقتدار من رسید منافقان میگفتند این مرد خلق را بازی
میدهد چه امروز از ترس دشمن خندق میکند و بفتح فارس و شام و یمن وعده میکند انتهی عبارة الکتاب
الثانی مختصرا همچنین صاحب مجمع البیان و مفسرین دیگر بطرق متنوعه و اسناد مختلفه این قصه را
وارد کرده اند پس معلوم شد که روایات صحیحه بر ثبوت این واقعه دال است و اراده واحد را اجا

انکارش نیست و دو رینجا حکایتی عجیب طولانی است که مفادش بعبارت
موجز ادا می شود و آن اینست که بعضی از مدعیان علم و فضل در وقت ذکر این روایات بعضی را که حاضر
که ظاهرش دلالت بر منافات اصحاب دارد چنانکه گذشت و محصل بعضی تشبیه مخاطبین به بنی اسرائیل
است بحث کردند گفتم اگر این احادیث که مجلسی هم بطرق متنوعه و دیگر اساطین شیعه باسناد خویش
در بحار و غیره آورده اند دلالت بر بطلان خلافت خلفای ثلثه کنند خلافت حضرت امیر بطریق اولی
برهم شود و امامت یازده امام که بران مبتنی است بلا ریب ویران و نابود گردد و چه خوش گفت صاحب
تحفه اثنا عشریه انار الله برهانه شعر شادم که از رقیبان دامن فشان گذشتی * گو مشت خاک ما هم بر باد رفته
باشد قوله پس مصنف باید که الخ اقول چون بر احتمالات مذکوره اطلاع یافتی دریافت کرده باشی
که دعوی مؤلف که این حدیث صریح در غصب خلافت است تلبیسی بیش نیست و بر سالک امامیه حسرت
زاید در صورت بسیار مصور بود مثلا پیغمبر مود که شما ای فلان و فلان غصب حقوق اهلبیت مرا
اراده میکنید و این موجب شقاوت ابدی و مستوجب مزید عذاب و نکال سرمدیست و ای
فلان و فلان از خواب غفلت بیدار باشید و پنبه ذهول از گوشها بیرون آرید و بدانید که
خلیفه برحق و امام مطلق علی بن ابی طالب است و علامات امامت فقط در ذات او گرد آمده
که آثار او در مخزون زائیده و بشهادتین بلکه کتب سماویه گویا گردیده و بر بازوی راست او آیت
کریمه و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا زیب رقم پذیرفته و از خمیازه بدهن کشودن و بعد
کشیدن منزه گشته و گاهی محتلم نشده و سایه اش بر زمین نیفتاده و بوی دهن و دو ابهامش عنبر نافه
تا تاریخ نهاده و بر سنگ مهر زده و زمین سر از او را پوشیده و دعایش مستجاب شده و در عین رکوع
انگشتری که قیمتش خراج شام باشد و حله هزار دینار بسائلی بخشیده و از صغیره و کبیره عمدا و سهوا
قبل الامامة و بعدها معصوم بوجود آمده الی غیر ذلک یازده کس از اولاد او نیز بهمین صفات
متصف خواهند شد و در حین کوچ خواتیم و حلل بعنوان کوچ خواهند داد کما فی انوار العرفان و الصراط

المستقیم علی ما فی المفتاح والکافی وروضة الاخبار والعماد والبحار بشنوید وبر اقوال وگوش فرا دارید واطاعت او کنید واز عصیان وعداوتش اجتناب نمایید وامثال ذلک من العبارات الواضحة الدالة وحالانکه بر اصول طائفه متشیعین وصیتکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در حالت احتضار بمقتضای وَاَنذِرْ عَشِیرَتَکَ الاَقرَبِینَ بعبد الله عباس فرمود وتاکید تمام ارشاد نمود ونیز بزعم شیعه از دلائل امامت حضرت امیر وغصب وعدوان اصحابست کما یلوح من فتن المجلسی مؤید خلافت صدیق می باشد وبر عدم خلافت بلافصل حضرت امیر دلالت میکند ودرین مقام بر قدر ضرورت اکتفا می شود قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَلَمْ اَزَلْ لَهُ کَمَا اَمَرَنِی بِهِ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَوَصَّانِی بِمَوَدَّتِهِ عَلَیَّ وَاِنَّهُ لَاَکْبَرُ عَمَلٍ عِنْدَهُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ثُمَّ مَضٰی مِنَ الزَّمَانِ وَحَضَرَتْ رَسُولَ اللهِ الْوَفَاةُ فَحَضَرْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ فِدَاکَ اَبِی وَاُمِّی یَا رَسُولَ اللهِ قَدْ دَنَا اَجَلُکَ فَمَا تَاْمُرُنِی فَقَالَ ابْنَ عَبَّاسٍ خَالِفْ عَلِیًّا وَلَا تَکُونَنَّ لَهُ ظَهِیرًا وَلَا وَلِیًّا قُلْتُ یَا رَسُولَ اللهِ فَلِمَ لَا تَاْمُرُ النَّاسَ بِتَرْکِ مُخَالَفَتِهِ قَالَ فَبَکٰی رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ حَتّٰی اُغْمِیَ عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ یَا ابْنَ عَبَّاسٍ سَبَقَ الْکِتَابُ فِیهِمْ وَعِلْمُ رَبِّی وَالَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ نَبِیًّا لَا یَخْرُجُ اَحَدٌ مِمَّنْ خَالَفَهُ وَاَنْکَرَ حَقَّهُ مِنَ الدُّنْیَا حَتّٰی یُغَیِّرَ اللهُ مَا بِهِ مِنْ نِعْمَةٍ یَا ابْنَ عَبَّاسٍ اِنْ اَرَدْتَ وَجْهَ اللهِ وَلِقَائَهُ وَهُوَ عَنْکَ رَاضٍ فَاسْلُکْ طَرِیقَ عَلِیِّ بْنِ اَبِی طَالِبٍ فَمِلْ مَعَهُ حَیْثُ مَا مَالَ وَارْضَ بِهِ اِمَامًا وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَوَالِ مَنْ وَالَاهُ یَا ابْنَ عَبَّاسٍ احْذَرْ اَنْ یَدْخُلَکَ شَکٌّ فِیهِ فَاِنَّ الشَّکَّ فِی عَلِیٍّ کُفْرٌ انتهی الکفر معنی این حدیث بزبان مجتهدین تعلیمی می شود که ابن عباس گفت که همیشه ملازم ومحب علی علیه السلام بودم پس از ان در هنگام وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم حاضر شدم وگفتم که اکنون اجل تو رسیده است مرا چه چیز امر می نمائی فرمود مخالفت کن وموافقت منما علی را البته تو از برای او معین ومددگار وناصر وتابع ودوست مباش باین معنی که بحسب حالات ظاهره

بسبب مصلحت تقیه از فرقهٔ جابره فاجره کافره همراهی و متابعت و ملازمت علی را مرتکب شو عرض
کردم چرا مردم را امر نمی‌فرمائی که ترک مخالفت او کنند بجدی گریست که بیهوش شد باز فرمود اجل
مبرم است سوگند یاد می‌کنم از دنیا یکسی بیرون نخواهد رفت از گروهی که مخالفت علی نمودند و
انکار حق او کردند تا خدا تغییر فرماید آنچه باو عطا نموده است از نعمت خود و از سلب نماید باز
فرمود که براه علی سلوک کن و دشمن باش بدشمن او تحقیقی که شک کردن در حق علی کفر است انتهی و الفاظ
این حدیث در خطاب ابن عباس که مددگار علی شو الخ صراحةً بر دعوی فقیر دلالت دارد زیرا که
هرگاه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ابن عباس را نهی از اطاعت و نصرت امیر المؤمنین
فرمود ضرورست که او باطاعت حضرت صدیق بحکم حدیث معرفت و اطاعت امام که
تکیه کلام علمای امامیه است مامور خواهد بود و به ثبت المقصود امام سوم نقیض نهی مذکور
و جواب این بچند وجه میتوان گفت اول آنکه آنچه جناب امیر بروایت صاحب بحار روا نبات الحق
و امثال او در جنگ جمل رو برو بی زبیر بن عوام که حدیث عشره فی الجنة بیاد آورد و خود را هم در
ایشان داخل کرد افاده نموده برای اتمام کفایت میکند و خلاصه اش آنکه ای زبیر تو قائل نقطعت
جنت بودی من شنیدم من از نبی لیح تو درین مره گوئیم پس را مخالفت من نمی باید کرد انتهی حالا
معاشر اهل سنت بتقلید جناب امیر بزعم امامیه میگوئیم که آنچه را سعید بن جبیر راوی حدیث ابن عباس که
از فنا او هستی روایت کرده و برای خلافت صدیق تایید میکند ناگزیر قبول کردیم و آنچه او مطابق
مذهب امامیه اخراج نمود چون کشی و صاحب تلخیص و مخبر مهامح ادعی نایند و بسبب تعصب او گواهی بهتان میدهند
و کفتوری در مکائد خود و دیگران نیز تشیع او را باثبات میرسانند از نظر اعتبار ساقط نمودیم
فَاِنَّ اِقْرَارَ الْعُقَلَاءِ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ حُجَّةٌ دُوْنَ الْاِدِّعَاءِ لِاَنْفُسِهِمْ كَمَا قَالَ عُلَمَاءُ الطَّائِفَتَيْنِ وَ اجمع
غیر متناهیة دوم آنکه چون از حال ابن عباس تتبع نمائیم و روایات قدمای شیعه را در
مطالعه آریم بیک معلوم میشود که او ناصر و معین و مطیع خلفای راشدین بوده و هرگز معتقد خلا

بلافصل

بلا فصل جناب امیر نشده بلکه بر حقیت خلفای ثلثه ثبات و قرار ورزیده پس واضح شد که دلالت
نقیض های مزبور برای خصم هرگز مفید نیست بلکه ساقط عن الاعتبار است و اگر اطاعت و نصرت
ابن عباس را در باره خلفا بر تقیه حمل کنند و گویند که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم برای همین
مصلحت تقیه و حفظ جان و ناموس وی را از اطاعت و انقیاد مرتضوی منع فرمود چنانچه مترجمین
بحار در اثنای ترجمه از کیسه خود چیزی در سطر بعد آن روایت بحار زیاده کرده و از بیت مغشوش
خویش رنگ شکسته پس روایت تفسیر اهل بیت کما تسمع الفاظها فی المسلک الثانی این تاویل
قبول را دمی نماید و ملخص آن این است که جناب امیر ابن عباس را از گوساله پرستان شمار فرموده
پس اگر اطاعت و موالات خلفا از صمیم قلب نباشد صدق گوساله پرستی از محالات خواهد بود
و مقام تحیر است که علمای امامیه را به تقیه ابن عباس اطلاع حاصل شود و جناب امیر که سینه مبارکش
مثل لوح محفوظ حاوی هر رطب و یابس بود ولی خبر از آن نبود باین همه بمکاید شیطان و آگاهی اگر بعضی
گوساله پرستی بر شخصی که به تقیه موالی و مطیع خلفا باشد صادق آید پس اول می باید که حضرت امیر که در
اختیار تقیه از اصول امامیه است مثل سلمان و ابوذر هم سابق الاقدام بود معاذ الله امام گوساله پرستان
باشد و اللازم باطل فالملزوم مثله و در بیان اطاعت و انقیاد ابن عباس نسبت به خلفا از صمیم
قلب بود و قریب سی روایت در کتب معتبره شیعه موجود و آنچه در اینجا ایراد کردم گلی از گلشن و خوشه
از خرمن است سوم آنکه از منطوق حدیث مذکور علی الظاهر واضح و هویدا است که
خلفای ثلثه معادات با جناب مرتضوی نداشتند زیرا که حق تعالی ایشان را بانواع نعم وافره تایید
فرموده و عالمی را بر طبق بشارات مصطفوی بر دست ایشان راه راست نمود و اگر دشمن علی بودند
می بایست که مثل خوارج خذلهم الله مسلوب النعمة می شدند و کلام مقدس نبوی مقارن قسم
حتمی مخالف نفس الامر می گردید و هیچ یک از اعمال ایشان در بارگاه خداوندی مقبول نمی افتاد
و حال آنکه در کلینی نیز حدیثیست که جهادات و مقاتلات ایشان بدرجه قبول رسید پس معلوم

شد که عبد الله بن عباس را که در خاتمهٔ حدیث امر باطاعت و انقیاد نموده اند محمول بر وقت
امامت حضرت امیر است نه قبل از آن چنین مذهب اهل حق است و مؤید این مدعا است قید
انا ما دحیت الارض به اماما یعنی اطاعت و انقیاد کن و باو خوشنود باش در حالیکه او امام
باشد و مراد از آنکه تردد در حق علی کفر است تردد و شک نمودن در استحقاق آنجناب است
چنانچه مذهب خوارج است سود الله وجوههم و مؤکد و مؤسس این فهم است حال
عبد الله بن عباس که در وقت خلافت مرتضوی اعانت و نصرت آنجناب مثل اعانت
خلفای ثلثه اختیار کرد و برای الزام آن اشقیا حینیکه تکفیر حضرت مرتضی معاذ الله شروع
کردند کمر همت محکم بست و حق جلی و علانیه خلوص نیتش در مناظرهٔ آن گروه بی دین و را نقاب
کرد والحمد لله علی وضوح الحجة البالغة و در وقتیکه حضرت مرتضوی جناب سیده را سوار
دلدل کرد و بکو گردانید هرگز دلش سپید و لحضرت آنجناب قرار گرفت بلکه تقیه اطاعت
و انقیاد خلیفهٔ اول را پیش نهاد خویش نمود چنانچه از بحار و غیر آن بثبوت رسیده چهارم
آنکه غرض ابن عباس که زندگی تو آخر شد و اجل تو نزدیک رسید اکنون در بارهٔ
علی مرتضی مرا چه حکم میفرمائی و چه امر میدهی با ترک مخالفت وی امر نمی نمائی علی ما فی الروایة
المذکورة و دلیل صریح بر آنست که تا آخر حیات جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
صحابه مامور بترک مخالفت نموده اند تا بامر امامت مرتضوی چنانچه در اذهان شیعه است
چه رسید چه اگر جناب مصطفوی در روز غدیر بخلافت بلا فصل امیر المؤمنین اهتمام میفرمود
و نص بر امامت مرتضوی می نمود الی غیر ذلک من المقامات المرقومة غرض ابن عباس
بجناب اشرف الناس صورتی از امکان نمیداشت و مؤید این است سؤالات اصحاب
دیگر از بلا فصل وقت بیماری حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در کتب قوم پیش از
بطرق مشهوره معتبره مرویست از جمله که در باب ششصد و چهارم از حیات القلوب

که در بیان وفات شریف وکیفیت غسل وکفن ودفن ونماز وانچه مقارن آن گذشته منعقد
گشته سوال عبد الله مسعود است که یا رسول الله که ترا غسل خواهد داد چون وفات یابی
حضرت فرمود که هر پیغمبر را وصی ونایب او غسل میدهد گفتم وصی تو کیست یا رسول الله
گفت علی بن ابیطالب الی آخره وسوال ابن عباس وجواب افضل الناس صراحة اقتضای
آن میکند که اصحاب مخالفت نبوی می کردند والا بایستی فرمود که هنوز مخالفت وعداوت او
مرا برطرف نکرده اند از سرکه خلافت علی چه نام می بری وازینجا واضح تر شد که دعاوی لاطائل
واخبار داله بر امامت بلا فصل امیر کبیر وآنکه امر امامتش مفروض از جناب احدیت بود و
خلافت خلفای ثلثه مبتنی بر غصب عدوان واینهمه بزرگان واجب التبری والعداوة اند
ساخته وپرداخته عبد الله بن سبا واتباع واشیاع آن قدوة الاشقیا است چنانچه در
آخر این اوراق باعتراف اکابر طائفه حال آن لئیم برهمین اسلوب بتفصیل خواهم کرد انشاء الله تعالی
مقصود اصلی آن لعین ازان استیصال نبوت جناب سید المرسلین صلعم بود که مردم بایقین بدانند
که با وصف تاکیدات ایزدی وعتابات الهی که زیادت بران متخیل نباشد حتی که گرفتاری
عذاب دائمی بر تقدیر مساهله برای انحضرت صلعم نازل شود باز تعلل وتساهل بمیان آید وثانیا آنکه
ارتداد وکفر تمامی اصحاب واهلبیت امجاد در قلوب بنی آدم رسوخ یابد ودند عاوی یهود که از دیرها
در دلهای ایشان مرتکز بود بظهور رسد انجامید بخوبترین وجوه برآید واز بعض ابن عباس وابن مسعود
اینهم بوضوح انجامید که مثل حدیث نزول نجم وحدیث مکالمه شمس وحدیث نزول وتداول جام
که صدوق در مجالس ودیلمی در ارشاد اخراج نموده اند ودفترها در بیان اختلافش وافی نیست
همه از موضوعات شاگردان شیخ نجدلیست بعنایت الهی اگر زنده بمانم در رسائل دیگر ضبط میکنیم
ونیز در حضرت مؤلف ارسال میدارم شعر ورنمانیم عذرها بپذیر * ای بسا آرزو که خاک شده
پنجم آنکه جواب سید الرسل بعد حصول فاقه دعوی متشیعین را که جناب امیر خلیفه بلا فصل بود

خلافت

و خلافت خلفای ثلثه باطل و بی اصل از بیخ و بنیاد بر میکنند زیرا که مآلش اینست که در علم الهی
قرار یافته و قضای مبرم گشته که خلافت بسوی دیگران منصرف شود یعنی ازین سبب بخلافت ما
او نص نمی کنم و مردم را بترک مخالفتش علی العموم امر نمیفرمایم که در صورت مجادله با جناب اقدس
الهی خواهد بود و از مجادله انبیا علیهم السلام را تحذیر فرموده قال الله تبارک و تعالی فلما
ذهب عن ابراهیم الروع وجاءته البشری یجادلنا فی قوم لوط ان ابراهیم لحلیم اواه
منیب یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک وانهم آتیهم عذاب غیر
مردود وایمدعا از اصول اربعه بلکه از ثمانیه بر جا خود روشن است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
قبل از واقعه غدیر بلکه قبل هجرت بمدینه منکشف بود که خلافت بلافصل علوی شدنی نیست و قضا
مبرم است نه معلق پس نص غدیری بر امامت امیر المومنین و حسنین و دیگر واقعات که آنها را در نصوص
می شمارند اصلی نداشته باشد و پاره پاره شد آنچه از اتباع و اشیاع ابن سبا مثل مجلسی در بحار و غیر او
میگویند که غرض آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از فرستادن لشکر اسامه اخراج اصحاب بود تا بعد
آنجناب با امیر المومنین منازعت نکنند و جمعی را برگماشت تا ایشان را اخراج نمایند اینست
حال روایات شیعه و اخباری که تعلق باخر زمان حیات شریف دارد که برای خلافت
صدیق مؤید و بنیاد مزعومی خلافت بلافصل را مبید است و در بحار و ابا
دیگر است که صدور آنها درباره امامتش بتصریح تمام در مکه قبل از هجرت بمدینه بر خلاف
اصول خویش کما مر سابقا و آنفا معتقد اند چنانچه امام اعظم حلی در شرح تجرید بتفصیل قول استاد خود
اعنی و للنص الجلی فی قوله سلموا علیه بامرة المومنین وانت الخلیفة بعدی و غیرهما گفته
اقول هذا دلیل ثان علی ان الامام هو علی علیه السلام وهو النص الجلی من رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی مواضع تواترت به الامامیة ونقلها غیرهم نقلا شائعا ذائعا منها
انه لما انزل قوله تعالی وانذر عشیرتک الاقربین امر رسول الله صلی الله علیه و آله

ابا طالب علیه السلام ان یصنع له طعاما وجمع بنی عبد المطلب فقال لهم ایکم
یوازرنی ویعیننی یکن اخی وخلیفتی من بعدی ووصیی فقال ع انا ابایعک وازرک
فقال علیه السلام هذا اخی ووصیی وخلیفتی من بعدی ووارثی فاسمعوا له
واطیعوا الی آخره **عجب از شیخ حلی** که خیال میکند که غایة الامر تخصیص تصدق بنی
عبد المطلب است که نفاق وکفر شان الاشد وقتا بر روایات شیعه خواهی شنید نسبت بخلفاء ثلثه
که حاضر شوند بعضی اصدق لهجه است بگواهی شافی بر اتصال و انفصال هر دو برابر است
علاوه بر تقدیر اتصال کلام مخبر صادق مخالف واقع می افتد والا باوصف الصلاح
ذاتیات خلافت بلکه ایات نیز کما فی الصوارم ثبوت خلافت لازم می آید فتعین الانفصال
وهو المطلوب **سیزدهم آنکه مکذب** این روایت قطع از آنچه وسیاق النسبی
و آنچه اهل حق گفته اند حدیثیست که شیخ الشیخ است عن سلمان الفارسی قال سالت
رسول الله صلی الله علیه وسلم من وصیک من امتک فانه لم یبعث الله
نبیا الا کان له وصی من امته فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لم یبین لی
بعد فمکثت ما شاء الله ان امکث ثم دخلت المسجد فنادانی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقال یا سلمان سالتنی عن وصیی من امتی فهل تدری من کان وصی
موسی من امته فقلت کان وصیه یوشع بن نون فتاه فقال فهل تدری لم کان اوصی
الیه قلت الله ورسوله اعلم قال اوصی الیه لانه کان اعلم امته بعده ووصیی واعلم
امتی بعدی علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی سلمان فارسی میگوید که روزی من از جناب
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدم که وصی تو ازین امت کیست زیرا که خدای تعالی
هیچ نبی مبعوث نکرد مگر آنکه وصی واز امتش قرار داد حضرت فرمود که هنوز بر من واضح نشده که وصی
کیست پس مدتی درنگی کردم چندانکه خدا میخواست در مسجد داخل شدم حضرت مرا آواز داد و فرمود که ای

سلمان تو از تعیین وصی من سوال کرده بودی بیا تا بدانی که وصی موسی از اهلش که بود گفتم که یوشع
بن نون که لفظ وصی در حق او و بکتاب مجید استعمال یافته فرمود هیچ میدانی که سبب وصی بودنش چه
بود گفتم که خدا و رسول و نیک میدانند فرمود بجهت آنست که او اعلم امت موسی بود و امام
و وصی اعلم امت بعد من علی بن ابی طالب است و در بعضی از کتب معتبره از ارکان اربعه امامیه همین
سوال در زبان اخیر یهودی منقول است و جواب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باین نهج بیاد می آید
ازین امر گاهی کسی از من نپرسیده و من کسی این را از درمیان ننهادم اکنون بدانید که علی
بن ابی طالب خلیفه من است و وجه دلالت روایت شیخ صدوق بر مدعای بنده نیز کالشمس فی
نصف النهار است زیرا که باتفاق فریقین بلکه تمامی امت هجرت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
سوی مدینه بعد وفات حضرت ابی طالب است کما لا یخفی و در بحار و حیات القلوب هم مصرح
است که سلمان بعد هجرت بزمان دراز بخدمت مصطفوی صلعم مشرف شده کما سیأتی فی
المسلک الآتی ان شاء الله تعالی و از حدیث امالی ایضا بظهور پیوست که اعلمیت حضرت امیر
خود جناب پیغمبر بشیر را تا این وقت معلوم نبود پس دیگر کسی را چگونه معرفت آن باشد و از اینجا
بسیاری از روایات شیعیان در باره اعلمیت مرتضوی که قبل ازین زمانست موضوع و مفتری
میگردد و بدین قدر چه موقوف است زیرا که از لوامع الانوار بهی لامع است بروایت ابن عباس
رضی الله عنهما که بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آخر عمر بعد از مراجعت بسوی جبرئیل و مراجعت
جبرئیل با اسرافیل و مراجعت اسرافیل بسوی حضرت رب جلیل این عقیده حل شده که محبت مرتضوی
در آخر برای محبت تضحی می بخشد چه جای اقرار امامت و خلافت بلافصل و ازینجا تمامی
احادیث این قوم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در باره محبت امیر المومنین روایت نموده اند
و دال بر آنست که فقط این محبت برای دخول جنت کافی و وافی است بلکه هیچ گناهی بعد از آن
مضر نمی شود الی غیر ذلک من الامور التی اشرت الیها سابقا و آنفا انهم رکیکة بالاین

خبر ابهام که در حصول امامت بلافصل در اخبار امامیه و اصول ایشان واقع است مؤلف
رساله بی آنکه بدید از ادله کتاب الفین امام اعظم خویش که ملعبه اطفال محدثین و متکلمین توان شمرد و کمالات
یحیی علی بن طالع جوابه المسمی بقرة العینین برد الالفین اشاره فرماید بر خود می بالد و دعوی می نماید که امر خلافت
مرتضوی از امور مقرره منصوصه بوده فاعتبروا یا اولی الالباب و قوله ان هذا الشیء عجاب یک
با تجلب بسیاری از اشکالات و اعتراضات از روایت ملا مجلسی که اصول متشیعین را بیخ کن
است بخاطر هیچمدان موج زن است لیکن بخوف تطویل کلام از ذکر آن حذر نموده در تقییم کلمات
منویه مخاطب غور و فکری کنم قوله آیا نمی بینی الخ اقول بلی می بینم که ایراد سین برای
استقبال است لیکن قید قرب که بجمله حضرت مؤلف را بکار آید و از روی او یعنی بعدیت متصله
بلافصل رو نماید در نفس الامر ضروری نیست بچند وجه اول آنکه غلبه اهل روم بعد مغلوبی شان در چند
سال اتفاق افتاده و حق تعالی در محکمات قرآنی حرف سین در انجا استعمال فرموده که وهم
من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین و در واقع امر بیرا که در چند سال منقضیه شهود جلوه گر
شود قریب نتوان گفت و نزد جناب قدس الهی بمقتضای انهم یرونه بعیدا و نراه قریبا
متصف بقرب بلکه اقربیت باشد الی غیر ذلک من الآیات القرآنیة کادت من الکثرة
ان لا تتناهی دوم آنکه حضرت سید المرسلین ابلغ البلغا که کلامش در بلاغت فوق
کلام کل مخلوق نزد ارباب انصاف است در حدیث افتراق امت بهفتاد و سه فرقه که نزد
علمای فریقین مسلم الثبوت است حرف سین ایراد نموده که ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقه
و بر مزعوم مؤلف رساله ضرور است که این همه فرق در زندگانی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
یا بمجرد وفات شریف در عالم موجود شده باشد و این امر بشهادت کتب معتبره که در مقالات
اهل عالم تصنیف گشته و نزد علمای فریقین هویدا و اول سند باشند ملل و نحل قاضی ابوبکر باقلانی
و فاضل تفتازانی و تبصرة العوام سید مرتضی باطل است زیرا که درین افتراق

متعلق صفحه ۲۶۴ س۵ بدان أيدك الله تعالى كه صدر حديث مسطور اينست كه روزى
آنحضرت صلى الله عليه و آله وسلم هر يكى از آل عبا بعد ديگرى ديد و زار زار گريست از علتش سوال كردند فرمود اى ابن عباس
اگر ملائكه مقربين و انبيا و مرسلين بر تفضيل على فراهم شوند و حال آنكه فراهم نخواهند آمد هر آئينه بدوزخ معذب گردند گفتم كيسى
هست كه او را دشمن دارد فرمود قوميكه خيال دارند كه از امت من اند و نصيبى از اسلام نيافته اند بعضا تفضيل شان اهل بيت كه بهترين مردم اند از
افضل و بهتر نخيد اگر هيچ نبى گرامى تر از من نيست و هيچ وصى از وصى من نيست انتهى اقول مضمون از جناب پيغمبر صلى الله عليه و آله وسلم در باره
خود امير المؤمنين در كتب شيعه مثل نهج و غير آن بيش از پيش مرويست و بنده ميگويم كه اگر مراد از اوصيا نايبان انبيا و مرسلين اند
كه بمرتبه نبوت نرسيده اند و نبوت و رسالت بهتر از امامت و وصايت است چنانچه در احتجاجات كتاب اشعيا بيان كرده ام پس لازم
مفضوليت على كرم الله وجهه و اين خلاف مذهب شيعه است كه يازده امام از ما سوا حضرت پيغمبر و ديگر انبيا عليهم الصلوة والسلام
افضل اند چه جاى امير چنانچه در حسام جالسى مبسوط است اگر بعضى علما نزد ايشان خلاف اين مذهب هم سلوك نموده باشند
و اگر مراد اعم از انبيا و رسل و نايبين است پس مستلزم مساوات هر دو جناب بلكه افضليت [illegible] خواهد بود از
زيرا كه خود تصريح كرده اند كه امامت و نبوت و رسالت بهتر است و فضائلش از فضائل آنحضرت صلى الله عليه
و آله وسلم زياده تر كما ذكر فى هذه الاوراق و خود اكابر شيعه مثل محمد بن اسحاق صاحب منهج الصفا از
بارها از زده اظهار ميسازند كه اكابر اولو العزم تفضيل شمرده اند بازهم مى پرسم كه معنى سلب عهده او
از انبيا عليهم السلام چيست اگر مدعا اينست كه در وقت واحد بر تفضيل او اتفاق نكرده اند فلك كلام
آنكه در يك زمانه كى مبعوث شده بودند تا اين اتفاق افتد و اگر مقصود نفى عداوت است هر واحد از
پس اين مخالف اصول طائفه است زيرا كه از كتب دين و ايمان ايشان عداوت هر يكى از انبيا در
بر جاى خود مبين خواهد شد انشاء الله تعالى باقيماند حال ملائكه و آن مشابه بحال انبيا است زيرا كه
شان نيز قابليت و اهليت رؤيا واقع است هنوز بسيارى از ارواح فرشتگان منتظر ورود ايشان

که متمتع بالبس و پیش متوجه رو سیه بدی کشند و در مقعد صدق منتظر فرج و ذکر جمیل آباء و امهات
خود اند پس با استماع ملائکه مقربین و نجباء ایشان نیز در وقت اصدار مقالات فرق در بین فرق همین است
که حکم بعض مرتضی در زمره انبیا، کما ستعرفه ان شاء الله تعالی قطعا ثابت و در ملائکه باین عنوان که سر جداول
ازین قوم بگریبان خجلت فرو شود بسبب آنکه نام کتاب از فکر مقصر افتاده به ثبوت نه پیوسته و لیکن اگر بعضی از
جلدهای بحار و تصانیف حسن صفار بالاستیعاب بهم رسد این آرزو هم چنانکه باید برآید
دادیم نشان ز گنج مقصود ترا * گر ما نرسیدیم تو شاید برسی * سخن ابعد مخفی نماند که معانی بعض
ابن عباس رضی الله عنهما و ما یتعلق به در ذهن قاصر بچهار شق منتهی میشود اول آنکه چون حکم جدید در حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم برآشفت و فرمود اگر مرا موت منظور نیست بار خلافه او اختیار کن و آن حضرت
آنکه هرگاه وجوب موت منظور است تا آنکه از سوال حضرت عمری راه یافت مر اصحاب ترک امتثال امر
نمی فرمائی بعد از گریه فرمود که در باره ایشان اجل مبرم رفته پس امر مذکور عمل نمی توان کرد باز سوم که تقسیم افتاده بود
که منکر استحقاق و مسلوب النعمه خواهد مرد پس وقت امامت اتباع و اطاعتش باید کرد دوم آنکه او را خلیفه خواهی
کرد باز فرمود خلافت او خلاف مصلحت الهی است مخالفتش باید کرد و بخلفا باید گروید باز
و بجواب ظنی و مجاب گردید سوم آنچه مترجم بحار گفته چهارم آنکه امر ترک مخالفت مرتضی نماید و خلفا
را مدخل نبود و بحمد الله که تا حد ما هی راقم الحروف در هر یکی ازین شقوق موجود که بعضی از آن اقسام
صحیح و بعضی باطل باشد چنانچه ابتدا امتحان در ایجاف کتاب کالشمس فی رابعة النهار است

والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

مبحث الیوم القیامة مقتبس از اعطی کتابه بیمینه

مخصوص بسیار دیر کشیده و از وفات شریف تا این افتراق زمانه ممتد بر نگذشته و از اینجاست
که فاضل طبری در کتاب خویش که نامش بر نام بهاء الدین صاحب الدیوان گذاشته بود ذکر مذهب
اعتزال و غیر آن گفته که این مذاهب بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم بالتمام پیدا آمده انتهی
و درین مقام بر یک حدیث از کتاب مذکور که بر بشارتی عظیم مر اهل حق متضمن است اسلام می نمائیم
فاضل مزبور میگوید بدانکه حق جز یکی نمی باشد ازین مذاهب و دلیل برین اشارتیست از حضرت
شریعت خاتم الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم حیث قال ان بنی اسرائیل تفرقت علی اثنتین
وسبعین ملة وستفترق امتی علی ثلث وسبعین ملة کلهم فی النار الا ملة واحدة
قالوا ومن هی یا رسول الله قال التی هم علی ما انا علیه واصحابی یعنی بدرستی و راستی که بنی
اسرائیل یعنی فرزندان حضرت یعقوب متفرق شدند بر هفتاد و دو ملت و فرقه و زود باشد و بسرانجام است که
متفرق شوند امت من بر هفتاد و سه ملت همه ایشان در آتش باشند مگر ملت واحد گفتند کدام است آن ملت
یا رسول الله فرمود آنکسانیکه بر طریق من و بر طریق اصحاب من اند انتهی کلامه بحروفه و بحمد الله که این بزرگ اعلی
متضمن این حدیث بالفاصله چند سطر در رساله بیان اعتقاد شیعه و سنی گفته بدانکه فرق اسلام اگرچه منقسم است
بر هفتاد و سه گروه اول همین اند که ایشان را اهل سنت و جماعت میخوانند و اینطایفه اقتدا بصحابه رسول کنند بعد از
رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انتهی بلفظه پس قیاس شکل اول بدیهی الانتاج برزبان این بزرگ که حضرت
و تصنیف او از هر مقام بیت بکمال قدرت ایزد که سر تسلیم او در پیش فروکرده و بدین نتیجه مرکب شود که سنی
همانست که بر طریق اصحاب رسول است و هر که بر طریق اصحاب رسول است ناجیست سوم آنکه در واقعات جگر
گداز احادیث شریف مذکور شده مثل واقعه شهادت سلطان کربلا علیه التحیة والثنا بر جمیع مر روایات
و تفسیر اجمالا یافته که سیقتل الحسین امتی کان و ان الله لیعاقبهم ما قاتل عدة من علماء الجمهور سوانا له
الصدوق و بلاریب واقعه طف بعد سی بیش از هجرت حضرت خاتم المرسلین قوی به دل خواص اسلام واقع
و پس از پنجاه سال تقریبا از وفات شریف اشرف المخلوقات سمت ظهور یافته و اگر حضرت مولف معصر

روات را و را احادیث رسول ربانی و تحریفات خلفا را در آیات قرآنی بخیال آرد و بمقتضای مذهب خود این
همه دلائل را بجوی نخرد و عبارت صاحب مجمع البحرین را که برای بعضی فرزند خود نگاه میدارم برای الزام او درین مقام
می آرم و آن اینست وَتُسَمّٰی هٰذِهِ السِّیْنُ حَرْفَ تَوَسُّعٍ وَذٰلِکَ لِاَنَّهَا تَقْلِبُ الْمُضَارِعَ مِنَ الزَّمَنِ
الضَّیِّقِ وَهُوَ الْحَالُ اِلَی الزَّمَنِ الْمُوَسَّعِ وَهُوَ الْاِسْتِقْبَالُ پس عوض بعدیت متصله کجا باقیماند و در مقام
دیگر نیز اشاره بلکه تصریح برخلاف صوفیا لیه مولف کرده چهارم آنکه این همه بعد تنزل و تسلیم بوده والا مارا
میرسد که بگوییم که شهید ثالث امامیه در کتاب احقاق الحق بعد از آنکه حدیث نبوی اِنَّکُمْ سَتَحْرِصُوْنَ عَلَی
الْاِمَارَةِ وَاِنَّهَا سَتَکُوْنُ نَدَامَةً یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فَنِعْمَتِ الْمُرْضِعَةُ وَبِئْسَتِ الْفَاطِمَةُ برای بعض غرض
که مولف در صدد آنست آورده و از شارح هروی نقل کرده که سین درین حدیث برای استقبال است احتمال دیگر
می آرد که محتمل است که سین برای تاکید باشد چنانچه درین آیت کریمه واقع است سَنَکْتُبُ مَا قَالُوْا الآیة انتهی ملخصا
پس مراد آنست که حرص نبوی از بعضی بلا ریب متحقق خواهد شد و مخفی نماند که از عبارت محدث برای اصول الحق
که از تعصب و اتفاق مرد و بسیار فهمیده می شود که حرص کنندگان را استحقاق و لیاقت امارت کما ینبغی بهره نشده
باشد و این را انحصار در ... پس محتمل که خطاب بایشان باشد یا بغیر ایشان یا اگر حضرات شیعه بجمیع امنا ...
که خطاب بصیغه جمع مقتضی آنست که همه مخاطبین در زمان آن سرور موجود باشند لیکن از دلایل سابق برای ...
جماعت و بیا شود که این ضرور نیست چنانچه در اکثر آیات قایل اند و میگویند که مراد از مصداق که بصیغه ...
وَمَنْ یَّرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِیْنِهٖ فَسَوْفَ یَاْتِی اللّٰهُ بِقَوْمٍ و آیت کریمه وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ حضرت امام مهدی و اشیاع
و اتباع او یا اشیاع که در زمان نزول این آیات از ایشان عینی و اثری نبوده بخلاف امیه که از رئیس ایشان نیز در آن
وقت حاضر بود و قبل ازین کلام کاتب الحروف گذشته که محتمل است که خطاب بگروه انصار باشد یعنی احتمالا
دیگر متصل وفات شریف واقع شده فتذکر و لا تکن من الغافلین قوله و مخاطب بصحابه انچ اقول اگر
مراد جمیع صحابه اند حرص ندامت مقبولین ایشان نیز لازم آید که در حقیقت جناب امیر و دیگر اطهار ایشان را ... با
... که ایام متطرق شده کاسب ... خلفا کجا بر ... استحقاق و امارت کو ... شده بود

ودر صورت بعض غیر معین مدعای شیعه کجا به ثبوت میرسد و معلوم نیست که تعیین خلفای راشدین با وجود
چندین احتمالات بکدام دلیل میفرماید امید که تعطش اهل اشتیاق هم و در رفع شود تا بعد ازین الایل مکابر از کتب
فریقین کم و تعداد زیاده تر از الفین باشد بر حقیقت خلفای راشدین گفته آید انشاء الله تعالی **قوله** وإذا دريت
الخ **اقول** اذا عرفت ما تلونا عليك في مواضع عديدة والقينا اليك في مواقع كثيرة
بهجة كلام المؤلف الذكي والفاضل اللوذعي بأبحاث نورانية هي مشكوة الهداية و
الايمان ومصابيح الدراية والاذعان عند اهل الابصار يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار
ظهر لك حق الظهور كالنور على قلل الطور ان ما افاده المحقق الكرماني واجاد المدقق العسقلاني عين
التدقيق بل غاية التحقيق لا يشوبه شيء من الغبار والكدورات ولا يرد عليه شيء من
الاعتراضات فضلا عن ان يكون ليس بمستقيم في نفسه وان ما ادعى هنا الاديب اللبيب
من ان كلام المحدث الجزري في النهاية نص على نهاية مرامه وهو ان المراد من لفظ
المرتدين الذي وقع في حديث سيد المرسلين بعض خواص اصحابه المشهورين من
الوساوس الظلمانية والهواجس النفسانية لا يدل عليه دليل وبرهان وما جاء المؤلف
بسلطان بل تفوه بهفواته على مقتضى عاداته كيف ما كان وستعرف ذلك مرة بعد اخرى
مفصلا ان شاء الله المستعان **قوله** كما نص عليه ابن الاثير **اقول** وبالله التوفيق در اجزای سابق جواب
این ادعا گذشته که هرگز عبارت صاحب نهایه نص درین باب نیست لیکن چون مؤلف باز دعوی نص نموده پس تفصیل
برای عام مفید است از تکرار و طول کلام در نقل عبارت صاحب نهایه درین مقام که بنیاد رساله مؤلف همان
است هرگز نه اندیشیده اول بذکر عبارت مجمع وا رسم بعد ازان ادعای نص بودن را باطل بسازم بعد ازان عبارت
ابن اثیر که مؤلف تحریر آن نموده عبارت کتاب مجمع البحار که کاسه وار است وفي حديث الحوض فيقال
انهم لم يزالوا مرتدين على اعقابهم اي متخلفين عن بعض الواجبات فلم يرد ردة الكفر ولهذا قيده
باعقابهم لانه لم يرتد احد من اصحابه بعده وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب

حالیا باید دانست که درین عبارت چند احتمال است نخستین آنکه لام اول متعلق بقریب یعنی
صیغه مضارع مسند بعلم باشد و لام ثانی بتفسیر یکه متضمن مین جملیست که متخلفین و مقصرین از بعض واجبات شرعی مراد اند
و ارتداد بمعلم سلب الف از اصحاب و ایجاب آن برای اعراب بجای تخلف و تقصیر که موضوع این کلام و حدیث است
تعمیم مراد از صحابه بدلیل تقابل جفاة اعراب خواص و ملازمین جناب سید النبیین پس حاصل عبارت فارسی
بدان گشته که مقصود از ارتداد کفر نیست و الا قید علی اعقابهم لغو خواهد شد و متخلفین و مقصرین از انجهت مراد اند
که در ملازمین خواص اصحاب کسی تخلف و تقصیر از واجبات بعمر نیک ثابت نگردیده یعنی قومی از جفاة اعراب
که تعمیم شد و از مولفة القلوب بودند مقصود گشته پس با بیشتر که موجود حقیقت جفاة اعراب اند نه اصحاب ملازمین
بالتمام احتمال دوم آنکه مرتد شد هر دو جا یعنی که مفهوم است بر متخلفین از انجهت حمل کردیم که ارتداد و لفظ علی
... رده لهی زبان مراد متواتر بودن کسی از اصحاب کافر شده چون این نیست که قومی از جفاة اعراب
کافر گشته اند اول دلیل یعنی آنکه صاحب تحفه بلفظ علی الاعقاب بعد لفظ ارتداد قرینه اراده معنی ... قرار داده و هر دو جا باستعمال لفظ مذکور اطلاق اختیار ساخته و تقیید را از ... اعتبار انداخته پس ...
که یعنی کفر اراده میکنند و تخلف را ... اکثر اصحاب ثابت نمایند هو المقصود احتمال سوم آنکه هر دو لام اول متعلق شود
هر دو جا لفظ ردت بتخلف محمول گردد و صحابیت بملازمین صحبت اختصاص یابد احتمال چهارم عکس این یعنی هر دو لام
را بثانی اختصاص نماید و ردت را بکفر و صحابیت را بعموم حمل ... نیست که هر دو احتمال اخیر را قواعد عربیت مساعد نمی شود
زیرا که در هر دو صورت حرف عطف ... لام ثانی در کار است فافهم ولیس فلیس و در احتمال رابع قباحت دیگر هم پیدا میشود
و ضمن ایجاب خیال باید داشت که بعضی ازان اشاره خواهد رفت سخن بعد گذارش اینست که هر چند احتمالات عقلی دیگر هم
باشد لیکن چون مقصود اصلی درینمقام ابطال الغرض ... یا اثبات صحابه یعنی اول در حوبیت معنی مولف
تعبیر غایبس ... احتمالات دیگر ... پرداختیم ... احتمال اول ... بلکه مقصود
و احتمال ثانی ... نظر ساخته و نص قطعی شده مرجح بلکه مجبوریست اما اول الیس انکه هر گاه تخلف را
از صحابه کبار سلب کرده برای جفاة اعراب اثبات نمود و مورد حدیث تعیین شد چنانکه دانستی بالطریق اولی معلوم گردید

کم ارباب

که احدی از صحابه کبار بعد او بکفر نرفته کما هو مفاد تقریرنا علاوه برین تقریر عبارات علما که شامل یکدیگر افتاده نیز
بر همه گر الانطباق میباید الحمل علی الاتفاق اولی من الحمل علی الشقاق آری اگر در هر دو مقام ارتداد را بر کفر حمل کنیم و
جفاة اعراب را از مصداق آن خصوص خارج نمائیم چنانکه مؤلف کرده تقیید برینمی آید و نظر بران ترتیب ملتفت شود و حصله تقدیر
اینست که احدی از صحابه کفر را اختیار نساخته بلکه کفر بعد الاسلام منحصر در جفاة اعراب است و مقید کردن
صفت علی ما خبار که تخلف صحابه مشهورین است نخواهد بود بلکه یعنی که نفی کفر مستلزم تخلف نیست
لوجود الواسطه و هی کمال الایمان و الاخلاص لا بل الاختصاص کما لا یخفی علی العوام فضلا عن الخواص بل با قیاس آنکه
چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اظهار را باصحابی تعبیر فرموده میباید که همین خواص متخلف باشند فتح قطع النظر عن که
مهر او معارضه [illegible] الفین حال فالمراد من الاصحاب اخیار تا قال اصولهم وقاطع فروعهم بالقطع والیقین لا بالظن و
التخمین کما ستعرف انشاء الله تعالی اما اثبات این خیال مولف لازم می آید که ارتداد و [illegible] قلیلی از جفاة
اعراب محصور باشد و قبل ازین گذشت که این ارتداد و بسیاری از اقوام اعراب بظهور آمد بلکه تخلف از جماعة
شهیر مثل زکوة از بعض جفاة [illegible] باجمع الطباق عبارت انما ارتد قوم من جفاة الاعراب بر [illegible] آن
بخلاف اول یا اثبات این معنی که بر اراده معنی کفر در هر دو مقام خیال کرده قبول کرده شد پس [illegible]
کرارتداد و تخلف مراد از ضرورتی نیست که هرجا قید علی اعقابهم اضافه کنند و تکیه کلام خویش کرده بلکه [illegible]
گفت که صاحب نهایه جا بیکرده کفر بعد از تصریح درین عبارت که ارتداد و تخلف معمول است اراده کرده
راسا بکفر نموده و صاحب مجمع البحار الا عن الاسلام آورده حیث قال فی حدیث الحوض لم یزالوا مرتدین علی
اعقابهم ای متخلفین عن بعض الواجبات لا عن الاسلام الی آخره پس ازین قرینه معلوم شد که در هر دو مقام نفی
و اثبات همان تقصیر و تخلف مراد است که سخن دران همه و لا تغیر و الا نما بران بود که [illegible] سگشتند [illegible] از احدی
اصحابه بعده و انما کفر قوم من جفاة الاعراب [illegible] اما الباس از آنکه درین ایام محتجه انما زخند انجام [illegible]
و دیگر از مجلد اول شرح صحیح بخاری که در صحت اعتبار آن هرگز ریبی پیرامون خاطر محدثین نمی گردد [illegible]
از شرح کرمانی مخصص تائید آسمانی بهم رسید که از نظر شارح مؤلف جزاه الله خیرا جزا و اوصله الی [illegible]

باتمناه گذشته و بسیاری از محدثین ثقات بران علامات توثیق نوشته اند هرگاه بمطالعهٔ آن مشرف شدم
معلوم شد که شارح کرمانی در شرح این حدیث جابجا تحقیق علامه خطابی را که شرح او مسمی باعلام السنن بحسب تصریح صاحب
کشف الظنون بر دیگر شروح مقدم است و وفاتش در سنه سه صد و هشتاد و هشت اتفاق افتاده مطمح نظر دارد
و در مقامات متعدده عبارتش را بطور سند آورده عبارت مقام اول که متعلق بغرض است آنکه قال الخطابی
لم یرد بقوله مرتدین الردة عن الاسلام ولذلک قیده بقوله علی اعقابهم ومعناه التخلف عن الحقوق لو ابعد کقولهم
ارتد فلان علی عقبیه اذا رجع الی وراء ولم یرتد بحمد الله احد من اصحابه انما ارتد قوم من جفاة الاعراب الذین دخلوا
فی الاسلام رغبة و رهبة کعیینة بن حصین و نحوه انتهی و بر متبحرین مخفی نیست که مطلب ابوسلیمان خطابی که
فاضل کامل و نقال فرموده تایید آن از دیگر شروح بخاری مثل عمدة القاری و فیض الباری که سید محمد جعفر بن
جلال الدین محمد جعفر نوشته نیز دریافت می شود و حاصل این تقریر و التحریر صاحب نهایه و مجمع البحار گفته اند چنانکه
می بینی یکی است بلکه عبارات ایشان باهم گویا تا بکلمه اکثر الفاظ انتهای در سلک و رشته منسلک پس معلوم شد
که مقصود این هر دو فاضل نیز اثبات ارتداد جفاة اعراب است بمعنی تخلف و تقصیر و نفی آن از اصحاب حضرت بشیر و
نذیر و بحمد الله که فقیر به برکات انفاس و صحبت حضرت خاتمة المحدثین مرشد برحق صاحب تحفه اثنا عشریه ابقاه الله
برهانه الی یوم الدین اکنون بمراجعت باین نسخ متعدده تایید معنی مذکور ملهم شده کما لا یخفی علی من نظر الی الاوراق
السابقة بار دیگر اولیای حضرت مولف رساله عود کرده بگویند که درین عبارات نیز مراد شارح کرمانی آنجا
تخلف بعضی اصحاب مشهورین است بیان دلیل بعینه که در فهم عبارت نهایه گذشت پس چه اولویت در معنی که عبارت
نهایه و مجمع البحار را بجانب کلام محقق کرمانی بازگردانند حیثیت عکس آن چرا جایز بلکه واجب باشد گوئیم اول آنکه خود
حضرت مولف از عبارت کرمانی مستقلا نفی تخلف اصحاب به ارتداد ایشان [illegible] عاری دانسته و اثبات آن
برای جفاة اعراب فهمیده و ازینجاست که در پی رد آنها گردیده و دوم درین مقام نظر بعبادت صحابه سالها صلی الله علیه
و آله و صحابه کافه اجمعین جابجا دیده ام دعای الکرمانی و صاحب فتح الباری انه علیه الصلوة والسلام اراد خواص صحابه بل المرتدین
من جفاة الاعراب [illegible] بل اراد بعضهم [illegible] عبارت کرمانی را که دلیل نفی احداث و تخلف از صحابه

کلمت

گیا رست بعبارات صاحب نهایه و مجمع البحار که بزعم مؤلف والا تبار تخلف این اصحاب ازو راجع توان ساخت
دوم آنکه قبل ازین گذشت که مؤلف از عبارت فتح الباری کرمانی فهمیده که انها به اهل ارتداد و سر نیست و را
فرود آورده اند و برین تقدیر نیز ارجاع عبارت کرمانی بسوی نهایه و مجمع بر صوب خیالیه مؤلف از مستبعدات است چه خویش گفت
هر که گفت خود کرده را درمانی نیست سوم آنکه بهر تقدیر هر دو عبارت کرمانی متناقض خواهد بود زیرا که مؤلف در صدر رساله
آنچه از کرمانی نقل کرده هر چند محرف از موضع خویش است چنانکه خواهی دانست دلالت برین دارد که او بحال جودت و فراست
و حفظ و اتقان آن کتاب را همراه بخاری می بوده لیکن اینقدر ازان بخوبی معلوم میشود که عبارت مذکوره در برات اصحاب
از تخلف و تلف حقوق واجبه بعض واقع شده زیرا که ازان بوضوح می انجامد که حق تعالی صحابه مشهورین را از تبدیل و تقصیر
و تخلف محفوظ و مصؤن داشته یعنی چنانچه این بزرگان در حیات شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در اعلاء کلمة الاسلام
و عبادات خالق الانام و اجتناب از معاصی و آثام میکوشیدند بهمان طریق رسوخ تمام بعد آن سرور علیه الصلوة والسلام
داشتند و پر ظاهر است که تبدیل و تقصیر و تاخر از حقوق عام است و نفی عام مستلزم نفی خاص است پس ثبوت رسید
که انها احداث و تقصیر و ارتداد و احباط و تبدیل اخلاق حسنه نموده باشند بطریق اولی از کفر و نفاق و ارتداد مبرا بوده اند بخلاف
قومی از جفاة اعراب سوء حاله جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که تخلف و تقصیر و تبدیل از انها ثابت است و از عبارت
نهایه و مجمع باعتقاد مؤلف مجمع فضایل و اولیای را شده اند تخلف اصحاب ثابت میشود پس ارجاع این عبارت بعبارت
مذکوره مستلزم تناقض خواهد بود و فرق نیست که بتقدیر اول تناقض در دو عبارت واقع میشود و بتقدیر ثانی میان یک عبارت کرمانی
بر صوب خیالیه مؤلف شخصی متناقض است الی آنکه عبارت دوم ایشان علی حده باشد چهارم آنکه خطابی و کرمانی از مشایخ و عمده بوده اند
ارجاع کلام این هر دو جانب سابقین محض در سلوک است تمسک آن قلب موضوع پس معمول بران نتوان بود و لطایف الوضع الطبع
پنجم آنکه بر تقدیر تسلیم مذکور یان عبارت محرف مرقومه که در عنوان رساله مسطور است معلوم میشود که حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله
وسلم خواص صحابه را از بعض خویش اراده نموده زیرا که اخبار از خدا تعالی از تبدیل و تقصیر آنها و انتساب اصرار و رجوع ازدین است بلکه
تا خیر و تقصیر کلی از صحابه کافر شده بلکه تخلف از حقوق و حیثیتی شده اند و مورد حدیث الحوض گردیده اند کدام است صحابه
ملازمین سید المرسلین که همراه رفتند و ساعت در رفق شان قبول نتیاد و جز این نیست که کافر شده قومی از جفاة اعراب

مؤلفة القلوب یا کسانیکه بصیرتی در دین نداشتند و کمتر بصحبت آنجناب مشرف میشدند و ازین ارتداد و فتنی
در صحابه مشهورین لازم نمی آید انتهی و بمعنی غیر از شیخ حلبی و هیچ فقیه یا شخصی که بتقلید ایشان خورد در مقام معرکه
الآراء کلام کند کما ستعرف ان شاء الله تعالی کسی تن نخواهد داد یا کسی که طینتش از کفر و نفاق بهم رسیده زیرا که مآل این مدعا
قادح و بر اصحاب مصداق مضمون آیه لولاک است که ملازمین صحبتش معاذ الله چنین باشند و علمای ما تصریح بدین
قبایح رسیده و احادیث مشهوره همه بر آن که تمامی اصحاب مرتد شدند جز فلان و فلان تصریح می کنند چنانچه از مصابیح
قاضی ... مستور ... خواهد انجامید که ملازمین صحبت و اصحاب مشهورین که شب و روز بصحبت آن حضرت مشرف
میشدند همه مرتد گشتند بسیار از جفاه اعراب که از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دور و دور ماندند و این احتمال
ازین اصحاب یک صفات باشد ثم آنکه بعضی بقصد تعلیم تشنیع منطبق بر قواعد بیان شدن بطور اجمال آنکه شارح کرمانی از جفاه
اعراب تعیین جمعی را یاد کرده و بنا بر تعمیم اراده شمول غیر لفظ انجوه گفته اکنون کتب معتبره رجوع باید کرد و باید
دید که او را از تابعین علی الکفر می نویسد یا از مقصرین شمار میکنند اینک بسیار از مجلدات معتبره موجود و در باره
او همین الفاظ که بآخر و تقصیر و عدم صلاح و تقوی دلالت دارد نوشته اند و کسی او را در زمره آن مردم که بعد آنحضرت
بکفر واقع شده داخل نکرده و از نجاست که هر کی از مقتدین ورا باین الفاظ یاد میکند و هو من المؤلفة
قلوبهم و کان من جفاة الاعراب بلی از بعض کتب چنان به ثبوت میرسد و مستفاد میگردد که او بعد از
وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با بعضی از ملحدین مخصوص آن زمان شریک شده و فی الفور بدست عمار زبان اسلام
آنحضرت و اصحاب کبار او را یاد کردند و اسلامش را باعث بالی دانستند ولیکن بحد حسن اسلام نرسیده و صلاح و
تقوی اختیار نکرده با جمله هیچ کتابی بنظر این هیچمیرز نیامده که خاتمه او بکفر باشد پس اگر عبارت کرمانی را
بطرف عبارات حجر رحمه الله و غیر او راجع کنند تفسیر درست نخواهد شد زیرا که ردت اعراب در عبارت
ابن اثیر و صاحب ... و مؤلف مطول بر ردت بکفر است کما عرفت و امضی در عبارت کرمانی
مقصود نمی شود و در مقام اگر طالب علوم دینی ادنی تغوری اعمال نماید و دیگر وجوه نیز بهم خواهد رسید
ولکن فیما ذکرناه کفایة المسترشدین والحمد لله رب العالمین

قال الفاضل

قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم

ونکته دیگر باید دریافت که شارحین مزبورین که تصغیر لفظ اصحابی را علی بعض الروایات
تقلیل عدد بیان کرده اند غرض آنها صیانت اکثر صحابه است ازین عار بلکه بنا بر حال آنکه سخافت این
قول بر هر کس که ادنی ادراکی دارد ظاهر است چه مقام مقام شفاعت و دعاست که جناب شفیع
محشر صلی الله علیه وسلم بکمال رأفت که از صفات الهی است بانضمام مناسبت کمال بجناب ایزدی استشفاع
آنها خواهند کرد پس اینجا تقلیل عدد چه مصرف دارد مگر مقصودش این خواهد بود که اینها چند کس صحابی
اند اگر بخشیده شود خدا آمرزش اینها بر تو دشوار نبود یا من نمیخواهم چون قلیل اند بیامرز والسیر عاقل
باین معنی چنانچه خواهد او علاوه مخاطب عالم الغیب والشهاده است حاجت باشاره بتقلیل و تکثیر عدد و حقیقت
این مقالات نیست مگر آنکه تثقیل القول با آنکه معنی تصغیر مراد نمی باشد چنانکه اسماء الاعلام ما و ... فالتحقیق
او نبود لیکن توجیه شاکر بانی این قوله اولیس المراد من الارتداد الرجوع من الدین الخ فلا یخفی
رکاکته و سخافته بلکه باعث فوز حیرت میگردد که آخر این شخص هم از فضلاء است بتاویل این سخافت
کمال تاسی مینماید بلکه عامی هم مثل چنین خرافات نگوید یعنی چه غلط گفته از نهایت اخفای عصبیت
کتمان حق حال جمیع علماء اعلام اهل سنت همین است اگر خارج از مقصود نمی بود نظائر کثیره برای این تاویل
رکیک نقل میکردم با جمله این فاضل جلیل القدر لتقدیم خیال نکرد که در شرح حدیث بلا رفیق حال بعینهم
ذات الشمال موجود است پس اگر تاخیر بعض حقوق و تقصیر دران را احداث مراد باشد مگر معتقد آنهم صحابی
رسول حسنی خواهند بود و بعد ازین هم خوض نکرده که جناب شافع المذنبین و رحمة للعالمین بر این قدر جرم
از شفاعت درگذشتند کلا بلکه حضرت مسیح الله در حق کفار است خود مغفرت خواهند فرمود که اگر انها
را شنیدن از شفاعت نکرده خود بالفاظ بعداً بعداً و سحقاً سحقاً علی ما فی الروایات کمال
بد دعا خواهند کرد نیز فهمیده باشید که احداث مرادف بدعت است کما بینا آنفا و مبتدع مستحق جهنم است پس امور
سهله چگونه محل این توان کرد و نیز بر شیخی هم لفظ لفظ فرموده که ایهام ما احدثوا بر قباحت امر محدثات

دلالت دارد که تاخیر از بعض حقوق و تقصیر در آن بگر گفته شود که تقصیر در حق قبول عذر او ام الائمة النجباء
مراد باشد البتة تاویل خیلی چسپان می فتد المختصر این همه یک طرف بارے کسی انصاف کند ارتداد علی الاعقاب
را با تاخیر و تقصیر در حقوق کدام مناسبت لفظی یا معنوی انتهی ما اردنا ایراده علی کلامهما انتهی بلفظه
اقول و استعین بالرؤف الرحیم قبل ازین وجه حمل تصغیر بر تقلیل مفصل گذشت
فلا عادة لیست فی محلها من بعد اگر مقصود اینست که شارحین در پی تخلیص خلفای راشدین و اعوان انصار
شان شده اند از همین جهت قلت عدد حمل کرده اند پس باید دانست که چون آنها نظر بوجوه کثیره احادیث را
بر یکسانی مطلق فرموده باشند که از صحابه اعراب بودند کما مر سابقا و انفا حاجتی باین نیست که برای اخراج
خواص صحابه تصغیر را بر تقلیل حمل کند و اگر مطلوب چیز دیگر است فلا بد من الصراحة او الاشارة الیه
حتی نأتی بما له و ما علیه **قوله** و حال آنکه الخ **اقول** سخافت این فهم بر هر که ذره از ادراک دارد ظاهر و باهر
چه با عجز افش مقام مقام شفاعت و دعاست که جناب شفیع محشر بتعبیر کلمه یا رب که احب اسماء الهی
است بعد اضافت بیاء متکلم بجناب ایزدی شفاعت آنها خواهند کرد پس اینجا التقلیل عدد مقصر بمقام دارد
گو فهم مخاطب و لا مقام و اسمعه قوا ایمانی او بآن نرسد مدعا اینست که ای پروردگار عالمی را بنظر رحمت خود بخشید
و از سر انتقام آنها در گذر شان در گذشتی این قلیل را هم بخش چنانکه شیخ سعدی علیه الرحمة در نعت این مضمون نظم نموده
مثنوی چه کم گردد ای صدر فرخنده پی ٭ ز قدر رفیعت بدرگاه حی ٭ که باشند مشتی گدایان خیل ٭
بمهمان دار السلام از طفیل ٭ چه شارحین کلام شیخ مثل سعد خان و غیر او می نویسند که لفظ مشت بر التقلیل آورده
و در اینجا هم اعتراض مولف نشنید که تقلیل آنها را شیخ شیراز بیان کرده مضرت ندارد دیگر معنیش این خواهد بود که ای سرور
عالم اینها چند کس از گدایان اند اگر بکثرت معصیت بودند شفاعت آنها بر تو دشوار و گران می بود یا من در حضور
کثرت بخشش خود امید شفاعت از تو نمیداشتم چون قلیل اند بشفاعت شان متوجه شو معاذ الله که کسی را از اهل
اسلام این عقیده باشد هرگاه شفاعت حقه عالم فرمایند و بکمال طیب خاطر این را منظور دارند و تمامی افراد امت مرحوم
بلکه امم سابقه نیز در عرصات قیامت امیدوار بدان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشند شفاعت خویش را

در تقلیل عدد گدایان در خواستن شعر بر کمال بی ادبی و سوء عقیدت بر حضور خیالیه مؤلف خواهد بود و لیکن احدی
از عقلا این اعتراضات بلکه دایر آداب صحیفه رضا نخواهد داد و طرفه اینست که خدام حضرت مؤلف در قرآن مجید هم
غور و تامل بکار نه برند و هرگز ندانستند که این محاوره در کلام خالق بیچون که وحی منزل است هم موجود لقوله
تعالی وهو اهون علیه یعنی بازگردانیدن بحالت زندگی بعد از مرگ آسان تر است بر خدای
تعالی مدعا اینکه آفریدن بار اول آسان است و بار دوم آسان تر است زیرا که مواد قریب الفعل
موجود است انتهی ما فی تفسیر العالی و در مجمع البیان گفته والثانی انه انما قال اهون لما تقرر
فی العقول ان اعادة الشیء اهون من ابتدائه و معنی اهون ایسر و اسهل وهم کانوا مقرین
بالابتداء فکانه قال لهم کیف تقرون بما هو اصعب عندکم و تنکرون ما هو اهون
عندکم بالجمله ابداع حیات و اعاده آن نسبت بذات باری عز و جل هر دو یکی است نزد قدرت کامله او هرگز تفاوتی
ندارد و لیکن سوق کلام بمقتضای فهم بشر است که ابداع را مشکل و اعاده را آسان میدانند و این محاوره در کلام
ایزد سبحان واقع است از وقوع امثال این امور در کلام سید المرسلین که از جمله بشر است چه ضرر مانع تواند شد
و درین کلام کدام قباحت است که این چند کس را بسبب بخشش که بخشیده ایشان آسان تر است و اگر بنا در ثبوت
بر دلیل قرآنی بمقتضای احادیث کافی بلکه علی بن ابراهیم استاد او که در صدر اوراق اشارتی
بدان نموده هم قرار نگیرد بنا بر آنکه شاید خلفاء ثلثه رضی الله عنهم و انصار شان این محاورات عجیبه را ایجاد کرده باشند
پس کلام مرتضوی که در نهج البلاغه رضی الله به بر حسب مقصود گذاشته است که در خطاب عاصم بن زیاد بسر
صدور یافته اتری الله احل لک الطیبات و هو یکره ان تاخذها انت اهون علی
الله من ذلک و لا ریب که این کلام اول بطریق تبدیل آن گفت که چون خدا عالم غیب
و شهادت است و لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات و لا فی الارض عبارت از علم او
و بهیچ امر از امور و فعلی از افعالش بی رعایت مصالح نیست و عطوفت او بهزاران مراتب زیاده تر از عطوفت
آبای و امهات بلکه زیاده بر شفقت و عطوفت سید کائنات صلعم است پس حاجت این اشفاق

و استعطاف چیست و بر فهم مولف سببی از مضامین درین مقام برای الزام در خاطر
کمترین متبادر است بگوید که آن خالی از سواد نیست **قوله** ولیکن توجیه ثانی **اقول** وبالله التوفیق
تفصیل کشف این تلمیح موقوف بر بیان است که با عبارات کرمانی بر طبق صدر رساله قلمی شود لهذا اول ازان
در فهم مولف قیل و قال رود آنگاه نقل اصل عبارت نسخه شرح کرمانی علیه الرحمه بر داریم و بحث را
بآن ختم سازیم بعد آنکه مولف بعد ایراد عبارت فتح الباری که بتقریب بعضی از حالات آن
نیز قلمی می شود می فرماید که شارح کرمانی در تفسیر حدیثی که قبل ازین حدیث باب ولی النصر
عبارت مذکور می گوید وقال محمد بن یوسف الفربری ذکر عن ابی عبد الله عن
قبیصة قال هم المرتدون الذین ارتدوا علی عهد ابی بکر فقاتلهم ابو بکر و در تفسیر این حدیث می گوید
قوله اصیحابی تصغیر للاصحاب وهو تقلیل عددهم ولم یرد به خواص اصحابه الذین لزموه
وعرفوا صحبته فقد صانهم الله وعصمهم عن التبدیل اولیس المراد من الارتداد الرجوع
من الدین انما هو التأخر عن بعض الحقوق والتقصیر عنه ولم یرتد واحد من اصحابه علیه
الصلوة والسلام والحمد لله رب العالمین وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب ممن المؤلفة
قلوبهم ممن لا بصیرة لهم فی الدین وذلک لا یوجب قدحا فی الصحابة المشهورین رضوان
تعالی علیهم اجمعین انتهت عبارة الشارحین للبخاری مع عدم الوثوق علی تلک
النسخ التی کانت فی ایدینا بر عقلای عالم مانند بدیهی ولی است که تطبیق عبارت شریف بای افاده
مولف درین مقام تحیر افزوده و ذهن ناقص در فهم معنی آن نارسا گردیده بچند وجه **وجه اول** آنکه
دعوی این معنی که قول کرمانی اولیس المراد توجیه ثانی است در حیز منع است فلا بد علیه من اقامة
الدلیل بلکه بر ابطالش دلیلی برای تنبیه متبرعا قایم میتوان کرد بیانش آنکه ادعای توجیه ثانی وقتی
شود که توجیه اول قبل ازان تمام گذشته باشد و درین مقام هر چند بغور و فکر می رسد یک توجیه بیش نمی یابد
پس دعوی توجیه ثانی چه معنی داشته باشد بلکه الاول ولم یرد به خواص اصحابه بالفور علی البتة

همین قدر معلوم میشود که ملازمین و خواص اصحاب مراد نیستند و ازین قدر مورد حدیث متعین و معنی
ارتداد متبین نشده بلکه تبیین معنی ارتداد و تعیین مورد حدیث رسول رب العباد و آنچه بدان تعلق دارد در
عبارت ما بعد است پس حمل عبارت کرمانی اعنی قوله اَوَلَیسَ المُرادُ بر توجیه ثانی بدیهی البطلان است
بار خدایا اگر اولیاء دولتش بگویند که عبارت ما قبل یعنی قال محمد بن یوسف الفربری که در صدر
رساله مذکورست فقد عرفت انهما توجیهین فیکون قوله بعد ذلک اَوَلَیسَ توجیهاً ثانیاً
لیکن هرگاه اندک غور در معانی بکار رود این هم بوجوه بسیار مضحکه محض خواهد بود اولا آنکه دعوی
مؤلف که شارح کرمانی در تفسیر حدیثی که قبل ازین حدیث باو فی تفرقه عبارت مذکورست میگوید موقوف
بر آنست که این تقدم و تاخر کذائی در صحیح بخاری یافته شود و حالانکه هرگز چنین نیست کما لایخفی
علی ناظریه فضلاً عن محدثیه بلکه عکس آن در جامع صحیح بر جای خویش ثابت است زیرا که ابو
عبد الله بخاری آن حدیث را که باو فی تفرقه وارد شده بعد از حدیث مؤلف وارد فرموده و لفظش
اینست انکم محشورون وان ناساً یؤخذ بهم ذات الشمال فاقول کما قال العبد الصالح وکنت
علیهم شهیداً ما دمت فیهم الی قوله العزیز الحکیم پس معلوم شد که مؤلف را در صحیح بخاری شبهه روداده
یا او بر روایت بعضی از اصدقاء ایمانی نحول یا بای بنیاد نهاده ثانیا آنکه مقصد حکم مذکور آنست که
شارح مزبور آن حدیث متقدم را شرح کرده باشد و حالانکه نسخه متعدده که حالش بالا مذکور شد موجود است از
حدیث مشار الیه و شرح آن درین مقام که مقام تفسیر کلام الله است عینی و اثری و خبری درآن
یافته نمی شود و وجهش هم از شرح کرمانی سمت ظهور دارد زیرا که اول بحدیث اشارح موصوف در
کتاب الانبیاء علیهم السلام بخوبترین وجوه شرح کرده چنانچه عبارتش در حیز سابق گذشت اکنون این
حدیث دوم چه ضرورت باقی ماند که درهمین مقام حدیث ثالث را هم شرح نماید کما لایخفی پس معلوم شد
که اولیای مؤلف کتابی دیگر دیده در شرح کرمانی هم باشتباه افتاده اند یا که این نسخه صحیح
بخاری محشی بحواشی عدیده که عبارتش باهم مختلط گردیده بدست ایشان رسیده عبارت

معلوم را از ان حواشی نگاشته اند و تنقید و تنقیح را مد نظر نداشته و ازینجا عقده دیگر منحل میشود
و آن اینست که انچه از فتح الباری قبل عبارت کواکب دراری در صدر رساله حضرت مولف
قلمی کرده قرین تعیین نیست که آن الفاظ از کتاب مذکور باشد غالبا بمقتضای شرح و حواشی صحیح
بخاری آنست که آن کلام عبارت شیخ جلال الدین سیوطی باشد و مؤید این معنی یکی آنکه عبارت فتح
الباری در ملحقات رساله از کلام مذکور عاری است دوم آنکه دیباچه ملحقات نیز بران دلیل است که آن الفاظ
عبارت کتاب مسطور نیست حیث قال برارباب انصاف مخفی مباد که بعد مدتی دراز از تالیف این رساله
نسخه فتح الباری بعنایت باری عز اسمه بدست ناظم افتاد و این مقام که دران دیده شد چنان
مذعن گشت که اگر کسی از اولو الالباب از اعتساف قطع نظر کرده بعین انصاف فیما حرره نظر کند در
اثبات آنچه این هیچمیز در صدد آن بوده ام کافی و بسند انکار و چه ازین عبارت صاف پیداست
که نسخه فتح الباری هرگز ازین مقام وقت تالیف رساله بمطالعه مولف در نیامده و الا عبارتی
را که بدون تجشم استدلال ادل علی المقصود بود از دست نمیداد لامحاله بذکر آن تعرض مینمود ولیکن
طرفه ماجراست که قول مولف بعد نقل کلام عسقلانی و کرمانی الخ انتهت عبارة الشارحین
الی آخره دال بران است که مقام حدیث خوض را درین هر دو شرح بچشم دیده شاید بنیاد انکاری که
از دیباچه ملحقات بر می آید برین باشد که نسخه این شرح که وقت تحریر نزد مولف بود وجود و عدمش
بسبب کثرت اغلاط برابری نمود فاندفع التناقض ولیکن مشکل اینست که وقت تصحیح
فتح الباری در ملحقات بر کسی از خاص و عام هویدا خواهد شد که این نسخه هم پر غلط بود حتی که اگر عدمش
بر وجودش ترجیح نهند بجای خویش است من بعد گذارش است که در عبارت مجهول که لفظ
کربانی انتساب فرموده محمد بن یوسف فربری را که بلده فربر بفتح فا و را و سکون با موحده
آخر آن را تا نیز بطرف جیحون متصل بخارا واقع شده منسوب است او از آخرین رواة صحیح بخاری
محسوب است چنانچه قاضی القضاة در وفیات ذکر کرده بلفظ فربری تعبیر فرمودن بر کمال تبحر مولف

و غرارت علومش برهان قاطع و بر بودنش از کلام کرمانی دلیل ساطع و حیثیکه این لفظ در بعضی از
رسائل مؤلف العبارات علما بر آمده حیرتی بر مؤلف و موالی او مستولی شد پس جمعی فریری لفظ را بفا
و رای مشدد و یای مثناة تحتانیه و رای مخففه ثانیه خواندند و بعضی لفظ التفصیلش در حکایات
طویله گنجایش دارد و در رد رسائل دیگر بعنایت الهی خواهی دانست ثالثاً بر تقدیر تسلیم آنکه
عبارت مذکوره از شرح کرمانی است و التسلیم این معنی که او قبل از حدیث مذکور حدیثی را که با دنی تغیر قدر
عبارت مروی است بهمین عبارت شرح کرده اند که شبیه انصاف لو بالاستعارة از اولیای
مؤلف مطلوب است که این کدام طور برای شرح متن است که حدیثی را بعبارتی شرح کنند
باز بفاصله چند ورق یا چند صفحه مثلاً حدیثی دیگر آرند و عبارتی برای شرح آن نهجی نویسند که
اگر هر دو انضمام یابد یکتوجیه شود باز عبارتیکه ذکر کنند توجیه ثانی باشد بنا برین خرافات میتوان
گفت که عبارتیکه شارح در حدیث ما قبل گفته توجیه نخستین است و آنچه در اثنای آن افاده کرده توجیه
دوم و آنچه بعد از آن آورده توجیه ثالث و هلم جرا انهمه آثار قیامت است که چنین بزرگان تصدی تالیف
در فن کلام شوند و با متبحرین مثل عسقلانی و کرمانی اراده مقابله دارند و هرگز هفوات خویش را سرمایه
نه پندارند انشاء الله تعالی عنقریب حضرت امام مهدی و اصحابش تدارک این امور نامشروع خواهند نمود
و ظلم و جور را بمقتضای حدیث فریقین از میان بر میدارند وجه دوم آنکه هرگاه خود
مؤلف معترف بسقم نسخه شرح کرمانی است چنانچه دانستی پس عجب است که اینقدر تکلم بچنین الفاظ کند
که چنانچه الفاظ دیگرش خلاف محاوره اهل لسان واقع شده کما سیجی بیان بعضها ان شاء الله
تعالی همچو از طغیان قلم ناسخ افتاده و در صورت هرگز دعوی توجیه ثانی نمیکرد و کاش شرح
دیگر از صحیح بخاری نظر می نمود و اگر دستیاب نمیشد شرح مشکوة شریف که مشهور است می دید
تا این مغلطه پیش نمی آمد و از عبارت آن بیقین معلوم میشد که حرف فصل در عبارت کرمانی واقع نشده و انهمه
کلام توجیهی پیش نیست فان کنت فی ریب مما قلنا لک فارجع الیهما فان الحق

الدهلوی قوله اصیحابی اصیحابی مصغراً علی صیغة التصغیر لقلتهم وقد یروی مکبراً
والاصحاب صیغة جمع قلة والاول اوفق بقوله ان ناساً من اصحابی قال الکرمانی لم یرد به
خواص اصحابه ولا بالارتداد الرجوع من الدین وانما هو التأخر عن بعض الحقوق ولم یرتد
بحمد الله احد من الصحابة وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم انتهی قدر الضرورة
وجه سوم آنکه سلمنا که اولیاء مؤلف برادراک مضامین این عبارات و تدارک فات و سعت ازمنه
و اوقات با وصف مرجعیت کائنات قدرتی نیافته بود بار اشقیه بهم رجوع بقلوب خویش نکردند
که شاید حرف تعلیل باشد و برین تقدیر رستی بمعنی مقصود است چنانچه ما سبق اشارتی بدان رفته و تفصیل
معنی آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خواص اصحاب را اراده نفرموده زیرا که حق تعالی ایشان را از [illegible]
علی الاطلاق محفوظ داشته و علت حمل ارتداد بمعنی تبدیل آنست که رجوع دینی از ان مراد نیست
جهت آنکه در کتاب الانبیاء گذشته در تفسیر این حدیث که قید علی الاعقاب این حمل آبی است
بلکه مراد تأخر از بعض حقوق و تقصیر در آنست و ازین تبدیل و تقصیر هم خواص اصحاب کرام
مانند مع تعجب است که ذهن مؤلف باین احتمال نرسید و کسی باطل متبادر شد و نعوذ بالله من [illegible]
النفس وهم آتیها اکنون عبارت نسخه شرح کرمانی که توصیفش بارها بر زبان خامه رفته و از
عنایات مجدده سبحانی نزد فقیر ورود یافته باید شنید تا اطمینان تام حاصل و اختلاج قلوب خاص و عام
مستاصل شود محمد کرمانی میفرماید تحت الحدیث فی کتاب الانبیاء فی باب ابراهیم علیهم السلام
الخطابی اصیحابی تصغیر الاصحاب فهو تقلیل عددهم ولم یرد به خواص اصحابه الذین لزموا
وعرفوا بصحبته فقد صانهم الله وعصمهم من التبدیل ولا من الارتداد الرجوع عن الدین انما
هو التأخر عن بعض الحقوق والتقصیر فیه ولم یرتد احد من اصحابه صلی الله علیه وسلم والحمد لله
وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم ممن لا بصیرة له فی الدین وذلک لا
یوجب قدحاً فی الصحابة المشهورین رضوان الله علیهم اجمعین وازین عبارت که در [illegible]

احد

نزد احدی کلام نیست و هر کس که از ماهرین فن آنرا می بیند مطمئن میشود و صحیح دریافت شد که هرگز
توجیه ثانی را مدخلی دران نیست بلکه معنی محقق سابق التحریر فرموده اقتضای اثر محدث خطابی نموده
سن بعد با دنی امعان النظر باید دریافت که جمله عرفوا الصحبة در نسخه مولف بدون حذف و تقدیر و
تکلف درست نمی شود بخلاف عرفوا الصحبة مع هذا لفظ اعصام بمعنی عصمت از نظر فقیر نگذشته
و استعمال مجرد جابجا در کلام عرب بلکه احادیث رسول ربانی بلکه آیات قرآنی وارد است
قال الله تعالی وَاللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ و نیز فرموده لَا عَاصِمَ الْیَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ ؛ وفی
الصحیح البخاری عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال اُمِرْتُ اَنْ اُقَاتِلَ النَّاسَ حَتّٰی
یَقُوْلُوْا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ فَاِذَا قَالُوْا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ عَصَمُوْا مِنِّیْ دِمَاءَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ علاوه صله
این لفظ بحرف من باید چنانکه از قرآن مجید و حدیث شریف واضح شد والحمد لله علی حصول المنیة
ودفع التردد والمظنة هرگاه اینهمه امور طی شد الکنون تجدید مستعرض میشوم که کمالی بیچاره روبروی
حضرت چه بار است که دعوی فضل و بلاغت کند بلکه او نزد تحقیق سامی محض است بلکه عامی نیاید
کتمان حق اگر که اهل سنت نسبت فرمودند خالی از فضول نیست چه هرگاه تقیه و استتار قلب
موضوع شریعت چنانکه سابقاً دانستی معاذ الله شیوه دیرینه ائمه هدی بزعم امامیه ثابت لعمر بوده
باشد کتمان حق نزد اهل اثنی عشریه پیغمبر را با گناهگاران منسوب نخواهد بود و موید این بداعت است
آنچه علمای اعلام امامیه گفته اند و صحیح از آن هویدا میشود که محدثین اهل سنت با ائمه را با هوا الحق سید ادا حسب اند
فلیضف که جمیع ایشان کاتم حق باشند ان هذا لشیء عجاب قوله اگر خارج الخ اقول آن لطایف خارج
از معصوم باشد یا نباشد لیکن الکنون که حرف کتمان حق نسبت بجمیع اهل حق بر زبان صدق ترجمان
گذشته است بالضرورة بچندی از لطائف آن اشاره اجمالی فرمایند کو بر تفصیل آن قادر نباشند که
برین تقدیر کتابی ضخیم بحول الله الملک القدیر ترتیب دهم و عین این دعوی برای علمای طائفه شیعه از
اوائل و اقاصی بدلائل تحقیقی و الزامی ثابت کنم و این قیل و قال حضرت مولف بدان

نمایانده که در عنوان رساله نسبت بعلمای حنفیه تیز زبانی نموده و دعوی مخالفت اعمال ایشان با حادیث
مروی صحیح بخاری فرموده مگر هیچ دلیلی بران قایم نکرده بلکه او را بذکر مثالی هم از مخالفتهای ایشان ساعی
بهم نرسید عارف شیرازی در حکایت جدال مدعی چه نیکو گفته شعر تا به سر نیفکنی از حملهٔ فصیح کورا
جز این مبالغهٔ مستعار نیست ٭ دین ورز و معرفت که سخندان سجع گو ٭ بر در سلاح دارد و کس در حصار نیست
قوله بجملة الخ اقول این سبحه هائی خیال این معنی در سر افتاده که جملهٔ فیخلدهم ذات الشمال
نص در تخلید نیست اکنون بنده مستفسر نیاز مندی میگوییم که اگر مراد از جهنمی بودن کسانیکه حدیث
الحوض برایشان منطبق میشود مخلد بودن ایشانست در نار جهنم پس ممنوع است و دلیلش کجا است و اگر مراد
مجرد تعذیب ایشانست اینهمه استبعاد و استغراب چرا است آیا تاخیر از بعض حقوق و تقصیر دینی و دنیوی
موجب تعذیب نتواند شد کدام دلیلی بر امتناع آن اقامت فرموده مگر در کتب کلامیه ندیده که حق
تعالی را مواخذه بر گناه صغیره هم میرسد فکیف گناهان کبیره که تبدیل امور مقررهٔ شرعیه و تقصیر از
واجبات باشند و موید قول کرمانی هست آنچه خدام والا مقام در ملحقات رساله ابن حنفیه کلا
یشعرون از فتح الباری نقل نموده اند و الفاظش اینست و فی حدیث ابی سعید فی باب صفة
النار ایضا انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول سحقا سحقا لمن غیر بعدی و زاد
فی روایة عطاء بن یسار فلا اراه یخلص فیهم الا مثل همل النعم و ازین قسم بعضی از روایات
در ذم النقاد مصنوع و مثل هذا السیاق بقدر ایشان چلپی در کشف الحق نیز منقول پس اگر این مردم از مخلدین فی
النار هم نیز نجات بعضی از ایشان بعد تعذیب هم ممکن نمیشد فکیف که قبل تعذیب در جهنم باشند و لکن
اندک انصاف را کار فرمایید و ملاحظه کنید که اگر مضمون جملهٔ فیخلدهم ذات الشمال خاصهٔ اهل
خلود می بود شفاعت جناب سید المرسلین صلعم معنی نداشت چه شفاعت در بارهٔ اهل خلود که ارادهٔ الهی
بتعذیب دائمی ایشان حتما تعلق گرفته عین مجادله با جناب احدیت است و معاذ الله که جناب خاتم المرسلین صلعم
با وجود نزول آیات قرآنی مثل یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک و انهم

اتیهم عذاب غیر مردود از ارتکاب مجادله فرمایند چه جای آنکه بالتخصیص برای آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم و مومنین عموماً این هم وارد شده باشد که از شان پیغمبر و اتباع و اشیاع او بعید است
که برای اصحاب جحیم استغفار کنند اگرچه آنها قرابت قریبه داشته باشند اکنون ارشاد شود که فهم مستبعد
عامی صائب است یا فهم گرامی مگر نظر این عوام بر طبق ارشاد قرآنی است که بر اصول و روایات
شیعین معتبره بیاض عثمانیست قوله و بعد ازین الخ اقول خوض در قرآن و حدیث نمودن
بحکم بعضی از آیات قرآنی بر جناب مولف زیب احتشام یافته محال نیست که کسی از اهل حق قائل
کر باشی را از اهل خوض شمارد و شریک مصنف مولف جامع الفضائل والکمالات انگارد و غالباً جناب
معترض فهمیده که تلاوت کریمه ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت
العزیز الحکیم از شفاعت گذشتن و از شفاعت آنها باز گشتن [illegible]
و مستلزم بلکه دلیل شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم است امام المتکلمین حضرت فخر الدین
رازی علیه الرحمه در تفسیر کبیر فرموده احتج بعض الاصحاب بهذه الآیة علی الشفاعة لمحمد
صلی الله علیه وآله وسلم فی حق الفساق قالوا لان قول عیسی علیه السلام ان تعذبهم
فانهم عبادک لیس فی حق اهل الثواب لان التعذیب لا یلیق بهم ولیس ایضاً فی
حق الکفار لان قوله وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم لا یلیق بهم
فدل علی ان ذلک لیس الا فی حق الفساق من اهل الایمان واذا ثبت شفاعة الفساق
فی حق عیسی ثبت فی حق محمد صلی الله علیه وآله وسلم بالطریق الاولی ولانه لا قائل
بالفصل انتهی کلامه اعلی الله مقامه قوله فتبین به الخ اقول اگر مراد
اینست که هر مبتدع مخلد فی النار است پس این عقیده اهل سنت است ثابت نفرموده و اگر مراد دخول نار است ولو کان
الخلاص بعده فلا ضیر ولا ضرر و نیز ظاهر است که اقدام و ارتکاب بالکل و اتباع شان گناهی که در کتب
فریقین منقول است امریست که آن را اکبر کبائر میتوان گفت لیکن هر واحد از مالک و غیر او

برای دخول جنت اهل است و نه کار او که انکار زکوة و عدم صلاح و تقوی بود امر سهل **قوله** و نیز بر بعضی
هم الخ **اقول** از کجا دانسته که فاضل کرمانی بایهام و فخامت لفظ تفسیر نموده شاید از تبدیل و تقصیر حقوق
مراد او نزد حضرت مؤلف صغائر باشد و لا بد علیه من دلیل **قوله** المختصر آه **اقول** کسی از سامعین
ناظرین این متوقد ضمیر سوال کند که شخصی خود زکوة می‌داد و از دیگران تحصیل میکرد و بعد زمانی بمجرد استماع
خبر وفات سرور کائنات گفت که مرا بدادن زکوة اکنون تعلقی باقی نماند آن شخص مرتد باشد یا نه خود
برگردیده باشد و قس علیه هذا اخوان و شعر من بعض که او را مرتد قرار داد هم بعض لواز دست تو
میخواهم داد و **العجب کل العجب** که مناسبت لفظی و معنوی را از فاضل کرمانی درخواست می‌نماید
و علمای خود را که لفظ ارتداد را بدون تقیید علی اعقابهم در احادیث مرویه ائمه یعنی ارتدت
الصحابة الخ بر تبدیل اخلاق حسنه بسیئه حمل کرده اند چنانچه گذشت مرفوع الاقلام میداند پس اول باید
از ایشان استفسار کند که ارتداد کذائی را با تبدیل اخلاق کدام مناسبت است بخلاف علمای اهل حق
که قید علی الاعقاب را قرینه بر عدم اراده کفر از ارتداد دانسته اند و ارتداد علی الاعقاب را بر گناهان
کبیره از تبدیل امور شرعیه و تقصیر از حقوق واجبه فرود آورده اند مثل کرمانی و خطابی و جزری و امثالهم پس سوال
او از علمای شیعه می‌باید نه از این بزرگان و الحمد لله علی ذلک **قال الفاضل المتبحر الحکیم** هداه
الله تعالی الی الصراط المستقیم و هر چند این قدر را که بعرض رسید نزد منصف
لبیب بر اثبات ما کنا نحن بصدده کافی و بسنده بود لیکن تنبیها للغافل و ارواء للغلیل بعض دست
ایراد دیگر براهین درین مقام میکشیم پس گوش هوش باید که لفظ اصحابی که در حدیث وارد است یا تمام
ذارد از جمله اصحاب رسول مراد باشد چه در دو حال خالی نیست یا از اصحاب بعرف عام که یار و مصاحب
دینی و دنیوی را میگویند مراد باشد یا بعرف خاص یعنی شرعی و بدیهی است که بمعنی اول اطلاق این لفظ
بر اهل دولت درست است چه ایشان اهل قبایل بودند و در مواطن و مساکن جمع و با هم گذرانیدند و بجز یکدیگر یار
اند بعضی از ایشان جانثار سالها به دیده باشند چنانچه بناء علی هذا قال الکرمانی و لو کان

من اصحابه والحمد لله رب العالمين وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم
ممن لا بصيرة لهم في الدين چه نفی ارتداد اصحابه کلهم اجمعون کما يدل عليه النكرة الواقعة في
سياق النفی دال است بر اینکه مرتدین از صحابه نشمرده وچگونه نشمرد که لفظ اصحاب من حيث المأخذ والاشتقاق
اقتضای صحبت دارد وآنها ازین دولت محروم بوده اند وعلی هذا القیاس از اجلای بدیهیات است که
معنی ثانی هم بر مرتدان نیز صادق نمی آید چه در صورت موت علی الاسلام شرط است و اینجا خصم
آنها را امانت علی الکفر میگوید و چون منقول شرعی نه آنست که جماعه معنی مناسب لغوی قرار دهند
بلکه البته ماخذش از کتاب و سنت واجب است پس منقول شرعی حقیقت شرعی است و صرف صارف از
آن مراد نتوان گرفت در صورت معنی ثانی اولی بالمراد خواهد بود وعدم صدقه علی المرتدین غير خاف كما
بیّنا و هرگاه هر دو معنی لفظ اصحاب بر اهل ردت صادق نمی آید لا محاله جماعه از صحابه مشهورین المقیدین
بالاحداث مراد خواهند بود و متوهم میشود که معنی شناسی از لفظ حدیث چنان توهم کند که هرگاه جناب
بشیر و نذیر مخاطب بخطاب لا تدری می شوند از حقیقت حال اهل ردت که واقف بوده اند درین صورت
باعتبار اسلام آنها در حیات خود و بقا حکم بالاستصحاب بمعنی منقول شرعی اطلاق لفظ اصحاب بر ایشان
کردند واین تاویل چنانکه می بینی مضحکه بیان است چه جناب ختمی مآب بارها در حیات خود خبر میداده
که حال بعض اصحاب در آخرت چنین خواهد بود ومن چنین خواهم گفت و باز هم حال ارتداد ایشان بعد
الاصحاب خبر خواهد داد در صورت عدم درایت لا محاله اول خواهد بود والتاویل الذی [illegible] علی
الخصم كما يجب [illegible] فيها هذا [illegible] الطوبى [illegible] والدليل [illegible] که
کلمه لم یزالوا اقتضا صحیح دارد که آن احداث وارتداد علی الاعقاب تا مدتی باشد که زمانه [illegible] صورت
نگیرد بخلاف ارتداد اهل ردت که زمانه بران نگذشت که اکثر ایشان در همان نزدیکی رجوع باسلام
کردند و آنها البته مصداق مضمون این حدیث نیستند وقلیلی که علی فرض صدق الروایت آنها را
رجوع باسلام و سنت نداده در همان قرب ایام کشته شدند و جمله لم یزالوا الخ با کلام الهی است [illegible]

ملائکه و مقصود از اضافت لفظ لم یزالوا القطیم جناح آنهاست که گناه کردند و مستمر بران ماندند پس اگر
حدیث بحق کسانیکه بقول اهل سنت بر رویت فی الفور کشته شدند وارد باشد البته کلمه لم یزالوا بی محل بلکه حشو
خواهد بود و تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا وحاشا ملائکته عن مثل هذا چه ادای مطلب و مقصد
می شود که ارتدوا بعدک وقتلوا علیه لم یزالوا مرتدین چه فائده وارد پس مرا نخواهد بود دیگر امر خلافت
که تا زمانی هر ازین احداث وارتداد علی الاعقاب راسخ و قائم ماندند بلکه بعه شان الی یومنا هذا ازان رسوخ
دارند و علاوه اینهمه وجهی آخر که دلالت دارد برینکه از ما احدثوا بعدک ارتداد بعضی از قبائل عرب مراد نیست
بلکه غصب خلافت و ما یتفرع علیه تعیین اینست که کلمه منذ فارقتهم نص است در وقوع ارتداد علی الاعقاب
بمجرد مفارقت رسول کبریا اصحاب را البته بصرف صارف بر معنی حقیقی محمول خواهد بود و پر ظاهر است که
اگر بالفرض بعض قبائل عرب را ارتداد واقع شده فانما هو بعد برهة من الزمان من انتقال
الرسول علیه وآله صلوة الملک المنان عند طلب الزکوة کما لا یخفی علی احد بخلاف امر
خلافت که بمجرد مفارقت روح طیب حبیب ایزد از بدن مطهر جسد منور را بی غسل و کفن گذاشته برای
سقیفه سازی به سقیفه بنی ساعده شتافتند و پرداختند بانچه پرداختند و ساختند آنچه ساختند پس
ارتداد علی الاعقاب ایشان ابتدای زمان فراق جناب ختمی مآب ازین دار محن و شقاق کرد لهذا صحیح احادیث
صحیحه است و ما در صدد اثبات آن بودیم بلا شبهه ارباب محقق گشت و معنی منذ فارقتهم مطابق
واقع افتاد و علی هذا مراد نخواهد بود از ما احدثوا اگر امر خلافت فتلک فانه لطیف و لکن للمتعسف
مجال تاویل و اگر کسی گوید که سلمنا معنی حدیث آنچه بیان کردی لیکن عبارت مناسب است لیکن
مجال تاویل فسیح و ذیل خلق احتمال وسیع و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال گوئیم که اینجا بجز
این دو احتمال یکی ردت بعضی از قبائل عرب دوم غصب خلافت بطرق احتمال ثالث امکان ندارد
چه حدیث حکایت از واقع میکند و چون حاکی مخبر صادق است وقوع آن بدی و بجز این دو واقعه بلا کلام
بعد مفارقت رسول رب العالمین امری دیگر که استحقاق حکم بران برای مرتکبین آن از صحابه سقیفه

شود

شود صورت وقوع نگرفته بلکه توان گفت که آنچه بعد ازین هم رو داده و صلاحیت تفریع استحقاق
جهنم بران بوده باشد از فروع همین دوام خواهد بود بلکه فرع یک امر معهود اگر احتمال فرع باشد بیان
بر عهده طرف ثانی و ابطالش بر ذمه ماست اینک گوی و اینک میدان آنچه در بار داشته باشد
بمعرض اظهار آرد انتهی بلفظه **اقول و استعین بالرؤف الرحیم** هر چند جناب مؤلف
سرآمد اولی الالباب دست از ذکر دلائل بر دعاوی خویش در آستین نکشد و افادات جدیده و قدیمه
باهل شوق بخشد لیکن من بمقتضای نیازمندی و غمخواری و عقیدت و اخلاص در تحقیقات و غور و
تامل بکار برده رطب را از یابس و کامل را از ناقص متمیز میگردانم و میگویم که در شق اول دلیلی که بر
ایراد ایراد کرده صریح البطلان است زیرا که فاضل کرمانی اول در عبارت معلوم اصحاب را بخواص تقیید
کرده و گفته لم یرد به خواص اصحابه الذین لزموه و عرفوا بصحبته الخ یعنی خواص اصحاب
آنجناب که بحضور مقدس اختصاص داشتند و بصحبت شریف مشهور و معروف بودند مراد نمی باشند بلکه
مراد ازان قومی از جفاة اعراب و عوام اصحاب اند که در زمره مؤلفة القلوب شمرده می شدند باز گفته
که ولم یرتد احد من اصحابه صلی الله علیه و آله و سلم و الحمد لله رب العالمین یعنی
بحمد الله که احدی از اصحاب آنحضرت صلعم کسی مرتد نشده و تقصیر در واجبات و حقوق ضروریه نموده و این خود
بدیهی غیر محتاج باستدلال و احتجاج است که در اینجا همان خواص اصحاب مراد اند نه عوام اصحاب و جفاة
اعراب و الا کلام او متناقض و متهافت خواهد بود و بالجمله قول جناب معترض انتهی ارتداد از صحابه
کلهم اجمعون الی قوله شمرده دلیل صریح بر آنست که مطلب کرمانی را با وجود وضوح و ظهور هرگز
نفهمیده تا بمطالب دقیقه و خبایا و زوایای خفیه چه رسد اما وقوع نکره در سیاق نفی و دعوی
این معنی که فاضل کرمانی مورد این حدیث را از صحابه نشمرده پس از عجائب روزگار و غرائب لیل
و نهار است چه اگر مقصود آنست که در خواص اصحاب نشمرده فذاک مسلم لکنه لا یستلزم
المطلوب و اگر مراد این معنی است که در عوام اصحاب معدود نکرده پس مناقض لفظ مؤلفة القلوب است

که دران عبارت واقع شده زیرا که آن لفظ درین مقام دال برانست که آنها اصحاب بودند لیکن از
اختصاص وقوت ایمان بهره نداشتند ازینجا دریافت شد که هنوز مؤلف را بمعنی لفظ مؤلفه با وصف
اتحاد ملت وماده اطلاعی نیست و بتفاسیر قرآن مجید و مذهب اهل حق و مسلک خویش مثل خلاصة
المنهج کاشانی و مجمع البیان طبرسی و نیز بکتب فقهیه مثل قواعد وغیره رجوع نکرده و باین پایه علم دعوی
مناظره با علمای اهل سنت نموده در سر وارد و الفاظ شنیع در حق اکابر محدثین بر زبان می آرد حاصل معنی
لفظ مذکور درینجا آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بتالیف قلب شان امر می نمود و در تقسیم
غنایم زیاده تر رعایت آنها می فرمود پس صحابیت اینها بمعنی شرعی ظاهر شد گو از زمره عوام باشند
زیرا که ارتداد بمعنی تبدیل و تقصیر و تخلف از بعض حقوق است نه بمعنی کفر بعد الاسلام چنانکه بارها
دانستی و چون این جماعة مقصرین از زمره مؤلفة القلوب هم از جهال بودند لهذا در شرح کرمانی و دیگر
شروح که محل این بحث است لفظ ممن لا بصیرة لهم نیز افزوده اند تا معلوم شود که هر یکی از مؤلفة
القلوب این وا دیگر پیش نیامده بلکه جهال ایشان درین بلا گرفتار شدند و از کتب رجال پیدا
است که بعضی از مؤلفه بحسن اسلام رسیده اند با جمله فاضل کرمانی ارتداد را دران مردم منحصر کرده
حیث قال وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم ممن لا بصیرة
له فی الدین پس مراد ازین عموم نیست بلکه احدی از خواص مصداق این حدیث نگشته و کسی ازین جماعت
مرتد نشده بنا آنکه عوام هم مثل خواص بودند حالیا باختیار شق ثانی نظر بهبعضی از وجوه جواب
میدهیم و میگوئیم که معنی ثانی برین مرتدین صادق می آید زیرا که فاضل کرمانی این ارتداد را در عبارت
منقوله بر هر دو نسخه بجهد و سعی تمیز تصحیح واجبات و تقصیر حقوق حمل کرده و لا نسلم که این معنی منافی
اصل اسلام باشد و جناب مؤلف از کجا ثابت نموده که فاضل کرمانی که روی سخن بجانب اوست اینها
را ثابت علی الکفر اعتقاد میکند بلکه او درین عبارت منقول فی الصدر تصریح نموده که مراد از ارتداد
رجوع از اسلام نیست بلکه تبدیل و تقصیر و ظاهر است که کفر مقابل اسلام است پس مسلک او آنها را

مانت على الكفر اعتقاد کردن یعنی چه بلی میتوان گفت که نزد او آنها ماتت على التبديل والتقصير و
التاخر عن الحقوق بودند و منافات این امور با اصل اسلام باعتبار نقل عبارت فاضل کرمانی بدیهیه
مثبت بالبرهان است **قوله** چون مقول شرعی نه آنست اه **اقول** تسلیم قول حضرت مؤلف معنی ثانی
را ولی بالمراد و بنسبت لفظ اختیار اضافه کرده ام لکن قول خاتم عدم صدقه على المرتدين غير صحابه
كما بيّنا مخدوش است فان انطباقه على هؤلاء الذين ارتدوا عن بعض الواجبات واصروا على المعاصي
وارتكبوا المنكرات كما قال الكرماني وغيره غير مخفي على من له ادنى بصيرة في الدين فكيف
يخفى على الماهرين و درینجا سامعین لفظ را فایده عظیمه که اعتقادات شیعیان در باب خلفای راشدین
از اصل قالع باشد و بیخ و بنیاد این فرقه را از هم پاشد آگاه کنم و آن اینست که هرگاه باستدلال مؤلف
همین معنی برای لفظ اصحاب ثابت شد و لا ثالث در رابع لهما پس میگوییم که اگر مراد از لفظ صاحب در کریمه
اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا استعمال او است بلا تکلف بلا ریب ثابت شد که ابوبکر صدیق
یار وفی و دوست و محبوب سید المرسلین صلعم بود مع قطع النظر عن الفاظ اخر وقعت في الكريمة
المذكورة دلت على ايمانه وما ورد في شأن نزولها بروایات جمهور امامیه و قاضی شوستری
در احقاق الحق وغیره او در تفسیر آن که لفظ صاحب گو دلالتی بر ستایش ابوبکر ندارد و همراه گرفتن او
از اشاره راه محبت خیال این معنی بود که مبادا کفار را ازین رهن آگاه کند و موجب ایصال مکاره شود
و هرگاه کفار بتفحص رسیدند با کشتن با ایشان و دلالت کرد تا اینکه بلد بعضها مبادا افراه
رسید با بر اعلام کفار بیا یا با هی میگریست الى غير ذلك من الافترات التي تكاد السموات
يتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا کان لم یکن شیئا مذکورا می بود بلکه موت
استدلال اختیار کرد و اگر مقصود جناب اقدس الهی از لفظ مذکور نزد حضرت مؤلف معنی ثانی است
فنحن ندعو له آناء الليل واطراف النهار ونستغفر له في العشي والابكار اطال
الله بقاءه و يسّر لقاءه و ادام الله فضائله و جعل الى كل خير مآله زیرا که مؤ

ابوبکر صدیق بر اسلامی که مرادف ایمانست از نجا ثابت شد و حسن خاتمه سائر خلفای راشدین
باجماع مرکب لازم آید که جناب مؤلف حکم باسلام کسی کند که قرآن مجید را محرف سازد و تهمت
فاحشه معاذ الله بر دامن پاک سیدة النساء نهد و دختر و داماد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را
دشنام دهد و مهبط وحی را بسوزد و دو معصوم را قتل کند و این بحث قبل ازین بتفصیل هر چه تمام تر
گذشت فتذکره ولا تغفل و اگر مؤلف از راه اعتساف حکم باسلام این شخص نماید و ارتداد و سر کسی را
منحصر در انکار توحید و نبوت و معاد صراحة حصر فرماید و امور مذکوره را از موانع اسلام و مقتضیات
ارتداد و کفر نداند فنحن لا نتوقف فی شأنه بل انصاره و اعوانه **قوله** و ستوهم فی شود الخ
اقول مخفی نماند که این اعتراض هم بدستور اعتراضات سابقه هرگز وارد نمی شود چه احتمال دارد
که آنچه جناب خاتم النبوة را از وحی الهی در باره دارو گیر اصحاب و عدم قبول شفاعت بعد ابتداع
احداث و نفی درایت بطور اجمال بعضی از وجوه معلوم شده و هم بدانگونه خبر داده که جمعی را از اصحاب
بسوی دوزخ خواهند کشید و من بشفاعت آنها تکلم خواهم شد لیکن آن شفاعت در مجموع
آنها مقبول نخواهد افتاد بلکه در حق بعضی فائده خواهد کرد که در بیان فرقت ازین دارو گیر نجات خواهند یافت
و ظاهر همین است که حکایت مطابق محکی عنه باشد پس واقعه را که به بعضی از وجوه مجمل او بوده اجمال
او خبر بوده اند و هر کس که بخلاف اینمعنی قائل شود و گوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را تفصیل
این امور و اسامی ذوات آن مبادی محدثات شده و معلوم بود باز هم اجمال و طریق
توجیه و تفسیر بوده پس دلیل آن بر ذمه اوست زیرا که سیاه اخبار که تعلق باحوال محشر دارد و حضرت را
باعلام الهی معلوم شده مفصلا و مشروحا در روایات وارد گردیده کو بوده از روی فسق و
کفر سکه براند پس در آخر حشر شریف چگونه تصور یا اذعان کرده آید که حضرت صلی
الله علیه و آله و سلم مفصل را مجمل بیان فرموده و از تفصیل خوف و تقیه سنگ راه شد چنانکه جای بسی
بعید است اینمعنی که تقیه در کلام آنجناب گنجایشی ندارد و دعوی خواهد کرد آری دروغگو را حافظه نمیباشد

بر قول سوجه که مؤلف آن را بصورت وهم نقل نموده و تعصباً و عناداً بر ضحکهٔ صبیان حمل کرده بر جای
خویش باقیست و نفی درایت و احداث بر ظاهر خودش محمول بالجمله ازین قدر هنوز لازم نیاید که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را تفصیل تمامی حدثات آنها معلوم بود و باعیانهم آنها را می شناخت
و چرا نهم که خبر دادن بدار دنیا و حکایت آنچه بوحی الهی حضرت را دریافت شده بر اصول اهل
حق کی مستلزم این امور است که تفصیل محدثات و شرور آنها میدانست و ذوات آنها را می
شناخت این استلزام را هم بدلیل ثابت فرمایند و برهانی بر این معنی قایم کنند که این حدیث بدون
علم تفصیلی ممکن نیست و انی لهم ذلک بار خدایا مگر حدیث طبرانی را پیش کنند و گویند که ابودردا
راوی این حدیث عرض کرد که یا رسول الله دعا کن که خدا تعالی مرا درین زمره محشور نکند فرمود
که تو از آنها نیستی و این دلیل است بر آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ذوات آنها را
باعیانهم می شناخت و الا جواب آنجناب که ای ابودردا تو از جملهٔ آنها نیستی چگونه صحیح شود یا
حاکم را که بتصریح مؤلف در رسالهٔ اخیر محکوم بتشیع است یاد نماید که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعد
استماع حدیث حوض نظر بغلبهٔ خوف و خشیت الهی کرده التماس نمود که شاید من از ان زمره باشم
حضرت صلعم فرمود که لا و انشاء الله تعالی بعد ازین بمقام خود این حدیث مذکور شود و بنا بر حصول
و ظلوم با وجود عدم تبحر در علوم میگوید که این هر دو دلیل هرگز بمعانی مؤلف و اولیای او انطباق
ندارد و مستلزم مقصود نیست چه محتمل که آنجناب بجهت حسن خاتمهٔ حضرت ابوبکر صدیق و ابودردا
رضی الله عنهما که از حضور در جنگ بدر و دیگر مشاهد مشرف که اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم
و بسیاری از بشارات عالیه بران مترتب گشته و ادلهٔ اصول اربع تا به حضرات شیخین بر آن گواه عادل
معلوم بود چنین فرموده باشد این از کجا که ذوات مرتدین کذائی را بعلم تفصیلی میشناخت
والمتصوغ هذا دون ذلک بالجمله آنچه بجواب صدیق و ابودردا ارشاد شده از جهت صدور این
علم خاتم پیغمبران بجهت خاتمهٔ این بزرگان از جهاد فی سبیل الله و حضور در مشاهد مشرفه که بار با

بتاکید تمام فرموده‌اند که هرگز از حاضرین کسی در دوزخ نخواهد رفت چنانچه از تفاسیر امامیه مثل خلاصة
المنهج نیز در واقعهٔ بیعت الرضوان واضح و لائح است وافی و کافی است و صحت جواب موقوف برین
نیست که با عیان هم معرفت اهل ردت و تفصیل محدثات آنها داشته باشد و هو ظاهر عند العقلاء
فضلا عن الفضلاء پس عدم درایت جاهل خود باقی و از بیجا طرف شد ایجاب تاویل که بسینه زوری
بر ذمهٔ اهل حق ثابت فرموده گو ذمهٔ معترض بوجوب آن هنوز مشغول بوده باشد درینجا فایدهٔ عظیمه
بدست آمد یعنی معلوم شد که این حدیث نزد شیعه هم بر زبان مؤلف معتبر است و مستغرق تفصیله المشار الیه
تعالی چه جای قبول بجواز تاویل بعید قبول است چه جای وجوب آن که بدون حکم بصحت و اعتبار روایت معقول نمیگردد
اکنون میپرسیم که مؤلف از ارتداد علی الاعقاب چه اراده کرده در صورت حمل آن بر تبدیل و تقصیر
چنانکه علامه خطابی و فاضل کرمانی و جزری و امثالهم کرده‌اند همان میگوییم که جناب مخاطب قبل ازین
فرموده بود که ارتداد علی الاعقاب را با تاخیر و تقصیر در حقوق کدام مناسبت است لفظی یا معنوی
بر تقدیری که ارتداد شرعی مراد وی باشد پس قول بایمان و اسلام صحابه کما مر نقله سابقا با این ارتداد
چگونه جمع تواند شد **قوله** دوم دلیل لطیف الخ **اقول** حال نزاکت و لطافت این دلیل بشرح و بسط ازین
بنده ذلیل باید شنید که اول این احتجاج و استدلال از بدایهٔ دیرینه بلکه تقویم پارینه است که بیراکه
قاضی شوستری و نسبت آنکه بهوده (?) در احقاق الحق و غیر او در غیر آن ذکر کرده‌اند کاش لطافتش باعتبار
متانت بعضی از مقدمات حاصل می‌بود و حال آنکه عنقریب واضح می‌شود که مدار تکمیل آن و متن عن
و مبنا آن الی ثبات ثبوت است صاحب ... و شمین الحق که بجواب کتاب قاضی مذکور پرداخته‌اند نقض
و قضیه این دلیل را بدخول ساخته‌اند پس لطافتش کجا باقی مانده بنده هیچمدان اول بترجمهٔ عبارت
پردازد من بعد او را با اتباع و اشیاعش از دلائل جدیده رد سازد و عبارتش این
وایضا قوله علیه السلام لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم یدل علی طول مدة المرتدین
واستمرارهم و هذا انما یظهر فی غاصبی الخلافة و تابعیهم الذین استولوا علی الارض

وَاِنَّ ذٰلِكَ لَمْ يَمْتَدَّ اِلَّا اِلَى الشَّهْرَيْنِ اَوْ ثَلٰثَةٍ حاکیا حتی سخن راقم الحروف را گوش کنند که ابنهای قسم
لاف و گزاف و ترک شیمهٔ انصاف و اختیار طریقهٔ اعتساف است چه هر که تتبع و تفحص محاورات عرب
کرده و کتابهای قدیم و جدید را از کتب عربیت بمطالعهٔ خویش آورده خوش می داند که عرب این لفظ
را در خوردن و آشامیدن و آمدن و رفتن و نشستن و برخاستن و نزدیک شدن و دور گردیدن پیش
از بیش در محاورات خود اطلاق میکنند و امتداد و استمرار عرفی مراد می دارند چنانچه از مقامات حریری
والطباق الذهب والطواق الذهب والف لیلة و لیلة عیان می گردد فیقولون انهم لم یزالوا یاکلون
اذا اقبل علیهم فلان و لم یزالوا یتحدثون حتی سئموا و ساموا الی غیر ذلک من المحاورات
واگر اعدا از بیم اہل تعسف و تعصب را مجال گفتگو باشد که شاید این محاورات بعد زمان اشرف المخلوقات
و ائمهٔ هدی بر روی کار آمده باشد و کلام ما در احادیث آنحضرت و اہل بیت طاهرین است صلی الله
علیه و علیهم پس در ابطال این احتمال با احادیث معتمده از کتب جامعین اصول تشبث نماییم و این عهده از
برکات انوار آن طیبین و طاهرین کشاییم حدیث اول از سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهم
از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است که در وسط آن عبدالله عباس از اطاعت مرتضوی
زجر شدید نفرموده اند و قد مرَّ من قبل و الفاظش که معرفت آن درین مقام ضروری بود این است
قَالَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسًا اِذَا اَقْبَلَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ
السَّلَامُ فَلَمَّا رَاٰهُ بَكٰى ثُمَّ قَالَ اِلَيَّ يَا بُنَيَّ فَمَا زَالَ يُدْنِيْهِ حَتّٰى اَجْلَسَهٗ عَلٰى فَخِذِهِ
الْيُمْنٰى ثُمَّ اَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا رَاٰهُ بَكٰى ثُمَّ قَالَ اِلَيَّ يَا بُنَيَّ فَمَا زَالَ يُدْنِيْهِ حَتّٰى اَجْلَسَهٗ عَلٰى
فَخِذِهِ الْيُسْرٰى ثُمَّ اَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ فَلَمَّا رَاٰهَا بَكٰى ثُمَّ قَالَ اِلَيَّ يَا بُنَيَّةُ فَمَا زَالَ يُدْنِيْهَا
حَتّٰى اَجْلَسَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ اَقْبَلَ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيُّ بْنُ اَبِيْ طَالِبٍ فَلَمَّا رَاٰهُ بَكٰى ثُمَّ
قَالَ اِلَيَّ يَا اَخِيْ فَمَا زَالَ يُدْنِيْهِ حَتّٰى اَجْلَسَهٗ اِلٰى جَنْبِهِ الْاَيْمَنِ انتهی موضع الحاجة
یعنی ابن عباس روایت می کند که روزی جناب رسول صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند ناگاه

حسن مجتبی نظر آمد حضرت صلعم چون وی را دید بگریه درآمد باز فرمود که ای فرزند من نزدیک بیا پس همیشه
انعطاف حسن مجتبی را نزدیک خود میکرد تا آنکه او را بران ران راست خود نشانید پس حسین شهید کربلا را دید
و بسیار گریست فرمود نزدیک بیا پس همیشه او را نزدیک خود می نمود تا آنکه او را بران چپ نشانید باز
فاطمه زهرا را دید و زاری کرد و بسوی خویش خواند پس همیشه او را قریب میفرمود تا آنکه
او را روبروی خود نشانید باز علی بن ابیطالب علیه السلام را دید و بگریست و بسوی خود میفرمود طلبید
پس همیشه او را نزدیک کرد تا آنکه او را بدست راست نشانید و درین یک حدیث محاوره مذکور در چهار
مقام مستعمل شده و چنانکه ظاهر است که هیچ این بزرگان بحسب اتفاق در یکزمانه واقع شده و مراد از کلمه
مذکور غیر ازین نیست که چون هر یکی ازین اصحاب به قرب آمد او را زیاده نزدیک میکرد
و بر صدور چنانچه مؤلف بالخصوص قاضی شوشتر که امتناع منع الزکوة را که باعتراض تا دوست تاه
استاد کشید مصداق لم یزالوا هی وانه بیاید که صحبت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را باز از
مناسبت و تقریب آنها بجانب خود چند سال حمل فرمایند فاعتبروا یا اولی الابصار و ایضا
در امالی شیخ احادیثی مرویست که این محاوره دران وقوع یافته از انجمله قصه بهلول است که بسبب
ارتکاب گناهی عظیم یعنی نبش قبر زنی از جمله انصار و انتزاع کفن از بدن باغوای شیطان چنانچه
با او نمود یاس کلی از رحمت پروردگار بهم رسانید و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد استماع این
قصه بود رهم کشید و از نزد خود براند و او چهل روز و شب بتضرع و زاری میکرد تا آنکه آیت کریمه
والذین اذا فعلوا فاحشة الی آخرها بمژده مغفرت او نازل شد انتهی ملخصا با آنکه هر گاه استعمال کلمه
مذکور در افعال غیر قاره که آن بیش نیست درست باشد در باره جفاة اعراب منکرین زکوة که زمان
صحبت آنها نسبت بامور مذکوره یعنی هیچ وفا و گویا نسبت بعهد بندگی جناب پیغمبران گفت چرا منسوب
انکار خواهد بود و انشاء الله تعالی در مسلک ثانی واضح خواهد شد که انچه علمای اهل سنت در باب ارتداد
و استمرار زمانه و عدم آن ذکر کرده اند برای ایشان سم قاتل است

شریف آنست که تا زندگی بیار تداد معلوم اصرار نمودند و توبه و انابت نصیب نگاهی آنها نه افتاد و سلوک
راه صلاح و تقوی اختیار نکردند پس معنی که کلام نزالوا فی محل بلکه حشو خواهد بود و از بدتر کلام و
نا ملایم بعید از شان بلغاء و فصحاء لہذا ارباب بلاغت بلی هنگام و در مقام بر او مثالی تقریر مذکور را واضح
گردانم که در خانه زید فرزندی متولد شد که خالد نام او گذاشتند و او سه روز زندگانی کرد لیکن از اول
وقت ولادت تا آخر حیات غیر از گریه و زاری و قلق و بیقراری چیزی از وی صدور نیافت پس
در حکایت از حال خالد مذکور البته این حرف میتوان زد که لم یزل باکیا مذ ولد من
بطن امه و همچنین این کلام صادق است اگر خالد تا دو روز زندگانی کند و قس علی هذا چه جای آنکه تا
سه ماه زمانه حیاتش امتداد یابد آری هم بر تا و بیارند و ابعد که و قتلوا علیه که مولف مدعی آن شده پس بدانکه
هرگاه معلوم است که ردت از اصل اسلام و اختیار کفر صریح مراد نیست پس لا محاله لفظ علی اعقابهم
چنانچه گفته اند و مولف هم اقرار آن دارد در کار است الا بجوارند و ایهام خلاف مقصود خواهد بود و علی
ای تقدیر شد علی اعقابهم باشد یا نباشد عبارتیکه مولف جامع الکمالات خود انشا فرموده صدق آن
موقوف بر آنست که تا وفات عسکر افضل الصدیقین احدی از تابعین کوه ازین جهان فانی نگذشته باشد
بلکه کلهم اجمعون بعد شیخین [illegible] ثابت شده باشند و اثبات آن البته از حضرت مخالف ظاهر الحکمی نیست پس تا
وقت انتهای [illegible] ممکن است که جمعی از ایشان [illegible] مرده باشند و از آیات قرآنی ظاهر
است که قتل [illegible] دیگر [illegible] ثابت است [illegible] الا خوف [illegible]
[illegible] در قرآن مجید [illegible] فما وهنوا لما اصابهم [illegible]
و اینجا [illegible] کلام مذکور از مطابقت نقل الامر [illegible] خواهد بود و این [illegible]
که علاوه [illegible] احسن حیوانات [illegible] چنانکه در شرح تلخیص مذکور است از اول کلام
بعد از درستی الفاظ و ترکیب عبارت مقتضای مقام می باید کرد و انکه غرض [illegible] نموده [illegible]
[illegible] اول [illegible] مطابقت [illegible] الامر [illegible]

انشود بخلاف افاده حضرت مؤلف کما عرفته وظاهر است که جمله لم یزالوا با وصف افاده معنی امتداد
که تقریرا کما مر ایما واضح از آن مرخواسته بهر تقدیر صادق است فلا بدّ منه دون ما قاله
المعترض اللبیب وحینئذ یصدق هذه الجملة اعنی لم یزالوا کما روی فی الحدیث علی
جفاة الاعراب سواء کما ماتوا او قتلوا فانها اعم منهما وتعالی الله وملائکته عن الکذب علوا
کبیرا و ایضا درین مقام وجهی دیگر است و آن اینکه از اقوال و عبارت مؤلف درین رساله و رسائل اخری
چنان معلوم میشود که لفظ بعد در بعدیت متصله حقیقت است و در منفصله مجاز است پس بنا بر ازین جمله
نتیجه مؤلف اعنی ارتدوا بعدک وقتلوا علیه این است که بمجرد وفات سرور عالم مرتد گردیده بلا مهلت بقتل
در آمدند و اینهم خلاف واقع رو نمود چنانچه از کلام فاضل شوشتری می گذشت که آنها بعد چند ماه بجزای
کردار خویش رسیدند و مؤلف هم ارشاد کرده که اگر بالفرض از بعض قبائل عرب ارتداد واقع شده
فانما هو بعد برهة من الزمان من انتقال الرسول علیه وآله صلوات الملک المنان عند طلب
الزکوة کما لا یخفی علی احد و آنجا بوضوح می انجامد ارتدوا بعدک و ماتوا علیه نیز موهم خلاف مقصود
است و بر تقدیر یکه هر دو را ذکر کنند و گویند ارتدوا بعدک وقتلوا و ماتوا علیه قطع نظر از انکه در صورت
قید علی اعقابهم اختیار اطناب بیفایده متیقن است و در صورت تجرید باعتبار حروف ترجیحی لم یزالوا
مرتدین علی اعقابهم ندارد از نکته افاده امتداد زمانه یعنی با وصف مهلت یافتن مدت دراز توبه
و انابت و اصلاح ایشان بهم نرسید کما اعترف المؤلف و این مضمون اول مر تشنیع و تفضیح ایشان
است فیکون مرجحا لا راجحا علیه علاوه بر ان که ستند فافهم اگر می باید لیکن این ترکیب خواهد
بود بلکه بجهت استعمال آن با لفظ قتلوا علیهم اینمعنی متبادر خواهد بود که بمجرد فراق برگزیده تمامی اهل
آفاق برارتداد کشته شدند و هو ظاهر الفساد و الا می بایست که مؤلف رساله میفرمود که لم یزالوا مرتدین
چه فایده دارد و در اختیار لفظ ضد کافهم کدام لطف متصور است کما لا یخفی علی المتوقد
البصیر و لا ینبئک مثل خبیر وجوه دیگر برای رجحان لم یزالوا بر افادات جمل مخاطب

بعد از تامل یسیر بهم آید چنانچه بر طلبهٔ علوم سیما بر کسانیکه در فن بلاغت ید طولائی دارند مخفی نیست **قوله**
علاوه الخ **اقول** هر چند این دلیل در تصنیفات حضرت ابن طاوس و متشیعین جلوه گر باشد و علمای دیگر
در ابرام و احکام آن کوشیده باشند چنانچه بر متصفحین کتب قوم مخفی نیست لیکن نزد ما بهمان وجوه که از
دلیل سابق است چه اگر مراد از مجرد مفارقت سید الخافقین عدم جیلولت بدنها نه است و لو ساعةً او
ساعتین پس بالخصوص اهل اصحاب پیغمبر خلفای راشدین هرگز صادق نمی آید زیرا که ابوبکر صدیق بعد
استماع سانحهٔ وفات سرور کائنات که در عوالی مدینه بلکه اثنای راه اتفاق افتاد هرگز بسقیفه نرفته
و پیش قوم نیامده بلکه بخط مستقیم در مسجد نبی کریم صلی الله علیه و آله و سلم آمده باز بر جسد مبارک بحث جلائل و
مناقب با وصف گریه و زاری آغاز نموده و پیشانی نورانی رسول پاک را بوسه داده باز بتعزیت اهلبیت
نبوی پرداخته و تسلیه حضار خصوصا عمر فاروق که قبضه شمشیر در دست گرفته و گفت که هر که روبرو
من خواهد گفت که آنحضرت صلعم وفات یافت سرش از بدنش جدا خواهم کرد مشغول شده و او را از سکر
غفلت و نوم حیرت مستیقظ و بیدار ساخته و از معلومات خویش اختلاف اصحاب در تعیین مسکن
دفن که مکه باشد یا بیت المقدس یا گورستان بقیع از میان برداشته و هرگز از مجاورت آن مکان پاک
آشیان تجاوز نکرده آخر بعد گفتگوی بسیار و قیل و قال بشمار الناس و الحاح کسانی را که بجانب سقیفه
دعوت کرده بودند و همراه ایشان رسیده بودند و خواستند که فتنهٔ انصار را فرو نشانند و آنها را از غفلت به
گردانند قرین اجابت گردانیده چنانچه روایات کتب فریقین مثل صحیح بخاری و تاریخ طبری و تتمهٔ آن
تصانیف ابن اسحق و استیعاب ابن عبد البر و تالیفات مجلسی مانند بحار الانوار الی غیر ذلک من الکتب
الاسفار دلالت برین امر دارد و اگر باین اجمال در نسازد تفصیل بعضی از آن باید شنید شیخ عبد الحق
دهلوی رحمه الله در کتاب ما ثبت بالسنة از صحاح نقل کرده ان ابا بکر رضی الله عنه اقبل علی فرس من
مسکنه بالسنح منازل بنی الحارث بن الخزرج بعوالی المدینة بسنحه و بین منزل
النبی صلی الله علیه و آله و سلم میل حتی نزل فدخل المسجد فلم یکلم

الناس حتی دخل علی عائشة فتیمم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو مغشّی بثوب
حبرة فکشف عن وجهه ثم أکبّ علیه فقبّله وبکی ثم قال بأبی وأمی والله لا
یجمع الله علیک موتتین أما الموتة التی کتبت علیک فقد متّها و شیخ مذکور درین کتاب
نقل میکند که اخذ عمر بقائم سیفه وقال لا اسمع احدا یقول مات رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم الا ضربته بسیفی هذا واما عثمان بن عفان فخرس حتی یذهب به ویجاء ولا
تکلم الا بعد الغد واقعد علی فلم یستطع حراکا واضنی عبد الله بن انیس فمات
کمدا ولم یکن فیهم اثبت واحزم من ابی بکر فی الصادق فی روایة وکان
اتبعهم ابا بکر جاء وعیناه تهملان وزفراته تتردد وغصصها تتصاعد وترتفع
علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فاکب علیه وکشف الثوب عن وجهه وقال طبت حیا ومیتا
وانقطع عنا بموتک ما لم ینقطع لاحد من الانبیاء فعظمت عن الصفة وجلت عن
البکاء ولو ان الموت کان اختیارا لجدنا بالموت بالنفوس اذکرنا یا محمد
عند ربک ولنکن ببالک و مترجم تاریخ طبری که باعتراف میرزا محمد کشمیری در نشر ... از شیعیان است
انچه بعبارت مستطیله آورده خلاصه اش این است که وقت وفات شریف جناب ... روز دو شنبه
بود دوازدهم ربیع الاول این با نجم وقوع یافت و آنانکه دوم ربیع الاول گفته اند درست نیست
و فاروق از وفات آنجناب منکر شد تا آنکه صدیق او را آیت کریمه و ما محمد الا رسول قد خلت
من قبله الرسل أفان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ملزم ساخت و ...
و ... او را مصطفی فهمیده ... بخانه مقدس ... آمدند و بسیار گریستند باز در مسجد جمع شدند تا آنکه
شخصی در مسجد آمد و گفت ... انصار در سقیفه گرد آمده اند و با سعد بن عباده بیعت میکنند ابو بکر
صدیق با عمر بنابر دفع این هنگامه اراده سقیفه نمود و در اثنای راه با ابو عبیده جراح برخوردند او هم
... همراه ایشان شد تا آنکه بمجمع انصار رسیدند و حال برین منوال دیدند و بعد گفت و گوی

ایشان

ایشان انصار از گروه خود همت برداشتند و عمر بیعت ابی بکر صدیق نمود پس انصار و بیعت
بدست فضل الصدیقین دادند هجوم مردم زیاده از حد واقع شد و قریب بود که از کثرت ایشان سعد بن عباده
در معرض هلاک آید الی ان قال ابوبکر صدیق گفت من این کار از ان کردم که خون مردم ریخته نشود
و اختلاف ایشان بر طرف گردد و باز گفته که ابوبکر صدیق رضی الله عنه اختلاف مردم در باب غسل
شریف باین وضع دفع کرد که شنیدم از انجناب که گفت اهل بیتم الشویند بگویید علی و عباس
را که غسل دهند انگاه ایشان باین کار مشغول شدند و او با مهاجر و انصار بر در مبارک نشست یکی
از انصار گفت که در غسل شریف انصار را افتخاری بهم رسید اجازت ده تا یکی از ما هم در انجا حاضر
شود صدیق او را اجازت داد شقران و اسامه آب می دادند و فضل و قثم از پهلو بپهلو میگردانیدند
و امیر المومنین می شست و عباس و اوس انصاری مذکور از دور ایستاده بودند و میگریستند باز در
دفن اختلاف افتاد صدیق بذکر حدیث اَلْاَنْبِیَاءُ یُدْفَنُوْنَ حَیْثُ یَمُوْتُوْنَ دفع کرد چون در حجره
ام المومنین عائشه قبر را درست کردند جنازه را لب گور نهادند خلائق می آمدند و نماز بی امام می
گذاردند چون مهاجر و انصار فارغ شدند نوبت بزنان و کودکان رسید در نیمه شب چهارشنبه دفن
کردند و بعضی گویند شب آدینه بود علی و فضل و قثم و شقران در گور نهادند انتهی ملخصا صاحب درج الدرر
گوید که ابوبکر صدیق بمنزل خود که در محله سنخ داشت رفته بود تا از اهل و عیال خویش خبری گیرد عائشه
رضی الله عنها شخصی بطلب او فرستاد که هر چند زودتر خود را برسان که واقعه مشکل دست داد ابوبکر سوار شد
و بتعجیل بیامد چون در مسجد رسول صلعم قدم نهاد خلق اصحاب را دید که سر در یکدیگر آورده اند و هر گروهی از ایشان
مدعای دارند در حجره عائشه در رفت و گفت کجاست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت اشاره
کردند که اینست ردا برداشت و پیشانی نورانی و ساعد با دولت مساعد را ببوسید و کریمه اِنَّکَ مَیِّتٌ
وَّاِنَّهُمْ مَیِّتُوْنَ بخواند و گفت یا رسول الله خوش طیبی و نیکو داری هم در زندگی و هم در مردگی شعر
بفدای تن و اندام چو گلبرگ تو باد ٭ هر کجا در همه آفاق گل اندامی هست ٭ بیقین دان که

در دهن سنگ تو نیست هیچ اگر ورد و جهان ملک میسر کامی هست الله الکافی شیخ عتیق این جرعه تحقیق و جام
تصدیق ریخت که ای جرجیل رسالت و ای نقطه دایره رسالت حضرت جلال احدیت و هر گونه ستایش
جیبی نشا الطف الیست مقرر که انبیا علیهم السلام یکبارگی بس می سپردند اکنون آن هوائی که ترا مقرر بود
در یافتی و از فرجه خاک بقبه افلاک شتافتی لیکن ابر روی آن حضرت سعی شنید و مسجد رفت و هیچ یک از
طوایف التفات ننمود و بمنبر برآمد مردم یکبار متوجه یار غار شدند و عمر خطاب و غیر او را از اصحاب
که در آن قصه سلوک سبیل اختلاف مسلوک میداشتند بحال خود بگذاشتند ایشان نیز بحسب ضرورت علم
استماع برافراشتند و مترصد گشتند که آیا چه خواهد گفت ابوبکر صدیق بعد از آنکه حمد و ثنای حضرت
خداوندی بتقدیم رسانید فرمود اما بعد هر آن بنده که پرستش محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
می نماید باید بیقین بداند که او ازین جهان رحلت نمود و آنکس که پروردگار عالم و آفریدگار بنی آدم را پرستش می نماید
بی شبهه معلوم کند که او زنده است که هرگز نمیرد آنگاه تلاوت آیت وافی هدایت و ما محمد الا
رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی
عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین مشغول شد عمر بن خطاب گفت گویا من هرگز
این آیت را نشنوده بودم فی الحال حرکت از من برفت و نزدیک بود که بیفتم و بتمام حاضران متحقق شد که سید عالم
سرای سرور برین جای غرور اختیار فرموده همه دل بموت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهادند و بخواندن
انا لله و انا الیه راجعون زبان بگشادند و گفتند ای صدیق در وصول بحضرت رسول ما نگذاریم جوا
داد گری و کیفیت آن شنوی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنوده بود ایشان را تعلیم داد و محل دفن
نیز مقرر ساخت و با اهل بیت عظام و عترت کرام گفت شما بموجب اشاره علیه نبویه بغسل و تکفین و
تجهیز آنحضرت مشغول سازید و خود با اکابر مهاجر به سقیفه بنی ساعده رفت تا کار پیشوایی امت را متحمل
راسخین گرداند انتهی کلامه مختصرا و باقر مجلسی در بحار آورده که روی الشیخ فی تلخیص الشافی
عن هشام بن محمد عن ابی مخنف عن عبد الله بن عبد الرحمن الانصاری ان النبی صلی الله

عليه وآله وسلم لما قبض اجتمعت الانصار في سقيفة بني ساعدة فقالوا نولي هذا الامر
من بعد محمد صلى الله عليه وآله وسلم سعد بن عبادة اخرجوا سعدا اليهم وهو مريض قال فلما
اجتمعوا قال لابنه او لبعض بني عمه اني لا اقدر بشكواي ان اسمع القوم كلهم كلامي ولكن
تلق مني قولي فاسمعهم فكان يتكلم ويحفظ الرجل قوله فيرفع به صوته ويسمع به
اصحابه فقال بعد ان حمد الله واثنى عليه يا معاشر الانصار ان لكم سابقة بالدين وفضيلة
في الاسلام ليست لقبيلة من العرب ان محمدا صلى الله عليه وآله لبث بضع عشر سنة
في قومه يدعوهم الى عبادة الرحمن وخلع الاوثان فما امن به قومه الا رجال قليل
والله ما كانوا يقدرون على ان يمنعوا رسوله ويعزوا دينه ولا ان يدفعوا عن انفسهم
ضيما عموا به حتى اراد بكم ربكم الفضيلة وساق اليكم الكرامة وخصكم بالنعمة ورزقكم
الايمان به وبرسوله والمنع له ولاصحابه والاعزاز له ولدينه والجهاد لاعدائه وكنتم اشد
الناس على عدوه منهم واثقله على عدوه من غيركم حتى استقامت العرب لامر الله طوعا
وكرها واعطى البعيد المقادة صاغرا داخرا حتى اثخن الله لرسوله بكم الارض ودانت باسيافكم
له العرب وتوفاه الله اليه وهو عنكم راض وبكم قرير عين استبدوا بهذا الامر دون
الناس فانه لكم دون الناس فاجابوه باجمعهم بان قد وفقت في الراي واصبت في القول ولن
نعدو ما رايت نوليك هذا الامر فانك فينا مقنع ولصالح المؤمنين رضا ثم انهم ترادوا الكلام
فقالوا فان ابت مهاجرة قريش فقالوا نحن المهاجرون وصحابة رسول الله الاولون
ونحن عشيرته واولياؤه فعلام تنازعوننا الامر من بعده قالت طائفة منهم فانا
نقول اذا منا امير ومنكم امير ولن نرضى بدون هذا ابدا فقال سعد بن عبادة حين
سمعها هذا اول الوهن واتى عمر الخبر فاقبل الى منزل النبي صلى الله عليه وآله وسلم
فارسل الى ابي بكر وابو بكر في الدار وعلي بن ابي طالب في جهاز النبي فارسل

الی ابی بکر ان اخرج فارسل الیه انی مشتغل فارسل الیه انه قد حدث امر لا
بد لک من حضوره فخرج الیه فقال اما علمت ان الانصار قد اجتمعت فی سقیفة بنی
ساعدة یریدون ان یولوا هذا الامر سعد بن عبادة واحسنهم مقالة من یقول
منا امیر ومنکم امیر فمضیا مسرعین نحوهم الی آخر الروایة یعنی شیخ الطائفه در تلخیص الشافی
باسناد خود روایت کرده که انصار بعد از وفات سرور ابرار در سقیفه گرد آمدند و خواستند که سعد را بخلافت
بردارند و او بجهت مرضی که داشت یارا نیافت که تقریر خود را باسماع قوم رساند پس او با بعضی بنی اعمام او بگوش
مردم میرسانید که ای گروه انصار چندانکه شما فضیلت دارید برای احدی از قبایل عرب فضل مستجمع
نیست ایمان بخدا و رسولش آوردید و در راه خدا جهاد کردید و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
باتفاق شما قوت یافت و تا نفس بازپسین از شما راضی بود پس شما را می‌رسد خلافت استقلال
دارید قوم دیگر انصار او را بخلافت مبشر کردند و گفتند که بهتر از تو کسی نیست باز با همدیگر
گفتند که اگر مهاجرین فضایل خویش بشمارند آنوقت چه جواب خواهد بود گروهی جواب دادند
که ما خواهیم گفت که یکی از ما و یکی از شما امیر باشد و بدون اینمعنی تن نخواهیم داد سعد بن عباده جواب
مذکور را بر ضعف قوم حمل کرد قضارا این خبر بگوش عمر رسید او بخانه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
متوجه شد و کسی را نزد ابوبکر که در خانه هدایت کاشانه با علی بن ابیطالب در تجهیز مشغول بود فرستاد
که زود تشریف دهد ابوبکر قبول نکرد و گفت که من درین کار مشغولم عمر باز پس فرستاد که سانحه
عظیم افتاده حضور تو ناگزیر است پس ابوبکر بعد ازین الحاح بیرون آمد و عمر قصه انصار را بگوش او رسانید
پس ابوبکر و عمر بعجلت تمام روانه شدند و در اثنای راه با ابوعبیده جراح در خوردند الی آخر التقریر و آنکه
ملا باقر مجلسی در بحار از کامل ابن اثیر نقل کرده ازهم بوضوح انجامد که رفتن شیخین بسقیفه هنگامه انصار بمهلت دراز
وفات شریف بوده و انچه او در کتاب خود از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید شیعی آورده مثل روایت [illegible]
در آنکه ابوبکر صدیق از جنازه شریف جدا نشده و فرستاده فاروق برای نیل مقصود فرستاد لکن بنا بر

دفع فتنهٔ انصار بسقیفه توجه فرمود و از روایت ابن ابی الحدید مذکور که مجلسی بفاصلهٔ یسیر باز دیگر نقل کرده
معلوم میشود که مخبر خبر سقیفه معن بن عدی بود که بعد از اخبار دست فاروق گرفت و بسوی خود کشید و
گفت بر خیز که رفتن تو در مجمع انصار ضرورست و فاروق گفت که من بامر عظیم یعنی تجهیز شریف مشغولم
و درین درد و الم گرفتارم من ازینجا هرگز حرکت نخواهم کرد او قبول نکرد و گفت که قیام تو درینوقت
بر ضرورست و عبارتش درینمقام اینست وَاَتَى الْخَبَرُ عُمَرَ فَاَتَى مَنْزِلَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَكَانَ الَّذِیْ اَتَاهُ مَعْنُ بْنُ عَدِیٍّ فَاَخَذَ بِيَدِ عُمَرَ وَقَالَ قُمْ فَقَالَ عُمَرُ اِنَّا
عَنْكَ مَشْغُوْلٌ فَقَالَ اِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ قِيَامٍ فَقَامَ مَعَهُ بالجمله ازین همه روایات و عبارات
دلالت صریح بران دارد که رفتن شیخین بعد ازین گفتگو و قیل و قال بود و آنهم بنا بر دفع فتنهٔ انصار نه برای
طلب خلافت و تقریر آن که از سالها آماده کرده بودند چنانچه در قلوب شیعه اختلاج دارد و الا می بایست که ابوبکر
صدیق بمجرد استماع خبر وفات شریفه از اثناء راه بر خط مستقیم بسوی سقیفه میرسید و حریفان نیز شتاب
نشسته بیعت بر انصار می کردند و این است حال شق اول و اگر حیلولت زمانه را
تجویز نمایند فَهُوَ اَعْظَمُ مِنْ اَنْ يَّكُوْنَ لَيْلًا اَوْ نَهَارًا اَوْ اَقَلَّ مِنْ ذٰلِكَ و اکثر تعجب بر مالک بن نویره
و نظرای او از مانعین زکوة و مخرجین از احکام موبده شریعت که اسناد مصطلح لفظ شد فارقهم حقیقة بی
شوب تکلف و ایتمار ایشان صادق می آید و انطباق می باید زیرا که استدلال آن جماعت بر دعوی باطل
خویش بکریمهٔ خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً دلیل صریح بر آنست که بمجرد استماع خبر قیامت اثر
وفات سید عالم زکوة را انکار کرده اند که ظهور اراده و شقاوت آنها علی رؤس الاشهاد وقت طلب
زکوة بوده باشد و بظاهر است که صدور این کلام اعنی لَمْ يَزَالُوْا مُرْتَدِّيْنَ عَلٰى اَعْقَابِهِمْ مُنْذُ
فَارَقَهُمْ از حضرت ملک علام است چنانکه روایت بعضی از اجلهٔ محدثین بران گواه است حیث یقول
تعالی الا انی هو لم یزالوا مرتدین نقل کرده اند که لا یخفی علی من مارس کلامهم
و روایاتهم و بعد ازین بروایت باقر مجلسی نیز هویدا خواهد شد که قال این کلام آفریدگار انام است

سلمنا که این کلام از ملائکه مقربین سر زده لیکن تبدیل و تغییر و وقوع اشتباه از ایشان جز به نسبت از
شیعه بسبب عصمت فانهم لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون والا می باید که خود ملائکه از اهل حدث
و تبدیل و تغییر باشند و در حق ایشان صادق آید أتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا
تعقلون بالجمله صدور این کلام در حقیقت از کسی که پیدا و نهان نزد وی یکیست پس آنگاه حق جل و علا از علم
رسوخ اسلام ایشان واقف بوده لهذا اسند فارقتهم بر حقیقت خودش محمول خواهد شد که در ظهور و شهرت آن نیز مسلمت
باشد علاوه برین مسند فارقتهم فرموده اند نه مسند فارقت الدنیا و مفارقت آنجناب از ایشان بالخصوص که وه و مستقیمین عن
الصمد قاوان مثالهم من اهل الشک که همان وقت است که ایشان جوق جوق فاش شدند و گو نفس الامر یکی در زبل
از آن سانحه وفات اتفاق افتاده باشد و درین مقام نکته ایست عمیق و لطیفه ایست دقیق است که اگر ادنی
غور و تامل بکار برند و آن اینکه مسند فارقتهم مشعر بر آنست که علت تامه ارتداد و انحراف شان محض مفارقت
جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود و اینجا بالحقیقه درین مقام تنها برین مردم صادق
است که زندگانی آنجناب را علت و حیثیت کون دانستند بخلاف ابوبکر صدیق و اتباع او که هجر
فراق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باعث گریستن و تعزیت نمودن و باعث بکا گردیده نه موجب
رفتن به سقیفه بلکه باعث توجه به سقیفه استماع خبر سانحه خلافت سعد بن عباده و اجتماع انصار بر خلافت
و امامت او بود و قول بعضی از ایشان به امامت دو کس از مهاجرین و انصار در یک وقت بوده و اجتماع دو امام
موافق اصول امامیه منافی عقل و شرع است گویا اجماع و نص آنست و مطابق روایات اهل حق موجب
قتال بین المسلمین است بلا ریب نزد هر دو فریقین خلافت سعد خلاف ارشاد سرور عالم بود و باین شد
تفصیل در باب فتن گر گویا بجز و تفسیر رفته اند و خود شده که دمی از ین اراده باز دارند و حق را بر هر کس آشکار نمایند
و نائره این فتنه را آب تدبیر فرو نشاندند و بهر حال ایشان به کوشش بر طبق حدیث متفق علیه بین الفریقین بود
که امام از قریش می باید نه از غیر ایشان و تحقیق البته که الائمة من قریش حدیثی است که اکابر امامیه هم
گواهی داده اند چنانچه از مطالب قاضی نور الله و مومن جالسی و کتب احادیث امامیه صحت و صدوح وارد گو

برادر

برادر بزرگ مخاطب غالباً در جواب ایضاح بجهت کثرت استقرا و تبحر در علم کلام انکار بحث از آن فرماید منت خدا را که رفتن این بزرگان اگرچه بالحاح دیگران باشد لیکن باعث رفع فساد عالم شد والا کدام فتنه که بعد خلافت سعد که شاق بر جمیع مهاجرین و خلاف احادیث سید المرسلین ص بود برپا نمی شد و هرگاه خود در اسلام این فتنه پیدا شود چه قباحتها که در آن لازم نمی آید از وقوع این سوانح و اختلاف اکثری از اهل اسلام طعمه شمشیر کفار و اهل ردت میگردیدند و بنیاد عمارات اسلام حضرات بکنونات مسیلمه کذاب با آب و تاب میشد چنانچه از ترجمه تاریخ طبری بتقریر فضل الصدیقین و عدم تکلم اصحاب بیان آن گذشت بخلاف خلافت صدیقی که بلا ریب بیخ و بنیاد کفر و نفاق را از عالم برکند و مبدأ انبساط اهل اسلام و منشأ انقباض کفار لیام گشت کیف لا وَهُوَ دِینُ اللهِ الَّذِی اَظْهَرَهُ وَجُنْدُهُ الَّذِی اَعَزَّهُ وَاَیَّدَهُ حَتّٰی بَلَغَ مَا بَلَغَ وَطَلَعَ حَیْثُ طَلَعَ وَنَحْنُ عَلٰی مَوْعُودٍ مِنَ اللهِ وَاللهُ مُنْجِزٌ وَعْدَهُ وَنَاصِرٌ جُنْدَهُ چنانچه حضرت امیر بتعریف و توصیف آن در خطبه نهج البلاغه مشغول شده و قطع نظر از آن خود علمای امامیه با وصف مزید عداوت خلفا که با اسلاف سنت سنی آدم هم آن مقدار نخواهد بود قائل بزهد و ورع می شوند و ایشان را بخلافت ظاهری ائمه را با امامت معنوی متصف میدانند چنانچه بر ناظر شافی سید مرتضی و شافی شرح کافی و بحار مجلسی مخفی نمی ماند و اگر مناط اینهمه بر تورع می بود بایستی که مثل یزید و مروان را هم درین زمره می شمردند و اسامی آنها بر زبان می بردند آمدیم بر اینکه محل حدیث الحوض ما احدثوا بعدک وارتدوا علی الاعقاب بضمیمه منذ فارقتهم بر گروه انصار صادق می آید المظنون ان المخاطب ایضا لا یرضی بذلک و جوابش آنکه چون توبه و انابت و اصلاح انصار بعد از آن مجلس بکمال تحقیق در کتب فریقین مثل صحاح سته و اصول امامیه و بحار مجلسی متواتر است و مقتضای جمله لم یزالوا آنست که توبه و انابت و اصلاح در نصیب مصداق حدیث حوض مثل مالک و عیینه بن حصن و قتاده کما عرفت سابقا نیست لامحاله دامن ایشان هم از غبار و کدورت منزه خواهد بود

وازینجاست که خاتمه خطبه آخرین جناب سید المرسلین در سفارش گروه انصار بود چنانچه مطالعه
بحار مجلسی و دیگر تصانیف علمای مذکور و کتب اهل سنت بران شهادت میدهد این از جمله محالاتست
بالخصوص برقرار داد مؤلف رساله که جناب سید النبیین صلعم بذوات مخصوص مصداق حدیث الحوض
عارف باشند بمعرفت برانکه بصدق حدیث مذکور بر گروه انصار معاذ الله من ذلک سفارش
ایشان فرمایند والفاظ خاتمه خطبه مشار الیها اینست الا وان الانصار کرشی الذی
اوی الیها وانی اوصیکم بتقوی الله والاحسان الیهم فاقبلوا من محسنهم و
تجاوزوا عن مسیئهم یعنی آگاه و بیدار باشید و بدانید ای مهاجرین که انصار محل اعتماد
و موضع امانت اسرار من اند ایشان اعتماد سکنم و شعار الخوف و خشیت الهی و احسان بسوی انصار
وصیت نمایم پس قبول کنید و خوشنود باشید از نیکی کار ایشان و درگذرید و چشم پوشی نمائید از بدکار ایشان
و بحمد الله که دامن خواص اصحاب کبار از مهاجرین و انصار ازین کدورت و غبار پاک و پاکیزه است الحمد لله
علی ذلک و منه قال الله تعالی فی محکمات کتابه ولکن الله حبب الیکم
الایمان وزینه فی قلوبکم وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان اولئک
هم الراشدون فضلا من الله ونعمة والله علیم حکیم هر چند از قول مخاطب عبارت
تا قول الکسی که بیه بهم در عبارات فقیر مخدوش گردیده و از هم ریخته لیکن چون تفصیل آنها بکار داده فایده
نیدارم هم بیشتر آنکه بشرح و بسط بعضی از اقوال دیگرهم میگرایم قوله وینا براست الی آخره اقول
سلمنا که ظهور ارتداد اکثر ایشان قریب و بر اوران و معنی معلوم وقت طلب کوه باشد لیکن معنی ارتداد در قلوب
آنها بمجرد قطع خبر وفات رسول علیه الصلوة والسلام تحقق یافته و الا مسلم که قبل از طلب کوه منع آن
باشد الا از آیات کریمه و رسم با ایشان در شامده و این ارتداد صادر نشده مگر وقتی که اعوان و انصار خلیفه
اول حق را از ایشان طلب کردند فالمدعی مطالب بالبینة علاوه چون این مؤلف میر الوار شاه جنابا
اقدس الهی است و تمامی این با جرا از قبیل اخبار و اقعه قبل از وقوع است در معنی که آن مردم مجبور

خبر

خبر مفارقت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم تبدیل بتقیه کردند و راه ارتداد سپردند هیچ غباری و
کدورتی لازم نمی آید زیرا که خبر از وقتی است که در او بآن نشان معنی تبدیل مسئله کرده راسخ شده
گو ظهور آن بر مردم بعد چندی اتفاق افتاده باشد و نهایت از عقل رزین بعید است که مؤلف و همچو اویی
که ارتداد با تعیین کرده بعد از ثلث کرده بود و این دعوی نیز از قبیل دیگر ترهات مؤلف است که اقامت دلیلش
از وی ممکن نیست **قوله** بخلاف امر خلافت آه **اقول** انتساب سقیفه سازی بحال کشاکشی و گفتار بازی اگر
بجانب مهاجرین و لیس است فالامر لیس کذلک لما عرفته و اگر بطرف انصار است پس بر فرض و تسلیم
انصار من حیث الاجتماع فی السقیفة مصداق ارتداد علی الاعقاب شدند فارقتهم باشند لیکن
بالاجماع مصداق لم یزالوا اگر اصرار و استمرار رامی خواهد نتوانند بود و هر دو امر از ایشان منتفی مطلوب
است مقصود مؤلف اینست که یکی از قیود حدیث الحوض را بر صحابه تطبیق دهد و بر استدلال
الغدار بر جمعت نماز کلمه لا تقربوا الصلوة گوش نهد بلکه مطلوب وی آنست که خواص اصحاب جناب
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مورد تمامی قیود حدیث مذکور اند و بحمد الله که نفس حدیث مقصود او را
برهم تا به بلکه بنیاد او را بعد باطل میسازد و دلالت بران دارد که احدی از خواص اصحاب مراد ازین
حدیث نتواند بود و لله الحجة البالغة **قوله** فتدبر فانه لطیف آه **اقول** لیت شعری ماذا اراد
مِنَ التَّعَسُّفِ فَاِنْ كَانَ الْمُرَادُ مِنْهُ مَا قُلْتُهُ فِي الْفَصْلِ السَّابِقِ يَعْنِي اِنْ اَرَدْتَ مِنْ عَدَمِ
الْمُفَارَقَةِ عَدَمَ حَيْلُوْلَةِ الزَّمَانِ كَائِنًا مَا كَانَ فَهُوَ يُنَافِي مَا رَوَى اَنْتُمَا مِنْ اَنَّ
الشَّيْخَيْنِ لَمْ يَبْرَحَا عَنْ مَكَانِهِمَا اِلَّا بَعْدَ بُرْهَةٍ مِنَ الزَّمَانِ اَعْنِي بَعْدَ تَجْهِيْزِ اَهْلِيَّةِ سَيِّدِ
الْاِنْسِ وَالْجَانِّ وَدَفْعِ بَعْضِ الْاِخْتِلَافَاتِ الَّتِي وَقَعَتْ بَيْنَ الْاَعْيَانِ مَعَ اَنَّ ذَهَابَهُمَا
اِلَى السَّقِيْفَةِ مَا كَانَ اِلَّا بَعْدَ اسْتِمَاعِ الْاَخْبَارِ الصَّحِيْحَةِ وَظُهُوْرِ شِدَّةِ الضَّرُوْرَةِ وَاِنْ اَرَدْتَ
تَجْوِيْزَ الْحَيْلُوْلَةِ فَالْاَمْرُ بَيِّنٌ وَحَوَالَتُهُ وَاضِحٌ بِاَنَّ فِعْلَ اللّٰهِ مَنْطُوْقٌ حَقِيْقَةً قَوْلُهُ تَعَالٰى اَوْ مَلَائِكَتُهُ
فَارَقْتُهُمْ عَلٰى ذٰلِكَ وَنَظَائِرِهِ فَهُوَ بَاطِلٌ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوْقًا وَاِنْ كَانَ الْمُرَادُ

سوی ذینک الامرین فعلیه البیان وعلینا ردّه بالبرهان **قوله** اگر کسی گوید الخ **اقول**
حالیا این شبهه بکسی عارض نمیشود زیرا که بنده ناتوان بحول الله وقوته بمقام خویش ثابت کرده ام
که احدی از قیود احادیث بر مسلک امامیه نیز بر خلفای ثلثه واعوان وانصار ایشان صادق نمی آید
پس با وصف ملاحظه آن چگونه خار شبهه مذکور بخاطر کسی خواهد خلید بلکه ناظر مسلک قوم بالیقین بلکه
بالبداهه خواهد گفت که آنچه مولف رساله فهمیده و درپی اثبات آن گردیده است قطعاً ویقیناً بدیهی البطلان است
و از روی او خارج از بقعهٔ امکان علمای امامیه مجال آن ندارند که ردت خلفای راشدین از این حدیث بر
مذهب خود ثابت کنند با مراعات اصول اهل سنت چه رسد و این عده یوماً فیوماً بلکه ساعةً فساعةً نزدیک تر
می شود الیس الصبح بقریب **قوله** گوییم الی آخره **اقول** دعوی حصر در دو احتمال غلط محض است هر کس که
ملحقات این رساله را دیده و اقوال علما یاد داشته نیک میداند که این حصر مخدوش است زیرا که
محدثین در مصداق این حدیث منافقین مدینه را هم دانسته اند مگر شاید از یاد حضرت افتاده باشد که دعوی
حصر میکنند و بمطالعه عبارات ملحقات نپرداخته اکنون بر عبارتش تصریح میکنیم و آن اینست قال ابن
التین یحتمل ان یکونوا منافقین ولا یبعد ان یدخل فی ذلک ایضاً من کان فی زمنه
من المنافقین وسیاتی فی حدیث الشفاعة ویبقی هذه الامة فیها منافقوها فدل
علی انهم یحشرون مع المؤمنین فیعرف اعیانهم الخ وبلا ریب حمل این حدیث بر منافقین احتمالی
دیگر است ورای این هر دو احتمال که در آن دعوی حصر کرده بار خدایا مگر اتباع و اشیاع مولف گویند این
احتمال بهیچ صورت صحیح نیست **گوییم** عنقریب گذارش میکنیم که تغلیط و ابطال آن غیر صحیح است علاوه
میگوییم که احتمال رجوع بعضی از قبائل چون نزد یک طائفه صحیح نبود می بایست که در یک امر خاص حصر نموده
و نام دیگری بر زبان نمی آورد و نمی گفت که اینجا بجز این دو احتمال احتمال ثالث امکان ندارد و بر ظاهر است
که مستدل را باید که جمیع احتمالات خصم را تعرض کند و بدلائل برطرف سازد و این صورت نبست
فاین المدعی این الدلیل اکنون باید شنید که احتمال انطباق حدیث بر منافقین زمان حضرت از کلام

ازعلما

از علما دریافت شد نیز صحیح تواند بود زیرا که منتهای اعتراض بران نیست که آنها چنانچه بکرّات و مرّات
کما فی القرآن المجید در زمان آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم بسر میکردند در وقت خلفای راشدین نیز همین
جاده می سپردند پس احداث و ارتداد علی الاعقاب چه معنی داشته باشد گوییم لا نسلم که حال آنها بر یک
نهج و یک شیره بود بلکه خود قرآن مجید بران ناطق است که حال آنها در وقت عسر اسلام بطور دیگر و در
یسر اسلام بسبیل آخر بود چنانچه مفسرین در تطبیق بعضی از آیات قرآنی تقریر آن کرده اند پس چون
شوکت اسلام در وقت خلفا زیاده شد و ابتدا آن صبح خلافت افضل الصدیقین است احتمال قوی است
که آن منافقین بحال استتر و اختفای حال خود مانند عبد الله بن سبا پرداخته باشند و بنا بر طمع دنیا که محبوب
ایشان بود بحسب ظاهر استقامت شیخین را اختیار نموده باشند جناب قدس الهی که دانای پنهان
و آشکار است ریا و سمعه آنها را که بحد کمال رسیده بود و بر یک طور واقع شد با حداث تعبیر نموده
باشد و در احداث آن نسبت بزمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که قرار شان بر یک حال نبود
کلامی نیست باز ارشاد شده که آنها همیشه بر ارتداد و احداث مذکور اصرار نمودند یعنی توبه ولی
و انابت قلبی نصیب آنها نشد بلکه بر همان ارتداد و احداث از دنیا رفتند و سند منع هم قول
علمای امامیه بالخصوص شیخ میثم اعنی ابن ابی الحدید و غیر اوست که فاضل جالبی در عماد خود نقل کرده
و در صوارم چو بلین بکمال تحسین و آفرین و اعتراف بکمال متانتش ترجمه آن پرداخته حیث قال و ایضا
ابن ابی الحدید معتزلی با وجود اینکه از اهل خلاف بوده در شرح نهج البلاغة کلامی بسیار متین
گفته که هر کرا از اهل انصاف باشد برا و بر کلام او تحسین و آفرین البته خواهد نمود و حاصل مضمون
آن اینست که شبهه نیست درینکه منافقین در وقت حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بودند و بعد وفات آن حضرت هم باقی ماندند کسی را نمی رسد که بگوید نفاق مرد به مردن آنحضرت
و سبب مخفی شدن منافقین بعد وفات آنحضرت اینست که در وقت حیات آنحضرت صلعم همیشه آیات
قرآنی متضمن ذکر منافقین نازل می شد چنانچه قرآن مجید مملو است از ذکر آنها و آنچه موجب انتشار

وشهرت نفاق آشنا نشد پس هرگاه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ازین جهان انتقال فرمود وحی
منقطع گردید وکسی نماند که آنچه امارات نفاق از ایشان بظهور می پیوست اظهار نماید وآنها را باین سقطات
وزلات سرزنش فرماید وکسی که متولی امر خلافت گردید همه را بحکم ظاهر اسلام ومناسبت سیاست دنیویه
در یک سلک کشید نمی بینی که حق تعالی آنحضرت صلعم را فرمود ولا تصل علی احد منهم مات ابدا
واین دلالت دارد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنها را باعیانهم می شناخت وچون حضرت از
جهان رفت نهایت اینکه بسبب غلبه اسلام منافقین نفاق خود را مخفی می کردند وبا مسلمین معامله اهل اسلام
مینمودند بعد ازین چون بلاد مفتوح گشت وغنائم بسیار بدست آمد باخذ غنائم واسباب مشغول گردیدند
واز آنچه که مقتضای نفاق بود وآن را در وقت آنحضرت صلعم واقع میساختند مشغول وغافل گردیدند
وچون فتوح بلاد وترقی اسلام وکثرت غنائم قسمیکه حضرت خبر داده بود بعمل آمد بسیاری از منافقین [illegible]
این معجزه از اهل اسلام واقعی گردیدند وبسیاری همان نفاقیکه داشتند داشتند انتهی بلفظه آمدیم
بر اینکه در آیات قرآنیه برای آنها درک اسفل من النار مقرر گشته وعذاب دائمی را مستحق گردیده اند
پس نجات بعضی از آنها که بفحوای روایت احادیث از ابو سعید خدری ثابت است لا معنی له جوابش آنکه
بدین سبب این محدثین محمل است که منافقین فی الاعمال اند این منافقین فی الاعتقاد والاعمال کلیهما بر
اتحاد در نفس نفاق محشور شوند وبعد شفاعت از گرداب نجات یابند وآنها بدرکات اسفل شتابند
باقی ماند آنکه حشر این منافقین با معیت مؤمنین چنانچه از عبارت منقوله لمعات مستفاد الظهور
انجامد معقول نمیشود وازاله این خلجان آنست که در تفاسیر قرآن در مقامات بسیار خصوص در ذیل
تفسیر الله یستهزئ بهم می نویسند که مراد از ان استهزاء حقیقی نیست بلکه مقصود آنست که ایزد تعالی با آنها
در روز قیامت درباره جزا رسانیدن معامله مستهزیان خواهد کرد چنانچه آنها خوش وقت شوند وبالیقین دانند
که بار اهل مؤمنین از عذاب جحیم نجات بخشیدند وبهشت جاودانی رسانیدند واحتمال دارد که حشر آنها با جماعت
مؤمنین برای همین نکته باشد تا در وقت ورود بر حوض کوثر صورت واقعه جزای آنها نمودار شود وسزا

اعمال خویش باشند بعد از آنکه قطعاً بدانند که بار اهل مومنین در عرصات قیامت برانگیخته اند و این
معامله که با منافقین پیش آید بجهت آنست که اینها با خدا و رسول و مومنین مخادعه میکردند کما قال الله
تبارک و تعالی اِنَّ الْمُنَافِقِینَ یُخَادِعُونَ اللّٰهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ و نیز فرموده یُخَادِعُونَ اللّٰهَ
وَالَّذِینَ اٰمَنُوا وَمَا یَخْدَعُونَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَمَا یَشْعُرُونَ اکنون اگر با اینهمه تصریحات در خاطر کسی
دغدغه باقی باشد باید که بعبارات تفاسیر رجوع کند و دریابد که در مجمع البیان طبرسی امامیه از جماعه مفسرین و حسن
وسدی نقل کرده که مخادعه با منافقین اینست که یعطیهم الله نورا یوم القیامة فیمشون به مع المسلمین ثم
یسلبهم ذلک النور ویضرب بینهم بسور انتهی و در تفسیر معروف بغوی گفته که خدای تعالی جزا دهد است
ایشان را بر مکر و فریب ایشان و آن چنان است که روز قیامت ایشان را نیز نوری دهد چنانچه مومنان را داده اند چون
قدم بر صراط نهند نور مومنان باقی ماند و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت بمانند و بلغزند
و در دوزخ افتند و جریجی نوشته اما خداع ایشان در قیامت آن بود که ایشان را فرو گذارد تا در عقب مومنان
میروند و عقبهای قیامت می برند تا آنکه به بهشت رسند فرشتگان عذاب بر ایشان رسند و ایشان را
بدوزخ برند انتهی بلفظه و علمای اهل حق نیز این امور تصریح میفرمایند حاجتی بذکر دلیل و شهد بعبارت مجمع
البیان فی بیان هست سخت حیرانست که مجتهد جالسی با اینهمه دعوی تبحر و اجتهاد که دارد از این امور
واضحه جاهل افتاده تا بجائیکه در کتاب حسام از عذاب قیامت و تفضیح می آید می اندیشند و امثال این
روایات که در مذهب فریقین ثابت است میخندند و این امر از قسم عیوب دانسته بر اهل حق
می بندد و لطیفه اینکه حق تعالی در حق منافقین میفرماید اِنَّهُمْ فِی الدَّرْکِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ
و ایشان بر خلاف مدلول آیت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت میکنند که حق تعالی باینها نور
کرامت خواهد فرمود انتهی بلفظه از اینجا واضح میشود که نافهمی جالسی بر آیاتی و اخباریکه تعلق بحال قیامت
وارد شده اطلاع کامل حاصل کرده و قرآن مجید را از استاد کامل فرا گرفته ولنعم ما قال فی الفضیحة لقصد اولاد
شعر
گر تو قرآن بدین نمط خوانی ٭ ببری رونق مسلمانی ٭ باکجا از این مقام هویدا شد که صدق

اینحدیث بر اہل نفاق کہ از باشندگان مدینہ بودند و درین صفت ملکہ راسخہ بہم رسانیدند و حق تعالی
در حق شان میفرماید وَمِنْ اَهْلِ الْمَدِیْنَةِ مَرَدُوْا عَلَی النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ اشکالی ندارد و معنی آیت
کریمہ بنا بر آنچہ در تفسیر علویست آنکہ یعنی از اہل شہر مدینہ قومی اند کہ خو کردہ اند و اقامت بر نفاق نمودہ اند
تا در منافقی چنان ماہر شدہ اند کہ تو ای محمد با کمال فطنت و صدق فراست نمیدانی ایشان را یعنی کفر
را در سویدای دل خود پنہان داشتہ اند و آثار ایمان و احسان بظہور می آرند لیکن تو ایشان را باعیان ایشان
نمی شناسی و ایشان را کہ بر سرائر ایشان مطلعیم انتہی و ازینجاست کہ رسول خدا صلی
اللہ علیہ وسلم لفظ اصحاب یا اصیحاب علی اختلاف الروایات در حق ایشان ارشاد خواہد فرمود و شفاعت
ایشان مستبعد خواہد بود و ازین مقام نیز مثل مقامات دیگر ہویدا شد کہ مؤلف رسالہ در رفع این
احتمالات کہ محدثین در توجیہ این حدیث ذکر کردہ اند ہرگز قدرتی ندارد و مقصود اصلی ازین تقاریر
ہمین است من بعد گذارش است کہ امام اعظم حلی و بسیاری از علمای متبحرین شیعہ با ظہار قاضی
در احقاق الحق معتقد نفاق غاصبین خلافت بزعم خویش می باشند و با اینہمہ بحدیث حوض و امثالش بر ارتداد
و احداث خلفای راشدین معاذ اللہ من ذلک استدلال میکنند و آخر نوبت تاویلات
انجامد کہ نفاق آنہا نہ بمعنی انکار توحید و نبوت بود بلکہ از اصل خاص یعنی خلافت بلا فصل مرتضوی انکار
میکردند و این انکار ہم بعد وفات آنسرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سمت ظہور یافت لہذا ارتداد و نفاق ہمہ درین مورد
جمع توانند شد و حالانکہ در رسالہ ثانی انشاء اللہ تعالی عنقریب ہویدا میشود کہ اصول و روایات معتبرات
امامیہ کہ علمای معتمدین ایشان بضبط آن پرداختہ اند این تاویل و تسویل را از اصل و بنیاد میکنند بخلاف اہل التسنن
نخیر او از علمای ما کہ آنچہ در تطبیق حدیث الحوض بر منافقین زمان حضرت سید النبیین گفتہ اند مقید با انتساب جناب
کہ حضرت مؤلف و اولیای او ہیچ تدبیر و تقریر مستنزل نمیتوانند کرد کما عرفت آنفا والحمد للہ رب العالمین
قولہ ہذا آخر اقول کسی از طلبہ علوم دینی ازین فاضل بر سبیل انصاف سؤال کند کہ چون از عبارت شیخ الباری
کہ در خاتمہ این رسالہ ملحق شدہ احتمالات دیگر چنانکہ یکی از آن انفا در ضمن بیان آن ہویدا شد لیس [illegible] این التقریر

همانا زعفران زار کشمیر است که عابرین و ناظرین آن از غایت سرور و انبساط محو حیرت و قهقهه می شوند
و هرگاه عبارت فتح الباری را قبل از طبع این رساله بنظر در آورده و با این رساله ضم کرده چنانکه از صدر
عبارت ملحقات واضح میشود باقی گذاشتن این عبارت علی حالها شعر بر کمال وقت فهم مخاطب توان
شمرد و بر تقدیر بعیدیکه بزیادی فطانت مؤلف و با الحاق عبارت فتح الباری توان نزد عجیب
عجایب است که احتمالات آخر در شروح بخاری موجود باشد و حضرت مدعی انصاف چنین فرماید و بدعوی
لا طائل روبرو می مناظرین پیش شود و لفظ کو و میدان بر زبان قلم آرد جزاه الله عنا خیر
الجزاء و عن جمیع المسلمین تنبیه باید دانست که قدمای متکلمین امامیه مثل شیخ مفید و سید مرتضی و اتباع و
اشیاع ایشان از متاخرین مثل قاضی نور الله در احقاق الحق و غیر او برین دعوی که حدیث الحوض بر خلفاء
راشدین منطبق میشود دون غیرهم وجهی مرجحی دیگر ذکر میکنند و آن اینست ثُمَّ الْمُتَبَادِرُ مِنْ كَلِمَةِ
لَا تَدْرِیْ مَا اَحْدَثُوْا بَعْدَكَ اِنَّمَا یَكُوْنُ فِعْلًا كَغَصْبِ خِلَافَةِ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَ
اَخْذِ مِیْرَاثِهٖ وَهَضْمِ اَقْدَارِ اَهْلِ بَیْتِهٖ وَاَكْلِ مَالِ فَدَكٍ ظُلْمًا وَجَوْرًا عَلٰی فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَامُ
وَلِهٰذَا قَالَ فِیْهِمْ سُحْقًا سُحْقًا لَا اِنَّمَا یَكُوْنُ تَرْكًا كَمَنْعِ الزَّكٰوةِ عَنْ اَبِیْ بَكْرٍ اِنْتَهٰی مَا اَفَادَهُ
الْقَاضِیْ معلوم نیست که مؤلف رساله چرا در ذکر این وجه مهر خموشی بر لب نهاده و لیکن نزد فقیر بعید آن
و همان وجه اخذ بعضی و ترک بعضی دیگر قطع نظر از قوت و ضعف در گمان مؤلف آنست که احتمال
توارد این مطالب که در رساله بنده گران گردن افتخار برافراخته در کلامش متطرق باشد و الا هر کسی
صغیر و کبیر تواند گفت که مؤلف طبعی کاسه لیسی و تقلید قاضی شوستری اختیار ساخته اند کار
تحریر خویش را بکالای دیگران آراسته چنانچه حاشیه مؤلف که بر خاتمه رساله مطبوع است شاهد این مقال
است و بعوض حالها انشاء الله تعالی آمده بر سبیله دلیل نکو که قاضی ذکر کرده در واقع متاعی وارد
با مثل افادات سابقه اما سخرافتی بیش نیست پس بدانکه این وجه نیز مثل وجوه دیگر ضعیف
است بچند وجه اول آنکه موقوف است بر حقیت خلافت بلا فصل امیر المؤمنین و باطل [illegible]

بودن خلافت سایر خلفای راشدین والکل منقوض ومردود کما عرفت مفصلا و وهم اکثر متوقف
بر اثبات میراث است در مقرر که جناب سید النبیین صلی الله علیه وآله وسلم و هو ممنوع وشنیع احادیث
معتبره فریقین است اما احادیث اهل حق پس اظهر من الشمس و ابین من الامس است اما روایات اهل تشیع پس
از انجمله است روایت عوالی الراوندی قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْاَنْبِيَاءِ
وَذٰلِكَ اَنَّ الْاَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِرْهَمًا وَلَا دِيْنَارًا وَاِنَّمَا اَوْرَثُوا اَحَادِيْثَ مِنْ اَحَادِيْثِهِمْ
فَمَنْ اَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَقَدْ اَخَذَ حَظًّا وَافِرًا محمد بن الحسن عاملی در فصول مهمه در باب عدم جواز اخذ
شیء من علوم الدین من غیر النبی صلی الله علیه وآله وسلم والائمة المعصومین بعد ذکر امثال این روایت دعوی
تواترش کرده اکنون بملاحظه این حدیث متواتر بشنو که امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام میفرماید که جمیع علما
علوم دینی وارثان انبیا و مرسلین اند وعلتش آنکه انبیا علیهم السلام میراث درهم و دینار بکسی نمیدهند بلکه میراث
ایشان در احادیث و علوم منحصر است پس هر کرا احادیث ایشان را فرا گرفت و علوم دین حاصل کرد و
نصیب کامل یافت و وارث ایشان شد و صاحب کتاب بصائر الدرجات نیز از جناب صادق علیه السلام این حدیث
را روایت کرده و کلینی رحمه الله روایت نموده که ابو البختری در آن واقع است تحقیق در بعضی از طرق صاحب
بصائر لیکن در طرق دیگر محدثین ایشان سلسله رواة اینست محمد بن الحسین عن ابی الولید عن الصفار عن السندی
وبعضی از معتمدین امامیه این حدیث آورده اند احمد بن محمد عن ابن فضال رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام چنانچه مطالعه
بحار الانوار بر آن گواه است و در این اسناد از وجود و عدم ابو البختری اثری و علتی در میان نیست و صاحب
امالی باسامی این چند رواة وائمه یداه است حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ اِبْرَاهِيْمَ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ
بْنُ اِبْرَاهِيْمَ عَنْ اَبِيْهِ اِبْرَاهِيْمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَيْمُوْنٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ
مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ اَبِيْهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ الخ وصاحب بحار و دیگر محدثین امامیه و روایات سخیفه بالخصوص حمل بر تقیه عدیم النظیر اند هرگز بر روایات
منکری این حدیث را بر نمی شمرند و چون چرا نکرده فاضل جائسی در فن سخن بازی قصب السبق میربود آینه حق نما

بیابیکه

جائیکه بحدیث کلینی بر فضل علم و علمای دین احتجاج کرده میفرماید که در کتاب کلینی که در مذهب ما مشهور
و معتمدتر ازان کتابی نیست و اگر مذهب اثنا عشری حق است آن کتاب حق است از جناب صادق علیه السلام
منقول است انتهی بلفظه و ازینجا مانند آفتاب نصف النهار آشکار شد که در حقیقت این حدیث و آنکه این امور
واقعیست تردد و ریب را در خلل نیست و ازینجا واضح تر شد که در طریق این حدیث گفتگو کردن یا روایت را
بر تقیهٔ ائمه یا رواة حمل نمودن عین اعتساف و کجروی خواهد بود و آن مستلزم استیصال استدلال مجتهد جالسی
است زیرا که ائمه هدی آنچه برای رعایت مذهب اهل سنت ذکر فرمایند و بر کذب و افترا اقدام نمایند
بنیاد استدلال بران نهادن و این کلمات را در حق آن گفتن معنی ندارد و الا مذهب اهل حق را حق باید پنداشت
و برای رد و قدح آن آستین نباید برزد و یا راه کلینی بکمال التسلیم و رضا اختیار باید کرد و الجمله فیه من المفاسد ما لا
یخفی علی احد من العقلاء فضلا عن الفضلاء عجب دارم از صناعت کار طائفه که خود بر اهل حق زبان دراز
کنند و گویند که چون ایشان را از روایت جامع ترمذی مثلا الزام داده می‌شود میگویند که در صحیحین نیامده و چون
روایت مسلم پیش میکنیم گویند که بخاری اصح الکتب است و باعتبارش هیچ کتابی نمی رسد هرگاه این رخنه خطی
شود کتب رجال میگشایند و در جرح و تعدیل رواة دخل مینمایند شعر ایکه حمال عیب خویشتن اید طعنه بر نفس
دیگران چه زنید و درین مقام نیز اگر تتبع تام نموده آید خواهی دانست که آنچه علمای شیعه طعنه زنی کرده اند از بیشتر هم
لاف و گزافست بی‌شبهه و ازین امثال طعن و تشنیع اهل حق که بر طبق نفس الامر و عین انصاف است اتم همچنان بنا بر
قصد اختصار بر ذکر نیم سند که نام ابو البختری دران واقع نشده اکتفا نمود اگر نه خافت اطالت در میان
می بود اسناد دیگر را نیز ذکر میکرد که از نام و نشان راوی مذکور دران عینی و اثری نیست و ازینجا ساقط
شد آنچه بعضی از معاندین بنا بر تدلیس و تلبیس در سند حدیث کلینی از فهرست شیخ الطائفه و خلاصه امام اعظم
خود نقل از کلام صدرای شیرازی در شرح کلینی قیل و قال و مکابره و جدال کرده اند و منتهای سعی ایشان با وجود این
خرافات حمل روایت بر احتمالات واهیه خصوصا بر نفاق و تقیه است بحمد الله که منتهای تمامی طرق و اسناد
حدیث بجناب امام صادق است بواسطه آنجناب که در کتاب مختوم بخواتیم الذهب که با امر

باظهار حق و ممنوع از تقیه بود بجناب سید المرسلین منتهی می شود اگر علمای امامیه بر گفته خویش ناسخ شوند
احتمال تقیه دران بر طبق روایات سابقه از سنیه و محالات است د ائمه دیگر البته در وقت تقیه بر قدر
ضرورت مکتفی باشند چنانکه از کتب دین و ایمان ایشان بر می آید نه آنکه افترا بر خدا و رسول باین تفصیل نمایند و بعض
مخفی نماند که نفی میراث درهم و دینار قرینه است بمعنی نیست که در غیر آن از ارض و عقار و باثبات این حکم جاریست
و من ادعی فعلیه البیان چه تحمل که ذکر درهم و دینار بنا بر شرافت باشد و از نجاست که بر جمله لم یورثوا درهما
و لا دینارا اکتفا نفرموده اند بلکه انما اورثوا احادیث را در حدیث افزوده اند تا احتمال جریان
میراث در ارض و عقار و غیر آن راسا مسلوب شود و معلوم گردد که میراث انبیا علیهم السلام منحصر در علم و
حدیث است و دیگر شیخ عبد الحق رحمه الله که بعضی از شراح کلینی مثل محمد صادق در نفی میراث و جریان احکام ترکه
در متروکات انبیا علیهم السلام راه تعمیم رفته اند بسبب اهل عناد انچه در دلالت این حدیث از غایت اعتساف و تعصب تشکیک
کرده اند و بسیاری از مزخرفات یاد نموده اند ذکر آن اضاعت اوقات است فرع ذلک الاطفال و الصبیان
بر استیصال آن قادر اند فان کله من المضحکات و الخرافات و ایضا ظاهر حدیث همانست که جمهور اهل سنت
بآن خیال رفته اند یعنی انکار میراث انبیا علی الاطلاق زیرا که علمای امامیه هر جا گفته اند که میراث مال حقیقت
است بنا بر حمل بر مجاز احتیاج بتاویل افتاد تا آنکه امام فرمود که انبیا مال نمیگذارند بسبب اینکه از شبهه عقار و مانند آن
انبیا او نبودند و در مسلمات اساس الاصول است که چنانچه خوش ثابت شد که ظاهر حدیث و قرآن حجت است تا وقتی که دلیلی
قطعی بر خلاف آن قائم نباشد فالحمل علی الظاهر متعین و بجز مدعی المیراث منتفی سوم آنکه دعوی هبه بمعنی که خلفا
مال فدک را خوردند یا وصف اقرار بتوریث و زید ظاهر شان چنانچه از مطالعه شافی سید مرتضی و غیر آن ظاهر
است و کلام فاضل طبرسی در کامل بهائی تصریح آن میکند حیث قال فشمنان محمد صلی الله علیه و آله
و سلم ظاهر الشرک بودند و اعدای علی ظاهر الصلاح و العدالة و باطن الشرک و المعصیة با جیاع عجیب
غریب است در صحاح و غیر صحاح مروی و مسطور و مقتضای دلائل عقلیه نیز همین است که شیخین رضی الله
عنهما در فدک بر محل جناب سید المرسلین راسخ و مقیم و ثابت قدم بودند و حاشا که دست ظلم بحقوق

فاطمه

فاطمی علیها السلام دراز کرده باشند چهارم آنکه قبل ازین گذشت که باظهار صاحب تحـ
اکابر طائفه این حدیث را بر خلفا حمل کرده گفته اند که ایشان در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رعایت حقوق
اهل بیت می کردند و بعد وفات شریف آنحضرت آن طریق را ترک نمودند و خود قاضی شوشتری در مقام اظهار
کرده که امام اعظم با مثل و دیگر اکابر خلفا را از اهل نفاق می شمارد پس استدلال بحدیث حوض بر ارتداد ایشان
صورتی ندارد و باز در پی توجیه شده و گفته نفاق آنها با انکار امامت مرتضوی بعد از وفات شریف از قلوب
بر السنه بروز نمود و این همه مشعر بر آنست که خلفا طریق سابق را ترک فرمودند و مؤلف رساله در بیان
معنی حدیث سابق ازین گفته بیان شیوه قدیمه رجوع و طریقه مستمره را پس سر کردند که
اطاعت ترا گذاشتند و علم لعنت و عناد برافراشتند و نیز از عبارات او ست که ترک احد الثقلین
نمودند پس فهم شوشتری که خلفا را از غاصبین و محدثین می شمارد و از دائره تارکین بر می آرد
فرار از مطر و وقوف تحت المیزاب به علمای طائفه اش انطباق صحیح پیدا کرد مع ذلک منع
زکوة و امتناع از صدقات که از مالکین اما بسر زد مستلزم غصب حقوق مساکین و اهل اموال
ابن السبیل و دیگر محتاجین هست یا نه و ازینجا واضح شد که مخاطب را لا محاله بر وجه سابق و این
بودن تشنیع قاضی مانند نسج العناکب بکار رفته از ذکر آن دست بر داشته قال الفاضل
المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم و چون بفضل الهی
و حسن تایید او از بیان اینکه حدیث مزبور بانفراده دلالت صریحه دارد بر آنچه دارد فراغ
دست داد کنون باید آخر که اوثق و اجلی است غلط گفتم بنص صریح مبرهن میگردانم که حدیث
مزبور در شان صدیق اکبر و شرکا و مددگاران آن شان واقع است حاجت بتجشم ثبوت استدلالات که بکار
رفت نیست زیرا که صاحب جامع الاصول از موطا روایت میکند ان رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم قال لشهداء احد هؤلاء اشهد علیهم فقال ابو بکر الصدیق الستنا یا
رسول الله باخوانهم اسلمنا کما اسلموا و جاهدنا کما جاهدوا فقال رسول الله بلی ولکن

لا أدري ما تحدثون بعدي فبكى أبو بكر ثم بكى ثم قال أئنا لكائنون بعدك

وسلم النبوة لا حديث خود تفسير حديث ميباشد و در ما نحن فيه ايمعنى غايت وضوح دارد چه صراحت
لا ادري ما تحدثون بعدي تفسير و تبيين يا احدثوا بعدك هست و بشهادت حديث از رجال مذكورين نهج
الغنية در حديث بخاري كه مرجع ضمير يا احدثوا باشند و مرجع انها نيز هم باشد مخاطبين مذكورين در حديث موطا
مراد هستند و غايت توجيه حديث موطا اينست كه اين حديث بطريق احتمال وهمي وارد شده لكن نزد اولو الابصار
كه مرض تعصب شان مانع عين البصيرت از ابصار حق نيست واضح است كه حديث بخاري هم ماده اين تاويل
ميكند چه حديث بخاري كه از زبان مخبر صادق است خبر از مستقبل ميدهد پس وقوع آن واجب هرگاه همان
كلمات را صرف بتغير ضمير غيبت و صيغه مخاطب بحق مخاطب من صفاناه اعاده فرموده اند و معهذا بعد رسول
از اصحاب جدائي واقع نشده الا همين حديث مختص بمخاطبين پس مبرهن گشت كه اين كلام اخبار بوده
است از مستقبل نه احتمال وهمي اگر بسبيل تنزل فرض كنيم كه مضمون حديث بطور احتمال عقلي است
تا قول رسول صلعم بطور احتمال هم خبر از امور واقعه ميدهد آيا نمي بيني كه در غزوه موته بظاهر بسبيل احتمال
عقلي فرموده اند كه اگر زيد بن حارثه رضي الله عنه شهيد شوند حضرت جعفر طيار عليه السلام سردار لشكر باشند
اگر اوشان بدرجه شهادت رسند عبد الله بن رواحه سر گروه لشكر شوند و اگر اوشان هم شهيد گردند
مسلمانان هر كرا خواسته باشند سردار خود قرار دهند و آخر آن هر سه بزرگواران شهيد شدند و اهل
فوج خالد بن وليد را حاكم خود كردند پس هويدا شد كه گو بظاهر حكم على سبيل الاحتمال و بشرط وقوع بود مگر در
حقيقت اخبار از غيب بوده است علاوه اگر از بزرگزادها صرف باحتمال عقلي ميفرمودند خصوصيت اين
سه كس چه بود بلكه بطور دستور العمل مي بايست كه در جميع سرايا ميفرمودند و هرگز در هيچ سريه غير آنكه گذشت
نميفرمودند پس بنا على هذا همچنان بخطابهم لا ادري ما تحدثون بعد خبر از احداث آينده ميدهد نه مجرد احتمال
وهمي است دليل بين برين مدعا ديگر آنست كه اگر فقط باين حيثيت مخاطب ميفرمودند كه اينها شهيد
شده و خاتمه الشان بخير شد شما ايشان چگونه يكسان باشيد كه هنوز زنده ايد و معلوم نيست كه

بعد الیوم چگونه احتمال از شما صادر میشود همین ارشاد بلیغ که حسن خاتمه ایشان که از جهان فانی بیقین
پیوست و شما هنوز زنده اید و لا ادری ما تصنعون و تعملون بعد الیوم این از خطاء است شما و فهمیدن ما بعدها
صریح دلیل است بر اخبار از حال مستقبل که این بزرگواران در غیبت رسول بر بدو کار آورده اند و الا از شان
مورد کریمه وَاِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيْمٍ و مخاطب بخطاب وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ مستبعد
بلکه متعذر است که بمجرد احتمال وهمی بحق چنین یار غار در جواب سوال حسن خاتمه خود شان کلمه ارشاد بسازند
که از آن اشتباه تام در خیر عاقبت پیدا شود بلکه اگر کلمه دال بر شک ارشاد کردن ضرور بود میفرمودند
که ان شاء الله تعالى یا بشرط حسن عمل تا آخر عمر خاتمه شما هم بخیر است نه که عدم از مان مقصود است
با احتمال حدثات امری بعد انتقال خود مدلل فرماید که اینگونه کلام بدون اشتمال بر لمی از ادب بلکه از شان
الناس بس بعید است چه جا که من کلامه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق بلکه اگر اخبار مستقبل
نباشد قید بعدیت لغو محض باشد کما لا یخفی علی اللبیب المنصف و شتان بین شان رسول الله الملک العلام
و مثل هذا الکلام انتهى بحروفه اقول و استعین بالرؤف الرحيم اگر مراد مولوی صاحب
که ازبدا و سوء خاتمه صحابه کبار بر طبق اصول مناظره باثبات رسانیدیم الکنون ذمه کمین ازان مشغول
نیست پس بطلانش بر ناظرین این اجزا از اجلای بدیهیات است و بنحو شمول فضل الهی گردن از فراغت
بغایت ابرو این فقیر بیچمدان می زیبد که با دنی توجه بطرف رسائین اقوال مستدل لاشی فی التحقیق بیان کرد
مقدمات رسالهٔ حضرت که بعد تالیفش خلوة و جلوة لقطایل من سبار بر برز بالشر میگذشت گرد ما
اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيْحُ فِيْ يَوْمٍ عَاصِفٍ گردید و حال تلبیسات تدلیساتش همراه مشهود است
علمای دیگر قدیماً و حدیثاً بالخصوص آنچه در کتاب مستند الشیعه برادر من مولوی ... افاده کرده
افراد کاینات مانند آفتاب نیم روز روشن شد و متعرف انشاء الله تعالی مفصلاً و اگر مراد وی آنست
بموجب خیال خود و بمقابله اهل سنت و جماعت فارغ گشتیم پس بنابر این تخیلات فاسده انست که خود را و دیگران
از تابعین اهل حق از سند لیکن گمان برده بعمل احتمالات ضعیفه ایراد شد تا تخفیف خاطر خویش را

مقتضای آیت کریمه کل حزب بما لدیهم فرحون خوش کرده باشد چنانچه زبانی ثقات احباب از علمای
فریقین بگوش فقیر رسیده که بارها در خلا و ملا تذکره این امر از حضرت مؤلف صادر یافته که در حدیث اصحابی
منصب من منصب منع و جانب اهل سنت جانب استدلال است فقط منع مقدمات شان که مراد از
زکوة اند و اصحاب کبار نیستند مرا کفایت میکند و مطلق احتمال ایراد و سند که من در پی آن شده ام زیرا که
تبرع و احسان است انتهی مقاله پس حالیا در ابطال این تقریر چند وجه اکتفا می رود اول آنکه خود
حضرت مؤلف جا بجا درین رساله بر تقاریر علمای اهل سنت مثل تقریر فاضل متبحر کرمانی لفظ توجیه و احتمال
اطلاق کرده چنانچه در مقامیکه در حجر و گذشته بنظر ناظرین در آمده گذشت که در باره بعضی از عبارات
کرمانی لفظ توجیه یا احتمال اطلاق فرموده پس معلوم شد که فاضل کرمانی بلکه اتباع و متبوعین او نیز که در شروح
کتاب مستطاب صحیح بخاری و مانند آن بدین منهج رفته اند همه از موجهین اند و بجای اصحاب منصب منع
بدیهی ولی است که در اصول مناظره قرار یافته که هر جا مانع است پس اشکال اول بدیهی الانتاج ثابت
کرد علمای اهل حق گروهی سخنش با ایشان مانع اند و عجب از همه اینکه خود جناب مؤلف در اوراق جواب ایضاح
این مقدمات را که فصل موجه نیست هر موجه مانع است و مانع را احتمال کفایت میکند بر زبان خویش جاری
ساخته و در اینجا وسن خود را ازین قضایا مسلمه پرداخته و منصب خود را که استدلال است فراموش ساخته وجه دوم
آنکه قول سابق و اگر کسی بگوید که بسلناتی مقدمه انچه بیان کرد به سیاق عبارت منافی است لیکن احتمال تاویل هم
دارد پس خلق احتمال شده اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال گویم کرا اینجا بجز این دو احتمال احتمال ثالث امکان
ندارد و اگر احتمال دیگر باشد بیانش بر عهده طرف ثانی و ابطالش بر ذمه ما است اینک گوی و میدان
انتهی مختصراً الفصل است و مستدل بودن مؤلف و موجه و مانع بودن اهل حق از امثال این مقالات
تبحر و غزارت علوم و کمال مهارت شریف بودنش درین فنون بر همگنان از خاصه و عامه روشن
می شود و الا لغایت مستبعد است که شخصی اینچنین رسایل تالیف کند و با استعداد وفاقی بمقابله
مجاهد لله اکابر علمای اهل حق سیما فاضل کرمانی و جزری و عسقلانی و ابن حجر مکی

دوم

دم استقلال زند و هنوز او را حقیقت خود واضح نشود که من مانعم یا مستدل و خصم من بکدام جانب است
و چه منصب دارد بلکه درین معرکه باشد قائل کلام انت انا فمن انا خود را گم کند نعوذ بالله من تدلیسات
المدلسین و تلبیسات الملبسین **وجه سوم** آنکه مطالعه تصانیف امام اعظم ثانی امامیه یعنی شیخ حلی
مثل کشف الحق دلیل صریح است برینکه او قدما را و از حدیث الحوض رند او کفر یا فسق صحابه ثابت
کرده اند و عبارت شیخ حلی و مثالش بعد ازین می آید ان شاء الله تعالی و معنی مستدل نیست مگر اینکه
شخص دعوی کند و بران دلیل اقامت نماید چنانچه شیعه گوید که خلافت بلافصل حق حضرت امیر المؤمنین
بود زیرا که جناب سید المرسلین آنجناب را وقت سفر تبوک در مدینه منوره بجای خود خلیفه ساخت و ارشاد
فرمود که اَنْتَ مِنِّیْ بِمَنْزِلَةِ هَارُوْنَ مِنْ مُوْسٰی اِلَّا اَنَّهٗ لَا نَبِیَّ بَعْدِیْ و صحت استثنا موقوفست
برانکه تمامی مراتب هارونی برای جناب مرتضوی متحقق باشد پس خلافت بلافصل ثابت گردید و حقیقت
مانع جزین نیست که شخص در جواب خصم گوید که آنچه تو گفتی مسلم ندارم مثلا سنی در جواب این استدلال تقریر
کند که لا نسلم که جمیع منازل هارونی بحضرت علی مرتضی حاصل باشد و لا نسلم که خلافت موسی از مراتب
هارون بود چه در صورت حیات هارون بعد ممات موسی نبوت بالاستقلال بحضرت هارون
حاصل میشد که بهزاران مراتب قوی‌تر از خلافت است و آنچه تو گفتی که صحت استثنا موقوف بر حصول
جمیع مدارج هارونی است نیز ممنوع است محتمل که استثنا منقطع باشد بالجمله چنانچه اهل سنت در مقام مانع
اند تبرعا با یراد سند پردازند کما لا یخفی علی من طالع مطولات الکلام همچنان در توجیه حدیث الحوض بخصوص
در مقابله حضرات امامیه نیز منصب ایشان جز منع بیش نیست یعنی لا نسلم که این حدیث در شان خواص صحابه وارد
شده باشد بلکه محتمل است که در شان مقصرین و محدثین از جفاة اعراب باشد اگر با وجود اینهمه تصریحات هنوز
بخیالش در نگذرد که منصب اهل السنه در حدیث الحوض استدلال بر ارتداد و احداث صحابه کبار است و منصب
اهل حق منع است نه استدلال پس بگوییم که اکنون در جهان منصب مستدل من حیث الاستدلال باقی نخواهد بود
و شیعه در هیچ امر مستدل نباشند زیرا که در مثال گذشته می باید که طیلسان استدلال را نیز بر دوش اهل حق انداخته اند

و گویند که حدیث منزلت که ما در مقابله اهلسنت آورده‌ایم از کتب اهلسنت است و شارحین احادیث
و متکلمین ایشان مثل ابن حجر و صبان قرار داده‌اند و استثنا را بر استثنای منقطع حمل کرده‌اند و ما منع می‌کنیم و می‌گوییم
که لا نسلم که استثنا منقطع باشد و بعضی از مراتب نبوت منفی مراد بود بلکه منزلت بر عموم و استثنا بر استثنای متصل محمول
است پس از بیان ما صغیر و کبیر عیان شد که خیال مؤلف مانع بودن خویش و مستدل بودن اهل حق در حدیث
از [illegible] البطلان است و بکدام زبان گوییم که بله و صبان هم بران نمی‌خندند و از ملاحظه این گفتگوها
سبیلهای ایشان [illegible] می‌شوند وجه چهارم آنکه خود حضرت مؤلف منتهی الشیعه بعد
ذکر استدلال خویش بر احداث خلفا و غصب خلافت مرتضوی عبارتی در کتاب مذکور آورده که در
ابطال خیال مؤلف که احتمال منصب خصم است دلیل [illegible] آن عبارت این قدر که تعلق باین مقام
دارد اینست که تعجب می‌نماید که این حدیث را قدمای علمای امامیه قدس سرهم دلیل بر قبح حال بسیاری از
صحابه مقرر گردانیده‌اند و احتجاج و تمسک بآن برارتداد خلفای ثلثه بخصوصهم از آن قبیل
است که تصریح [illegible] شده و اگر با نظر از انصاف درگذرند بپذیرند که لا تنظر الی من
قال و انظر الی ما قال واردست انتهی بلفظه و وجه دلالت این عبارت بر مدعای احقر نزد اصحاب تحصیل مانند
ضیای خورشید انورست از این یک عبارت دو فائده [illegible] خیال خام مؤلف عالی مقام است
اول نخستین آنکه در زمان قدیم علمای امامیه استدلال از این حدیث بر مطاعن اصحاب نموده‌اند و
ایشان [illegible] استدلال بوده دوم آنکه در زمان متاخر که مؤلف منتهی الشیعه این حدیث برارتداد خلفای
ثلثه بخصوصهم ثابت کرده [illegible] استدلال او پس معلوم شد که امامیه در هر زمانه همین منصب را داشته‌اند
الحال مؤلف [illegible] کرده [illegible] بعد گذارش است که فقیر را و احقر و برادر [illegible] مؤلف نبیل و فاضل [illegible] ادام الله
تعالی در خاتمه اوراق این مسلک دلائل قاطعه روشن ساختیم که دعوی احقر و از اسلاف و کبرای آن
بزرگان است و در کتب قدیمه که صدها سال از تصنیف آن گذشته این نحو استدلال از حدیث الحوض موجود
[illegible] تقریر [illegible] از کتب [illegible] اعیان [illegible] است [illegible] تقریر [illegible] الدوله

[illegible]

وقوع یافته و تمام عبارت معتمد الشیعه در اینجا نقل خواهم کرد ان شاء الله تعالی در تتمه مقام بر قدر ضرورت
شدیم کما عرفت و التماس دیگر آنکه ابطال تمسک مولف باین وجوه موقوف نیست بحول الله و قوته
از وجوه دیگر بر این جا عنقریب مسرود خواهد شد قوله اکنون الخ اقول این کلام اینجا بیجا و بی محل
و مهمل است بر این معنی که حضرت مولف مسرور شده اند ابتدا افضل الصدیقین از امثال و استدلال بکلمه
لفظ آخر آنست که دلیلی بر این دعوی قبل ازین گذشته کما لا یخفی علی الطالبین قوله ششم آنکه الخ اقول
این دلیل ششم است بر استدلال مولف بلفظ دلیل و برهان الی غیر ذلک نص بر فضیلت استدلال است
نماند که اینهمه تعداد و شمار بعضی بعد از ذکر دلائل دیگر است و الا بعد تتبع تام و تفحص در کلام
علمای اعلام میتوان گفت که غالبا هیچ صفحه از رساله نباشد که دلالت بر مستدل بودن مولف از جمله
چنانچه مقولات سابق در خیال مولف دلائل قاطعه و براهین یقینیه بود و در واقع از قسم مغالطات
حال این نص صریح مرهومی نیز بدستور سابق است که بنیادش بر محض خیال افتاده مستظهر آنکه جناب افضل
الصدیقین که بنص قرآنی صاحب سؤال الثقلین و ثانی اثنین است حق تعالی جا بجا در محکمات آیات او را
با اعوان و انصارش می ستاید و بکمال ایمان و اخلاص در کتاب نورانی نص میفرماید که یا ایها الذین آمنوا
مَن یَرتَدَّ مِنکُم عَن دِینِهِ فَسَوفَ یَأتِی اللهُ بِقَومٍ یُحِبُّهُم وَ یُحِبُّونَهُ اَذِلَّةٍ عَلَی المُؤمِنِینَ اَعِزَّةٍ
عَلَی الکَافِرِینَ یُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ وَ لَا یَخَافُونَ لَومَةَ لَائِمٍ ذَلِکَ فَضلُ اللهِ یُؤتِیهِ
مَن یَشَاءُ وَ اللهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ و در سوره نور در مقام تطهیر ذیل ام المؤمنین
بکمال علو شان و عظمت بلفظ اولو الفضل که دلیل افضلیت است یاد فرموده فقال تعالی وَ لَا یَأتَلِ اُولُوا
الفَضلِ مِنکُم وَ السَّعَةِ الآیة از محدثین و ... جون بالبداهة تمام مقتضی
دنیوی ... خواهد بود ... و السعة لغو خواهد افتاد و تعیین الفضل الدینی علی الاطلاق و اصحیة
صاحب مجمع البیان و غیر او نیز الخ در وجه نزول آیت کریمه مذکوره ذکر کرده اند دلالت صریحه بر این ...
آیت ... و در این مقام تفسیر کبیر امام فخر المتکلمین انار الله برهانه الی یوم الدین

است که پایه سخن را بعرش برین رسانیده وشبهات واوهام مخالفین را از حضیض زمین گذرانیده
الی غیر ذلک من الآیات التی اوّلوها وقت المناظرة الی ان حرّفوها عن مواضعها لحفظ
ناموس مذهبهم غالباً هرگاه مهاجرین اولین وانصار سابقین که آخرین وصیت جناب سید النبیین
در مسجد مقدس خود باعتراف صاحب بحار در حفظ حقوق ایشان بود محدث وغاصب حقوق اهل بیت طاهرین
باشند کیست که بهره از دین وایمان تواند داشت وبقتال اشقیا مثل اهل ردت وقیصر وکسری لشکر
تواند آراست وداد جهاد با همچو مسیلمه کذاب واسود عنسی خانه خراب تواند داد واساس تایید ملت مصطفوی
صلی الله علیه وآله وسلم تواند نهاد وجناب اقدس الهی از مساعی جمیله آنها خوشنود تواند شد کما یدل
علیه حدیث الکافی وقد مر قبیل ذلک **قوله** زیرا که صاحب جامع الاصول الخ **اقول** مخفی نماند که
شهادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدلیل کلمه هؤلاء وضمیر علیهم وقراین عقلیه ونقلیه حالیه ومقالیه
مخصوص بشهداء احد واقع است بحیث لا یشذ فرد واحد وابوبکر صدیق نیز از مجموع اهل اسلام سایل
شده کما هو الظاهر ومؤلف رساله در ملحقات شرح بعضی از عبارات اصحاب سیر باثبات رسانیده که
ارشاد این حدیث قریب زمان رحلت شریف باتفاق افتاده حیث قال مخفی نماند که شهادت سید البشر صلی
الله علیه وآله وسلم برای شهداء احد نزدیک بزمان رحلت آن سرور از دنیا بود چنانکه تصریح کرده بان
شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة باین عبارت وچون از انجا بازگشت واز دعای احیا واموات
فارغ شد صداع طاری گشت وبیمار شد وایضاً فی ذلک الباب فی موضع آخر وفی هذه
السنة زار النبی صلی الله علیه وآله وسلم شهداء احد فقال هؤلاء اشهد علیهم فقال
ابوبکر السنا باخوانهم یا رسول الله اسلمنا کما اسلموا وجاهدنا کما جاهدوا
فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم بلی ولکن لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابوبکر ثم
قال انا لکائنون بعدک ثم رجع الی المدینة وظهر به الحمی ثم توفاه الله عدة ایام
انتهی کلامه بعینه وبلا شبهه دریان وان کثرت اهل اسلام نسبت بسابق [illegible]

بهم رسید و جفاة اعراب نیز درین زمان بشرف اسلام مشرف شدند پس سوال ابوبکر صدیق که هنوز
علم او بحدیث الحوض در حیز منع است از جمیع افراد اصحاب است که بقید حیات باشند نه فقط از اخص
الخواص و اصحاب کبار و ملخص جواب سید النبیین آنست که حال اسلام و جهاد شما معلوم است و لیکن حسن خاتمه
تمامی افراد شما شامل جمیع افراد شهدا احد که بنصوص قرآنی جنتی باشند متیقن نیست محتمل است که درین
سلسله احداثی سر زند و ازین لازم نمی آید که حضرت ابوبکر صدیق و دیگر خلفای راشدین بعد آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم متصف باحداث گردند و سند این معنی که حدیث الحوض بعد از قصه شهدا احد است مطالعه بعض
از اخبار فریقین است و روایتی از بحار ملا باقر مجلسی در امامت صدیق بنیابة عن النبی صلی الله علیه وآله
وسلم فی مرضه قد مرت قبل ذلک القصه بدعا مؤلف که ارتداد ابوبکر صدیق و دیگر خلفای راشدین
است خاصة ثابت نشد و آنچه ثابت شد مدعا مؤلف نیست من بعد التماس است که اگر مخاطب والا
مراتب اعتقاد آن دارد که غیر از ابوبکر صدیق و شرکا او از غاصبین خلافت دیگری از اصحاب در واقعه
دعا بر شهدا احد مخاطب نبود چنانچه دل علیه قوله هر گاه همان کلمات را صرف بتغیر ضمیر غیبت به صیغه
مخاطب بحق مخاطب و من صحابه اعاده فرمودند پس باید که بدلیلی این حصر را ثابت فرماید و باز آنکه
اقامت دلیل نتواند کرد احتمال راجح و ظن غالب همین است که مقبولین لسانی امامیه مثل ابی ذر و سلمان
که در آخر عمر شریف نبوی شرف حضور داشتند نیز مخاطب باشند و آخر وصف عنوانی اختیار اسلام و
تکالیف شرعیه جهاد التبه برینها هم صادق می آید پس اگر ثبوت احداث برای جمیع افراد مخاطبین را
باشد حتی یلزم منه احداث الخلفاء الراشدین مقبولین امامیه بلکه سر دفتر اینها نیز از دست میروند و اگر
خطاب ببعض دون بعض باشد کما ادعی المصنف پس ما میگوییم که محتمل است که مورد حدیث الحوض مراد
خواهد بود که تعبیر از انها بلفظ رجال واقع شده دخول ابوبکر صدیق و امثال او که در مواقعات
محدثین مثل افادات حاکم نصوص قطعیه بران موجود است که ابوبکر صدیق میباشد و بحکم نبوی از زمره مصداق
حدیث الحوض خارج اند از جمله آن حدیث ام المؤمنین ام سلمه است که امامیه هم بجلالت شان عفت

سائل وارد علی ما نقله بعض المحققین انه قال صلی الله علیه وآله وسلم یا ایها الناس انی
فرطکم علی الحوض وان سعته ما بین الکوفة الی الحجر الاسود وآنیته کعدد النجوم
وانی رایت اناسا من امتی لما دنوا منی خرج علیهم رجل فمال بهم عنی ثم اقبلت
زمرة اخری ففعل بهم کذلک فلم یفلت منهم الا کمثل همل النعم قال ابو بکر لعلی
منهم یا نبی الله قال لا ولکنهم قوم یخرجون بعدک ویمشون القهقری
سلمنا که نقض مخالف اصول فریقین ست کما عرفت وسیجی بعد ذلک مفصلا ان شاء الله تعالی گو بادی این سوال
ابوبکر باشد ولا نسلم که بدلیل سوال وجواب مذکور ابوبکر صدیق در محدثین داخل گردد چه قبل ازین دانستی
که شیعه صیغه متکلم واحد را که بعلیاوش اختصاص است بجمع غایب حمل میکنند ودامن حضرات ائمه را بزعم خود از
لوث عصیان منزه میدارند والتبری امر بدان مساعدت محاورات عرب امکانی ندارد ودر ما نحن فیه
که جمیع افراد اهل اسلام گویا در صیغ متکلم مع الغیر شریک باشند احتمال توجه اصل خطاب بآنها وبالکه ابی
صدیق وامثالش از حواریین خاتم المرسلین بطریق ظن بلکه بیقین میرسند فکیف که نصوص هم از جناب
صلعم موجود باشد که دلالت بر تطهیر ذیل صدیق ازین تهمت احداث بدیع نماید وبسیاست که
خطاب بیک جماعت کنند ومراد در حقیقت یکی باشد چنانچه مفسرین امامیه مثل طبرسی وکاشانی و
غیرهم نیز نوشته اند که رسل از جن چنان نیامده اند حالانکه حق تعالی در کتاب مجید خویش میفرماید
یا معشر الجن والانس الم یاتکم رسل منکم وعلی هذا القیاس آیات دیگر پس خطاب صدیق
اکبر درین جماعت مخصوصین بالاحداث ضروری نباشد زیرا که سوالش از جمیع افراد است نه بوجود خود ا
آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم مستلزم احداث همه کس نیست وایضا محتمل است که وقت وعا
بر شهدا بعضی از جفاه اعراب نیز حاضر باشند که قراین احداث آنها مخفی نبود پس گو خطاب جناب صدیق
اکبر وحضرت امیر وابوذر باشد لیکن مراد ازان صدور احداث ولواحقها از امثال آن مردم

بعضی از صحابهٔ غیر مشهورین متصدی احداث خواهند شد اگرچه احداث معلوم نباشد لهذا آنجناب
بتفاوت یسیر این مضمون را اعاده فرمودند درین اسلوب خاص که خطاب بخواص باشد و مراد جفاة باشند بحکمت
زیادت خوف و مزید خشیت بر آن جماعت حاصل شد یعنی هرگاه این خواص صحابه را چنین بیم باید وای
بر حال ما که هنوز بکمال ایمان و اخلاص نرسیده ایم مناط فوز بدرجات اخروی عدم ارتکاب احداث و بدعت
بجا آوردن اعمال صالحه است باقی ماند خلجان عوام که خطاب بخصوصیت کسی است و مقصود سرزنش دیگری
صاحب مجاز بکثرت وقوع این امر در محاورات عرب قرار کرده و مفسرین فریقین هم نوشته اند که خطابات
الهی که در بعضی از آیات مثل فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا بجناب خاتم المرسلین است لیکن منظور
تهدید و ترهیب امت و این طریق ابلغ فی الزجر است و بر متوقد ضمیر روشن است که چنانچه نزد اهل سنت
عصمت انبیا بر جای خویش منصوص است انبیاء و عدالت حفظ اهل بیت اطهار و صحابه کبار نیز در خصوص فقد بر
والعجب کل العجب که علمای امامیه مثل این سؤال را که ابوبکر صدیق نموده زبانی ابوذر غفاری رضی بعضی از
اصحاب نقل میکنند و میگویند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در مدح متاخرین حکم باخوت نسبت
بخود فرمود ابوذر بذوق عرض نمایند که آیا ما برادران تو نیستیم فرمود هرگز نیستید چنانچه این ماجرا در
مسالک آخر خواهی الست انشاء الله تعالی و حالانکه ابوذر را حضرات امامیه درین خطاب داخل نمی کنند
و از صف اخوت اسلامی خارج نمی گردانند و درین مقام احداث را برفیق ابوبکر صدیق ثابت میکنند
فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله اگر علمای امامی قوم ابوذر غفاری را متصف باخوت اسلام ندانند
و دیگر محامد که در حدیث مشار الیه برای متاخرین مختص شده و در روایت امامیه خاصة بکثرت تمام
مروی گشته از ابوذر هم سلب نمایند پس در باب ابوبکر صدیق هرچه خواهند نموده باشند و الا جوابهم جوابنا
نعم فرق اهلسنت که در جواب سؤال صدیق بلی ولکن لا تدری ما احدثوا بعدک ارشاد شده
یعنی اسلام و جهاد شما مسلم است لیکن معلوم نیست که بعد از من چه احداث سر زند بخلاف جواب سؤال
ابوذر که نص در نفی اخوت ابوذر است کما [illegible] الا آنکه لا تدری که مضمونش نفی [illegible]

احداث است بر اصول فریقین آبی و مستنکف از حمل بحدیث بر خلفای راشدین است اما بر اصول اهل
حق پس از آنکه خلافت آنها بنصوص قطعی مرضی جناب نبوی بود چنانچه آنموذج آن در ماسبق سمت گذارش
یافته و اینهم از نور حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تافته که هرگز ابوبکر صدیق و یاران ایشان باجماع مرکب مراد از
حدیث الحوض نیستند اما اصول امامیه که مؤید بدلائل عقلی و نقلی مثل اصول اهل حق باشد پس آن
نیز مؤکد و مشید اصول ایشان است چنانچه اینهم قبل ازین دانسته باشی اما اصول موضوعه امامیه
خاصه پس بیانش در مسلک آخر می آید انشاء الله تعالی و خلاصه اش آنکه پیغمبر بعلم قطعی حال حدث و بدعت این
بزرگان بتفصیل تمام میدانست پس چگونه معاذ الله ارتکاب کذب در سلب روایات از نفس نفیس خود فرموده
باشد با آنکه تقیه نزد جمهور امامیه خصوصا در آنوقت آنجناب را جایز نبود کما عرفته سابقا پس معلوم شد که
آنحضرت صلعم نظر بضعف اسلام بعضی و عدم استقامت باحتمال ارتداد ارشاد فرمود که درین سلسله احدی صدد
خواهد یافت گو مرا معلوم نباشد و مخفی نماند که تشبیه اسلام و جهاد بشهداء احد ضرور نیست که از باب
تشبیه کامل شد چنانچه در مطاوی بحث معلوم شده و هرگاه امامیه وصف مستدل بودن در اثبات امامت
فصل مرتکو حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی بر تشبیه کامل حمل نفرمایند زیرا که مضر می شد پس دعای
ایشان دارد چه در نصوص معنی حدیث این است که ای علی غیر از نبوت در جمیع مراتب مشاکل هارونی و یکی از مناصب
آن بود که در زندگانی موسی حکمرانی بر بنی اسرائیل اختصاص باو داشت و بعد موسی خلافت بدیگران رسید
پس تو نیز بعد از من خلیفه نخواهی شد فیلزم نقیض ما یدعونه اهل حق که درین مقام منصب دارند اگر تشبیه را به
کامل حمل کنند سود و سرزنش ننمایند تشبیه متعجب مباد که حضرت مؤلف درین مقام حاشیه منهیه دارد که تعرض
آن ضرور می نماید عبارتش آنکه مخفی مباد که در بعض نسخ جامع الاصول و سوطا در بعض رسائل نیز انا
الکاشون بدون همزه استفهام دیده شد لیکن چون استفهام بسیاق کلام مناسب بود گویا حجت حرف
خطا بود همان نسخه را اختیار کرده شد بلفظ مکنون خاطر پس اگر درین حاشیه اینست که من در اینجا نسخه
استفهام تصریح و حسبان بر اهل حق کرده ام زیرا که در استفهام علمای ایشان توانند گفت که از وجود خود بعد

آنحضرت

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر صدیق خبر نمیدهد بلکه اظهار تاسف مینماید گویا انکار هستی
خود بعد مفارقت آنجناب میکند پس لازم نمی آید که صدیق بقای خود با اعوان و انصار بصفت احداث
بعد جناب سید المرسلین فهمیده باشد بخلاف نسخهٔ انا لکائنون که ظاهرش اینست که البته بعد تو
باقی می مانیم و احداث امری و کاری می آریم و این منتهای مقاصد شیعه است پس حجت حریف را
آوردن و از آنچه مفید مدعای خود زیاده تر باشد اغماض و اعراض فرمودن کمال تبرع و احسان
بر مخاصمین و قوت و طاقت مؤلف در فن مناظره است که با وصف ایراد آن نسخه که نطاق
حجت حریف بود باز او را در شکنجهٔ دلائل کشیده و گوش او چنانکه باید مالید فاقول ان هذا الشقوق
باطل زیرا که در صورت اختیار نسخهٔ که خالی از همزه باشد نیز این قیل و قال را حریف او مشکل تواند کرد
بیانش آنکه مؤلف در جاها بسیار تقلید صاحب معتمد الشیعه میفرماید که حدیث تفسیر حدیث میباشد پس
چون اصل قصه واحد است و در یک قصه دو حدیث مرویه در دو پوشیده یکی بهمزه و دیگری بدون
آن و در قواعد ادبیه تقرر یافته که ذکر شی اصل است و حذف فرع آن و فرع محمول بر اصل میباشد
نه مخالف اصل میشد پس حجت حریف برحال خود است خواه نسخهٔ اولی اختیار فرماید خواه نسخهٔ
ثانیه و مؤلف علمی فهمیده که در نسخهٔ انا لکائنون حجت حریف بحسب ظاهر هم باقی نمیماند و مو مکابره
و ایضاً حریف میتواند گفت که تطبیق در احادیث بقول او در همین جناب در کتاب خود
مهما امکن واجب و ضرور و انا لکائنون یعنی نسخهٔ استفهام محمول میتواند شد زیرا که عرب گاهی
همزه را ذکر میکنند و گاهی باعتماد قرائن حذف می نمایند و مقدر میدارند بخلاف حمل انا لکائنون
یعنی نسخهٔ اول بر ثانی که مؤلف آن را جملهٔ خبریه می پندارد و این موجب حمل نقیض بر نقیض دیگر
است پس بدون حمل ثانیه بر اولی تطبیق در حدیث بحکم صاحب معتمد الشیعه و اهل سنت صورت
نمی بندد فدلیل خصم المؤلف بحاله وقد کان مخدوشاً باله و بحمد الله که جناب مؤلف در این جا
خود اقرار کرده که استفهام بسیاق کلام مناسب تر است پس ضرور است که محذوف را برآید بود

حمل کنیم و اگر مراد مؤلف چیزی دیگر است فالتصویر واجب علیه حتی نتوجه الیه قوله وسلم النبوت
است آه اقول اگر از مخاطبین جمله لا ادری ما تحدثون بعدی افضل الصحابه یقیناً ایشانش مراد باشند الیس
بلا ریب مخالف اقرار او هر تقیین است زیرا که بهره ونه سبب حال خوبی و بد قوم بخوبی معلوم آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم بود کما عرفت فی الصدر چون انکار فرموده درایت را از خود سلب نمود معلوم شد که آنها مراد نبوده اند
و هذا بدیهی جدا و اگر مراد از اهل خطاب این مردم اند که حدیث الحوض بر آنها انطباق نموده شد
بحیث خطاب بمجموع مسلمانان در حق آنها کلامی نیست هیچ اشکال و اعضال لازم نمی آید عجب از حضرت
امامیه که بخیال خود بسیار شدت اسکوبیه که انچه بتول زهرا در مخاطبه حضرت علی مرتضی ارشاد نمود که مانند جنین رحم
پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته و خود را ذلیل کردی الی آخر الکلمات المقدسه در حقیقت تعظیم قول
جناب مرتضوی لیست شکایت نعوذ بالله و اعلام مردم است که آنجناب ترک خلافت نخواهد نمی نمود و نه غصب
فدک راضی نموده کما قال المجلسی در حق الیقین و نه آنکه خلفا در آنوقت کجا حاضر بوده اند بلکه خود
مجلسی در کتاب مذکور اقرار کرده که این شکایات بعد از ادای خطبه طویل الذیل در مجامع اصحاب بمجرد معاودت
و قرار گرفتن جناب سیده النساء بخانه هدایت کاشانه بود مع ذلک خلفا کی مانند جنین رحم پرده
نشین شده بودند و کی مثل خائنان در خانه گریختند بلکه ظهور ایشان در آن وقت مانند ظهور شمس وقت
نصف النهار است بلی انفذ گرگان سیاه زند دمی بزند و تو از جای خود حرکت کنی البته بر اصول موضوعه
امامیه بر خلفا منطبق است لیکن عدم حرکت و عدم محافظت ناموس آل زهرا و حقوق او از شر اعدای بی ریب بر دو
شکایت مرتضوی است پس عجب است از علمای امامیه که خود چنین گویند و بر دیگران ایراد وارد کنند ضعیفه غلبه جویند کجا خطاب
لا ادری ما تحدثون بعدک که هرگز بر اصول فریقین بر خلفای راشدین منطبق نمی تواند شد و کجا خطاب فاطمه زهرا
که نزد تمامی اهل عالم لامحاله شکایت مرتضی بود بلکه معاذ الله تفسیق آنجناب کرد با وصف ورود آیت فلا
تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین و کریمه انکم اذا مثلهم محدثات خلفا را بحضور علی کشید
وقت خروج مخدرات عفت و طهارت در مقابل ایشان بمجامع اصحاب بر ابطال فدک خانه می نشستند

و هجرت از مدینه ببلاد دیگر که ازین محدثات و آشوب و فتن خالی باشد نمی گزینند بلکه اگر ادنی نحو و تامل
بکار برند و آنچه در محاوره مطاعن خلفا الفریات مطلبه پیش کنند و فیما بینهما ترتیب بسند لتصعب العین دارند خواهند
دریافت که درین شکایات و حکایات کار از تضییق هم درگذشته بجهه تفاوت است ازکجاست تا بکجا مراعات ادب
اجازت نمی دهد که بتفصیل این اجمال بپردازم و زیاده تر موجب پریشانی تاویل مجلسی اصفهانی است که
درین کلمات مبارک مقصود آنست که مردم قعود مرتضوی در ترک خلافت را بر خشنودی آنجناب حمل نکنند بجا
سبق زیرا که وقت اعلام حضور اغیار در خانه هدایت کاشانه ممنوع است اهل بیت و کسانیکه در حکم شان باشند
بعد از زدن کوب حمار و کوبیدن بر دروازه تا مهاجرین و انصار که این وهم در خاطر شان راه یافته بود از اهل
آن برکار باشند و اظهر بعد انا که طشت از بام افتد و غاصبین و ظالمین مرتکب تشنیع برد و بیت
هجوم کنند و انواع ایذا و اهانت باهلبیت طاهرین رسانند که جگر خامه از تحریر حرفی ازان شق می شود
و انگاه این مخاطبات که مانند جنین رحم پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته و خود را ذلیل کرده
شکایت من بسوی پدر من است و مخاصمت من بسوی پروردگار من است اَعَاذَنَا اللّٰهُ عَنْ اَمْثَالِ
هٰذِهِ التَّاوِیْلَاتِ وَالتَّحْرِیْفَاتِ الَّتِیْ تَکَادُ السَّمٰوٰتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ علاوه برین معنی
که حدیث سوط التفسیر مبهم میکند و مصداق حدیث الحوض را معین نمیاید که معاذ الله فضل الصدیقین و هوا
خواهان او بوده اند فرع آن معنی است که حدیث الحوض باعتبار زمانه متقدم و حدیث شهداء احد متاخر ازان
باشد و عنقریب خواهی دانست که مولف در اثبات این تقدم و تاخر هر چند پیچ و تاب میخورد و کوشش بلیغ
مینماید پیکر دست او بجائی بار نگین نمی شود قوله و غایت توجیه آه اقول اگر احدی از اهل حق
متصدی این توجیه شده حاصلش بنا بر ظن غالب آنست که محتمل که جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بطور
احتمال عقلی قبل از حدیث الحوض وقت و عابر شهدا احد اجابت سوال صدیقی فرموده باشد که
لا ادری ما تحدثون بعدی و مبنای این توجیه همانست که در مناظره باثبات رسانیده اند که الموجه مانع و المانع
یکفیه الاحتمال چنانچه قبل ازین زبانی مولف درین اوراق گذشته و ازینجا بوضوح می انجامد

که مؤلف رساله بی توجیه موجه نبرده و آنچه بر آن وارد کرده وارد نمی شود زیرا که اساس اعتراض
بر آنست که حدیث الحوض مقدم بر دعای شهدا باشد و اثباتش بر ذمه مستدل است و انی له ذلک
زیرا که از عبارات آتیه عجز مؤلف درین امر نیز واضح است و مقصود ازین تقریرات آنست که اهل فراست
و فطانت بلکه عوام نیز دریافت نمایند که هنوز مؤلف از بلدهٔ استدلال و حصول مناظره نابلد است
و بر اثبات اینچنین مقدمات هم قدرتی ندارد **قوله** و هرگاه همان آه **اقول** چون نزد مخاطب بدلائل
و براهین مدلل و مبرهن شده که جملهٔ لا ادری ما احدثوا بعدی بر سبیل احتمال نیست بلکه اخبار علمی
است و لفظ درایت قطعاً و یقیناً دال کما سیجیء فی کلامه و بر جا خود ثابت شده که این نحو کلام نزد
علمای شیعه نیز وقت شوکت اسلام انسب و اصح نه بلکه قریب وفات شریف صدور یافته کما ستعرف
المسلک الآخر انشاء الله تعالی و قبل ازین گذشت که محققین امامیه در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم تقیه را دخل نمی نهند و هرگز جناب آن سرور در عموم اوقات تجویز نمیکنند پس درین وقت که بوعدهٔ
قرآنی وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ اطمینان کلی بهم رسید بطریق اولی تقیه و اعتبار کذب جایز نخواهد
بود پس خطاب تضلیل اصحاب بموضع امامیه یقینی است و اصحاب بشد البته این قسم تفصیل واجب و متحتم بود
یعنی كَيْفَ اَشْهَدُ عَلٰی حُسْنِ عَاقِبَتِكُمْ وَالْحَالُ اَنَّكُمْ تَغْصِبُوْنَ بَعْدِی الْخِلَافَةَ الْعَلَوِيَّةَ وَ
تُحْدِثُوْنَ اُمُوْرًا مُنْكَرَةً تُخَالِفُ الْقَوَاعِدَ الْاِسْلَامِيَّةَ فَاَنْتُمْ مِنَ الزُّمْرَةِ الَّتِی تُؤْخَذُ بِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
ذَاتَ الشِّمَالِ وَتُذَادُوْنَ عَنِ الْحَوْضِ بِاَنْوَاعِ الْعُقُوْبَةِ وَالنَّكَالِ فَاَقُوْلُ هٰؤُلَاءِ اَصْحَابِی وَاُرِيْدُ
نَجَاتَهُمْ بِشَفَاعَتِی فَيُقَالُ لِی اِنَّكَ لَا تَدْرِی مَا اَحْدَثُوْا بَعْدَكَ فَاَقُوْلُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ
الصَّالِحُ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيْدًا مَا دُمْتُ فِيْهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِی كُنْتَ اَنْتَ الرَّقِيْبَ عَلَيْهِمْ
وَاَنْتَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ شَهِيْدٌ اِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَاِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَاِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَاِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ
الْحَكِيْمُ فَمَا يُكْتَفٰی عَلَی الْقَوْلِ الْمَذْكُوْرِ وَلَا يُنْجِی الْقَوْمَ الْمَزْبُوْرَ بَلْ يُقَالُ لِی بَعْدَ ذٰلِكَ
الْكَلَامِ اِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوْا مُرْتَدِّيْنَ عَلٰی اَعْقَابِهِمْ فَاَقُوْلُ سُحْقًا وَبُعْدًا فَكَيْفَ اَقُوْلُ

انکم مثل هؤلاء الشهداء الذین قال الله تبارک وتعالی فی حقهم ولا تقولوا لمن یقتل فی
سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون وقال فی موضع آخر من کتابه المجید یرزقون
فرحین بما آتاهم الله من فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم ان لا خوف علیهم
ولا هم یحزنون اما سمعتم یا معشر الاصحاب قول الله عز وجل لا یستوی اصحاب النار و
اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون فانهم بشهادة ما نوحی الی من اصحاب الشمال و
تریدون ان اثنی علیکم مثل هؤلاء الذین قتلوا فی سبیل الکبیر المتعال آنکه جناب
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم امثال اینهمه تفاصیل واقعیه نفس الامریه را که مشتمل بر کمال اجمال و ابهام
کذب صریح معاذ الله اکتفا فرماید ونفی درایت احداث مخاطبین از خود نماید و ارشاد کند که ندانم
که شما بعد من چه احداث کنید انّ هذا لشیء عجاب ودرینجا قول مجتهد جالسی در حسام تماشا کردنیست
که حدیث الحوض را از دلایل تقیه جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله دانسته وبعد ایراد حدیث بطوله وجه دلالت
بدین نمط قلمی کرده چه درین مقام اگر مقتضا تقیه کار نکردی بایستی که باعیانهم مردمان را آن جناب مشخص نمود
تا اینهمه اختلاف در تعیین خلفا واقع نمی شد انتهی بلفظه سبحان الله حضرت جالسی را با وصف دعوی اجتهاد بلکه
یگانگی خود در علم کلام این قدر هم یاد نباشد که وقت ارشاد حدیث الحوض نزد فریقین در آخر عمر شریف
مروی است وقت تقیه بود یا نه ومن در باب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چه اعتقاد دارم ودر نفی تقیه
از انجناب چه تصریحات که نکرده ام بالجمله چون احتمال تقیه در حدیث الحوض بالاتفاق منتفیست
چنانچه علقش دانستی پس در حدیث مآثر شهداء احد که نزد مؤلف بعد از حدیث الحوض بطور تفسیر واقع
شده بطریق اولی تقیه نخواهد بود پس لا محاله حسب خیال جالسی انقسام تفصیل که یاد کردیم در دو حدیث لازم
ضرور بود والحمد لله علی ذلک قوله مع هذا الخ اقول اگر قصد مؤلف از اصحاب جماعتی اند که
جناب سید المرسلین اند پس معاذ الله که از ایشان حدثی بوقوع آمده باشد چنانکه او خیال دارد بلکه اکثر
از ایشان مجاهدت نفسانی و تورع وتقوی بظهور رسیده بحکم احادیث صحیحه فریقین مصداق

رضوان الهی گردیده پس نسبت حداث بایشان بدلیل حدیث حضرت سید الساجدین رضی الله عنه عین
حداث و احداث و خروج از دائره تشیع حضرات ائمه امجاد است و اگر مقصود او اینست که احدی از اصحاب خواه
اخص خواص باشند و خواه از جفاة اعراب مصدر احداثی نشده مگر غصب خلافت پس این حصر ممنوع است لا بد علیه
من اقامة الدلیل و سند منع روایات فریقین است که سابق ازین گذارش یافته من بعد حیرت عظیم رو میدهد
که مولف رساله بار بار ذکر این معنی میکند که در هر دو حدیث جز تفرقه ضمیر غیبت و خطاب
فرقی ملحوظ نیست و مآل هر دو تقریرات بدان میکشد که شاید بحث لفظی مناط اعتبار بوده نه بحث
معنوی تا این کلام مفید مدعا شود و هو لیس من دأب المحصلین هنوز درنمی یابد که اگر تفرقه ضمائر
هم در میان نمیبود چون مناط جمله لا تدری ما احدثوا بعدک بر احتمال عقلی است یعنی شاید از شما
احداثی سرزند و مناط جمله لا تدری ما احدثوا بعدک بر جزم و تعیین است پس تفاوت در هر دو مثل بعد
آسمان و زمین است کما لا یخفی علی المحصلین حالیا تطبیق لفظی چه کار می آید و کدام فائده برای مولف افزاید
نمی بیند که زید قائم جمله خبریه است و بزیادت یک حرف مثل همزه استفهام از دائره خبریت بدر میرود و بجمل
انشائیه منسلک میشود و درین هر دو جمله باعتبار احکام لفظی فرقی غیر از زیادت حرف ملحوظ نیست و حال آنکه
بنابر احکام معنوی یعنی انشا و اخبار نقیض یکدیگر واقع شده اند و قس علی هذا امثلة اخری کلا تکاد
تحصی **قوله** و اگر بسبیل اه **اقول** این کلمه نیست بلکه در بعضی از مقامات ظن شریف نبوی صلی الله علیه
و آله وسلم بعضها صائب ظهور ولی ظاهرا نوع دیگر برآمده کما یشهد به قصة زید بن ارقم اگر صراحت
بجناب مطالب صحیح بخاری دشوار و موجب التباس مثل شروح آن باشد کما هر یک بمطول علامه سعد الدین
تفتازانی رجوع کنند باید کرد و در مبادی آن کتاب بنقل فرموده و ملخص این
قصه بدان میرسد که زید کور در بعضی از غزوات از راس رئیس اهل فضول عبد الله بن ابی بن سلول
روایتی استماع نمود که او در خطاب بعضی از اعراب اقران خود میگوید که خرج مکنید بر فقرا صحابه
که نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باشند تا آنکه از اطراف متفرق شوند و جدا گردند و اگر معاودت

میان

می کنیم و بصحت و سلامت بسوی مدینه برمی گردیم البته من این نبی را از مدینه بیرون می کنم زید میگوید
که من این مقوله را بعمم خود باز گفتم و او نزد آن سرور صلعم حکایت نمود حضرت مرا نزد خود خواند پس
قصه را از سر آغاز نمودم و تا انجامش معروض داشتم مقارن این حال پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
رئیس اهل نفاق را طلب فرمود و آن شقی و رفقاء او بحضور مقدس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایمان
غلاظ یاد کردند و گفتند که هرگز این کلمات بزبان نیاورده ایم محض افترا و بهتان برپا نموده اند
پس آنجناب برا تصدیق نمود و مرا تکذیب فرمود پس الی یومین از این واقعه طاری شد که کاهی
نرسیده بود اگاه و در خانه منزوی شدم و عمم من سرزنش کرد که چه افتاده ترا که نوبت بدین تکذیب رسید
پس بعد سوره منافقون نازل شد و تصدیق من از آسمان فرود آمد حبابا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
الیه عاطفت فرمودند که ای زید تو راست گفته بودی جناب اقدس سبحانه تعالی تصدیق تو در آیات قرآن
مجید نازل فرموده و اصل این قصه مختصر بکتب حدیث و تفسیر الحق پیوسته از تفسیر علی بن ابراهیم قمی
ابو جعفر کلینی نیز بود این معنی بمشام اهل تتبع میرسد بلکه تفصیل این قصه زیاده بر آن واقع است
قَالَ نَزَلَتْ فِي غَزْوَةِ الْمُرَيْسِيعِ وَهِيَ غَزْوَةُ بَنِي الْمُصْطَلِقِ فِي سَنَةِ خَمْسٍ مِنَ الْهِجْرَةِ وَكَانَ
رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ خَرَجَ إِلَيْهَا فَلَمَّا رَجَعَ مِنْهَا نَزَلَ عَلَى بِئْرٍ وَكَانَ الْمَاءُ قَلِيلًا
فِيهَا وَكَانَ أَنَسُ بْنُ سَيَّارٍ حَلِيفَ الْأَنْصَارِ وَكَانَ جَهْجَاهُ بْنُ سَعْدٍ الْغِفَارِيُّ أَجِيرًا لِعُمَرَ بْنِ
الْخَطَّابِ فَاجْتَمَعُوا عَلَى الْبِئْرِ فَتَعَلَّقَ دَلْوُ سَيَّارٍ بِدَلْوِ جَهْجَاهٍ فَقَالَ سَيَّارٌ دَلْوِي وَقَالَ جَهْجَاهُ
دَلْوِي فَضَرَبَ جَهْجَاهُ يَدَهُ عَلَى وَجْهِ سَيَّارٍ فَسَالَ مِنْهُ الدَّمُ فَنَادَى سَيَّارٌ بِالْخَزْرَجِ وَنَادَى
جَهْجَاهُ بِالْقُرَيْشِ وَأَخَذَ النَّاسُ السِّلَاحَ وَكَادَ أَنْ تَقَعَ الْفِتْنَةُ فَسَمِعَ عَبْدُ اللهِ بْنُ
أُبَيٍّ النِّدَاءَ فَقَالَ مَا هَذَا فَأَخْبَرُوهُ بِالْخَبَرِ فَغَضِبَ غَضَبًا شَدِيدًا ثُمَّ قَالَ قَدْ كُنْتُ كَارِهًا
لِهَذَا الْمَسِيرِ إِنِّي لَأَذَلُّ الْعَرَبِ مَا ظَنَنْتُ أَنِّي أَبْقَى إِلَى أَنْ أَسْمَعَ مِثْلَ هَذَا فَلَا يَكُنْ عِنْدِي
تَغْيِيرٌ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ هَذَا عَمَلُكُمْ أَنْزَلْتُمُوهُمْ مَنَازِلَكُمْ

وواسيتموهم بأموالكم ووقيتموهم بأنفسكم وابرزتم نحوركم للقتل فارمل نساءكم
وايتم صبيانكم ولو اخرجتموهم لكانوا عيالا على غيركم ثم قال لئن رجعنا الى المدينة
ليخرجن الاعز منها الاذل وكان في قوم زيد بن ارقم وكان غلاما قد راهق وكان رسول الله صلى
الله عليه وآله في ظل شجرة في وقت الهاجرة وعنده قوم من اصحابه من المهاجرين والانصار
فجاء زيد فاخبره بما قال عبد الله بن ابي لعنه الله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلك
وهمت يا غلام قال لا والله ما وهمت قال فلعلك غضبت عليه قال لا والله ما غضبت عليه
قال فلعله سفه عليك فقال لا والله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لشقران مولاه
اخرج فخرج راحلته وركب وتسامع الناس بذلك فقالوا ما كان رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم ليرحل في مثل هذا الوقت فرحل الناس ولحقه سعد بن عبادة فقال السلام
عليك يا رسول الله ورحمة الله وبركاته فقال وعليكم السلام فقال ما كنت لترحل في مثل
هذا الوقت فقال وما سمعت قولا قال له صاحبكم قالوا واي صاحب لنا غيرك
يا رسول الله قال عبد الله بن ابي زعم انه ان رجع الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل
فقال يا رسول الله فانت واصحابك الاعز وهو واصحابه الاذل فسار رسول الله صلى الله
عليه وآله يومه كله لا يكلمه احد فاقبلت الخزرج على عبد الله بن ابي يعذلونه
فحلف عبد الله انه لم يقل شيئا من ذلك فقالوا فقم بنا الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
حتى نعتذر اليه فلوى عنقه فلما جن الليل وسار رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليله
كله والنهار فلم ينزلوا الا للصلوة فلما كان من الغد نزل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
ونزل اصحابه وقد امهدهم الارض من السهر الذي اصابهم فجاء عبد الله بن ابي الى رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم فحلف انه لم يقل ذلك وانه ليشهد ان لا اله الا الله وانك لرسول
الله وان زيدا قد كذب علي وقبل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم واقبلت الخزرج على زيد بن

ارقم

ارقم يشتمونه ويقولون له كذبت على عبد الله سيدنا فلما رجع رسول الله صلى الله عليه
وآله كان زيد معه يقول اللهم انك لتعلم انى لم اكذب على عبد الله بن ابى فما سار
الا قليلا حتى اخذ رسول الله صلى الله عليه وآله ما كان يأخذه من البرحاء عند نزول الوحى
عليه فثقل حتى كادت ناقته تبرك من ثقل الوحى فسرى عن رسول الله صلى الله عليه و
آله وهو يسلت العرق عن جبينه ثم اخذ باذن زيد فرفعه من الرحل ثم قال يا غلام
صدق قولك ووعى قلبك وانزل الله فيما قلت قرآنا فلما نزل جمع اصحابه وقرأ
عليهم سورة المنافقين و بر همين قدر هم موقوف نيست زيرا كه ظنون كه معصومين كه در حكم سيد المرسلين
بلكه بر اصول خاصه اهل تشيع مرتبه شان از مراتب نبوت و رسالت هم در گذشته بر خلاف واقع
بر آمده كما مر پس هرگاه حال چنين باشد فما ظنك فيما صدر منهم على نهج الاحتمال بر عقلاى عالم محجوب
نيست كه مقصود فقير ازين روايات و مقالات انكار سهو و احداث از مؤلفة القلوب نيست بلكه ازين بحث
مقصود اصلى اينست كه مؤلف در علم كلام و فن مناظره و تفحص روايات چنانچه ميدانى و بعد ازين
هم خواهى دانست اجنبى محض است و از طريق استدلال بلديتى ندارد و ليكن خواهش است
كه با اينهمه در فراخ حوصلگى و اراده مناظره با علماى اعلام و متبحرين كه از مجتهدين و متكلمين
مذهب خويش پا فراتر نهاده و داد مصارعت و اخذ بالاتبيت بنيت تحصيل ثواب داده مگر چون
مصارعت قديم خلاف عهود و مواثيق و مخالف تقيه و مقتضيات عقليه وقوع يافته خير از كم
كه اين مصارعت جديد چگونه مثمر بركات و منتج حسنات خواهد بود **قوله** حضرت جعفر طيار عليه السلام
اقول اين خلاف محاورات شيعيين است كه براى غير معصومين لفظ عليه السلام را بالاستقلال
نويسند و اختصاص ائمه عليهم السلام را ملحوظ ندارند زيرا كه از مطالعه شروح اصول ربعه و تراجم
فارسيه ... لوامع واضح مى شود كه لفظ سلام بحضرات اهلبيت اطهر مخصوص با اختصاص ...
از اعتبار در ان مرعى ملحوظ گشته بلكه اگر اسامى متبركه ايشان با ديگران جمع شود مثل حضرت ابوطالب

که علمای شیعه ایشان را از اوصیاء انبیاء علیهم السلام میدانند و میگویند که وقت موت خویش تمامی ودائع
و امانات را بجناب سرور کائنات تفویض نموده اند چنانچه در بحار و حق الیقین باقر مجلسی مرقوم است
و متعرف حال مفصله انشاء الله تعالی شرکت گردانیدن آنها بنیست پس در ذکر لفظ علیه السلام نه رعایت
مذهب خویش باشد و نه مراعات اصطلاح مخاصمین بار خدایا مگر از باب صلوات الله علی محمد بن ابی بکر خواهد
بود چنانچه از کتب قوم این با جراندگو رخواهد شد لیکن کسانیکه تاویلات و تسویلات علمای طائفه را
نیک دیده اند مخفی نیست که در استعمال لفظ صلوة و آنهم بصیغه جمع بر نام محمد بن ابی بکر توریه و
تقیه امام سحق ناطق که در عبارد دستور العمل یعنی صحف آسمانی مامور باظهار حق و ممنوع از کذب
و باطل بود از بعضی حضار که در اولاد محمد بدگو رباشند بر مخترعات و توهمات امامیه محتمل است بخلاف
مؤلف رساله که بر خلاف تقیه مناظره بعلمای اهل سنت مینماید و خلاف احادیث ائمه که بعضی از آن در
کتاب توحید ابن بابویه مرویست و بعضی در مصنفات دیگرش منقول و از منطوقات آن صریح معلوم
میشود که حالش مثل خمر است وان اثمه اکبر من نفعه قطعا و یقینا ارتکاب میفرماید پس کلام
جریان این تاویل متوهم هم نیست چه جای آنکه بمذهب خصم او نیز این احتمال برتابد فافترقا **قوله** علاوه الخ
اقول مستدل را اینچنین احتمالات در اثبات مدعا که حدیث دعا نص بر مقتضی است کما از حدیث دعاگو حضر
خلفای راشدین مراد اند کافی نمیتواند شد مگر وقتیکه تلازم ثابت فرماید که چون در غزوه موته خبر از امر
غیبی بوده محض احتمال این در حدیث مطاهم برین قیاس اخبار از حدث قطعا و حتما وقوع یافته و انی له ذلک
و از اینجاست که حضرت مؤلف خود استنتاج یا پوشیده دلیلی دیگر دست زده و بر تا آخر در تفهیم ازعاج
جودت خویش مستمر اشد بلکه حقیقة قلوب اهل ایمان باشد کار آن منجر شد **قوله** دلیل بین الخ **اقول** هر گاه این بنا
بر هیچ دلالت از دوال لالت ثابت نمیشود که خطاب مثل الصدیق یعنی بعد حضرت ختم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم به
ور دیگر شدن این حدیث کرده باشد و وقوع اشتباه تام در حقیقت ما نشد از ارشاد کلام مذکور نیز ممنوع است زیرا که
جمله لا ادری ما تحدثون بعدی بر مدعای مؤلف دلالتی ندارد و دیگر چه دلیلی قطعی با ثبات رسانیده که

دخول صدیق در زمرهٔ محدثین و مستبدعین بر ضرور است و هو کما لا یقدر علی ذلک چه در ما سبق واضح
شد که دخول صدیق اکبر حقیقةً در خطاب هم ضرور نیست تا بعد در احداث از وجه رسید بالجمله اشتباهی
که هست نظر به دخول ضعفا درین مجموعه است کما عرفت سابقاً فلا ضیر و لا ضرر فی حق الصدیق
و من فی مرتبته و نهایت توضیح مقام آنکه صد شق در معنی جملهٔ لا تدری ما احدثوا بعدک محتمل است اول
آنکه خطاب باصحاب صلی الله علیه و آله و سلم مخصوص بخلفای راشدین و برادران شان باشد ای صدیق احداث و بدعت
از تو و اشیاع تو خاصة صدور خواهد یافت پس چگونه بر حسن خاتمهٔ شما گواهی دهم و این شق به مدعای شیعه
شهادتی آرد می حضرت مؤلف رساله است دوم آنکه از جمیع شما بحیث لا یشذ منکم فرد واحد
احداث و بدعت صدور خواهد یافت اگرچه تفصیل آن مراد معلوم نباشد و ضرر این شق باتفاق خواص
عوام بر امامیه که در روایت امثال این احادیث دریغ نکرده اند کما سیعرف ان شاء الله تعالی نسبت بسم قائل
زیاده تر متیقن است چه امامت سایر ائمه متفرع بر امامت مرتضویست هرگاه اصل فاسد شد فرع بطریق اولی
فاسد خواهد بود سوم آنکه حال مجموع شما مشتمل مجموع شهدا احد نیست بلکه بعضی از افراد شما مثل مؤلف التحفه
مصدر احداث خواهند شد گو مصداق معلوم نباشد و پر ظاهر است که تا مؤلف امثال این شقوق را بدلائل باطل نخواهد کرد
مقصود او هیچگونه بثبوت نخواهد رسید و اگر فقط خطاب بصدیق و من یوازیه مخصوص می بود مفید می بود که ای ابابکر
دعوی اسلام و جهاد که از تو صدور یافت همه محمول بر ریا و سمعه است هرگاه اسلام تو و اصحاب تو مقبول نیست
جهاد کی مقبول تواند شد چه جای آنکه از جهاد در غلان و فلان مقام مرا در دست دشمنان سپرده راه
فرار اختیار کردید و بارها داد مخالفت و شقاق او دید پس دعوی جهاد کجا راه داشته باشد پس گواهی
خاتمه بر شما که بعد از من هم لا محاله مصدر احداث و بدعت خواهید شد چه معنی دارد بلی برای
امیر المؤمنین و اتباع او گواهی میدهم و میگویم لا ینهامند که در زمرهٔ شهدا احد اند بلکه مراتب علیا
با آنها زیاده تر دارند این لفظ خاص یعنی احداث و تقیید آن بلفظ بعد صریح دلیل است بر اخبار از حال
مستقبل که مالک بن نویره و امثالش بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر روی کار آورده اند و آن

امری بود جدید که هرگز از مالک اتباع او نزد فریقین در زمان آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم صدور نشد
بخلاف خلفای راشدین که بتصریح علمای امامیه مرةً بعد اخری مصدر احداثهای بسیار در زمان خیر الانام
شدند چنانکه سیجیٔ تفصیله ان شاء الله تعالی والصدیق کان تبیع المحظورات و بسول الحق باعلای
مراتب دین و ایمان ترقی کرده بودند کما هو عیان لا یحتاج الی البیان **قوله** بلکه اگر کلمه آخ **اقول**
حاشا که عدم ادعای مغفوریت ابوبکر صدیق و صحابه را باحتمال حداثت امر بعد انتقال خود مدلل
فرموده باشند بلکه مقصود اینست که حال جمیع اصحاب که بعد حیات اند چنان نیست که برای جمیع شهدای
احد ثابت شده است چه عجب که بعضی ازین سلسله مصدر احداث شوند و در حسن خاتمه آنها خللی راه یابد **قوله**
بلکه اگر آه **اقول** قید بعد بر تنزل و تسلیم هم فی لغو شود که مراد ازان حضرت ابوبکر صدیق و حواریین سید
المرسلین باشند و این ممنوع است چنانکه بار بار دانستی بلکه تبرعاً بدلائل و براهین اینهمه را مدلل و مبرهن
کردیم که خلفا باصول فریقین هرگز مورد این حدیث نتوانند شد و بعد ازین بتفصیل هرچه تمامتر مبرهن خواهیم
کرد که هرگز برای دنیا خلافت نکرده اند علاوه چون لغو در کلام رسول مقبول که کلامش باعتراف لسانی
مولف دون کلام خالق و فوق کلام کل مخلوق است محال پس فایده قید بعد در حدیث سوای آن
که احداث نخواهد بود دیگر بعد از من و این را خود علمای امامیه از اصل برکنده اند کما ستعرف ان شاء الله تعالی
وانهم بعد ازین سرایه تقصیر در بر خواهد کرد که امثال این احادیث در کتب شان نیز موجود است بلکه صحیح اشباه آخر
قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی صراط مستقیم و اگر انهم
دلائل واضحه سامع متعصب را کافی نیست پس این همه دان خود حضرت صدیق اکبر را شاهد قول خود می
کند این حدیث اخبار از استقبال است تا بعد زندگی اعتراف صدیق اکبر رخنه ارتیاب کلی بند گردد آن
اینکه خود حضرت شیخ اول از کلام مورد ما ینطق عن الهوی اعنی لا ادری ما تحدثون بعدی
یا یقین ندانستند که من بعد پیغمبر خدا زنده می مانم که بر افعال خود گواه شدند کما یدل علیه کلمة انا بدون
همزة الاستفهام علی ما فی بعض طرق الحدیث والحق که داد انصاف داده چون نقصان خلق

بودند باقتضای اثر شان خلق را هم برین داهیه کبری می باید گریست پس این هم اینکه ارشاد رسول
فقط باحتمال وهمی بود کجا ماند چه گریه بدون ایقان انتقال رسول صلی الله علیه وآله وسلم پیش از خود احتمال
ندانست غایتش اینکه چون لفظ بعد احتمال وهمی موهم بقا بود در جواب ارشاد نبوی عرضه میداوند که لا
ابقانا الله بعدک یا رسول الله وعروض این کلام صدیق اکبر را بقا خود شان بعد الرسول ست یا باطل از
کلمه بعد بر سبیل تسلیم و فرض مسلم داشته آید والا جای سر زدنست که کسی که بمجرد طیران روح نبوی
با علی علیین بسقیفه بنی ساعده شتابد بجائیکه و انجا بحث و جدال پردازد و دلائل اولویت خود بخلافت
بکمال طلاقت ذکر سازد حتی که خلیفه شان یعنی حضرت فاروق مدح حسن بیان جناب ممدوح چنانکه
در حدیث زورت فی نفسی مقالة صحیح است وانا سنلقی علیک منه ذکرا بکمال تعجب بیان
نسازند واصلا قطره اشکی از چشم نظر بر خلافت و امارت دو حصه بریاید وهرگز تصدا افتاده بودن جسم
روح نبوی موجب تکدر و ملال و مانع حسن تقریر و جه وکه در طلب ریاست نیفتد بلکه بموجب روایت
ائمه المحدثین صاحب کتاب الاعلام بسیرة الرسول علیه السلام جسد مبارک نبوی تا سه روز بی غسل و کفن
افتاده بود که زبانم بسوزد و خاک بدهنم باد چسان گویم که در مثل آن مدت اجساد موتی متغیر
میگردد پس جای این حضرات و بدین اردکه آیا امری مهم تر از تجهیز و تکفین موتی هم می باشد چه جای که
خاتم النبیین شفیع المذنبین حبیب رب العالمین و هرگز خیال سامان آخرت او پیرامون خواطر شان
نگردد و فقط بر ریاست فانی نظر دوخته باشند فای شیء اعجب من ذلک وازانجا که مدعا
بما نقلت فاستمع ما فی ذلک الکتاب اذکره بالالتقاط والانتخاب اتفق اهل السیر علی ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم توفی یوم الاثنین شهر ربیع الاول بعد ما انتصف و قیل
قبل عند اشتداد الضحی ونقل الاستاذ ابو سعید عبد الملک فی کتابه شرف
النبی انه توفی یوم الاثنین للنصف من ربیع الاول وهذا اقرب والله اعلم قال ابن اسحاق
وکانت بیعة ابی بکر فی سقیفة بنی ساعدة بعد ان قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم ذالک الیوم

وهو في بيته لم يفرغ من امره قد اغلق دونه اهله الباب فلما بويع ابو بكر في
السقيفة وكان الغد جلس ابو بكر على المنبر فقام عمر فقال يا ايها الناس ان الله تعالى قد جمع
امركم على خيركم صاحب رسول الله وثاني اثنين اذ هما في الغار فبايعوه فبايع الناس ابا بكر
بيعة العامة بعد السقيفة فلما بويع اقبل الناس على تجهيز النبي يوم الثلثاء وقال
بعد ذلك بقليل ولم يظهر منه شيء مما يرى من الموتى ولا تغيرت له رائحة وقد طال
مكثه في البيت قبل ان يدفن وقال بعد هذه ثم دفن وسط ليلة الاربعاء لاربع عشرة
خلت من ربيع الاول وقيل انه دفن ليلة الثلثاء حين غابت الشمس الاول اصح
انتهى چنین کسی را مجبر و تصور بقای خود بعد الرسول باور کرد از فحوای لفظ بعدی که بعد در گلو گره کرده یا
نزد عاقل امکان دارد لا والله ثم لا والله و حکایتی لطیف مناسب مقام بیاد آمده که هرگاه علمای اهل سنت
از اثبات شجاعت حضرت صدیق اکبر بمدت العمر غالبا خون [illegible] از دست بار که [illegible] باشند در آن
شجاعت امیر البررة وقاتل الکفرة الفجرة لیث بنی غالب علی بن ابی طالب عاجز می‌شوند
دلیل شجاعت شان می آرند که از وفات رسول مطلق تغیری در حال شان واقع نشده از برای خدا
انصاف کنند که این قساوت قلب است یا شجاعت این دال است بر عدم محبت با جناب رسالت
یا دلالت وارد بر رسالت و این معنی فقط شهادت عقل نیست بلکه امیر المؤمنین علیه السلام در جواب
سوال جناب ابن ابی قحافه از وجه حزن و ملال جناب شان کلامی فرموده اند که دال است بر عدم
تأثر صغری الیه فوت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو هذا في كنز العمال عن سعيد
ابن يربوع جاء علي بن ابي طالب يوما متقنعا متحازنا فقال له ابو بكر اراك متحازنا
فقال له اعناني ما لم يعنك فقال اسمعوا ما يقول انشدكم الله اترون احدا احزن
على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مني سبحان الله [illegible] سنگدلی رشد خود گواهی
خود من صدق [illegible] شیر [illegible] چه [illegible] این [illegible]

شهادت بر چنین کذب صریح نیافتند و بسکوت پرداختند والا نقل و آنهمه ارشاد و مر تصنو نص آیت
بر عدم تحزن ابی بکر فانه من الصادقین الذین ورد فی شانهم کونوا مع الصادقین
بالجمله امر حضرت علمای اهل سنت اس غریبست که یکجا توجیه انکار حضرت عمر از وفات رسول آن میکنند که از فرط هول
این واقعه کبری بی هوش و لایعقل شده بودند و یکجا عدم اعتنای حضرت ابی بکر را بر انتقال خاتم النبیین دلیل شجاعت
شان می آرند و باز ادعا میسازند که حضرت صدیق را محبتی با جناب سرور بود که بجز دو تصور هم بقای خود
بعد الرسول گریه بسیار بر اوشان طاری گشت چنانچه از جمله بکی ابوبکر حتم بکی ظاهر است
و در غار که بدلالت نص قرآنی اضطراب و اضطرار لاحق شان شده بود آنرا هم ماول بتحزن بر جناب
نبوی میسازند و مطلق چشم مال انصاف دیده بصیرت شان را بتعامی نمی کشاید که اگر اینهمه الفت بود آن
چه سنگدلیها بود که در یوم وفات سمت ظهور گرفت و حضرت سینه از خدا و رسول صلعم شرم نکرده
نامش شجاعت میگذارند و اگر اینها شجاعت است باید که حضرت فاروق اعظم که اینچنان مدهوش و بیهوش
شده بودند در نهایت مرتبه جبان باشند و اگر درین باب جناب عمر را انس با رسول صلعم بود که بمجرد استماع خبر وفات
زوال عقل بود او باز آن حالت در ظرفة العین چگونه زوال پذیرفت که تجهیز و تکفین را هم گذاشته بالاتفاق
در صدد اخذ خلافت و امارت افتادند و داد مکابره و مناظره دادند آیا کسیکه اینقدر با حزن او را دریگیرد
گریبان پاره می سازد و سر بسنگ میزند سلمنا که از غایت ورع اقدام بر اینها نفرمودند با وجود سهو
آیات قرآنی مثل انک میت وانهم میتون از فرط غم مسائل خبر سید خاتم از مباحات بکر و یا
از فکر بعید بود باز فقط گریه که مانع بود و محل انصافست که کسی که تاب شنیدن حرف وفات بزرگوار
نداشته باشد و این واقعه کبری را از ممکنات نشمارد و بمجرد قرع صماخ کردن خبر با خوش از جا رود هرگاه
بعد از اتفاق تعمیر موت آن سید گوارش خواهد شد حالش چه خواهد شد اقل مرتبه اینست که سر و کارش با بکار
والویل خواهد بود و زینهار از سر قبر بیرون خبر و قسر نخواهد خاست و مدتها و با دنیا او را خوش نخواهد آمد
که در سال آن ایده دو بر دوله خواهد پرداخت و سوی سقیفه خواهد دوید بجز شور و شغب [illegible] فی الرای [illegible]

ریاست خود بمفاد احلب حلبا لک شطره یک سر مو نا الیه بر در نخواهد کشید انتهی کلامه
بعینه **اقول و استعین بالرؤف الرحیم** کار متعصب غبی همین است که وقت مباحثه و مناظره
اصول مسلمه را محفوظ ندارد یا بنا بر ابله فریبی برای الزام خصم خویشتن ملبس بکار برد و منصب خود را که مسلم است
فراموش سازد و طیلسان خصم خود را که موجه و مانع است بکمال جور و جفا بر دوش خود اندازد
و عجب نیست که خدام مؤلف بسبب مزید ذکا و فطانت چون فهمیده اند که دلیل دوم نیز رایگان و بیکار است
خواسته اند که دلیل سوم را ترتیب دهند و مرهمی بر خاطر ریش نهند و انشاء الله تعالی عنقریب خواهی
دانست که این دلیل دوم هم نا تمام است و مقدماتش خارج از قانون مناظره و علم کلام **قوله** خود حضرت
شیخ او را آه **اقول** هیچ حیرتم که حضرت مؤلف المعنی را سبق افاده معلوم فرمود و در اینجا برای جلا
آن بیهوده بیانش آنکه خود گفته که حدیث تفسیر حدیث می باشد و اینهمه اظهار اثناعشری علمای خود بس
خصوصاً مؤلف معنی الشیعه مقتضی آنست که این نسخه محمول بر همزه استفهام باشد زیرا که هر دو حدیث
بلا ریب و شک در یک ساخته و یک واقعه واقع است پس حصول یقین در وقت خاص در باره زندگی خود حضرت و
و دلالت علی الیقین نیست مگر بدون همزه و مقارنت همزه بر حضور درست لما عرفت پس یقین و عدم یقین در
جمع شده و هو اجتماع النقیضین و این قدرت الهی است که ایشان را بر اشاعره بجهت عدم فهم از مصطلحات و افادات
ایشان در صدد رساله بر زبان آورده بود و نقائض را بلا دلیل و برهان نسبت بدیشان کرده در جلدی
آن در این خرابی گرفتار آمده و اینجا گفته اند که من حفر بئراً لاخیه فقد وقع فیه بحسبه
قوله و الحق که داد انصاف الخ **اقول** اگر بطور طنز و تعریض مراد از دعا بقای صدیق و امثال و
بعد آن سرور است پس بیجای خود نیست زیرا که بروایات حضرات معصومین قبل از این گذشته که جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با صحاب خویش بشارتها بر بقای صدیق یاران داده و رواج دین
متین و کساد بازار و تذلیل کفر و کافرین را بر دست صدیق ارشاد ساخته فارغ البال و منشرح الحال
باید زیست و اگر مراد وفات شریف است با وجود وفات حضرت پس البته می باید گریست و

ولیکن بحکم شریعت غرای مصطفوی از جزع و فزع که عادت عوام و معمول و مرسوم منهمکان
دریای غفلت ست ما امکن احتراز باید نمود چنانچه جامع بیاض ابراهیمی هم از جناب مرتضوی
این مضامین نقل کرده بحکم حدیث استرجاع که متفق علیه فریقین ست باید خواند که سبحان الحی الذی
لا یموت انا لله و انا الیه راجعون قوله چه کرده الخ اقول هر که انصاف را کار فرماید و در احادیث صحاح اندک
غور نماید میتواند دانست که این دعوی هم از قبیل تصورات خیالیه و همیه ست و سخت پوچ و غلط ست چه
دیگر وجوه که به تامل مخفی نیست یکی آنکه صدیق اکبر را تقابل عمر نسبت بنوع که اکثرش بدلالات احادیث در سنین و
سبعین مجاطست و کثرت عمر شریف بلاحظهٔ ظاهر آیات قرانی مثل آیت کریمه لیظهره علی الدین کله
و روایات احادیث که در بعضی از غزوات صحت و روایت و بحد شهرت و تواتر رسیده مظنون بود و اکنون که قلت عمر ثبت
نبوی از حدیث و لو احتمالا استفاده شد بنا بر آن صدیق اکبر را نیست بلکه در عدم بکار بودن صدیق با صفا
بمقام استعجاب و استغراب ست و آنچه مذکور شد مستلزم آن نیست که ابوبکر صدیق بعد انتقال آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بیش از خود بود و گرنه بود پس کجا دعوی و کجا دلیل دوم آنکه تحمل که بسبب شهادت احد
بعضی که باعث عدم شهادت آنجناب بر مجموعهٔ مسلمین و اصحاب آن وقت شد موجب مفضولیت
این مجموعه از مجموع شهدای احد گردید بکار و زاری و فریاد و بیقراری نموده باشد لیکن در قول ابوبکر صدیق
و دیگر حواریین جناب سید المرسلین از مهاجرین و انصار و حضار بیعة الرضوان و جناب پسر که فقد
غفرت لکم از جناب صمدیت در حق شان بروایات فریقین و صحاح سته و مجمع البیان و خلاصة
المنهج و غیرها وارد ست در اهل احداث لازم می آید چنانچه بارها دانستی و تازه اینست که سبب
که مخاطب با وصف خطاب احد بلاشرکت غیری هم مرادی باشد کما انک فی الاشتباه لفی
که نزد اکثری از امامیه غیر از شیخ صدوق و شیخ ابن الشیخ الشامخ یعنی محمد بن الحسن بن احمد بن الولید
که انکار سهو پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را که در نماز واقع شد موجب درجهٔ اول از غلو میدانستند
و غلاة را از بدترین کائنات اعتقاد میکردند و تصنیف کتابی جنینم را فقط برای اثبات وقوع سهو

سید المرسلین و رد و قدح بر منکرین باعث حصول اجر و ثواب نیز شده‌اند چنانچه بر ناظرین من لا یحضره الفقیه
و افادات سیدین شد فهم مدنی مستتر نیست در خطاب آیت کریمه وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ
فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ذات مقدس نبوی زنهار داخل نیست مخاطبین اینست حال
مصداق کلام قدسی فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ إِلَىٰ غَيْرِ ذَٰلِكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالْأَحَادِيثِ اگر اندک غور
و تأمل رود دریافت خواهد شد که سوال صدیق از چیزی خواهد بود که قابل پرسیدن باشد و
ظاهر شد نیست مگر سوال از مغفرت جمیع اصحاب که بعد فتح مکه بکثرت تمام بشرف اسلام آورده بودند
و در میثاق و تکالیف شرعی شریک شده بودند از خاتمه خود و دیگر حواریین که بارها مناقب ایشان بر زبان
مخبر صادق بلکه اصدق الصادقین باعتراف و اظهار فریقین گذشته و مانند اخبار رسیده نیز و آن
جناب مخبر نیز بوده اند و چند بار در حق ایشان ارشاد شده که هرگز احدی از ینها در دوزخ نخواهد رفت
و همه با امن در بهشت عنبر سرشت خواهند بود کما هو مشرف انشاء الله تعالی بلکه حالت غلبه خوف
و خشیت مستثنی است چنانکه حضرت امیر وقت استماع اخبار فتن از جنگ جمل و غیره زبانی جناب بشیر
و نذیر بروایت جامعین اصول مثل سلیم و غیره و کافی البحاری پرسیده که دین و ایمان من در آن وقت سالم
خواهد ماند یا نه اگر ابو بکر صدیق نیز در بعضی از اوقات از حال خویش یکبار سوال کند بعید نخواهد بود فلا
تفضل القصه اگر حضرات شیعه فی الجمله از اعتساف دست بردارند و از اتباع اوهام خویش در باره حواریین
حضرت خاتم النبیین باز مانند بروایات اهل حق که مؤید بآیات قرآنی است ابو بکر صدیق اول کسی است که
در جنت داخل خواهد شد و اول کسی است که بر حوض با جناب سید المرسلین ملاقات خواهد کرد و در آنجا هم
مصاحب خواهد بود چنانچه بغوی در مصابیح و دیگران در کتب دیگر آورده اند عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ
النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَتَانِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَطَافَ بِي فِي أَبْوَابِ الْجَنَّةِ
فَأَرَانِي الْبَابَ الَّذِي أَدْخُلُ أَنَا وَأُمَّتِي مِنْهُ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي
يَا رَسُولَ اللهِ لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكَ قَالَ مَا إِنَّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي

وَعَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوَّلُ مَنْ يَرِدُ عَلَى الْحَوْضِ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ وَعَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ
لِأَبِي بَكْرٍ أَنْتَ صَاحِبِي عَلَى الْحَوْضِ وَصَاحِبِي فِي الْغَارِ أَخْرَجَهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ حَسَنٌ صَحِيحٌ
پس سوال از خود و دیگر اخص الخواص محتاج الیه نیست بلی پرسیدنی آنست که مجموعهٔ صحابه این زمان مثل
مجموعهٔ شهدای احد هستند کما عرفت مرارا و ایضا اگر حضرت مؤلف و دیگر ارباب تشیع آنچه درباره
احادیث میگویند که همه گر تفسیر میباشد نصب العین دارند نظر بحدیث حاکم و غیر او در خصوص این مقام خواهند
دانست که ابوبکر صدیق بری الذمه است و دخول او در زمرهٔ محبین مسلم تناقض کلام است نیز اگر
توجه باحادیث معتبره آرند بلاریب و ارتیاب خواهند دریافت که ابوبکر صدیق بسبب رقت قلبی که او را
مثل حضرت خلیل علیه السلام مجبول و پیوسته بود در امثال این حالات میگریست چنانچه روزی که
حضرت سلطان سریر نبوت قریب وفات خویش خطبه خواند و در اثنای آن فرمود که حق تعالی یکی را
از بندگان خود در آسایش دنیا و اختیار ثواب آخرت مخیر کرد پس او آخرت را برگزید ابوبکر صدیق
اکبر بروایت جامعین صحاح گریه و زاری آغاز نهاد و باستماع خبر وفات شریف مضطرب شد و اصحاب
بمزید فطانت و ذکا و رقت قلبی او اقرار کردند و قس علی هذا در ایام دیگر وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم بشدت تمام بیمار شد و ابوبکر صدیق باست مسجد شریف سوار گردید و خبر ایشان از انجناب شنید
بر زمین افتاد و از معاینهٔ این بیهوشی فیما بین اصحاب کبار شور قیامت برخاست چنانچه قبل ازین گذشت
پس از فرض و تسلیم در اینجا مناسب نیافتند بلکه خطا می منکر غلط گفتیم اکبر کبائر است نیز اگر
که شهادت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که بروایات صحیحین در رقت قلبی ابی بکر صدیق مثل حضرت ابراهیم
خلیل قبل ازین ایراد افتاد نامقبول شود و این بالبداهت خلاف عقل و دین و ایمان است علاوه برینها
ضمیر خدا که برطبق ارشاد مصطفوی مرویست و مقتضی نقل برین بوده آنست نیز از حیز قبول نابود و از حیز
اعتماد ساقط می شود و حیث روی الحافظ ابو سعید اسمعیل بن علی بن الحسن السمان

الرازی فی کتاب الموافقة بین اهل البیت والصحابة وقد نقل صاحب ریاض النضرة فی
مناقب العشرة عن علی رضی الله عنه قال ان ابا بکر اواه منیب این ہر دو لفظ را کہ در محکمات
تنزیل برای حضرت ابراہیم خلیل وارد ست در خصوص ابوبکر صدیق آوردن ہمان شہادت نبوی را
تذکیر نمودن است کما لا یخفی و نیز روایت امام صادق رضی الله عنه از امام محمد باقر رضی الله عنه برین
تقدیر معاذ الله مردود بیکر و انه قبض رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وابو بکر غائب بالسنح عند
زوجته بنت خارجة فسل عمر بن الخطاب سیفه وتوعد من یقول مات رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم وکان یقول انما ارسل الیه کما ارسل الی موسی علیه السلام فلبث عن قومه اربعین لیلة
والله انی لارجو ان یقطع ایدی رجال وارجلهم فاقبل ابو بکر من السنح حین بلغه الخبر الی
بیت عائشة فاومت له فدخل فکشف عن وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعل
یقبله ویبکی و یقول توفی والذی نفسی بیده صلوات الله علیک یا رسول الله ما
اطیبک حیا ومیتا ثم خرج سریعا الی المسجد حتی جاء المنبر فقام علیه ونادی الناس
اجلسوا فجلسوا وانصتوا فتشهد شهادة الحق ثم قال ان الله تعالی نعی نبیکم وهو حی بین
اظهرکم ونعاکم انفسکم وهو الموت حتی لا یبقی احد الا الله عز وجل وما محمد الا رسول
قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن
یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین وقال انک میت وانهم میتون وقال کل نفس ذائقة
الموت وقال تعالی کل شیء هالک الا وجهه وقال کل من علیها فان ویبقی وجه ربک
ذو الجلال والاکرام ثم قال ان الله عز وجل عمر محمدا صلی الله علیه وسلم وابقاه حتی اقام
دین الله واظهر امر الله وبلغ رسالة الله وجاهد اعداء الله حتی توفاه الله وهو علی ذلک
وترککم علی الطریقة فلا یهلک هالک الا من بعد البینة والشفاء والنور
فمن کان الله ربه فان الله حی لا یموت فلیعبده ومن کان یعبد محمدا صلی الله علیه وسلم

وبراءة لهما فقد هلك الهه فاقبلوا ايها الناس واعتصموا بدينكم وتوكلوا على ربكم
فان دين الله قائم وكلمته باقية وان الله ناصر دينه ومعز اهله وان كتاب الله عز وجل بين
اظهرنا هو النور والشفاء وبه هدى الله محمدا صلى الله عليه وسلم وفيه حلال الله وحرامه
ولا والله ما نبالي من اجلب علينا من خلق الله ان سيوفنا لمسلولة ما وضعناها بعد
ولنجاهدن من خالفنا كما جاهدنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا يبغين احد الا على
نفسه انتهى وقد اوردناه ههنا صحيحا للرياض **قوله** والا جاج الخ **اقول** اینهمه جزع وفزع مقتضای طبیعت
وبدیهیات است ودر نفس الامر بانگ وبل بنیاد چه بر داشتند فقیر در یقین دانسته که هرگز بهجر وطیران سوی بهشت بجنات
نعیم سوی سقیفه نشتافته بلکه بعد تحقیق وتنقیح موت ودفن ودفع اختلاف بعضی از اصحاب آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم با نجاح تمام رهی همراه بردند وبحمد الله که از فاید روایت امام صادق و
امام باقر روشن شده که ابوبکر صدیق اول برای تعزیت در خانه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رفته
وجسد مبارکش را بوسیده وزار زار گریسته وصلوة ودرود بروی فرستاده باز بمهمات دیگر که از
اعظم امور بود پرداخته وقضیة الاهم فالاهم را نصب العین گذاشته والحمد لله که منتهای آرزوی
اهل اسلام مواعظ ونصایح افضل الصدیقین مترتب شد بلی بنظر بلاف وگزاف شیعه وترهات
ایشان هم جای آنست که سر بسنگ خارا زنند وهم مقام آنست که گریبان ها را چاک کنند وریگ
بیابان بر مفارق خویش بریزند وموج آتشین متصل رسانند وبدان تیز چشم گریان بویل وثبور
اعرابی واسفی وا مصیبتا برای ماتم وسینه زنی بجنبند چه در روایات ایشان چنانچه از حق الیقین و
تالیف کلتوری واضح میشود که رفتن جناب سیده در مجامع اصحاب برای مطالبه زمین فدک و
ادای خطبه طویل الذیل آن طلاقت لسانی رشک افزای بلاغت سحبانی متصل ایام عظمی
وفات سید انبیا بود واکنون انصاف را کار فرمایند که از حزن وملال جناب سیده که الی الساعة
شب وروز دامنگیر تقصیر اجمعین بود باید که اگر عمر نوح علیه السلام می یافت غیر از حزن وملال

دگر به وزن ارزنی چیزی از وصد ونی یافت سیما مطالبه زمین مذکور وانچه بدان تعلق دارد چه جای آنکه باوصف
اتمام حجت علی چشم بر زمین فدک دوزد واتش طمع زخارف دنیوی خلاف زهد و توکل دکانون
سینه مبارک افروزد واصلا قطرهٔ آبی از چشمهٔ چشم مقدس در آن وقت بر زمین نیفتد و هرگز تصور
یا تصدیق سانحهٔ وفات شریف مانع ازین حرکت مخالف مقتضای همت انسانی وانهمه طلاقت
لسانی نگردد بلکه بموجب روایت ثقة المحدثین که امام ائمه امامیه است با فاروق اعظم که بر اصول
موضوعهٔ ایشان در دنیا کی نظیر خود نداشت معاذ الله خیال صنعت مصارعت دود هد و دست
مبارکش بگریبان و گردنش رسد وانهمه کشاکشی در اصح الکتب یعنی کافی موجود است
چنانچه مولف بحار از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل نموده و روایاتیکه متتبع کتب قوم بران
اطلاع دارد در بحار جابجا موجود است مشعر بر آنست که این مصارعت و کشمکش بکرات اتفاق افتاده
عجب عجاب آنکه بر اصول موضوعهٔ اهل افترا که از قوت حافظه بهره ندارند گرفتن فدک حضرت زهرا
را هم روا نبود بخلاف خلافت بر اصول الحق برای حضرت صدیق از معاندهٔ روایات امامیه
چنان گل میکنند که اگر خبر غصب بتقدیریکه خلفا بروز وفات سرور کائنات زمین فدک را بزور
حیاالیه قوم فورق میکردند بگوش حق نیوش بتول عذرا میرسید غالب که نساء بنی هاشم را عیاذاً
بالله با تیر و تفنگ و تمامی آلات جنگ همراه خویش گرفته در خیبر میرفتند و بار دگر اعجاز قلع
باب خیبری رو می نمود لیکن خلفا عجب تدبیر رسا اندیشیدند که این کشاکشی و فوج کشی همچنان پوشیده
و پنهان ماند فَلِلّٰهِ دَرُّهُمْ مَا أَدَقَّ نَظَرَهُمْ واگر صدور اینهمه از جناب فاطمه زهرا بقول مجلسی در
بحار و حق الیقین بعد فی الله بود بند ولست مدینه رسول مختار و حفظ حوزهٔ اسلام و نگاهبانی
ساکنین آن خیر البقاع زاد الله شرفاً و کرمتهٔ از شر مرتدین و اعدا و دفع اختلاف آرا از اصحاب سید
الانبیا چرا حسبةً لله طلباً لمرضاته تقدس و تعالی نباشد خصوصاً وقتی که بعد ازین فرموده باشد
که بضرورت مذکور و دفع گزند خانه جنگی در آنوقت نازکی خلافت را قبول کردم اگر شما اکنون

بیعت

اکنون بیعت دیگری کنید من اول بایعین خواهم بود بلکه ازین هم کار من درگذشت و آخر درخانه
منزوی گشت حواریین پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خصوصاً جناب مرتضی شنیدند که خلافت بکه
رسید و او معزول شود و در برابر مردم فرار کند اگر بعض روایات خواسته باشی بکتاب ریاض النضره
رجوع کن قال ابن شهاب لما بویع لابی بکر قام فخطب الناس واعتذر الیهم وقال
والله ما کنت حریصا علی الامارة یوما ولا لیلة قط ولا کنت فیها راغبا ولا سألتها
الله فی سر ولا علانیة ولکنی اشفقت من الفتنة وما لی فی الامارة من راحة ولقد
قلدت امرا عظیما الی آخره وفیه ایضا فی ذکر استقالة ابی بکر من البیعة عن زید بن اسلم
قال دخل عمر علی ابی بکر وهو آخذ بطرف لسانه وهو یقول ان هذا اوردنی الموارد ثم
قال یا عمر لا حاجة لی فی امارتکم قال عمر والله لا نقیلک ولا نستقیلک اخرجه حمزة
ابن الحارث وعن ابی الجحاف قام ابو بکر بعد ما بویع له وبایع له علی واصحابه فاقام ثلثا
یقول ایها الناس قد اقلتکم بیعتکم هل من کاره قال فیقوم علی رضی الله عنه فی اول الناس
یقول لا والله لا نقیلک ولا نستقیلک قدمک رسول الله صلی الله علیه وسلم فمن ذا الذی
یؤخرک اخرجه ابن السمان فی الموافقة وعنه وقال احتجب ابو بکر عن الناس ثلثا یشرف علیهم
کل یوم یقول قد اقلتکم بیعتی فبایعوا من شئتم قال فیقوم ابن ابی طالب فیقول لا والله لا
نقیلک ولا نستقیلک قدمک رسول الله صلی الله علیه وسلم فمن ذا الذی یؤخرک اخرجها الحافظ
السلفی فی المشیخة البغدادیة وابن السمان فی الموافقة وابو الجحاف هذا هو داود بن عوف البرجمی
التمیمی مولاهم کوفی ثقة روی عن غیر واحد من التابعین وهو حدیث مرسل الطریقین وعن جعفر عن
ابیه رضی الله عنهما قال لما استخلف ابو بکر خیر الناس سبعة ایام فلما کان الیوم الثامن
اتاه علی بن ابی طالب فقال لا نقیلک ولا نستقیلک ولولا انا رأیناک اهلا ما بایعناک اخرجه
ابن السمان فی الموافقة و درینباب بسیار از روایات مؤلف کتاب مذکور ذکر نموده تا بجای نقل آن

نموده شود و در باب کراهیت وی رضی الله عنه از امارت روایت رافع آورده محصلش آنست
که او وصیتی مختصر درخواسته و صدیق بنماز و روزه و حج و زکوة امر نمود و گفت امیر مباش و
وجوه آن برشمرد چون خلیفه شد رافع میگوید که من پیشش رسیدم فتنه انصار و تقریر فاروق و خوف ردت
بیان نمود انتهی محصله طرفه آنکه بعض علمای امامیه در خصوص این مقام کما یلوح من بحار المجلسی و غیره
از ایراد این قسم روایات آنست که کراهیت خلافت از صدیق ثابت نمایند بار بر همه کس فاش کنند که او
خلیفه اول با فعلش مخالفت کلی دارد و حال این لاف و گزاف با وجود این ضرورت [illegible]
که در اقوال او مرة بعد اخری حصول دریافت نزد خواص و عوام بر پا هست فاعتبروا یا اولی الابصار
و در مسلک ثانی عنقریب خواهی دانست که صدیق اکبر امامیه یعنی ابوذر غفاری هم وصف وصیت و
خطاب سید المرسلین مصداق کریمه ان هو الا وحی یوحی که ای ابوذر بدرستیکه من دوست میدارم
از برای تو آنچه از برای خود میدارم و من ترا ضعیف و ناتوان می بینم پس امیر مباش بر دو کس
و متکفل مال یتیم مشو قضاء دمشق را در وقت فاروق اعظم اختیار کرد و هرگز بر وصیت آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم که در کتب فریقین وارد است مثل بحار مجلسی و صحاح اهل حق و شروح آن
سیما شرح جلیل امام نووی بر صحیح مسلم نوشته کار نبست قوله حبیب مبارک اه اقول اگر مقصود ازین
کلام وصف خیال تغیر کو بسبب اتفاق واقع نشده اراده اخذ ریاست مصمم گردند فلا نسلم ذلک چه
مکشوف بلکه متیقن نیست که زبانی مخبر صادق چنانچه در احادیث صحاح مندرج است شنیده باشند که ارواح
مقدسه انبیا علیهم السلام در عالم قبر هم متغیر نمیشوند فکیف تغیر ان در دنیا [illegible]
ملاحظه این قسم احادیث که بواسطه اجله اصحاب رضی الله عنهم مرویست باید که برسائل شیخ جلال الدین
سیوطی و مولفات محدث دهلوی رجوع کنند [illegible]
[illegible]
قوله [illegible] اقول [illegible]

ودعاوی سابقه او ممنوع است و سند صحیح در ورود اخبار و آثار در اراده اعراب منحرفین از قواعد و ارکان
اسلام مثل مسیلمه کذاب بتخریب بنیه حضرت رسالتمآب است چنانچه بعضی از احادیث که آنفا گذشته
اشارات آن منطوی و کتب مبسوطه بتفاصیل آن محتوی است ولله در المحققین حیث قالوا ان مسیلمة
الکذاب والعنسی ومن تبعهما من الاعراب ینتظرون وفات النبی صلی الله علیه وسلم
حافین حول المدینة متولهین علی ان یخرجوا الیها بظهورهم وان یتعرضوا
لاهل بقیع الغرقد وقبورهم ویقتلوا کبارها وصغارها ویهدموا بنیان الشریعة
ویخربوا آثارها و فقیر می پرسم که اگر سعد خلیفه میشد و آخر کار مهاجرین خلاف با سعد بدانسته اکثر بصدیق
و بعضی بمرتضی و برخی بحضرت عباس رضی الله عنهم اجمعین مایل می شدند چه شور و شغب که واقع نمی شد و چه فتنها
و فتنها که برنمیخاست و از ینجاست که در امثال مشهور است که ده درویش در گلیمی بخسپند و دو پادشاه
در اقلیمی نگنجند فکیف که از سه کس متجاوز باشند و در کتاب علل شیخ المشایخ الخبر از احادیث
ائمه منقح شده آنست که فساد و فتنهای تعدد خلفا مثل تعدد واجب الوجود در ارض و سمات
بالجمله منحرفین عن الاسلام و مرتدین ایام یکطرف میماندند غلط گفتم بلکه برای ایشان عیدی
بحصول می پیوست که صد عید قربانش میشد تماشای آن وقعه برأی العین میدیدند که اصحاب محمد
در وفات رسالتمآب بجهت اختلاف و تشاجر با هم می آویزند و آبروی یکدیگر میریزند لیکن انصاف
فرمایند که آنچه واقع شد از اتفاق بر خلافت افضل الصحابه بالیقین و لشکرکشی بر ملاحده و زنادقه بیقین بهتر بود یا
آنچه مذکور شد از اختلافات و وقوع فتنها در صحابه کرام و ظهور هرج و مرج در گروه اسلام غیر از ملحدی
زندیقی بد باطنی شقی احدی از اهل شق ثانی را قبول نخواهد کرد علاوه فرض میکنم که پادشاهی
عظیم الشان از جهان گذران رحلت فرمود و شورش اعدا در بستار او بهم رسیده بود و بمجرد وفات او
شوریدگی ایشان از یکی هزار و از هزار به بیشمار رسید گروهی از یاران اش که خلافت بر آنها مستقبل خود خوا
که بنهضت نفسانی از قوم خود بریده اند و امامی مقرر سازند تا در هر یکی لشکری در مقابله اهل ارتداد کشند

که اعدای آن ملک رفیع الشان بودند آراید و برتق و فتق مدینه او کوشش نماید خواص آن ملک که خلافت
در ایشان بود اول مراسم تعزیت بجا آوردند و بر قدر ضرورت اکتفا کرده اختلافها که نظر بجبلت مردم
در موت و غسل و دفنش پدید آمده بود بدلایل قاطعه بر طرف نشسته مشغول غسل و بودند که بیک ناگاه
زمره اول اطلاع یافتند پس جمعی که امر غسل و کفن با آنها بوصیت او متعلق بود برای کفایت مهم غسل و کفن
بجای خود ماندند و کسانیکه این خبر بگوش آنها در خورد بسبب الحاح گروهی نظر بدفع این فتنه بسوی آن مجلس
شتافتند و اهل محفل را به براهین ساطعه از خیال مذکور باز داشتند و بجهت ضیق وقت و دفع فتن و رفع
آشوب حوادث و محن با وصف تلمیح و توضیح آن بادشاه بخلافت آنها متصدی این امر شدند و دانستند
که اگر اول بنصب رئیس متوجه نشوند و کافه و قاطبه بر غسل و کفن که بجز چند کس تعلق داشت نه باجتماع تمام
خلایق گرد آیند و بجهت عمل بر وصیتش که برای غسل من آب فلان چاه که از شهر دور واقع است
باید طلبید بهیئت اجتماعی فراهم کردند و باختیار حاکم توجه بکنند هم یقین است از زمانه هست هم منظور
است که منحرفین و مفسدین میدان را خالی یافته در شهر در آیند و فتنه و فساد دیگر از مدتها در قلوب خبیثه
کرده اند بفراغ خاطر و جمعیت باطن و ظاهر آغاز نمایند و بمنصه ظهور آرند لاجرم هم بیم هلاک هم خوف
انداختی بجنازه مقدسه او ازین قوم بیباک است پس درین صورت واقعی کدام یک را ازین هر دو ترجیح
باید داد نصب رئیس و دفع اختلاف که مثل ادای نماز جنازه فرادی فرادی باعث اندک مکث است تمام
کنند من بعد بدفن پردازند چنانچه واقع شد یا اول تمامی اصحاب او اجتماع بر غسل و کفن نموده تنها تنها نماز
جنازه که بی امتداد زمانه نمی تواند شد بعمل آورده بنصب رئیس اراده کنند بحمد الله که شق اول بر شق ثانی بحکم عقلا
عالم ترجیح دارد بلکه از مستحبات است و ازینجاست که از هندوستان تا بایران و توران بلکه در روم و شام همین
معمول و مرسوم است که کار پردازان اشغال سلطنت و ریاست بجهت رفع هجوم اعدا در آمد اول
اول بنصب رئیس مشغول میشوند من بعد برای تجهیز جنازه میروند الطف اینست که شیعیان با
مخالفین خویش هنوز قیام دارند فاضل جاپلسی قسیکه بعضی را احکام فرمود الا قبله از شهر

بقصب ریش که بدرنگ واقع شد زیر زمین می سپرند و الفاظ تلقین بر زبان می برند گفت که عجب از
اهل تشیع که عداوت کلی بعمر دارند و سنت او را هنوز بر سر و چشم میگذارند چنانچه از هداة امامیه یعنی جناب
تقدس مآب میرزا کاظم علی که مثل سواحل بر لب دریای فقار یا وصف خشک لبی و تفسیده زبانی روزگار
بسر می آرد و در عین سمره و غناره بکمال فقر و فنا می سپارد و فقیر هیچمدان از این حکایت خبر داده بالجمله تقدیم
رئیس بلا خطر اینهمه ضرورات بود و عجب از علمای طائفه که از هجوم و اقتدار اهل زیغ و ضلال که روایات ائمه
هدی بر فساد و شورش آنها ناطق ست کما عرفت انکار نمایند و تاکید ملم که در باب تجهیز جیش اسامه وارد است
دلیل عدم هجوم و عدم اقتدار شان قرار میدهند حالانکه مقرر نفرمودن لشکری برای استیصال آنها
ظاهر است نظر آنست که چون همه کس گرد مدینه محیط اند هر یکی برای استیصال آنها خیال خواهد کرد و نصب
العین خواهد داشت غفلت ازان عادة ممکن نیست بخلاف انتقام از کفار که جیش اسامه برای قتل آنها نامزد
شده و سر در تاکید تجهیز آنست که مبادا بجهت مقاتلات اهل رده غفلت کلی ازان رو دهد چنانچه فاروق
نگاهداشتن شجاعان عرب که بلشکر اسامه نامزد شده بودند بخیال آورد و صدیق اکبر هرگز قبول نفرمود
پس معلوم شد که مقصود از تاکید آن بود که اهتمام تمام دران رود و اگر احیاناً احدی فی اهل شود دیگری
را باید آید **قوله** فقط بر ریاست آه **اقول** کذب این دعوی آنقدر بوضوح پیوسته که پیش بر سنی مذهب
امامیه میتوان گفت که جناب سیدة النسا فقط بر باغ خرما چشم دوخته بحرکت قسریه ایراد
را مصداق هم خرما و هم ثواب اند و خیال فاتحه و درود و حزن و ملال این مصیبت عظمی را نوبت میرسد
خاطر صفا مظاهر گردد فای شیء اعجب من ذلک وان لم تکن مذعنا فاستمع ما قال ثقاتهم
بل اکابرهم انه توفی صلی الله علیه وسلم یوم الاثنین وکانت فاطمة بضعته تطلب میراثها
من ابیها بعد ثلثة ایام او اربعة وقصدت الذهاب الی مجلس ابی بکر وهو مملو من انصاره
واعوانه کانه عرصة القیامة تجمع الاولین والاخرین الذین حرفوا الکتاب کل محرف ومزقوه
کل ممزق مع جماعة من نساء بنی هاشم فلاثت خمارها بعد ان رکبت حمارها

ودارت مع بعلها وولديها على الاصحاب صغارها وكبارها كما هو مصرح في روايات
الطائفة واسفارها حتى دخلت على ابي بكر فجلست ثم انت انة اجهش القوم لها بالبكاء فارتج
المجلس ثم امهلت هنيئة حتى اذا سكن نشيج القوم وهدئت فورتهم افتتحت الكلام
بالحمد والثناء عليه والصلوٰة على رسول الله صلى الله عليه وسلم فعاد القوم في بكائهم
فلما امسكوا عادت في كلامها فقالت عليها السلام الحمد لله على ما انعم
وله الشكر على ما الهم والثناء بما قدم من عموم نعم ابتداها وسبوغ آلاء اسداها
وتمام منن والاها جم عن الاحصاء عددها ونأى عن الجزاء امدها وتفاوت عن الادراك
ابدها وندبهم لاستزادتها بالشكر لاتصالها واستحمد الى الخلائق باجزالها
وثنى بالندب الى امثالها واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له كلمة جعل الاخلاص
تأويلها وضمن القلوب موصولها وانار في الفكر معقولها الممتنع من الابصار رؤيته ومن
الالسن صفته ومن الاوهام كيفيته ابتدع الاشياء لا من شيء كان قبلها
وانشاها بلا احتذاء امثلة امتثلها كونها بقدرته وذراها بمشيته من غير حاجة منه
الى تكوينها ولا فائدة له في تصويرها الا تثبيتا لحكمته وتنبيها على طاعته واظهارا
لقدرته وتعبدا لبريته واعزازا لدعوته ثم جعل الثواب على طاعته ووضع العقاب
على معصيته زيادة لعباده عن نقمته وحياشة منه الى جنته واشهد ان ابي محمدا
عبده ورسوله اختاره وانتجبه قبل ان ارسله وسماه قبل ان اجتباه واصطفاه قبل ان
ابتعثه والخلائق بالغيب مكنونة وبستر الاهاويل مصونة وبنهاية العدم مقرونة
علما من الله تعالى بمآئل الامور واحاطة بحوادث الدهور ومعرفة بمواقع المقدور
ابتعثه الله تعالى اتماما لامره وعزيمة على امضاء حكمه وانفاذا لمقادير حتمه فرأى
الامم فرقا في اديانها عكفا على نيرانها عابدة لاوثانها منكرة لله مع عرفانها

الله بمحمد صلى الله عليه وسلم ظلمها وكشف عن القلوب بهمها وجلى عن الابصار غممها
وقام في الناس بالهداية وانقذهم من الغواية وبصرهم من العماية وهداهم الى
الدين القويم ودعاهم الى الصراط المستقيم ثم قبضه الله اليه قبض رأفة واختيار ورغبة
وايثار بمحمد صلى الله عليه وآله عن تعب هذه الدار في راحة قد حف بالملائكة الابرار
ورضوان الرب الغفار ومجاورة الملك الجبار صلى الله على ابي نبيه وامينه على الوحي
وصفيه وخيرته من الخلق ورضيه والسلام عليه ورحمة الله وبركاته ثم التفتت
الى اهل المجلس وقالت انتم عباد الله نصب امره ونهيه وحملة دينه ووحيه وامناء
الله على انفسكم وبلغاؤه الى الامم وزعمتم حق لكم لله فيكم عهد قدمه اليكم
وبقية استخلفها عليكم كتاب الله الناطق والقرآن الصادق والنور الساطع والضياء
اللامع بينة بصائره منكشفة سرائره متجلية ظواهره مغتبط به اشياعه قائد
الى الرضوان اتباعه مؤد الى النجاة استماعه به تنال حجج الله المنورة وعزائمه المفسرة
ومحارمه المحذرة وبيناته الجالية وبراهينه الكافية وفضائله المندوبة
ورخصه الموهوبة وشرائعه المكتوبة انتهى عبارات سجع و تقفی و فقرات رنگین لطیف مثل دیباج
واستبرق رشک افزای بلاغت اصمعی و فرزدق مخجل ابو القاسم بلیغ حریری مثل اعشی و جریر که بر
هر صغیر و کبیر در این بسم الله آن خطبه است که خود علما مخالفین تصحیح آن در مشکلات گرفتار شده اند
و انچه در اثنای آن خطاب مهاجرین انصار بالخصوص حضرت صدیق اکبر و تفسیق و تکفیر و عناد و السب
تزیین عبارات بلیغه و کلمات فصیحه بظهور انجامیده دیده و شنیده است بلکه اگر حضرات امامیه بهم
قرآن اهل بیت علیهم السلام بالخصوص سوره النورین در ولایت که در تصانیف ملا مجلسی یعنی تذکره الائمه
مندرج است گردانند و آنرا وحی منزل من السماء علی لسان سیدة النساء پندارند جسیم بمقام خود اهم
بود چنانچه بعضی از سادات با سید در خطاب فرزند خویش که بنتی در مضامین عشقیه بجاوه خود

نظم کرده بود و نقل آن خالی از مضحکه نیست فرمود که چون در بلاغت بنهایت رسیده مصلحت آن می‌بینم
که ضمیمهٔ قرآن مجید شود و مؤید این معنی است افتخار امامیه فیما بینهم ببلاغت این خطبه که بمرتبهٔ قصوی و درجهٔ علیا
رسیده و از عجایبات است که باعتراف و اظهار مجلسی بعد از نقل خطبه و اختلافات نسخ آن در مجلد فتن از بحار الانوار
بوضوح می‌پیوندد که علمای امامیه بزبان قدیم درس این خطبه در مدرسه‌ها می‌گفته‌اند لیکن لطف تقریر مشتمل
است که از واضع این خطبه مفتری یعنی ابو العیناء مفتری چنانچه قدمای محدثین اهل حق گفته‌اند و در روایات
بحار مؤید آنست قصوری و فتوری رفته و آن اینکه جواب صدیق را که معاذ الله بزعم شیعه در جهل و بلادت
ضرب المثل بود و بهره از فصاحت و بلاغت نداشت نیز بعبارتی آورده که پهلو ببلاغت کلام سیدة
نساء العالمین میزند بلکه اگر اندک غور و فکر واقع شود در سلاست الفاظ و بلاغت معانی حلهٔ تفوق
بر خود می‌تند که یا بنت رسول الله لقد کان ابوک بالمؤمنین عطوفا کریما رؤوفا رحیما
وعلی الکافرین عذابا الیما وعقابا عظیما فان عزوناه وجدناه اباک دون النساء واخا
بعلک دون الاخلاء آثره علی کل حمیم وساعده فی کل امر جسیم لا یحبکم الا کل سعید
ولا یبغضکم الا کل شقی فانتم عترة رسول الله الطیبون والخیرة المنتجبون علی الخیر
ادلتنا والی الجنة مسالکنا وانت یا خیرة النساء وابنة خیر الانبیاء صادقة فی قولک
سابقة فی وفور عقلک غیر مردودة عن حقک ولا مصدودة عن صدقک ووالله
ما عدوت رأی رسول الله صلی الله علیه وسلم ولا عملت الا باذنه وان الرائد لا یکذب
اهله وانی اشهد الله وکفی به شهیدا انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول نحن معاشر الانبیاء لا نورث ذهبا ولا فضة ولا دارا ولا عقارا وانما نورث الکتب
والحکمة والعلم والنبوة وما کان لنا من طعمة فلولی الامر بعدنا ان یحکم فیه بحکمه
وقد جعلنا ما حاولته فی الکراع والسلاح یقاتل به المسلمون ویجاهدون الکفار
ویجالدون المردة الفجار وذلک باجماع من المسلمین لم اتفرد به وحدی ولم استبد بما کان

الرَّأْيُ فِيهِ عِنْدِي وَهَذِهِ حَالِي وَمَالِي هِيَ لَكِ وَمَا بَيْنَ يَدَيْكِ لَا نُزْوِي عَنْكِ وَلَا
نَدَّخِرُ دُونَكِ وَأَنْتِ سَيِّدَةُ أُمَّةِ أَبِيكِ وَالشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ لِبَنِيكِ لَا يُدْفَعُ مَا لَكِ مِنْ
فَضْلِكِ وَلَا يُوضَعُ مِنْ فَرْعِكِ وَأَصْلِكِ حُكْمُكِ نَافِذٌ فِيمَا مَلَكَتْ يَدَايَ فَهَلْ تَرَيْنَ
أَنْ أُخَالِفَ فِي ذَلِكَ أَبَاكِ انْتَهَى كَلَامُهُ و چون سلاست و بلاغت مثل آفتاب روشن است مجلسی را
در شرح آن حاجتی بقاموس فیروزآبادی و نهایه جزری و صحاح جوهری نیفتاده بخلاف لغات و محاورات
جناب سیدة النساء که در اکثر فقرات آن حاجتی باین کتب داده کما لا یخفی و بحمد الله که انچه علمای امامیه
مثل ابو الفضل و غیر او خصوصا ملا باقر مجلسی در بحار برای صحت و اعتبار این خطبه دست و پا میزنند
ادل دلیل بر وضع آنست زیرا که مآل اینهمه مساعی بدان میرسد که زید بن علی بن الحسین رضی
الله عنهم اجمعین تصحیح آن نموده و خود راوی آن از آبا و اجداد خویش بوده که اینکه لب انکار
گشاده اند اخبار او دروغ گوینده است و بمضامین این خطبه اعتقاد کامل داشته و حال آنکه اسفار
معتمده حتی کافی کلینی دلالت بر سنن او وارد و دیگر کتب معتبره [illegible] بلند آواز میدهد که لقب مبارک
روافض رافضه برای پیشوایان اثنا عشریه از افادات و کرامات اوست چنانچه بعد ازین بتفصیل
تمام خواهی دانست پس انتساب روایت خطبه مجعوله بآن بزرگ افترا بر افترا و شکست بر شکست
افتاده و این سخن از راه تدقیق و تحقیق است الا این خطبه برای تفضیح علمای قوم برابر هزار دلیل
است چه خامه آن که افتخار آنکا برای اسید بآن منوط و عزت ایشان بآن مربوط است همانست که بر
زبان مجلسی در حق الیقین و دیگران در غیر آن به بیان معانی آن گذشته کاند چنین [illegible] پرده نشین شده
و مثل نهانان [illegible] خانه گریخته کما عرفت فی مواضع عدیدة بالجمله غباریکه مولف رساله درین قول
برانگیخته هرگز بر دامن فضیلت اهل البیت نمی نشیند لیکن بر اصول موضوعه شیعه انچه لازم آید هیچ تدبیر
نمی تواند ع که خود میدرد پرده خویشتن قوله حکایتی الخ اقول این حکایت مانند تشبیب شعرا
هرگز براذیال اهل حق ازین قسم خس و خاشاک غباری نمی نشیند چه قطع نظر ازانکه در متن تجربه [illegible]

آن بلکه شافی مرتضی علم الهدی امامیه شجاعت تمامی اصحاب کبار از مهاجرین و انصار اعتراف نموده است
حیث قال وقد علمنا ان اصحاب الرسول صلی الله علیه وآله وسلم بین رجلین لا عناء له
فی الحرب فی الجهاد وآخر له جهاد وعناء ونحن نعلم قصور کل مجاهد عن منزلة امیر
المؤمنین علیه السلام فی الجهاد وانهم مع علو منزلتهم فی الشجاعة وصدق الباس لا
یلحقون منزلته ولا یقاربون رتبته لانه علیه السلام المعروف بتفریج الغمم وکشف
الکرب عن وجه الرسول علیه السلام وهو الذی لم یحجم قط عن قرن ولا نکص
عن هول ولا ولی الدبر وهذه حال لم تسلم لاحد قبله ولا بعده هرگاه اهل حق آیات
قرآنی و احادیث خاندانی در باره شجاعت صحابه کبار عموما و ابوبکر صدیق خصوصا در دست داشته
باشند دعوی عجز شان علی رؤس الاشهاد از عجائب مضحکات و نه مقام بر بکرد و آیت حدیث
الشفا میکنم قال الله تبارک وتعالی محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار
رحماء بینهم الآیه بدلالت مطابقی ثابت شد که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خصوصا
یار غار او مصداق ان الله معنا بنص قرآن مجید شدید بر کفار و رحیم و رفیق بر اهل اسلام بوده اند
و شدت بر کفار بدون شجاعت و تهور و ثبات قلب متصور نیست و از ینجا است که قدما امامیه این دلیل را
در اثبات شجاعت مرتضوی با فادات خویش آورده اند و در ما نحن فیه این استدلال
بطریق اولی جاری است کما اشرنا الیه علاوه غیظ و غضب کفار بنسبت صحابه عموما و بحضرت صدیق
خصوصا که بارها در ایذا بلکه قتل او دقیقه مرعی نگذاشتند کما ستعرفه ان شاء الله تعالی و عداوت او
مثل عداوت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم زاید الوصف میکشیدند چنانچه روایت تفسیر امام حسن عسکری
در باب هجرت دلیل بر آنست و سیجیء ان شاء الله تعالی بدون تهور و جوانمردی اظهار شعائر دین الله
کفار و منافقین سمت امکان ندارد و ایضا آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم
عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین

یجاهدون

يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم

که علمای امامیه درباره شجاعت وخلافت علوی چنانچه از تصانیف سید مرتضی وابوجعفر بن
فته ومجتهد جائسی بر علماء عیان بکرد تقریبی که انفا گذشت وانچه متکلمین اهل حق سیما حضرت امام
رازی انار الله برهانه در تفسیر کبیر ودیگر کتب خویش آورده اند بر خلافت وشجاعت صدیق که تنها
با ورتغرا اهل ردت رفته بود وحضرت علی مرتضی ودیگر اجله اصحاب را باسلاح تمام از اشاره او
بازگردانیدند کما سنبینه انشاء الله تعالی دلالتی تمام دارد ولفظ ارتداد ومدبرین علی الاعقاب متوجه
همین ست که ابوبکر صدیق مراد است نه جناب امیر چنانچه مؤلف هم بران اعتراف کرده وجا بجا گفته که
که گناه اصحاب واحداث وبدعت ایشان تعلق باثبات دارد نه بتوحید باری ومعاد ونبوت نبی اعنی
ذلک بالتخصیص وقلیله احادیث کلینی ودیگر دلائل وقرائن را ضمیمه ان سازم لیکن وقت مساعدت نمیکند بلکه
آیات دیگر مثل قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی بأس شدید تقاتلونهم او یسلمون فان
تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا وان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم عذابا الیما خصوصا
وقتی که حال لشکر ان امیر المؤمنین از کتب امامیه حرف بحرف گفته شود وخطب ومکاتیب وی ملاحظه نمایند
مسرود کرده ودر تفاسیر فریقین باید دید که در معنی اولی بأس شدید چه گفته اند بالجمله این لفظ مثل الفاظ
دیگر آیات بر کسانی اطلاق می یابد که واقعات دیده ونشنیده وبلهذا این سیدان نور دیده با وکبار
راسخه در سیادت حاصل نموده مرة بعد مرة جناب انرا سوده باشند بلکه بر اثبات صدیق شهادت شیرخدا
کافی ووافی ست وهی هذه فی کتاب الموافقة لابن السمان وروی غیره ایضا هذه الشهادة
عن محمد بن عقیل عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه انه قال یوما وهو فی جماعة من الناس من اشجع
قالوا انت یا امیر المؤمنین قال اما انی ما بارزت احدا الا انتصفت منه ولکن اشجع الناس
ابو بکر لما کان یوم بدر جعلنا لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عریشا وقلنا من یکون مع النبی صلی
الله علیه وسلم لئلا یصل الیه احد من المشرکین فوالله ما دنی منا الیه احد الا ابو بکر شاهرا

يجاهد هذا ويقاتل هذا ويقول ويلكم أتقتلون رجلا أن يقول ربي الله ثم قال علي رضي الله
عنه نشدتكم بالله أمؤمن آل فرعون خير أم أبو بكر قال فسكت القوم فقال ألا تجيبون
والله لساعة من أبي بكر خير من ملء الأرض من مؤمن آل فرعون رجل يكتم إيمانه وأبو بكر أعلن
إيمانه وهم حديث رياض النضرة افاده المحب وسكينة عن الحسن قال لما صار الأمر إلى علي ابن أبي طالب فقال يا أمير
المؤمنين كيف سبق المهاجرون والأنصار إلى بيعة أبي بكر وأنت أسبق منه سابقة وأوفى منه
منقبة قال فقال علي رضي الله عنه ويلك إن أبا بكر سبقني إلى أربع لم أوتهن ولم أعتض منهن
بشيء سبقني إلى إفشاء الإسلام وقدم الهجرة ومصاحبته في الغار وأقام الصلوة وأنا يومئذ
بالشعب يظهر إسلامه وأخفيه ويستحقرني قريش ويستوفيه **وايضا** شجاعتش روايت حافظ
دمشقى وغير او در كتب خود موجود است بالخصوص آنكه ابو بكر صديق باظهار اسلام شغف بسيار داشت وبحضرت آنحضرت
صلى الله عليه وآله وسلم در باب الحاح واصرار مى نمود واول خطبه كه ادا شد خطبه ابى بكر صديق است پس مشركين
متغير شدند واز هر سو ريختند وچندان او را فرو كوفتند كه چهره مباركش متغير گشت ونوبت بانزاع روح رسيد
پس برداشته بخانه اش بردند ومردم او را آواز ميدادند واو بيهوش افتاده بود وقدرتى بر جواب نداشت
تا آنكه در آخر روز پرسيد كه جناب پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم چگونه است ودر هر وقت كه بهوش مى آمد
همين مى پرسيد انتهى مختصرا ونيز برين امر قصه ديگر دليل است صاحب اسد الغابه در ترجمه صديق آورده
بروايت عروة بن الزبير از عبد الله بن عمرو بن عاص شنيده كه عقبه بن معيط حضرت پيغمبر صلى الله عليه
وآله وسلم را نزد كعبه معظمه يافته آنحضرت را خنق ميكرد كه ناگاه ابو بكر در رسيد پس او را دفع كرد وآن
حضرت را از دست او رهانيد **وايضا** براى شجاعتش قصه هاى ديگر است في الاستيعاب وروى
سفيان بن عيينة عن الوليد بن كثير عن ابن تدرس عن اسماء بنت ابي بكر انهم
قالوا لها ما أشد ما رأيت المشركين بلغوا من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت كان
المشركون قعودا في المسجد الحرام فتذاكروا رسول الله صلى الله عليه وسلم وما يقول في آلهتهم

فبيناهم كذلك إذ دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم المسجد فقاموا إليه وكانوا إذا
سألوه عن شيء صدقهم فقالوا ألست تقول في آلهتنا كذا وكذا قال بلى قالت فتشبثوا
بأجمعهم فأتى الصريخ إلى أبي بكر فقيل له أدرك صاحبك فخرج أبو بكر حتى دخل المسجد
فوجد رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس مجتمعون عليه فقال ويلكم أتقتلون رجلا أن يقول
ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم فلهوا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وأقبلوا
يضربونه قالت فرجع إلينا فجعل لا يمس شيئا من غدائره إلا جاء معه وهو يقول تباركت
يا ذا الجلال والإكرام حاصلش آنكه روزى مشركين در مسجد حرام بدامن جناب پيغمبر عليه الصلوة والسلام
بت بگفتن اصنام آويختند ابوبكر خبر يافته بتائيد آنجناب پرداخت تمامى كفار از ايذاى آنسرور دست [illegible]
و ابوبكر صديق را چندان زدند كه چون دست بر موى سر خود ميرسانيد از جابجا موى خود جدا ميشد و او شكر او تعالى بجا مى آورد
بالجمله صديق اكبر بارها از دست كفار ايذاها مى شد بدستور روز اول برداشت كه لسان خامه بيان
آن بالكم زبان عقل از تقرير آن خيره و قصص ملى ازين قصه ها و ديگر احاديث اخر كه بسهولت تمام [illegible]
و ليكن هست و شن از اجمل است روايت حافظ ابن السمان صاحب فضائل عن عائشة رضى الله
عنها قالت خرج أبي شاهرا سيفه راكبا راحلته يعني يوم الردة فجاء علي بن أبي طالب رضي
الله عنه فأخذ بزمام راحلته فقال إلى أين يا خليفة رسول الله أقول لك ما قال لك رسول
الله صلى الله عليه وسلم يوم أحد شم سيفك لا تفجعنا بنفسك وارجع إلى المدينة فوالله لئن
أصبنا بك لا يكون للإسلام بعدك نظام أبدا فرجع والفاظ روايت كتاب [illegible]
لما هم أبو بكر بالخروج عن المدينة والمسير إلى أهل الردة أخذ أمير المؤمنين علي بعنانه في سبيله
وقال له أقول لك كما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم أحد شم سيفك وارجع إلى
مكانك ومتعنا بنفسك وأنا أقول لك أنفذ جيشك وارجع إلى المدينة فإن هلكت لم يكن [illegible]
بعدك نظام فقبل درايته ورجع وحضرت امام رازى نيز اين قصه را باعتراف [illegible]

ما بین عبارت بیان فرموده وفی آخر الامر اعنی وقت خلافته کیف لم یلتفت الی قول احد واصر
علی انه لابد من المحاربة مع مانعی الزکوة حتی آل الامر الی ان خرج وحده حتی جاء اکابر
الصحابة وتضرعوا الیه ومنعوه من الذهاب ثم لما بلغ العسکر الیهم انهزموا وجعل الله ذلک
مبدأ الدولة الاسلام انتهی محصل این قصه آنست که ابوبکر صدیق روز ارتداد جفاة اعراب فی الفور بر ناقه
یا اسب سوار شد وشمشیر بیرون کشیده تنها بجهاد قصد کرد قضارا حضرت امیر وبعضی دیگر از اجله مهاجرین
والانصار دررسیدند وگفتند ای خلیفه رسول خدا کجا میروی وچه سانحه پیش آمد زمام ناقه را بدست گرفتند
باالحاح تمام گفتند که سیف خود را در غلاف کن وباره تنها رفتن خویش را اندوهگین مکن وبسوی مدینه قصد فرما
ولشکر را روانه کن اگر با مصیبت واقعه تو پیش آید بعد تو کیست که با انتظام مسلمین پردازد اگر این نوع اخبار ومثل
را که اهل سنت در تکمیل اعتقاد خود بکار می برند وبرای نقض شبهات شیعه واظهار عدم تقریب دلایل
ایشان از مکمن قوت بفعل می آرند بشمارم کتابی بباید اکبر از این رساله باید نوشت حضرات امامیه
اگر اندکی انصاف میداشتند بالزام اهل سنت در امثال این مقامات نمی پرداختند بلکه در شجاعت ابوبکر صدیق
وکمال ثبات قلب او در معرکه های مزلة الاقدام زبان تردد وتصور خیالیه خود را راه نمیدادند چه جای آنکه
چنین ملیک بیشه وغا ونهنگ دریای هیجا را جبان ونامرد قرار دهند کبرت کلمة تخرج من افواههم
ان یقولون الا کذبا باقی ماند آنکه خون ایشان بر نام عمر از دست خویش نریخته اگر
کلام مولف مبتنی بر تحقیق است جوابش نظر باصول خاصه امامیه بسیار آسانست تقریرش آنکه غالبا در
نریختن خون ایشان رعایت مراعات ادب جناب مصطفوی ومرتضوی که در قرآن مجید بذباب وعنکبوت تعبیر
شده اند کما فی تفسیر شیخ الکلینی وغیره من رواتها فی المسلک الثانی انشاء الله تعالی ملحوظ ابوبکر
باشد ومؤید این توجیه است آنچه از اسحق بن عمار در کافی مرویست که بخدمت امام صادق علیه السلام
داخل شدم از تولد پسر آگاه کردم فرمود چه نام نهادی گفتم محمد فرمود او را بدشنام یاد مکن واز ضرب
وسیلاق محفوظ دار انتهی مختصرا واین قسم مراعات ادب در اسامی دیگر ائمه اهل سنت نیز مرویست

بجهت مخافت اطناب بر تقیدر اکتفا واقع شد و قبل ازین در عبارات نمبر کشمیری گذشته که صحابه
کبار تا حیات سید ابرار درباره اهلبیت اطهار رعایت حقوق میکردند و از جمله تفسیر شیخ کلینی است انچه قدماء
این فرقه باسامی حضرات معصومین بسته اند و این وقت نام کتاب از فکر و ذهن فقیر افتاد و که مراد از اشیاء خمسه در
قرآن مجید یعنی بقلها و قثائها و فومها و عدسها و بصلها معاذ الله پنجتن پاک اند بار خدایا
مگر حضرت کلیم الله که لفظ ادنی در حق ایشان اطلاق کرده و این همه بزرگان را بچشم استحقار
دیده بما اخبر عنه الله تعالی اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر بر اصول خاصه
تشیعین معاذ الله از قوم نواصب خواهد بود و این را از قسم ظرافت نباید فهمید بلکه از اصول ایشان
ناصبیت تمامی انبیا بلکه جمیع پیغمبران اولو العزم نیز بر می آید کما سنشیر الیه انشاء الله تعالی و بعید
که مراد مولف مبالغه و مجاز باشد چه قباحتها است که وارد نمی شود و مثلا بر اصول مولف رساله که مرد
ادنی ریختن خون شجاعت شخص ثابت نمیشود میتوان گفت که غالبا تا دم خبا بموافق شجاعت پیغمبر صلی
الله علیه و آله وسلم نیز بمعرض ثبوت نرسیده باشد که چنین افادات میفرماید زیرا که با وصف خطاب مستطاب
یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین و مانند آن که بالذات آنجناب تعلق دارد معرکه ها
از دست و کفار نگونسار را بر خاک عدم انداختن و سینه و سپر را شکستن و دست یلان را بکمند بستن و
شمشیر زنی و نیزه بازی کردن و در هجوم کفار در آمدن منقول نیست بلکه خلاف آن که اقامت
در عریش و کمال حفظ نفس نفیس است توده توده در سیر و تواریخ منقول است غلط گفتم در وقت هجوم
اعدا بی آنکه زخم کاری رسد اگر میفرمود یا فلان اکفنی و یا فلان ادرکنی چنانکه کتب
کشف الغمه اورا امام اعظم امامیه بهمین معیان گواه است مسلمانان که دوری یک زخم بکافری نزد و هیچ از آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم یکبار هم سر نزد و لکن پیدا و هویدا است که ازین یک ضرب در تمام عمر با وجود کثرت مشاهده در بین
وقت خاص و ضرورت عجیبه که طفلان هم قبضه شمشیر در دست میگیرند و مصدر تهور و دلاوری می گردند انتها
نفس شجاعت باصول الامیه و اقوال ایشان که بدن کشتن حمی یک مره بعد اخری باشی که مسامحت

اتفاق هرگز محمول نتواند شد شجاعت کسی به ثبوت نمیرسد و در حیز امکان نیست تا باشجعیت چه گفته آید
و الا فاروق اعظم نیز کرد روزی منافقی را کشته کما فی تفاسیر الشیعة مثل خلاصة المنهج و غیر آن که در دیباچه
با یراد اقوال مفسرین که در مذهب شیعه معتمد باشد اقرار رفته و در اسباب نزول بذکر روایات که باسانید صحیحه
وارد شده عهود و مواثیق بر زبان قلم مؤلف مذکور گشته شجاع و دلیر باشد پس همین قیاس است
اثبات اشجعیت حضرت مرتضی بر اصول همین فرقه دلالی البیت زیرا که هر چه از آنجناب در حضور پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم از قلع باب خیبر و الی غیر ذلک صدور یافته بلا ریب از قبیل معجزات و برکات سرور کائنات
بود پس اگر در واقع به صفت اشجعیت اتصاف میداشت لا اقل در وقتی که اعوان و انصار خلیفه
اول عیاذا بالله خانه او را سوختند و دروازه را بر شکم مبارک سیدة النساء فرو کوفتند و قرآن مجید را
تحریف و تمزیق کردند و ام کلثوم را غصب نمودند چیزی از شجاعت بروز میکرد حال آنکه نزد ایشان باید که تمام
مامور بحفظ ناموس اهلبیت بود و اثری از آن ظهور ننمود پس دعوی شجاعت یعنی به مقتضای این تقریر
بطور حصور حیا الیه مؤلف نیست بلکه اول دلیل بر عدم کمالات طیبات سیدة النساء است که مانند
عنیق خصم پرده نشین شده مثل خائنان در خانه گریختند الی آخر ما قاله المطلق زیرا که این مقدمات با بودن
آنکه صفت شجاعت را سلب و اصل آن کلیه باصول شیعه مطلوع باشد تصور نمی‌توان کرد [illegible]
که آنجناب اشجع خلائق باشد لا و الله ثم لا و الله بدل هیچ مسلمانی بر اصول [illegible]
نمی‌آید که با وصف مرتبه اشجعیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اقل [illegible] باقی المدینه
در شان و ستایش خود را این که [illegible] آلوده [illegible] اسلام که ارشاد جناب سیدة النساء [illegible] بعد از
شجاعان [illegible] خاک افکندی [illegible] اشجعیت [illegible] در مقام تعریض
مقالات را استعمال میکنند کما لا یخفی مع [illegible] و اگر قتل عمر عبدود را
حضرت مرتضی دلیل آرند کما نص علی ذلک غیر واحد [illegible] میدان [illegible] اهل خلاف
که در [illegible] اهل سنت [illegible] واحدة [illegible]

چنانچه از کشف الحق و حق الیقین و احقاق و مصائب و مجالس و مانند آن واضح است و عمر بعد کور روز جنگ
بدر زخمی خورده بشهادت کتب تواریخ از مقابله اهل اسلام گریخته بود و پس قتل نامردی آنهم بلطایف حیل کما
فی البحار و حیاة القلوب سبب رفعت شان نباشد چه جای آنکه برخلاف عقل و نقل چنانچه علامت
وضع است از جناب سید المرسلین اثبات نماید لَضَرْبَةُ عَلِیٍّ یَوْمَ الْخَنْدَقِ خَیْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَیْنِ
و از آن افضلیت علی الاطلاق احتجاج فرماید معهذا چون این مقاتلات بحضور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
وقوع یافته بلکه بشهادت امام اعظم در شرح تجرید العقاید هر کرده های آنجناب امیر ابن ظهور در هر کرده خارج از
دائره بحث خواهد بود کما سبقت الیه الاشاره آری مصداق اَلْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْاَعْدَاءُ
ذکر حکایت عمرو عبد ود که امام اعظم و مرشد افخم او منوده براهل الحق در این فخیمه است چه در کتب فریقین مسطور
که چون آن شقی حضرت امیر را برابر خود دید و دست بدو گفت شرمم می آید که بر تو شمشیر زنم اگر ابوبکر آمدی
تیغ می کشیدم و اگر عمر بمبارزت قصد کردی سر از مقابله او می پیچیدم پس بلشکر خود ملحق شو و کسی را از ایشان
بمقابله من بفرست صاحب حمله حیدری این قصه را بعینه منظوم نموده میگوید شعر پس گفت
عمرو منم لاور پیر و جوانی و از عمر نا خورده بر ترا ایست بکام جهان و کمین دلم از برایت بسوزد همین
ز خویش و تبار تو هستند نیز ببین نام جوینده باشی عزیز بهالی بسر برده با عیش و کام کنون جلوه ای هست نام
بنام و گر من چنین بشنوم و لطف کر ابوبکر آید و یا عمر تو بر گرد و بفرست اینها یکی کز این بگرود شود انتقام کی
با همه مضمون نیز مصنف لبیب منظور نمیکرد مگر آنکه ابوبکر صدیق یا فاروق نیز بکمال شجاعت و دلیری
و مردانگی و شیری مشهور باشند و بر تقدیر یکه ایشان جبان می بودند و فرار از جنگ احد و مانند آن بهیبت بزدلی
می نمودند یا در غار آثار نامردی از صدیق ظاهر میشد مناسب این بود که حضرت امیر تفصیل جبن ایشان
میکرد و لااقل محل فی فرمود که نامردی تو خود ظاهر است که ایشان خویش را در میدان طلب یکی نمی کنی
ذو الفقار بر او از آسمان نزول یافت و صیت لَا فَتٰى اِلَّا عَلِیٌّ لَا سَیْفَ اِلَّا ذُو الْفِقَارِ از آسمان
ملائکه بلند شد او از مقابله خویش و در یکی و ندانی که در هر غزوه فتح و ظفر بنام من بود و هزاران کفار

نگونسار را من گشته ام حرف ستی که مرا همچو اطفال میدانی و چون این مضمون بالاجماع منقول نیست
ملکه خلاف آن که شوکت و شان شیخین ازان دو بالا میشود مرویست بیقین دانستم که نسبت جبن باین
بزرگان ساخته و پرداخت کاسه لیسان یهود است والمنة لله که اگر کسی بچشم حقیقت و عین بصیرت
نگاه کند شجاعت فاروق را با شجاعت صدیق خواهد یافت زیرا که در روایات متعدده وارد است
عمر بن خطاب بمجرد مشرف بایمان باظهار شعائر دین اسلام التماس نمود رسول مختار با اکابر بلاد یمین
خود که سلاح بر تن است کرده بودند و مقدمه انها فاروق اعظم بود از دولت سرا بر آمد و کفار
محنت انتظار می کشیدند و میدانستند که چون عمر بکمال چستی و دلیری بقتل پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
رفته بی نیل مطلوب برنخواهد گردید درینوقت که او را در خواص آنحضرت مشاهده کردند دود از نهاد
انها بر آمد مقارن این حال فاروق اعظم بانگ برزد که هان از جای خود مجنبید ورنه بار سر از دوش
بردارم و اطفال را یتیم گردانم و ازواج را بیوه کنم مخاطبین اشرار یکبارگی بر فاروق ریختند او تنها
در مقابله ایشان پای ثبات افشرده بصولت فاروقی جمعیت شان را پراگنده گردانید و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بسلامت حال او شادمان شده و دوگانه نماز در خانه کعبه ادا نمود و آنچه از روز
روز هجرت از مکه بمدینه علی رؤس الاشهاد وقوع یافته قدر دانی آن خود از حضرت شاه مردان بروایت
معتبر مرویست و ادل بر کمال ثبات قلب اوست کما لا یخفی علی المتتبعین قوله عاجز میشوند اقول
درین نزدیکی هویدا شد که هرگز اهل حق عاجز نمی شوند بلکه بمقتضای حدیث متفق علیه فریقین که
ضرور است که اهل حق تا قیام قیامت با وصف انصاف بظهور و غلبه در هر عصر موجود باشند و در مقابله
هر کس از نواصب و خوارج و متشیعین امثال ایشان از اهل احداث چیره دست اند و صفت عجز و زبونی و
و ذلت و افحام و الزام خوردن از لوازم ذاتیه حضرات امامیه است که هنوز بمانند حنین خائفین پرده نشین
اند و با اینهمه صباحت و ملاحت در پرده تقیه مثل مخدرات بسر میبرند و تا آنکه معجر تقیه از سر و دین
بر نداشته اند بحکم احادیث متواتره قوم که هرگز تا خروج امام مهدی علیه السلام تقیه نکند دین و

وایمان ندارد کما لا یخفی علی من طالع کتاب الاعتقادات لشیخ المشایخ و غیرها من
معتبرات ایشان هم بی دین محض باشند و چون بر جای خود ثابت شد که شل بدیهی اولی است که در آخر زمان
ضعف اسلام خارج از حد بیان بهم خواهد رسید و بدعت تشیع و تقلید بلا دلیل اهل کتاب شعار خواهد شد
کما هو عیان لا یحتاج الی البیان و ظهور امام زمان برای تدارک این محدثات و تلافی ما فات خواهد بود پس
بالیقین سطوت خلافت و دبدبه سلطنت آن امام برحق برای تنبیه و تادیب امثال ایشان که در آن وقت از
جلباب تقیه بدر آیند و بی دغدغه مکنونات ضمائر خویش را اظهار نمایند خواهد بود فطرفه آنکه هنوز علمای
امامیه مقلدین قاضی نور الله شوشتری در احقاق الباطل خاطر خویش را خوش می کنند و حکایات شیطانی
و هواجس نفسانی را دلائل قطعیه گمان برده علی رؤس الاشهاد می گویند از نصرت در حدیث جناب سید
المرسلین نصرت و غلبه اول است و این در نصیب امامیه افتاده است و در غیر ایشان در زمان حضرت صاحب
الامر مکنونات ضمائر خویش را کو بکو بلکه بر سر بازار و بر در و بام ظاهر خواهیم کرد انتهی خرافاتهم ولنعم
ما قال العارف الشیرازی شعر گر از بسیط جهان عقل منعدم گردد * بخود گمان نبرد هیچکس که
نادانم * قوله و دلیل شجاعت می زند اقول اگر مراد آنست که بدین اسم نام شجاعت می نهند
و غیر ازین حرف و حکایت که در حقیقت عین قساوت است دلیلی بر شجاعت ندارند پس بکدام زبان گوییم که
این دروغ بی فروغ مصداق هذا بهتان عظیم است چنانکه مجملا دانستی و تتوهم نشود که معاذ الله
حضرت مؤلف من تلقاء النفس این حرف و حکایت را از پیش خود وضع کرده باشد زیرا که مقتدایان
او در باب مسابقة الاقدام انداز آنجمله جامع بیاض ابراهیمی این قصه را ذکر کرده و گفته که سفیان این امر را
که در حقیقت قساوت قلبی است موجب شجاعت ابوبکر گمان می برند و نام نهاده بر آن می نهند چنانچه
بر متتبعین مجلدات بیاض مذکور واضح است و اگر مراد آنست که این قصه را در وجوه شجاعت مستقل
بشمار نهند فلک کذلک در وقت وفات سرور دو جهان با وصف شورش اعراب و اهل ارتداد که
مزید بر آن متصور نباشد کما عرفت پای ثبات افشردن و جزع و فزع را بخود راه ندادن نیز کسانی

بهره از فهم و فراست دارند بلا ریب بکمال ثبات قلب و استقامت ست والمنة لله تعالی که بر این
استقامت احادیث بسیار دلالت میکند چنانکه دانستی و تازه اینست که فاروق اعظم بدروه عرض
رسانید که اعراب در کمال شورش آمدند و تو میخواهی که جیش اسامه را روانه کنی چون بسیاری از شجاعان عرب
بلشکر او نامزد شده اند مصلحت آن می بینم که ایشان را نزد خود نگاه داری که باعث قوت و فراغ خاطر است
ابوبکر صدیق هرگز قبول نفرمود و جواب داد که اگر بالیقین دانم که سباع و بهایم مرا بخورند و هرگز از اینجا نجات یابم
باز هم در روانگی این لشکر بجهت وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تاخیری روا ندارم هرگز مصلحت با
نخواهد رسید مگر مخالفت در کم و در تقدیر یا ساست از برگشتگی اعراب و شورش آنها خوفی و باکی نمی کنم انتهی
محصلاً فی الریاض **و بر دالشوران** عالم و عقلای بنی آدم مخفی نیست که درین حالات و استقامت
بعد از ثبوت مرتبه امامت مشیت ایزدی و بشارات مصطفوی صلی الله علیه و آله و سلم در لمعان دین و اسلام یوما
فیوما و ساعة فساعة ظهوری نمود ذلک تقدیر العزیز العلیم علاوه برین فقیر می آید که مسکاید الخ
که بر همه خلفای راشدین داد جان نثار میدهند از شجاعت مرتضوی شجاعت صدیقی را باین مقدمه
باثبات رسانیده باشند کما لایخفی من کلام المؤلف خشیم آنست که حضرت مولف از اسامی این بزرگان
اطلاع ندهد بلی آنچه بخاطر فاتر است آنکه حال صدیق را بطریق روایات سیرت با استقامت یاد کرده
در مناقب وشمرده اند و بدیهه این امریست آخر چنانچه مولانا احمد کتاب ریاض النضره و مانند آن تصدیق
نکمون فیه دلیل واضح است قباحت مزعوم مولف آنست که غیر ازین دلیلی بدست خود ندیده استنباط کرده
بمناظر متشیعین و آنکه تقریبا ایشان ناتمام است اقرا شده اند و اولین قائل بر **قوله** از برای خدا الخ
اقول چون حال کمال زهد و توکل جناب سیده یعنی تحصیل باغ فدک و در مجالس اهل ردت گریبان
دریدن و تقبیح و تفسیق جناب مرتضوی نوردیدن گریبان فاروق کشیدن بر اصول ناسیه بار بار شنیده
از برای خدا کسی انصاف کند که این قساوت قلب است یا استقامت این همه حرکات دال است بر عدم زهد
و توکل و عدم محبت با جناب افضل الرسل یا دلالت بر بسالت و قوت دینی می کند و اینمعنی فقط از شهادت

محقق

عقل نیست بلکه خود امیر المومنین انچه در جواب کلمات قادسه باعتراف مجلسی در کتاب حق الیقین
فرموده اول دلیل بر مقدمه مذکوره است باندک غور و امعان بلا اختلاف فرمایند صبر کن و آتش حزن خود را فرو
نشان ای دختر برگزیده عالمیان و یادگار باقیمانده ذریت پیغمبر من سستی در امر دین خود نکردم وانچه از جانب
خدا مامور بودم اهمال نکردم و انچه مقدور من بود از طلب حق خود دران تقصیری نکردم روزی تو و اولاد ترا
خدا ضامن است و آنکه کفیل روزی تست مامون است وانچه حق تعالی از برای تو در آخرت مهیا کرده است
بهتر است الخ اینهمه کشف شکوک شیعه بر عدم اختیار صبر در انوقت مشعر است و حالانکه روبرو هزاران هزار از
ملائک مقربین و جناب سید المرسلین و یعسوب المومنین و سیدی شباب اهل الجنة و قمری بر مضمون بجان جهد
و جهد قرین شده که درین مصائب نفس صبر و سکوت اختیار خواهم کرد و نیز اشعار بران میکند که در انوقت
خاص بصفت رزاقی او تعالی اذعان کامل حاصل نبود بس با اینهمه ظهور مدارج سنگدلی و کمی صبر و فقدان
قناعت و قصور صفات و کزاف اهل تشیع در حق آنجناب که همیشه در حزن و ملال مفارقت رسول
متعال ماند لائق آن نیست که اطفال بلکه مجانین هم بگوش خود جا دهند ارشاد مرتضوی که روزی
ترا الخ نزد ارباب تشیع نص قطعی و سوء ظن جناب سیده بحضرت کبریاء الهی و عدم توکل و تحزن است
فانه من الصادقین الذین ورد فی شانهم وکونوا مع الصادقین بالجمله حضرات امامیه
که باعتراف اکابر خویش مصداق لقب معترف اند و سیجی تفصیله انشاء الله تعالی بسی غریب افتاده که بجای تفوه
گریه و بکاء فاطمی میکنند و می نویسند که از فرط هول و اسف کبری یعنی وفات سرور انبیاء علیهم السلام مدهوش شد
تا مدت دراز در تحیر بی حس و حرکت ماند و بجا مصابرت و گریبان کشیدن فاروق و رفتن بمجامع اصحاب
و جهاد لسانی و طلاقت زبانی را بدیل آن طاهره مطهره نسبت میکنند و یلزم من صدق کل کذب
الا انهم هم لا یشعرون باز ادعا مینمایند که حضرت فاطمه را مجتبی با حبیب نبودی جبان بود که در میزان بیان
نمی سنجید سبب و نزد آنجناب غیر از نوحه و زاری کاری نبوده بلکه مرثیه ها درین مصیبت عظمی نظم فرموده
که یکی از ان اینست شعر صبت علی مصائب لو انها + صبت علی الایام صرن لیالیا

وندانند که بعد از روایت اضطراب و حرکات عنیفه در طلب فدک که از عمایدِ این فرقه اتفاق افتاده
صد خلجان در قلوب ایشان پیدا و هزار خار اعتراض بمقتضای عادات بخواطر اینها می خلیده باشد یعنی
اینهمه گریه و بکا و انزوا در بیت الحزن بعد طلب فدک و حصول یاس از حصول آن که بنصه بروز جلوه
شد لامحاله حسب بعید نبود بلکه حصر احد این همه گریه و زاری و فریاد و بیقراریها که زاید از اندازه تحریر و تقریر
بوقت نظر بفقدان زخارف دنیوی عدم ظفر بمطلوب است اینهمه را بهزار مشقت و انواع تکلیف
بمحبت دنیوی کشیدن کی فروغی داشته باشد مطلق چشم اهل انصاف و دیده بصیرت ایشان از تعامی
نمی گشاید که اگر اینهمه الفت بود آن چه سنگدلیها و هتک ناموس اکبر و اختیار ذلت و مخالفت و
آسانی بود که وقت طلب فدک و مصارعت با فاروق صورت بست و حضرات اما بعد از خدا و رسول
شرم نکرده ناموس اتمام حجت میگذارند و از اهم امور و ادای اعظم حقوق مسلمین تحقا میکنند کما قالوا
بهذه الالفاظ انما هم الجالسون في الجار وانبعد هم نمی فهمند که این تمام حجت از خصایص
مومنان است یا بر ذمه زمره نسوان و اگر اینهمه موعظت و تذکیر استقامت و تهور است پس کار
امیر که بقول فاطمه باشد چنین رحم مختفی شده در نهایت نامردی و بزدلی خواهد بود کما دلت علیه
اصولهم و نطقت به فحولهم و باب تاویل و تسویل باعتراف خودشان بند خواهد نمود بالجمله اگر فاطمه زهرا
را انقطاع محبت جناب سیدالانبیا بود بار بمجرد استماع خبر غصب فدک چرا زوال زهد و توکل
وداد دیگران تقوی عفت طهارت درة الهم مشاهده امثال این مضار از جا نمی روند چه جای آنکه در
هجوم احزان عظمی قیامت کبری الطالب معاش مستعد شوند حالت حزن و ملال چگونه در طرفة العین زوال
پذیرفت که رسم ماتم و شیون را گذاشته در صدد اخذ خلافت و زمین فدک افتاده و داد مناظره با خلفا
وداد یکباره با سیدالعباد داد آیا کسی که امروز با حزن دامن میگیرد و گریبان پاره می سازد تا
چهلم در خانه می نشیند و سر بسنگ نمیزند و دامن صبر را از تنگی پای خود نمیکند چنانچه فضه کنیز العدار
وفات سیدة النسا اتفاق افتاده در وقت استماع خبر وفات سیدالشهدا انچه در احادیث خویش

اما میدان خیالات سیده نقل میکنند وفات رطوالانی بخنجانیده نیش وانی نیست سلمنا که مزید ورع مانع بود
واز غایت تقوی اقدام برا نها نمود گو ایمه دیگر مثل امام رضا وغیر او باظهار اکابر بعض مزید ولا
اهل بیت طاهرین بعضی ازین امور را بعمل آورده باشند لیکن خیال الاخذ معانی و واگذشتن چنین که
چه معنی دارد و آنهم باین حد تفصیل که سایر نسا بنی هاشم را همراه گرفت توقع این بود که اگر رفقا و اولاد
امجاد تحریض هم می نمودند دست ازان بر میداشت بلکه نظر باصول شرعی کما ینبغی بانها علی
روا باشم بمنع انها می پرداخت بلاغت بسیار را درحق آنها صرف بخت سید ولا اقل زیقدر نمی گذشت که بعضو
خبیث و ناپاک بیشو وگر نقض و عورتش شمارا که برود واتمام حجت بر امام وقت است که ما و شما بهر دو حجت
او هستیم آنچه او خواهد کرد عین صواب و مسئله لاجواب قطع نظر ازینهمه امام الایمه و خیر الامه بلکه افضل
الانبیاء والمرسلین را باصول منتسبین بخنجرین و خاتمین تقصیر کردن و تشبیه دادن او از مرتبه تفسیق و تقبیح هم
درگذشتن در دوره چنگیز خانی کی رواست تا شریعت رسول ربانی چه رسد معاذ الله من هذه
الخرافات علی اصول الترهات بسیار از اصول طایفه که دلالت بر فضیلت علی از جمیع انبیاء و مرسلین کرده
قبل ازین گذشت و فیها هدایة للمتقین و رایة للمسترشدین محل انصاف است که کسی که تاب شنیدن حرف
وفات بزرگواری نداشته باشد ... ایه را لکتر از زلزله ساعت لشمارد و بمجرد تریع صماخ
کردن خبر ناخوش از جا رود و بیهوش گردد حالش بمجرد شنیدن قصه غصب حق خود
چه خواهد بود اقل مرتبه آنست که سروکارش بالبکاء والویل خواهد بود و هرگز تدارک غصب حکام
الثقالی نخواهد نمود و زنجیار از سر قبر بدون جبر و قسر نخواهد برخاست و بدتی دنیا و مافیها او را
خوش نخواهد آمد نه آنکه در اثنای ایام مصیبت بعهد و هروله خواهد پرداخت و سوی مجامع حکام
خواهد دوید تا حقوق خود را از دست آنها باز ستاند و بجز شور و شغب تظلم برای تو طیه فراغ
خاطر و وسعت عیش و اولاد خود کما یشعر به عبارة البحار و حق الیقین یک سر و ناله برنه
نخواهد کشید و اعجوبه روزگار و اضحوکه هر دیار آنکه مجلسی در بحار و قاضی در مجالس و دیگران

دیگر آن بعد از تصریح و تفصیل این معنی که چون ابوبکر صدیق وکلای جناب سیدة النساء را از فدک اخراج
نموده آن زمین را در قابوی خویش گرفت جناب سیده در مجامع اصحاب تشریف برده افاده میفرمایند که این بیت
مغصوب را باز نمی گیرم بجهت خباثتی که از غصب ظالمین و غاصبین سرایت میکند و از ینجاست که جناب
امیر المؤمنین در فدک تصرف نفرمود و سیادت در باره تقسیم نکرده بر طور شیخین گذاشت و جمعی از راه ناعاقبت
اندیشی این مضمون را در نظم آورده اند برادر همین مؤلف در تحفة الشیعه بنقل بعضی از اشعار مبادرت کرده
چون نقل کفر کفر نیست و بادلی پر خون و تأسف بالش علمای شیعه میگرد و بعضی از آنها ایراد می نمایم تا بر عقلای روزگار
سخافت و خرافت اکابر و علمای این قوم زیاده تر واضح و عیان گردد و هی هذه نظم روزی از اتفاق
لیل و نهار ❊ کرد با شیعی تکرار ❊ حق زهرا چه بود باغ فدک ❊ غصب بکر کرد گراهی یار ❊
در زمان خلافت خود هم ❊ از چه نگرفت حیدر کرار ❊ چون شنید این کلام راوی گفت ❊ بیت
جواب این گفتار ❊ [illegible] خورد و سگ ❊ و [illegible] لیس دانه غار ❊ بعضی از اهل ظرافت جواب این
اشعار [illegible] گفته اند لیکن ایراد آن خالی از سوء ادبی نیست مع ذلک عاقل را مجال استنباط آن از آنچه
در تفصیل یاد نموده میشود اند کردید حال مزید [illegible] جناب سیده بر اصول متشیعین [illegible] اگر در تحصیل باغ مغصوب
خبیث بعد اتمام حجت علی وجه کوششها که نفرموده القصه تا کجا کسی شرح سخافت و تناقض کلام
این حضرات تواند پرداخت و بجز لوم شمرد و از کم توان خرج است که با وصف دعوی مزید ولای اهل بیت
و بغض و مطاعن ازواج مطهرات چه قدر از تفضیح خاندان نبوت بلکه سلاله ایشان از علما امامیه سر می زند
لهذا رجوع باصل کتاب مینمائیم و میگوئیم قوله و انیعنی مقطع الخ اقول و بالله التوفیق
قطع نظر از آنکه اهل سنت بجمیع رطب و یابس درین کتاب اعتقاد دارند بلکه خطبه آن نص در همین معنی است
که اکثر روایات ضعیف نیز در آن مذکور است میگوئیم فیه بحث من وجوه اما اولا پس از آنکه می پرسیم
که از عدم تأثیر صدیق چه اراده میکند اگر مطلب اینست که او بر جنازه نبوی نگریست و تعزیت اهل بیت
بجا نیاورده فهو افتراء بلا امتراء کما عرفت سابقا و اگر مقصود این باشد که صدیق

در ایام خلافتش منقول نیست واین دلیل بر عدم تاثر است پس عدم محبت لازم می آید جوابش
آنکه حاشا که چنین باشد بلکه در روایات موجود است که ابوبکر صدیق در سال دوم خلافت خویش وقتی که بر منبر
برآمد وگفت که در سال اول بر همین منبر از حبیب خود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم بی اختیار
گریست وبیهوش گشته واز منبر بزیر افتاده باز وقت افاقه چون نام آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بر زبان آورد حالت اولی عود کرده چنانچه قاضی محمد بن عبد القاهر در رساله ناسخ ومنسوخ روایت نموده و
احادیث صحاح وحسان ومرویات شروح صحاح سته بلکه متون نیز تایید این امور میکنند مع ذلک مسلم
آنست که مقبولین اولیای آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم مختفی نداشته باشند چه گریه وبکای ایشان بر جنازه
مبارکش هم ممنوع تا بابعد چه رسد وایضا بطریق اولی لازم می آید که فاروق با صدیق مع اتقی بودن
باشند وهو باطل باجماع اهل الیقین زیرا که وی روز وفات صدیق چنان بود که صدیق بروز وفات سرور کاینات
وسیجیی تفصیله انشاء الله تعالی اما ثانیا پس از آنکه دلالت حدیث مذکور بر عدم تاثر آن ممنوع
است چه محتمل که مراد مرتضی کرم الله وجهه از نفی حزن صدیق نفی حزن وملال باشد که خاصه آنجناب
را بمفارقت حبیب رب العالمین ونظر بکاهش اهل بیت طاهرین رو داده بود ومقصود افضل اتقین
از اثبات غم واندوه برای خود حزن وغمخواری درباره اعلای دین متین واستیصال مرتدین وکافرین
بود که عین حزن بر آن سرور بود بلکه فوق جمیع اقسام آن واعظم اقسام آن از قبیل شعر غم دین خور که غم غم دین است
همه غمها فروتر از اینست واز اینجاست که صیغه تفضیل را خود استعمال نموده وچون هر دو جناب در
نفی واثبات براه صواب رفته بودند مخاطبین بطریق سکوت پیمودند پس عجوبه مثل دعاوی قساوت
صدیق که دائما ملازم صدق وصفا بوده حتی که وقت اخبار غیبی که از حضرت سلمان فارسی صدور یافت بر
حضرت خود گواهی داده دوست از راستی که موجب رضای خدا است نداشته کما سیجیی انشاء الله تعالی
فی المسلک الثانی بر جای خود نباشد عجب تر آنکه سکوت مخاطبین را حضرت مولف سرآمد مجادلین کذب
افضل الصدیقین حمل میفرمایند وانقدر هم ملاحظه نمی نماید که سکوت در امثال این مقام قریب

بشهادت است یا دلالت بر کذب متکلم میکنند و ندانند که باقر مجلسی در بحار الانوار آنچه در معنی صدیق
تحقیق کرده ملازمت صدق و صفا ست تحقیق این امر در ذات صدیق اکبر یا نند صبح صادق بخلاف اعتقاد
امامیه در باب حضرت امیر که گویا مدة العمر اکثر بابا ازین ملازمت مراحل بعیده دور بوده اند و ازینجا
ظاهر شد که ذکر آیه وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ در باب حضرت امیر المومنین خلاف مصلحت بمقتضای وقت
وقوع یافته بلکه برای مقبولین امامیه بالخصوص الحق در صدیق الشان مثل سم قاتل است کما سنعرف انشاء الله
تعالی بالجمله بنا بر اینهمه تاویل و توجیه که ذکر کردم لازم است که در ثبوت صدیق رضی الله عنه از روایات فریقین
ما سبق بوضوح انجامیده و مجدداً آنکه او را بجهت کثرت گریه و زاری بکار می گفتند چنانچه در صحیح بخاری و دیگر
کتب احادیث مثل ریاض النضرة شاهد عدل بر آن است در بجا خود بدلائل مبرهن و بتصریحات صحابه مستند
کما مر از روشن شد که هرجا ممکن تطبیق در بیان معانی احادیث مختلفه از مستحسنات است لیکن بعد از تسلیم این
حدیث کنز العمال توجیه مذکور بتوان کرد و اینکه مولف این احتمال بر ندارد استدلال و ناتمام است
وازین توجیه را آنچه وجه سوال صدیقی اعنی مَالِي أَرَاكَ مُتَغَيِّرًا مُتَغَضِّبًا بمشام اهل فطانت فراست
که شاید مقصود صدیق استفسار این معنی باشد که این تحزن بوفات رسالتمآب رسیده یا بجهت شغل بخواری
فتنهای اعراب اگر شق اول اظهار کنند من با و لوث امر ثانی اشعار کنند جناب ابوبکر خود
و در مشاورت امور مهمه خلافت و انتظام خلایق از اعداد دین که فضل جهاد است شریک نمایم
و در شق ثانی گویم که ایشان را که در خانه خویش جبرا میبایانی و در اهل بیت خود جبر السیر که هم موجب انضباط
بتعمیل الصواب است و بحمد الله که حضرت امیر بعد از مثل تحریض کما یلیق من التصریح شرایط بیعت خلافت
شد و اعانت افضل الصحابه بقضیه اختیار نمود کما یدل علیه روایات الفریقین و عاقل از روایات سابقه بیرون می
تواند دریافت حاجت استشهاد بروایت دیگر نیست قوله الافضل الخ اقول تخمین استدلال
علمای طایفه مشتمل بر شهادت علی النفی الشانه و کتوری هم آنچه در کتاب خویش با فادات فاضل جامی
گفته از آن واضح میشود که این قسم دلایل موقوف بر آنست که جمیع کتب احادیث و سیر و تواریخ مثلا در قفا و

از نظر

از نظر مستدل گذشته باشد و هو مستبعد جدا بل محال عادة و این تقریر در باب مؤلف شاکه نمونه
مبطلان کتب این فنون بمنزله ابجد خوان دبستان است و قدر ضرورت هم از نظر شن گذشته مگر بوجه نقص
از اصدقا ربانی او خیلی بمقام جحود است چنانچه بر عقلا عالم مخفی نیست قوله و اینهمه ارشاد مرتضوی آه اقول
آنفا گذشت که هرگز بعدم تحزن ابوبکر صدیق علی الاطلاق که فی الجمله بکار مؤلف آید نص نیست بلکه
شهادت فاطمی و حکایت آنجناب دلالت بران دارد که جناب مرتضوی را اصلا و مطلقا با تمام سید انبیا
و اعلاء کلمة الله و غمخواری اهلبیت خود غیر از هر دو شغل چنین و قرار بانند خائنین که بلا ریب و هم قواعد
سنگ و توابع عنایان و دلایل عقلی است و دلیل خود که منطوی تذلیل اهلبیت خصوصا سلالة النبیا
بود و در حقیقت اگر کیا امیر میتوان گفت کاری دیگر نبود و نشان بهما قوله که یکجا توجیه آه اقول اگر مراد از
عدم علم نا رفتن صدیق به سقیفه برای تبعیه انصار است پس این با عدم علما بر انتقال خاتم النبیین گفتن از
مجابیت بر بات است [illegible] که بعد انتقال مهاجرین وقوع یافته چنانچه حضرت امیر و دیگر اهل بیت علیا برین
برای غسل و تجهیز و تکفین افضل المرسلین قیام نمودند و براه صواب فتنه زائی جهان آرای حضرت
صدیق در تبعه انصار و نبود و بست بنده و رتق و فتق مهمات نیز عین مصلحت و صواب آیند وهی حضرت
[illegible] با [illegible] لوبود شعر حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین + خاص کند بنده مصلحت عام او بیجا
ست که احتنا بکار اهلبیت خیار و مناقب ابوبکر صدیق و دنیا [illegible] گفته اند که جناب حضرت شیعه
حسن ظنی که با [illegible] آن سرور انس و جان دارند مقتضای آن [illegible] چیزی که نمایند و نفاق
حمل خواهند کرد و اگر مراد [illegible] در غسل است [illegible] الرسول [illegible] شغل شرعی زیراکه
این امر را نسبت بصحبت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم کنیت ابوبکر صدیق و ابن مسعود
رضی الله عنهما فرموده بود با امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه تعلق داشت اینجا عدم استعدا
نا مسیدن تا چه [illegible] عجیب بلکه [illegible] اینجا نیاید و اگر مراد عدم شرکت در نماز است چنانچه بعضی از
متعلمین [illegible] علی امام اعظم امامیه [illegible] بعضی از رسایل که مقصود از آن تعلیق مذهب اهل سنت

بر مذهب شیعه و حکایت قریب و اوان بعضی از سلاطین است که شیخ حلی با ظهار او در وقت شان نوشته
اند که ما حضر احد علی تجهیزه و تکفینه الا علی مع ابناه و ما صلی علیه احد الا علی
و من تبعه والامامیة ایضا علی ذلک و فاضل طبری در کامل بهائی دعوی اجماع بران کرده و گفته
که جمله علمای اهل سنت برانند که خلفا بدفن و غسل و نماز رسول حاضر نشدند انتهی لیکن روایات فریقین بدیهی
البطلان است چنانچه از کتاب اعلام واضح شد و تالیفات ملا باقر مثل جلاء العیون و غیر آن نیز بهمین ناطق
است که خلفا وقت نماز حاضر بودند بلکه قصد امامت کردند و بمنع امیر ممتنع شدند تا آنکه آنجناب خود
امامت کرد و بعد از آن اصحاب را رخصت داد که ده ده نفر داخل شوند و صلوة فرستند و جدا شوند و از بحار و دیگر
تالیفات ملای مذکور هم وضوح تمام دارد که خلفا حاضر شدند و لیکن نماز یکه گزاردند آن نماز جنازه
نبود و این باده سودا و خلطانی را بقول شیخ شیراز علیه الرحمة که مر این مرض را دوائی نیست الا
نمی توان کرد بار خدایا مگر ملا و اولیای او در همین مقام نیز ادعا نمایند که جبرئیل امین یاد گرفتا که مضمون
نعوذ بالله شیاطین اختیار ساختند و ایشان را نیز مثل عائشه صدیقه از عبادت باز داشتند
کما صرح به المجلسی فی الکتب المذکورة بلی اگر مراد از عزا التعزیة مصطلح است و از گریه ماتم و شیون المعهود که بنیها با
موسیقی و زیر و بم انطباق باید و از نماز نماز یکه نزد مجتهدین امامیه قرار یافته فالجواب ان الکل
قد یصدق و اگر مراد از عدم اعتنا عدم شرکت در دفن است چنانچه بعضی از عبارات بتصدیر
نقل و هم ایهمعنی افتاده فهو کالسمن و لا یغنی من جوع چه لفظ دفن علی ما فی النهایة الجزریة
و القاموس المحیط و غیرهما من کتب اللغة بمعنی پوشانیدن آمده و خود مولف گفته کما مر سابقا و آنه
و یراد منه الخاص کما سبق پس استدلال باین لفظ دلیل بر خوش فهمی علمای ایشان باشد پس معنی
عبارتیکه نفی حضور وقت دفن در آن کرده است چنین باید فهمید که در تجهیز و تکفین حاضر نشدند تا آنها بعد گزار الفاظ
باید و قبل ازین ضرور رفتن شیخین بسقیفه مفصل قلمی شده و سبب آن همین است آنچه در کتب امامیه روایات الحق
آورده اند که ابوبکر صدیق بعمر وصیت کرد که تو بتجهیز من مشغول شو چنانکه من بعد وفات آنحضرت

الله علیه وآله وسلم مشتغل نگشتم وتصمیماً واسنی اگر اینقسم وصایا که صریح در دینی بود دلالت
بر انحراف شیخین از سید الکونین داشته باشد چنانکه علمای طائفه باین آویخته اند البته انحراف خلیفه ثانی از
اول فرآنکه خلیفه ثانی در وقت نماز جنازه او شریک قوم نبوده وآنکه صدیقه او را بر عداوت خودش انگیخت
لازم خواهد آمد والکل باطل بالاجماع باجمله نزد فقیر اقل الانام امر علمای امامیه بس غریب افتاده که یکجا
خود میفرمایند که فرار از زحف خصوصاً جهادیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم دران بنفس نفیس موجود
باشد کبیره ایست بلکه اکبر کبائر و مستلزم کفر ونفاق است ویکجا خود میگویند که عمار یاسر و مقداد وحذیفه
وعبد الله مسعود که از مهاجرین مقبولین اند در جنگ احد همه گریختند حتی که امام اعظم علی در کشف
المراد بعد ذکر کثرت جهاد حضرت امیر میفرماید وَمِنْهَا فِي غَزَاةِ اُحُدٍ جَمَعَ لَهُ الرَّسُولُ بَيْنَ اللِّوَاءِ
وَالرَّايَةِ وَكَانَتْ رَايَةُ الْمُشْرِكِيْنَ مَعَ طَلْحَةَ بْنِ اَبِيْ طَلْحَةَ وَكَانَ يُسَمَّى كَبْشَ الْكَتِيْبَةِ فَقَتَلَهُ
عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاَخَذَ الرَّايَةَ غَيْرُهُ فَقَتَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ
حَتّٰى قَتَلَ تِسْعَةَ نَفَرٍ فَانْهَزَمَ الْمُشْرِكُوْنَ وَاشْتَغَلَ الْمُسْلِمُوْنَ بِالْغَنَائِمِ فَحَمَلَ خَالِدُ بْنُ وَلِيْدٍ
بِاَصْحَابِهِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ فَضَرَبُوْهُ بِالسُّيُوْفِ وَالرِّمَاحِ وَالْحَجَرِ حَتّٰى
غُشِيَ عَلَيْهِ وَانْهَزَمَ النَّاسُ عَنْهُ سِوٰى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ و در روز حنین نیز همین قسم
اعتقاد میدارند و تخریج احادیث فرار شیخین مقبولین لسانی می پردازند بر تکرار ایشان
روایات لاتعد ولاتحصی اقتصار میرود که در بحار از شیخ مفید وشیخ طوسی بسند معتبر مرویست که تمامی صحابه
دران فرار پشت داده بودند وبفرار نهاده بودند الا شش کس که بلاشبه مقبولین لسانی شیعه اند در آنوقت
ملازم جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بودند شریک آنها بودند پس یا حکم بنفاق وکفر مقبولین خود کنند
ویا از امور مذکوره تائب شوند جمع این هردو امر از قسم محالات است وحیرت دیگر آنکه یکجا فرار را دلیل
بر چنین خصص قرار میدهند وجای دیگر مقداد و مانند او را از مقبولین خود که باظهار امام اعظم کما عرفت
وبروایت شیخ المشایخ فرد کامل بامیر علی الاطلاق در علل الشرائع رو بفرار نهاده اند

نامردی او ند بشجاعت و تهور و استقامت متصف میفرمایند و بر ملا میگویند که اینها از زمرهٔ صحابهٔ
با حبیب آبرو محبت نامشهور شده‌اند و علم جهان‌نگاری فراشته‌اند ان هذا لشیٔ عجاب و امثال این مقامات
مثل القمر لیلة البدر والصبح اذا اسفر بوضوح می انجامد که اگر مثل شریک باری فرض کنیم کم
اما سید فرار حضرت صدیق را بروایات صحیحهٔ متعدده بر خلاف اجماعیکه صاحب اسد الغابة و مانند او بثبات و
قرار صدیق و ترجیح شان در شرفه نقل کرده اند ثابت فرمایند باز هم در صیل شجاعت انجناب و مرتبه
فدائیت هرگز خللی راه نمی یابد فتذکر ولا تکن من الغافلین قوله در غار الخ اقول این افادهٔ
جدید هم بدستور قدیم مورد ابحاث و انظار هستند وجه یکی آنکه نص قرآنی من حیث هو هرگز دلالت
اضطراب و بیقراری صدیق ندارد چه لاتحزن نهی از حزن است و لا نسلم که نهی از شیٔ دلالت بر وقوع
آن کند الا تری الی قوله تعالی ولا تطع الکافرین والمنافقین خطابا للنبی صلی الله علیه و آله وسلم وکذا
قوله سبحانه ولا تدع مع الله الها آخر الی غیر ذلک من الآیات التی صدرت و وردت فی مخاطبة
الاولیاء والانبیاء بل فی افضلهم و اشرفهم بل لاتحزن قبل صدور نفس حزن اند و هم نیست
تا باضطراب منجر شود فرعوی اکابر مولف ابوبکر بنا بر نامردی چون آواز کفار که بسر غار رسید
بشنید گریه و زاری آغاز کرد و تسلیهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گوش نمی نهاد چنانکه
مفسری قاضی نور الله شوستری گفته ظهر الحزن والخوف فتحتی غلب بکاءه و تزاید قلقه فی
انزعاجه و در احقاق بعد این عبارت این جمله هم ضمیمه ساخته و قد ظهر من جزعه و بکائه
ما یکون من مثله فساد الحال فی الاختفاء الخ با نجمله اینهمه حوالجات از مولف رساله را در همینجا تقلید
قاضی شوشتر او را بتقلید امام اعظم حلی که بنا بتصریح برادر بزرگ مولف رساله هم لیز زده و البثان نجارزار
ضلالت گشته رو داده چه او در کتاب منهج و غیر آن بوقوع حزن و جبان بودن صدیق اکبر بنص
قرآنی مدعی شده و عبارته فی الکتاب الاول هذا وایضا فان الایة تدل علی نقصه لقوله
تعالی لا تحزن فانه یدل علی خوره و قلة صبره و عدم یقینه بالله تعالی و عدم رضاه

بمواساة النبی صلی الله علیه وسلم بقضاء الله و قدره و احصرنا که هنوز امام اعظم شیعه را معلوم
نشد که مدلول نهی چه چیز و مقصود از ان صیغه هرگز نهی از شی مستلزم وقوع نمی باشد غلط گفتیم استاد امام اعظم
اول نیز ازین قسم مغلطه پیش آمده چنانچه حکایت اضغاث احلام که بتشویش بالسه لیام از شیخ مفید بتقیید
تاریخ در بیاض ابن ابی جمهور و کتب دیگر مرویست دال بر انست بالجمله صیغه نهی هرگز باحدی از دلالات بر وقوع
دلیل نمی شود و ازینجاست که در مخاطبات و وصایا مصطفوی که در حق جناب امیر ملا مجلسی در بحار الانوار وارد
کرده خطاب صیغه نهی است که ای علی زنا و لواطه مکن و همچنین قسم دروغ مخور و گرد دروغ مگرد و از شهادت زور بپرهیز
یا بعید سر عذر باش و ظلم با مال مشو و از قذف محصنه بپرهیز و بهوای نفس کار مکن و در باره مسلمی خود را
که انچه از ان ایذا بر سد با خدا است تا آنکه فرموده باید که ظاهر و باطنت یکسان شود و الا از جمله
منافقین خواهی بود پس اگر صیغه نهی از فعلی بر صدور شی از مخاطب استدلال تمام شود چه مفسده باشد که
بر پا نگردد و نشود بالجمله ازین قسم وصایا در کتب قوم بسیار است شیخ المشایخ که فرد کامل الاجل
علی الاطلاق است در علل الشرائع بروایت آن بزعم امام اعظم حلی ملکه شیخ مفید نیز و انا صیبت با سید
بر چند از کلمات شر انگاه سکنم و هی هذه یا علی لا تتکلم عند الجماع کثیرا فانه ان قضی
بینکما ولد لا یؤمن ان یکون اخرس و لا تنظر الی فرج امرأتک و غض بصرک عند
الجماع فان النظر الی الفرج یورث العمی یعنی فی الولد یا علی لا تجامع امرأتک بشهوة امرأة
غیرک فانی اخشی ان قضی بینکما ولد ان یکون مخنثا مؤنثا مخبلا یا علی اذا
کنت جنبا فی الفراش مع امرأتک فلا تقرء القرآن فانی اخشی ان ینزل علیکما
نار من السماء فتحرقکما یعنی ای علی وقت صحبت با زن بسیار سخن مگو که اندیشه لال بودن
زبان فرزند است و هم در وقت شهوت بنگاه زن نظر مکن که باعث کوری فرزند است و ای علی
صحبت بزن خود بشهوت زن دیگر مکن که اندیشه مخنث بودن فرزند است و هرگاه همراه زن جنب
باشی پس تلاوت قرآن مجید بران فرش مکن که اندیشه است که آتشی از آسمان فرود آمده بسوزد

و آنچه حدیث که آنرا حدیث وصیت نام نهند بس عریض و طویل است بر محصل چند فقره آن باختصار
اکتفا واقع شد والحمد لله که محققین اهل حق مثل صغانی و جلال الدین سیوطی و محقق فیروزآبادی و ملا علی قاری
وغیرهم میگویند که اینهمه احادیث را ملاحده و زنادقه وضع کردند و چه خوش گفت هر کس که گفت هر کنده
بر کنده خور است اگر این وصایا را محدثین نامی آوردند حضرات امامیه چه خاشاکها برای ذیل شان
نمی افشانند ولیکن قربان بی سر و پائیهای حضرات شیعه که ابن بابویه قمی را با اینهمه خرافتها که در حقیقت
عین ناصبیت و عداوت اهل بیت است در طائفه خویش معدوم المثال و مفقود النظیر میدانند کما مر مرارا
و امام جعفر بحق ناطق را صادق و او را بصیغه مبالغه یعنی صدوق می نامند و باز در مناظره اهل حق گردن
می کشند دوم بر فرض و تسلیم آنکه چون صدیق اکبر انواع شداید و مصائب برای خود اختیار
سازد و از کفار اشرار صنوف ایذا و الوف رنج و عنا بردارد و ذات سید المرسلین صلعم را از مصائب
و محن بارها نجات دهد چنانچه از استیعاب و اسد الغابه و ریاض النضرة الی غیر ذلک بوضوح انجامید
پس سخت مستبعد بلکه محال است که او غمخوار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نباشد و در وقت معلوم حزن
بر ذات خود حزن و اندوه که بنای تشنیع و طعن است نماید حالانکه علما نوشته اند که حزن بر غیر می باشد
اکثر و خوف بر نفس قال الله تعالی ولا تحزن علیهم وقال خطابا بالکلیم لا تخف
الی غیر ذلک سوم آنکه بروایات فریقین سابقا و بحدیث حضرت مرتضی لاحقا معلوم شد
که صدیق اکبر مثل حضرت ابراهیم خلیل اواه و منیب بوده و اینهم مقرر است که اقدم اول دلیل بر انست که حزن
او فقط بر نفس خویش نبوده محال عقل است و خلاف نقل که چنین اواه منیب و شفیق و رفیق در باب سید
المرسلین قسی القلب باشد چهارم آنکه از کتب معتمده فریقین بثبوت میرسد که جناب رسالت
مآب صلی الله علیه و آله و سلم بامامت مرتضوی و استصحاب صدیق اتقی مامور شد و مستغرق بعض
روایاتهم کانا علی الهدی انشاء الله تعالی بر چنانچه این امامت بکمال ایمان و اخلاص و شجاعت و شیخ خدا
ولایت وارد شد و ولایت بخشید و وجوه کثیره که نصب سید الله وجهه هم که در تالیفات مجلسی مثل بحار و غیره مرقوم
گشته

گشته بر اصول اہل حق لایق التفات نیست استصحاب صدیق اکبر که برای جان نثاری شرف
حضور داشت بطریق اولی مقتضی ایمان و وفا و اخلاص و شجاعت و مزید اختصاص خواهد بود و بمقتضای
اولی ایمان غمخواری و حزن همراه اولی مومنین است که کفار در صدد ایذا رسانی باشند فما ظنک بافضل
الصدیقین فی حق سید المرسلین صلعم پنجم آنکه اگر فقط حزن بلال برای نفس خویش می بود نه برای
ذات پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پس ابوبکر صدیق بنص قرآنی در معیت خاص جناب اقدس الٰهی با آن
حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چگونه شریک باشد کما یدل علیه قوله تعالی اِذْ یَقُوْلُ لِصَاحِبِهٖ لَا تَحْزَنْ
اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا مگر حضرات بعین مزید ولای اہل بیت بمقتضای ادعای فطانت و رشاد و شیمه
انصاف و سداد بفرمایند که این معیت بر سبیل تهدید بود کقولک للظالم افعل ما شئت فان الله
معنا ای یعلم بحالنا فیجازینا علی قدر اعمالنا یعنی مطلب اینست که خدا همراه ماست یعنی اعمال
مرا می بیند از نیکی پس جزا آن بنیکی خواهد داد و ای ابوبکر خدا همراه تست یعنی اعمال ترا می بیند از بدی
و نفاق پس جزا آن روز قیامت یکبار تو خواهد نهاد و این احتمال بر حسب خیالیه شیعه درباره
حضرت امیر نیز ممکن است چنانچه عنقریب اشارتی بدان می رود و این تقریر بعینه معنا از افادات خضر
امامیه است که بظلمت الحاد و عناد هدایت نموده شعر تهیدستان قسمت را چه سود از رهبر کامل که خضر از
آب حیوان تشنه می آرد سکندر را چه قدر و این نیست که اسکندر از زندگی دنیا که آخر فنا پذیر است متحیر ماند و اما
بتعلیم خضر بدگوهر یاران هم آغوش بلکه وبال اخروی همدوش گردیده اند آری ائمه ما هی بسته اند که صحبت
مسکات الغیر نظر بشرکت مر تقصیری است و ایمعنی فقط از افادات محدثین این قوم نیست بلکه از
متکلمین نیز بآن گرویده اند فاضل معتری نور الله شوستری در رد و قدح تقریر مولانا نظام الدین نیشاپوری
علیه الرحمه در رساله آیت غار اشاره بدان کرده فقال ان ابا بکر قال یا رسول الله حزنی علی
اخیک علی بن ابی طالب ما کان منه فقال له النبی صلی الله علیه و آله وسلم لا تحزن
ان الله معنا ای معی و مع اخی علی بن ابی طالب نعلی قدر الضرورة و عبارت خضر

شهید می‌بایست وایضاً بما اشتهر من لدغ الحیة ایاه انما کان لمدّه رجله بریلها
امره والله لما لم یحصل بذلک غرضه شرع یؤذی النبی صلعم بتذکار حال علی واظهار
الحزن علی حیاته او قتله او غیرهما فقال علیه السلام لا تحزن ای لا تظهر الحزن
علی امر علی ولا تؤذنی بتکریرها ان الله معنا ای معی ومع علی لیکن حرف درست که
موجد این تقریر کیست مظنون بلکه متیقن است که مخترع این قسم افادات ابن سبا لعین بلکه ابلیس لعین
است که روح استاد امام اعظم اول را درین خرافات از کجا بکجا برده کما فی الباضی المذکور ونحوه من
کتبهم بالجمله ازین محدثات لوضوح فی انجامه که علامت بامیه حزن واندوه صدیق الجانب المصطفوی باز
میگردانند این خدا را اندک غور هم فرموده شود که این حزن واندوه که بمنزله حدیث است الا
بالنسبی که بتکذیب صدیق صدور یافتی وحضرت جنابانچه از گناه حزن منع نمود از کذب هم بالطریق اولی
منع میفرمود بجانب مصطفوی میکشید یا نه فان الحبیب الی الحبیب محبّ واین غمخواری ودلسوزی برای حضرت
امیر باعث دخول صدیق درست است یا موجب خروج ازان وارشاد گرد که حزن در روایات امامیه
اقرب الی العقل است یا حزنیکه در روایات اهل حق ورود یافته یعنی چون کفار بر سر غار رسیدند
ابوبکر صدیق سخت محزون شد وعرض کرد که اگر بدین قابو یابند حرجی در اسلام واقع خواهد شد وگر
بر تو دست رسانند تمام هلاک بشود پس جناب نبوت مآب تسلیه او فرمود لا تحزن ان الله معنا
حالا در امثال این مواقع مثل مشهور که فلان قام من المطر ووقف تحت المیزاب در حق امامیه
صادق آمده باشد مگر گویند که حضرت صدیق را سلامت حال وحفظ ذات مقدس نبوی از شر کفار متوقع تمام
بود بخلاف حضرت علی مرتضی فنقول ان ما قلتموه موجب للتطبیق هداکم الله سواء الطریق و
یحصل لکم التوفیق خیر رفیق ومتوهم نشود که در تحریر فقیر تهافت وتناقض است زیرا که
کلام اول دلالت بر انکار صدور حزن دارد واین مقام صدور آن وجه دفع این توهم آنست که در
صدد مقصود مدعا تمام تقریب دلیل شیخ حلی وامثال اوست فقط ودر اینجا صدور حزن بجهت ورود

روایات است پس اگر میگفتیم که نص قرآنی دلالت بر وقوع میکند البته تناقض لازم می آمد و اذ لیس فلیس
ششم آنکه باعتراف قاضی نور الله شوستری در همان رساله که دو بار عبارتش منقول شد ابوبکر
صدیق وقت شب دران غار سنگ تاریک اول خود داخل شده بود پس احتمال است که چنین بار بنا
برای حفظ ذات سرور کائنات و جان نثاری وی در وقت خوف کفار فدوی بذات خویش متعرض
باشد و عبارت قاضی اینست الثانی ان قوله تعالی ثانی اثنین بیان حال الرسول صلی الله
علیه وآله وسلم باعتبار دخوله فی الغار ثانیا ودخول ابی بکر اولا کما نقل فی السیر
انتهی و در احقاق الحق هم باین مضمون اعتراف موجود است و درین معنی احادیث مستفیضه بسیار اهل
السنة وارد اند و اکثر ملک جمع کرده اند ملخص آن اینست که چون صدیق همراه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بارشاد
شریف متوجه غار شد گاهی پیش پیش میرفت و گاهی در عقب و زمانی بجانب راست و گاهی بطرف چپ
قطع راه مینمود حضرت پرسید که ای ابوبکر کاری را چنین ندیده بودم چه افتاد که در رفتن راه احتیاط
چنین میکنی عرض کرد که مقصود من نگاهبانی حضرت از شر دشمنانست مبادا از کدام جهات ضرری رسد و طرفی
رساند و همراه ابوبکر صدیق بسبب آنکه آنجناب بسر قدم میرفت تا اثر آن بر زمین منعقد نشود حضرت را ازین
راه تا غار بر دوش برد و تجویز نکرد که حضرت اول در غار در آید پس خود دران غار سنگ تاریک در آمده سوراخها
را بند کرد و در سوراخی که باقی ماند پای خود محکم گذاشت پس آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم را طلبید ... آنحضرت صلعم از ماری که در آنجا بود ایذا شد بصدیق رسانید و ثبات
ثبات قلب بجا ماند و پای ثبات افشرد تا آرامی آنجناب را گوارا نمود چون حضرت صلی الله علیه
وسلم او را حیران دیدند و اشاره نمودند لا تحزن ان الله معنا و دعای خیر در حق
او کرد تا حضرت حق تعالی سکینه بر دل ابوبکر صدیق نازل نمود و همراه او در غار بود
... آفات ... ابوبکر ... دل شد و نزول سکینه ... را
تمامی آفات ببرکات شریف محفوظ ماند هفتم آنکه خود حضرت مولانا ... فضل ... اند

ازین رساله افاده نموده و درباره حصر معنی صحابیت در دوام حکم فرموده نص قطعی و برهان یقینی است
که لا محاله این حزن فقط بذات خویش نموده و آن افاده اینست که لفظ اصحاب یا بتمام وارد از ینکه اصحاب
رویت مراد باشند چه از دو حال خالی نیست یا از اصحاب عرف عام که یار و مصاحب دینی و دنیوی را می گویند
مراد باشد یا عرف خاص یعنی کسی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیده و باسلام راهی ملک البقا
گردیده باشد انتهی ملخصا پس اگر مولف لفظ صاحب در آیت غار بمعنی اول اراده کند فذلک نقض
و دلیل علی المقصود زیرا که از جمله محالات است که یار دینی و دنیوی از غمخواری محبوب خود نیز وارد فقط
به حزن ذاتی خویش اکتفا سازد و اگر معنی ثانی قصد کند فهو ایضا یفید المطلوب زیرا که
این اسلام لا محاله مرادف ایمان خواهد بود و الا مذهب احداث اصحاب که مولف اختیار کرده و موضوع
رساله خویش را بر آن قرار داده و جا بجا درین افادات براه تصریح رفته و گفته که جز سنا فسق نبود
و غصب خلافت مرتضوی بعد رحلت مصطفوی صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر متعلق باعتقاد و ربوبیت
الهیات یا نبوت و معاد باشد صحابه را اتفاق نیفتاد و الی غیر ذلک من التصریحات فی ما سیجی عن
قریب ان شاء الله تعالی لغو محض و باطل بحت می گردد پس معلوم شد که ابوبکر دران وقت که بالاتفاق
و بطریق اولی از فصول است تصدی نفی واقع نشد چنانچه وجوه آن درین کتاب دریافته باشی
مثل دیگر مومنین صحابه بود و حدیث کتاب کلینی که درباره هجرت وارد شده نیز بر آن دال است
لا جرم ابوبکر صدیق حزن اندوه فقط بنفس خود نداشته بلکه حزن او بذات نبوی یا علو یا جمیعا واقع شد
مع ذلک چون از اجلای بدیهیات است که سوق آیت غار بر مدح و قدح یافته بشارت بلکه ترجمه جواهر الفاظ
و منطوق کریمه نازل و بدون ضم ضمایم بیان دلالت میکند یعنی ای مومنین اگر شما نصرت پیغمبر خود نکنید
و دست از رفاقتش بدارید هرگز او محتاج بدستیاری شما نیست مگر یاد ندارید که خدا او را نصرت کرده
وقتیکه کفار ایشان بیرون کرده بودند و جز ابوبکر احدی یار و رفیق نبود پس لا محاله یکی ازین دو معنی که
مولف لفظ اصحاب را در آن محصور کرده مراد خواهد بود و وساوس و مضحکات دیگر که ترک

ذکرش

ذکر شمول الی تراست قیامت اینست که حضرت مؤلف بعضی از خلص اصحاب و حواریین خویش
را در خلوت بر جهه مقام آیت غار را از قرآن مجید برده بر او نهها می کشاید و می پرسد که خدا را حاضر و ناظر
دانسته بگویید که از منطوق الفاظ قرآنی در باره ابوبکر چه برمی آید فضل و منقبت یا هجو و منقصت آنچه
جماعت مذکور متفق الکلمه شده بعد از خوض و امعان بگویند که در منقبت شکی نیست لیکن جواب این چنین و
چنان است مؤلف درین وقت میفرماید که این امر آخر است از منطوق آیت صریح ایمان و اخلاص این بزرگ
بثبوت می رسد و اینها نیز تائید میکنند لیکن چون نوبت تالیف اوراق و مناظره اهل حق میکشد بمرض
صاحب تجرید و بعضی دیگر از مجتهدین متأخرین مبتلا می شوند قال الله تعالی وجحدوا بها و
استیقنتها انفسهم ظلما و علوا فانظر کیف کان عاقبة المفسدین شعر
اگر او از حزن فقط اندوه است که بعوارض بشری لاحق می باید فقد اعترف الشیعی انه
لیس یحمل النزاع کما عرفت من قبل و اگر بکار و زاری و فریاد و بیقراریست کما هو زعم الخصم
پس چنانچه خلاف حفظ و صیانت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم منافی حفظ نفس خود است که لا یقدم علیه
احد من العقلاء آن هم از خدا با گر گویند که دل صدیق معاذ الله با کفار بود و این هم
این اوراق پریشان از ثمرات نفسانی و لغزات شیطانی است کما لا یخفی بالجمله از وجوه لا تعد و لا تحصی
بعضی از ان بطریق انموذج بر زبان قلم حواله شد اهل حق این چنین اند و در اطریق روایات کما هو
مفصل منها بمناقب صدیقی می شمارند بخلاف مدعیان محبت و ولای اهل بیت که مطلق چشم بالانصاف
دیده بصیرت شان از تعامی نمی گشاید جمعی گویند که بکا و زاری برای اعلام کفار بود و صدمه گزند
افعی بابوبکر صدیق از همین جهت رسیده چنانچه کذاب مشکر در همان رساله و دیگر تالیفات خویش تفوه
بان نموده و خضر اما سهم در کتاب ... الصمد القول بان کرده و هرگز از جلال کبریای الهی و
روح مقدس نبی ... خوف و شرم نمیکنند و بحضور ... فرمایند که ... صدیق ...
و ... با ... از زمانه و معاشرت و مصاحبت و ... چه ... باد ...

نفس نبوت برپا نمی شود بلکه نفس فراست هم بر جای خود نمی ماند چه جای مزید تعقل و کلیات نسبت
بجمیع امت چنانچه مجلسی در جلد اول بحار از محاسن نقل کرده بعض اصحابنا رفعه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما قسم الله للعباد شیئاً افضل من العقل فنوم العاقل افضل من
سهر الجاهل وافطار العاقل افضل من صوم الجاهل واقامة العاقل افضل من شخوص
الجاهل ولا بعث الله رسولاً ولا نبیاً حتی یستکمل العقل ویکون عقله
افضل من عقول جمیع امته زیرا که بر تقدیر عدم استصحاب صدیق که با اینها صاحب کمال جهال و غیره
در کوچه ایستاده بود متوهم باشد که شاید کفار را دلالت خواهد کرد که حضرت ما فلان راه رفته و بر اطفال
تهذیب خوان هم مستتر نیست که ارادة الطریق مستلزم الایصال الی المطلوب نمی باشد بخلاف
استصحاب چه ابو بکر بسبب صحبت صد کافر را از دور هم اعلام تواند کرد که کیف وقتیکه نزد سرور ابرار
رسند بلکه در لباس محبت هم کار خود را از پیش تواند برد مثلا میتواند گفت که ای شور بختان از خدا
بترسید و در گرفتاری خاتم المرسلین زیاده ازین سعی مکنید در ینصورت هم معنی صحبت بر قرار میماند و هم اعلام
بکفار حاصل میشود و آنهم بخیال اعادهٔ قوم در نمی آید که در صورت کفر و نفاق یار غار وقت لحوق کفار
وقت مسرت بود که اکنون یا بسر غار رسیدند و گرد مطلب خویش گردیدند یا وقت حزن و ملال
و نیز نزدیکست تا قسب ابن مهران زبان الخ خطور نکرد که افعی مود بطرفه تا دیدی بلعل آورد که نقیض علما باشد
ندانست که وقت گزیدن حیه لجا چنین حزن و غمگین بحر بش برین خواهد رسید و بعضی برانند که اینهم
حزن و اندوه بنابر مردمی نفاق افتاده چنانچه بوی همین از قول مولف هم بدماغ اهل باطن
و نیز مشموم بان میشود که این حزن و اندوه بنابر عدم وثوق بر مواعید الهی و اخبار رسالت پناهی
وقوع یافته چنانچه امثال اینهمه جهالات و خرافات از همان رساله و کتب دیگر میتوان یافت و تجربه کرده ایم که هرگاه
این مضامین عیاذاً بالله بر اصول خاصه حضرات اهل سنت بجناب مرتضوی راجع ساخته شود جز آنکه دست
بر اسلحه ظرافت بندد و پرده ناموس خود بدرند و بی پیشرفت دیگر بخیال نمی رسد بهیات تشنیع بر وجه

تلخیص و اجمال آنکه از مطالعهٔ بحار مجلسی و بصائر الدرجات در کمال ظهور است که چون جناب
سید النبیین را بهجرت مامور کردند ارشاد نمودند که علی بن ابی طالب را بر فراش خود بگذارد و خود
بغار متوجه شود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با امیر المومنین شوری نمود و این راز را نزد او بیان
گفت بذروهٔ عرض رسانید که آیا از خوابیدن من برین فراش ذات تو بسلامت خواهد ماند و از وصول
مکاره محفوظ خواهد بود فرمود بلی مجملا چون اهل کفر و ضلال با یورش شده رو بغار نهادند خوفی و حزن
امیر المومنین را لاحق شد که مبادا آسیبی بآنجناب رسانند تا آنکه باین قلق و اضطراب شبی بسر آمد
و طی مسافت نموده بشرف حضور فائز گشته و آنجناب را صحیح و سالم یافت حضرت از سبب این حرکت
پرسید پس اضطراب و قلق خود را اظهار نمود پس اکنون رسوخ و وثوق مرتضوی بر مواعید الهی
در بارهٔ حفظ سید النبیین از ایدی کفره و مشرکین و هم وثاقت حدیث شریف که از آن ثابت است او
بسلامت خواهم ماند کجا باقی میماند و احدی از اولی الالباب بنیاد شجاعت و دلیری این
همه اضطراب داند و که موجب قطع مسافت شد و با متداد کشید بخلاف ابوبکر که از جای
خود نجنبید از تنزل محفوظ و مصون نهاده و بغالبا نزد شود ستری اتباع و
که اخفی را موجب آن الیق صدیق گمان برده اند آنچه کفار با جناب امیر المومنین کردند که از
کثرت ضرب و شلق تمامی بدن مبارکش متورم شد چنانچه در بحار مجلسی مسطور است ذیل تفصیل و
باشد که علاج واقعه پیش از وقوع کردند و باز هم فایده بران مترتب نشد حاشا ثنا به چرخ را
وار نجاست که بانک غور بر سمان در مطاعن جوارین سید انس و جان جابر ...
که اکابر علماء ... باس محبت او ... از لوث خوارج ... باشد
و از عداوت اهل بیت علیهم السلام باز نمی آیند بر اصول خاصة الشان از شجاعت و کمال
ایمان و تصدیق شیر خدا اثری و نه از اصول و فروع شریعت غرا و رقی و نظری ... افتد آن
مفتری که از علما را به پیش نظر می برود دهد در تمام سال آنکه محمد بن جریر طبری ...

که ابوبکر را از هجرت و رفتن پیغمبر صلعم بسوی غار خبری نبود تا آنکه از امیر المومنین پرسید و او از توجه آنحضرت
بسوی غار خبر داد و گفت که اگر ضرورتی داری بآنجناب ملحق شو ابوبکر بسرعت میرفت تا آنکه در سبیل
و حضرت در تاریکی گمان برد که کسی از مشرکین است پس دو سه مشی بسرعت فرمود و درین اثنا شراک
نعلین مبارک از هم جدا شد و انگشت پای شریف بصدمهٔ آفات سنگ فگار گردید و سیل
خون ازان زخم تا دیر جاری بود و درینمقام کسی که بزیارت کتاب مذکور که لغایت نادر
الوجود است مشرف شده و یا آنچه علمای اهل حق از کتاب مذکور قصهٔ هجرت را نقل کرده اند
دیده بی اختیار خاتمهٔ آیت مباهله تلاوت میکند و قرینه هم بثبوت دلالت دارد زیرا که ترجمهٔ
طبری که باعتراف کشمیری در نشر به مطابق اصل است نزد فقیر موجود و علی و اشرح ازین بیان درآن
افتاده شود پس معلوم شد که عین افتراست و الا شیعی کی این روایت را فرو میگذاشت و اعجب
کل العجب که حضرت مولف با اینهمه دعای انصاف و تجنب از مجروحی اعتساف بجهت
گردانیدن این حزن بذات مقدس نبوی چندین سخریه و مضحکه نماید و بلاحظهٔ اینهمه روایات
مذکوره که پنج شجاعت و رسوخ اسلام ابوبکر را مخفی میکند و حزن را بسوی آنجناب راجع میگرداند
قاه قاه میکند شعر چشم بد اندیش که برکنده باد و در نظرش عیب نماید هنر قوله سلمنا الخ
اقول این از جملهٔ کرامات افضل الصدیقین است که بمجرد تسلیه و سو غفلت عمر فاروق که در چنین
هنگامه گرفتار شده بود دفعتاً هشیار شد و برتق و فتق خلافت و تدارک آنچه از انصار صادر یافته بود
کمر بست و خواست که بعجلت تمام باین امور پردازد و اینهمه بعد ازان بود که ابوبکر صدیق اختلافهای
مردم را در غسل و دفن از میان برداشت و اجلهٔ اصحاب را بطبق حدیث شریف برین امور گماشت
چنانچه از ترجمهٔ تاریخ طبری گذشت و بسیاری از تواریخ موید این مضمون است کما لا یخفی علی من تتبعها
بلکه از کتاب انوار بدریه بعنوان یافت که اجتماع در سقیفه و شغل بمهمات خلافت بعد از دفن پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم است و این کرامت بدان میماند که علمای رجال و تواریخ امامیه در کرامات و معجزات

حضرات ائمه می آرند که شخصی در کمال اضطراب در بعضی از حوادث روزگار گرفتار شده بود چندانکه مردم او را موعظت میکردند شورش او روز بروز زیادت می نهاد و قضا را اولیای او با یکی از اصحاب امام در خوردند و این واقعه را نزد او ذکر کردند تا آنکه او ماجرا بجناب امام در رسانید امام بسر وقتش رسید و یک دو کلمه موعظت که نسبت بمواعظ مردم حرفی بیش نبود بزبان صدق ترجمان ارشاد فرمود بمجرد استماع کلمات موعظت آن شخص افاقه کلی یافت و بکار خود شتافت و از رجال کشی بسیاری از کرامات امام صادق درین باب که فلانی از جهمیه و فلانی از ملاحده و زنادقه که در مذهب خود بغایت متصلب بود و موعظ کسی را از بزرگان گوش نمیکرد بمجرد رسیدن بخدمت آن امام بدین جعفری گرویده و از معتقدات باطله خویش تائب گردیده و بکمال زهد و حسن ایمان رسیده است وضوح دارد و **حکایت** فاروقیه درین شورش اضطراب بیهوشی بزعم لی بهوش گشتن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اطمینان و افاقه او بعد از حصول الیقین بموت آن سرور درین عالم اسباب مثل حال بعضی از ائمه است که اصحابش در کمال قلق و اضطراب دیدند تا آنکه در زمان بیماری پسر چند بار در خانه رفت و باز آمد و لیکن قرار نمی گرفت چون ناگاه آواز نوحه از خانه هدایت کاشانه بلند گرفت هیچ اثری از تغیر و اضطراب در آن وقت باقی نماند اصحاب کبار از علتش سوال کردند فرمود که از درد و تعب فرزند سخت در قلق بودم اکنون که روح او بدست قابض الارواح در آمد چاره از چاره دم [illegible] شوم سبحان الحی الذی لا یموت انا لله و انا الیه راجعون تشبیه عجیب نمایاند که حضرت مؤلف درین مقام حاشیه نوشته بغایت لطیف اگر بخوانی آن عقلای جهان دارند خواهند دریافت که از کرامات اکبر است که بر زبان قلم بلا قصد رقم زده و آن اینست که از اتفاقات عجیبه آنکه لفظ الافاقه یا لفظ یهدد(?) و هروله از قلم این هیچمدان چکیده بود مصداقی از نهایه ابن اثیر بر آن داده تو حدیثی نقل کرده که این الفاظ بمعنی حقیقی محمول شدند فی حدیث السقیفة فانطلق ابو بکر و عمر یتقاودان حتی اتوهم ای یذهبان مسرعین کان کل واحد منهما یقود الآخر لسرعته انتهی اکنون بنا بر(?)

و اضطراب و شور اهتمام که از ارباب ماتم در مراحل درست و بدلی است و معلوم اهم است که حضرات
سقیفه در جواب از نهایت نادر رسیده اند با رسول خواهند گفت که اینها از درد دین بوده است سبحان الله
در زمان انقراض از تجهیز و تکفین کدام مصیبت نازل شده و المقام یقتضی التفصیل لکن علی موعد منّی فی مقام
آخر انتهت بلفظه **اقول** و قصیده اعتذار شیخین رضی الله عنهما در باب رفتن شان بجانب سقیفه بعد الجان
صحابه کرام اگر چه بسرعت تمام باشد ثبوت بنا بر وجوه دریافتی و حال اضطراب و بیقراری فاطمه را
در مطالبه فدک و حرکات ایذای او تا نکند کسی باعث خروج باشد خلاف شده و توکل و حضور در مجامع
اصحاب بتفصیل اشناختی حاجتی بدان نماند که بر این کلام اتفاقی نموده شود و هیچ ترددی در این
امر باقی نمی‌ماند اما بر علمای طائفه از نهایت نادر رسیده با رسول مقبول میگویند و داد جور و جفا
سید شهدا از روز داوری نهار ترسی نکرده افاده می‌نمایند که این همه از درد دین بوده است گویا بلکه حقیقة
جناب سیدالمؤمنین را از دائره درد دین و اسلام خارج میگردانند و چرا نباشد که حضرت امیر را
مثل او اصحاب علیهم السلام اجمعین باشند چنین بر حکم اعتقاد میکنند سبحان الله اگر بعد از امتداد زمانه
در رفع وصف مفارقت سرور عالم الا بن مطالبه و آن هم بیشتر کدام بلیه زیاده تر از آن نازل می‌شد که
حضرت را بمصیبت آن آزار دهند و نیز اگر جناب علی مرتضی در تجهیز و دفن پیغمبر تعجیل نمی‌فرمود و براه
خوشامد خلفا مجهز وفات سید انبیا میرفت کدام مصیبت عظمی بر ان حضرت نزول می‌یافت بلکه
از بدن نازل شده جناب امیر را البته قطعی معلوم بود که تمام تفصیل مر از این همه امتداد زمانه که بر ان
جناب متوجه باشد با اتفاق روایات فریقین تجویز حضرت امیر بود و المقام یقتضی التفصیل و لکن علی
موعود منّی فی مقام آخر هذا فالعجب من المؤلف الذی لیس شغل فی الا خلاف حیث وقع عنه
الا حظ الاهل الان یحکم الیه النساء تمام ذلک تعجب عجب که افزاید که مؤلف سید شیخین را تبقیه
و سادس با طینه خویش خلاف نام و انسته هرگز غور نکرده که خصم او نظر با مور نفس الامریه نموده
گفته که این سرعت برای آن بود که انصار را از غفلت وا دارانند و بیدودی تمام خود را

در دفن

ورود من سرور عالم رسانند و این توجیه بر جناب سیده معصومه منتشی نمیشود که بلا بیست هم ماتم و شیون را
گذاشته خلاف بوده و توکل جنابش خود از منطوق عبارات حق الیقین و مفهوم آن بر می آید زیرا که بلا باز برای هر گریه
استنکاف و آن حال گشته بنوانی از خانه بعد از جمع افواج قاهره برآمد که رواة محدثین قوم خاک بر سر
شان قاطبه متفق الکلمه میگویند که خرام آن مخدره مشعر عفت و طهارت بعینه خرام جناب رسالتمآب علیه
الصلاة والسلام بود و تمامی مسافت را تا دار الخلافه بهمین طور بکمال شرم و حیا قطع نموده بمجلس
اصحاب در آمد کما هو عیان لا یحتاج الی البیان رواه المجلسی فی البحار و حق الیقین و غیره من
الاسفار و در روایات این کتب موجود است که وقت مذکور چادر در پای مبارک فاطمه می پیچید
چون قرآن بر کمال بیقراری دلالت دارد کما لا یخفی لهذا چنین چادر و لیل … خواهد بود فاعتبروا
یا اولی الالباب قال الفاضل المتبحر الحکیم رواه الله تعالی …
القصه تا کجا کسی شرح تهافت و تناقض کلمات این حضرات تواند پرداخت …
از که توان خواست لهذا رجوع با سخن کنافیه می سازم که هرگاه حال اثبات نفس …
با اثبات باشد که بر بعض لوم … خود نبی الرسول …
و اگر کسی گوید که شاید …
باشند از کلام رسول بالیقین …
دل این آزرده گردیده بود …
استنفاد بود …
قرینه …
احتمال …
گذرد و آن …
از سید محمد زرقانی شارح موطا … السنا …

وجاهدنا كما جاهدوا يعني فلم تخص هؤلاء بشهادتك عليهم فقال عليه السلام
بلى ثم اخوانهم ولكن لا ادري ما تحدثون بعدي فلذا خصصتهم بالشهادة من حصر المبتدا
على الخبر بقوله هؤلاء اشهد عليهم فبكى ابو بكر ثم بكى كرر هذا لما اسفه على فراق
المصطفى ثم قال ائنا لكائنون بعدك استفهام تأسف لا حقيقي لاستحالته من ابي
بكر بعد ان اخبره النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال ابن عبد البر فهذا ان شهدا احد
ومن مات قبله صلى الله عليه وآله وسلم افضل ممن خلفهم بعده وهذا في الجملة لان
منهم من اصاب الدنيا بعده واما الخصوص والتعيين فلا سبيل اليه انتهى فانظر
الى ما نص هنا الحبر المدقق على كون ذلك الحديث اخبارا بالغيب وفرع عليه
استحالة كون الاستفهام حقيقيا وهرگاه كه استفهام حقيقي كه از قبيل انشاءات باشد
لا محاله بمعنى جمله خبريه خواهد بود پس بيان ابو بكر بكلمات تاكيد يعني ان ولام تاكيد دليل است
كه چون اينجا كلام با منكر نيست واز جمله خبريه فائده خبر هم مقصود نيست بلكه لازم فائده خبر مقصود
است پس كلمات تاكيد بمعنى بيان خواهد بود كه سامع از كلام رسول آگاه بودن ابو بكر را ببقاي خود حاصل
كرده [illegible] ندارد وتجاهل [illegible] خطور نكند كه قول شارح [illegible] است چه محض استفهام حقيقي
باشد زيرا كه اگر چنين بود اول جناب صديق اكبر استفهام ميكردند وبعد جواب [illegible]
ميفرمودند لا بالعكس علاوه در صورت استفهام حقيقي جناب [illegible] بعنوان كلام ابو بكر [illegible] آگاه بودند
پس البته جواب استفهام بلا ولم ميدادند [illegible] در خاتمه حديث منقول ميشد كه در معرض بيان سكوت
ميفرمودند وهرگاه واضح شد كه جمله ائنا لكائنون بعدك بمعنى جمله خبريه است ووثوق صديق اكبر
بر اخبار بالغيب روشن تر از سفيده صبح هويدا گشت پس كسي كه بعرض [illegible] دليل اثبات احتمال
[illegible] افتاده [illegible] القول [illegible] فانه [illegible]
قول صديقي مي نمايد وهرگاه اينها [illegible] فذلك الكلام [illegible]

بلحاظ

الطبع را احتمال وهمی است لبعدیت هم بطریق احتمال وهمی است چه لفظ بعدی قید ما تحدثون افتاده
است یعنی لیس لی علم لعلکم تتقون بعدی او تحدثون اشیاء یکون سبباً لسوء عاقبتکم
واگر بعدیت یقینی است احداث هم یقینی است کما هو ظاهر یعنی تتقون یقیناً و تحدثون
اشیاء و چون بدلائل باهره ظاهر گشت که تطرق توهم احتمال وهمی صدیقی از جواز ندارد بلکه
بشهادت علمای اهل سنت غلط گفتم باعتراف خود صدیق اکبر ثابت شد که حدیث اخبار بالغیب
است شق ثانی متعین شد والحمد لله علی ظهور الحق و پوشیده مباد که در بادی النظر شبهه می افتد که تصدیر
کلام بکلمه لا ادری خود دال است بر شک و احتمال وهمی باز انکار از ان نمی چه لیکن بنظر دقیق وهم
است چه اولاً قائلش را بجناب صدیقی سر حضرت باید داد که لا ادری دال بر شک بود شما چرا یقینی دانسته
گریستید و با ابهام تا سعی اتیان هم در باب سید المرسلین هم ظاهر گردید وثانیاً لا ادری تعلق با حداث و عدم
احداث ندارد بلکه با امر موصوف متعلق است یعنی نمیدانم که چه امر را احداث خواهید ساخت بعد از من
این نفی متعلق بخاص اصل محدثات است نه با مطلق محدث وثالثاً این کلام بر حسب محاوره واقع است
که هر چند متکلم از حال مخاطب آگاه باشد مگر گاه است که تفصیلش از جهت فظاعت و شناعت
یا مصلحت آخر نمی کند و با بهام می اندازد که من نمیدانم یا خدا میداند که شما چه کرده اید یا چه خواهید
کرد واضح نیست که سلیقه فهم کلام بلغا از فحص نیست و این کلام در عرف مشهور محاوره نیست بلکه
از نصوص قرآنی و آثار نبوی هم مستفاد است که جناب رسالتمآب حال خلافت شیخین خبر داده بود و پیغمبر
اخفای فرموده چنانچه صورت تحریم که در تفسیر آیت و اعرض عن بعض گفته اند
خبر از خلافت شیخین داده بود [illegible]
در مشکوة بجای صدیقی مروی است [illegible]
و ابهام دلالت صریح دارد بر علم [illegible]
بجهت دلالت بر خبیر بودن مخبر صادق مذکور شده فان مقصود ما [illegible]

کرده‌اند که با مخالفین هم می‌باید حاجت اظهار نیست در اینجا نیز که لا تدری در حدیث بخاری محمول
بر معنی حقیقی نیست الا در اقتباسهای مذکورة الصدر عدم ادراک وقوع چیزی بعد افتراق از جسد لازم می
آید و این خلاف معتقد اهل اسلام الا من شذ منهم بلکه خلاف تقریر عند الحکما هم است عموماً اینجا هم
از لا تدری معنی حقیقی مراد نیست حالیا انصاف شیخ البرهم دیدن دارد که صاف اعتراف کرده
گفته که منهم من اصحاب لم یبایعوه و ظاهر شد که احداث ضروری بود و جناب پیغمبر صلعم بطریق اخبار
بالغیب فرموده بودند فلله دره و منها ابی انصافی او هم دیدنیست که با وجود اعتراف این امر
باز میگوید که اما الخصوص والتعیین فلا سبیل الیه وا اسفاه جناب صدیق اکبر بذات خود مخاطب شده باشند
دانسته تا او نیا فی الجمله برای صحابت یقینی باشد و آنچه توقع گرفته علیه شدن جناب ممدوح است و با وجود
این همه سببی برای خصوص و تعیین نباشد و آنچه از اخبار بالغیب بودن حدیث گذارش داده شده موید
آنست تا صدق آن صیغه جمع بودن زیرا که در این احداث بعضی از اصحاب شیخین کافی تا اب بودند که
حضرت شیخ اول نبود بلکه بعنوان گفت که با عجاز نبوی از زبان سائل سوال بصیغه تکلم التیکه استعلام احوال خود
و اخوان خود بود بر آمد تا هم جواب نبوی مطابق سوال شده هم اخبار مستقبل از حال جمع شود
پذیرد و اگر کسی ابهام توهم دیگر کند این توجیه فقط درستی اند که حدیث مروی فی البخاری اولاً از
زبان معجز بیان نبوی بر آمده و حدیث موطا بعد از آن و این تقدیم و تاخیر از کجا اثبات میتوان
کرد گوییم از این قبیلست بعینه ارشاد و حدیثین فرقی در اصل مدعا و فی و بهر تقدیر ثابت شود هم
اول و لا بالابهام حال بعضی صحابه ارشاد کردند و بعده آن ابهام را بحدیث ثانی تفصیل فرمودند که
آن حال کیست و در صورت تاخر حدیث اولین دلالت ارشاد کردند که فلانیها بعد انتقال من احداث
امور میکنند و ثانیاً حال آن محدثین انچه در روز جزا خواهد بود بیان فرمودند و از این است که در حدیث
بخاری تعبیر لفظ رجال من امتی بلفظ اصحابی فرمودند تا سامعین را اشتباه نیفتد که رجال
مذکور از اصحاب نباشند بلکه بلفظ تصغیر یاد فرمودند تا ظاهر شود که آنها مورد اشفاق

نبوی

نبوی بوده اند که امر شد از احاد الناس فما هی فرق بین تقدم هذا و تاخر ذلک لا تجعلنا الذین المقتصدین
و ایاک و اینجا لطیفه ایست بس دقیق که در حدیث بخاری از احداث نیتها ارتداد مراد نمیتوان گرفت والا
در حدیث موطا هم همین مراد باشد لیکن ما از فرط ادب جسارت نمیتوانیم کرد که حضرت خیر البشر بحق صدیق
اکبر بطریق احتمال کفر و ردت فرموده باشند و اگر احیانا حضرات اهل سنت برای پرورش سخن در هر دو
حدیث معنی احداث ارتداد گیرند ما عذری نداریم و میگوئیم لا ضیر لیکن باز هم چه وقوع ارتداد
همان غصب خلافت و فدک و خمس خواهد بود لا غیر و هرگاه اینها یافتی پر تو کالشمس فی وسط السماء
روشن گشت که از ضمیر غائب احد مراد نیستند مگر مخاطبین بخطاب یا محمد لن تدری ما احدثوا بعدک
کرد بلکه هر واحد از ین هر دو حدیث بانفراده دال است بر انچه دال است ولا لغیر تعیینه و اگر بالفرض
دلالت هر واحد اقوی نمی بود تا بی شبهه کل واحد منهما با انضمام الثانی قوتی تمام پیدا میکرد
و مخصوص بالقرینه میگشت فکیف فهما قویتان فی هذا الباب بمعنی غیر محتاجة الی انضمام
الثانی بلا ارتیاب فما ظنک اذا اجتمعا علی معنی واحد کما تری و اعتضد احدهما بالاخر
و لنعم ایهای الانصاف اگر در بیان باشد همین قدر بسنده کافی است که حدیثین مذکورین بالاجماع بغیر
ضمیمه ذکر کرده آید باز سامع منصف را از عنان دست بهم میدهد که جناب مخبر صادق از اجرا خلافت
اخبار بلکه منع صریح فرموده اند لیکن حب جاه و طمع ریاست عنان تمالک از دست غاصبان دنیا ربوده
و دنیا علی الکل از ذکر براهین جدیده و دلائل تشیید این مدعی چه حاجت است اما ازین مقصود بود
گو بالعرض تقصیری هرچه تمامتر برای تکمله الغرض واقع شود انتهی کلام المولف بعینه اقول
و استعین بالرؤف الرحیم تا ناظرین با منصفین بسهولت ... و اهل الشیعان را
کوردلی از ان اینها را کنار اخته باشند اما شیعه صادق و بیداد کلام ... که چنین ...
و تهافت چیست نفع آن در کلام کیست ... در ضلال ... ایشان ...
پس از لفظ خلفا تناقضات قوم ... باشد ... امام ... قوم ...

بلا ریب تناقض و تهافت را در احاد نیکیه او بجمیع آن پرداخته غیر متناهی بهیئت مجموعی برخلاف
تصریحات حکمای فلاسفه خواهد یافت و اگر از اصول اربعمائة بعضی از کتب و رسائل چنانکه ملا مجلسی را یافت
بهم رسید و تبیان شود ظلمت از بام و پرده از مکائد نافرجام می افتد و بر هر صغیر و کبیر مانند ید بیضا
اجلی میشود و علم اضطراری حاصل میگردد که مذهب طائفه ساخته و پرداخته چندی از یهود و اشقیا است که
بنا بر اغراض فریبی و شامت نفس بجناب ائمه هدی نسبت داده اند قوله و اگر کسی گوید الخ اقول
این سوال و جواب گویا خطاب با زید فرضی است التفات بدان محتاج الیه نیست و این اهل تولا این
قسم الو گیها پاک است و متشیعین زمان که در حقیقت مطلق العنان اند هر چه خواهند گفته باشند بقول
شیخ شیراز مصرع ولیکن قلم در کف دشمن است و از مقام معلوم توان کرد که حضرت صدیق از
سابق اراده غصب خلافت مصمم داشت و در تهیه اسباب آن میکوشید و هواخواهانش نیز
در پی این امر بودند پس لفظ بعدی البته که در احادیث فریقین بر فهم امامیت باین بزرگان
بی محل خواهد بود نه بمعنی که در بسیار از مقامات اراده با تخصیصه ایشان بکمال ظهور وقوع یافته چنانچه
در طعن قرطاس شیعیان آن تقریر کرده اند و ارسطو مجالس برای تقریر صحیفه ملعونه دعوی نموده
و در انشای تبیانی که بجناب صدیقی با وصف اینهمه روایات قطعی و شهادت مصطفوی
و مرتضوی را افتاده نقش ضمیر و بیهوشی گشتن از هجر و جریان نام مبارک حبیب سبحانی بر زبان و
که همت و کبریا انتظار فوری و حبابی از حضرت مؤلف و چند از اخوانش صدور یافته نمیدانند
که اینهمه تکلفات خصوصا در تکاوزاری کار حضرات متشیعین است و لیکن در بیان ثواب گریه و شیون
بر جناب سید الشهدا کربلا چه روایات که در کتب معتمده خود نیافته اند پس اینهمه بیباکی و فتاکی یکی خاص
بزرگان ما امامیه است که در تکلف و تصنع مسعود و عدیم النظیر اند و متاخرین هم بآن امرائی که اکثرش از انواع
افترائات و اکاذیب باشد مشغول میباشند و پسران نابالغ بکمال احسان در حق اهل بیت می پندارند در قوانین
بعضی فتوی بیهمه صدق بوده اما ایشان مصداق و است قسوه و قیس نمی شود تا آنکه مرثیه و کتاب خوانی

مثل میر علی صاحب آقا محمد می باید بلکه بران هم بدون آنکه قرره خلیفه یا امید ثواب بلا و بپایه شبیه
بهشت گرویدنی آید باز هم به تمثیل و تصویر ضرایح مقدسه و اسیران دشت کربلا حاجت نمی افتد بلکه در زمره
طایفه خویش یکی را یزید پلید نهاده دیگری را شمر و عبید الله زیاد می سازند و حقیقة با شهدا طف و اهل بیت
شاه نجف تقلید قدما خویش که شیعیان کوفه بودند کما فی البحار وغیره من الاسفار بر دو خدا و نقل می بازند
افمن هذا الحدیث تعجبون وتضحکون ولا تبکون وانتم سامدون **قوله** و اینجه العطال الخ
اقول کسیکه درین اوراق نظر کند بروی منجلی است که بیم تلاف گزاف و کوال بلیان و پایش
سرا است هرگز حضرت مولف درین رساله بر قانون مناظره علما نرفته بلکه تعصب را هم بر …
و در هر مقام احتمالات صحیحه را گذاشته بلکه صراحتا از حق چشم پوشی اختیار ساخته **قوله** انا …
اقول درین افادات هم بحث و نظر است بچند وجه اما اولا پس انکه ان سلم که هر گاه [illegible]
حقیقی نباشد لا محاله معنی جمله انا لکائنون خبریه باشد و مقصود ابوبکر تصدیق این جمله لازم فائده
خبر بود مگر حضرت مولف درینمقام هم بر تقریرات رکیکه وصور خیالیه خود یا بعضی از اصدقای …
در قواعد علم معانی فریب خورده و قصد المطول الخ اختصار کرده در اثبات مطول و مختصر نبرده بعبارت
علامه سعد الدین تفتازانی بصیرت در ان نخیده همچنان فهمیده لیس مبلغ فضل و بلاغت حضرت
مولف هم ازینجا بخوبی تمام ظاهر میشود و ظاهر می شود که کتب … هرگز این بزرگان نفهمیده
بودند تا حضرت مولف چه رسد وآن عبارت اینست لا شك ان قصد المخبر ای من یکون
بصدد الاخبار والاعلام لا من یتلفظ بالجملة الخبریة فانه کثیرا ما ترد الجملة الخبریة
لاغراض اخری سوی افادة الحکم اولازمه کقوله تعالی حکایة عن امرأة عمران رب انی
وضعتها انثی اظهارا للتحسر علی خیبة رجائها وعکس تقدیرها لانها کانت ترجو وتقدر
ان تلد ذکرا وقوله تعالی حکایة عن زکریا علیه السلام رب انی وهن العظم منی اظهارا
للضعف والتخشع وقوله تعالی لا یستوی القاعدون من المؤمنین الآیة اذکارا لما بینهما

من التفاوت العظیم لیتأنف القاعد ویترفع بنفسه عن انحطاط منزلته ومثل
هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون تحریکاً لحمیة الجاهل وامثال هذا اکثر
من ان تحصی وکذلک شاهدنا علی ما ذکرت قول الامام المرزوقی فی قوله قومی هم قتلوا
امیم اخی هذا الکلام تحزن وتفجع ولیس باخبار لکنه اذا کان بصدد الاخبار فلا
شک ان قصده بخبره افادة المخاطب اما الحکم کقولک زید قائم لمن لا یعرف انه قائم
او کونه ای المخبر عالماً به ای بالحکم کقولک قد حفظت التوریة لمن حفظها انتهی مطلب

این عبارت چنانکه می بینی آنست که صاحب تلخیص المفتاح قصد مخبر را در دو چیز حصر میکند و میگوید که یا
مخاطب خود نفس الحکمی آگاه سازد که ذهن او خالی باشد چنانچه گوید زید ایستاده است یا آنکه اعلام مخاطب است که عالم
این حکم مرا چنانکه گمان میبرد چنانکه بحافظ قرآن مجید گوید که تو حافظ قرآنی و چون نظر بآیات قرآنی و
استعمال بلغا و تصریح علمای معانی اعتراضات وارد میشود بیانش آنکه چون مریم پیدا شد در شب
گفت ای پروردگار من دختر زائیدم حال آنکه خدا داناست بآنچه زائید نه قصد متکلم امر اول
است و نه ثانی همچنین قول زکریا علیه السلام که وقت طلب فرزند گفت ای پروردگار من عظام ایشان
که استخوان من سست شده در اینجا هم هر دو امر او نیست پس ثانیاً در قول او تعالی لو شئتم تکلم
و جدا کنندگان بیمار باشد مثل این استفهام انکاری که بحسب ظاهر اخبار از نفی آن مقصود
می باشد قول او تعالی که علما و جهلا برابر نیستند الی آخره چنانکه تفصیل بیاید شد علامه تفتازانی اند
و شارحان دیگر فرموده که الفاظ عبارت فهم مراد او آن است که تخصیص کرده ولی علاوه و اخبار
اینها ... حصر ... و اصحاب قصد کرد الفاظ ... خبر ... و دیگر اراده کنند قصد یا ...
... خبر ... این قول ... حصر ... آنکه ...
مثال ... بیت المقدس ... قصد حضرت زکریا علیه السلام ... ضعف ...
... جز سابق ... قصد ... از آن ... میگوید ...

قول

قول امام مرزوقی بران اول دلیل است وخلاصه تقریرش آنکه برادر حارث را قومی قتل کرده بودند
واسیم ترخیم امیمه بنابر مشهور وقول جمهور محشین کتاب مذکور ازلی است که شاعر مزبور را برترک انتقام ملامت
میکرد پس قصد او بالذات در قول خود قومی هم قتلوا امیم اخی انشاء افسوس است یعنی قاتلین از قبیله
وعشیره من اند امام مرزوقی گفت این کلام جمله خبریه است لیکن در واقع اخبار نیست بلکه انشاء افسوس
واندوه است هرگاه این مطلب بعبارت سلیس در اذهان ناظرین یا سامعین جاگرفت وغالبا که بذهن مولف
هم درآمد اکنون میگوییم که صدیق در قول خود انا الکائنون فائده خبر مقصود دارد ونه لازم فائده
آن بلکه مثل مادر مریم علیها السلام که تقدیرش منعکس شد وامید او برهم خورد اظهار تحسر وافسوس نماید
وانشاء حسرت میکند یعنی واحسرتا که عمر تو بسیار قصیر است ما بسیار طویل عمر یعنی میپنداشتیم وبا انشاء
تحسر همین است که افسوس که بعد تو زندگانی کجاست وبهر حال چنانچه در عرف قدیم وجدید
جاریست مقصود ابوبکر صدیق انشاء تحسر وافسوس است ولازم فائده خبر وقتی متصور میباشد که
حضرت مولف ببرهان قطعی ثابت نماید که او در پی اخبار بوده بلازم فائده خبر قصد کرده وانی لذلک
لما عرفت آنفا اما ثانیا پس حضرت مولف آنچه در رد حدیث افاده نموده خود مخدوش است چه
جای آنکه خدشه را از بیخ وبنیاد مستاصل کند زیرا که محتمل است که گریه حضرت صدیق نظر بعدم
شهادت آنحضرت برین مجموعه باشد که بجهت احتمال احداث در میت از مجموع شهداء احد کشته شده
واستفهام از وجه خود بعد انجاب استفهام حقیقی باشد وجناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم جواب
هم ارشاد نموده باشد ودر کتب احادیث محدثین روایت نموده باشند ولیکن از نظر مولف که منحصر بر مطالعه
مطول ومختصر از کتب درسیه فقه ادب نشده نگذشته باشد پس آنچه از قبیل شهادت علی النفی است وحاشاش
بر ادله علمای طائفه قبل ازین سمت گذارش یافته فلا نعیده مرة اخری اما ثالثا پس از آنکه در زمانه سوق
تفصیل هرچه تمامتر بوضوح انجامید که مبتدا وخبر لی الکه مصنعه بهم مستقیما باشد در القرآن وقادر بر مثل جمله
خبر شده باشند پس با وجود آنکه شارح موطا یعنی سید محمد زرقانی که مولف در استحکام وتایید افادات

اوست نقص بیان نموده که جمله انا لکائنون استفهام تاسفی است انجمله را معنی خبریه گرفتن از
عجائب افادات خواهد بود و دلیل احتمال سابق زائل شده و نه توجیه القول بما لا یرضی به قائله لازم آمد
تا تکذیب قول صدیقی معاذ الله که بوحدت ارادی شیخ قهری منخرط شده و بنور اسلام مشرف گشته
و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بارها در اصحاب کبار قدرش افزوده صَدَّقَنِي أَبُو بَكْرٍ حِينَ
كَذَّبَنِي النَّاسُ چه رسد **قوله** هرگاه انبها یافتی الی آخر التقریر **اقول** این تقریرات نیز مخدوش
و مدخول و مورد ابحاث دقیقه فحول ست بوجوه بسیار لیکن رونا للاختصار بر بعضی از آن مکتفی میشوم
تحقیق آنکه محتمل ست که بعدیت یقینی باشد و احداث غیر یقینی و لا نسلم که بجهت قید بعدی
که بر اصول خاصه امامیه از حشو و زوائد بلکه مخالف واقع ست کما سبقت الیه الاشاره هر دو
متلازم باشند یعنی هرگاه احداث محتمل باشد بعدیت هم محتمل باشد برین استلزام و تلازم وجه دلالت میباید
داد سیکه تقریب دلیل تو نماید احتمال مذکور بر حالت خود ست و مؤید این احتمال است که بعد از جمع
و تلفیق احادیث واضح میشود که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بخلافت خلفای راشدین و آنکه اول
ایشان ابوبکر صدیق ست و بر دست او اهل ارتداد و مخذولان مقتول خواهند شد و در اوقات ایشان
گروه حق پژوهنده دین اسلام مؤید خواهد گردید بوحی الهام معلوم فرموده بود و انهمه امور بر وجود ایشان
بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم متفرع است چنانچه مؤلف نیز اقرار کرده که از قرآن مجید و احادیث
نبوی بنص قطعی واضح میشود که آن جناب باین خلافتها واقف بود و حسبی انشاء الله تعالی بخلاف علم
احداث مؤلفة القلوب جفاة اعراب به تعیین فوات آنها که وضوح آن از احادیث و قرآن مجید
باین نهج در حیز منع ست علاوه محتمل که مقصود شریف آن باشد که وجود بعضی و احداث ایشان
محتمل است پس چگونه برین مجموعه مثل مجموعه شهدای احد گواهی بالجمله اینهمه احتمالات را گذاشتن و
رد بر روی اهل حق کردن افراشتن که من تقریر و تطبیق ذکر می کنم و بابطال آن می پردازم حصر تبلیغ حسنی دیگر
مقصود نیست بلکه هر ورق این رساله کذب این دعوی الحمد لله که بسبب تکذیب قول صدیقی و اراده ایشان

احداث این بزرگان که قرآن مجید و احادیث خیر الوری بر مناقب شان از نصوص قطعیه است تعجب
تنها شگفت دوم آنکه مبنای وجه اول از وجوه اربعه مخاطب در باره رفع دلالت لا ادری بر احتمال بیان
افادات سابقه است که مقصود از جمله انا لکائنون افاده لازم خبر است چنانکه شخصی بحافظ قرآن بطریق تعریف
گوید که تو حافظ قرآنی و جوابش بتفصیل گذشت که این همه مغالطه بیش نیست و دلالت بران دارد که استغفار
معتمد که بلاغت از نظر مبارکش بلکه اصحاب قاری ایمانی او نیز بوجه بصیرت نگذشته و بفحوای کلام علمای
اعلام نرسیده علاوه گریستن بر حصول یقین هیچ توقف نیست سیما گریستن چنین اواه منیب که بکا و زاری
از عادات او باشد و رقت قلبی او از قطعیات سوم آنکه قبل ازین بر زبان قلم رفته که بر اصول
و یقین احداث حضرت صدیق مخالف نفس الامر است و انشاء الله تعالی در مسلک آخر بتفصیل
که مزیدی بران متصور نباشد خواهی دانست که هرگز این احادیث بر خلفا انطباق نمی یابد و
جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر حال خلفاء وقوف تمام داشت پس انکار علم تفصیلی سلوک راه
خلاف نفس الامر است چهارم آنکه در کتب درسیه هم بیاد فقیر نمی آید که چون نوبت به بیان
معنی مای موصوفه رسد صیغه جمع بجای آن نهاده باشند بلکه بلفظ مفرد مثل امر و شیء مثلا تعبیر نمایند
بر تقدیر تسلیم مای موصوفه معنی جمله حدیث آن باشد که ندانم چیزی را که احداث کنند بعد
از من هرگاه علت غائی از تحریر این رساله فریب عوام است در معنی آن مفرد با یعنی ندانم
که چها امور احداث خواهند کرد بعد از من تا عوام کالانعام بدانند که هم درین جمله اشاره بغصب
خلافت هست و هم اشعار بغصب فدک و هم بتحریف قرآن مجید الی غیر ذلک من اصول المتشیعین
نعوذ بالله من المتعصبین پنجم آنکه مولف رساله درین دلیل تصریح فرموده که در معرض بیان سکوت
نمی باید کرد پس محال است که او با وجود علم تفصیل محدثات و تعطش سالکین معرفت حال خاتمه خویش بمفصل نظر باید بود در
اجمال هم احتمال بکار برد بلکه نفی درایت بر خلاف واقع از خود نماید و این شان علما هم بعید مینماید فکیف
سید المرسلین که برای ازاله شبهات و تحقیق حق بر تمامی جن و بشر مبعوث گشته بود ششم آنکه عبارت

مؤلف اعمی مخفی نیست آه اول دلیل بر آنست که آنچه مفسرین در سوره تحریم آورده اند از آن معلوم
میشود که انجناب بجهت فظاعت و شناعت امر تفصیل مجملات نفرموده ایم بدستور سابق و اعاده
لا طائل سابق سخت پوچ و پا در هوا است زیرا که اقوال مفسرین فریقین بر خلاف آن دلالت دارد
در ینمقام بعبارت خلاصة المنهج کاشانی که بعبارت فارسی است اکتفا می کنیم میگوید که روایتست و مشهور
آنست که سبب نزول آن بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم روزها را قسمت کرده بود میان زنان و
اتفاقا یکروز نوبت حفصه بود با پیغمبر گفت یا رسول الله اجازت فرما تا بدیدن پدر روم حضرت اورا
رخصت فرمود و بعد از آنکه او رفت آنحضرت ماریه قبطیه را که مادر ابراهیم بود و مقوقس که پادشاه
اسکندریه بود او را بتحفه نزد حضرت فرستاده بود بخانه حفصه طلبید و در آنجا بخدمت خود مشرف
مشرف گردانید حفصه بعد از مراجعت چون در سرا را بسته دید هم آنجا بنشست تا رسول الله بیرون
آمد عرق از روی مبارکش میچکید حفصه بر قضیه مطلع شده بگریست و گفت یا رسول الله کنیز را در آنجا
من آوردی و با او خلوت کردی و حرمت من نگاه نداشتی و با دیگر زنان این عمل نکردی حضرت
فرمود که ای حفصه این کنیز من است و خدا او را بر من حلال گردانیده و من او را برای رضای تو بر
خود حرام کردم اما سخن سریست نزد تو امانت باید که با کسی نگوئی و در آن خیانت نکنی حفصه
قبول کرد و چون میان او و عائشه مصاحبت و مصادقت بود در پس دیواری که میان خانه او و خانه
عائشه بود آن دیوار را بکوفت عائشه خبردار شد حفصه با وی گفت ای خواهر مژده باد
که رسول ماریه را بر خود حرام گردانیده و ما از تشویش او خلاص یافتیم و چون حضرت بخانه عائشه این
حکایت بر سبیل کنایه باز گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام می کنی آنچه خدا بر تو حلال ساخته
یعنی ماریه قبطیه و عیاشی باسناد خود از عبد الله بن عطا مکی و عبد الله از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده
که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ماریه را بر خود حرام گردانید و در اخفای آن حفصه را امر فرمود
حفصه را گفت مرا سری دیگر هست باید که از آن نیز با هیچکس نگوئی و در کتمان آن کوشی و در افشای آن

تعالی و آن اینست که بعد از من ابوبکر و پدر تو مالک این امت شوند و پادشاهی کنند حفصه
از این سخن خوشحال شد و شادمان گشت و این هر دو سر را با عائشه بگفت و سر ابای ایشان این سخن را
باید بر خود باز گفتند ایشان آنها را در افشای قصه ماریه عتاب کردند و در افشای قصهٔ ملک
خود عتاب و سرزنش کردند حق تعالی این آیت نازل ساخت انتهی و از اینجا ظاهر شد که چنانچه
از تحریم ماریه مقصود قلق سرور و تشویش ام المؤمنین بود همچنان از امر ثانی و کسیکه ادنی بهره از اسلام دارد
میداند که چون این خلافتها بر اصول امامیه در حقیقت کفر معنوی و تخریب شریعت غرای مصطفوی
بود بشارت موشمه ملکه باد رمؤمنین از جناب سید المرسلین بغایت مستبعد بلکه محال است پس معلوم شد
که چنانچه در غزوه خندق مؤمنین را باین بشارات عالیه مستبشر کرده اند ام المؤمنین را بخصوص
این توقعات بشارت داده اند پس این اخبار دلالت بر نقیض فهم مؤلف داشته باشد سیما وقتیکه
این خبر از قسم اخبار بقضا مسلم بود چه جای آنکه برای ادعای لاطائله مؤلف بکار آید بار خدایا گو
کدام المؤمنین از اسلام و ایمان وا بهره ندا ست و در تفصیلات امیر المؤمنین و فریب طایره
او علم عنادی بر افراشت لیکن در این صورت لازم می آید که مناکحت مصطفوی معاذ الله صحیح نباشد چنانچه اجماعی
فقه را در کتب امامیه بر همین نقل کرده اند که نکاح مومن با ناصبیه صحیح نیست و نواصب و خوارج در حکم کفار
حربی هستند کما لا یخفی علی من طالع الارغام چه جا آنکه ان ناصبیه نزد اکثری از علمای شیعه که حضرت عائشه
و حفصه را مثل منافقین از کفار و منافقین میشمارند بتوحید و نبوت هم قائل نباشد و در قرآن مجید ارشاد
نشده که وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ پس ایمان که
اخص از اسلام است چگونه بر نفاق محمول تواند شد خصوصا وقتیکه تعلیل قرآنی را در این مقام ضم
نمائیم چنانچه بر اهل تفسیر پوشیده نیست مع ذلک بشارات غزوه خندق بلمعان و بریق اسلام در
خلافت خلفا نص قطعی بر خلافت خلفای راشدین است والحمد لله علی ذلک هفتم حدیثی که در آن
حضرت امیر را بصبر و خاموشی مامور ساخته اند الفاظش چیست ظاهر عبارت مؤلف نظر بدان

میکنند که چون بصبر ارشاد فرمود خلافت خلفا از قسم مصیبت و بلا خواهد بود زیرا که صبر بدون مصیبت
نمیتواند شد و هنوز حضرت مولف غافل از انست که صبر چنانچه بر مصیبت میباشد بر طاعت و عبادت
انبیا و اطاعت هم اطلاق میباید پس میتوان گفت که حکم مصابرت در بعضی از وجوه کما اشرنا الیه مفید
مدعای حق خواهد بود بل هو دلیل علی المقصود و از ینجا ذ عالم رساله حدیث اثره از ... ارد فهی حجة و آیة علی
عدم قیامها و غالب که هرگاه مولف دانسته که عبارت حدیث مصابرت برای مدعای سنی کافی
و وافی نیست الفاظش را ذکر نفرموده هشتم آنکه لفظ ایها و لفظ اوائل و لفظ فقرات الصیغ
جموع با واز بلند ندای این معنی میدهد که انچه قبل از این خاتمه در حدیث الحق در حق ابوبکر صدیق
و امثال او آمده و آن بر خلافت راشده آنها دلالت دارد همه از موضوعات است و این خاتمه سالم از وضع
واقع است پس میگوییم که هرگاه ابتدا از حدیث از اخبار مصطفوی است دلالت بر این معنی میکند که حضرت
از حال قوم خبر میدهد و رسیده است که اصحاب من علی مرتضی را خلیفه بلا فصل نخواهند کرد و این از اخبار غیب
است هرگز بازاله مزیل زوال نخواهد پذیرفت پس معلوم شد که هرگز آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم روز غدیر و ماقبل و مابعد آن علی مرتضی را خلیفه خویش نگردانیده کما هو فی الواقع کذلک یؤیده
العقل و النقل ایضا و در مورد نزول آیت کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم تفعل فما بلغت رسالته یا فعل تبلیغ هذا یا ابلغا در خصوص این امر منصرف بات ...
است و الا لازم آید که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با وصف آنکه میدانست که مجادله با انقیاد
ابدی هرگز صحیح نیست چنانکه گذشت جدال را اختیار ساخته و خلاف مصالح در حق جهاد بلکه
صحابه بلا زمین که محل کمال شفقت و عطوفت بودند عمل آورده که باین سبب از دین ایمان برگشتند حالانکه
این قبیل اعذار در عدم تخصیص نصب الیمین بود کما لا یخفی علی من مرس فیما به القوم سیما العصبیة للسلطان حکیم
الحمیری بحکم آنکه از لفظ لا اکرم فاعلین و لفظ تا میتوان دریافت که اهل حل و عقد را در نیابت و خلق
تام است انچه در حیلالات امامیه مذکور شده که امامت مثل نبوت است از جانب حق تعالی کسی را از

علاوه ره‌ساوران مدخلی نیست و آنچه مؤید این معنی است آنکه چون مردم برای بیعت نزد امیر المؤمنین مجتمع شدند
و خواستند که دست حق‌پرست خود را دراز فرماید و ایشان را مشرف نماید فرمود اگر مهاجرین و [illegible]
و اهل بدر مجتمع شوند آنوقت خلیفه متعین خواهم شد چنانچه از مطالعه کتب امامیه مثل نهج البلاغه و شرح
آن هویدا می‌شود و این هم در آن مروی است که حضرت امیر بخطاب اصحاب گفت که [illegible] الهی برایکه
خلافت مرا نشانیدید و با من بیعت کردید و حال آنکه بخلافت و ولایت زنهار نداشتم و اینهمه کلمات
طیبات بر خلاف معتقدات امامیه دلالت دارد لو کانوا یعلمون ولا یتکلفون فاضل جالیسی در عماد
الاسلام که جامع هفوات علمای قوم است در تاویل این قسم احادیث مرتضوی در مقابله حضرت
امام رازی چه پیچ و تاب‌ها که نخورده و چه تسویلات مزخرفه و تاویلات سخیفه که بر زبان نیاورده از عصبیت
و عناد قوم صحیح دریافت میشود که هیچ حدیثی را بر حالش نگذاشته‌اند و همه را بخیالات و اوهام خویش راجع
ساخته نعوذ بالله منه دهم آنکه حالیا وجه اخفای امر خلافت در قلوب مخالفین هم در آمده باشد
که چنانچه حضرت یعقوب علیه السلام نظر شفقت بر یوسف علیه السلام فرمود یَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ
رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ
و از افشای آن منع نمود همچنین جناب پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم این بشارات عالیات را در
خصوص شیخین مهما امکن مخفی میداشت تا موجب حسد نشود و مفاسد بیش نیاید یازدهم آنکه از قبایح
مذکوره فی الصدر بعد از این وجوه مسطوره ناچیز توان برد فَإِنَّهَا مِصْدَاقُ مَا قَالَ اللهُ تَعَالَى كَأَنَّهُمْ
أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ فَهَلْ تَرَىٰ لَهُم مِّن بَاقِيَةٍ دوازدهم آنکه محتمل است که حدیث موطا منقطع
باشد و حدیث بخاری متاخر چنانچه حدیث بحار الانوار بتاخر آن دلالت دارد و قدمت من قبلک مطالعه
روایات صحیحه اهل حق نیز مؤید این مدعاست کما لا یخفی علی المتبحرین و محتمل است که عدم درایت حدیث
موطا محمول بر معنی حقیقی لبید لیس قباحت عدم ادراک روح نبوی از کجا لازم می‌آید سیزدهم
آنکه دعوی تلازم درین هر دو امر که چون عدم درایت حدیث الخوض محمول بحقیقت

مثبت در حدیث احد هم مثبت موقوف بران است که مؤلف رساله که منصب استدلال از دلیلی
بر تقدم اول و ثانی خود بیان کند و هنوز او در نیافته چه جز است کما لا یخفی پس دعوی مبنی بر تکرار قتل بنابر
فاسد بر فاسد خواهد بود چهاردهم آنکه آن معنی مجازی در این دو حدیث چیست اگر همین است
که نوشتگان در حدیث انخوص سلب درایت آنجناب از تفصیل محدثات می‌نمایند پس همان آتش
در کاسه زیرا که عدم درایت و عدم ادراک روح نبوی بعد افتراق از جسد لازم آید و حالانکه روح
مقدس متوجه بعلم تفصیلی برای استغفار است در آنوقت که نام خلائق هم باقی نماند خواهد بود و اگر
این توجه باخبار و اعلام الهی تعلق داشت پس چنانچه مصالح الهی مقتضی اعطای علم تفصیلی نشد
محتمل که علم قطعی اجمالی هم مقتضای مصلحت نباشد پانزدهم آنکه آنچه شارح از رفقا از ابوعمرو صاحب
استیعاب نقل نموده مؤید فهم هیچمدان است زیرا که مقصودش غالبا آنست که مجموعه شهدای احد و کسانیکه
روبروی سرور کائنات از جهان فانی رخت بعالم بقا کشیدند افضل اند از مجموع کسانیکه بعد حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم رسیدند و وجه این فضیلت آنکه بعضی از این اصحاب را تعلق دنیا دست داد پس
مجموعه اولی از ثانیه فی الجمله افضل شد با خصوص و تعیین بر سبیل یقین وقتی می‌بود که شارع آنرا بیان
میفرمود و تفصیل آن می‌نمود یا افضلیت و مفضولیت باعتبار هر فرد می‌بود بالجمله از قول
صاحب استیعاب لازم می‌آید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر سبیل جزم و یقین خبر از غیب داده بود
اینقدر ثابت میشود که آنچه حضرت فرموده اگرچه بر سبیل احتمال بود در حق واقع برآمد فالمقصود غیر
ثابت و الثابت غیر مقصود شانزدهم آنکه دعوی الصافی ابوعمر که خلافت صدیقی را مبدأ
خلافت راشده میداند و نظر باحادیث مستفیضه و یقین کامل است پس قبل انتشار نورانیت و غبار اعتقاد
مسلک کما ینبغی علیه تضاعف مثل التمهید و الاستیعاب و غیرهما علی الصافیت هفدهم آنکه اکثر
خلفای راشدین که بدلالت قطعیه احادیث و یقین مؤید اسلام و مسلمین مغضوب کفر و کافرین باشند از اهل دنیا
شوند قبل ازین آیات و احادیث بر سید ها گذشت هژدهم آنکه ثقة الاسلام کلینی و در تفسیر اهلبیت قصه معراج

تشریف از امام صادق علیه السلام بذیل آیهٔ کریمهٔ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا آورده و با هم
مجلسی در تالیفات خود مثل شرح اربعین و غیر آن نقل نموده الفاظ حدیث اینست ثُمَّ أَتَانِي الْخَازِنُ
بِثَلَاثَةِ أَوَانٍ إِنَاءٌ فِيهِ لَبَنٌ وَإِنَاءٌ فِيهِ مَاءٌ وَإِنَاءٌ فِيهِ خَمْرٌ فَسَمِعْتُ قَائِلًا إِنْ أَخَذَ الْمَاءَ غَرِقَ وَ
غَرِقَتْ أُمَّتُهُ وَإِنْ أَخَذَ الْخَمْرَ غَوَىٰ وَغَوَتْ أُمَّتُهُ وَإِنْ أَخَذَ اللَّبَنَ هُدِيَ وَهُدِيَتْ
أُمَّتُهُ قَالَ فَأَخَذْتُ اللَّبَنَ وَشَرِبْتُ مِنْهُ فَقَالَ لِي جَبْرَئِيلُ هُدِيتَ وَهُدِيَتْ أُمَّتُكَ
ثُمَّ قَالَ لِي مَاذَا رَأَيْتَ فِي مَسِيرِكَ فَقُلْتُ نَادَانِي مُنَادٍ عَنْ يَمِينِي فَقَالَ لِي أَوَأَجَبْتَهُ
فَقُلْتُ لَا وَلَمْ أَلْتَفِتْ إِلَيْهِ فَقَالَ ذَاكَ دَاعِي الْيَهُودِ فَلَوْ أَجَبْتَهُ لَتَهَوَّدَتْ أُمَّتُكَ
مِنْ بَعْدِكَ ثُمَّ قَالَ لِي مَاذَا رَأَيْتَ فَقُلْتُ نَادَانِي مُنَادٍ عَنْ يَسَارِي فَقَالَ لِي أَوَأَجَبْتَهُ
فَقُلْتُ لَا وَلَمْ أَلْتَفِتْ إِلَيْهِ فَقَالَ ذَاكَ دَاعِي النَّصَارَىٰ وَلَوْ أَجَبْتَهُ لَتَنَصَّرَتْ أُمَّتُكَ
مِنْ بَعْدِكَ ثُمَّ قَالَ لِي مَاذَا اسْتَقْبَلَكَ فَقُلْتُ لَقِيتُ امْرَأَةً كَاشِفَةً عَنْ ذِرَاعَيْهَا
عَلَيْهَا مِنْ كُلِّ زِينَةِ الدُّنْيَا فَقَالَتْ يَا مُحَمَّدُ انْظُرْ إِلَيَّ حَتَّىٰ أُكَلِّمَكَ فَقَالَ لِي أَفَكَلَّمْتَهَا
فَقُلْتُ لَمْ أُكَلِّمْهَا وَلَمْ أَلْتَفِتْ إِلَيْهَا فَقَالَ تِلْكَ الدُّنْيَا وَلَوْ كَلَّمْتَهَا لَاخْتَارَتْ
أُمَّتُكَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ مِنْ بَعْدِكَ انتهت الرواية بلفظها یعنی جناب رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم در قصهٔ شب معراج میفرماید که خازن جنت سه قدح نزد من نهاد در یکی شیر
و در دوم آب و در سوم خمر بود ناگاه شنیدم که اگر آب خواهد نوشید غرق خواهد شد و امت او نیز و اگر خمر
بنوشد گمراه شوند و اگر شیر بنوشد هدایت یابند پس من شیر نوشیدم باز جبرئیل گفت از عجایب روزگار در مسیر خود
چه دیدی گفتم شخصی از راست ندا کرد جبرئیل گفت جواب او دادی گفتم نه جواب دادم نه التفاتی کردم
گفت خوب شد والا امت تو یهودی شدند بعد وفات تو باز گفت دیگر چه دیدی گفتم آوازی از چپ آمد گفت
جواب دادی گفتم هرگز جواب ندادم بلکه التفات هم نکردم گفت اگر جواب او میدادی امت تو دین نصاری
اختیار میکردند پس از آن باز گفت دیگر چه پیش آمد گفتم زنی با هر زینت کرده گفت ای محمد نظری

من افگن تا سخن با تو گویم نه نگاهی بسوی او کردم و نه التفاتی باو نمودم جبرئیل گفت ازین دنیا بود و
خوش باشد که التفاتی نکردی و الا امت تو بعد از وفات تو دنیا را بر آخرت اختیار میکرد انتهی محصلها
چون مولف لفظ بعد را در اتصال حقیقت میداند و در انفصال مجاز میگوید و صیرورة الی المجاز
مادامیکه غرض از حقیقت بر آید روا نیست پس ثابت شد که بعد آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم
صحابه کبار دنیا را بر آخرت ترجیح نداده اند و هرگز خلافت ایشان برای دنیا نبود و بقول مولف احداث
ایشان در غصب خلافت و اختیار امامت و سلطنت منحصر بود و اینهمه عین اختیار دنیا بر آخرت است
پس اگر صحابه کبار غصب خلافت کرده باشند کذب روح الامین بلکه جناب سید النبیین بلکه حضرت
رب العالمین معاذ الله لازم می آید و اللازم باطل فالملزوم مثله و در صورت بعدیت منفصله با بعدیت
علی الاطلاق قطع نظر از آنکه مخالف مسلک مولف اسوة المحققین ست لازم می آید که در وقت
بنی امیه بالخصوص یزید شقی نیز اختیار دنیا بر آخرت وقوع نیافته باشد و هو خلاف بالتقریر
عند الفریقین کما لا یخفی بالجمله این بزرگان را از اصحاب دنیا خیال کردن کار حضرات امامیه ست خصوصا
منصب حضرت مولف که بانکار قرآن و حدیث کارش از اعتساف هم درگذشته و هر یکی از سخنهای
او در مخالفت واقع زائد بر دیگری بود چنانچه شاعری نظم کرده نظم ای دهانت ز لب و لب ز دهان
شیرین تر خنده شیرین و سخن گفتن از آن شیرین تر * بنا بر ضرورت هر جا بجا در بسط و ابحاث این رساله
بوضوح انجامید به جواب مخالف می پردازم و الا بر قول شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی عمل میکردم
شعر آن کس که بقرآن و خبر زو نرهی * این ست جوابش که جوابش ندهی بعد هم آنکه بعد از مطالعه
این همه احادیث و دلائل قطعیه بر خلاف خلفای راشدین و کمال تقوی و زهد ایشان بالیقین
این احتمالات در شان ملازمین و حواریین سید النبیین از نوع سخافاتی ست که جوهر دماغ مولف را
فاسد کرده بلی میتوان گفت که باعجاز جناب نبوی از زبان حضرت صدیق سوال انکور بصیغه متکلم
مع الغیر که استکشاف از حال مجموعه صحابه کرده بود حتی که مولفة القلوب و جفاة اعراب را نیز عموم و شمول داشت

بر آمد تا ہم جواب نبوی مطابقت بسوال پذیرد و ہم اخبار مستقبل از حال محدثین یعنی مالک بن
نویره و اضراب او از نومسلمان صورت گیرد فاتجه لید علی ذلک و بر تقدیر صدور صیغه متکلم واحد و
صیغه مخاطب واحد ہر چند می گفتیم که این محاوره مثل دعای بعضے از ائمه اہل بیت است که بالخصوص خود را
در مرتبه عصیان وظلم شمرده اند و صدیق اکبر در انتساب اسلام وجهاد فقط بذات خود مدعی خصوصیت
نیست بلکه مقتضی کلامش همین ست که گواهی بر حسن خاتمه دیگران هم ارشاد شود که اسلموا وجاهدوا کما اسلم
وجاهد شهد ارا حضرات امامیه گوش برین تقریر نمی نهادند و داد ضحکه و سخریه میدادند تا آنکه فقیر
هیچمیرز درینوقت بنا بر اشد ضرورت بر وصیتی که امام کاظم علیه السلام بر اهشام ارشاد فرموده و در
یازده ورق مجلد اول بحار تمام گشته دست میزدم زیرا که از مطالعه آن باعتقاد امامیه در یافت میشود که
با وصف خطاب بصیغه واحد و عدم حضور دیگر مخاطبین خصوصیت مقتدای متشیعین ملحوظ جناب متکلم نبود
عبارت حدیث شریف یَا هِشَام کَیفَ تَزکُوا عِندَ اللهِ عَمَلُکَ وَاَنتَ شَغَلتَ عَقلَکَ عَن اَمرِ رَبِّکَ
وَاَطَعتَ هَوَاکَ عَلیٰ غَلَبَةِ عَقلِکَ او این هشام شخصی ست که بحکم ابو عمرو کشی بر جمیع اصحاب امام
صادق در فضل و بزرگی فائق بود و صریح از عبارت وصیت معلوم میشود که بارشاد کاظمی مقبولیت
اعمال او نزد ایزد سبحانه مستبعد بود بعلت آنکه با سر دو پیروی خواهش نفس و شیطان میکرد و هوا نفس او
بر جوهر عقل نورانی غالب افتاده بود و حالانکه علمای امامیه وی را مثل حضرت شیطان الطاق کما
سبق اعتراف هم بهذا اللقب المبارک بی نظیر میدانند و میگویند که در امثال این کلمات حضرات ائمه
خصوصیت مخاطب ملحوظ و مرعی نمی باشد نوزدهم آنکه آنچه مؤلف در باب تقدم حدیث موطا
تقریر احتمال نموده ہرگز از جوابش بر طرف نمیگردد چه منتہی ہم را میرسد که بگوید که بر تقدیر تاخر حدیث
صحیح بخاری و عدم انکشاف حال مصداق حدیث الحوض لازم می آید که تفسیر قبل از علم مفسر باشد
و هو مستحیل عقلا ونقلا و این لزوم بر زعم مؤلف است که حدیث موطا را تفسیر حدیث بخاری قرار داد
و بنیاد استدلال و قطعیت غصب خلافت و صدور ارتداد اشبران نهاده و بر ظاهر ست که مفسر

بودن ثانی و محمل بودن اول بر اعتبار معتبر و فرض فارض موقوف نیست پس تاخر حدیث بخاری
مستحیل است خصوصا هرگاه که دلیل مدعی مخاطب در ملحقات بر تاخر حدیث موطا قایم کرده که ما سیجیئ
ان شاء الله تعالی ضمیمه تقریر مذکور گردانیده شود ضمیر اکه در نصوصیه متناقض صحیح لازم می آید و ذلک
تناقض بلکه بملاحظه تقریرات حضرت مولف در این مقام ظهور می پیوندد ان شاء الله تعالی در ملحقات
رساله جایی که انهاض دلیل قوی برهان قطعی بزعم خویش بر تاخر حدیث موطا و تقدم حدیث صحیح بخاری
خواهد فرمود مذکور خواهد شد فانتظر انتظار الیسیر او لا تضطرب اضطراب الکسیر الحاصل
آنکه مستدل را باحتمالات واهیه دست انداختن زیبنده نیست بدلیلی بدیهی ثابت کند که تصغیر
برای اشفاق و مزید عطوفت بود نه قلت جماعت قبل از این بوجوه سدیده دریافتی که تحقیر و تصغیر در
عبارات شارحین کتاب موطا و صحیح بخاری قیل و قال کرده از تخیلات فاسده بود پس هرگاه
فرمودند که صدیق و فاروق مصدر کفر معنوی خواهند شد این هم بظهور انجامیده باشد که مورد عطوفت
و مهبط شفقت از اصحاب نخواهند رفت آری فرق این است که نکته عطوفت
از تصغیر با وصف احتمال دیگر کما عرفت فی الصدر خیر خفا است بخلاف این حال که مذکور از
حدیث موطا مستفهم و کم آنکه انکار فرق و تقدم و تاخر بعد از این همه تقریرات سخت بی معنی است فانک
قد عرفت ان فی هذا التقدم والتاخر فرقا ظاهرا لامکان الاول واستحالة الثانی
علی ان ههنا فرقا آخر وهو جواز حمل عدم الدرایة علی المعنی الحقیقی فی الصورة الثانیة
اعنی تقدم حدیث الموطا علی حدیث البخاری وعدم جوازه فی العکس لاستحالة
جهل النبی صلی الله علیه وسلم وکذبه حاشاه عن ذلک لعلمه بان الصدیق واتباعه
یصدر منهم الکفر المعنوی وغصب خلافة الوصی ویدخلون فی النار
الاخروی فالقول بانه لا فرق بینهما وان کلا منهما محتاج الی التاویل
لیست و وهم آنکه حال وقت ... [illegible] لطیفه تازه از فضول ... [illegible]

معلوم توان کرد فلا اعادة بلا فائدة از ینمقام نیز واضح میشود که مختار مولف همین است که خلفای
توحید و نبوت و معاد شوند و احداث ایشان منحصر در بالعبد انحضرت است طرفه تر آنکه با این همه
تصریحات حضرت صدیق بر نفس نفیس حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم دندان سفید نمایان
صریح ورزد میشود و حالانکه در انوقت که اتفاق هجرت افتاد بالاجماع از امامت مرتضوی خبری
و اثری در میان نبود و این عصبیت و عناد را نهایتی نیست پس لابد گذارش است که اینهمه تحریر و تقریر
مولف دال است بر آنکه ابوبکر صدیق در محدثین حدیث مسوطا داخل است و حالانکه بسیاری
از احتمالات بلکه اکثری از ادله و براهین تبرعا در سابق مرقوم شد که مراد از ضمیر غائب یا احاد
و مانند آن همان مولفة القلوب و جفاة اعراب اند معاذ الله که حواریین سید المرسلین مراد باشند
بیست و سوم آنکه جمعی از ضعفاء مسلمین که انحراف از اتباع شریعت کردند و اختراع
بدعت در دین نمودند و در کتب سیر و کلام همه را بتفصیل تمام یاد کرده اند عجب که ذهن مولف
با اینهمه دعاوی مزید انصاف تا بانها نمیرسد و بلازمین و اخص خواص صحابه که بنصوص ائمه اهل
الهدی در شان انهاست متبادر میشود و هل هذا الا الخروج عن الانصاف و الولوج فی الاعتساف
پس همه میگذارد که اگر سامع و ناظر طریق فرض مولف متصف بانصاف خواهند بود یقین است آنها را
کذاب مخبر صادق بلکه اصدق الصادقین انرا با جرای خلافت راشده در غزوه خندق مانند آن
خبر داده بود و در پی بود حدیث استعار رجال جفاة اعراب نموده و لیکن حب جاه و طمع ریاست
و حب علائق بلکه اسیران دار الخلافه لکهنو و شغل مهمات مالی و ملکی انچه و دکناست قصد و آن
بسیاری اختیار تشیع ظاهر احکم نیست عنان تمالک از دست مولف ربوده و بنا بر علی ذلک خبر
استدعای مصارعت نماید و خیال تحصیل ثواب بر روایت کلینی و امثالش در این مصارعت وارد
لیکن قبل تقلید حضرت فاروق اعظم این مصارعت را با جناب مولف بجهت انچه سلف صالحین
گفته اند و قد ذکر فی نصیحة المومنین و فضیحة الشیاطین حب جاه و ننگ می پندار و قال

الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم و اگر برین
هم فاید توفیق کدام مبتلای عمای تعصب بسر کوچه حق پی نبرد و از بحث و جدال بی سکوت نیست
نکشد هنوز این کینه بیرجگرد و برای مکابره تیش کینه توز درکیش دارد که تیرهای هرزه درای هم
سید و زد و آن اینکه روی فی الصحیح البخاری فی باب غزوة الحدیبیة عن العلاء بن مسیب
عن ابیه اللذین هما ثقتان علی ما فی الفیض الجاری قال لقیت البراء بن عازب فقلت طوبی
لک صحبت رسول الله و بایعته تحت الشجرة فقال یا ابن اخی او یا ابن اخی انک لا
تدری ما احدثنا بعده اکنون اندک تامل میباید غلط گفتم اصلا تامل درکار نیست بلکه از اجلای
بدیهیات است که این صحابی جلیل اعتراف و تصریح بمضمون لاتدری ما احدثوا بعدک و لا ادری ما تحدثون
بعدی نموده اکنون کجا ماند گمان آنکه حدیث اول در حق جفاة عرب است و شان اصحاب از نسبت احداث
ارفع است و کجا رفت شبهه آنکه در حدیث ثانی جناب خاتم النبیین باحتمال وهمی مخاطبت با
صدیق اکبر فرموده بودند و نهایت بذل جهد در تاویل این حدیث آنست که شیخ نور الحق بن شیخ
عبد الحق محدث دهلوی در ترجمه صحیح مزبور متصدی آن شده است حیث قال گفته است این
سخن را از راه تواضع و شکست نفس و اشاره کرده است به فتنه ها یکه واقع شده بعد خلافت
عمر بن الخطاب چنانکه از احادیث سابقه معلوم شد که فتنه مسدود بود بعمر انتهی و سخافت این
توجیه بحدیست که حاجت بتبیین و تشریح داشته باشد مگر چون سکوت را مخالف از زیرکی بیجا
در نظر عامیان محمول بر عجز و ابلها باید اصدع بالحق فاستمعوا و انصتوا و آن اینکه مسلمنا که انسان از
راه تواضع و شکست نفس البته نسبت ارتکاب مطلق معاصی بخود میکند که من گنهگارم و گناه ها از من
صادر شده است و این مقوله اگر خلاف واقع هم باشد من حیث الشرع ممنوع نیست بلکه مستحب
و غالبا بجز معصومین علیهم السلام این جمله جمله ناس را من حیث الواقع هم گفتن صحیح باشد لیکن این
نمی باشد که کدام گناه مخصوص غیر واقعی را منسوب بخود سازد و مثلا بگوید که من الشیخ شارب خمرم یا قمار

میبازم الی غیر ذلک پس این صحابی چگونه گناهی مثل احداث را که در حقیقت ملبسان شرع به تغییر و
تبدیل در دین که ملزوم کفر معنویست اطلاقش بر می آید و بسن خود نسبت میداد و بفرض محال
اگر از راه انهضام نفس آنجناب هم جایز باشد باری بصیغهٔ متکلم مع الغیر دیگر صحابه را چرا در چنین معصیت
کبیره شریک میکرد این طرفه شگفت است که اصحاب رسول را با خود در انتساب چنین گناه عظیم شریک
گرداند بتخصیص که مخاطب خطاب بذات آنکس کرده بود که طوبی لک صحبت و بایعت اگر میگفت طوبی
لکم صحبتم و بایعتم تا هم جای تاویل بود باقیماند اشاره به فتنه های بعد بهر آن فتنه ها بر دو قسم اند یکی
ظلمهائیکه بنی امیه یعنی عمال عثمانی بر مسلمانان کردند دوم قتل عثمان و حال آنکه در فتن اولین بجز
یا ناصب آنها وکری را دخل نبود و در معرکه دوم بیچاره براء بن عازب شریک قتل عثمان نبود پس نسبت احداث
بسوی خود وش معنی ندارد خصوصا در جواب کلمات مدح مخصوص ذاتش که متکلم باو گفته بود و نیز اگر فتنهٔ قتل
عثمان مراد بود آنکه لا تدری چه معنی داشت که بود که بر فتنهٔ قتل عثمان مخفی بود و علاوه صیغهٔ متکلم مع
الغیر اقتضای آن دارد که در جماعه که آن فعل بآنها قائم باشد صفت جامعه باشد و رامی اشتراک
در آن فعل و اینجا بقرینهٔ قول قائل صحبت و بایعت البته ضمیر متکلم هم از صیغهٔ متکلم مع الغیر اصحاب سوی
مراد اند لا ریب فیه و نیز واجب است که در آن فعل متکلم هم شرکت داشته باشد و علی هذا از این احداث
مراد براء بن عازب نیست مگر امر خلافت چه جمیع صحابه بعضی با طوع و بعضی باکره شریک احداث بودند
حتی آن اشخاص که علی بن ابی طالب را خلیفه بلا فصل میدانستند آنها هم بیعت خلفای ثلثه کردند و حسب
ظاهر شریک احداث شدند و مخالفت آنجناب از این امر بجا بود که خدای کریم بسبب عدم اجتماع عدد کافی
برای جهاد هر واحد از آنها را در اعانت امیر علیه السلام و شرکت احد ما من حیث الظاهر معذور دارد
و از اعتراف براء بن عازب معلوم میشود که او هم از جملهٔ عارفین بحق اهل بیت نبوت بود و پس جواب
قائل که او را مدح بکلمات کرده بود که خیر عاقبت از آن مستفاد میشود بیان کرد که از این احداث که
اصحاب کردند من هم شریک آنهایم انچه تو یقین خیر عاقبت وار ندارم و

متکلم مع الغیر واضح شد وضوحاً تاما و نیز وجه آنکه لا تدری هم ظاهر گشت چه قائل تابعی بود و
او هرگز نمیداند که خلفای ثلثه غصب خلافت کردند و خلافت حق وصی خاتم النبیین بود لهذا بایو
گفت که تو نمیدانی که ما بان چه کردیم و آنچه وجه ضرورت وقوع احداث مقارن بالا انتقال الرسول لا بعد
برهة من الزمان در ذیل بیان حدیث اولین گذشت اینجا بالطریق اولی ثابت است چه مدت قبال
را که چندان عرصه نگذشته بود و قتل عثمان که بعد از مدت قریب بست و دو سال واقع شد پس معنی
حقیقی بعدیت بدون مراد گرفتن خلافت اینجا هم صادق نمی آید و چون باعجاز اهل بیت نبوت بود
والله متم نوره حق بر زبان مخالفین جاری میشود همین لوی بغیر الحق بعد کلام منقول میگوید و در
حواشی بخاری گفته اند که براء بن عازب از همراهان علی بن ابی طالب بود مقصود او از احداث احداث
مخالفان علی بن ابی طالب است و تصریح نکرده از ترس و احتیاط و سلوک کرده مسلک کنایه که ابلغ
من التصریح است انتهی و لله الحمد علی اتمام الدست چه با علی بن ابی طالب علیه السلام جز در امر خلافت
احدی را مخالفتی نبود و احداث درین امر بدون اینکه خلافت حق جناب ولایت مآب بود و
با احداث منتزع کردند صادق نخواهد آمد و متوهم مباد که کسی را مجال آن باشد که تفسیر مخالفان بمعاویه
و تبعه اش تواند کرد چه اولا این احداث بعد الرسول واقع نشده بلکه بعد از عثمان باید گفت
از این هم قائل مع براء بن عازب بصحبت رسول مع بیعة الرضوان کرده بود و او را اشتباه گفته
اگر عیاذاً بالله براء بن عازب مجنون یا سفیه بود و التباه احتمال داشت که در جواب قول قائل که خوشا
حال تو که بشرف صحبت رسول رسیدی و بیعة رضوان کردی بگوید ای برادرزاده تو نمیدانی که
معاویه غصب خلافت یا قتال و جدال با امیر المؤمنین بعد الرسول کرد و الا فلا غایتش اینکه اگر
قائل میگفت که طوبی لاصحاب الرسول و اصحاب بیعة الرضوان و این شخص میگفت که لا تدری
ما احدثنا بعده احتمال داشت که کردار معاویه مراد میگرفت غلط گفتم تا که متکلم را بنوع با شمول در فعل
نباشد این جمله نمیتواند گفت علاوه قید بیعت رضوان ابای صریح دارد که از احداث احداث معاویه مراد

توان گفت چه در صورت تقریب کلام قائل و جواب بر این تقدیر فاعلین احداث منقصت
بصحبت رسول و مبایعت تحت الشجره خواهند بود و حال آنکه تا آن زمان معنا و ظاهرا هم مشترک بود فضائل
بیعة الرضوان چنانچه مولوی نور الحق ملجا شده بعد عبارتیکه نقلا من بعض حواشی البخاری ازو نقل
شده می گوید پوشیده نماند که این معنی وقتی درست باشد که از اهل بیعت رضوان جمعی داخل
مخالفان امیر المؤمنین علی علیه السلام باشند و بالفعل معلوم نیست که کیها بودند یا رب مگر نسبت
بصحبت گفته باشد یعنی بعضی از اهل صحبت درین معامله چها کردند انتهی بلفظه و التوجیه اوهن من بیت
العنکبوت و احری بحال من یذعن انه لا یؤاخذ بالحشر بل یظن انه لا یموت و بالجمله جمیع
کلمات ثابت و ثقات بعد صحیح حق رسید این کمینه باز هم اعاده جواب سابق میکنم و میگویم که زهی
تحصیل حاصل است کسی لله و للرسول انصاف کند و غور سازد که مفاد این مسئله حدیث
لا تدری ما احدثوا بعدک و لا ادری ما تحدثون بعدی خطابا لابی بکر و اعتراف او برین عجز
بقولش لا ادری ما احدثنا بعده چیست و فقط همین احادیث بهیئت اجماعی مگر بهتر از هزار
دلیل نیست و الله الهادی الی الحق علی لسانهم که ازین عبارت مولوی صریح ثابت شد که بمیزان
بن ابیطالب صلوات الله علیه نسبت احداث مخالفان جناب امامت انتساب نیکو
این بیچاره در روافض که راه اسلاف خود سپرند معذور اند و نیز بوضوح پیوست که بیعت
رضوان و امثال آن بدون حسن الحال الی آخر العمر فائده ندارد انتهی کلام المخالف اقول
و استعین بالرؤف الرحیم درین اوراق نیز بحث و نظر است بوجوه بسیار مگر
نظر باختصار بر بعضی از آن اکتفا مینمایم چنانکه در سائر این رساله مطمح نظر است بحث اول آنکه
عنقریب بدلائل ساطعه و براهین قاطعه واضح شده و درین نزدیکی بخوبترین وجوه روشن میشود
که مقالات علمای اهل سنت بدان کیست و معنی خلط خبط و تدلیس تلبیس چیست و از بحث و جدال
بی سر و پا که دست آویز کشیده و تیرهای حکم دو زخار انکاف که در کیش خود دارد که کیها هرزه درایان

و از جابان سید درد بلکه آتش قهر الهی خرمن کرا یکسر می سوزد بحث دوم آنکه معمول
مولف رساله چنانکه دانی بران قرار یافته که در صدور همه خویش بشا بتی بهاک بینا ید که او را از
بدیهیات ولیدهم ذهول و قتور رو میدهد درین حدیث چون لفظ احداث مستعمل گشته فهمیده است
که این همان احداث که در حدیث الحوض برای صحابه اعراب استعمال یافته و لا نسلم که هر جا که لفظ
احداث استعمال یابد مراد از ان همان کفر معنوی باشد که تبدیل و تغییر دین معبر از انست چه
در ما سبق جلوه ظهور یافته و پرتو بروز تافته که این لفظ را بسیار از بزرگان دین در حق خویش
بلکه انبیا سابقین آورده اند هرچند اقتصار احادیث در سابق گذشته لیکن برای تنبیه مولف باز ذکر
بعضی و اعاده بعضی دیگر مناسب بهم تخمین حدیث حضرت امیر است و قد مر من قبل و تازه است
که در کتاب مستطاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا مرویست عن المسیب بن عبد خیر عن ابیه
قال قام علیّ فقال خیر هذه الامة بعد نبیها ابو بکر و عمر و انا قد احدثنا بعدهم
احداثا یقضی الله فیها ما یشاء و از انجمله حدیث امام صادق است که کلینی در کافی روایت کرده
و در ما سبق گذشته انفاس نفیست عن ابن یعفور قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول وهو رافع یده الی السماء رب لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا و لا اقل من ذلک
فما کان باسرع من ان تحدر الدمع من جوانب لحیته ثم اقبل علیّ فقال یا ابن
ابی یعفور ان یونس بن متی وکله الله تعالی الی نفسه اقل من طرفة عین فاحدث
ذلک قلت فبلغ به کفرا اصلحک الله تعالی فقال لا و لکن الموت علی تلک الحال کان
هلاکا و از مجلد ثالث ترجمه بحار و دیگر کتب معتمده قوم دریافت میشود که لفظ احداث در ترک اولی
استعمال یافته الا انبیا که حضرت مولف معاذ الله بکفر معنوی حضرت یونس علیه السلام
اعتقاد داشته باشد بحث سوم آنکه انچه مولف میگوید که اکنون کجا باند اخ بر مقام خود است
و عین صدق سداد است زیرا که بعد از طی این مراحل گمان رد حدیث الحوض در حق صحابه

اعراب باقی نمی ماند بلکه مبدل بیقین میشود چه براء بن عازب هرگز بر اصول اهل الحق مورد حدیث الحوض نتواند شد و این امر بر اهل حدیث پر ظاهر است زیرا که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بروایات متعدده منقول است که فرمود بدوزخ نخواهد رفت احدی از ایشان که زیر درخت خرما بیعت کردند چنانکه گذشت و دیگر مناقب وی نیز در روایات معتبره منقول است بس بشهادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جنتی است محال است که ملائکه عذاب بروی مسلط شوند و او را برای عذاب و عقوبت بسمت دوزخ برند و اگر در معنی حدیث مذکور شرط صدور اعمال صالحه مثلا افزوده شود پس برای مقبولین بسائی امامیه نیز این حدیث علی الاطلاق منقبت نباشد و حالانکه متتبع کتب ایشان مثل فهرست شیخ و خلاصه و تلخیص و تذکره و منهج المقال میداند که اکثر علمای رجال امامیه مثل این بزرگان در مناقب مقبولین خویش و توثیق و تعدیل آنها این امور را که فلانی در بیعة الرضوان حاضر بوده و فلانی در جنگ بدر و فلانی در احد شریک شده الی غیر ذلک مطلقا می رانند و قید اضافه نمیکنند و نه حسن سیرت او را تتبع می نمایند و حال آنکه مقبولین ایشان بروایت ابو سعید که فرات بن ابراهیم در تفسیر آورده از صدق سزاوار بلکه تصدیق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رضیرا نیامده اند تا باعمال صالحه دیگر چه رسد بخصوص روایت آنکه هرگاه آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین نزول اجلال یافت حضرت بیاران خویش خطابا فرمود و گفت دانستید که این در حق کیست حضار الناس نمودند که بجلال کبریائی الهی ما را علمی نیست مگر ابو دجانه گفت که جمیع اصحاب تو باین صفت متصف اند و ایمان و تصدیق تو نموده اند حضرت تکذیب او نمود و آیت را بذات خود مخصوص فرمود و وجه دلالت این روایت بر آنچه گفتم از قسم بدیهیات اولیه است علاوه حال براء بن عازب از کتب رجال اهل سنت خود معلوم است که خیلی متورع و متقی بوده و خوف و خشیت الهی بر وی استیلا یافته اگر نظر بتواضع و هضم نفس احداث را بخود نسبت داده باشد عجب نیست آنچنانکه گذشته خود جناب امیر با آنکه در خلافت خود براه صواب رفته بود احدثنا احداثا و تکسر مینمود که از مدت

فتنه ها و نوبت جهاد کفره و مشرکین شهید و مخلصین و مقلدین نجی در الجمعه متکلم مع الغیر است یا
احداث میکرد و معاذ الله که دامن ساکنش بلوث احداث ملوث یعنی تبدیل و تغییر شرع و کفر
معنوی ملوث باشد و ازینجاست که در حق عارفین و اصلین نظم کرده اند شعر عبادت را برقع لیسان
زدن نشتی اعمال را لوح و قلم داشتن را پس ارباب که از خرمن فیض صحبتها مثنوی کرم الله
وجهه خوشه ها بر داشته اگر نسبت احداث بخود نماید بلکه ور در زبان باز دل نخواهد بود صحبت
چهارم آنکه انتساب عیبی گناهی مخصوص بطرف خود موقوف بر اختصاص آن در قضای
اوقات نیست مثلاً اگر فیما بین احباب سخن از آن سر رود که فلانی خیلی متقی و پرهیزکار است پس او
می گوید استغفر الله من سخت گنهکارم و شما در انتساب تورع و تقوی بمن تحقیق وارید الی غیر ذلک
من العبارات و هرگاه سخن در تعیین عبادات و افعال حسنه جاری میشود که زید کمال حقیقت دارد
و راه احسان کما ینبغی می سپارد و پای ثبات در معارک دشمنان فشرده و در جهاد کفره قصب السبق
سبق از امثال و اقران خود برده میگوید که من بانواع فسق و معاصی مبتلا میباشم و در
نزد ولی مثل من هم الکبائر و نادر الوجود میشمارند بلکه همه وش حقا میدانند و چون کلام در استعداد علوم
و فضیلت و تبحر میکنند میگوید که من جاهل مطلق و حرف ناشناسم بلکه کند فهم ترا شم الی غیر ذلک
انچه حضرت مولف گفته که این نمی باشد که گناهی مخصوص را بخود نسبت دهند و حیر منع است بلکه
میتوان گفت که این انتساب معاصی مخصوص بطریق تجاهل مردم هم موقوف نیست پیش خالق الارض و السموات
و دانای نهان و آشکار نیز ارتکاب معاصی معینه را ابتدا از نسبت بخود میتوانند گرو فاضل جابلسی در
کتب مطبوعه خویش مثال انهم را از باب خوشامد معاذ الله پندارد و قابل مضحکه شمارد چه مینی که
جناب سید الساجدین حضرت امام زین العابدین در ادعیه صحیفه کامله که عند الامامیه زبور آل محمد
اهل بیت طاهرین است و قد مر تفصیله فی صدر الاوراق میفرماید فلما ان الشکال عنانی
فی سوء الظن و ضعف الیقین و انی لا اشکو سوء مجاورته لی و طاعة نفسی له

واستعصمت من ملکته از این کلام هدایت و خلوص التیام صاف پیدا و هویدا است که
اعتقاد حضرت امام درباره خود آن بود که شیطان لعین عنان نفس مبارکش را بقبضه خویش گرفته
و بسبب مجاورتش آنجناب بمقر حرمان بلکه ضعف یقین و اذعان که راس جرم و خطا است گشته
اکنون حضرت مؤلف ارشاد فرماید که درین انتساب نسبت گناه مخصوص که بالاتر
از معاصی و حصول کبایر باشد هست یا نه و این در قسم اول باید شمرد یا قسم ثانی و اگر این کلمات که برقت
تضرع و زاری بدرگاه باری عز و جل عرض کنند خارج از باب النزاع گردانند یعنی که در روبروی احباب خصوصا
کسانیکه در صدد مدح شخص باشند مذکور شود نیز از ما نحن فیه خارج خواهد بود چنانچه بو انیمعنی از مجلس
پنجم شهید ثالث امید بالغ نگشته نیز از محل بحث پنجم آنکه هرگاه جایز نیست که کدام گناه مخصوص
غیر واقعی را با منسوب بخود سازد خاصه وقتیکه انتساب آن باغیار هم باشد پس بمرحیرتم که حضرات
معصومین گناهی که خواسته اند که در حقیقت بر تحقیق مؤلف بلسان شرع بر تغییر و تبدیل و ردین که بلزوم
کفر معنوی است اطلاقش می آید بحضرت یونس علیه السلام چگونه نسبت داده اند چنانکه در موضع متعدده
دانستی کنون اگر مراد از احداث ترک اولی است کما یدل علیه ما ورد فی البحار پس اعتراض
حضرت مؤلف از اصل مقلوع و مقموع باشد والا کفر معنوی حضرت یونس کفر ظاهری و باطنی
کسانیکه درباره آنجناب چنین زبان درازی کردند لازم می آید معاذ الله من ذلک آمدیم بر اینکه
چون حدیث درباره حضرت یونس علیه السلام مروی شده بنا بر ضرورت اعتقاد بعصمت انبیا
لامحاله بر ترک اولی محمول خواهد بود و هرگاه بر این حارث شرکا او بالاتفاق معصوم نیستند
حمل حدیث بر ترک اولی و ما یماثله و یقاربه لا معنی له جوابش هر چند از فصول سابقه بر می آید
بعد انیکه فی الجمله تازگی داشته باشد آنکه اتفاق فریقین بر عصمت انبیا علیهم السلام بر تمام مقدار
کتاب لا اشتراک خواهد بود و هو هنا لا یسمن و لا یغنی من جوع کما لا یخفی علی من طالع
کتب الاصول و الفروع بلکه بر ناظرین کتب قوم مخفی نیست که هنوز علمای طائفه بر امتناع صدور

صغیره از انبیا و ائمه سهوا با هم قیل و قال دارند و کسانیکه برین امتناع اقامت ادله می نمایند
مثل مقداد و مانند او علی بن حسن شد قمی که در بحار مذکور است بیتش اشعار می رفته در سوالاتیکه نزد فاضل
عاملی فرستاده بران اعتراض میکند و میگوید اما الصغیرة فلوجهین اما اولاً فلان السهو لیس
اختیاریا فلا یکلف ترکه فلا یعد الصغیرة معه معصیة وحینئذ فلا یصح اتباعه
ولا یجب نهیه ولا ینتفی فائدة البعثة واما ثانیا فلان حصول التنفر بوقوعها من
النبی والامام سهوا فی العبادة وغیرها ممنوع خصوصا مع عدم الکثرة
واما المباح فلان النفرة فیه بالسهو منه اشد بعدا فانه علی اطلاقه لیس
مما یعد قبیحا ولا نقصا فی عرف الناس عامة الی اخره علاوه قبل ازین گذشته که اگر فقط
ثبوت عصمت شخص باعث تاویل و توجیه باشد برای حضرات امامیه درباره توجیه و تاویل اقوال مقتدایان
خویش که اکثری ازانها مانند شیطان الطاق و غیر او باعتراف اکابر علمای قوم ملقب بالقاب بوده اند
و احادیث صحیحه حضرات ائمه معصومین در نکوهش و لعن آنها صدور یافته چه معضلات و مشکلات
که پیش نمی آید مع ذلک چون برای احاد مومنین هفتاد و هفتاد تاویل و توجیه باید کرد چنانچه در افادات
ملا محمد تقی مجلسی است اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بالخصوص کبار ایشان که عظیم حظ ازین مرتبه
می بهره باشند و چگونه درباره تاویل و توجیه در حق ایشان دریغ میباید کرد و لیس هذا الذی یبدو که درین
مقام ضرور نمی دانی است آنچنان نیست که معترض فهمید بحث ششم آنکه محتمل است که
بعضی از زلات و لمم از براء بن عازب و بعضی از احباب و از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
سرزده باشد و او را بر زلات آن یکدو کس اطلاعی حاصل گشته باشد و آنها در وقت این قیل
و قال حاضر واقعه باشند ازین جهت بصیغه متکلم مع الغیر تعبیر نموده تا بر حرمت نفس که مشاهد
مشرفه حاضر شدیم و بیعت رضوان کردیم فریفته نشوند و بدعات و محدثات مردم فریب نخورند و
کلفت جواب برانها نیفتد ازین لازم نمی آید که اکثری از صحابه شریک در احداث باشند و

هذا

وهذا الحمل حمل الكلام على الموضوع له فان صيغة المتكلم مع الغير كما يطلق على ثلثة
فصاعدا يطلق على الاثنين حقيقة بالجملة از لفظ براء بن عازب ثابت نمیشود مگر آنکه بعضی از
زلات ولو فی خلوص العبادات از وی یعنی از رفقای وی که شریک بیعة الرضوان بودند صادر شده
باشد مثل آنکه در اقامت صلوة و ایتاء زکوة و صوم رمضان مبارک و ادای مناسک حج الی غیر ذلک
من الواجبات البدنية والمالية والمركبة منهما بر خلاف عادت الشان در زبان سید انس و جان قصور
و فتوری رفته باشد آن را بدین لفظ تعبیر کرده باشد پس ثابت نمی شود مگر عام و "قد عرفت مرارا
انه لا دلالة له على الخاص باحدى الدلالات الثلث و از اینجا هم رفع شد آنچه حضرت مولف تطویل
لا طائل بکار برده و گفته که انسان این نمیگوید که من اثیم یا شارب الخمر زیرا که معنی قول براء بن
عازب بیش ازین نیست که از ما زلتی و گناهی بوقوع آمده و پس غصب خلافت و فدک و معاش اهل
بیت علیهم السلام الی غیر ذلک من المطاعن التی قررت الامامیة فی حق الخلفاء الراشدین کی لازم
می آید با اینهمه در مقابله شیعیان میتوان گفت که صیغه متکلم مع الغیر از ان قبیل است که جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم لفظ ان الله معنا بر صورت خطابیه عاید قوم که مداخلت تمام در علوم ادبیه داشتند
بنا بر تعظیم خویش ارشاد نمود پس آنکه صدیق بامر تصنع را دران سمت دخلی باشد چنانچه حق
تعالی جا بجا در قرآن مجید صیغ جمع را در حق خویش تعظیما و اجلالا استعمال میفرماید و هر چند
ملاحظه این تقریب وصف لحاظ تواضع و کسر نفس درین مقام بعید می نماید چنانچه خود مولف در
حاشیه منهیه اصل رساله خویش که از خانه صدیق ایمانی منقول مهایی بدست بنده افتاده و معلوم نیست
که بجهت کدام مصلحت در طبع آن در طبع مولف تحسین نگشته می فرماید بر کسیکه ادنی ملابسه در محاورات
عرب و اردو دارد مخفی نیست که اعتذار بانیکه از صیغه متکلم مع الغیر فقط ذات خویش مراد گرفته است الا غیر قابل صفا
چه مقام مقام عظمت نمائیست که خودش را بتعظیم ذکر کند بلکه مقام مقام فروتنی است کما اعترف بذلک
الفاضل انتهی لیکن بر نکته دقیق و معنی عمیق مشتمل است که درین سطر حضرت مولف با آن نرسید

و آن اینکه براء بن عازب را اختیار این صیغه اشاره بصدور زلات و ظلم خویش بتکرار مینماید و اشعار
میکند که آنچه از من تنها صادر یافته به تکرار و کثرت گویا فعل چندکس بوده و این نکته در تواضع و کسر
نفس ادل خواهد بود نه منافی آن و دعوی شرکت دیگران درین فعل هم لازم نماید و این تاویل محض از
جانب خویش نگفته ام بلکه از تقاریر مجلسی در بحار و مانند آن استنباط توان کرد والحمد لله علی ذلک
بحث هفتم آنکه شرکت حضرت عثمان در آنچه بعضی از اعمال ذکر کرده اند و اهل تواریخ نقل آن مینمایند
وقتی باشد که تدارک آن از ذی النورین بنهج صحیح بثبوت نرسد و این قبیل قال مجیب مطاعن آنجناب بالخصوص
میشود اگر این فقرات را درین مقام باز کشائیم و جوابهای الحق که از آنها تحقیقاً نوشته اند تحریر نمائیم و بعض نقض
لغزشهای بعضی از ناواقفان فن کلام که نزد اکابر امامیه بکتابی مخصوص باشند بر نگارم از مقصود
اصلی و علت غائی این کتاب محروم مانم لهذا آن را موقوف داشته بذکر ابحاث دیگر مشغول میشوم
بحث هشتم آنکه در حال براء بن عازب چندین احتمال موجود است که ما شطری از آنها پیش بدون
ابطال منبه احتمالات امر خلافت را درین بحث درج کردن خلاف قانون مناظره و مضاد تصریح
حضرت مؤلف است که جابجا دعوی ابطال تقیه و تضلیل میکند بحث نهم آنکه هرگاه براء بن عازب
از جمله عارفین حقوق اهل بیت و معتقدین خلافت بلافصل امیر المؤمنین بود پس شرکت در احد
و بیعت خلفا مره بعد اخری نخواهد بود الا بتقیه و تقیه چون درین مقام بدلائل بسیار خاصة
بجهت تقلید و اتباع و اطاعت حضرت امام الائمه نزد شیعه از مستحسنات بود و تارکش بلا ریب
بحکم حضرت امام رضا خارج از دائره تشیع و دین و ایمان است چنانچه تفسیر امام حسن عسکری نیز
بران گواه است پس میباید که محل مزید عزت و افتخار باشد و چون حضرت مؤلف گفته که خوف و ترس
براء بن عازب ازین امر بجا بود پس میتوان گفت که بارگاه سخن معقول گفتی بلکه در تحقیق سبقتی
قدس سره کرده اند که چه ازین مقام بنیاد جمیع اعتراضات که تعلق این مورد شده از یاد آید
غیبتی که چون تقیه مشئوم افضل عبادات حی قیوم و در کثرت ثواب قریب متعه النساء محل آن

این خوف وخطر باشد ولفظ کفر معنوی بر آن اطلاق باید اگر بر بعضی از زلات و لمم اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خوفی داشته باشند چه مستبعد باشد بحث دهم آنکه از نسبت احداث
که براء بن عازب بسوی خود کرده او را از معتقدین حضرت امیر گمان برده از جماعه عارفین بحق اهل
بیت نبوی شمردن کما هو الظاهر دلیل این معنی است که حضرت فاروق را که او هم بر تصریحات
مولف نسبت احداث بخود نموده از جمله عارفین و معتقدین بزرگان باید و این هر دو بزرگ را مثل
واحد خیال کنند والحمد لله علی ذلک بحث یازدهم آنکه چون براء بن عازب درباره این
بیعت که از مستحبات و واجبات بود بجهت خوف و تقیه لفظ احداث ارشاد فرماید کما نص
المولف علی ذلک پس از اینجا بعرض ثبوت رسید که لفظ اطلاق احداث بر ترک اولی نسبت
بلکه بر واجبات نیز اطلاق میباید چه ارتکاب این تناقضات صریحه و تهافتات قبیحه بکدام وجه
حضرت مولف را پیش می آید و علتش جز این نیست که چون دل از هواداری پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
افتاده هم تقسیم حقیقی در هر مقام جز اینکه آن در کنار می نهاده و لعذاب الآخرة اشد وابقی بحث
دوازدهم آنکه بعضی وضوح سر کلام بر اکثر آنست که این هر دو احداث بر نهج واحد
باشد چون اسلوب عبارت هر دو مساوی مذکور میشود که این احداث نظر بتقیه از واجبات
بود پس میباید که احداث از اصحاب بعد وی یافته نیز از مستحبات باشد گو علتش چیزی دیگر باشد کما یفهم
الاشاره مرارا فیما سبق بل صرحت به فی مواضع فلینتبه بحث سیزدهم آنکه ضرورت سابقه
ولاحقه کما هو مفهوم خوب مقتضی آنست که بعدیت را در تمام مراتب بعدیت منفصله حمل کنند و نعوذ بالله
هرگز بعض بعد وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از اهل دنیا نبوده اند چه جای آنکه از غاصبین خلافت و محرفین
دین متین و محرفین قرآن مبین از زمره معاندین اعتقاد نمایند فاعتبروا یا اولی الابصار بحث
چهاردهم آنکه بحکم جناب مولف بتقلید جیلانی امامیه در فتح السبل معلوم شد که صحابه را جز امر خلافت
با علی بن ابیطالب خلافی نبود و از اینجا هم ثبوت میپیوندد که اصحاب ثلثه در اعتقاد توحید بار

عز و جل و نبوت حضرت خاتم النبیین و معاد و مبدء اشتند باقی ماند غصب حقوق اهل بیت و نظائر
بذلک سخن چون درین رساله همه مزخرف و واهی بر آمد ثابت شد که بهتان عظیم بود ثم الحمد لله علی ذلک
بحث پانزدهم آنکه آنچه خدام مؤلف در حمل این احداث بر خلیفه ثالث و صحابه اعتراضات
کرده و ملخص آن اینست که جواهر الفاظ حدیث براء بن عازب آنرا متحمل نیست چه بعد هیچمدان آنهمه را
بر سر و چشم گذاشته می گوید که اکنون احداث معاذ الله بخلفای راشدین یا جفاة اعراب و ضعفاء مسلمین
منسوب خواهد شد یا بر ذمه مقبولین اهل تشیع خواهد افتاد و چون بعنایت سبحانی و تائید
آسمانی امر اول باطل ست ثانی یا ثالث البته متعین خواهد بود و وجه بطلان آنکه نزد مؤلف ازین
احدثنا و تحدثون همان احداث و نسبت قائلی هر آنست که در حدیث الحوض واقع است پس چون حدیث
الحوض هیچگونه بر خلفا بر اصول اهل حق و اهل تشیع کما سیجی مفصلا منطبق نیست اینهم منطبق نباشد
و هو المطلوب بعد ازین حضرت مؤلف را اختیار کلی است خواه حدیث براء بن عازب را بر جفاة
اعراب تطبیق دهد و در تاویل قیود حدیث مذکور باب تسویل کشاید یا بکمال طیب خاطر بمقبولین خود
منطبق گرداند و انشاء الله تعالی عنقریب در مسلک ثانی دلایل این امر اخیر مسامع امامیه را منتج شد
بلکه نمک بر جراحات ایشان می پاشد و بحمد الله که بدین اهتمام این معضلات وا کرده می شود
زیرا که احداث را در کفر معنوی حصر نمیکنیم بخلاف مؤلف کما عرفت مفصلا فتدبر و تشکر
بحث شانزدهم آنکه اینهمه احادیث را گرد آوردن و دعوای آن نمودن که برای احداث
خلفای راشدین نتیجه اینهمه حدیث بهتر از هزار دلیل است حضرت مؤلف را بتقریریکه آنفا
گذشت مضرت دارد زیرا که چون هر دو حدیث لاحق راجع بحدیث سابق باشد کما نص علی ذلک
مراد او آن اصول فریقین بر خلفای ثلثه اصلا منطبق نیست پس غیر از جفاة اعراب
یا مقبولین شیعه از زمره اصحاب محلی برای آن قرار نخواهد یافت کما عرفت مجملا و ستعرف مفصلا
انشاء الله تعالی بر اهل دانش و بینش مخفی نیست که چون باظهار مؤلف این دلیل که سراسر

بجنس نیست بهتر از هزار دلیل باشد پس حال باید او که بلکه الضین امام اعظم شاخ بیمر اجعت باشا
این کتاب بهت و صحیح میباید والحق یا منتهی تختم الطاب آن نمی به بحیث نفستدیم انکه
هر چند حضرت مؤلف در اطلاق لفظ روافض در حق خود و سائر صاحبین خود معنی تعریض قصد کرده
لکن المنة لله که اجری الحق علی لسانه حیث یلزمه مما اطلقه فی شأنه ما انا بصدد اثباته و القائه تفصیلا ببیان
و تحقیق این مقام آنکه جامع تفسیر حضرت امام حسن عسکری در وضع بگردن راوی یعنی ابو الفضل بن شاذان
بن جبرئیل بن اسمعیل ... در ذیل تفسیر کریمه بلی من کسب سیئة و احاطت به
خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون میگوید قال الصادق علیه السلام ان
عمار الدهنی شهد یوما عند ابن ابی لیلی قاضی الکوفة للشهادة فقال له القاضی قم
یا عمار فقد عرفناک لا تقبل شهادتک لانک رافضی فقام عمار و قد ارتعدت
فرائصه و استفرغه البکاء فقال له ابن ابی لیلی انت رجل من اهل العلم و الحدیث ان کان
یسوءک ان یقال لک رافضی فتبرأ من الرفض فانت من اخواننا فقال له عمار
یا هذا ما ذهبت والله حیث ذهبت و لکن بکیت علیک و علی اما بکائی علی
نفسی فانک نسبتنی الی رتبة شریفة لست من اهلها زعمت انی رافضی و یحک
لقد حدثنی الصادق علیه السلام ان اول من سمی الرافضة السحرة الذین لما شاهدوا
آیة موسی فی عصاه آمنوا به و اتبعوه و رفضوا امر فرعون و استسلموا لکل ما نزل
بهم فسماهم فرعون الرافضة لما رفضوا دینه فالرافضی من رفض کل
ما کرهه الله و فعل کل ما امره الله فاین فی الزمان مثل هذا فانما بکیت علی نفسی
خشیت ان یطلع الله تعالی علی قلبی و قد تلقبت هذا الاسم الشریف علی نفسی فیعاتبنی
ربی عز و جل و یقول یا عمار اکنت رافضا للاباطیل عاملا للطاعات کما
قال لک فیکون ذلک مقصرا لی عن الدرجات ان سامحنی و موجبا لشدید

العقاب على ان نافستني الا ان يتداركني موالي بشفاعتهم واما بكائي
عليك فلعظم كذبك في تسميتي بغير اسمي وشفقتي الشديدة عليك من عذاب
الله ان صرفت اشرف الاسماء الى ان جعلته من ارذلها كيف يصبر بدنك على
عذاب كلمتك فقال الصادق عليه السلام لو ان على عمار من الذنوب ما هو اعظم
من السموات والارضين لمحيت عنه بهذه الكلمات وانها لتزيد في حسناته
عند ربه عز وجل حتى يجعل كل خردلة منها اعظم من الدنيا الف مرة انتهى

یعنی روزی بخدمت امام صادق حکایت عمار دهنی بذروه عرض رسانیدند که قاضی کوفه یعنی ابن
ابی لیلی شهادت ورا قبول نکرد وگفت که تو مذهب رفض داری پس لرزه براندامش افتاد وگر
زاری آغاز نهاد وقاضی خطاب نمود که اگر ترا نام رفض بد می آید باید که بمقتضای علم وعمل تو کهی
وازبرادران هاشمی عمار گفت گریه من بدین جهت نیست بلکه برای تو وبرای نفس خود است چه
اول آنکه از حدیث صادق علیه السلام معلوم شده که این لقب بر کسی است که از جمیع مناهی الهی
دست شوید وجمیع اوامر وی بجا آرد وازینجاست که اول این لقب بر ساحره فرعون گفتنی
که ایمان آوردند بعد مشاهده اعجاز موسی علیه السلام از دین فرعون رجوع کردند مقرر شد لیکن
خود را لایق این لقب مبارک نمی یابم اگر برین لقب سکوت کنم خوف آنست که در قیامت
درجات من کمتر شود یا بعذاب الهی گرفتار آیم وگریه من بر تو بجهت دروغگویی تو در حق من شفقت
است که اشرف القاب را ارذل آن قرار دادی چگونه بدن تو بر عذاب این گناه صبر تواند کرد امام
صادق فرمود که اگر گناهان عمار از آسمانها وزمینها زیاده تر بودی ببرکت این کلمات محو گشتی
ودر روز قیامت حسنات عمار چندان مرتبت خواهد یافت که هر یک دانه آن هزار بار از دنیا بزرگتر خواهد
گردد انتهی مفاد وازینجا حال مولف وامثال علمای او که بنا بر استحقار این لقب بسنیان
می شدند وخود را از ان دور دور می کشند کما سیجی انشاء الله تعالی بوضوح می پیوندد

حالیا ملخص بلکه در روایت و حدیث جناب خاتم المرسلین بخطاب خاتم خلفاء الراشدین در باب
رفضه فرموده از کتب اهل حق باید شنید که قومی پیدا شوند و اصحاب مرا بد گویند و در جمعه و جماعت حاضر
نشوند لقب ایشان رافضه باشد باید که ایشان را بجزای اعمال شان رسانی و عنقریب باشند بدبهیات اولیه
روشن میشود که حق بجانب اهل سنت است که این لقب را از بدترین القاب و اهل آن را بمقتضای احادیث
بلکه آیات قرآنی نیز اخس افراد کاینات اند زیرا که حضرت زید شهید که در تقدس و تورع
ایشان شکی نیست و شیخ مفید در ارشاد و دیگران در غیر آن بمناقب جلیله آن بزرگ رطب
اللسان اند این لقب مبارک را در حق اکابر امامیه باظهار محدثین فریقین علی رؤس الناس بزبان
آورده در اینجا بر کلام صاحب مجمع البحرین و مطلع النیرین و مانند او اکتفا مینمایم که استیعاب شواهد
او بجهت کثرت متعذر است وهو هذا وفی الحدیث ذکر الرافضة والرافضی وهو فرقة
من الشیعة رفضوا زید بن علی علیه السلام حین نهاهم عن الطعن فی الصحابة فلما
عرفوا مقالته وانه لا یتبری من الشیخین رفضوه ثم استعملوا هذا اللقب فی کل من غلا فی
هذا المذهب واحل الطعن فی الصحابة انتهی و از اینجا خیال مؤلف در بعضی از اوراق که ازین [illegible]
صدیق ایمانی او بهم رسیده یعنی امثال این احادیث که در کتب سنیان در مذمت روافض مروی است
مجعول و موضوع الشان است زیرا که روافض و رافضه محاوره مستحدث است که در زمان زید
شهید واقع شد انتهی همراه حدیث عمار دهنی که در تفسیر امام حسن عسکری روایت نموده اند غلط
بر آمد زیرا که مراد از لفظ حدیث که در عبارت مجمع البحرین واقع شده اگر احادیث پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم کما هو المتبادر عند الاطلاق فهو نص فی المقصود و اگر احادیث حضرات
ائمه هدی است فهو ایضا یستلزم المطلوب مگر ندیده که اصول اربع بلکه اربعمائه در هزار خبر
صریح ثابت کرده بلکه ابواب و فصول در بعضی عقد کرده اند که صد اول علوم این متبحرین بهمان [illegible]
منتهی می شود کما قال الله تعالی فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا و بعضی از کلمات کتاب شیعه در

صدر این اوراق در مبنا گذشته و بعضی از مسلک ثانی خواهی شنید ان شاء الله سبحانه پس
بدون فرق که فرقه روافض را احادیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که اخبار از غیب بود چنانکه دانستی چگونه این
حضرات حکایات آنها بیان نموده باشند چنانکه آنها با قدسی نبوی بدون وحی آلهی بسیار کسب باین خبر
علمی یکشوده اند و علی ای التقدیر مراد از این که قدح روافض است بما هو المتبادر یا مدح چنانچه عبارت از آن
تقریر کرد و چون شق ثانی باطل است اهل تشیع باشد اما بطلان ثانی پس از آنکه مستلزم نهایت
حضرت زید شهید است که بشهادت و مقبولیت بلکه رستگاری هزاران کس از گناهکاران شیعه
او در تصانیف این معلم و مجالس المؤمنین تصریح واقع شده پس متعین گشت که قدح روافض را حاد
سید الرسل مرود یافته و بعضی ملقب شدند اثنا عشریه باین لقب بزبان حضرت زید شهید
ظاهر شد نور اعجاز نبوی تافته و سلب رفض از اثنا عشریه گردید گوئی ملاز بین پیغمبر صلی الله علیه و
آله و سلم خصوصا شیخین غلو دارند مثل النسل اخ ذ اثبات است پس حتی قول حضرت زید رفضتمونی
فانتم الروافض همین است که چون شما سب اصحاب پیغمبر خدا را ثواب پندارید و بجهت عدم تبری من از
ایشان بیعت مرا نگه داشتید پس لامحاله همان فرقه هستید که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بظهور
آنها خبر داده و مذمت و قبایح آنها یاد فرموده علاوه عقل رزین کی تجویز این معنی تواند کرد که حضرت
سید الساجدین روافضی را که بدگوی اصحاب است بنیکی یاد فرماید و مؤید همین است حدیثی آخر که در
کتاب جامع الاخبار مرویست و مضمونش اینست که هر کس که مرا بدگوید او را قتل کنید و هر که اصحاب
مرا بدگوید او را تازیانه زنید و مثل این حدیث خصوصیتی بکتاب مذکور ندارد بلکه صحیفه رضوی بلکه مانند
آن هر کتب گذشته کما صرح به محمد بن ابی زید بن عربشاه العلوی الورامینی فی تصانیفه پس ثابت است که اجله
اهل حق از جناب مصطفوی صلی الله علیه و آله و سلم بخطاب مرتضوی در ذم روافض روایت کرده اند
و قد عرفت من قبل عین حق و صواب روایات مدح ایشان مستلزم عقوبت و عذاب و مجاهد ال
کفر جناب امیر المؤمنین بمقتضای امر خاتم المرسلین صلعم در ایام خلافت خویش مهاجا لکن مجرا

احمال موجد این مذهب و اتباع او کوشش فرمود نظر بروایات فریقین گفتگو درین است که آیا آن
شقی را بعد تهدید باحراق جلا نمود یا بآتش سوخت فاضل کشمیری در جلد اول نزهة مدعی امر ثانی
شده و گفته که در کتب معتبره سنی و شیعه تصریح است که حضرت امیر المومنین عبد الله بن سبا و اشیاع
او را بآتش سوخته و برین دعوی شواهد ذکر کرده که در اثنای آن واقع است فقیل انهم طائفة
من الروافض السبائیة ادعوا ان علیا رضی الله عنه اله وکان رئیسهم عبد الله
بن سبا وکان یهودیا فاحرقهم انتهی ملخصا بسترا کتب خویش نقل کثیری عجز ثابت
کرده که حضرت امیر آن ملعون و اتباع او را بجهت انکار توبه از مقالات خود شان احراق فرمود چون
این مقدار وهن شنین سامعین و ناظرین شد حالیا دو سه حرف از کلام مجلسی در تذکرة الائمه ذیل
احوال حضرت زید شهید باید شنید تا در اعتبار مقوله صاحب مجمع البحرین هیچ کس را اطمینان قلب [illegible]
دهد و الغرض که فاضل مجلسی را در ان مقام پیش آمده بلکه کلام او متناقض گردیده [illegible]
وضوح باید دان کلام اینست بدانکه اهل کوفه حیله منافقین زدند و دعوی تشیع میکردند و با حضرت
امیر المومنین و امام حسن و امام حسین آن ماجراها کردند که شنیده اید و آن ملاعین دشمن [illegible]
بوده اند هر چند خواستند که بر ایشان خروج کنند نتوانستند [illegible] تلبیس [illegible]
[illegible] یکبار از شیعیان رفتند و گفتند که شما میدانید که امر بالمعروف واجب است [illegible] ظالم
که بنی امیه کردند و ما را از خلق برآوردند این فرض عین است که بر ایشان خروج کنیم و اگر خروج
نکنیم کافر باشیم قومی از شیعه فریب خوردند غرض ایشان آن بود که اهل بیت را [illegible]
کشند حیله رفتند پیش زید و چندان الحاح کردند که زید رغبت کرد در خروج با وجود آنکه حضرت
سجاد با و گفته بود که مبادا خروج کنی که [illegible] کاری نمی سازی [illegible] میکشند و بکناسه کوفه بر دار
میکشند کوفیان با تو یاری نخواهند کرد و این کار تمام نمی شود و از توفیق تا اولاد عباس
قبول نکرد و مردمان ورا نگذاشتند و بیرون شد [illegible] از ایشان [illegible]

سوار و پیاده با وی سوگند خوردند چون زید خروج کرد و با آن لشکر بدر جامع کوفه رسید جمله زید را
تنها گذاشتند و گریختند مگر قلیلی چون زید آن حال دید گفت رفضونی یعنی مرا گذاشتند و رها کردند از آن روز
شیعه برافضی موسوم شد انتهی قدر الضرورة من کلامه لتائید قول صاحب مجمع البحرین و ازین مقام
عاقل علمی را بشارتی تازه بدست آید که اکابر امامیه قدیما و حدیثا می گفته اند که کوفیه همه شیعیان
بودند و کوفی الاصل بودن دلیل تشیع است و هرگاه محبت و ولایت ائمه را عرض کرده بودند
غیر از کوفیه اختیار نکردند چنانچه از مجالس و غیر آن واضح است و خود ملا مجلسی در رساله تحفة الزائر
گفته که در حدیث معتبر از حضرت صادق منقول است که حق تعالی عرض کرد ولایت ما را بر اهل شهرها
پس قبول نکردند مگر اهل کوفه و در حدیث معتبر از امام حسن منقول است که بقدر جای پا در کوفه نزد
من بهتر است و دوسته میدارم از خانه که در مدینه داشته باشم و در حدیث معتبر از صادق علیه السلام
منقول است که ستون پنجم یعنی از ستونهای مسجد کوفه مقام جبرئیل است انتهی بلفظه و ازین قسم
احادیث بسیار در تصانیف او از حضرات ائمه عالمین ما کان و ما یکون مندرج است چون ملا مجلسی خود
حکم بنفاق جمیع اهل کوفه کرده چنانچه از عبارت تذکره و انتهی التنبیه بدرجه ثبوت رسید که شیعیان
منافقین اند و معلوم شد که مثل سایر السنه اهل حق که هر کرا از شیعه کافیم منافق بر آید مبنی بر
تعصب نیست و اگر خدای عز و جل میخواهد او را دیگر بر نفاق اکابر این قوم که بنیاد مذهب رفض
را در ابتدا موسس کردند در خاتمه مسلک ثانی خواهی دید افسوس که قلوب اهل نفاق ازین مقدمات
حصه شاکی شود و هنوز دعوی مزید ولای اهل بیت در روز بان میگردد و فای حدیث لعنة الله منوفا
و از مستندات این فصل است آنچه در کتب اخبار ایشان بتاویل توریه و تقیه مروی شده که روزی بعضی از اهل
رود بر امام صادق علیه السلام یکی از شیعه گفت که در حق عشره مبشره چه اعتقاد داری اظهار
نمود که ایشان را به نیکی یاد میکنم سائل گفت من ترا بجهت بغض صحابه رافضی می پنداشتم شیعی جواب
داد که لعنت خدا بر کسی باد که احدی را از اصحاب دشمن دارد و هر که با عشره مبشره سوء ظن بهم رساند

لعنت خدا و تمامی ملائکه و بنی آدم بر وی باشد الخ و هرچند جامع تفسیر امام حسن عسکری هم ازین قسم
روایات آورده لیکن تاویلاتش نیز دارد کرده پس واضح شد که تعبیر امامیه چین بر جبین افگندن و برا
فروختن از استماع این لقب مبارک که از قدیم الایام نزد حضرات ائمه نیز بانبساط تمام مذکور میشد
بدتر از دشنام مادر و خواهر دانستن بر جهل و یا تجاهل اکابر شیعه دلالت دارد چون کتب قوم برین فواید
جلیله و عوائد جزیله مشتمل است میخوانند که بدست الحق بعبارت هم نهد از وصایای فاضل مجلسی
است که کتاب حق و را هرگز بسی بنا بدواد و بحمد الله که هرچند در اخفای این مطالب سعی وافر بتقدیم رسانند
فائده بران مترتب نمی شود و ناموس تحقیق اکابر قوم بر باد میرود و ازینجا کالشمس فی رابعة النهار
آشکار شد که افادات فاضل طبرسی یعنی حسن بن علی صاحب کامل بهائی که آب در چشم نداشته و تعصبا و
عصبیت بر بصر بصیرت گذاشته از جنس مضحکات و خرافات بلکه ضرطات بعیر و فسوات حمیر است حیث
قال اما هر وقت که اهل سنت امامیه را رافضی خوانند شیعه ایشان را رافضی خوانند و چند لقب دیگر
زیاده کنند اول خارجی دوم ناصبی سوم یزیدی چهارم جبری پنجم مشبه ششم منافق هفتم مروانی هشتم
قدری نهم دشمن اهلبیت یا ظالم آل محمد دهم حطب جهنم یا مانند آن انتهی بلفظه خدا را اندک انصاف
فرمایند که تلقیب اهل سنت بلقب رافضی بکدام معنی ازین هر دو ممکن است هیهات رمد تعصب
مانع از حق بینی و حق گوئی شده و عداوت و عناد اصحاب امجاد علمای شیعین بلکه اکابر ایشان را
چنانچه بر ناظرین مجالس المومنین پوشیده نیست از کجا بکجا برده چون قاضی کوفه عمار را رافضی گوید و
آن بیچاره از راه انصاف خبر جناب پیمبر بدهد معاذ الله حقیقة کسی لایق این اسم نپندارد و قاضی از جهت
تذلیل این نام و کسر شان این لقب مستوجب جهنم اعتقاد کند حشر فاضل طبرسی و اتباع و اشیاع او که
اهل سنت را رافضی گویند غیر از یزید و شمر و عبید الله زیاد بدگهر بکدام کس خواهد بود سینه و تون
وبال مرهم نها و الله عزیز ذو انتقام اما نسبت خروج و نصب پس حال آنکه از کتب سندا و لقد تقرر
در مقالات اهل عالم کما سبقت الیها الاشارة فی صدر هذه العجالة ظاهر و باهر است که

خارجی کسی است که با عثمان ذی النورین و ام المؤمنین عایشه صدیقه و حضرت ابو الحسنین معادی باشد
همچنین در عقاید دیگر که تعلق با الهیات و مانند آن دارد مثل انکار حوض و رویت و بودن سورهٔ یوسف
از قرآن مجید بجهت حکایت عشق زلیخا مخالف اهل سنت باشد و ناصبی شخصی است که با اهل بیت نبوی
و ذریت مرتضوی من حیث الاعتقاد دشمن بود و در ریختن خون ایشان حلال داند و در بدگوئی ایشان
دقیقه فرو نگذارد یا با شیعیان ایشان از جهت اتقیا و محبت با ایشان هم نه از جهت مال و منال
دنیا عداوت بهم رساند و علی هذا القیاس در مذهب اهل سنت از همه الوات منزه واقع شده ندانی که
تنزه ایشان از امور سابقه مثل بدیهیات اولیه است اما تنزه ایشان از عداوت شیعه من الحیثیة
المذکورة التی یدل علیها البصر و ایاتهم الموضوعة کما لا یخفی علی من طالع التنزیه للکشمیر فهو ایضا
کذلک زیرا که قدیما و حدیثا طایفه متشیعین را درین نسبت تکذیب میکنند و بشبیه ابلیس و شیطان تعبیر
مینمایند چنانچه تصانیف امام شمس الدین ذهبی و منهاج شیخ الاسلام ابو العباس و صواعق محرقه ابن حجر
هیثمی مکی و صواقع خواجه نصر الله کابلی و تحفه علامه دهلوی رحمة الله علیهم اجمعین بر این گواه است وکفی
بالله شهیدا و اگر با اینهمه طهارت ذیل اختلاج قلب اهل وسوسه زوال نپذیرد پس ما همه فرق
مذکوره از روافض و خوارج و نواصب همه را مستحق لعن میکنیم یا شما لعن اینها کنید و ما بشما بگوئیم لیکن از شما
این لعن و تبرا در باب اهل فضل امکانی ندارد لما مر و جهش مع ذلک این است که حال ما در محبت و منقبت
اهل بیت می بینید و آنچه از اساطین این مذهب در بارهٔ اهل بیت علیهم السلام صدور یافته بو عیان
دیده اید می شنوید بر وی مخفی نیست که انتساب خروج و نصب با ایشان بهتان است کما لا یخفی
علی من تتبع کتب القوم و قد علمت سر مرا از تحقیق این بحث را که ناصبی در حقیقت کیست
در رد کتاب مطبوع مجتهد جالسی مفصل تر ازین نوشته ام چنانچه بر ناظرین پوشیده نیست
اما اطلاق لفظ بدعتی پس اگر از اهل سنت که اهل حق معتقد استحقاق خلافت حقه
او می باشند بس بطلان آن از شرح عقاید نسفی و شرح مقاصد و صواعق محرقه و مانند آن باید

التفاو

اتفاق علمای اهل حق بر فسق و سب بلکه کلام در اینست که او کافر شد یا نه بسیاری تکفیر او کنند
و بسیاری توقف نمایند و جمعی بفسق او قائل شوند و از اینجاست که علم الهدی امامیه اجماع همه کس بر عدم ضلالت حقیقت
و استحقاق او در شافی نقل میکند و قد نقل فی البحار الغضایب و در اطلاق لفظ یزیدی بر اهل
سنت تکذیب علم الهدی لازم می آید فاختر ایهما شئت و اگر وجهش آنست که بعضی از ق با
بیعت او کردند و بعضی از مناصب شرعیه از نواب او یافتند باز اعتزال اختیار کردند پس بعد از
تسلیم بیعت و مانند آن لایق تر آنست که این لفظ برای حضرات شیعیین اطلاق نمایند زیرا که بر طبق
روایت مجلسی در بحار و دیگر کتب معتمده فرزند ارجمند مرتضوی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
جمع اسم و کنیت خود را در حق وی تجویز فرموده و بسیار از مناقبش در کتب ایشان مروی است
و یکی از آنها از دعوت شهید کربلا صریح اغماض کرده بکمال طیب خاطر نزد یزید رفته بلفظ امیر المؤمنین او را
بار بار یاد فرموده لکوک دراهم و امتعه نفیسه از وی تحصیل نموده اما اطلاق جبری
پس حاشا که اهل سنت متصف بآن باشند بلکه اسفار و مجلدات معتمده کلامیه ایشان برای ابطال
مذهب جبر دلیلی است روشن بلکه خواص ایشان جعل سیرت را علاجی نمی توان کرد ولی این لقب در
حق امامیه سزاوار است که حدیث طینت را بجهت حسن سیرت معتقد اند بکمال و گویند که
عبادات اهل سنت بجانب ما باز می گردد و گناهان ما در اعمال سنیان محسوب شود و هل هذا
الا جبر صریح و ظلم قبیح الی غیر ذلک من الروایات و الاعتقادات الفاسدة اما اطلاق
لفظ مشبهه پس آنهم درباره قدمای امامیه حقیقة و متاخرین ایشان بعلت و اشربوا فی
قلوبهم العجل احری و الیق باشند زیرا که پیشوایان ایشان یا مثل هشامین و شیطان الطاق حضرت
جل مجده را بجسم بمعنی ابعاد ثلثه وصف میکنند و بجز شبیر تمامی جسم او را تعالی عما یقول الظالمون
علوا کبیرا بهایش مینمایند و اعلا را او مجوف و اسفل را خالی و کاواک قرار میدهند و برین همه کفریات کتب
اصول ایشان مثل کلینی و غیره دلالت تمام دارد و لعن کردن ائمه علیهم السلام بعد استماع

این خرافات ادل دلیل بر آنست که کسی بر اینها تهمتی نهاده بخلاف سلف صالحین اهل سنت
که در حدیث و تفسیر و فقه پیشوایان ایشان بوده اند زیراکه منتهای عقاید بعضی از ایشان آنست که می
گویند که لفظ ید و عین و جنب که در قرآن و حدیث برای حق تعالی اطلاق شده معتقد آن هستیم و
تاویلش نمیکنیم و بلا کیف میدانیم نه مثل دست و جنب خود اعتقاد میداریم چنانچه حضرت مرزا محمد کشمیری تصحیح
این عقاید و ستایش و محمدت ایمه هدی کرده اند امید هر فاین هذا من ذاک اما لفظ منافق که ظاهر
چیزی دیگر و باطنش چیزی دیگر است پس مصداق آن نیست که علی الاطلاق غیر از امامیه که در تقیه و نفاق
بسر میبرند و اعنی همین دین و ایمان ایشان است بکسی فی من کسی هستند و میشوند یخادعون الله والذین
امنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون اما لفظ مروانی بن بعینه بدستور
لفظ یزیدی است چه شق اول صریح مخالف تصریحات محققین ایشان است و در شق ثانی چرا هم
که درباره جناب امام زین العابدین که با سلاله مروانیان بیعت فرموده بلکه ابتدا عا
آنها بیعت را مقدم داشته چه لفظ خواهند گفت معاذ الله من ذلک باقی ماند قدری و دشمن اهلبیت
و حطب جهنم اینها از خصائص حضرات امامیه و خوارج و نواصب خذلهم الله اجمعین است اليس لغيرهم نصيب في
ذلک زیراکه در احادیث فریقین قدریه مجوس هست گفته اند و مجوس تعدد خالق رفته اند و میگویند که
خالق خیر یزدانست و خالق شر اهرمن چنانکه امامیه خالق جواهر خدا تعالی میدانند و بنی نوع
انسان بلکه هر سگ و خوک را خالق اعراض اعتقاد میکنند و چون بسیاری را از اولاد امجاد پیغمبر صلی
الله علیه و آله وسلم دشمن دارند و در حق خلاصه اهل بیت آنچنان روایت کنند که نواصب و خوارج
هم شرمنده باشند و نیز باعتراف مجلسی در لوامع و تذکره خلفای جور از امامیه بوده اند پس اینها هم
حطب جهنم باشند و هم دشمن اهل بیت اینست حال اکابر علمای قوم که مطاعن ایشان همین قدر
پوچ و باد و هوا بلکه در بی ثباتی مثل نقش بر آب مانند تمایش سراب الحمد علی ذلک انچه مطاعن اهل حق
بر روایات خود هم فراهم می آرند بدلالت اصول شان نیست و نابود میگردد و بعد ازین خرافات

که حاشیه والنسبی فاضل طبری مذکور گفته که اگر جملهٔ اهل عالم جمع شوند وخواهند که بر شیعه جرمی و
خطیئتی اثبات کنند نتوانند کرد الا آنکه گویند ایشان ابوبکر را خلیفه ندانند یا از خلافت وی تبرا می کنند
انتهی مقاله سبحان الله با اینهمه عیوب خانگی‌ها فاضل طبری مقتدای طائفه درین عبارت چنانکه ظاهر است
دعوی عصمت برای شیعه میکند ازینجا معلوم توان کرد که عصمت از خصائص انبیاء وائمه وسیدة
النساء زینهار نبوده فلیضحکوا قلیلا وهذه من جملة المطائبات هرگاه معنی رفض ومصداق آن
بادلهٔ قاطعه متحقق شد وحجج ساطعه ثابت گردید که جز حضرات امامیه کسی ملقب باین خطاب مستطاب
نمی تواند شد پس اگر من بعد امامیه را هرجا بهمین لقب یاد کنیم عین حق وصواب است واگر مولف دیگر مستشیعین
بملاحظهٔ آن در تشنیع فقیر کوشند وشکر ریزی را گذاشته سرکه فروشند خلاف رای اولی الالباب است
لیکن چون این بزرگان این لقب را بدتر از دشنام مادر وخواهر میدانند لهذا فقیر را در تحریر
این جزا که از هفتاد ودو رگذشته کلیةً ازان اجتناب لازم لان فلتة اللسان بمنزلة اقدام الاقلام
لیس من اخلاق الحسنا بحث هجدهم آنکه حکم باینمعنی که بیعة الرضوان مقید بشروطست سعی
اکابر خود را در باره مقبولین خویش برباد دادن وبر اکابر قوم خویش نام حماقت وسفاهت
نهادن چنانچه قبل ازین اشعاری بران رفته وبر تقدیر اشتراط می بایست که علمای شیعه تتبع افعال
واقوال شان می پرداختند که دلالت بر حسن سیرت وانقطاع آنها بسوی اهلبیت میکند ودر تعدیل
وتوثیق ایشان کتابها میساختند ومناط عدالت ووثاقت این اعمال را می گردانیدند از گفتن این
امور که فلانی در جنگ بدر حاضر شده وفلانی در بیعة الرضوان چه میگشاید کما لا یخفی بحث
نوزدهم آنکه اگر نواصب خذلهم الله گویند که ما در باره ائمه بجهت دلالت عبارات ادعیه
صحیفه انجیل اهل بیت ومانند آن بمعاصی شان اعتقاد داریم واین بزرگان را معاذ الله عاصی می شماریم
گفته مولف را صواب رفته باشد اعوذ بالله من ذلک واتوب الیه من المهالک فانا لا نفی
حقهم شیئا مما حکی فی التنزیل عن مالک قال الفاضل المجتهد

الحکیم هداه الله تعالی الی صراط المستقیم و مستتر مباد که این اعتراف احداث فقط
از ابن عباس رضی الله عنه نشده است بلکه جناب فاروق اعظم خود معترف بوده‌اند در بخاری فی باب
هجرة النبی و اصحابه الی المدینة حدیث طویل از ابی برده بن ابی موسی الاشعری نقل کرده که آخرش این است
وَالَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ وَدِدْتُ أَنَّ ذَلِكَ بَرَدَ لَنَا وَأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ عَمِلْنَاهُ بَعْدَهُ
نَجَوْنَا مِنْهُ كَفَافًا رَأْسًا بِرَأْسٍ فَقَالَ إِنَّ أَبَاكَ وَاللهِ خَيْرٌ مِنْ أَبِي و از دلالت این حدیث
بر آنچه گذارش داده شد پوشیده نیست چه بر ظاهر است که اهل سنت را نازش بر عدل و ورع و تقاوت
عمری است و اعمال خیر از تکثیر مسلمانان و فتح بلاد و مالش کفار و ترویج دین و این همه آنها از دست ایشان شده
که متون و آنچه اهل سنت از آن مشحون است سوای غصب خلافت و ما یلزمه کدام گناه سترگ صادر شده
که سوگ بخند ایاو کرده تمنای نجات کفاف راسا براس داشتند و عدم حبط اعمال زمان سعادت
توامان نبوی را چنانکه از جمله بیر دلنا ظاهر است مغتنم می‌شمردند و اگر گویند که عمل حضوری
جناب رسالتمآب شرف دارد گوییم که اولا لا نسلم بلکه اعمال زمان غیبت زیاده شرف دارد چه در
اوان حضوری جناب نبوی رعب رسول و تائید پیغمبر و تواتر صدور معجزات کدام کس بود که اعمال
خیر از وی صادر نمی‌شد و در زمان غیبت محض قوت ایمان باعث بران بود پس عمل ما بعد را از
آثار یؤمنون بالغیب توان گفت و ثانیا آنچه اعمال خیر مفید باسلام در عهد خلافت خود شان
از فاروق اعظم سمت ظهور یافت عشر عشیر آن در زمان نبوی صدور نیافته چه هرگز مروی نیست
که سرگروه غزوه باشند یا از دست تبلیغ ایشان کافری را کشته باشند یا قبیله از قبائل عرب
بتوسط شان مشرف باسلام شده باشد پس کدام نسبت بین الطرفین است که اعمال سابقه چه خوبی
داشته باشد و علاوه اینهمه در حقیقت خارج از مبحث است مضمون حدیث اینست که اعمال عهد
عهد نبوی قائم و برقرار باشند و عمل خیر و شر ما بعد مکافی شوند پس آن عمل شر چیست که با اینهمه اعمال خیر مکافی بود
داشته باشد و هرگاه مثل ابوموسی اشعری اعمال حسنه ما بعد زمان نبوی را زیاده مشمر دانسته باشد

پس با عمال زمان خلافت خود عمر رضی الله عنه و عهد خلافت صدیقی چه گمان خواهی کرد و هر چند تفصی است
که اهل سنت معنی فقره اخیر این حدیث همین خواهند گفت که گفت ابو برده که پدر تو بهتر است از پدر من لیکن
سیاق حدیث میخواهد که ضمیر فقال راجع بسوی عبد الله بن عمر باشد چه راوی حدیث خود ابو برده است
و مقوله عبد الله بن عمر را حکایت میکند پس میباید که مقوله خودش را بصیغه متکلم بیان کند و لفظ حدیث
فقلت باشد نه که فقال مگر اینکه بتکلف بگویند که این مقوله راوی است که از ابو برده روایت و حکایت
میکند لیکن باز میگوییم که با وجود لعب این تاویل سوق کلام ازین ابا دارد چه ابو موسی اعمال خود
ما بعد را با اعمال ما سبق تفضیل داد پس عمل خیر او بسیار شد و جناب فاروق اعمال ما بعد را اگر چه صالحه
عمل ما سبق مفید نمیدانستند پس محل آنست که عبد الله بن عمر بر بیان خود تفریع کرده با ابو برده
بگوید که پدر تو از جهت کثرت اعمال خیر از پدرم بهتر است نه که بالعکس و قضیه تشکیک نفس و لوم
دعوی بی دلیل است و همین یا لابد ازین توجیه تحاشی دارد و بنا علی هذا ازین حدیث ثبوت نبود
که ادعای ترتیب فضل محض فضولیست چه بگواهی پسر خود خلیفه مثل ابو موسی که از همه جلالت ندارد نیز
در صحابه کرام بحسب اهل سنت هم مرتبت ازو فاروق اعظم افضل است فما ظنک با جلة الاصحاب مگر اینکه
توجیه کرده شود که ابو موسی در عناد و بغض جناب ولایت مآب هیچ نکرد از نصوص صحیحه ظاهر است از جهت
همه افضل بود لیکن مشکل اینکه مخالف اینمعنی را هم قبول نخواهد ساخت و دعوی خواهد کرد که جناب فاروق
در بیان و غیره از صدیق اکبر هم تفضیل داشتند چه جا که ابو موسی انتهی کلامه بعینه اقول و استعین
بالرؤف الرحیم همین تقریر هم علی طبق ما سبق لنا اعتراضات و اشکالات متوجه
است اول آنکه ازین هر دو اعتراض چه خواست اگر مضمون این اعتراضها نزد او توبه و ندامت
است کما یلوح مما قال فی حق براء بن عازب فالجواب ان التائب من الذنب کمن لا ذنب له
و موید اینمعنی است آنچه در بعضی از کتب شما آنقسم کلمات ابراز توبه و ندامت براء بن عازب
فرود آورده اند پس توبه و ندامت فاروقی بر حضرت عموم مسلمانان هم بعض شهرت بیشتر چه تحسر و ندامت

آنجناب کمتر از تحسر و ندامت براء بن عازب نیست بلکه بمراتب زیاده تر است و عجب عجاب
آنکه مجبر و بیعت مرتضی را برای اعوان و انصار خلفاء راشدین که دقیقه بر اصول امامیه در ظلم و جور بر
اهل بیت نامرعی نداشتند و همراه خلفا باحداث بدعتها پرداختند کما اعترف به المؤلف فی القول
السابق علت توثیق دانند و این همه ندامت و تحسر فاروقی را بجوی نشمارند پس لابد که حضرت
مؤلف نیز ارتکاب مآثم بعمل آرد و این اعترافات را از باب ندامت و توبه شمارد و مثل عمدة المتکلمین طائفه
خویش یعنی مامون الرشید علی ما صح به القاضی فی المجالس در حق خلفا معتقد باشد که روزی
با حضار و ارکان دولت گفت میدانید که مذهب تشیع را از که آموختم گفتند نه گفت از پدر خود
هارون الرشید فرا گرفتم گفتند این چگونه باشد زیرا که او سادات را می کشت گفت مگر ندانید که
الملک عقیم و اگر از اعتراف این معنی اراده کرده که حال این بزرگان که مکنونات خاطر را بر زبان رانند
و محدثات خود را برملا گفتند بخلاف جمعی است که بحال لعنت و عناد در گذشتند و گاهی باعمال قبیحه
خویش اقرار نکردند لیکن با اینهمه نزد ما این تحسر و ندامت از قبیل توبه نیست گوئیم پس میباید که توبه براء بن
عازب بجهت تحسر و ندامت او از عدم معیت امام حسین بر زبان امامیه مقبول نباشد و او را از مبغضین
اهل بیت طاهرین اجمل سازند و از تتبع کتب امامیه خلاف آن ظاهر میشود و مع ذلک ازین تقریر
ثابت می گردد که مرتبه عمر فاروق در عناد و دشمنی اهل بیت کمتر از اخفا باشد که گاهی اقرار باحداثات
خود نکردند و بر حال لعنت زیستند و این خلاف تصریح اکابر امامیه سیما حضرت مؤلف است زیرا که
در حق او براق تصریح کرده و گفته مگر آنکه توجیه کرده شود که ابوموسی در عناد و بغض جناب ولایت مآب
چنانکه از نصوص صحیحه ظاهر است از حضرت عمر افضل بود و لیکن مشکل اینست که مخالف این معنی را
قبول نخواهد کرد و دعوی خواهد ساخت که جناب فاروق در زیاده از صدیق اکبر هم تفضیل داشتند
چه جای که ابوموسی نهی بار خدایا اگر گویند که توبه نفس بار بسبب مقبول نیست و لیکن مؤلف خود اعتراف
دارد و اظهار میکند که فاروق اعظم هم در حیات و هم در حال احتضار معترف محدثات

خویش بود و مطالعه کتب امامیه نیز بران گواهی میدهد کما لا یخفی علاوه مخاطبات فاروقی با ابن
عباس که در حالت نفس بازپسین بوده کما هو الظاهر و اگر توبه وقتی که آدمی زخم کاری خورده بعد
ازان چند روز زنده ماند مثمر فواید و منتج مدعا نباشد لازم می آید که چنین بزرگان بحرکات لهو
مبتلا باشند و یا بهره ازین تحقیق نداشته باشند و هو عین سوء الظن فی بعض الائمه علیهم السلام و یجی
تفصیله انشاء الله تعالی **دوم آنکه** افتخار و نازش اهل حق بر تقوی و عدل حضرت فاروق
و آنچه از دست او بر طبق بشارات سید الانبیاء از رواج دین مبین العیان ظهور داده و خذلان
کفار و مشرکین بمنصه بروز جلوه نما شد اتباع سنن خیر البریه است که فاروق اعظم بنابر کمال خوف
خشیت الهی بتقلید انبیا علیهم السلام چنانچه از احادیث امامیه ظاهر خواهد شد انشاء الله تعالی این اعمال
حسنه نصب العین نداشته باشد پس اهل حق چگونه افتخار و نازش نکنند مع ذلک جناب امیر بتصور انس رفیع
الشان نکاح فلذه کبد بتول و نور چشم رسول مقبول را با وی اختیار کرده و حسنین ریحان سید الثقلین
بزبان حال و قال بکمال مدح و ستایش فاروقی بر زبان خویش آورند چنانچه نواقض مولانا محمد
حسینی موسوی متکفل بیان آنست بر کید و روایت از روایاتش اقتصار میرود و عن عقبة بن عامر
رضی الله عنه قال خطب عمر الی علی ابنته من فاطمة و اکثر تردده الیه فقال علی
یا امیر المؤمنین ما عندی الا صغیرة فقال عمر ما یحملنی علی کثرة ترددی الیک
الا انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کل حسب و نسب و سبب و صهر
منقطع یوم القیمة الا حسبی و نسبی و سببی و صهری فقام علی رضی الله عنه
فامر بابنته من فاطمة فزینت و بعث بها الی عمر رضی الله عنه فلما راها قام
الیها فاجلسها فی حجره و قبلها و دعا لها فلما قامت اخذ بساقها و قال لها قولی لابیک
قد رضیت قد رضیت فلما جاءت الجاریة الی ابیها قال لها ما قال لک امیر
المؤمنین قالت لما رانی قام الی فاجلسنی فی حجره و قبلنی و دعا لی

فلما قمت اخذ بساقي وقال لي قولي لابيك قد رضيت فانكحها اياه فولدت زيد بن
عمر وعاش حتى كان رجلا ثم مات و روایت دیگر آنکه خطب عمر الی علی رضي الله عنهما ابنته ام كلثوم
وامها فاطمة ابنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له علي ان لي فيها ايا في هذا الشأن
امرا حتى استاذنهم فاتى ولد فاطمة فذكر ذلك لهم فقالوا زوجه فدعا ام كلثوم
وهي يومئذ صبية فقال انطلقي الى امير المؤمنين فقولي له ان ابي يقرئك السلام و
يقول لك انا قضينا حاجتك التي طلبت فاخذها وضمها اليه وقال اني خطبتها الى ابيها
فزوجنيها فقيل يا امير المؤمنين تريد اليها صبية صغيرة فقال اني سمعت رسول الله صلى
الله عليه وسلم وذكر الحديث مثل ما تقدم و روایت دیگر آنکه عمر قال لعلي اني احب ان يكون
عندي عضو من اعضاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له علي ما عندي الا ام كلثوم وهي
صغيرة فقال لن تعش لكبر فقال ان لها اميرين معي قال ثم رجع الى اهله وقعد عمر ينتظر
ما يرجع عليه فقال علي ادعو الحسن والحسين فجاءا فدخلا وقعدا بين يديه فحمد الله واثنى
عليه ثم قال لهما ان عمر خطب الى اختكما فقلت له ان لها معي اميرين وان كرهتما ان ازوجها
انا حي وامركما فسكت الحسين وتكلم الحسن فحمد الله واثنى عليه ثم قال يا ابتاه من بعد
عمر صحب رسول الله صلى الله عليه وسلم وتوفي عنه وهو راض ثم ولي الخلافة فعدل قال
صدقت ولكني كرهت ان اقطع امرا دونكما بالجمله بلی نازش باسم افتخار النسبا در باب الهاء آن از حضرت
امیر المؤمنین و سیدة نساء العالمین آنست که خلافت و توکل در مجامع اصحاب حاضر شده در بسم یا تم و شیوه آن یکسو نهاده تقبیل
خداوند است وانجناب با وصف ببند ظلمها که برزوجه مطهره اش اصول الامیه گذشت یا خود را از دائره سر و ابرو
نکشید و هرچند تهمتها منال لائق و دور از حال خلائق بدامن مطهرش نسبت کردند هرگز از مقام خود نجنبید چون قرآن
مجید را تحریف کردند سکوت تام ضبط بسیار ساختند هرگاه هزاران نسخ کتاب مجید را در آتش نهادند هرچه نقش لب گشت
بلکه بتصویب کتب ولی النورین خشت پروده و قلبیکه بتحریم متعه و تفاصیل سواد بالا کتب بین باسمه کوشیدند بر روایت

امام اعظم طوسی در تهذیب و استبصار افترا بر جناب سید المرسلین نمود و گفت یاد دارم که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در یکوقت گوشت خر و متعة النساء را هر دو حرام ساخته نعوذ بالله من هذا
البهتان الصریح والافتراء القبیح تا کجا مفتریات قوم را کسی یاد کرده باشد که گوشت خر و دندان سگ
از اینجا مانند آفتاب نیمروز هویدا گشت که مقتضای نور ایمان کدام یک فخر و نازش است و کدام
یک ازین مستوجب کفر و نفاق مصرعه فکر هر کس بقدر همت اوست ٭ علامه دهلوی انار الله
ضریحه در رساله وسیلة النجات بجواب بعضی از سائلین و مستفیدین چنین فرموده عبارت سوال
و جواب بسطور این مقام ثبت میشود سوال در میان اهل سنت و شیعه گفتگو بسیار واقع شده
سنیان دعوی میکنند که مذهب ما بر حق است و موافق قرآن و حدیث و کتابهای شیعه همه باطل و
افتراست و مذهب اهلبیت نیست بلکه مذهب اهل بیت همین است که ما داریم و شیعه هم همین دعوی کنند
که قرآن مذهب ما است و طریقه ما طریقه امام جعفر صادق است رضی الله عنه و کتابهای سنیان را
غیر معتبر میگویند درین ماده جواب شافی از آیات قرآنی که در آن رد و قدح کسی نباشد و حجت مستقله
گردد باید نوشت که طالبان راه نجات بران عمل نمایند و از مذهب باطل دست بردارند جواب
ای برادر اول بنای هر مذهبی دریافت کن و کتابهای هر فریق را یکسو گذارده و طاق نه و چون
بنای هر یکی وقف شوی آن بنا را بر آیات قرآنی مطابق کن و بنای هر کدام مذهب که محکم و راسخ
بینی آن را مذهب حق دانسته کتابهای آنها بخوان و بعمل آر و بنای هر مذهبی که باطل یابی کتابهای آن را
وساوس شیطانی دانسته در آب انداز و گرد آن مگرد آنها را پاره پاره کن و یقین دان که آن مذهب اهلبیت
رضی الله عنهم اجمعین نیست بلکه مذهب شیطان است پس بدانکه بنای مذهب اهلسنت بر ایمان و تقوی و صلاح
و راستی ابوبکر و عمر و عثمان و علی و غیر ایشان از مهاجرین و انصار و دیگر اصحاب سید المرسلین است صلی
الله علیه و آله و سلم که هزارها کس بودند و همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در راه خدا جهاد
و نماز کردند و تا مدت حیات شریف همیشه در نصرت و حمایت او بودند و بعد وفات

آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم در خلافت خود عدل وانصاف وراستی گزیدند وخدمت اهلبیت
ومحبت آنها بجا آوردند وامیر المومنین علی کرم الله وجهه همیشه با آنها نشست وبرخاست نموده همراه
آنها با کفار جهاد کرده ودر پس آنها نماز خوانده وهمیشه با آنها صحبت داشته وبعد وفات آنها در حق آنها
دعای خیر نموده وبسیار مدح ومناقب آن صحابیان نموده وبنا بر مذهب شیعه بر کفر ونفاق خلفای ثلثه و
غیرهم هزاران صحابه بسیار است که اینها میگویند که همه آنها ایمان بنفاق آورده بودند وهجرت برای حکم
ریاست وطمع دنیا کرده بودند وهمه جهاد وعبادت آنها برای ریا بود نه برای خدا وبعد وفات آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم با اهل بیت او ایذا رسانیدند ومرتضی علی را یاری نکردند وحق اورا بزور گرفتند
ومتابعت ونماز علی رضی الله عنه همراه آنها بنا بر خوف وتقیه بود حتی که علی رضی الله عنه دختر طاهر خود را
در نکاح عمر رضی الله عنهما برای تقیه داد ونام پسران خود ابوبکر علی وعثمان علی وعمر علی برای تقیه
نهاد وصحابه مخلصین اندک بودند ابوذر ومقداد وسلمان وعمار وجابر وچند کس دیگر ای برادر
چون بنا بر هر دو مذهب دریافتی پس بدانکه دلیل بر بنا مذهب اهل سنت آیات قرآنی بسیار اند که
هر یکی ازان برای اثبات استحکام آن بنا کافی است وبنا بر اختصار درین مقام چند آیت نوشته می شود

قوله تعالی وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وسابقین که اولین اند از مهاجرین وانصار وآنانکه پیروی ومتابعت
سابقین کردند بنیکوئی یعنی بایمان وطاعت راضی شد خدا از آنها وراضی شدند آنها از خدا وَأَعَدَّ لَهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ ومهیا کرد خدا برای آنها بهشتها که جاری اند زیر منازل ودرختان آن نهرها
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا این همه مهاجرین وانصار ومتابعت کنندگان آنها در بهشتها باشند همیشه این آیت بر ملا ندا
میکند که مهاجرین وانصار سابقین همیشه بهشتی اند ومتابعت کنندگان آنها که بعد آنها بودند وطریقه
آنها اختیار کردند آنها هم بهشتی اند وشک نیست که ابوبکر صدیق رضی الله عنه از مهاجرین اولین است
که وقت هجرت همراه پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم بود وعمر وعثمان وعلی رضی الله عنهم وبسیاری دیگر از مهاجرین

اولین اند و هر که ابوبکر را از مهاجرین اولین نداند بسبب انکار آیت غار کافر شد قال الله تعالی

اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن
ان الله معنا چون بیرون کردند رسول خدا را کفار مکه در حالیکه دوم دو کس بود چون بودند
هر دو در غار چون میگفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مر یار خود را که ابوبکر صدیق است
اندوهگین مشو بدرستیکه خدا با ماست و متابعت کنندگان آنحضرا موافق مهاجرین و انصار اند که بعد
اینها ایمان آوردند و هجرت و نصرت کردند و حق تعالی درین آیت خبر داد که اینها همیشه در بهشت خواهند
بود پس ثابت شد که ایشان قطعی بهشتی اند هر که ایشان را بهشتی نداند بسبب انکار این آیت کافر
باشد و اگر درین مقام شیطانی بیاید و ترا وسوسه دهد که شاید مراد ازین آیت آن مهاجرین باشند
که شیعه در حق آنها حسن ظن دارند که هجرت آنها فی سبیل الله بود و هجرت ابوبکر و عمر و غیره برای
طمع دنیا جواب بگو که ای ابلیس دروغ میگوئی بلکه هجرت جمیع مهاجرین برای خدا بود چنانکه در
آیتی که اول بعد هجرت در باب قتال نازل شده فرموده اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا
اذن و دستوری داده شد بجنگ کردن کفار مر کسانی را که میخواهند کارزار کردن یعنی مهاجرین را
بسبب آنکه آنها از دست کفار ظلم کشیده بودند و ان الله علی نصرهم لقدیر و بدرستیکه
خدا بر نصرت کردن آنها قادر است الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا
ربنا الله آنانکه بیرون کرده شدند از سراهای شان بغیر حق مگر گفتند آنها که پروردگار ما الله
است یعنی از ایشان هیچ گناهی صادر نشده که بسبب آن بیرون کرده شوند مگر فقط بسبب این ا
را بیرون کردند پس ازین آیت ثابت شد که هجرت جمیع مهاجرین خالصاً لله بود نه برای طمع
دنیا پس ثابت شد که همه مهاجرین رضی الله عنهم مغفور اند ای برادر هر که ایمان بالقرآن دارد
چون بروی ثابت شد که خدا تعالی کسی را جنتی فرمود و گفت که آنها در جنت سبیل ابدا
باشند تمام اعتراضات او در حق وی ساقط گشت چرا که حق تعالی عالم الغیب است

ومیداند که از فلان بنده در فلان وقت حسنه یا سیئه بظهور خواهد آمد و با وجود آن اگر او را فرماید که
این را خلق نمودم و درین ضمن اشاره بمغفرت جمیع زلات وی متحقق گشت پس دیگر بندگان را در
حق آن کس طعن و تشنیع نمودن اعتراض بجناب الهی کردن است گویا که اعتراض کننده میگوید که این بنده
بدبخت را او را چرا بهشتی میکند و ظاهر است که اعتراض کردن درین مقام کفر است وی بنده را که
خدا بهشتی خوانده است البته وی بهشتی است و اعتراض کسی در حق وی ضرری نمیدارد و او را دوزخی
نمی کند لیکن اعتراض کننده کافر است پس باین وجه تمام شبهات و وساوس شیاطین ساقط شد
و احتیاج نماند که بجواب آن پرداخته شود اما برای تسلی سائل رجم الشیاطین کرده می شود الی آخر کلامه
المقدس بار خدایا اگر مولف شرکا را ایمانی او بتقلید فاضل طبری در کامل که پرده حیا از چهره ظلما
بر داشته و غشاوه ناصبیت خروج بر چشم کشیده شده خواهند گفت که شیخین کی از مهاجرین بودند بلکه بحسن و
جمال حضرت بتول زهرا فریفته بنیت تزویج وطن خود را گذاشتند و در حقیقت جواب این هذیان جز جهاد
سیفی و سنانی با مقلدین طبری که تمامی اهل بیت و اصحاب رسالتماب را رسوا کرده خواسته اند که نور دین و
اسلام را فرو نشانند والله متم نوره ولو کره الکافرون چیزی دیگر نیست و غالبا که مولف این
رئیس النواصب در اختیار لفظ تزویج نسبت بقید ابا خود که الفاظ معلوم در حق ام کلثوم روایت میکنند
راه کمال ادب درباره خاتون جنت رفته فجزاهم الله اجمعین اللعنین عن الرسول و البتول و اولاد یاسین الطیبین
الطاهرین سوم آنکه حکم مولف بترجیح اعمال بان خلیفه خاتم پیغمبر بطریق اهل سنت فقط باعتقاد خود
آنست پس شق اول همیاید که از کتب معتبره اهل سنت ثابت فرماید و چگونه گویم که برای اثبات آن یکی داشته
باشد چه از کتب اهل تحقیق ترجیح اعمال حضور جناب رسالتماب بر می آید چنانچه خاتمه تحفه اثنا عشریه که بتکمیل فی
مسئلة التفضیل نام دارد و همچنین رسایل دیگر و کتب دیگر دلیلی است روشن بلکه در تحفه اثنا عشریه تصریح و تصحیح
باین موجود است حیث قال فلعل الذی هو انا رالله برهانه و نقل با تحت اسرانه که درینجا دقیقه باید دانست که سب و طعن انبیا
علیهم السلام را بجهت کفر و حرام است بجهت تنقیص شان وحی و کفر درین بزرگان با قید نمیشود و وجوب تعظیم و توقیر و ثنا و حسن معهود

دارند و چون جماعه باشند از مؤمنین که اسباب تعظیم داشته باشند و گناهان ایشان را مغفرت
و تکفیر بنص قرآن ثابت شده باشد بالیقین ایجماعت هم در حکم انبیاء علیهم السلام خواهند بود و در حرمت
سب و تحقیر و اهانت و بد گفتن نهایت کار آنکه انبیا را اسباب تحقیر موجود نیست و انبیا را بعد از وجود معدوم
شد و معدوم بعد الوجود چون معدوم الصلب است درین باب و لهذا تایب را بگناه او تعبیر کردن حرام است
و عوام امت بغیر از صحابه این مرتبه ندارند که تکفیر سیئات و مغفرت گناهان ایشان را بالقطع از وحی
و تنزیل معلوم شده باشد و قبول طاعات و تعلق رضای الهی باعمال ایشان بالتخصیص متیقن شده باشد
پس فرق صحابه برزخ اند در میان انبیا و باقیان امت و این همه منصوص است که غیر از صحابه هر چند متورع و متقی
باشد بدرجه ایشان نمی رسد این نکته را بالمیت آن در خاطر باید داشت که بسیار نفیس است انتهی
بلفظه المقدس و وجه دلالت این عبارت بر مقصود بجهت اشتراک علت قیاس او بیّنت اظهر من الشمس
مآل آن بسیاری از احادیث امامیه بروایات کلینی و صدوق و دیگر محدثین [illegible] بعین امر ناظر است
که حق تعالی برای بندگان از سابقین و لاحقین درجات مقرر فرموده که خاصه هر فرقه گردیده و هر چند
متاخرین کثرت اعمال خیر نمایند لکن بمدارج مهاجرین اولین نمی رسند و علت فضیلت ایشان بجز سابقیت و معیت
و صحبت با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که مبتدای و منتهای تمامی نعمای الهی بود هیچ معلوم نمی شود پس اعمال [illegible]
همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از صحابه صادر یافته بهتر از اعمال ما بعد خواهد بود و هو المقصود و غایت السعی علمای ما
و در رد افاده علامه دهلوی قدس سره العزیز چنانکه بر یک مقولات کشمیری و کنتوری دیده [illegible]
از علما خلاف این تحقیق گفته و جوابش بعد از خار خان کسیکه ادنی بهره از تتبع کتب داشته باشد
مخفی نیست توضیحا للمرام بمثالی روشن کنم که شیخ حلی امامیه هنوز در مسئله تفضیل امیر المؤمنین بر انبیا اولو
العزم از متوقفین است چنانکه علامه دهلوی در تحفه اثنا عشریه اشاره بآن کرده و صاحب نواقض گفته
قَالَ ابْنُ الْمُطَهَّرِ الْحِلِّيُّ أَجْمَعَتِ الْإِمَامِيَّةُ عَلَى أَنَّ عَلِيًّا بَعْدَ نَبِيِّنَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
أَفْضَلُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ غَيْرِ أُولِي الْعَزْمِ وَفِي تَفْضِيلِهِ عَلَيْهِمْ خِلَافٌ قَالَ وَأَنَا مِنَ الْمُتَوَقِّفِينَ

فی ذلک وکذالک الائمة علیهم صلوات الله انتهی مع هذا صاحب حسام اثنی عشریه مذهب منصور قرار داده
معلوم شد که خلاف بعضی و توقف بعض دیگر قادح نمی باشد اگرچه آن بعض مرتبه امامت عظمی نرسیده
شد که کنتوری وغیره هنوز معنی مذهب منصور نه یافته بود کلام علامه و هکو نور الله شهید بر داخته اند نعوذ بالله
من هذه الخرافات و برشق ثانی فقط بر معتقدات و خیالات خود الزام اهل حق در خواستن کار حضرت
مؤلف است دون غیره و از ینجاست که دلائل و براهین این رساله سخت بی انتظام افتاده و اگرچه نسبت
بدیگر رسائل حضرت مؤلف عالی مقام در تکمیلش زیاده تر اهتمام فرموده باشد و مناط اعتماد خرابیها آنکه
مجتهد جالسی با وجود دعوی سیادت در حق کسانیکه بدون مسلمات اهل سنت قصد الزام ورد
دارند در کتب مطبوعه خویش بصدق دل و نیت صمیم دعای بد فرموده مع هذا از این حکم مؤلف
که اعمال زمان غیبت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شرف دارد بر اعمالیکه در حضور مقدس نبوی صدور یافته
لازم می آید که صدقات متاخرین که بجمال خلوص در راه خدا داده باشند بهتر از اوقات مصداق

يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا

وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا باشد سیما وقتی که روایات کتاب کشف الغمة عن معرفة الائمة و مانند آن که دلالت
شرکت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در نبوت و صدور امر و تاکید شریف باعطاء سائلین دارند کما
سبقت من قبل ضمیمه این تقریر شود همچنین در فضائل دیگر از همین راه سخن خواهد رفت پس آنچه از این
بزرگان اعمال صالحه صدور یافته بحسب رسول صلی الله علیه و آله وسلم و تاکیدات شریف او اثر
صدور معجزات بود بخلاف متاخرین که آنچه از حسنات بروی کار آورند یا وسعتها در آن نصاب
دخلی نیست محض قوت ایمانی و آثار تصدیق غیبی علت آن گشته معاذ الله من ذلک علت اینهمه علو
بغض و عناد با اصحاب و حواریین رسول خدا عز و جل است که باعث شرمندگی متشیعین خصوصا مؤلف قدوة
المتکلمین بروی اهل سنت ظاهر گردیده چهارم آنکه حکم مؤلف که در وقت آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم کدام کس بود که اعمال خیر از وصادر نمی شد دلیل این معنی است که احدی

وبدعتی از صحابه خصوصاً ملازمین صحبت در زمان آن سرور وقوع نیافته چنانچه مجامی آنکه مرة بعد اولی وکرة
بعد اخری نموده اند و اتصال بظهور انجامید که راه تبوک وقت مراجعت شریف دبها اندازند تا ناقه مبارک کش
را رم دهند و زهر باهل البیت عشش بکار برند و در وقت منع دوات و قرطاس [illegible] مما الفقها که بر اصول امامیه
از کمس بطون بیارگاه ظهور نیارند الی غیر ذلک من المنکرات پس معلوم شد که حضرت مولف اطهر را
از مفتریات طائفه خویش تصور بلکه تصدیق میفرماید چنانچه در مقدمات سابقه اشعاری بر بعضی
رفته و الحمد لله علی ذلک تا بر خدایا مگر مناط بر الزام اهل حق باشد لیکن بعد از تنزل و تسلیم بر تصریح
فاضل جالسی میتوان گفت که چون الزامی فرع تحقیقی است چون اصل نباشد فرع چگونه متحقق خواهد بود
انتهی ما افاد فی الکتاب المطبوع پنجم آنکه انکار از سرکردگی فاروق و قبل و قال مؤلف در بدیه مجادا
سیفی و سنانی و دعوا الی الاسلام بعد از فرض و تقدیر بجناب شیخین میکشد چه هرگز مرومی نیست که در زمان
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که بحسب خطاب هر طفل می نمودند و در واقع بعلم و شجاعت و دیگر صفات
عالیه نظیر خود نداشتند و در اشد یکی اعمر مثل نهای آن بودند کما قال لاردستانی و غیره بلکه از
بحار مجلسی و دیگر تصانیف او ثابت شده که ولادت ائمه بر خلاف بنی آدم اتفاق می افتد
یعنی از ران مادر بوجود می آیند و نشو و نمای ایشان چنانست که در یک هفته مثل طفل یک ساله
مینمایند سرکرده غزوه باشند یا در حالت اختیار کافری را کشته باشند یا قبیله از قبایل عرب
یا عجم بتوسط شان بروایات معتمده از فضلای علمای اصولی و اخباری شیعه مزخرفات مسلمان
سبزواری مشرف باسلام شده باشد بلکه خلاف آن از مصارعت بهمگر و کشیدن امن مبارک
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و سوار شدن بر سر و دوش آن سرور و تعدد و هروله در کوچه های
مدینه منوره بحار و غیره منقول است قطع نظر از ین همه کاش وقتی که باعتبار مرور شهور و اعوام
مصداق حتی اذا بلغ اشده گردیدند و حروب بغاة پیش آمد و حضرت امیر جمع فوج و لشکر
کشی محتاج شد آن زمان اثری از قوت بازو و سرپنجه جهاد سیفی و سنانی از ایشان منقول می گشت

یا بمناظرهٔ خوارج ملاعین نامزد می شدند و غالب می آمدند اینهم صورت نه بست بلکه ابن عباس بن
عبده مامور شد و مظفر و منصور باز گردید و محمد بن حنفیه را روز صفین وقتیکه صفوف قتال آراسته و مهر
و محبت از میان خاسته شد چنانکه نظامی علیه الرحمه فرماید شعر نه آبی درو مسر جز زهر ناب
نه مهری درو گرم جز آفتاب * از حضور مرتضوی اجازت قتال و استعمال سیف و نصال عنایت
گردید پس او سمت مبارزان لشکر مخالف که در میدان جولان می کردند و رجز خوانی آغاز نموده بودند
روانه شد و در وقت صبح برای بهم کردن لشکر شام متوجه گشت تو گوئی شیری در گله گوسفندان
افتاد و یا بازی بجماعت کبوتران رو نهاده تا آنکه بکمال مردمی و مردانگی و شیری و فرزانگی گردان
لشکر معاویه بن ابی سفیان را بضرب تیغ بی دریغ و طعن سنان جان ستان ره نورد
بیابان عدم گردانید و پیلان فوج او را بر خاک اجل غلطانید چنانچه ابوالقاسم طوسی در شاهنامه
گوید شعر بروز نبرد آن یل زورمند * بشمشیر و خنجر بگرز و کمند * برید و درید و شکست و
ببست * یلان را سر و سینه و پا و دست * محمد بن حنفیه بعد ازین محاربات قویه چون دید که
مبارزان میمنه و میسره مخالف قدرت مبارزت ندارند بلکه رو بفرار می آرند متوجه لشکر حضرت
امیر شد و رکاب سعادت انتساب وی را بوسه داد شیر خدا تحسین و دلجوئی و غمخواری او فرموده
باز حکم کرد که زودتر بر لشکر مخالف تازد و پروین او را بنات النعش سازد گویند که در بار دوم آن
شیر بیشهٔ هیجا و نهنگ دریای وغا ذوالفقار حیدر کرار را از غلاف بر کشید و چنان
بسرعت تمام تاخت آورد که از کشته ها پشته ها بر روی زمین باشند کوه الوند بلند و دریا خون با امواج
و سیل جیحون روان شد و از صفوف در گذشت و بقلب در آمد و داد شجاعت و ثبات قلب داد در کمال
غلبهٔ عطش که جان بلب آمده بود کالبرق الخاطف از لشکر باز گردید لیکن درین مراجعت از هجوم
فوج و باران تیر مجروح شد جناب مرتضوی استمالت او نمود و آب بسر داد و او را سیراب فرمود و جواب
که باز بمقابله مخالفین داد شجاعت و دلیری دهد راوی گوید که مقارن این حال محمد مذکور آ

در چشم گردانید و بدر روزه عرض رسانید که وا عجبا شجاعان عرب و عجم حسنین را بمبارزت طلب میکنند و
در صف نام ایشان صاف صاف بر زبان می آرند ای پدر بزرگوار تو ایشان را اجازت کارزار نمیدهی و ننام
عار و ننگ بر خود می نهی حال من بدین درجه رسیده و هنوز مامور بشمشیرزنی می شوم گویند که جناب امیر ارشاد
نمود که ای جان پدر تو فرزند منی و حسنین فرزندان پیغمبر اند و من ترا بمنزله دست خود می پندارم ایشان را
مثل هر دو چشم خود می انگارم فخر الدین نجفی غیر اصل این حکایات را در کتاب منتخب فی جمع المراثی و الخطب ذکر
کرده و مورخین بکمال شرح و بسط وارد نموده اند و از اینجاست که محمد بن حنفیه علی بن الحسین را رضی الله عنهم
اجمعین فیکه دعوی امامت برای خویش کرد از صبیان و اطفال شمرد و خود را از شجاعان و ابطال نجیب
از روی و رجل و صفین صید و یافت در باره استدلال بامامت آورد چنانچه روایت ابی عبیده حذا و
حضرت زراره افقه اصحاب ائمه از امام ابوجعفر در کافی شاهد عدل این دعوی است وهذا الفاظه
ارسل محمد بن الحنفیة الی علی بن الحسین علیهما السلام فخلا به فقال له یا ابن اخی قد
علمت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دفع الوصیة و الامامة من بعده الی امیر المؤمنین
ثم الی الحسن ثم الی الحسین ع و قد قتل ابوک و لم یوص و انا عمک و صنو ابیک و ولادتی من
علی و فی سنی و قدمی احق بها منک فی حداثتک فلا تنازعنی فی الوصیة و الامامة
و لا تحاجنی شارح درسافی شرح این حدیث گوید ولادتی بکسر الواو من علی ای بلا واسطة
و فی سنی بتقدیرها و انا فی سنی و قدمی بفتح القاف و کسر المهملة ای سابقتی و ما
صدر عنی من الجهاد فی وقعة جمل و صفین و نحوهما و از مقام حال تاویلات قوم در مباینة
منازعت این هر دو خرد و بزرگ که مقصود ابن حنفیه اظهار جلالت امام زین العابدین بود بخوبی عیان شد
القصه بر تقدیر تسلیم این معنی که فاروق اعظم نه کافری را کشته و نه بدعوتش احدی از قبایل مسلمان گشته
در مهمات امور بحضور فائض النور دخیل بوده باشد و جناب خیر البریه این بزرگان را السمع و البصر کما فی التحفه
می نموده باشند پس حال شان مثل حال حسنین خواهد بود و لکن هرگاه شیخین همراه خویش هم در جنگ خیبر علی ما روی

الشیخ ابو العباس و غیره و هم در دیگر غزوات هم بر اتجعیت شان اشعار سکنید یا نمیکنند زیرا که معمول گزیدها
از دیر همین است که چنانچه در مقابله دشمنان اهل شجاعت را میفرستند همچنین همراه خویش این قسم واقعه دیده
را نگاه میدارند و العجب کل العجب که علمای قوم لفظ احب را در حدیث طیر و مانند آن دلیل فضیلت آنجناب
می‌شمارند و زیادت محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را نسبت بجناب مرتضوی برهان ثبوت خلافت
بلا فصل میگردانند و میگویند که این محبت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون امر الهی نخواهد بود
و سمع و بصر حضرت سید المرسلین صلعم را که شیخین بودند و در ملازمت و حواریت آنحضرت صلعم بسر مینمودند
و در رتق و فتق امور اکثر بر صوابدید ایشان گذاشته بود چنانچه از کلام مجلسی در بحار نقلاً من علم
الهدی بلکه به بداهت عقلیه نیز دریافت می‌شود از کفر و نفاق منزه نمیدانند فاعتبروا یا اولی الالباب
و از ملاحظه روایتیکه تعلق بحال محمد بن حنفیه و جناب حسنین دارد بوضوح می انجامد که چنانچه حسنین بی اجازت
در میدان مصاف نمیرفتند همچنین شیخین پابند اجازت بودند بلکه بنص مرتضوی کرم الله وجهه اعتراف
هر دو امام اعظم شیعه سابق ازین بدریافت رسید که ابو بکر صدیق روز احد شمشیر از غلاف برکشیده
بسمت کافران حمی پدر خویش متوجه شد و در قتلش هیچ انتظار باقی نبود لیکن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را
بازگردانیده و از صحبت و رفاقت خود بستور ملوکان بان که بمزید عقل و کیاست و قوت قدسیه اتصاف دارند
جدا نفرمود و نیز استصحاب شیخین در غالب اوقات نظر بصراحت احادیث و روایات از ان قبیل بود که
پادشاهان وزرا را خود را جدا نمیکنند علاوه برین نظر به بعضی از صور گذارش است که حضرت مولف تحفه را
که حکم جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در ادای قرض یهودی قبول نکرد و خواست که از عمر فاروق
حکمی جدید مغایر ان طلب کند او گفت انتما علی مکانکما و در خانه خویش رفت و قبضه شمشیر بدست گرفته بیرون
آمده و یا سر آن شقی را از دوش برود چنانچه قبل ازین از تفاسیر اما میه گذشت کافر میدانند یا مثل مالک خود
او را نیز مومن پاک اعتقاد و پاک اعمال می پندارند ششم آنکه چون بیرجا خود در قرآن مجید و حدیث
ثابت است که حضرات مقدسه انبیا و رسل علیهم السلام با وصف کمال قرب و مرتبه عصمت خوف و خشیت

ایزدی زاید از حد تحریر و تقریر و شنیده و بسیاری از ایشان که بحمد الله تعالی شب و روز در بکا و زاری
بسر می‌بردند و از خوف و عقاب الهی چندان گریستند که بر رخساره‌های ایشان زخمها پدید آمد و حق تعالی
جا بجا در محکمات قرآنی خوف و خشیت ایشان را حکایت میفرماید و از جهات متعدده میستاید و در احادیث
شیعه و سنی مصرح است که ملائکه مقربین از روزیکه جهنم آفریده شد گاهی به تبسم آشنا نشده اند و بعد ازین
بروایات امامیه خواهد آمد که جناب سید المرسلین صلعم فرمود که اگر کسی را اعمال هفتاد پیغمبر حاصل باشد باز هم باید که
اعمال حسنه را حقیر داند و از عذاب و از اهوال قیامت ایمن نماند بلکه از بحار الانوار انشاء الله تعالی هویدا
و آشکارا خواهد شد که خود حضرت خاتم النبیین میفرمود ای کاش من درختی میبودم الی غیر ذلک پس حضرت
مؤلف بجهت خوف و خشیت فاروق آنچه در مقامات گفتگو کرده خارج از قانون اسلام و شریعت
خواهد بود و با اصل مذهب تشیع نیز مخالف افتاده زیرا که در کتب سیر و احادیث مثل شروح شفا
مذهب رفضه و قدریه بهمین نهج نوشته اند که آنها اعتقاد آن دارند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
و باقی انبیاء و مرسلین ضرور است که از عقاب عذاب الهی تا وقتی که در دنیا باشند نترسیده باشند
خواهی جناب اقدس الهی ایشان را مامون فرماید و خواهی نه لیکن چون مذهب ایشان لباسهای گوناگون
پوشیده و در هر بهار و خزان برنگ مناسب ظهور یافته حتی که اجماع حضرت مؤلف و برادر عینی او یعنی
فاضل اخباری اصدقا ایمانی بعد از حرفشار بسیار و دریوزه گری از خدمت علمای اصول
و اخبار و اختلافهای ایشان در بیان معنی خاتمه تجرید العقاید طوسی بلکه بتحقیر و توهین کبرای ایشان
قرار یافت که خواجه ایشان درین کتاب طریق مداهنه و مدارا می‌پیماید و براه نفاق میرود و در دلش
چیزی دگر و بر زبانش چیزی دیگر است محو و اثبات و ترک و اخذ بعید نباشد اول چند از روایات
دیده باشند که بر زعمشان دلالت بر غلبه رجای خلفا داشته باشد باعتقاد خود لهذا که در
شروح شفا مذکور است قائل شدند اکنون که غلبه خوف و خشیت این بزرگواران بر آنها منکشف شد
باین مذهب گشتند که غلبه خوف از علامات کفر و نفاق است شعر هر بخشم عادو خود بزرگ نیست

کل است که سعد و در چشم دشمنان خار است + علاوه مولوی آن گفت که آنچه جناب سید الساجدین رضی
الله عنه و عن آبائه اجمعین در صحیفه کامله سفر باید که لگام من در قبضه شیطان است دلیل بر آنست که عملی از اعمال
آنجناب لایق قبول محلی نگشته پس اعمال شر کدام کدام است که بجهت صدور آن شیطان را بر خود حاکم
و خود را محکوم او علی الاطلاق می شمرد جز آنکه بکمال طیب خاطر دست بیعت قدوه مروانیان دراز
ساخت بلکه بیعت را بر استدعای آنها مقدم داشت با آنکه در واقعه حره تخلف آنجناب از منحرفین
یزید شمارند و نیز می پرسیم که آن معاصی کدام کدام اند که حسن مجتبی علیه التحیة والثنا وقت مرگ گریه
و بکا بجا خطر آن آغاز نهاد چنانچه مفصلا خواهی دانست انشاء الله تعالی هفتم آنکه آنچه انفاق
در زمان آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم در اعمال خیر مثل هجرت و معیت در مشاهد شریفه و صدقات
در راه خدا و امثال آن صدور یافته بنا بر آن بر اعمال ما بعد خیریتی داشته که قبولیت آن اعمال سابقه
بالخصوص بالا بر زبان وحی ترجمان گذشته مفصلا و قطعا بخلاف اعمال ما بعد که خیریت آن این قدر
منصوص نیست و کتب رجال مثل فهرست شیخ و کتب حدیث ما به بجا او ما انا الیه قبل ذلک هم نص است
در تکیه آنچه از صحابه کبار بمعیت سرور دو جهان از اعمال و عبادات اتفاق افتاده هیچ عملی برابر آن
نمی تواند شد بلی ثواب تبرا و متعه النساء خارج از مبحث و مستثنی از جمیع فضائل است که هیچ عملی و ثواب
برابر آن نیست فحیف که از مرتبه چهارم در گذرد و بداهت عقل نیز با آن حاکم است که اعمال خیر
صحابه در زمان حیات شریف غیر آن ترجیح تمام دارد چه بالقطع در محل خود ثابت شده که اعمال
السابقین از اعمال دیگران زیاده است فضل و اشرف است پس اعمالیکه صحابه کبار را شرکت در آن دست
داده هیچ اعمال مساوی آن نمی تواند بود ندانی که بمشارکت جماعت آن عمل را هیئت وحدانیه حاصل
می شود مانند کیفیتی که هر جزو از اجزای مرکب پدید می آید چنانکه اهل تحقیق تقریر آن کرده اند
هشتم آنکه آنچه در حدیث ابو برده قیل و قال نموده مبنی بر آنست که در خاتمه آن بجای صیغه متکلم یعنی
فقلت لفظ فقال باشد و آن نیست مگر بذهن مولف یا اذهان اصدقای ایمانی او که احتیاط در

نقل روایاتے کردند و بہرہ از تتبع کتب احادیث و تصفح نسخ صحیحہ بدست نداشتند چہ بسیارے از نسخ
صحیح بخاری از جاہای بسیار طلب نمودہ مراجعت کردم ہمان صیغہ متکلم کہ محفوظ خاطر بودہ برآمد و ہرگز
در ہیچ نسخہ صحیح مزبور لفظ فقال نبأ قیم بن قیل و قال مؤلف باعتراف او را ساقط شد و شروح و تراجم
این کتاب نیز اشعار باختلاف نسخ ندارند بلی از مطالعہ فتح الباری و دیگر شروح و تراجم معلوم میشود
کہ در صدر حدیث اختلاف است یعنی لفظ فقال ابی و قال ابو بکر لیکن شارحین ابی را کہ روایت الکشفی
است صواب گفتہ اند و در لفظ فقلت بنا اختلاف نسخ را التعرض نمیکنند و ذلک ادل دلیل علی الاتحاد
و بر فرض محال اگر در ہیچ نسخہ لفظ فقلت بنا شد خواہم گفت کہ در کتب حضرات شیعین مجہول و مرسوم
ہمین است کہ چون رجوع ضمیر بسوی متکلم دشوار می شد مقولہ راوی قرار میدہند ببین کہ در حدیث رشید
ہجری کہ صاحب مجمع البحرین وارد کردہ آخر علمای امامیہ ہمین مقولات رجوع میکنند و عبارتش این است
و رشید الہجری کان یعلم علم المنایا قال حدثنی امیر المؤمنین فقال یا رشید
کیف صبرک اذا ارسل الیک دعی بنی امیۃ فقطع یدیک و رجلیک و لسانک
قلت یا امیر المؤمنین آخر ذلک الجنۃ قال علی علیہ السلام یا رشید انت معی فی
الدنیا والآخرۃ قال واللہ ما ذہبت الایام واللیالی حتی ارسل الیہ الدعی عبید اللہ
بن زیاد لعنہ اللہ فدعاہ الی البرائۃ من امیر المؤمنین فابی ففعل بہ ذلک با بمہ چون
اشکال اردی شود کہ در احادیث ائمہ امامیہ در کتب خود می آرند محاورات عرب یافتہ نمی شود و اکثر اغلاط
و لحن موجود است و عدم سلاست الفاظ علاوہ بران چنانچہ خود شارح کلینی اعتراف آن نمودہ و قدم سابقا
آخر مدار تاویل بر ہمین قرار خواہد یافت کہ فقرہ واللہ ما ذہبت الی قولہ ارسل الیہ و دعاہ الی آخرہ از مقولہ
راوی است آری فرق این است کہ باعتراف مؤلف نیز نام راوی در عبارت حدیث بخاری موجود است
و در عبارت مجمع البحرین جز نام رشید یافتہ نمی شود و اگر ضرورت این سوای این کشیدہ در عبارت در وقت
بخاری نیز بر فرض اند کہ ضرورت شدید است کما لایخفی علیکم انکہ تکلف در این است کہ ضمیر را بسوی

عبد الله راجع کنند زیرا که قبل ازین ما از کتب امامیه مذکور شد که اهل سنت بر مذهب صحابه کبار اند پس بنا بر این
که افضلیت ابوموسی اشعری مذهب ایشان باشد چه جا آنکه از احدی منقول نباشد بخلاف آنکه ضمیر را
بسوی او هی مذکور برگردانند که هم عدم تکلف است و هم مطابقت اصول و عقاید و هم آنکه دعوی ایشان یعنی
که ابوموسی اشعری اعمال حسنه ما بعد را بر اعمال ما سبق تفضیل داد دعوی بی دلیل و حاشا که چنین
باشد چه تخیل که او اعمال لاحقه را مسقط ندانسته باشد چنانکه فاروق اعظم پس با وجود این احتمال
ظاهر دعوی تفضیل معنی خواهد بود و منتهای تمنای فاروق چنانچه از کرمانی و دیگر شروح بوضوح
می انجامد آنست که هرگاه میزان اعمال قائم شود و نیکی و بدی بشمار آید این هر دو با هم متنازع شوند و برابر
آویزند و من از ان ارهٔ گیر بتوسل اعمالیکه همراه پیغمبر خیر البشر بجا آورده ام نجات یابم و نعم ما قال بعض
العرفا شعر طاعت ناقص ما موجب غفران نشود * راضیم گر بدو علت عصیان نشود * از صحابه و اتقیا
در باب مزید خوف و خشیت از بارگاه کبریا عجائب قصه ها در روایات صحاح مرویست بر حرفی از ان کتاب قصص
مینمایم عن حذیفة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کان رجل فیمن
کان قبلکم یسیء الظن بعمله فقال لاهله اذا انا مت فخذونی فذرونی فی
البحر فی یوم صائف ففعلوا به فجمعه الله ثم قال ما حملک علی الذی صنعت قال ما حملنی الا
مخافتک فغفر له و اصل این حکایات هم متفق علیه فریقین است چنانچه از مطالعه کافی کلینی و تصنیفات
صدوق امامیه باطمینان می انجامد و از محاورات قرآنی و آیات بینات کتاب مستطاب بوضوح پیوسته
یافته که کثرت خوف و خشیت دلیل مزید علم و معرفت است قال الله تبارک و تعالی انما یخشی الله من
عباده العلماء چنانچه از بحار فاضل مجلسی عنقریب خواهد آمد و الف گذشته که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم فرموده که اگر شخصی عمل هفتاد پیغمبر کرده باشد باید که آن را حقیر شمارد پس انچه از حضرت
فاروق محکی است یا از دیگر خلفای راشدین مثل حضرت صدیق و امیر المومنین مرویست اتباع سنن
نبوی است شعر بنده همان به که ز تقصیر خویش * عذر بدرگاه خدا آورد * ورنه سزاوار خداوندیش *

کس نتواند که بجا آورد * بالجمله چون مقدمات صورجنا لیه مولف از قبیل بنا بر فاسد بر فاسد است
نتیجه آن که عبد الله عمر اعتقاد کند و گوید که ابو موسی اشعری از فاروق افضل بوده نیز فاسد باشد
یازدهم آنکه توجیه بعضیهم نقض جوع بمنع می کند کما سبق مرارا ان الموجه مانع دلیل او را مدعی قرار
دادن و از وی دلیل طلب داشتن دلیل بر آنست که مطلب او با وجود ظهور نفهمید تا بمطالب دقیقه چه رسد
دوازدهم آنکه ما بعد را از توجیه مذکور تحاشی و نوشتن نیز موقوف بر مقدمات سابق است
و در فساد آن هیچ شکی و ریبی بر قانون مناظره نیست سیزدهم آنکه دعوی ترتیب فضل خلفا
رضی الله عنهم اجمعین محض فضولی و نوشتن فضول محض است چه دلیلش نیست مگر شهادت عبد الله ابن
عمر بافضلیت ابوموسی بزعم مولف و هو مما یضحک علیه الثکلی بل الثکلی کما لا یخفی چهاردهم
آنکه توجیهی که درباره فاروق و ابوموسی بکار برده چون مخالف اعتقاد اهل سنت است و دیگران
هوس خام را پخته و سخن بموقت گفته بلی بر اصل تشیع که تکفیر دشمنان مرتضوی بآن بنا فاتی ندارد
مستقیم تواند بود چنانچه از تصانیف سمی علم الهدی مثل تبصره و تحفه سمت ظهور دارد پانزدهم
آنکه بتصریح بر می آید که عبد الله بن عباس با وصف گوساله پرستی و انحراف شدید از اهل بیت نبوی
بتصحیح مولف در قول آنی حظی کامل از تشیع حاصل داشته نی غالب لیکه بنا و این قسم توجیه بتشیع باشد
تنبیه بدان کثر الله ذنبک و ذنوبنا و نور الله قلبک و قلوبنا که حضرت مولف درین مقام عادت
معهوده خویش حاشیه قلمی کرده که مستتر مباد که مفضولیت حضرت فاروق اعظم از اوسط صحابی
باحادیث صحاح اهل سنت ثابت است فقط بر یک حدیث منحصر نیست که مخالف تاویلی کرده خوش دل
بوده باشد بلکه نکته لطیفه بود و ازین حدیث هم بر آورده شد انتهت بعینها اقول درینجا هم
نیز جناب مولف رسالة الاجمال مخل بکار برده و مورد تشنیع مجتهد جالسی کما سبق فی صدر هذه
الرساله شده کاش اشارتی به بعضی ازان حدیث می نمود و جوابش بتفصیل تمام می شنید ولیکن
فقیر با غمضا می نظر ازین عیوب میگوید که اگر مراد از بدلول آن احادیث فضیلت جزئی است

فنحن نسلمها لكن لا نقدح فى المقصود زيراكه مقصود از افضليت فاروق اينست كه بجميع وجوه در جميع
صفات راجح است بلكه در مجموع صفات فضائل كه در دينيات بكار آيد من حيث المجموع پس ممكن است كه در
مفضول چيزى از اوصاف كمال متمكن باشد كه در ذات فاضل نبود چنانچه در تكميل الايمان و ديگر كتب اين فن
تصريح واقع است واگر مراد افضليت كلى و كثرت ثواب و وفور اجر كه منافع آن با صل دين و شريعت رجوع
كند فهو فى حيز المنع و بحمد لله كه در ما نحن فيه نيز مرتبه افضليت بنام فاروق اعظم باعتراف ابوبرده مسلم است
چنانچه فاضل ابن حجر عسقلانى در فتح البارى تصريح بدان نموده حيث قال قوله فقلت لا بل هو
ابوبردة وخاطب بذلك ابن عمر فاراد ان عمر خير من ابى موسى واراد الحيثية
المذكورة والا فمن المقرر ان عمر افضل من ابى موسى عند الجميع لكن لا يمتنع ان يفوق
بعض المفضولين بخصلة لا يستلزم الافضلية المطلقة ومع هذا فعمر فى هذه
الخصلة المذكورة ايضا افضل من ابى موسى لان مقام الخوف افضل من
مقام الرجاء انتهى يعنى ابوبرده با ابن عمر گفت كه ازين حيثيت نيز عمر بهتر از ابوموسى است كه مقام خوف
بهتر از رجا و هر چند محال نيست كه مفضول بعضى از خصائل فائق بر افضل باشد ليكن با اينهم عمر فاروق
در بعض نفس اهم بدرجه رسيد كه ابوموسى بآن فائز نگرديد علاوه اهل تتبع نيك ميدانند كه اماميه
بسيارى از امور را كه مناط افضليت ائمه هدى بر تمامى خلائق خصوصا حضرات انبيا عليهم السلام
گمان مى برند و از خصائص ايشان مى شمرند در ديگران هم يافته شده و خصوصيتى و اختصاصى باقى نماند
چنانچه كتب مجلسى از بحار و امثال آن شهادت مى دهد و اگر اصول موضوعه ايشان كه در باب ائمه اعتقاد
دارند و منطوق آن روايات است كه ائمه هدى موجب ضلالت امت گرديده اند كما سبق شطر منها
ادنى غور و تامل بكار برده شود عيان گردد كه معاذ الله اهل بيت طاهرين از جميع امم بدتر بوده اند و
بر همه كس واضح و لائح شود كه معمول تمامى بنى آدم است كه در باره مقتدايان خويش روايات
شوكت و عظمت در كتب دين و ايمان خويش مى آرند الا حضرات اماميه كه جل همت ايشان

بنا بر تقلید ابن سبا یهودی حقیقة در پی تذلیل اهل بیت مصروف است و در کمال ذلت و خواری ایشان
افسانهای عجیب ساخته اند ولیکن قصد اختصار نمیگذارد که این آرزو چنانچه باید بسیاری از اصول این مذهب
در خاطر فقیر از وی یاد متمکن است توفیق حل مشکل بید الله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق قال الفاضل
المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم چون از فحوای حدیث مرقوم
دعویهم اصادق یا فی قبل انهم اجلی و ابین شد که در صحیح مزبور فی مناقب عمر مخاطبه ابن عباس رضی الله
عنهما با جناب ابن خطاب مذکورست بعد عبارت طویله وَاَمَّا مَا تَرٰی مِنْ جَزَعِی فَهُوَ مِنْ اَجْلِکَ
وَمِنْ اَجْلِ اَصْحَابِکَ وَاللهِ لَوْ اَنَّ لِیْ طِلَاعَ الْاَرْضِ ذَهَبًا لَافْتَدَیْتُ بِهٖ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ
قَبْلَ اَنْ اَرَاهُ و این حدیث چنانکه می بینی نص صریح است در خوف شان از غصب خلافت زیرا که هیچ
تصریحی با ابن عباس و اصحاب شان که البته مراد خلیفه همین جناب اهل بیت و متوسلان جناب امامت
انتساب یعنی امثال حضرت سلمان و ابوذر و مقداد بوده باشند و رای انتزاع خلافت از سید سرور بنی هاشم
نرسانیده بودند و نسبت بآنحضرات چنان تقصیر نکرده بودند که افتدای طلاع الارض ذهبا بعوض
آن اراده داشتند و از مواخذه روز قیامت چنانکه از قول قبل اراه ثابت است خواه ضمیر مفعول
راجع بسوی لفظ الله باشد و خواه بسوی موت یا قیامت بقرینه معنوی ترسیده و اگر کسی از لفظ
اصحابک جمیع صحابه نبوی مراد گیرد لاشتراکهم مع ابن عباس فی الصحبة یا قول اکثرهم لیکن در آن صورت بیان
اضرار و تقصیر ملتمس است چه بزعم ما خود چنین گناهی عظیم سوای غصب خلافت و ما یتفرع علیها از اخذ فدک و منع خمس
الی غیر ذلک از فاروق اعظم واقع نشده و اگر باشد اظهار آن در ذمه حضرات اهل سنت است توجیه رکیک و سخیف
که ضمه النفس فرموده چنانچه از ذکر بخاری این حدیث را در مناقب عمری مراد و یضحک علیه الصبیان الثکلی اند که بنابر
انفساست که وقت مرگ در آن حین بموجب نص حدیث صحیحه جابر خوف غالب میباید بلکه این معنی علامت مومنیت است و آن بکلم از ظلم
ظالمی حسب عموم شان که اگر شخص گنهکار هم باشد از جهت مظلومیت حظ معاصی او میشود و چنین قسمت و جزع و فزع
اعتراف باینکه این جزع و فزع بجهت ابن عباس و اصحاب او ست و سوگندهای که بر آن در حالت سکرات

خوردن که اگر تمام روی زمین طلا و پیش من بودی بعوض این عمل فدا میکردم قبل از ملاقات
خدا یا لقای موت و اینها همه یا بعضی تمام نفس باشد زیرا که قضا غلط گفتیم خاک بدهنش ای ممنشا و نیز مستبعد
مباد که از حدیثین اولین مشتمل بر نسبت احداث باصحاب که بطرق عدیده متکثره مرویست حتی که
اگر دعوی قرب تواتر کرده شود بعید ندارد و هم ازین هر دو حدیث صحیح بمیر هن مبین گشت که حدیث
بشارت عشره مبشره و نفی بهشت از جمهور دلائل باهره موضوعیتش که علمای ملت حقه کثرهم الله تعالی در کتب کلامیه
بیان کرده اند هرگاه بر این قویه باثبات رسید که در حدیث لا تدری ما احدثوا بعدک از احداث
همین غصب خلافت مراد باشد جنت بمراحل بعیده است گو جنت شداد باشد و چون جناب مخبر صادق
انکار از یقین مغفورت جناب ابن ابی قحافه بجمله لا ادری ما تحدثون بعدی و اخبار بالغیب از احداث
کما ثبت باعتراف ایشان فرموده باشند تبشیر بجنت در صدور ارشاد حدیث مزبور از حضرتین مذکورین هم حکم
باجتماع النقیضین است اگر بعضی از ایشان تقدیم حدیث التبشیر و نیز اگر حدیث تبشیر صحیح بودی جناب فاروق
اعظم وقت مرگ چرا کلماتی مثل فزت برب الکعبه نمی فرمودند بالعکس گاهی در حال حیات تمنای نجات
از اعمال کفافا را استدعا میفرمایند و گاهی در اوان احتضار جزع و فزع نمایند و حسرت کنند که اگر تمام
روی زمین از من بودی فدا میکردم انتهی کلامه بلفظه اقول و استعین بالرؤف الکریم
این معقولات نیز مثل حکایت و افسانه شفاخانه شیخ حلی که راه جهولیت پیموده از جناب مولف سرزده
بیاد فقیر آید که حلی مذکور در بعضی از تصانیف خود حدیثی در مطاعن خلفای راشدین رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین از صحیح بخاری و دیگر کتب مثل منهج از کتب دیگر آورده و زبان درازی کرده و گفته که
ذکی باید که این رمز را بفهمد که مثل آرزوهای کفار صدور یافته و قول جناب عمر رضی الله عنه را در وقت
نگاه کند که فزت برب الکعبه یعنی بمطلب خویش رسیدم بالجمله التجا و اعتراض باینها بسیار است
لا حقیقت قلیلی از کثیر آنها میکنم تحقیق آنکه بر ناظران این اوراق اتصاف به صدق و خفی نیست
کالصبح اذا اسفر بوضوح تمام واید و لنعم ما قیل فی امثال هذا المقام مصرع دروغی که حاکی باشد در روغ

احقر العباد قبل از مطالعه شروح بخاری ازین مقام در نفس عزیز خود مؤلف که دلالت بر خوف حضرت
فاروق درباره غصب خلافت وارد تأمل میکردم و بدل میگفتم که درین مقام نظر بمقدمات سابقه و تصریحات
صاحب معتمده شیعه و دیگر علمای طائفه که مهما امکن تطبیق در احادیث باید نمود حاجتی باقامت دلیل بر ابطال
این خیال نیست بلکه فقط ذکر حدیث حذیفه که در صحیح بخاری در باب فتنه که تموج کموج البحر عبارت از نسبت
سمت روایت با فتنه برای دفع وهم مؤلف کافی است الفاظ آن روایت اینست ثنا عمر بن حفص بن
غِيَاث ثنا ابي ثنا الاعمش ثنا شقيق سَمِعتُ حُذَيفَةَ يَقُولُ بَينَا نَحنُ جُلُوسٌ عِندَ عُمَرَ
اِذ قَالَ اَيُّكُم يَحفَظُ قَولَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ فِي الفِتنَةِ قَالَ قُلتُ فِتنَةُ الرَّجُلِ فِي اَهلِهِ
وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ وَجَارِهِ يُكَفِّرُهَا الصَّلٰوةُ وَالصَّدَقَةُ وَالاَمرُ بِالمَعرُوفِ وَالنَّهيُ عَنِ المُنكَرِ
قَالَ لَيسَ عَن هٰذَا اَسأَلُكَ وَلٰكِنِ الَّتِي تَمُوجُ كَمَوجِ البَحرِ قَالَ لَيسَ عَلَيكَ مِنهَا بَأسٌ يَا اَمِيرَ
المُؤمِنِينَ اِنَّ بَينَكَ وَبَينَهَا بَابًا مُغلَقًا قَالَ عُمَرُ اَيُكسَرُ البَابُ اَم يُفتَحُ قَالَ لَا بَل يُكسَرُ
قَالَ عُمَرُ لَا يُغلَقُ اَبَدًا قُلتُ اَجَل قُلنَا لِحُذَيفَةَ اَكَانَ عُمَرُ يَعلَمُ البَابَ قَالَ نَعَم كَمَا اَنَّ دُونَ
غَدٍ لَيلَةً وَذٰلِكَ اَنِّي حَدَّثتُهُ حَدِيثًا لَيسَ بِالاَغَالِيطِ فَهِبنَا اَن نَسأَلَهُ مَنِ البَابُ فَاَمَرنَا
مَسرُوقًا فَسَاَلَهُ فَقَالَ مَنِ البَابُ قَالَ عُمَرُ یعنی حذیفه میگوید که من با جمعی از اصحاب نزد عمر بن
خطاب نشسته بودم وقتی که او پرسید که از شما کسی هست که حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را درباره فتنه
یاد داشته باشد گفتم که من یاد دارم که حضرت فرموده که فتنه مرد در زن و مال و فرزند و همسایه اش میباشد
که نماز گزاردن و صدقه دادن و امر بنیکی نمودن و از بدی باز داشتن تدارک آن میکند عمر گفت من ازین فتنه
سوال نمیکنم بلکه از ان فتنه می پرسم که موج زن است بسبب مخاصمت و کثرت منازعت مثل موج دریا حذیفه گفت
گفتم ازین فتنه بر تو باکی نیست زیرا که درمیانه زمان تو و آن فتنه دروازه ایست بند کرده شده که
هیچ فتنه در زمان تو هرگز سر بر نکند عمر گفت ای حذیفه آیا دروازه را خواهند شکست یا خواهند کشاد گفتم
نخواهند کشاد بلکه خواهند شکست عمر گفت هرگاه خواهند شکست تا قیامت بند نخواهد شد چنانچه معمول است

که بعد انکسار بستن دروازه متصور نیست گفتم بلی راست گوئی راوی گوید با حذیفه گفتم که آیا عمر میدانست
آن دروازه را حذیفه گفت بلی خوب میدانست چنانکه میدانم که شب قبل از روز آینده است زیرا که
من حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را نقل کردم که هرگز مغلطه رائی و اجتهاد را در ان گنجایش نیست راوی
می گوید که حذیفه مرد مهیب بود و قدرت نیافتیم که ازوی پرسیم که مراد از دروازه که بود پس مسروق را
که در علو منزلت و علم و عمل دستگاه رفیع حاصلش بود و در سوال جرأتی تمام داشت امر کردیم
پس او پرسید حذیفه گفت که مراد از دروازه مغلق که مانع از فتنه بود ذات عمر است انتهی محصله
از مطالعه این حدیث نیز بوضوح می انجامد که چون فاروق اعظم بحدیث نبوی میدانست که بعد از من فتنها
وقوع خواهد یافت کسی را خلیفه نساخت تا دامنش از غبار و کدورت منزه باشد نه چنانکه حضرات اهل
تشیع گمان می برند که مقصود او از شوری صرف خلاف از حضرت امیر است حاشا و کلا آمدیم بر
شهادت فاروق اعظم پس باید انکه خود امام المحدثین محمد بن اسمعیل بخاری و دیگر اهل حدیث نیز در مناقب
وی رضی الله عنه حدیثی آورده اند که در شهادت او نص قطعی است و هو هذا ثنا مسدد ثنا یزید بن
زُرَیعٍ ثنا سعیدٌ عن قتادة عن انس بن مالكٍ قال صعد النبیُّ صلی الله علیه وآله وسلم
اُحُدًا ومعه ابو بكرٍ وعمرُ وعثمانُ فرجف بهم فقال اثبت فما علیك الا نبیٌّ و
صدیقٌ اَو شهیدان یعنی روزی جناب سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم بر کوه احد رونق افزود و همراه وی
صدیق و فاروق و ذی النورین بودند پس کوه بلرزه در آمد حضرت فرمود بجای خود باش و متزلزل
مشو که بر تو کسی بر نیامده مگر یک نبی و یک صدیق که فی الحال با تو و دو شهید اند یعنی عمر و عثمان که
آخر شهید خواهند شد و اکتفا بصیغه مفرد از انست که در فعیل تثنیه و جمع برابر است و بهمین معنی دلالت دارد
صیغه تثنیه که در بعضی از روایات واقع است فان الحدیث یفسر بعضه بعضا کما صرح به المؤلف مرارًا
و نیز دلیل بر شهادت آنجناب بلکه دیگر حواریین پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز قصه جبل حرا است که دیگر مرتبه
واقع شده و حضرت امیر و طلحه و زبیر هم شریک بوده اند چنانچه مسلم رحمة الله علیه در صحیح خود روایا

نموده کما لا یخفی علی المحدثین هرگاه بر حدیث حذیفه و آنچه بدان تعلق دارد احاطه کرده شد حال نص
مرفوع حضرت واضح شد که سر الی بشر نیست بلکه از اضغاث احلام و بدستور ما سبق از خیالات خام است
بعد که شروح بخاری بدست آمد و مراجعت باین مقام واقع شد دریافتیم که سبیل اکثری شارحین این
کتاب مستطاب سوی همین است که یاد کردیم لیکن و سپاس بقدر طاقت بشری بجا آوردیم و گفتیم الآن ظفرت
بالمطلوب یعنی که صاحب غایة التوضیح لشرح الجامع الصحیح می گوید قوله من اجلک کانه تفرس ان الفتنة
ستظهر بعده یعنی جزع حضرت عمر بحال ابن عباس باشد او از ان بود که بفراست دانسته که
فتنه زودی بعد از من برپا خواهد شد و ملا یعقوب بنبانی صاحب خیر جاری درین مقام براه تفصیل و
تصحیح رفته و گفته الاقرب ان یقال ان مراده رضی الله عنه ان جزعی لاجلکم لانی کنت
بابا مانعا عن حدوث الفتن وظهورها کما مر سابقا من حدیث حذیفة فاذا توفیت
یظهر الفتن فیما بینکم فجزعی لذلک لکم لا لنفسی وانما خصه بالذکر لان الکلام کان
مسوقا معه ولانه کان حدیث السن فتوقع بقائه الی ان حدثت الفتن ومن جملتها
قتل عثمان رضی الله عنه ووقوع الحرب من الجمل والصفین وامارة یزید وقتل الحسین بن
علی رضی الله عنهما وقتل ابن الزبیر وفتنة حکومة حجاج یعنی در توجیه این حدیث بهتر است
که گفته شود که مراد فاروق آنست که اینهمه بیقراری من بر شماست زیرا که فتنه تا زمان من
ممنوع بود بعد از وفات من در میانه اهل اسلام فتنه ها برپا خواهد شد بحال شما جزع میکنم و تخصیص ابن
عباس دو وجه است یکی آنکه مخاطب با وی بود دوم آنکه بسبب جوانی ظن بقاء ابن عباس تا ظهور
فتنه ها مثل قتل عثمان ذی النورین و وقوع حرب جمل و صفین و سلطنت یزید لئیم و قتل شهید کربلا و ابن
زبیر و فتنه ریاست حجاج غالب بود و ازین کلام که صاحب خیر جاری گفت وجه اصالت ابن عباس
و جهت فرعیت دیگران در کلام فاروق اعظم نیز هویدا گشت ومعاذ الله اگر مراد خوف فتنه و غصب خلافت
و ایصال ضرر باهل بیت اطهر می بود چنانچه فاضل مولف اختلاج آن میکند اصالت ابن عباس

و تبعیت جناب امیر و اولاد طیبین او قلب موضوع میشد بدین تقدیر بایستی فرمود که اما ما تری
من جزعی فمن اجل انک او من علی بن ابی طالب و اولیس فلیس خدا یا مگر بنیاد مزعوم دگمان مولف اصول
موضوعه خویش باشد کما صرح به فی المسلک الثانی انشاء الله تعالی و توهم مباد که شاید دیگر شارحین
توجیهی دیگر بمقام کرده باشند که باحدا از دلالت مفید خیال مولف باشد زیرا که خلاصه آن تصریح حافظ
عسقلانی و شیخ جلال الدین سیوطی آنست که جزع فاروق برای اصحاب در باره استخلاف بود تا ایشان را
بجنسی سپارد که قیام فتنه فیما بین المسلمین بر خلافتش توهم نباشد فاین هذا مما فهم المولف سوم
آنکه آنچه مولف از جزع خلیفه ثانی رضی الله عنه در قول و من اجلک و من اجل اصحابک فهمیده و مبنی
بر آنست که ابن عباس معتقد خلافت بلافصل حضرت امیر مثل علمای شیعه باشد و این نوع الحق محض تهمت
و بهتان عظیم بر ابن عباس است کما هو الظاهر من شروح کتب الاحادیث و اسماء الرجال مثل الاستیعاب
و اسد الغابه و الاصابه فی تمییز الصحابه و غیرها مما لا یخفی اما عند الامامیه پس بر متتبعین کتب مخفی
نمی مانند که در توثیق او فراهم نیامده اند الا که کشی و غیر او در توثیق و تعدیل آن بزرگ گفتگو دارند و
احادیث در مذمت او ایراد میکنند چنانچه قصیر بیمقدار بسیاری از آن روایات بخاطر خویش محفوظ دارد لیکن
بجهت مخافت اطناب فقط بر اشاره کفایت کرده چون باعتراف مولف جابجا در این رساله سمت وضوح یافته که
از اصحاب سید المرسلین عمل بد صادر نشده جز غصب خلافت و حق تلفی اهل بیت مآل آنهمه روایات و فعل
و قال بدان میکشند که ابن عباس هرگز با اهل بیت بنوالتفاتی ننموده است و تفسیر اهل بیت علیهم السلام
نیز بر گوساله پرستی و دراز دستی او دلالت تمام دارد کما سیجیی انشاء الله تعالی پس اگر ابن عباس مثل
اعوان و انصار خلفا نبود آخر چه بود باعث قدح او و اگر چیزی دیگر باشد معترض بیان آن روایات فساد ابا
زنا و لواطه میکرد و یا شرب خمر می نمود یا مانند برادر امام حسن عسکری که او را علمای امامیه جعفر کذاب لقب ساخته
اند بتصریحات مجلسی در بحار و حق الیقین قمار می باخت و طنبور می نواخت الی غیر ذلک من الکبائر چهارم آنکه
احتمالات جمیع ضمیر را نقل کردن و آن را در تعیین مرجع ضمیر مستند نساختن دلیل قوی بر آنست که خود حضرت مولف

اصد قاسی ایمانی او که در روایت کشی و ورق گردانی شریک بن افادات که اعجوبهٔ اولی الابصار
بلکه اضحوکهٔ روزگار است بود ند صحیح بخاری را بچشم ندیده و در صدد مناظره با علمای اعلام گردیده و بعضی
از عبارات مولف نیز که تعلق بحواشی دارد بایمعنی ناظر است کما ستعرفها انشاء الله تعالی و کفی بها اثما
مبینا پنجم آنکه هرگاه بجای خود ثابت گشته که حصول رویت الهی نزد اهل حق نیست مگر برای
انبیاء و اتقیا نه برای کفره و اشقیا فانهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون پس اعتقاد برویت ایزدی
مستلزم دعوی صلاحیت خویش باشد فیعارض با فهم المولف قطعا خدا یا مگر اولیاء مولف بجای
دیگر انتقال سازند ششم آنکه دلیل مولف بر خوف حضرت امیر المومنین از غصب خلافت موقوف
بر آنست که لفظ خرجی من اجلک در من اجل فلان در محاورات عرب بالنص و یقینی باشد که متکلم از مضاف
الیه لفظ اجل خوف مثل تظلم داشته باشد و هو ممنوع بلکه این لفظ در محاورات ایشان بمعنی غمخواری و دلسوزی
در بارهٔ او استعمال می یابد و از قاموس محیط و صحاح جوهری نیز همین امر دریافت میشود و از نهایه جزریه
در حل بعضی از لغات احادیث نبویه صلی الله علیه و آله و سلم مرادف لفظ من اجله و لاجله
وضوح تمام دارد و همچنین از شروح جامع بخاری سیما از خیر جاری کما لا یخفی علی من تتبعها بلی اگر
لفظ مناسب بجای فمن اجلک اطلاق می یافت و حرج بمعنی خوف میبود قیل و قال مولف گنجایش
میداشت و اذ لیس فلیس هفتم آنکه در صورت عموم اصحاب خوف حضرت عمر از جمیع صحابه در بارهٔ تظلم
اعتقاد شیعه هم است نمی نشیند فضلا عن اعتقاد نا معاشر السنة و الجماعة زیرا که بنوز تظلم این
عباس نظر باصول شیعه خرفشار و کلام است چه جا آنکه جمیع اصحاب تا از فاروق باشند و او از همه
جمیعا خوف عظیم داشته باشد و حال آنکه از عدل و داد او تمام جهان و جهانیان مرفه الحال و فارغ البال
باشند و روز وفاتش جهان گریه و بکا نمایند که بر جنازهٔ احدی از بیت مثقول نباشد چنانچه
شیخ ابو العباس فرموده اللهم الا ان تضم الیه الضمائم الذمیمة و یجتمع فیه الاحتمالات
الرکیکة السقیمة هشتم آنکه دعوا خذ فدک جابجا نمودن دلیل بر آنست که حضرت سیدة

بر روایات موضوعهٔ رواة خویش فریب خورده و اعتقاد آن داشته که جناب سیدة النساء بر زمین
فدک قابض و متصرف و وکیلانش بعهدهٔ خویش مشغول بودند و این همه دعوی بلا دلیل و ادعای بلا بینه و برهانست
بلکه اول می باید که فدک را تعیین کنند که باغی بود از باغات مدینه یا دهی بود که زراعت و باغات داشته
یا شهری عظیم مثل سمرقند و بخارا یا ملکی محیط و مشتمل بر بلاد عظیمه یا عالمی را فرا گرفته چنانچه بر روایات کلینی و
مجالس شوشتری و تالیفات همانش شاهد آن گواه است پس این مخالف را ابتداءً از میان بر طرف کرده تعیین
مغصوب نماید و قبض و تصرف جناب بتول زهرا را اصالةً یا وکالةً ثابت فرماید و دوم نه خرط القتاد و تحصیل
در باب منع خمس تقریر طعن بر حضرت فاروق بعنوانی کند که از کدورت نقض و معارضه و منع مصفی باشد و
عصبیت و عناد را چنانچه کلنتوری اختیار ساخته و قدرت الیه الاشاره گنجایش ندهد سوم آنکه بیان خبر از
ذمهٔ اهل سنت فقط ضرور باشد که اول خوف خلیفهٔ ثانی رضی الله عنه از غصب خلافت ثابت کند و باثبات
رساند که معنی کلام او اظهار حصول خوف از مخاطب است نه غمخواری و پس از همه بنا بر فاسد بر فاسد
خواهد بود و چهارم آنکه ذمهٔ اهل حق چنانکه دانستی بعد از بیان توجیه جرح حضرت امیر المؤمنین مر
ابن عباس رضی الله عنهما النظر بمقامی او در اوقات فتن هرگز مشغول نیست بلکه ذمهٔ مدعی خوف
حضرت خلیفهٔ ثانی در بارهٔ غصب خلافت هنوز مشغول است فیجب علیه اثباته بدلیل یخلو عن غبار المنع و
المعارضة والنقض و انی لذلک یازدهم آنکه از کجا دانسته که امام المحدثین بخاری رحمة الله علیه
الحدیث را در مناقب فاروق از انجهت آورده که او برای تسکین نفس و تخفیف او از اهوال قیامت و ما یتعلق
بذلک می رسید محتمل است که بخاری این حدیث را در مناقب بدین سبب آورده که متضمن بر فضائل عظیمهٔ اوست
که ابن عباس بذکرش رطب اللسان و عذب البیان گشته و بلا شبهه انچه او یاد کرده اجریست عظیم و
منقبتی است پس فخیم که ما فوق آن تصور نتوان کرد و تقریر فاروق نیز ضمیمهٔ آن گشته چنانچه بعبارت
تمام و کمال ملاحظه شود حدثنا الصلت بن محمد اخبرنا اسمعیل بن ابراهیم اخبرنا ایوب
عن ابن ابی ملیکة عن المسور بن مخرمة قال لما طعن عمر جعل یألم فقال له ابن عباس وکانه یجزعه

یا امیر المؤمنین ولا کل ذلک لقد صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم فاحسنت
صحبته ثم فارقت وهو راض عنک ثم صحبت ابا بکر فاحسنت صحبته ثم فارقت
وهو عنک راض ثم صحبت صحبتهم فاحسنت صحبتهم ولئن فارقتهم لتفارقنهم
وهم عنک راضون قال اما ما ذکرت من صحبة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
ورضاه فانما ذاک من من الله من به علی واما ما ذکرت من صحبة ابی بکر و
رضاه فانما ذلک من من الله من به علی واما ما تری من جزعی فهو من اجلک ومن
اجل اصحابک او اصیحابک والله لو ان لی طلاع الارض ذهبا لافتدیت به من عذاب
الله قبل ان اراه و مؤید این احتمال است آنکه بخاری رح در مناقب مرتضوی قول حضرت عمر اورده
گفته قال عمر توفی النبی صلی الله علیه وسلم وهو عنه راض فکذا هذا ایراد این
نیست کی قصه شکستگی نفس ضمیمه این حدیث باشد نه آنکه فقط هضم نفس باعث بر ایراد این حدیث در مناقب
فاروق گشته و ازین مقام واضح می شود که حضرت مؤلف و اصحاب او حکم بطول عبارت نموده باسقاط آن
پرداخته اند تا بذهن عوام طلبه متبادر شود که ایراد این حدیث در مناقب بنظر همین سبب است که مؤلف گفته نعوذ
بالله من التدلیس والتلبیس دوازدهم آنکه خیال مؤلف که فاروق از جناب امیر و شیعیان او
نظر بغصب حقوق اهل بیت می ترسید مستلزم نفاق ابن عباس است زیرا که او شیدا از طرف خود
بی درخواست کسی عنوان خدا و رسول و صدیق و جمیع مؤمنین برای فاروق ثابت کرده و چندین
امور که افترا بر خدا و رسول است بلا ضرورت واهیه تشریح شده و بل هذا الا شان المنافقین الذین یقولون
بافواههم مالیس فی قلوبهم معاذ الله من ذلک هرچند نفاق ابن عباس بر اصول امامیه ممکن لیکن معاذ
الله کسی از اهل حق بآن قائل باشد پس الزام ایشان باصول خویش از عجائب افادات سیزدهم
آنکه خیال خام مؤلف عالیمقام مستلزم آنست که فاروق اعظم تکذیب ابن عباس قصد کرده باشد
زیرا که ابن عباس میگوید که همه کس از تو راضی و خوشنود اند خود جناب پیغمبر صلی الله علیه

واله وسلم از تو در حالت خورسندی وفات فرموده وفاروق گفت که من از تو وعلی بن ابی طالب
وابوذر وسلمان ومقداد خوف میکنم ولا محاله میدانم که شما با من عداوت میدارید پس مناقب خود او را
در دو جگو نبدا اشته باشد وتقریر او برخلاف این تکذیب دلالت او ومیلزم التناقض فی کلام بطلان یا مهمکن
فی قلب المؤلف والحمد لله علی ذلک چهارم آنکه سلمنا که علامت ایمان غلبه رجا بر خوف است لیکن مراد
ازین غلبه در همین وقت موت وحضور قابض الارواح است کما روی فی مشکوة المصابیح عن النبی
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا یَمُوْتَنَّ اَحَدُکُمْ اِلَّا وَهُوَ یُحْسِنُ الظَّنَّ بِاللهِ وَقَالَ الْمُحَقِّقُ
الدِّهْلَوِیُّ فِیْ شَرْحِهٖ هٰذَا حَثٌّ عَلٰی تَحْسِیْنِ الظَّنِّ بِاللهِ فِیْ حَالَةِ الْمَوْتِ اِعْتِمَادًا عَلٰی فَضْلِهٖ
وَکَرَمِهٖ قَالُوْا مِنْ عَلَامَةِ السَّعَادَةِ اَنْ یَّکُوْنَ الْغَالِبُ فِیْ مُدَّةِ الْحَیٰوةِ الْخَوْفُ فَاِذَا
جَاءَ الْمَوْتُ یَغْلِبُ الرَّجَاءُ پس این ادله کجا باثبات رسانیده که حدیث حضرت عمر در همین حالت موت
است نه قبل از آن بلکه لفظ لما طعن عمر جعل یالم که عنوان حدیث مذکور است کما عرفته مفصلا ظاهر بل دال
بر آنست که در روز اول از زخم بلکه بلا مهلت این حکایت واقع شده بالاتفاق حضرت عمر در آن روز وفات
نکرده بلکه یکدو روز مهلت یافته بخلاف جرح امام حسن کما سیجی فی المسلک الثانی ان شاء الله
تعالی ودرین مقام لطیفه ایست بس دقیق که حضرت مؤلف در اصل رساله که از برادران مقبول ما به
بدست آمد درهمین جا بحدیث مشکوة وقول شارح که فقیر بلا مراجعت باصل بعینه ذکر کردم دلیل بر دعوی
خود آورده لیکن وقت طبع رساله بعد تکرار انظار جدید چون دیده که ذکر حدیث وقول محقق دهلوی
لا بل المحق لاعلیهم است بهمان اجمال و بیند پرداخت تا عوام در اشتباه افتند ودانند که حال عثمان حضرت
خلیفه ثانی خالی از علامت ایمانی بود وپستر مخفی نماند که در اصل رساله مذکور که تا دو سال بلکه زیاده از آن
در کشمکش محو واثبات افتاده بود واین عبارت هم اندراج یافته بود که آری کلام حضرت صدیق علی
مَا فِیْ کَنْزِ الْعُمَّالِ فِیْ مُسْنَدِ الصِّدِّیْقِ عَنِ الْحَسَنِ اَنَّهٗ قَالَ رَأَی اَبُوْ بَکْرٍ طَائِرًا عَلٰی شَجَرَةٍ فَقَالَ
طُوْبٰی لَکَ یَا طَائِرُ تَاْکُلُ الثَّمَرَ وَتَقَعُ عَلَی الشَّجَرِ لَوَدِدْتُ اَنِّیْ ثَمَرَةٌ یَنْقُرُهَا الطَّائِرُ اَیْنَ

المبارك وعن الضحاك قال رأى ابو بكر الصديق طيرا واقعا على شجرة فقال يا
طير والله لوددت اني كنت شجرة الى جانب الطريق فمر علي جمل فاخذني فادخلني
فاه فلاكني ثم ازدردني ثم اخرجني بعرا ولم اكن بشرا تا که دریافت نشود که در قربت
ارشاد کرده اند محمول بر انهضام نفس خواه خوف الهی می تواند شد کو چنین گونه انهضام نفس که گاهی تمنا
بودن از قسم نبات و گاهی ازان هم در گذشته از فضل نبات باز دگر صحابه با ثور نیست و جهی قوی برای
چنین خوف میباید بلکه بنوع ما خلاف شکر منعم حقیقی است که او بآیت ولقد کرمنا بنی آدم منت بر نوع
می نهد والشان بکمنزله که شرف چنین دران حاصل بود گذشته تمنای نباتیت بلکه جمادیت توان
گفت وازدلک عجب عجاب انتهی و دیگر عبارتش ازهمین چنین بسبب محو گشتن از خطوط عرضیه بخوبی در
فهم بیچارگان رسیانده والا تحیر را بهم تعرضی واقع می شد و منشاء آن جز این نیست که این عبارات مطروحه
در سخافت و خرافت همرنگ افادات مطبوعه بی لم وکاست بتمامه بشهد اکتب دیگر از تصانیف علمای
قوم که مؤلف از جمله مقلدین شان است موجود است جابجا بقسم روایات بالطمطراق می آرند و زبان دراز
درباره خلفای راشدین بغایت قصوی میرسانند من بعد واضح باد که فقیر اکنون در بیع صفوات
کلام اجمالی مرتب میکند بگوش دل باید شنید که انچه از خوف و خشیت ازین برگزیدگان بارگاه الهی
صدور یافته عین اتباع سنن نبویه بوده کاش حضرت مؤلف کتاب مکارم الاخلاق را بسید بید در
یافت میکرد که درین امور چه احادیث در طرق امامیه مرو گشته ازجمله آن قصه ابوذر غفاری است
رضی الله عنه که بنیاد تمامی کتاب عین الحیوة مجلسی بران افتاده و از عبارت وصیت و ترجمه بلاغی
مذکور سیت که دران وقت غیر از مومنین کسی حاضر نبود و در اثناء آن تقاریر واقع است که ای ابوذر
بدانکه اگر شما نماز کنید تا بمقدار یکه و تا شوید و روزه دارید چندانکه تار ها شوید نفع ندهد مگر که مقارن
ورع و تقوی باشد ای ابوذر اگر مرد پیر امحلال شده مثل علی مفتاد و پیغمبر باید که آن عمل حقیر داند و ترسیده الخ
وازینجا بکمال فضائل و عظمت مناقب شیخین پی باید برد که با وصف این عادت اعمال صالحه از هر چنین مجالی

قرة العینین بتفضیل الشیخین و امثاله چه خوف و خشیت الهی بر ایشان غالب بود حتی که حضرت صدیق
بنا بر روایات کنز العمال علی ما نقل المؤلف از حساب روز جزا و اهوال و شداید قیامت میترسید و کمالات خود را
زینهار بخیال نمی آورد و آرزو می نباتیت و جمادیت میفرمود باقی ماند آنکه این قسم تمنا ها از دیگر
صحابه مروی نیست پس این بهتان شهادت علی النفی است که باظهار صاحب تنبیه در مناظره رشید
المتکلمین اناره الله برهانه الی یوم الدین کما یدل علیه کتابه غرة الراشدین و افاده دیگر مجتهدین و
مقلدین مثل کنتوری و امثال هم معلوم می باشد خصوصا از حضرت مؤلف که بلاریب بکتاب صحیح بخاری هم
بغور و امعان مراجعت نموده مع ذلک چون حضرت مؤلف در فن کلام و تتبع احادیث انبیا
و ائمه علیهم السلام طفل ابجد خوان است او را کی اتفاق افتاده که آنچه از صحابه کبار بالخصوص
مقبولین لسانی امامیه مرویست بچشم عبرت ببیند اکنون حسبة لله بمجلد عاشر بحار که حقیقة موضوع
ذکر واقعه کربلاست این آرزوها از کتب معتبره مروی و منقول هیند که سلمان گفت یالیتنی کنت کبشا
لاهلی فاکلوا لحمی و مزقوا جلدی و لم اسمع بذکر النار یعنی کاش من برای عیال خود گوسفند
بودمی پوست مرا پاره پاره می کردند و گوشت مرا میخوردند و ذکر دوزخ بگوش من نمی رسید ظاهر است تخصیص
عیال دلالت برآن دارد که سرمستی و خود منکذاری ایشان ابدا بوصف الاولیت علیا شان
بود و در اصل خلقت خود بخلی داشتند نخواستند که دیگران خصوصا آل عبا درین عذاب الطیف شریک شوند
بلی حقیقت همین است که اول خویش بعده درویش اکنون از زبان صدق ترجمان حضرت شهید طف
لفظی منقول میکرد و که هرچند بدلالت مطابقی برین آرزوها دلالت ندارد مگر بدلالت التزام آخر
ما شئ بسوی همین چیز می کشد چنانچه روایت امالی شیخ صدوق مسموع شود حدثنا محمد بن موسی
ابن المتوکل قال حدثنا علی بن الحسین السعدآبادی قال حدثنا احمد بن محمد
بن خالد عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن الصادق جعفر بن محمد عن ابیه عن جده
علیهم السلام قال سئل الحسین بن علی فقیل له کیف اصبحت یا ابن رسول الله

قال اصبحت ولی ربٌّ فوقی والنار امامی والموت یطلبنی والحساب محدقٌ بی
وانا مرتهنٌ بعملی لا اجد ما احبّ ولا ادفع ما اکره والامور بید غیری فان شاء عذّبنی
وان شاء عفا عنّی فلا اری فقیراً افقر منّی محصل حدیث آنکه سی امام حسین علیه السلام
که چنین فرمود که صبح کردم در حالتی که خدا برسر من و دوزخ روبروی من و موت طلب میکند وحساب انتظار می نماید
ومن گرفتار اعمال خودم انچه را میخواهم بهم نمی رسد وانچه را مکروه دارم دفع نتوانم کرد وجمیع امور بدست
خداست خواه عذاب کند وخواه درگذر نماید هیچ محتاجی زیاده از من نخواهد بود چون حرفی از حالات سید
کربلا گوش کردی خدا را حرفی دیگر از تمناهای حضرت خلیفه بلافصل بشنو در همان مجلد عاشر بحار است
قال علی علیه السلام یا لیت السباع مزّقت لحمی ولیت امّی لم تلدنی ولم یذکرانی
ثمّ وضع یده علی رأسه وجعل یبکی ویقول وابعد سفراه واقلّة زاداه
برای خدا اندک انصاف نماید که درین کلمات طیبات مرتبه تمنا از نهایت درگذشت سر بجادیت
وای جمادیت کشید زیرا که هرگاه درندگان پاره پاره میکردند اگر تمام اعضای مقدس نمی خوردند
آخر چیزی از ان البته میخوردند آخر بعد بهضم و فضله هم دفع میشد سبحان الله بهمه امور اجنبیا
امیر که کلامش فوق کلام مخلوق است بکنایه که ابلغ است ادا فرمودند بلکه دست مبارک بر سر زدند و
زار زار گریستند اکنون کجا ماند شکر منعم حقیقی که وجود بشر را خلعت تکریم داشته اند کارخانه عنایات
قدیم خویش پوشانید حالیا از حالات انبیا علیهم السلام یکدو حرف باید شنید که در مجلدی
از مجلدات بحار که در ذکر انبیا علیهم السلام است احادیث بسیار از جناب مصطفی صلی الله علیه وآله
وسلم وحضرات ائمه هدی مروی است که ملخص آنرا درین چند سطر می گنجانیم که حضرت یحیی هم
در خرد سالی بتقلید عباد و زهاد آن وقت که در بیت المقدس [illegible] بودند پیراهنی از موی پوشیده
و کلاهی از پشم بر سر نهاده بلکه غالبا زنجیر در گردن خود کرده و بر ستون مسجد بسته چندان عبادت
نمود که حوصله بشری متحمل آن نتواند شد وبا اینهمه گریه وزاری بدان پایه رسید که از زخمهای [illegible] و دندان

وی پدیدار بود و در خوف دوزخ چندان گرفتار که گویا تمامی طبقات نار فقط برای او
مخلوق شده هر چند تسلیه مینمودند دل نمی نهاد بلکه گوش نمیکرد تا آنکه بهزار حیله و جهد پدر و والدین آمد
اتفاقا روزی در مجلس وعظ رو بپدر حضرت زکریا جماعتی کثیر گرد آمده بودند یحیی در میان ایشان پنهان شده و
پاره از ذکر طبقات و عقبات دوزخ شنیده رو بصحرا رفت و دامن کوهی را از نجیر پای خویش گردانید و چندان
گریست که پاهای مبارکش در آب چشم او فرو رفت آیا هیچ عاقلی قبول خواهد کرد که بدون صدور زلتی
که موجب باره امید باشد چنانچه از حضرت ابو البشر صادر شد اینقدر ها میگریست و آتش دوزخ را نصب
العین میداشت سلمنا که حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نظر بواقعه کربلا و رنج
بود تا آنکه از همین جهت انی سقیم فرمود چنانچه در کتب مطبوعه سومن جائی است لیکن این تاویل در
باره حضرت یحیی که بر طبق حدیث مصطفوی و دیگر نصوص اینهمه از عذاب دوزخ میگریست چه امر گوید
که علت اینقدر بکا و بیقراری باشد باز بان قاصره منیر ساخته شود اینست گرفتار آمدن او در انواع عقوبت
و مصیبت چه بعد از این بر جای خویش بخدمت حضرت مولف اصول مذهبش میرسانم که هر سانحه که بر انبیا
علیهم السلام گذشت از جهت حسد و انکار فضائل ایشان و توقف در ولایت ایشان بود و من بعد مستتر نماند که عدد
انبیا در احادیث فریقین آید و صد هزار است محال نیست که حال این بزرگان در این باب ضبط توانند کرد
و در حقیقت اکتفا بذکر حال بعضی ازین جماعت که در قرآن مجید و حدیث شریف اسامی ایشان که آنها درج است
در این رساله مختصر متعذر است مگر بالاجمال از آیات بینات خوف و خشیت ایشان بالیقین معلوم است قال
الله تعالی اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة ایهم اقرب و یرجون رحمته
و یخافون عذابه ان عذاب ربک کان محذورا و قال سبحانه بعد ذکرهم و کانوا لنا خاشعین
و قال الله تعالی ان الذین هم من خشیة ربهم مشفقون در کتب تفسیر باید دید که امام رازی و نظام
نیشابوری و طبرسی در مجمع البیان بکمال خوف و دوام آن تعبیر کرده اند بیان آن شده که این قصه طولانی را تنهای
خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم که در بحار مجلسی در کتاب السماء و العالم که مجلد چهاردهم و مشتمل احوال

عرش وکرسی افلاک وعناصر ومو الید وملائکه وجن وانس وغیرهم منقول است ختم کنم عن ابی ذر رضی
الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی اری ما لا ترون واسمع ما لا تسمعون
اطت السماء وحق لها ان تئط ما فیها موضع اربع اصابع الا وملک واضع جبهته لله ساجدا
والله لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا وما تلذذتم بالنساء علی الفرش ولخرجتم
الی الصعدات تجأرون الی الله لوددت انی کنت شجرة تعضد قال الطیبی فی قوله
لوددت انی کنت شجرة تعضد هو لکلام ابی ذر اشبه والنبی صلی الله علیه وسلم
اعلم بالله من ان یتمنی علیه ما لا یقع عما هو فیه انتهی اقول هو اظهار الخوف فیه
ومنافاة له فی القرب والمنزلة بل یؤکده انما یخشی الله من عباده العلماء انتهی بلفظه
یعنی ابوذر رضی الله عنه روایت میکند که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که من [illegible] میبینم چیزی را که شما نمی‌بینید
ومیشنوم چیزی را که شما نمیشنوید آسمان آواز کرد وحق آسمان است که آواز کند نیست در آسمان جای چهار انگشت مگر آنکه فرشته پیشانی خود را بسجده
برای خدا نهاده است قسم بخدا اگر میدانستید آنچه من میدانم هر آینه کم میخندیدید وبسیار میگریستید ولذت
نمی‌بردید از زنان بر فراشها وهر آینه بیرون میرفتید بسوی صحراها وزاری میکردید بسوی خدا من آرزو دارم که درختی میبودم که قطع کرده شود
انتهی حوائج خویش قطع میکردند گیاهی را برای علوفه انعام میبرند ملا مجلسی بعد نقل این
این حدیث گفته [illegible] حاصل مضمونش گذشت میگوید که طیبی در این حدیث گفته که شبیه تر است
[illegible] بکلام ابی ذر باشد نه کلام جناب سید انام که از این آرزو نامراد
است ملا مجلسی در آن گفته که مقصود از آن اظهار خوف وخشیت الهی است که منافی قرب
ومنزلت نیست بلکه این است موکد وشاهد آن چنانچه حق تعالی در قرآن مجید فرموده است که
خوف خدا میکنند از بندگانش مگر علمای انتهی محصله احقر العباد میگوید که ملا مجلسی زبان خود را بمثل شتم
ودشنام وغیرها بکمال جسارت آلاید اگر کسی دیگر از اهل حق متوجه جواب خرافات مولف شود
در قلب قیل وقالش که متعلق بمنافی صدیق اکبر است چه سخنان سخت که از قلمش نمی‌چکید پناه بخدا

سولف و دیگر علمای مذهبش را ازین قسم تقریرها جز آنکه اصل شریعت را که تهذیب نفس و اکتساب
اخلاق جمیله و تواضع و فروتنی است برهم زنند و برسنت سنیه جناب خیر البریه و اولاد طاهرین
و اصحاب طیبین او سخریه کنند مفادش هیچ بخیال نمی رسد حیرانم که مرجعیت خلایق بلدهٔ لکهنو چرا
تشهیر او کمی کرد که دخل در معقولات نمود و از انهم در گذشته علم انبیا و اوصیا را که ماثور و منقول است
بخیالات خویش راجع گردانید و قرآن و حدیث را از دست بر فت ضرورت شرعی الحاح و اصرار
احباب باعث بتوجه جوابش گردیده و این فقیر بر آن کشید و الا حقیقت همان است که شیخ شیراز علیه
الرحمه نظم کرده مصرع جواب جاهلان باشد خموشی ٭ چون علما زمان در طلب معاش رجوع بمولف آورند
و بعضی جهت وجوه دیگر تلمیعاتش را می ستودند او را جرات تمام تالیف بهم رسید اگر این امور را از علامات
کبری برای قیامت و خروج حضرت امام مهدی قرار دهد بعید نخواهد بود اللهم ایّد الدین و المسلمین
بظهوره عاجلاً و تبرکه من اعدائه راکباً و راجلاً و افتح له کنوز الملک
و الملکوت فی الآفاق و غلبه علی من اعرض عن سنن حبیبک من اهل الجور و النفاق
و بشره بخذلانهم کما بشرت حبیبک خیر الوری و قلت له انا فتحنا لک فتحاً مبیناً و سوّد
وجوههم فی الدنیا کما سوّدت وجوههم فی الآخرة و اعددت لهم عذاباً مهیناً و دمّر علی من قضیناه
کما دمّرت علی قدمائهم تدمیراً فلا یضحکون الا قلیلاً و لا یبکون الا کثیراً و یعیشون ذمیماً
و یصلون سعیراً یا نزدهم آنکه قبیح بودن باعتبار مفهوم و دلالت برآن دارد که فعل او
لو لو عین این واد و حکم بظلم او که از اهل سنت صدور یافت سخت ظلم و بیداد است لیکن فقیر حیرانست
که چون بر مجوسیت او روایات فریقین ناطق است حتی که در کامل بهائی نیز اعتراف بمجوسیت او
موجود و انا نکه سر پرستی او از حضرت مرتضوی نقل کنند مقصود اصلی شان اشتهار آنجناب بکمال الحفی
علی بن طالب بعض الروایات التی ورده الفاضل الطبرسی فی الکتاب المزبور در ظلم او کدام نقصانست
قال الله تبارک و تعالی ان الشرک لظلم عظیم ٭ قطع نظر ازین چون ما را احادیث سابقه که در مذهب

اما سیزدهم باستفاضه رسیده بجای خویش ثابت است که مجاهدات فاروقی مثل غزوات صدیقی مصدق
رضوان الهی گشته و بر توقی و معائش زیاده بر سابق عالمی فرا گرفته پس یکی در اطفای این نور کوشد
البته ظالم و جفاکار خواهد بود و همچنین احادیث دیگر بر کمال ظلم و جور او نص صریح و قعت فتند کروا لا نقل
علاوه چون مصاهرت خلیفه ثانی بخاندان اهل بیت رسول ربانی متحقق است شنیع این صاحب
جور و جفا پیکر بر قلاده کبد بتول گذشته تمامی اهل دانش و بینش غیر از خفاش نشان مثل سپارا فتاب
رابعة النهار است پس قول الظلم آن مجوسی خانه خراب عین صدق و صواب و طرفه رافضی [illegible] آتش
پرست بلا ریب و بغض اهل بیت سالهاست از نجا قیاس باید کرد که در هر سال مراسم این عید نامسعود جهلا
بجا آوردن و باشکال مجهول العیان معامله کردن که آن مجوسی [illegible] بزعم متشیعین [illegible]
و یهودیت است که از ابو لولو و ابن سبا یاد گرفته اند با آنکه چنانچه بر اصول شیعه شرک با ایمان
و نبوت جمع نتواند شد و نفاق بهر معنی که باشد با امامت ممتنع الاجتماع است چنانچه بر بینندگان تفسیر
اهل بیت و کتب کلامیه امامیه مخفی نیست اگر این مجوسی لعین نزد علمای طائفه ما با شجاع الدین ملقب [illegible]
نباشد نیز اگر بر مذهب ملا مجلسی که این همه کر و بلا و کذب و افترا انگیخته اوست مثل جهال [illegible] ام
کلثوم قائل شوند در مناظره اهل حق جان بسلامت نبرند زیرا که نزد دروغ گو هر کس را جواب است
شانزدهم آنکه تفسیر جرع که برای ابن عباس و دیگر صحابه بود از حدیث بخاری در [illegible] تمام [illegible]
حاجت اعاده نیست حالیا حال این جمله قسمیه باید شنید که تواند بود که تمد جرع مذکور باشد و فتنه [illegible]
بعذاب تعبیر فرموده باشد و از تفاسیر فریقین کما یدل علیه مجمع البیان صحت این استعمال و اطلاق
نیز [illegible] ظهور دارد و محمل کردارها بصیغه ماضی از باب افعال بود در این تحقیق آنست که قسم دادست که ما
اینقدر زر فدا کنم قبل از آنکه حق تعالی این فتنه و عذاب را نماید و مقصود از این بیان عظمت فتنه است پس
جواب ابن عباس که فاروق را در باره نفس خویش گرفتار جرع دانسته بود تمام شد یعنی جرع من برای
خویش نیست بلکه برای شماست تا در فتنه واقع نشوید و احتمال دیگر آنکه [illegible] انست که معلوم شد که

جزع تو برای اصحاب است فقط برای نفس خود خوفی داری لیس جواب داد که خوف شدید دارم
و اینقدر فدیه میدهیم قبل از آنکه عذاب به بینیم و نه از شأن الانبیاء والاولیاء لما عرفت سابقا و مثل
شارحین مثل ملا یعقوب و غیر او بمعنی اخیر است کما لا یخفی هفتم آنکه قید ادعای قرب توبه در حق جمعی از
سابقین که از صحیح بخاری و موطای مالک منقول است و اکتفا بر نفس صحت در روایتین لاحقین بلا شبهه مردود است و در
بخاری موجود دلیل است بر آنکه مؤلف آنچه در معنی اصحیت صحیح مقرر بود و بار در صدر رساله قلمی فرموده یعنی
احادیث مندرجه آن بلا شبهه از زبان مخبر صادق است بخاطرش مرتکز نیست چه حال این روایات بالقطعیت
صدور از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میکشد و این قطعیت بدون تواتر معقول نمی شود چنانچه از کلام امام
نووی رحمة الله علیه قبل از ین بوضوح انجامید لیکن وجوه تواتر اولین و عدم تواتر آخرین یعنی چه یا چه دلالت
بلکه اصحیت منحصر در بین و حدیث اول باشد و این مضحکه بیش نیست علاوه بعد از حکم بقطعیت صدور و
از حضور فالعن النور اضافه لفظ قریب موجب حیرت میگردد هشتم آنکه بر عقلای عالم مخفی نخواهد
بود که این همه لاف زنی و دعوی مؤلف بموضوع بودن حدیث بشارت عشره مبشره از ان قبیل
است که در صدر اوراق رساله خویش بحق مالک یکیش گفته بود که عدم روشن عدالت‌ها کالشمس فی
نصف النهار روشن ساخته اند حال آنکه بعد از تحقیق این همه تیرانها از پرده غیب خلاف واقع بر آمد چنانکه
ناظرین این اوراق را پیشان بعلم قطعی رسید لیکن چون معمول است که بعد نقل کلمات معترضات قوم
پیچیدن آن باستعمال و ابطال آن بحث پیدا کرده میشود و معارضات و مناقضات آن از معمول شیعه
جوش میزند و رفته رفته زبان درازیهای زبان که همشان بکمال قصور و فتور کرامتی بطول میکشد ناچار از ینجا
مهفوات و لعصیان علمای قوم در مقام اعتراض و اغماض نمودم دیگر مؤلف موقوف داشتم چه خوش بود
که حضرت مؤلف یک دلیل بر موضوعیت آن نقل میکرد تا قدرت الٰهی در جواب آن ظاهر میشد و حسرت
انتظار باقی نماند نوزدهم آنکه بکدام دلیل ثابت فرموده که مراد از حدیث
بعد از وفات سرور عالم بهره کار آورده بحجیت نیست که هر چه مراد

مولف بوده بلکه بادلهٔ قویه بمعرض ثبوت رسیده که صدق و صواب منحصر در امور یست که علمای
اهل حق تقریر کرده اند پس جهت بر اصل از مالکات امامیه بعید است اگر جهت شدا و باشد و شهادت
قرآن و حدیث مالک را با عمل کان خودش با جهت چه کار و موید آنست تصریح بعضی از اکابر باشتمال این
قسم احادیث بر فرق ضاله از خوارج و روافض فالحمد لله علی ذلک بیستم آنکه جاییکه در حدیث مطابق قیل
و قال کرده آنهم مبتنی بر محتملات است اقامت دلیل و انتهاض برهان کجا صورت بسته و قبل ازین گذشت
که مولف خود را تابع و اهل حق را در حدیث مخصوص مستدل قرار داده فاین الدلیل و این البرهان نعوذ بالله
من نزغات الشیطان بیست و یکم آنکه معنی جملهٔ لا ادری الخ بعنوانی سمت فهم یافته که هرگز الا
اجتماع نقیضین بعنوان حدیث بتشبیه [illegible] در آن بمنطوق ثابت فهو اجتماع النقیضین عجب و طرفه هذا
بیست و دوم آنکه آنچه فرموده و نیز اگر حدیث آه حرف بحرف بر حال حسن مثنی منطبق است
کما هی انشاء الله لیکن نه بر سر فاروق اعظم که رجوع او بلا ریب از حالت مرگ بوده چنانکه گذشت
بیست و سوم آنکه آنچه گفته که اگر تفسیر صحیح بود فرق [illegible] بالکعبه فرموده آنکه در حیات
کرد اینکه گویند وقت ممات رجوع نماید دلیل بر آنست که این حدیث بعد زخم صادر شده بلکه صحت
فرموده و حال آنکه از جمع روایات و افادهٔ شیخ الاسلام ابو العباس معلوم میشود که این حدیث هم
بعد زخم وقتی پیدا آن ورود که صحابهٔ کرام مناقب بالغ او متواتر متصل میگفتند و عدل و داد او خیانت
در خلافت یاد میکردند تنبیه قال المولف فی الحاشیة التی و قد صحح هذا مرفوعا و قد رأیت بعض
الرسائل الموضوعة فی هذا الحدیث [illegible] الا قدحت [illegible] الله عز و جل و ذلک اصح دلالة علی بطلان
ایضا اقول حمل این حدیث و دلیل [illegible] و لاق حال این دلیل [illegible] بیان کرده ام حاجتی باقی نمانده که باز
با بطال آن متوجه شوم لیکن اینجا در مقام واجب العرض آن لفظ است که [illegible]
بعض مسائل و عدم رجوع او باصل کتاب و شرح آن که باعث فساد میگردد [illegible]
حقیقت [illegible] است [illegible] [illegible] ال [illegible] [illegible]

مؤلف و اصدقای یمانی او پی باید برد و شاید درین صنعت شریع و احسان بجال اهل حق و اظهار
کمال قوت خویش در فن کلام مقصود باشد چنانچه در اختیار نسخهٔ انا الکائنون منظور شده و حقیقت
همین است که اینهمه عجایب و غرایب بواسطهٔ حضرت مؤلف درین زمان آخر دیده می شود اطال الله بقائه
ویسر لنا لقائه **قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم**
وابعده عن التمادی والتی میگوییم که اگر صدیق اکبر و صاحبیه با وجود منصب خلافت من جمیع الوجوه از مثالب
خصوصًا عداوت با مورد نص وال من والاه وعاد من عاداه نزد کافهٔ امم وهم الشیعه بر نهج مسلم بوده و
واحادیث مزبوره در کتب صحاح مندرج می بود هر چند کمال اضطراب اضطرار الی عظیم دست میداد و راه
تاویل مسدود می بود لیکن معتمد ایشان امکن بتاویل و توجیهی می پرداختند و هرگاه نصوص خلافت
یعسوب الدین و امیر المومنین و مثالب غاصبین یعنی مثلث متساوی الاضلاع که ثبوت عدم استحقاق
واحدی از انها مستلزم عدم استقامت مجموع است در کتب اهل سنت بتکثیری باشد که از حد
تواتر معنوی درگذرد و صدها احادیث معاضد یکدیگر باشد و دفاتر مرویه بطرق شیعه که هرگز عقل
سلیم مجعولیت آن همه طوامیر را که بطرق مختلفه از زبان اشخاص متعدده که با اماکن متفاوته سکنی داشتند و
ازمنه متخالفه مروی باشد زنهار قبول نمیکند علاوه معین اذعان باشد عاقل و بیدار هرگز [illegible]
نمی نماید و التباس از تاویلات رکیکه بارده و سست آستین میکشد والا انکار متواتر بالمعنی که بداهت
کما هو ظاهر علی المهرة بجال المعجزات النبویة المرویة بخبر الاحاد برآنست بالبداهة بهدم اساس ایمان می
کند فمن شاء ان یهرب من المطر ویقوم تحت المیزاب فالخیار بیده انتهی کلامه وعلی هذه العبارة حیاته
اقول و استعین بالرؤف الرحیم این خاتمه هم منقوض و مخدوش است بوجوهی
که تعداد آن دشوار باشد مگر بقصد اختصار که در اجابات این رساله ملحوظ است ببعضی از ان
اکتفا می کنم و قصه را کوتاه میگردانم **اما اولا** پس از انکه چون لامحاله مراد از خلافت خلافت
بلافصل است بمن وجود نصوص هم بتواتر معنوی انکار در کتب اهل حق از عجایب مضحکات است

کاش بنا بر الفت خویش دعوی وجود نصوص بروایات امامیه اگرچه احاد باشد می نمود تا بمقابله [illegible]
او می گفتیم که اگر مراد یافتن این نصوص بلا معارض است فنحن نمنعه بل ندعی انه خلاف الواقع وقد عرفت
دلائل هذه الدعوی فی الفصول السابقة والا فتعارضت وتساقطت و مخفی نیست که چون این
نصوص که اشاره بدان کردیم از جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در آخر عمر شریف واقع است پس
لا محاله تقیه را در آن مدخلی نبوده باشد چه جای آنکه ائمه امامیه علی الاطلاق سلب کلی نموده باشند
چنانچه ملا مجلسی در بحار الانوار از شافی سید مرتضی بجواب قاضی القضاة نقل میکند که ملخص آن انکار
اینست که قیاس نبی بر ائمه در باب تقیه قیاس مع الفارق است زیرا که مبدا جمیع احکام شرعی ذات
پیغمبر میباشد که معرفتش بدون اظهار او نمی تواند شد پس تقیه نبی را جائز نباشد بخلاف ائمه که حکم ایشان
بخلاف نبی است انتهی بقدر الحاجة اما ثانیا پس از آنکه اگر مراد از مثالب [illegible] ایشان
است پس معاذ الله وحاشا وکلا که در روایات صحیحه که مناط اعتبار تواند بود وارد شده باشد چه جای
آنکه از حد تواتر معنوی هم در گذرد و صد با حدیث معاضد یکدیگر باشد و اگر مراد از مثالب مطاعن مخترعه
امامیه است پس عقلای عالم بنهایت روشن است که این طائفه بنا بر مزید عداوت صحابه کبار از [illegible]
و انصار بی شائبه مبالغه از ضروریات و بدیهیات هم انکار میکنند و در بیان آن هرگز مرتبه امتیاز بین
الرطب و الیابس و النفع و الضرر برای ایشان باقی نمی ماند بلکه کار دین و شریعت که مبنی بر نبوت
انبیاست بجهت وقوع خلل درین اصول همه برباد میرود و مقصود بانیان مذهب تشیع عرفی همین است یعنی
که حضرت مولف سیپاره ای از مدائح و مناقب و تواضع و تسلیم خلفا را که عین اتباع سنن انبیا بلکه عین سیره
سید و سرور ایشان بود صلوات الله علیه و علیهم اجمعین از قسم بدعت و احداث و کفر و نفاق
شمرده وهل هذا الا العداوة والعناد برین تقدیر نبوت و رسالت ثبوت نمی شود و نه
امامت ائمه بهر صورت که نبود فاختر ایهما شئت بالجمله خارج از حیز امکان است که شیعیان
کفر و نفاق خلفا معاذ الله ثابت کنند و مراتب انبیا از حضرت آدم ابو البشر تا حضرت شفیع یوم

محشور از جناب مصطفی تا حضرت مهدی بجای خویش باشد و اولاً که مولف ما بر شیعیان عاقبت اندیشی که
از اکثر مقامات ساله این بیداو آشکارست دعوی تواتر مثالب خلفای راشدین میکند و هنوز شش حدیث
نیست که اگر اهل حق روایات مدائح و احادیث محامد این چناد ید را جمع کنند از الوف هم درگذرد بلکه اگر در
بارهٔ محامد خلفا فقط اقوال و احادیث ائمه اهل بیت را فراگیریم و آثار اولاد و اهل قرابت ایشان را
نیز بر گیریم باز هم تعداد و شمار آن دشوار آید و در مقام حکم ما لا یدرک کله لا یترک کله برای تصدیق
مولف که زبانش گاهی بیچ وقت بفروغ آلوده نمی شود بعضی از روایات ائمه معصومین در محامد خلفای راشدین
و الا بیچ بگوش شنوا و چشم بینا ملاحظه کن روایت نخستین از جماعه محدثین متواترست و بسند صحیح از امام
محمد باقر رضی الله عنه و عن آبائه الکرام اجمعین منقول که شخصی از آن جناب پرسید که در باب شیخین چه
میفرمائی فرمود که من ایشان را دوست دارم گفتندش که گمان طائفه در حق تو آنست که این همه از راه
خوف و تقیه سر میزند جواب داد که خوف از احیا باید داشت نه از اموات این گفت و بشنعات هشام بن
عبد الملک که خلیفه وقت خویش بود شروع نمود و افاده فرمود که اگر خوف می کردم بایستی که از
سطوت و شوکت او که معادی اهل بیت و کشنده ایشانست ترس میکردم هرگاه من او را بدی گویم
تقلید شیخین و معتقدین شان چیزی داشته باشند روایت دوم از محمد بن حاطب است که حال
عثمان بن عفان از حضرت امیر استفسار کردم فرمود که امید دارم که من و عثمان مصداق آیت کریمه
باشیم و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین روایت سوم
از سالم بن جعد است که روزی نزد محمد بن حنفیه نشسته بودم جماعتی منقصت عثمان آغاز کردند پس
نهی کرد و خطاب با ابن عباس نمود که یاد داری که من بدست راست حضرت امیر روز جمل حامل لوا بودم و تو
بدست چپ که ناگاه خبر آمد که ام المومنین عائشه بر قتله عثمان لعنت میکند حضرت امیر
دستها خود برداشت و فرمود من هم قتله عثمان را لعن میکنم خدا لعنت کند آنها را هر جا که باشند در
سهل یا جبل و ابن عباس زبان بتصدیق وی گشاد روایت چهارم از امام محمد باقر است از پدر

بزرگوار خود سید الساجدین امام زین العابدین رضی الله عنهما که جماعتی در حق خلفای ثلثه خوض
میکردند فرمود شما از مهاجرین اید که حقتعالی در محکمات کتاب مستطاب خود مدح آنها مینماید
که از اموال و شهر و دیار خویش برای اعلاء کلمة الله بعید شدند و فضل و رضوان الهی طلب کرده
دین خدا و رسول او را نصرت نمودند اولئک هم الصادقون جماعت ندا کردند گفتند که نه فرمود آیا شما از زمره
انصار اید که انواع عاطفت بحال فقراء مهاجرین مبذول داشتند و بمقتضای خلوص ایمان
عمل کردند فاولئک هم المفلحون گفتند نه فرمود هرگاه حال شما برین منوال است که بچشم دیدم و بگوش
خود شنیدم پس بلا ریب از گروه ثالث که بعد ازین دو گروه ممدوح قران مجید اند و دعای مغفرت
برای رفتگان میکنند و از عداوت و کینه مهاجرین و انصار پاک و صاف می باشند نیز نخواهید بود
یعنی راه ضلالت اختیار کردید و از دائره اخلاص ایمان بر آمدید روایت پنجم از امام صادق
از امام محمد باقر است که شخصی نزد امام زین العابدین آمد و گفت که خبر بده مرا از ابوبکر فرمود خبر از
صدیق میخواهی سائل گفت تو ویرا این لقب یاد میفرمائی فرمود که بدا بادر تو او را جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم و تمامی مهاجرین و انصار باین لقب ستوده اند و هر که او را صدیق
نداند حقتعالی در دنیا و آخرت او را تصدیق نکند برو و با شیخین دوست شو روایت ششم
از کثیر است که بامام باقر گفتم که آیا شیخین چیزی از حقوق شما غصب کردند فرمود نه سوگند بکسی که
قران مجید را بر بنده خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم نازل کرده که بمقدار دانه خردل
چیزی از حقوق ما غصب نکردند گفتم قربانت شوم تو ایشانرا دوست میداری فرمود بلی و امر کرد
مرا که محبت ایشان اختیار سازم و دست خود بر گردن خود زد و فرمود که هر چه از معصیت خرد و
در دوستی ایشان همه بر گردن منست بیزار اند خدا و رسول از مغیرة بن سعید و بنان که بر اهل بیت دروغ بافته
عداوت شیخین تهمت بستند تا آنکه مردم را نسبت بما گمان بد پیدا شد روایت هفتم از امام موسی کاظم
او را پرسیدند که فلان میگوید که پدر بزرگوار تو چه گفت که آیت ثانی اثنین اذهما فی الغار

مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ در حق شیخین و علی بن ابیطالب نازل شد فرمود آری پرسیدند
که آن کینه چه بود که حق تعالی از قلوب ایشان دور کرد فرمود کینهٔ جاهلیت بود در اولاد تیم و عدی
و هاشم که بعد از اسلام و ایمان بمحبت بدل شد تا آنکه چون ابوبکر صدیق را درد خاصره میگرفت حضرت
مرتضوی بدست خود بعلاج ویرا او مشغول میشد و درین معنی روایات بسیار مرویست که بتواتر
معنوی میرسد **روایت ششم** از عبد الجبار همدانی است که امام صادق با جمعی شخص قومی که از
مدینه عزم سفر کرده بودند تشریف آورده فرمود که اهل مصر خود را از من پیام رسانید که هر که نسبت
بمن گمان برد که از شیخین بیزارم پس بدانند که من از وی آزردگی دارم و او را مردود و شقی می‌پندارم
روایت نهم هم از آن امام عالی مقام است که محدث طبرانی آورده که او را از شیخین پرسیدند
فرمود بیزارم از کسی که ایشان را بدی یاد کند و دوست دارم کسی را که با ایشان موالات نماید گفتند
که شاید تو بسبیل تقیه اینچنین کلمات میگوئی فرمود بری تقیه بری از مشرکین باشم و شفاعت جد
من روز آخرت بکار من نیاید و درین معنی بسیار از بیان علما ظاهر روایات محدثین بیش از بیش در کتب
اهل حق مشهور است **روایت دهم** نیز از امام بحق ناطق است که قومی از اهل عراق گمان دارند
نسبت بما که عداوت و منقصت شیخین مذهب ما است و حاشا که چنین باشد این هر دو از بزرگان ملت ما اند
روایت یازدهم از امام ابوحنیفه است که در مدینهٔ منوره وارد شدم و نزد امام باقر رضی الله
عنه رفتم و آنجناب از اهل عراق خیلی دلتنگی داشت فرمودند من بنشین پس نشستم پس بعضی
مسئله پرسیده بودم نشستم و گفتم چه میفرمائی در حق شیخین فرمود رحم کند حق تعالی ایشان را
گفتم که اهل عراق می‌گویند که تو از ایشان بیزاری فرمود برب کعبه دروغ بسته اند باز قصهٔ ام
کلثوم که جناب مرتضوی خود او را در نکاح فاروق در آورد یاد کردم گفتم کاش مکتوبی بدین مضمون
بجناب ایشان میفرستادی فرمود اطاعت نوشته من نمیکنند ای ابوحنیفه تو فرمانم نبردی آنها
که از حق سر می‌پیچند کی بمکتوب من مایل شوند **روایت دوازدهم** از سالم ضبی است

که گفتم امام باقر را چه میفرمایی در حق شیخین فرمود سوگند بخدا ایشان را دوست میدارم و استغفار برای ایشان
می کنم و کسی را از اهل بیت نیافتم که او با ایشان موالات نداشته باشد روایت سیزدهم نیز از آن امام اعلام
است که مردم از آنجناب پرسیدند که کسی از اهل بیت بود که شیخین را بد گفت فرمود معاذ الله که چنین باشد
بلکه همه کس با ایشان محبت میداشتند و ترحم بر ایشان میکردند روایت چهاردهم نیز از آنجناب
است که در جواب عبد الله فرمود که در حلیهٔ سیف هیچ باکی نیست زیرا که از ابوبکر صدیق به ثبوت
پیوسته راوی گفت تو او را صدیق می گویی مکرر فرمود که او صدیق است کسیکه درباره او چنین اعتقاد
ندارد حق تعالی او را در کونین تصدیق نفرماید و اگر این مضمون را در احادیث امام باقر و صادق رضی
الله عنهما تفحص کنم بتواتر معنوی خواهد رسید و بحمد الله که هر چند علمای شیعه او حق پوشی نهند لیکن
بازهم کلمهٔ حق بر زبان ایشان جاری می شود صاحب کشف الغمه نیز مثل این روایت را آورده و هر چند قاضی
شوشتری در صدد احقاق الباطل پیچ و تاب میخورد لیکن کوشش او بجایی نمیرسد چنانچه بر منصفین و متتبعین
کتاب او مخفی نیست و ازینجاست که ملا اردبیلی در بحث امامت تصریح بتضعیف آن کرده که آنچه
صاحب کشف الغمه ذکر می کند مقبول و مطبوع فریقین میباشد وَقَدْ تَقَرَّرَ اَنَّ اِقْرَارَ الْعُقَلَاءِ
حُجَّةٌ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ روایت پانزدهم از حضرت امام جعفر از امام باقر است که اولاد سیدة
النساء فاطمه زهرا رضی الله عنهم اجمعین اجماع بر حسن سیرت شیخین و بزرگی ایشان دارند و احدی
خلاف آن نکرده روایت شانزدهم از سالم بن حفصه است که پرسیدم از امام باقر و فرزند
ارجمندش جعفر صادق حال شیخین را هر یکی فرمود که ای سالم من با ایشان محبت دارم و از دشمن ایشان بیزارم
زیرا که اینها امام هدایت و ارشاد بودند روایت هفدهم از حضرت امام محمد باقر است که
هر که فضل ابوبکر و عمر نداند از احادیث شریف غافل و از سنت سنیه نبوی جاهل است و دیگر ائمه اهل بیت
تصدیق کردند بلکه قسم شرعی خوردند که آنچه آنجناب فرمودند عین صدق و سداد بود نه توریه و تقیه و منشا
مذهب رافضه همین جهل ایشان از احادیث سرور انس و جان است و در بحار مجلسی بجای خویش

ثابت شده که احادیث امیه که خلاف سنت واحادیث نبویه بود همه موضوع ومفتری ست الحمد لله
علی ذلک روایت بیست ونهم نیز از امام ممدوح وفرزند دلبندش منقول ست که مردی بمجلس
شریف عرض کرد که انچه در خطبه خود میفرمائی اللهم اصلحنا بما اصلحت به الخلفاء الراشدین
المهدیین انها کیستند پس اشک از چشمهای مبارک فرو ریخت وفرمود که انها حبیب من اند
ابوبکر وعمر که امام هدی وشیخ اسلام ومقتدای قریش بودند هر که با ایشان مقتدی شد بعد وفات
سرور کائنات محفوظ ماند وهر که اتباع اثار ایشان نمود بصراط مستقیم هادی گشت ومتمسکین بایشان
از حزب خدا می باشند یعنی فلاح ورستگاری بنص قرانی در حق ایشان ست روایت نودم
از مالک بن انس بسند صحیح از امام صادق از پدر بزرگوارش که حضرت شاه مردان وشیر یزدان
روز وفات فاروق بر جنازه اش ایستاده فرمود که زمین بر نداشت کسی را وآسمان بر کسی سایه
نافکند که دوست تر باشد نزد من انکه ملاقات خدا کنم بصحیفه او از عمر وانحدیث نه بشانیست مشهور و
مستفیض گشته که حاجت بیان داشته باشد وبحمد الله که کتب معتبره مخالفین هم بران گواه ست ومفسر
مذهب ملا مجلسی والد کابر او را در بحار الانوار مشاهده کردنیست خلاصه مقالات لاطائله شان آنکه
حضرت امیر ازین صحیفه صحیفه ملعونه مراد داشته نه صحیفه اعمال فاروق وصحیفه ملعونه عبارت از ان
که صنادید قریش که خلیفه ثانی از انجمله بود باهم مشوری کردند وبجد وجهد تمام نوشتند که امارت وسلطنت
را نگذارند که در اهلبیت مدخل بدهند وحضرت امیر را از حق خلافتش منصرف سازند بر اهل تصفح وتبصر
مخفی نیست که در کتب سیر از اسفار فریقین مسطورست که هرگاه کفار در بدو ظهور اسلام را دیدند
تائید دین بایمان حضرت حمزه سید الشهداء وفاروق اعظم بمیزان عقل سنجیدند ودانستند که راه حضرت
بر اصحاب پیغمبر بسوی حبشه مفتوح ست وحاکم انجا یعنی نجاشی مواسات ومدارات اهل اسلام
بوجه اتم بجا آورد وابوطالب مع امثالش از بنی هاشم وبنی المطلب به نصرت آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم نطاق همت بر کمر جان بسته اند همه کرعهد کردند که رشته صحبت این جماعت قطع باید کرد وایشان را

کفا

که خارج از مکه واقع شده اخراج بابدینو و بعد از اتفاق بنو عدی توثیق کتابی نوشتند که بعد از اخراج
رسم نکاح و تقسیم طعام الی غیر ذلک منقطع باید کرد و بیع و شرا هم موقوف باید نمود دیگر آنکه حضرت را باین جماعت
و دست از نصرتش بردارند و این مکتوب و صحیفه را در کعبه آویختند پس بنو هاشم و بنو عبد المطلب
انجناب بیرون برآمدند و در آن شعب اقامت کردند و این اقامت تا سه سال کشید پس حق تعالی
ارضه را برانگیخت تا تمامی حروف آن صحیفه غیر از نام مقدس او تعالی محو کرد و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم با ابوطالب اعلام فرمود و کفار قریش تصدیق ابوطالب نکردند هر گاه صحیفه را گشادند
و همچنان دیدند این صحیفه پاره پاره کردند و از تعاهد خویش در گذشتند پس حضرت با تمامی قوم خود
بدستور سابق در مکه معظمه اقامت اختیار فرمود و قصه این صحیفه در سیرت شامی که کتابی
بس کلان و تخمینا مشتمل بر دو هزار باب است واقع شده و نیز دریافت میشود که دست کاتب صحیفه مذکوره
که منصور بن عکرمه بن هاشم بود شل گشته و در تصانیف مجلسی مثل بحار و حیات القلوب نیز نشانی از
پیداست ضبط و اتقان رواة شیعه باید دید که از کجا بکجا رسانیدند این صحیفه ملعونه را جزو معتقد
مجعوله و روایات موضوعه و اذهان طائفه که طعن و سب اصحاب در خمیر ایشان افتاده وجود نشسته
فاس الله من کتبها وفی ساحة الکعبة دفنها وغضب الله علی من افتریها وانهم اصحاب
خیر الوری ترجمه عبارت بحار اینست در وقتیکه عمر متولی شد صحیفه ملعونه نوشته پس در آن ورد
و همین صحیفه ملعونه بود که امیر علیه السلام تمنای آن کرده در وقتیکه عمر فوت شده و پارچه اش بر روی
پوشیده بودند امیر علیه السلام بر سر او استاده گفت ما احب الی ان القی الله بصحیفة هذا
المسجی انتهی مختصرا و نیز گفته که از ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از باقر علیه السلام و در تفسیر یا ایها الذین
آمنوا لا تتخذوا بطانة مروی است که اعلام فرمود خدای تعالی آنچه در دلهای ایشان بود و آنها اصحاب
صحیفه بود مر یکدیگر را دوست و ولی گرفتند و صدوق در معانی الاخبار از مفضل بن عمر روایت
کرده که او گفت پرسیدم از صادق علیه السلام از معنی قول امیر علیه السلام ما احد احب الی ان القی الله

فرموده آن صحیفه بود که منافقان در کعبه مدفون کردند بدانکه جمهور اهل سنت این قول را از مناقب
عمر شمرده‌اند و مراد آن بود که اعمال آنحضرت مثل اعمال عمر باشد و صادق علیه السلام مقصود سائل را فهمیده
یعنی صحیفه را بیان فرموده و مؤلف صراط مستقیم گفته که تائید میکند آنرا چیزیکه اسناد کرده است سلیم
بسوی معاذ بن جبل آنکه او نزد وفات خود بر نفس خود دعا کرد بواویلا کسی پرسید گفت بجهت موالات
با ابوبکر و عمر بر اینکه باز دارم خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از علی علیه السلام الی آخره
ذلک من فرآت القوم مورد الملامة واللوم فانهم جاؤا بالعجب فالعجب علی عجب و باؤا بالغضب
علی غضب الخ و در آنکه برین بهتان هم باثبات و قرار می فشارند و مقتضای تناقض اخبار خویش
احادیث دیگر مخالف آن در کیسه یا لنگا میدارند چنانچه بر اهل تصفح و تفحص روایات قوم مانند صبح صادق
روشن است بروایتی از کتاب سلیم که اقدم و افضل از جمیع اصول اربعمائة و صحاح مصطلح الشان است
چنانکه بدلائل عقلیه و اعتراف عمائد طائفه عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی اکتفا نموده
می‌شود که از معصومین در تبرا از اسامی لا تحصین این عبارت مروی است وفی الآخرین الدجال
وهؤلاء الخمسة اصحاب الصحیفة والکتاب وجبتهم وطاغوتهم الذین تعاهدوا
علیه وتعاقدوا علی عداوتک و این حدیث چنانکه می بینی نص است در آنچه گفتیم زیرا که جبت
و طاغوت در اصطلاح این فرقه عبارت از شیخین است و این هر دو را از اصحاب صحیفه جدا کردن
مقتضی آنست که اینها در زمره شان معدود و محسوب باشند چنانچه باقر مجلسی در بحار بعد ایراد این
الفاظ اقرار بآن کرده والمنة لله تعالی و تقدس که توجیه آن بتخصیص بعد تعمیم باعتراف متبحرین کبرا
شیعیین بدون تکلف و تعصب فیکون نصا فی الباب عند اولی الالباب اگر تائیدات سماوی
و توفیقات ازلی شامل حال می‌شود عنقریب بر سامعه مخاطبین عبور میکند که این کتاب بقدر مالیس
مرتضوی سرمایه تالیف پوشیده و زیب اختتام گرفته و ائمه شیعی احدا بعد واحد مدح آن بر زبانها ساقطه
جاری کرده‌اند لیکن عامی عدم مقامات عبارت استعمال مذهب خویش کردن است عصمت علیه

دركه

در کفر هم ثابت نشد زنار را رسوا مکن **روایت بستم** از ابوذر هروی و امثال او باسناد
متکاثره و طرق متوافره که یکی از اصحاب مرتضوی بر ابن سبا العین و تلمیذان سید یا وگذشت و معلوم کرد انها
شیخین را به بدی یاد میکنند جناب امیر المومنین را ازین سانحه عظمی خبر داد پس حضرت او را همراه خویش در مسجد داخل
فرمود و بر منبر بر آمد و ریش مبارک را بدست گرفت و زار زار میگریست و باطراف مسجد می نگریست تا آنکه
مردم جمع شدند آنگاه خطبه طویل الذیل برخواند و ارشاد کرد که چه حال ست قومی را که دو برادر و دو وزیر
دو رفیق پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را بد میگویند و قدوه قریش و آبای مسلمین را مذمت میکنند
رفاقت سید المرسلین بصدق و صفا نمودند و حق امر بالمعروف و نهی عن المنکر بجا آوردند آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم مثل ایشان کسی را دوست نداشت و برابر ایشان کسی را نمی دانست و تا وفات
ازین هر دو بزرگ خشنود بود پس هرگز در حیات و ممات آن سرور از جهان آرای سید المرسلین تجاوز
نکردند بکبریای الهی که دانه را شکافت و نفس ناطقه را از کتم عدم بوجود آورد که دوست نخواهد داشت
ایشان را مگر مومن بزرگ و مبغوض نخواهد پنداشت اینها را مگر بدنصیبی محبت ایشان نزدیکی با خداست و عداوت
ایشان بعد از رحمت او تعالی است پس حدیث تقدیم ابی بکر صدیق که از جناب بشیر و نذیر صدور یافت ذکر فرمود
گفت که من حاضر بودم و روبرو من ابوبکر را برای امامت برگزیدند باز قصه بیعت خود بزبان آورد
و فرمود آگاه باشید که هر کس را که خواهم شنود که مرا از اینها افضل میگوید حد افترا بر وی خواهم زد چه جای
کسی که اینها را بد گوید و در بعضی از طرق بمقتضای الحدیث یفسر بعضه بعضاً آمده که حضرت امیر
را بعضی از یاران خویش گفتند که جرات اینها در باره منقصت شیخین بنا بر آنست که اینها اعتقاد دارند که تو تقیه
می کنی فرمود پناه بخدا می برم ازینکه ظاهر من چیزی باشد و باطنم چیز دیگر خدا لعنت کند کسی را که در دل خود غیر
از مدح ایشان چیز دیگر داشته باشد بعد ازین ابن سبا العین را اخراج کرد و فرمود که گرد لشکر من نگردد
بشهری که باشم همراه من آن نشود و بسیاری را از مدعیان الوهیت خویش و بدگویان صحابه کبار آزار شد
تا آنکه آن شقی الشقا را آورده در آتش نهاد و هرگاه کتب رجال امامیه مثل کشی و غیره و تصانیف علمای تواریخ ایشان

کشاده شود یقین واثق و اعتقاد جازم حاصل آید که جناب امیر او را اجلا کرد و بسیاری را از مستفیدان
در آتش انداخت و نزد جمعی از همه کس انتقام واجبی گرفت و استاد و شاگردان و تر و خشک ایشانرا
بسوخت و انهم در کتب معتمده حضرات امامیه موجود ست که امیر المومنین بر مفضلین خویش تهدید فرمود و باجرای
حد افترا وعید کرد چنانچه در ماسبق لباس تفصیل در بر کرده و ازینجاست که اکابر امامیه مثل شریف
شمائینی وغیره و تقدم بالحفظ کرده گفته اند که جناب امیر در ایام خلافت خویش هم سالک راه تقیه بود
تا مشاهده این فرقه رسیاه بحسب زعم شان اتفاق نیفتد و از مؤیدات این حدیث تفضیل است که چون
سیانه الحق و بعضی از مخالفین گفتگوی روایت حد افترا واقع شد و آنها بسبب عدم اطلاع علی وجه
الانتهاء گفتند که اگر از کتب روایات ما حدیث مذکور مشتمل بر تهدید بر آید از مذهب خود دست
بر میداریم و طوق لعن در گردن خود اندازیم و آخر بجانب علمای امامیه که نسبت بدیگران بیش و فزون از این صحیح را
نور دیده رجوع کردند و از اقرار خویش آگاه نمودند زجر شدید فرمودند و باقرار این روایت لبهای مبارک
بکشتند و الحمد لله علی ذلک و مؤید این حدیث و آنچه در باب افضلیت شیخین بعد ازین می آید حدیث مرتضوی است
که تاکید تمام فرمود که مرا خلیفه چهارم بگویید و هر که لفظ خلیفه اول در حق من خواهد گفت او چنین و چنان است
و تصدیق این حدیث از کتب امامیه مثل مجمع البحرین وغیره بروایت امام رضا از امام کاظم از حضرت جعفر صادق
از باقر علوم اولین و آخرین از سید الساجدین از شهید کربلا از جناب علی مرتضی سر دست حاصلست زیرا که
فرمود که من همراه حضرت ختم المرسلین در راه های مدینه بودم که بزرگی کث اللحیة بعید ما بین المنکبین پیش آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم سلام کرد و مرحبا گفت پیغمبر من التفات کرد و گفت سلام بر تو باد ای خلیفه
چهارم و رحمت خدا و برکات او باز بحضرت ملتفت شد و گفت که آیا او خلیفه چهارم نیست حضرت
فرمود بلی راست میگویی که او خلیفه چهارم ست پس بگذشت و نشانش پیدا نشد رحمه الله که صاحب
لوامع نیز باصل این حدیث اعتراف دارد و درین مقام نیز تعصبیت محدثین قوم را ملاحظه باید کرد که
در خاتمه حدیث رضوی افزودند که حضرت پیغمبر را باید که بعد رفتن آن شخص گردم که ازین کس که بود فرمود

که برادر تو خضر بود و وجه البعید آنکه خلیفه اول آدم است که در حق او وارد شد انی جاعل فی الارض
خلیفة و خلیفه دوم داود است لقوله تعالی یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض و خلیفه سوم
هارون است که موسی کلیم او را خلیفه کرد و حق تعالی حکایتش فرمود اخلفنی فی قومی واصلح و خلیفه چهارم
تو لی زیرا که سوره برات را تو تبلیغ کردی و ایزد سبحانه فرمود و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم
الحج الاکبر انتهی ملخصا و ازین جنس افتراآت و مهملات در کتب قوم خصوصا اصول ایشان بیش
از مرویست تا کجا کسی تفحص این ملمعات تواند کرد لیکن بر حرفی ازان بدون گفتگو در دلالت آیت رابع
بر خلافت خلیفه رابع و ما یتعلق بذلک آگاه میکنم که از مطالعه طرائف و کشف الیقین جنابش منکشف می شود
که خلافت در قرآن مجید برای سه کس مذکور است حضرت آدم و حضرت داود و حضرت امیر المؤمنین و آیه
کریمه وعد الله الذین آمنوا الآیة بیراه تاویل در حدیث خلیفه رابع رسید و باشکال اکنون
جناب امیر خلیفه باشد نه رابع و مؤید افاده و افترای صاحب طرائف و کشف است احادیث
آخر که درین باب یافته اند و لیکن فراوان حیرت است که قیود آیت کریمه وعد الله را چگونه
بر اصول خویش بر حضرت مرتضی منطبق تواند کرد و از منطوق این آیت خلافت دیگران از انبیاء
بنی اسرائیل بی آنکه تخلل وسائط پدید آید کما فی خلافة هارون علیه السلام ثابت میشود حیث قال الله تعالی
کما استخلف الذین من قبلهم پس بر اصول مفترین جناب امیر المؤمنین چنانکه خلیفه اول و ثانی
نیست ثالث و رابع هم نتواند بود بالجمله ازین افتراآت بر اصول امامیه که یوما فیوما در تزاید است تبصر بکار
هدایت و درایت زیاده میشود و یقین می انجامد که حق بطرف اهل سنت است و رواة و محدثین امامیه در ضلال
و تلبیس میکوشند و در هر مقام باستار کذب و افترا حق را می پوشند عوام را فریب و مکیدت ایشان
رهائی بس مشکل است **قطعه** سخن چین را توانم چاره کرد * که تا من خود نگویم او چه جنبد
ولی از مفتری نتوان بر آمد * که او از خود سخن می آفریند * از عجائب افتراآت صاحب کامل
مطاعن صدیق آنکه چون خضر او را گفت یا خلیفة الناس بقول شیخ شیراز شعر نگر که قاضی در تقریر

معروف گرفته است نیش که خیر ۰ او را از پیش خود براند بر اقرار این مفتری آنست که پدر خود را بجهت
نصیحت نفته سوخته باشد این حرکت چندان از وی دور نیست **روایت بست و یکم** از ابوبکر از
ابو جحیفه است که من از جناب امیر بر منبر مسجد کوفه شنیدم که بهترین امت بعد نبی آن ابوبکر و عمر اند
روایت بست و دوم از دارقطنی از جماعت صحابه و از صحابی مذکور است که روزی من
بخدمت امیر المومنین مشرف شدم در وقتی که بخانه خویش بود گفتم ای بهترین مردم بعد پیغمبر عالم صلی الله علیه
و آله وسلم آنجناب خوش نیامد و فرمود که بهترین مردم بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شیخین اند ای ابو جحیفه
دوستی من و دشمنی ایشان و همچنین عداوت من و محبت ایشان در دل مومنی جمع نتوانند شد **روایت
بست و سوم** نیز از دارقطنی است از ابو جحیفه که من جناب مرتضوی را افضل امتگان می فهمیدم
چون از مردمان خلاف آن شنیدم متحزن و غمگین گردیدم حضرت امیر دست من گرفت و مرا
در خانه خویش برد و از وجه ملال پرسید قصه را بیان کردم آن روز نیز بافضلیت ابوبکر و عمر
نص قطعی فرمود پس من عهد کردم که این حدیث را بعد ازینهمه تصریحات بمردم نزدیک و دور خواهم رسانید
چون این همه خلوتها هم از باب تقیه و مخالف نفس الامر باشد پس آیات و ارشادات خصوصا
جناب مرتضوی در کدام وقت جلوه ظهور گرفته **روایت بست و چهارم** از
محمد بن حنفیه در صحیح بخاری که حضرت امیر فرموده بود که بهترین مردم بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
شیخین اند و این مضمون بلا ریب از حضرت امیر در ایام خلافتش که نزد هیچ عاقلی زمان گمان حق
و تقیه نبود و بعد تشییع از سر ابدا اشقیای یهود اعنی عبد الله بن سبا از بعضی غلطیان بنسبت ظلیه پیدا آمده بود
باخبار متواتر المعنی مستفیض و مروی گشته چنانچه تصانیف شیخ الاسلام ابو العباس و دیگر بزرگان از
محدثین و متکلمین بران شاهد است و اعتراضات بارده رکیکه فاضل طبری را زاغا با بجایش حشو
و محدودش باید بدانند که خود ره بحال کالعهن المنفوش پراکنده است مرتضوی را هم بتعب تسلیم و تطبیق
از جمع و تطبیق کا مرفی اید است لازم لبطلان این اعتقاد نیست که بروایات متواتره از امیر المومنین

کرد اند

کرم الله وجهه بیعت سیده چه محمل که در زنگ و ریب بیعت بجهت وقوع اشتباهی که مقتضای حقیقت
بشریت باشد بسبب غرور و اسماع قول زور لازم فضیلت باشد و این قسم اشتباهات حضرت مرتضی را دو چندان
ثابت است و این بعصمت جناب سیده زهرا اطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه گذشت در دو جزء حسنین
خویش کما عرفت قبل ازین اتفاق افتاده و قس علی هذا حال تمرد دیگر که در بعضی از احوال آنحضرت در روایت
مذهب اصول اینها منقول شده حتی که حضرت شهید کربلا در باره امام حسن مجتبی وقت خلع خلافت
انچه گفت و فرمود تفصیل کیفیت انشاء الله تعالی بحقوق ثابت حضرت خیر البشر که کمتر از دو مختصر بود و گریه و زاری
بتول عذرا بود اهل بیت سید انبیاء هم که هوش زبان و زبانیان می ربود نیز ضمیمه آن گردیده با شنیدن
مضامین افزار دیگر این روایات شریف ثابت نمی و آنچه درینجا منقول است نیز از معرض قبول ساقط خواهد بود و
بملیکه از جانب اهل سنت انکار استحقاق حضرت صدیقه اکبر [illegible] ثبوت نه پیوسته آنست چنانکه الفاظ
از احادیث [illegible] که بخصوص آن مقصد تمام از افادات مولانا محمد حسینی موسوی بروایت محمد بن اسمعیل
بخاری و دارقطنی و ابوداود و [illegible] و حافظ [illegible] شیعه و طبرانی و [illegible] ایراد افتاده و تا بدان
بعضی از روایات و احادیث [illegible] که نسبت [illegible] از اشجار [illegible] قطره
از دریای ناپیداکنار باشد [illegible] واقع شده اگر از دیگر کتب الحق که تالیف آن [illegible] مناقب صحابه و اهل
بیت [illegible] ایشان [illegible] واقع شده مانند کتاب المواقفه و ریاض النضره و تالیفات
محدثین [illegible] جمع روایات [illegible] کتابی [illegible] پیدا [illegible]
بواسطه اولاد و احفاد [illegible] فرزندان و دیگر بزرگان اهل بیت که اما بعصمت آنها
قائل نیستند بلکه از اکثر آنها [illegible] اهل بیت سید انبیا گردن
می [illegible] اهل سنت [illegible] تعالی [illegible]
اهل بیت [illegible] کتاب مجید [illegible]
واسنده [illegible] اهل بیت [illegible]

ابا السید و حبا جلد را شل احول الطاق و ابو الجارود اعمی سبب لنوع اہل کفر و نفاق کما سیجیئ انشاء اللہ
تعالی فی آخر الاوراق مطمح نظر ساختہ از احادیث حضرت خیر الوری صلعم دست بردار شوند و حال آنکہ
در بحار و دیگر کتب معتمدہ شیعہ بجای خود مدلل گشتہ کہ مدار اعتماد بر آیات قرآنی و سنن نبویہ رسول باشد نسبت
و احادیث ائمہ اثنا عشر ہر دو عرض باید کرد بشرط انطباق و موافقت قبول کردنی ورنہ بر روی دیوار زدنیست
اما روایات اتباع و اشیاع احول برادر خود اعمی کہ محدثین این فرقہ بعد از تخریج آن بوجد
رقص می آیند و مقلدین خویش را یقین کامل در ذمائم و مثالب صحابہ کبار می افزایند پس بعضی از آن
اشارہ می نمائیم کہ از انجملہ قصہ خیاط است کہ دو قمیص حضرت صادق علیہ السلام آورد و عرض کرد
ای فرزند پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بہر سوزن یکی از آن ذکر الہی کردہ ام و بدیگری تبرا از شیخین
نمودہ ام پس ہر چہ مقبول تر باشد آن را در بر خود بپوش لعنۃ اللہ علی من کذب و افتری کہ حضرت
امام صادق قبائی لعنت پوشید و از انجملہ روایت دیگر است کہ روزی نزد سید الساجدین سلام اللہ علیہ
و علی آبائہ و ابنائہ اجمعین شخصی آب خورد و لعن شیخین تبرا کرد و رفت و دروغ بگردن راوی کہ حضرت
او را بخواند و گفت اگر خیری از تو طلب کنم بطیب خاطر می توانی داد عرض کرد کہ من از فدائیان توام
ہر چہ ارشاد فرمائی در انجاح آن سعادت کونین میدانم حضرت فرمود کہ ثواب این کلمات بمن بدہ
و ثواب عبادات من کہ درین شب و روز کردہ ام بگیر انتہی محصلہا زیادہ تر موجب **توحش**
اولو الابصار است کہ فاضل مفتری ہیئت لعینہ منورہ در مصائب خویش قمیص دوم را در بر کشید و از
وجود قمیص اول سر کشید بحکم المرء یقیس علی نفسہ قبائی ذکر الہی را از خیاطت صاحب النواقص میداند
حیث قال و الظاہر ان المنقول ہو مجرد خیاطۃ القمیص الثانی و القمیص الاول مما
خاطہ صاحب النواقص بلسانہ تمویہا علی من حف حولہ من انصارہ و اعوانہ
یصدقونہ بما یموہہم بلسان الوعظ من ہذیانہ انتہی ہنوز این شہید ثالث را امید خیری
نیست کہ این قسم احادیث را صاحب تحریر بعض اللاعنین علی زعم المخالفین جمع کردہ و با فادات و روایات

اتباع و اشیاع احوال این رساله را مملو و مشحون ساخته حرفی ازان بنا بر ضرورت بلحیه و تبریه صاحب
النواقض که از جمله سادات و شرفاست و رنجاوره کردم دارا کابر قوم مسموع است که تصنیف این رساله
قبل از السنت که شیعه غالی علی بن عبد العالی بتالیف کتاب اسرار اللاهوت فی وجوب لعن الجبت
والطاغوت که نامش در بحار هم مذکور است در آید و پر ظاهر است که اگر سلف و خلف حضرات امامیه
این قسم کتب و رسائل نمی پرداختند و ثواب لعن صنادید اصحاب پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم
مشاکل ثواب متعة النساء نمی ساختند که در مرتبه اولش ثواب شهادت امام حسین و در چهارم آن
فضیلت و جلالت ختم نبوت سید الکونین و قس علی هذا اصلها فی خلاصة المنهج بهم میرسید هرگز این وساوس
شیطانی و خیالات غولان بیابانی نزد صبیان مجانین هم رواج نمی پذیرفت تا بعقلای روزگار
چه رسد علاوه هر گاه لعن شیخین العیاذ بالله از اصول طائفه و کتب مصنفه الشان واجب باشد بخلاف فکر الهی
پس رد قمیص اول و اختیار قبای لعنت بر اشیعیان محال الانکار هرگز نخواهد بود شعر لی فروعت
محکم آمد نه اصول * شرم بادت از خدا و هم رسول * بالجمله جز کسانیکه ابلیس علیه اللعنة والعذاب نور نیت
عقل و دین آنها بظلمات مبدل کرده کیست که باشال این روایات مفتریات و قصه خیالات که بدتر از
هزلیات سوزنیست گوش نهد اما روایات سر حوب عجب که تعامی از حق و کوری باطن و
ظاهر بمقتضای آیت کریمه من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا
جبلت او بود لیکن عجب تر در مسلک ثانی و حج صحاح هر یکی از سامعین و ناظرین اشتیاق خواهد کرد استغفر الله
که کسی از اهل حق بمحدثات آن کور باطن شقی مضل و معوفر فریب بخورد کما قال الحافظ الشیرازی علیه الرحمة
ع کی روند اهل نظر از پی نابینائی * بالجمله از کثیر بقلیل قناعت کرده باز بر اصل سخن میروم و میگویم اما
ثالثاً پس مجعولیت آن ملواهیر و موضوعیت آن اساطیر که مخصوص بطائفه شیعه است هرگز خلاف
عقل نیست زیرا که علمای الشان بمایدر زاده و سر آمد ملاحده را که بر السنه ائمه امجاد ملعون و مطرود
و بدتر از شمر و عبید الله زیاد بودند چنانکه کتاب توحید قمی و کافی کلینی بران گواهی میدهد در روضه

احادیث ائمه هداة بی نظیر نهاده اند پس اگرچه همه روایات فی نفسها کثیر باشند نسبت باحادیث
اهل سنت از ائمه هدی با وجود تایید احادیث مستفیضه حضرت خیر البشر صلی الله علیه وآله وسلم وآیات قرآن مجید
بی کم و کاست روایت میکنند کما عرفت نمودها لیکن نزد عقل بسبب خبث عقاید و نفاق سلاطین و
مخالفت آن اخبار مرویه بکتاب مبین و احادیث خاتم النبیین بجوی نمی ارزد چنانکه از اصول
اربعه و بحار الانوار ظاهر میشود و اگر قلب سلیم و ناظرین در کفر و زندقه آن سلاطین هنوز خللی
داشته باشد باید که بمسلک ثانی این مجالة تا قصه ملاحظه کنند [illegible] انشاء الله تعالی
مطابقاً لما قلته پس حاصل این تاویلات رکیکه علمای قوم را بلا ریب و شک مزخرف خواهد
دانست و لا اقل ملعبة للاطفال و مضحکه ارباب عقل و کمال تصور خواهد نمود و بحمد الله تعالی که از کتب اهل حق
سیما این اوراق پریشان مثل الشمس فی وسط السماء بدیهی است که دعوی خلافت بلا فصل حضرت
امیر بلا ریب انکار متواتر بالمعنی و در حقیقت اتباع هفوات ابن سبا و ادعای مثالب خلفای راشدین
عین بل هم اساس ایمان مومنین است بلکه انکار نبوت و آیات قرآن مبین فمن شاء ان یهرب من
المطر فلیقم تحت المیزاب فالسحاب بیده ولنکتف علی هذا المقدار من الابحاث فی الانظار فانها
کافیة لاولی البصائر والابصار تنبیه بدان اسعدک الله تعالی فی الدارین که مولف نهایة
نیز علی العادة المعروفة حاشیه نوشته عبارتش آنکه مستتر مباد که آنچه پیرایه عرض سرکرده از سوانح
وقت است که این هیچمدان اصلاً بکتابی ندیده و از کسی نشنیده فقط حدیثین بالتبع بمقام اثبات
مثالب صحابه و امکان آن دیده بود پس اگر معروضات کمترین احیاناً انطباق با کدام کلامی از علمای
سابق داشته باشد نهی فجر و مجرد توارد خواهد بود والله علی ما نقول شهید انتهت بعینها
اقول کمترین را هم مطالعه احقاق شوستری و مجلدات [illegible] جا بجا از معانی و در نفس خود اتفاقاً
حاصل بود چنانچه جا بجا اشاره بآن نموده ام بعد از مطالعه کتاب تحفه اثنی عشریه که چند روز اتفاق افتاده
اطمینان قلب بهم رسید مضمون این حاشیه برهان قطعی بلا کلام گشت یعنی آنکه فاضل اثنا عشری در زمره

خود علم اشتهار برافراشته وعلامی اصولیه را او را افادات خویش از دائره تشیع الیه هی بدر ساخته
چنانچه عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی در بحث سوم از کتاب معتمده خود که در مطاعن خلفاء
راشدین و دیگر اصحاب کبار بزعم خود قرار داده در طعن چهارم میفرماید که در مشکوة در فصل اول باب حوض و
شفاعت است عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی فرطکم
علی الحوض من مر علی شرب ومن شرب لم یظمأ ابدا ولیردن علی اقوام اعرفهم ویعرفونی
ثم یحال بینی وبینهم فاقول انهم منی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول
سحقا سحقا لمن غیر بعدی متفق علیه و نیز در فصل اول از باب حشر از کتاب مشکوة است
عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انکم محشورون حفاة عراة غرلا ثم
قرأ کما بدأنا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین واول من یکسی یوم
القیمة ابراهیم وان اناسا من اصحابی یؤخذ بهم ذات الشمال فاقول اصیحابی اصحابی
فیقال انهم لن یزالوا مرتدین علی اعقابهم مذ فارقتهم فاقول کما قال العبد الصالح
وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم الی قوله العزیز الحکیم متفق علیه و ابن عبد البر در ترجمه
بشر بن ارطاة این حدیث را آورده وگفته که در بعضی اخبار بسیار آمده و از حدیث اول فهمیده شد
که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اسلام ظاهری داشتند و در باطن آنها نفاق بوده
است که محروم از شفاعت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و از حوض خواهند شد لیکن اتباع هر یکی
از آنها با وجود امکان و اخل بود نیز در میان آنها که از آب کوثر بی بهره خواهند شد معین نباشد از
حدیث دوم که مروی بطرق کثیره است بالکل عدم نجات ثلاثة ثانیه و تابعان موافقان
ایشان که منکران خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودند بدلالت قطعیه واضح شد بیان این
مدعا آنکه ظاهر است که این حدیث دلالت مینماید بر آنکه بسیاری از اصحاب بعد از وفات حبیب الارباب
مرتد شدند بدا مری در زمان احداث نمودند که مستوجب سلب ولا وتا معنی خدا و رسول بود

چون اینمضمون در حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم وارد باشد واجلست که ارتداد از صحابه پس از
رحلت سید الانبیا سرزده باشد و حال جمعی کثیر از صحابه همبرین منوال باشد و ارتداد و ظاهر کردن انکار
از وحدانیت و رسالت است از هیچ یک از صحابی بعد آنحضرت صلعم صدور نیافته و اگر بسبیل ندرت
و قلت باشد کالمعدوم است و اگر از اکثر صحابه صادر میشد باقتضای عادت البته مسموع و مروی و
منقول میبود و لیس فلیس پس مراد از ارتداد نخواهد بود مگر ارتداد باطنی و ظهور آثار نفاق که بظاهر کلمه
اسلام بر زبان و در دل سیاهی کفر پنهان باشد و آن صادق نمی آید الا بر نکث کنندگان از بیعت امیر
کبیر بر غدیر و این هرسه تا بیر والیشان خود از همین زمره بودند و اینکه بعضی از اهل سنت این حدیث را
محمول نموده اند بر آن کسانیکه ابا از ادای زکوة بابوبکر در خلافت او نموده بودند و او با آنها قتال نمود
و از اهل ردت قرار داد تاویل و توجیه بکر فاسد است چه آنها امتناع از ادای زکوة نه بسبب انکار اسلام
یا امری از ضروریات دین نموده بودند زیرا که کلمه میخواندند و نماز می کردند و قائل بوجوب زکوة بودند
بلکه از خلافت ابوبکر منکر بودند و آن باعتراف اهل سنت موجب کفر و ارتداد نیست و دلیل برین همین شنیدند
چنین نموده بودند پس واضح شد که ابوبکر را صلح گرفتن زکوة بسبب عدم صحت خلافت او سبب
شمرده ند و نیز میگوییم که تایید اراده همین صحاب از ین حدیث می نماید حدیث دیگر که در جامع الاصول است
در فضیلت شهادت و شهدا ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لشهداء احد هؤلاء
اشهد علیهم فقال ابوبکر الصدیق السنا یا رسول الله اخوانهم اسلمنا کما اسلموا
وجاهدنا کما جاهدوا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بلی ولکن لا ادری ما تحدثون
بعدی فبکی ابوبکر ثم بکی ثم قال أئنا لکائنون بعدک اخرجه فی الموطا انتهی
و این حدیث نص است که با وجود اسلام آوردن و جهاد کردن ابوبکر و مثال او آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
حکم بجنت بعد از ینها نکرده و گواهی او قسمیکه برای شهدا گواهی او مینماید باینکه آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم خوف ارتداد اینها بعد وفات خود میداشت و بهشتی قطعی نمیدانست و احادیث منقوله سابق

اهم

هم مشتمل است بر لفظ احدثوا بعدک و احداث صادق نمی آید الا بر بعض اصحاب که عهد خم غدیر را
بشکستند و ظلم دیگر ساختند و مرتد گشتند و ما نصبن کرده مخاطب باین خطاب نبوده اند بلکه مخاطب بوده مگر
ابوبکر و امثال او علاوه میگوییم که لفظ لن یزالوا مرتدین که در حدیث آمده دلالت مینماید بر آنکه
اصحاب کذائی زنده و بر ارتداد قائم بوده باشند و این مفهوم صادق نمی آید بر باغیان که گروه
چه ایشان در خلافت ابوبکر متصل زمان وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقتول شدند و
زنده نماندند پس با صدق علیه غیر از ثلثه و اتباع ایشان کسی نخواهد و از این حدیث فائده
دیگر بر آید که آنچه اهل سنت بحکایت دو قول عشره مبشره و سوم بکیفیت روایت نموده اند
مطعون الاقرار و الوضع است و مخفی نماند که این حدیث اهل سنت متمسک برای اثبات محبت او
با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گردانند که او بر ایستن خود بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
گریه کرد این استدلال ضعیف است چه محتمل است که ابوبکر از روی خدع و مکر و نفاق گریسته باشد تا
بر سائر الناس محبت او با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شود بلکه میتوان گفت که گریه اش گریه
اندوه و غم نبود گریه سرور بود یعنی هرگاه از حضرت نبوی شنید که بعد از آنحضرت چنین زنده خواهند ماند
و امری در دین احداث خواهد کرد و هوس امارت و جاه مضمر ضمیر خود میدانست مسرت بغایت بار و دست
داد تا اشک از دیده اش جاری شد و گریه چنانکه از غم و اندوه می آید از فور شادمانی هم می آید پس این
دلیل صلوح تمسک ندارد و محاربان جنگ صفین و جمل با امیر المؤمنین تنها مصداق علیه این مفهوم نمیتوانند بود
گفت چرا که در حدیث لفظ منذ فارقتهم آمده است و این لفظ برای بیان معنی ابتدا از زمان فعل می آید پس
ابتدا از زمان ارتداد مفارقت آنحضرت یعنی سفر او از جهان خواهد بود بر سبیل که بمجرد رحلت آنحضرت
ارتداد از ایشان صادر شده باشد جنگ جمل و صفین بعد انقضای بیست و پنج سال یا بیست و شش سال از وفات
سید کائنات روداده بود و منافی لفظ منذ فارقتهم درست نمی آید پس لا محاله مصداق حدیث مذکور
مردم مشار الیهم خواهند بود و الا خبر مخبر صادق علیه السلام دروغ باشد علاوه اگر اینها را افراد

این کلی و انهند قائل شوند بکفر و نفاق معاویه و عائشه و طلحه و زبیر و امثال آنها و امثالهم نزد ایشان باطل است
چنانکه بر عارف عقائد ایشان مکشوف است پس این توجیه و تاویل مرضی اهل سنت نخواهد بود و عجب
نماند که انحضرت را قدمای علمای امامیه قدس سرهم دلیل بر قبح مآل بسیاری از موسومان بصحابه مقرر گردانیده
اند و احتجاج و تمسک بآن بر ارتداد خلفای ثلثه بخصوصهم از آن قبیل است که فقیر بی بضاعت بآن
متفطن شده و اگر ناظران از انصاف و رنگ زنگ زدایند بپذیرند که لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال
وارد است انتهی بلفظه ازین اشارات و عبارات باسهل طرق بر تمامی اعالی و ادانی عیان شد که
نتائج طبع نقاد مؤلف والا نژاد جز تزئین و تسجیع بعضی از فقرات عربی و فارسی که برای تشنیعات
علمای اعلام در تحریر آن رفته و بزعم خودش شکار فصاحت و بلاغت بسته در حقیقت نمیتوان یافت
بلی شاید بپیرامون خواطر جمعی که بحقیقت حال پی نبرده اند گردد که چند امر در تضاعیف و تمهید کلام از
نتائج افکار مؤلف عالی مقام است نخستین دعوی اصحیت کتاب موطا و صحیح بخاری مخالفت حنفیه
باحادیث آن لیکن این هم از افادات صاحب معتمد الشیعه یافته می شود وهذا اوهی
کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا چه این مضمون و مطلع
نظر از انکه مانند مضامین شعریه بلا حجت و برهان است کما اشرنا الیه فی الصدر دیباچه
کتابی که فاضل خباری قصد جمع اغلاط بخاری در آن نموده و مجوز است که سفری ضخیم بزعم خودش
جمع کند و تقدیر الهی مساعدت نمود و ملکه بعجلت پادشاه انتقام متوجه شد مذکور است چنانچه آن اوراق
پریشان که در خانه شیخ مقتول مهان دیده ام هنوز موجود است دوم نقل اقوال
شارحین صحیح بخاری در توجیه و تطبیق حدیث الحوض که هرچند صاحب معتمد الشیعه به تخصیص آن
اشاره کرده لیکن کلام او از ایراد عبارات شروح خالی است و انهم مغلطه بیش نیست
زیرا که از حاشیه منهیه فاضل خباری درین مقام چنان کسوت ظهور می پوشد که او در عهد
نقل آن عبارت مستقیم بوده مجلدات شروح را در تمهید معذرت آورده و از مخافت گردد را

متعلق ص ۵	بسم الله الرحمن الرحیم	س ۱۴ لفظ اعجوبه انیکه

و اگر متوهم رجعت قهقری کند گوید که هنوز بکید و تقریرات افادات مؤلف باقیست که در کتاب معتمد الشیعه
بلکه در هیچ کتابی عقلی و اثری از ان پدید نیست مثل استدلال او بر عدم تحزن حضرت افضل الراشدین رضی الله عنهم
اجمعین بحدیث کنز العمال که از سعید بن بریع روایت کند و گمان برد نش که قول آنجناب اترون احدا
احزن علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم منی کذب صریح بوده و قصه غار و حزن صاحب رسول مختار را بامور دیگر
ضمیمه ساختن باز بتشنیع فاروق رضی الله عنه پرداختن که بعد از انکار وفات شریف سوی سقیفه رفت و خلافت
را برای صدیق مقرر نمود گوئیم که از مزیدات آن از مقلدین و دودمان مجتهد ماضی و حال و استقبال خود
میکنم ورنه فاش میگفتیم که لاریب این مضمون را در طعن صدیق اکبر باین تقریر دلفریب بنیت زیب و زین دادن
از نتایج افکار مؤلف است فاضل جالیسی در کتاب طعن الرماح که بنام نامی اکبر اولاد خویش تحقیق انتساب
نموده که مؤلف رساله فن کلام را در اضعاث احلام از دبار و اتباع اشرارش فرا گرفته باشد از رساله
حدیث الحوض دزدی نموده و این سرقه هر چند مستلزم صدور کرامت و خرق عادت از جناب مجتهد فانی
مثل اول و ثانی باشد چنانچه کرامات ایشان بسیار دیده کتب رجال مخفی نیست ولیکن شان جناب شمس الشریعه ارفع از آنست
که این صور السنت با و توان کرد کما عرفته همین سمت و انسته الامامیه و اوهمهم فی بابهم لا محاله بتوارد قائل
باید شد و درباره مؤلف که فقد القوت باطن خویش بمناظره علما اقدام نموده چنانچه خواهی دانست
بصدور کرامت معتقد باید گشت اکنون بدل و جان سوی دعوی مؤلف باید گروید و عبارت کتاب مذکور
شنید که در کنز العمال از سعید بن بریع روایت نموده جاء علی بن ابی طالب الی ابو بکر متقنعا متحازنا فقال
ابو بکر اراک متحازنا فقال له علی انه عنانی ما لم یعنک فقال اسمعوا ما یقول انشدکم الله اترون احدا احزن
علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم منی خلاصه اش آنکه ابو بکر روزی حضرت امیر را محزون دیده از

حزن استفسار نمود فرمود مصیبتی از جهت وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر ما رو داده که آن مصیبت بر تو نیست پس ابوبکر بمردمان گفت بشنوید که علی چه میگوید من سوگند میدهم شما را بخدا که کسی از من زیاده تر محزون بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بوده است سبحان الله شهادت جمیع اهل اسلام آنحضرت را در قول خود صادق است پس درین قول هم صادق خواهد بود لا محاله در تکذیب ابوبکر آنحضرت را تکذیب خدا و رسول صلی الله علیه وآله وسلم است با آنکه کذب او ظاهر است زیرا که مزید حزن او بر حزن اهل بیت بعید از عقل است معهذا رفتن او بسقیفه برای طلب خلافت شاهد عدل بر کذب اوست و عجب تر آنست که حال حزن خود را که از امور قلبیه است از دیگران می پرسید و متوقع شهادت آنها بود و اگر مقصود او استشهاد بر ظهور آثار حزن بوده از قبیل جزع و نوحه و بکا فهو مما یضحک علیه الثکلی زیرا که احتمال تصنع درین امور متطرق است علاوه آنکه ماجرای سقیفه و غیر آن شاهد بر انتفای آثار مذکوره است و کاش بر همین قدر احدی از حضار گواهی میداد و عجب که بعد استشهاد خلافت پناه باز هم بثبوت نمی رسد که کسی گواهی آن ادا کرده باشد و اول دلیل بر کذب صدیق سنیان آنست که عمر بسبب غلبه حزن انکار موت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نموده کما هو مزعوم اهل السنة و ابوبکر چون غلبه حزن نداشت اقرار بوفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نمود پس بعمر حزن باشد نه ابی بکر اللهم الا ان یقال دلیل زیادتی حزن ابی بکر ماجرای غار است لکن این احتجاج مستتبع عار است زیرا که خطاب لا تحزن دلالت دارد بر اینکه حزن ابوبکر مذموم بوده نه ممدوح شعر بس کن حدیث غار که عار است نزد عقل * آن حزن بیقراری شیخ ستمگر است * الی آخره بلفظه القصه مؤلف عالی مقام را که بدون مطالعه ضروریات فن کلام مثل تحفه اثنا عشریه چنانکه خودش معترف بوده و رسائل او هم اشعار بآن می نماید و بعضی بدین تصانیف مجتهد جالسی فاضل خباری و قد مارسه محض باشراق باطن بتالیف رسائل پرداخته و نور اول و براهین بر ساحت ضمیرش بطور کشف و شهود تافته در زمره امامیه بجای شیخ الهی رئیس حکمت اشراقیه قرار باید داد یا در السنه شیعی این همه نوادر خواص باشند بلا شبه آبا باید فهمید که مولد او قندهار بود و در هندوستان نام ملیله پیدا کرده و شاعری علم شهرت بر افراشت و سرقه مضامین اصرار تمام داشت و قال و مقال

اختراعها

احقر العباد راز قبیل تعرض منشی فیروز که روبروی جمعی از فضلا و شعرا با وی همزبانی کرد و داد بلاغت
و ظرافت داده مظفر و فیروز گشت باید دانست مختصر این حکایت مطول را که محفوظ خاطر فقیر ست و خالی از انبساط
و انتعاش طبایع ظریفان نیست می‌نویسیم که در **زمانیکه** لشکر جهانگیر بادشاه در سواد گجرات بود و اکثری
از علمای امصار و شعرای هر دیار دران ایام که نوبهار روزگار و نوعروس امصار توان شمرد بموکب همایونش
مجتمع می‌شدند روزی باتفاق حسن بعضی از بزرگان که ملا انور ناظم این اشعار **ابیات** در بین حدیقه بهار
خزان هم آغوش است * زمانه جام بدست و جنازه بر دوش است * بجرم باده گرفتند باز انور را * کفن بدوش و
صراحی بدست مدهوش است * و ملا عطائی گوینده این ابیات **ابیات** مرگ آمد و بی هیچ بدر رفت ز خانم
چون فارغی از خانه ارباب توکل * هر لحظه خطش خوبتر اندر نظر آید * همچون خط استاد که بینی بتامل * و ملا
محترم صاحب این بیت **بیت** در شکستم چند کوشی ای صبا مهربان * من پریشان خاطرم زلف پریشان
نیستم * از انجمله بودند در خانه شیخ فیروز منشی صحبت داشتند که ناگاه ملا شیدا از دور پیدا شد چون از لاف
و گزاف همیشه او یاران پیچ و تاب میخوردند و از دعوی توارد او کاسه زهر هلاهل می‌نوشیدند و میدانستند
که اکثر مضامین مستعمل مانند فرزندان متبنی بلباس بیا می‌آراید و در نظر مردم جلوه میدهد چنان قرار دادند
که استدعای اشعار ازو نمایند و منشی مذکور که احاطه تمام باشعار قدما و متاخرین دارد با او همزبانی کند القصه
وقتیکه او قریب منگاه که فی الحقیقت رزمگاه بود در رسید تعظیم و توقیرش زاید الوصف بجا آوردند و بصدر انجمن
و اکرام تمام او را بالا دست نشاندند و از هر دری سخن راندند تا نوبت بانشاد رسید ملا گفت **بیت**
جهت داده باده گلگون مصفا جوهری * حسن را پروردگاری عشق را پیغمبری * منشی فرمود این شعر از
شعر رودکی است **شعر** عشق را ای پیمبر ولیکن * حسن را آفریدگار توئی * رو درهم کشید و مطلق بان حرف
التفات نکرد و برخواند **بیت** زبسکه کرد عجب بند در جگر ناخن * چو پشت ماهیم از پای تا بسر ناخن *
منشی گفت این مطلع از شعر غیاث نائی حلوائی خوبتر و شیرین تر است **بیت** از انکه سینه کندم و
ناخن برگشت * چون پشت ماهیست سراپای سینه‌ام * برهم خورد و طعنه بر شعرفهمی همه اهل مجلس زد و گفت

بیت گر بصحرا روی فشانی دشت پر سنبل شود * ور بدریا رو بشوئی خار ماهی گل شود * شیخ گفت
ملا کاتبی دو بیست سال پیش ازین مولانا توارد کرده بیت گر بدریا افتد از عکس جمال او فروغ *
خار ماهی آورد در قعر دریا بار گل * همینکه این بیت از زبانش برآمد هرزه گوئی آغاز کرد و بانجام گفت که
در برابر این بیت بیتی بخوانید بیت ذات تو بود صحیفهٔ کون که کرد از روی ادب مهر خدایش ثبت *
منشی گفت هرگاه ملا قمی صد و پنجاه سال پیش ازین که این گوهر آبدار در خزانهٔ گفتار مولانا درآمده بود
کرده برده باشد گناه مولانا چیست بیت نبوت را توئی آن نامه در مشت * که از تعظیم آمد مهر بر پشت *
یاران بی اختیار شدند و بقهقهه درآمدند و ملا بر سر دشنام و فحش‌گوئی در رسید عزیزان گفتند که خدا را
بشغل خویش مشغول باشید و از تقصیرات این بزرگ اغماض نمائید که از دل عمر زبانش از دست
ربوده آن وقت این بیت خواند بیت زلف او را رشتهٔ جان گفتم و گشتم خجل * زانکه این معنی
چو زلفش پیش پا افتاده است * منشی گفت از فرط ادب جهان آزاری ملاحظه می کنم و الا می خواندم شعر عزیزی
را که گفته بیت کس نیابد معنی پیچیدهٔ زلف کجت * گرچه این معنی تر او ر پیش پا افتاده است * الغرض
چند بیت دیگر خواند که باخذش برابر هر کدام نشان دادند تا نوبت بجائی رسید که سکوت تام اختیار
کرد و صحبت منقضی شد بلکه در مجلسیکه شیخ حضور می بود اشعار خود بر زبان نمی آورد مگر روزی در بتخانهٔ کشمیر
او آمد و حسرت وا کرد و گفت هیچ بیتی از اشعار من بدرجهٔ قبول رسیده شیخ گفت بلی بیت
ای بروی تو کرد آئینه را چشم سفید * شانه را دست دعا در شب زلف تو دراز
دست بدعا دراز کرد و گفت ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت است
حفظه الله تعالی عنه و
عن سیئات جمیع
المؤمنین *

مدعیان اهل حق در تحریر مطالبش راه اجمال سپرده بخلاف مؤلف که با وصف اعتراف
بهم آن نسخ کما عرفته فی مواضع در صدر رساله عبارت بذکر آن عبارات کرده و در نقل و فهم آن از راه
صدق و صواب بغایت دور افتاده بلکه نزد ارباب دانش و بینش رسوا شده آری راست گفته اند
که از خردان خطا و از بزرگان عطا سوم ذکر احادیث دیگر مثل حدیث حرص علی
الامارة و بودنش باعث انفعال و ندامت در روز قیامت که در کلام اخباری اشاره بدان
هم نیست تا بصراحت چه رسد و این هم خیال خام و از وساوس نفس بد فرجام است زیرا که یاد دارم
که فاضل مذکور حدیث مزبور را در کتاب خویش روایت بخاری از مشکوة شریف بتعیین باب و فصل
و نام راوی یعنی ابوهریره در تقسیم مطالب صرف کرده و آنچه مؤلف در خاتمه از متواتر بودن مثالب خلفا
الی غیر ذلک درازنفسی نموده در اوراق کتاب معتمد برادر مهین او جا بجا بتفاریق مسطور است بالجمله
ظن غالب آنست که اگر کتاب مذکور بدست رسد و در تتبع فقیر میماند تلمیح بسیار از بقیه متفردات مؤلف
زائد بر اصل استدلال است نیز واقفان این سر منکشف میشد فرق اینست که در کلام فاضل
اخباری بعبارات سلیس این نوع مقاصد که نزد عوام از واردات طبع سلیم مؤلف توان گفت بتفاوت
رتبه تفهیم پذیرفته و در کلام صاحب رساله سرآمد علما اما سیما بهیئت مجموعی در بحث حدیث حوض
بعبارات دقیق که دست عوام از تناول آن کوتاه است یافته میشود العجب اینکه علامه مذکور
نور الله مرقده با وجود عدم دعوی تفرد بلکه تصریح بر نفی آن در دیباچه تحفه اثنا عشریه که گفتگوی
قرون ماضیه را بین الفریقین در این کتاب ذکر کرده ام نزد مؤلف سارق باشد و خود حضرت مؤلف
که دگران افادات خویش را با ثاث دیگران خصوصاً فاضل اخباری مکفر فرقه صوفیه مخرج ایشان
از دائره تشیع ائمه حمیده بتالیف این رساله متفرد باشد و این همه مطالب کثیر محمول بر توارد فانظروا
معاشر العقلاء الی هفوات هؤلاء لا یکادون یفقهون حدیثا و از ینجا بر فقیر هم
مؤلف سبب نجوی تفرد و توارد بدلیل یقینی ثابت شد و دامن صاحب تحفه از این تهمت پاک و پاکیزه

گشت چه نهایت کار آنست که او از افادات سابقین مقتبس است و شتان بین السارقین و
المقتبسین هرگاه حال دعوی تفرد و توارد که مولف نموده بدین سر که کسی از خواص و عوام و رآید اکنون
برای تصدیق دعوی فاصل اخبار که تمسک بحدیث حوض در باره ارتداد خلفاء راشدین بخصوصهم از نتایج
افکار منست کلام اجمالی ذکر می کنم پس باید دانست که چنانچه در باره تصدیق صحو خیالیه مولف مطالعه
عبارات معتمد الشیعه بسبب احتمامی سند است همچنان مقوله بر او ضعیف مشاهده محدثات قاضی نور الله
شوشتری کافیست و هی هذه اقول من المعلوم ان من اتهمهم ابو بکر بالردة لامتناعهم عن اداء
الزکوة الیه کانوا یؤدون و یصلون و یتکلمون بالشهادتین و لهذا قال ابو بکر والله لو منعونی
عقالا لقاتلتهم و لم یقل والله لو لم یتکلموا بالشهادتین او لو لم یرجعوا الی الاسلام
لقاتلتهم لکنهم لما انکروا خلافة ابی بکر امتنعوا عن اداء الزکوة الیه لا انهم
استحلوا منع الزکوة مطلقا و لهذا فرقها بنو حنیفة فی فقرائهم قومهم و اوقفها
اخرون الی تقرر امر الخلافة علی من یستحقها و علی تقدیر استحلالهم فحیث
کانوا قائلین بالشهادتین کما روی عنهم فاطلاق الردة علیهم لو صح کان
باعتبار انکارهم للزکوة التی هی من ضروریات الدین و لم لا یجوز ان یکون اطلاق
الردة علی الصحابة الغاصبین للخلافة المظاهرین بالاسلام القائلین بالشهادتین
ایضا باعتبار انکارهم بعض ضروریات الدین و هو خلافة علی الثابتة عندهم
بالنص الجلی فی یوم الغدیر و غیره کما مر انفا ثم المتبادر من الاحداث فی لا تدری ما
احدثوا بعدک ما یکون بعدک کغصب خلافة النبی صلی الله علیه و سلم و اخذ میراثه و
هضم اقارب اهل بیته و اکل مال فدک ظلما و جورا علی فاطمة و لهذا قال فهم سحقا
لا مما یکون ترکا کمنع الزکوة عن ابی بکر و ایضا قوله علیه السلام انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم
یدل علی طول مدة المرتدین و استمرارهم و هذا انما یظهر فی غاصبی الخلافة

دون طوائف العرب الذين امتنعوا عن الزكوة فان ذلك لم يمتد الا الى شهرين
او ثلثة وايضا فقد اشترط في الصحابي ان يموت على الايمان وقد خرج هؤلاء الذين
امتنعوا عن الزكوة عن كونهم صحابيا لانهم قتلوا بامر ابي بكر وخرجوا عن الدنيا مرتدين
في اعتقاد النواصب والظاهر من اطلاق لفظ الصحابي في الحديث من كان معروفا
بذلك عنده ولم يرتد ارتدادا يخرج به من الصحابية بل من لم يتخلل الردة في اسلامه عند
بعض المحدثين بل من روى الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم كما شرط بعضهم بل من
اقام عنده سنة او سنتين وغزا غزوة او غزوتين كما شرط بعض آخر وهذه الشرائط
مما لم يتحقق في اكثر الممتنعين عن اداء الزكوة الى ابي بكر انتهى كلامه (قاضی نور
الله شوشتری) بعد ازین درین حدیث قیل و قال کرده دلالت صریح بران دارد که بر اصحاب صفین و جمل این
حدیث بخوبی محمول نمی شود چنانکه فاضل اخباری احتمال آن نموده و چه خوش باشد اگر مولف برادر
برادر بزرگ خویش ارشاد کند که مراد از غاصبین خلافت و آکلین محصول فدک هرگز خلفا نیستند بلکه خلفا
کی خلافت از مستحق آن صرف نموده اند و انصاف فاضل اخباری فقط بر تقلید از عبارات قاضی منحصر موقوف
نیست بلکه انتقالات و عبارات نیز شیخ کشمیری در ابرام طعن حدیث الحوض که صاحب تحفه قدس سره العزیز
جوابش داده بر ثبوت دعوی فاضل مذکور شهادت میدهد و از ان تفصیل تمام معلوم می شود که
حدیث حوض را با حدیث شهداء احد و غیرهم جمع کردن و استنتاج از ان نمودن غالبا از مسروقات
اوست در جواب باب چهارم که کلام او درین مبحث مبنی بر اجمال است زیرا که موضع آن اخبار
در جال ست و درین اوان نزد فقیر موجود است نیز بعد جمع احادیث حوض و بیان کثرت طرق
و اختلاف روایاتش حدیث را در ضمیمه ساخت حیث قال مالک در موطا روایت کرده قال صلى
النبي صلى الله عليه وسلم لشهداء احد فقال هؤلاء اشهد عليهم فقال ابو بكر
السنا اخوانهم يا رسول الله اسلمنا كما اسلموا وجاهدنا كما جاهدوا فقال

صلی الله علیه وسلم بلی ولکن لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابوبکر ثم بکی
ثم قال انا لکائنون بعدک یعنی گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر شهدای احد
پس فرمود که اینها آن گروه اند که من گواهی میدهم برایشان یعنی بثبات دین و قوت ایمان پس گفت
ابوبکر آیا ما برادران اینها نیستیم ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اسلام آوردیم چنانچه اینها
اسلام آوردند جهاد کردیم چنانکه اینها جهاد کردند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بلی
ولیکن من در نمی یابم که بعد من چه خواهید کرد پس گریست ابوبکر باز گریست پس گفت آیا بدرستیکه
ما بعد تو باقی خواهیم بود انتهی افسوس که جواب مطاعن تحفهٔ اثنا عشریه که میرزا محمد کشمیری
نوشته و قبل از تهذیب و تبییض آن بیاض اجلش لبریز گشته نزد فقیر موجود نیست چه خوش بود که
بعضی از دوستان بر طبق وعدهٔ حتمی خویش در بلدهٔ شاهجهان آباد تجسس کرده یا از بعض سکنهٔ بهار
گرفته نقلش برداشته نزد فقیر بفرستند تا افراد این هر دو خرد و بزرگ زیاده تر فاش گردد تنها حضرت
مولف برادر را در این قسم تفرد از مطالعهٔ نثر بهم رسیده که مجتهد جائسی نیز در بینائی
یگانهٔ روزگار است بر مجروحان بهاره کاشفان اسرار کالشمس فی رابعة النهار که بادی جواب تحفهٔ
علامهٔ دهلوی قدس سره العزیز میرزا محمد مذکور است هرگاه مجلدات خمسهٔ او در بلدهٔ لکهنو رسیده
مومن جائسی سر در باب پنجم و ششم از کتاب موصوف عنان عزیمت خود مستطوف ساخته و بتارد
بود صوارم و حسام پرداخته اگر به تفصیل این قصه اشتیاق داری بروایات از شیعه که بعد از حفظ بلا
عصبیت و قساوت مجتهد جائسی هوا خواهانش عقاصصت برادیهٔ عزلت نشسته هست بلکه در پردهٔ
این مردم بسته و قبل از این بجلائل وصا و مزید زهد و توکلش اشعار در مطاو عبارات رفته
از صفحکن بکبریای الهی اغالیدر برادران راهی نیست محصل روایت آنکه اول بواسطهٔ بعضی
از شیخ ابن شهر آشوب وارد بهار از تحفهٔ اثنا عشریه که در تولا و تبرا است بدست فاضل جائسی افتاد
و از اتفاقات حسنه رفته رفته مطالعهٔ این جزو اشرف بسیار دیدیم گردید کدام کتاب است اجزا

بمن نمود و فرمود که شخصی درین زمان کتابی در مناظره فریقین تالیف کرده خاتمه ابواب
آن انیست گفتم مگر آنکس مولوی حیدر علی سندیلی است علیه الرحمه جواب داد که من حال آن بزرگ نمی
دانم اورا کجا یارای این نوع تقریر و تحریر درین علوم است بیشتر گفتم که شاید فلان و فلان باشند
که در علوم تحصیلیه علم اشتهار برافروخته‌اند فرمود حاشا که علمای این شهر درین فن دستگاهی
داشته باشند قصه کوتاه دران زمان شخصی میرزا باقر نام و اغلبی بود و خود را درین معرکه یکه‌تاز می
دانست این اجزا را در بادی الرای دید و گفت که جوابش بس سهل است من بعد چون آن اجزا مسطوره بخانه
خویش برد و دانست ع که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها اجزاء مذکور را باز پس داد و عذر آورد
که هر چند نقض این اجزا آسان است ولیکن شهر پرآشوب و خوف از مردم افغان خصوصاً عبدالرحمان
خان است همچنین بعضی دیگر از علمای و فضلا که نزد الناس علیحده تقرب داشتند و خاصه حاسد
آنها لکانه درین فنون می پنداشتند امتحانات واقع شد چون همه کس درین معرکه سپر انداختند و مهر کو
تاه ساختند و از رد و نقض آن که مشکل ترین جمله مشکلها بود رو برتافتند و معنی سیهزم الجمع و
یولون الدبر را آشکارا ساختند فاضل جالسی کتاب ذوالفقار تالیف کرد و نوبت انجم نوشت
چون تحفه اثنا عشریه از آغاز تا انجام از شاهجهان آباد رسید و لذت آوازه در کام جهان و جهانیان
انداخت و غلغله فضل و بلاغت شاه صاحب از هر کوچه و بازار بلند گردید فاضل مذکور مهر خموشی بر دهن
و قفل سکوت بر لب زده بود تا آنکه من باب پنجم الهیات از تحفه میرزا احمد طلبیده آمدم و چند اشهر
برای مساعدت مکاتبین ارسال ساختم و همچنین جواب باب اول و رابع و تاسع درخواستم و حسب الاتفاق
جواب باب ثالث در عین تعطش و اشتیاق بعرض بیع آمد شعر بادی چند دادم جان خریدم
بحمد الله که بس ارزان خریدم بالجمله فاضل جالسی تصنیف و تالیف صوارم و حسام و غیرهما
بعد از آن نموده که از خرمن میرزا محمد خوشه چینی فرموده انتهی مقاله و بالجمله تا کاین حال
شعر یکجا یا ماو تا حال متعلمان با اشغال خبارزی و دیگر طلبه علوم چه رسد که بعد مطالعه جواب

وحسام از کجشک جو صلگے بدر آمدند و تالیفات میرزا محمد فاضل جالسی ز الصب العین و اشتر قوت
مناظره بلکه مکابره بدست آوردند و بدعوی تفرد عوام را از راه بردند بحمد الله که لاف شی فی عماید طایفه
از خرد تا بزرگ در دعاوی تفرد و تواره در باره حدیث الحوض چون آب حیات از ظلمات بیرون
آمد بلی اگر فاضل اخباری در بعضی از مطاعن که از کتاب استیعاب ذکر کرده و فاضل طبری در کامل
بعضے از روایات این طعن اشعار نموده و بدعوی تفرد میکرد وجهی میداشت چه این استدلال
فی الجمله تجدد و تازگی دارد که در کتب سید اوله مثل تالیفات ابن معلم که اصولیه بوجودش افتخار
دارند و گویند که توقیع وقیع حضرت صاحب الامر در باره اوصاف جلیله و شمایل جمیله او از ناحیه
مقدسه بر آمد والحال انه یدل علی خلافه کما لا یخفی علی من طالع هفوات القوم و قد
اعترف به الفاضل الاخباری فی رسالته لتائید مذهبه از نظر قاصر نگذشته در
تالیفات سید مرتضی مثل شافی هر چند اصل حدیث و روایت موجود باشد لیکن این تقریر که عمده
از معتمد الشیعه منقول شود بخیال فقیر خالیست تحسین تصانیف شیخ الطایفه و افادات ابن قبه و بعد
از بعض مولفات متاخرین از جماعه شوشتری نزهه کشمیری و سرقات جالسی و امثالهم و شرح این طعن
مجمل در کتاب مذکوره تذییل مطاعن فاروق بدینگونه است طعن ششم آنکه در استیعاب بمقام ترجمه
عبد الرحمن بن عوف منقول ست باسنادش از ام سلمه رضی الله عنها قالت دخل علیها عبد الرحمن
ابن عوف قالت فقال یا امه قد خفت ان یهلکنی کثرة مالی انا اکثر قریش مالا
قالت یا بنی انفق فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان من اصحابی من لا یرانی
بعد ان افارقه فخرج عبد الرحمن فلقی عمر فاخبره فجاء عمر فدخل علیها فقال بالله انا منهم
قالت لا والله ولن ابری بعدک احدا و در روایت دیگر قالت لا والله ولن افعل لاحد بعدک
هکذا و در حدیث تدبر باید کرد که مراد از ندیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد مفارقت تا اکنون
شد نیست بطریق کنایه چیست که ناجی و جنتی نیست در بهشت با آنجناب یکجا خواهد شد

آنحضرت را خواهد دید من بعد یا نه پس عمر بمقتضای کریمه بل الانسان علی نفسه بصیرة
بلکه آدمی بر ذات خود بینا است از حال نفاق خویش نیکو آگاه بود تا بسمع این حدیث از عبد الرحمن بن عوف
بیتاب و مضطرب شد پیش ام سلمه رضی الله عنها دوید آمد و این اضطراب دلالت وارد دیگر عبارتها هم
که هم درین مقام بسبب اختلاف متن روایت بیان نمودیم و نظر به اختصار متروک شد هر که خواهد آنجا
ببیند آخر با ام سلمه رضی الله عنها سوگند داد و پرسید که من از جمله همین صحابه هستم یا آنکه درینجا نام
هیچکس نیست و نام ام سلمه رضی الله عنها نام کسی برده و لیکن ام سلمه در جواب او کلامیکه گفته است از
سیاق آن واضح است که یا او را بدانسته که را برده کلمه لن ابرئ بر زبان آورده و آن دو معنی را
احتمال دارد یکی آنکه من پیش تو خواهم آمد و تعرض نخواهم نمود بعد از تو کسی را چه در انست یعنی
پیش آمدن و متعرض شدن هم آمده و آن ظاهر است و [illegible] اصل بقاء ام سلمه رضی الله عنها
اینست که من بعد تو با کسی سخن گفتگو پیش نخواهم آمد و این دلیل ظاهر است بر پشیمانی ام سلمه از
گفتگوی خود و تا نبیند یعنی تنها بد روایت دیگر لن ابرئ احدا بعدک بکذا دوم آنکه لن ابرئ باشد
از باب تفعیل باشد از تبرئه یعنی من کسی را بعد تو بری نخواهم کرد یعنی ترا ازین امر بری و پاک گردانیدم
دیگری را بری نخواهم کرد والله اعلم [illegible] و قصد مخفی نیست که اگر معنی قطعی بودن عمر و داخل بودن
در ان اصحاب که مصداق [illegible] بود [illegible] که تو هستی قطعی است از
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شان تو چنان [illegible] فرموده است این حدیث در باره
دیگر انست لیکن او حرف پهلو دار گفت و از غلظت و بدخوئی و کج خلقی عمر ترسید سخن سر بسته
گفت و ازین قرائن و شواهد بعضی شعور رسید که عمر خود را از منافقین میدانست و از دو حال
خالی نیست یا اینکه همچنان بود که گمان برد فهو المقصود و یا این چنین نبود بلکه بقول شیعیان مفصوح علیه
بد خواب و دهشت بود و درین حالت اضطراب و پرسیدن او از ام سلمه محل بوده است بلکه مستلزم عدم تصدیق
بکلام رسول صلی الله علیه و آله و سلم میشود زیرا که [illegible] منافق بودن عمر از حدیث ام سلمه

قطعا در شان عشره مبشره میباشد و در اینجا فائده دیگر بر آمد که حدیث مشهور مروی در صحاح اینها که مشتمل است
بر ناجی و جنتی بودن ده کس از مفتریات ایشان است چه اگر واقعی می بود مال چرا جمع میکرد بلکه عبدالرحمن
بن عوف که از عشره مبشره است از هلاک خود بسبب کثرت مال چرا می ترسید ام سلمه موعظت بانفاق مال چرا
می نمود بلکه اگر عبدالرحمن بن عوف از اهل جنت قطعا می بود اعمال صالحه از وی صدور یافت و مال کثیر خود را
بعد ادای زکوة و دیگر واجبات بفقراء و مساکین و مستحقین میرسانید با وجود این هم اگر در کیسه اش مال
کثیر می ماند ضرری باو نمی رسانید و جای خوف نمی بود انتهی کلامه بلفظه **اقول** قطع نظر
از آنکه در اعتبار خاتمه این روایت که اساس طعن اخباری بر آنست نظر باستقرار کتب رجال
گفتگوی بسیار است و در تعیین وثوق بعضی از رواة آن دشوار و اغماض عین از زلات او که در بیان
معنی حدیث از وی صادر شده کما ینبغی میگوییم که کلام این بزرگ مبتنی بر چند مقدمه است هر یکی را با
خللش مینویسیم نخستین آنکه فاروق خود را ناری میدانست پس باید که همچنان باشد و الا این همه
اضطراب و خضوعش نزد ام المومنین برای کشف حقیقت مهمل خواهد بود و تعیین المقصود جوابش آنکه از
فصول سابقه که عبارت بحار و غیره در اینجا نقل شده و سلسله سخن در مزید خوف و خشیت این بر
گزیدگان بارگاه احدیت دراز گردیده استنباط می توان کرد لکن بعموم فائده بعضی از وجوه
اشاره میکنیم **اول آنکه** جناب امیر چنانکه دانستی هرگاه ذکر دوزخ می شنید بهای های می گریست
بلکه سر مبارک میکوفت و از روی جادیت که تفصیلش هر جا خالی از سواد نیست میفرمود چنانکه
صاحب عقبات الآخره نیز این روایات را آورده و تازه اینکه از روایت ابو درداء که مجلسی در عین
الحیات ترجمه آن نموده و بشیر بانی فال جبارنی ده معلوم میشود که آنجناب از دوستان خویشان
کناره کرده در نخلستان بنی النجار میرفت و در مناجات و خارج از مناجات گناهان خویش را یاد میفرمود
وار شد آیه طبقات دوزخ چندان زاری می نمود که عبارات کاتبین ابیات ناظمین از تعبیر آن کوتاه
است راوی می گوید که در پشت درختان پنهان شدم شنیدم که میفرمود اگر بخواهم در نامه

اعمال خود گناهی چند را که فراموش کرده ام و تو آنها را احصا فرموده لیکن بگو بی بلا که چگونه بگیرید
اورا وای بر چنین اسیری که نه خویشان ورا نجات توانند بخشید و نه قبیله او بفریادش توانند رسید جمیع
اهل محشر بر وی رحم میکنند و او درین عقوبات گرفتار آه از آتشی که جگرها بریان کند و حشا را فرو
ریزد و همچنین تا دیر نوحه می نمود تا آنکه صدا و حرکت مفقود شد در دل گفتم که خواب غلبه نموده باشد نزدیک
رفتم تا برای نماز صبح بیدار کنم هر چند حرکت دادم حرکت ننمود تو گویی چوبی خشک بر زمین افتاده یقین
دانستم که راهی ملک بقا شد افغان و خیزان نزد فاطمه زهرا رسیدم فرمود چون بود حرف بحرف عرض
کردم فرمود باکی نیست این غشی غالب شده وفات از ترس عذاب او را رسیده لیکن آب بر روی
مبارکش زدند چشم بگشاد و باز همان نوحه در خطاب خدا آغاز نهاد و کیفیت گیر و دار قیامت و احاطه
ملائکه عقوبت و خوف از حکم قاضی روز جزا و مضمون آیت کریمه و لا یقبل منها شفاعة و لا
یؤخذ منها عدل و لا هم ینصرون بکمال بکا و زاری یاد نمود این همه بر اصول مخترعه فاضل
اخباری دال است که خود را هالک و ناری میدانست و بمقتضای بل الانسان علی نفسه
بصیرة تحقیق می باید که اینهمه مقالات واقعی باشد و الا این اضطراب و بیقراری که شنید و سوال از جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که خاتمه من بخیر است کما اشرت سابقا و مزید فریاد و فغان
چنانکه عرفی گوید شعر گوش اهل ایمان و صلاة ماتم یکیست شیونم تا کشید آهنگ یا های من
بی معنی خواهد بود و فیصل المطلوب آری فرق اینست که حضرت امیر وقتیکه استغاثه نمود و از حال گرفتار
خویشتن بیست بلا که عذاب و عدم نجات بشفاعت کسی حتی جناب رسالتمآب خبر داد احدی از صحابه کبار
و حضرت خاتون قیامت نگفت آنچه ام المومنین رضی الله عنهم اجمعین بر فاروق همراه قسم هم
گفت کاش ایمان غلاظ یاد نمی کردند و مجرد تسلیه پیغمبر نمودند اینهم صورت نیست بلکه وقت
حکایت این قصه آنچه گفتند اعتراض فاضل اخباری بلا احتمال آن دو بالا می شود زیرا که میگفتند که
این نوحه و ماتم از ذکر ماتم و نقصان العین دوشتر شد آیه جهنم هرگز از صحابی دیگر صدور نیافته و

ازینجا بر اصول پیران نابالغ بنیاد تمامی مناقب مرتضوی بلکه ائمه دیگر نیز بکلی دو حرف از حالات
شان مذکور خواهد شد از هم می ریزد افسوس که فاضل اخباری برای تحصیل ثواب آخرت که بر مطاعن اصحاب
و اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین مرتکب شد بکمال عجلت دنیا را بدرود کرد و الا زین ادب بوسیده [illegible]
میکردم که حضرات ایشان را از بالیها و تطبیق حدیث الحوض به ذات مقدس خویش آنها بنا بر بیجا تنسبت
که کالبس خلفا در دنیا می دون یا باعتبار علم ما کان و ما یکون اختیار کردند قال الله تعالی
ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار وما لکم من دون الله من اولیاء ثم
لا تنصرون و خود را با تمامی اهل بیت فی لیل نمودند و مانند جنین رحم بوده [illegible]
خانان بدلالت قطعی حدیث حضرت زهرا در خانه گرفتند چنانکه کالمین [illegible] ایشان بود را
معاذ الله مناط تکفیر آنجناب گردانیده اند یا جهت کبائر دیگر اگر شق ثانی اختیار فرمایند زهی حسرا
مشغول به بیان آن خواهد بود لیکن ناده فرمایند که آن کبائر چه بود یقین است که فاضل اخبار
جز آنکه نبدا بابن سبا امر کنی فریاد کند صبری دیگر نیز ماول توجیه او را بهم نظیر سید زیراکه دستگیر قدیمی
ایشان همین قصه مشئوم و حیفا هم از یا خود و در ظلمات [illegible] فرو رفتند کالاخفش علی بن [illegible] حقه من [illegible]
اخبار دوم آنکه تفسیر فاضل اخباری در باره حضرت حسن مجتبی چنانچه خواهی دانست زیاده تر
جاریست سوم آنکه این اعتراض در باب سید الساجدین هم وارد میشود زیراکه قبل ازین از زبان
اهل بیت گذشته که آنجناب خود را [illegible] نسبت [illegible] وجود ما حتی افسرده [illegible]
که گفته بگناهم [illegible] که آن [illegible] آیات قرآنی شیطان رجیم دشمن بنی آدم است خصوصا این
نفوس قدسیه که کمال [illegible] اخروی چنانکه در حکایات اولیا منقول است برای اشغال ایشان بسیار
بکمال جد و جهد از نعیم بهشت و ثواب نعیم آخرت باز می دارد و از انصاف نباید گذشت که قصه
فاروق و قسم خوردنش آن قدر بار از بدترین کلام است زیاده از حکایتی است که جمعی از ائمه علیهم السلام روایت
می نماید که شخصی در آخر شب با ستار کعبه متعلق شده [illegible] بود و درباره [illegible]

چندان تضرع و زاری و استغاثه و بیقراری نمود که بر زمین افتاد و گریه در گلو گره شد
پس من بر سر وقتش رسیدم و سرش را در کنار خود گرفتم و دریافتم که حضرت امام زین العابدین
است گفتم ای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ترا با اینهمه قرابت و خرابیت و کمال تقدس و زهد
و عبادت اینقدار گریه و بکا که باعث تریاق روح و کاهش جسم است از بهر چیست پس شدائد
قیامت را یاد فرمود و گفت ای اصمعی مگر در قرآن مجید نخوانده که حق تعالی میفرماید فاذا نفخ
فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتسائلون القصه خلاصه کلام از من روایت
است که ابوبکر صدیق در اثنا راه با وی ملاقی شد و پرسید که چرا ملول گفت بگو ملول نباشم
که بلا ریب منافق گشتم زیرا که بحضور اقدس نبوی انوار نبوت و ضیاء و برکات بی انتها در خود می یابم و
بعد از معاشرت اهل و عیال آن حالت را کم می یابم القصه طبیب حاذق روحانی و جسمانی یعنی رسول رب العالمین
صلی الله علیه و آله و سلم بعد استماع این تقریر تسلیه پرداخت و از نفاق منزه داشت یا مناجات
حضرت یونس و حدیث او در عدم اعتماد بر وعده ایزدی فروتر از غیبت کامرانی الکلینی با بحور الکم
خوف و خشیت این نفوس قدسیه بشمارم کتابی جداگانه تصنیف باید کرد پس شرح فاروق براقوح الکرم
شده بپاسی خود زد و در دست آرد این هفوات فاضل اخباری مخصوص با ائمه ثلاثه بعد از خلفای ثلث
نیست زیرا که در باره ائمه دیگر که در اظهار معائب خویش همین جاده مسلوک داشتند بر همین منوال
بحرف ارشاد نمود با لبد از خرافات فاضل مذکور که نادرت این مجامع انوار را مستلزم باشد
بار خدایا مگر گویند که اینهمه فریاد و زاری و بیرون خالق ارض و سماوات و افراد کائنات برای
تکثیر سیئات ائمه شیعه بود و بس لیکن این قسم تاویلات در باره خلفا نیز جاریست بالطریق
اولی زیرا که سفیان گناهان خویش هم اعتراف دارند و کتب ایشان هم دلالت بران دارد که کرام
الکاتبین معاصی ایشان را می نویسند بخلاف امامیه که مقتضای طینت ایشان چیزی دیگر و گناهان
ایشان خارج از دفتر پس معلوم شد که استغاثه و فریاد خلفا و حضرات ائمه فقط برای سفیان

و این بحث در صدر اوراق مفصل گذشته فلا نعیده مرة اخری مفصلا و تحقیق حق درین
مقام آنست که دوزخی و جنتی بودن شخص بحکم احکم الحاکمین موقوفست اظن در باره جنتی بودن
خویش کفایت کند علاوه انچه ازین بزرگان بین قسم کلمات بر النفوس خویش تواضعا و تسلیما منقول
گردیده دلالت بر جنتی بودن و بر برگزیدگی و کمال خلوص ایشان میکند زیرا که قبل ازین گذشته که
سوء ظن در باره خویش عین اتباع اتقیا و صالحین و خود را بچشم حقارت دیدن از سنن انبیاء و مرسلین
است در وصایا ابوذر غفاری صحیح است یا اباذر یقول الله تبارک و تعالی لا اجمع
علی عبد خوفین و لا اجمع له امنین فاذا امننی فی الدنیا اخفته یوم القیمة و اذا
خافنی فی الدنیا امنته یوم القیامة یا اباذر لو ان رجلا کان له کعمل سبعین نبیا
لاحتقره و خشی ان لا ینجو من شر یوم القیامة الخ مجلسی در عین الحیات ترجمه آن باین عبارت
میکند ای ابوذر خداوند عالمیان میفرماید که من جمع نمی کنم بر بنده خود دو خوف را و جمع نمیکنم برای او دو
ایمنی را پس اگر در دنیا از من ایمن است و خایف نیست در روز قیامت او را می ترسانم و اگر از من ترسان است
در دنیا او را در روز قیامت ایمن میگردانم ای ابوذر اگر کسی مثل عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد میباید که عمل خود را
حقیر شمارد و ترسان باشد از اینکه مبادا نجات نیابد از شر روز قیامت الخ بالجمله در مقام انشاء هضم نفس
حسرت و ندامت بر ترک احسن الامور انچه ازین حضرات صدور یافته عین محسنات این بزرگانست و نقل
اخباری که مشعر طعن ابو بکر است از راه انصاف تهمت بر دوزخی بودن این بزرگان حمل نمیتوان
ان الذین جاؤا بالافک عصبة منکم لا تحسبوه شرا لکم بل هو خیر لکم لکل
امرئ منهم ما اکتسب من الاثم والذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم
القصه علاج نفس سرکش و موجب نجات از عذاب همین است که همیشه در خوف و ترسان شده و رجا جدید و ثواب
نجات فقط محفوظ است بر جمیع خبر دیگر اطلاع میدهم که ابن بابویه و شیخ طوسی از حضرات ائمه روایت شده که در وقتی که
امیر و عراق بعد از نماز صبح بجز خوف میگریست و رفقا نیز میگریستند پس سوگند خدا با ذر مرد که بچشم خود

دیدم در زمان شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم گروهی را که در هر صبح و شام گردآلوده شولیده
مو بودند شکمها گرسنه شده و از کثرت نماز پیشانیهای شان مانند زانوی گوسپندان گشته در
انواع عبادات الهی شب زنده دار بودند و سوال تمامی ایشان همین بود که از آتش دوزخ نجات
یابند و کمال مرتبهٔ ایشان اینست که با اینهمه عبادات از عذاب الهی همیشه خائف می بودند و در هیچ وقتی
ازین خوف نمی آسودند انتهی محصلها و نکی زداب این نفوس قدسیه آنست که هرچند متحلی بجلایل و متخلی از رذایل
باشند لیکن خود را به تکلف در زمرهٔ ما نمی گنجانند پس وارد نخواهد شد که فاروق که در کمال زهد بسر
می برد و از کثرت مال متنفر بود چگونه درین وعید داخل تواند شد تا نوبت باین قیل و قال رسید
مقدمهٔ دوم آنکه حضرت ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها بجهت درشت خوئی فاروق
راه تقیه و مدارا سپرد و جواب ایشان آنکه مداهنه و خوشامد که بنص قطعی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در
وصایای علوی حسب نفاق است بجناب قبلهٔ دین و ایمان اهل اسلام یعنی امهات المؤمنین که
بلاریب حق گوئی از لوازم ذاتیهٔ ایشان بود سیما در امور شرعی چنانچه بجواب عبدالرحمن که
قدوة الضار خلیفهٔ ثانی و ثالث بود دریغ نفرمود فرع تشیع است و اثبات آن از اصول الحق
تکلف و تصنع و اگر بر اصول خویش الزام اهل حق میخواهید پس ورع مجتهد جابلسی که ظاهراً اثر نخواهد بود
و اگر کسی را اشتیاق کوشش و روئی در سر باشد بخاتمه کتاب عین الحیات رجوع کند و درشتی که در مزاج
فاروق بود حالش بروایات شیعه گذشت حاشا که او بر مؤمنین فی حد ذاته فظ غلیظ باشد چه جای
مادر مؤمنین بلکه تواضع و فروتنی او نسبت با حاد الناس از مؤمنین معروف است گوشل انبیا علیهم السلام
بجهت کثرت خوف الهی چنانچه در احادیث فریقین آمده است هم باشد بلی درشتی او بر کفار
و فساق بود علاوه روایت بحار و مجمع البحرین و کلینی مگر یاد نداری که جناب سیده حاشا جنابها
عن ذلک بارها مساعدت او نمود و گریبان او کشید و هیچ تعرضی نکرد بلکه راه تواضع پیمود و هلم
خود ام المؤمنین بروایات شیعه متضمن بر تکرار مساعدت فاطمی است بهتر آن بود که ام المؤمنین در

خطاب فاروق میفرمود که ای فرزند انچه درباره خویش خیال داری عین حق و صواب است جناب
باری حق را بر زبان تو جاری کرده اکنون هم تدارک مافات میتوانی کرد خمس را ضبط نکن و فدک را
باولاد فاطمه بده و نزد امیر کل امیر که خلافتش در حدیث غدیر منصوص گشته حاضر شود توبه نصوح
اختیار کن فان التائب من الذنب کمن لا ذنب له من بعد گذارش است که بر تقدیر اسرار
تعرض که فاضل اخباری افاده فرموده هم در حق فاروق بجهت قسم جناب ام المومنین که در اول
اسلام در صدق و صفای او شکی و ریبی نیست پاک است و هم در حق دیگر اصحاب صاحب لولاک و بر
تقدیر ثانی نفی این تبریه خاص است که درباره فاروق از ضمیمه قسم مرتب فرموده و هو المستلزم
نفی العام مقصود ام المومنین آنکه چندانکه تبرا ازین وعید باک میدانم در حق دیگری اعتقاد نمی کنم و
چگونه چنین نباشد که فاروق را نزد ایشان افضل خلائق بود و بوجود او باب فتنه مسدود و بالجمله این تبریه
با ضمیمه قسم شرعی که زائد بر همه تاکیدات است در حقیقت شهادت قطعیت جنت است فاروق را
زیرا که محال است که با وصف اعتقاد ناریت ام المومنین در حق او قسم خورد که تو هرگز در جهنم
نخواهی رفت و هرگز در عقبات سالکان داخل نخواهی شد پس معلوم نیست که عقل این فاضل در وقت
تحریر این افادات کجا بود آری کلام او از ابتدا تا انتها درباره جناب مرتضی نظر باصول
مذکوره او که خالی از تبریه بلکه تسلیه نیز هست جاری است که اگر جنتی قطعی بودن و از اهل بودن
جناب امیر در زمره مصداق حدیث الحوض معلوم جناب معصومه و ابو درداء و بعضی دیگر از اصحاب
و اهل بیت می بود البته در خطاب میگفتند که تو بهشتی قطعی هستی و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
در شان تو چنین و چنان فرموده و تو خود ساقی حوض کوثری بلکه بالاستقلال قسیم
جنات نعیم و طبقات جحیم بالکلیه الی غیر ذلک من المراتب التی مرت من قبل و این گیرودار را جا
ملائکه عذاب درباره دیگر انست الی آخره مقدمه سوم آنکه اگر فاروق منصوص به دخول جنت بود
لازم می آید عدم تصدیق رسول او ایشان مستلزم ناریت او علی ای تقدیر مدعا حاصل جواب اینکه

اگر

آنکه جواب‌ها نه از طرف شهید کربلا بلکه حسن مجتبی بلکه حضرت علی مرتضی جواب‌ها از فاروق است و عدم
تصدیق بکلام پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در مواد مذکور بجهت زیادت مناقب باده تر لازم آید
کما لا یخفی و ازین مقامات طعنی که بر عبد الرحمن بن عوف نموده و مثل طعان لسان هم ادراک
شعور گفتگو کرده از همه بجهت و سلسله قیل و قال دراز هم گسسته مانند آنچه در باب کثیر مال قال
کرده و آن درباره حضرت زکریا علی نبینا و علیه السلام وارد شده نیز که حکما قوم اتفاق بر عوض
بر معنی نقل میکنند که مراد حضرت زکریا از وراثت وراثت مال بوده دیگر هیچ خوف از کثرت مال چه
معنی زیرا انبیا علیهم السلام مطعون نمی باشند زیاده برین نیست که مال را انبیا او اهدا احبا
میرسانند تا سبب اجتماع مال گشته نه شخصیکه زراعت کنند و نه پیشه تجارت دارد بلکه از هنا سعانی و از
بود معقول نیست وسیله اکرام کیسه مبارک با وصف این همه سخاوت و جوانمردی چیزی ناکند لیکن
خوف از بیم اعام اکنون بخیال اهل بصیرت می آید تا برای حفظ آن خازن از جناب الهی طلب فرماید
لا تذرنی فرداً و ذکر نحی ما پیدا بارها از حال عبد الرحمن بن عوف باید شنید در ترجمه ایشان که
در استیعاب حافظ یوسف بن محمد عبد الله بن محمد عبد البر نیست که با ابو عمر مشهور است موجود کرده که
روزی سی برده آزاد کرده با اینهمه وقت طواف کعبه دعا می کرد اللهم قنی شح نفسی
بار خدایا مرا از بخل نفس آزاد کن و در مرض الموت میگریست بسیار که چه واقعه رو داد
که مصعب بن عمیر از من بهتر بود پارچه کفن از سر و کاو برنیامد و حمزه سید الشهدا از من بهتر بود
برای او کفن نیافتیم می ترسم که ما را نصیب ما در دنیا بکثرت مال داده باشند و از ثواب یاران محروم
مانیم و ازینجا میتوان یافت که فاضل مذکور در استیعاب ترجمه آن بزرگ را بالاستیعاب ندیده یا آنکه
او را نیز احد فرا اجابی بوده باشد که مطالعه ناقص شان بر مطالعه این فاضل کامل بوده و اگر حال
مزید احسان و سخاوت و کثرت صدقات او در راه خدا زیاده ازین میخواهی روایات دیگر بشنو
عبد الله مبارک از معمر از زهری روایت میکند که عبد الرحمن بن عوف در عهد سعادت مهد پیغمبر صلی

الله علیه و آله و سلم نصف مال خود را در راه خدا صدقه کرد باز بعد از آن چهل هزار دینار بیشتر از پیش
زیاده تر که نوبت بار کردن بر پانصد اشتر فی سبیل الله رسید و در مرض موت بر اصحابی که از
حضار جنگ بدر وصیت کرد هر کس را چهار صد دینار و چون حدیث بشارت خویش از امهات
المؤمنین شنید تمامی قافله را که از ملک شام تجارت آورده بود با قطارهای شتر در راه خدا تقسیم کرد
چنانچه بر ناظرین کتاب اسد الغابه و اصابه فی تمییز الصحابه و رجال مشکوة شریف مستتر و محتجب نیست بخصوص
چند روایت در اینجا وارد کردیم و از دیگر فضائل و کمالات او چه نام بریم فاضل بخاری باقتدای
اکابر خویش که کینه و نفاق در طینت شان بود با این بزرگان افتاده و از جهت بغض و حسد زبان خویش
بنهایت ایذا دهی هر کسی بایشان گشاده و از اینجا گفته اند شعر چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش
اندر طعنه پاکان برد * این همه که بخدمت جناب مؤلف پیشکش کردیم تعلق باصل رساله و حواشی
داشت حالیا آمدیم بر ملحقات و بیانش بدین نهج است قال الفاضل المتبحر فی ذیل
التخوض فی ملحقات رسالته التی تتعلق بحدیث الحوض بر ارباب
انصاف مخفی مباد که بعد مدتی دراز از تالیف این رساله نسخه فتح الباری بعنایت باری
عز اسمه بدست آن فقیر افتاد و این مقام که در آن دیده شد چنان مدعی گشت که اگر کسی از اولوا الالباب از
اعتساف قطع نظر کرده بعین انصاف با حره نظر کند در اثبات آنچه این هیچمیرز در صدد آن بوده ام
کافی بسنده انگارد و بحسب اتفاق در حینی که اتفاق طبع این رساله دست داده بود لهذا بدون
اینکه تعرضی ببیان تایید ما قلت فی تلک الرساله بهذه العبارة کرده شود عبارت مزبوره را بهم
بطبع رسانیده شد قوله وانه سیجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال الی
جهة النار ووقع ذلك صريحا في حديث ابي هريرة في اخر باب صفة النار من طريق عطاء
بن يسار عنه ولفظه فاذا زمرة حتى اذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم وفي حديث ابي
هريرة عند مسلم وليذادن رجال عن حوضي كما يذاد البعير الضال اناديهم الا هلم

قوله فأقول يا رب أصحابي في رواية أحمد فلأقولن وفي رواية أحاديث الأنبياء أصيحابي
بالتصغير وكذا هو في حديث أنس وهو خبر مبتدأ محذوف تقديره هؤلاء قوله فيقول
إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك في حديث أبي هريرة المذكور إنهم ارتدوا على
أدبارهم القهقرى وزاد في رواية سعيد بن المسيب عن أبي هريرة أيضا فهو أنك
لا علم لك إنما أحدثوا بعدك قوله فيقال إنهم قد بدلوا بعدك فأقول سحقا سحقا
أي بعدا بعدا والتأكيد للمبالغة وفي حديث أبي سعيد في باب صفة النار أيضا فيقال
إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك فأقول سحقا سحقا لمن غير بعدي وزاد في رواية
عطاء بن يسار فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم ولأحمد والطبراني من
حديث أبي بكرة رفعه ليردن على الحوض رجال ممن صحبني ورآني وسنده حسن
وللطبراني من حديث أبي الدرداء نحوه وزاد فقلت يا رسول الله ادع الله أن لا يجعلني
منهم فقال لست منهم وسنده حسن قوله فأقول كما قال العبد الصالح
وكنت عليهم شهيدا إلى قوله الحكيم كذا لأبي ذر وفي رواية غيره زيادة ما دمت فيهم
والباقي سواء قوله قال فيقال إنهم لن يزالوا مرتدين على أعقابهم وقع في رواية
الكشميهني لم يزالوا ووقع في ترجمة مريم من أحاديث الأنبياء قال الفربري ذكر عن أبي
عبد الله البخاري عن قبيصة قال هم الذين ارتدوا على عهد أبي بكر فقاتلهم أبو بكر
يعني حتى قتلوا وماتوا على الكفر وقد وصله الإسماعيلي من وجه آخر عن قبيصة
وقال الخطابي لم يرتد من الصحابة أحد وإنما ارتد قوم من جفاة الأعراب ممن لا نصرة
له في الدين وذلك لا يوجب قدحا في الصحابة المشهورين ويدل قوله أصيحابي بالتصغير
على قلة عددهم وقال غيره قيل هو على ظاهره من الكفر والمراد بأمتي أمة الدعوة لا
أمة الإجابة ورجح بقوله في حديث أبي هريرة فأقول بعدا لهم وسحقا ويؤيده

كونهم خفي عليهم حالهم ولو كانوا من امة الاجابة لعرف حالهم بكون اعمالهم تعرض عليه
وهذا يرده قوله في حديث انس حتى اذا عرفتهم وكذا في حديث ابي هريرة قال ابن
التين يحتمل ان يكونوا منافقين او مرتكبين الكبائر وقيل هم قوم من جفاة الاعراب دخلوا
في الاسلام رغبة ورهبة قال الداودي لا يمتنع دخول اصحاب الكبائر والبدع في
ذلك وقال النووي قيل هم المنافقون والمرتدون فيجوز ان يحشروا بالغرة والتحجيل
لكونهم من جملة الامة فيناديهم من اجل السيما التي عليهم فيقال انهم بدلوا بعدك
اي لم يموتوا على ظاهر ما فارقتهم عليه قال عياض وغيره وعلى هذا فتذهب عنهم
الغرة والتحجيل ويطفأ نورهم وقيل لا يلزم ان تكون عليهم السيما بل يناديهم
لما كان يعرف من اسلامهم وقيل هم اصحاب الكبائر والبدع الذين ماتوا على الاسلام
وعلى هذا فلا يقطع بدخول هؤلاء النار لجواز ان يذادوا عن الحوض اولا عقوبة لهم ثم
يرحموا ولا يمتنع ان يكون لهم غرة وتحجيل فعرفهم بالسيما سواء كانوا في زمنه او بعده و
رجح عياض والباجي وغيرهما ما قال قبيصة راوي الخبر انهم من ارتد بعده صلى الله عليه
وسلم ولا يلزم من معرفته لهم ان يكون عليهم السيما لانها كرامة يظهر بها عمل المسلم والمرتد
قد حبط عمله فقد يكون عرفهم باعيانهم لا بصفتهم باعتبار ما كانوا عليه قبل ارتدادهم و
لا يبعد ان يدخل في ذلك ايضا من كان في زمنه من المنافقين وسياتي في حديث
الشفاعة وتبقى هذه الامة فيها منافقوها فدل على انهم يحشرون مع المؤمنين فيعرف
اعيانهم ولو لم يكن لهم تلك السيما فمن عرف صورته ناداه مستصحبا لحالته التي
فارقه عليها في الدنيا واما دخول اصحاب البدع في ذلك فاستبعد لتعبيره في الخبر
بقوله اصحابي واصحاب البدع انما حدثوا بعده واجيب بحمل الصحبة على المعنى الاعم
واستبعد ايضا انه لا يقال للمسلم ولو كان مبتدعا سحقا واجيب بانه لا يمتنع ان يقال

يقال ذلك لمن علم انه قضي عليه بالتعذيب على معصية ثم يرجوا الشفاعة فيكون
قوله سحقا تسليما لامر الله تعالى مع بقاء الرجاء وكذا القول في اصحاب الكبائر وقال
البيضاوي ليس قوله مرتدين نصا في كونهم ارتدوا عن الاسلام بل يحتمل ذلك ويحتمل ان
يراد انهم عصاة مرتدون عن الاستقامة يبدلون الاعمال الصالحة بالسيئة انتهى و
قد اخرج ابو يعلى بسند حسن عن ابي سعيد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر
حديثا فقال يا ايها الناس اني فرطكم على الحوض فاذا جئتم قال رجل يا رسول
الله انا فلان بن فلان وقال الآخر انا فلان بن فلان فاقول اما النسب فقد عرفته ولكنكم
احدثتم بعدي وارتددتم ولاحمد والبزار نحوه من حديث جابر وسنذكر في احزاب
صفة النار ما يتعلق بالشرح من الفاظ الاحاديث التي اشرت اليها ان شاء الله تعالى

واز عجائب اتفاق آنکه در مطالعه این رساله کلامی در باب تقدم و تاخر حدیث اصحابی و حدیث
لا تدری ما احدثوا بعدک مذکور شده بود و در اواخر رساله منافات بین احادیث و حدیث بشارت
بعشره مبشره بیان نموده و در اوان تصحیح رساله بعد طبع در بیاض مرحوم مغفور محمد ابراهیم خان خلف
الصدق امیر الامرا اعلی مردان خان مرحوم اسکنهما الله بحبوحة جنانه دیده شد که حدیث لا تدری
ما احدثوا بعدک در قرب زمان انتقال روح نبوی باعلی علیین بر زبان گهربار نبوی گذشته
وهی هذه قوله لما شهد علی شهدا احد مخفی نماند که شهادت تعبیر از شهدا احد [illegible]
آن سرور از دنیا بود چنانکه تصریح کرده بآن شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة باین عبارت
و چون از انجا باز گشت و از دعا احیا و اموات فارغ شد صداع عارض گشت بیمار شد ایضا
ذلک البیاض فی موضع آخر وفی هذه السنة زار النبی صلی الله علیه وسلم شهداء احد
فقال هؤلاء اشهد علیهم فقال ابو بکر لسنا باخوانهم یا رسول الله اسلمنا کما
اسلموا وجاهدنا کما جاهدوا فقال النبی صلی الله علیه وسلم بلی ولکن لا ادری ما تحدثون

بعدی فبکی ثم قال اننا لکائنون بعدک ثم رجع الی المدینة وظهر به الحمی ثم توفاه
الله بعد عدة ایام ونیز در مسوی شرح موطای مالک تصنیف شاه ولی الله دهلوی آنچه نوشته است
ادل دلیل است بر تاخر صدور حدیث لا ادری ما تحدثون بعده از حدیث تبشیر والا احتیاج تاویل
توفیق بینهما که شارح ممدوح متفطن باین معضله شده متصدی آن گردیده است ودر عکس قضیه یا قیاساً تنها
معها تاویلش مع قطع النظر از آنچه ما بتحریر تشریح وبسط تمام باثبات رسانیده دلیل بطلان آن
زیاده بوده است وهذه تلک العبارة اقول یتعلق بحدیث ابی النضر من فضل من مات فی
زمانه صلی الله علیه وسلم علی من بقی بعده وهذا اختلاف قاله کثیر من السلف ولکن
المراد فضل جزئی لا یصادم الکلی وینبغی للانسان ان یتامل فی معنی هذا الحدیث
حتی ینزاح عنه الشبه اعلم ان النبی صلی الله علیه وسلم اذا بشر صحابیاً بالجنة فلیس
بشارته ان لا یحتاج الی سبب من اسباب دخول الجنة اصلاً بل البشارة اخبار
عما یؤول الیه الامر بعد حصول اسباب النجاة وکذلک وعد الله الانبیاء بالعصمة
من الذنوب فلا یدخل علیهم ذنب البتة ولیس من مقتضاه الا ان یکون لهم سبب
فی الخارج یکفون به انفسهم من الذنوب بل وعد الله تعالی لهم یحدث بهم اسباباً
لا تحصی من الانذار واراءة الجنة والنار وتعریف وخامة العصیان ویحول بینهم
وبین ما یریدون فی بعض الاحیان باراءة برهان ربهم وصرف قلوبهم ونحو ذلک
کما ان الله تعالی وعدهم بالفتح یوم بدر ثم ان القتال کان سبباً للفتح وعلی هذا القیاس
جمیع مواعیده واذا تمهد هذا فنقول المبشرون بالجنة اکثر الناس خوفاً من الله و
اشدهم حذراً من مظان العطب واکثرهم خشیة من التغییر والتبدیل و
اعظمهم التجاء الی الله عز وجل والنبی صلی الله علیه وسلم اشد اعتناء
بوعظهم وتذکیرهم وتزکیة نفوسهم والتنبیه علی مواقع الغلط منهم بغیرهم وربما

وربما

يزجرهم عن مباحات ومكروهات لا يزجر عنها غيرهم وهو قوله صلى الله عليه وآله وسلم
لا ينبغي للصديقين ان يكونوا لعانين واذا فهمت هذا السر كان هذا الحديث وكل
ما يجري مجراه من مناقب المبشرين معرفا لشدة خوفهم وابتلائهم ولشدة اعتناء
النبي صلى الله عليه وسلم بتزكية نفوسهم وان كان من زكيا لها فلا امته كما قال الله
تعالى ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة چون بعبارت مزبوره تا آخر ارشاد حديث مزبور از حديث
مصدر باصحابي اصحابي وحديث مفتعل تشبير از سفينه صحيح بل من الشمس على كبد السماء روشن تر
گشت فما يلزم من ذلك غير خاف على من له ادنى مسكة وقد بين قليل من الكثير في هذه الرسالة
اقول وبالله التوفيق بر النوران فقيه سنج و دانشمندان سخن سنج که بصارت عيني و
بصيرت قلبي دارند مستتر نيست كه در تحفات سه مرحله واقع نخستين تصحيح عبارت فتح الباري
بطبق سابقه اشارتي كه از فقير حقير اتفاق افتاده دوم گفتگو در دلالت عبارت مذكور بر مطلوب
مؤلف كه حديث الحوض بلاريب درباره خلفاي راشدين است و هر كس كه اين عبارت را به بيند
او را خود بخود يقين حاصل مي شود در ينكه حضرت مؤلف انچه در رساله نوشته عين حق و صواب
سوم بحث و نظر در دليلكه بر تقدم حديث بخاري و تاخر حديث موطا اقامت كرده و
ما يتعلق بذلك اما مرحله اول پس بدانكه نسخه فتح الباري كه بدست فقير بعنايت
باري آمده از نظر ماهرين فن حديث گذشته و باصحت و بمقابله هم قرين گشته چنانچه حالش
از بيان تحرفات فقير معلوم خواهد شد در قول اول شايد كه ناسخ نسخه مؤلف كه غلط بوده چند
سطر گذاشته يا در اصل آن اين قسم اغلاط راه يافته باشد كه مؤلف را اين لات و عثرات رو
داده و على اي تقدير آن سطور بعد لفظ بينهم اينست فقال هلم فقلت اين قال الى النار
الحديث وبين في حديث انس الموضع ولفظه ليردن على ناس من اصحابي الحوض
حتى اذا عرفتهم اختلجوا دوني الحديث وفي حديث سهل بن سعد انا فرطكم على

الحوض من مرّ علیّ شرب ومن شرب لم یظمأ ابدًا لیردنّ علیّ اقوام اعرفهم و
یعرفونی ثم یحال بینی وبینهم ظاهرست که اگر این عبارت نباشد دعوی شارح که وعده
تفصیل اجمال و تطبیق احادیث رسول شعار ست چگونه صورت بندد و آن دعوی اینست که مراد از
ذات شمال جانب دوزخ است و اینجا عبارت الحدیث ابو هریره که از عطا بن یسار در بخاری مروی است تا
کرده و نسخهٔ مولف از الفاظ حدیث که در ثبوت این دعوی بکار آید عاریست و در اینجا
اشکالی هست که حل آن بجز درست تا عوام در اشتباه نیفتند و آن اینکه در
روایت محمد بن اسمعیل البخاری این هم واقع است که یؤخذ برجال من اصحابی ذات الیمین و ذات
الشمال اگر این لفظ را بر جهت نار فرود آرند ذات الیمین که جهت بهشت است بچه معنی خواهد باشد
و حل این عضال آنکه مراد از ایراد هر دو لفظ آنست که موکلین عقوبت هر دو جانب را از
یمین و یسار محکم بسته از اطراف احاطه خواهند کرد تا جنبش نکنند و باین رسوائی و مذلت براه دوزخ
روند چنانچه مجرمان را از هر دو طرف بدرگاه پادشاهی کشیده می برند و جائیکه فقط بر لفظ ذات شمال
اکتفا فرموده اند مراد راندن آنها بسوی جهنم است فاندفع المحذور قطعا و یقینا الا ان الحصر کان
واحدا با شارح محقق دعوی دیگر کرده که مقام این گیر و دار حوض کوثر است و بدین مقصود حدیث
نقل نموده از صحیح بخاری و یکی از صحیح مسلم پس بودن عبارت مذکوره بجز درست والا دعوی بدلیل
یا دلیل بلا دعوی خواهد بود پستر باید دانست که لفظ یذادون که بذال معجمه مشتق از ذود
بمعنی راندن است در هر دو مقام بزاء معجمه مشتق از زیادت در نسخهٔ مولف ضبط شده و معنی
اول آنست که البته چندی کسان از حوض کوثر مطرود خواهند شد و نسخهٔ مولف بلا ترود قابل اهمال
هست و این لغت در سورهٔ قصص هم وارد گشته حیث قال الله تبارک و تعالی و وجد
من دونهم امرأتین تذودان عجب که حضرت مولف با اینهمه لغت گوئی و لغت نویسی
لغت ذود که بر زبان مردم هست هرگز نفهمیده که اشتقاق آن از زیادت در این مقام بمعنی مخصوص است

و در قول ثالث لفظ فهو بعد از لفظ ایضا بی محل است و مهمل چنانچه لفظ انما و عبارت نسخه معتمده متصل لفظ
ایضا نیست فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک و یقال انهم قد بدلوا بعدک
و در قول رابع لفظ حجر سوی لفظ من الیتیم مضاف گشته و این هم بدستور سابق بیهوده و مهمل بذهن مستقیم حضرت مولف
این مقدار هم نگذشته که محل تحقیق این نیست اند که از کلام خویش دور افتاده و راه گم کرده باشند و مقصود حدیث
چنانکه قبل ازین گذشت آنست که تا چنان ازین گیر و دار کم اند چنانکه سابق بر سبیل [illegible] اتفاق می‌کرد که تشتر از
گله خود جدا شود و راه گم نماید انتهی بعبارته مرجعت شروح و کتب لغات حدیث مثل نهایه جزریه و مجمع البحار سیگرد
بالجمله زیادت لفظ حجر نیز از اغلاط فاحشه باید شمرد و در قول سادس لیس نزلوا از زلل معرفت بمعنی الغرض بصیغه مجهول لیس امر
من نزلوا از زوال الصیغه غایبین قوم یا فته و هو ایضا من قرله اقلام الناسخین بمن یحجر سهم من الصیغ یقین و بجای فی نوی
فی بری باید نوشت که نسبت آن بجمیع بجا است حضرت مولف در ابتدا رساله لفظ نجر نیز ثبت کرده حیث قال
افلا من الکرما و قال محمد بن سیف العزیز و ابن سعید الیه ابداعن قصیده آه بالجمله درین لفظ نشو نشها عجیب و غریب جناب
مولف هواخواهان راه اصلا یافته که بتلیس و فاسطولا تنکحه کما سبق الیه الاشاره و حقیقه در حکایات مضحکات ابد اصفهدیه
فرین است که مولف لیله و لیله روایت کرده و در مقام فقال لهم ابی بکر لفظ ابو بکر بعلامت رفع بالیتیمی نوشت و در موضع
حال النصره که بمعنی یاری و مدد است بحال البصیر بمعنی بینا می‌شاید و در جمله و بویده کونهم خفی علیهم لفظ علیهم بضمیر مفرد
باید که ما هو الظاهر و در جمله ما بعد ان یعنی او کان من الاجابه بصیغه مضارع مخاطب یا غائبه از معرفت نزد مصنف
واقع است و دلالت بر کمال عرفان می‌کند زیرا که صیغه غایب ماضی مصدر بلام تاکید بر طبق نسخه فقیر مناسب نماید و بجای
یکون الحال الیهم عرض علیهم یکون الیهم العرض علیه فقط باید نمود ظاهر است که اعمال شان بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم عرض می‌شود و بر تقدیر ضمیر جمع بجا دلیل و گواه خود ادا زود تر این قسم اغلاط بحضرت مولف کسی عرض کند
تا معلوم فرمایند که اعمال صدقا ایمانی او که شریک [illegible] بودند و باعث انهمه تحیر اغیاث شد نه بانا با اعمال کسانی است که
در عرض اعمال آنها باعث سرور و شادی مولف بهر حال بما میه و محفوظ است چگونه وجه نویسیم و لفظ
تکمیل الیما در نسخه صحیح بدل فی ان هنا آمده و بجای قبل هم ضمیر جمع و بجای اسلافهم لفظ اسلافهم فقط فقلی

باید کرد والا فسد المعنی کما لا یخفی و لفظ ان نیز داد و عن الحوض بذال المعجمة باید فهمید چنانکه به تفصیل گذشت و
در مقام فاستبعد التعبیر فاستبعد التعبیر بلام جاره موجود و در محل حیث یمتنع لا یمتنع بضرورت چنانچه بر اهل ادب مخفی نیست و
بجای انا السبب لفظ انا النسبب صیغه غائب از معرفت صیغه متکلم از نیناب ثبت باید فرمود همچنین اغلاط دیگر که با دنی غور در سیاق
وسباق عبارت بر می آید تعرضی بدان نکردم اما حصه دوم پس طی کردنش نیز تعب ابی غایت الهی آسان از یرا که بیان
وجه الا این عبارت که مطابق صوره و همیه مولف اول مقصود و موضوع رساله است حال آنکه هنوز اکثر الفاظش نیز توجه صحت
در نیافته کما عرفت بیشتر جابر رو جا و مت [illegible] از خود مفتش باید پرسید و طلب وجه باید کرد چنانکه گفته اند که ع تصنیف را
مصنف نیکو کند بیانش ولیکن عذریکه در حصه ملحقات و عبارت کتاب فتح الباری کرده حیث قال بحسب الاتفاق در همین
اوان اتفاق طبع این رساله دست داده بود لهذا بدین انجه تعرضی به بیان تاییده ما قلت فی تلک الرساله نبذه من العبارة
کرده شود عبارت مذکوره را هم بطبع رسانیده شد انتهی قابل آن نیست که اطفال ابجد خوان هم باستماع آن فریب
خورند چه جای آنکه اصحاب تحصیل و ارباب تدریس درین دام گرفتار آیند زیرا که اگر طبع رساله از بهر سیدن عبارت فتح
الباری متقدم هم آمد بایستی که یک دو ورق در وجه دلالت هم می نوشتند و بعد عبارت مذکور می افزودند و هرگز مجال
کسی نمی آید که عجلت طابع از تسویدش مانع شد زیرا که طابع خود تابع بوده مطبوع و ظاهر است که او با احاد الناس ایضا عماله
نمی تواند کرد فکیف مولف مرجع خلائق که رتق و فتق تمامی نقیر و قطمیر بدست او باشد بلکه بسیاری از اغراضش نیز بسبب کار
مولف متعلق بود و تعهد تاخیر مثل این وجه نیز سنگ راه نتواند شد آمدم بر تقدیر زمانه لیس آنهم بکار مولف نمی
آید زیرا که می بایست که در همان زمانه که رساله حدیث حوض مطبوع شده بود ملحقات بعد ضمیمه وجه دلالت در مطبع [illegible]
خواه بعد طبع تمام رسائل که اسناد بر آن گذشته بود هرگاه از طبع فارغ می شدند ملحقات را بر جای مناسبش می نهادند که آخر
وضع و ترتیب رسائل و جلد بندی بعد از طبع و تجویز مولف خواهد بود و قبل از آن که بر سر الواقع کذلک با تحمله [illegible]
فتح الحقیقم عبارت ملحقات و تکملات رساله ضرور افتاد و تا عاقبت بین دو یابند که اوله ارتداد صحابه کرام رضی الله
عنهم اجمعین و صدق ابو دن لنا بیاء ایشان بر احادیث الحوض هنوز تمام نشده بود و تو زاد که بیان آن بر می آید یار
خدا یا مگر تحصیل [illegible] مولف آن باشد که جز دلال قسم [illegible] جهان آری رساله [illegible]

کافی بود از جهت تعرض به بیانش اتفاق نیفتاده و این دعوی در حیز منع است بر بداهتش بلا ریب دلیلی و
بیانی درکار است و بدون خرط القتاد کاشش ظاهر عبارت کتاب شرح الباری دلالت بر مدعای او بکند و احتمالات خفیه دیگر هم مفید اثبات
ولیکن عنقریب بیان خواهد دانست که عبارات این کتاب را که مولف اول دلیل مطلوب خویش نهاده و بتلقاء النفس دعوی
بداهت گیرد و جا بجا منافی مدعای اوست چنانچه در اجزاء سابق و ابحاث متقدمه اسفار با بعض مضامین فقره اکنون بر نهمقام
بمقتضای موعد بکمه قبل ازین موثوق گشته مفصل میگویم که هرگز عبارات معلومه هیچ دلالتی از دلالات ثلثه بر ادعای
مدعای مولف کفایت نمیتواند کرد بلکه منافی مطلوب او و مفید اهل حق است اما قول اول که تعیین جهت تخصیص تا و
مواضع این که وارد دران مذکورست پس البته خارج از ما به النزاع است بلا امتراء و کسی را دران قیل و قالی نیست
اما قول ثانی پس آن نیز از همین باب بعینه فصل است که انکار نمیتوانیم کرد و احدی را انحراف ازین نیست که صحابه
یا اصحاب خبر میدهند احدی و هست مثلا اما قول ثالث پس مضرت شدید بمولف میرساند زیرا که او درین رساله بکمال جد و
جهد و سعی و تلاش در پی آن شده که مقصود از سلب ثبوت اخبار ختم رسالت در جمله لا تدری یا احد ما احدثوا بعدک نفی علم تفصیلی است
و این قول دلالت بر نفی جنس علم دارد و نیکو بنا و قضا الغرض و نفی جنس علم از محدثات بدعا این مرد [illegible] مفید مر اهل
الحق افتاده اما نظر با صول خویش پس از غایت ظهور احتیاج بترتیب مقدمات ندارد چنانکه قبل ازین هم دانسته که پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم را بنور نبوت و وحی معلوم بود که در زمان خلفای راشدین شرور و فتن و بدعات [illegible] بطون [illegible] ظهور
خواهد رسید پس اثبات حدث یعنی هرگاه حدوث را جناب [illegible] بتاکید ثابت فرمود معلوم شد که محدثه جفاه [illegible]
نه خلفای رسالتمآب بمقتضای اصول امامیه موید لظاهر کتاب و باطن آن نیستند نیز همین اصول موضوعه که مستند [illegible] فهما
مفصلة انشاء الله تعالی پس دلالت علم تفصیلی محدثات خلفا دارد و هرگاه در نفس حدیث نفی علم دارد باید [illegible]
معلوم شد که خلفا [illegible] بود و این بحث قبل ازین گذشته و سیجی عن قریب بلا مزید علیه انشاء الله المستعان [illegible]
عرض اعمال بر جناب رسول متعال آن نص در مدعا نمی تواند شد زیرا که از آن کلیت بر نمی آید و مستلزم آن نیست که اعمال
هرکس را علی الاطلاق عرض کرده شود تا لازم آید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حال حدث و ابداع [illegible]
بلی [illegible] ست که از احادیث عرض اعمال و احادیث نفی درایت حضرت خاتم رسالت بعد از جمع و تلفیق

چنان معلوم میشود که هرگاه غالبا منظور جناب قدس الهی نجات بعضی از بندگان خویش از گرداب
قیامت میباشد جمال جناح اینها بجناب سید المرسلین بواسطه فرشتگان یا بی واسطه منکشف میفرمایند تا بتوسط استغفار
وشفاعت شریف اینها از سر او گناهان شان بگذرند و بزلال عفو صفحه محو فرمایند والمقصود فکان من هذا وظاهر است که
نجات هر کس مقصود نیست الا ارشاد ایزدی در کتاب مجید که لَاَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِیْنَ است مناسب
توسط استغفار جناب سید ابرار انحصار اند در نجات که بعضی بجا بد علما و بمدلول حدیث عرض اعمال که مؤلف جابجا بیان
کرده گفتگو کرده اند مع ذلک عرض اعمال هرگز مقتضی علم تفصیلی به محدثات شرور و معاصی شان نیست و این
بجا مخفی و نمی شنید با جمال از حدیث عرض اعمال لازم نمی آید که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم محدثات مصداق احداث الحوض را
که جفاة اعراب بودند شناسد نسبت و النسبی که بعضی از محققین این احادیث را نظر با حادیث دیگر روایات آخر بعضی مذکور مقید
ببین کار مؤلف نمی آید مگر آنکه او این قیود را با دله باطل سازد و انی له ذلک اما قول رابع پس آنهم حسنین است زیرا که دلالت این ارتداد
که بعضی اینها از کبیره و از اخلاص خود شد و هرچند قدما بالتشیعین در باره خلفای راشدین این مسئله را داشتند ولیکن بعد
مجتهدین بیان نسبت پس اولین ظلمات بهم علامه جهلا و فاضل کرمانی و چند روسا اهم سفید تر از آنچه است که اتفاق تفصیلی
مگر در بادی الرای سوال بود و ادجوا سید الانبیا صلی الله علیه وآله وسلم برا مؤلف فائده می بخشد وجوه انیش بعد یک
تامل بهان نظر بمی آید و این بحث قبل ازین مفصل قلمی شده اما قول خامس پس بحسب ظاهر مشکل اول شبابت
است فلا یوصلنا ضرا کما لا یجدیهم نفعا لیکن اگر قلیلی از نظر و فکر بکار رود جهت بودن این مجمل بسیاشین تا قطعا
و یقینا مفید علما اعلام اذ منیر بر فرق خصام و مبحی شرحه انشاء الله تعالی اما قول سادس پس
مدعای مؤلف است زیرا که دلالت قطعی بر آن دارد که مصداق این حدیث آنها بودند که در وقت صدیق اکبر مرتد
خود رسیدند اما قول خطابی پس عین مدعای ماست نقض صوت جناب مؤلف مدلول است
احدی محدث و متغیر و مبدل نگشته بلکه جفاة اعراب چنین کرده اند فینطبق علیهم و تقدیم تفصیل اما قول حسن
که کفر مراد است از اصل امت و نبوت آه پس درین قول هم تایید مؤلف نیست زیرا که او وجه حمل این
بر خلفا هست که بنا بر جمله مسلمانان بودند و قائل توحید و نبوت لیکن بسبب انکار امامت مرتضی

مرتضی و غصب حق خلافت او نعوذ بالله در جهنم خواهند رفت اما قول ابن التین پس
گذشت که سراسر حضرت مولف سیر ساند و قصر رساله او را بر خاک سیگر دانند زیرا که بنیاد و مقدمات رساله
مولف سراپا نیست که غیر از دو احتمال یعنی ردت کفر بعض قبایل و هم حسد بر غصب خلافت از خلفا ثلثه امر ثالث
گنجایش نیست و اثبات امکان چه از این توجیه قبل ازین مفصل ذکر کرده ام پس تطبیق حدیث بر اهل النفاق ایشان امر
ثالث باشد و حصر مولف از هم پاشد و مراد از حیرت اگر مولف اعتراض نماید که احداث بر منافقین صادق نمی آید
زیرا که آنها ایجاد امر تازه نکرده اند و وجه حیرت بر ظاهر است چه خلفا بر اصول الملحق بالاسلام رونق تمام داده اند
و بر اصول شیعه بیان کردند که در تبوک و حجة الوداع و غیر آن با همدگر قرار داده بودند فلینظر که در باب
تفسیر تمام معنی احداث و ارتداد بر منافقین منطبق کرده باشم که حیرت بنده و از یکی بهزار رسید القصه قول
ابن التین هرگز مناسبتی با دعای مولف ندارد بلکه نقیض دعوای اوست چرا نباشد که عدد ثلث نزد امامیه نحوست
شدید دارد و قول ابن التین هم مجوز احتمال ثالث و ستم بر محاورات اهل هندوستان لفظ تین موافق عدد
مذکور است و درینجا حکایتی عجیب و غریب از قبیل مطایبات مناسب این فصل یاد آمده که در محفلی علما
شیعه مجتمع بودند و میانه ایشان سخن در تفسیر قول او تعالی وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ وَطُورِ سِينِينَ میرفت
که مراد ازین سه لفظ چیست کلان ترین ایشان گفت که یاد دارم که علی بن ابراهیم قمی از قدما در تفسیر خود
نوشته که مراد از تین رسول خدا و مراد از زیتون سید اوصیا و مراد از طور سینین حسن مجتبی و سلطان کربلا است
و بعضی گفته اند که تفسیر اصحاب ائمه معصومین ثلث است دلالت بر آن کند که مراد از زیتون حضرت ابراهیم خلیل است
که سلسله آبا و سید انبیا بذات مقدس ایشان منتهی می شود زیرا که در روایات شان موجود
که مراد از زیتون در آیت واقع در آیت اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ
نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ
كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ حضرت خلیل الرحمن است
و بعضی حسب فهم خویش چیزهای دیگر گفتند و بهمدگر اختلاف شدید بهم رسید سخن هر یکی تمام نشده شخصی فتنا وید

در عقده پیچ در پیچ * که در حل آن ره نبردند هیچ * راوی گوید که بعد از استماع این همه اختلافات شعر
کهن چنان بماند صف آخرین * بعرش رسید چو شیر عرین * که ای حاشر متبحرین تفسیر اول خلاف
قرینه و مضاد عقل رزین است زیرا که دو کس را از لفظ واحد بدون قرینه لفظی یا معنوی مراد نتوان
گرفت و روایات ائمه هدی مثل امام محمد باقر دلالت بران دارد که مقصود از لفظ طور سینین یک ذات مقدس است
و دیگر هیچ پس یکی از حسنین باقی ماند و بر تفسیر ثانی هر دو برادر از حساب خارج میشوند و حساب منطبق
نمی افتد مگر آنکه از این هر سه لفظ یعنی تین و زیتون و طور سینین خلفای ثلثه راشدین یا دو اسامی
کفار و منافقین مراد باشند چنانچه لفظ تین هم بر این اشعار دارد که همین سه کس مراد اند دون غیرهم
از بسکه فهم و جودت طبع و ظرافت همه کس حیران شدند و تقریرات بپایان رسید اما قول داودی
که ممکن است دخول اصحاب کبائر و بدع پس انطباق آن بر مالک اشتر و غیر او نمی تواند شد مگر آنکه من
قبیل مطلوب مولف عدد خلفای راشدین سید المرسلین از کجا اما قول امام نووی پس مثل
قول ابن التین در تجویز منافقین یا بدعتیه و ضالین آنفا و سابقا بتفصیل گذشت که در حقیقت
مضرت بد گوی مولف میرسانند اما قول اینکه یقین تابید دخول ایشان در جهنم نیست بلکه امید رحمت
برای ایشان می توان داشت پس مؤید علامه خطابی و فاضل کرمانی و مانند ایشان است و سرا
استیصال افادات مولف میکند که قائل تابید عذاب مصداق حدیث الحوض است و دلیلنا
تیز زبانی ها در باره متبحرین نمود چنانکه بیشتر از ین النسبی فقس علی هذا ترجیح قاضی عیاض و غیر او که الا
بجز آن نمی حسب ظاهر این عبارت راجح تر و قد یکون عرفهم باعیانهم و لا یعرفهم باعتبار ما کانوا علیه قبل
ارتداد هم چنانچه مولف و امیل بر مطلوب خویش فهمیده باشد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنها را
باعیانهم و احدا احدا می شناخت مگر بجهت فظاعت امر و غیره مجمل فرمود که لا ادری ما احدثوا بعدک
و مفصل نگفت که خلافت حضرت را غصب خواهند کرد و لیکن مطلب عبارت مذکور این است که جناب خیرا
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را می شناخت باعتبار اسلام سابق و صفت ایشان

نذر یافته ازین جهت اظهار آن از وی داده سفارش اخفا نموده باشد مطلوب مؤلف از اخفا لازم
نیاید که در وارد نیا وقت ارشاد حدیث شریف وات آنهارا نسبت و هم صفات را فالمطلوب غیر ثابت
والثابت غیر مطلوب اما نفی استبعاد از دخول منافقین زمان سعادت نشان آن حضرت صلی
الله علیه و آله وسلم پس دلیل برای صحت تجویز ابن التین و مانند اوست و نادم اساس مقدمات سابقه
مؤلف که مخترعه سابقا و لاحقا من ابتدائه الیه در عبارت فتح الباری مسطور است و در آیه جواب سؤال
مذکور تماشا باید قبل از ان مذکور گشته راجع می شود پس جواب تفصیلی آن بخیر ضرور نیست که مشغوف آنکه
بعلی حیله سوم مشغول گردم اما حیله سوم پس حالیا برای قطع آن عنان او دهم عبارت مستطرف
باید کرد و بدان ایدک الله تعالی علما نافعا و فهما کاملا که مؤلف در ما سبق چنانکه دانی در فقره اکه کلام
چند تقریر وارد کرده که خصم او توقف در تقدم حدیث بخاری فهمیده و دلیلی بران طلبیده مقصود وی
آنکه احتمال تاخر حدیث بخاری ممکن نیست پس تا اختصاص دلیل تقدم که قابل تمسک باشد کلام مؤلف
قبول کردنی نیست و مؤلف در ان مقام باختلال حواس سراپا نشناخته چاره جز این ندید که
مدعی مساوات شود و گوید که هر یکی از تقدم و تاخر در هر دو حدیث محتمل است پس تقدم و تاخر هر دو مساوی
و بنابر انست که قبل از ان تفسیر بودن حدیث موطا برای رفع ابهام حدیث بخاری قائل شده پس مساوات
مقتضی آنست که تاخر حدیث بخاری جائز باشد و دعوی اجمال و ابهامش و آنکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم در
حدیث شهدا را صرف رفع ابهام فقط مقصود فرموده مقتضای آن میکند که تاخر هر آن جائز باشد این تناقض اول تناقض دوم
آنکه در ملحقات مدعی شده که دلیلی بر تاخر حدیث موطا موجود است پس قول مساوات و آنکه تاخر حدیث بخاری
تجویز میکند مناقض دلیل منصوص دلیل مخالف قول مذکور و هذا هو التناقض الثانی تناقض سوم آنکه تقدم
موطا بر حدیث بخاری بحکم مساوات سابق جائز بود آنست که چنانچه حدیث بخاری متاخر باشد حدیث بشارت هم متاخر باشد
زیرا که تاخر حدیث حوض از بشارت منصوص باثبات رسانیده پس محتمل است تقدم حدیث بخاری بر حدیث بشارت و المتقدم علی المتقدم
علی الشیء متقدم علی ذلک الشیء پس امکان تقدم حدیث موطا بر حدیث بشارت باثبات رسید و حال آنکه مؤلف

درین ملحقات تا آخر حدیث موطا از حدیث لبشارت نقص نموده حیث قال فی وقت الاستفتاح و جواب
از عبارت افزوده تا آخر ارشاد حدیث فرو برادرشت مصدقه صحیحا ایهما حدیث متصل للتبشیر از سفیده صبح بل من
الشمس علی کبد السماء روشن تر گشت آه فیلزم الناقص الثالث هر گاه تقریب تغییر تناقض تفصیل دریافتی
لختی در دلالت دلیل تا آخر حدیث موطا سخن کمترین خلایق بشنو که مطمح نظر ثاقب مولف در نسج عبارت که مقصد بلفظ
عجایب اتفاق است ترتیب لف و نشر یعنی عبارت جلد اول با خصوص مذکور تعلق با اثبات دعوی اول دارد و عبارت مسطور تعلق بی
ثانی و هر که ادنی غور در معانی هر دو مقام نماید بالیقین بداند که دلیل عام است و دعوی مولف علی المقام خاص
اما اول پس از آنکه حدیث موطا قریب زمان رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم است و این مستلزم تا آخر آن از
حدیث خوض نیست زیرا که محتمل است که روز دوم از زمن مرض یا سوم و قس علی هذا حدیث خوض ارشاد فرموده باشند
و بعضی از شواهد و قرائن سبب حصول امثل قطع نظر از روایت حیات القلوب مجلسی تا آخر این حدیث قبل ازین یاد
کرده ام فلا حاجة الی الاعاده و در تعیین اتفاق برآن دارند که مرض الموت آنسرور علیه الصلوة و السلام امتداد کشیده و سانحه
رحلت بغتة دفعة فجارة الاتفاق مفاده اما ثانی پس از آنکه مراد مولف تا آخر حدیث موطا از حدیث عشرة فی الجنة است
کما صرح فی هذه العبارة حیث قال و هم در اواخر رساله منافات این احادیث با حدیث البشارت لعشرة المبشرة به بیان
پیوسته و غایت مدلول دلیل تا آخر مر عومی که عبارت کتاب مستطاب مسعولیت تا آخر حدیث موطا از بعض البشارات
است فی الجملة و لبشارت عام از حدیث التبشیر مذکور است کما لا یخفی پس ادعای مولف هنوز باثبات نرسیده و مقصود
ازین تقریر بدستور سابق اظهار عجز حضرت مولف است و آنکه او از طریق استدلال نابلد است و با اینهمه جامعیت افادات
خویش می نازد و قبل ازین قدح صاحب مستعین کرده که تعیین وقت ارشاد حدیث شهد که برای الحق مفید افتاده به مفید
مخالف بلکه در ایراد و اظهار این مضر شدید برای او ست لکن خاطر خود را برای ایشان و کردن سخت تا عاقبت اندیشی است
بلی اگر وسیله حجر مثال این کلمات مخطط الحد مسیر فی الجمله مقام تردید بود که خلاص اصحاب مخاطب این کلمات شده اند و اولیس فلیس مدعی
باید دانست که لفظ شارح موطا مثل قدما بر تحقیق مقدمات است و بعد تقریر حضرت جواب این رساله تمام است بنظر کمترین خلایق نامه متأخرین
از قرار خیر و بنیان بحث جدل و التزام غالب اوقات و قبل از تسلیم خطا بجواهر سلامتین اصحاب نمیدید و اولی الباب

اما مسلک ثانی پس تفصیلش برین عنوان است که بیشتر از زبان ثقات

متشیعین بهدایا الله و ایاهم چنان شروع صحاح فخر کرده بود که اصح الکتب قبل بیاض عثمانی کافی جنو بر کلینی است و العجب

کل العجب که این قول فقط از افادات و معتقدات فرقه اخباریه که در دیار هندوستان وجود ایشان بندرت انضمام

یافته است نیست بلکه قول شیعه حضرت امام اعظم جلی که درین اقلیم بکثرت موجود اند در لطائف اصولیه موسوم بطبق الطباق

مولانا حسین علیخان برادر مهین حضرت مؤلف مذهب متأخرین ایشان مستحدث و مبتدع اوست کما ستعرفه ان شاء الله تعالی

نیز همین است و حال آنکه معظم اعمال این طائفه را بر خلاف مضمون احادیث مرویه کتاب مذکور بسبب روایات مذمت آراء

و مقاییس توان گفت و حیرت است که چگونه تفصی ازین اشکال خواهند جست که اگر کتاب مذکور بصحت موثوق روا

و عدم تطرق تحریف در احادیث ائمه هداة موسوم بصحیح اصح الکتب قبل بیاض عثمانی است یعنی احادیث مندرجه

از زبان مخبر صادق بی زیادت و نقصان است پس خلاف آن عمل کردن اعتراف عمل بر خلاف حکم الهی است

و اگر معمول به مطابق حکم الهی است البته بیشتر احادیث صحیح مذکور که در السنه قوم بوصف صحت و تواتر شهرت

مشهور شده کما سیجیء مفوضه ان شاء الله تعالی از کسوت صحت عاری است فما الصدق النقیضین مگر بنوعی که صدور

قبائح از جناب باری تعالی عن ذلک علوا کبیرا مثل ترک اصلح در حق عباد و ارتکاب ظلم صریح مانند سلب اثبات

از اسلاف امجاد سیما از حضرت صاحب العصر و الزمان و اعطای قوت و شوکت برای فسقه فجره در بلاد مقدسه

ایران جایز بدانند و نتیجه این اشکال سقیمه و ضروب عقیمه را انچه بکه نزد اوسط الناس بلکه اکبر و اصغر ایشان جمیعا

قباحت صغری و مصیبت کبری توان شمرد یعنی پشیمان نشد خدای تعالی در هیچ چیز چنانچه پشیمان شد در باره

اما ما بزبان می آرند و در حکم بالنقیضین بلکه بنقایض کثیره هم روا دارند و ازین قبیل که امام صادق علیه السلام

فرموده علی کبیر در کشکول خود شرح آن همین الفاظ نموده و قصه الاسلام امامیه اصل این عقیده را

که خرافات در وارد کرده هویدا میشود که حکیم علی الاطلاق جلت نعمائه و تقدست اسمائه مقتضی

بهر جا مرکب توان تاختن * که جاها سپر باید انداختن * بر اصول امامیه زبان پشیمانی و

کشیده چرا چنین نباشد که ملا صادق شارح کافی در تفرقه سخن از بداء علی ما نقل انچه گفته تا الشی بیان می کشد

که در اول انابت از حق بسوی حق درکار است بخلاف ثانی که گاهی در آن رجوع از خطا
می باشد و مؤید این تحقیقات افادات و معتقدات بانیان مذهب امامیه است که قد صعود خود را به هفت
شبر می پیمایند و این حکایات و روایات مذکوره در حقیقت کمتر از خرافات ملاحده مکن لو نیست
القصه درین مقام برخلاف داب مولف مقام دلیلی دارم و برهانی بر دعوی مرقوم الصدر می آرم
که اگر دست از دامن انصاف جدا نکنند قفل خموشی بر لب زنند بیانش آنکه مولانای موصوف
در کتاب نهایة الاجتهاد مع حرز اسلامی فقه اهل الفساد که نام نامیش از حقیقت مسمی خبر میدهد فرقه اصولیه را
بجهت مخالفت ایشان با اصول و اخبار ائمه اهل بیت علیهم السلام از کاسه لیسان ابوحنیفه می شمارد و تهمت علمای
خود را باخراج تمام اقاصی و ادانی اینها از دائره تشیع ائمه علیهم التحیة والثناء مکار در داده ارشاد قصر
بنیاد او درباره مقامات حضرت امام اعظم علی ... که تفحص بحث بنده است این بزرگان بر صدد تقریر واقع
احتمال تاویل و تسویل را باقی نگذاشته چنانچه عبارت سراسر بشارت آن بزرگ در فائده اولی از فوائد کتاب
مسطور این است بدانکه علمای امامیه در زمان غیبت بر دو قسم اند جماعتی اصولیین طریق اول قدیم و
موافق مسلک اصحاب ائمه علیهم السلام است ثانی مذهب ایشان جدید و ماخوذ از عامه است تفصیل این اجمال می آید
انشاء الله تعالی انتهی و فی الضاد در سیاق فائده رابعه در بیان تقدم طریقه اخبار و تجدد مسلک اصول میفرماید که
علمای ثقات گفته اند که امامیه در عهد ائمه علیهم السلام و بعد از آن تا اوائل غیبت کبری عمل باخبار صحیحه مروی
از معصومین میکردند و برای اکثر از اصول دین هم استدلال از آن می بودند و اجتهاد و تقلید و استنباطات مسائل
ظنیه مثل متاخرین سوم قدما نبود چون جمعی از علمای عامه اصحاب ظن بودند که نزد ایشان مثل علم کلام و فقه و اصول
مستنبط بدلائل مستنبطه نیست و بجز روایات منقوله ائمه علیهم السلام خود نالی ندارند برای دفع این عار گروهی از
متاخرین امامیه کتب بین فنون ثلثه تصنیف کردند و بنا بر افکار عقلیه گذاشتند و غافل شدند از آنکه ائمه علیهم السلام
نهی فرموده اند از علم کلام بسبب آنکه مبنی بر حسن و قبح عقلی باشد و امر بتعلیم فن کلام از جناب ... خود و شان فرموده
ازین غفلت در اکثر مواضع از مباحث کلام و اصول مخالفت با روایات متواتره و از عترت طاهره نموده اند و ...

بسیاری از مسائل فقهیه خلاف اخبار صحیحه از اینها سر زده و اول کسیکه مصدر این غفلت شده دو کس بوده‌اند محمد بن احمد
بن جنید عالم و حسن بن عقیل عمانی بعد شیخ مفید حسن ظن باین دو کس و تصانیف ایشان پیش سید مرتضی و رئیس الطائفه
شاگردان خود ظاهر کرد و این طریقه شایع گردید تا اینکه نوبت بعلامه حلی رسید که در تصانیف خود التزام اکثر قواعد
و اصول عامه نموده آخر با افراد و اجاد بیشتر در فواید دیگر سیما فائده رابعه کوشید آنچه در خدمت مجتهدین اصولیه ارشاد
فرموده نقلش خالی از سوء ادب نیست مع هذا کیست که حامل نقل آن تواند شد مگر مبتنی از ابیات آن مقام را ذکر میکنیم و میگوییم
شعر یاران چو حلوا حیثیت اشوریده مجتهد خود را نمودن بهر زر + و عاقل البته از فحوای این شعر لامحاله میتوان دریافت
که فاضل موصوف در خدمت گذاری اصولیه هیچ دقیقه نامرعی نگذاشته و مضمونی در تقبیح و تشهیر فواحش
این طایفه در دل نگاه نداشته باز در فائده سادسه میفرماید که مقصود از قیاس است که مقابل سماع شرعی باشد یعنی دلیل عقلی بغیر
شنیدن از معصومین علیهم السلام و مراد از سماع اخلاف روایت است و این معنی شامل است جمیع استنباطات ظنیه را
چه آن احکام بسمع از معصوم و روایت نیست اما لفظ قیاس پس در چند معنی باختلاف موارد و مواقع استعمال در زبان
فقهای اهل سنت بمعنی تمثیل مصطلح نموده‌اند که عبارت از تعدیه حکم یک جزئی بجزئی دیگر باشد و منطقیین اصطلاح کرده‌اند
بر سیلیه قیاس قولیست مرکب از قضایا که چون تسلیم کنند آن قضایا را لازم آید بجهت ذات آن قضایا قول دیگر و در
عرف بمعنی عام که شامل است تمثیل و قول مؤلف و دیگر جمیع اقسام ادله را میگویند و همین معنی عرفی مقصود است از قیاس
که ممنوع است در شرع چنانچه در احادیث اشعار باین معنی رفته شیخ حر عاملی در جلد آخر وسائل الشیعه از محاسن برقی
نقل کرده که باسناد خود از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده و نیز در عیون الاخبار از حضرت
امام رضا علیه السلام نقل نموده آنچه حاصلش این است که هر کسیکه اعتقاد و عبادت کند خدا را بغیر از شنیدن از دریکه خدا گشوده است
انرا از برای خلق خود پس او مشرک است و دریکه اعتماد کرده شده است بر وحی خدا محمد است صلی الله علیه و سلم
و در معانی الاخبار باسناد خود از ابی عبد الله روایت نموده که هر کسیکه دین خدا را اختیار کند بغیر از شنیدن
از رسول گو ملزم خواهد کرد خدا او را با فنای عالم انتهی و از این حدیث ظاهر شد که آنچه مسموع از معصوم نیست مذموم است و
حتی الامکان در احادیث تطبیق باید نمود پس احادیثیکه در آن هست قیاس مراد از آن مقابل سماع باشد و این را

قبول نکنید و هم شیخ سابق الذکر در رسایل آورده از کتاب محمد بن الحسن که او باسناد خود از امام حسن عسکری علیه
السلام روایت نموده که آنحضرت را از کتابهای بنی فضال پرسیدند بجواب فرمود که اخذ کنید هر آنچه آنها روایت
کرده اند و ترک کنید آن را که برای خود می گویند انتهی ازین حدیث تقابل روایت با رای ظاهر شد پس رای خلاف
روایت باشد و نیز میگوییم که برین دعوی دلیل عقلی هست و آن اینکه در احادیث بسیار وارد است که اول من قاس
ابلیس یعنی نخستین کسیکه قیاس کرد ابلیس بود علیه اللعنة و بیقین ثابت است که قیاس ابلیس از قبیل تمثیل مصطلح فقها نبود بلکه
شکل اول از قیاس مصطلح اهل منطق بوده است چراکه مفاد سخن خناس بنحو از قرآن مجید مستفاد میشود این است که بعد امر الهی
بسجده آدم علی نبینا و علیه السلام بجناب اقدس او سبحانه عرض کرد که من از آدم بهترم چه من از آتش آفریده شده ام و او
از خاک و کسیکه از آتش باشد بهتر است از آنکه خاکی باشد و این دلیل بدیهة بصورت شکل اول است قیاس فقهی که تمثیل
باشد نیست و نیز مقصود در احادیث ذم قیاس بخصوص قیاس منطقی هم نمی توان گفت زیرا که معصوم با بوحنیفه و دیگران
خطاب فرموده میگفت اند که بمن رسیده است که تو قیاس میکنی زنهار قیاس مکن که اول قیاس کننده ابلیس است و ظاهر
است که قیاس مخالفین بصورت قیاس ابلیس نبود این از قبیل شکل اول و آن از باب تمثیل است و چون مخالفین قیاس
بشکل قیاس شیطان نمیکردند نهی از چنین قیاس بالخصوص از شان امام علیه السلام نیست عبث و لغو است
بلکه هیچ عاقلی صاحب فهمی روا ندارد که شخص تحصیل علم منطق مثلا نمی کرده باشد و او را نهی از تحصیل حکمت
نماید باین نحو که من شنیده ام که تو این کار میکنی زنهار این کار مکن بلکه قرینه کلام سابق از امام علیه السلام
شاهد برین است که قیاسی که نهی از ان میفرمایند مخاطب میکرده حال آنکه قیاس مصطلح منطقیین معمول نبوده و ازین نسبت
بمعصوم لازم میگردد نعوذ بالله بلکه اراده هر دو معنی قیاس ازین احادیث باطل شد و باقی نماند مگر همان معنی که بعبارت
از دلیل عقلی مقابل نص است عام و شامل است قیاس فقهی و منطقی و غیر آنها را و لفظ قیاس باشتراک لفظی بر
سه معنی اطلاق می پذیرد و چون قرائن و ادله انتفاء دو معنی در احادیث موجود است اراده معنی سوم متعین گردید و سیر کلام
انتهی و نیز ثابت شد که اکثر ادله معتبره اصولیین از قسم ظواهر اباحت اصلیه و استصحاب و غیره که باعتراف خود شان مفید
ظن است نه یقین داخل قیاس مذموم بزبان معصوم علیه السلام خواهد بود اگر کسی گوید که مراد معصوم از رای و قیاس نیست

که

که کسی حکمی بمجرد رای خود بغیر ملاحظه شواهد الفاظ قرآن و حدیث و ادله عقلیه و بلا استنباط بلکه از روی هوا و خواهش
نفس کند و حال استنباطات ظنیه که اصولیین بآن قائل اند این چنین نیست شواهد و علامات و امارات آن در کتاب
و سنت موجود است گوئیم که بطلان این قسم حکم قیاسی مجمع علیه در میان اهل اسلام از ضروریات دین محمدی است صلی
الله علیه و آله و سلم و عامه مجتهدین چنین نمیکنند بلکه در قیاس فقهی که تمثیل است علت مشترکه میانه اصل و فرع تفحص مینمایند و ظن
تا امکان حاصل می سازند علاوه بمقابل نص قیاس را باطل میدانند و قیاس ابلیس را از همین جهت مردود میدانند و هیچ
گاهی بمجرد خواهش نفسانی بی شواهد و قرائن کتاب و سنت حکم جایز نمی انگارند پس اگر این قسم قیاس نهی امام علیه
السلام بمفاد منصوص میگردد و طعن معصوم علیه السلام بر ابو حنیفه و تابعانش غیر مجتهد و از باب تهمت بی
اصل میشود معاذ الله من هذا انتهی کلامه و اگر بر سامعین و ناظرین وهم تردد مستولی شود که آنچه از رساله
مذمة الاجتهاد قبائح و فضائح طائفه اصولیه لو کانت محتمله مذکور شد بر مقام خویش نمی ماند زیرا که اصولیین و
اخباریین مانند اهل کتابین هستند همدیگر را لاشیء میگویند و مثالب و عیوب یکدیگر را میجویند بلکه اهل اخبار در تکفیر و
تضلیل اهل اصول بعضا سبق می ربایند و کمال غلو در بعضی می نمایند پس کلام یکی بر دیگری خصوصا کلام اخباری
حجت نباشد گوئیم ایراد کلام صاحب مذمة الاجتهاد بر ادعای مولف سر دفتر اهل خلاف و عناد که دکان التحفه
این رساله را بحال لا و از آراسته کما عرفته چنانچه وعده سابق را که در صدر اوراق مسالک اهل زبان قلم رفته وفا
مظهر تناقض و تهافت عظیم است که در کلام او و کلام مستفیدان او وقوع یافته کما لا یخفی مع ذلک آنچه فاضل
موصوف در اثبات آن بذیل چند حدیث حضرات معصومین تشبث کرده گویا از بدیهیات اولیه توان شمرد و برای
دلیل سمعی لفظ تنبیه بر زبان باید آورد و برهانیکه از براهین عقلیه اقامت نموده در ترتیب مقدمات آن بکثرت علم
تتبع مقالات و کتب فن احتیاج و کلفت بیهوده کار بر علما که اهل اصول از هندوستان تا بایران برای افادت و شان
افتخار میدارند و آنها را در زمره خویش میشمارند بتصدیق و تائید آن فرموده اند حضرت مولف علی اصحاب
حزبیانش کی مجال دارند که حرف ابطال و رد و قدح آن بر زبان آرند اگر باور نباید مجلد اول از کتاب مجالس
الانوار امام متاخرین شیخ ... کن در باب اول در ذیل شرح بعضی احادیث دست آرا و مقاییس که بجلات ...

ابوحنیفه رح بزعم خود از بعض ائمهٔ هدی نقل کرده روبراه انصاف آورده ملخص مقالش که تعلق باین بحث دارد
وارد ساختیم که مراد از قیاس مذموم فقط قیاس مصطلح فقها نیست تا راه استحسانات و آرا مسدود و طریقهٔ ادلهٔ عقلیه
مسلوک گردد بلکه مقصود ازان قیاسی است که استحسانات عقلیه و آرای واهیه و دیگر ادلهٔ غیر سمعیه را شامل باشد
و در ارشاد حضرات ائمه علیهم السلام هست که در طریق عقل بسیار خطر و مهلکه هاست پس در امور دینیه اعتماد بران نباید کرد
بلکه در جمیع مسائل اصولی و فروعی رجوع باهل بیت نبوی و ذریت طاهرهٔ مرتضوی لازم است و قیاسی که ابلیس علیه اللعنة
والعذاب بکار برد و به ترتیب مقدماتش مستحق لعن ابدی و طرد سرمدی شد قیاس منطقی است زیرا که آن شقی اول
بر خیریت و فضیلت مادهٔ خود از مادهٔ حضرت آدم استدلال کرده بازآنرا صغرای قیاس گردانیده و بشکل اول
ترتیب داده مادتی خیر من مادة آدم وکل ما کان مادته خیر من مادة غیره یکون خیرا منه و ازان ثابت کرده که او
بهتر است و از فاضل مجلسی حمل قیاس مذموم را بر قیاس فقهی ضعیف و سخیف دانسته و تقریر آن بدین نحو
کرده که ابلیس اول استنباط کرد که علت بزرگی آدم کرامت طینت اوست باز قیاس نمود که گرامی بودن
ماده در من زیاده تر از آدم علیه السلام است پس باید که او را سجود سازد نه چه جای آنکه معامله برعکس شود و هرگاه
این تعلیل باعث کفر ابلیس شد بر بطلان بعضی از معانی قیاس بطریق اولی دلالت خواهد کرد و تتمهٔ کلام بعد ازین بسمع قبول
خواهد یافت حاصل آنکه چون بر مجموع کلام این بزرگ اطلاع یافتی بلاریب شک یقین شد که تقریر فاضل اخباری از
مسلمات است علمای اصولیه مجال سرتابی ازان ندارند و واضح شد که استدلال طائفهٔ اصولیه بمثال این احادیث
که در مذمت آرا و مقاییس در اصح الکتب قبل صحیفهٔ عثمانی مروی است بر بطلان قیاس مصطلح فقها فقط و در از
نفسی در مطاعن ایشان مثل دوری آسمان از زمین کی در نمی یابد چون بسبب ابطال تعصب منزه از غبار مخالفت ائمهٔ هدی گمان
برده اند بعد تسلیم واقعیت این احادیث اگر حنفیه را مستحق تکفیر سازند اصولیه را ضرر عظیم می رسد بلکه برای ایشان
سم هلاهل است و نیز معرض وضوح انجامید که اگر اصولیه قیاس مذموم را بر معنی ثانی وصف ضعف آن گمان
کنند دلالتش بر بطلان قیاس حنفیه بر تا ممنوع است غایة الامر دلالت آن بر بطلان قیاس مع الفارق است الا انهم ادعوا
ولا القیاس من جمیع جهاتها که حنفیه این قسم قیاس را اعتبار کرده باشند کما اعترف الفاضل الاخباری ایضا والحمد لله علی

ذلک

ذلک و بر اهل تصفح مخفی نیست که تصنیف دیگران از اکابر اصولیه هم دلالت بران دارد که ایشان بحجیت کثرت
استعمال ادله عقلیه از پیروی ائمه دین در مراحل دور افتاده اند ولیکن بنا بر وجهیکه در صدر کلام اشاره بدان
کردم فقط بر کلام دو بزرگ حضرت مخاطب و افادت صاحب بحار الانوار اکتفا ورزیدیم و گرد تطویل نگردیدیم حسن لعبید
گذارش است که فیما بین مجتهدین اصولیه در باب حجیت قیاس اختلاف است ابن جنید که در جلالت
و تبحر او در علوم و حسن سلیقه او در تصنیف و ذکر محامد او کلامی نیست و دفاتر مبسوطه علمای قوم بستایش او
مملو و مشحون است و او حامل اسرار ائمه اطهار بالخصوص حضرت صاحب العصر و الزمان بوده حتی که مال آنجناب
شمشیر مبارک بطور امانت نزد خود داشته کما فی کتاب حسن بن داود و فهرس الشیخ و مجالس المؤمنین بحجیت آن
قائل است و همچنین بسیاری از اتباع و اشیاع او نیز که در فنون دینیه ید راسخه داشتند و کوس لمن الملک الیوم
مینواختند تا انکه بعد از تتبع روایات و اسفار معلوم میشود که حسن بن ابی عقیل عمانی که در فقه بلکه جمیع علوم میان
علمای طائفه اصولیه مانند شمس بین النجوم است سالک همین طریق است و دیگران قیاس را مذمت کنند و صراحة
بلعن اخبار را موجد این قیاس دانند لیکن این همه انکار و مذمت باقرار و جهت مبدل میشود و به ثبوت میرسد که
اصولیه در اظهار بطلان قیاس مصداق یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم گشته اند چنانچه از کلام فاضل اجل علام
و مؤلف صحائف مؤید است و یزید ذلک بیانا و تفسیرا و یؤیده تأییدا اکیدا ما اجری الله تعالی
علی لسان المجلسی فی المجلد الرابع من الکتاب المزبور و هو نص علی ان الصدوق من القدماء الذین یتبعون
آثار الائمة الاخیار و یتشبثون بالاخذ بالاحادیث و الاخبار و لا یجوزون اتباع الآراء و قیاسات
الاهواء مثل المتاخرین الذین سلکوا طرق الشیاطین و ذلک نصا کلام ابیه مثل النص الصریح بالحدیث الصحیح
انتهی محصله و از حسن ظن مفید در باره ابن جنید قائل بحجیت قیاس که یکی از تلامذه او نیز بمسلک جنیدی مایل گردیده بود قیاسات
گذارش کرده اند که بنا بر تحقیق ظاهر و باهر شد که اصولیه در تصحیح قیاس اصل مذهب خویش را حامی کنند و با ظهار این معنی که از تصانیف
ابن جنید و امثال او دست بردار ایم تیشه بر پای خود میزنند پس فرق میان ایشان و اهل حق آنست که ایشان در استنباط
مسائل فرعیه استعمال قیاس می نمایند لیکن آنرا مخالف قرآن و حدیث شریف پنداشته اند بلکه حجیتش را بدلیل کثیره ثابت کرده اند

و حصول به قیاس را بر زبان خویش نگویش می‌کنند و از تمسکش هنوز دست بر نمی‌دارند چنانچه مقتضای اصل
الاصول ایشانست که در دل چیزی دیگر و بر زبان چیزی دیگر و هر چند موجب ملالت اهل بحث و کسالت باشد لکن بعد از
بعضی از امثله قیاس کابرای منکرین در مسایل فقهیه و عمل بر مثل بسیار بالا یدرک کله لا یترک کله نمودن با تحسین تمسک
این مسلک بر زبان بعضی از اکابر معاصرین ضرور می‌نماید فاعلم ان اکثر الالحاقات التی ذکرها المتأخرون
داخلة فی القیاس نحو ما روی ان الارض تطهر اسفل النعل والقدم فالحقوا به خشبة الاقطع وسفل
العصا وسکة الحرث ونحوها وکذلک ما روی ان الشمس تطهر الارض والحصر والبواری اذا جففت
فالحقوا بذلک ما لا ینقل ولا یحول نحو الابواب والاخشاب والاوتاد والاشجار والثمار
التی علی الشجر وکل ذلک قیاس لا ینکره الا من لا یعرف معنی القیاس ومن ذلک ما نقله
فی شرح الشرائع عن العلامة انه منع فی التذکرة من اخراج الرواشن والاجنحة الی
الطریق النافذ اذا استلزمت الاشراف علی جاره وان لم تضر بالمارة وقال لست اعرف
فی هذه المسألة بالخصوصیة نصاً من الخاصة ولا من العامة وانما صرت الی ما قلت عن
اجتهاد ومن ذلک ما فی کتاب الخلع من الشرائع فی مسألة العوض اذا کان معیناً
ثم ظهر فیه عیب او لم یکن کما وصف کان یکون عبداً علی انه حبشی فبان زنجیاً
ان شاء رده وطالب بالمثل والقیمة وان شاء امسکه مع الارش قال الشارح بعد ان
ذکر الاعتبارات والتقریبات العقلیة وللنظر فی هذه المطالب مجال ان لم یکن اجماعاً اذ لا
نص فیها وانما هی احکام اجتهادیة ثم قال ولو فی فوات الوصف تعین اخذه بالارش کان
حسناً انتهی وقال بالرای والاستحسان معاً الی آخرها افاد الشیخ فی کتابه هدایة الابرار اقول و
قال الشهید فی الذکری الخامس روی عمار عن الصادق علیه السلام فی الرجل یؤذن ویقیم لیصلی وحده
فیجیء رجل آخر فیقول نصلی جماعة هل یجوز ان یصلیا بذلک الاذان والاقامة قال لا ولکن
یؤذن ویقیم وبها افتی الاصحاب ولم ار لها راداً سوی الشیخ نجم الدین فانه ضعفت

سندها بانهم فصحیحة وقرب الاجزاء بالاذان والاقامة اولا لانه قد ثبت جواز اجزائه
باذان غيره فباذان نفسه اولى انتهى وقال فيه ايضا قال الفاضل لا يكره لما روى عن
النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اني احيانا اكون في الصلوة فافتتح السورة اريد ان اتمها
فاسمع بكاء صبي فاتجوز في صلوتي مخافة ان تفتتن امه فاذا جاز الاختصار رعاية
لحق الطفل جازت الزيادة رعاية لحق الله العزيز لك من الاحكام الغير الواردة فيها حكم
من سادات الانام وقتيكه نوبت كاسه ليسي حضرت ابو حنيفه رح بدين رحمه رسيد چنانكه حرفي ازان فالسي نيز زبان
طعن لوم ارباب معاندين وكشادن عين كفران نعمت خواهد بود كما قال الشاعر شعر وجود منبع
اي ابله كافر نعمتيست * ودشمن بودن بهر رنگ مستان نيستن * وازين مقام مرشد بديهي الي بر سيد كه اينچه بوی
در رساله حديث الثقلين درباره قلع اساس قياس زبان دراز كرده بعبارات بزد وتاييد سماء وبجا بالكابر هديش كه بعضي احمد
وبعضي اشاره بحجيت قياس بجان ودل گرويده اند رجوع ميكند وحقيقة خطاب او باجمه خويش واقع شد چنانكه قال فادعا
اينكه قياس مستنبط از آيات قرآني ست مثل فاعتبروا يا اولي الابصار پس جواب اش اين نيست كه اعاده همين تكرده شود
كه فاعتبروا يا اولي الابصار زيراكه خطابيكه با قصص ماضيه متضمن ابتلاي امم سابقه بمهالك زمان
نهادن بنا بر مثال آن بيان فرمايد وتفريعا عليه مخاطبين را بعبرت مامور سازد والشيان ان بمثل منطقي
مراد گيرد اين الشيء بالشيء واستدلال بحديث معاذ بن جبل ازين هم سخف تر است كه اولا بنا بر چنين امر مخطور را كه
حلال الاحرا ما ونفيا وقسا تا هزاران هزار مسئله وبلينه بران متفرع ميگردد با وجود آنكه احاديث صحيحه مخصوص
با ثنا عشر بلكه متواتر چنانچه محدثين اماميه بتصريح بآن كرده اند وتحت معرفت سابقا در منع قياس مي باور باشد بر خبر
احاد شاذ نادر بنياد نهادن كدام تدين است ثانيا از مفاد آن حديث چگونه ثابت ميشود كه معاذ بن جبل در
مسائل فرعي عمل باجتهاد راي خود عرض كرده بود بلكه احتمال قوي است كه چون او را حاكم يمن فرموده بودند
اگر گفته باشد كه در امور نظم ونسق ورتق وفتق انجا كه از باب اجبار وعمرات باشد هرچه در انحكم خدا ورسول نمي يابد
بران عمل ميكنم ودر انچه حكم خدا ورسول نمي يابم براي خود اجتهاد ميسازم واذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال

والنچه تقویت این احتمال می کند و تقریر بعض حجیت قیاس و بالملین آن را از سر باطل میکند بلکه با دعائش ملجائی سازد
این است که اگر بالفرض قیاس جائز باشد آیا در حیات رسول مختار هم جواز داشت لا والله در حیات رسول بالفعل
من المخالف و الموافق استفسار از رسول واجب بود کما ارشد الیه قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم
لا تعلمون و افضل اهل الذکر جناب ختمی مآب است صلوات الله علیه و آله و اگر قیاس در حیات آنحضرت صحیح بود
سوال چرا واجب بود و چه امکان داشت که معاذ بن جبل را مسئله مشکله در اصول و فروع دین پیش می شد و با وجود وسعت
مجال از در حضرت نبوی عرض نمی کرد پس ظاهر است که عرض بیچاره معاذ همین بود که در معارک سیاست ان اگر امری
در پیش می شود که حکم خدا و رسول در ان بصراحت صادر نشده و بهذا جهت ضیق وقت بسبب احتمال فساد و مهلت استفسار
از رسول مختار نخواهد بود موافق رای خود حکم کنیم فداه بقدر الضرورة مع ضم بعض الالفاظ الذی یناسب زیادة عنایة
لا کار للمولف مع حصر حجیة القیاس او بالملین الیه بالجمله آنچه در ورق سابق مذکور شد دو مثال قیاس از مسائل فقهیه
بود اما حال دلائل عقلیه بلکه براهین فلسفیه اینجا می رسید که باجماع فاضل مجلسی در بحار الانوار بعضی از افاضل و اکابر اعیان
و فتوی ایشان داده اند که ادویه محرمه را اگر ترکیب نموده معجون سازند علی الاطلاق حلال میشود بدلیلی که حکما در اسفار خود
ضبط کرده اند که صور نوعیه بسائط وقت ترکیب زائل میشود و دیگر حرمت باقی نماند زیرا که فی الحال بعد از ترکیب مزاج
دیگر فائض شد و صورت نوعیه دیگر بهم رسید و غالبا که این افکار اثنا عشریه در تحلیل معجونیکه علامه دهلوی نور الله مرقده در باب
اول از تحفه اثنا عشریه بر ترکیب آن اشاره فرموده که در اینجا فلان چیز با اتحاد و فلسفه انضمام یافته و بعون اراده خوانند
حیض آنچه متفرقه معجونیکه برسید که در بال هم بصد ولی شان آن می برد دریغ نکرده با وجود چنین معجونیکه بر نجاسات مشتمل
باشد اعنی ذلک من القبائح و الشنائع و بر فطن عارف پوشیده نیست که تنها این فتنه و فساد در مسائل فرعیه
بلکه از نتائج این خرافات مسائل اصولیه که بحسب نصوص قطعیه ایمان با آن واجب است هم بانواع مخالفتها الیه علیهم السلام
و مختل گردیده آیا یا احدی ستری می اند شد که ابو القاسم موسوی که او را علم الهدی لقب داده اند کما عرفت و
قس علی هذا انکار دیگر هم جنب او از خبر میثاق که باعتراف محدثین مثل صاحب فصول و صاحب بحار و دیگر محققین اصول متواتر
بلکه از حد تواتر هم در گذشته حتی که زیاده از هزار حدیث در این باب بکتب معتبره حدیث ایشان مذکور است انکار کرده اند

دارند و می‌گویند که هرگز در عالم ارواح عهد و میثاق درباره ولایت مرتضوی و مانند آن واقع نشده و با تباع
ظنون بی‌سرانجام و خیالات خام و قیاس بی‌اساس علی رؤس الناس بانگ بلند می‌سرایند که این میثاق اگر در وقت تکالیف
عقل بود این سهو و نسیان مستحیل باشد والا تکلیف از جمله محالات خواهد بود و کسانیکه در تاویلات فاسده اندیشه باطل
افادات جمعی از تلامذه صاحب تحفه اثناعشریه قدس سره العزیز باشند فوق بر قلل طور است که اعذار بارده شان بدتر
ازین محدثات و منکرات است و اگر حضرت مؤلف برین امور عجیب کهنه دل نهند و مشتاق مثالهای دیگر
فی المجادله تجدیدی داشته باشند بیان آنها ازین قسم امور بطور سابق که اصولیه را سرکشی از آن بتقدیر انصاف
ممکن نبود و مثل قطره از بحار زخار نشان می‌دهیم و آن اینکه فاضل طبرسی بلکه ابن معلم استاد شیخ و سید امامیه نیز باظهار مجلسی
در بحار لفظ صور را که در آیات قرآنی و احادیث رسول نزد ایشان از هزار جا استعمال یافته جمع صورت قرار داده‌اند و
قیامت کرده‌اند بالضروره ماده بی‌سوادی علمای ایشان بنا بر بعضی خیالات خام مقتضی این تحریفات گشته ایا لفظ نفخ
اولی آنچه در باب حضرت اسرافیل وارد و انتظار بر دوش و دمیدن صور بر انگیختن اهل قبور بحکم ایزد غفور در انجیل و زبور
اهلبیت علیهم السلام وارد و واقعه نظر ایشان بنا بر مده یکبار الهی این احتمال بخاطر بحساب از طلبه علوم خطور نخواهد کرد
بل فی اذانهم وقر و علی ابصارهم غشاوة انصاف نمایند که ازین تحریفات امر معاد و حساب که موقوف بر دمیدن صور است خلل عظیم پدید
با آنکه اینهمه امور در بحار و تالیفات برادر بزرگ مؤلف بصراحت تمام موجود است و چگونه برین قسم را التفات توان کرد در اکثر
از مطالعات این هم هویدا می‌شود که گروهی از علمای امامیه چندان الفت و انس با قوانین حکما خصوصا مشائین
گرفتند بلکه درین ورطه بعنوانی سر فرو بردند که آخر معجزات حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین را مثل انشقاق
قمر و کلام حیوانات با آنسرور و اهل بیت اطهر و شهادت اشجار و احجار بر رسالت و امامت این حضرات را انکار
کردند و اینهمه را از حیز امکان خارج نمودند و در پی تحریف احادیث و نصوص گشتند و سخنان با عتراف مجلسی
و غیر او جز اتباع ملعون و کاسه لیسی شیاطین چیزی دیگر مظنون نمی‌شود اگر مقام لطف الهی بود النته بار دیگر ازین بتفصیل
تمام علمای امامیه را در مسائل فقهیه یا احادیث ائمه علیهم السلام که گفتیم دلائل بحث و تحقیق که اب رنگش مستطعمین را بخوبی تمام وجوه
سیراب کرده می‌گفتیم بالجمله از قدیم الایام همین امر گوش فقیر می‌خورد و به تتبع اصول و قواعد مذهب ایشان معلوم شد

که اصح الکتب قبل بیاض عثمانی کافی ابو جعفر کلینی است و در دیوان بشارت نشان بعضی از اصدقاء ایمانی
تفسیر اهلبیت طاهرین که جامع آن شیخ الشیوخ امامیه یعنی علی بن ابراهیم قمی استاذ کلینی است و مجلد فتن از بحار
الانوار ملا باقر با ضمیمه ترجمه آن که جناب مجتهد الزمانی علامه دورانی فرزند ارجمند فاضل جالسی که مجتهد و تالیف
فرموده و نیز دیگر تبرکات خلائق فرستاده بدار شناوری این بحر ذخار و گلگشت آن گلشن همیشه بهار چنان گل کرد که جناب
ممدوح یعنی افضل متکلمی الشیعة المتاخرین ملا مجلسی که مرجع اکابر و اصاغر امامیه در اصول و فروع به تصنیف تالیف تعلق وارد
کتاب سلیم بن قیس را که از جمله نسخ آن بعنایت ایزد و فقیر حقیر راهم رسیده در دیباچه آن این است قال حدثنی ابو طالب
محمد بن صبیح بن رجاء بدمشق سنة اربع وثلثین وثلث مائة قال اخبرنی ابو عمر عصمة بن ابی عصمة
البخاری قال حدثنا ابو بکر احمد بن المنذر بن احمد الصنعانی بصنعاء شیخ صالح مأمون جار
اسحق بن ابراهیم الدبری قال حدثنا ابو بکر عبد الرزاق بن همام بن نافع الصنعانی
الحمیری قال حدثنا ابو عروة معمر بن راشد البصری قال دعانی ابان بن ابی عیاش قبل موته
بنحو شهر الی آخره و فضل سید ابن داود نعمانی در تایید و توصیف کتاب مذکور نقل می آرد که ان کتابه
اصل من الاصول التی رواها اهل العلم وحملة حدیث اهل البیت علیهم السلام و
اقدمها لان جمیع ما اشتمل علیه هذا الکتاب هو عن رسول الله صلی الله علیه وآله وامیر
المؤمنین والمقداد وسلمان الفارسی وابی ذر ومن جری مجراهم ممن شهد رسول الله صلی
الله علیه وآله وامیر المؤمنین وسمع منهما وهو من الاصول التی ترجع الشیعة الیها وتعول
علیها مترجم می گوید که کتاب سلیم اصلی است از اصول که حاملان علم و ناقلان حدیث اهل بیت رسول آنها را روایت کرده اند
و اقدم و افضل آنها است زیرا که همه مشتملات این کتاب بیان آن است که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وامیر المؤمنین و مقداد و سلمان
و ابوذر و کسیکه جاری مجرای ایشان است از کسانی که نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وامیر المؤمنین علیه السلام حاضر شده اند
و سمع حدیث از ایشان نموده و آن کتاب از اصول است که شیعه بسوی او رجوع می نمایند و بر او اعتماد می نمایند انتهی ترجمه از
کتب محققین طائفه نضر جلالت قدر و رفعت ذکر این نسخه و مؤلفش بدرجه یافت میرسد و کتاب تلخیص نیز بمدح و ستایش این هر دو دلالت

دارد و بر فی ہم او را می ستاید و در اولیا کاملین از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام داخل می نماید و میرزا محمد استرابادی
در منہج المقال فی تحقیق الرجال تخم صداقت و محبتش در مزرع دل می کارد و آن بزرگوار بتاسی اسلاف خویش از معدلین و
معتمدین می شمارد و چگونه چنین نباشد حال آنکه جامع آن باعتراف حضرت امام اعظم حلی در خلاصة الاقوال و ملا محمد تقی والد
با مجد فاضل مجلسی در رجال روضة المتقین از خلص اصحاب اصفیای بوده و بالطبع بعضی از اجله بفرمایش امیرالمؤمنین بجمع و
تلفیق آن قیام نموده و از بحار الانوار مجلسی هم بروایت عمر بن اذینه از ابان بن ابی عیاش که عنقریب ترجمه او سمع
خراش خواهد شد مانند آتش صبح روشن است که احتیاط سلیم سعاه الله بجائی رسیده بود که تنها بروایت حضرت امیر و اصحاب ثلثه
یعنی سلمان و ابوذر و مقداد اعتماد نمی کرد تا آنکه از دیگری می پرسید که حال حدیث چیست اگر این بر طبق آن سیه مجتمع می
شدند در کتاب خود آن حدیث را درج میکرد چنانچه الفاظ حدیث سلیم مطالعه فرموده شود اخذتها من اهل الحق والفقه
والصدق والبر عن علی بن ابی طالب و سلمان الفارسی و ابی ذر الغفاری والمقداد بن الاسود
ولیس منها حدیث اسمعه من احدهم الا سألت عنه الآخر حتی اجتمعوا علیه جمیعا انتهی و قد الصرق
و در آخر ابان کو نسخه سلیم را بجناب سید الساجدین ع سیدنا از صبح تا شام من المبتدا الی المنتهی عرض کرده و ابو الطفیل صحابی
پیغمبر صلی الله علیه و سلم رفیق اصفیا و عمر بن ابی سلمه فرزند ام المؤمنین ام سلمه نیز هر روز شریک این مجلس میشدند لیکن
جناب و این هر دو بزرگان تا بش سلیم مشغول گشتند و بصحت تمام کتاب اقرار کردند و این هم در کتب معتبره امامیه
منضبط است چنانکه روایتش بجنسه سطر برادرم قال ابان فحججت من عامی ذلک فدخلت علی علی بن
الحسین وعنده ابو الطفیل عامر بن واثلة صاحب رسول الله وکان من خیار اصحاب علی علیه السلام
ولقیت عنده عمر بن ابی سلمة ابن ام سلمة زوجة النبی صلی الله علیه وآله وسلم فعرضته علیه وعرضت علی
علی بن الحسین ذلک اجمع ثلثة ایام کل یوم الی اللیل ویغدو علیه عمر وعامر فقرأته علیه ثلثة
ایام فقال لی صدق سلیم رحمه الله هذا حدیثنا کله نعرفه وقال ابو الطفیل وعمر بن
ابی سلمة ما فیه حدیث الا وقد سمعته من علی ومن سلمان ومن ابی ذر ومن المقداد
و امام محمد باقر علیه السلام بعد از استماع ابن قصه آن کتاب و مؤلف آن را تصدیق و سداد و رشد و رشاد ستوده و بر بلیه

وصیبان گاهی مخفی نموده که بیچاره یعقوب کلینی که از خرمن فیض سلیم و امثالش خوشه‌ها بر داشته کی با این مراتب
علیا فائز گشته و کتابش که از روایات ملحدین آفاق سیما حضرت زراره و شیطان الطاق مملو و مشحون است با این مراتب
قصوی رسیده و ظاهر است که رواة کتاب سلیم در اجلهٔ اصحاب سید الانبیاء صلی الله علیه و سلم و امثال ایشان که باعتراف
امام رضا کما سبق فی المسلک الاول مانند نجوم سما یا در حکم اینها باشند محصور و مقصور اند و ائمهٔ هدی این کتاب را اعتبارا از
تا منتهی مقبول نموده اند و جامع آن نسخه هم کاسعادت انتساب حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بوده و از
کمل اصحاب اطیاب معدود گشته علاوه و بسیاری از واقعات که از زبان امامت نجابت تا امامت امام عاشر علیهما السلام
بر روی کار آمده سلیم بچشم سر دیده و کلینی از زبان دیگر شنیده و برای مزید اعتماد و دفع اشتباه و التباس قوم و
تحقیق حقیقة الامر بجناب حسنین فائز گردیده کما فی اعتقادات صدوق المتقین و صحیفة المتقین و لیس الخبر کالمعاینة
پس نظر باین وجوه یقینی اگر کسی حلف بر صحت مجموعش کند حانث نگردد و این مقولات عشر باعث فزاید اجزای بحث
که در سیمان کتاب یعنی بحار الانوار حضرت کامجلسی افاده فرموده که بعضی از علمای امامیه این کتاب را قدح می کنند و
را طعنها زنند مع ذلک از تصریح حضرت امام اعظم در خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال زیاده تر ظاهر می انجامد و
حسن بن علی بن داود که او را در فن تنقید امام و مقتدی و شیخ الطائفه و افقه و اعرف باحادیث ائمه گفته اند
مجعول و موضوع بودن این کتاب مستطاب از رجال شیخ نقل کرده حیث قال ینسب الیه الکتاب المشهور و هو
موضوع و باعث اتهام و قدح و لوم و جرح که این بزرگان در حق کتابش بر زبان آورده اند و بنقل حضرت امام
حلی و اساتذه او نیز در خلاصة الاقوال وغیره دریافت میشود اینکه نسخهٔ او مشتمل بر افترای عظیم و بهتان فخیم است
تحقیقش آنکه بسبب حضرت امیر وقتیکه پدرش ابو بکر صدیق را پیام اجل فرا رسید کلمات موعظت و نصیحت
القا کرد و اعتقاد توحید نبوت و حقوق اهل بیت نبوی را به پدر خود یاد داده و در باره امامت جناب امیر المؤمنین و حصر
ان در علم ایشان بگوش مکالمه بابا کرده و دفع استبعاد مردم در ین معنی از آیات قرآنی که در باب عیسی و موسی و ابراهیم
علیهم السلام را هم اتفاق افتاده ساعی جمیله و لمعان ظهور داد چنانچه شیخ حسن بن علی در کتاب الرجال در تفصیل
قصه مجمل این بیان رد و تکذیب افتراء بهم یافته که ابو غسان مالک بن اسمعیل النهدی و او را ثقه و معتمد گفته که محمد

بن ابی بکر در حالت نزع پدر پیش او رفت و گفت که ای پدر تر اجمالی می بینم که پیش از این بدین حالت ندیده ام
گفت یا بنی لو حل علی مظلمة اذا احلنی منها یعنی ان افیق حدیث او مقیم است و مراد آن ست که ای
پسرک من مرا دیدار بر مظلمه الیت و بحق او گرفتارم اگر مرا از آن مظلمه حلال کنی امید دارم که هشیار رود ده و بجا
با ہم محمد گفت آن کیست ای پدر گفت علی بن ابی طالب علیه السلام محمد گفت من ضامن ام که علی ترا بگویم و حلالی
بخواهم که او مرد سلیم است پس محمد پیش امیر المومنین آمد و گفت پدرم بدترین حال ست چنان و چنین گفت و
من ضامن شده ام که حلالی بخواهم از تو اگر رای تو باشد و مرحمت فرمائی او را حلال کن امیر المومنین گفت که امتعک
اما باید بگو تا بر منبر برود و این حال با خلق بگوید تا من او را حلال کنم محمد باز آمد و گفت حق تعالی اجابت دعا کرد و علی
علیه السلام چنین میگوید ابو بکر گفت احسان لا یصلی علی بعد اشان اگر من چنین کنم تا بروز قیامت مردم
طالب لعنت کنند بر من مری علیه السلام از محمد بن ابی بکر پرسید پدر تو بوقت مرگ چه گفت محمد گفت این آیت خواند
وجاءت سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید و آمد سکره موت بحق است آنچه تو از آن گریزان بودی
عمر گفت احذر یا بنی ان تسمع منک ابن ابی طالب ما قال ابوک فیشمت بنا حذر کن ای پسرک من از آنکه
بشنود از تو پسر ابو طالب آنچه گفته پدر تو پس شماتت کند با امیر المومنین علی تسمی کرد و محمد را خبر داد از حال محمد
گفت صدقت یا علی و گفت انا سمعت یلعنه و یقول انت اوردتنا الموارد یعنی گفت بلی
ابو بکر با عمر گفتی پس تا که این جمله تو کردی باز از کتاب فعلت فلانا مؤلف کتاب مذکور نقل میکند که ابو بکر و عمر و
معاذ جبل و سالم مولای ابی حذیفه و ابو عبیده جراح در حال مرگ جمله ویل و ثبور گویان مردند محمد بن ابی بکر
گفت پدرم در حال مرگ گفت محمد و علی اینجا حاضر اند و مرا بشارت میدهند بدوزخ و در دست محمد صلی الله
علیه و سلم صحیفه ست که با در انجا عهد های خود نوشته بودیم می بینم که صحیفه میخوانند و بشارت میدهند مرا و عمر را
معاذ جبل و سالم مولای ابی حذیفه را و ابو عبیده جراح را بدوزخ عائشه عبد الرحمن بن ابی بکر و عمر حاضر بودند که عمر گفت او
هجر میگوید لیکن این راز را پوشیده دارید تا علی با بنی هاشم بر شما شماتت کنند محمد گوید پدرم گفت یا عمر هجر نمیگویم
من در غار با او بودم که محمد گفت من در زمین حبشه سفینه جعفر می بینم که بر دریا چار است من گفتم یا رسول الله من بنما

دست بچشم من مالید من نیز دیدم و با خود گفتم که این مرد ساحرست و چون بمدینه آمدم با تو که عمری این حال باز
گفتم ای من پدرای تو بران جمع شد که او ساحرست و عمر از انجا بیرون آمد محمد گوید که من گفتم ای پدر قل لا اله الا الله گفت
بخدا که نگویم و خود نمیتوانم گفتن تا بدوزخ رسید و در تابوت شد آن چون ذکر تابوت کرد من گفتم چیست بگو پدر از وی پرسیدم
که تابوت چیست گفت تابوتی باشد در زیر جملهٔ طبقات دوزخ و درکات در انجا دوازده تن باشند من یکی ابوبکر و عمر و
و عثمان و معاویه و یزید یا آخر ایشان باز گفت چون حقتعالی گوید که دوزخ بتابد آن تابوت را از مقام خویش که عنق گویند
بیرون آرند محمد گوید یا ابت تهذی گفت والله ما اهذی لعن الله ابن صهاک هو الذی صدنی
عن الذکر بعد اذ جاءنی فبئس القرین لعنه الله گفت ای پدر هذیان میگوئی گفت بخدا که
هذیان نمی گویم لعن خدا بر پسر صهاک که دست کم مرا باز داشت از ذکر خدا بعد از انکه آمد بمن پس حق قرینی بد بوده
لعنت خدا بر وی و روی بر زمین نهاد و زار میکرد با ویل و ثبور تا محل جان داد و عمر برادرم عبدالرحمن در آمد
و از من پرسید که او دیگر چه گفت من باز گفتم عمر گفت که زنهار یا علی باز نگوئی محمد گوید معلوم بود که رسول خدا
هشیبی با علی و بر خدا سخن میگوید و جملهٔ حالها اعلام میکنید او را و از خبر جامع او را معلوم میشود و نیز بالکل او گویا چنانکه
با مادر عیسی مریم و مادر موسی و زن ابراهیم ساره که با ملائکه مکالمه میکردند و ایشانرا امید بد و این امر در قرآن موجود
است و جبل بوقت مرگ گفت ما در حجة الوداع با یکدیگر عهد کردیم که بعد از رسول نگذاریم که علی خلافت کند و بشیر بن سعد
و اسید بن حضیر نیز درین عهد بودند چون رسول متوفی شد سعد گفت من انصار را کفایت کنم شما قریش را کفایت کنید تمام
شد آنچه علما جلال الصدر در بارهٔ تدبیر او و عظمت ضمان و دوکالت محمد بن ابی بکر و حسن اعتقاد او در بارهٔ جناب امیر بسبب تصدیق آل الله و اطلبا
لم هذا نه از شیخ حمدی سنانه ند لیلی بشرط سامعین و نظار اتفاق افتاد و این تفصیل تفصیل مصنف کتاب احسن الکبار فی معرفة الائمة
الاطهار یعنی محمد بن ابی زید علوی مثالش نیز ایراد کرده اند مخالف را میرسد که بر شدود و عدم اعتبار حمل کند و بخاطر جمعی شوقت گردد
سعید التفصیل بسیار ازین امور موجود در نسخه سلیم بدلالت مطابقی موجود من شاء فلیرجع الیها فان هذا من فن اک و این السماک من
السماک زیرا که محمد بن ابی بکر باتفاق خواص و عوام و اجماع آثار و اخبار مرویه عند الفریقین در حجة الوداع بیرون است
کلینی از امام باقر و صادق علیهما السلام اظهار کشی و نجاشی عضدنا ید و امام اعظم طوسی و حلی و حسن بن داود و صاحب

راجع

منهج المقال و مؤلف تلخیص الاقوال و قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین و ملا باقر مجلسی صاحب بحار الانوار
و غیرهم که یاد کردن ایشان را دفتری باید طولانی کتابی باید در از بوجود آمده دو ماه یا سه ماه پیشتر از رحلت حضرت خیر البشر
علی اختلاف الروایات پیدا شده و خلافت ابوبکر صدیق دو سال و چند ماه بیش نیست پس در وقت وفات ابوبکر سه ساله بود محمد بن
ابی بکر و عمر و عظمت و تعهد او بکمالات صفات او و میان این بزرگان اعتقاد و بخواص امامت علی و جعفر جامع الی
و آنکه خارج از قضیه امکان هم بود آمده در ذکر روایتی از کتب معتمده معتبره اهل سنت و جماعت پس بدانکه حافظ ابن حجر عسقلانی
در فتح الباری فرموده انما ولد محمد بن ابی بکر الصدیق قبل وفات النبی صلی الله علیه و آله و سلم
بثلثة اشهر و ایام کما ثبت فی الصحیح ان امه اسماء بنت عمیس ولدته فی حجة الوداع
قبل ان یدخلوا مکة وذلک فی اواخر ذی القعدة سنة عشر من الهجرة و از کتب بکثر هم همین
معلوم میشود که محمد بن ابی بکر در وقت وفات سه سال هرگز تمام نگشته بود پس التماس است که کمترین خلایق
که مصنف کتاب فضلیت فلانیم که در کتابهای بهایی روایتش مذکور است از مصنفش علی و آن هی بعید نیست
بود آخر بمقتضای شعر چه خوش مثل شاه گوینده گان که باشند گاهند چینده گان ؛ در فهرست شیخ طوسی
بنظر احقر البرایا در آمد که این کتاب استاد الاستاد این امام اعظم که نام او ظاهر بود و مقصد اخبار روایات کتب
و اسفار بطولی ببالغه اولی و اشهر تصنیف کرده جناب حضرت شیطان الطاق کتاب افعل و لا تفعل تصنیف
فرموده و از جمله افتراآت سلیم بن قیس هلالی قصه دیگر ظاهر میشود که باظهار حسن بن علی ... دو مشافهه در نسخه او
امام سیزده امام تقریبا یعنی زید بن علی بن الحسین که از دست مروانیان شربت شهادت چشیده و بکمال فیض
خداوندی بجنات جاوید فائز گردیده نیز از ائمه اهل بیت است الی غیر ذلک من المناکیر والمشاهیر
و هر چند بفرض محال از صول امامت حضرت زید شهید بکمال ورع و تقوی و زهد و علم و شجاعت و سخاوت متصف باشد
لیکن چون معنی امامت بر ائمه اثنا عشر ختم شده پس عنوان ایشان بغیر معصوم نزد امامیه ربیعی تردد احدی
در ضلال کافر ... عن ابی عبد الله علیه السلام قال من ادعی انه امام فی
ولیس بامام فیوم القیامة ... تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة قلت

وان كان علويا فاطميا وان كان علويا فاطميا في اعتقاد الصدوق والظلم هو
وضع الشيء في غير موضعه فمن ادعى الامامة وليس بامام فهو الظالم الملعون ومن وضع
الامامة في غير اهلها فهو ظالم ملعون وفي الفصول المهمة عن ابي عبد الله عليه السلام
قال ثلثة لا يكلمهم الله يوم القيمة ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم من ادعى امامة من الله
وليست له ومن جحد اماما من الله ومن زعم ان لهما في الاسلام نصيبا پس کجا ماند وجود
مناقب جليله براى سليم که غير مستحق امامت را امام قرار داده و بمقتضای اين احاديث از اسلام بى‌بهره و ملعون و ظالم شده
و کجا ماند لا فسق او و کفر و علمای قوم برای تصحیح کتاب او که محتوی بر کفريات و منطوی بر کذبات و افتراآت باشد و زياده
بر مقام حيرت و اضطراب اينست که چون به کتب رجال و تصانيف محققين و مؤلفات حسنين و افادات على بن احمد
عقيقى و على بن ابيطالب قيروانى که نزد جمعى از اماميه لو اين جهت اشتباه بجناب مرتضى منسوب گشته و او در معاصرين
خويش بجامعيت علوم و علم اشتهار بر افراشته بود و در تعبير منامات و حل مشكلات هم يگانه ايام و شهرتى که
امر يعرف بعنى كل الكلا و او من الا بباد شاهى اطبا از علاج حسن او مايوس گشتند فقط بکاوش عقل و انحلال
پذيرفت و آثار صحت بيماران مرتب يافت و حالانکه شهادت نقل امام در تفسير کبير معبر ابن تعبير در اصل ابن سيرين ا
که مراد از اين غذا و دوا ليست الا كمشكوة لا شرقية ولا غربية روغن زيتون است مراجعت افتاد و واضح و روشن
شد که سليم نسخه کتاب خود را کسی نمود و هر گاه همراه آخر شد و از زندگی ياس کلی بهم رسيد ابان بن ابی عياش
می‌گويد و العهدة عليه او اين کتاب را بمن سپرده و وصيت نمود بعوض فرمود که ای برادر بسبب حقی که بر ذمه من داری چرا
ظلم ظلمه در کتف حفاظت نگاه فی اين کتاب را بتو می‌سپارم و جز تو کسی حامل اين اسرار نمی‌دانم تکليف و حفظ
بشنو که بعد از وفات سرور کائنات تمامی صحابه معاذ الله از دين برگشتند و بردت و ارتداد پيوستند غير از
کسان سه نفر نجات يافتند پس غير از ابان بن ابی عياش کسی ديگر راوی کتاب او نيست از روی اعتبار
در کمال ظهور است که احاديث کتاب سليم را الشيعيان هم قبول نمی‌کردند و تمامی اصحاب محمدی از غير
معدود و شاذی هيچ يکی باور نمی‌نمود تا آنکه او در ايام مرض اراده حتمی کرد که نسخه خويش را بآتش

سوز و بازنجبالش راسخ گشت که درین صورت گنهکار خواهم شد احدی محدثات او را جز ابان بنگو قدر دا
نکرده بلکه او هم بعد مطالعه آن کتاب ابتدا و مهاجرین اولین و انصار سابقین را مستبعد شمرده و برای استکشاف
حال نزد حسن بصری برده بحکم آیت وافی هدایت وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ
نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا دروغ بگردنش که حسن بصری کور در آن وقت از شیعیان
بود بعد استماع احادیث سلیم گریه و زاری آغاز نهاده و زبان خود بتصدیق او گشاده چنانچه عبارتش ان
دلالت میکند و هی هذه قد عالجنی و خلانی و قال یا ابان قد جاورتک فلم ار منک الا ما احب
وان عندی کتبا سمعتها عن الثقات وکتبتها بیدی فیها احادیث لا احب ان تظهر
للناس لان الناس ینکرونها ویعظمونها وهی حق الی ان قال وانی هممت حین مرضت
ان احرقها فتأثمت من ذلک وقطعت به فان جعلت لی عهد الله ومیثاقه ان لا تخبر بها
احدا ما دمت حیا ولا تحدث بشیء منها بعد موتی الا من تثق به کثقتک بنفسک وان
حدث بک حدث ان تدفعها الی من تثق به من شیعة علی بن ابی طالب ممن له دین و
حسب فضمنت ذلک له فدفعها الی وقرأها کلها علی فلم یلبث سلیم ان هلک فنظرت
فیها بعده وقطعت بها واعظمتها واستصعبتها لان فیها هلاک جمیع امة محمد صلی
الله علیه وآله وسلم من المهاجرین والانصار والتابعین غیر علی بن ابی طالب واهل بیته
علیهم السلام وشیعته فکان اول من لقیت بعد قدومی البصرة الحسن بن ابی
الحسن البصری وهو یومئذ متوار من الحجاج والحسن یومئذ من شیعة علی بن
ابی طالب من مفرطیهم نادم متلهف علی ما فاته من نصرة علی والقتال معه یوم الجمل
فخلوت به فی شرقی دار ابی خلیفة الحجاج بن ابی غیاث فعرضتها علیه فبکی ثم قال ما فی
حدیثه شیء الا حق قد سمعته من الثقات من شیعة علی وغیرهم انتهی
مذکور شد روایت ابان نزد شیخ کامل تا آنکه در ... خصوصا یک دو حرف در ترجمه او باید دید ... یا بد

ابن داود و دیگر اکابر فن تنقید تضعیف او تصریح میکنند و جعلی در استضعری و کذاب پیدا اشند و میگویند که او
افترای صریح بر سلیم نموده و این کتاب را بنام او وضع ساخته فاعتبروا یا اولی الابصار حالیا ضمیمه سطر از بند بدست
حضرت بحبر از کتب متکلمین شیعه باید شنید و از آن دریافت باید کرد که راوی نسخه سلیم ... تشیع او
کذاب مفتری بوده باشد و شک نیست که نسبتی از وی جا و شده باشد طبرسی حسب احتجاج علی ما اخرف به محمد بن الحسن الصفار
فی کتابه المسمی بالاشاعة فی الرجال الصوفیة مینگارد لما فرغ امیر المؤمنین علیه السلام من قتال
اهل البصرة مر بالحسن البصری وهو یتوضأ فقال له یا حسن لقد کثرت من اراقة الماء
فقال لقد کثرت من اراقة الدماء فقال اسبغ وضوءک فقال والله لقد قتلت
بالامس قوما کانوا یصلون الخمس ویسبغون الوضوء فقال امیر المؤمنین علیه السلام
قد کان ما رأیت فما منعک ان تعین علینا عدونا فقال والله لاصدقنک یا امیر
المؤمنین لقد خرجت فی اول یوم فاغتسلت وتحنطت وصببت علی سلاحی وانا لا
اشک فی ان التخلف عن ام المؤمنین عائشة هو الکفر فلما انتهیت الی موضع نادی مناد
یا حسن ارجع فان القاتل والمقتول فی النار فرجعت ذعرا وجلست فی بیتی فلما کان الیوم
الثانی لم اشک ان التخلف عن ام المؤمنین هو الکفر فتحنطت وصببت علی سلاحی و
خرجت ارید القتال حتی انتهیت الی ذلک الموضع فنادانی من خلفی یا حسن ارجع فان
القاتل والمقتول فی النار قال امیر المؤمنین علیه السلام صدقت افتدری من ذلک
المنادی قال لا قال ذاک اخوک ابلیس وصدقک ان القاتل والمقتول منهم فی النار
ملا باقر مجلسی نیز باین روایت اعتراف دارد و در رساله مذکور این مقدار حدیث را در عین الحیات آورده
مفادش آنکه جناب امیر بعد از واقعه جمل بر حسن گذر کرد و او در وضو مشغول بود فرمود بسیار آب بخشی گفت
بخلاف تو که خون بسیاری از اصحاب ریختی فرمود تمام کن وضو را گفت حسین بسیار فرمودی و قومی را که حق نماز و وضو
بجا می آوردند کشتی فرمود چرا اعانت آنها نکردی گفت روز نخست بعد از غسل و حنوط سلاح پوشیدم ...

کرد و آن حضرت صدا بلند فقط بر یافتن عین آن حضرت با لفظی در راه آواز داد که بگیرید قاتل و مقتول هر دو
در آتش اند روز دیگر باز همین آتش در کار سر افتاد فرمود که ابلیس در تورات است گفت که قاتل و مقتول از لشکر
عائشه در جهنم اند هر چند ملعون شیخ ازین حدیث می تابد زیرا که محال است که ابلیس کلمه اقتال [illegible]
حال زعم شیعه آن حضرت بجانب اند و اکه بالیقین بمدارج فردوس از آن سست برگردانند و لیکن حسن این قوم را
می کنند سامی تکذیب دعوی آن که آنچه الله شیخ و اشت مفید افتاده الا فاعل [illegible]
با جوت ابلیس مجتمع می شود الی غیر ذلک من الهفوات اگر بعضی از وجوه [illegible] ناظرین از فرقه امامیه احتیاج علو
داشته باشند تیرهای دیگر در کیش دارم و بجانب سینه مخالف کینه کیش رها می کنم که حدیث که عالی در کتاب [illegible] آورده
تکذیب است وهو انه لما فرغ امیر المؤمنین من البصرة اجتمع علیه الناس وفیهم الحسن البصری ومعه
الالواح فکان کلما لفظ امیر المؤمنین علیه السلام بلفظة کتبها فقال امیر المؤمنین
باعلی صوته ما تصنع فقال نکتب آثارکم لنحدث بها بعدکم فقال امیر المؤمنین علیه السلام
اما ان لکل قوم سامری وهذا سامری هذه الامة الا انه لا یقول لا مساس ولکنه
یقول لا قتال یعنی چون امیر در جنگ جمل فتح یافت مردم بر آنجناب هجوم کردند و حسن بصری [illegible] ایشان بود کلمات آنحضرت
را می نوشت حضرت بانگ برزد که چه میکنی گفت احادیث شما می نویسم تا برای متأخرین بکار آید فرمود هر قوم را سامری
باشد و سامری این امت حسن بصری است فرق اینست که او لا مساس میگفت یعنی کسی نزدیک من نیاید و این ملعون لا قتال میگوید
حسن میگوید که قتال روا نیست بلکه عزلت اندوا باید نمود ازین حدیث دریافت شد که او هرگز [illegible]
اعتقاد ندارد [illegible] والا تشیع عبارت از آن باشد که جناب امیر را در جنگ جمل بر خطا انگارند [illegible]
حضرت [illegible] تصور [illegible] جنگ جمل [illegible] قال [illegible] گردی لعنت بر [illegible]
ازین همه روایات دیگر در طریق امامیه [illegible] است که حسن بصری [illegible] در زمان [illegible]
[illegible] در زمان [illegible] حضرت سید الساجدین [illegible] امامت [illegible]
[illegible] خود [illegible] حسن بصری [illegible] امام [illegible]

حضور دریافتم کما مر من قبل و دلیل بر نسبت تقیه براه مخالفت امیر معروف چنانچه کلام ملا مجلسی در عین الحیات
نقلا عن بعض شیوخه باید شنید میگوید که چند قصه طولانی در مباحثه حضرت امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهما
السلام با ولید نقل کرده است که دلالت بر شقاوت ولید میکند و روایت ابی حمزه ثمالی نیز که در کتاب اثنا عشریه هم مسطور است
ملخص آن اینست که امام باقر علیه السلام ولید را از مخالفین خویش می پندارد بر این معنی دلالت دارد و بلکه عبارات
در کتب مسطور مخالفت او را با شیعه و حضرات ائمه عموما از معلومات و مشهورات شمرده و مؤید این معنی است
مطالعه دیگر کتب از تصانیف علمای قوم که در رد صوفیه نوشته اند الی غیر ذلک من الکتب والروایات و از کلام
حق ناشناس که جمعی از امامیه او را بلقب شیعه تراشی یاد میکنند چنانچه از رساله برادر همین حضرت مولف که در باب
اخبار به رجعت چند ورق نوشته سمت وضوح دارد و هم عداوت و نصب او عموما بر همگی پیدا نیست نسخه سلیم ابن قیس که مصرح
در تشیع او گردیده بلکه آنرا ایجاد فرمانروایان لفظی زائد است که مزید بر آن موهوم نباشد و متضمن تکلیف [illegible]
و مشهور حق بعید و تکیه باد امید عظمی و مصیبت کبری این است که حضرت ملا باقر مجلسی که اهل لابات تحقیقات ایشان افتخار دارند
و وقت استفسار بر زبان می آرند که مذهب ملا باقر است بعد ذکر اسناد فتح نسخه سلیم که بایشان
شنیده طبیعت ایشان و خویش بتأویل و تسویل در مباحثه شیعه انصار الی شیئ اند چه خفیفه و در ظهور [illegible]
کانهم لا یعلمون زمان خلافت [illegible] جاک گریبان طلبه علوم دینیه و آهن [illegible] دماغ اهل انصاف [illegible]
میکند و تعجیل آن [illegible] که هرگاه بعضی از اجله علماء طائفه بمطالعه افادات سلیم هلالی و تفضیل کامل بهای مجالس [illegible]
و تحقیق ملا مجلسی کما ینبغی آنها فائز گردیده اند انگشت تحیر بدندان تحسر گزیده اند و کفهای دست بهم سائیده
غرق لجه تفکر و تشویش گردیده آنچه در آن وقت بر زبان آنها دادند حق این بزرگان به صدق حاشیه [illegible] خالی
از سواد [illegible] خلاصه باید که فاضل ممدوح بتصحیف ناسخین و تحریف راویان [illegible] اما حکم بر اعتبار امیر المومنین
الی بکر اگرچه قطعا و یقینا باطل تحقیق شده اند لیکن معرفت و کالت ثمره را باتمام رسانیده باز اعتراض
افاضل بتقلید والد ماجد خود نقل فرموده که در نسخه سلیم جای ابوبکر لفظ عمر در مقام نام محمد ذکر لفظ عمر
با فیتم [illegible] حق [illegible] که اکنون [illegible]

توبه و انابت باید نمود از شر و فساد باید گذشت چنانچه تفصیل این قصه مقربات که مشاکل قصه موعظت محمد
بن ابی بکر است نیز در کتاب کامل بهائی که در حقیقت تالیف آن برای تفصیل افترآت واقع شده زیب رقم یافته
عبارتش این است اینجا ابن عمر گفت که پدرم به وقت مرگ علی را احضار کرد و از وی حلال میخواست علی گفت من ترا حلال
نکنم تا دو مرد را بر خود گواه گردانی پدرم رو به دیوار کرد ساعتی تا ثانیا کلمه استحلال اعادت کرد علی نیز اشهاد
عدلین اعاده کرد پدرم رو به دیوار خانه کرد و علی برخاست و از خانه بیرون رفت چون طعنه بر وی آمد شقیقه تیر ببرد و او
بار خود حمله از وی بیرون آید مهمی بیش او رفتند و بشارتها میدادند به بهشت گفت آه سر و برآورد چنانکه نزدیک بود
که روح او بیرون آید پس گفت والله لو ان لی ما فی الارض من صفراء و بیضاء لافتدیت بها من هول المطلع
یعنی اگر با من بود هر چه در زمین است از زر سرخ و سفید فدا خود دادمی از هول آنچه مطلع شده بر آن
این روایت ابن عباس هست و در روایت قال لوددت ان لم ادخل فی النار و دوست‌تر دارم که خلاص آتش
شوم امثال این آثار و دلائل این قول امیر المؤمنین است ما زلت مظلوما منذ قبض رسول الله صلی الله
علیه وسلم ولقد مات و انی والله لاولی الناس بها یقیصه مما و دوا یا کفی لو کان حمزة وجعفر
حیین ما طمع فیها ابوبکر و عمر ولکن ابتلیت بجلفین جافیین عقیل والعباس یعنی اگر
حمزه و جعفر زنده بودند ابوبکر و عمر طمع خلافت نکردندی ولیکن من مبتلا شدم بدو گنده خور زنده یا سرشت
که عقیل و عباس اند و راوی این ابوجعفر محمد باقر است علیه السلام انتهی بلفظه باز حضرت ملا باقر مجلسی تاویل
مذکور افاده نموده که حق آنست که اشتمال کتاب سلیم بر امثال این امور که وکالت و موعظت محمد بن ابی بکر باشد آن
باشد و بر عظم جلالت افضلیت آن ثبت کتاب دلیل نیست الا ابوجعفر کلینی و شیخ المشایخ ابوجعفر قمی هر دو
تو دنبا چگونه بر آن اعتمادی کردند و اگر باین اسباب کتاب حدیث قدح باشد پس اکثر اصول را باید که متداول بین الخواص و
العام است اخراج باید شد زیرا که کمتر از اصول ایشان کتابی خواهی یافت که بر امثال این کلمات مشتمل نباشد انتهی
المنصور بیانه بفضل و بلاغت و مزید فراست خدا امیم مولانا عالی مقام که برای تصحیح و تفصیل نسخه سلیم همچه سعی بلیغ کرده
که تهاجی احتمال را بر هم زدند بلکه استدلال نمودند الحمد لله که حق بر زبان جاری شد فان الله الاکرم حکم الانحل گویا شل

عرب عرباء یعنی بنی قصر او بدهم مرتضی افقط برای ایشان موضوع گشته والد ماجد این فرزند ارجمند یعنی ملا محمد
تقی اصفهانی بعد از تامل بسیار و تدبیر بسیار وعظ و نصیحت محمد بن ابی بکر را به تعلیم او و اسماء بنت عمیس حمل بر سحر باید
ان هذا الشیء عجاب چه قبل ازین بلا فی بعضی از ثقات شنیده بود و در کتب معتبره ما دیده شد که این کودک حق شده و نقط
تشیع اسماء مذکور قائل بودند اکنون دریافت شد که افادات ملا محمد تقی از نادر که هم محمد بن ابی بکر که بدلی در آن سنها
در آن ایام نیز در تصرف ابی بکر صدیق بود که بر مسلک مجلسین که با سنی ها تحنی مشو اهل ردّة او اشرح است این نوع استحزار
و خوارق عادات که بتعلیم و تلقین او از طفل دو ساله کار مرد کامل حاصل شد صدور یافته و با وصف این امور خوارق
معجزات تقضای تشطرق کند والعجب و ما ادریک ما العجب که نکاح مومنه با ناصبی به افادات روایات امام اعظم
طوسی در استبصار و تهذیب الاحکام و تصحیح دیگر علمای اعلام روا نیست بلکه خود این بزرگ در خلاف و مبسوط و جمعی دیگر
از اکابر متشیعین مثل ابن ادریس و سلار و ابن زهره در سرائر و غنیه اجماع بر همین نقل می کنند و مختار محقق او علامه
در تحریر و ارشاد و تبصره و مختلف و تنقیح و کنز العرفان و غایة المرام و نهایة المرام و شهید ثانی نیز همین است
کما لا یخفی علی من طالع از اعاظم المعاندین سبّ امام نواصب و خوارج و اهل ردّة و شرعی علی زعم الروافض چگونه
صورت جواز پیدا کند و محمد بن ابی بکر چگونه بطیب الولادت متصف گردیده در نزد طائفه امامیه باشد فکیف که لفظ انجب
نجباء و اشرف شرفاء در حق او وارد گردد بلکه لفظ صلوات الله نیز ضمیمه آن شود و آبای کرام سرور انام بسیاری
از سادات کرام را به اصول موضوعه متشیعین بهره از طیب الولادت بدست نیاید کجاست غیرت ایشان الله
تعالی بنگر ندیده که قاضی نور الله شوستری در مجالس المؤمنین از ابو عمرو کشی در حق او نقل میکند و غشاوه
عصبیت را بر بصر بصیرت خود می تند که در مجلس شریف حضرت امام صادق علیه السلام ذکر محمد بن ابی بکر می
گذشت آنحضرت بر او صلوة و رحمت فرستادند و نیز از آن جناب روایت نموده که میفرمودند نجابت محمد بن ابی بکر
از جانب مادرش اسماء بنت عمیس است نه از جانب پدر و در روایتی دیگر فرموده اند که در هر اهل بیت یک کس می باشد
که نجابت خود نجیب است و انجب نجباء از اهل بیت سوء محمد بن ابی بکر است الی غیر ذلک من الروایات و هرگاه حال
نجابت و شرافت و کیفیت طیب ولادت محمد بن ابی بکر دریافتی لوازم و عوارض قبیحه این قسم طیب باید که

که در کتاب مجالس شیخ و کتاب عقاب الاعمال و فصول مهمه مروی و منضبط است بر اهل تتبع محتجب نخواهد بود
قال الصادق علیه السلام یقول ولد الزنا یا رب ما ذنبی فما کان لی فی امری
صنع قال فینادیه منادٍ فیقول انت شر الثلاثة اذنب والداک فتبت علیهما وانت
رجس ولن یدخل الجنة الا طاهر وزراره از امام باقر روایت میکند قال سمعت ابا جعفر یقول
لا خیر فی ولد الزنا ولا فی بشره ولا فی شعره ولا فی لحمه ولا فی دمه ولا فی شیء منه وعن
ابی عبد الله قال لو کان احد من ولد الزنا نجی نجی سائح بنی اسرائیل فقیل له وما سائح
بنی اسرائیل قال کان عابدا فقیل له ان ولد الزنا لا یطیب ابدا ولا یقبل الله منه عملا
قال فخرج یسیح بین الجبال ویقول ما ذنبی وعن علی بن الحسین یقول لا یدخل الجنة الا
من خلص من آدم وعن الصادق علیه السلام قال خلق الله الجنة طاهرة مطهرة لا یدخلها
الا من طابت ولادته الی غیر ذلک من الروایات التی وردت فی الکتب المذکورة

و از مطالعه مثل فصول مهمه بوضوح می پیوندد که جمعی از امامیه عملا بظاهر این احادیث اعتقاد داشته اند و بعضی با
توجیهات رکیکه گرویده اند و بحمد الله که منقدین اهل حق تجریح این روایات مبره و منزه اند چنانچه از رساله ملا علی قاری
که در موضوعات حدیث جمع فرموده هویدا می شود با اینهمه که امنی با لاف زنی اکابر طایفه باید دید که اجماع امامیه
بعدالت ابای نقل می کنند و اهل سنت سنیه را از قائلین بالظلم میدانند فاعتبروا یا معاشر المنصفین و از
مطالعه بحار جنان روشن شده که شیخ صدوق و سید مرتضی و ابن ادریس ایمه متشیعین را اعتقاد بکفر ولد الزنا است
اگر چه اظهار کفر نکند و متقی و پرهیزگار باشد من بعد گذارش است که ملا محمد تقی مجلسی در همان کتاب یعنی روضة المتقین
دست و پا زده و کوشش بلیغ کرده برای عدم حصر نسخه سلیم در روایت ابان بن ابی عیاش کذاب بتشبث اهل ایمان
جوابی بر آورده و آن این است که ابراهیم بن عمیر یمانی نیز راوی کتاب او است انتهی و بنده کمترین
خلایق را درین جواب هم گنجایش گفتگو باقی است خدا را اکنون حرف دیگر بکمال اختصار باید شنید و با صغای آن گوش دل
باید نهاد که حسین غضائری و دیگر بزرگان نیز او را قدح کرده اند و حکم بضعف او نموده و از ینجا است

که حضرت امام اعظم حلی نظر باین اختلافات تردد در باره او هم رسانیده هرکه خواهد بکتاب خلاصة الاقوال رجوع کند و شهید
ثانی متشبث به تعلیقات خویش بترجیح تعدیلش بحث نموده اما اولا فلتعارض الجرح والتعدیل
والاول مقدم مع ان کلام الجارح المعدل لم یذکر مستند النظر فی امره و اما ثانیا
فلان النجاشی نقل توثیقه و ما معه عن ابی العباس وغیره کما یظهر من کلامه والمراد
بابی العباس هنا احمد بن عقدة وهو زیدی المذهب لا یعتمد علی توثیقه انتهی فقد ظهر ولله الحمد فلا
من منهج المقال این گر شل اسلم هم بنا بر فرض محال دیگری هم از روایتش پیدا شود گره اعضال را نمی گشاید
چه جای آنکه عیب از بانی بعید بر یالش و هیچ نسبت ملای اصفهانی حد هم رسید عجب که امام اعظم حلی بسی نخیده
خود بلکه قدما او را نسخه صحیحه کتاب عن بویه و صفوه از بیانه و تعرضت نبوده و دیگر سیلاطین سعی از و سقیباب
نشده و ملا محمد تقی باصل نسخه او پی برده قصر نیستا و بلا تخفیف این بزرگان این مقولات لاطائله الشان هم خطی از
وقعت ندانسته مخفی نیست که چون این باطل برای حضرات امامیه خیلی صعب از ابو عمر کشی و اتباع و اتباع
او بعض مهملات خاطر خود را شاد کرده باشند زیاده تر محو حیرتم که چون سلیم مذکور و ابان او ثقات حضرت
امام محمد باقر علیه السلام سبب کمی صولانی و جابر اشیخ ظلمانی را تهی کرده و نیز او کتاب غوث لیش و راوقت
احضار نزد ابان صدر بهتان سپرده کما فی التلخیص و کتاب ابن داود و بس عجوبی که این نسخه امام زین
العابدین علیه السلام قرائت کرده بدون قول حجت آنجناب در آن او ان چگونه سمت امکان یابد کلا انها
کلمة هو قائلها و سوید افترا بانست که سلیم در کتاب سلیم را حسن بصری نموده کما مر آنفا زیرا که این قول
اول دلیل است برانکه او عهد و میثاق از دست داده و آیات قرآنی را مثل و لا تنقضوا الایمان بعد
توکیدها و قد جعلتم الله علیکم کفیلا پس پشت انداخته و در زمره اذا هم ینکثون با عتراف خودش
داخل شده و لیلکه به تشیع او قائم کرده یعنی بلاحیف ترک رفاقت من تعشقو خود و شیعه ادعا باک
ندارد و الا بالتحکیک در باره عبید الله که بجنگین بوده نیش نرفت قتال نبد با غیر زیاده سر نهاده دیگرین بوده کما
رده فی المجلد العاشر من البحار فارق را غلط نموده در تفهیم معاویه که شهید بر یزید خروج کرد چنانچه در س

مسلک اول دانستی میگفتند و هو یونس مسند من شیعة علی یحیی بن سعد و قاصر را که تا سفاد و بجا بیش از بیش
منقول لیس بحجة و ملا ابوالقاسم فاضل حسن تلخیص تواتر احتجاج کرده بسیاری از قدمای اهلسنت را گشته چگونه اطمینان بهم
رسید چنانکه سلیم گفته بود که بهیار یکسی خبر مکن مگر وثیقه او را مانند خود اعتقاد کنی و لهذا الاشعث المعهود و اتباع
الیهود و بس چنانچه ابان بر اصحاب این اتباع کاسد بر حسن بصری تهمت افراط تشیع نهاده و من حضرت سید الساجدین
و بعضی از اصحاب سید المرسلین را بلوث این خیانت ملوث گردانیده حاشا جنابهم عن ذلک کما هو حال
کتاب سلیم و اعتقاد اکابر قوم در حق آن فهمیده شد اکنون درباره کتاب دوم یعنی تفسیر اهلبیت که استاد کلینی
جامع آنست آنچه علمای امامیه ذکر فرموده اند دیدنی و در ذهن خود بحال احتیاط نگاه داشتنی است شخص آن
نام نامی و لقب گرامی مانند نور بر شاهق طور هویدا است صاحب فواید مدنیه که نزد حضرت ملا محمد باقر
مجلسی راس و رئیس امامیه و قدوة المحدثین و کتاب و معتمد علیه است کما نص علی ذلک فی البحار محامد این کتاب را
از افادات ائمه معصومین اعتقاد میکند و میگوید فهو تفسیر صحیح ثبت فی الشریعة الاعتماد علیه لا
ماخوذ کله من اصحاب العصمة علیهم السلام و حقیقت مرتبه این کتاب بسط اصول امامیه از بهم در
گذشته زیرا که گویا تمامی تفسیر مذکور افاده حضرت باقر علوم اولین و آخرین حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق
کمو کتاب مختوم بخواتیم الذهب یا بیشتر علوم منو و علوم ما بوده اند اگر مصنف آنها را در واقع تحقیقی اصلی بوده
بوده و مع هم حرف بر زبان این حضرات خلاف نفس الامر گذشته بخلاف اینکه دیگر که معاذ الله اصول ما بعض … لا
اهل بیت طاهرین … العصر علی کل الشهور و مر الدهور با مطابق شناگشته اند با اینهمه جامع تفسیر مذکور علی بن
ابراهیم قمی است که ابو جعفر کلینی یکی از تلامذه او چنانچه مطالعه فواید مدنیه و دیگر کتب معتمده بلکه خود کتاب کافی
بران گواه است و ایضا او از اصحاب امام است بخلاف کلینی که در ایام غیبت نشو و نما یافته کما فی کتب الرجال و تنها
صاحب فواید مدنیه براه مدحت کتاب مذبور نرفته بلکه دیگر بزرگان از اصولیه و اخباریه نیز اطوار در مدح آن جمیل
آورده اند از انهم منصه ظهور جلوه نماست که این تفسیر در مرتبه عظمت و جلالت کمتر از کافی کلینی نیست و ملا باقر مجلسی
در بحار الانوار در بسیار از مقامات استدلال بآن بنا نهاده و این کتاب را از کتب معتمده و مشاهیر اسفار معتبره می انگارد

واین قبیل مقال و شهادت علی رؤس الناس هم وسیله محبون و ذریعه اضلال جواسیست زیراکه جعل روایات
کتاب معصوف از ابوالجارود است که بلاریب ملحد بحت و زندیق صرف بود و بر السنه مطهره حضرات ائمه ملعون و
مطرود و مرجوم و مطرود بلکه بر زبان معصوم بنام بعضی از شیاطین ملقب و موسوم است چنانچه اهل تنقید ارباب
کلام که در فن اسماء رجال مرتبه تحقیق دارند و همت بجمع مقالات اهل عالم می گمارند بدین امور مذکوره اتفاق
نموده اند بر بیضی که از مطالعه تبصرة العوام و تذکرة الائمه علیهم السلام و منهج المقال و خلاصة الاقوال و مانند
آن از کتب رجال ظاهر و باهر است که آن اسوه اهل ضلال در جعل تلبیس مخجل ابلیس و مخجل دجال است عبارت بعضی از آن
کتب بخوف تطویل نشان میدهم فاضل استرابادی از کشی نقل میکند الاعمی السرحوب بالسین المهملة
المضمومة والراء والحاء المهملتین والباء المنقطة تحتها نقطة واحدة بعد الواو ومذموم
لا شبهة فی ذمه سمی سرحوبا باسم الشیطان الاعمی یسکن البحر بازا ایشان در کتاب مذکور ثابت
شده که او تفسیری هست که بامام محمد باقر نسبت میکند و از ابوبصیر روایت می نماید قال ابوعبدالله علیه
السلام کثیر النوا وسالم بن ابی حفصة وابوالجارود کذابون مکذبون کفار علیهم لعنة الله قال
قلت جعلت فداک کذابون قد عرفتهم فما معنی مکذبون قال کذابون یاتوننا فیخبروننا
انهم یصدقوننا ولیس کذلک ویسمعون حدیثنا فیکذبون به یعنی حضرات ائمه اورا بنام شیطانی
که در دریا می ماند و بینائی ندارد لقب داده اند ابوبصیر میگوید که روزی صادق علیه السلام در حق کثیر النوا و سالم بن
ابی حفصه وابوالجارود مذکور ارشاد فرمود که این هرسه تن کذاب مکذب کفار اند بر ایشان لعنت خدا باد
گفتم قربانت شوم معنی کذاب میدانم لیکن معنی مکذب چیست فرمود کذاب اند که می آیند نزد ما و اظهار میکنند
تصدیق ما مینمایند و حالانکه خلاف واقع است و احادیث ما را می شنوند و دروغ می پندارند و از کتب دیگر نیز
دریافت می شود که او معتقد بامامت زید است و منکر امامت حضرت صادق علیه السلام بود و موجد و مخترع فرقه
جارودیه از طوائف زیدیه که اخراج ائمه از دائره امامت و ادخال زید و اولاد او در ین دائره و ادعا مهدویت
برای محمد بن عبدالله بن الحسین یا محمد بن قاسم بن الحسن یا بعضی از احفاد زید شهید علی اختلافهم فی ذلک

اعتقاد خبثای ایشان از ذاتیات مذهب امامیه می باشد پس آن کور باطن و ظاهر است ای معاشر مسلمین
قریب است که طلوع شمس از جانب مغرب روی دهد و باب توبه مسدود گردد ملا باقر صاحب بحار را بوصف استشهاد و استدلال
بروایات تفسیر این زندیق آفاق پدر کلان شیطان الطاق باوصف بیان خوبی آن در همین کتاب افاده این مقدمات
فرموده و در تذکرة الائمه نیز بسبب نقصان حافظه بعبارت فارسیه او را بذم و شتم تناول نموده واللفظ للکتاب الاخیر
حیث قال هذا البحر النحریر زیدیه چند فرقه اند جارودیه ایشان را سرحوبیه نیز خوانند بلکه ابو الجارود زیاد بن منذر که
رئیس ایشان است از اصحاب حضرت باقر علیه السلام است و از رواة احادیث است و نزد آنحضرت علیه السلام
احادیث میخواند و می شنید و بمردم میگفت و در کتب شیعه اقوال او بسیار است و در آخر مرتد شد و منافق بود و کور هم
بود و حضرت باقر علیه السلام او را سرحوب خواندی فرمود که سرحوب نام شیطانی است مسکن او در دریا است و ابو الجارود
و اصحابش میگویند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم نص خلافت بعلی بصفت کرده نه بتسمیه انتهی بلفظه و ملا محمد تقی نیز
در مصنفات خود باین مرتبه تصریح فرموده کما لا یخفی علی المتتبعین از اینجا تناقضها و تهافتهای اکابر این طایفه باید دید
و لاف و گزاف قوم در باره رواة اهل سنت و جماعت و افتادن ایشان و روسیاهی اهل حق به میزان عقل باید سنجید
عارف شیراز در دیوان فرخ فال خویش چه سخن لطیف نظم فرموده شعر بس تجربه کردیم درین دیر مکافات
با درد کشان هر که در افتاد بر افتاد ✽ اگر نه خوف تطویل کلام و ملال خاطر الانام میکشید البته از کتب این قوم در
باب جرح و قدح رواة کلام تفصیل بحیز رقم می آید که موجب حیرت کافه عالم باشد و مخالفت و عناد و مخاصمت و بیداد
این طایفه مزید ولای اهل بیت امجاد مثل نیم روز بر تمامی صغیر و کبیر روشن و منجلی میگشت و بوضوح تمام ظهور مآل الکلام
انجا میرسید که حضرات امامیه در باب اخذ احادیث دین و مذهب خویش اقسام ملاحده و زنادقه را که مجمع هزاران عیب بودند
گزیده اند و در فن حدیث و تفسیر این نوع علم مرده را برچیده لیکن فقیر باغماض نظر ازین شر گربه و تناقض و تهافت
غیر متناهی میگوییم که صحت مطلقه این هر دو کتاب مستطاب یعنی کتاب سلیم و تفسیر اهل بیت و صحت احد منهما علی
سبیل مانعة الخلو گویا اجماعی محققین شیعه است و هر کدام که در صحت مقدم باشد ثانی تالی اولین است و انتفاء
تالی مع کذب المقدم جایز نیست و لیکن هذا احادیث مندرجه این هر دو کتاب بعلم الیقین از زبان حق ترجمان معصومین

چنانچه در جلد اول علوم ائمه صادقین باین بحر زخار منتهی می‌شود وانچه از السنه مقدسه ایشان گذشته بلاریب از حضرت
خاتم الانبیا بمیراث رسیده کما اشرنا الیه و هرگاه این مقدمه که با وصف اراده ایجاز رفته رفته بطول کشید ونزد عوام
کالانعام بملال سامع وناظر انجامید جا گزین طبع رکیه سامعین گشت خدا را ختم و گر گوش بسخن این بیچیز بنهند که در
کتاب سلیم بن قیس هلالی از امام الائمه و خیر الامه یعسوب المؤمنین استاد انبیا و ملائکه مقربین علی بن ابیطالب سلام
الله علیه و علی اتباعه واشیاعه المخصوصین بنقل حضرت ملا باقر مجلسی امام المتاخرین در مجلد مذکور از بحار الانوار حدیث
حوض باین الفاظ مرویست قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم لیجیئن قوم من اصحابی
من اهل العلیاء والمکانة منی لیمروا علی الصراط فاذا رایتهم ورأونی وعرفتهم وعرفونی
اختلجوا دونی فاقول ای رب اصحابی اصحابی فیقال ما تدری ما احدثوا بعدک انهم ارتدوا
علی ادبارهم حیث فارقتهم فاقول بعدا سحقا و نسخه که نزد فقیر است بجای قال فقال القول و بجای مصغر
بالتکرار و در مقام حیث لفظ حین و بعدا و سحقا بحرف عطف واقع است حالا ترجمه این حدیث شریف بزبان حضرت
مجتهد الزمان گوش کن که ملا باقر مؤلف بحار بفقیر یاد کرد من در کتاب سلیم یافتم که گفته است که حضرت امیر علیه السلام فرمود
که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمود که البته خواهند آمد در قیامت گروهی از اصحاب من که از اهل شرف و منزلت من
بوده باشند از پل صراط بگذرند پس وقتیکه ببینم ایشان را و ایشان ببینند مرا و من بشناسم ایشان را و ایشان مرا بشناسند باز
نزدیک من بکشند و از من جدا سازند پس من خواهم گفت ای پروردگار اینها از من اند و یاران من باشند پس من
جواب خواهند داد که تو نمیدانی که بعد از تو چه بدعتها ایجاد کردند بتحقیقکه ایشان برگشتند بطرف پشت سر خود
از وقتیکه تو از ایشان مفارقت کردی پس من خواهم گفت دور باد دور باد انتهی بلفظه و در کتاب ثانی یعنی
تفسیر علی بن ابراهیم قمی در ذیل خطبه نبوی بروایات اهل بیت طاهرین مرویست الا وانه سیرد
علی الحوض منکم رجال فیدفعون عنی فاقول رب اصحابی فیقال یا محمد انهم قد احدثوا
بعدک و غیروا سنتک فاقول سحقا سحقا و شیخ امامیه در رساله اعتقادات می‌نویسد
اعتقادنا فی الحوض انه حق وان عرضه ما بین ایلة و صنعاء و هو للنبی صلی الله علیه

وسلم وان فيه من الاباريق عدد نجوم السماء وان الساقي عليه امير المؤمنين
علي بن ابي طالب يسقي منه اولياءه ويذود عنه اعداءه من شرب منه شربة لا يظمأ
بعدها وقال النبي صلى الله عليه وسلم ليختلجن قوم من اصحابي دوني وانا على الحوض فيؤخذ
بهم ذات الشمال فانادي يا رب اصحابي اصحابي فيقال لي انك لا تدري ما احدثوا بعدك
وملا باقر مجلسی در حیاة القلوب افاده نموده بلکه صریح گفته که این حدیث نزد امامیه مسلم الثبوت است
در اعتبار و صحت آن کلامی نیست و عبارتش اینست مؤلف گوید که مدحها و فضیلتها که در آیات و احادیث برای
صحابه مهاجرین و انصار وارد شده است برای آنهاست که از دین بدر نرفته اند و منافق نبوده اند و متابعت
غیر خلیفه حق امیر المؤمنین علیه السلام نکردند و آنها که کافر و مرتد شدند و مخالفت امیر المؤمنین نمودند و دشمنان او را
یاری کردند از همه کفار بدتر اند چنانچه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد که بسیاری از اصحاب مرا از حوض کوثر دور
خواهند کرد و من خواهم گفت که اینها اصحاب من اند حق تعالی خواهد فرمود که یا محمد نمیدانی که بعد از تو چه کردند از پس
یا اینها خود از دین بدر رفته اند و مرتد شدند و بعد ازین درین باب احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی انتهی بلفظه و در مسلک اول گذشت که مؤلف نیز قایل بصحت این حدیث است
و صاحب کشف الغمة عن معرفة الائمة که باظهار فاضل از روسای شیعه است در کتاب ابانت مرویات او از احادیث
اتفاقیات شیعه و سنی بر دو میباشد از کفایة الطالب بروایت ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انکم محشورون حفاة عراة غرلا ثم قرأ کما بدأنا اول خلق نعیده
وعدا علینا انا کنا فاعلین الا وان اول من یکسی ابراهیم الا وان اناسا من اصحابی یؤخذ بهم ذات
الشمال فاقول اصحابی اصحابی فیقال انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ
فارقتهم فاقول کما قال العبد الصالح عیسی وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم الی
قوله العزیز الحکیم و انتقام واضح شد که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شفاعت اکثر [illegible]
اصحاب اصحاب است [illegible] الهی کما عرفته سابقا [illegible]

خواهد شد و درین لباس هم فی الجمله مضمون شفاعت او خواهد فرمود عاقل لبیبی را باید که معانی این روایات
را بجواهر الفاظها و قیودها در قلب خویش جا داده متوجه استماع دیگر مطالب مهمه و مقاصد جمه شود و بمعانی و فحاوی کلمات تحقیق
نظر فرموده بر حدیث حضرت امیر انظر الیها فقال ولا تنظر الی من قال عمل کند بسبب آنکه چون اشکالی عظیم از فحوای
این حدیث بر اهل تشیع وارد می‌شود یعنی الفاظ آن منبی بودن بعض صحابه مختلجان تعیین بعض اجله بلکه اکثر ارکان ربقه ایمان از
جلیه بلکه دلائل عقلیه و نقلیه شعله افروز کانون سینه می‌گردد مهما امکن در اطفای این نائره افواه خود را مسدود ساخته
من بعد بیانی جوابها سید سنده و ما یلیه و قد علیه ایجی الجواب ان هذه الاحادیث وردت فی حق الخلفاء
الثلثة و من تبعهم و واساهم و یجری مجراهم چنانچه مقوله حضرت ملا باقر مجلسی و استدلال ایشان باین حدیثها
دلیل روشن برین مدعاست و مؤید آن از حیات القلوب بر جا خویش گذارش یافته و ملا محمد تقی اصفهانی
در لوامع صاحبقرانی بلکه قدماء ایشان مثل امام اعظم حلی در کشف الحق و دیگران در غیر آن بصدد این امر شده اند بلکه برای
تقدم بالحفظ این قسم احادیث را جمعا و فرادی بر خوردت خلفاء ثلثه و مخلصین ایشان از کمال جسارت و دلیری
بمناظره الحق یاد کرده اند تا باشد که ایشان در تاویل آن مشغول شوند و در فکر جواب و اعتراض مبتلا گردند و مقهور
از دار و گیر ایشان واقعی اهل حق و یقین که قطعا استیصال مذهب شیعین میکنند جان بسلامت برند عبارت امام اعظم در کتاب
مزبور باین الفاظ است المطلب الخامس فیما رواه الجمهور فی حق الصحابة روی الحمیدی فی
الجمع بین الصحیحین فی مسند سهل بن سعد فی الحدیث الثامن والعشرین من المتفق علیه
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انا فرطکم علی الحوض من ورد شرب و
من شرب لم یظمأ ابدا ولیردن علی اقوام اعرفهم و یعرفوننی ثم یحال بینی و بینهم قال
ابو حازم فسمع النعمان بن ابی عیاش و انا احدثهم هذا الحدیث فقال هکذا سمعت سهلا
یقول قال فقلت نعم قال اشهد علی ابی سعید الخدری سمعته یزید فیقول انهم من امتی فیقال
انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول سحقا سحقا لمن بدل بعدی باز ذکر روایات دیگر برای
اذهان علماء اعلام اهل سنت مشغول شده و گفته روی الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین

من المتفق عليه في الحديث الستين من مسند عبد الله بن عباس رضي الله عنهما قال ان

النبي صلى الله عليه وسلم قال الا وانه سيجاء برجال من امتي فيؤخذ بهم ذات الشمال فاقول يا رب

اصحابي فيقال انك لا تدري ما احدثوا بعدك فاقول كما قال العبد الصالح وكنت

عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهم وانت

على كل شيء شهيد ان تعذبهم فانهم عبادك فيقال لي فانهم لم يزالوا مرتدين على

اعقابهم منذ فارقتهم انتهى این حدیث را بطرق دیگر [illegible] و مانند آن تتبع کرده قریب بپانزده روایت بر زبان قلم سپرده

و فاضل روزبهان [illegible] نقل بالحسنات سیرانه در تحسین امام اعظم امامیه مسابقت بلیغ بتقدیم رسانیده فاضل

نور الله شوشتری [illegible] کتاب احقاق الحق که از قبیل تسمیة الشیء باسم نقیضه است چنانچه از جواب [illegible] بتبیین الحق

و جواب [illegible] چنانچه فاضل غفاری نیز در جواب ایضاح باز

این ماجرا [illegible] کرده [illegible] و آخر انجاسی گوید

قد مر ان الاحاديث التي ذكر فيها اسم الاصحاب مما يحتمل الحمل على مانعي الزكوة

والحمل على غاصبي الخلافة كما ذكرنا سابقا من وجوه ظاهرة للحمل على الثاني دون

الاول انتهت عبارته مع الوثوق على ذلك النعمة التي كانت في آبائنا غالبا [illegible]

در این تصریحات [illegible] دیگر در مسلک سابق بعنوانی واضح

[illegible] مؤلف کامل بهائی نیز این حدیث

[illegible] علما وارد کرده و فاضل چلپی نیز این

[illegible] کما اشرنا سابقا این جا [illegible]

[illegible] تمام استدلال [illegible] اینکه گفتم که جمیع اصحاب [illegible]

[illegible] الصحيحين من المتفق عليه في الحديث الستين [illegible]

عبد الله بن عباس قال ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الا انه سيجاء برجال من امتي

ثم يؤخذ بهم ذات الشمال فاقول يا رب اصيحابي فيقال انك لا تدري ما احدثوا بعدك فاقول
كما قال العبد الصالح وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب
عليهم وانت على كل شيء شهيد ان تعذبهم فانهم عبادك قال فيقال لي فانهم لم يزالوا مرتدين على
اعقابهم منذ فارقتهم وفي الجمع بين الصحيحين ايضا في الحديث السابع والستين بعد المائتين
من المتفق عليه في مسند ابي هريرة من عدة طرق قال قال النبي صلى الله عليه وسلم بينا انا
قائم اذا زمرة حتى اذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال هلموا فقلت الى اين فقال
الى النار والله قلت ما شأنهم قال انهم ارتدوا بعدك على ادبارهم القهقرى فلا
اراه يخلص منهم الا مثل همل النعم و مضمون حديث ثبات تا بسر اكثر صحاح ايشان مسطور است
انتهى بلفظه و متاخرين ديگر نيز همين قيل و قال نموده اند قطع نظر از ايراد آن كرده ميگويم كه جواب اين منقول
بر خصوص قرائن ضم فاتحه براى تسليه حضرت اما بسيد باشد چنين تقرير توان كرد كه مصداق فحواى حاد
همين خلفاء ثلثه و اعوان و انصار ايشان اند كه بعد رحلت جناب رسول خدا صلى الله عليه وسلم مرتد گشتند و شد اعنى
اولا مقوله جناب شاه صاحب محشر است انتهى اقول كما قال العبد الصالح وكنت عليهم شهيدا الآية
چه مهبت حضرت عيسى عليه السلام بعد توفى جناب شان باعتقاد او مهبت جناب كلمة الله مشرك بالله شدند
و همچنين خلفاى ثلثه بين اهل سنت كه رئيس شان ابو بكر صديق بود بعد رحلت ختمى پناه مرتد گرديدند لهذا
شفيع المذنبين مقوله جناب عيسى اعاده فرموده و اما صاحب البحار فخص هذا بمن لم يسمع النص
على امير المؤمنين ولم يبغضه ولم يعاده فان من فعل شيئا من ذلك فقد انكر قول النبي صلى الله
عليه وآله وكفر ظاهرا ايضا ولم يبق له شيء من احكام الاسلام وحقيقته انتهى يعنى
كه اين حكم يعنى بقاء بر ظاهر اسلام مخصوص بكسى است كه از رسول خدا صلى الله عليه وسلم نص خلافت
امير عليه السلام نشنيده و بغض و عداوت آنحضرت نداشته چه هر كسيكه اين امور منكر قول سرور صلى الله
عليه وآله وسلم بحسب ظاهر هم كافر است و هيچ يك از احكام اسلام براى او ثابت نيست و حقيقت آن است انتهى

جنگ دفعه و ثانیاً در خاتمه حدیث لفظ مرتدین صریح موجود است و این نص است در آنکه احادیث مشتمل بر حوادث
اخر اعنی ارتداد الصحابة کلهم اجمعون الا ثلثة بحق اهل ردت وارد گردیده و بنده همچنان با صعف و
بی استعدادی تفحص کتب تشیع قلیل در اشاعت حق بدلائل باهره تصنیفها مرتب بدیهی اول آنچه میگوید آنکه استدلال
و مذهب ملا باقر مجلسی که سابقاً از حیاة القلوب آنها از بحار منقول شده و همچنین احتجاج و مذهب مشیعی معاصرین اما شیعه که
خلفا را در جمیع احکام کفره و در ذیل کفار گرفته اند بدیهی البطلان است لیکن این چه حدیث در شان بعضی از کبرای اهل
تشیع که بعضی از ایشان با امر ضعفائی ضعیف بودند و بعضی بجهت ضعف ایمان و کثرت جهل و طمع زخارف سفینه
موجب حدیث جعفری تردد با امیر ملا افضل مرتضی و حضرت آنجناب باطلان خلافت غاصبین و متغلبین سیاسة
مصداق خاص حقیقیه شدند و در کلام صدق التیام ائمه اعلام بعیب گوساله پرستی و دوستی معبود
گردیدند و بر قرابت علوی مستتر شدند کما فی البحار وغیره من کتب الرجال سیجی تفصیله انشاء الله
الکبیر المتعال وارد است بیچاره ابوبکر و عمر و عثمان و من للقوم بمقامهم در چه حساب اند و این مراتب قبیحه
که حدیث الحوض بروایت سلیم بن قیس هلالی مانند و بیان لالت از انصار کی حاصل بوده فانظر ایها
المتامل بعین الانصاف بریئا عن الجدل و الاعتساف غیر ناظر الی قلة بضاعة القائل
بل الی ما قاله و فقه الله لاکل فاقول اما ادعاء ارتداد الخلفاء و من یمیل الیهم نظراً الی ذلک
الحدیث و انطباقه علیهم فغریب بلا امر یقتضیه جمیع الفاظ این احادیث و قیود یکه در آن مسرود است
از این را و مصرف آبی است و روایات امامیه که درباره خلفای ثلثه بصوب حبال الیه علمای اثنا عشریه
و تکاسمانی و احادیث رسول ربانی می توان گفت نیز از این مدعا مستنکف است و بر مطلوب فقیر
همچنان اعاده بر این بیشمار قائم است بر اینکه بسیار اکتفا میرود دلیل اول لفظ لیبین قوم من
اصحابی است که در صدر حدیث کتاب سلیم بن قیس هلالی واقع شده آن ابا ینمی هم دارد و از نسبت اصحاب و
مراد باشند چه از دو حال خالی نیست یا از اصحاب عرف نام کسیار و مصاحب نبی و معیوبی می گویند مراد باشد
یا عرف خاص یعنی شرع و بدیهی است که بمعنی اول اطلاق این لفظ بر اهل ردت درست نیست چه ایشان

از اہل خلافت و شقاق و ارباب عداوت و نفاق بودند و تصمیم قلب شرف حضور بخدمت اقدس نبوی صلی الله
علیه و سلم نمی یافتند و انواع مکر و حیله و اقسام حیل و تلبیس برای قتل جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار میکردند چنانکه در اہل
بیت روایات مصرح است یا امانه در طعام سم و زهر بکار بردند و در غزوه تبوک بالخصوص قصد عداوت و راه کمال عداوت و عناد
سپردند و بزبان صدق ترجمان سید الثقلین چندین بار رسوا شدند پس اینها التبدار صحبت دینی بلکه دنیوی پیغمبر محروم ماندند
در همین مقام به بعضی از روایات مشار الیها تصریح می کنیم و از ترجمه بحار توهم مکابره را دفع می نمائیم در تفسیر عیاشی
روایت شده از عبد الصمد بن بشیر از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود میدانید که حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و سلم بغیر از موت مسموم شد تحقیقکه آن دو زن یعنی عائشه و حفصه زهر خورانیدند بآنحضرت
پس ما گفتیم که آن دو زن و پدران آنها یعنی ابوبکر و عمر بدترین خلق خدا هستند انتهی و بیرون [illegible]
بلکه مفسر مذکور در تفسیر خود از همان امام عالی مقام بروایت حسن بن منذر شهادت پیغمبر صلی الله علیه و سلم [illegible]
نقل کرده و در باب رم کردن ناقه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قصد کشتن اینها وقت مراجعت از [illegible]
روایات عجیبه در انبان شیخ طبرسی و شیخ صدوق وارد کرده و فادا طوال تحریر آن و خالی [illegible]
شیخ اول است که چون پیغمبر رسول مقبول صلی الله علیه و سلم از غزوه تبوک مراجعت نمود در اثنای راه دوازده نفر از
منافقان در عقبه کمین نشستند که آنحضرت را هلاک کنند پس جبرئیل نازل شد و خبر اینها بآنحضرت رسانید و امر
کرد آنحضرت را که بفرستد کسی که بروی شتران ایشان بزند و برگرداند و در آن شب عمار یاسر شتر آنحضرت را
میکشید و حذیفه از عقب میآمد پس حضرت حذیفه را گفت که بزن بروی شتران اینها را که [illegible]
حذیفه اینها را دور کرد و بخدمت حضرت آمد حضرت به حذیفه گفت آیا شناختی ایشانرا گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible] که فلان و فلان و فلان بودند و اراده قتل من داشتند الی آخر الروایة [illegible]
شیخ ثانی است که شیخ المشایخ ثقة او بسند معتبر از حذیفه بن الیمان که آنها ناقه آنحضرت صلی الله علیه
و سلم را رم دادند هنگامیکه از جنگ تبوک مراجعت میفرمود چهارده نفر بودند ابوبکر و عمر و معویه و ابوسفیان [illegible]
و طلحه [illegible] و ابو عبیده [illegible] و سالم مولای ابو حذیفه [illegible]

و عمرو بن عاص و ابو موسی اشعری و عبد الرحمن بن عوف و روایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام و دیگر احادیث
معتبره امامیه که در بنیا صاحب بحار الانوار آورده و در بعضی از کتب مثل حیات القلوب ترجمه آن نیز و فحشها
بها فتنها و غرائبها قصهها مشتمل اند که بیست که از عهده نگار آن تواند بر آمد خصوصا بحق ناظرین از مطالعه آن
بر آب بلکه قلوب سامعین انها و راک آن خوناب است بالجمله اصول موضوعه امامیه ایشان را بمعنی اول اصحاب
نمی توان گفت و علی هذا القیاس از اجلی بدیهیات است که معنی ثانی هم بر مرتدان زینهار صادق نمی آید
چه در صورت موت علی الاسلام شرط است و درینجا حضرت الد الخصام اقرار با ثبات علی الکفر الحقیقی میکنند بلکه
در بحق جمیع آنها بسبب ارتداد و معادات مرتضوی واجب میدانند و مخلد فی النار هم اعتقاد میکنند چنانچه گذشت
و در شرح [illegible] علم الکتاب [illegible] طائفه نیز باعتراف مجلسی در حق الیقین همین جاده می باید و تصحیح تکفیر و ارتداد و خبیث
خلفا [illegible] باید دانا انکه فی الجمله رعایتی در حق این بزرگان می کنند آخر ناقض و منافق [illegible]
شان همین و او می گشد چنانچه بر ناظرین این رساله مخفی نیست و چون منقول شرعی آنست که جهات
معنی مناسب معنی لغوی قرار دهند بلکه البته با خذ شی از کتاب و سنت واجب است پس منقول شرعی حقیقت
شرعی است و بی صارف خلاف آن مراد نتوان گرفت در صورت معنی ثانی اولی بالمراد خواهد
بود و علامه مجلسی صدوقه علی المرتدین الذین حرقوا بیت بنت سید المرسلین و حرقوا آیات
القرآن المبین و بدلوا شعائر الدین و سلکوا مسالک ابلیس اللعین غیر خائفین علی
اهل الحق و الیقین کما بیننا و هرگاه در معنی اصحاب ایل و [illegible] لا بد لا محاله جماعت از اصحاب [illegible]
با [illegible] مراد خواهد بود که بر السنه امامیه منافقت مجاهد آنها علی رؤس الناس جاری می شود مثل حضرت
سلمان [illegible] ابوذر [illegible] برادر بزرگ ایشان یعنی حضرت سلمان محمدی و عمار و حذیفه و ابن مسعود و خزیمه
ذو الشهادتین و جابر بن عبد الله و سعد بن عباده و حضرت عباس عم اشرف الناس و فرزندان ایشان [illegible]
کسانی که باقر مجلسی در امثال و اندیشه اند دلیل دوم آنکه مقصود از لفظ اصحابی [illegible]
[illegible] شناخت [illegible] مصحوب ایشان [illegible] کما اعترف به علماءهم سیما المولف

البحرانی و این چه عداوت و عناد با اهل بیت امجاد است که معاذ الله از جناب رسول ﷺ اصلاً صادر خواهد شد
که برای غاصبین و ظالمین که درباره وصف آنها این موضوعه اما سید لقلم آمد درباره دیگر بحکم اشد ضرورت زبان
خامه تفویض خواهند یا شفاعت و سفارش فرمایند و خواهند که این چنین قوم که اهل شریعت از دوست آنها بر روایات
مفتریات شیعه خبر اشد بدوزخ روند خدا را اندک انصاف باید کرد که اینها بر مسلک شریف مرتضی و ملا مجلسی و دیگر اکابر
اما سید که محل شفاعت بوده اند چو کفر از کتب بر خیزد کجا ماند مسلمانی * طرفه آنکه در محکمات قرآنی
ارشاد شده که از شأن پیغمبر و مومنین بس بعید است که برای اهل کفر شفاعت بر خیزند و بعد از وقوف بر آنکه
آنها از اصحاب دوزخ اند دست بدامن رحمت ایزدی آویزند اگرچه آنها قرابت قریبه داشته باشند و جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره شفاعت این مردم تشمیر ذیل فرماید و امر الهی را در باب القای ایشان در جهنم
کما ینبغی الثناء الله تعالی حقوق ذوی القرابه خویش را فراموش نماید بار خدایا اگر گویند که اجتناب در شناختن
آن قوم + سی عظیم رو داد لیکن این احتمال محض رکیک و واهی ناشی از غفلت و خود رائی است بلکه جناب سید الشهدا
پسر خود بخشش و خون انصاف سخن نیست ندانی که قرآن مجید بر آن ناطق است که اهل اعراف هر یکی را از مومنین
کافرین بعلامات ایمان و کفر از بیاض و سواد وجوه خواهند شناخت حیث قال الله تعالی شانه و علی الاعراف
رجال یعرفون کلاً بسیماهم ونادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم لم یدخلوها
وهم یطمعون و محال عقلی و نقلی است که جناب سید المرسلین از شناخت فرزندان خود [illegible]
طاهر سید النبیین باشد بار سیم و تعلیل بر جانکه لیس است که مخفی و لهذا این هم احتمال خلافت
حدیث سلیم بن قیس هلالی است که از کتابش بر آمده چه بدلالت صریح از آن معلوم شد که این شفاعت بعد از صدور
همه گناه خواهد بود و کجا هر و زبیر مبطل این احتمال تمام حدیثی دیگر است که خود سلیم بن قیس از حضرت امیر المومنین علیه
السلام روایت کرده که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از انکه مستشیر و ابتهاج و انصار شیعه را آگاه
نموده فرمود یا علی شنیده آنکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده که ان الذین کفروا من اهل الکتاب
والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شر البریه گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود

ایشان بمروان و بنوامیه اتباع ایشان و دشمنان تو و دشمنان شیعیان تو اند مبعوث میشوند در روز
قیامت گرسنه و تشنه با روهای سیاه و شقاوت و تعب و عذاب شدید انتهی ترجمته علی لسان المجلسی الکنون
احتمال التباس و اشتباه برای احدی از مؤمنین هم معنی نه شده باشد چه جا فضل خاتم رسالت و نیز از اطلاع
و ملاحظات این هم روایتی آخر است که علی بن ابراهیم در تفسیر خود آن را آورده و در ذیل تفسیر آیه کریمه یوم
تبیض وجوه و تسود وجوه نقل کرده و گفته قال حدثنی ابی عن صفوان بن یحیی عن ابی الجارود
عن عمران بن هاشم عن مالک بن ضمرة عن ابی ذر قال لما نزلت هذه الآیة یوم تبیض
وجوه و تسود وجوه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یرد علی امتی یوم القیامة علی خمس
رایات فرایة مع عجل هذه الامة فاسالهم ما فعلتم بالثقلین من بعدی فیقولون اما الاکبر
فحرفناه و نبذناه وراء ظهورنا و اما الاصغر فعادیناه و ابغضناه و ظلمناه فاقول ردوا
الی النار ظماء مظمئین مسودة وجوهکم ثم یرد علی رایة فرعون هذه الامة فاقول لهم
ما فعلتم بالثقلین من بعدی فیقولون اما الاکبر فحرفناه و مزقناه و خالفناه و اما الاصغر
فعادیناه الی آخرها بالفاظه یعنی ابوذر رضی الله عنه میگوید که چون آیه کریمه یوم تبیض وجوه و
تسود وجوه نازل شد جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر آن ارشاد فرمود که وارد خواهد شد بر من امت من در روز
قیامت همراه پنج رایت ایشان اول رایت گوساله این امت خواهد بود و خواهم پرسید که بعد من با ثقلین چه معامله
خواهید کرد گفت که اکبر ثقلین را که قرآن است تحریف کردیم و پس پشت انداختیم و کوچک را که اهل بیت بود دشمن
داشتیم و مورد انواع ظلم و جفا ساختیم پس من خواهم گفت که بروید بسوی دوزخ در حالیکه تشنه و سیاه رو باشید
باز رایت فرعون این امت خواهد رسید و بعض کلمات و بیان خواهد آمد الی آخر بیان الی الحجارة و الملاقب
لسان الصادقین بلقب بعض الشیاطین و این حدیث در استماع شما نیز جاری است پس مراجعه از آن
شد که جناب سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را از حوض کوثر منع خواهد فرمود و بسوی دوزخ
خواهد نمود و در بعض احادیث بسیار از اهل بیت روایت ملا باقر در حق الیقین

امام جعفر صادق علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین که در روز قیامت من با حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
خواهم بود و بدستگیری او و متکلم از حوض کوثر دشمنان خود را دور درین کتاب وارد کرده است که آیت کریمه چنین نازل
شده بود که یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید و ازین باب حدیثی که در کامل الزیاره وارد از امام صادق
علیه السلام مرویست قال لما اسری بالنبی صلی الله علیه وآله قیل له ان الله مختبرک فی ثلث لینظر
کیف صبرک قال اسلم لامرک یا رب ولا قوة لی علی الصبر الا بک فما هن قیل اولهن الجوع والاثرة
علی نفسک وعلی اهلک لاهل الحاجة قال قبلت یا رب ورضیت وسلمت ومنک التوفیق والصبر
واما الثانیة فالتکذیب والخوف الشدید وبذلک مهجتک فی محاربة اهل الکفر بمالک
ونفسک والصبر علی ما یصیبک منهم من الاذی ومن اهل النفاق والالم فی الحرب والجراح
قال یا رب قبلت ورضیت وسلمت ومنک التوفیق والصبر والثالثة مما یلقی اهل
بیتک من بعدک من القتل اما اخوک فیلقی من امتک الشتم والتضییق والتوبیخ و
الحرمان والجحد والظلم واخر ذلک القتل فقال یا رب سلمت وقبلت ومنک التوفیق واما ابنتک
فتظلم وتحرم ویؤخذ حقها غصبا الذی تجعله لها وتضرب وهی حامل ویدخل علی
حریمها ومنزلها بغیر اذن ثم یمسها هوان وذل ثم لا تجد مانعا وتطرح ما فی بطنها من
الضرب وتموت من ذلک الضرب قلت انا لله وانا الیه راجعون الی ان قال اما ابنتک
فانی اوقفها عند عرشی فیقال لها ان الله قد حکمک فی خلقه فمن ظلمک وظلم ولدک فاحکمی
فیه بما احببت فانی اجیز حکومتک فیهم فتشهد العرصة فاذا وقف من ظلمها امرت به الی
النار فیقول الظالم یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله ویتمنی الکرة ویعض الظالم علی یدیه یا لیتنی
اتخذت مع الرسول سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا از این روایت ثابت شد که نفس النبی
هویدا و آشکار شد که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را چون شب معراج قرب الهی از ابتدا الوصف و سنت او بهرا
وقت از غصب خلافت و محرومی جناب امامت و ظلم و جور در حق آن حضرت امامت و قصه شدن

در راه خدا و محزونی فاطمه زهرا و قورق شدن فدک و ما یتعلق بهما و ضربات تازیانه و سقط شدن محسن
و موت آنجناب بجهت این سانحه بهدران زمانه بتفصیل تمام خبر داده و فحوای خاتمه حدیث طویل الذیل
آنست که جناب اقدس احدیت بهدران شب اعلام فرمود که در روز قیامت خاتون جنت را نزدیک
عرش عظیم بکمال عزت و تعظیم جا دهیم و در حق ظالمین و غاصبین حقوق او را حکم سازیم و اختیار کلی بدست
او سپاریم لیکن او بعجز و حصول اختیار حکم فرماید که اینها را از دو تر به دوزخ اندازید و با اصحاب جحیم ملحق
سازید آن وقت ظالمین و غاصبین کلمات حسرت و افسوس بزبان آرند و دست بالم کنند و دست بدامن
الحاح زنند و ابوبکر صدیق بطریق روایت اجله مفسرین شیعه گوید چه خوش بودی که من عمر را خلیل خود
نگرداندمی و صحبت و رفاقت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را اختیار کردمی حالا بخدمت اولیا شریف ...
و ملا مجلسی حضرت مؤلف و اصحاب الناس است که شفاعت صدقها ... اعوان شان بلفظ ...
اصحابی اصحابی قبل از حکم جناب سیده خواهد بود یا بعد از ان بر تقدیر بعدیت صریح مناقضت و مخالفت
جناب افضل الانبیا با فاطمه زهرا است بلکه حکم خدای تعالی زیرا که او تعلیمین ظالمین السوی ...
در جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از ان عذاب نجات می بخشد و بر تقدیر اول چون معلوم بود که حق تعالی در
باره خلفا فاطمه زهرا را در علم ازلی خویش حکم ساخته و معامله غاصبین خلافت را بطور او گذاشته اصحاب
بر طبق اخبار الهی که قطعا و یقینا حسن و خاشاک دروغ را در ان راه نیست حکم بدخول ایشان در دوزخ
خواهد فرمود لیس مناقضت و مخالفت زیاده تر لازم آمد مگر قایل شوند که جناب شفیع المذنبین که در ...
مقامی سهو نفرموده از نسیان مبرا و منزه بوده لیکن در قیامت که حجاب یاد هیولانی کلیة از میان برخیزد و
اشتد و اشرقت الارض بنور ربها هر یکی را از مؤمنین و ائمه طاهرین خصوصا انبیا و مرسلین بها ...
النبیین بکمال نورانیت و ضیا برانگیزد و علم هر یکی را بکمال عروج رسانند و بسیار حقیقت ... مثل ملکه ... روح
مانند محسوسات و مبصر گردانند اینهمه علوم و اخبار از ذهن شریف رحمة للعالمین افتاده باشد و این محض احتمال
... و از الهی توان کرد بار خدایا مگر حکایت هول قیامت را از غایت اضطراب و اختلال ...

در میان آرند و تقصی و رهائی خویش را از آفات و مصائب این نجات بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش منحصر
در صورت نموده اند لیکن کمترین خلائق بشکرانه نعمت حفظ قرآن مجید یا صحیفه آسمانی لطیف جاودانی را روبروی
حضرات امامیه که معتقد آن از دل نباشند تلاوت خواهیم نمود که ان الذین سبقت لهم منا الحسنى
اولئک عنها مبعدون لا یسمعون حسیسها وهم فیما اشتهت انفسهم خالدون
لا یحزنهم الفزع الاکبر وتتلقاهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون
خصوصاً حضرت مهبط وحی رب العالمین سیما در وقتیکه بر حوض کوثر باشند و همت خود را از شربت تشنگی
سیراب فرمایند از هول هیبت و خوف لرزه ساعت و درین چنین نام توان برد نعوذ بالله من الاوهام الفاسدة
والهفوات الکاسدة و انشاء الله تعالى روایات دیگر در ذیل دلیل چهارم رقم خواهد پذیرفت دلیل
سوم تصغیر اصحاب است که در نسخه سلیم که نزد فقیر است موجود کما اشرت الیه آنفا و ظاهر عبارت
فاضل جائسی در صوارم نیز مشعر بتصغیر است علاوه بران بعضی از متاخرین از افادات شان از مسلمات
طرفین بزعم اکابر امامیه باشد روایت نموده کما لا یخفی على المتصفحین بیانش باعتراف حضرت [illegible]
آنکه چون بمقام شفاعت و دعوات که جناب شفیع محشر بتصغیر کلمه که احب اسمای الهی ست با صفات
بیائی متکلم بجناب ایزدی استشفاع اینها خواهند کرد پس اینجا تقلیل عدد و حصر منصرف وارد مگر معنیش این خواهد بود
که اینها چند کسان اصحاب اند اگر بکثرت می بودند آمرزش اینها بر تو دشوار می بود و یا من میخواستم چون
قلیل اند بیامرز و التماس عاقل باین معنی رضا نخواهد داد و علاوه مخاطب عالم الغیب والشهادة هست حاجت اشاره
بقلیل و تکثیر عدد چیست نیست مگر اینکه مثل لفظ یا بنی که معنی تصغیر مرادش باشد جناب رسالتماب استعطافا
واستعطافا کلمه تصغیر ذکر کرده اند پس معلوم شد که شیخین و احزاب اینها نزد حضرت امامیه مورد عطوفت و محط شفقت بود و حالیا
نزد شیعه را که قبل ازین رفته باشند از حکم بوجوب قتل ایشان منصرف بود دل اینها بر سر شفقت و محل احکام آن در دنیا
و حشر جمیعا و فی القیمة فقط که بدی نتوانند کرد و این سخن محال را با جناب عاقبت واقع شد که مخلدین فی النار معاذ
الله خواستند که در بهشت سر سبز همراه خود برند و از آب حوض کوثر که برای اینها حرام است سیراب کنند

و تجویز نکردند که ملائکه عذاب موکلین عقاب پرده ناموس آنها در عرصات قیامت دریدند و هرگاه جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم قبر شیخین را بجوار فایض الانوار خویش ساخته باشند تا عذاب دائمی ایشان هر وقت ملاحظه
فرمایند چنانچه حضرت ملا باقر مجلسی در بعضی از مصنفات خود افاده فرموده پس عجب که وقت رفتن اینها بدوزخ که نعوذ
بالله من ذلک منتهای آرزوی شریف بود بشفاعت مستعد شوند ان هذا الشیء عجاب و ایضاً هر که اصول امامیه را
نیک دیده برو محتجب نباشد که از جناب شفیع العالمین صلی الله علیه و سلم این مضمون از احادیث امامیه بثبوت
و استفاضه رسیده که هر که با اهل بیت من مخالفت و عناد خواهد کرد و بغصب ادنای حقوق خواهد برد و اندک ظلم و
جور درباره ایشان روا خواهد داشت من ازو بیزارم و او مستحق عذاب دائمی است و روز قیامت خصم او
خواهم شد و هرگز بشفاعت وی نخواهم پرداخت و درین مقام بیک دو حرف از ان احادیث تصریح میکنیم
باید دانست که ملا سلطان حسین در کتاب عقبات الآخره که در دیباچه اش تجمیع احادیث قطعی الصدور
از ائمه علیهم السلام اقرار کرده از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند قال علیه السلام اذا
قُمتُ المقامَ المحمودَ تشفّعتُ لاصحابِ الکبائرِ من امّتی فیُشفّعنی اللهُ فیهم والله
لا تشفّعتُ فیمن آذی ذرّیّتی انتهی بلفظه پس اگر حدیث حوض و شان خفا می بشمر برای رد و
پوشند که اصدق الصادقین لازم آید چنانکه متکلمین در رد مذهب ایشان از صوفیه تقریر کرده اند و این احادیث
موضوع و مفتری گردد پس مؤلف رساله هر چه خواهد اختیار فرماید و عجب تر از همه آنکه حضرت ملا باقر صاحب بحار که
در بحار مذکور در بنیاد واجب القتل اند و محل شفاعت در آخرت گمان نبرد و جناب پیغمبر اشرف البریه
بزعم امامیه اینقدر هم علم نداشته باشد دلیل چهارم لفظ لا ادری است یعنی جناب خلاق عالم در روایت ملا
مجلسی علی ما سبق نقله من نسخه سلیم و حیاة القلوب در رد شفاعت خواهد فرمود که ای نبی تو نمی دانی که اینها چه بدعت ها و احداث
بر دین تو کار آوردند و این کلام در نفی علم و درایت آنجناب درباره احداث این اصحاب نص است و کذب حق تعالی از ان و لا
علوا کبیرا احدی از متکلمین کلمه اسلام تجویز نکرده پس معلوم شد که حضرت خاتم نبوت را بر احداث ایشان اطلاع نا
بود و این امر خلاف ضروری مذهب امامیه است زیرا که علم جناب افضل الرسل تفصیلا بر جمیع تمام حادثات

وکلیات حال غاصبین هر عموی امامیه را فرا گرفته بود و با علام اغتصاب اهلبیت طاهرین با این فقرات
خبر یافته اند پس اگر خلفا مثل ثلثه مراد باشند همین محذور عود میکند و اللازم باطل عند جمیع المسلمین فالملزوم مثله بعضی
از روایات متضمن این دعوی سابقا و آنفا در کلام بنده اقل الخلیقه گذشته است و هنوز دلایل بسیار و روایات موضوعه
بیشمار در مذهب امامیه موجود هست بنا بر رسم اختصار که در تمام این مجاله بنا فهم مرعی و ملحوظ هست تبرکا بعدد
دوازده امام و چهارده معصوم اکتفا می نمایم و اول بذکر روایات تفسیر اهلبیت که استاد کلینی جامع آنست کما هو
مرام می گرایم حدیث اول از ابو عبد الله صادق علیه السلام است و عبارتش بقدر ضرورت این است
اما الذین آمنوا فیعلمون انه الحق من ربهم یعنی امیر المؤمنین علیه السلام کما اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله
المیثاق علیهم له واما الذین کفروا فیقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا یضل به کثیرا فرد الله
علیهم فقال وما یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه فی علی
علیه السلام ویقطعون ما امر الله به ان یوصل یعنی صلة امیر المؤمنین والائمة ویفسدون
فی الارض اولئک هم الخاسرون وصدر این حدیث هر چند بمدعای این فضول تعلق ندارد مگر چون با بدو حسبان
هم مطالعه آن بعین الیقین نموده اند بدیدن آنکه بهمه از همها شایسته است مثل الابجار و دوشال و به ابیه طاهرین لا محاله بد
آن عبارت منقول می نمایم عن ابی عبد الله علیه السلام ان هذا المثل یعنی ان الله لا یستحیی ان یضرب
مثلا ما بعوضة فما فوقها ضربه الله لامیر المؤمنین فالبعوضة امیر المؤمنین علیه السلام
وما فوقها رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی معاذ الله حضرت امام صادق علیه السلام مفسر باید که مراد
حق سبحانه و تعالی از پشه حضرت امیر المؤمنین است و از ما فوق آن جناب رسالتماب است و دلیل این دعوی نص امام
موصوف همین است که مقصود قوله تعالی از الذین آمنوا امیر المؤمنین است و مطلوب از اما الذین کفروا
غاصبین خلافت اند کما هر سبحان الله قربان برین خوش بیانی با چه دعوی لطیف و چه دلیل متین است که ثبوت دعوی
مزید ولای اهل بیت طاهرین کافه اجمعین بالخصوص جناب امیر المؤمنین سید المرسلین برای امامیه پیدا حضرت مؤلف
با حدیث آن چنان عیان است که حاجت به بیان ندارد باشد اگر این قسم تفسیر را اهل حق در کتب معتمده دین

وسلام خویش روایت می‌کنند حضرات امامیه ملاحظه آن چه نوشته شد که در حق ایشان روا میدارند نشنید
جز قاضی روز جزا کیست که بداد اهل حق رسد و محرفین و مبدلین ملت سید المرسلین را که برای مصالح دنیا و فریب
عوام لباس محبت اهل بیت پوشیده اند و درین پرده باستیصال شریعت کوشیده فی الفور عدل خود چشانند و از
این احادیث را بیاد افواه رسانند حدیث دوم از خباثت ایشان است در حق ابوذر غفاری که آیت کریمه و
اِذْ اَخَذْنَا مِیْثَاقَکُمْ لَا تَسْفِکُوْنَ دِمَاءَکُمْ وَلَا تُخْرِجُوْنَ اَنْفُسَکُمْ مِّنْ دِیَارِکُمْ ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ
وَاَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ ثُمَّ اَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ تَقْتُلُوْنَ اَنْفُسَکُمْ وَتُخْرِجُوْنَ فَرِیْقًا مِّنْکُمْ مِّنْ دِیَارِهِمْ تَظَاهَرُوْنَ
عَلَیْهِمْ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ در حق عثمان نسبت برو بافته و ادعای ابوذر عثمان را از مدینه اخراج خواهند نمود
و بعد از تمام بسوی ربذه که بعض قری نزدیک است خواهد فرستاد و عبارت این حدیث و ما یتعلق به که طولی تعبیر
بسیار دارد بجهت تقریر با حاجت بنص نبود همین اخبار غیبی است که ابوذر را پیش از مرگ خبر داده بود و
همچنان واقع شد حدیث سوم آنکه آیت کریمه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یُّعْجِبُکَ قَوْلُهٗ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا
وَیُشْهِدُ اللّٰهَ عَلٰی مَا فِیْ قَلْبِهٖ وَهُوَ اَلَدُّ الْخِصَامِ وَاِذَا تَوَلّٰی سَعٰی فِی الْاَرْضِ لِیُفْسِدَ فِیْهَا وَیُهْلِکَ
الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ الْفَسَادَ در حق خلیفه ثانی رضی الله عنه وارد شده حدیث
چهارم آنکه مراد از طاغوت در کریمه وَمَنْ یَّکْفُرْ بِالطَّاغُوْتِ متغلبین غاصبین حقوق ائمه
و منزوه و نفی که انقطاع آن در صوبیت ولایت حضرت امیر المؤمنین است و قس علی هذا و مانند این یعنی
اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا یُخْرِجُهُمْ مِّنَ الظُّلُمٰتِ اِلَی النُّوْرِ وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا اَوْلِیٰٓؤُهُمُ
الطَّاغُوْتُ یُخْرِجُوْنَهُمْ مِّنَ النُّوْرِ اِلَی الظُّلُمٰتِ اُولٰٓئِکَ اَصْحٰبُ النَّارِ هُمْ فِیْهَا خٰلِدُوْنَ
و امثال اینهم از افادات جابر [illegible] تفسیریست که بامید [illegible] کنند و معاذ الله ایشان [illegible]
که ابو لهب خالد و [illegible] لعنه الله [illegible] نیز [illegible] آیت [illegible] بود [illegible] آیات قرآنی [illegible]
این [illegible] از کرسی [illegible] حدیث ششم آنکه قول او تعالی اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ یُزَکُّوْنَ
اَنْفُسَهُمْ بَلِ اللّٰهُ یُزَکِّیْ مَنْ یَّشَاءُ در شان همین خلفای ثلاثه است [illegible]

ذوالنورین ملقب نمودند حدیث ششم آنکه مصداق فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ امیرالمؤمنین و سلمان و ابو
ذر و عمار اند و مورد وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيراً متصدیان خلافت باطله می باشند حدیث
هفتم آنکه آیت وافی هدایت إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْراً
لَمْ يَكُنِ اللهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلاً در شان ظالمین اهل بیت که باهم اتفاق نموده صحیفه
ملعونه نوشتند و عهد و میثاق گرفتند که خلافت را ابدا از اهل بیت طاهرین منصرف باید کرد و خود را بر ایشان
مسلط باید شد و در زمان حیات آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم کفر ایشان مستتر بود و بعد از وفات خاتم پیغمبران کفر
دارند و ایشان بترقی نهاد و یوماً فیوماً زیاده تر شد حدیث هشتم آنکه مورد قوله تعالی إِنَّ
الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ
نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلاً قومی است که
به نبوت خاتم النبیین اقرار کردند و با انکار امامت امیرالمؤمنین پیش آمدند و بدعت و احداث در دین پیدا نمودند
حدیث نهم آنکه در آیت فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ اشاره باصحاب آنحضرت است که قریش
بودند و از بیعت امیرالمؤمنین انکار نمودند و مورد فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْماً لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ شیعه انجناب
اند حدیث دهم آنکه مراد از قوله تعالی در سوره بنی اسرائیل لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ
فساد شیخین و اتباع ایشان است از نقض عهد روز غدیر و انکار بیعت حضرت امیر و مراد از وَلَتَعْلُنَّ عُلُوّاً كَبِيراً دعوی
خلافت خلفا است که بخلاف حق ثابت شد و وعد اولی که در این آیت مذکور است روز جمل است که امیرالمؤمنین مورد عِبَاداً
لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ در مقابله ایشان لشکر ظفر پیکر آراسته بصد صد و ذوالفقار شرربار جمعیت ایشان را
پریشان ساخت الی آخر الروایة بطولها حدیث یازدهم در ذیل تفسیر آیت کریمه قُلْ أَعُوذُ
بِرَبِّ الْفَلَقِ است ملخصش آنکه فلق نام چاهیست که تمامی اهل دوزخ از شدت حرارتش در تعوذ باشند
و آن چاه روزی بعد از بیزارگی تنفس کند بعنوانیکه جهنم نیز از تنفس آن سوخته شود و در آن چاه صندوقی باشد
که از شدت حرارتش اهل آن چاه هم پناه جویند در آن تابوت شش کس از قدما و شش کس از متاخرین خواهند بود

که از جمله آنها خلفا باشند عیاذا بالله ولفظ حدیث مفسر این است الفلق جب فی جهنم یتعوذ
اهل النار من شدة حره سأل الله ان یأذن له ان یتنفس فاذن له فتنفس فاحرق جهنم
قال وفی ذلک الجب صندوق من نار یتعوذ منه اهل ذلک الجب من حر ذلک الصندوق
وهو التابوت وفی ذلک التابوت ستة من الاولین وستة من الآخرین فاما الستة من
الاولین فابن آدم الذی قتل اخاه ونمرود الذی القی ابراهیم علیه السلام فی النار وفرعون موسی والسامری
الذی اتخذ العجل والذی هود الیهود والذی نصر النصاری واما الستة من الآخرین فهو الاول
والثانی والثالث والرابع وصاحب الخوارج وابن ملجم انتهی حدیث دوازدهم آنکه مراد از ظلمات
در قول تعالی او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات
بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور
خلیفه اول و ثانی هستند و مقصود از فی بحر لجی یغشاه موج خلیفه ثالث است و من فوقه موج طلحه و زبیر
است و از ظلمات بعضها فوق بعض معاویه و فتن بنی امیه را گرفته اند اذا اخرج یده در شان طلحه و فتنه او
الی آخر الروایة مخفی نماند که چون صد این احادیث و تفاسیر بارشاد امام محقق ناطق جعفر صادق علیه السلام مراد از
بعوضه جناب امیر و از ما فوقها یعنی عنکبوت و ذباب جناب بشیر و نذیر باشند حالیا از حضرات امامیه تشبیه خلفا
راشدین که اصحاب کبار هر چه از هفوات و خرافات سر زند عین صواب است محل شکوه و شکایت نیست لیکن از
بعوضه و عنکبوت و ذباب و غراب تا بحر و موج و سحاب فرقی است عظیم شعر مشهور خواجه حافظ شیراز اگر درین مقام باین
طور انشاد کنند مناسب می نماید شعر فرقی است از بعوضه که ظلمات جای اوست ۞ تا آنکه شمس [illegible]
الکرسی است ۞ فاعتبروا یا اولی الالباب و قولوا ان هذا الشیء عجاب این تشبیهات اصل مذهب [illegible]
که گویند هر دو جناب مثل مگس و زاغ از همدیگر متمیز نبودند و این مشاکلت باعث اشتباه جبرئیل امین شد
و هر دو کس میکنند و مآل روایات ایشان قوم که شیخ کلینی و مانند او باشند رجوع بمذهب غلاة که بزبان ایمه
و تقیه کمتر از نواصب و خوارج نباشند میکنند و آنچه بعضی از اکابر معاصرین در تضعیف این تشبیهات

قائل را [illegible] کرده نبوی قانون مخالف چنانکه [illegible] از قبیل عذر لیست بدتر از گناه ناشی از انگیزه سوداویه
ظاهراً شد زیرا که از آن لازم می آید که جامع تفسیر حضرت معصومین استاد کلینی علی بن ابراهیم قمی از محققین [illegible]
[illegible] تحریف الفاظ و معانی این بزرگان باشد چنانچه [illegible] تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام که [illegible]
دلالت دارد وکما عرفت من قبل مخفی نیست حیث روی فیه انه قیل للباقر علیه السلام ان بعض من ینتحل
موالاتکم یزعم ان البعوضة علی وان ما فوقها وهو الذباب محمد رسول الله صلی الله علیه وآله فقال
فقال الباقر علیه السلام سمع هؤلاء شیئاً لم یضعوه علی وجهه انما کان رسول الله صلی الله
علیه وآله قاعداً ذات یوم وعلی علیه السلام اذ سمع قائلاً یقول ما شاء الله وشاء محمد و
سمع آخر یقول ما شاء الله وشاء علی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقرنوا محمداً ولا علیاً
بالله عز وجل ولکن قولوا ما شاء الله ثم شاء محمد ما شاء الله ثم شاء علی ان مشیة الله هی القاهرة
التی لا تساوی ولا تکافی ولا تدانی وما محمد رسول الله فی الله وفی قدرته الا کذبابة تطیر فی هذه
الممالک الواسعة وما علی فی الله وفی قدرته الا کبعوضة فی جملة هذه الممالک مع ان فضل الله
علی محمد وعلی الفضل الذی لا یفی به فضله علی جمیع خلقه من اول الدهر الی آخره هذا ما قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی ذکر الذباب والبعوضة فی هذا المکان فلا یدخل فی قوله
ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلاً ما بعوضة بلفظ از حدیث صحیح معلوم شد که غالیان [illegible]
روایات [illegible] کرده افترآت خود را با سامی [illegible] آن [illegible] نسبت کرده اند و [illegible] شیاطین [illegible]
مصداق من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا [illegible]
اهل حق [illegible] بالمره [illegible] اند بالخصوص این [illegible] بدان [illegible] و از اینجاست که در [illegible]
الفاظ [illegible] اضافه [illegible] دلالت [illegible] که [illegible] افترآت و [illegible] قوم [illegible] اند [illegible]
نبوی قطعاً و یقیناً پاکیزه است [illegible] گفتگو [illegible] حاصل است الحمد لله علی ذلک [illegible]
احادیث [illegible] که در قالب [illegible] و تحقیق [illegible] آمد از تفسیر اهل بیت [illegible] که [illegible] از آن [illegible]

اکتفا واقع شد واگر بغور و امعان بملاحظه رود گویا بطور قاعده کلیه خواهی یافت که رئیس المتکلمین ستنا ابو جعفر
کلینی در هر مقام که لفظ کفر و شرک و ارتداد در آیات قرآنیه استعمال یافته خلافاً لاهل الحق و الصواب و تقلیداً للا
شیخ مشایخ الکلینی الاعور تا جهای خلفای راشدین کج بنیاد کفر و ارتداد از دستها شان گذشته منهم
بروایات مفتریات از جانب معصومین ذکر ساخته و این احادیث که بزبان قلم رفت و در این اوراق مندرج
اگرچه اکثرش بزعم او از ائمه اهل بیت مروی باشد لیکن چون علم ایشان نظر بتصریحات قوم از جناب خاتم پیغمبران
ماخوذ است و وراثةً باین بزرگان رسیده پس بن اعتقاد شیعه علم تفصیلی پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم درباره
محدثات و مبتدعات خلفای ثلثه و کفریات ایشان عیاذاً بالله ثابت خواهد بود و لازم آید که [illegible]
و امثالش که بالقاب اهل بیت و شیاطین ملقب بودند و در تفسیر آیات قرآنی از جناب رسول [illegible] امام رسل
پیشوای سبل امین خدا مهبط جبرئیل زیاده تر علم داشته باشد و این نزد احدی از اقاصی و ادانی متشیعین
بحسب ظاهر مسلم الثبوت است اگرچه حضرت قدوة المبشرین و المنذرین روایات امام الائمه ایشان مثل [illegible]
و عنکبوت است پس اگر خلفای اهل سنت را از حدیث الحوض مراد گیرند با وجود این علوم تفصیلی چگونه قول خدا
عزوجل لا تدری ما احدثوا بعدک مخاطب [illegible] از واقعیت حاصل خواهد کرد و این اجلای بدیهیات است اکنون
عنان شبدیز خامه را در میدان استغفار بقیه روایات مطابق عهد موعود منعطف میسازم و در روایات دیگر این
احادیث میسازم حدیث سی و دوم روایت ابن عباس است و بسبب طول عبارت موضع حاجت از آن نقل میکنم

فَیَقُولُ عِنْدَ ذٰلِکَ یَا رَبِّ قَدْ سَئِمْتُ الْحَیٰوةَ وَ بَرِمْتُ بِاَهْلِ الدُّنْیَا فَاَلْحِقْنِیْ بِاَبِیْ فَیُلْحِقُهَا اللّٰهُ عَزَّ
وَجَلَّ بِیْ فَتَکُوْنُ اَوَّلَ مَنْ یَلْحَقُنِیْ مِنْ اَهْلِ بَیْتِیْ فَتَقْدَمُ عَلَیَّ مَحْزُوْنَةً مَکْرُوْبَةً مَغْمُوْمَةً مَغْصُوْبَةً مَقْتُوْلَةً
فَاَقُوْلُ عِنْدَ ذٰلِکَ اَللّٰهُمَّ الْعَنْ مَنْ ظَلَمَهَا وَ عَاقِبْ مَنْ غَصَبَهَا وَ ذَلِّلْ مَنْ اَذَلَّهَا فَتَقُوْلُ الْمَلٰئِکَةُ
عِنْدَ ذٰلِکَ

کما ازین حدیث صراحةً و علانیةً واضح شد که جناب پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم ذریه
طاهره خود را جمیع زمره و فضائل ایشان ارشاد نمود و آنچه برایشان از دست اعدا [illegible] گذشته بوحی آسمانی
از آن خبر داده و درباره جناب سیدة النساء این امور را برشمرد که چون القاب آلام بغایت [illegible]

و باید ای قوم بر لقاء اهل بیت امجاد علیهم السلام من رب العباد باشتها انجامد فاطمه زهرا بجناب
کبریا عرض کند که خداوندا اکنون امت پیغمبر خود را تحقیق کن پس اول از تمامی اهل بیت در کمال حزن و غم و قلبه حقوق
او را غصب کرده باشند و او از دست اشقیا بشهادت رسیده نزد من حاضر شود پس من دعا بکنم که خدایا دور کن از رحمت
قومی را که در حق پاره جگر من ظلم و جور بدا داشتند و حقوق او را تلف ساختند پس ملائکه آمین گویند و آثار اجابت ظاهر شود
هرگاه جناب سید المبشرین را از اینهمه امور اطلاع باشد و در حق ظالمین و غاصبین حق اهل بیت تبرا و لعن فرماید
و دوری ایشان از رحمت خدا خواهد محال است که این ظلم بجبل مبدل شود و آنجناب با اینهمه کدورت غبار و
و عداوت و بغض را با شفاعت ایشان کمر همت محکم بربندد و بنیاد شفقت و عطوفت را که در باره
فاطمی مرتضوی داشت از دست مبارک خود برکند و ایزد سبحانه لا تدری را ارشاد نماید حدیث چهاردهم
نیز روایت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که شیخ امام اعظم طوسی در امالی خویش از شیخ المشایخ اخراج کرده قال
لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْوَفَاةُ بَكَى حَتَّى بَلَّتْ دُمُوعُهُ لِحْيَتَهُ فَقِيلَ
يَا رَسُولَ اللّٰهِ مَا يُبْكِيكَ فَقَالَ أَبْكِي لِذُرِّيَّتِي وَمَا يَصْنَعُ بِهِمْ شِرَارُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي كَأَنِّي
بِفَاطِمَةَ بِنْتِي قَدْ ظُلِمَتْ بَعْدِي وَهِيَ تُنَادِي يَا أَبَتَاهُ يَا أَبَتَاهُ فَلَا يُعِينُهَا أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِي
فَسَمِعَتْ ذٰلِكَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَبَكَتْ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا
تَبْكِينَ يَا بُنَيَّةُ فَقَالَتْ لَسْتُ أَبْكِي لِمَا يُصْنَعُ بِي بَعْدَكَ وَلٰكِنِّي أَبْكِي لِفِرَاقِكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ
فَقَالَ لَهَا أَبْشِرِي يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ بِسُرْعَةِ اللِّحَاقِ فَإِنَّكِ أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُ بِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي این روا
یت را اول در مجلد هشتم از بحار ست و باواز بلند ندا میکند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از ظلم و جور اعدا
و آلام جناب سیده علیها التحیة والثناء مخبرات محدثین بتفصیل تمام واقف بود حتی که الفاظ نوحه سیار کشیدن
حکایت فرمود حدیث پانزدهم روایت کتاب امالی است از ابو یعلی و موضع حاجت از آن این است
قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ اتَّقِ الضَّغَائِنَ الَّتِي لَكَ فِي صُدُورِ مَنْ
لَا يُظْهِرُهَا إِلَّا بَعْدَ مَوْتِي أُولٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ثُمَّ بَكَى النَّبِيُّ

صلی الله

صلى الله عليه وسلم فقيل مم بكاؤك يا رسول الله قال اخبرني جبرئيل عليه السلام
انهم يظلمونه ويمنعونه حقه ويقاتلونه ويقتلون ولده ويظلمونهم بعده واين حديث
دال است بر اينكه در اعتقاد جناب پيغمبر صلى الله عليه وسلم غاصبين خلافت و كاتمين آيات الهى از جماعت يهود
سود و اولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون يكسان بودند يعنى مستحق لعنت ابدى باشند و از عذاب الهى نجات
نيابند و بى ترديد بوحى الهى دست ظلم بر اهل بيت دراز كنند حديث شانزدهم نيز در بسيار كتابهاى اهل سنت از
ابو سعيد خدرى است و مضمونش با الفاظ سنى چنين بيان است كه گفت خبر داد رسول خدا صلى الله عليه وسلم حضرت على بن ابى
طالب را بآنچه بعد از وفاتش خواهد ديد و آنچه از طرف امت باو خواهد رسيد پس حضرت على بن ابى طالب عليه السلام گريست
و گفت يا رسول الله سوال ميكنم از تو بحق من بر تو و حق قرابت خويشى من با تو و حق مصاحبتى كه با تو دارم كه بدرگاه
خداى عز و جل دعا كنى كه عمر كسيكه خود ميبرد و قبض روح من نمايد پس رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود آيا از من سوال
ميكنى كه پيش پروردگار خود دعا كنم از براى تغيير دادن امر حتمى كه تغييرش ممكن نيست الى آخر القصة و از اين حديث
نمايان آشكار شد كه در اعتقاد رسول رب العباد آنچه از دست خلفا بر اهل بيت گذشت بهيچ نوع تغيير آن ممكن نبود و بهيچ
وجهى رد و دفع آن صورت تعليق در آن گنجايش نميداشت جناب آنحضرت را صلى الله عليه وسلم كيفيت تفصيلى آن اطلاع تمام
حاصل بود و از مطالعه امثال اين حديث نزد من اهل انصاف و بينش راسخ شد كه ظنون اهل خلاف كه مقصود پيغمبر از
تجهيز جيش اسامه اخراج شيخين بود تا امير المؤمنين حيدر كرار را مى خلافت شود و بهره كه ازين غلطين محض و وهم كردن الى
نيست تغيير امر حتمى خارج از قبضه امكان عين محال و لا از قدرت آفريدگار جهانست حديث هفدهم از حضرت امير است
قال بينا انا وفاطمة والحسن والحسين عند رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ التفت
الينا فبكى فقلت ما يبكيك يا رسول الله فقال ابكى مما يصنع بكم بعدى فقلت
وما ذاك يا رسول الله قال ابكى من ضربتك على القرن ولطم فاطمة خدها و
طعنة الحسن في الفخذ والسم الذي يسقى وقتل الحسين اه واين روايت نص است در اينكه
آن جناب تمامى تفاصيل ظلم و بيدادى كه بر ذريه نبويه رفت واقف بود و اهل بيت خود را در اوقات متفرقه

اندک اندک برین امور واقف می شود چنانچه مقتضای مصلحت است و بعد از جمع و تلفیق این احادیث و آنچه
بعد ازین می آید در سعر وضا فقیر خاکسار سرگزار تیاب را مدخلی نیست کما لا یخفی حدیث سیم روایت
امام اعظم طوسی کتاب امالی باعتراف شهید ثالث در مجالس المؤمنین است از قیس بن سعد قال سمعت
علی بن ابی طالب علیه السلام یقول انا اول من یجثو بین یدی الله عز و جل یوم
القیامة للخصومة یعنی حضرت امیر المؤمنین فرمود که من اول نزد خدای تعالی جهت خصومت مخالفان
خود زانو بر زمین خواهم زد سبحان الله جناب مرتضوی قسیم جنت و نار بر دشمنی آنها پیش قاضی روز جزا زانوی
مبارک بر زمین زند و خواهد که بکمال جد و جهد مخالفین خویش را بدوزخ برد و سید المرسلین با وصف آنهمه علم
تفصیلی که در حقیقت علم مرتضوی در جنب آن مثل قطره از دریا و ذره از صحرا است شفاعت آنها کند و انواع
عطوفت و اقسام شفقت در باره شان مرعی دارد حدیث نوردهم روایت سلیم بن قیس گفت از سلمان شنیدم
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بملاء اعلی رحلت نمود و مردم کردند آنچه کردند ابوبکر و عمر و ابو عبیده آمدند
و مخاصمه کردند با انصار و حجتیکه علی باییست بگوید ایشان گفتند حجت ایشان این بود که ای گروه انصار
قریش احق اند بخلافت از شما زیرا که حضرت رسول از قریش است و مهاجران بهتر اند از شما زیرا که
خدا در قرآن ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است و ایشان را تفضیل داده است و حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم فرمود که امامان از قریش اند سلمان گفت من رفتم بخدمت امیر علیه السلام و او مشغول غسل دادن
حضرت رسول بود زیرا که آن حضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او متکفل غسل او نشود پس گفت یا رسول الله
که اعانت میکند مرا بر غسل تو گفت جبرئیل پس هر عضو که حضرت میخواست که بشوید جبرئیل میگردانید آن عضو را
داد و طاهر میکرد و چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد مرا طلبید با ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
و در عقب او صف بستیم و بر او نماز کردیم و عائشه در آن حجره بود و جبرئیل چشم او را گرفت که آن نماز را نبیند پس
رخصت داد صحابه را که ده ده نفر داخل میشدند و بر دور حضرت می ایستادند و علی علیه السلام آیت ان الله
و ملائکته یصلون علی النبی را تا آخر میخواندند و ایشان صلوات میفرستادند و میرفتند تا اکثر مردم

همه مهاجران و انصار داخل شدند و صلوات میفرستادند و می رفتند و نماز حقیقی همان نماز بود که اول
کرده شد و اگر ایشانرا خبر میشد طمع میکردند که امامت نماز را ابوبکر بکند پس سلمان گفت که من خبر دادم امیر المؤمنین را
بانچه آن منافقان کردند در وقتیکه مشغول غسل بود و گفتم الحال ابوبکر بر منبر نشسته است و مردم راضی نمیشوند که
بیک دست با او بیعت کنند و با هر دو دست با او بیعت میکنند حضرت فرمود یا سلمان دانستی که اول کسی که با او بیعت کرد
وقتیکه منبر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بالا رفت که بود گفتم نه ولیکن در سقیفه اول کسی با او بیعت کرد بشیر بن
سعد بود و پس ابو عبیده پس عمر پس سالم مولی ابی حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود او را نمیگویم اول کسی را می گویم که بر منبر
با او بیعت کرد سلمان گفت نه دانم اما دیدم مردی را که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان دو چشمش علامت سجده بود
و بسیار متعبد مینمود چون ابوبکر بر منبر نشست اول او بالا رفت و گریست و گفت الحمد لله نمردم تا ترا در این مکان دیدم
دست را بگشا و دست را دراز کرد و با او بیعت کرد و پس گفت این روز یست مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد و
از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود یا سلمان دانستی که که بود گفتم نه ولیکن سخن او مرا بد آمد و چنان می نمود که شماتت میکرد
بوفات حضرت رسول حضرت فرمود که او شیطان لعنه الله بود خبر داد مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم که ابلیس و سر کردهای
اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا و خبر داد مردم را که من اولی ام
بایشان از جانهای ایشان و امر کرد ایشانرا که حاضران بغائبان برسانند پس اتباع آن لعین و متمردان اصحاب
او با او گفتند که این امت مرحوم و معصوم اند و ترا و ما را برایشان دستی نخواهد بود و ایشان پناه خود و امام
خود را بعد از پیغمبر دانستند پس شیطان غمگین و محزون برگشت حضرت امیر فرمود که پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که چون من از دنیا روم در ظله بنی ساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد و پس بمسجد خواهند آمد و اول کسی که بر منبر من با او
بیعت خواهد کرد شیطان خواهد بود بصورت پیرمردی متعبدی چنین خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین
و اتباع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجده خواهند کرد و گفت که ای سید و بزرگ ما توئی که آدم را از بهشت بدر کردی
پس او در جواب خواهد گفت که کدام امت اند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند شما می گفتید که من بر ایشان راهی ندارم چون دیدید
چگونه ایشانرا بر مخالفت پیغمبر خود داشتم این است که حق تعالی فرموده است وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ اِبْلِيسُ

ظنّه فاتّبعوه الّا فریقًا من المؤمنین یعنی تحقیق که راست کرد بر ایشان شیطان گمان خود را پس پیروی
کردند او را مگر گروهی از مؤمنان انتهی ترجمه حدیث سلیم علی لسان الباقر المجلسی فی کتاب حق الیقین و الآن
حدیث بمطلوب بیان است که حاجت به بیان ندارد و حدیث دیگر در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام از جناب
امیر است و بجهت طول عبارتش بمطلب ضرور اکتفا نموده می‌شود قال قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم
یا علی انّ اصحاب موسی اتّخذوا عجلًا من بعده و خالفوا خلیفته و ستتّخذ امّتی بعدی
عجلًا و یخالفونک و انت خلیفتی علی هؤلاء المضاهون اولئک فی اتّخاذهم العجل الّا
فمن وافقک و اطاعک فهو معنا فی الرّفیق الاعلی و من اتّخذ بعدی العجل و خالفک و لم
یتب فاولئک مع الّذین اتّخذوا العجل زمان موسی علیه السّلام و لم یتوبوا فی نار جهنّم
خالدین مخلّدین و این حدیث هم در مدعای سابق و لاحق نصّ است بر اینکه مدلولش اینست که با عقد
افضل البشر بعد از غاصبین خلافت و متّخذین عجل سامری که بی تو بعد از پیغمبران فتنه در دنیا یکسانست و ایشان
منطوق حدیث مرقوم است که این هر دو قوم با عقیده علم شود و در دوزخ مخلّد خواهند بود و لیس عجب ازینها عین مجادله
با جناب احدیت و تبدیل علم بجهل است و شأن پیغمبران خصوصًا خاتم المرسلین منزّه از آن حیثیت و حکم
روایت حسنا کشف الغمّه از جابر بن عبد الله انصاری است قال دخلت فاطمة علیها السّلام علی
رسول الله صلّی الله علیه و سلّم و هو فی سکرات الموت فانکبّت علیه تبکی ففتح عینه و افاق
قال یا بنیّة انت المظلومة بعدی و انت المستضعفة بعدی فمن آذاک فقد آذانی و
من غاظک فقد غاظنی و من سرّک فقد سرّنی و من برّک فقد برّنی و من جفاک
فقد جفانی و من وصلک فقد وصلنی و من قطعک فقد قطعنی و من انصفک فقد انصفنی و من
ظلمک فقد ظلمنی لانّک منّی و انا منک و انت بضعة منّی و روحی الّتی بین جنبیّ ثمّ قال
علیه السّلام الی الله اشکو ظالمیک من امّتی ثمّ دخل الحسن و الحسین فانکبّا علی رسول الله
صلّی الله علیه و سلّم و هما یبکیان و یقولان انفسنا لنفسک الفداء یا رسول الله فذهب علی لینحّیهما

عن

عنه فرفع رأسه إليه ثم قال دعهما يا أخي يشتماني وأشتمهما ويتبرءان وأتبرأ
منهما فإنهما مقتولان بعدي ظلما وعدوانا فلعنة الله على من يقتلهما ثم قال يا علي
أنت المظلوم بعدي وأنا خصم من أنت خصمه يوم القيامة انتهى والحديث نيز از براهين قطعيه
مدعاي فقير است بتقريب ما تقدم زيرا كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در بيان فضائل ومحامد فاطمه زهرا رضي
الله عنها وانكه ايذاي او عين ايذاي من است و ارضاي او ارضاي من و جفاي او عين جفاي من است آنچه ارشاد فرمود
كه شكوه ظالمين وغاصبين حقوق تو در برابر خداي عز وجل خواهم كرد ودشمن كسي خواهم بود كه دشمن او و علي باشد
روز قيامت اينهمه ارشاد فرع آنست كه حضرت ازين سوانح وحوادث بخوبي مطلع بود حديث بيست و
دوم در كتاب مختصر است از تصانيف حسن بن سليمان نقلا من كتاب الدر النقي
في مناقب أهل التقى بروايت عبد الله عباس واين هم طولاني است مقام ضرورت اين است
كه جناب پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود كه اي ابن عباس اگر ملائكه مقربين وانبيا ومرسلين شوند بسبب بغض علي
حق تعالى البته ايشان را در دوزخ اندازد عرض كردم كه حضرت كسي هست كه وي را دشمن دارد فرمود بلي قومي را
من اند خيال دارند كه در امت من هستند وحالانكه هيچ نصيبي از اسلام به ايشان نزد او تعالى نيست انتهى
عجب است كه خود ازين امور خبر دهند ودر روز قيامت مخاطب بخطاب لا تدري شوند وعجب تر آنكه انبيا عليهم
السلام در صورت بغض امير المؤمنين خواهي نخواهي بجهنم روند وبر فرض تسليم شفاعت كسي را در حق ايشان
قبول نكنند وجناب سيد المرسلين در حق محرفين بيت اهل بيت ومحرفين قرآن مجيد وقاتلين دو معصوم
الى غير ذلك مستعد بشفاعت شوند كبرت كلمة تخرج من أفواههم إن يقولون إلا كذبا
حديث بيست وسوم روايت ابن بابويه در بحار الانوار متضمن آنكه جناب قدوة الانبيا بعد از بيان علامات وصي خود
فرمود كه او سي سال بقيه حيات خواهد ماند وانواع ايذا وعنا از دست غاصبين خواهد برداشت ودر آخر با جمعي
ابو بكر قتال خواهد كرد وفتحيات خواهد شد انتهى ملخصا وهم ازين جنس است آنچه در تفسير عياشي از حضرت سيد الساجدين مروي است
كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم خطاب با امير المؤمنين نمود كه هرگاه ابو بكر را خليفه سازند چه خواهي كرد گفت

که این شمشیر خواهم کشید و منع خواهم کرد فرمود اگر صبر اختیار کنی باید ثواب بهتر است از آنکه شمشیر بدست گیری و قتال
نمائی عرض کرد چون خیر در این است صبر و سکوت اختیار خواهم کرد پس عمر و عثمان را بهمان نهج مذکور ساخت و
فرمود چگونه باشد حال تو وقتیکه مردم ترا خلع کنند جوابی نداد حضرت فرمود در آنوقت باید اختیار کنی یکی از دو کار
یا شمشیر کشی یا آنکه اگر چنین نکنی آتش را برای خویش مهیا و آماده دانی انتهی ملخصا حدیث بیست و سوم
روایت کلینی است بسند معتبر از امام موسی بن جعفر که ترجمه آن بر زبان ملا محمد باقر مجلسی باین الفاظ در حیات
القلوب زیب و زینت یافته که آنحضرت فرمود که از پدرم حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا چنین بود
که حضرت امیر المومنین کاتب وصیت نامه رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود که حضرت بر او القا میکرد و او می نوشت
و جبرئیل و ملائکه مقربین گواهان بودند حضرت صادق علیه السلام ساعتی ساکت شد و بعد از آن فرمود که چنین بود که گفتی
ولیکن چون وفات آنحضرت قریب شد جبرئیل از جانب خداوند جلیل نامه نوشته تمام کرده و مهر کرده آورد با امینان
خداوند عالمیان از ملائکه مقربین پس جبرئیل گفت یا محمد امر کن که بیرون کنند آنها را که نزد تو اند بغیر وصی تو علی
ابن ابی طالب تا آنکه نامه آسمانی را از ما بگیر و وصی تو و گواه گیری تو ما را بآنکه نامه را باو سپردی و او ضامن شود که عمل نماید
بآنچه در این نامه است پس امر کرد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که هر که در آن خانه بود بیرون کنند بغیر علی بن ابی طالب و
فاطمه در میان پرده نشسته بود پس جبرئیل گفت یا محمد پروردگار سلام میرساند ترا و میفرماید که این نامه چیزیست که در شب معراج
و غیره از آن عهد کرده بودم با تو و شرط کرده بودم بر تو و گواه شده بودم بآن بر تو و گواه گرفته بودم بر تو ملائکه خود را
با آنکه من کافیم از برای گواه بودن ای محمد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم چون این سخن را از حضرت جبرئیل شنید بندهای
بدن مبارکش از خوف لرزید و فرمود که ای جبرئیل پروردگار من سلام است از همه نقصها و از وست همه سلامتیها و
بسوی او برمیگردد همه چیزها راست گفته است پروردگار من وفا بوعده خود نموده است بده نامه را پس جبرئیل علیه السلام
نامه را بحضرت داد و امر کرد که بحضرت امیر المومنین بدهد چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بآنحضرت تسلیم کرد
فرمود که این نامه را بخوان حضرت نامه را حرف حرف خواند تا بآخر نامه رسید چون تمام کرد حضرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود که این عهد پروردگار منست بسوی من شرطی است که بمن گفته است و امانتی است از نزد من

نزد من رسانیدم آن را و آنچه خیرخواهی تست قبول کردم و ادا می‌سازم آنها را بتوفیق خدا حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمود که گواهی میدهم از برای تو پدر و مادرم فدای تو باد که تبلیغ رسالت کردی و خیرخواهی امت نمودی و تصدیق
می‌نمایم ترا آنچه گفتی و گواهی میدهد از برای تو گوش و چشم و گوشت و خون من پس جبرئیل گفت من نیز از برای شما بر آنچه
گفتید از گواهانم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی گرفتی وصیت مرا و دانستی آن را و ضامن شدی از برای خدا
و از برای من که وفا کنی بهر عهدی که در این نامه نوشته است حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بلی پدر و مادرم فدای
تو باد بر من است ضمان آنها و بر خداست که مرا یاری کند و توفیق دهد که بآنها عمل نمایم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود میخواهم که بر تو گواه بگیرم که چون روز قیامت شود نزد من آئی بر من گواهی دهی که حجت تو تمام کردم حضرت امیر
المؤمنین فرمود که جبرئیل و میکائیل با ملائکه مقربین که حاضرند میان من و تو گواه‌اند حضرت رسول فرمود که گواه شوید بر من
نیز ایشان را گواه بگیرم پدر و مادرم فدای تو باد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را گواه گرفت و از جمله آنچه بر
آن حضرت شرط گرفت بامر جبرئیل از جانب خداوند عالمیان آن بود که گفت یا علی وفا کنی بآنچه در این نامه است از
دوستی کسیکه با خدا و رسول دوستی کند و دشمنی کسیکه با خدا و رسول دشمنی کند و بیزاری نمودن از ایشان بر آنکه صبر کنی
بر فرو خوردن خشم و ظلم ایشان و بر رفتن حق تو و غصب کردن خمس تو و ضایع کردن حرمت تو حضرت امیر گفت بلی یا رسول الله
پس امیرالمؤمنین فرمود که سوگند یاد میکنم بحق آن خداوندی که دانه را شکافته و خلایق را آفریده است که شنیدم از جبرئیل
که میگفت با رسول خدا که یا محمد اعلام کن او را که هتک حرمت تو خواهند کرد و حرمت از خدا و رسول
و ریش او را از خون سر او خضاب خواهند کرد پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که چون این کلمه را شنیدم از حضرت
جبرئیل امین بیهوش شدم و برو افتادم و گفتم که بلی قبول کردم و راضی شدم هر چند هتک حرمت من بکنند و سنتها
معطل گردانند و ریشم از خون سرم رنگین کنند و در همه احوال صبر خواهم کرد و امید اجر از پروردگار خواهم داشت
تا آنکه بنزد تو آیم پس حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را طلبید
و ایشان را اعلام کرد مثل آنچه حضرت امیر را اعلام کرده بود و ایشان نیز جواب گفتند مثل آنچه حضرت امیر گفت
پس وصیت نامه را بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سپردند چون حضرت امام موسی علیه السلام سخن را

تا باینجا رسانید راوی پس پرسید که دران وصیت نامه چه نوشته بود حضرت فرمود که سنتهای خدا و سنتهای
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم راوی پرسید که آیا دران نوشته بود که منافقان غصب خلافت امیر المومنین خواهند
کرد حضرت فرمود بلی والله جمیع آنچه کردند دران نامه نوشته بود مگر نشنیده قول حق تعالی را که انا نحن نحیی
الموتی ونکتب ما قدموا وآثارهم وکل شیء احصیناه فی امام مبین یعنی ما زنده می گردانیم
مردگان را و می نویسیم آنچه پیش فرستاده اند و آنچه بعد از ایشان از اعمال ایشان سبب میشود و همه چیز را احصا کرده ایم
در امام مبین یعنی لوح محفوظ یا حضرت امیر المومنین پس حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم با حضرت
امیر المومنین و فاطمه صلوات الله علیهما فرمود که آیا فهمیدید آنچه بشما گفتم و قبول کردید که بانها عمل نمایید
گفتند بلی قبول کردیم چنانچه حق قبول کردن است و صبر میکنیم بر آنچه بر ما دشوار باشد و ما را بخشم آورد انتهی
و دلالت این حدیث بانضمام قسم امام صادق علیه السلام بر مدعا باین که جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمقتضای روایات
متضمن بشمر مجادلات و مدعا خلفای راشدین بتفصیل تمام واقف بودند بمثابه است که در ظهور و روشنی
از آفتاب باشد حدیث بیست و چهارم باعتراف ملا باقر مجلسی در حق الیقین و غیر آن باسانید معتبره
و از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که در وقتیکه گریبان حضرت امیر علیه السلام میکشیدند و بسوی ابوبکر
می بردند چون نزدیک قبر مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم رسید این آیت را خواند یا ابن ام
ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی پس دستی از قبر شریف بیرون آمد بجانب ابوبکر
همه شناختند که دست آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم و صدا ظاهر شد که شناختند که صدای حضرت رسول است
که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا یعنی آیا کافر شدی بآن خداوند
که ترا آفریده از خاک پس از نطفه پس ترا درست مرد کرد بلفظ و دلالت قطعیه این حدیث شریف هم بر مدعا آنقدر
نمایان است که محتاج به تبیین مقدمات باشد حدیث بیست و پنجم از عبد الله بن بکر است که ابن قولویه
در کتاب کامل الزیارات روایت کرده و ترجمه اش بزبان مجلسی در حق الیقین آنکه با حضرت صادق علیه السلام میرفتم
از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که آنرا عسفان گویند پس گذشتیم بکوه سیاه خشنی که از جانب چپ راه

گفتم یا ابن رسول الله بسیار دهشت دارد این کوه وحشتی مثل این ندیده ام حضرت فرمود ای پسر بکر
میدانی که این چه کوه است گفتم نه فرمود این کوهی است که آنرا کمد میگویند و آن بر وادیی از وادیهای جهنم واقع است
و درین کوه می باشند قاتلان پدرم حسین علیه السلام خدا ایشانرا در آنجا ساکن کرده است و از زیر ایشان جاری میشود
جمیع چیزهای جهنم از غسلین و حمیم و آنچه بیرون می آید از جب حزن و از فلق و از اثام و از طینت خبال و از
جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و هیچ وقت ازین کوه نگذشته ام مگر آنکه ابوبکر و عمر را
می بینم که استغاثه می کنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم پس با ابوبکر و عمر میگویم که ایشان این کار کرده اند
بسبب اساسی بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم کردید و حق
ما را غصب کردید و جمیع امور را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که بر شما رحم کند بچشید وبال آنچه را پیش
فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست به بندگان گفتم فدای تو شوم این کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین هفتم
جهنم و در آنجاست وجاهای ... هستند چنین زیاده از ستاره های آسمان و قطره های باران و برگهای درختان و ذره های خاک
و هر ملکی موکل است بامری ازان بمقدار قوت میکنند انتهی بلفظه اگر خواهی آنرا ... ال ... عالمی با ... بیعت
میکنند نعوذ بالله من ذلک حدیث بیست و ششم کتاب سلیم بن قیس
انه لما قتل الحسين بن علي بن ابي طالب عليهما السلام بكى ابن عباس بكاء شديدا ثم قال
ما لقيت هذه الامة بعد نبيها اللهم اني اشهدك اني لعلي بن ابي طالب ولولده ولي
ومن عدوه وعدو ولده بريء واني سلم لامرهم ولقد دخلت على ابن عم رسول الله
صلى الله عليه وسلم بذي قار فاخرج الي صحيفة وقال لي يا ابن عباس هذه صحيفة املاها
علي رسول الله صلى الله عليه وآله وخطي بيدي قال فقلت يا امير المؤمنين اقرأها علي فقرأها
فاذا فيها كل شيء منذ قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وكيف يقتل الحسين ومن
يقتله ومن ينصره ومن يستشهد معه وبكى بكاء شديدا وابكاني وكان فيما قرأه كيف
يصنع به وكيف تستشهد فاطمة وكيف يستشهد الحسن وكيف

تغدیر بہ الامۃ فلما قرأ مقتل الحسین ومن یقتل معہ اکثر البکاء ثم ادرج الصحیفۃ وفیہا ما کان وما یکون الی یوم القیمۃ وکان فیما قرأ امر ابی بکر وعمر وعثمان وکم یملک کل انسان منہم وکیف یقع علی علی بن ابی طالب وقعۃ الجمل ومسیر عائشۃ وطلحۃ والزبیر ووقعۃ صفین ومن یقتل بہا ووقعۃ النہروان وامر الحکمین وملک معاویۃ ومن یقتل من الشیعۃ وما یصنع الناس بالحسن وامر یزید بن معاویۃ حتی انتہی الی قتل الحسین فسمعت ذلک فکان کما قرأ ولم ینقص ورأیت خطہ فی الصحیفۃ لم یتغیر الی آخر الحدیث این روایت نیز از براہین قاطعہ و ادلہ ساطعہ عمدہ ہیچمدان است کہ جزئیات و کلیات خلفاء راشدین بتفصیل ہرچہ تمامتر در علم سید المرسلین صلعم تمام و ثابت بود زیرا کہ ابن عباس بعد مقتل اصحاب جمل یعنی جناب شہید کربلا گریہ زاری آغاز نہاد و گفت کہ روزی امیر المؤمنین علیہ السلام صحیفہ کہ املاء آن از جناب خاتم النبیین بخط خود بود بمن نمود و عبارتش بعینہا اندر یافتم کہ آنچہ از سوانح و وقایع از دست خلفاء بر اہل بیت سید انبیاء صلی اللہ علیہ وسلم گذشتہ مفصل مذکور است و قصہ شہادت فاطمہ زہراء و کیفیت آنچہ بر حسن مجتبی و شہید کربلا گذشت بتفصیل تمام واقع است حتی کہ اسامی ناصرین و منحرفین ہمہ در آن مندرج و مندمج است و واقعہ جمل و صفین و اسامی مقتولان و جنگ نہروان و سلطنت معویہ بن ابی سفیان و نامہای شیعیان کہ در زمان گذشتنی خواہند شد در آن صحیفہ مسطور گشتہ پس اگر مصداق این حدیث خلفاء ثلثہ باشند و علمای امامیہ بسیار اقرار دہند پس نفی رأیت از جناب رسالت صلی اللہ علیہ وسلم درباره محدثات و مخترعات ایشان چگونہ راست آید بالجملہ ازین احادیث ثابت شد کہ آنحضرت صلعم غاصبین خلافت امیر المؤمنین را بذوات ہم با نامہا می شناخت و ہمہ بنامی جور و جفا و احداث و ابداع عبادات باللہ کلیۃ و جزئیۃ اطلاع داشت پس سلب این علوم از جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بر تقدیر مذکور مستلزم کذب اوتعالی است سبحانک ہذا بہتان عظیم و بر دانشمندان مستتر نیست کہ ہرچند بعضی ازین روایات را باسامی مقدسہ ائمہ ہدیٰ یا قسم باشد ولیکن چون علوم این بزرگان خود از جناب رسالت مصداق رویدنا عن جبرئیل عن الباری است

کما عرفت فی صدر المسلک الاول و تازه تر اینکه صاحب منیة المرید از هشام بن سالم و حماد بن عثمان و غیرهما روایت میکند قالوا سمعنا ابا عبد الله علیه السلام یقول حدیثی حدیث ابی و حدیث ابی حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین و حدیث الحسین حدیث الحسن و حدیث الحسن حدیث امیر المؤمنین و حدیث امیر المؤمنین حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله قول الله عز و جل انتهی بعینه و حماة

المتقین بعد از آنکه بروایات ائمه معصومین تصریح کرده که مراد از من ارتضی من رسول در قول او تعالی فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول حضرت امیر است گفته که مراد آنست که رسول خدا صلی الله علیه و سلم علم ما کان و ما یکون الی یوم القیامة بآن حضرت تعلیم کرده انتهی بلفظه پس از جمله محالات است که باوصف اینهمه علوم تفضیلی در حق خلفاء و اشیاع شان سلب درایت از جناب پیغمبر واقع شود و اجتناب بجهت شفاعت اینها قاطع رحم قریب بحق آل امجاد خویش باشد بار خدایا مگر اصول موضوعه طائفه این معنی چندان مستبعد نیست زیرا که از قدیم الایام در باب حضرات ائمه که مظلومی لهوفی از روایات ایشان است همین طریق جور و جفا مسلوک بوده نگاه نکنی بقصه حضرت ابو الآباء علیه التحیة و الثناء یعنی آدم صفی الله و ام الامهات یعنی حضرت حوا که حسد بر حضرات برده و تمنی مرتبه ایشان نموده چنانچه تفصیلش از احادیث کتاب عیون اخبار الرضا معلوم توان کرد تمام حدیث اول از باب سبع السبعین حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النیسابوری العطار قال حدثنا علی بن محمد بن قتیبة عن حمدان بن سلیمان عن عبد السلام بن صالح الهروی قال قلت للرضا علیه السلام یا ابن رسول الله اخبرنی عن الشجرة التی اکل منها آدم و حوا ما کانت فقد اختلف الناس فیها فمنهم من یروی انها الحنطة و منهم من یروی انها العنب و منهم من یروی انها شجرة الحسد فقال کل ذلک حق قلت فما معنی هذه الوجوه علی اختلافها فقال یا ابا الصلت ان شجرة الجنة تحمل انواعا فکانت شجرة الحنطة و فیها عنب و لیست کشجرة الدنیا و ان آدم علیه السلام لما اکرمه الله تعالی ذکره باسجاد

ملائكته له وبإدخاله الجنة قال في نفسه هل خلق الله بشرا افضل مني فعلم الله
عز وجل ما وقع في نفسه فناداه ارفع رأسك يا آدم فانظر الى ساق عرشي فرفع آدم رأسه
الى ساق العرش فوجد عليه مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علي بن ابي طالب
امير المؤمنين وزوجته فاطمة سيدة نساء العالمين والحسن والحسين سيدا شباب اهل
الجنة فقال آدم يا رب من هؤلاء فقال عز وجل هؤلاء من ذريتك وهم خير منك ومن
جميع خلقي ولولاهم ما خلقتك وما خلقت الجنة والنار ولا السماء ولا الارض
فاياك ان تنظر اليهم بعين الحسد فاخرجك عن جواري فنظر اليهم بعين الحسد و
تمنى منزلتهم فتسلط الله عليه الشيطان حتى اكل من الشجرة التي نهي عنها وتسلط على
حواء لنظرها الى فاطمة بعين الحسد حتى اكلت من الشجرة كما اكل آدم فاخرجهما الله عز
وجل عن جنته واهبطهما عن جواره الى الارض انتهى بلفظه يعني راوي از رضا گفت كه آن شجره
كه درخت گندم بود يا انگور يا حسد فرمود همه حق است در اصل گندم بود و خوشه هاى انگور هم داشت و ميوه حسد هم
چون آدم را بهشت بردند و ملائكه سجده كردند ديد [illegible] كه همچون من ديگرى نيست ندا آمد كه اى آدم سر بلند كن و ديد
كه بساق عرش نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله علي بن ابي طالب امير المؤمنين و زوجه
فاطمه سيدة نساء العالمين والحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة پرسيد اينها كيستند فرمود فرزندان تو
بهتر از تو و تمام خلق بودند و اگر ايشان نبودند بهشت و نار و آسمان و زمين نشانى نمى بود پس حذر بايد بود و بچشم حسد
نبايد ديد الا از بهشت بيرون خواهى كرد پس آدم و حوا آن همه سلطنت فاطمه زهرا براى خويش
خواستند پس شيطان را مسلط كردند تا آنكه از درخت نهى كرده را خوردند و از همسايگى جدا گشتند پس عجب نيست
كه چنانچه در حديث نقل شيخ الشيوخ و بحار مجلسى از ائمه هدى منقول گشته كه آدم آن گناه نكرد و آمد از اولاد او
هر كس عصيان نمى شد آه اين گناه خاص با جناب حق اهل بيت رسالت نباشد در اولاد او عموما خصوصا
زهره مسعد سيد الانبياء هر كس [illegible] باشد فال كه با لشكرى بخواند شيد و پيش او دست بر مقام

هم تشنیعات صاحب تحفه قدرت مصنف تحفهٔ اثنا عشریه را بجز رسوائی بلکه خیالات لغو سخیف سنخ
تعرض بر هفوات وی لو علی سبیل الاجمال برای تکمیل این جزو ضروری نماید تا بر اهل بصیرت بلکه عوام
هم مانند فلق صبح هویدا شود که جالسی مذکور هر چند کوشش را در حسام چوبین بغایت قصوی
رسانیده لیکن نزد کاشفان استار و محرمان اسرار جز ریخ زنی و یاوه درائی بیش نیست و بنا بر کلام اهل بیت
اما حدیث حسد حضرت آدم که در کتب امامیه مروی گشته و تشنیع ناصب عداوت عترت طاهره بر شیعیان اهل بیت
گردیده پس از جمله احادیث صحاح نیست تا اعتقاد کردن بآن و تصحیح نمودن آن از جمله ضروریات مذهب امامیه
باشد و ایضا گویا بگوش این ناصب عداوت اهل بیت نرسیده که حسد بر دو قسم است یکی بمعنی غبطه و دوم
بمعنی حسد جاری زوال نعمت اول مباح است و ثانی مذموم و سید الائمه اگر بمجرد ادعا این تقسیم اکتفا نمایم
ناصب عداوت عترت طاهره تکذیب جواب نموده و انداید بر یک حدیث صحاح ایشان که دلالت صریح دارد بر این
ادعا نموده ام می پردازم و دین او را باین تقریب وزهم که گفته اند ع دین سگ بلقمه دوخته به
ولسانی بعد ذلک ان یقال فحقه فبهت الذی کفر کانه القم الحجر وان ابلست
که بخاری روایت نموده از ابو هریره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا حسد الا
فی اثنین رجل آتاه الله القرآن فهو یتلوه آناء اللیل والنهار فسمعه جار له فقال
لیتنی اوتیت مثل ما اوتی فلان فعملت مثل ما یعمل ورجل آتاه الله مالا فهو
ینفقه فی حقه فقال رجل لیتنی اوتیت مثل ما اوتی فلان فعملت مثل ما یعمل و
بتفاوت یسیر قریب بهمین مضمون حدیث دیگر است که آن را بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده اند پس جائز باشد که
حسد حضرت آدم از همین قبیل بوده باشد و چگونه چنین نباشد و حال آنکه حدیث مفضل بن عمر که ناصبی آن را مذکور
ساخته متضمن کلمه وحملها علی تمنی منزلتهم است که در وقت تفسیر بمعنی حسد است لیکن چون غبطه هر چند مباح است
اما نظر بعلو منزلت و شرف مرتبت جناب حضرت سید المرسلین عظیم الشان از قبیل ترک اولی است لهذا
حق سبحانه و تعالی علی حسب العادات الالهیه حضرت آدم را معاتب ساخته و ایضا حسد بمجرد انبهکه

بمقتضای بشریت عارض شود باد اینکه بمقتضای آن کار نکند آدمی گنهگار بدان نمی شود چنانچه در بعضی
احادیث از ائمه عترت ماثور گشته و ایضا معلوم است که حضرت آدم متمسک گردیده بکلماتیکه تفسیر آن
بنا بر احادیث بسیار باسمای آل عبا شده پس باین قرینه مراد از حسد معنی غبطه که از قبیل ترک اولی بوده هم
اصرار بر آن نورزیده انتهی قول الناصب المکابر علیه ما یستحقه **اقول** این کلام محل بحث و کلام اهل کلام
است بوجوه بسیار که تعداد آن دشوار است مگر برای نشاط سامعین و ناظرین بر چند وجه قصر میکنیم **اول آنکه**
اگر معنی منع صحت و اخراج حدیث مذکور از روایات صحاح اینست که حدیث از اصول اربعه مشایخ ثلثه
نیست و جامع کتاب مذکور هر چند جامع فقیه است لیکن چه ضرور که هر کتابش همپایه آن باشد یا مراد از
بدلالت التزام انکار اعتبار و لیاقت احتجاج است پس قطع نظر از آنکه دایره بحث را بر اهل حق
وسیع و بر خویش تنگ میکنند چه هر فرد ننگ کردنست زیرا که وقت احتجاج و قصد الزام اهل سنت و جماعت
شتر گربه که پیش می آرند و چه رطب و یابس که بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش بر آن دست می اندازند بلکه
او مطالعه جلد اول از بحار است زیرا که از آن معلوم میشود که مجلسی بعد از آنکه در فصل بیان اصول که ماخذ کتاب
اوست کتب صدوق را بر مصنفات سایر محدثین مقدم داشته و از جمله آن عیون اخبار را بتقدیم یافت
شرف ساخته اعتقاد آن دارد که کتاب مذکور با چند کتاب دیگر مثل علل و اکمال و توحید و خصال و امالی و
ثواب الاعمال غیر از رساله مصنفات و فضائل الشیعه و اشهر و مصادقة الاخوان در اعتبار و اشتهار با اصول
اربعه می باشد حیث قال لا تقصر فی الاشتهار عن الکتب الاربعة التی علیها المدار
فی هذه الاعصار وهی داخلة فی اجازاتنا ونقل منها من تأخر عن الصدوق من الافاضل
الاخیار مخفی نیست که مراد از اشتهار مجرد شهرت و افتادن اسامی آن در افواه عوام نیست بلکه اشتهار
و اعتبار نزد علمای اعلام است چنانچه از ضمیمه عبارتش یعنی وهی داخلة الی آخرها و هم از عبارات دیگر
بدلالت مطابقی جا بجا پیداست و لا احتجاج و استدلال بروایات کتاب مذکور بر طبق صحیح نخواهد
[illegible] اعتقادات اعیاد یعنی فاضل جابلسی کتب مطبوع و غیر مطبوع نیز پیدا خواهد گشت

مع ذلک فقط از مطالعهٔ کتاب مسطور معلوم توان کرد که شیخ صدوق بعد ذکر روایتی که مشتمل بر عزا
وشنود باشد و کما ینبغی بمرتبهٔ اعتبار و اعتماد نرسد خود تعرض میکند کما سبقت الیه الاشارة و از ینجا معلوم
توان کرد که عدد قدیم عترت طیبین بمطالعهٔ این کتاب هنوز مشرف نشده و اگر مراد منع وثاقت و عدالت
رواة است مثلا پس دلالت دارد بر آنکه چون در کتاب تصحیح المؤمنین و فضیحة الشیاطین روایت مذکور
بدون ذکر سند مسطور است گمان بدیهه رسانیده و کتاب عیون العیون لبصیرة و جلاء العیون عین الیقین
بلا ریب ندیده زیرا که در سند حدیث نام چهار محدث واقع شده نخستین عبد الواحد دوم علی سوم حمدان چهارم
عبد السلام اکنون مجملا از رجال الشیعه بحکم کتب رجال امامیه خبردار باید بود حال جلالت و عدالت
راوی اول خود ظاهر است که فرد کامل امامیه علی الاطلاق بر افادات او در جمع و تلفیق احادیث این کتاب که یاره
حالش دریافتی اعتماد کلی داشته و در کتب این فن علمای امامیه برین امر که فلانی از شیوخ صدوق است اکتفا
می کنند مع ذلک شهادت شهید ثانی که نزد مخالفین از اخیار نه اموات است در فوائد مثل قول ثقه است
نیست خبر راوی مذکور بلا شبهه صحیح است و تنها احکام بر گواهی وی موقوف نیست بلکه دیگران نیز ثقه
بودنش تنصیص میکنند و بیاد فقیر نمی آید که کسی خبر او را از پایهٔ اعتبار ساقط کرده باشد چنانچه بر ناظر
افادات مجلسی در اسماء رجال مخفی نیست اما لقب بر رواة پس کتاب خلاصه و تلخیص نجاشی و غیر آن مملو
است هرگز احتمال جالسی بلیس الاعداء اهل بیت سید الانبیاء که اصحاب ائمه و مشایخ محدثین را
و بدیهه بر نابدیلی انقدر هست که بعضی از اهل تقلید درباره راوی خبر گفتگو دارند یعنی بلبس علیه السلام
مایل می شوند و براه دار السلام نمی روند و لیکن ناظر جلد آخر پوشیده نیست که مجلسی درباره خلوص
آنکه او در لباس سنن بکار خویش مشغول بود بلکه عیانا و جهرة و در بعضی از اوقات بجهت تقیه
طیلسان توریه از دوش بر می داشت بنهایت علیا کوشیده و سعی وافر بتقدیم رسانیده و
از تتبع لغت مثل صحاح و قاموس و نهایه و مفردات الفاظ قرآن از تصانیف شیخ ابو القاسم حسین
محمد بن المفضل مشهور بامام راغب و صراح و مجمع البحرین اعتراف دارد و اظهار و اظهار صاحب مجمع البیان

ودیگر جلهٔ مفسرین شیعیان وکتب وتفسیر اصحاب ان معلوم میشود که ارادهٔ زوال نعمت از محسود
در معنی حسد ضرورست ودر مقام نقل عبارت جمعین که اول مقصود است میپردازم قال صاحب المجمع
الغبطة بالکسر حسن الحال وهی اسم من غبطته من باب ضرب اذا تمنیت مثل ما ناله
من غیر ان تریدَ زواله منه وهذا جائز ولیس من الحسد الا اذا تمنیت زواله وطبرسی
صاحب مجمع البیان در تفسیر وحل لغات آیهٔ کریمهٔ ودّ کثیر من اهل الکتاب که لفظ حسد در آن وارد
گردیده بعبارت مسطوره گفته محصول کلامش آنست که حسد ارادهٔ زوال نعمت از محسود است و صیرورت آن بعینها الی
خود وگاهی حسد را بغبطه یعنی ارادهٔ زوال نعمت اطلاق میکنند وغبطه تمنی نعمت بدون زوال آن از محسود
وحسد مذموم است ودر جای دیگر نیز بهمین تحقیق کرده وتصریح در عبارت نموده که حسد وغبطه باهم متضاد ومخالف
اند پس شمول لفظ حسد که در حدیث است مر غبطه را نظر باجماع محققین بسبب جالسی گفته اند وباعتبار اوضاع
وبمواردهم وحسام تحقیق کلام اهل بیت علیهم السلام فوقی زاید الوصف از آنکه حلیه صحت بعمرا وهرگاه خادم
حدیث حضرت سید المرسلین تصریح می نماید که اطلاق مذکور از قبیل مبالغه ومجاز است چنانچه از فتح وفیض باری
وغیر آن بظاهر است پس صورت هم قسمت فاضل ناصب بی نصیب از تحقیق وتدقیق است زیرا که گفتگو در حقایق
است نه مجاز سوم آنکه قول جالسی حال نیکه کلمه وحملها علی تمنی منزلتهم که در حدیث دیگر است وارد است در تفسیر
معنی حسد است دلیل دیگر است که حضرت مجتهد فانی بمطالعهٔ کتاب عیون نموده گمانش آن زیرا که جمله وتمنی
منزلتهم مولانا فاضل در روایت عیون بعد جمله فنظر الیهم بعین الحسد چنانکه دانستی مروی است پس تفسیر
مرحومی بآنکه درست که شعر بر بعید بلکه ابعد است از آن گفتن کار جالسی است ولیس حسبنا الطبق
قوله تعالی فقد ضل ضلالا بعیدا واینکه تحریر نموده که او تعسف جواب این اعتراض بعد از آن کرده
که مثل قارون تمنی کثرت اموال درهم ودینار در محل استعمار مستور آمده وانکار آن چنانچه
الکست که دانش وبیش باعث بر چندین ولو بمطالعه بنا ورد چهارم آنکه جمله
وتمنی منزلتهم که ضمیمه جمله فنظر الیهم بعین الحسد است واحتمال اراده آنکه بر مای وضع این هم است

علیه السلام فقط است محمد و آل ائمت از ائمه و حوا از فاطمه بودند چنانکه طبرسی گفته که گاهی حسد را
بمعنی غبطه اطلاق میکنند دوم آنکه فاضل جالسی در بحار حدیثی تأویلی بنیان آل ورده یعنی حسد حضرت آدم فقط
آرزوی مرتبه ایشان بود دیگر هیچ و چون احتمال ثانی باطل است بحکم وجه اول متعین خواهد بود اولاً آنکه علمای
طایفه در بحث آیت غار دلیل رو معنی لا تحزن قلق نیاورده اند ثابت کرده اند که حزن از باب معصیت بوده که سیوق
المسالک اول مفصلا لیس در مقام که بجای تاکید و ابرام و تسدید مقصود از تحذیر نهی از حسد ابطال و ابرام اولی
ثابت شد که حسد به حقیقت خویش محمول است و هو المقصود ثانیاً آنکه محققین امامیه تصریح کرده اند که حسد بمعنی غبطه مجاز
بسیار کم واقع شده اند و مولف هم چنانکه دانی افاده نموده که بین التفسیر والمفسر والتاکید والموکد تطابق واجب است
و کسانیکه حسد را بمعنی غبطه در حدیث جامع صحیح گرفته اند تصریح کرده اند که معنی مجاز است ضرورت تطبیق
آن و امن شد بار خدایا مگر گویند که دراینجا هم ضرورتی یعنی عصمت حضرت آدم و این گریست گوییم غلط
است عصمت بالاتفاق قضیه مسلم الثبوت که الحدیث یفسر بعضه بعضا که محدثین امامیه جابجا وارد
میکنند و خود مجتهد جالسی در ینجا کار بر آن قضیه ثابت خواهد کرد که دراینجا ضرورت مقتضی آن نیست که حسد بمعنی
اول محمول باشد نه ثانی و اگر بفرض و تقدیر این هر دو ضرورت گفتار ایشان را بشنوند باز هم تقیید جانب
اهل حق بنا بر تحقیق و الزام شیعه موجود است زیرا که مجاز حقیقی ندارد چنانچه بر طلبه علوم مخفی نیست ثالثاً
آنکه چون این حسد بمعنی غبطه است و غبطه امر محمود چنانچه عبارت مجمع البحرین در مقامیکه مقصود مولف بیان لغت
تحقیق لفظ حسد است بدلالت مطابقی دال است و همچنین کتب دیگر مثل مجمع طبرسی او بدلالت التزامی دال بر
امر محمود که مرتبه ایشان از مباح بلا ریب بالاتر باشد و معنی اولویت از میان آن نور است چه معنی داشته باشد حسن و قبح
حسن و قبح اشیا هم عقلی باشد چنانکه در کتب قوم و اهل اعتزال مضبوط است نه شرعی و بر این قیاس در مقام
تاویل بیان کرد زیرا که خود حضرات امامیه که مستحق کتاب مجید اند ستایش غبطه فرموده اند بلکه از جمیع احاد
امت ... کان یا ولم یزل و مطالعه کتاب ... و دیگر کتب احادیث بروایت حضرت امام صادق چنان
... که غبطه مقتضای ایمان مؤمن است و حاسد بلا ایمان است رسیده

که روز قیامت خود حضرات انبیا علیهم و ذوات عالیه خود را از غبطه بر بعضی از مقربین تحصیلا للثواب
... خواهند داشت غلط گفتم چون حضرت امیر الجمال جاه و جلال طلب کرده بر تخت نور خواهند
نشانید جمیع انبیا و مرسلین غبطه خواهند کرد کما فی المناقب العلویه پس از شان کسی که لا یظلم مثقال ذرة
در شان او این بعید باشد که حضرت آدم و حوا از مقتضای کمال ایمان بدین فی لت و خوار که خند برگ از درخت
انجیر بر نگاه نهاده باشند تشبیه کنند و از نام جوشن تعبیر خندق را اندازند و با وصف جار شدن چشمها از چشم
ایشان توبه ایشان قبول کنند و انبیه استناد با استدلال علی ما نقل صاحب مجمع البحرین کشف
ان الحسد محمول علی الغبطة و عداوة العترة را لغا آنکه از تتبع کتب و روایات قدمای امامیه شیخ
صدوق از خوشه های شان خوشه چین است و استقرار تصانیف او و مطالعه نور الثقلین چنان بوضوح می انجامد
که چون آدم و حوا علیهما السلام مراتب مخصوصه حضرات ائمه بر ساق عرش دیدند ندای الهی در رسید که از اراده زوال
این مدارج عظیمه و آرزوی آن بر نفوس خویش بر حذر باید بود و گرنه در نهی و عصیان من مبتلا خواهید شد
و از ظالمان و ستمکاران محسوب خواهید گشت پرسیدند که خدایا ظالمان کیستند حکم شد که ظالمان آن قوم اند
که دعوی منزلت ائمه بغیر حق نمایند عرض کردند که خدایا چنانکه منزلت این زمره مقدس در بهشت بما نمودی امید داریم که
ظالمان در دوزخ بنمائیم پس در دوزخ بحکم الهی انواع عذابها و صنوف عقابها با ایشان ظاهر نمود و تمامی حالات
ظالمین و غاصبین با ایشان عیان کرد و حق تعالی فرمود که ظالمین و غاصبین مناصب آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم در
درک اسفل اند کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها و کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا
سواها لیذوقوا العذاب اکنون ای آدم و حوا بعد ازینهمه معرفت و ارتفاع حجب اگر زوال از روی
نعمت ائمه خواهید کرد از جوار خود دور خواهم افگند و کمال رسوائی و مذلت بحال شما خواهد رسید با این که
شنیده بودند هر دو بر یک مناصب این بزرگواران حسد بردند و آخر مخذول منکوس گردیدند و از اجلال بدیهیات است
که آن ظالمین که غول آدم و حوا بعد اقدام حسد در میانه شان محسوب شدن بعثت بنا بحکم آفریدگار جهان انتهی
ایاک ان تنظر الیهم بعین الحسد و تمنیا منزلتهم عندی و محلهم من کرامتی

فتدخلا ان بذلک فی نهیی وعصیتما فتکونا من الظالمین ضرور بود کسانی بوده اند که
حسد بمعنی مطلوب انتها صدور یافته بر کسانیکه فقط بر تمنی قناعت کردند پس این قسم احادیث در
ثبوت انچه گفتیم وبرای الزام این قوم وابطال تقریرات وهفوات جالسی مورد لوم حز ازان بیان قلم
آوردم نص قطعی خواهد بود فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین ششم
دیگر آنکه در ادیان که حضرت آدم وحوا در حسد ودشمنی عترت سید انبیاء نعوذ بالله افتادند از وجود
شهادی این حضرات علیهم واثری بوده نه از آلات وطرق جنگ وجدال وقتل وقتال اطلاعی وخبر ورنه این هر دو بزرگ
بر اصول موضوعه شیعه که تا کی نوکران همیان که بدار شیخین ونهی المؤمنین که بدون استعمال سیوف ونصال حق
خدا از بر عم طائفه پایمال کردند یا فرا رمی نهادند مع هذا اسامی متبرکه ایشان از نور ایزدی بر ساق عرش
مکتوب بود تا هر چند آدم وحوا دست و پا زدند لیکن دستشان بدان نرسید پس گفتن آنکه آدمی بمقتضای حسد کار
نمیکند آنچه نمیشود وخرافتی بیش نیست حالیا برین چند بحث اکتفا نموده باصل مدعا مشغول میشویم وسکوت
دلیل پنجم آنکه لفظ احدث والی تکلف بر خلفا منطبق نمیشود چه پیداست که معنی لفظ احداث پیدا
کردن چیزی تازه است اعاده امری را احداث نمیگویند ولهذا لفظ اعاده معدوم در کتب قوم شایع است
احداث معدوم صوری از جواز ندارد وصاحب صراح در ترجمه لفظ حدث میگوید بدان چیزی که نبوده باشد
واین نص است در آنچه گفتیم ونیز کریمه لعل الله یحدث بعد ذلک امرا وذکر من الرحمن محدث
که بمعنی تجدد ومجدد است شاهد صدق است برین دعوی زیرا که این جماعت بجمهور خیال شیعه موصوف
حضرات امامیه در وقت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دشمنی با اهل بیت داشتند وجناب سیدة النساء وعلی مرتضی
وحسنین وجگر محبوب بین سید المرسلین را از صغر سنین بیدا داشتند وجناب خاتم الرسل از جهت مخالفت تمادی
انبیا در نصب مرتضوی باوصف تکرار نزول جبرئیل وتاکید حضرت رب جلیل هر روز تسویف مینمودند کما هو
مفصل فی المسلک الاول وچون مضمون ابا … ست … تقریر این شواهد با ولائل … این امر معهود … با تقیه
مجامل حالی از اظهار با تقیه بود … مجلسی بکار … واشباع او در دیگر کتب اسفار آورده اند وصحیفه …

باتفاق همدیگر نگاشتند و متفق الکلمه گردیده با همدیگر قسمهای غلاظ و ایمان شداد یاد کردند که خلافت
را از خاندان نبوت صرف کنند و علی ابن ابیطالب را در میان دخل ننهند پس غصب خلافت و با تمرج [illegible]
حقیقة امری تازه نباشد بلکه آن عین مقتضای صحیفه مذکوره و تصریحات قوم در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم
باشد که بحکم احادیث نبوی بزعم شیعه در تابوت مثال صحیفه مذکوره بودند باز بعلم آوردند آنگاه در خانه کعبه
مدفونش کردند پس اینهمه اعاده امور است که در زمن پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یکبار کشته بود از امر و نواهی آن
حضرت را گوش نمی نمودند و مواعظ و نصایح شریف بجوی نمی خریدند چنانچه قصه بعدهم قتل قرطاس و تخلف از
جیش اسامه و منع دوات و قلم الی غیر ذلک از اصول امامیه و تقریرات کتب کلامیه لا الخ تمام اثنا عشری احادیث
مقبولین اهل التشیع کما هو الظاهر بی وتردد نیست چنانچه عنقریب خواهد آمد و هرگاه اینها با فتی لیس [illegible]
که احداث به ارتداد بمعنی اعاده کفر زینهار صادق نخواهد آمد و علی هذا یا اجد لولا بعدک دال بر ارتداد
بعدک نخواهد بود و لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم تفسیر و تاکید جمله اولین بمعنی کافرین بعد الاسلام هرگز نمی تواند
افتاد و چه در معنی احداث و ارتداد تغایر است و بین التفسیر و المفسر و التاکید و المؤکد تطابق واجب است علاوه
او بعضی بعضی درین لفظ مرتدین در روایت بحکم محبت انجا زینهار از لفظ مرتدین مصطلح شرعی مراد نمی توان گرفت
والا لفظ علی اعقابهم حشو و لغو خواهد بود چنانکه ملا باقر مجلسی در بحار و بعضی از علمای کبار امامیه بدان قید این
مذهب را اختیار نموده اصل شریعت بر هم میزنند زیرا که مقدمه مناکحت با اصحاب ثلاثه کو از سر باطل میشود و چه احتیاج
که بدان ملتزم می آیند مثلاً اکابر امامیه مثل شیخ الطایفه و من اتبع نهجه من القدماء و المتاخرین کما فی مجالس المؤمنین در
مقدمه نکاح حضرت ام کلثوم با عمر رضی الله عنهما که زید از ایشان بوجود آمده و بعانه بهم مادر و پسر شهر و بعد زبان
خلافت خلیفه ثانی در یک وقت بدر رفتند معلوم نیست که ازین هر دو متقدم کدام بود علی ای حال صاحب الکفایه [illegible]
الصادق میر تاویل و تسویل میکردند و میگفتند که نظر بظاهر اسلام خلیفه ثانی درست گردید حالیا که این گمان
معاذ الله از مرتبه اسلام نیز نصیبی نداشته مرتد شرعی گردیده باشند البته این نکاح از فاحشه زنا
خواهد بود معاذ الله من ذلک بسیاری از مقبولین امامیه که موصلوات الله اشرف شرفا و انجب نجبا هستند

در نفوت

در صورتیکه قرار داد صاحب کابل بجهالی کما سیجیء انشاء الله تعالی و لد الحرام خواهند شد الی غیر ذلک من
المفاسد التی لا تحصی علاوه آنکه احادیث علل الشرائع و دیگر کتب معتمده بروایت ثقات شاهد صدق
است که حضرت امیر از آن جهت با خلفا و اعوان شان جهاد نکرد که اسلام آنها بر قرار ماند لیکن اگر مرتد
شده بودند واجب القتل باشند نزد تمامی علمای عالم علت شیخ المشائخ از علل مستفاد خواهد بود و عبارت
حدیث مشار الیه اینست حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا احمد بن محمد بن عیسی
عن العباس بن معروف عن حماد بن عیسی عن حریز بن یزید بن معویة عن ابی جعفر
علیه السلام قال ان علیا علیه السلام لم یمنعه من ان یدعو الناس الا انهم ان
یکونوا ضلالا لا یرجعون عن الاسلام احب الیه من ان یدعوهم فیأبوا علیه فیصیرون
کفارا کلهم و هرگاه بالاتفاق من کافة الخلائق بعد ارتحال رسول الثقلین همین چند ساخته حادث شده
لاغیر یکی امر خلافت و التصرع علیها و دوم رده بعضی از قبائل عرب سوم ساخته مانعین زکوة کما مر فی المسلک
السابق چهارم انحراف مقبولین لسانی ایشان حقیقة مثل آنحضرت جناب فاطمه لیکن از امر اول مرتد شدن
گرفت لا محاله چارم شقیین خواهد بود اما بطلان اول و ثانی پس اظهر من الشمس است زیرا که صحابه خلفا خوار
مرتد شرعی باشند علی الاطلاق خواه در احکام آخرت و نه در هیچ گونه مقصود نیست کما عرفت اما بطلان ثالث
پس از اینکه مالک بن نویره و اتباع و اشیاع او در اعتقاد مؤلف مؤمن پاک اعتقاد منکر خلافت معصومه حضرت
صدیق اکبر بودند و تفویض صدقات و زکوة به حکام نصب کرده ایشان جایز نمی داشتند و بدین گناه رسید
بآنها آنچه رسید چنانچه علمای مذهبش باعتقاد او کالشمس فی رابعة النهار عدم ردتش را روشن ساخته اند پس بالاطلاق
فلیرجع الی کتبهم الکلامیة با بحار چون امر اول مرتد شدن گرفت آخر شقیین خواهد بود کما نص علیه سیدهم
و شهیدهم نور الله الشستری فی مصائبه حیث قال ان مراد الکشی من الصحابة من عدا
ذوی القربی من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم فمن عدا ما ذکره من مشاهیر الصحابة
المداومین علی ملازمة النبی صلی الله و آله و سلم للمسلمین النص الجلی فی

شأن أمير المؤمنين عليه السلام لا جميع الصحابة فانظروا معاشر المؤمنين كيف
أبطل إرادة ردة جفاة الأعراب سيّدهم وسندهم بل إمامهم الأعظم أعني أبا عمر
الكشي ومن في مرتبته واعترفوا بأن المراد من الأصحاب المشهورون بصحبته و
الملازمون برفاقته صلى الله عليه وسلم والمستمعون للنص الجلي في يوم الغدير على
إمامة الأمير وقد وقع منهم التخلف عن بعض الواجبات واستحقوا بسببه السقر
كما دل عليه الأثر فمن الذي يدّعي أن ذلك التخلف كان سوى التخلف عن سفينة
عترة رسول الثقلين وحبل الحسنين حتى صار سببا للعار والشنار بل للغرق في بحر
النفاق بلا مين وأي واجب التخلف عنه يدخل أصحاب الرسول في جهنم ولا يشفع
منه شفيع المذنبين صلى الله عليه وسلم در حق شان بر معنی حدیث صحیح تمام دارد یعنی تو نمیدانی
که چه احداث کردند بعد تو از رفاقت غاصبین خلافت و ترک احد الثقلین بل کلیهما بالبعد مقوله رسول صلی الله
علیه وسلم گفته میشود که بودند اینها برگردنده بر پاشنه‌های خود از وقتیکه مفارقت کردی تو از ایشان یعنی بعد
نبی و طغی و عداوت که موالات اطاعت تو اختیار کرده بودند نزدیک بهمان شده قدیمه رجوع
و طریقه منسوکه را پی سپر کردند که اطاعت ترا در باره اعتقاد حقیت خلافت بلافصل مرتضوی
گذاشتند و بمحبت میل و رعایت خلفا ثلثه و طمع زخارف دنیوی حکومت را ... اهل کوفه و بصره و دمشق
الی غیر ذلک علم تعنت و عناد برافراشتند و مقوله نبوی را که قرینه معنی ردت قرار داده اند از قلت تعمق
است فذلک علیهم لا لهم چه اکرامت عیسوی از اعتقاد الوهیت حضرت عیسی بتلقین و ارشاد حیات شان
باز می آمدند و بعد عروج جناب روح الله بسیار باز آن عقیده را از سر میگرفتند البته حکایت قول
عیسی قرینه اراده معنی ارتداد می تواند و لیس فلیس بلکه امت مذبوره هم احداث امر جدید یعنی اعتقاد
الوهیت حضرت مسیح نمودند و امت محمدیه صلی الله علی صاحبها که امت اجابت بودند هم احداث امر تازه یعنی ترک
رفاقت عترت طاهره و گوساله پرستی و سلامت خلفا اختیار نمودند لیس مقوله نبوی قرینه عدم اراده معنی ارتداد است

احداث است نه بالعکس و اگر کسی گوید که ما فرض کردیم که معنی مطابقی مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد
الاسلام نیست لیکن ارتداد شرعی هم فردی از افراد ارتداد علی الاعقاب است و ما من عام الا و یجوز ان یراد منه
الخاص پس کلام مانع است که از مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد الاسلام مراد نتوان گرفت گوییم جزاک
الله عنا خیر الجزاء این خود عین مطلوب شیعه است که بی رسوخ اعتقاد اصل الاصول یعنی امامت ایمان کامل حاصل
نمیشود چنانچه ترک اسلام را ردت میگویند ترک ایمان کامل را بلکه تبدیل اخلاق حسنه را بسیئه و ترک رفاقت احد الثقلین و
سبیل الخلافت شیخین و ذی النورین را هم ردت خواهند گفت چنانچه از حذیفه و ابن مسعود و عمار و مانند ایشان از معصومین
السابقین با صحابه رسیده و انشاء الله تعالی تفصیلش عنقریب معروض میشود لیکن غرض ما این است که از احدثوا بعدک
ارتداد شرعی مراد گرفتن و لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم را مرادف آن قرار دادن چنانکه از عبارت بحار الانوار
مجلسی و اتباع و اشیاع او استفاده میگردد مستقیم نیست و اینکه از ما احدثوا بعدک احداث اموری جدید که تفصیل آن
مع وجه تعیین المراد آنفا گذشت و از مرتدین علی اعقابهم ارتداد مقبول یعنی باسیه من حیث الترتب علی الامور المحدثه
مراد باشد مجتمعا الاتفاق نعم اوفاق و نیز اگر بخاطر کسی خلجان کند که سلمنا که از احدث بمعنی ابداع لغة ارتداد
نتوان گرفت لیکن باشد که بموجب اصطلاح اهل شرع مراد توان گرفت گوییم که حدث و احداث چنانکه مرادف لغوی
بالفظ بدعت و ابداع دارد مرادف شرعی هم دارد صاحب مجمع البحرین در باده حدث گفته و فی الحدیث
انه صلی الله علیه و سلم لعن من احدث فیها حدثا او اوی محدثا قیل فیه الحدث الامر الحادث
المنکر الذی لیس بمعتاد و لا معروف فی السنة و فی المحرقات و ما ذلک الحدث قال
القتل و المحدث یروی بکسر الدال و فتحها علی الفاعل و المفعول فمعنی الکسر من نصر جانیا
و آواه و اجاره من خصمه و حال بینه و بین ان یقتص منه و الفتح هو الامر المبتدع
نفسه و یکون الایواء فیه الرضا به و الصبر علیه فانه اذا رضی بالبدعة و اقر فاعلها
و لم ینکرها علیه فقد آواه و لا یخفی علی ذی مسکة عدم صدق هذا المعنی
علی الارتداد و نیز در اکثر طرق این حدیث مانند روایت سلیم بن قیس حدیثیکه شیخ المشایخ در افادات

امام رضا در عیون روایت کرده الفاظ بعداً و سحقاً سحقاً و تبدیل و تغییر واقع است مؤید آنست
که از احداث ارتداد مراد نیست چه اطلاق تبدیل و تغییر بر ارتداد بس مستبعد است بلکه بصراحت دال است بر
متبدل ساختن امری که قرار یافته باشد و آن نیست مگر اعتقاد حقیت خلافت علی بن ابی طالب
علیه السلام که آن را بعد وفات سرور کائنات به تردد و شک مبدل ساختند و برداختند یا بجبر و جهد
از آنجهت تصحیح دال است بر آنکه از احداث زنهار ارتداد مراد نتوان گرفت قال في بعض اکابرهم
في معنى الحديث المشهور عن الاركان الاربعة من انه قال رسول الله صلى الله عليه و
سلم بعد كلام لست اخشى عليكم ان تشركوا ولكن اخشى عليكم الدنيا ان تنافسوا
فيها و وجه دلالت بر غایت ظهور است زیرا که هرگاه نص نبوی ثابت شد که از بعض صحابه احداث واقع شود
و بعد از ایشان نص واقع شود که مشرک نخواهند شد بلکه مخافت تنافس در دنیا بود و بس بصراحت ثابت گشت که آن
احداث در ای شرک که بقرینه تخاطب با مسلمانان انجام اوف ارتداد است خواهد بود و علی هذا با شرک از
مسلمانان مطلقا بعد انتقال رسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشده و یا مرتدین از اهل صحابه بوده اند و الا خلاف
قول مخبر صادق لازم آید و ذلک محال بالبداهه و هرگاه از احداث ارتداد مراد نباشد لا محاله امری که متعلق
بخلافت مثل حضور بدار کوفه و قضای دمشق و مانند آن که در شأن منصب نبوی مرتبه علیا دارد خواهد بود و
تنافس که در بیناب حسب اخبار نبوی واقع شده از غایت ظهور حاجت بیان ندارد که اکثر از اصولیین
شیعه غیر از ارتداد بر گوساله پرستی و بعضی با خذ مناصب نبوی بجان او نداد اذا ما وقع امر غیر ذلک
یترتب علیه حدیث الحوض و ینطبق علیه استحقاق النار علی هؤلاء الاکابر کما
صرح بعضهم و اگر کسی تصفح و تفحص کند در کتب حدیث امامیه بسیار احادیث خواهد یافت که دال بر ترجیح
عصا فرمودن مخبر صادق است در باب متعلقات خلافت و این معجزه نبوت است که از وی مستقبل شنبه کردند
و بخیان واقع از آنجمله که بکمال صراحت دلالت دارد علی ما قلنا وای دلالة حدیثی است که مثل حدیث سابق
در مطاعن اصحاب کرام که بزعم علمای متشیعین فریقین بران اتفاق دارند بجای مناقب شان گما فرقتهم

الکلام مفصلاً در لمعات و شواهد آن در بحار الانوار و حیات القلوب و غیر هما نیز وارد است قال

النبی صلی الله علیه وسلم ستحرصون علی الامارة وانها ستکون ندامة یوم القیامة فنعم

المرضعة وبئست الفاطمة پس مصنف باید اندک تأمل سازد که ازین زیاده تر اخبار از قبیل شکوی

غاصبین خلافت بصراحت چگونه میفرمودند آیا نمی بینی که ایراد سین برای استقبال قریب است و تخاطب با صحابه

کبار با سین بصیغه جمع چگونه دلالت دارد و نیز چگونه حرص امارت عما قریب از حکومت کوفه و بصره و دمشق الی

غیر ذلک که عبارت از بعد وفات رسول مقبول باشد و هم از جماعت واقع خواهد شد فاذا دریت

ذلک فقد وضح لک غایة الوضوح وظهر لک غایة الظهور ان ادعاء الفاضل

المجلسی ووالده محمد تقی فی البحار واللوامع انه علیه السلام ما اراد سوی اصحابه بل المرتدین

والمنافقین الذین هموا بما لم ینالوا وقالوا عند طلب الدواة والقرطاس ما قالوا لیس بـ

مستقیم بل اراد بعضا منهم بلا ریب کما نص علیه القاضی نور الله الشوشتری والکشی

وغیرهما وقد صرحا بها و تکنند گرایه دریافت که اگر کسی با وصف این همه تصریحات و تنبیهات ریب

توهم در کبر و که تصغیر لفظ اصحابی علی ما فی نسخة سلیم بن قیس هم برای تقلیل است پس اکثر مقبولین شیعه

چرا مردود خواهند شد گوییم که غرض ازینها صحابیات اکثر مقبولین خویش ازین جا [illegible] آنکه استحقاق

این قول بر هر کسی ادنی ادراک دارد ظاهر است چه مقام مقام شفاعت و دعا است که جناب شفیع محشر

تصدیر کلمه یا رب کرده اسماء الهی است با اضافت بیای متکلم بجناب ایزد استشفاع اینها خواهند کرد

پس اینجا تقلیل عدد چه مضر دارد مگر معنیش این خواهد بود که اینها چند کس از اصحاب اند اگر بکثرت می بودند مغفرت

اینها بر تو دشوار بود یا من نخواستم چون قلیل اند بیامرز والبته عاقلی باین معنی رضا نخواهد داد علاوه جناب

عالم الغیوب والشهادة سبحانه چه حاجت اشاره به تقلیل و تکثیر عدد چیست پس نیست مگر اینکه مثل لفظ یا رب که

معنی تصغیر مراد نمیباشد بنا بر سالتماس اشفاقاً و استعطافاً کلمه تصغیر ذکر کردند و هر چند این قدر ما که معرض

عرض رسیده نزد منصف لبیب برای اثبات ماکنا نحن بصدده کافی و بسند بود ولیکن تنبیهاً

للعلیل وارواءً للغلیل هنوز دست از ایراد دیگر براهین در این نمی کشیم پس تحتی و گرگوش من دار
وعناد و عصبیت و عداوت و لداد خویش بگذارد دلیل ششم آنکه جناب سید المرسلین مقوله
حضرت عیسیٰ را اعاده خواهد فرمود و تلاوت آیت کریمه وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ
فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ
إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ مشغول خواهد شد
و این شعر الست که باز بسفارش متوجه گشته و قبل ازین تفصیل هرچه تمام تر بقید قلم آمده که شفاعت خلفا
بدلالت مطابقی باشد یا بتضمن و التزام باصول قرار داد حضرات امامیه یکبار هم از جمله محالات است چه جای
مره بعد اخری و کرة بعد اولی مع ذلک از مضمون و مفهوم آیت می توان برد که جناب رسالت منصب بخدا
تا وقتیکه من بقید حیات بودم ازین مردم احداثی مشاهده نکردم بعد از وفات من ازین گروه هرچه سرزده تو
خوب میدانی اینهم ایمای صریح دارد از بودن خلفای ثلثه مورد حدیث الحوض چه از ایشان باصول خود
شیعه شب و روز محدثات بدعات و اقسام نفاق و انواع مخالفت سرمیزد چنانچه مطالعه بحار الانوار
مجلسی برآن گواه است بلکه روی حیات القلوب او نیز شفا و صیل این مطالب سیاه است در باب مشتهرست
دوم از شیخ مفید استاد حضرت امام اعظم طوسی و شیخ طبرسی مخالفتهای شیخین را درباره بعثت اسامه
و تخلف اینها از لشکرش برای امامت مسجد شریف بعبارات طولانی آورده و در اثنای آن نقل میکند
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدست مبارک خود بابوبکر اشاره کرد که پس بایست و خود داخل محراب مسجد
نشست و با مردم نشسته نماز ادا کرد و نماز از سر گرفت و اعتبار نکرد بانچه ابوبکر کرده بود و چون سلام نماز
گفت بخانه برگشت ابوبکر و عمر و جماعتی از مسلمانان را طلبید فرمود که من نگفتم که شما با لشکر اسامه بیرون
روید گفتند بلی یا رسول الله گفتی فرمود که پس چرا اطاعت نکردید ابوبکر گفت که من بیرون رفتم و برگشتم برای آنکه عهد خود
را با تو تازه کنم عمر گفت یا رسول الله من بیرون نرفتم و برای آنکه نخواستم که خبر بیماری ترا از دیگری بپرسم پس حضرت فرمود
روانه کنید لشکر اسامه را و بیرون روید با لشکر اسامه خدا لعنت کند کسی را که تخلف نماید از لشکر اسامه سه مرتبه

این سخن را فرمود و بیهوش شد از تعب رفتن بمسجد و برگشتن و از حزن و اندوهی که عارض شد آن حضرت را
بسبب آنچه مشاهده نمود از اطوار ناپسندیده منافقان و دانست از فتنهای فاسده ایشان پس مسلمانان بسیار
گریستند و صدای گریه و نوحه از زنان و فرزندان آن حضرت بلند شد و شیون از مردان و زنان مسلمانان برخاست
پس حضرت چشم مبارک گشود و بسوی ایشان نظر کرد و فرمود که بیاورید از برای من دواتی و کتفی که سخنی
بنویسم از برای شما نامه که گمراه نشوید هرگز پس یکی از صحابه برخاست که دوات و کتف را بیارد عمر گفت برگرد
که این مرد هذیان میگوید و بیماری بر وی غالب شده است ما را کتاب خدا بس است پس اختلاف کردند آنها که
در آنجا بودند بعضی گفته اند که قول قول عمر است و بعضی گفته اند که قول قول رسول خداست صلی الله علیه
و آله وسلم و گفتند در چنین حالی چگونه مخالفت رسول خدا روا باشد پس بار دیگر پرسیدند که آیا بیاریم آنچه طلب کردی
فرمود که بعد از این سخنان که از شما شنیدم مرا احتیاج بآن نیست و لیکن وصیت میکنم شما را که با اهل بیت من
نیکو سلوک کنید و رو از ایشان برمگردانید و ایشان برخاستند الی ان قال الی غیر ذلک آیا بعد از تحدیث جمیع علما
مجال آن هست که شک کنند در کفر عمر و کفر کسیکه عمر را مسلمان دانند و اگر ادنی غلامی خواهد که وصیت کند و کسی
مانع وصیت او شود مردم بر وی طعنها میکنند هرگاه رسول خدا صلی الله علیه وسلم خواهد که وصیتی کند که صلاح جمیع امت
در آن باشد و کسی مانع وصیت او شود و در چنان حالی آن حضرت را آزرده کند و نسبت هذیان بآنحضرت
دهد چگونه خواهد بود حال او و حال آنکه حق تعالی میفرماید وَمَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَىٰ
یعنی سخن نمی گوید آن حضرت از خواهش نفس و نیست سخن او مگر وحی که باو فرستاده میشود و میفرماید آنها که
آزار می کنند خدا و رسول او را لعنت کرده است ایشان را در دنیا و آخرت پس معلوم شد که صدور کفر صحابی
مثل حضرت عمر فاروق و اتباع و اشیاع او در حین حیات سرور کائنات باصول رسالهٔ تشیع بالخصوص
بر تحقیقات علامه مجلسی که خلاف فهم مؤلف باشد اظهر من الشمس و ابین من الامس است و از همین مقام کفر مؤلف
هم مقام عیاذا بالله و بسیار از بزرگان کسی که قایل باسلام خلیفه ثانی و ذکر خلفای ثلثه بزبان مجلسی خاتم المحدثین
ثابت میگردد و دل فقیر از ادراک آن باشد که باعث شود بنا بر آن برای استیصال خرافات مجلسی

بلکه دو حرف میگوییم که معلوم نیست که این لئیم هرزه درا در باره جناب مرتضوی که دشنام پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم از زبان عمر رضی الله عنه نعوذ بالله بطیب خاطر استماع نمود و بیان سکوت ورزید و حال آنکه
در تصنیف حق تعالی میفرماید انکم اذا مثلهم چه اعتقاد دارد بار خدایا مگر معتقدین مجلسی بتقلید کنتوری
گویند که حضرت امیر وقت طلب قرطاس کجا حاضر بود لیکن اینهمه نظر بروایات بحار الانوار و حیات القلوب که نموده
آن در مسلک اول گذشت سخافتی و خرافتی بیش نیست زیرا که از ان واضح می شود که امیر المؤمنین در اوقات مرض
النبی سید المرسلین بیمار جدا نشده مگر وقتیکه هرگز دران وقت قرطاس و دوات طلب نموده است مع ذلک نسخ سلیم
حاضر است حدیث مرتضوی دران منقول است که نص در مدعا بلکه بر حضور مقبولین امامیه هم دلالت تام دارد پس
تصدیق کفر بیچاره مؤلف که خدای عز و جل جامع بین نجیر گرداند و زبانش را شل و لسانش را قرار حقیقت نداد اهل
سنت و جماعت چاره ساز دوا اختیار و عار او را بازدارد این کفر بد دشمنان جناب مرتضوی میگردد
واللازم باطل و الملزوم مثله مسن بعد مؤلف کامل بهائی هم بتصریح تمام بارتداد ایشان در زمان
آنحضرت صلی الله علیه و سلم برخلاف منطوق حدیث سرور کائنات قائل شده و گفته که رسول الله صلی الله
علیه و سلم هنوز در حیات بود که ایشان مرتد شدند الی آخر القصه پس تلاوت آیت کریمه کور و ارشاد مقوله
عیسوی که باعتراف مؤلف رساله و تمامی کبار امامیه صدور گناه از ایشان بعد عروج بر آسمان چارمین واقع شده در وقت
بودنش در زمین چگونه منطبق شود زیرا که کفریات این مردم خود جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم تکرار
تمام ملاحظه میفرمود و در کمال انقباض و انضجار میبود پس اگر چنین فرمایند که خداوندا تا من در ایشان
بودم هیچ خرابی ندیدم بعد وفات من تو بر ایشان نگهبان بودی کذب صریح خواهد بود و متوهم نشود
که صدور این کفریات مختص بزمان احتضار جناب سید ابرار بود و پیش قبل ازین از روایات ملا باقر مجلسی
دریافتی که این گروه در هلاک پیغمبر صلی الله علیه و سلم هیچ دقیقه نامرعی نگذاشته اند چنانچه با جزا حضر
بیک دیگر مانند آن که تفصیلش در حیات القلوب دلیل است روشن و حجتی است مبرهن بر مقبولین امامیه
اما تطبیق مفهوم الفاظ حدیث متنازع فیه انطباق کلی خواهد یافت کما ستعرفه ان شاء الله تعالی مفصلا

دلیل هفتم ورود بعضی از روایات است دال برآنکه از دار و گیر ملائکه عذاب موکلان عقوبت
قلیلی از آن مردم که حدیث الحوض در شان آنها جاریست نجات خواهند یافت و انطباق این مضمون
نیز بر خلفای ثلثه بدین سیاق که مجلسی و اتباع او و کسانیکه این بزرگان را معاذ الله در احکام آخرت مانند کفار
و مشرکین می دانند از محالات است بخلاف مقبولین بلسانی امامیه که اگر بعضی از آنها زود تر نجات
یابند و بعضی بر آن حدیث عذاب الیم بجهنم روند هرگز مخالفت اصول امامیه لازم نمی آید زیراکه بر روایات
ایشان بعد ازین خواهی دانست که معاصی بعضی خفیف تا آنکه جمعی شده بود بخلاف حال خلفای ثلثه و متبعین
شیعه که بر طور واحد است یعنی نجات بعضی و گرفتاری بعض دیگر در هیچ حال امکان ندارد و کسانیکه در حق
شان قائل بتخلید عذاب اند تفصیلی نمیکنند که بعضی از ایشان نجات خواهند یافت و بعضی در عذاب ابدی گرفتار
خواهند بود و جمعی که قائل بدخول اعراف اند نیز برای شان قاطبة همین اعتقاد دارند و طائفه که بنجات رفته اند
آنها نیز تفصیلی بکار نمی برند پس اگر بنجات بعضی از آنها و گرفتاری بر جهنم دیگر قائل شوند خرق اجماع
لازم می آید و درین مقام برای دفع توهم مکابره عبارت کتاب کشف المراد امام اعظم حلی بتمامی می نمایم

المحارب لعلي كافر لقول النبي حربك يا علي حربي ولا شك في كفر من حارب
النبي واما مخالفوه في الامامة فقد اختلف قول علمائنا فمنهم من حكم بكفرهم
لانهم دفعوا ما علم ثبوته من الدين ضرورة وهو النص الجلي الدال على امامته مع تواتره
ومنهم من ذهب الى انهم فسقة وهو الاقوى ثم اختلف هؤلاء على اقوال ثلثة احدها انهم
مخلدون في النار لعدم استحقاقهم الجنة الثاني قال بعضهم انهم يخرجون من النار الى
الجنة الثالث ما ارتضاه ابن نوبخت وجماعة من علمائنا انهم يخرجون من النار لعدم الكفر
الموجب للخلود ولا يدخلون الجنة لعدم الايمان المقتضي لاستحقاق الثواب ودليل
آنکه مدار بر این و بعضی از روایات بلفظ اصحابهم و بعضی از احادیث بلفظ مرتد مقید کرده اند لیس بمقصود
از بودن ثبات فسق واحد است فذالك هو المقصود لكنه مانع من حمله

على الخلفاء فانهم كفار على اصولهم المفتريات وفي احكامهم كما مر الا عند جمع منهم
فهذا كلام على مذهبهم في هذا المقام واگر مقصود از ان اثبات كفر است پس ايجاز را كه اكتفا بر لفظ
مرتدين اول مقصود بود گذاشتن و باطناب گرويدن بلا ضرورت شيخ وعرفي از افصح فصحا و ابلغ بلغا كه
كلامش فوق تمامي مخلوقات و تحت كلام حضرت امير و خالق ارض و سموات است از جمله مستبعدات بلكه محالات است پس
خلفاى ثلثه و اتباع و اشياع شان بيچاره مراد نباشد وهو المطلوب بحمد الله كه مولف رساله قيد على اعقابهم را
در صورت ارتداد شيخ وارادهٔ كفر حشو ولغو قرار داده و در لزوم اين قباحت نظر بمذهب و اصول
فريقين افتراقي و اختلافي پديد نيست كما لا يخفى على المتاملين دليل نهم
آنكه جملهٔ لم يزالوا اقتضاي آن مي كند كه ارتداد بسيار احداث و ارتداد اينها گذشته باشد حتى
ارتداد در زمانه نا معين كه كه بانظار قاضي نور الله شوشتري در احقاق الحق سه ماه بود از افراد آن ميشد
باعتراف او و حضرت مولف نتواند شد فعلى هذا ميگوييم كه اين ارتداد كذائى خلفاى شد ليكن از بعض ايشان
ابوبكر صديق سال كامل هم برار يكه خلافت قرار يافته منطبق نميشود بخلاف مقبولين بسالى حضرات مستثنين مثل
ابوذر و عمار و سلمان و حذيفه و عبد الله مسعود و حضرت عباس و فرزندانش كه بي شائبه تكلف و تصنع برانها منطبق ميشود
چنانچه بروايات اماميه بر جاي خود ثابت است و سيجئ انشاء الله تعالى دليل دهم آنكه مصداق حديث
الحوض كه سابقاً يؤخذ بهم ذات الشمال در روز قيامت ايشان خواهد گذشت از اصحاب قرب منزلت
و رفيع المكان و جليل الشان خواهند بود چنانچه روايت سليم و ترجمه اش از كتاب حضرت مجتهد الزمان قبل ازين گذشت
تازه در آخر نسخه سليم بعد ذكر مناقب حضرت امير و ابوذر و سلمان و مقداد مكرر اين حديث موجود است و دلالت تمام
دارد كه اين سابقه منقول ليكن خواهد گذشت و الفاظ حديث طبق نسخه فقير اينست ليردن الحوض قوم ممن
صحبني و من اهل المكان مني و المنزلة عندي حتى اذا وقفوا على مراتبهم و رأوني اختلجوا
دوني فاخذ بهم ذات الشمال فاقول يا رب اصحابي اصحابي فيقال انك لا تدري ما
احدثوا بعدك انهم لم يزالوا مرتدين على اعقابهم القهقرى منذ فارقتهم و اين مضمون

نیز از حمل این حدیث بر خانمهای ناشزه آبی است چه رفعت مراتب و جلالت مناقب ایشان بر اهل قبول لبن السابق فی البته
مسلم الثبوت است بخلاف شیخین و ذی النورین که این دعوی در صورت خیالیه ایشان آن هم صرف نسیج العنکبوت
اگر هنوز حوصله سماع روایات باقی باشد فقیر از تحریر آن بنابر حوق ضرورت طبیعیه چنانچه در تمام این سلک اتفاق
افتاده در نمی گذرد فی تفسیر اهل البیت و نقیبت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم نسیبة بنت
کعب المازنیة و کانت تخرج مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی غزواته تداوی
الجرحی و کان ابنها معها فاراد ان ینهزم و یتراجع فحملت علیه و قالت یا بنی الی این تفر
عن الله و رسوله فردته فحمل علیه رجل فقتله فاخذت سیف ابنها فحملت علی الرجل
فضربت علی فخذه فقتلته فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم بارک الله فیک یا نسیبة
و کانت تقی رسول الله صلی الله علیه و سلم بصدرها و ثدییها حتی اصابتها جراحات کثیرة و
حمل ابن قمیئة علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال ارونی محمدا لا نجوت ان نجی فضربه
علی حبل عاتقه و نادی قتلت محمدا و اللات و العزی و نظر رسول الله صلی الله علیه و سلم الی
رجل من المهاجرین قد القی ترسه خلف ظهره و هو فی الهزیمة فناداه یا صاحب الترس الق
ترسک و مر الی النار فرمی بترسه فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا نسیبة
خذی الترس فاخذت الترس و کانت تقاتل المشرکین فقال رسول الله صلی الله علیه و
آله و سلم لمقام نسیبة افضل من مقام فلان و فلان و فلان انتهی موضع الحاجة اکنون
باستماع ترجمه این روایت زبان را باید متوجه باید شد مقر باید که از زنان نسیبه دختر کعب مازنیه در عهد حضرت بود و حضرت
او را در جنگها می برد که مجروحان را مداوا کند و پسرش در آن جنگ همراه بود چون خواست که بگریزد نسیبه مادر او بر او حمله کرد و گفت
ای فرزند از خدا و رسول می گریزی او را برگردانید تا آنکه مردی از مشرکان بر آن پسر حمله کرده او را شهید کرد نسیبه شمشیر
پسر خود را گرفته بر آن شخص که پسر خود زده او را کشت حضرت او را تحسین کرد و گفت خدا بتو برکت دهد ای
نسیبه خود را در پیش روی حضرت سپر ساخته بود و سینه و پستان خود را سپر کرده بود که آسیبی بآن حضرت نرسد

تا آنکه جراحات بسیار باو رسید و ابن قمیه بر حضرت حمله کرد و میگفت محمد را بمن بنمایید بس نجات
نیابم اگر او از من نجات یابد پس ضربتی بر دوش حضرت زد و فریاد کرد که بلات و عزی سوگند محمد را
کشتم و در آن حال نظر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنامردی از مهاجرین افتاد که سپر بر پشت خود انداخته
بود حضرت او را ندا کرد که ای صاحب سپر بینداز سپر خود را و برو بسوی جهنم او سپر انداخت حضرت
نسیبه را گفت که سپر را بردار نسیبه سپر برداشت و با مشرکان قتال میکرد پس حضرت فرمود که مقام نسیبه
دختر کعب امروز بهتر است از مقام ابوبکر و عمر و عثمان انتهی کلامه فی حیات القلوب هرگاه علی رؤس الاشهاد
نسیبه را بر خلفای ثلثه ترجیح دهند و فرار ایشان را بآواز بلند بیان کنند رفعت و جلالت و قرب منزلت ایشان
نزد سرور انس و جان کجا باقی ماند و بهر شخص مسکین قطعاً و یقیناً میرسد که هر چند این بنا و اشباه او
برای کسر و خفض شان خلفای ثلثه این روایت را وضع القدر المشترکه بحال شد بلکه هم نافع باشند ولیکن مقصود
اصلی شان حط مرتبه شجاعت و شجیعت جناب امیر و عین منتهی خروج و نصب بود چه این قصه علی الظاهر دلالت
بر آن دارد که حفظ و صیانت نبوی بکوشش و کشش نسیبه واقع شد و ثبات قلب مهاجران نثار بر آنحضرت
ازو می نعبو احدی در یافت که کسی از مقبولین لسانی امامیه حتی که جناب امیر کبیر هم سهیم و شریک منصب او
نتواند شد با وصف آنکه نسیبه از دست کفار شربت شهادت چشید لیکن هرگز نسیبه را التفاتی بعشر
زدند او بلکه بعد ملاحظه این همه سوانح بکافرکشی متوجه شد و مانند شیر سپر بید و هرگاه او را شمشیر بدست آمد
چندان از شجاعت و شیر و مردانگی و دلیری داد که قصه رستم زال در جنب این بیرال اند فسانه
بی اصل و بی ثبات نماید و العجب کل العجب که ذوالفقار را بر آمی او بنزول اجلال ثبات و کرنه
آثار ظهور و ولا و را او چنان ظهور که هرگز احدی از کفار از دستش جان بسلامت نبرد پس مراد از فلان
فلان اصول شعیان جناب امیر و عمار یاسر و حذیفه یا دیگر مقبولین لسانی امامیه باشند که در جنگ احد
شریک بودند و ثبات داشتند کما سبق خلفای ثلثه علاوه لفظ افضل من مقام فلان الخ بحسب ظاهر هم بان
معنی میرسید بلکه هرگز خلفای ثلثه را اراده نفرموده چه منصور می باید که این همه بزرگان را در اصل نجات

شکری باشد و چگونه دلهای امامیه که هر کس را بکمال نامردی و بزدلی وصف میکنند
برین معنی قرار خواهد گرفت بخلاف مقبولین شیعه فتدبر وانصف این همه که شنیده حرفی از
جنگ احد بود اگر حال دیگر غزوات از کلام مجلسی و روایات معتبرات قوم در باب خلفای راشدین
با تو گوییم فی الجمله بر التفصیل تو هم معلوم خواهد شد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در اکثر غزوات ایشان را ذلیل
و خوار فرموده و اینها از دست بسیار کشی خوار بها کشیده اند مثلا در غزوه ذات السلاسل روایت شیخ کلینی و شیخ
مفید و امام اعظم طوسی و طبرسی و قطب راوندی در مصنفات ایشان بلفظی آمده است که باقر مجلسی در حیات القلوب
بترجمه آن پرداخته ملخصش آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر را با چهار هزار نفر بر سر کفار فرستاد و
فرمود اگر اسلام قبول نکنند و ما را از روزگار ایشان برآرند ابوبکر با گروهی از مسلمانان ملاقات کفار
کرد و پیام او انمود گفتند بلات و عزی اگر قرابت تو مانع نمی شد ترا با جمیع اصحابت میکشتیم برگردید که با شما کاری
نداریم و میخواهیم که محمد را با علی بقتل رسانیم ابوبکر با لشکر خود گفت که سوی مدینه قصد کنید اهل عسکر هر چند
وی را تحریص بر جهاد میکردند قبول ننمود چون بمدینه رسیدند حضرت فرمود ابوبکر مخالفت من
کردی و آنچه گفتم بعمل نیاوردی و عاصی شدی پس بر منبر آمد و گفت ای معاشر مسلمین ابوبکر را امر کردم که
اسلام را عرض کن و بعد امتناع بجهاد مشغول شو او بجهت نامردی از لشکر ترسید و اطاعت نکرد و اکنون بحکم
جبرئیل عمر را میفرستم ای عمر برو و چنان مکن که ابوبکر کرد القصه او هم گریخت و جبرئیل خبر داد حضرت بر منبر آمد
و فضائح او سعادت الله بر ملا فرموده باز خطاب بعمر نمود که نافرمانی کردی و خلاف امر من بجا آوردی و عمل بر
رای خود نمودی خدا قبیح گرداند رای ترا اکنون علی را میفرستم الی آخر القصه بطولها بالجمله مقصود و مقصد
در فصل آن بود که عدم انطباق رفعت منازل خلفا بر آیات موضوعه جدیده ثابت کرده شود و سابقا و لاحقا
گذشته که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بدست حق پرست و زبان صدق ترجمان خود اصول امامیه شیخین را در اوان سنت
مسجد خویش هم وقت طلب دوات و قرطاس چنان ذلیل ساخت که جز روپوشی چاره ندیدند الی غیر ذلک من المقامات
التی لا تحصی کثیرة طرفه تر آنکه در دنیا و دین بی تذلیل باشند و حال آنکه حکم باسلام ایشان نموده اند

روز قیامت که دار الجزا است رسوائی آنها با وصف کفر مقرری شان در آن وقت روا ندارند و اگر با اینهمه
جلالت شان و رفعت این بزرگان بر حال خود باشد عجب نیست که اینها نزد جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بجهت قرب
منزلت و جلالت قدر و رفع ذکر لیاقت خلافت هم داشته باشند کما هو فی الواقع کذلک حیرت دیگر آنکه محبت و معرفت
خاتم نبوت را درباره شخصی علی الاطلاق موجب ایقان و کمال اسلام او در بحث امامت نیندازند و افضلیت و خلافت
مرتضوی از آن ثابت کنند چنانچه شیخ شهید علی بارو بی الجالسی فی حسامه در بعضی از رسایل خویش میگوید که معلوم
است اینکه محبت جناب حق سبحانه و تعالی نسبت بندگان از قبیل محبت مخلوقی به مخلوق دیگر از ره گذر
مشتهیات نفس باشد نیست بلکه بنا بر استحقاق و اتصاف محبوب بصفات کمالیه است و هرگاه کسی احب خلق
خدا باشد متصف بکمالات صوری و معنوی بلا شبهه خواهد بود الی آخر تقریره و قرب و منزلت خلفای راشدین را از
خرافات اعتقاد کنند فاعتبروا یا اولی الابصار و انظروا الی هفوات هولاء الکبار و لنکتف علی هذه الادلة
القاطعة القالعة تلک عشرة کاملة باقی ماند تطبیق اوصاف عشره بر زمره مقبولین کسانی که شیعیان بتفصیل تمام
بین میگوییم که همه صفات مذکوره در حق ایشان بر جا خود مثل بدیهیات اولیه ثابت است اما الصحابیه
فبیانه لا یحتاج الی دلیل و برهان و لا یتوقف علی التوضیح و البیان زیرا که فهرست امام اعظم طایفه یعنی شیخ طوسی
و کتاب ابو عمرو کشی و کتاب حسین غضائری و نقد الرجال و کتاب ابن داود و خلاصة الاقوال حضرت امام اعظم دیگر و
تلخیص الاقوال و منهج المقال و مجالس المؤمنین و بحار الانوار و همچنین دیگر کتب معتبره ایشان بلکه بیشمار دلالت بر
حصول این مرتبه برای حضرت سلمان و ابو ذر و عمار و غیرهم من المقبولین دارد بلکه ظهورش مثل آفتاب نصف
النهار هویدا و آشکار است و انشاء الله تعالی نمونه آن از کتب معتمده این قوم در حق بعضی از اینها بعد ازین منقول
خواهد شد اما رفعت منازل و کثرت فضایل پس آن نیز بر اهل السنه مخالفین از همین روی است لیکن
چند حرف در همین مقام اکتفا کنیم ملا باقر مجلسی در بحار بالخصوص در باب پنجاه و هفتم از کتاب حیاة القلوب میفرماید که
بسند معتبر منقول است که حضرت امیر المؤمنین از احوال ابو ذر غفاری سوال کردند فرمود که علوم را دانست در سینه محکم
بست که از آن چیزی بیرون نیاید پس از احوال حذیفه پرسیدند فرمود که نامهای منافقان یاد گرفت پس حال عمار را

پرسیدند فرمود که مومنی است که مملو استخوانش پر از ایمان است و فراموش کاری بود که چون بیاد وی
می آوردند زود متذکر می شد پس از حال عبد الله مسعود پرسیدند فرمود که قرآن خواند و نزد او نازل شد
گفتند خبر ده ما را از حال سلمان فارسی فرمود که دریافت علم اول و علم آخر را و او دریاست بی پایان
الی آخر الحدیث و نیز در حق حذیفه از آنجناب مرویست که اسامی منافقین را خوب میدانست و عمار فرید و وحید
الهی بود و نیز از جمله مقبولین مذکورین زید بن ارقم است که حضرت امام اعظم حلی در خلاصة الاقوال حسب
تلخیص او را از عارفین حقوق حضرت امیر المومنین و سابقین انگاشته اند و از متشیعین قرار داده که فضل
جانشینی برای عقیده سبز دیهیم در صوارم چوبین بنابر تجری و اجتهاد بلکه در سرشت زید مذکور را از جمله فساق
و فجار و اعدای حیدر کرار شمرده باشند و اگر مرادش این است که وی بنابر ارتداد و احداث بمقتضای حدیث
اظهار ارتدت الصحابة کلهم الا فلان و فلان با بند عمار از زمره معاندین اهل بیت و مخالفین ایشان محسوب شده
پس و متانت این تقریر کلامی نیست حبذا الاتفاق و نعم الوفاق المختصر محال عقل و خلاف نقل است که شیعه
مرتضوی متصف بخلوص عقیدت نزد حضرت مصطفوی مقبول نباشد نظر کنی بحدیث امالی و روایت ابن حبیب
که او را بحافظ ملقب میکنند و لوجوه شتی افتخار علیه از انداز ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم یا علی انا منک و انت منی روحک روحی و شیعتک شیعتی و اولیائک
اولیائی و غالبا مضمون روایت ابن عباس در باب صحیفه که بنگاهی محفوظ محل ... ابن بود
ذهن سامعین مستفاد باشد و از جمله ایشان بلال خادم رسول متعال است که خوبی و بزرگی و اخلاص و رسوخ او
زبان کتابهای امامیه در مسلک اول گذشت فللعبده مرة اخری در مجالس ... از فضائل و کمالات و منقبت
و از انجمله جابر بن عبد الله انصاری است که بقول ابن عقده که حضرت امام اعظم در خلاصه خود نقل آن کرده بسوی
اهل بیت منقطع بود و از انجمله حضرت عباس عم جناب افضل الناس است که حال بنده کور و دیگران نیز بمدح او
پرداخته اند و در مناقب او از زبان مخبر صادق روایتها در دفاتر مبسوط وارد و ازین باب روایت امام
اعظم طوسی است باسند معتبر از امام رضا علیه التحیة والثنا که آنحضرت صلعم فرمود که حضرت عم او در حق

عم من عباس را رعایت کنید که او بقیه پدران من است و ایضا بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده
که فرمود هر که آزار کند عباس را آزار من کرده زیرا که عم آدمی شبیه پدر او است الی غیر ذلک من الروایات التی
اوردها المجلسی فی کتابه الکبیر اعنی بحار الانوار و کتابه الصغیر اعنی حیات القلوب و جلالت امامیه در فهم اکثر حضرت
عباس را از اتقیای اصحاب در زمره سلمان و غیر او شمرده حال علمای قوم در باره رعایت حرمت آن بزرگوار
که عین حرمت مصطفی بود عنقریب بطریق اجمال و اختصار با تو خواهم گفت که این بزرگان در طیب ولادت
آنجناب نیز حرف شاید گفتگو دارند فاقول وا ویلاه و اسفی الی الله المشتکی و از آنجمله حضرت عبدالله بن عباس است
که بنص شیخ حلی و صوفی الی او از محبین مخلص و اجله تلامذه آنجناب است حیث قال فی خلاصة
الاقوال کان محب العلی علیه السلام و تلمیذه و حاله فی الجلالة و الاخلاص لامیر
المؤمنین علیه السلام اشهر من ان یخفی و از آنجمله بعضی دیگر اند که در ضمن اثبات احداث
و انطباق آن بر این بزرگان در باره تراجم شان حرف خواهم زد و حالات ابتداع و احداث
آنها بحول الله و قوته مفصلا نقل خواهم کرد بالجمله در رفعت منازل این گروه مصداق حدیث حوض السنه
علمای قوم بیشتر به پیرامون خاطر کسی نمی گردد و از اینجاست که تستری در ابرام مطاعن بحکم فاضل جاهل که
میگوید قوله صلی الله علیه و آله و سلم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم دلالت میکند بر اینکه فرشتگان
در حق آن قوم که حضرت رسول خ انتظار حال آنها در روز قیامت بکار خواهد گفت که اینها اصحاب
من اند خواهند گفت که اینها همیشه مرتد بوده اند بر پاشنه های خود ها از وقتیکه تو مفارقت کردی و این مقصود
نمی شود مگر بکسانیکه ارتداد آنها بر همه کس ظاهر نبوده باشد زیرا که کسانیکه ارتداد آنها ظاهر باشد حال آنها
بر مجلس مخفی نخواهد ماند فکیف علی النبی صلی الله علیه و سلم و نیز بکار گفتن آنحضرت صلعم لفظ اصحابی در حق آنها دلالت
میکند بر کمال قرب و خصوصیت آنها در خدمت آنحضرت صلعم کما هو الظاهر انتهی بلفظه اما بودن ایشان
محل شفاعت خاتم پیغمبران بمقام عطوفت و استعطاف سید انس و جان پس گویا از اجلاء بدیهیات است
نه جای انکار و حرف شاید لیکن مخالف و جمهور اهل مقام اینست که شفاعت ارتکاب صغایر و خوف دارد

اشاره

وشدت و نکیر اخروی بر تصریحات فاضل مجلسی در حق الیقین و غیر آن مقتضای دلالت حدیث شریف
که ذخیره شفاعت مختص برای اهل کبائر است صورت نمی بندد و ارتکاب کبائر و صدور محدثات از ایشان
در اصول کالامر و فی نیست چه ابش که تکذیب مخالف حکایت است بلا مهلت حواله قلم می شود که اما احداث
پس دلائل بسیار و براهین بیشمار بر اثبات آن قائم می توان کرد عموماً و خصوصاً اما اول پس از آنکه اجل متقدمین
ایشان سیما ابوعمرو کشی در کتاب اسماء الرجال اتباع و اشیاع او از امام باقر و صادق علیهما السلام
روایت کرده اند که تمامی اصحاب بعد از جناب رسالتمآب مرتد شدند مگر سه کس سلمان و ابوذر و مقداد و راوی
گفت که عمار را چرا ذکر نفرمودی حضرت فرمود که اندک میلی کرده بود و برگشت باز فرمود اگر کسی را
خواهی که هیچ شکی نکرده و تردد در رجوع بمتابعت مرتضی بهم نرسانیده آن مقداد است و بس و این روایت
در اکثر کتب ایشان منقول و مروی است و مضمون آن با وصف محذوف بودن لفظ ان و دلائل ثبوت
معنوی نیز پس اثر ارتداد و احداث جمیع مقبولین امامیه غیر مقداد ثابت شد و اینهم بمعرض ثبوت رسید
که ابوذر و سلمان نیز از مائلین بخلفا و تارکین برفاقت مرتضی و متردد در باره حقیقت امامت
سیدالاوصیاء و لو فی الجمله نظراً الی بعض الوجوه بودند سلمنا که نظر به بعضی از روایات شیعه مثل مقداد بوده لیکن
تنها و این تأویل بعد از ملاحظه معانی اصول احادیث مبنی اضافی در رجوع است یعنی ثبات مقداد از
نسبت بدیگران بعد از اثبات تحقیقی والا این احادیث باهم دیگر متناقض و مکذب یکدیگر خواهد بود و این خلاف
مسلک محدثین ایشانست و از اینجا معنی احادیث دیگر که در ستایش اهل بیت نزول طلق انداز در پرده تعمیه بعنوان شهادت
جلوه گر میشود که بدا بیش از بیش توسعه عبارت و رجوع اینها که ان بعد از ارتداد دست بهم داد لکه در توبه عمار و مقداد کما
عرفت ایضا غالباً نسبت بکسانیست که پس از زور و بیراه آورده اند و رسید مدلول روایات آخر از اهل بیت اطهار آن
که او در صفین بعد جنگ گشته در رکوع تشهد او بیار کشیده کما یعنی الشار الیه العلامه المجلسی رحمه الله تعالی
حق الیقین کما لا یخفی و آنچه در این کتاب مذیل قصه بیعت مرتضی و بعد مرتضی اینکه انکار حق از
و تخفیف ثانی و شنامها حواله نمود و در میان این خلافت هنگامه کار زار گرم گشته تا عید نفس

بعضهم استشهاد مرتضوی درباره حدیث تابوت و ناظر بهمین است که عمار یاسر در ارکان اربعه داخل
نبوده بلکه زبیر بود که در آن وقت برفاقتش پامی ثبات فشرده و از مطالعه بحار و ترجمه آن صریح معلوم است که
در زمره راجعین سابقین الی ساسان انصار و دیگر او را شمرده اند نه عمار یاسر را پس عجلت المتدبر معنی اصناف
محمول خواهد بود و بر معتقدات مخالفین عیان است که زبیر با وصف بودنش از اهل عقوبت و نکال و اصحاب
شمال مستثنی بوده پس اگر دیگران نیز با وجود مستثنی بودن بدار و گیر قیامت گرفتار آیند از اصول
امامیه بعید نباشد و مخفی نماند که برای اخراج عمار و ادخال زبیر در ارکان اربعه چگونه برین مقدار
بسنده کنم زیرا که نسخه سلیم که نزد فقیر حاضر است در صدر آن این حدیث از سلمان مروی است قال فلما
ان اللیل حمل علی فاطمة علی حمار و اخذ بیدی الحسن والحسین علیهما السلام
فلم یدع احدا من اهل بدر من المهاجرین ولا من الانصار الا اتاه فی منزله و ذکر حقه و دعاه
الی نصرته فما استجاب له الا اربعة و اربعون رجلا فامرهم ان یصبحوا محلقین رؤسهم
معهم سلاحهم علی ان یبایعوه علی الموت فاصبحوا لم یواف منهم الا اربعة فقلت
لسلمان من الاربعة قال انا و ابو ذر والمقداد والزبیر بن العوام این حال اکثری از
ارکان اربعه بلی مقداد بر حال خویش باقی ماند و این معنی مستبعد نیست زیرا که او ابن اسود بود و دلش مثل فولاد بل اشد
قسوة مطابق روایات ائمه امجاد کالامیر علی من نظر الی افادات الکشی هو مدار الاعتماد و از ینجاست که بنده کمترین خلاصه
نام او را درین مورد یاد نکرده پس گذارش است که شهید ثالث نور الله مرقده در همین حدیث یعنی ارتد الناس
الا فلان و فلان ... آنکه بکثرت احادیث ... و مصایب خویش افزوده حیث قال
ان من اجلاء الکشی من الصحابة من عاد ذوی القربی من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم و من عد
ما ذکره من مشاهیر الصحابة البدریة وفیت علی عهد النبی صلی الله علیه و آله وسلم المستعد
للنص الجلی فی شان امیر المؤمنین علیه السلام لا جمیع الصحابة من اکابرهم و اصاغرهم
فضلا الرابع کم علیا و فاطمة والسبطین علیهم السلام و من کان معهم من بنی هاشم

ونادر

وتابعیهم وموالیهم مع ظهور ان الکثیر لم یعتقدوا ارتدادهم فبقیت الطائفة الکثیرة
التی لم یکونوا من مشاهیر الصحابة المستمعین للنص سالمین عن شبهة الارتداد الیهم و
ان دخلوا فی تابعیة المرتدین لاشتباه الامر علیهم انتهی تمام محرّفاته پس اگر تخصیصات این
متصری شیعه را که در نفس الامر مخالف روایت مسعود عیاشی از امام محمد باقر علیه السلام ست زیرا که اعتراف
باقر مجلسی در بحار معنی آن خبر این نیست که همه کس از رجال اهلبیت و اصحاب را ارتداد بهم رسید مگر چار کس علی
بن ابی طالب و مقداد و سلمان و ابوذر الخ مثل شریک بارد در حیز فرض و تسلیم آریم و حضرت عباس
عقیل و فرزندان ایشان و من یلیهم من بنی هاشم را درین حدیث خارج از مبحث پنداریم باز هم کسی
صحابه از ساحت ارتداد و احداث سوای مقداد مستثنی نتواند بود زیرا که مقبولین لسانی شیعه که اسامی بعضی
از آنها قبل ازین مسطور شده باظهار اکابر ایشان از ملازمین صحبت اشرف البریه و خواص آنجناب بوده فی عهد
دو در عهد آنحضرت و استماع اینها نصوص جلیه مرتضوی را بنزدیکی [illegible] بر السنه امامیه ثبت است و در صدر این
فصل بالاجمال حال ارتداد و احداث ایشان دریافتی اکنون مفصلاً احداث این صحابه کبار را از احادیث روات
و غیره بنحو ترین وجه باثبات می رسانم باز خود را بسوی احداث حضرت عباس و امثال ایشان بالخصوص من اهل
تشیعین متوجه می گردانم بلکه بعضی از احادیث که بر کمال طهارت و طیب ولادت ایشان در طریق امامیه
غلط گفتم در اصح الکتب قبل القرآن لاالت وارد بر طریق سیما دسابق وارد میکنیم تا دریافت شود که احادیث
رفضه در باره بزرگان اشرف المخلوقات بر چه نهج وارد است و بایشان چه عیوب فاکهها علما طایفه را اف فی
و نسبت داده از العرش عظیم می رسانند و بدعوی مزید ولای اهل بیت و منتسبین ایشان کردن فی فرزند
پس چون آنکه ارتداد بهر دو معنی یعنی بر گشتن از دین اسلام و منحرف شدن از کمال ایمان و تبدیل اخلاق
حسنه سیئه نمودن الی غیر ذلک من العبارت صادق می آید و هرگاه بتصریح میرزا محمد کشمیری در ترجمه دیگر
بزرگان از معاصرین امامیه اول مراد نیست لامحاله ثانی متعین خواهد بود و بعضی سبب نجابی معلوم می شود که
اصحاب مذکورین اگرچه در ربقه اسلام از ایمان را از دست ندادند و در کفر و ارتداد و شرک نیفتادند مگر از

کمال اسلام و ایمان و اخلاص و رسوخ بهره بدست نداشتند عبارت کتاب مذکور که دلالت بر بدنامی
مسطور دارد قبل ازین در مسلک اول گذشته تازه اینکه کشمیری مذکور در جای دیگر از کتاب مسطور می‌نویسد که
روایت کشی از سلیم بن قیس الهلالی ان الصحابة ارتدوا بعد النبی بر تقدیر صحت قدحی نمیکند بچند وجه اولاً آنکه مراد از
ارتداد درین روایت که موید باخبار مخبر صادق است وقوع ارتداد از صحابه چنانچه در صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر
صحاح سته و غیر آن مرویست و چند حدیث ازان سابقاً مذکور شده اعم است از ارتداد دینی و ارتداد در اعمال و افعال
صالحه محصل معنی روایت این است که بعد از ارتحال آنحضرت بعضی از صحابه از دین برگشته انکار بعضی از ضروریات
دین اسلام نمودند و بعضی از شیوه اخلاق و ملکات حمیده و خصال و صفات پسندیده و افعال حسنه و اعمال صالحه
و خلوص محبت اهل بیت رسالت که بفحوای قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی اجر رسالت است و از دیگر
کردار ستوده و اطوار محموده که در عهد کرامت مهد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بران مفطور و مجبول بودند
برگشتند و انواع فتنه و فساد و ظلم و عدوان و بغی و عناد و جور و تعدی و طغیان صدور یافته نیکوئی و بر و
احسان که در حق کافه رعایا ممدوح و محمود است در حق اهل بیت نبوت ترک کرده غصب حق حضرت و هر و انجانیده
خاطر عاطر بضعه حضرت خیر الوری از بعضی بوقوع آمده چنانچه صحاح سته و کتب سیر و تواریخ بآن ناطق است
و انکار وقوع ارتداد باین معنی مکابره صریحه است انتهی کلامه بعینه اقدم سرین که برگردیدن از کمال
ایمان و اخلاص و تبدیل اخلاق جمیله باخلاق رذیله و حسنه بسیئه که از تقدم لیکن اما سبب صدور یافتن تا کما عز
و ستعرفه انشاء الله تعالی آیا بجهت تبدیل اسوه خلفای ثلثه و معلول طمع زخارف دنیا بوده یا چیز دیگر اگر
مراد اول است پس حد ایشان زبانی مخالفین ثابت شد و ذلک عین المطلوب و اگر مراد چیز دیگر
است بیانش نموده خصم [illegible] فخر الانام میگوید که معین همین امر اول است و برین دعوی قطع نظر
از انچه مولف جابجا تصریح نموده که از صحابه بجز از عذر بیوفائی در باره خلافت اهل بیت چیز [illegible] نیامده
دلائل بسیار انشاء الله بیان کرده در مقام بر آید و دلیل کفا ناهم صاحب نهج المقال از حضرت ابو جعفر
[illegible] السلام [illegible] روایت نموده که مهاجرین و انصار [illegible] دیگر [illegible] و جناب [illegible] مقصود آمدند و گفتند که

بخدا سوگند میخوریم که تو امیر مومنان هستی و خلافت بلافصل ترا سزاوار است دست خود را دراز کن تا
بیعت کنیم حضرت امیر فرمود اگر در این سخن راست میگوئید پس فردا صبح نزد من سر تراشیده بیائید جهاد نمائیم
تا با مخالفین جهاد کنیم پس امیر المومنین و سلمان و مقداد و ابوذر سر تراشیده آمدند و دیگر کسی سر تراشیده نیامد پس باز دیگر
شرف حضور یافتند امیر المومنین همان فرمود که در روز اول ارشاد کرده بود با تخلف بکار بردند را و می گفت پس عمار
در زمره ان بود امام فرمود که بعد ازین سه روز همراه امیر المومنین قتال کرد و مستبصر شده لیکن سر تراشیده پس معلوم
شد که قلوب ایشان مستبصر از عدم تخلف و هم حتی عمار بن یاسر بجانب خدا ساید و هو المطلوب و از تمام مقام ایشان ظاهر
که حضرت عمار یاسر چنان در لجه بحر محیط غفلت مستغرق شد که بعد از سالها دراز بیدار گردید و وقت خروج حضرت
امیر المومنین اتفاق بعسکرین در صفین هشیار شد و بساحل نجات رسید تا بدیگران که از سر تا قدم ملوث از ایمان
نبودند یعنی این صنف با ایشان در غایت مروت نیست چه رسد و بخیال بنده اول الخلیفه چنان منکر بود که سلمان
حضرت سلمان و ابوذر بر ... بوده ... شرف حضور یافته باشند پس عمار ... تفصیل حال ایشان ازین
در مقام اتی بعضی از دلائل مستمر خواهیم کرد لیکن بمطالعه روایات کتاب اختصاص ... و تحشم استدلال
باقی نگذاشته زیرا که مصنف آن از عمرو بن ثابت روایت مینماید قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم لما قبض ارتد الناس علی اعقابهم کفارا الا ثلثة
سلمان و المقداد و ابو ذر الغفاری و انه لما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله جاء
اربعون رجلا الی علی بن ابی طالب علیه السلام فقالوا لا والله لا نعطی احدا طاعة
بعدك ابدا قال و لم قالوا سمعنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فیك یوم غدیر قال و
تفعلون قالوا نعم قال فاتونی غدا محلقین فما اتاه الا هؤلاء الثلثة قال و جاءه عمار بن یاسر بعد
الظهر فضرب یده علی صدره ثم قال له ما آن لك ان تستیقظ من نومة الغفلة ارجعوا فلا حاجة لی فیکم
انتم لم تطیعونی فی حلق الراس فکیف تطیعونی فی قتال جبال الحدید فلا حاجة لی فیکم
ازین روایت صحیح معلوم شد که هر چند حضرت عمار روز سوم ... بعد وقت ظهر حاضر شد لیکن ...

بروقت مطلب نبود مجلسیت وعدم تشبث هر دو برابر افتاد وازینجاست که جناب امیر المومنین و اولاد طیبین
وطاهرین او عمار را از متخلفین شمرده اند اکنون روایتی دیگر ازین کتاب هم از امام بحق ناطق جعفر صادق
علیه السلام درباره ابوذر و سلمان بتوجه تام و اصغاء الکلام باید شنید و باید دید که دلالت بر رجوع
اقل البرایا دارد یا نه عن ابن عیسى رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام قال سلمان کان
منه الى ارتفاع النهار فعاقبه الله ان وجئ فی عنقه حتى صيرت كهيئة السلعة حمراء وابوذر
منه الى وقت الظهر فعاقبه الله الى ان سلط عليه عثمان حتى حمله على قتب واكل لحم
أليتيه وطرده عن جوار رسول الله صلى الله عليه وسلم فاما الذي لم يتغير منذ
قبض رسول الله صلى الله عليه واله حتى فارق الدنيا طرفة عين فالمقداد بن الاسود لم يزل
قائما قابضا على قائم السيف عيناه في عيني امير المؤمنين ينتظر متى يأمره يعنی سلمان
وقتی بخدمت امیر حاضر شد که آفتاب بلند شده بود و وقت چاشت آخر شده پس او را منتقم حقیقی در دنیا نمود
عذاب خود آشنا کرد که گردنش از لگد اعوان انصار خلفا بلکه قفا فلک بخش گردید تا آنکه شکل طوق نشانی پیدا
والبوذر غفار تا وقت نماز پیشین متحد الجناب در رسید هرچند دنیا را انجرار نیست مگر ابوذر شجاع براینهم در عالم
بیاد افراه رسانید و عثمان را برو مسلط گردانید تا برشتر برهنه تند رفتار سوارش کردند حتی که سرینهای او مجروح
گشت و بقول صفا ثبات الحق گوشت رانهایش هم بخیت علاوه از جوار حضرت سید الابرار او را آواره کردند [illegible]
افگندند که العض قریبی نزد او بود بلی مقداد بحالت اصلی نزد امیر حاضر بود شمشیر بدست گرفته
و چشمها خود را بچشم مبارکش دوخته تا در جهاد و چه حکم فرماید و کدام وقت در مضمار و برد و ائل اعتساف لفظ
هل من مبارز بر زبان مقدس جاری نماید و این هر دو حدیث در بحار نیز در مقام تنزل در روایت احیا
و عدم تغیر و تبدل مقداد مذکور است فلیتنبه له طالبا در روایت و احداث ابوذر و سلمان تا هنوز تا
پاس کدام حالت منتظره و کدام هم و تردد باقی است تا کمترین انام اطلاع و قمع ماده آن متوجه شود و از روایات
اخبار صحیح دریافت میتوان کرد که این بزرگان مجرد و قاسر در کائنات درباره جناب

مرتضوی مصدر تغییر و تبدیل گردیدند و بی ارتکاب تکلف و مجاز فرعونی مولف شدند فارقتهم الشیاطین و
وانیهم از پیغامبر بثبوت پیوست که مهر ستم حقیقی در خلافت عثمانی بحال ابوذر صدیق امامیه متوجه شده و هر چه
بوی رسیده از خدا رسیده حضرت اتنا عشریه در بشارت طاعن فی ذی النورین که تعلق بواقعه ابوذر دارد بر اصول و ایات
خویش سر مجادله با حکیم مطلق و اراده عداوت با حضرت امیر خلیفه برحق بر دارند و معظم کلمات ایشان در بنای
منتفی بر زاز جائی و با فدرا ایست الحمد لله علی ذلک شعر عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد خمیر مایه دکان
شیشه گر سنگ است ای معاشر منصفین احداث واقعی مقبولین اهل التشیع تماشا کردنی است
که روز غدیر نص قطعی بر خلافت بلافصل امیر کبیر بگوش خود شنیدند و واقعه غدیر را با هزاران معجزات و کرامات
و دیگر نصوص قطعیه خلافت مرتضوی را شب و روز برزعم شیعه بچشم خود دیدند و اعتقاد راسخ با تلقین سرشتی شنیدند
و تا زندگی جناب خاتم النبیین بر آن عقیدت ثابت قرار ورزیدند و بعد وفات سرور عالم قلوب ایشان منحرف
شد و سالک راه مخالفت مرتضوی گردیدند و حقوق واجبه آنجناب را یکسر فراموش نمودند و دعای پیغمبر صلی الله علیه
آله و سلم را که واخذل من خذله است بر خود منطبق فرمودند ریب تر دو این امور از امور محدثه منکره بود و از
البته ابداع و احداث را باید گفت نه انجاز خلفای راشدین لیکن اصول متشیعین چیدو ریافته که بهر صورت معنی اعادت
و نبالش نمی گذارد کما سبق تقریره و مخفی نماند که هرگاه متبصری در هر سه روایت اختصاص و منهج
المقال با ترک غور و امعان ملاحظه نماید البته تطبیق این قصص مختلفه و روایات جداگانه باین طور برگزیند که نفی
تخلف از عمار یاسر و دیگر مهاجرین بر حقیقت و معنی خویش محمول است همچنین اثبات آن برای سلمان و ابوذر
و مقداد لیکن فرق درین مهاجرین و عمار یاسر باعتبار تعبیر این قدر است که او سرنه تراشید ولی بظاهر حاضر
بخلاف اینها که سر تراشیدند و نه حاضر شدند لیکن بخبر مقداد احدی از ابوذر و سلمان بر وقت موعود حاضر
نگشت و بر عقلای عالم مخفی نیست که مقصود حضرت امیر از حکم بسر تراشیدن فقط اتمام حجت و الزام ایشان
که سلسله جهاد را حرکت میداده اند بوده نه چیزی دیگر کاش بدون تحلیق بجائی قبضه شمشیر بدست گرفته حاضر می شدند
بالجمله بهر تقدیر مخالفت مرتضوی از ایشان ظاهر شد و در وبال آن هم در دنیا و هم در آخرت گرفتار آمدند

فلا تغفل پوشیده نیست که این همه مخالفتها و احداث و بدعتها که ازین بزرگان وقوع یافت
علت آن همان نقص نبوی بود و دیگر هیچ چنانچه قبل ازین بحدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم معلوم شد و تفصیل آن
بعد ازین بفصل خواهی دانست ان شاء الله تعالی اما ثانی نخستین بمقتضای عده سابق دو سه حرف در
باب طیب ولادت حضرت عباس نیز هم باز محدثات ایشان معاذ الله بنابت کنم لیکن بلی آنکه ابوجعفر کلینی
بسند معتبر روایت کرده است از امام صادق علیه السلام که نفیله مادر عباس کنیز مادر زبیر بن عبد المطلب و
ابوطالب و عبد الله بود و عبد المطلب با او مقاربت نمود و عباس از و بهم رسید پس زبیر با عبد المطلب دعوی کرد
که این کنیز از مادر ما بمیراث رسیده است تو بی رخصت ما با او مقاربت کرده و این فرزندی که بهم رسیده
است بنده ماست پس عبد المطلب اکابر قریش را بشفاعت بنزد وی فرستاد تا آنکه زبیر راضی شد که دست
از عباس بدارد بشرطیکه نامه نوشته شود که عباس و فرزندان او در مجلسی که ما و فرزندان ما نشسته باشیم
در مجلس ننشینند و در هیچ امری با ما شریک نشوند و حصه نبرند پس باین مضمون نامه نوشتند و اکابر قریش
مهر کردند و این نامه نزد ائمه علیهم السلام بوده است حضرت صادق علیه السلام آن نامه را برای جد او دین
علی عباسی ظاهر کرده اند خدام حضرت ملا باقر بعد ذکر این روایت و استیفاء نار بمقتضای تشیع را
منک لندامه ومنک الغیره ومنک البراح ومنک المطر میخواهند که آب باشی مشغول شوند و خود
در تاویل و تسویل عبارات قدیم خود معذور ندارند منتهای سعی و بازدن ایشان در کتاب صغیر و کبیر این است
که این حدیث بسیار غریب است و چون عبد المطلب از اوصیا بوده نباید که از وی حرامی صادر شده باشد
پس محتمل است که عبد المطلب بولایت تقویم رجوع نموده باشد یا مادر زبیر کنیز را باو بخشیده باشد و زبیر
خبر از آن نداشته باشد و علی ای حال نسبت خطا بزبیر دادن آسان تر است از نسبت دادن بعبد المطلب
عبارت بر عاقل نیز هوش حق نیوش پوشیده نیست که باجماع محدثین اخباریین احادیث روایات کلینی قطعیه
قطعی الصدور است و صحت احتجاج و استدلال باحادیث آن اصولاً و فروعاً کالشمس فی الظهور اگر بالاعتبار
مجلسی اخباری باشد پس حکم غرابت حدیث مذکور لا یلیق احتجاج نیست اشتغالی از ...

نیست علاوه ابوجعفر کلینی علامتی برای این و آن در کتاب خویش نگذاشته بلکه این کتاب را بقول ایشان
فوایدی بینند که ملا تقی مجلسی والد ملا باقر بر احادیث او می نازد بلبنیه و بین الله حجت ... این حکم غرابت من تلبیسات
النفس الاماره بحکم محض خواهد بود و چون امن اهل حق از امثال این خرافات و اعتقادات در حق حضرت عباس عم جناب اشرف الناس منزه است احتمال تقیه رواة و ائمه هداة در میان نیست چه جای آنکه
روایت معتبر از امام صادق علیه السلام باشد که در کتاب محتوم ما مو باظهار ما هو الحق بود و اگر ملا را مذکور از تصنیف
است کما یقول المعاصرون پس نیز مجال ولیست که در سند این حدیث قدح تواند کرد چه خود شرح عنوان آن
مسطور باعتبار و اعتماد آن اعتراف نموده فکیف که بعد ازین هویدا خواهد شد که خبر مذکور محفوف بالقراین ملکه
با دله قاطعه و براهین ساطعه که در صور خیالیه اکابر امامیه قرار یافته مدلل و مبرهن است پس باقی ماند آنکه حضرت عبدالمطلب از
جمله اوصیا است پس عجیب تر ازین دعوی سابق او است زیرا که هنوز وصایت حضرت ابوطالب که امامیه برای اثبات آن چه
مساعی بلیغ که بروی کار نیاورده اند بر دوام ثابت است بلکه الی الآن در ثبوت ایمان آن بزرگ بحسب روایات
اکابر امامیه مثل مشایخ کلینی و تفسیر اهل بیت و مانند آن حرف است غلط گفتم بلکه بسیاری از مرویات آنها نص قوی
کفر و شرک اوست تا بوصایت حضرت عبدالمطلب و معصوم بودن از صغیره و کبیره چه رسد در مقام ادعای فرع مکابره
عوام بلکه الد الخصام و تهمت قرار اقل الانام است یکی از روایات مشار الیها اکتفا میکنم و مبلغ کثیر را حواله بر
تتبع ماهرین می نمایم فی تفسیر القمی حدثنی ابی عن ابن ابی عمیر عن یوسف عن عمیرة و عبدالله بن سنان
و ابن ابی حمزة الثمالی قالوا سمعنا اباعبدالله جعفر بن محمد یقول لما حج رسول الله صلی
الله علیه وسلم حجة الوداع نزل بالابطح و وضعت له وسادة فجلس علیها ثم رفع یده الی السماء و
بکی بکاء شدیدا ثم قال یا رب انک وعدتنی فی ابی و امی و عمی ان لا تعذبهم بالنار قال
فاوحی الله الیه انی آلیت علی نفسی ان لا یدخل جنتی الا من شهد ان لا اله الا الله و انک عبدی
و رسولی و لکن ائت الشعب فنادهم فان اجابوک فقد وجبت لهم رحمتی فقام النبی صلی
الله علیه وسلم الی الشعب فناداهم یا ابتاه و یا اماه و یا عماه فخرجوا ینفضون التراب

عن رؤوسهم فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ألا ترون هذه الكرامة التي أكرمني
الله بها فقالوا نشهد أن لا إله إلا الله وأنك رسول الله حقاً حقاً وأن جميع ما أتيت به
من عند الله فهو الحق فقال ارجعوا إلى مضاجعكم ودخل رسول الله صلى الله عليه وسلم مكة و
قدم علي بن أبي طالب عليه السلام من اليمن فقال رسول الله صلى الله عليه وآله ألا أبشرك
يا علي فقال له أمير المؤمنين بأبي أنت وأمي لم تزل مبشراً فقال ألا ترى إلى ما رزقنا
الله تبارك وتعالى في سفرنا هذا وأخبره الخبر فقال علي عليه السلام الحمد لله بلفظه

یعنی امام صادق علیه السلام فرمود که چون گذر پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع بر قبر پدر و مادر و عم خویش افتاد گریه و زاری
بدرگاه باری تعالی فرمود و شفاعت ایشان نمود وحی آمد که من قسم خورده‌ام که کسی بی اقرار توحید و رسالت تو در
جنت نخواهد رفت ولیکن تو نزد قبور حاضر شو اگر بعد رجعت بدنیا اقرار نبوت تو کنند بر حال زار آنها رحم خواهم کرد
پس حضرت تشریف آورد و باواز بلند ایشان را دعوت کرد همه بهیئت مجموعی از قبور بیرون آمدند و اقرار توحید خدا و رسالت
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کردند و باز بسعادت نمودند چون حضرت امیر از سفر یمن بازگردید باین بشارت
مبشر شد و شکر ایزدی بجا آورد انتهی بتلخیص و دلالت این حدیث بر آنچه گفتیم اظهر من الشمس است کما لا یخفی چون حال
کفر و شرک حضرت ابوطالب از کتب معتمده قوم گوش کردی از بهر خدا چند حرف از اسلام و ایمان این بزرگ
که مخفی که بمثال عشر عشیر آنها است از طائفه اولاد فاطمه بشمار ند و بر جمهور اهل حق و [illegible] پوشیده بیان در از [illegible]
در پیرایه اختصار شنو پس اولا باید دانست که [illegible] در شرح اربعین از کلینی باسانید معتبره روایت نموده که
امام صادق علیه السلام فرمود که اسلام آورد ابوطالب بحساب جمل و عقد کرد بدست خود [illegible]
شصت و سه را یعنی [illegible] این حدیث از کتاب معانی الاخبار روایت شیخ صدوق از حسین بن روح
نقل کرده که شخصی پرسید که معنی قول حضرت عباس در برد خطاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
تم توابوطالب بحساب جمل اسلام آورد و بدست خویش عقد شصت و سه نمود چیست گفت مراد گرفتن آنکه
احد جواد یعنی خدای یگانه صاحب جود [illegible] این تاویل از بعضی افاضل [illegible]

خویش نقل کرده و بتاسیس و تایید تاویل پرداختند از مطالعهٔ آن صفا بیند که ابلهیهٔ مزوره انشا را
در بارهٔ ایمان فقط از برای تقیه از قریش بود تا معاونت جناب ختم المرسلین بخوبی تواند کرد فقیر حیرانم
که اگر از ایمان خویش جناب رسالتمآب بلکه فرزند ارجمند خود را نیز آگاه نمی نمودند کدام مضرت دینی و اخروی در ان
متصور بود آیا این بزرگان را حافظ اسرار نمی دانستند و فراوان حیرت اینست که مزید معاونت در صورت تقیه
از قریش و پیغمبر خداست یا در صورت اظهار ایمان بر آنجناب و اخفا آن از کفار مع ذلک اطمینان و تسلی خاطر شریف
هم در نیست پس معلوم شد که روایات حساب جمل و عقد ساخته و پرداخته شیخ نجدی و اتباع اوست و ادعای
تقیهٔ ابوطالب از آنحضرت هم کمتر از ان حکایت نیست که ظریفان گفته اند که مردی زید نامی مطالبه میکرد و قاضی
بطمع رشوت بمدیون آموخت که وقت مطالبه جز لفظ بلاس هیچ مگو علی روس الناس خواهم گفت که مجنون
مرفوع القلم می باشد القصه مدعی از بلاس مدعی علیه در جلوت خجل شد و خائب و خاسر باز گردید چون نوبت
دعوی قاضی بخلوت رسید آن شخص باز لفظ بلاس را تکرار کرد و در جواب او بلاس انداخت تا آنکه قاضی
مایوس شد و گفت که با من هم بلاس وجه دوم باعتراف مجلسی آنکه اشاره کرد باصبع مسبحه بکلمه
لا اله الا الله محمد رسول الله در تاییدش بروایت ابن شهر آشوب باز ندرا عقد کرده و آن اینست که چون
چون محتضر شد حضرت پیغمبر را خواند و گریست که جز غم تو غمی از دنیا نمی برم حضرت فرمود که بر او تنیم
خوف میکنی و بر نفس خود از عذاب خدا نمی ترسی پس خندید و بعقد خنصر و بنصر و عقد ابهام و وسطی نمود و
بمسبحه اشاره کرد امیر المومنین برخاست و گفت الله اکبر بخدا سوگند که هدایت یافت به برکات تو و مآل قول
حضرت جعفر نیز بان میکشد و ازین وجه که فاضل مجلسی بچشم رضا دیده صفا هویدا شد که حضرت
ابوطالب در وقت مرگ هم به بلای تقیه گرفتار بود و آنوقت نیز باشارهٔ ابجد و عقود ایمان آورد که به
حساب آن بسیاری از پیغمبران باعتراف مجلسی کما مضی ابو بسر بعمان آنکه فرو میبرند بساحل نجات میرسند
و این هر دو تاویل از جود تاویلات است که گاهی بحساب جمل فرود آورند و گاهی بحساب عقود مایل
شده اند و در حقیقت به جا نه برده اند در بارهٔ تاویلات دیگر که خود مجلسی رکاکت و سخافت آن نقل نموده

چگان توانی کرد و ازین مقامات سر معنی اسلام آن بزرگ فقط نزد اهل بیت آشکارا شد که از احاطه
در و دیوار خانه با بیرون نگذاشته کما لا یخفی آمدیم بر تاویل دیگر درباره حضرت عبد المطلب یعنی هبه کنیز و
ولایت تقویم او پس بداهت عقلیه غیر مستقیم است زیرا که مستلزم مثل همان است که مدعی سست و گواه چست
اگر ازین هر دو چیز در واقع نامی و نشانی می بود البته حضرت عبد المطلب بتطهیر ذیل خود ازین فاحشه قبیحه و اثبات طیب ولادت
فرزند دلبند خویش بیان آن می فرمود اگر زبیر قبول نمیکرد بدعا حاصل میشد والا ذمه او بحلف شرعی مشغول او نیست و
روایات دیگر که در افادات عروة المتشیعین بنظر قاصر رسیده نیز موید همین است که این خبر منشار استبداد و لیسار کشید و نزد
تمامی قریش رسید و لیکن گاهی نام این هر دو چیز تلمیحا یا تصریحا بر زبان صدق ترجمان حضرت عبد المطلب و هوا خواهان نگذشته
مع ذلک اگر در واقع معاذ الله چنین نباشد بر آوردن کاغذ مسطور و نمودنش به او و عباسی که از حضرت صادق علیه السلام
سرزده چه محل داشته باشد و قطع میراث برای حضرت عباس و فرزندانش [illegible] و تهمت فاحشه از حضرت عبد المطلب عیاذا بالله
و عدم طیب ولادت حضرت عباس حاشاه عن ذلک امکانی ندارد نعوذ بالله سیما که آبا و اجداد و امجاد اشرف المخلوقات را
در آن قبیح زنا و فاسق و مرتکب این افعال ناشایسته و نهند و در حق حضرت عباس که بعض بنوعی از آبا آنحضرت بود
چنانچه فاضل معاصر هم در تفسیر منهج السداد و لطالب الرشاد مفصلا مرقوم است که چون جناب رسالتماب صلی الله علیه
وسلم قبل از عام الفتح هم خود حضرت عباس را بمکه فرستاد که اهل آن طرف را بطرف دین حق دعوت فرماید و در آمدن
آنحضرت تاخیر شد آنجناب فرمود که ردوا علی ابی و نیز درباره او فرموده البقیة آبائی و چون ظاهر است که لفظ بقیه
از نصف همان شی می باشد لابد که حضرت عباس با وجودیکه عم آنحضرت بود داخل آبای آنحضرت باشد انتهی قدر
الحاجة من کلامه این چنین روایات را در عمده کتب دینی ایمان خویش تخریج کنند پس بر عقلای روزگار
متعجب نمانند که اگر بر اصول امامیه در باب عدم طیب ولادت آبای جناب سید المرسلین عیاذا بالله من وساوس
الشیاطین و اکثر علمای بنی هاشم و علویین بلکه سادات فاطمیین بلکه انبیا و مرسلین قبل و قال کنم کتابی
بالاستقلال باید نوشت ناچار در اینجا بر قاعده کلیه بر تمامی جزئیات خویش نشیند و بر هر فرد خود انطباق
گیرند اشعار نمائم من بعد چند از احادیث که اصل این اصل است بشمارم آنگاه توضیحا للمرام چند

اشال را بایجاز تمام در معرض بیان آرم لیکن بدانکه قانون موعود که ارباب بغض برای ناصبیت اکابر
جنگ بران میزنند و در پرده عشاق بلند بنشید نصاب می نوازند و رگ جان اهل سماع را از زخمه حروریت چون
تار طنبور بنغمه عنقا با نوای چکاوک بشور و فریاد می آرند اینست که حضرت مجلسی و دیگر بزرگان امامیه مثل فرد کامل
علی الاطلاق و هر که لیاقت بنا تمش داشته باشد باحادیث مزعومه خود هم باثبات رسانیده اند که
عداوت اهلبیت علیهم السلام دلیل عدم طیب ولادت شخص می باشد چنانچه از علل الشرائع و بحار الانوار هویدا
و آشکار است و قاضی نور الله شوستری در امثال این مقامات بذل خرافات کتاب مجالس کفر شعر
محبت مروان مجوز سب پدری * که دست خیر گرفته است یا در او * و دیگر اعلام ایشان مضامین دیگر
آورده اند که نقل آن خالی از تطویل نیست و چون ناصبیت حضرت عباس و فرزندانش و حضرت عقیل و دیگر بنی
هاشم مختصرا از کتب امامیه ثابت ساختم پس بر همکس این هم عیان گردید که روایت کلینی در باب فسق و فجور
حضرت عبد المطلب و عدم طیب ولادت حضرت عباس معاذ الله بر جا خود به براهین قاطعه مزعومه امامیه ثابت
از دست و بازوی مجلسی کار بس نمی آید و دست او تا دامن مدعا نمی رسد و ایضا بمعرض وضوح انجامید که هرگاه
آبای کرام سرور انام و اولاد امجاد و سلاله خاندان ختم نبوت و اصطفا و خلاصه دودمان صفوت و ارتضا
چنین و چنان باشند بیچاره ابوبکر و عمر و عثمان و اتباع و اشیاع ایشان که می رسد اکنون بعضی
از احادیث مشار الیها باید دید و بغور معان بمیزان عقل و فراست باید سنجید که دال بر مدعای
مذکور است یا نه فی المحاسن عن عبد الله بن الصلت عن ابی عبد الله عن انس بن مالک ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان ذات یوم جالسا علی باب الدار ومعه علی بن ابی طالب اذ
اقبل شیخ فسلم علی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم انصرف فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لعلی اتعرف الشیخ فقال له علی ما اعرفه فقال هذا ابلیس فقال علی لو علمت یا
رسول الله لضربته ضربة بالسیف فخلصت امتک منه قال فانصرف ابلیس الی
علی فقال له ظلمتنی یا ابا الحسن اما سمعت قول الله عز وجل وشارکهم فی الاموال والاولاد فوالله

ما شركت احدا احبك فى امه ونزيد ذلك بيانا وتفسيرا ما روى صا و فهم فى
العيون عن على بن ابيطالب عليه السلام قال كنت جالسا عند باب الكعبة واذا شيخ
محدودب قد سقط حاجباه على عينيه من شدة الكبر فى يده عكازة على راسه برنس
احمر وعليه مدرعة من الشعر فدنا الى النبى صلى الله عليه وسلم مسندا ظهره بالكعبة فقال
يا رسول الله ادع لى بالمغفرة فقال النبى صلى الله عليه وسلم خاب سعيك يا شيخ وضل عملك
فلما ولى الشيخ قال لى يا ابا الحسن اتعرفه قلت اللهم لا قال ذاك اللعين ابليس قال
على عليه السلام فعدوت خلفه حتى لحقته وصرعته الارض وجلست على صدره ووضعت
يدى فى حلقه لاخنقه فقال لا تفعل يا ابا الحسن فانى من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم
والله يا على انى لاحبك وما ابغضك احد الا شركت اباه فى امه فصار ولد زنا
فضحكت وخليت سبيله انتهى بلفظه ازين احاديث معلوم ومفهوم شد كه هر مبغض آنجناب است و از محبت
واطاعت وى بهره نيست نطفه شيطان و ولد الحرام است و سيد على نقى در حواشى علل الشرايع در توجيه عدم دخول ولد الزنا
بهشت ميفرمايد و نيز مقرر است كه ولد الزنا محب اهلبيت نباشد و خالى باشد چگونه در آيد انتهى ابن بخشى جائيكه در حق فاروق بودن
امير المومنين در شرح حديث انا الفاروق الاكبر وارد است بيان كرده از انجا هم واضح ميگردد كه حضرت امير فرق كننده است
در ولد زنا بودن شخص و ولد حلال بودن و ملا باقر مجلسى در كتاب حلية المتقين از حضرت امام باقر ع آورده كه آنجناب فرمود كه دشمن ما اهل
بيت نميگردد مگر كسيكه ولد الزنا باشد يا در حيض يا در حيض بار حامله شده باشد و نيز در حديث ديگر از آن امام نامور روايت كرده كه رسول خدا
خبر ميتوان دانست كه كسى شريك شيطان شده است فرمود هر كه ما را دوست ندارد شيطان در نطفه او شريك شده است هر كه دشمن ما باشد شيطان
در وى شريك است انتهى مجلسى و اگر كتاب السنية شهرت و افاضه نمايد بلكه تواتر معنوى احاديث مى رسد چنانكه شيخ صدوق در علل
الشرايع از امام صادق روايت نموده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احبنا اهل البيت فليحمد الله
على اول النعم قيل وما اول النعم قال طيب الولادة ولا يحبنا الا مومن طابت ولادته و شيخ طبرسى در
احتجاج از حضرت نبوى روايت آورده كه فرمود يا على دوست ندارد ترا مگر كسيكه ولادتش نيكو و پاكيزه باشد و دشمن نميدارد ترا مگر كسيكه ولادت

دیده باشد و قاضی رطب اللسان در مصائب خویش جائیکه صاحب نواقض امامیه طعن کرده که ابوجعفر طوسی
در مصابیح و دیگر اکابر امامیه در زیارت امام حسین روایت میکنند که برای ثواب صد هزار نبی است این سخن میگوید
هذا الفصل یکشف عن نصبه و عداوته لاهل البیت علیهم السلام و یوضح عن سرما
روی عن الصادق علیه السلام انه قال لا یبغضنا الا مخنث او ولد زنا او ولد حیض بعد
ازین قاضی مذکور مذهب اهل البیت معمور است او سبب دشنام و لعن و تبرا ثابت خصوصا گوشید کما لا یخفی علی ناظر باید
ازین روایات حال طائفه شیعه که بصیر حال از جمیع این عیوب خصوصا از مخنث بودن بر خلاف تجربه با هر مجهول
فانهم یقولون فیها ما افاد و جاد الشیخ البهائی فی وارد ایاه شعر لها مرفوعة للفاعلین
بابها مفتوحة للداخلین باکره میباشد مانند نجوم در روشن شد و اگر خصال صدوق را از صندوق
بر دارند مختصر خواهد شد که در تطهیر اذیال شیعه احادیث عجیبه پیدا می نماید و لیکن درباره معصومین اگر چه
کسب و بین ایمان خویش شد بکار دیگران روایت بکنند هیچ مسلمانی را یارای و کران نیست بنا بر ضرورت
بارهٔ ازان در روایات صحیح مجتهد جالسی که از جهت ناصبیت اندیشی با دیدن این و یاد شده آورده هم لا یخفی
علی من طالعه با اینهمه کسانیکه در باب صحابه کرام مکائد عجیبه مجید و جال و مخجل ابلیس در صندوق خویش نگاه داشته
اعاذنا الله عن ذلک هرگاه بدین چند روایت ملاحظه کرده حالیا بعضی از روایات که دلالت
رغبت و فریفتگی حضرت عباس و عقیل برادر حضرت امیر بر بنای خلفای ثلثه و ترک بیعت مورد لفظ عذر و
عداوت و بغض ایشان با جمله اهل البیت تشریف نمودند بر دشته باشد باید شنید ثقة المحدثین طائفه بسند حسن روایت
کرده و مجلسی در حیات القلوب ترجمه آن نموده که سدیر از حضرت امام محمد باقر العلوم پرسید که کجا بود غیرت و کثرت
و شوکت بنی هاشم که حضرت امیر المومنین بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از ابوبکر و عمر و سایر منافقان
مغلوب گردید حضرت فرمود که از بنی هاشم که مانده بود جعفر و حمزه که در غایت ایمان و یقین از سابقین اولین بودند
و بعالم بقا رحلت کرده بودند و دو ضعیف الیقین و ذلیل النفس تازه مسلمان شده بودند عباس و عقیل الشانرا در جنگ بدر
اسیر کرده بودند و آزاد کرده ایمان ایشان ضعیف بود قسم یاد میکنم که اگر حمزه و جعفر حاضر می بودند در آن زمان ابوبکر و عمر یارا

آن نداشتند که حق امیر المؤمنین را غصب کنند و اگر سعی میکردند البته ایشان را می کشتند انتهی از
منطوق این حدیث مفهوم میشود که عباس و عقیل هر دو محکوم نفس اماره بودند و بجهت طمع دنیوی در کاسه لیسان خلفا
منسلک شده بودند و در باب خلافت امیر تصدیق و انحصار امامت بذات عالی صفاتش اعتقاد نمی داشتند و لهذا اخبار ائمه
ایشان را از محبان خویش ندانسته بخلیفین جاهلین تعبیر نموده و وقتیکه حضرت عباس گفت امد دید که هرگز بر آن اعتماد
نفرموده و بر اصول امامیه دانسته که از قلب صمیم نیست و اگر حمزه و جعفر که ایمان خالص و یقین کامل داشتند زنده
می بودند مجال غصب خلافت مخالفین را بهم نمیرسید بالجمله ضعف ایمان و ذلت نفس عباس بن عبد المطلب از وفات پیغمبر صلی الله
علیه و سلم است نه در زندگی آنجناب لاجرم با آن مناقب او بر زبان مخبر صادق که آزار عباس آزار من است و او مثل
پدر منست حرمت او را رعایت کنید و تعظیم و توقیر او بجا آرید معنی ندارد و ظاهر است که اگر سقوط این همه مناقب محض قرابت
باشد مناقب حضرت امیر و حسنین و امثال ایشان نیز از محل اعتماد ساقط خواهد بود و از درجه اعتبار باطل پس اصح گشت
که مراد از ضعف یقین و ذلت نفس همین میل قلبی ایشان بجانب خلفا و ناصبیت و عداوت ایشان با اهل بیت سید انبیا
است و اگر برین دلیل قناعت نکنی و گوش بر اول این مکابره و مجادله نمی نهی دلائل دیگر بر عداوت و ناصبیت این
بزرگان پیش خود دارم از انجمله روایت استاد کلینی است از حضرت سید الساجدین امام زین العابدین که در حق عبد الله
پدرش عباس این آیت نازل شد که وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا یعنی هر که در
دنیا کور است و راه حق را نمی بیند پس او در آخرت کورتر است از دنیا و راه بهشت گم کرده تر است انتهی ترجمة الآية الکریمة علی لسان
صاحب حیاة القلوب پس اگر مراد از کوری این پدر و پسر معاذ الله ترک موافقت امیر تصدیق و میل بجانب خلفا یعنی ناصبیت باشد
فذاک هو المدعا و اگر چیز دیگر باشد مثل انکار توحید یا نبوت یا معاد یا فسق و فجور پس واجب است که اهل خصومت تصریح بیان آن پرداخته
و در مقام مناظره اظهار آن نمایند و از عهده آن برآیند و سوید امر اول است آنچه در مسلک اول اشاره بآن رفته و آن روایت نیز از استاد ابو جعفر
کلینی است و تفسیر این آیت بالفاظها هذه عن ابی جعفر قال قال امیر المؤمنین بعد وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم في
المسجد والناس مجتمعون بصوت عال الذين كفروا وصدوا عن سبيل الله اضل اعمالهم فقال
قال له ابن عباس يا ابا الحسن لم قلت ما قلت قال قرأت شيئا من القرآن قال لقد قلته لامر

قال نعم إن الله يقول في كتابه وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا فتشهد على رسول الله أنه استخلف أبا بكر قال لا ما سمعت رسول الله أوصى إلا إليك قال فهلا بايعني قال اجتمع الناس على أبي بكر فكنت منهم فقال أمير المؤمنين كما اجتمع أهل العجل على العجل هٰهنا فتنتم ومثلكم كمثل الذي استوقد نارا فلما أضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم الآية واین حدیث نص است در آنکه عبد الله بن عباس از گوساله پرستان بود واحد از شیعیان امام اعظم علی نباشد او باین معنی قائل نیست که حضرت عباس از شیعیان مرتضی باشد و فرزند ایشان عبد الله مذکور از اعوان و انصار خلفا و از انجمله روایت قاضی نور الله شوشتری است در مجالس المؤمنین که صریح ظلم و حق تلفی جناب امیر از حضرت عباس متضمنه عقد ام کلثوم با خلیفه ثانی صادر شد و از نجاست که قاضی مذکور بعد از ایراد این قصه می نویسد که ظاهرا او سطه و کالت فضولی امثال آن حضرت امیر عباس را مانند دیگر یاران قدما خود راسخ در محبت و اخلاص نمیدانسته اند چنانکه سابقا در احوال الشهید مذکور شد آنحضرت علیه السلام از عباس و عقیل بحلیفین جافیین تعبیر فرموده اند انتهی بلفظه از اینجا ثبوت رسید که مرتبه حضرت عباس در محبت و اخلاص کمتر از ابوذر و عمار و مانند ایشان است که فرد اماسهم بارکان او تاد و یاران قدما معتبر میشوند اکنون در احداث او ناصبیت این بزرگ و میل او بسوی خلفا و ترک حقوق اهل بیت مصطفی و شرکت او در ظلمهای ایشان حتی غصب ام کلثوم و گوساله پرستی کدام شک و شبهه بر اصول شیعه باقی ماند انصاف باید کرد که اگر کسی دختر کسی را غصب کند یا شریک غاصب گردد و دشمن او می باشد یا از اینجا حال الفضل واحد حضرت عباس که در غصب طرفدار عمر بود و فلذه کبد رسول الله صادق صدوق و خاتمه حدیث مشهور کلینی که از نذکار شن ارتعاد جگر رو میدهد گردانیدن باین نمود و اگر بر احوال عبد الله فرزند ارشد او انتقسیم روایات که صریح دلالت بر ناصبیت او دارد ذکر کنیم دفاتر طویله وفا نمیکند و کتابی ضخیم فقط در این باب تصنیف کرده شود اما عقیل پس حال عدم رسوخ و اخلاص نیز از اینجا واضح است و قصه ترک رفاقت حضرت امیر و کاسه لیسی برفاقت معاویه بن ابی سفیان که کار او از مخالفت امیر در گذشته بمحاربه پیوسته است طمع عقیل بر آتش و بلا و مثل طشتی است از بام افتاده یا آفتابی قدم بر خط استوا نهاده از اعتقادا صدق طایفه جنان واضح می شود که عقیل با وصف عقل و تمیز در عین طفلی حضرت امیر نیز حسد و عداوت مضمر بلکه مظهر داشت و اضح

ظلم بر آنجناب بلیغ بود حتی که چون بمرض رمد گرفتار میشدند و میخواستند که دوا در چشمش افشانند میگفت که اول
در چشم علی باید افشاند پس در چشم مبارکش دوا می انداختند لیکن آنکه رمدی داشته باشد عبارت حدیث مرتضوی در ینا
اینست مازلت مظلوما منذ ولدتنی امی حتی ان عقیلا کان یصیبه رمد فیقول لا تذرونی
حتی تذروا علیا فیذرونی وما بی رمد چون برین چند سطر اطلاع دست داد بایست لوازم آن برای
حضرت عباس و عقیل معاذ الله حصول آن عین مزید ولای اهل بیت به ثبوت رسید اکنون اهمیه دیگر بر طعن با زنگه در
صدد تقریر فقره بین که اکثری از اولاد و اخوان امیر که اغصان یک اصل و اوراق یک فرع بودند و نسبت محکم محمدی
و دوکی در حضرت اوصیاء داشتند بر حصول امامت سعایتهای این بزرگان پیش خلفای جور کرده باعث شهادت
گردیده اند یا سلب نعمت جاودانی یعنی منزلت امامت را ازین طیبین و طاهرین قصد کرده پس غبار حصر بکبار رفضا
منفصله بالنقد الخلو بعد جمیع احادیث موضوعه شیعه بلند شده بود که دوست دارد اهل بیت را کسی با بود یا ولد الحرام
ولد الحیض باشد و دشمن ایشان بالضرورت خارج ازین شقوق نیست کجایند سدکمانی که وبال و نکال معصیت اول بر سر مولود
افتاد و علت این علت مطابق صورت خیالیه کالاباء میدیده کابوح من البحار وغیره جز نصب و بستن جز قرار بافت ولکن از قتال
ثانی و ثالث چگونه باین فرزند منسوب خواهد شد صاف تقصیر و انتقام عادل حقیقی است بشقی لا آخرین اند که دریده اذعا
محبت چندی از اهل بیت خاتم الانبیاء از ذیال معصومین را باین لوث ملوث کند حالیا دو سه تا ازیشان را تو گویم و مبلغ کثیر و تفصیح و
اشتهار استبعاد و اگذارم پس بیان کار ها ذلک الله وایاها عن المتشیعین که از انجمله زید بن حسن بن علی بن ابی طالب است که در نسب
قوم از بعربی دو بار در حالش چنان ضبط کرده اند که او باعث شهادت امام محمد باقر علیه السلام شد مجلسی در تذکرة الائمه نوشته
که زید با حضرت بسیار حسد ادا و حیله ها کرد و کار و کشید و نوبت بمحبت و قاضی رسانید و آخر نزد هشام عبد الملک بالکار امام رفت و او را
سم داده شهید گردانید با برادران بسر گردید و از انجمله عبد الله بسر اپلی امام جعفر صادق است بروایت همین مجلسی درین کتاب و
بحکایت اتباع و منسوبان حالش در کتب دیگر او بر خلاف پدر بزرگوار خویش باکثر چیز ما میل و شهوت و میل با بود از نیستات و در افطح
میگفتند و فطحیه فرقه از فرق شیعه باو منسوب اند و در ایام امام صادق علیه السلام با طائفه حشو جمعه و محسوو
می شد و قیل قلبی بمذهب جهمیه و شیعی با خود دعوی امامت کرد انتهی و قبل ازین با صول شیعه ثابت کرده

ام چنانکه دانی که هرکه غیر از ائمه اثنا عشر دعوی امامت برای خود کند گو علوی فاطمی باشد بشهادت
تفسیر قمی رئیس نواصب است و مخلد فی النار است لوازم و عوارض این منصب درین ماده خاص با عبد اصادق
مصدوق و مادر بکرمه عبد الله که پسر سید چنانچه در اول پیشان حسن مجتبی و مادر مطهر زید و تفصیل اجمال هرگز از اهل
حق ادرا نمی توانند شمرد و از انجمله علی بن اسمعیل بن جعفر بروایت کشی از ثقات محمد بن طالقیه کما یدل علیه تذکرة الائمه و غیره
من کتب المجلسی و محمد بن اسمعیل را درین سر دانسته بعضی از ایشان مثل ابو النصر چنانچه در کتاب عمدة الطالب که از بحار
مجلسی در کتب معتبره امامیه درباره توصیفش بهراه توصیف مصنفا این عبارت منقول است العالم النسابة
والفاضل العلامة جمال الدین المعروف بابن عنبة صاحب عمدة الطالب فی
نسب آل ابی طالب اشهر الکتب و اوثقها فی النسب بخاطر هارون رشید عباسی
متمکن گردانید که امام کاظم اراده سلب خلافت از و دارد و اموال و اسلحه جمع میکند تا کار بجایی رسید که احمد
آنجناب به هر بلا مبتلا گشتند و بروایت ابلغ دعوی کرده اند آنچه کردند و از انجمله جعفر بن علی است که هم مدعی
امامت شد چنانچه از کتاب حق الیقین و مانند آن بر می آید و هم سعادت و کلامی ناحیه مقدسه بزعم ایشان نزد
خلیفه عصر بود کما فی نزهة الکشمیر و براهین سوال و اثره قیل و قال درباره دیگر سادات حسنیه چه حسینیه که
بلاریب عند الفریقین بسیار اعتقاد امامت بخرافات شیعه نداشتند فراخ می شود کما لایخفی بر معتقد
اندکی بلیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ؛ اگر چند می بود اشقیا
که راس و رئیس آنها عبد الله سبا بود و حال او درباره گمراه کردن شیعه عنقریب از کتب معتمده ایشان
می نگارم اینهمه خرابیها در دین محدثات ابلیس لعین است برای مقلدین خویش یادگار گذاشته اند تا دیگر
کیست که اذهان اهل فراست کسوا متبادر خواهد شد طرفه تر آنکه سعی ناصبیت بیچاره باعث طرد و عکسار
اختتام نیافته بلکه اصاغر و اکابر قوم ترقی کرده بطور سلسله اجناس تا حضرت آدم صفی الله نسبت رسانیدند گاهی
از انجناب تنزل نموده مثل سلسلة الانواع تا حضرت خاتم الانبیاء میگرایند زیرا که از روایات ایشان که ماخوذ از
اصول ابجانه است ساخته و پرداخته سر آمد یهود چنان بوضوح می انجامد که در زمره انبیاء و مرسلین

اصلاً از این عیوب که بار بار تذکارش خالی از اسارت نیست منتفر شود وغیر از اولو العزم من الرسل که نسبت
اعداد ایشان بسیار انبیا است قلیل است و بحر محیط آحادی بمقتضای روایتی که از امام ابو جعفر علیه السلام
در تفسیر اهل بیت و حاشیه شیخ المشایخ و در علل الشرایع و فضایل اهل بیت رسوخ وعزم نداشتند و لهذا باین
لقب ملقب نشدند وغیر انبیا از این دولت محروم ماندند و مؤید همین معنی است روایات محمد بن حسن صفار در بصائر
حضرت ابو الابا و غیر او از زمره انبیا که ایمان بولایت ائمه نیاوردند و از احادیث دیگر که نمونه آن در این
اوراق ثبت خواهند شد بوضوح خواهد پیوست که در این اثنا هم گفتگو باقی است بلکه بعد جمع و تلفیق احادیث صحیح
و صحیح معلوم توان کرد که این بزرگان حق رسوخ و اعتقاد صمیم کما ینبغی بجا نیاوردند و خشنودند آنچه خشنودند
القصه در کتابهای اصول که اشارتی بدان کرده‌ام و بر جمهور خفا البته شیعه اکثرش پر است از عیوب کرده
بلکه الشرف ملاحظه‌شان را نیز موجود است که از آدم تا سرور آدم و بنی آدم هر که از انبیا در اعتقاد بولایت
ائمه ید روز میثاق توقف و تامل نموده در سوانح عظمی و مصایب کبری مبتلا شده و علی هذا القیاس اولیاء ایشان را
وقت بعثت هر نبی عرض کرده اند هر که توقف کرده باداش آن بقید شدید بالام روحانی و جسمانی گرفتار آمد
و این بلیه که باده تمامی فسادات اعمال بود تا آنکه نوبت بحضرت یونس رسید و او بر قوم مبعوث شد و لیکن ولایت را
قبول نکرد و ایمان نیاورد با وجود وحی الهی عیاذا بالله مانند ابلیس با عد استکبار ورزید و آنچه در آن وقت
بخطاب الهی غلط گفتم بر وحی گفت تا ش باین الفاظ میسر که قبول کردن ولایت کسیکه او را ندیده ام و
نه او صفا ش شنیده بمعنی مخصوص است تا آنکه در زندان شکم ماهی محبوس شد و در تحت الثری بمقام قارون رسید پس
در عصمت انبیا بر اصول شیعه که در جمیع کتب کلامیه ایشان بآیه کریمه لا ینال عهدی الظالمین
بر نفی خلافت خلفای ثلثه علی ما هو المشهور استدلال میکنند احتمال باقی نیست که اگر در این مقام اهل خصوص
و عناد را احتمالی باقی است همین قدر باقی است که نشان دهیم که این احادیث که مقتضایش نقض عصمت انبیا
در سلک تفصیل است کجاست و کتب معتمده وارد است یا خیر آن بجای خود این احتمال نباید از بسی روایات
از کتب معتبره شیعه بیاد دارم ولیکن در دالالاختصار نکرده روایت از ملای مجلسی صاحب بحار که جامع

این موز و اسرار تو انداز بوده وارد میکنم بگوش عبرت باید شنید میگوید که ابوحمزه ثمالی روایت کرده که روزی
عبدالله پسر عمر بخدمت امام زین العابدین آمد و گفت توئی که میگوئی که یونس را از برای این بشکم ماهی انداختند
که ولایت جدم امیر المؤمنین را بر وعرض کردند و او توقف کرد در آن حضرت گفت بلی من گفته ام مادرت بعزای
تو نشیند عبدالله گفت اگر راست میگوئی علامتی بر راستی گفتار خود بمن بنما پس حضرت فرمود تا عصابه
بر دیده من و او بستند و بعد از ساعتی فرمود که چشمهای خود را بگشائید چون دیده های خود را گشودیم خود را
در کنار دریائی که موجهایش بلند شده بود دیدیم پس عمر گفت که ای سید من خون من بگردن تست
حضرت فرمود که اضطراب مکن که الحال علامت راستی گوئی خود بتو بنمایم پس فرمود که ای ماهی ناگاه ماهی از
دریا بیرون آمد و مانند کوه عظیم و میگفت لبیک ای ولی خدا حضرت فرمود تو کیستی گفت من ماهی یونسم ای
سید من فرمود که ما را خبر ده که قصه یونس چگونه بود ماهی گفت که ای سید حق تعالی هیچ پیغمبری مبعوث نکرده از آدم
تا جد تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم مگر آنکه ولایت شما اهل بیت را بر او عرض کرد پس هر که قبول کرد سالم ماند
و هر که اباکرد مبتلا گردید تا آنکه حق تعالی یونس را به پیغمبری مبعوث گردانید پس حق تعالی وحی کرد باو که ای
یونس قبول کن ولایت امیر المؤمنین علی و ائمه راشدین از صلب او با سخنان دیگر که باو وحی نمود یونس گفت چگونه
قبول کنم ولایت کسی را که او را ندیده ام و نمی شناسم و رفت بکنار دریا پس خدا بمن وحی فرمود که یونس را فرو
بر و استخوان او را راست مکن پس چهل روز در شکم من ماند و او را میگردانیدم در دریاها و در تاریکیها ندا میکرد
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین قبول کردم ولایت امیر المؤمنین و ائمه راشدین را
از فرزندان او پس چون ایمان آورد بولایت شما امر کرد پروردگار مرا که او را انداختم بساحل دریا پس حضرت امام
زین العابدین فرمود که ای ماهی برگرد بسوی آشیانه خود و آب از موج قرار گرفته انتهی و از عبارات صاحب مناقب مرتضوی
از جمله اما بعید اندک غور و معان بر می آید که این قسم احادیث مثل قصه التقام حوت بجهت سرتابی از ولایت
جناب مرتضوی بتقلید معلم ملکوت و نجات از انواع عقوبات بعد رجوع متواتر المعنی و مدار اثبات فضیلت ائمه
هدی است پس قول معاندین و مکابرین باطل شد و عدم لیاقت این احادیث در باب مقتدائیین

بو الهوسی و بو الفضولی خواهد بود و سخت حیرانی است که روایات مذکوره در باره افضلیت ائ
ائمه است که بهتر از نبوت و رسالت انبیا و مرسلین است بکار آید و در عقاید دیگر بکار باشد مع ذلک طریق
جدال و الزام را خود باعتراف مجتهد ایشان در کتاب مطبوع اختراع کردن و در مناظره الحق روایات ضعیفه بارده را
تجسس نمودن و الکنون همچنین مزخرفات خاطر خود را شایع فرمودن غیر از سفاهت چه چیز محصول تواند شد بعض
از روایات صحاح صریح در باب فتنه باشد که یونس علیه السلام ایمان بولایت را که از اصول خمسه بلکه اصل الاصول است بجا
قبول نداشت تا آنکه درین مصیبت گرفتار شد و از جمله روایاتیکه بر نفاق آنجناب دلیل است و بهوا از
امت لعلی و حضرت امیر حاشا ثم حاشا عن ذلک است سید سند کاشانی الجار و غیره محصلش انست که حق تعالی
عرض کرد ولایت امیر را بر آسمان و زمین پس قبول کرد هر که قبول کرد و انکار کرد هر که انکار کرد و چنانچه باید قبول
نکرد یونس انتهی چه ازین حدیث صاف بر می آید که یونس از طائفه اولی بود که بزبان و دل ولایت را قبول
کرد و نه از گروه ثانی که بزبان و دل انکار نمود بلکه از مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا الی
هؤلاء بود و همین است معنی نفاق و از جمع روایات شتی چنان سمت وضوح می یابد که اولا او انکار صریح و
استکبار قبیح بلکه اعتراض بر جناب ایزدی اختیار کرد و چون او را بند و مقام ساختند ناگزیر ولایت امیر المؤمنین
را مثل منافقین بدون شهادت قلبی قبول نمود و هرگاه در بطن ماهی از زندگی و خبر یابی باقی نماند آن
وقت باطنش باین اصل گروید و از سمک تا السماک رسید مستتر نماند که ملا باقر مجلسی که احدی من حیث التعصب
مثل او در گروه متشیعین پیدا نشده و الحق مرتبه او از فهم در گذشته حتی که اگر برای دخول و ثبوت ایشان
امامت که شنید و خلعت خروج و ناصبیت پوشند و سلم ولایت بنام او بر زبان سلطانی مسلم شود هرگز بعید
نماید بعد ازین روایات بر طریق معمول خویش که آتش زدن را کار بلند آن تقطیر افسانهای و اشتی مشغول
گشتن از عادات مستمره اوست همه شرم و حیا را یکسو گذاشته میخواهد که وبال ناصبیت را نزد عوام از جناب یونس
علیه السلام بردارد و نزد الخواص ائمه تشنیع و تقبیح از ادنی باعلی رساند هرگز خاطر کمترین نمی خواست که بذکر
آن پردازم و بقلع آن خود را متوجه سازم لیکن چون اهل خلاف جهلا و عداوة خموشی بر عجز حمل

خواهند کرد اصنع به فاستمعوا له و انصتوا باید دانست که آنچه از کتاب صغیر و کبیر شرکم لا یغادر
صغیرة ولا کبیرة الا احصیها در شان اوست در باره جمیعا و تفریقا بر می آید چنین است که اگر
منظور جناب قدس الهی از حبس یونس در بطن ماهی آن بود که مرتبه او عظیم گردد و بمنزله معراج گشت با بنا
برای او باشد و در مقام مکافات ارباب علوم و حکم از معرفت حجم صلاحیت ساختیم که بسبب بیش این بزرگ خنده زنند چه
مشیت ایزدی بآن تعلق شد که حضرت یونس علیه السلام صریح درباره ولایت امام الائمه که در زبده چنانکه مدلول حدیث سید
الساجدین است باتفاق اختیار ساخته کما هو محصل حدیث امیر المومنین فی شکنجه عقوبتی که بمثل عذاب قارون است
چنانکه خواهی دانست کشند و با اینهمه خدام ملا آن عذاب را سبب برای او معراجی بر حصول خویش قرار دهند
این خشک دماغی و ساده لوحی ویست که بنا صیبت علاجی نمی توان کرد از روح ملا استفسار باید نمود که
این معراج فی حد ذاته بود یا بنسبت بدیگران اگر شق اول اختیار کند باید گفت که این قسم معراج نصیب
فرقه نواصب این زمان باد که بعقوبت ایذا لاعترت طاهره کردن میکشند و اگر راه ثانی اختیار نماید باز
عود باید کرد که معراج مذکور آیا بنسبت بخوارج و نواصب است که خاتمه شان بر عداوت اهل بیت واقع شده
اگر قبول کند باید گفت که انا علی ذلکم من الشاهدین و اگر گوید بنسبت شیعیانست باید گفت که شما
با وصف ذوق مرارت موت و دید عذاب قبر هنوز تشنیه رستی نائل نمیشوید و اتباع و اشیاع خود را در این
ورطه می افگنید انقدر رسیده اید که مرتبه کسی که بعد از این عقوبتها ایمان بولایت ائمه آرد و ظاهر او دعان
و القائش مصداق آیه کریمه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا باشد با ایمان حضرات
متشیعین که صفت یؤمنون بالغیب خصوصا درین غیبت کبری از خواص ایشان است برابر نتوانند شد
چه جای آنکه خدای عز و جل یونس علیه السلام را زیاده بر ثواب شیعیان ثواب و کرامت فرماید این غلطی است که
بایانش بدیهیست مثل اگر نام عدل و داد بر آن نهند لا مشاحة فی الاصطلاح بر عکس نهند نام زنگی
کافور پس باقی نماند مگر آنکه معراج حضرت یونس نسبت بعقوبتهای خوارج و نواصب خواهد بود
فاعتبروا یا اولی الابصار بعد تحریر این مقام بر بعضی از عبارات کتاب شفا قاضی مرتضی

که اشارتی در مطاوی کلام بسوی آن رفته نظر افتاد چنان بذهن شد که حاجت به ترتیب این مقدمات
هم نبود خود مضامین این کتاب بعد از ادعای آنکه لقب مستطاب جناب مرتضوی یعنی لفظ امیر المؤمنین در ازل
صدور یافته بروایت کلینی آنچه در عبارات مطنبه گفته نص در معنی آنست که در هیچ نوع انسان تو سکه ایمان
صحیح شان بدرزه اعتبار تصعد نموده و در روز میثاق باین عطیه کبری مخصوص بوده جز طائفه اثنا
عشریه کسی نمیتواند شد و ذلک عین المدعا و از کتاب غایة المطلوب نیز سمت وضوح دارد که بغیر از فرقه مذکوره
کسی امامت و امامت مدعیه را پذیرفته و لیکن نظر بروایات کتاب مناقب فقیر اخبار معلوم میشود که محدثین
امامیه اختلاف درین معنی دارند که بوم و دیگر جانوران شوم مثل این فرقه مشؤم بودند یا نه بعضی از روایات نظر باول
دارد و بعضی ثانی بلکه ذاکر بودنش نیز بر اصطلاح امامیه بر می آید پس درین مقام درباره ملا مجلسی که زهر کلامش
زیاده تر از سم افعی است باید خواند شعر یار بی تو هر که را بینی بزنی ٭ با بوم که هر کجا نشینی بکنی ٭ اکنون
حدیثیکه در وصول یونس علیه السلام بمقام قارون و ملاقات این هر دو بهمدیگر مضمون آنست و بجناب
امام جعفر صادق نسبت میدهند چنانچه در بحار است بشنو که چون قارون صدای یونس که خداوندا بمحبت
انکار ولایت ظلم کردم اکنون بولایت شاه ولایت و فرزندانش بجان و دل معتقد گشتم و از سر کفر و نفاق
درگذشتم شنید از موکلین عقوبت که هر روز او را از وقت حکم خسف بقدر قامت یکمرد زیر زمین فرو می برند
مهلتی درخواست و گفت تو کیستی گفت منم یونس بنده گنهگار پس حال حضرت موسی و شدت غضبش و سرگذشت
هارون وقت قابلش و ماجرا دختر عمران خواهر حضرت موسی علیه السلام که کلثوم نامزد شده بود استفسار کرد فرمود از همها
جز نامی باقی نماند و این حکایت باعتبار آنکه قرابت معلوم و تاویل ملاهی مجلسی مشابه است قصه افیونی که
بالش در پا ها راه نمیدید در چاه افتاد و هنوز خیال اینکه در حجره خانه خود رسیدم قضا را نابینائی هم بدان بلا
گرفتار شد افیونی بانگ زد و کیست که در خانه شرفا بی اجازت بیگانه داخل شد اعمی گفت ای در خیالی
این خانه نیست بلکه چاه است افیونی گفت خیر هر چه باد اباد درست بگو که تشنه تو چیست گفت قند فروشی گفت
از بهر خدا دانگی بگیر و قند بده ٭ اجمالا تاویل معراج برای حضرت امیر [illegible] باصول [illegible]

خرافتی است که زیادت بران متخیل نیست ولیکن حقیقت اینست که ملا مجلسی را درین تاویل ظرف قدار
قارون مطمح نظر افتاد زیرا که او بسبب عجایب و غرایب نقاط طبقات زمین مشغول بلکه سیر او بسبب زیادت مانده از
حضرت ذوالنون زیاده بود و غفلت کرد که در احادیث شیعه خصوصا خاتمه همین حدیث جعفری که مشتمل حال قارون
است این مضمون صریح باشد که از روز ملاقات و افسوس نمودن قارون بموت دختر عمران و موسی و هارون علیهم
السلام که منتهای سیر بود بحکم الهی موکلین عقوبت عذاب را از وی برداشتند پس حال هر دو درین
معراج بهدوش یکدیگر است و در اثنای تقریر وجهی وجیه در تشبیه التقام حوت بمعراج شریف ناظر
عالم لاهوت بخیال آمد که مقصود ملا مجلسی را عتبار لفظ معراج تلمیح است باینکه اصل معراج که بروایت صاحب
صراط مستقیم از اماسیر زیاده از صد مرتبه وقوع یافت تاکید درباره امامت مرتضوی بوده آخر رسیده
نوبت بدان رسید که حضرت خاتم الانبیا را بجهت تعلیل و تسویف بخطاب عذبتك عذابا الیما مخاطب
فرمودند کما سبق تفصیله پس حبس یونس در شکم ماهی بلاریب مشاکل معراج رسالت پناهی خواهد بود تاویل
دیگر که باستقلال یا ضمیمه اول باشد اگر مقصود ازین حبس نمودن دریا و غرایب کائنات تحت الثری بود و قصر
درین تاویل هم بدستور سابق همه حیرت است که شخصی بوبال کفر و نفاق و ارتکاب کذب و قذف و وحی
گرفتار باشد عقوبات او را بسیر و گلگشت تسمیه کنند این دعوی کذبی دیگرست آیا کسیکه بسیر عجایب
روزگار مشغول می باشد همین نحو استغاثه می کند که لا اله الا انت سبحانک انی
کنت من الظالمین امنت بعلی امیر المؤمنین و تبت وانبت عن
الانکار فی حبه و ولایة الطاهرین و نیز با صحت عداوت اهل بیت سید ابنیا سرگرمی
اندیشه انکار ولایت ائمه را در سیر عجایب و غرایب گاه میتوان شمرد یا در انواع عقوبتها زیاده بر دیگران بحکم
حدیث مضاعف علی ابی بنی هاشم چنانکه در مسلک اول گذشت کفر و نفاق ۱۲ حضرت یونس قبل ازین معلوم
شده اما تفصیل کذب پس رنگی دیگر دارد که حضرت یونس ع الشهادت حدیث اول یعنی روایت ابو حمزه
ثمالی دروغ گفته در روایت شیخ الشیخ تا سید آن می کند و چه حیرتست که آن نکس ...

بن ابیطالب را اکرم و لا اتبعن بر من عرض کردی بچشم خود دیده ام دوم آنکه اوصاف او را هم نمیشناسم
انتهی فقیر حقیر مقدمهٔ اول را تسلیم کرد لیکن انکار از معرفت اوصاف منیفش چه معنی داشته باشد هرگاه یهود با علام
حضرت موسی و درس و تدریس کتب و صحف آسمانی خصوصا توریت حاوی نصوص امامت ائمه هداة از امیر
کبیر تا قائم آل سرور کائنات بخوبترین وجوه زیاده از ابناء خویش معرفت ایشان داشته باشند کما
فی کتب الاصول مثل الکافی عن امیر المؤمنین علیه السلام فی حدیث
طویل یقول الله عز وجل الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم
یعرفون محمدا والولایة فی التوریة والانجیل کما یعرفون ابناءهم فی منازلهم انتهی
و هنوز حکام اماسیه وصف مروده هو بلکه احقاب استدلال بنصوص توریت بر امامت جمیع ائمه نام بنام می کنند
و قدما و متاخرین قوم رسائل در آن پرداخته اند و بسیاری از این احادیث که یهود مشتمل بر ائمه هدی آن عصر
بودند در تفاسیر اهل البیت مروی باشد پس انکار از این معرفت بجز از کذب آنهم بر طبق مثل مشهور که دروغ
گوئیم برروی تو بچیزی دیگر حمل نتوان کرد و معاذ الله که احدی از ذوی عقول خمسه که عدالت استجابه نسبت
تجویز کنند که تکلیف بمعرفت و ایمان بولایت مجهول مطلق که نه او را دیده نه وصف او اوصاف او شنیده ند
داده بودند صدور چنین بی ادبی خصوصا در خطابات الهیه غیر از ناصب عداوت اهل بیت از کسی
متصور نیست اکنون احد الامرین درین مقام باید کرد یا قائل شوند باینکه بودن اوصاف ائمه
در کتب انبیاء سابقین بر طبق زعم متشیعین کما عرفت حرفا منها و اخذ میثاق انبیاء و مرسلین در باره
ایشان العیاذ بالله کذب بی فروغ و از افترائات اشقیاء یهود است که برای تفضیح و تذلیل ذوات
مقدسه انبیاء و رسل و تخریب دین باین ابداع آن پرداخته اند یا آنکه حضرت یونس کذب صریح اختیار گردد
چون اختیار شق ثانی بر اصول موضوعه سنیان که مستلزم کفر و نفاق حضرت ذوالنون است سهل تر پس
در ثبوت کذب آنجناب ریبی نماند سبحان الله قباحت حکاد امامت با ظلم مطلقا ممتنع الاجتماع باشد کما سبق
و نبوت در سواد غیر متناهیه کما لا یخفی بالضرورت کذب صریح شود و آنجا بر اصول متشیعین

میانهٔ یونس علیه السلام و ابلیس بد انجام مثل حضرت آدم و غیر او از انبیاء کرام فرقی نماند استغفر الله فرق بین
است چه ابلیس بطبق ارشاد کتاب مجید و احادیث شاید از قوم جن و حضرت یونس از بنی آدم است اگر او
بمقتضای مادهٔ خویش کشد و حسد و عداوت ورزد دور نباشد بخلاف حسد و عداوت و انکار یونس
از ولایت جناب امیر که بتصریح و اتحاد نزد یک شعر بنی آدم اعضای یک دیگراند؛ که در آفرینش
ز یک گوهر اند مع ذلک آنچه ابلیس عرض کرد که من از آتش پیدا شده ام و آدم از خاک و بعد از
علم باعطای مهلت معلوم باز ره گذارش رسانید که من همه بندگان ترا گمراه خواهم کرد مگر بندگان
مخلصین را که بر اغوای آنها راهی نداریم از امور واقعی و نفس الامری است و از اینجاست که حق
تعالی درین کلام تصدیق او فرموده چنانکه از تفسیر اهل بیت بوضوح می انجامد و این استثنا هم جابجا در
کلام عزیز علام از ابلیس حکایت نموده اند و امام رازی علیه الرحمه در تفسیر کبیر در تقریر فائدهٔ این قید
که تعلق باین مقام دارد چنین گفته که غرض ابلیس از ذکر این استثنا آن بود که کذب در کلام او راه نیابد
زیرا که بدون استثنا معنی آنست که تمامی بندگان را گمراه خواهم کرد و حال آنکه چنین نیست ازینجا ثابت
می شود که دروغ چیزی است که ابلیس هم از آن استنکاف ورزیده پس مسلمان چگونه بر آن اقدام نماید
انتهی ازینجا کار حضرت یونس که صریح اختیار کذب در خطاب پروردگار نموده از ابلیس لعین هم در گذشته
نعوذ بالله ازینها بیکبار بطبق اصول اینها انبیاء علیهم السلام بدتر از ابلیس باشند سبحان الله این همه کفر است
که اثبات کفر در وحی بر انبیاء بعد از مبعوث شدن می کنند و هم کذب و نفاق شعار ایشان علیهم السلام در حق
این بزرگان ثابت می نماید در کتب معتبره قوم موجود باشد که حرفی نسبت بخود بطور خویش بخدمت سامعین و ناظرین گفتم
و بر قاعدهٔ اصولیه یجوز للضرورة بقدر الضرورة کار بستم باز علمای قوم بر سخن اهل حق خنده میزنند و اساس
انصاف در جمیع مطاعن اصحاب میکنند شعر از برون طعنه زنی بر بایزید وز درونت ننگ میدارد یزید
تنها این همه الحاد و کفر در بارهٔ امامت از انبیاء علیهم السلام در کتب معتبره خویش ندارند بلکه در توحید
و قدرت باری عز و جل نیز از همین قسم احادیث مستند می آرند لیکن بنابر جنبیت آن از بحث در تقریر آن

از اوهام لاطائل است سیما آنکه ملای مجلسی در بحار عجایب سیر ماجرای حضرت یونس را بحسابی می نماید شناور
این بحر ناپیدا کنار گشته از همه آنکه خود مجلسی همدرین قصه حدیثی از ابن ابی یعفور هم مذکور کرده که معنی آن
بی تکلف همین است که اگر یونس که در شکم ماهی گرفتار شده بود برآن حال می مرد هرگز نقد ایمان بسلامت نمی برد
انتهی و پر ظاهر است که شخص بدون اعتقاد بولایت ائمه مومن نمی شود پس سیر معراج کجا گنجایش داشته باشد بحکم
بیکاران حواس حمد ملای مجلسی که عقوبت انکار ولایت و نفاق و کذب را بسیر و معراج تعبیر میفرماید اول دشمنی که
می تازد ظلمت ناصبیت و مستی شب دیجور عداوت عترت است که از احاطه و غشاء آن شعشعه قرص
خورشید در سیاهی شد و یونس اندرون ماهی شد تاویل دیگر گفتن معاوات اهل بیت سید
کائنات زیاده تر از آن می باید و با عجایب اهل آتش و بیش را سخت پریشان می نماید و رئیس الفرقه در اطیاب
آن گریبان خجالت سر عود را فرو نمی برد آنکه تکلیف ایمان بولایت حضرت امیر و اولاد و امجادش بر سابقین [illegible]
نبود که تارکش مستوجب گناه باشد و جواب الزام این است که اولاً آن کتاب و کتاب حافظه آکه خود ملا مجلسی در
در حیات القلوب و بحار و دیگر مجلدات او اسفار احادیث موضوعه از ائمه اطهار از اصول طائفه خویش آورده نص صریح
و جواب بلکه از وجوب ایمان سابق [illegible] بلا بعد از [illegible] لطفی گردید [illegible] کما لا یخفی [illegible]
دیده را نادیده و شنیده را ناشنیده پیشه گرفته اند یا [illegible] ناصبیت [illegible] ملا را مختل کرده علاوه بر
سنوح [illegible] الا ما صیت بخبر از احتمال که بسیار از احادیث در باره توصیفش در فصول [illegible] آن از [illegible]
مروی است [illegible] دیگر ممکن نبود آنچه در باب حضرت آدم هم قبل ازین از کتب امامیه وارد کرده ام و [illegible]
نص صریح است در [illegible] ایمان بافضلیت و ولایت ائمه از مسلمات است و هرکه انکار نماید [illegible]
[illegible] بارگاه او امر [illegible] تاکیدات شدید [illegible] بلیغ [illegible]
[illegible] از بدو آفرینش کار خلایق با انبیاء [illegible]
هر یک از آن [illegible] با نواع عقوبات گرفتار شود [illegible] مجلسی ناصب عداوت
اهل بیت ثابت نگردد پس معلوم نیست که وجوب ایمان به توحید باری تعالی و نبوت حضرت انبیا

ومعاد و عدل از کجا باثبات خواهند رسانید فکیف که در روایات روضه ومثل آن که مر سابقا
صحیح موجود باشد که ادنی توقف هم درباره ولایت عمر که دایره ولایت موجب کفر است
واگر انبیا محبت او را قبول نمیکردند باعتراف عامه بولایتش نمی آوردند ابد الآباد حطب دوزخ میگردیدند
آیا عدل خداوند همین است که محبت ولایت شخصی مستوجب باشد در انکار آن انبیا و رسل باین عقوبات گرفتار
آیند علاوه مسلمانان که بر حضرت یونس وجوب این ولایت متحقق شده بود و نه ظاهر کرد حقیقه لیطرح و جحد
بود لیکن آنحضرت با جنابشان و کتب آسمانی و زبانی انبیاء سابقین دیده و شنیده باشند که او را عمر در جحود و انکار
حقوق اهل البیت جهار چه پیش آمده و بر حضرت خلیل چه گذشته الی غیر ذلک حتی انشاء الله تعالی لیس گو ایمان تو و لا
نیکو و جحود نشود و لیکن این توجیه با اسباب با هر چه نزد مجلسی بتعلیل النواصب باشد بمرتبه رسیده که تارکش در عقوبات
زیاده از منکر آن چنین ... شنوند تا آنکه حجت ... است با آنکه قصه اش در مثنوی مولوی معنوی منظوم
گشته شعر
شیر و گرگ و روبهی بهر شکار * رفته بودند از طلب در کوهسار * گاو کوهی و بز و خرگوش
زفت * یافتند و کار ایشان پیش رفت * گفت شیر ای گرگ این را بخش کن * معدلت را نو کن ای
گرگ کهن * گفت ای شه گاو وحشی بخش تست * آن بزرگ و تو بزرگ و زفت و چست * بز مرا که بز میانه است و
وسط * روبها خرگوش بستان بی غلط * گفت پیش آ ای خر گو بلید * پیش آمد پنجه زد او را درید * بعد از آن
رو شیر با روباه کرد * گفت این را بخش کن از بهر خورد * سجده کرد و گفت کین گاو سمین * چاشت خوردت
باشد ای شاه گزین * وآن بز از بهر میانه روز را * یخنیی باشد شه پیروز را * وآن دگر خرگوش بهر شام هم
شب چره ای شاه با لطف و کرم * گفت ای روبه تو عدل افروختی * اینچنین قسمت ز که آموختی * از کجا آموختی این
ای بزرگ * گفت ای شاه جهان از حال گرگ * واگر این همه تقریرات بسبب تکرار بعضی از سوء
خیال حضرت مولف مکرر نشود و طالب مضامین متجدد باشد اینک احادیث تر و تازه از کتاب سوء شناس
مرتضوی باید شنید و بچشم انصاف باید دید که دلالت بر وجوب ادبا دارد لیکن آنکه مولف این کتاب ندکور که
همه کتب خویش را برای خاطر ضمائر نخباء جمع کرده بود اما تا بار خویش بر این احتجاج

واستدلال نموده آنچه درباره وجوب ولایت گفته یکی این است که قبل از تصویر صورت بنی نوع انسان بصورت
بشری و هیکل عنصری امامت حضرت ائمه اثنا عشر بر کافه مخلوقه لاسیما طبقه انسانیه عرض شده باقرار
حقیقت آن مکلف و مخاطب گشته اند چنانچه در کریمه واذ اخذ ربک الآیه اشاره شده و حقیقت خلقت وارای
انسانی و اخذ معاهده از ایشان در یاحر بر وجهیکه چهره شاهد این معنی بگلگونه بیان اکثر مفسرین آراسته
شده آنست که قبل از آنکه آدم علیه السلام سایه نشین درخت طوبی و خلوت گزین نزهتسرای جنت المأوی
گردد و فضای دلکشای یکی از ابواب بهشت که مسافت آن مساوی سیصد هزار سال است محل نشو و نما گردید
تا ذریت آدم علیه السلام من الازل الی الابد از صلب وی بر صورت مورچه صغیره استخراج یافته بعد از اعطای
حیات و فهم و علم که مناط اهلیت خطاب و قابلیت سوال و جواب است اصول نبوت و ولایت ایشان عرض شده
انتهی بلفظه این روایت بنقص و سبب آنکه حکم قبول ولایت ائمه بر تمامی افراد کائنات که بعد از ان بخلعت ترکیب
صورت بشری از کارخانه عنایت واجب الوجود یافتند حتما و وجوبا بوده ایمان بولایت ایشان مثل اصول
دینیه بوده آنچه ملا بنابر باصیبت عناد با ائمه امجاد بخیال آورده والا قایل شود که امر باعتقاد توحید و نبوت
ختم المرسلین علیه السلام بحد وجوب نرسیده بود و نیز صاحب مناقب از کتب شیعه روایات بسیار نقل کرده که در تکذیب
مجلسی بروا احدا از ان کافیست فکیف که بهیئت مجموعی ملحوظ گردد حرفی از ان کتاب اینست عن الصادق
عن ابیه عن آبائه عن علی بن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
حدثنی جبرئیل عن رب العالمین جل جلاله قال من علم ان لا اله الا انا وحدی وان محمدا
عبدی ورسولی وان علی بن ابی طالب خلیفتی وان الائمة من ولده حججی ادخلته الجنة
برحمتی ونجیته بعفوی وابحت له جواری واوجبت له کرامتی واتممت علیه نعمتی وجعلته
خاصتی وخالصتی ان نادانی لبیته وان دعانی اجبته وان سالنی اعطیته وان سکت
ابتدأته وان اساء رحمته وان فر منی دعوته وان رجع قبلته وان قرع بابی فتحته
ومن لم یشهد ان لا اله الا انا وحدی او یشهد بذلک ولم یشهد ان محمدا

عبدی و رسولی او شهد بذالک و لم یشهد ان الائمة حجتی فقد جحد نعمتی و صغر عظمتی و کفر
بآیاتی و کتبی ان قصدنی حجبته و ان سئلنی حرمته و ان نادانی لم اسمع
ندائه و ان دعانی لم استجب دعائه و ان رجانی خیبته و ذلک جزائه منی و ما
انا بظلام للعبید اکنون جز این ناصبی عداوت آل طه و یٰسین کیست که در ایمان به نبوت و ولایت تفریق
تواند کرد و تواند گفت که حکم انبیا حکمی دیگر است حالانکه تکلیف انبیا زائد بر تکلیف دیگر نیست پس بلا قیاس
کرد قبل از قیامت این تفریق نه داشته مصداق جمله آیت کریمه ویریدون ان یفرقوا بین الله و رسله
ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون
حقا واعتدنا للکافرین عذابا مهینا شد جزاه الله عنهم اجمعین و عذبه عذاباً
لا یعذب احدا مثله من الاولین و الآخرین مع ذلک ایشان در این کتاب بجا بجا موجود است که اصل
اصول ایمان بر ارکان ثلثه استقرار یافته یعنی اعتقاد توحید و نبوت و امامت و اعتقاد بعدل و معاد از لوازم امور ثلثه
مذکوره است انتفای آن مستلزم انتفای کلی از امور ثلثه مفروضه است و در ذر ازل جمله ارواح و ذراری همین چیز که اصول
مهمه دینیه است مامور شده اند و کدام عاقل تجویز تواند کرد که ذراری حضرت آدم وقتیکه مثل مورچه ریز ضعیف
از صلب مطهرش استخراج پذیرند و هنوز بصورت بشر تشکل نگیرند ذمه آنها بوجوب مشغول باشد
بعد از وجود بلکه وقت نبوت از قید وجوب رهائی یابند ذلک ظن اکابر النواصب الاشرار
فویل لهم من النار تاویل دیگر که خاتمه جهالات مجلسی است آنکه ولایت ائمه را انبیاء قبول کرده باشند
ولیکن بعضی از روی اهتمام قبول نکردند و جواب این خرافات از آنچه در فصول سابقه خصوصاً این فصل یاد کرده
بی کلفت بر می آید علاوه اگر معنی عدم اهتمام همانست که روایت مصنوعه عمر ابا شیه مشتمل بر آنست یعنی
نام ولایت و محبت بر زبان آرند و بدل اعتقاد ندارند یا بعد چندی انکار کنند و سلب ولایت و
امامت از ائمه معصومین خواهند فذالک مذهب المنافقین بکلالة آیات القرآن و متواترات
الاخبار و ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و اگر معنی دیگر است پس

تصویر نیست تا اگر بر حتی متکلم علیه بالنجاد افتد این همه که گوشت خورده تعلق بقصه حضرت یونس داشت و
آنچه بنابر حسد و بدخواهی حضرت رسالت پناه با حضرت آدم و حوا گذشت قبل ازین باندکی تفصیل شنیده
و هنوز هزاران از انبیا علیهم السلام باقی مانده اند که درین بلاها بمقتضای روایت بحار و مناقب تفصیل و مناقب
ابن شهر آشوب مازندرانی گرفتار گشتند و از جمله ناصبیت و انکار ولایت رسید بآنها آنچه رسید نظر
بسخنی بقصه حضرت یعقوب که بفراق حضرت یوسف تا امتداد زمانه طویل به آلام روحانی و جسمانی گرفتار بود
حتی که بنص قرآنی هر دو چشمش سفید و جهان روشن بر وی سیاه گردید بلکه آنچه بر آنجناب درین سانحه گذشت
مجال کسی نیست که تعبیر از آن تواند کرد و ما احسن ما قیل شعر شنیده ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت
فراق دوست نه آن میکند که بتوان گفت ﴿ علمای قوم بعد از استقصاء [illegible] آن بد کردیگر اخبار قصد
کرده اند چنانچه از معانی علل الشرائع شیخ المشایخ و کتاب نور الثقلین و مانند آن بظهور می انجامد چه مفاد آن این است
که شخصی از صلحا و اتقیا دنیال نامی مبتلا بانواع فقر مشهور به بینوائی حلقه بر در یعقوب علیه السلام زد و از فاقه و
گرسنگی خویش فریاد کرد وقتیکه آنجناب همراه اولاد خویش کباب بره میخورد پس چند ازو نمود و عطائی
والتفاتی بجانبش نه شد و لقیه گوشت بریان بر آن صبح نگاه داشت پس در پاداش ابتلای الهی بخویش آمد و در [illegible]
حضرت یوسف خواب دید تا آخر حسد برادران نوبت بجائی رسانید که علم هر کسی خواص و عوام بدان رسیده اینهمه اگر بعلم
در نهایت بد که حضرت یعقوب را بهمین جهت درین مصائب گرفتار فرموده است چون [illegible] علل [illegible]
سمت [illegible] بلکه وقوع دارد زیاده برین نیست که قصه درویش را [illegible] گردانیده اند [illegible] بهمین سبب [illegible] ابتلا
پیش آمد انکار و توقف در ولایت ائمه هرگز دخلی نشود [illegible] فتوهم لشود [illegible]
چیزی در دست ندارد زیرا که در خصوص هم دلیلی قوی یاد دارم [illegible]
بعد حذف زوائد در چند سطری گنجانم پس بدانکه مولف کتاب [illegible] از مناقب ابن شهر آشوب روایت [illegible]
تمامی را بتفصیل نقل کرده که این سطور هم در ترجمه تقریر های حضرت یونس اختلاف است که از زمان حضرت
ابو البشر تا شفیع یوم محشر احدی از انبیا آنجناب بشرف [illegible] گشته که ولایت اهل بیت [illegible]

نکرده باشند پس اگر تلقی بقبول نموده ای از مخاطرات دنیویه تخلیص یافته در جریده سالمین منخرط
گشتی والا تبازیانه تادیب ممتحن گردیدی و بها باحزان آدم از جنان و القای خلیل در نیران و یوسف در چاه
کنعان و بلیه ایوب مجازات خطیه او دانی و ازین مقوله است الی آخر الهذیان اکنون انصاف انکه ...
شود که از دست اینها حضرات انبیا و اولو العزم که بروایت مشهور ابن عباس پنج کس اند حضرت نوح و ابراهیم و
موسی و عیسی و پیغمبر ما صلی الله علیه و علیهم اجمعین کی نجات یافته اند و کجا مانده حدیث اشتا که استاد ابو
کلینی ثقة الاسلام و شیخ المشایخ ایشان روایت کرده بودند پس تطبیق احادیث این باب که در اثنا عشریه
اشاره بدان کرده ام بر اصول امامیه بسیار ضرورست و اعتقاد حصر ابتلای حضرت یعقوب در وجه اتفاقی
بحال و نیال از وساوس اهل فتنه و فساد علاوه این چه بلیات حضرت یوسف که برادران شرار
راه رسانیدند و آخر کار بچاه تنگ و تار افگندند و آنگاه نوبت به بیع و شرا و زندان انجامید حتی صبر
فلبث فی السجن بضع سنین مدت دراز بران گذشت بلطف بعدل عادل حقیقی جاری نمی تواند
که گناه از حضرت یعقوب باشد و یوسف باوصف صغر سن بپاداش آن گرفتار آید بخلاف بلای انکار و لا
که بلا است عبر از ان مراتب اید بر قصه مذکورست و تعلق باصول همه دارد نه بفروع و اطفال هم بدان
مکلف اند شده باین چنین ناس بالیقین ازین بزرگان درباره ولایت قصور و فتوری رفته و نه ا
المطلوب اهل مذهب سلیم از ملاحظه حکایت دنبال صحیح دریافته باشند که جا بجا خلفا
خصوصا فاروق اعظم در ایراد قصه اعرابی که نزد آنجناب آمده از بعد وطن و نبودن آب در راه
شکایت کرد و او گمان علم و اقعیت بهم رسانید و انجام کار عقبش روان شد و تدارک فات
بعمل آورد چنانچه در شرح مولانا عبد الرحمن جامی علیه الرحمه که بر کافیه است مذکورست آ
حیله نامعقولیت اندیشی بکار برده اند چه اجداد از تسلیم صحت و لیاقت احتجاج بملاحظه حکایت
دنبال که در حلل شیخ المشایخ که مشتمل اعتبار شد علی الاعم فسحت سابقا گفته از اصول اربعه
مرویست نفی آن بوده بشود و معلوم میگردد که خود انبیا علیهم السلام را انفسهم با جرانا

پیش آمده که با وصف انعقاد مجلس اکل و شرب و وسعت طعام چنانکه دانستی درویش خسته را که از صلحا و اتقیا
روزگار بود بحال خیبت و خسران از در خویش رانده اند آری فرق اینست که فاروق بدنبال پس وقت تا صدق
و کذب را امتحان فرماید و بعد از علم براستی زاد و راحله باعرابی داد و بخلاف حضرت یعقوب که از حال و مآل
اغماض صریح اختیار فرموده و با وصف زاری نالی او هرگز بحالش نپرداخت و آخر مبتلا بمصیبت گشت فافترقا
این چند سطر تعلق بحال حضرت یعقوب داشت خدا را دو سه حرف در قصه حضرت ایوب صابر که بنظر بعضی از
روایات کافی تفسیر الکاشانی و غیره در زمره اولو العزم محسوب شده در روایت تفسیر قمی گوش کن که بوی
بعد سلب تمامی نعمتها از اموال و اولاد و عمارات بدان رسید که تمام بدنش از پیشانی تا ناخن پا یک
آبله گشته بود و بعد از مدتی کرمان لاتعد و لاتحصی در آن افتادند و جمله گوشت بدنش میخوردند و مرتبه بوی
بدنش بجائی انجامید که امت اجابت و خلص یاران او را از قریه بیرون کردند و در مزبله از مزابل [illegible] که خارج
قریه بعید از آبادی بود انداختند و اخس حیوانات هم از بوی بدنش متاذی بودند آیا کسی بر اصول امامیه چنانکه
دانستی اعتقاد تواند کرد که علت ابتلای مصائب بآن قدر باشد که روزی ابلیس بر وی حسد برده عرض کرد
که خدایا شکر ایوب بجهت عطیات و نعم است و دیگر هیچ اگر مرا بر اموال و اولاد و زراعات و عمارات او
مسلط کنی هرگز شکر نخواهد کرد و ابلیس بر ترتیب [illegible] تسلط یافت و آخر کار حضرت ایوب چنان بود که انفا
شنیدی پس علت این مصائب غیر از انکار ولایت حضرت امیر و ذریت طاهره او چیز دیگر نبود چنانکه
شد چنانکه از کتاب مناقب بروایت السید حیدر بن [illegible] الهاشمی [illegible] هنوز حکایات هزاران از انبیا ع
باقیست لهذا احوال خاتم الشهداء حسین مسکین [illegible] اینست که بروایت این جمهور و هم روایات ملا مجلسی در
کتاب صغیر و کبیر انواع ایذا بآنجناب گذشته و مصائب بلا خصوصا از روز بعثت پیش آمده
بلکه ابتهم مرویست که ابتلای آنجناب زاید بر ابتلای دیگر انبیا است پس معاذ الله هر وبات و مضرات
را [illegible] زیاده تر بکار می آید که اشاره هم از آن کوتاه است فکیف که زیاده از صد بار بر آسمان
عروج فرمایند و در بارها امامت [illegible] تاکیدات را بلاواسطه بشنوند و تا آخر عمر در بیان آن نیز لیکن

نماز و روزه و حج و زکوة تعلیل و تسویف رود و آخر عذاب عذابا الیما پیرایه ورود در بر کند باز بهم علی
بل لا صحاف صاف نفرمایند ان علیا خلیفتی فاسمعوا له واطیعوا الی غیر ذلک من عبارات هذا الباب
حتی که خود حاضرین از انصار سابقین که اهل لسان و ملازم صحبت خاتم پیغمبران بودند و مدح آنها بخلوص
محبت اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین رجلا العیون و غیره از ائمه هدی مرویست همه گرفتند قیل و قال کردند و وجه
و معامله غدیر بحث نمودند عقول بعضی بر خلافت و قلوب جمعی بر مودت قرار گرفت و شاید مراد بر کرسی نشست
تا نوبت بامت مصطفی اند رسول مختار رسید که مسیحی انشاء الله تعالی چه جای آنکه در دنیا ظالمین غاصبین را
با وصف علم تفصیلی که سابق تقریر شد چندان قرب و منزلت دهند که خود کتاب سلیم و دیگر روایات پر فهم قدما
و متاخرین متکفل بیان آن است و مجتهد حی در ترجمه بحار بحدیث الحوض کمال قرب و منزلت اقرار نماید و در روز
قیامت آثار موضوع این فصل نعوذ بالله من ذلک زیاده تر بروز کند که برای نجات شان شمشیر ذلیل کنند هر گاه
بر جمله این مقدمات اطلاع تمام دست داد بالیقین معلوم شد که تلقیب اهل حق بلفظ نواصب که این سالها خود
خود را از آن معذور نمیدارد و باعث افتخار است نه موجب دل تنگی و انضجار کما لا یخفی علی ذوی الالباب هذا ما وعدت
الک فی صدر البحث بالتکرار از نمقات خرافت و سخافت آن دشمن عقل و دین باید دید که بورود چند شبهه موهومه
که و همی شش بیست و باد توجه ارباب علم از هم می پاشند بجناب اکثری از اهل بیت عظام و صحابه کرام بغض و
عداوت بهم رسانند و دین و ایمان خویش را بتقلید چند از مغویان و مفتریان در باختند و از مذهب قدیم
آبائی خویش که مصداق واتبعت ملة آبائی ابراهیم واسحق ویعقوب بود بمطلقا دست
این بزرگان دست بردارد و حیران تیه ضلالت شود آیا در کتب درسیه ندیده یا بگوش نرسیده که از
میزان با نصفا و جا بجا مذکور است که مذهب جمهور را ترک نباید کرد مگر آنکه باطل باشد اگر در مذهب الحق تدبر بی
بخاطرش راه یافته بود بایستی که ذهن را از همه مذاهب خالی کرده بتلاش عیب و هنر افتادی و همه را فراهم
ساخته بمیزان عقل سنجیدی اگر در هر دو مذهب قدیم و جدید عیبها بدست آمدی آنگاه میبایدی که در اصول و فروع
تناقضها و خرافتها در کدام فرقه زاید است حاشا که در هیچ صورت حقیت اهل سنت و بطلان مذهب شیعه

مخفی می ماند بجلال ایزد کریم وانه لقسم لو تعلمون عظیم که رضاعی بودن این مذهب و
مجعولیت ذاتی این مسلک بر خلاف ما تقرر عند المیزانیین بدیهی و تردد نیست چه از اقوال مخصصه ایشان و
احادیث مخصوصه ایشان نیز معنی بثبوت سر اسمعاعیلین و مجوسین در کتب معتبره اینها خصوصا اصول اربعه
قدمای شیعه که صنادید شان و صنادیق تقیه نگاه میدارند و روبروی اهل حق هنوز بر نمی آرند مذهب نفاق
مخفی و مدسوس حق تعالی در صحبت ایشان از نفاق و مکاید محفوظ دارد و در روی مکان یعنی حضرات انبیا و صلحا
و اتقیا خصوصا اهل بیت و اصحاب سید کائنات در روز قیامت شرمنده نکند عقلای عالم را باید
که بعد از مطالعه اینهمه کفریات و خرافات از ربقه تقلید ایشان سر بر آرند و براه اهل الحق که پیرو تمامی
انبیا و آل و اصحاب ختمی مآب صلی الله علیه و علیهم داد جان نثاری میدهند و هر یکی را رهبر سید اش
میگذارند و جزا هر همه را از یهود و نصاری و لو هست خوارج و روافض بکنار شان می نهند مایل شوند و
پنبه غفلت را از گوش حق نیوش بر آرند و از سنت سنت تقلید با بانیان مذهب شنیع خود در قبل
طلوع الشمس من مغربها باز دارند که آخر در روز قیامت پیش قاضی و در حضور هر صغیر و کبیر از قطعیات
روایت انبیا و مرسلین سید سرور ایشان و آل و اصحابش که مورد والذین آمنوا معه نورهم یسعی
بین ایدیهم و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء
قدیر اند از تصلیبات است زیاده ازین چه گوییم و ما علینا الا البلاغ المبین شعر مرا و بانصیحت بود
گفتیم حواله با خدا کردیم و رفتیم سبحان الله سخن از کجا بکجا رسید اصل موضوع این فصل اثبات اعدا
بودن اصحاب خصوصا اینها حال دیگران از مقبولین لسانی اما سید از فضائل و مناقب و محدثات و مثالب میگوییم
متوجه باید گردید و بگوش دل باید شنید از جمله ایشان اسامه بن زید است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
او را محبوب داشتی و بکمال عطوفت و شفقت نواختی و این معنی از کتب شهرت محتاج دلیل نیست حسنا
حیات القلوب در آخر کتاب گوید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حق وی دعای خیر فرمود و گفت و انه مشهور
الی آخر القصه فی باب تجهیز جیش و زبان اینها بدی خصوصا مامورین با اظهار ما هو الحق مثل حضرت باقر

علوم اولین و آخرین بمناقبش جاری شده چنانچه از کتب رجال مثل تلخیص مستوان یافت که در حق
او بجز خیر هیچ نباید گفت و او را از مقبولین باید شمرد و حضرت امام اعظم علی و حسن بن زیاد و بگواهی شهید ثانی
امامیه در بعضی از حواشی و شهادت شهید ثالث در مجالس المؤمنین بیضر باید که امام باقر علیه السلام فرمود
که اسامه در آخر رجوع نمود و قبول معذرتش از جناب مرتضوی نیز منقول ست و آخر کار امام اعظم موصوف در اخذ
روایات او از متوقفین ست و از کتب رجال بلکه تفسیر اهلبیت رسول متعال نیز پیداست که او از جملهٔ کسانیست
که رفاقت حضرت امیر المؤمنین را در محاربات بغات ترک نموده بلکه از تصریح حضرت امام اعظم مستفهم
چنانچه از متن کتاب نهج الحق بمعرض ثبوت میرسد که او هم مثل سعد بن عباده بدعوی امامت خویش کردن
افراخته و بیعت ابی بکر صدیق مثل دیگران نه پرداخته و از ینجا بکمال تحیر و تحقیق و امامت شیخ حلی
بضمیمه اعظمیت نظر بانچه در احادیث سابقه وارد شده است پی توان برد و درباره دیگران از اکابر انصار
چگونه وجه نویسم حیف است که متشیعین حسنین محدثین و متبدعین را از دست و نهد و نکال و وبال اخروی را
بمقتضای حدیث الحوض بر اعناق خلفای راشدین نهند و از جمله مقبولین بالمعنی المعلوم خزیمه بن ثابت
است که باعتراف اکابر قوم در غزوات و مشاهد متبرکه از بدر و غیر آن برفاقت مصطفوی حاضر بوده
قاضی نور الله شوستری نیز تاسیا بالاسلاف در مجالس المؤمنین باین امور تصریح کرده مع ذلک جناب
سید الکونین گواهی او را بمنزله شهادت عادلین اعتبار نموده چنانچه لقب او ذو الشهادتین نیز از آن
گواه است و نقل نور الله شوستری در مجالس المؤمنین و هم از مطالعه کامل بهما ظاهر و باهر است که اول کسیکه
انصار را بر خلافت سعد بن عباده برغلانید خزیمه ذو الشهادتین بود گفت که علی کرم الله وجهه در خانه
ساکن شده و بتعزیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشغول گشت و دیگر از قریش لایق این کار نیست
انگاه انصار بلکن رد و استماع این کلام رو لسعد بنهادند انتهی مقام الحاجه و پیداست که ازین حرکت
برکت او صد از زیاده بر تحیر و وفات خلاصه موجودات در عالم فانی کسوت ظهور نپوشید فاعتبروا
یا اولی الابصار هر چند محدثات و مبتدعات این بزرگان که بنیاد فتنه سقیفه بنی ساعده

نهاده ایشان است از حد درگذشته باشد لیکن بحکم ضرورت اثبات امور دینی بلکه ابله فریبی و ستر عیوب
خانگی حضرات امامیه را بعد از توجه بطلان اهل حق سرکوبی این جماعت ضروری افتد پس حال متشیعین را
شخصی است که قصه‌اش زبانزد خاص و عام است که او را خادمی بود بغایت بی ادب و بدخو که نسبت بآن
مخلبند بهارستان شیراز روشن او ست شعر ازین خضر فی هوی کالبدة ٭ یا بی سرکه برروی
مالیده ٭ و وقاحت بی اندامی او درباره آقای خویش رو بافزون لیکن چون آن شخص را خادمی دیگر
بهم نمی رسید برداشت جور و جفای او مینمود تا آنکه روزی او را خمیازه در گرفت همینکه دهنش وا شد
این بی هنر بدکیش لعاب دهن خود بدهن مولای خویش انداخت آنکس بمقام تحسین و آفرین درآمد و
گفت چه خوش فی الحقیقه و چه خنک و سرد است آن تندخو بهم برآمد و گفت من از امروز جا گرمی نکنم دیگری
را نجه بیکاری نگاه باید داشت که لعاب دهن او گرم باشد و از جمله مقبولین السنه طایفه سعد بن عباده
انصاریست که بر زبان قاضی نور الله شوستری تا سیاه قدر آبا لا اسلاف از اکرام اصحاب سید ابرار
و کرمای روزگار بود چنانچه ناظرین مجالس المؤمنین برین معنی اطلاع کلی دارند و حالانکه فتنه سقیفه بلند کرده او
و از آنجاست که در احادیث معصومین و صادقین او را پیشوای اهل بدعت قرار داده اند و الا اگر حضرات امامیه
این چنین مبتدعین امام المبتدعین را از کرمای روزگار قرار دهند دیگری کیست که قدردانی این جماعت
تواند کرد و حالیا در زمره طلبه اصحاب سید انبیا که باقی ماند که بر اصول شیعه متصف باشد و صاحب ملیه باشد و
اصول و فروع این مذهب را نقل نماید و روایاتش در رتبات بعداد شمار در آید بلکه در روایت و در مثالب او بر
طبق بالا از ترجمه بحار فاضل مجلسی نیز باید شنید که روایت شده از ابان از سلیم بن قیس هلالی که گفت
شنیدم از ابوذر و سلمان و مقداد رضی الله عنهم که می گفتند که رسول خدا صلعم فرمود که علی امام حق و هدایت
است و سعد بن عباده پیشوای اهل [illegible] بلفظه و قبل ازین روایات ائمه در کفر و ضلال شخصیکه مدعی امامت
شود غیر از ائمه اثنا عشر و کفر و گمراهی کسانیکه حسن اعتقاد بوی بهم رسانند بتقریب گذشته حاجت
اعاده نیست ازینجا حال کفر و ضلالت قاضی شوستری و اخوانش که سعد را بحسن ملیه اند و در مدح او

مبادرت بلکه اظهار می نمایند توان فهمید فنحن لا نتوقف فی شأنهم بل فی انصارهم
واعوانهم و از انجمله عامر بن واثله است که با وصف صحابیت از یاران حضرت امیر است و کارش از دو حال
خالی نیست تفضیل شیخین یا با وصف تفضیل مرتضی اقرار میکرد یا کیسانی مذهب بود که قول بامامت محمد بن حنفیه
بعد امام حسین علیه السلام و انکار حضرت سید الساجدین از خصایص بلکه ذاتیات ایشان است علی ای تقدیر
احداث و ارتداد بمقتضای قول او تعالی در حق اشقیا منافقین فاعقبهم نفاقا دنبالش میگذارد و اهمیه که
شنیده باعتراف و اظهار قاضی مذکور در مجالس است که برای اثبات قدیم بودن مذهب تشیع و رفع
یقین حدوث چه بذل جد و جهد که نکرده و چه گوی های تعصب و سفوات که در میدان مناظره نبرده
وبحمد الله که اصول احادیث ایمه اهل بیت هیچ تر و خشک را فرو نمی گذارد و بجهت سرستی این مبتدعین و مخذولین او
باب بسیاری از این فرقه در ورطه کفر و ضلال و لوازم و عوارض آن می سپارد و چون کلام تا بانجا رسید بجهت
خوف تطویل مصلحت در ان می بینیم که احسن از تذکار این بزرگان فراهم بستیم و در تطبیق تشید اوصاف
وفهود حدیث الحوض مقبولین لسانی متشیعین کنیم و درین باب نیز حرفی بیندیشیم اما نفی
درایت حداثت این اصحاب از جناب رسالت مآب پس در انطباق آن غباری نیست زیرا که اکابر
امامیه قاطبة میگویند که زبانی مخبر صادق مناقب و محامد این عزیزان را اصول ما مرویست چنانچه گذشت
و ارتداد و احداث و فسق اینها وقتی منقول می شد که از واقعیت نصیبی میداشت و اذ لیس فلیس و ان اظهار لسانی
امامیه همینست که بر زبان مخبر صادق اگر مثالب ایشان مذهب ما جاری میشد ایشان را نیز در رنگ خلفای
ثلثه واجب العداوه می پنداشتیم و تبری و بیزاری از ایشان لازم می انگاشتیم پس نفی درایت حقیقی
ارتکاب باختیار مجاز به زبان مشایخ امامیه ثابت شده و اگر این کلام را بر مبالغه حمل کنیم باز هم اوکی است
نفی درایت حدث ایشان نسبت باحداث و ردت خلفا بر اصول امامیه از دست نمیرود زیرا که ضعف همت
اکابر علمای ایران که زحمتها کشیدن از دست خلفای راشدین در جگر داشتند درشت نمایم خلفا نسبت باین
مقبولین لسانی زیاده تر بوده باشد حالیا اگر بعض شناسی از لفظ حدیث چنان توهم کنند که هرگاه جناب

بشیر و نذیر مخاطب بخطاب لاتدری میشوند از حقیقت حال اہل ردت یعنی محدثین کی واقف بودند درین صورت باعتبار اسلام انہا در حیات خود که بالاتفاق مسلم است و بقای حکم بالاستصحاب یعنی منقول شرعی اطلاق لفظ اصحاب بر آنہا کردند چنانچه از افادات فرزند طاوس جلوه ظهور دارد و تعجب فیما انشاء الله تعالی گویم که این تاویل چنانکه می بینی مضحکه صبیان است چه جناب ختمی مآب بر اردنیا در حیات خود خبر می دهند که حال بعض اصحاب که در دنیا قرب و منزلت دارند در آخرت چنین خواهد بود و من چنین خواهم گفت و باز من از حال ایشان شان علی الاعقاب خبر خواهند داد و در صورت عدم درایت لامحاله ماول خواهد بود فالتاویل یجب علی المتشیعین قلبه او لظهوره علی الخواص فقط با طویف الکشح عن ذکره فاعلم انه علی وجوه اما اولاً پس لا تدری تعلق با حداث و عدم احداث ندارد بلکه بمای موصوفه متعلق است یعنی نمیدانی که چها امور احداث کردند پس از وفات تو پس نفی درایت متعلق بمطلق محدثات نیست بلکه تعلق بتفاصیل محدثات دارد مثل بر خلافیدن انصار بدعوی خلافت و فریب دادن آنها بر مبنی که حضرت امیر بعد سانحه وفات سید و نشائین با خلافت کاری ندارد و چنان بتعزیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشغول که خلافت ابدا زینهار اختیار نخواهد ساخت و غیر از شما احدی منصب خلافت را سزاوار نیست چنانچه از خزیمه ذو الشهادتین واقع شد و دعوی خلافت برای خود و نصوص قاطعه مصطفوی را در باره امامت مرتضوی پس پشت انداختن و مصداق کریمه فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ گردیدن که از امام المدینه بن سعد بن عباده الانصاری وقوع یافت و باکراه تمام ولایت نکاح ام کلثوم از حضرت امیر در خواستن و برای طمع سقایت حاج و تسلط خویش بجاه زمزم با خلیفه ثانی در ساختن و بوکالت فضولی و ولایت عقد نکاح مصون مطهره را با عمر بن خطاب بعد تلاوت آیت قرآنی وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ درسلاله اهل بیت طاهرین روا داشتن و بالجمله حضرت امیر المؤمنین بعون و سرسپتی خلفا نمودن که حضرت عباس بن عبد المطلب مصدر آن شد و اتخاذ عجل و راه خلاف و شقاق مورد نص غدیر نمودن چنانچه از اکبر فرزند [illegible] شد الی غیر ذلک من تلک

محدثاتهم و مبتدعاتهم اما ثانیاً پس این کلام برحسب محاوره واقع است که هرچند مخاطب از ماجرا
آگاه باشند مگر گاه است که بجهت فظاعت و شناعت یا بمصلحت آخر بابهام می اندازند و نفی
بر کسیکه سلیقه فهم کلام بلغا دارد مخفی نیست و این کلام بقصر محض بسند محاوره عربیت نیست بلکه از نصوص قرآنی
و آثار نبوی هم مستفاد است اما ثالثاً پس نفی درایت محمول بر معنی حقیقی نیست الا معدم ادراک روح

نبوی بعد افتراق از جسد لازم می آید و این خلاف معتقد امامیه است بلکه خلاف ما تقرر عند الحکماء هم است
عموماً اما رابعاً پس عدم اراده معنی حقیقی حدیث عرض اعمال شیعه بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم و اوصیاء او که در حق الیقین و مانند آن بجای خویش ثابت است بدلیل روایات صحیحه کافی و شیخ
این بزرگان در کتب تنقید الرجال مثل فهرست و خلاصه امام اعظم قدیم و جدید و مجالس المؤمنین شهید
ثالث طایفه اظهر من الشمس و ابین من الامس است اگرچه در واقع اقرار باشد اما تکرار استشهاد بتلاوت آیت
کریمه و کنت علیهم شهیداً و اعاده مقوله حضرت عیسی پس انطباق آن نیز برین احداثها ظاهر است زیرا که
محدثات و مبتدعات ازین بزرگان بعد وفات سرور عالمیان صلی الله علیه و آله و سلم صدور یافته و در جناب
آنجناب در مراتب اعمال اهل بیت طاهرین بزبان امامیه قبضه نام عجمی نمی گذشتند پس حضرت رحمة للعالمین و شفیع
المذنبین که بکر یعنی شفاعت ها در حق این گروه که در دنیا کافر بوده اند و در احکام آخرت او اگر بجا
خود است بخلاف خلفا ثلثه بر روایات مفسرین قوم که محل مطلق شفاعت نباشند تا شفاعت ثانیه حسد
و جلوه طاوس یعنی روایت مجلسی در مجلد فتن از ابن طاوس نیز بهمین نظر است که مورد حدیث حوض کسانی خواهند
بود که حضرت سرور کائنات ختم رسالت گمان نیک نسبت بایشان میداشت از حسن ظن در حیات خویش
روز قیامت متوجه بشفاعت شان خواهد شد اما استدراک زمانه بسیار برگشت و احداثات ایشان
که باظهار مولف و دیگر علمای امامیه لول حجله علم نبوده است پس گویا از خصائص حضرات است و دون
غیرهم چه صحابه مذکورین در حیات نبوی فرصت نیافتند و بمقتضای قول وتعالی و املی لهم
ارتکاب آن معاصی بمهلت یک شب هم نصیب ایشان نشد اول مرتکب ایشان سلطان محمد

که طول عمر او از جمیع اصحاب ابتر بیشتر است و بعد از صدور احداث هم قرنی بر او گذشته بالجمله اکثری ایشان
بعد زمان خلفای ثلثه داعی اجل را لبیک گفتند مثل عمار یاسر و حذیفة بن الیمان و خزیمه ذوالشهادتین و جابر بن
واثله و عبدالله بن عباس و ابوایوب انصاری و جابر بن عبدالله و امثالهم و بعضی از ایشان زمان امام سجاد بلکه امام
محمد باقر را هم ادراک و احراز نمودند کما لا یخفی علی عبدالله بن مسعود و ابوذر در خلافت عثمان ذی النورین
جهان گذران را بعد ملاحظه مرتبه خلافت بدرود کرده اند و حضرت عباس هم در زمان ایشان رخت اقامت
از دنیای فانی بسرای جاودانی بربسته لکن قبل از شهادتش بدو سال بر این دعاوی که درین فصل یاد کردیم
کتب رجال امامیه مثل کشی و تذکره و مجالس و غیرها برهان قطعی است و هم دلیل لطیف و نکته دقیق بر بستن ارتداد
احداث بقول مؤلف باید شنید که کلمه لم یزالوا اقتضای صریح دارد که ان احدثوا و ارتدادهم علی
الاعقاب امری باشد که زمانه ممتدی بران صورت بگذرد بخلاف ارتداد خلیفه اول و دیگران از
اهل ردت که زمانه ممتدی بران نگذشته که اکثری از ایشان در همان نزدیکی بموت مردند یا در مقاتلات
راه عدم سپردند و ایشان البته مصداق مضمون این حدیث نیستند و جمله لم یزالوا الی آخره یا کلام الهی
چنانچه بروایت مجلسی در صدر اوراق گذشت یا مقوله ملائکه مقصود از اضافت لفظ لم یزالوا تعظیم جناح
ایشان است که گناه کردند و مستمر بران ماندند پس اگر حدیث بحق کسانیکه بقول مجلسیین بر ردت فی
الفور گشته شدند و درگذشتند وارد باشد البته کلمه لم یزالوا بی محل بلکه حشو خواهد بود و تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا و حاشا ملائکته عن مثل هذا اجرا مطلب درین قدر میشود که ارتدوا بعدک و ماتوا علیهم لم یزالوا
مرتدین چه فایده دارد پس مراد نخواهد بود مگر امری متعلق بخلافت که تا زمانی دراز بران احداث و ارتداد
علی الاعقاب راسخ و قائم ماندند بلکه بعد معتقدشان الی یومنا هذا حقیقه بران رسوخ دارند سعید بن مسیب تمامی
که احادیث ارتداد صحابه بمعنی مذکور از احادیث مشهوره مستفیضه بلکه از صحاح بخاری و لوامع و روضه و غیره
تواتر دارند و همچنین دیگر اکابر طایفه بعد از جمع و تلفیق و قد تقرر ان الیقین لا یزول الا بیقین مثله چنانچه بر ناظر
کتب اصول و رجال مخفی نیست شهداء کرام دیگر هم از امور مهمه است آن اینکه بسیاری ازین بزرگان

در خلافت مرتضی کرم الله وجهه رو براه نهاده اند مگر حال عمار یاسر یاد ندارید که تصبرا و وقت جنگ صفین
است مشهور آن روایت شیخ مفید بلکه شیخ المشایخ و مانند اوست که در حیات القلوب مرویست بسند معتبر از
امام رضا علیه التحیة والثنا که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که عمار بر حق خواهد بود و در وقتیکه
فتنه شود و میان دو لشکر که یکی از آنها براه حق و سنت من باشد و دیگری از دین بیرون رفته باشد بحق
بلفظه ازینجا هم میتوان یافت که عمار با وجود رفاقت حیدر کرار و فدا کردن جان خود تا زمان انکشاف صحیح خلافت
آنجناب بر حق خالص و صمیم قلب نبود و بی خلوص وقت قتل است در بعضی احادیث و دیگر کتب امامیه بعد
از ورق گردانی بسیار خواهی یافت پس معلوم شد که مجرد رفاقت و میل بجانب مرتضی در ایام خلافت
بر خلوص اخلاص دلالتی ندارد والحق که هرگاه رفاقت شیخین و ذی النورین با جناب سید الکونین و
جهاد ایشان با کفار بلکه توجه بقتل آبا و خویش و صرف اموال و آراستگی عساکر اسلام و جان نثاری و حسن معاشرت
ایشان در ایام عسرت کما قال الله تبارک و تعالی لَقَدْ تَابَ اللهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ
الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ بثبوت نفاق مبنی بر ریا و سمعه و امیدوار خلافت نظر بروایات
کاهنین باشد امامت نبیلی و اختصاص حجتی برای خلوص این بزرگان که امور خلافت مرتضی را قلب کردند
در زمان خلافت آنجناب که با حرص طمع در ایام گشاده و اسباب معاش دنیوی فی الجمله آماده و نسبه
بنقد مبدل شد از جمله محالات است حال ابن عباس که در کتب رجال دیده که با اعتراف علما قوم و ثقات
خزینه شهید کربلا صحیح تخلف بکار برده و قس علی هذا احوال براء بن عازب چنانکه خواهد آمد این همه از آثار
احداث سابق بود یا چیز دیگر پس از سبیل رفاقت مرتضی وقت مذکور فایده خلوص بر آن مترتب نمی شود
و ازینجا گفته اند که من حفر لاخیه قلیباً اوقعه الله فیه قریباً با اینهمه چگونه تسلیم توان کرد که جمیع
گناهان ایشان که متعلق بحق تلفی حقوق اهل بیت و جگر پاره جناب صلی الله علیه و سلم بود و ضلالت
و اشتباه آن مرتب یافت [illegible] ولی و از [illegible] بهشت [illegible] کرده اند زیرا که
مذکور شد که بعضی از ایشان [illegible] شدند و باز راهی با الله [illegible] اقوال [illegible] الا ما [illegible] انصار را [illegible]

خلافت بر انگیختند و بعضی خود مدعی خلافت گردیدند و بعضی برای سرپرستی خلفا چه خوشامد و مداهنت
که از قوت ایمان بی‌بهره بودند تا آنکه ظاهرا در متخذین عجل محسوب گشتند و واقع شد آنچه واقع شد و از این بدعتها و محدثات
عالمی از اهل بیت سیر موجودات منحرف شد و بعلم الیقین ثابت است که اگر نص غدیری در واقع اصلی داشت این
دعاوی سرپرستی خلفا هرگز پیش روی کار نمی‌آمد چنانچه علمای کبار متشیعین تصریح و تاکید آن میکنند من ذلک
ما قیل فی عماد الاسلام انه لما رأی الناس فعلهم وهم وجوه الصحابة ومن یحسن الظن
بمثله ویدخل الشبهة بفعله توهم اکثرهم انهم لم یتلبسوا بالامر الا علی ما اقدموا فیه
ما اقدموا علیه الا بعذر یسوغ لهم ذلک ویجوزه فدخلت علیهم الشبهة واستحکمت
فی نفوسهم ولم یمعنوا النظر فی حلها فمالوا بسلمهم وسلموا لهم وبقی العارفون بالحق
الثابتون علیه غیر متمکنین من اظهار ما فی نفوسهم انتهی موضع الحاجة وقد الصق
من افادات الجاسی پس بعد اضلال عالم و گمراه کردن بنی آدم چگونه تصدیق بلکه تصور رسانح کرده شود
که این جماعت بلا مواخذه و عتاب در جنت داخل شوند بلکه در همین شبهه نیست جهه حضرت مجتهد جاسی در خاتمه
رساله نامستطیع مینویسد که در بعضی از احادیث وارد شده است که حاصل مضمون آن اینست که شخصی
مدت مدید سعی برای تحصیل دنیا از وجه حلال نمود چون او را میسر نشد تا یک مدت دیگر از وجه حرام بذل جهد
و جهد خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم بمراد خود نرسید شیطان مجسم شده پیش او آمد و گفت که
تا این مدت از ممر حلال و حرام طلب دنیا کردی و ترا دنیا میسر نشد الحال اگر بگفته من عمل نمایی البته بمراد و دلخواه
خود می‌توانی رسید و کام جان را بشهد مقصود شیرین می‌توانی ساخت چون آن شخص از آن امر استفسار نمود
شیطان در جواب گفت که بدعتی در دین احداث باید نمود و بر خلاف طریقه نبوی مردمان را دعوت باید نمود
آن مرد مفرغه دنیا بر طبق آن عمل نمود و جمعی کثیر از مردمان را بضلالت انداخت روز چند برین بگذشت
که دنیا باین رجوع نمود و از اموال و اسباب دنیوی زیاده از آنچه که متمنای و بود پیش خود آماده و مهیا
یافت بعد یک مدت مدید چون از خواب غفلت بیدار شد با خود فکری کرد که وا اسفاه چه کاری کردم که دین

خود را بدبنیاد فرو ختم و خود را مستحق عذاب ابد ساختم منحنی و در پشیمانی بر گرفت و بصحرا رفت و منیح را فرو
کوفت و خود را بآن بست و اظهار توبه و استغفار بدرگاه حق سبحانه و تعالی نمود خطاب حق سبحانه به پیغمبر
از پیغمبران خود را وحی نمود که برو بفلان بنده من بگو که اگر خود را اینقدر بسته نگاهداری که گوشت و پوست
و استخوان از هم جدا شود تا که آنها را که در ضلالت انداخته بهدایت نه نمائی توبه تو هرگز قبول نیست انتهی
بلفظه مقصود مجتهد فانی ازین موعظت و خوش بیانی آن بود که بتضرع و زاری مرشد البریه صاحب تحفه
اثنا عشریه در خاتمه کتاب مزبور هرگز قبول شدنی نیست و آنچه مجتهد مذکور در کتاب شهاب ثاقب
باثبات عدم قبول توبه صوفیه بروایت کلینی افاده نموده و در باب سخن فیه بطریق اولی بکار آید بجمال
احتیاط در وجه ذهن نگاهداشتنی است لیکن باید که جاسوسی مزبور بعد از آنکه جماعتی را از زمره علمای
خویش مطعون و ملعون از صوفیه قائلین بوحدت وجود بر طبق صاحب فتوحات شمرده و نام حیدر آملی و صدرا
شیرازی و محسن کاشی بر زبان آورده می گوید و مرعات احتمال التوبة متفرع علی قبول التوبة
وهو فی محل المنع نظرا الی الحدیث الدال علی عدم قبول توبة اهل البدع کما هو فی الکافی
وغیره متوهم نشود که فقیر بمعنی فقط همین قدر از اقوال این جاسوس در ذهن خود محفوظ دارد بلکه
مجلدات بحار و دیگر کتب و اسفار بسیار از احادیث ائمه اطهار در بنای این است که بتوسند آن اینست
فی البحار نقلا عن علل شیخ المشائخ ابن مسرور عن ابن عامر عن معلی بن محمد عن محمد بن
جمهور القمی باسناده رفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابی الله لصاحب
البدعة بالتوبة قیل یا رسول الله وکیف ذلک قال انه قد اشرب قلبه حبها
و نیز از افادات مؤلف بحار روشن گشته که در ثواب الاعمال بروایت ابن ولید از صفار از ابن یزید
نیز مثل این حدیث مرویست و در کتاب محاسن این حدیث را بمثل این سند روایت کرده بیشتر یافته
که حکایت آن شخص که مثل جاسوسی را آخر و الفقار دارد کرده بلی سند ذکر فرموده در بحار از علل
اسنادش تا بجناب امام صادق علیه السلام اینست ابی عن ابن نوح عن ابن ابی عمیر عن هشام

بن الحكم عن ابى عبد الله عليه السلام ونيز اين حكايت را محدثين الشيعه در كتب ديگر وارد كرده اند
كما لا يخفى على من تتبع البحار وملا باقر مجلسى در توجيه عدم قبول توبه اهل بدعت در حديث نبوى چنين افاده فرموده
بيان لعل المراد انه لا يوفق للتوبة كما يظهر من التعليل او لا يقبل توبته فقوله كان الا را
بعينه پس بمقتضاى روايات اين باب بعضے ازان مريضان ياد كردم بدعتهم در نمى آيد كه كسانيكه با
بر اهل بيت شوريده كنند و باعث غصب خلافت شدند و انچه بدان تعلق دارد شوند و مكايد ايشان در وصول
اما مثل كيد ابليس بين شيوا اذ قال للانسان اكفر فلما كفر قال انى برىء منك
انى اخاف الله رب العالمين فى دار كبير بجنت روند و توبه ايشان بمرتبه كمال رسد لا والله
ثم لا والله علاوه ما كه گفته ايم كه تمامى اين اصحاب معذب خواهند شد پس محتمل است كه در حق بعضى شفاعت
صاحب مقام محمود فى الحال بكار آيد كه فورا ازان دار كبير نجات يابند و در حق بعضى فى المآل كه بعد از
تعذيب با كرده زيرا كه هيچ يكى از الفاظ حديث الحوض بروايت احدى از محدثين اماميه مثل سليم بن قيس وغيره
در تخليد نص نيست و عنقريب ياد تى درين باب مى آيد انشاء الله تعالى اما خلاص بعضى و تعلى ازان
دار كبير بشفاعت بشير و نذير پس آن نيز برين اصحاب منطبق است حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة يعنى
كسانيكه ردت شان اخف بود پس آنها ازان مواخذه بعنايت ربانى خواهند يافت و كسانيكه در باب
اهل بيت سيد المرسلين بجال انتهائى شديد كردند و عداوت و مخالفت ورزيدند و بزعم خود تدارك بعمل آوردند
ربانى آنها بدون عذاب نخواهند شد بالجمله لفظ اوخذ بهم ذات الشمال دليل تخليد آنها در سقر نيست پس حمل
كردن دست بر كفر واقعى ارتداد شرعى اصحاب فتوى در احكام دنيوى بر وجوب قتل آنها دادن بحاشيه لفظ كه
بحار المجلسى سخت ضعيف و سخيف است فلا يخفى ركاكته و سخافته بلكه باعث فور حيرت ميگردد كه از اين
شخص كه از فضلا بلكه از كبار علما و ائمه اماميه است ايراد كلام باين سخافت كه غالبا هيچ سبتدى بلكه عامى هم
مشهور بجميع تهوات نكند يعنى چه گفتيم از غايت التعصب و عصبيت كتمان حق حال جميع علماى اعلام
اهل تشيع چنين است چنانچه بقول قاضى نور الله شهيد بالت شيعه گاهى در زمان عمر آل و زمان در خروج

والف

ونصب مزعومی ایشان میکردند ودر هر فن کار و اهل حق می نمودند وخود قاضی رطب لوق که با وجود ادعای تکلم
ایشان نیز دست مے افشانند آنچه درکتمان حق واظهار باطل ودروغ زدن وافترا کردن کوشش بلیغ نموده
وبهتانهای امامیه میکنے دانند آخر فاضل جباری هم اعتراف افترا و بهتانها و بر زبان جاری ساخته کما لا یخفی
علی متتبع تالیفاته واگر خارج از مقصود نمی بود نقلها کثیره برای این هفوات واباطیل بقصد النقل
میکردو اگرچه بالاجمال سابقا ولاحقا گذارش یافته بالجمله این فاضل جلیل القدر ودیگر بزرگانش از
تکفیر خلفا این قدر هم خیال نکردند که در تشنیع حدیث که جمله فیؤخذ بهم ذات الشمال موجود است
وآن هیچ دلالتی از دلالات ثلث بر تخلید نار دال نیست پس اگر تا غرار بعض حقوق و تقصیر در آن
از احداث مراد باشد چنانچه در باب اهل بیت بوقوع آمد مگر بر تقدیر اثم صحابه رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم جهنمی نخواهند بود پس اگر بدروغ روند چه قباحت لازم می آید وکدام دلیل بر امتناع آن عند المناظرة اقامت
می توان کرد و بعد ازین هم غور نکرده که جناب شافع المذنبین ورحمة للعالمین از شفاعت ایشان درگذشته
کلا بلکه حضرت صلعم در حق ایشان خود سفارش خواهند فرمود و بتلاوت کریمه مزبوره مشغول خواهند شد که
الحاصل معنی شفاعت را مرجح است وازینجاست که در جواب حضرت سابق ارشاد خواهند کرد انهم لم یزالوا
مرتدین علی اعقابهم والا حاجتی بایراد این کلام بضمیمه تاکید و جمله اسمیه نمی شد بلکه درینجا بربنائی اصول
مذهب اصول امامیه اراده معنی شفاعت قایم توان کرد وآن اینکه صلاح وتقوی وکمال اسلام وایمان مصداق
حدیث الحوض مبنی البطلان است اما حال ایشان لاجرم منحصر در صورت فسق وکفر خواهد بود وچون شق ثانی
باطل است شق اول بالیقین متعین خواهد بود اما وجه بطلانش پس اینکه جمله ان تعذبهم الی آخره از السنت که در
حق کفار وارد شود زیرا که ایشان بلا ریب محل عذاب اند استعمال حرف ان در شان ایشان بر محل خود نیست وهم
آنکه ان تغفر لهم مناسب نباید زیرا که آنها البته مخلد فی النار خواهند بود احتمال مغفرت شان چنانچه دارد
چنانچه بر طلبه علوم فصاحت وبلاغت مخفی نتواند شد بخلاف اهل فسق که تعذیب و مغفرت هر دو در باره ایشان
محتمل والبته بحکم حدیث نبوی که متفق علیه فریقین است اعنی شفاعتی لاهل الکبائر من امتی سو شفاعت ایشان

وتعیین الاول هو المطلوب لنکات و دقایق بیاید در ایراد عزیز حکیم بجای لفظ غفور رحیم نیز مؤید مضمون
شفاعت ست هرگاه ثابت شد که آنها اهل شفاعت بودند پس گر مراد آنجناب از تلاوت آیت کریمه معنی شفاعت نباشد
حشو در کلام صاحب جوامع الکلم لازم می آید و لعلها من البدیهیات الاولیة پس کفر و ارتداد شرعی چگونه محمول
کرده هم چنین مضمون خواطر این نو اصحاب ضلهم الله تعالی نگردید که فتوی بر کفر و ارتداد شرعی و وجوب قتال آنها
دادن در حقیقت مستلزم تخطیه جناب مرتضوی که برای بقای اسلام آنها با ایشان جنگ و قتال نشد کما سبق
من اجادیهم و در زمان عمران روائی خویش احدی از قبایل این جماعت بعلت مذکوره کشت بلکه نسبت بنیه
نیز نشنیدند که احداث مرادف بدعت است کما بینا آنفا و مبتدع مستحق جهنم است و لیکن خلود جهنم
هم مگر ست بس معنا امور حمل میتوان کرد و نیز برین معنی هم نظر نفرموده که ایهام ما احدثوا بر فتحات
امر محدث دلالت دارد و لیکن چنانچه آن امر کفر و ارتداد شرعی نیست تاخیر از بعض حقوق و تقصیر در آن کیف
با اتفاق هم نیست مگر گفته شود که تقصیر در حق بتول عذرا ام الائمة النجباء و حضرت سید اوصیاء مراد باشد
تا البته خیلی چسپان می افتد مگر با وجود نمی کنی که تقدیم سعدة تاخیر مورد من کنت مولاه فعلی مولاه
و آنچه بران تفریع شده اعظم و فخیم است المختصر این همه بطرف یار کسی انصاف کند که ارتداد علی الاعقاب را
با تاخیر و تقصیر در حقوق اهل بیت آیا مناسبت لفظی و معنوی هست یا نه انتهی ما اردنا ایراده هنا علی کلامهما
و انشاء الله تعالی چیزی دیگر هم در قید قلم خواهد آمد اما التطبیق علی اعقابهم پس از غایت ظهور محتاج دلیل
و برهان نیست زیرا که تقیید بقید علی اعقابهم برای قصد دوت التحقیق است و مشعر بآنست که با وجود احداث در
ایشان بر نگردیده و بهو بدل و مشعر بالفسق الامی بالبیت که منیر مود بلکه لم یزالوا منقلبین علی وجوههم کما لا یخفی
اما لفظ منهم فارقصهم پس تطبیق آن بر زمره مسطورین باصول امامیه بسی کار سهل است نه بینی که کیا
از مقبولین ایشان خزیمه بن ثابت ست که باعتراف علمای شیعه گروه انصار را بر دعوی خلافت و تنی
برانگیخته که در سقیفه از شیخین نشانی نبود و خیال احداث و بدعت بمجرد وفات سرور کائنات بسر خویش
و احداثی که متصل وفات شریف باشد زیاده ازین سانحه نخواهد بود که نصوص قطعیه خلافت مرتضویه را البس

پشت اندازد وانواع نفاق ومکر درانوقت بروی کار آرند وگویند که او هرگز خیال خلافت وجانشینی
جناب سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم در سر نداره پر ظاهر است که اگر آن بزرگ انصار را برین کار
سترگ بر نمی داشت وهمت خود به نفاق ونکیدت نمی گماشت فتنه سقیفه از دست سعد بن عباده بر نمیخاست
بلکه مدتها بیدار نمی نشست وشیخین بالحاح مردم چرا دفع این فتنه را قصد میکردند وچگونه کار بیعت وخلافت
ایشان درست می شد و همچنین از جمله آنها سعد بن عباده است که مقارن ضلال تلقین والشهادتین
دست از نصوص یقینیه برداشت و آنقدر چشم بر خلافت دوخت که تا سالها نمی در از بلکه مدت العمر
ذخیره سعادت اخلاص بجناب اهل بیت نبوت برای خود اندوخت ... مدعی امامت خود ماند و مردم را
باین ضلالت خواند و راه صد وبدعت احداث پدید وقدم از راه طلب خلافت باز نکشید واز همینجاست که
هادی او را امام المسلمین و پیشوای مذبذبین ومنافقین قرار داده اند واگر بر همین منوال دیگران را برشماریم وانده تحریر برود
تقریر بسیار وسیع شود واز انجمله ... اکثر ... که در حق السابقین ارادتکار ... ابو العبد ارتداد
خلفاء ... سیر ... وبرانگیختن انصار را برای غصب خلافت علی و ... علیه بعد ذلک ...
کما عرفت مرارا ... وقوع ارتداد علی الاعقاب مجرد مفارقت رسول کبریا از اصحاب والسعد
صارف بمعنی حقیقی محمول خواهد بود وپر ظاهر است که اگر بالفرض از خلفای ثلثه ارتداد واقع شده فانما هو لا یکون
بُرهةٍ من الزمان من انتقال الرسول علیه وآله صلوات الملک المنان عند الحاح بعض الاصحاب
وتشبثهم بدلائل ابی بکر الصدیق وعمر الفاروق ودعوتهم الی البیعة الا الانصار والسقیفة
لیدفعوا آرائهم السخیفة کما لا یخفی علی احدٍ من طالع الروایات التی ذکرتها فی المسلک
الاول بخلاف سعد بن عبادة که بمجرد مفارقت روح طیب حبیب ایزدی از بدن مطهر جسد منور الی الرسول ...
گذشته برای سقیفه ساز سقیفه بنی ساعده شتافتند و پرداختند با نچه پرداختند وساختند آنچه ساختند
جای سنگ بر سر دولت که ذو الشهادتین امامیه بمجرد طیران روح نبوی با علی علیین بسقیفه بنی ساعده شتابید
ومحامد انجا بحث وجدال برداز وسعد را بر دعوی خلافت برانگیزد واو که در مقبولین شیعه از

کرمان روزگار بود دلایل ولویت خود بخلافت بکمال طلاقت ذکر سازد حتی که خلفا می او یعنی حضرت امام
اعظم طوطی باقر مجلسی بزبان حال بحسن بیان جناب ممدوح چنانکه در روایات بحار مصرح است و انا القینا
علیک منه ذکرا بکمال تعجب بیان سازنده اصلا قطره اشکی از چشم نظر به طلاقت و امارت دوخته بر نیاید گر
تصور افتاده بودن جسم بی روح نبوی موجب تکدر و ملال و مانع حسن تقریر و جد و کد در طلب ریاست نشد
بلکه از شدت مرض نیم زنده در گور باشد و هرگز مضمون انا مستمر نشود نفس عباسیری بخاطرش خطور نکند و یکی را
از فرزندان خود در آن معرکه مجمع مردم برای موعظت و ایراد خلافت خویش مثل سرحم قرار دهد و بموجب
روایت ثقة المحدثین در بحار و حیات القلوب جسد مبارک نبوی تا مدتی بی غسل و کفن افتاده بود که زبانم
بسوزد و خاک بدهنم باد چسان گویم که در مثل آن مدت اجساد موتی متغیر میگردد پس حب جاه این حضرات بحدی
دارد که ایا امر مهم نیز از تجهیز و تکفین موتی هم می باشد چه جای که خاتم النبیین شفیع المذنبین حبیب رب العالمین
و هرگز خیال سامان عزت و بیرامون خواطرشان نگردد و فقط بر ریاست سرشانی نظر دوخته باشند و
شدت مرض را کلب کور رسانیده بود بخیال نمایند فانی شئ اعجب من ذلک [illegible] مولاه فعلی مولاه
نقلت فاستمع ما فی مثل ذلک الکتاب ذکر [illegible] اهل
السیر علی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم توفی یوم الاثنین فی آخر صفر و خالفهم الکلینی
قائلا بانه توفی یوما یقرب من نصف ربیع الاول وهذا اقرب عندنا احترام [illegible] والله
اعلم وان کان المجلسی یضعفه ثم اختلفوا فقال بعضهم نصف النهار وقیل عند اشتداد
الضحی وقیل فی اللیل اذا سجی وکانت بیعة ابی بکر فی سقیفة بنی ساعدة بعد ان قبض رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو ببیته لم یفرغ من امره قد اغلق دونه اهله الباب فلما
بویع ابوبکر فی السقیفة وکان الغد جلس ابوبکر علی المنبر فقام عمر فقال یا ایها الناس
ان الله تعالی قد جمع امرکم علی خیرکم صاحب رسول الله وثانی اثنین اذ هما فی الغار فبایعوه فبایع
الناس ابابکر بیعة العامة بعد السقیفة فلما بویع اقبل الناس علی تجهیز النبی یوم الثلثا

الثلثاء واتفقوا على ان يدفنوه في البقيع ويجعلوا ابا بكر امام الجنازة ويصلوا خلفه
دفعة على سبيل العادة فاسرع العباس الى عليا واخبره بارادتهم وفساد رائهم فخرج
من البيت مسرعا وقال للناس مخاطبا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول
ادفن حيث قبض وانه امام في حياته وبعد مماته فمن يتقدم ويقوم اماما على جنازته
فصار سببا للتاخير حيث صلى عليه اولا ثم رخص عشرا عشرا ان يدخلوا البيت ويقوموا
حوله ويقرءوا ان الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه
وسلموا تسليما فمضى على زعمهم بقية يوم الاثنين ثم الليل كله ثم يوم الثلثاء من اوله الى
اخره حتى لم يبق احد من اهل المدينة ولا من اطرافها الا وقد صلى عليه ولكنهم قالوا
بعد ذلك بقليل ما يدل على انه لم يظهر منه شيء مما يرى من الموتى ولا تغيرت له رائحة
وقد طال مكثه في البيت قبل ان يدفن وقالوا بعيد هذه ثم دفن ليلة الاربعاء
وهي اول ليلة من ربيع الاول عند من يقول بنقصانه واخر ليلة من الصفر عند من
يجري دعوى الكمال على لسانه وقيل انه دفن ليلة الثلثاء حين غابت الشمس والاول اصح
حيث رواه الطوسي وهو الامام الاعظم الاقدم عندهم عن باقر علوم الاولين والاخرين
لا عمن يخاف عن المتغلبين فانظروا معاشر المنصفين الى تشنيعات المؤلف وغيره من
المتشيعين على افضل الصديقين بانه افترى على النبي صلى الله عليه وآله وسلم في رواية
ادفن حيث قبض لتعظيم عائشة ابنته وانه اخر دفنه عليه السلام الى ثلثة ايام ولا
يعلمون ان التشنيع راجع في الصورتين الى علي على اصولهم الفاسدة وظنونهم الكاسدة
انتهى ملخصا باجماع اکثر افراد زمرهٔ انصار که نزد حضرات امامیه از مقبولین لسانی می باشند و نوشتن تا جهای
آنها بجهت خوف تطویل موقوف داشتیم ابتداء باراده اخذ خلافت از جناب امیر کبیر در سقیفه جمع شدند و باز
این جماعت گرویدند پس ارتداد علی الاعقاب از ابتداء زمان فراق جناب ختمی مآب از دین دار محسن

مشاق که مدلول صریح احادیث امامیه است و ما در صدد اثبات آن بودیم بلا شبهه و ارتیاب متحقق گشت
و معنی فارقتهم مطابق واقع افتاد و علی هذا مراد نخواهد بود از ما احدثوا اگر امر خلافت و گوساله پرستی و میل
بخلفاء ثلثه فقد بانه فانه لطیف ولا یمکن للمتعسف مثل الفاضل المجلسی و اقامه ابی القاسم
المقدسی مجال تاویل پیوسته فلو سلمنا که حضرت عباس و فرزندان ایشان و بعضے دیگر از مقبولین
شیعه در سقیفه شرف حضور بجناب ام المذنبین نیافتند لکن چون قلوب شان را اتخاذ عجل را صول
امامیه مجعول بود پس گویا اجساد شان نزد جسد مطهر خاتم پیغمبران باشد لیکن بحکم واشربوا فی قلوبهم العجل
حقیقه بحضور قلب قاطبه در سقیفه بودند فان المرء مع من احبه باتفاق الفریقین فسبحان الله یقول
الناظرون والسامعون لئن اجتمعت الشیعة الامامیة الاثنا عشریة وامثالهم
من السالمیة والشیطانیة علی ان یاتوا بمثل هذه المعارضات فی الخلفاء الثلثة
لا یاتون بمثلها ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا وذلک من نعماء الله تعالی علی معاشر
اهل السنة والجماعة ان فضله کان علیهم کبیرا و اگر کسی گوید که سلمنا معنی حدیث انچنان
کردی السیاق عبارت مناسب است زیراکه هر قید را بمورد خاص تطبیق داد لکن مجال تاویل هم
و ذیل خلق احتمال وسیع و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال گوییم که اینجا بجز این چند احتمال یکی ردت خلفاء
و ما تفرع علیها چنانچه تصانیف مجلسی مثل حق الیقین و جلاء العیون و حیات القلوب و بحار الانوار بران گواه
میکنند دوم ردت بعضے از قبائل عرب و ما یلحق بها سوم تبدیل اخلاق حسنه باخلاق ذمیمه و ترک رفاقت آباء
بطمع زخارف دنیا و میل الی الخلفاء و تدارک شرعی فی الجمله نظر باحتمال دیگر امکان ندارد چه حدیث
از بالقطع مسکیند و چون حاکی مخبر صادق است وقوع آن لابدی و بجز این واقعه هائله بعد انتقال رسول
رب العالمین بعدیه متصله امری دیگر که استحقاق جهنم بران بر آمر نکیبن آن از صحابه متفرع شود و
مقام شفاعت و تکرار آن هم باقی ماند و بعضے بعد از الوقت از ان عقوبت نجات یابند وقوع نگرفته
مگر از مقبولین نسل امامیه بلکه توان گفت که آنچه بعد از رحلت حسن مجتبی و حسین شهید کربلا از قدمای علمای

مزید و لا ہم رد داده و صلاحیت استحقاق جہنم بر آن بوده باشد از فروع ہمین یک امر خواہد بود و معہذا اگر
احتمال دگر باشد که جمیع قیود در آن بی تکلف انطباق باید بیابدش بر عہد طرف ثانی و تائید رد بت خلفا بر
اتباع و اشیاع شریف مرتضی و مجلسی اصفہانی و اجب القتل بر ذمہ ماست اینک گوی و اینک
میدان آنچه در بارهٔ ستم باشد بمعرض اظہار آرد و چون بفضل الله و حسن تائیده از بیان اینکه حدیث مزبور با قرار داده
و لعبدهٔ قیود ده و تمام الفاظ دلالت صریحه دارد بر آنچه دارد و فراغ دست داد و مذہب شریف مرتضی و
کامل بہائی و اتباع اینها مثل باقر مجلسی و محمد تقی که بکفر و ارتداد شرعی خلفا رفته اند و بامثال این احادیث
متمسک شده و این بزرگان را واجب القتل دانسته باطل کردید و در بطلان مذہب دیگر که از فاضل جامی
و فاضل اخباری برادر رہین حضرت مولف و خود دخادمانش مرعاد و ذو الفقار و جواب الصلاح
مذہب منصور نامیده اند یعنی خلفا در احکام دنیوی نزد اہل اسلام بودند و در احکام اخروی در رنگ
کفار اند حالت منتظره باقی نماند پس بخیال می گذرد مگر مذہب کسانیکه قائل بعد خروج خلفا در اعراف نشسته اند یا اند
جمعی دیگر که گویند بعد التعذیب بجنت خواہند رفت لکن چون تخصیص بحث بکسانیست که درین بلاد موجود
باشند و بندرت و شذوذ اتصاف ندارند و اہل این دو مذہب بکثیر معدوم اند یعنی و اثری از نہاد در بلاد
ہندوستان پدید نیست بلکه از شیوع اسلام درین اقلیم احدی از متشیعان باین مذہب غالباً نیامده مگر مطلوب
[illegible] در بلده فیض آباد بعضی را از اہل ایران در زمان نواب ابو المنصور خان [illegible] می شنید ابطال این دو مذہب
و تطبیق این حدیث برین ہر دو مسلک بجواہر الفاظها و دلائل دیگر تحقیقاً و الا خالی از فضول تطویل [illegible]
لاجرم الکنون بدلیلی آخر که اوثق و اجلی است غلط فہم شیعی صحیح مبرہن می گردانم که حدیث مزبور در
شان صدیق رامیه و شرکا و مدد کاران [illegible] ذو حاجت بجشم موت استدلالات که بکار رفته نیست
زیرا که صاحب تفسیر منہج الصادقین و دیگر بزرگانش روایات چند آورده اند متضمن آنکه چون خطاب تحنی [illegible] تا
[illegible] متاخرین بیان فرموده در اثنای آن گفت اولئک اخوانی اصحاب که اہل ایمان بودند ازین حصر اخوت
بر اخوات متاخرین متعجب شدند و گفتند که یا رسول الله الستا اخوانک فرمود انتم اصحابی ہم اخوانی [illegible]

اجمال گمان مبر که سائل این سوال احدی از خلفای ثلثه بوده باشد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
نظر بنفاق و خبث باطنش معاذ الله اخوت ایمانی او را سلب نمود چنانکه جامعین بیاض ابراهیمی گمان برده اند
و بر نفی اسلامش دلیل آورده اند بلکه از روایت شیخ محمد ابو جعفر بن احمد بن علی القمی نزیل ری که صاحب صفا
المعارفین وغیره از کتابش نقل نموده اند چنان واضح و لایح می گردد که حضرت ابوذر صدیق با سایر
خود باین سوال گشوده الفاظ بنده قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَدْرُونَ مَا غَمِّي وَفِي أَيِّ شَيْءٍ تَفَكُّرِي
وَإِلَى أَيِّ شَيْءٍ اشْتِيَاقِي قَالَ أَصْحَابُهُ لَا يَا رَسُولَ اللهِ مَا عَلِمْنَا هٰذِهِ مِنْ شَيْءٍ أَخْبِرْنَا بِغَمِّكَ
وَتَفَكُّرِكَ وَشَوْقِكَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أُخْبِرُكُمْ إِنْ شَاءَ اللهُ ثُمَّ تَنَفَّسَ
قَالَ هَاهْ شَوْقًا إِلَى إِخْوَانِي مِنْ بَعْدِي فَقَالَ أَبُوذَرٍّ يَا رَسُولَ اللهِ أَلَسْنَا إِخْوَانَكَ قَالَ لَا
أَنْتُمْ أَصْحَابِي وَإِخْوَانِي يَجِيئُونَ مِنْ بَعْدِي شَأْنُهُمْ شَأْنُ الْأَنْبِيَاءِ قَوْمٌ يَفِرُّونَ مِنَ الْآبَاءِ وَ
الْأُمَّهَاتِ وَمِنَ الْإِخْوَةِ وَالْأَخَوَاتِ وَمِنَ الْقَرَابَاتِ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ يَتْرُكُونَ الْمَالَ
لِلّٰهِ وَيُذِلُّونَ أَنْفُسَهُمْ بِالتَّوَاضُعِ لِلّٰهِ لَا يَرْغَبُونَ فِي الشَّهَوَاتِ وَفُضُولِ الدُّنْيَا يَجْتَمِعُونَ فِي
بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللهِ كَأَنَّهُمْ غُرَبَاءُ تَرَاهُمْ مَحْزُونِينَ لِخَوْفِ النَّارِ وَحُبِّ الْجَنَّةِ فَمَنْ يَعْلَمُ قَدْرَهُمْ
عِنْدَ اللهِ لَيْسَ بَيْنَهُمْ قَرَابَةٌ وَلَا مَالٌ يُعْطُونَ بِهَا بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ أَشْفَقُ مِنَ الْابْنِ عَلَى الْوَالِدِ وَالْوَالِدِ
عَلَى الْوَلَدِ وَمِنَ الْأَخِ عَلَى الْأَخِ هَاهْ شَوْقًا إِلَيْهِمْ وَيُفَرِّغُونَ أَنْفُسَهُمْ مِنْ كَدِّ الدُّنْيَا وَ
نَعِيمِهَا بِنَجَاةِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ عَذَابِ الْأَبَدِ وَدُخُولِ الْجَنَّةِ لِمَرْضَاتِ اللهِ اعْلَمْ يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ
لِلْوَاحِدِ مِنْهُمْ أَجْرَ سَبْعِينَ شَهِيدًا بَدْرٍ يَا أَبَا ذَرٍّ وَاحِدٌ مِنْهُمْ أَكْرَمُ عَلَى اللهِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَ اللهُ
عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ثُمَّ يَقُولُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي كُلِّ مَرَّةٍ يَا أَبَا ذَرٍّ إِنْ شِئْتَ
زِيَادَةً عَلَى الْمَذْكُورِ فَأَزِيدُ فَيَقُولُ أَبُوذَرٍّ يَا رَسُولَ اللهِ زِدْ أَوْصَافَهُمْ فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ
فَيُصَلِّي لِأَحَدِهِمْ أَجْرٌ كَأَجْرِ سَبْعِينَ مِمَّنْ غَزَا مَعِي فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ وَإِنْ بَكَى أَحَدٌ مِنْهُمْ بَكَتْ
مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ السَّبْعِ لِرَحْمَتِهِمْ عَلَيْهِ ثُمَّ بَكَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بُكَاءً

شد یعنی روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از صحابه خود مستفسر شد که میدانید که غم من چیست و تفکر
من از چه چیز و اشتیاق من بسوی کیست صحابه عرض کردند که یا رسول الله هیچیک را نمی دانیم و متوقع آنیم که از
امور ما را خبر دهی فرمود اگر خدای عز و جل خواسته است شما را آگاه میکنیم پس حضرت آه سرد از دل پردرد
برکشید و فرمود سخت مشتاقم بسوی برادران خودم که خواهند آمد بعد از من و معنی اخوت منحصر است
بذوات شان از جمله حضار ابوذر غفاری عرض نمود که آیا ما از برادران تو نیستیم که اسلام آوردیم و وفا
تو اختیار کردیم فرمود شما از اخوت من بهره ندارید بلکه شما از رفقا و اصحاب من می باشید و برادران
من که مرا اشتیاق آنها زاید الوصف حاصل است هم خواهند رسید بعد من که از شان آنها شان انبیا علیهم السلام
ظاهر و هویدا است بجز طلب رضات خدا و خوشنودی خدای عز و جل از پدران و مادران و برادران و
خواهران بلکه از سائر اقربای خود می گریزند و هرگز در ادای حقوق دینی دست باز پال شان نمی آورند و نیز
بعجز و فروتنی و تواضع بدرگاه ایزدی نفوس خود را پاک و صاف می کنند و بخواهشهای نفس و فضول امور دنیوی رغبتی
ندارند و زکوة مال الله می دهند مثل مسافران در مساجد جمع میشوند لشوق جنت و خوف نار ایشان مغموم
و محزون می بینی کیست که قدر و منزلت شان که نزد او تعالی حاصل است تواند دانست با وجود این همه
محبت و اتفاق کلی قرابتی با هم دگر ندارند و نه یکی از ایشان مر دیگری را بجهت خرج مال بر خود آشفته کرده بر یکی
بر دیگری زیاده از عطوفت برادر بر برادر و پدر بر پسر مرعی و ملحوظ دارد باراده نجات از عذاب ابدی و حصول
سرمدی و خیال دخول جنت بخشنودی ایزدی از کدورات و نعمای دنیا فارغ دل نشسته اند ای ابوذر بدانکه
برای هر یکی از ایشان مزد هفتاد شهید جنگ بدر در علم الهی مقدر است هر یکی از ایشان پیش حق تعالی
از هر شی که بر روی زمین مخلوق گشته گرامی تر است با این همه شرح و بسط جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
در هر بار می فرمود که ای ابوذر اگر خواهی زیاده گویم و او عرض می کرد که حضرت زیاده کن فرمود در
هر یکی از آنها آن قدر اجر است که هفتاد مجاهد همراه من در غزوه تبوک یافته اند و نیز ارشاد شد که
اگر کسی از آنها آه می کنند و دلش بغم یاد و بیقراری می آید ملائک هفت آسمان بگداز و زاری می آغاز می نهند

من بعد جناب خاتم المرسلین بکاوزاری از حد زیاده نمود هرگاه برین حدیث اطلاع دست داد و مضمونش
در خاطر جا گرفت معلوم شد که بمبرفهم علمای امامیه مثل جامعین بیاض مذکور و مقلدین شان خصوصاً
حضرت مخاطب لازم آمد که ابوذر از مرتبهٔ کمال ایمان و اخلاص بلکه اخوت ایمانی نسبت بجناب
نبوی و دیگر مدارج علیا مثل اختیار هجرت در راه خدا و فرار از اقارب بمطلب رضوان الهی و تزکیه
نفس و تواضع و فروتنی برای خدا و اعطای زکوة محض بخوف و خشیت ایزدی بی بهره و رغبت تام
بشهوات نفسانی و لذتهای بیکانی فانی داشته باشد الی غیر ذلک من القبائح والرذائل چه جای آنکه متصف
بنقیضهای آنها باشد که امامیه بر السنه خود در حق وی می آرند کما سیجئ تفصیلها انشاء الله تعالی بالجمله مصدر این حدیث
ناطق است بر آنکه ابوذر خصوصاً و شرکا و اخوانش عموماً از مقبولین لسانی امامیه مثل عمار یاسر و سلمان
و حذیفه و عبد الله مسعود بهره از کمال اسلام و تمام ایمان نداشتند زیرا که مراد از نفی اخوت نیست مگر اخوت
ایمانی پس اینها البته نظر باختیار اسلام مورد اصحابی باشند و چرا نباشد که جناب خاتم النبوة در قیا
وقت طرد و ذود همین لفظ را برای ایشان مکرر اعاده خواهد فرمود و آنچه بعد از نفی اخوت در انشاء
حدیث مذکور مرویست لبس بر آنست که ابوذر و برادرانش هرگز در طلب رضوان الهی از خویش و
اقارب نه بریده اند مرتبه تواضع و فروتنی فائز نگردیده یا نیت ایشان در تواضع مشوب
بریا و سمعه بوده و زکوة هم نمیداده و یا مال طیب بدست ایشان نبوده و بلذات دنیا هم حرص
کلی داشتند و با همدیگر محبتی و خلوصی هم ایشان را حاصل نبود بلکه هر یکی در حقیقت دشمن دیگری بود
و بر همین حدیث لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله گواه عادل است همچنین احتمال این اکاذیب شاذ از
احادیث در باب یاران دیگر کما ستعرفها انشاء الله تعالی پس متوهم نشود که شاید این منهیات فقط درین دو
باشند زیاده برین نیست که ابوذر غفاری بسبب خشونتی که در مزاج خویش داشت از دیگران سابق الاقدام
بود ولیکن اصول متشیعین همین رنگ کان که جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم با این اخلاق ذمیم ایشان را
از دائره اخوت ایمانی و اخلاص و محبت بدر فرموده باطلع وجوه یعنی سلوک راه کنایه مثالب و

و معایب ایشان بر شمرد مصداق حدیث الحوض خواهند بود ولیکن از حدیث احد که حضرت مؤلف
برای منقصت صدیق آورده تا این حدیث فرق بسیار است زیرا که مقصود اصلی ازان پیغمبر اثبات
حق همین است که حسن خاتمه مجموع است مرا معلوم نیست نه اینکه شما اسلام نیاوردید یا برادران ایشان
نیستید بخلاف این حدیث که اول تسلیم ایشان نفی اخوت ایمانی از مخاطبان آورده ثم همچنان در کتابی از کتب
معتبره امامیه که نامش این وقت از ذهنش افتاده حدیثی مثل حدیث موطا از ائمه هدی بچشم خود دیده دیگر
فرق اینست که در حدیث مالک انس ابو بکر صدیق سائل بود و ازان روایت واضح میگردد که این سوال
از حضرت صدیق امامیه احمق ابوذر سرزده فرق دیگر آنکه در حدیث مالک نفی در آیت احداث است و
دران حدیث نظر بر اثبات مذهب امامیه اختلاف رواة واقع است بعضی بنفی روایت میکنند و برخی
باثبات آن بلام تاکید و هو بدا خبر است آنچه در کتاب کامل بهائی مذکور است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
روز احد بر سر شهدا استاده فرمود که بر حسن خاتمه اینها گواهم بعضی از اصحاب عرض کردند ما نیز مثل ایشان جهاد
کردیم و اسلام آوردیم و مقصود شان آن بود که جناب خاتم النبیین آن الفاظ را در حق ایشان اعاده فرمایند
حضرت فرمود انی لا ادری ما تحدثون او تفعلون بعدی یعنی من نمیدانم آنچه شما خواهید کرد بعد از
من و هرگز در حق ایشان مدح و ستایش نفرمود انتهی محصله و ازین کلام صریح معلوم توان کرد که مخاطبین از
مقبولین امامیه بوده اند نه خلفای راشدین زیرا که اگر یقین ابو بکر صدیق و مانند او در روایات شیعه هم میبود
مؤلف کامل بهائی که مرید تعصب و عناد او بدرجه قصوی رسیده حتی که قائل ارتداد صحابه در حیات آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم گردیده و چه خرافات که در افترا و بهتان بر صحابه خاتم پیغمبران بجا آورده چنانچه پیشتر
دانسته قطعا و یقینا تصریح بنام او میکرد چه جای ظن و یقین از همین سبب نقل روایت ابوجعفر طوسی از بعضی
صحابه که مجلسی با آنهمه عداوت و بوالهوسی بعنوان تعیین نامش در بحار آورده و دلالت بران دارد که
در ایمان و اخلاص گوی سبق برده بودند و صحابه ازین رشته ایشان محروم ماندند پس انکار امامیه بتفسیر الفضائح
المقبولین راه حق پوشی نمودند بلکه آفتاب را بگل اندوده اند کما لا یخفی بر اهل فهم و فراست مستتر نیست که

چون بدلالت حدیث قمی کما عرفته ودیگر احادیث معتمده شیعه کما ستعرفها انشاء الله تعالی ابوذر غفاری
در زمرهٔ مقبولین لسانی مخالفت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم معدوم النظیر است توجه خطاب در حدیث جابر
که در کامل بهائی هم مانند آن مجمل ومبهم مرویست بسوی او اولی نزد هر صغیر وکبیرست از اینجا هویدا شد که
امامیه آنچه در مناقب ومدائح حضرت ابوذر وا خوان او نقل سفر نمایند مثل آنکه جناب رسالتمآب فرمود که از جانب
حق تعالی مامور بمحبت ابوذر وامثال او واز برکات ایشان باران می بارد وگیاه می روید ودریاها وچشمه ها
جوش می زند الی آخر الحدیث کما فی البحار وترجمه از اشهر موضوعات باشد علاوه اگر ایشانرا واجب المحبت
باشد بثبات بیکه ذمهٔ جناب سید المرسلین نیز بوجوب محبت ایشان مشغول باشد پس بطریق استدلال واحتجاج
امام اعظم حلی در الفین بلزوم العصمه خواهند بود وهو باطل عند الفریقین چگونه واجب المحبه باشند که
ردت ایشان فی الجمله معلوم جناب اقدس پیغمبر آخر زمان بود گو بتفصیل آن جز علام الغیوب واقف نباشد
ونیز اگر برکات ایشان منشأ انتظام عالم ومبدا حیات بنی آدم باشد پس خصائص ائمه هدی خصوصاً
قائم آل سید انبیا سجاد بن صیبت کبری هم از دست رود واشک خونین از چشمهای مخلصین جاری
می شود کما لا یخفی علی من درس اصولهم الاربعة التی صنفها خلفائهم الثلثة ونظر بعض اصول بعمایة لیق بالیقین
رد اه امامیه آب در چشم ندا شتند وآتش در بلاد می انداختند وعلم خوشامد وتقیه در اطراف واکناف عالم
می افراشتند وقلوب ایشانرا آغشته بصد هزار غبار بود بیرا جلب منافع ناپایدار در وقت حکومت دربار
ابوذر بر صور خیالیه مؤلف رساله من تلقاء النفس الاماره مشتعل شوند چنانچه تفصیل این امور بنگهای دیگر خواهی
وانست انشاء الله تعالی بالجمله مسلم الثبوت است که حدیث خود تفسیر حدیث حی باشد ودر باب حسن فیه این معنی
بغایت وضوح وارد وصراحت لا ادری ما تحدثون او تفعلون بعدی تفسیر وتبیین با احدثوا بعدک است و
بشهادت حدیث از رجال مذکورین بنهج العیب در حدیث سلیم بن قیس واستاد کلینی ومانند ایشان که مرجع ضمیر
با احدثوا باشند ومرجع ایشان جمیع باشد مخاطبین مذکورین در حدیث حسن بن علی طبری در کتاب کامل مراد
واز نفی درایت در حدیث الحوض نفی درایت احداث علی الاطلاق مقصود نیست لا ستلزامه

الثنا تفصیل پس اثبات روایت متعلق باجمال است و نفی آن بتفصیل فالتطبیق اللفظ علی المعنی وغایت توجیه
حدیث دیگر محدثین امامیه که حرف نفی دران مرویست اینست که این حدیث بطریق احتمال وهمی وارد شده
لاکن نزد اولوا الابصار که مرض تعصب شان مانع عین بصیرت از ابصار حق نیست واضح است که
حدیث حضرت سلیم بن قیس هلالی حسم مادهٔ این تاویل میکند چه حدیث هلالی که از زبان مخبر صادق بدر
آمده خبر از مستقبل میدهد پس وقوع آن واجب هرگاه همان کلمات را صرف بتغیر ضمیر غیبت وصیغه مخاطب
بحق مخاطب و من شنا ما اعاده فرمودند ومعهذا بعد الرسول صلی الله علیه وسلم از اصحاب صدائی واقع
نشده الا همین حدیث مختص مخاطبین که درباره خلافت مرتضوی تردد را راه دادند وموعید ومواثیق را
برطاق نهادند الی غیر ذلک من المنکرات کما عرفت سابقا پس مبرهن گشت که این کلام اخبار بوده است
از مستقبل نه احتمال وهمی واگر برسبیل تنزل فرض کنیم که مضمون حدیث بطور احتمال عقلی است تا قول رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم بطور احتمال هم خبر از امور واقعیه میدهد آیا نمی بینی که در غزوه موته بروایت اکابر
قوم خصوص شیخ طبرسی کما نقل فی بحار المجلسی بظاهر برسبیل احتمال عقلی فرمودند که اگر جعفر طیار رضی الله عنه شهید
شوند زید بن حارثه سردار لشکر باشند واگر ایشان بدرجه شهادت رسند عبدالله بن رواحه سرگروه عسکر
واگر ایشان هم شهید گردند مسلمانان هر کرا خواسته باشند سردار خود قرار دهند وآخر آن همه بر یک علی
الترتیب المنقول فی حدیث الرسول صلی الله علیه وآله وسلم شهید شدند واهل فوج خالد بن ولید را حاکم خود کردند
وساعتی رو بجنگ نهاده بار الشان با رئیس او فرار دادند وهر چند زید بن حارثه که الذی انعم الله علیه و
انعمت علیه در کتاب مجید بحق او نازل لیکن پیشوایان امامیه العهدة علیهم در بعض روایات متفرد می شوند
که چون زید مذکور وعبدالله مزبور قرائن مرگ را قریب بیقین یافتند فی الجمله رو از جهاد کفار برتافتند و
ازینجاست که جناب رسول متعال در عالم مثال وجوه واعناق شان را کج دید آری حضرت جعفر طیار را بی عیب
ومستقیم العنق یافت کما نقل فی البحار پس هویدا شد که گو بظاهر حکم علی سبیل الاحتمال والشرط وقوع بود
مگر در حقیقت اخبار بالغیب بوده است علاوه اگر از رهگذر احتیاط صرف باحتمال عقلی تعبیر نمودند

خصوصیت این عصر که چه بود بلکه بطور دستور العمل می بایست که در جمیع سرایا میفرمودند و هرگز در هیچ سریه
فرو گذاشت نمیفرمودند پس بنا علی هذا احسان انجاهم لا ادری ما تحدثون او تفعلون بعدی خبر از احداث
یقینی نیست بلکه مجرد احتمال وهمی است و دلیل بین بر این مدعا دیگر آنست که اگر بر مجرد احتمال وهمی حمل
کنند روایت دیگر که در کامل بهائی بلام تاکید مروی شده مناقض خواهد بود زیرا که آن مصدر بلام
تاکید و مثبت است و این منفی بطور احتمال وهمی و از ترجمه صاحب کامل چنانچه گذشت نیز صحیح معلوم گردید
است که بلا شبهه لا ادری مقرون بلام مذکور است لقصر لا ما فیه چنانچه بعضی از محدثین و من لفظ
لیذادن که در حدیث الحوض واقع است روایت و تقریر کرده اند و محال است که در کلام پیغمبر خیر
الانام تناقض و تهافت راه یابد و برهان دیگر برین مدعا آنست که اگر فقط باین حیثیت مخاطب
میفرمودند که اینها شهید شدند و خاتمه ایشان بخیر شد شما و ایشان چگونه یکسان باشید که هنوز زنده اید و معلوم
نیست که بعد الیوم چگونه اعمال از شما صادر میشود بهمین ارشاد میشد که حسن خاتمه اینها که از جهان رفتند
بیقین پیوست و شما هنوز زنده اید و لا ادری ما تصنعون و تعملون بعد الیوم این لفظ احداث و تقیید آن بلفظ بعدی
صریح دلیل است بر اخبار از حال مستقبل که این بزرگواران در غیبت رسول بر روی کار آورده اند والا ارشاد
مورد کریمه وانک لعلی خلق عظیم و مخاطب بخطاب وجادلهم بالتی هی احسن بس مستبعد بلکه
متعذر است که مجرد احتمال وهمی بحق جنین یار غمگسار صدیق است در جواب سوال حسن خاتمه خود و شان
کلمه ارشاد سازند که از آن اشتباه تام در خیر عافیت پیدا شود بلکه اگر کلمه دال بر شک ارشاد کردن منظور بود
میفرمودند که انشاء الله بشرط حسن عمل تا آخر عمر خاتمه شما هم بخیر است نه که عدم اذعان مغفوریت یا احتمال
احداث امری بعد انتقال خود مدلل فرمایند و نیز مقتضای بعضی از روایات نص بر صدور افعال قبیحه از
مخاطبین مصدر بلام تاکید و قسم نمایند که اینگونه کلام بدون اشتمال بر ملی از ادب بلغا بلکه او ساط الناس
بس بعید است چه جای که من کلامه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق بلکه اگر اخبار به مستقبل نباشد قید
بعدیت لغو محض باشد کما لا یخفی علی اللبیب المنصف و شتان بین شان رسول الملک العلام و مثل هذا الکلام

بس انچه در ابطال احتمال وهمی گذارش داده شد برای آنکه این احتمالات بر خود متحتم ساخته که انچه دلایل
از جانب تشیع بخاطر بگذرد دانرا فرو نگذارد بلکه بتقریر و تطبیق ذکر کرده با بطال آن پردازد والا احتمال وهمی هیچ شی
نیست پوشیده مباد که عوام را در بادی النظر شبهه افتد که تصدیر کلام از در [illegible] علی ما فی بعض الروایات خود
دال است بر شک واحتمال وهمی باز انکار از آن یعنی چه لیکن در نظر دقیق و تعمق [illegible] کما سبق مفصلا مجملش انچه از اخبار
بالغیب بودن حدیث باد لقوتیه گذارش داده شد مؤید آنست تا تحدثون ماتفعلون بصیغه جمع بودن پیر اکه درین
احداث بعضی از اصحاب شرکا غالب بودند مثل عمار یاسر و خزیمه و حذیفه فقط کار حضرت شیخ اول و ثانی از ارکان
ثلثه نبود بلکه میتوان گفت که باعجاز نبوی از زبان سائل سوال بصیغه متکلم مع الغیر که استعلام از حال خود و اخوان
متعود بود برآمد تا هم جواب سو مطابق سوال باشد و هم اخبار مستقبل از حال جمیع محدثین صورت پذیرد
اگر کسی را هم توهم در گیرد که این قسم درست نمی افتد که حدیث مروی فی نسخه سلیم اولا از زبان سبیبان
نبوی برآمده و حدیث کامل بعد از آن و این تقدم و تاخر از کجا با ثبات میتوان کرد گوییم که ازین قبیلت و
لعدیت ارشاد و حدیثین در روایات امامیه که باعتراف امام اعظم اقدم در دیباچه کتاب کبیر حدیثی در ردو نیافته
که مخالف و متضاد آن غالبا صادر نشده باشد فرق در اصل مع عار و شبیه بیدچه در شق تقدم حدیث اول اولا
بالابهام حال بعضی از صحابه ارشاد کردند و بعده آن ابهام را بحدیث ثانی تفصیل فرمودند که آن رجال کیستند
و در صورت تاخر حدیث اولین اولا ارشاد کردند که فلا ابهما بعد انتقال من احداث امور میکنند و ثانیا حال
آن محدثین انچه در روز حشر خواهد بود بیان فرمودند و ازینست که در حدیث سلیم تفسیر لفظ رجال من امتی
لفظ اصحابی فرمودند تا سامعین در اشتباه نیفتند که رجال مزبور از اصحاب نباشند بلکه بلفظ التصغیر یاد
فرمودند تا ظاهر شود که آنها مورد اشفاق نبوی بوده اند کما هو ظاهر از قول الناس فانی فرق بین تقدم ذا
و تاخر ذلک الا جعلنا الله من المتعسفین و ایاک و اینجا لطیفه ایست و تحقیق که در حدیث مثل سلیم از احداث
زنهار ارتداد نمی توان گرفت والا در حدیث شیخ ابوجعفر قمی در مقام نفی خوف و اثبات کسب کبار از شالت و قبایح
صدیق اکبر امامیه بسلوک راه کنایه که ابلغ من التصریح است هم در حدیث فاضل طبری که درین امور

نص صریح بتاکید بلیغ است هم این ارتداد و کفر مراد باشد لیکن باز از فرط ادب جسارت نمیتوانیم کرد که حضرت
خیر البشر بحق صدیق اکبر اعنی اباذر بطریق جزم و یقین بدون احتمال عقلی کفر و ردت و نفی اخوت ایمانی که
زبان قلم از بیان بشنیدن از تفصیل لوازم و عوارض آن ابکم بلکه اقطع و اجزم است فرموده باشند و اگر احبای حضرات
امامیه برای پرورش سخن درین احادیث معنی احداث و نفی اخوت مذکوره ارتداد گیرند در مقام جدال با اهل تشیع ما عذر
نداریم و میگوییم لاضرر و لاضیر لیکن باز هم وجه وقوع در ارتداد همان جلب منافع از اهل خلافت و گوساله پرستی و
شر شکستن کعب احبار و مخالفت پیدا اظهار خواهد بود لاغیر و هرگاه اینها باثنی بر تو کالشمس فی وسط السما
روشن گشت که از ضمیر غائب با احد ثوابت او نیستند مگر مخاطبین بخطاب انتم لستم اخوانی الی آخره از مقبولین لسانی
و مخاطبین لا ادری ما تفعلون بعدی بر اصول روایات امامیه که فضائح و قبائح بسیار در دنبال داشتند و نیز
هویدا گردید که هر واحد ازین هر دو حدیث با نفراده دال است بر انچه دال است دلالة یقینیه و اگر بالفرض دلالة
هر واحد اقوی نمی بود تا بی شبهه کل واحد منهما بانضمام الثانی قوتی تمام تر پیدا میکرد و محفوف بالقرینه
میگشت فکیف و هما قویان فی هذا الباب من غیر حاجة الی انضمام الثانی بلا ارتیاب فما ظنك
اذا اجتمعا علی معنی و لحقهما امر و تعضد احدهما بالآخر فضلا عن البراهین القاطعة
والدلائل الساطعة التی لا تعد ولا تحصی تدل علی احداث المقبولین الذین عندهم
الامامیة من ارکان الدین و اوتاد ملة سید المرسلین صلی الله علیه و رضی الله عنهم
اجمعین و لهذا اگر پای انصاف در میان باشد ناخن انگشت اعتراف قلوب اهل اخلاص را نه خراشد
همین قدر بسنده و کافی است که حدیثین مسطورین را بالاجتماع بغیر ضم ضمیمه ذکر کرده آید باز سامع منصف را از عنان
دست بهم میدهد که جناب مخبر صادق از اجرای متعلقات خلافت اخبار بلکه قرع عصا فرموده اند لیکن
حب جاه و طمع ریاست بصره و کوفه عراق و قضای دمشق و شام برای مقبولین لسانی امامیه از کار
بلسان خلفای راشدین و مرجعیت خلائق دیار کوفه هندوستان برای ملازمان مولف سرامد متشیعین
عنان تمالک از دست حضرات در ربوده و بنا علی ذلک از ذکر مویدات کثیره بلکه براهین

مدیده در اصل تشحید ذهن و استدعای اصحاب عنایت از حریف مقصود بود که بالعرض تنبیهی بر حضرت ابوذر
هم برای مخالفین واقع شود از انجمله آنکه ابوجعفر کلینی امام المحدثین شیعه در کافی که اصح الکتب قبیل القرآن است
کما عرفت مناقب روایت میکند که ترجمه آن بزبان ملا باقر مجلسی در حیاة القلوب اینست که روزی ابوذر بخدمت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت یا رسول الله هوای مدینه شهر با من موافقت نمیکند آیا رخصت
میدهی که من با پسر برادرم بیرون روم بسوی قبیله مزینه و در آنجا بسر بریم حضرت فرمود که میترسم که غارت
بیاورند بر تو گروهی از سواران عرب پس بکشند پسر برادر ترا و بیایی بسوی من ژولیده و در
من بایستی بر عصای خود تکیه کرده و بگویی که کشته شد پسر برادرم و حیوانات مرا گرفتند ابوذر گفت
یا رسول الله واقع نمیشود انشاء الله مگر آنچه خیر است پس حضرت او را رخصت داد و او با پسر برادر خود و
زوجه اش بیرون رفتند از مدینه چون بقبیله مزینه رسیدند بعد از اندک زمانی گروهی از سواران قبیله فزاره
بر ایشان غارت آوردند که در میان ایشان بود عیینه بن حصین پس حیوانات او را گرفتند و پسر برادرش را
کشتند و زن او را که از قبیله بنی غفار بود گرفتند پس ابوذر بحیران پس بسرعت تمام آمد تا بخدمت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم رسید و ایستاد و طعنه نیزه بر وزده بود که بجوفش رسیده بود پس بر عصای خویش تکیه کرد و گفت
راست گفتند خدا و رسول او چنانچه فرموده بودی گرفتند حیوانات مرا و پسر برادرم را کشتند و اکنون نزد تو بر عصای
خود تکیه کرده ایستاده ام پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم صدا زد در میان مسلمانان و ایشان
مبادرت نمودند به بیرون رفتن قبیله فزاره و تعاقب نمودند و مالها ابوذر را پس گرفتند و جمعی از مشرکان را
بقتل آوردند انتهی ترجمة الحدیث اکنون اندک تأمل میباید غلط گفتم اصلاً تأملی در کار نیست بلکه از اجلای
بدیهیات است که این صدیق امامیه از ابتدای مشرف شدن بدولت اسلام هرگز اذعان وثوق و ایقان بر اتم
وارشادات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر اصول امامیه نداشت و در بی باکی و زبان درازی کمتر از اول
او در مقبولین ایشان نمی آید چنانچه قصه سر شکستن کعب احبار که از مخلصین اهل بیت بود و قدر شناس مستحق
[illegible] الاول ولیل قاطع [illegible]

این چنین می باید وبا اینهمه ضعف اعتقاد در تصدیق خدا و رسول بلکه تکذیب ایشان معاذ الله جمیعاً
مصداق حدیث خاتم المرسلین ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر حسبان توانند
بود وطرفه آنکه قبل ازین از زبان ثقات امامیه متواتر شنیده و در کتب کلامیه ایشان دیده می شد که سعی حمید لقب از
امم سابقه گرفته تا این امت لاحقه مقصود و محصور در سه بزرگوار است یعنی حزقیل مومن آل فرعون و حبیب
نجار و حضرت امیر صاحب ذوالفقار محو حیرتم که اگر ابوذر با اینهمه ضعف ایمان و محدثات صدیق است
باشد در صدیق بودن ابوبکر رضی الله عنه باصول رفضه چه چیز مانع خواهد شد از بدیهیات اولیات است
حتی که اطفال اهل اسلام هم توانند فهمید که هرگاه اصل فاسد باشد فرع بالیقین فاسد خواهد بود و کمال
ایمان بدون رسوخ عقیدت بجناب ایزدی و حضرت نبی امی ممکن نیست پس احداثها که ازین بزرگ
بر اصول امامیه زیاده تر از بعضی دیگر بظهور پیوست از جزئیات همین کلی و از فروع همین اصول از آنست که همین
قانون است که بزبان علمای امامیه من حیث لا یشعرون با فضائل حمیده و اخلاق برگزیده متصف بوده باشند
وازینجاست که بتصریح روایات صاحب منهج المقال فی تحقیق الرجال و امثالش چون او در باب اختیار
تقیه و سلوک راه مدارا با مخالفین امر شریف مرتضوی قبول ننموده و گردن بر اطاعت آنجناب ننهاد و آتش
قهر الهی هم در دنیا بحالش متوجه شد که در شدائد فتن و حوادث و محن گرفتار گردید و از دست اعوان خلفا
بباد افراه رسید و بخاطر کمترین خلایق میخلد که شاید علمای طائفه اثنا عشریه بخیال این معنی باشند که چون اورا
در دنیا سزا کرده اند در قیامت مانند اتقیا و صلحای شیعه خواهند برانگیخت و اصلا از تقصیرات او در
حقوق عباد بلکه اهل بیت امجاد هرگز نخواهند پرسید نه بینی که فاضل مجلسی بدلالت حدیث جعفری رضی الله عنه
چند نفر را از بدترین خلایق شمرده که سر آمد همه قابیل پسر آدم علیه السلام که هابیل را کشت و در حدیث
دیگر از آن امام عالیمقام در کتاب کبیر بسند معتبر مرویست که قابیل باطاعت ابلیس در آمد و آتش
پرستی بنیاد نهاد و بفرزندان خود بغیر از شرک و آتش پرستی چیزی میراث نداد انتهی مختصراً و در حدیث امام محمد باقر
علیه السلام بطریق معتبر مرویست که اورا تا قیامت بانواع عذاب در چشمه آفتاب میگردانند و با این همه

حدیث آنجناب بدلالت مطابقی ندا می کند که در قیامت او را العذاب دوزخ آشنا نخواهند کرد
جمع هر دو عقوبت دنیوی و اخروی خلاف عدل باری تعالی شانه و مستلزم ظلم است پس ابوذر بطریق اولی
از دار و گیر قیامت پاک و صاف باشد نعوذ بالله نالایق کمترین خلائق کسی گوید که این همه خیالات
خام و هوسهای نفس بیهوده فرجام است که اولین تیره سرانجام در حق مقبولین لسانی می زنند مقام آنست که
انگشت تاسف بدندان تحیر گزند و در تکذیب این سخن بسازد زبان دراز فقط تلاوت آیات قرآنی
قل اتخذتم عند الله عهدا فلن یخلف الله عهده ام تقولون على الله ما لا تعلمون کافی و وافی
است علاوه در کدام آیتی از آیات فرقانی و حدیثی از احادیث رسول ربانی بپیرایه ورود پوشیده که هر کسی
از اهل اسلام مرتکب معاصی شود و در اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او خائف نداشته باشد غلط گفتم تکذیب
عبارات کند و بالخصوص در حق اهل بیت بقصد تقصیرات کرده و از امتثال و امر خلیفه بر حق کردن کند در
ترک تقیه او مخالفت و عناد و بد چون نمونه قهر الهی بحسب بعضی از معاصی و رسد لا محالا او در قیامت از وبال
و نکال مجذوبات و مستبعدات سبکدوش و فارغ البال خواهد بود کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون
ثم یلقیهم بما کانوا یعملون اما حدیثیکه در باب تنزیه و تبرئه ابی ذر غفاری ثبت کرده اند
مانند سراب یا نقش بر آب است زیرا که خود ملا مجلسی در بحار الانوار روایت مذکوره را مخالف دیگر احادیث
معتمده که در جمع هر دو عذاب دنیا و عقبی نص صریح واقع شده اند گفته فلا یعبأ به علاوه از غایت ظهور محتاج شرح
و بیان نیست که مراد امام باقر علیه السلام آنست که چون کسی را در عقاب آلام دنیوی و لو کان بابا نا
پسر ابتلا میکنند باز وی را در عالم آخرت معذب نمی نماید بلکه مراد عذابی است که حق تعالی کسی را
تا قیامت بسبب موکلین عقوبت بسیار و فرشتگان را برای تعذیب گنهگار و چنانکه درباره قابیل مروی
و قد اعتبر فوابه بخلاف مصیبتیکه ابوذر غفاری را بجهت شامت اعمال برای مزید عبرت دیگران کالبرق الخاطف
بخشیده بل مع ذلک قرآن و حدیث مملو از نیست که امم سابقه هر دو عذاب دار گشته مثلا
خطیئاتهم اغرقوا فادخلوا نارا فلم یجدوا لهم من دون الله انصارا ملکه درین آیت جمع عذا

اخروی و دنیوی بالمعنی الذی قرر ده هم از متواترات است آیا حال اتباع و اشیاع عبید الله بن زیاد و
اعوان و انصار یزید بدنهاد بر کسی از خواص و عوام شیعه مخفی است که هم در دنیا بکمال مذلت و فضیحت عبرت نگاه
خلایق شدند و هم در آخرت بانواع عقوبت گرفتار آمدند سلمنا عذابیکه برای ابوذر بر مخالفت مرتضوی
مقدر بود بجهت عذاب دنیوی سبک شد نه آنکه کلیه مرتفع گشت چه محتمل است که مراد از نفی عذاب اخروی از قبیل
در حدیث امام باقر تخفیف عذاب قیامت باشد نه نفی آن راسا کما یلوح من البحار و بر تقدیر نفی مذکور هم انکار شیعه
نمی آید زیرا که اگر حضرت صدیق اما بسبب این سبب خاص یعنی ترک تقیه و عدم اطاعت مرتضوی در خشیت یا
سکوت هرگز معذب نشود تنزیه و تبریه او لازم نمی آید چه قبل ازین گذشت که معذبات او درین امر منحصر نبود
کما عرفت ندانی که بسر تراشیدن خود کار نه بست و سر بگناهی شکست بلکه خواست که سرش را از دوش
بردارد و استخوان پای او را از کعب برارد بلکه تکذیب خدا و رسولش نمود الی غیر ذلک و این جواب هم از افادات
مجلسی در بحار بر می آید کما لا یخفی علی الناظرین اکنون استبعادی نماند که هرگز مقبولین بامورد حدیث الحوض
و دیگر مثالب و معایب نتوانند بود و مستاصل شد آنکه در حدیث دیگر از احادیث خاتم النبیین که خطاب
با ابوذر بود لیکن مراد جمعی دیگر اند که اهل سنت آنها را بمقتدائی و پیشوائی گزیده اند و بامامت عظمی و ریاست
کبری برجیده و نهایت بذل جهد در تاویل حدیث کلینی بمخالفت مصطفوی که از ابوذر سرزده آنست که باقر مجلسی
رئیس المتاخرین در همان کتاب یعنی حیات القلوب تبعا لاسلافه المأولین و المسؤولین متصدی آن شده حیث
قال مخالفت کردن ابوذر حضرت رسول را صلی الله علیه و آله و سلم منافی جلالت او نیست و محتمل است که این
در اول حال ابوذر باشد پیش از انکه ایمانش کامل گردد فلیتدبره و لیتعهد ابی الضیافی اده هم دیدلی است
که با وجود اعتراف باین امر باز میگوید که ایضا احتمال دارد که غرضش ظهور معجزه آنحضرت باشد با اختیار
کردن ثواب آخرت بر راحت دنیا انتهی الفاظه بحروفه تعجب است از ملائکه با اینهمه تجرد و دعوی انصاف بر
فضلای عالم تفاخر مینمودند و از فکر اینقسم کلمات رکیکه شرم نمی کنند بر نامی دانشمندان روزگار ضعف این
[illegible] الله اشاره

باحادیث مناقب او ست از صدیق و صدیق بودنش و مانند آن کما اشرنا الیه سابقا پس مجملا قبل ازین
اینهم گذشت که آن از شانی خصائص حضرات ائمه هدی است الی غیر ذلک و کفی به شهیدا علی بطلانها و ضعفها
و اگر مراد چیزی دیگر است پس بیانش بر اولیای فاضل ممدوح ع که گرش قدح کنم آن بودش مدح عظیم
واجب است حتی یتکلم علیه از کتب رجال صریح معلوم میشود که این بزرگ در مشاهد مشرفه که غالبا مدار جلالت و
سابقیت است حاضر نشده و از کلام ملا هم واضح و لایح است که وقتیکه او در مدینه منوره بجناب خاتم المرسلین رسید
شده و مخالفت آنحضرت نموده مرتبه ایمان و اسلامش و زمان قوت اسلام در غایت ضعف بود
لیکن ملا در عبارت مزبوره دعوی آن میکند که اسلام او بعد ازان با حضیض انحطاط با اوج کمال رسید و ضعف
و ناتوانی ایمان او در اول حال بود و چون معلوم است که مقاتلات با کفار بعد از هجرت رسید ابرار است
صلی الله علیه و آله و سلم و از افادات ملا و دیگر اکابر این فرقه خواهی دانست که ابوذر وقتیکه ایمان
آورد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسبب ضعف اعتقادش اقامت او در مکه که محل ورود انواع مضار از دست
قریش بود تجویز نفرموده پس ضعف اسلام ابوذر را مقید باول حال کردن و اجمال و ابهام نمودن کار ملا از مجلس است
دون غیره الکنون تحقیق این معنی متوجه باید شد که حضور او در مدینه و رفتنش بجهت مخالفت سرور جهان
بسوی قبیله مزینه در کدام وقت بود تا حال ضعف و قوت و انحطاط و کمال بر صغیر و کبیر عیان گردد
و طشت ازبام افتد پس بدانکه قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین در ترجمه ابوذر بی رد و نکیر آورده
که او بعد غزوه بدر و احد و خندق در مدینه بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شرف حضور یافته الکنون
از حیات القلوب باعتراف ملا باقر باید دریافت که غزوه خندق که آنرا غزوه احزاب نیز گویند در سال پنجم از هجرت
واقع است و آخر بعث استسعادش بحضور فائض النور هم زمانه گذشته باشد تا آنکه هوای مدینه که ممدوح جمهور
اهل ایمان و افضل از اجوبه است بشکوه و شکایات بهم رسد و بحد موجب انقباض خاطر صفا مظاهر گردد که بنابر ضعف
اسلام و ایمان بر فرموده خدا و رسول گوش ننهد و داد مخالفت و تکذیب داده و بالبداهت بعد هجرت از
مدینه و اقامت ایشان در قبیله مزینه هم چند از زمانه سپری شده باشد و لو کان قلیلا پس

باقی نماند زمان حیات سرور کائنات وصحبت شریف نبوی که اکسیر همه سعادات ست مگر قلیل پس بعد از
اقرار واعتراف بضعف اسلام در آن اوان ثبوت قوت وکمال ایمان ابوذر چنانکه زبان دراز امامیه
مستبعد واول دلیل برین استبعاد آنکه حدیث قمی که بر نفی ایمان ابوذر دلالت دارد وحصول تمام
ومطالب را بدان ثابت میکنید چنانکه دانستی بعد از غزوه تبوک که آخر مغازی حضرت نبی مختار است نزد
ارباب سیر وفراغ از آن در سال رحلت شریف اتفاق افتاده وهو مما لا یخفی علی المورخین رو دیافته
کما اشرنا الیه پس حسن ایمان ابوذر بعد از غزوه تبوک بسبب مرض رفته نفاق محو وحک باشد بلکه مسلوب واو در
نقض مواثیق وعهود کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا معلوم نیست که باز در کدام وقت ضعیف
اسلامش تار وپود کارگه ایمانش بقوت مبدل گشته بار خدایا مگر اعتقاد مجلسی این تبدل وتحول وقت
احداث وتراشیدن محصول سیئه باشد الی غیر ذلک من المحدثات عجب دارم از علمای طائفه که در حق
خلفای راشدین بمجرد احتمالات ضعیف وروایات بلکه تحریفات در انفسیها بکار برند ودر باره مقبولین
خویش قصه طویل را کوتاه کنند اگر حدیث شیخ ابو جعفر قمی را نصب العین دارند اساس جلالت وفضیلت ابوذر
مستاصل میشود المختصر خود جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بنابر مشاهده آثار ضعف اسلامش که از
جبین سعادت قرینش ولمعان ظهور داشت از ابتدای بادی همان معامله فرمود که باضعفا مینمودند تا که
انواع مصائب نشده از دست کفار رسید اقامت او هرگز تجویز نفرموده واو را بوطنش مخصوص
وابنهمه مضامین وارشاد نبوی بخطاب ابوذر غفاری که بعد ترقی اسلام حاضر باید شد در بحار وحیات
القلوب مسطور است از افادات او در سائل حب المرجب وشعبان المعظم اما سنیر المعی بکمال ظهور در اللفظ
للاول حیث افاد ومن کراماته صلی الله علیه وآله وسلم ان اباذر رضی الله عنه
لما جاء الیه واسلم علی یده قال له ارجع الی بلادک فان ابن عمک قد مات وقد
خلف مالا فاحتو علیه والبث فی بلادک الی وقت کذا وائتنی فرجع الی الیمن فجاء
کما اخبره رسول الله صلی الله علیه وآله فاحتوی علی المال وبقی فی بلاده حتی ظهر

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و آتی الیه ذا زینجا باعتراف کبار علمای شیعه واضح شد
که ظهور و قوت جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و دین اسلام بمقبولین شان مثل ابوذر هرگز وقوع نیافت
بلکه اینها در وقت غلبه کفار و اذان مشتاق و محن منزوی بوطن و مشتغل بعبادت بودند خوشحالی
اهل سنت و امثالش که در حین عسرت و بیکسی فاقت حضرت رسالت پناهی از دست نداده اند و جانهای
خود در راه خدا ایثار نمودند و باعلاء کلمة الله چه جفاکشیها که نکردند و چه حوادث و مصائب که از دست کفار
اهانت آن سرور بر خود نکشیدند کما سبق شطر منها آخر علمای کبار امامیه تن بعجز در داده بزبان خود باعتراف
این امور مسکین شانید آری از جمله ایشان علی بن محمد بغدادی است در رساله که تایید اخباریه نوشته و بتوسط
بعضی از زائرین ثقات و مقبلین عتبات عالیات بهم رسیده می فرماید ولا شبهة اقوی علی الجاهل من
هذه الشبهة اذ ابتدأ و سئل عن الخلیفة بعد رسول الله صلی الله علیه وآله واجاب لا
ثمانون الفا من الصحابة المهاجرین والانصار الذین فی سیماهم آثار الرهبانیة والذین
قتلوا ابناءهم وآباءهم دون النبی صلی الله علیه وآله وسلم وجانبوا الاولاد وهجروا فی ...
الاعداء طیب الرقاد وصبروا علی مضض الجوع ومشاق الحروب بان الخلیفة هذا الجالس
علی منبر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الذی بعث الجیوش واحیا الاسلام وغلب
الانام واوضح الاحکام ونحن کلنا مجتمعون علی هذا الامر الی اخرها قال بالجمله بعد از
رسیدن ابوذر بمدینه که پس از جنگ احزاب و احد و خیبر جناب رسالتمآب مبعوث است که او بحضرت پیوندد و با نوار افادت
نورانیت و صفا یافتن در نداد و دل بر مخالفت نهاد و شعر خلاف پیغمبر کسی و گزید که هرگز
بمنزل نخواهد رسید و نیز دلیل استبعاد است حدیثی و بذکر مندین ایشان و مناقب شیعه
روایت کنند یا علی اقرأ شیعتک السلام واعلمهم انهم اخوانی وانی مشتاق الیهم فلیتمسکوا
بحبل الله ولیعتصموا به ویجتهدوا فی العمل فان الله تعالی راض عنهم یباهی بهم الملائکة لانهم
وفوا بما عاهدوا الله واعطوک صفوة المودة من قلوبهم واختاروک علی الآباء والاخوة

والاولاد وصبروا علی المکاره فینا مع الاذی و سوء القول فیهم فذکرهم رحمهما

چه ازین حدیث بدلالت مطابقی بوضوح می انجامد که ابوذر از خلص شیعیان و مرتضویهم نبود زیرا که بسم الله و صفا عنوانی شما
اخوت جناب خاتم المرسلین است پس اخوت برآنها بنص قطعی محمول بخلاف ابوذر که این صنف از وی بحیثیت سیالوت
مسلوب چنانکه دانستی و نیز دریافت شد که وفا بعهد کردن از مواثیق و مواعید نشانه فتن از لوازم آنحضرت است
بخلاف ابوذر کما عرفته و همچنین حال دیگر صفات از خلوص مودت و صفای محبت و لا اقل که این همه مستلزم
ضعف ایمان و موید ایمعنی باشد که حدیث لا ادری در شان او و امثال او وست و سائل آن بزرگ بوده
و خواسته که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وقت ملح شهدا را صنیف ملح او کند و اگر بجز این ما دلیل
اکتفا نکنیم و حدیثی دیگر در تصریح آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بضعف اسلام او بدلالت مطابقی
درخواست گیتی ایات شان میدهیم که حضرت ملا باقر مجلسی از امام اعظم طوسی بسند معتبر روایت کرده که
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای ابوذر بدرستیکه من دوست میدارم از برای تو آنچه از برای
خود دوست میدارم و من ترا ضعیف و ناتوان می بینم پس امیر مشو بر دو کس و متکفل مال یتیم مشو انتهی ترجمه
ما فی البحار و وجه دلالت این حدیث بر ضعف ایمان و عدم رسوخ اسلام در غایت وضوح است زیرا که
بر تقدیر ضعف جثه و ناتوانی بدن تفریع آنجناب که پس امیر مشو و تکفل مال یتیم مکن درست نمی افتد
زیرا که بسیاری از لاغران و ضعیفان از شیوخ و شباب را برین امر متعهد کردند پس متعین شد ضعف اسلام
و ضعف ایمان بسبب غلبه حرص و هوی زیرا که مضرت این امور این چنین ضعفا را شدید الطمع را السنت نیز هم
قاتل هم زیاده تر است علاوه جسارت ظاهری و شجاعت باطنی اگرچه در اوقات جهاد با کفار نگونسار
سمت ظهور نیابد چنانکه در بحار و تراجم آن ثابت است و در مسلک اول سخنی ازین باب هم رفته لیکن در مقابله
اصحاب کبار و تابعین اخیار به جدی بود که اگر بیچاره کعب بیگناه سخت سر او را بر دوش میگذاشت پس مطلوب متعین شد
سلمنا که بروایت بعضی از اهل تشیع و اعتزال در شرح نهج البلاغه حضرت فاروق بعضی از اجله اصحاب را بعد از
تصریح کمال قوت ایمان ضعیف گفته لیکن پیدا است که تحمل اثقال زعامت کبری چیزی دیگر است و اسید

شدن هر چند کسی بلکه تکفل بمال یتیمی چیزی دیگر و انتفای ثانی موجب انتفای اول و ثبوت مطلوبست و لاعکس
القضیه در تالیفات فحول اخباریه مثل معتمد الشیعه هم این حدیث موجود بلکه دلالت بر آن دارد که ابوذر غفاری
بعلت حرص جاه و فی نفسه خود را از سوال سعد و زید گذشته پیش طبیب حاذق روحانی صلوات الله علیه کاشف صدور سفید
و سیاه دست مبارک خود را بر کتفش زد و فرمود یا اباذر انک ضعیف و انها امانة
وانها یوم القیامة خزی و ندامة الا من اخذها بحقها وادی الذی علیه
فیها بالجمله حال این بزرگ ناگفته به اگر کتب امامیه بدست اهل استقرا افتد روشن تر از آئینه سکندری
بلکه آئینه حاوری گردد که نفی اخوت و اثبات مثالب ابوذر در حیات شریف واقع شده و موید اینمدعا
خطبه آنحضرت صلعم که مجلسی در بحار آورده و ملخص آن مدح متاخرین است و آنکه توقع امثال اهل بیت از اصحاب
نسبت باین مجهولین زیاده بود و از کتاب جز لوره توان دانست که این خطبه متصل وفات ادا فرموده و ا خیر
ملخص آن قریب حدیث ثقلین است عجب است از ملا که دعوی تجدد بحار الانوار بر زبان قلم می آرد و در روایات
مثالب ابوذر که خود روایت کرده هیچ نظر ندارد و از روایت ابوجعفر و امثالش که درین فصل ایراد افتاد
هنوز خبر نیست که بر نقیض این احتمال دلالت تمام دارد یعنی تا آخر حیات شریف ابوذر غفاری
را مرتبه اخلاص و صدق نیت و صفا طویت و حسن سیرت حاصل نبود و او بلا عصبیت و صحبت
کجا بکجا می برد که چنین تاویلات سخیفه و تسویلات ضعیفه که اوهن از بیوت عنکبوتست دست میزنند
کاخ انصاف و سداد را بر میکنند این همه یکسو آخر نفی دین و ایمان از کسیکه تقیه نکند و خود را در
معرض تلف افکند در کافی و وافی و صافی آیا از مشهورات و متواترات هست یا نه و اگر درینها اندک غور
و تتبع واقع شود کمتر از هزار روایت مثل روایت لا دین لمن لا تقیة له و لا ایمان لمن لا تقیة له در اصول
امامیه نخواهی یافت و خود ملا باقر مجلسی که در ضلال متاخرین مثل عبد الله سبا در متقدمین است در حیاة
القلوب و دیگران در غیر آن لا عن ادراک و شعور به بانگ بلند می سرایند و در مقام استعذار این بزرگ
اظهار می نمایند که او هرگز از خلفا خوفی نکرده و در اظهار ذمائم ذی النورین لگام بلاغت کشیده

روبروی او و ارکان خلافت و اعیان امارت شکسته و لهذا غضب الهی برای عبرت خلایق بجانبش
متوجه گشته عهود و مواثیق را در باره مرتضی شکستن و دل بقضای بلا و تعظیم بربستن که مصدر حوادث و فتن
بود چه مناسبست مضمون ابیات درویش سقای بخاری ابیات طرف کلاه و کاکل مشکین شکست و
بست ✤ صد فتنه سر زده بجهان زین شکست و بست ✤ با ما شکست عهد و با اغیار بست دل
و احسرتا که گشت مرا این شکست و بست ✤ پس بیان ایمان ابوذر بلکه با دین او نیز کجا باقی ماند اینهمه
در زمان خلفا از وی مسلوب گشت بنا بر علی هذا این سازی ملا مجلسی در باره حصول قوت ایمان کی
مساعی و شفته باشد مگر شاید بمذهب اهل رجعت باز در دنیا از عالم برزخ رجوع کرده مثل شیطان الطاق
و برادرانش چنانکه از تاویلات صاحب تفسیر در جلد چهارم و پنجم نظر باصول امامیه از متاخرین ائمه در
شان او مرویست لازم می آید تدارک ما فات بعمل آورده باشد پس معلوم شد که هرگز نزد عقلا ایمان
ابوذر بکمال نرسید گرفتیم که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم وی او را باب امر بالمعروف و نهی عن
المنکر تاکید شدید فرموده که قل الحق وان کان مرا ولا تخف لومة لائم الی غیر ذلک
لیکن فقط این مورد امر النصب العین داشتن و احادیث اطاعت خلفا را و روایات متواتره تقیه را پس پشت
انداختن قصه پارینه ملحد پیرا در باره ادعای حرمت نماز مستدلا بالکریمه لا تقربوا الصلوة زنده ساختن
است علاوه آنچه در باره امر و نهی بجناب امام وقت خلیفه بلا فصل ارشاد شده البته از تاکید ابوذر زائد خواهد
بود چنانچه بر ناظرین کتب ابی العین مخفی نیست هرگاه امام انام تقیه فرماید و پشت سر خلفا در نماز پنجگانه
اقتدا سازد ابوذر و خوانش در چه حساب خواهند بود که باظهار حق پردازند علاوه این همه امر بالمعروف
و نهی عن المنکر و اعلاء کلمة الحق در وقتیکه حضرت مورد نص غدیر ابوذر را طلبیده خاطر نشین نموده باشند
که ابوذر بر خلاف دیگر بزرگان اهل اخلاص آخر شد ولیکن سر خود را نه تراشد در اینمقام بر روایتی از
روایات بسیار که در باره اطاعت خلفا مروی شده اکتفا نموده میشود بعد از ملاحظه منطوق الفاظش خیال
کرده شود که آیا معامله ابوذر با خلیفه ثالث در زمان او دلالت بر بقای ایمان او میکند یا بر نقیض آن

در کامل بهائی مذکور است که امیر المؤمنین گوید که چون اذا جاء نصر الله نازل شد رسول الله بعد از نزول آن بخور گشت و توقف
نکرد در خانه بلکه بیرون آمد روز پنجشنبه و سر عصابه بسته بر منبر رفت تا که روی مبارکش زرد گشته آنرا دید پس بلال را
فرمود که در مدینه ندا کن که بوصیت رسول حاضر شوید که وصیتی خواهد کرد و این آخر وصایا اوست جمله خلایق به مسجد رسول آمدند
مرد و زن صغار و کبار چنانکه مسجد بر رسول تنگ شد پس رسول گفت وسّعوا لمن ورائکم وسّعوا لمن ورائکم یعنی فراخ کنید مجلس را کسانی که
در پشت شما اند پس رسول صلی الله علیه وسلم بر پا خاست و گریه کنان گفت انا لله وانا الیه راجعون من بعد خطبه طولانی
ذکر کرده که در اثنای آن این عبارت واقع است یا ایها الناس اطیعوا ولاة امورکم ولا تعصوهم وان کان عبدا
حبشیا مجدعا فانه من اطاعهم فقد اطاعنی ومن اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصاهم فقد عصانی
ومن عصانی فقد عصی الله لا تخرجوا علیهم ولا تنقضوا عهودهم باز مؤلف کتاب مذکور در اثنای ترجمه آن
گفته که ای مردمان اطاعت کنید والیان امور خود را یعنی امامان را و در ایشان عاصی مشوید اگر چه بنده حبشی
باشد که از قبل امام بر شما حاکم بود و هر که اطاعت ایشان کند اطاعت من کرده باشد و هر که اطاعت من کرده
اطاعت خدا کرده و هر که بر ایشان عاصی شود با من عاصی شده باشد و هر که بر من عاصی شود پس تحقیق که بر خدا عاصی شده
و بیرون میایید بر ایشان و مشکنید عهدهای ایشان انتهی بلفظه والقول از عالم محتجب نماند که اگر مراد
از ولات امور خلفا باشند اعم از اهل استحقاق و جور و نفاق کما هو الظاهر یا فقط حضرات معصومین پس
حال ارکان دین و ایمان حضرت صدیق یا شیخ از اسیت زیرا که چنانچه او از اطاعت ذی النورین سر پیچی کرده
و خلعت خروج پوشیده و انواع بلایا بر سرش آورده اطاعت امام وقت را که حضرت امیر بود نیز نقض
کرده و داد ناصبیت داده و در راه تقیه و سکوت اختیار نکرده پس لعل مخفی نماند که مقصود جامع اوراق از
اشاره باحادیث تقیه و مانند آن اثبات کفر اخروی حضرت ابوذر غفاری نیست آنچه بارها گذشته در تطبیق
حدیث حوض فقط ثبوت بدعات تقصیرات و نفی کمال ایمان مطمح نظر است بلکه اشعار بر آن می نماید که حال
کتب دین و ایمان شیعه که مشتمل بر این خرافات است باید دید و در پی شدن ایشان بر مطاعن خلفا بلکه انبیا نیز بمیزان
عقل باید سنجید این همه که گفته شد متعلق بتاویل اول از تاویلات مجلسی در باره ابوذر بود آمدیم بر

احتمال دیگر که مقصود ابوذر از مخالفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ظهور اعجاز مصطفوی و آمادگی ثواب آخرت
بوده و این حمل قریب از دیگر است که حضرت ملا افاده فرموده این فاضل جلیل و وحید نبیل بن قدر بهم خیال نکرده که این تاویل
با ضعف ایمان که در نفس حدیث منصوص است کما سبق و خود مجلسی آنرا بعد چند سطر از تاویلات خویش روایت کرده
منافی است بکمال ظهور است که شخص ضعیف الایمان برای ظهور معجزه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در وقتیکه بیزار از
معجزات او را مدام دیده باشد النوع الثانی از تعجب قبل از کسیر برای اقارب خویش تجویز نتواند کرد بلکه احتمال آن بود که چنانکه
از اقامت مدینه سرگران بود از برادرزاده خویش هم سرگران باشد چنانچه از ادا آب ظاهر نیاست بخیال او
آمده باشد که اگر خبر حضرت صلعم مطابق افتد و برادرزاده کشته شود فبها و الا از تکالیف اقامت مدینه
رفاقت شریف نجات کلی حاصل لیکن اختیار سفر از احدی الحسنیین خالی نیست و خیال ثواب آخرت در اختیار
مصائب برای شخصیکه فقط عیش و نشاط خود را بر صحبت منیف ترجیح دهد و مرتبه قناعت بدست نیارد که او
به اخوه الکبیر یعنی سلمان الفارسی و قد مر بیانه فی المسلک الاول یا وصف منع آنجناب ص از اختیار حکومت همت
برای ارتکاب آن مصروف نماید و ضرورت بلجنید نداشته باشد از عجایب احتمالات است بالجمله در مخالفت و تکذیب جناب
نبوی صلعم ادخار ثواب فهمیدن کار ابوذر و مرید خاص او بلا باقر است ای معاشر مسلمین ادخار ثواب در
صحبت آنجناب ص بود یا در مفارقت قطع نظر ازین همه امور برای نفس خویش یا ستی کردن یا برای
برادرزاده خویش که معت او را در معرض تلف انداخت و وبال خویش بر گردن خود گذاشت اگر از
نوع معاملات سمت جواز داشته باشد که سید انام علیه الصلوة والسلام بکسی فرماید که ای فلان تو از نجام و ذوو
القرابه خود با همراه مبر که دشمنان برای بدخواهی در کمین گاه نشسته اند و برادرزاده قتل و اسیر خواهد شد
تو مجروح و آنها مقتول و محبوس خواهند شد و آن شخص قبول نکند بلکه تکذیب نماید و گوید که هیچ فتنه
واقع نخواهد شد و حضرات امامیه مر اقوال سخیفه او را تاویل کنند که اختیار این مخالفت برای اظهار اعجاز
بود پس میتوان گفت که قتل عمار که از لشکر معاویه اتفاق افتاد محض برای اظهار معجزه نبوی بود یعنی اخبار غیبی که
یا عمار تقتلک الفئة الباغیة بصفین جورد حضا اعوان انصار نبی بسر آمد اشرار الی غیر

ذلک من المناکیر این چه فرق اظهار معجزه وادخار ثواب است که باعث قتل بیگناهی و موجب اسر اهل بیت او شود
وفاعلش متوقع ثواب مزید و درجات روز حساب باشد کاش به برادرزاده خود ابتداً از سمعی اعلام میکرد و می گفت که
ای برادرزاده وای فرزند دلبند مرا بهر حال از مدینه رسول متعال هجرت باید کرد تا کشته شوی و ناموس تو برقرار
نماند که درین صورت بمزید درجات اخروی فایز گردی گناهان تو کان لم یکن می شوند ندانی که اظهار معجزه نبوی
که در یک اشارتش قمر بدو نیم شد بر این حیر ثقیل یعنی اختیار سفر طویل موقوف است و این انبست بهمین
اراده محفوف اگر آن اجل رسیده قتل و اسر اهل بیت خویش بطیب قلب و انبساط نفس قبول میکرد و اظهار مخالفت
سید الثقلین صلعم اختیار می نمود در بهای زر بهای ثواب عالم آخرت می کشود و ازینجاست که حضرت ابراهیم
علیه السلام با فرزند ارجمند خود حضرت اسمعیل فرمود یا بُنَیَّ اِنِّیٓ اَرٰی فِی الْمَنَامِ اَنِّیٓ اَذْبَحُکَ فَانْظُرْ
مَاذَا تَرٰی و جناب سید المرسلین صلعم در منامات ریحان خویش یعنی شهید کربلا علی ما رواه المجلسی فی البحار
وغیره فی غیره من الاسفار وانمود که ای فرزند گرامی و دلبر نکو فر باید رفت که فوز بدرجه شهادت بدون این سفر
اختیار شقت امکانی ندارد و بارضا یا مگر حضرت ابوذر بمطالعه لوح محفوظ رسیده است که بر تقدیر اعلام و اباء و انکار
خواهد کرد و معجزه شریف در پرده اختفا و احتجاب خواهد ماند لیکن ناچار بهر حال ورا در معرض هلاک انداخت حیرانم
که هرگاه این کار برا ماسبق صدر چنین تاویلات رکیکه برای سرپوشی مقبولین خویش می شوند باز بکدام
زبان مطاعن صحابه بخیر تقریر و تحریر می آرند و می گویند که فلانی را از اصحاب ثلثه که مخالف نام اوشن بود
حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم موسوم فرموده او امتناع کرد و کسیکه از اطاعت نبوی استکبار و
استنکاف ورزد او چنین و چنان است و چه عجب که از مخالفت آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم درباره نصوص صریح
خلافت مرتضوی هم صدور یابد الی غیر ذلک من المطاعن التی اوردها الفاضل الجالسی تاسیا باسلافه فی بحار
الاسلام بالجمله سخافت این توجیهات نه چنان است که حاجتی به تبیین و تشریح داشته باشد مگر چون
سکوت مخالف از رهگذر بی انصافی در نظر عامیان محمول بر عجز و امی نماید اشارتی بسخافت توجیه مسطور بلفظ
بورود حدیث جناب سید المرسلین در باب ضعفا الی غیر ذلک نموده شد و اگر بر فهم قاید توفیق کدام مبتلا

عمامی تعصب را بسر کوچه خفی بینی نبرد و از بحث و جدال بیسر و پا دست نه کشد هنوز این کلینه تبری
دگر جگر دوز برای بکار برده کیش کینه توز در کیش دارد که لبهای هرزه درای را بهم میدوزد و آن اینکه صاحب
بحار روایت کرده و ترجمه آن که برای فارسی خوانان بکار آید بزبان بعضی از آقایان اینست که حذیفه والی مداین
بود از جانب عثمان و چون خلافت ظاهری با میر المومنین منتقل شد عهدی کتبی بحذیفه نوشت که او را مطلع
سازد از حکایت خود و بیعت مردم با وی حذیفه بیمار بود در بستر نشست و سه مرتبه گفت بخدا قسم که والی و
بادشاه شما گردید امیر المومنین حقا پس جوانی برخاست و گفت ای امیر آیا مرا اذن میسازی در سخن گفتن
گفت بلی گفت آیا امروز امیر المومنین شده یا همیشه او و هست حذیفه گفت بخدا قسم که همیشه امیر مومنان بود
و هست جوان گفت بچه چیز این را از تو قبول کنم حذیفه گفت بدرستیکه حضرت رسول صلعم فرموده بود که هرگاه دحیه
کلبی را نزد من ببیند کسی نزد من نیاید و من روزی بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رفتم بر در ایستادم دحیه کلبی را
دیدم چشم را بهم گذاشته برگشتم و بخدمت علی علیه السلام رسیدم فرمود ای حذیفه از کجا می آئی من حکایت عرض کردم فرمود
برگرد من امیدوارم که امروز حجتی بر خلق ظاهر شود من بخدمت آنسرور برگشتم و بر در ایستادم آن سرور داخل
شده گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته گوینده در جواب سلام گفت و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته یا امیر المومنین
و پرسید من کیستم امیر فرمود گمان میکنم که دحیه باشی گفت بگیر سر حضرت را که سزاوار تر باو از من
شد درین اثنا حضرت سر برداشت و فرمود یا علی سر مرا از دامن که گرفتی حضرت امیر گفت از دامن
دحیه فرمود بلی او چه گفت و تو چه گفتی حضرت گفت من سلام کردم و او این نحو جواب سلام مرا گفت حضرت فرمود
خوشا حال تو ای علی که سلام کردند بر تو ملائکه یا رب مومنان از جانب پروردگار عالمیان بعد از آن حضرت
امیر بیرون تشریف آورده فرمود ای حذیفه آیا شنیدی گفتم بلی شنیدم فرمود چه شنیدی من آنچه شنیده بودم
عرض کردم بعد از آن جوان فارسی بحذیفه گفت پس کجا بود شمشیرهای شما در روز بیعت ابو بکر حذیفه گفت
این بلاهائی بود که غفلت بر آنها غالب شده بود و از بیم آنها است آنچه کرده اند از اعمال خیر و از برای شما است
آنچه کرده اید خونبها سوال کرده میشود آنچه آنها باید کرده اند انتهی صاحب تحفة المتقین بعد ذکر این روایت

بلا فصله میگوید که سید رحمه الله از عبد الله بن سلمه و متعدد از حدیث را بطول در سطر روایت کرده است
و در آن مذکور است که حذیفه از آن جوان عذر سکوت و معارضه نکردن در بیعت ابو بکر را باین نحو خواست
که ای جوان بخدا قسم که چشمها و گوشهای ما گرفته شده بود و مرگ مکروه و زندگی و حیات زینت یافته بود
در پیش ما و در علم خدا گذشته بود و ما از خدا سوال میکنیم آمرزش گناهان و نگاه داشتن در بقیه عمر را باید شنید که اوست مالک
آن انتهی بلفظه من آخره مختصرا من الاول بعد ازین روایت مناسب آن بود که تقلب عبارت مولف بپردازم
لیکن چون عنقریب بتقریب گرجال برای ابن عازب از کتب قوم قلب عبارات مولف سمع خراش میشود
لهذا این قلب را بر قلب سلیم و طبع مستقیم ناظر و سامع گذاشته بذکر دیگر فواید عظیم که برین حدیث مترتب
یافته متوجه میشوم نخستین آنکه منظور حضرت امیر از باز گردانیدن حذیفه و شنوانیدن کلام اشرف ملایکه
در باب امامت بلا فصل خویش اتمام حجت بود تا باز حذیفه باستماع آن هشیار و بیدار شود و در وقت ضرورت
یعنی وفات سرور کاینات و اجتماع اهل سقیفه و دیگر مقامات کتمان شهادت ننماید و بالجمله بسوی
اهل خلاف میل نکند دوم آنکه حذیفه بصیغه متکلم مع الغیر خود را با تمامی حریفان مثل ابو ذر و سلمان
و ابن مسعود و غیرهم از مرتکبین احداث بید الست و مثل دیگران از صحابه بر اهمال زبان بنوعی مختار میکرد و همه
کس را از غافلین و کاتمین حق شماری نمود و این تقریر الجوان جوان فارسی سبب آن آورده تا معلوم شود
که سکوت ایشان در زمان بیعت ابو بکر بجهت ابتلای حرص و هوی که راس هر جرم و خطاست نبود و الا می گفت
که ای جوان ما گروه مخلصین و معاشر معتقدین امیر المومنین در باب خلافت ابو بکر باهم اتفاق کردیم که چون وصی
منبر رسول برا بدار قدام و خلف و یمین و شمال بروی ریزیم و او را از علو منبر بحضیض مذلت براندازیم
لیکن امام برحق و خلیفه مطلق زجر شدید فرمود و هرگز برین معنی رضا نداد و آخر با الحاح و اصرار ما راضی بر
مجادله لسانی شد پس معایب و بیراهی روس الاشهاد در وقت مذکور یاد کردیم و در مثالب او و تمامی
اعوان و انصارش تفصیل تمام بکار بردیم بلکه دشنامهای غلاظ بر زبان آوردیم و دقیقه از تکفیر قوم نامرعی
نگذاشتیم چون امام راضی نشد و دست بشمشیر چگونه بدست گیریم و اطاعت و انقیاد او نه پذیریم بلکه نشستید همه بر

که سلطان به پسندد بهتر است پس باطل شد روایتیکه علمای امامیه در معارضات مقبولین لسانی
با ابوبکر صدیق و یارانش مجعول موضوع ساخته اند و در آیت هم دلالت بر وضع امثال این روایت دارد زیرا که
چون طمع زخارف دنیا مستولی برین قوم باشد بحدیکه گوش ایشان را کر و چشم ایشان را کور و نور بصیرت عقل را
مسلوب کند و زندگانی دنیا را زیب و زینت ها و مورد صم بکم عمی گرداند بحدیکه بمیعاد امیرالمؤمنین حاضر نشوند
و حسرت ها خود را نتراشند و بر رفاقت مرتضی دل ننهند معارضات ایشان که اسمیه ایشان در مجامع اصحاب کما ینبغی
تفصیلها با خلفا بکار راه داشته باشند ندانی که بزرگان گفته اند شعر عالم که کامرانی و تن پروری کند
او خویشتن گم است کرا رهبری کند و نیز فرموده اند قطعه هر که هست از فقیه و پیر و مرید و ز زبان آوران
پاک نفس چون بدنیای دون فرود آمد بعسل در بماند همچو مگس سوم آنکه اگر بیعت ایشان از جهة تقیه نبود چگانه
طمع و حب رای چگونه خدا لعنه زنیش لعین با سرا منافقین رحل می شد او و بگناه خود و یاران خود چرا خالف مینمود و خود را
با اتباع و اشیاع چرا از مخالفین مرتضی فرار نمود و کما سبق مفصلاً اکنون بران روایت
موضوعه اعلام علمائهم محصول معنی آن که از طول احادیث کتاب فتن است حتی که در یک جزو متوسط تمام
شده در فارسی وارد میکنم که ابان بن تغلب از صادق پرسید آیا در منکرین ابی بکر کسی بود فرمود خالد بن
سعید و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده همچنین شش کس از انصار ابو الهیثم و سهل و عثمان و خزیمه ذوالی
و ابو ایوب همگی مشوری کردند که هرگاه ابوبکر بر منبر ایستد او را بذلت فرود آریم جماعتی گفتند خود را در تهلکه
میفندازید و اول از حضرت امیر بپرسید پس حاضر شدند و اول ملامت کردند که حق خود را با وصف اولویت
و صدور حدیث که حق با علی است هر جا که باشد ترک کردی باز گفتند که دل برین اراده نهاده ایم پس حضرت
فرمود بخدا سوگند که این امر از شما سرانجام نمی شود و آنها شمشیر باکشیده بر سر من خواهند رسید
که بزیر و بیعت کن والا گردن میزنیم پس ضرورت دفع آن حضرت بر تقدیر فقدان انصار صرا منع فرمود و باید
ندارید که اول مشغول تجهیز بودم باز برای جمع قرآن قسم خوردم باز دست فاطمه و حسنین گرفته در بدر گردیدم
کسی قبول نکرد بجز سلمان و عمار و مقداد و ابوذر لاجرم در خانه منزوی شدم پس اگر این اراده

نگردم

نگردید مگر برای تذکیر بخصوص خلافت من بر وی پس رفتند و انصار به مهاجرین گفتند که شما سبقت
کنید که خدا نام شما مقدم داشته لقد تاب الله بالنبی علی المهاجرین والانصار ابان گفت
سفیان چنین تلاوت میکنند لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار فرمود براه خطا رفته‌اند
این وقتی درست میافتاد که از پیغمبر گناهی صدور یافت و روایتی آنکه اینهمه وقت وفات شریف غایب بودند باز
بمدینه آمدند و نزد ابوبکر رفتند قصه مختصر اول خالد برخاست گفت ای ابوبکر از خدا بترس نیک میدانی که پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم روز قریظه که صنادید کفار بر دست امیر کشته شدند فرمود ای مهاجر و انصار وصیت مرا
نگاه دارید که علی خلیفه من است والا دین شما خراب خواهد شد و این وصیت از آسمان نزول یافته و از شنیدن
من اهل بیت اند باز برای مطیعین دعا فرمود و بر متخلفین دعاء بد نمود عمر گفت خاموش باش که ترا
در مشوره خلافت دخلی نیست گفت ای ابن خطاب گویا که تو از زبان دیگریست حسب تو خراب
و منصب تو ادنی و قدر تو کمتر است بنامردی و لئیم بودن مشهوری و مانند شیطانی و عاقبت شما خلود فی
النار پس سلمان فارسی برخاست با آهنگ ایرانیان اول بزبان فارسی حرف زد که کردید و نکردید و این موعظت
بعد از آن بود که نمونه قهر الهی بگردن شما رسید ای ابوبکر کار خلافت از تو انتظام نخواهد یافت و آخر در مسائل
رجوع بحضرت امیر ضرور خواهد بود عهود و مواثیق را در این نزدیکی شکستید و خلیع العذار گشتید اول زبیر
را بیت اسامه در آمدید و اکنون بمنبر بر آمدید برین گناه دیگر که گذشته توبه کنید و از سر دعوی خویش بگذرید پس ابوذر
برخاست و گفت صحبت پیغمبر را بخیال آوردید و قرابت را ترک نمودید اگر امر خلافت در اهل بیت ماند شکوک
و اوهام در وی راه خواهد یافت و آخر جهله و ظلمه مسلط خواهند شد و انجام کار بسفک دماء خواهد بود و خود سید شهدا
که حضرت فرمود که خلافت بعد من علی راست باز حسنین باز ذریت طاهره من پس قول پیغمبر را پس پشت
انداختید و دنیا را نصب العین داشتید و نعیم مقیم آخرت را پشت باز دید و سیره بنی اسرائیل گرفتید عنقریب
وبال خواهید کشید باز مقداد داد موعظت داد و گفت از ظلم و جور باز گردید و توبه کنید و در خانه منزوی شوید
و امر خلافت با میر تفویض نمائید پاینداری که اول بشما رئیس منافقین را که عمرو بن عاص است و باتفاق

استوار إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ در حق او وارد شد رئیس کردند پس شما بر خلق چگونه امام توانید شد زینت
دنیا فریب مخورید و حق را بر مرکزش نشانید وگرنه رسوائی خواهید دید باز بریده استرجاع کرد و گفت آیا فراموش
کردید یا خود را بتکلف از اهل النسیان قرار دادید یاد بیاید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم علی را امیر المومنین نام
نهاد و بارها فرمود که او قاتل قاسطین است هنوز وقت از دست نرفته زود متنبه شوید و براه مجرمین و ظالمین مروید
پس عمار گفت اگر میدانید فبها والا اکنون بدانید که اهل بیت نبوت اولی بخلافت و قیام امور دین اند
پیش قبل از آن که بنیاد دین و ایمان بلغزش در آید و فتنه های عظیمه برپا شود حق را بمستحق سپارید
و حال الخصوص خلافت را از سد ابواب الا باب علی و فضائلش و خطبه فاطمی و بودنش باب علم و حکمت محتاج
بودن شما بسوی او خود میدانید پس ارتداد علی الاعقاب اختیار مکنید فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ قال
لَا تَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ باز ابی بن کعب قصه طویل را مختصر کرد که دلایل عصیان در باب وصی
آخر زمان همه بسوی تو راجع خواهد شد زودتر تدارک ما فات بعمل آرید خلافت را باختیار اهل بیت بگذارید
والا در مظلمه قیامت گرفتار شوید وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ باز خزیمه ذو الشهادتین بهمه حضار
خود را ثابت کرد و گفت بگوش خود از نبی صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که اهل بیت فارق حق و پیشوایان امت اند
وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ باز ابو الهیثم قصه غدیر بیاد آورد و گفت که من بعد نصب
همگی گفتند این قامت برای خلافت است و بعضی گفتند که مقصود آنست که بدانند که هر که حضرت را مولی
داند علی مولای اوست پس خوض بسیار واقع شد آخر کس بسوی آنحضرت صلعم فرستادند فرمود بگوئید علی ولی
مومنین است بعد من و انصح مردم اکنون بعد او شهادت هر که خواهد مومن شود و هر که خواهد کافر گردد
إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا پس سهل بن حنیف برخاست حمد و نعت بجا آورد و گفت که من بچشم دیدم در همین مکان
آنحضرت علی را که دست علی گرفته بود و میگفت ای مردم این امام شما بعد من است و وصی من در حیات و ممات من قاضی
دین و منجز وعده من و اول کسیکه مصافحه کند با من بر حوض کوثر او خواهد بود و شما بجان ناصر و دلیل او باشید مخذول
و خاذل و باز برادرش گفت شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که پیغمبر و اهل بیت نجوم

زمین بعد ایشان او در خلافت مقدم کنند شخصی بر پا خاست و پرسید که اینها کیستند فرمود علی و ذریت طاهره
او چون خود خلفا را بیان کرده باشند فلا تکن اول کافر به و لا تخونوا الله و الرسول و تخونوا اماناتکم
وانتم تعلمون پس ابو ایوب موعظه را ختم کرد که بار باشید هم که تصریح با مامت علی فرمود و گفت که علی امیر ابرار
و قاتل کفار است مخذول باد خاذل او و منصور باد ناصر او و توبوا الی الله من ظلمکم ان الله تواب رحیم
و لا تتولوا عنه معرضین امام صادق علیه السلام فرمود که ابو بکر ساکت شد و آنگاه که عمر گفت ای لئیم
احمق تو لایق این کار نیستی حالیا سالم را خلیفه میکنیم پس اول و ثانی هم غایب شدند و تا سه روز کار خلافت بلکه امور
متعلقه مسجد شریف معطل بود روز چهارم خالد بن ولید با هزار کس آمد و گفت چه نشسته اید که بنی هاشم طمع خلافت
کردند و تقارن این حال سالم هم با هزار کس رسید همچنین معاذ بن جبل تا آنکه چهار هزار کس جمع شدند و شمشیرها برهنه
کردند بمقدمة الجیش عمر بود اول اعظمین امامیه یعنی خالد بن سعید در گفتگو بلکه بدشنام با عمر در آویخت و سنگ
مصارعت میانه عمر و علی گرم شد و گذشت آنچه گذشت پس امیر با صحاب خود گفت خدا رحم کند شما را اکنون بروید
داخل نشده ام در مسجد مگر چنانچه موسی و هارون وقتیکه اصحاب او گفتند که برو با برادر خویش و با کفار جهاد کن ما
همراه تو نخواهیم رفت عجب از وضع این داستان که برابان تغلب بلکه امام صادق اینهمه دروغ بهتان بسته و
ندانسته که آثار جعل از سیمای حکایت پیدا و علامات جعلیت را و تناقض و مخالفت این جماعت با حضرت امیر
از فحوای این سیت پیدا اول همه قصه آنست که ایشان خواسته بودند که صدیق را از منبر بزیر آورند و او را ذلیل نمایند
و حضرت امیر بحکم آنکه بعرق عداوت خلفا بجوش نیاید و لطلب بیعت با قتل متوجه نشوند و این تقیه از دست برود
منع فرمود و جز این قدر تجویز نمود که بخصوص بعضی را بیاد ابو بکر فرستد و از اینجا است که محقق جیلانی در فتح السبل
بترجمه بعضی از فقرات این حدیث در همین مقام گفته که حضرت فرمود که والله اگر شما این کار کنید از عهده بیرون
نتوانید آمد پس چنان است که با شمشیرهای کشیده بجنگ من آمده اید انتهی بلفظه و در وسط حکایت و دلیل برآنست
که این قوم در بی حرمتی خلفا سخت بی باک شده بودند و دقیقه باقی نگذاشته بودند و در تکفیر و تضلیل ایشان بد الوصف
کوشیده از اراده الغای ابو بکر از منبر پا فراتر نهاده بودند حالانکه در روایت مستفیضه قوم باعتراف فخر الدین

نجفی و امثالش ماثور است که چون فتنه در سقیفه پدید آمد و بیعت ابوبکر واقع شد حضرت تمامی اصحاب
خود را امر کرد که الزموا بیوتکم واصبروا علی البلاء ولا تحرکوا بایدیکم وسیوفکم واهوا
السنتکم و انهم قبل از ان بود که امر خلافتش مستحکم شود هرگاه دران روز جمیع یاران چنین فرمایند که از
خانهای خویش بیرون میائید و برین بلا صبر کنید و دستها و شمشیرهای خود را بحرکت میارید و ساکت و
صامت باشید بعد از یقین درین نامردی اصحاب و ضبط امور خلافت و اجتماع مهاجرین و انصار فرستادن
این جماعت معقول نمیشود بالجمله چون این دشمنان دست تا برین اوامر و نواهی قلم نهادند و زبان
درازی کردند و هوا السنه را بحرکت آوردند و اعوان و انصارش فی الفور فوج کشی بر اهل بیت نمودند و
این عجلت پیشگان در ان وقت هم از درشتی رجوع نکردند بلکه دشنامها و اغلاظ افعال دراو دادند و هرگز براه
لینت نرفتند چنانکه عاقلان گفته اند شعر لطافت کن آنجا که بینی ستیز ٭ نه برد حریر نرم را تیغ تیز ٭ تا اینکه جناب
امیر را هم بغیظ در آوردند و شور قیامت برپا شد والا جناب خلفا از سعد بن عباده با وصف انکار او از خلافت
صدیق و دعوی خلافت خودش بلکه اصرار بران کما صرحوا به فی کتبهم غض بصر کردند از جناب امیر که براه
لینت و تقیه میرفت بطریق اولی در می گذشتند پس این همه فتنه ها بسبب تجاوز این قوم از حد و بعض
بلکه صریح مخالفتهای امیر مرتضی بهم رسید و حال این گروه مثل بنی اسرائیل شد که فاضل معاصر در تفسیر منهج
السداد لطالب الرشاد از کافی و تفسیر عیاشی بحدیث امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود قسم بخدا که نکشتند
بنی اسرائیل انبیا را بشمشیرهای خود بلکه شنیدند کلمات ایشان را و افشا و اظهار آن نمودند و بسبب آن جهال
قوم در صدد قتل انبیا علیهم السلام گردیدند و آنها را بقتل رسانیدند چنانکه بعضی از اصحاب ائمه طاهرین اسرار
را که از ایشان می شنیدند منتشر و پراگنده می ساختند و بسبب آن غصب کنندگان خلافت و غاصبین حق ایشان در مقام
اذیت و قتل ایشان می شدند انتهی از ین تناقض و تهافت خفت رای شیعین هم بوضوح می انجامد مع ذلک
زیاده برین سخافتی در جهان حیرت زا نمی باشد که خود این جاهلین بتواتر و استفاضه روایت می کنند
و درین داستان هم آورده اند که جناب امیر مرتضوی با تمامی کسان که در بدر افتاده کسی از مهاجرین

مهاجرین و سنگیری نکردید و انصار هم گفتند که در اول هله کجا بودی حالیا طمع نصرت از ما نباید داشت
که جز فتنه چیزی دیگر نیست و قبل ازین گذشت که اصحاب ثلثه هم بروقت معهود سر نه تراشیدند پس اگر این
جماعت طعن صدیق میکردند چنانچه این طومار بران منطویست جوابش از ابوبکر صدیق و مخلصانش که
معرکه حاضر بودند بسیار آسان بود که القوم مورد لوم هرگاه این همه نصوص امامت بجای خود بود شما اول
روز چرا کافر شدید و بگوش انصار چرا نرسید که علی بن ابی طالب خلافت را قبول نمی کند باید که از شما
کسی متولی این کار شود و حال آنکه عصمت با دیگر شروط در امامت درکار است باز دل بخلافت سعد نهادید
و ندا دیدید من المهاجرین و الانصار قیل و قال امیر بود و کسی نگفت که شما کیستید که با وجود امام منصوص
خلیفه شوید قطع نظر ازینهمه هرگاه او را با فرزند خویش بر درهای شما حاضر گردانید و الحاح و زاری که
تکاد السموات یتفطرن منه در شان اوست از حد گذرانید رحمی بحال زارش نکردید و گفتید که
اکنون فتنه عظیم سر بر زده پس حالیا چرا اثارت فتنه و فساد میکنید مگر یاد ندارید که در محکمات تنزیل حکم
میفرماید یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون و لا تعثوا فی الارض مفسدین و لا تفسدوا
فی الارض بعد اصلاحها و الفتنة اشد من القتل این همه یکسو هرگاه اتفاق کرده بهدایت امام خود
مشغول شده بودید که چرا حق خود تلف میکنی و او با شما گفت که فلان وقت سر تراشید و حاضر شوید شما
عمل بران نکردید اکنون باز روی فریب داده بدروغ و جبن شما مانند آفتاب بر کس هویداست می خواهید که مسلمانان
ما و علی دشمنی پدید آید و هنگامه ظلم و ستم بر اهل بیت برپا شود دور شوید که عنقریب جزای اعمال
خویش گرفتار گردید و ان جهنم لمحیطة بالکافرین العزیز ذلک من التقدیر و چون
این مصائب را دران معرکه عظیم بر زبان نیاورده بلکه واضح میشود که بخلاف حکم بداهت اولی باقدام
تمامی اصحاب یکسوی شده بالیقین بطور بعضی ز سته الاث مولف تحاضر فی المسلک الاول معلوم شد که سفها
چند این داستان را مثل قصه حمزه عیار از پیش خود بافتند فرق این است که واضعین حکایت حمزه مثل
فرزندان شیخ مبارک چنان سحر بیانی بکار برده اند که مردم روزگار از اهل اسلام بلکه اطفال از مطالعه

ضرور له خویش باشتیاق استماع آن دست بر سینه زنند و تحسین ها افشانند و حکایات مفترای کالبراهیم
مانند قرآت دیگر مشتمل اهانت صدر اول اسلام بحث مشکره است که احدی از عقلا گوش بر آن نمی نهد
بالجمله کسانیکه ادنی غور در امثال این مفتریات میکنند بر آنها واضح می شود که این مقبولین لسانی امامیه را درین
دراز نفسیها غیر از تماشای مظلومی و بیکسی اهل بیت چیز دیگر ملحوظ نبود و اول دلیل بر این ادعا است که
چون سیدة النسا خواست که دعای بد در حق خلفا کند و آثار اجابت هم ظاهر شد که دیوارها از قدر ذراع
از اساس خویش بلند شد و قریب بود که متغلبین خود بخود زنده در گور شوند همین بزرگان بسرعتی خلف جناب
آورده‌اند و آنجناب را ازین کار خیر باز داشتند چنانکه خواهی دانست انشاء الله تعالی و ظاهر است که اگر
چنین نمیکردند مناصب جلیل ازین دستگاه خلافت چگونه می یافتند و عجب تر است که بهوای این امت المقسم سفاک
خلفا را هم بنام مرتضی مینسوبند علاوه آغاز داستان ندا بر آن میکنند که جناب امیر با وصف ملاحظه
عذر و جبن قوم مرة بعد مرة ایشان را اخلص اصحاب السنه برای تذکیر احادیث تبشیر و نذیر میفرستاد
و انجامش دلالت بر آن میکند که ایشان را مثل قال علیه السلام اذهب انت وربك فقاتلا انا ههنا
قاعدون تصور بلکه تصدیق نمود فاعتبروا یا اولی الابصار و از عجائب خرافات که ازین
حدیث جوش میزند یکی و حرف دیگر باید شنید که امام صادق معاذ الله در باره آیت مذکوره فرمود
که دلالت عام موقوف بر صدور گناه از جناب نبوی است اللازم باطل فالملزوم مثله بنا بر هم برین دلیل که
چه قدر متین و استوار واقع شده اگر لفظ تاب الله علی فلان دلیل صدور گناه باشد عفا الله عنه لم فعل
کذا هم دلیل بر آن خواهد بود پس معلوم نیست که ایمه بروایات متشیعین درین آیت یعنی عفا الله عنك
لم اذنت لهم چه تحریف کرده باشند و ازین بیت صریح معلوم میشود که ارتکاب چیزی بوقوع آمده که لم او لام
بدان متوجه است و نفی ترک اولی است پس اگر نظر برین ترک اولی لقد تاب الله علی النبی وارد و باید چنانکه
در باره آن شکی نیست چگونه دلیل صدور گناه خواهد بود والله مطالب البینه و چون این بحث طولی میخواهد
بر همین قدر اکتفا نمودیم اگر انقسم مثبوت از صحابه کبار سر میزد حضرات قنفذ غلام و لفاره بر آن می نهادند

و از این جنس روایات و افادات بر اصول موضوعه ایشان از بس بسیارست اگر اجل مهلت دهد در کتابی
دیگر ضبط کرده بحضور مؤلف پیشکش میکنیم و دو سه حرف بر قلوب اهل خلاف می نهیم و هم از عجائب
خرافات آنکه واضع حدیث در بنای آن دعوی در ورود روایتی میکند که این واعظین در وفات
شریف حاضر نبوده اند آه و این دفع دخل مقدرست که چون در حدیث موجود که وقت استمداد حضرت
چار کس صحابی قبول نکردند پس جمع شدن این بزرگان برای دفع صدیق و رفتن برای بیعت کیف خلاف واقع می نماید
بخیال مفتری نگذشت که دعوی مذکور مکذب روایات دیگرست که دلالت صریح بر حضور ایشان میکند
چنانچه گذشت و بر ناظر روایات اهل سنت مخفی نیست که در زمره واعظین نام زبیر و حذیفه هم در بعض
از احادیث مرویست فلا تغفل و با این همه هیچ که لغایت وثاقت بمعرض عرض رسید باز
میگوییم که نسبت احداث و ابداع فقط بر اعتراف حذیفه موقوف و مقصور نیست بلکه حال دیگران از مقبولین
لسانی نیز همین ست تا کجا شرح آن توان کرد لیکن حسن اتفاق است از دلالت حال و سیما ساعین و ناظرین
این منهج که بتقلید عبارات مؤلف عادت گرفته اند و بعکس افادات او خوگر شده می یابیم که عنقریب بزبان
قال خواهند گفت که بر این احادیث که تعلق بحال حذیفه خصوصا و دیگر مقبولین عموما دارد چندان دل
نهاده نمیشویم بلکه باستماع حال براء بن عازب خاصه که بروایت محمد بن اسمعیل بخاری رح با حدث خود اقرار
میفرمود و معایب خویش بر ملا ظاهر میکرد و بر اجمال زبان سعادت توامان سرور انس و جان اعتماد نمی نمود
بر اصول اهل سنت مشتاق گشته ایم و دست بدامن تاویل و تخیل اسلاف روا علل و شفا علل ایشان بجولان
الهی ... بر ... و تدبیر ممکن نیست که ائمه عظام و مشائخ کرام اثنا عشریه که در فن تنقید رجال عدیم النظیر و
بیمثال اند بمثل کشی و نجاشی تصحیح کرده اند که براء بن عازب بدعای جناب امیر کور شد و مانند ابوذر با ظهار کبار
فضلای طائفه نمونه پاداش اعمال گرفتار آمد و وجه صدور سخط و غضب الهی بجز کرم ... سور آیات
سوره هل اتی بر طبق تصریحهای این جماعت آنست که روزی آنجناب خواسته بود که دعوی امامت بلا فصل
خود را از واقعه روز غدیر بشهادت براء بن عازب ثابت فرماید او کتمان شهادت نمود و از وعید الهی

نهی قرآنی وَلَا تَکْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ یَکْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ خوفی نکرد و در کتاب تلخیص
الاقوال که از جمله‌ی نسخه صحیحهٔ آن مفقود و نسخه سقیمهٔ آن موجود است ندامت او نیز سمت وضوح دارد و از
فوائد عبارتش و آنچه جمعی دیگر در رجال آورده‌اند چنان حالی میشود که هرگاه او را از منشأ نقش سوال میکردند
داو صنادید جمله‌اش کرمی نمودند هر دیگربیان حسرت میبرد و معایب خویش را بیشمرد و گاهی همراه حریفان مثل جدیفه
بن یمان و گاهی بالخصوص در حق خود میگفت چگونه رستگار شود یا چه باید شخصیکه بدعای مرتضوی بحست شد اعمی
کور شود عبارت کتاب بسبب عذر مذکور بنیاد و ردم تا مثل مورد ملام نشوم اکنون اندک تأمل
باید غلط گفتم اصلا تأملی در کار نیست بلکه از اجلای بدیهیات است که این صحابی جسبان
اعتراف دو وقوع مضمون لا تدری ما احدثوا بعدک و لا ادری ما تحدثون بعدی و تفعلون بعدی نموده
اکنون کجا ماندگان آنکه حدیث اول در حق خلفای راشدین واقع است و شان مقبولین امامیه از نسبت احداث
پس ارفع است همچنین توهمات دیگر و نهایت بذل جهد درباره براء بن عازب براء بود نشان از قبایح و
سر پرستی او در مخالفت حضرت امیر و کتمان شهادت واقعه غدیر آنست که حضرت امام ثانی یعنی شیخ
علی جزاه الله تعالی باعماله مثل خبر عبید الله بن زیاد و عماله در خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال
متعرض آن شده است حیث قال اَلْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ شَکُّوا یُعَدّانِ اَصَابَتْهُ دَعْوَةُ اَمِیْرِ
الْمُؤْمِنِیْنَ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی کِتْمَانِ حَدِیْثِ غَدِیْرِ خُمٍّ فَعَمِیَ انتهی بلفظه یعنی اگر چه
بدعای مرتضوی شخص مذکور بلای کوری مبتلا گردیده ولیکن ما معاشر امامیه بتصمیم قلب اعتقاد نیک در حق
او داریم و بجان و دل شکر او میگذاریم انتهی بمحصله و بالا و اسعد بنا عصبیت و عناد با اهل بیت مجاو
علمای طایفه سیما ائمه عظام ایشان اند در سر پرستی کوران باطن و ظاهر چه کور و کورانه می برد و چه برد ناموس
ائمه مخالفین و عین مزید ولای اهل بیت طاهرین که رد و برد عقلای انام می در دانیست حال حضرت شیخ
علی حسن بن مطهر ابا حسن دیگر که او هم از ماهرین فن است و کسی او در آن سخن نیست چاره کار جز این نمی بیند که
این امور سر گزینده را اتباعی و تقلید ابا لسه از کورانی و کوران نیک سبب اسا زند

دو کوسا

دعوی یعنی الجهت دعای مرتضوی کرم الله وجهه بسبب پوشیدن واقعهٔ غدیر چنانچه گذشت بدین
اهل حق انداز در کتاب تنقید گفته که این همه در روایات اهل سنت ورود یافته و در اسفار امامیه از آن
عینی واثری نیست چنانچه عبارتش باید دید البراء بن عازب یحکی شهد له علیه السلام
بالجنة وذلک لعدان روت العامة انه دعا علیه السلام علیه لکتمانه الشهادة بیوم
غدیر خم فعمی انتهی بلفظه بخیال او ولیا او شهور درمی آید که این افترا و بهتان نظر بذاتیات مذهب
امامیه یعنی نفاق و تقیه پس امر سهل است آسان لیکن لزوم کذب بر عظام امامیه از قدما و متاخرین بس
کاریست مشکل بالجمله سخافت این توجیهات و خرافت این تاویلات بلکه افترآت نه چنان است که حاجتی
بتبیین و تشریح داشته باشد مگر چون سکوت را مخالف از رهگذر بی انصافی در نظر عامیان محمول بر عجز وا
نماید اصدع بالحق فاستمعوا الیه وانصفوا و آن اینکه مسلما که انسان از راه تواضع و شکست نفس البته نسبت
ارتکاب مطلق معاصی بخود میکند که من گنهکارم و گناهان از من صادر شده است و این مقوله اگر خلاف واقع
هم باشد من حیث الشرع ممنوع نیست بلکه مستحب و غالبا بجز معصومین علیهم السلام این جمله جمله ناس را من
حیث الواقعیة گفتن صحیح باشد لیکن این نمی باشد که کدام گناه مخصوص غیر واقعی را منسوب بخود سازد
و ترتب ثمره آن را بر نفس خود بیشتر اقرار کند مثلا بگوید که من زانیم یا شارب خمرم یا مثل برادر امام یازدهم علی ما رواه
المجلسی فی البحار و حق الیقین قمار می بازم و طنبور می نوازم و مبروص بودم از آثار افعال است که در مخالفت و
عداوت فلان نبی و فلان وصی از من صادر یافته الی غیر ذلک پس این صحابی چگونه گناهی مثل احداث و کتمان
شهادت نص خود را بر امامت علی که در حقیقت بلسان شرع بر تغییر و تبدیل در دین که بلزوم کفر منجر نسبت
اطلاقش می آید بسوی خود نسبت میداد و میگفت که بلای کوری نتیجه دعای مرتضوی است که بر کتمان شهادت
ترتب یافته و سخت تحیرم که شیخ حلی و من نحو منابه و القوم مقامه نسبت کتمان شهادت و آنچه بران متفرع
گشته بحال السید تعالی و قدم آنجا که علی الاطلاق از اکبر کبایر است تکلیف در واقعه غدیر و نص
... شهادت آن امام مطلق ...

خود لیکن چگونه مینمودند دلهجه در روایات مخالفین خویش چه این تهمت و افترا با ابن عباس که بری از این گناه
و بری از این جناح بود با بسیاری از مقبولین بلکه اکثر مینمود و از مقبولین قدما هم میکردند تا قول
بروایت عامه و آنکه ایشهم در روایات ایشانست در الامامیه صحیح شود اگر علمای امامیه تکذیب
ائمه عظام خود جرات داشته باشند معاذ الله که با نسبت این افترا بدیشان درین باب نمائیم وراه
تکذیب ایشان بنمائیم علاوه کتب رجال مثل استیعاب و اصابه موجود باید که اصحاب فکر و استیعاب
نظر بینند و نشان دهند که این نسبت در کدام کتاب واقع است بالجمله بغرض محال اگر از راه
انهضام نفس ابهام جایز باشد که انتساب این معاصی مخصوص را بخود نسبت دهد و در واقع از آن
مبرا باشد حضرات امامیه شکر او بقدر طاقت بشری بلکه زیاده بران بجا آرند و در سعی
او دقیقه نامرعی ندارند بازهی بصیغه متکلم مع الغیر دیگر صحابه را مثل حضرت صدیق اکبر از اهل
تسبیح و عمار یاسر و غیرهم بدون آنکه آلوده بدعت و احداث باشند چرا در چنین معاصی شریک میکرد
چنانکه از ضمیمه افادات حذیفه صحیح است این طرفه شکست نفس است که اصحاب رسول را با خود در انتسابات
گناه عظیم شریک گرداند و انها که کافه و قاطبه مقبول انها کذا من باشند پس احداث آنها از یقینیات است و بالفرض
اگر احداثی حذیفه و برادر و امثالهما اصحاب را شریک میکرد چون احداث او بدعتها در مذهب امامیه بجا خود بدلایل
قاطعه ثابت است چنانچه گذشت از کلمه معاصی هیچ نمیرود و شرکت شان بمقتضای وحدت
فعل هر حال ثابت میکرد و بالجمله صیغه متکلم مع الغیر حقیقة اقتضای آن دارد که در جماعه که آن فعل با ایشان
قائم باشد صفت جامعه باشد ورای اشتراک در آن فعل و اینجا تقریب قول قائل صحبت با بیعت و نحو
آن که در صدر تقریر اشارتی بدان کردم البته غیر متکلم هم از صیغه متکلم مع الغیر اصحاب نحو مراد اند
مثل عمار و ابوذر لاریب فیه چنانچه احداثهای این بزرگان قبل ازین و نسبت حاجت بنا علاوه
و نیز واجب است که در آن فعل متکلم هم شریکی داشته باشد چنانچه حال این بزرگان از کتمان شهادت و عداوت
و مخالفت حضرت مصطفوی بخوبترین وجوه معلوم کرد و علی هذا احداث و اخراج ابن عباس و حذیفه بنسبت

چه جمیع اصحاب بعضی بطوع و رغبت مثل حضرت صدیق امامیه بر قواعد مقرره عدلیه و بعض از
سلمان و عمار و خزیمه و ابن مسعود و غیرهم و بعضی بکره شریک ایشان بودند حتی آن اشخاص که علی بن
ابیطالب را خلیفه بلا فصل میدانستند و هرگز در این اعتقاد متصدق خاص حصه نگشته باشند بعد او ظاهرا
هم بیعت خلفای ثلثه کردند و حسب ظاهر شریک ایشان شدند پس مخالفت گروه اول از این همه جا بود و گو خدای
کریم بسبب عدم اجتماع عدد کافی برای جهاد و نظر به بعضی از روایات هر واحد را از ایشان در اعانت امیر علیه
السلام و شرکت احدی ایشان بتعذیب جهنم یا دار و گیر قیامت معذور دارد بخلاف گروه ثانی که اقتدای ائمه
مرتضویه نموده بودند که توریه و تقیه نموده بودند با جمله اطاعت و انقیاد امام خود را مد نظر داشتند و بمقوله عارف
شیراز معبر از حال ایشانست شعر بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید + که سالک بیخبر نبود
ز راه و رسم منزلها + این جماعت بر طبق حال ابو طالب که اظهار کفر و ابطان ایمان بودند و اجتناب
بر وفق روایات مزعومی حضرات ائمه مثل اصحاب کهف بوده و ثواب ایشان را از اهل اجتهاد و تقلید حق
تعالی بدلالت احادیث اهل بیت طاهرین مضاعف گردانید چنانچه بروایت محمد بن یعقوب در کافی و بروایت
ابن بابویه قمی در کتاب امالی و اکمال الدین الی غیر ذلک من الکتب المعتبرة عندهم از جناب امیر المومنین و
حضرت امام صادق علیه السلام ثابتست لیکن معلوم نیست که اصحاب کهف مزعومی امامیه در کدام وقت و کدام
شهر بودند که ایمان را در قلوب خویش نگاه داشتند و کفر و شرک را اظهار کردند زیرا که نص قرآنی برخلاف
آن ناطق است و اگر این نصوص در مذهب بخصوص بسبب نقصان و زیادت لایق اعتبار نیست بارے از
روایات و تحقیقات مجلسی چگونه رو خواهند برتافت که بجاو قصه ایشان می آرد که آنها هرگز بیعت نه نمودند
و حکم پادشاه وقت را قبول نکرده بحیله شکار از شهر بدر رفتند و هجرت برگزیده در غار در
آمدند القصه گروه ثانی بجهت اختیار تقیه و تقلید حضرت امام الائمة امامیه را مزید ثواب و ترقی درجه
باشند نه خائف از عذاب بجهت اتباع مرتضوی در صدد بیعت خلفا و ما یتعلق به کما هو مزعوم
المولف و هو ناش من قصور تتبعه فی کتب الاصول و الاحادیث و از اعتراف براء بن عازب

معلوم میشود که او هم از جمله عارفین بحق اهل بیت نبوت بود مثل حضرت ابوذر و عمار و غیر هم الیس در جواب
قائل که او را مدح بلکنایة کرده بود که خبر عاقبت از آن مستفاد میشود بیان کرد که از این احداث که اصحاب نبوی
مثل بزرگان مذکور کردند من هم شریک آنها یم الحمد لله تو یقین خیر عاقبت دارد ما را از دو اخلین جنت بدون
تعذیب مطلقا می شماری ندارم و سر معنی متکلم مع الغیر واضح شد و ضوحا تاما و نیز وجه آنکه لا تدری
هم ظاهر گشت چه قائل تابعی بود و سنی او هرگز نمیدانست که خلفای ثلثه غصب خلافت کردند و ابوذر
و عمار و سلمان در این غصب معاذ الله با آنها شریک بودند و خلافت حق وصی خاتم النبیین بود و از جانب خدا
منصوص و مفروض چه بعد از این خواهی دانست که علمای رجال از کبار امامیه در دفاتر مبسوطه خویش تصریح
و تنصیص می نمایند که این مقولات از مخترعات عبد الله بن سبای یهودی است هرگز در اسلام قبل از وی این
کلمات بر زبان کسی از صحابه جاری نگشته پس سنی عموما کی باین مزخرفات قائل تواند شد فکیف
تابعی غالبا که بهزار زبان بیزاری و تبری از آن یهودی نفاق پیشه میکرد لهذا براء بن عازب با گفت که
نمیدانی که ما بعد آن چه کردیم بلکه از قرائن حدیث حذیفه تسنن حجان فارسی نیز میتوان فهمید چه هر شیعی
بزعم خود میداند که امرة مؤمنین در حیات نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بنام مرتضی مسلم شده پس حقیقة
سوال از حدوث و قدم لا معنی له فکیف که بر قول او سکوت نکند بلکه بیانی طلبید بلی از قید عطاء در باره
خلافت امیر بلشا خیال کرد که شاید حذیفه بر سابقین طعن میکند پس مفصل پرسید و بعد استماع آن الصید
الزام شد و ثابت گردانید که حشر حذیفه بصحبت کوری و کری با اهل فنا خواهد بود علاوه شیعی شیعی طاعن
نمی شود بلی سنی با شیعه آن اند گفت که با وصف اعتقاد غصب ابو بکر چرا قتال نگردید و مخفی نماند که هر شیعی
قائل بحبط اعمال سفیان بلکه خلفا نیز نیست فقد برد آنچه وجه ضرورت وقوع احداث متقارن با الانتقال
الرسول لا لعد بر تیه من الزمان در ذیل بیان حدیث اولین بتفصیل هر چه تمامتر با اصول حضرات شیعه گذشت
اینجا بالطریق اولی ثابت است چه ردت قبایل را که چندان عرصه نگذشته بود و قتل عثمان که بعد از مدت
[illegible]

مرو اند

مؤلف بدون مراد گرفتن امور یکه متعلق بخلافت باشد اینجا هم صادق نمی آید پس لامحاله مراد از احداث
و مانند آن درین حادثه کتمان شهادت نسبت بخود و مخالفتهای مرتضوی بنهجهای دیگر و فرقت گ
بزینت نا دنیا نسبت بحریفان خویش خواهد بود و چون انجاز اهل بیت نبوت بمفاد والله متم نوره
حق بر زبان مخالفین جاری می شود در بیاض نجری مروی است ان علیا لقی البراء بن عازب
وقال له یقتل ولدی الحسین وانت حی حاضر ولم تنصره وتزعم انک لنا فلما قتل
الحسین کان البراء بن عازب یظهر الحسرة والندامة ویقول حقا انبئنی سیدی علی بن
ابیطالب انه یقتل ولده الحسین ولم انصره وظل یکثر الحسرة والندم مدة عمره از
تحفة الشیان معجزه امیرمومنان تنها درین کتاب مروی نشده بلکه دیگر کتب مثل مجمع البحرین هم مذکور است
که حضرت امیر کسی او نکوهیست و تشنیع فرمود که دعوی تشیع میکنی و حرف جان نثاری میزنی در واقعه
کربلا هرگز نصرت حسین نخواهی کرد چه خوش گفت صائبای تبریزی شعر ناله حزینت کو آه
آتشینت کو ٭ لاف عشقبازی چند عشق را نشانها است ٭ و از ینجاست معنی مشکور بودنش نزد
امامیه بر دعوی حضرت امام اعظم کما من خلاصه سید الشوران جهان باشد آفتاب درخشان شد
در فرد دعوی محبت و لا اهل بیت سید انبیا سیما خامس آل عبا روحی له الفدا که حضرات امامیه
عموما و جناب مولف خصوصا جا بجا در تالیفات خویش می آرند از روایات و کلمات اهل حق بکمال
وقاحت نالند و بار بار ذکر و لای این خاندان صفوت و صفا نموده بر خود می بالند آشکار گشت
شعر کدام دل ازین واقعه جگر خون نیست ٭ کدام دیده که خونابه جگرگون نیست ٭ پس کجا باقی ماند
احتمال اینکه معاذ الله اهل حق براء بن عازب کتمان شهادت اقرار بسته اند کجا ماند شبهه
آنکه او بشهادت امیر المومنین قطعا جنتی است و در قیامت هرگز رسوا نخواهد شد و لله الحمد علی
الامام الدست چهارم علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد امجاد او خبر در امر خلافت احدیا از اصول
امامیه مخالفتی نبود و اعتقادات همه بزرگان از صحابه و اهل بیت که غاصبین خلافت باشند هم

در الهیات و هم در باب نبوات و معاد و ما یتعلق بها بر نهج واحد بود کما لا یظهر من کلام المؤلف و من تابعه
متبوعه الصافی فی هذا الباب مثل المحقق الجیلانی و احداث درین امر بدون اینکه حق جناب ثلاث آنها بود با جد
و تمام با وجود استماع نصوص متواتره جماعت انصار را بر غصب و جور بر علا نیندند و جمعی در حنین و بعض در قتال و نحو
و آخر بسبب بیعت خلفا و کالسامری للشیطان رو نهادند و عهود و مواثیق را که با اهل بیت موثق و موکد کرده
بودند کان لم یکن انگاشتند صادق نخواهد آمد و متوهم مباد که کسی از امامیه خلفای ثلثه را شریک متکلم
یعنی براء بن عازب در احداث تواند گفت زیرا که نزد مؤلف رساله ازین نسبت احداث تحقق نون همان
احداث و نسبت با علی مراد است که در حدیث الحوض واقع است پس چون حدیث الحوض بر خلفای
راشدین بهیچ گونه منطبق نیست کما عرفت مفصلا الیهم نزد مؤلف نیز آنهم اهل اعیان و خوض است بجهت خلفا
منطبق نباشد آمدیم بر شکل احد یا اجمال آن نیست که از شنیده کار حذیفه و براء بن عازب صحابه و
و متعبد او تعبیر تواند کرد یا تواند گفت که این احادیث مشاکل حملیه فقتلنا آبائنا فی سبیل الله
خطبه شریف امیر المؤمنین باعتراف صاحب ریاض السالکین واقع است یعنی چنانچه نسبت قتل آبا
بسوی جناب امیر نمیتواند شد زیرا که آبا و اجدادش کافه اجمعین مؤمنین بلکه اوصیا و خلفای انبیای سابقین
بودند پس لا محاله اجداد دیگر اصحاب اند که در کشتن پدران خویش صرفه نکرده اند و بعضی در قتل آنها از جانب
خویش هرگز دریغ نه نمودند اگر فرمان واجب الاذعان حضرت خاتم پیغمبران حائل نمی شد کما عرفت فی
المسلک الاول و تفصیله فی کتبهم المعتمدة پس همچنین حذیفه و براء بن عازب در این امور دخلی ندارند یا تواند گفت که
اظهار نموده است و افعال قبیحه خویش و اجداد پدران متفرع شده بصیغه وحدان متکلم کما فی بعض روایات الامامیه
عن البراء اگرچه بحسب ظاهر خصوصیت متکلم را با احداث مقتضی است ولیکن ممکن است که از باب فی عام
معصومین یعنی الهی عصیت و ظلمت و توانست باشد مگر فرق این است که در من معصومین و متکلمین اسلام
از ظلم و عصیان و توانی که از شیعه معهود و یافت نگشته بود بخلاف براء بن عازب که او را ابا حادث
بعد الرسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشده بلکه بعد از عثمان با یک گونه سوال چنان فارسی شد

شمشیرهای شما وقت بیعت ابوبکر و جواب حذیفه اول دلیل بر اثبات کوری کری بدعت و احداث
بعد وفات شریف است متصلا و احتمال شرکت معاویه با حذیفه و برادر دلالت بران دارد که این هر دو همراه
معاویه با امیر المؤمنین مقاتله کرده باشند و هو بیّنا فی کتب الرجال و قطع نظر ازینهم قائل براء بن عازب
بصحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مع بیعة الرضوان کرده بود و او را تهنیت گفته و همچنین در صحبت او دیگر
اعمال حسنه او از نقیض مشتمل و مند کما عرفت سابقا پس اگر عیاذا بالله براء بن عازب مجنون یا سفیه بود می التبه
احتمال داشت که در جواب قول قائل که خوشا بحال تو که بشرف صحبت رسول رسیده و بیعة الرضوان
کردی بگوید که ای برادر زاده تو نمیدانی که معاویه غصب خلافت یا قتال و جدال با امیر المؤمنین بعد
الرسول صلی الله علیه و آله و سلم کرد و الا فلا غایتش اینکه اگر قائل میگفت که طوبی لاصحاب الرسول
و صحابة بیعة الرضوان این شخص میگفت که لا تدری ما احدثنا بعده احتمال داشت که مراد معاویه و همراه دیگر
غلط گفتم تا که متکلم را بنوعی ما شمول و دخل نباشد انجمله حقیقت نمیتواند گفت بالخصوص صیغه وحدان
حکایت نفس متکلم کو امامیه بر این سخن ساز کجا هو دینهم تصحیح متکلم واحد بر جمع غائب حمل کنند علاوه قرینه بیعة
الرضوان بامی صریح دارد که از احداث احدث معاویه مراد توان گرفت چه در نصوص به قرینه کلام قائل
جواب براء بن عازب فاعلین احداث مشرف بصحبت رسول و مبایعت تحت الشجرة خواهند بود که امامیه
زبان خود محامد شان می زند و حالانکه تا آن زمان معاویه بلفظ ظاهر مشرک بود و فضلا عن بیعة الرضوان
چنانچه علمای امامیه باین تصریح کرده اند بلکه گاهی با ایمان او بر اصطلاح خود نص نموده بلکه او را و یزید را بدترین
افراد کافرستان و اعدای اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شمرده اند چنانچه ملا باقر مجلسی در بحار آورده که بدترین
خلق خدا هفت کس اند ابلیس و قابیل و فرعون و شخصی که بنی اسرائیل را از دین خود برگردانید و شخصی از بنی امیه که بکفر دعوت
خواهد کرد در شام یعنی معاویه بن ابی سفیان الی آخره ترجمه من حیات القلوب و بلاد آسفی که یزید پلید بسر آمد اشقیا را آنجا
بدترین خلائق شمرند و داد خروج ناصبیت داده اند طرفه آنکه مؤلف در حق محمد بن اسمعیل بخاری علیه الرحمه بسبب عدم
روایت لفظ فدک در حق اهل فدک چها نگویند و در مقام غالبا بجد جهد تمام طریق تاویل و تسویل جوید

باجمله حال معاویه بر اصول صناعی امامیه بدین نهج است پس حمل حدیث الحوض که کلام براء بن عازب است بر معاویه و اتباع او
سست‌تر از نسج العنکبوت و احمق رجال من یحتج بانه لا یؤاخذ بالحشر بل یخلو انه لا یموت بانهم یحتج که بغایت وقاحت و تعصب
و غرض سید این که مینه باز بهم اعاده جواب سابق نکنیم و نگوییم که این همه تحصیل حاصل است چه لفظ للرسول اتصال کند و غیر ساز و که
مفاد اینهم احادیث اعنی لا تدری ما احدثوا بعدک و لا ادری ما تفعلون بعدی مخاطبا الکل فی خیر
او من هو من اخوانه و انتم لستم من اخوانی مخاطبا او که صدیق امامیه است و چند شاهد عدل بر بطلان سیر ایشان و تفضیل این امر
محدثین و منافقین که در بیان فرق خیلی بر کار و مستقیم و استوار بود و اعتراف براء بن عازب بمقولات مذکوره اعنی لا
تدری ما احدثنا بعده و لا یرتد من اصابته دعوة علی الی غیر ذلک چیست فقط همین احادیث
بهیئت اجتماعی بکثر از هزار دلیل است و المنة لمجری الحق علی لسانهم که از کتاب بحار الانوار و صحیفة المتقین و مجمع البحرین
و بیاض فخر الدین نجفی صحیح ثابت شد که هرگاه علی بن ابی طالب صلوات الله علیه یعنی مقبول کسانی
امامیه که بارکان و اوتاد تعبیر از انها می شود و در باب شکر گذاری شان رکتب رجال جد ظلم و ستم که
بر جان کاهند و قتلم از دست امام اعظم می رود و بعد از خرابی بصره و کوفه بلکه عرین شهر تخصیص از ده تا
شرفا و تکرمها بر اصول شیعه ایمه عظام الشان سبب التطهیر او بال این بزرگان بمضطر و لجای گردند
احداث و کفر معنوی بسبب گوساله پرستی لسوء نفوس قاده سه خود میکردند و حضرات ایمه بدیه بلکه امام
الائمه مثالب و قبایح شان رخصوص مخالفت و عداوت خویشتن بلا اظهار می نمودند تا معرفت نمودند
سابقا بسرطا کفر و نقض کرده که ترک ایشان کار مرجی خود می نمودند و برعایت مصالح جمهور لیالیش و تسلیمه
بالسبب فقدان مدارک رغواه ایشم کلا بفتوی لفسق میدهند بلکه حکم بکفر مخالفین علی الاطلاق
بحسب ظاهر معذور باشند حق تعالی جناب الشان را لجابر اثابت [illegible] رجوع نصیب کرده باطنا همه را بتوبه
نصوح روزی گرداند و نیز توضیح پیوسته که ببیعة الرضوان حضور و شاهد مشرف هم کتاب سیحا عنایات الله
خاتم [illegible] آن [illegible] ولن تعال الی آخر النص دایه و اجلال [illegible] فایده ندارد [illegible]
[illegible] ظاهر فهم [illegible] ان الجمل [illegible] تا زیر گردید که حضرت امام [illegible] علی [illegible]

دخالف نمیشد اما میدوران منهمک شده ودر لجج امواج بحر زلات وقلزم سقطات بلکه مخالفت وعناد با ائمه

هداة فرو رفته اند که ساحل نجاتش پدید نیست کما قال الله تعالی او کظلمات فی بحر لجی یغشاه

موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها

ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور زیرا که شرح منتهای مساعی ایشان در تعدیل وتوثیق معتبرین

اصحاب در تصانیف علم رجال مثل فهرست وکشی ونجاشی وتذکره وخلاصه وتلخیص ومنهج المقال وغیر آن چنانکه مجملا

در ترجمه براء بن عازب معلوم شد این است که فلانی در جنگ بدر بشرف صحبت جناب اقدس پیغمبر صلی الله علیه وآله

وسلم یافته وبیعتهای فلان کس در روز احد آثار شجاعت یافته وفلانی در غزوه خندق او جان نثار داد

وفلانی در فلان جهاد سینه خود را سپر اخاتم رسالت سپر کرده وفلانی پای ثبات وقت لغزش وفرار لشکر در

مقاومت کفار فشرده وفلانی لوای ظفر انتمای عسکر نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بدست داشته یا بعد رحلت

حضرت در جمل وصفین بر سر رسیده وفلانی در مناظره خوارج وجنگ نهروان نصرت امیر المؤمنین تمامی

همت خویش برگماشته چنانچه بر ناظر کتب رجال کردیده وافادات شیخ وعقیقی وسعد وماز ندرانی واکبر آبادی و

غیرهم مخفی نمانده چون تلخیص مقالات علماء قوم منکرند هم واسماء کتب رجال جا برده ام نقل عبارات که موجب

کمال اطناب است فضول می نماید پس ابن تیمیه وتشنیع فضل بن ابی الحدید مهتدی لبنانی هر گز بقدر پای زرایب

وشعور نخواهد بود چه این اقوال هر گز بدون شروط مذکوره از مودت اهل بیت وکمال مخالفت با اصحاب

غیر الائمه وخلوص اخلاص در باره اهل بیت امجاد مثل انچه از مقداد بن اسود نقل میکنند [illegible] ناتج اخروی

کما صرح الیشافی بواضع غیر منا سبه فی حق الخلفاء الراشدین غیر هم من الاصحاب فضوا الی حظو ونعوا

المنزلت بها و شکایت بغضا ت ومتبعات مقبولین ان سر فلک الافلاک کشیده وقت نوبت علم افتاد

افتاد بالآخر او هم شیر طوسی بلکه شنا است ودر شیر الاشیر لوسی نیست اثبات قبول آنها باید که علم وعمر

ضایع کردند لیکن بلکه اصلا بار دیگر قیامت گرفتار نشوند وبعد ازان که از عذاب اخروی هم نیکو بدر آ

ودیگر علمای امامیه محتاج است چنانکه بتفصیل از برای کتاب فاضل مجلسی مجتهد جاسمی ایراد نموده ام

اینهم برکات و توسل جناب خاتم المرسلین است والا اینهم دانسته باشی که در ازمنه ذکر انبیاء ع توبه اهل بدعت
و کسانیکه علم و معرفت را بجوشامد اهل دنیا در باختند اصلا قبول نمی شد بلکه به بلای مسخ گرفتار میشدند و شفاعت
و الحاح انبیاء اولو العزم درباره آنها بدرجه سماع نمیرسید مگر نشنیده که فاضل مجلسی در جلد اول بحار از امام جعفر صادق
علیه السلام روایت میکند که حضرت موسی علیه السلام را جلیسی بود از اصحاب که علم و فضل بسیار حاصل کرده و آناء اللیل و
اطراف النهار ملازمت صحبت شریف مینمود قضا را بعد از حصول علوم در خاطر او شوق و اضطراب ملاقات
ذوی القربی نسبت واجب پدید آمد و جاذبه اشتیاق کشان کشان بر آن آورد که از آنجناب اجازت خواست
که باین نیت عزم سفر دارم حضرت وقت رخصت موعظت نمود که خبردار باش و علوم خود را در صحبت
اهل دنیا ضایع مکن او قبول کرد و رفت تا آنکه مدتی بعید بر آن گذشت حضرت کلیم الله حالش پرسید
و کسی خبر نگفت روزی از جبرئیل علیه السلام استفسار فرمود گفت که جلیس تو این میمون است که بر در تو بزنجیر
بسته شده پس لرزه بر اندام شریف افتاد و بهمان دم بر مصلای خود ایستاد و انواع تضرع و زاری بجای آورد حکم شد
که ای موسی اگر تمام عمر تو درین فریاد و بیقراری بسر شود هرگز درباره این بدبخت که علم خود را بدنیا فروخته قبول
نخواهم کرد و مستفاد گردید که این اعتراف احداث و ندامت در باب کتمان شهادت و افسوس و تلهف
درباره تخلف از بیعت سلطان کربلا و اظهار معاصی و کوری و نعامی خویش و شرکا فقط از براء بن عازب
و حذیفه و دیگر مقبولین شیعه صادر نشده بلکه خلیفه اول سنیان نیز بدلالت عبارت کامل بهائی و غیره
اعتراف بظلم و جور خویش و تحسر و ندامت بر افعال خود میکرد و میفرمود که یا لیتنی لم اکشف بیت
فاطمة و لم احل علی مظلمة و قبل ازین بهزار زبان میگفت که اقیلونی اقیلونی لست بخیرکم
و علی فیکم و آخر همه کس از مهاجرین و انصار بار امامت را بهر حال بر دوش وی گذاشتند و عمر
فال بر نام او می زدند و بر همه موقوف نیست بلکه فاروق اعظم خود باین امر معترف بود چنانچه کتاب نور
بلکه روایات سلیم نیز بآن ناطق است بلکه باعتقاد مولف اعتراف خلیفه ثانی در بخاری فی باب هجرة النبی صلی
الله علیه و آله و سلم و اصحابه الی المدینة حدیث طویل از ابی برده بن ابی موسی الاشعری نقل کرده که آخر این حدیث است

فَوَالَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ وَدِدْتُ أَنَّ ذَلِكَ بَرَدَ لَنَا وَأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ عَمِلْنَاهُ بَعْدَهُ نَجَوْنَا مِنْهُ كَفَافًا
رَأْسًا بِرَأْسٍ فَقَالَ إِنَّ أَبَاكَ وَاللهِ خَيْرٌ مِنْ أَبِي وجه دلالت این حدیث بر آنچه گذارش داده شد بر خبر آگاهان
و همیه مؤلف پوشیده نیست چه بر ظاهر است که اهل سنت را نازش بعدل و ورع و تقوای عمر بسبب اعمال خیر از
تکثیر مسلمانان و فتح بلاد و مالش کفار و ترویج دین مبین آن قدر از دست شان شده که متون تواریخ اهل سنت
از آن مشحون است پس ورای غصب خلافت و ما یلزمه کدام گناه سترگ صادر شده که سوگند بخدا یاد کرده
تمنای نجات کفاف راسا برأس داشتند و عدم حبط اعمال زمان سعادت توامان نبوی صلی الله علیه وآله را که جمله
بَرَدَ لَنا ظاهر است مغتنم می پنداشتند و اگر گویند که عمل حضور جناب رسالتمآب شرف دارد گوییم اولا مسلم
بلکه اعمال زمان غیبت زیاده تر شرف دارد چه در اوان حضور نبوی بر حسب رسول و تاکیدات پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم و تواتر صدور معجزات کدام کس بود که اعمال خیر ازو صادر نشدی و در زمان غیبت محض قوت
ایمان باعث بر آن بود و لهذا پس عمل ما بعد را از آثار یؤمنون بالغیب توان دانست و ثانیا اکثر اعمال خیر
مقید باسلام در عهد خلافت خود شان از فاروق اعظم سمت ظهور یافت عشر عشیر آن در زمان نبوی صدور
نیافته چه هرگز مروی نیست که سرکرده غزوه باشند یا از دست حق آشنا کافری کشته باشند یا قبیله از
قبائل عرب بتوسط شان مشرف باسلام شده باشند پس کلام النسبت بین العملین است که اعمال سابقه فرقی
داشته باشد و علاوه اینهمه در حقیقت خارج از بحث است مضمون حدیث اینست که اعمال ایام عهد نبوی
قائم و برقرار باشند و عمل خیر و شر ما بعد مکافی شوند پس آن عمل شر چیست که با اینهمه خیر نگاه داشته باشد
و هرگاه مثل ابوموسی اشعری اعمال حسنه ما بعد زمان نبوی را زیاده می شمرده باشد پس اعمال زمان خلافت
خود عمر و عهد خلافت صدیقی چه گمان خواهی کرد و هر چند یقینی است که اهل سنت معنی فقره اخیر این حدیث هم نیز
خواهند گفت که گفته بوده که پدر تو بهتر است از پدر من لیکن سیاق حدیث هم این میخواهد که ضمیر فقال راجع
بسوی عبدالله بن عمر باشد چه راوی حدیث خود ابوبرده است و مقوله عبدالله بن عمر را حکایت میکند
پس میباید که مقوله خود را بصیغه متکلم بیان کند و لفظ حدیث فقلت باشد نه که فقال مگر آنکه تکلف

بگویند که این مقوله راوی است که از ابو برده روایت و حکایت میکند لیکن باز میگوییم که با وجود بعد این تاویل
سوق کلام ازین ابا دارد چه ابو موسی اعمال حسنه مابعد را بر اعمال ما سبق تفضیل داده بس عمل خیر او بسیار
شده و جناب فاروق اعمال مابعد را اگر حابط عمل سابق نفهمید معتنم دانستند پس محل آن است که عبد الله
بن عمر بر بیان خود تصریح کرده با ابو برده بگوید که پدرت از جهت کثرت اعمال خیر از پدرم بهتر است
بالعکس و قضیه شکستگی نفس و تواضع دعوی بی دلیل است بلکه بالبداهه ازین توجیه تحاشی دارد چون از مجموع
حدیث مزبور حصول خیالیه مؤلف اعتراف خلیفه ثانی بغصب خلافت و تحسر و ندامت او ثابت شد لیکن اگر اعتراف
براء بن عازب و حذیفه من حیث هو توبه و انابت باشد می باید که اعتراف خلیفه ثانی هم ازین جنس باشد
بلکه بطریق اولی زیرا که فاروق مخالفت اهل بیت بر اصول موضوعه برای زعامت کبری که از حجاز
شریف تا ملک قیصر و کسری رسیده بود بخلاف براء پس می باید که اینهمه پاک و صاف ازین جهان رفته
باشند ولا یقول به احد من المخالفین مجملا اگر مجرد تحسر و افسوس بر اصول امامیه توبه و ندامت کافی باشد
لازم می آید که یزید پلید هم بدرکات اسفل سافلین واقع نشود و از عذاب نکال مخلص یابد زیرا که او
هم در بعضی از ایام حسرت و افسوس بر شهادت امام حسین نمود و بر عجلت ابن مرجانه زجر شدید کرده
چنانچه بمطالعه بحار و غیره من الاسفار دلالت بران دارد و از مقولات حضرت محمد بن حنفیه که درین
کتاب بعد سانحه کربلا مروی است ظاهر میشود که یزید پلید حسین بن علی را کشته که خمر میخورد و عمل بد
میکرد و مسلم است که براء بن عازب بشهادت حسین از تابعین ثقات وقت مرگ خود گفته که من از
کسانیکه بر جناب مرتضی تقدم کرده بیزارم چنانچه قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین ذکر کرده
لیکن بر ارباب بصیرت و انصاف که مقولات مؤلف او قول عبد الله بن عمر [illegible] در آورده اند مخفی
نیست که اگر این توبه در وقت مرگ مفید باشد جمیع خلفا و اکثری از اعوان و انصار ایشان را بر
اعتقاد امامیه فیروزی قطعیت جنت باید داد و از ظاهر شهادت اقرار تابعین ثقات که قاضی نور الله [illegible]
الکامل البهائی آورده و قبل ازین حال اقرار بنا شان بعین من الناس اظهر من الشمس گردید مستفاد می

میشود که تبری و بیزاری او از خلفا معاذ الله در همین وقت بود که حصول فائده دینی از او کاملا معلوم شان قطع
شد پس لقوبه او از محدثات و مبتدعات در زمان مرگ باشد دون للنعم بالنقل فی کتبهم قطعه شعر دولت
سپید نشد بهیچ سو تبت سیاه نماند ای حسن تو به آن زمان کردی که ترا طاقت گناه نماند علاوه
مخفی نیست که مجرد تبری از اعدای اهل بیت در نجات و قطعیت دخول جنت بالمعنی الذی مر اراکافی نیست
بلکه ولایت و محبت و تشیع خالص اهل بیت هم ضرورست و چون شهادت حضرت امیر یعنی خلوص تشیع السید
از وی مسلوب است مجرد تبرا خود کافی نخواهد بود و شهادت امیر المومنین قبل از ین سمت ذکر یافته پس معلوم
کرا و با وجود کتمان شهادت از تشیع خاص بهره بدست نیاورده و از حضرت امام حسین که بحدیث نبوی در
هر دو حالت قیام و قعود اتصاف بامامت داشت و بسیاری از آیات قرآنی درباره وجوب اطاعت او
در وقت خروج جیش بر یزید ایزد تعالی در محکمات قرآنی نازل ساخته چنانچه بمطالعه بحار بیان گواه
است هم تخلف نموده و اگر هیچ امری از کتمان شهادت و مانند آن از براء بن عازب صدور نمی یافت الا تخلف
از امام حسین فلذه کبد رسول ثقلین مقتضای انصاف آنست که فقط این تخلف بدون ضم ضمایم و سیمه
اسباب گرفتاری او بایدی ملائکه عذاب بر آمدنش بجانب سقر و محروم بودنش از حوض کوثر بلکه از قبول
شفاعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کافی بود لیکن رفع غشاوه عصبیت و ناصبیت بتنبیه بصیرت معکوز
نیست و از حدیث حضرت امیر و نص اجتناب مبین بلکه بدیهی گشت که حدیث بشارت این بزرگ که حضرت
امام اعظم طوسی بر فهرست آورده و حسن بن داؤد در کتاب خویش نقل آن کرده فقط مناعی محض اختراعی
است چه به براهین قویه باثبات رسانیدم که در حدیث لاتدری یا احد ثواب یک از لفظ احد احد همین
شرکت و اعانت و نصرت خلفا و تخلف از ائمه هدی مراد هست پس جنت بمراحل بعیده است کو جنت شد او و با عجیب ما نحن فیه
باشد چون جناب مخبر صادق الکار از اخوت ایشان و ابا از یقین مغفوریت مقبولین بیانی بجمله انتم لستم اخوانی الی آخر
الکلام لا تدرون ما تفعلون بعد و اخبار بالغیب از احداث کما ثبت باعتراف منهم فرموده باشد و جناب
امام الاوصیا حضرت علی مرتضی منکر تشیع و فدائیت و اخلاص براء بن عازب شود و او را نصرت نفرماید

متحلعین از شهید کربلا یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما شمارد و از ملاحظه حدیث حذیفه
از بام افتد چنانچه گذشت تبشیر بجنت درباره حضرت ابوذر و تصریح مشتاق بودن فردوس برای ایشان
کما فی البحار وغیره من الکتب المعتمدة بشهادت تصوی درباره براء بن عازب کما ادعاهم الاعظم الطوسی
در صحوت تا خر از حدیث نفی اخوت و حدیث عدم درایت و حدیث کور گردیدن براء بن عازب با اجابت
دعوت و حدیث تخلف از سید الشهداء در معرکه کربلا الی غیر ذلک هم حکم باجتماع نقیضین بلکه نقائض کثیره
سهت و محال است عقلاً و نقلاً فکیف که دعوی تاخر مثالب این بزرگان عن عدم اختیار تقیه و مایماثله
مخالفه الامام المطلق از قطعیات و یقینیات است با غمض بصر از روایاتیکه بر ضعف ایمان و یقین بلکه تکذیب
ابوذر در استیلای حرص دنیوی و استنکاف از مثوبات اخروی و کوری و نعامی امثالش دلالت دارد
واگر احادیث تبشیر این بزرگان صحیح بودی جناب صدیق اکبر امامیه و صاحبه چرا از حضرت اقدس
احدیت در خواستند که ایشانرا کاش در نباتات و جمادات پیدا میکردند در بنی نوع انسان اشرف المخلوقات کما فی
تصانیف اکابرهم مثل البحار و براء بن عازب وقت مرگ ملاقات قابض الارواح که مصداق و آنی له
الذکری است چرا از گوساله پرستی و ظلم و در آزردی توبه خود ظاهر نمودی و مدة العمر جزع و فزع در باب احداث
و بدعت خود کردی و این تحسر و افسوس وقت مرگ تنها ازین بزرگان صادر نیافته بلکه سلمان فارسی که او را
در اهلبیت شمارند نیز از هول مرگ و فشار گور و دیگر امور که متعلق بقیامت است مثل ایستادن پیش قاضی روز
جزا بسبب احساب اعمال که ادا الوصف می ترسید و بویل و ثبور میگریست بلکه سر آمد این بزرگان حسن مجتبی خود امام
که هم در صحت و اعتدال وقت ذکر موت و قبر و بعث و نشور میگریست بلکه وقت حدیث عرض اعمال بر جناب
اقدس الهی نعره جانکاه میزد و بیهوش میگردید و هم در وقت احتضار اعتراف به ثمرات این معاصی نمود
انچه از هول مطلع بعد از مجروح شدن بر زبان فاروق رفته بر زبان مقدس ایشان هم جاری گشته بلکه زیاده
زیاده تر زیرا که از مطالعه بسیاری از روایات امامیه جلوه ظهور رسیده که انجناب در حال احتضار صورت هولناک
سید بد و می ترسید چنانچه بر اهل تاریخ پوشیده نیست بلکه از کتب کلامیه ایشان هم این قسم امور بعد از تتبع

تتبع و غور و امعان بعمل آید طرفه آنکه در تحقیقات علمای قوم هوش و حواس را یکطرف گذاشته پنهان
پشت پا زده افتخار برین چیزها می نمایند و از جمله مناقب آنجناب بیشمار اند گریه و زاری بجناب باری است
از دستان رجوع کن بعد از مدائح و مناقب حسن مجتبی از زهد و سخاوت و حلم و تواضع و کثرت عبادت
میشنوید و بدین قیاس سایر عبادات آنحضرت سجدی بود که بغیر از جدش مصطفی و پدرش مرتضی کسی
باو نمیرسید با وجودیکه جدی چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و پدری چون مرتضی و مادری مثل فاطمه زهرا علیها السلام
داشت خوفش مرتبه بود که چون برادرش امام حسین در حالت احتضار او را گریان دید با اینهمه بلکه زیاده بران
برای تسلی او ذکر کرد هرگز از گریه و آه و ناله باز نماند و گفت در امری داخل میشوم و چیزی مشاهده میشود که گاهی
مثل آن ندیده بودم و از مخلوقات الهی خلقی وارد میشوم که با ایشان و امثال ایشان نرسیده ام انتهی مختصرا
ازین عبارت و روایت صریح هویدا است که امام حسن از مشاهده صور آنجماعت که وقت احتضار شان
حاضر بوده اند می ترسید و این دلالت بران دارد که صور آنها مثل صور منکر و نکیر بوده نه مبشر و بشیر که برای
مومنین باظهار مجلسی در بحار مقرر شده اند و موید همین معنی است آنچه بعد ازین بتحریر وضوح میرسد که
معاینه صور مجردات و ائمه هداة مومن را موجب انس و اطمینان میشود و مخالف را نوع دیگر آنهم برای شماتت و
آخر پس بدانکه اسفار معتبره امامیه بر ایشان شهادت میدهد از انجمله آنکه شیخ المشایخ در امالی آورده ان الحسن بن
علی بن ابیطالب علیهما السلام کان اعبد الناس فی زمانه و ازهدهم و افضلهم و کان اذا حج
حج ماشیا و ربما مشی حافیا و کان اذا ذکر الموت بکی و اذا ذکر القبر بکی و اذا ذکر البعث و النشور
بکی و اذا ذکر الممر علی الصراط بکی و اذا ذکر العرض علی الله تعالی ذکره شهق شهقة یغشی
علیه منها الخ و هم فاضل مجلسی در بحار از امالی شیخ المشایخ روایت نموده عن الطالقانی عن ابن سعید الهمدانی
عن علی بن الحسن بن فضال عن ابیه عن ابائه قال لما حضرت الحسن بن علی بن ابیطالب الوفاة
بکی فقیل له یا ابن رسول الله تبکی و مکانک من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الذی انت به
وقد قال فیک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما قال وقد حججت عشرین حجة

ما شیئاً وقسمت مالک ثلث مرّات حتّی النّعل فقال انّما ابکی لخصلتین لهول المطّلع
وفراق الاحبّة چون امام حسن بیایم مرگ در رسید گریه وزاری آغاز نهاد حضار عرض کردند که چرا گریه میکنی
حال آنکه نبیرۀ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هستی وآنجناب مناقب ومحامد ترا بارها ارشاد فرموده علاوه
برین بیست بار حج کردی از مدینه تا مکه پیاده رفتی وسه بار تمامی اثاث البیت را از درهم ودینار وماننده آن در راه
خدا بر فقرا ومساکین قسمت نمودی حتی که پای افزار را هم نزد خود نگذاشتی فرمود گریه من برای دو چیز است
یکی ازان هولهای قیامت است وآنچه بدان تعلق دارد که من بران مطلع شده ام دوم فراق دوستان وجه
دلالت این عبارات بر آنچه گذارش داده شد پوشیده نیست چه ظاهر است که اهل تشیع را نارضی [illegible]
وخلافت امام حسن باشد یا نه لیکن اضطرار ایشان در باره حفظ نفوس ارباب تشیع وصیانت ناموس شان که از
دست ایشان تمام شده آنقدر پیداست که متون کتب امامیه مثل کتاب اثبات ازو مستغنی بلکه احادیث
متشیعین ازان مشحون است تا آنکه حضرت شیخ المشایخ نیز در علل قدیمه خویش روایت آن میکند باب العلّة التی
من اجلها صالح الحسن بن علی معاویة بن ابی سفیان وداهنه ولم یجاهده ابی قال حدّثنا
سعد بن عبد الله عن احمد بن ابی عبد الله عن ابن فضّال عن ثعلبة عن عمر بن ابی نصر عن سدیر قال
قال ابو عبد الله علیه السلام ومعی ابنی یا سدیر اذکر لنا امرک الذی انت علیه فان کان
فیه اغراق کففناک عنه وان کان مقصّرا ارشدناک قال فذهبت ان اتکلم فقال
ابو جعفر علیه السلام امسک حتّی اکفیک انّ العلم الّذی وضع رسول الله صلّی الله علیه
واله وسلم عند علی من عرفه کان مؤمنا ومن جحده کان کافرا ثمّ کان من بعده الحسن
قلت کیف یکون بتلک المنزلة وقد کان منه ما کان دفعها الی معاویة فقال اسکت فانّه اعلم بما
صنع لولا ما صنع لکان امر عظیم مراد ازین امر عظیم بر تقدیر قتال معاویه تحرز از سفک دماء شیعه است
زیرا که در روایت ابو سعید خود از حضرت حسن مجتبی در همین باب اول دلیل بر ثبت الفاظ آنکه لولا ما اتیت لما
ترک من شیعتنا علی وجه الارض احد الّا وقتل یعنی اگر من تن بمصالحت معاویه در نمی دادم

دنی

ودرین مجلس خلافت نمی دادم تمامی شیعیان ناگشته می شدند و احدی ازیشان باقی نمی ماند پس برای حفظ
و بار شیعه و پرورش بنی امیه و تذلیل امام حسین بجان رسول الثقلین کجا یدل علیه قوله ع وقدمی المسلک الاول
بلکه راندن خنجر بگلوی مبارکش وما تفرع علیه چنانچه بعضی از اشعار که در کتب شیعه از ابو مخنف صاحب مقتل
جامع اخبار ناقل آثار شیخ الامامیه صحب الکوفیه کما فی التلخیص وغیره من کتب الرجال منقول است و اشعار بر آن دارد
که واقعه کربلا از دست امام حسن لا محاله شدنی است **ابیات** فما ساءنی احد کما ساءنی
اخی ولم ارض والله الذی کان صانعا ❊ ولکن اذا ما الله امضی قضائه ❊ فلا بد یوما ان
تری الامر واقعا ❊ ولو جزاً انفی قبل حزه بمواسی ❊ لما الفت بالصلح تابعا ❊ کدام گناه شرک صادر
شده بود که باین تاکیدات و تصریحات علی رؤس الاشهاد در عین احتضار میگریست و ناله و زاری و فریاد و بیقراری
میفرمود تا آنکه موالی و احباب مناقب جالیه اش بجان بجان شمر وند چنانکه در انتهی باز هم غلبه رجا حصول نمی پیوست
بلکه وجه بکا را خود را مفصل گفت که بجهت فراق دوستان و هول مطلع یعنی عذاب قبر و قیامت میگریم نه آنکه
وجه این بکا انکشاف واقعه کربلا و مصائب امامیه تا ظهور قائم آل عباست فانه مضحکة العقلاء و الا
بایستی فرمود که ای برادر بر مصائب تو و ابتلای شیعه گریم خدایا گردش بی نهاد که خاطر سید
کربلا علیه السلام را ملول نماید ولیکن جناب سید الانبیا تفصیل این واقعه جگر سوز و شرح این سانحه غم اندوز فرمود
روبروی امام حسین سیما وقت طفلی او چنانچه از کتاب روضة الکافی و ارشاد مفید مستفاد میشود چرا فرمود پس
باطل شد آنچه شارح کافی در شافی بی ادراک شعور لیت و لعل کرده تجویز و امکان در قول حسن مجتبی تاویلی نموده
و گفته ولعله عبارة عن واقعة کربلا من مصیبة الحسین واخوته واهل بیته واصحابه وفی
الحدیث من بکی علی الحسین او تباکی وجبت له الجنة وهم المراد بالاحبة ویمکن کون المطلع
عبارة عن جمیع مصائب اهل البیت الی ظهور القائم علیه السلام بلفظه و اگر مراد شارح آنست که وقعه
کربلا وقت احتضار منکشف شد و امام حسن شنیدن و آنست که انتهای سلسله معادات است و سواد آنست صعوبت و ظلم آن
اعوان یزید را معاینه کرده بود یا که در شیعه درباره شهید کربلا سروده نماید و غل با خفتند و شمشیر بر سر مبارک آختند

واز آب دریا هم مضایقه کردند و در دنیا مثل عبیدالله زیاد و مصائب عظیمه گرفتار و در عقبی همه دوزخ
شدند پس بهاهای گریست و بخاطرش راسخ شد که دار و گیر قیامت در پیش است اگر گوئیم که این امر خود ظفر
بالمطلوبست و از دیر باز در دل آن تزو کرده بود پس چه بران بعضی چه که اینکه معاذالله یار للناس کار بهای [illegible]
بمقتضای حدیث مذکور داخل ثواب شده باشند اکنون کیست که بداد سعر و صنا فقیر بر اصول مخترعه امامیه سند
و گوید که هرگاه اطفال ایشان از مبادی انکشاف صبح شعور بر مزعومات خویش در باره حضرت رب غفور
اعتقاد عدل داشته باشند بلکه از خصائص خویش قرار دهند و برسوخ کامل یقین کنند که خدا تعالی بر افعال
اضطراریه مواخذه نمیفرماید و تقیة آنچه از شخص صادر می باید مامور به بلکه واجب و لازم حتی که اگر خلاف
آن بعمل آرد دین و ایمان ندارد پس امام حسن را که در کتاب مختوم مامور باین امور هم بود چرا باکیست
پس معلوم شد که دعوی کتاب مختوم از وساوس و احتمالات موهوم و پرورش بنی امیه و مخلع کردن [illegible]
ایشان که از قریش هم بود کما فی الکامل البهائی مکنون قلب بود و الحق که داد انصاف دادند چون مقتدای
خلق بودند باقتضای اثر شان خلق را برین داهیه کبری می باید گریست و خاک بر سر باید بیخت و گریبان
در بین ماتم چاک باید کرد اگرچه در کتب معتبره مدعین ولای تمامی آل عبا مثل فصول مهمه و دگر اصول آمده
خبر بر واقعه شهید کربلا انکار روا باشد و اندکی جای انصافست که اینچنین نفوس مقدسه و ذوات مطهره را که
اعتقاد کامل ابدان جناب باری عز اسمه حاصل شده باشد از ارتکاب معصیتی جای خوف و هراس نیست چه جای
گریه و بکا و آنهم در وقت نثار رفیق اعلی که در آن حین بموجب نصوص ظاهره صریحه رجا بر خوف غالب میباید
بلکه اینمعنی علامت موهبت است چه جای امامت و جلوس بر مسند خلافت و آنگاه مسموم شدن بسم قاتل
که اگر شخص گنهگار هم باشد از جهت مظلومیت حط معاصی او میشود سیما وقتیکه پارهای جگر و لختهای دل از
مواضع اصلیه جدا شده در طشت افتاده باشد و احتمال اینکه جزع و فزع بجهت فراق امام حسین و [illegible]
ایشان از برادران و عزیزان خویش بود و بهاهای گریستن و از تسلیه احباب [illegible]
خود را که [illegible] گذشت کالی [illegible]

از دستان فی دریافته باشی ای معاشر مؤمنین اگر اینهمه از باب انهضام باشد زهی انصاف غلط گفتم
خاک برین اعتساف وقس علی ہذا فراق امام حسین علیہ السلام زیرا کہ آنجناب اگر با سلطان کج کلاہ صلح
و صداقتی می بود می بایست کہ خلافت را باختیار او کہ رغبت تام بتحصیل آن داشت مسپیرد و ہنگامہ کربلا
و بازار مکاید شیعیان بیوفا گرم نمیشد نہ آنکہ بپرورش بنی امیہ وامیدہ شجرہ ملعونہ فی القرآن مشغول میشد
سلمنا کہ مراد از احباب امام حسین مشائخ وال الشان اند لیکن این شہادت ہم اگر موجب مفارقت چندے از احباب شد
آخر باعث مواصلت باحباب سیدۃ النساء و حضرت علی مرتضی بلکہ جناب ختمی مآب است نہ بینی کہ چون
جبرئیل امین جناب سید المرسلین را مخیر کرد و مو رفیق اعلی اختیار ہم یعنی انبیاء و اوصیاء و دوستان خدا
چنانچہ ملا باقر مجلسی در حیات القلوب تصریح کردہ و در بحار بتقریب حل معنی رفیق اعلی کہ در حدیث
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم وقوع یافتہ از نہایہ سند آوردہ و گفتہ قال الجزری فی حدیث الدعاء
الحقنی بالرفیق الاعلی الرفیق جماعة الانبیاء الذین یسکنون اعلی علیین وھو اسم جاء علی
فعیل ومعناہ الجماعة کالصدیق والخلیط یقع علی الواحد والجمع ومنہ قولہ تعالی وحسن
اولئک رفیقا قطع نظر از عدم عمل بر سنت سنیہ جد امجد خویش عجب است کہ فراق احباب دنیوی موجب
گریہ و انقباض شود و مواصلت رفیق اعلی باعث انبساط نگردد و فقیر باوصف قلت بضاعت
بر اصول موضوعہ متشیعین میتوان گفت کہ غالبا مراد از احبہ کہ فراق شان باعث آتشین شدن دل و
موجب اینہمہ زاری ناپیدا بود زنان گل اندام و نازک بدن و دختران سیمین ساق رشک افزای لعبتان
خواہند بود کہ در دیار عرب و عجم شہرہ حسن و جمال شان قلوب عاشقان را خراشیدہ و لذت آوازہ حسن صباحت و
ملاحت آنہا بمسامع مقدس حسن مجتبی رسیدہ بود معاذ اللہ من ذلک واعوذ بہ من المہلکات
زیرا کہ آنجناب نہ انقدر شغفی بمعاشرت نساء میداشت کہ توان پوشید مگر ندانی کہ مطالعہ اسفار
معتبرہ امامیہ بعینہ گواہی میدہد کہ آنجناب بارات کثیرہ بصیغہ نکاح بعد طلاق باوصد پنجاہ زن
الفت افتادہ و جناب امیر کہ دنیا را طلاق بائن دادہ فی نہج الحق وغیرہ خیلے از ملاحظہ این امر دلتنگی داشتہ

بر سر منبر منع میفرمود که دختران خویش را بنکاح او نداده باشید حتی که در کلینی هم مرویست عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ان علیاً علیه السلام قال وهو علی المنبر لا تزوجوا الحسن فانه رجل
مطلاق ع استغفر الله عمل حضرت امام حسن از قول شیخ سعدی هم درگذشت شعر زن نو کن
ای خواجه در هر بهار که تقویم پارینه ناید بکار ع اکنون سر فراق احباب پیدا شد و بعد از اندک عمر آل
کثرت نکاح و طلاق بحسب امام حسن در بارهٔ امام حسین میکشید نگاه میکنی بکتاب کامل بهائی که مطاعن عبارتش اینجا
مرویست که دلالت برین دارد که شهربانو را حسین علیه السلام بعقد نکاح داد و شهربانو هر شبی بکر بودی چون
حوران بهشت و رسول صلی الله علیه و آله و سلم خبر کرده بود که از میان حسن و حسین هر گز از نی افتد که هر شب بکر بود
ائمه از صلب او و ذریت او باشند حسن ازین سبب زنان بسیار کردی حسین روزی با حسن گفت ای برادر خاطر بجان
آنچه طلب کردی از تو درگذشت و من یافتم حسن دانست که ائمه از پشت او نیستند انتهی کسی از عقلا تجویز نتواند
کرد که حضرت جواری اهل بیت علیهم السلام را قطعاً معلوم باشد و هزاران حدیث و اصول اربعه و علل
شیخ و امالی و اکمال و شروح آن مندرج گردد که ائمه از نسل شهید کربلا خواهند بود و بعد از وی علی بن الحسین
محمد بن علی حتی تا مهدی هادی سر برای امامت نوبت بنوبت خواهند آراست و حسن مجتبی را معلوم
نباشد و کتب تواریخ دلالت بر کثرت نکاح و طلاق بعد از اعلام امام حسین تا مدت ها نمی دارد بلکه از کلینی
هم بروایت مذکوره تقریبه و هو علی المنبر بلکه بنص بعضی از شراح حسین آن معلوم توان کرد که امیر المؤمنین و خلافت
خویش مانع شده پس قول طوسی و حسینی اعتماد و اعتنا نه نموده بالیقین این حسد و رنج مثل حسد اخوه
یوسف علیه السلام عیاذاً و قات معلوم از لوازم ذاتی بوده پس اعتقاد به بدا اینجا در مسئله امامت انیم بدو
حسد در بارهٔ امام حسین برین وارد که نوبت بصحبت صدها از زمرهٔ نسوان رسید و تحمل که با مکان توارد
علل بر معلول واحد و چه گرید و از حضرت اینهم باشد که اگر این تعیش و تلذذ رسیده شوم جوابی معقول
میسر شدنی نیست زیرا که طلاق هر چند مباح باشد لیکن نزد باری عز و جل مبغوض است و کیف که از حد و نهایت
متجاوز باشد سیما در بارهٔ کسیکه مبنای نکاح و طلاق او بر تعیش و تلذذ و بلکه بر حسد سلطان کربلا بود و این نا

جناب مرتضوی منع می فرمود و اگر این نکاح و طلاق را بتاویل و تسویل کالعدم شما هم متعه باز گردانید
معلوم نیست که احادیث فضائلش را که در مرتبه اول درجه شهید کربلا و در رابع درجه ختم نبوت و رسالت
شفیع روز جزا بدست می آید و تعبیر از ما فوق آن بعبارت و اشارت نمیتوان نمی شاید و هزاران هزار فرشته
که از قطرات غسل و ستا هم میشوند برای تسبیح و استغفار بآن برین میرسند کما فی تفسیر الکاشانی وغیره
و اولاد صلبی این مرد و زن کما یدل علیه روایات الامامیة وقد نظمها سالکهم مرة واخری
مجددو بهم **ابیات** هم نسل ممتع است محشور * از بهر جهاد و خدمت نور * آن جمع که نسل متعه باشند
باید که عدو زهم نه باشند * بمقتضای مثل مشهور هندی جلیبی روح ولیسی فرشتی یعنی قالبشان ارواح بنی
آدم بر طبق اعمال شان متشکل میشوند و بر طبق روایات مجلسی درباره خاتون نرجس در بحار و مانند آن که را امام
مهدی عار که خواهند آمد و در کدام صندوق تعبیه و توریه و دفن خواهند کرد بار خدایا هر چند اضحوکه و عجوبه باشد
مگر بر اصول مخترعه می توان گفت که اینهمه تلذذ و احتفاظ نفس با خرائد ابکار و دوشیزگان روزگار بود
و از احادیث ائمه اطهار چنان استکشاف می شود که این نوع متعه یکبار هم موجب عیب و عار است چه جای اینکه
اعداد بیشمار و از نجاست که جناب مرتضوی سرگران بود گوییم قطع نظر از آن که این همه عیوب بجانب
حسن مجتبی میکنند هنوز تخصیص این باب ناتمام است می بایست که این عقد بیچاره زن قید عدم ایمان
هم مقید میکردند زیرا که در تهذیب شیخ محمد حلی بروایت صحیح از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام مروی است
که فرمود لا تمتع بالمؤمنة فتذلها و احادیث دیگر ائمه مثل صادق علیه السلام وغیره او هم مؤید آن است
و دلیل عقلی هم تائید آن میکند زیرا که هرگاه فقط بکر بودن زن علی الاطلاق موجب لحوق عیب و عار
باشد مقتضای ایمان آن است که درباره مؤمنه زیاده تر سرپرستی و غمخواری بعمل آید و عقد متعه را
که مبنا آن شهوت رانی و خانه ویرانی است درباره او تجویز نکنند ولیکن حیرت است که شیخ مفید در
رساله متعه نظر بر و احادیث ائمه مثل آنچه از امام صادق علیه السلام در تهذیب طوسی مروی است
و لا تتزوجها الا عفیفة فتوی بر آن داده که وقت اراده متعه خروج بعفائف مؤمنات ضرور است

طرفه آنکه در احادیث دیگر این کتاب حضرات ائمه لطیب خاطر متعه شیعیان خود را با فاسقه فاجره هم رد
داشته اند عن علی بن یقطین قال قلت لابی الحسن علیه السلام نساء اهل المدینة
قال فواسق قلت فاتزوج منهن قال نعم و در روایتی دیگر در متعه فاجره بالخصوص درین کتاب
و هم در استبصار مرویست سبحان الله ازینجا و حضرات ائمه در بارهٔ ساکنین مدینه طیبه باید دید که
نساء اهل آن خیر البلاد را که ببرکات خیر النساء بتول زهرا و ازواج مطهرات سید انبیاء عفت و صلاح
زیاده بر دیگران اند فواسق نام نهاده حاشا جنابهم عن ذلک و توسعه که در بارهٔ متعه بکار برده اند
برین قدر مقصور نیست نیز که از تهذیب طوسی صراحة بعنوان یافت که چون بخاطر فضل مولی محمد بن راشد
لحاظ قرآن راسخ شد که زنیکه اراده متعه او مصمم شده شوهری دارد و بعد از تفتیش بحضور امام
صادق علیه السلام فرمود که چرا تفتیش کردی و تجسس سرزنش نمود شخصی که مردم با و گفتند که فلان
زن شوهر دارست و آن شخص از وی سوال نمود از غرائب و عجائب آنکه بعضی از اصحاب کبار بخدمت
آنجناب رسانیدند که یکی از جواری بکر مرا میخواهد و از پدر با در خود پوشیده می دارد فرمود هر چه خواهی
بکن و کونش نیز لیکن از موضع فرجش پر حذر باش مبادا موجب عار علوی اهل او را بخرابش و این کتاب استبصار
و کتب دیگر از تصانیف طوسی با سند روایات قطعیه و نصوص تقلیدیه دلالت بران دارد که لواطت با زن خویش
روا است و ائمه هدی بر حلت آن از آیات قرآنی استدلال میکنند معاذ الله تا حضرت لوط علیه السلام
که مراد او ازین قول هؤلاء بناتی ان کنتم فاعلین آنست که با دختران من این فعل
شنیع بکنید و آنچه لاید که دامن اهل حق ازین خس و خاشاک منزه است بلکه بها اجماعا و فرادی از انها
ملحدین که تهمت مذکور را بر اهل بیت رسالت در بارهٔ حضرت لوط بسته اند بهزار زبان تبری میکنند
زیاده برین نیست که از بعض تفاسیر بعنوان یافت که بعضی از مجتهدین تجویز این فعل نسبت بمنکوحات
رفته اند و لیکن دلالت این روایات ضعیف است کما لا یخفی بالجمله متعه با زانیه جائز است علی الاطلاق و از
خلاف مسائل شرح ارشاد و غیره جواز آن سمت ظهور دارد بلکه از مبسوط و مانند آن وفاق فقهاء

منقول است از گفتگو درین است که ثواب عبادت متعه که بر طبق مطایبات علامه دهلوی نور الله
مرقده بشنید نقش عزبان را لعوظ و دیگران را احتلام رسیده و بتصویر این مسئله در حق اکثر نوجوانان
حکم معجون لبوب کبیر و زرعونی صغیر دارد و برای این متمتع که بزنان زانیه در ساخته مترتب بشود یا این
فهد اگرچه بنابر تستیر عیوب خانگی طائفه خویش نص بر نفی آن می نماید ولیکن کلام فاضل متبحر خاتمة المحدثین امامیه
ملا باقر مجلسی علیه ما علیه صاحب الارغام دلیل بر حصول ثواب است و بنیاد این نفی و اثبات هم بر تناقض
اخبار است و با اینهمه ائمه هدی علیهم السلام را در نفی اختلافها که در مذهب اهل سنت دیده یا شنیده یا شنیده
بزعم امامیه لعن و طعن نموده اند و در باره افادات خویش چنانچه قبل ازین در التحفه مسطور شد احادیثنا
احادیثنا یا ابینا تا آنکه این سلسله انجاب احادیث معاذ الله بسر رسانیدند و بنیم نص مینمودند که اختلاف
رحمت الهی است فی ما و طبقات شیعه اختلاف اند اختلافهم کما هو مفصلا ای عزیزان حال
تناقض و تهافت اصول امامیه و قبائح مذهب ایشان تا کجا گوییم که هر روش رنگی دیگر دارد و اصولش رنگی دیگر
ناچار با اصل مدعا میرویم که این وجوه که در باره طلاق امام حسن تقریر کردیم در احادیث ائمه اطهار مجموعا
صحیح ثابت است اگرچه حضرت رضه در اثبات و صادق تقیه مخفی از اغیار نگاه داشته و از نصر ذلک ما روی فی
صاحب الغوالی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا تطلقوا النساء الا من ریبة فان الله
لا یحب الذواقین و الذواقات و روی ایضا عن ابی جعفر علیه السلام قال مر رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم برجل فقال ما فعلت امرأتک قال طلقتها یا رسول الله
قال من غیر سوء قال من غیر سوء ثم ان الرجل تزوج فمر به النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال
تزوجت قال نعم ثم مر به فقال ما فعلت امرأتک قال طلقتها قال من غیر سوء
قال من غیر سوء فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله عز و جل یبغض او یلعن
کل ذواق من الرجال و کل ذواقة من النساء و روی ایضا عن ابی عبد الله علیه السلام
ما یماثله و ترکنا ذکره مخافة الاطناب و الاسهاب از جناب قیاس کن که چون

پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر شخصی که دو بار نکاح کرد وطلاق داد اینقدر خشم فرماید وارشاد نماید که حق
تعالی مبغوض میدارد ولعن میکند کسی را که بنیاد طلاق ونکاحش بر تلذذ باشد فما ظنک برجل ارتکب
مائتین وخمسین مرات پس دلالت این احادیث بر آنچه اشاره کردیم مثل الشمس فی وسط السماء است
آمدیم بر تفصیل وجه دوم که هول مطلع باشد ومحدثین قوم مثل باقر مجلسی در بحار وغیر آن گفته اند که مراد از آن
هول قیامت و قبر است پس بنا بر آنکه چون این هول مطلع بر ضمیمه نفس مجهول تواند شد کما اشرنا الیه لامحاله
نص قطعی بر خوف حسن مجتبی از عطای خلافت به بنی امیه باز پرس روز قیامت خواهد بود که شما با وصف جمعیت
فوج واتفاق جماعت عرب کما فی علل الشرائع وغیره این شجره ملعونه فی القرآن را چرا آب دادید ونهال
گلشن امامت تو باوه چمن خلافت را پامال استیصال کرده قطع رحم واخوت نمودید واز آیات قرآنیه
ویقطعون ما امر الله به ان یوصل هرگز خوف نکردید ابیات کام یزید داده از شکستن
حسین * بنگر انفعل که دلشاد کرده * هر خسیکه خار درخت شقاوت است * در باغ دین چه گل و شگوفه شنا
کرده * پس اگر خوف از این معنی بود بار ارشاد شود که آن گناه شرک وجرم بزرگ چیست که از جهت آن هول
مطلع دست وگریه والتجا نمود وتسلیه احباب مطلعین نمیگشت واعمال زمان سابق را وآنچه از قرب ومنزلت با جناب
سید الثقلین داشت بخیال نمی آورد وخار دیگر بدامن قلم آن می خلد که محدثین امامیه مثل باقر مجلسی
در بحار ودیگران مانند شیخ حر عاملی در فصول مهمه از روایات مزعومی خویش که باظهار شان بحد صحت
وتواتر محلی است باثبات رسانیده اند که مجی جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وامیر المومنین نزد هر کس از
مومن وکافر برای تبشیر اول وتهدید ثانی وقت احتضار ضروریست لکن امام حسن را ناله وزاری که ارشاد شان
از هول مطلع نص است برین معنی که بلا تخف ولا تحزن ومانند آن بشارتی بگوش حق نیوش ایشان نرسیده
بعضی از روایات فصول مهمه در باب ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم والائمة یحضرون عند کل مومن او کافر اذا
عن عقبة انه سمع ابا عبد الله ع یقول ان الرجل اذا وقعت روحه فی نفسه فی صدره
رای فقلت فداک وما یری قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فیقول

انا رسول الله البشر قال ثم تری علی بن ابی طالب فیقول انا علی بن ابی طالب
الذی کنت تحبه انا انفعک الیوم قال قلت له ایکون احد یری هذا ثم یرجع الی
الدنیا قال اذا رای هذا ابدا مات و اعظم ذلک قال فی القرآن قول الله عز و جل الذین
آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة الآیة انتهی محمد بن حسن
مؤلف کتاب مذکور بعد نقل امثال این روایات گفته اقول الاحادیث فی ذلک اکثر من ان تحصی قد تجاوزت
حد التواتر و دلالتها قطعیة کما تری یعنی حضور این بزرگان بدلالت یقینیه وقت احتضار از متواترات است
باز برد مذهب بعض متکلمین شیعه که باستحاله آن رفته گفته اند که در آن واحد مجیء این بزرگان در مشارق
و مغارب نزد المحتضرین صورت امکان ندارد رد کرده پس هرگاه حصول مطلب غالب و حصول البشارت
مفقود و معدوم لامحاله بحسب کلمات تهدید و انکشاف حقیقت حال این ناله جانگاه بالضروره
باید گریست و فراق احباب برین معنی گواه است الاقرب بهمسایگی رحیم مطلق و جوار سید المرسلین البته
بهتر از احبه دنیوی بوده عجب نیست که از فراق همین اصرار اراده کرده باشد که چون بشارت بگوش نمیرسد
وصول غیر مالوف بنظر می‌آید لامحاله اکنون هم فراق از احباب دنیویست و هم مفارقت از جوار مصطفوی
و اگر عمل به جوامیم ذهب واقع می‌شد مقام مسرت و ابتهاج بود نه جای گریه و انقباض بلکه با بسی که
مثل حضرت شهید کربلا وقت شهادت خود خوشوقت می‌شد چنانچه روایات با سیران از برا اهل بیت
فاطمه است و التفصیل فی الغیبات لا یسعها حیث قال مشهور است که خواص اصحاب امام حسین میگفتند که ما در
ملازمت آنحضرت هرگز بآن خوشحالی ندیده بودیم که در کربلا میدیدیم و در خبر است که در وقتیکه متوجه
کوفه بود و در یکی از منازل فرزدق شاعر بخدمتش مشرف و بعد از تسلیم و ترحیب گفت یا ابن رسول الله
چگونه اعتماد بر اهل کوفه توان کرد و حال آنکه از معاونت و یاری پسر عمت مسلم بن عقیل تقاعد ورزیدند او
بدرجه شهادت رسید فی الحقیقه کوفیان او را بکشتن دادند پس آنحضرت فرمود که رحم الله مسلما صار
الی روح الله و انه قضی ما علیه و بقی ما علینا یعنی حق تعالی رحمت کند بر مسلم بروح و ریحان و جنت نعیم رسید

چلیکه از قضا و قدر الهی بجهت او مقرر شده بود بفعل آمد ولیکن آنچه از برای ما مقرر شده هنوز باقی است
و بفعل نیامده و منتظر آنیم که آنچه مقدر و مقرر است از قوت بفعل آید و چون بکربلا رسید و کوفیان از ابن زیاد لعین
ترسیده از قول خود پشیمان شدند و نوشتهای خود را نانوشته انگاشتند و ابن زیاد ملعون آنحضرت را به بیعت یزید
پلید فاجر میخواند و رخصت بگشتن بحرین نمیداد و نمی گذاشت که بشام رود و لا علاج دل بحرب نهاد و بعد از آنکه
فوج در برابر صف کشیدند تا آنکه عدد سوار و پیاده به بیست و دو هزار رسید بنا بر روایتی که در مقتل ابن بابویه
مسطور است عدد لشکر مخالف بعد سی هزار رسید و با آن حضرت از خویش و بیگانه بیش از هشتاد و کس نه
بودند نه در خاطر شریف آن عالی مرتبه در دلش خطر الی پیدا شد و با قلت انصار و کثرت اعدا صبری نمود که مگر
پدرش در صفین و جمل کرده باشد و تیغی کار فرمود که بکار امیر المومنین در بدر و احد فرموده باشد تا جدیکه مردم
شجاعت علی را فراموش کردند و شجاعت او در میان عرب مثل شد چه در مقتل روایتی مذکور است که عدد
کشتگان آنحضرت به تنهائی بچهار هزار رسیده بود با آنکه بسیار بودند که قادر بر کشتن ایشان بود و بدم شمشیر
می آمدند و نمی کشت و سر آنرا کسی نمیدانست تا آنکه از حضرت امام جعفر صادق پرسیدند و آنحضرت فرمودند
که چون علم میدانست که در صلب آن جمع شیعیان هستند بهمین جهت ایشان را میگذاشت انتهی بلفظه و از قاعده
کلیه مولف که برای مومنین بروایات صحیحه ثابت کرده معلوم میشود که حصول جمیع آنچه که همین بوده است
که در اوقات شهادت و موت خویش مسرور بوده اند نه بر خلاف آن چنانکه امام حسن مستثنی گردید و
در اینجا بر این چند حرف چگونه اکتفا توان کرد که بلا سلطان حسین در کتاب عقبات الآخره از امام
محمد بن علی بن موسی آورده قیل له ما بال هؤلاء المسلمین یکرهون الموت فقال لانهم
جهلوه و کرهوه و لو عرفوه و کانوا من اولیاء الله حقا لاحبوه و لیعلموا ان الآخرة خیر
لهم من الدنیا یعنی از امام محمد تقی پرسیدند که چیست حال این مسلمانان که از موت کراهت میدارند فرمود
که از حقیقت موت خبر ندارند و اگر میدانستند و حقیقة از دوستان خدا می بودند هر آینه موت را دوست
میداشتند و این قدر را مجال میدید یافتند که آخرت برای ایشان بهتر از دنیا است و نیز در کتب امامیه

و استفاضه مرویست که از علامات ایمان است انبساط و طلاقت وجه و روشنی چهره نسبت بسابق
و انقباض و نادره و غم برخلاف آن دلالت دارد و قریب باین معنی در عقبات بلاسلطان حسین هم مذکور است
بالجمله مرد میدان کسی است که بر احادیث و اصول موضوعه امامیه ثابت کند که علت انکار حسن مجتبی غیر از این امور
چیزی دیگر بود فعلیه البیان و علینا قلعه و قمعه بالبرهان و بعد اللتیا و التی می گوییم که اگر صدیق
امامیه و صاحبیه یعنی سلمان و ابو ساسان و من فی حکمهم با وجود گوساله پرستی و مخالفت اهل بیت و تردد در حقیقت
خلافت بلافصل جناب امیر و انکار از اختیار تقیه و اطاعت مرتضویه من جمیع الوجوه از مثالب خصوصا
مخالفت با مورد نص اللهم وال من والاه و عاد من عاداه اعنی علی بن ابیطالب نزد کافه اهم و منهم الشیعه
بری می بودند و احادیث مذکوره در کتب صحاح مندرج می بود هر چند بلاحظه اش خطر ابی عظیم و شکست
میداد و راه تاویل مسدود می نمود لیکن معتقد امیها امکن بتاویل و توجیه می پرداختند و هرگاه نصوص خلافت
یعسوب الدین امیر المومنین و مثالب خدام غاصبین و مترددین و شاکین در حقیقت اهل بیت طاهرین بعینه
مثلث متساوی الاضلاع که ثبوت عدم استقامت واحدی از انها مستلزم عدم استقامت مجموع است
در کتب شیعه بتکثر می باشد که از حد تواتر معنوی درگذرد و صد با صد حدیث و روایت معاضد یکدیگر باشد بلکه
درایت و ادله عقلیه هم تایید آن کند چنانچه بعون الله تعالی درین اوراق پریشان انموذج همه بزبان قلم
رفته و دفاتر مرویه بطریق شیعه که هرگز عقل سلیم مجبور نیست آنهمه طوامیر را که بطرق مختلفه از زبان اشخاص
متعدده که با اماکن متفاوته سکنی داشتند و از منه مختلفه مروی باشد زنهار قبول نکند علاوه بعضی فقرات با تبدل
و بعضی را هرگز ربی نمی نماید و البته از تاویلات رکیکه بارده چنانچه ملا مجلسی بار کتاب بحار و حیات القلوب
و غیرها در برده عقلا عالم مرتبه تحیر و غیرت خود را در بالا ساخته کما اشرنا الیه سابقا دست در آستین می کشد و الا
انکار متواتر بالمعنی که مدار ایمان کما ذکر فی تصانیف الکلام بر انست و هو ظاهر علی المهره بحال المعجزات
النبویه المرویه بخبر الاحاد بالبداهته هم اساس ایمانش میکند فمن شاء ان یهرب من المطر فیقوم
تحت المیزاب فالجنایه بیده و لا تنفعه تذکیر المذکرین ابدا من بعده تنبیه

منتشر مباد که انجیر پیرایه عوض به برکرده و بعد ازین در بر خواهد کرد از سوانح وقت است که این هیچمدان جهلا
بجنابی ندیده و از کسی نشنیده و در روایت کشی و ورق گردانی کتب امامیه و تجسس مقامات الزامیه و تسوید
و تبییض عبارات و تطبیق فروع با اصول احدی از طلبهٔ علما شریک فقیر نبود و نقط احادیث را بمقام
اثبات مثالب صحابه و امثال آن دیده بود پس اگر با اینهمه معروضات کمترین در این اوراق چندان
تطابق با کدام کلامی از علمای ما سبق داشته باشد زهی فخر و به مجرد توارد خواهد بود و الله علی ما نقول شهید

خاتمه و اگر متعصبی عنید یا کودنی بلید با وصف ملاحظهٔ اینهمه دلائل و براهین که بحصول
امامیه بعدم اخلاص و حسن اعمال مقبولین شان اقامت کرده تطبیق حدیث الحوض که منبغی بر ایشان
نموده شد قفل سکوت بر لب نزده و دست بدامن اهل حق آویزد و در ردت و احداث این بزرگان
استبعاد نماید و مناقب و محامد اینها را اعاده فرماید معلوم نیست که او در مناظرهٔ اهل حق بکدام زبان
مثالب خلفای راشدین تقریر خواهد کرد و چگونه چشم بر زمین نخواهند افگند که از پای خود در گور افتاده آیا
در صحاح ایشان احادیث متواتر المعنی در مناقب این بزرگان و اعوان و انصار شان خلفا عن سلف روشن
از چشمهٔ خاوری بلکه مؤید بآیات قرآنی وجودی ندارد مع ذلک بر عقلای عالم مخفی نیست که جواهر الفاظ
حدیث الحوض هرگز بر خلفای راشدین منطبق نمی شود بخلاف مقبولین لسانی امامیه چنانچه بتفصیل تمام
دریافتی و کیف که هزاران دلایل بر ادای آن نماید و اگر ازین همه قطع نظر کرده شود و غض بصر نموده آید
هیچمدان روی همت بتفصیل مند ملی زان مناقب و محامد در بارهٔ بعضی از سرآمد شان که مرتبهٔ او
تالی مرتبهٔ حضرات ائمه بلکه از بعضی هم زیاده تر است آرد و داد انصاف از طلبهٔ علوم دینی بلکه تمامی روشن
عالم امیدوارد ملاحظه فرمایند که بدلالت عقلی یا نقلی یا بقیهٔ اصول امامیه این مناقب و محامد که بحسب ظاهر
عوام را فریبنده بمجعول و مفتری است یا نه پس باید دانست که افتخار لسانی شیعه در حق
سلمان فارسی که او را در زمرهٔ قاعدهٔ اهل بیت می شمارند و باقر مجلسی در عین الحیات بورود
پانصد حدیث در شان سلمان بلکه هزار کامل اقرار کرده بخوارق و محامد کثیره هست که

نگاه

عمده آن چند چیز مخصّص دعوی ظهور امور غیبیه و صدور کرامات و معجزات از دست و زبان اوست و در همین
حکایات بسیار و قصص بیشمار در کتب الشیعه مروی و مسطور است اهل عقلان الضمن آن منطوی است از انجمله روایت کشی است که
از علمای رجال از حضرت امام صادق علیه السلام که روزی ابوبکر در گروهی از قریش ایستاده بود که ناگاه
سلمان فارسی برین جماعت گذشت با ابوبکر خطاب کرد که ای بنده خدا رجوع کن از عملی که دیشب در خانه خود
کردی متعصبی چند مقارن این حال خواستند که ابوبکر را در باره عداوتش تحریص کنند ابوبکر گفت لاریب آنچه
سلمان بمن نسبت کرده مطابق نفس الامر است و چیزیست که از من بوقوع آمده غیر از خدای تعالی کسی را بران
اطلاعی نبود و از انجمله نیز روایت کشی است که سلمان قبل از جنگ جمل بچند ماهی در آن چون شتری را
که عسکر نام او بود تازیانه بران میزد گفتندش که چرا جانور بیگناه را اذیت میرسانی جواب داد که این جانور
نیست بلکه پسر کنعان جنّی است که باین صورت متمثل گشته و درین هیکل در آمده و عنقریب مردم را از راه خود
برد همچنان واقع شد زیرا که فوج عائشه رضی الله عنها او را بثمن غالی خریدند و سوار او سر گردیدند
و از انجمله روایت شخص مذکور است که چون در زمین کربلا رسید مردم را ازین واقعه جانگداز و هول
بروز آن بتفصیل تمام آگاه کرد و هرگاه گذرش بر حرورا افتاد که خوارج بدین وقت خلافت امیر المومنین
در انجا جمع شدند و نیت فساد مصمم کردند ازین خصوصیات نیز اعلام کرد و از انجمله حکایت دیگر است
طولانی ملخصش آنکه چون حکومت بعضی از بلاد بنامش مسلّم شد و او را بر شتری همراه غلامی بدان
صوب روانه کردند قضارا وقت دخول شهر نوبت سواری غلام بود و سلمان با وصف ضعف و پیری مهار
شتر را می‌کشید و بیاوری عصا کام میزد مهتران هر قوم که برای استقبالش آمده بودند
بمعاینه اینحال از حکومتش راضی نشدند و کسی در هیچ امری از معاش و معاد بسلمان فارسی رجوع نکرد تا آنکه
رعیت از تطاول دزدان مظلوم و ملهوف شدند و در هر کوچه و بازار ذکر سرکشی و درازدستی ایشان بر زبان
خلایق جاری بود قضارا شخصی از کهن سالان آن قوم صلاح داد که نزد حاکم اگرچه ضعیف و ناتوان است
و وجاهت ظاهری ندارد لامحاله باید رفت اگر بداد مظلومان برسد و دمار از روزگار دزدان برآرد

فیها و الا سر خویش گیرید القصه بخدمت سلمان از حقیقت حال خبر دادند فرمود که سگی را پیش من آرید
مخاطبین کافه جمعین از عدم مطابقت جواب بغایت رنجیدند و واقعه سوال بنی اسرائیل و جواب حضرت
موسی الی قوله اَعُوذُ بِاللهِ اَنْ اَکُونَ مِنَ الْجَاهِلِیْنَ از سر تازه شد یکی از ین جماعت برای
امتحان سگی را پیش سلمان آورد فرمود ای سگ از هشت خبردار باید بود آورده اند که دران شب هر دزد که
بکار خویش سر آمد سگان از عقبش دویدند و به شهر سعی و صنعت درندگی خویش استخوانش را ریزه ریزه
نمودند نام دزدی از شهر بر طرف و تمامی سکنه شهر محفوظ گردیدند و بجان و دل معتقد سلمان گشتند
و از ان جمله حکایت افاعی است که از ین هم اطول است آنرا نیز بر نهج اختصار چنانکه معمول است
دارد می‌نگارم که صنادید اخبار بین شیعه بر یافته اند و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نیز یافته می شود
که سلمان فارسی بر جماعتی از یهود گذشت آن زود کردند که از احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی برای ایشان
بیان کند پس مضمون بعضی از احادیث قدسیه در افضلیت حضرت سید المرسلین و امیر المومنین بگفت و احسان
خدای تعالی درباره اجابت ادعیه خویش بتوسل این بزرگان می شمرد گفتند که تا زیانها بر تو نزنیم
نه بینیم که دعای او چگونه قبول میشود سلمان برین بلا بجز صبر از درگاه باری درخواست نمیکرد و یهود
حیران بودند که با وصف این ضرب شلاق چگونه تعلق روح انسانی بقالب عنصری باقی میماند پس عاجز
شدند و ساعتی استراحت کرده گفتند که اکنون چندان تازیانه زنیم که بمیری مگر آنکه یهودیت اختیار
کنی پس بکار خویش مشغول گشتند و باز عاجز شدند و گفتند که اگر تو عزیز بودی و تعالی ما را از ین اراده
باز میداشت سلمان بجز از صبر دعائی نمی کرد بار سوم در ایذا او از حد گذشتند و گفتند تقیه چرا نمیکنی گفت
هر چند درست است لیکن عزیمت بهتر است بار چهارم خون از بدنش روان شد و مسخره ایشان از یکی
هزار گشت که چرا هلاک ما از خدا نمیخواهی فرمود شاید کسی از شما در علم الهی مسلمان باشد گفتند وی را
مستثنی بکن در بین اثنا دیوار خانه بشکافت سلمان دید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که مثل نوح در حق
ایشان دعا کن که احدی از ینها ایمان نخواهد آورد پس بر طبق خواهش یهود عرض کرد که خدایا این تازیانه ها را

با افعی منقلب گردان لعبتۀ یهود را فرو بردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معجزۀ سلمان را پیش اصحاب
بیان فرمود و پس از قتلش سید افعی با زبان فصیح سلام کردند و گفتند یا سید الاولین و الآخرین
و السلام علیک یا علی یا سید الوصیین و السلام علی ذریتک الذین جعلوا علی
الخلق هو امنین باز قصه را اعاده کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فضائل سلمان یاد فرمود او را
بر نوح علیه السلام تشبیه کرد افعی ها آرزو کردند که حق تعالی برای تعذیب این کافران را با افعی جهنم ملحق فرماید
فرمود که با آرزوی خود برسید و با افعی جهنم ملحق شوید لیکن اعضای یهود را بیرون افکنید تا ذلت شان زیاده
شود و سرمه دیده اهل بصیرت و عبرت گردد پس اقربای یهود آمدند و بدفن پرداختند و بسیاری از کفار
مسلمان شدند و اشقیا بسحر و شعبده بازی تعبیر کردند و حضرت بسلمان فارسی خطاب فرمود که تو از خواص و دوستان
مائی و محبوب دلهای فرشتگانی و در حجب حق تعالی و عرش و کرسی بلکه ما تحت الثری از آفتاب هم زیاده تر
مشهوری و فضل مورد کریمۀ الذین یؤمنون بالغیب هستی و از آن جمله روایت شیخین امامیه است
بسندهای معتبر از امام محمد باقر علیه السلام بر زبان باقر مجلسی در بحار و حیات القلوب که روزی ابوذر
بخانه سلمان آمد و قمقان سلمان بر بار بود پس در اثنای آنکه با همدیگر سخن میگفتند قمقان سرنگون شد و بر روی
زمین افتاد و هیچ از مرق و چربی آن بر زمین نریخت پس ابوذر تعجب بسیار کرد از آن و سلمان باز قمقان را برگرداند
و بر جای خود گذاشت و مشغول بسخن شدند پس باز قمقان سرنگون شد و هیچ مرق و چربی آن بر زمین نریخت پس تعجب ابوذر
زیاده شد و از خانه سلمان خشمناک بیرون آمد و در بحر این حال تفکر می نمود ناگاه حضرت امیر المؤمنین را در خانه
سلمان دید چون نظر حضرت امیر بر ابوذر افتاد و گفت ای ابوذر چه باعث شد ترا که از نزد سلمان بیرون آمدی چه چیز
سبب وحشت تو بوده است ابوذر گفت یا امیر المؤمنین سلمان را دیدم که چنین کاری کرد و باین سبب متعجب و متحیر گردیدم
آن حضرت فرمود که ای ابوذر اگر سلمان ترا خبر دهد بانچه میداند هر آینه خواهی گفت که خدا رحمت کند
کشنده سلمان را ای ابوذر بدرستیکه سلمان دروازه خدا است هر که او را بشناسد مؤمن است و هر که او را انکار
نماید کافر است بدرستیکه سلمان از ما اهل بیت است و بروایت مفید چون حضرت نزد سلمان آمد و فرمود

کرامی سلمان مدارا کن با مصاحب خویش و نزد او مساز چیزی را که او تاب نیاورد و در معجزات و خوارق عادات
او حکایات بسیارست که داستان حمزه و عیار در جنب آن شرمنده و بیکارست ولیکن آنچه مذکور شد اهل
بصیرت را کافی و بسندست و چون کسیکه در اسلام آوردنش ذکر می کنند بحکایات قصصها و تقاصها شامل
هست مغنی از غایت اطناب طول کلام محل خاص و عام گشت که از عهده بیان آن فارغ تواند شد دوم
افتخار الامیر ان است که فرشته بزرگ مقرب الهی با او سخن میگفت چنانچه با جناب امیر و این
روایت کشی از امام محمد باقر علیه السلام است سوم مایه افتخار ایشان آنست که او اسم اعظم را میدانست
و این حدیث امام صادق است که این بزرگ نیز بدانش پرداخته چهارم اتصاف و اختصاص او
بعلوم اول و آخر و ظاهر و باطن و آشکارا و نهان بروایت صاحب اختصاص از امیر المومنین علیه السلام و انکه
در تمامی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی از او افقه در عالم پیدا نشده چنانچه در منهج المقال فی تحقیق
الرجال مذکورست و بیحیی تفصیله انشاء الله تعالی پنجم مختص بودنش بفضیلتی است که احدی از اهل بیت
هم شریک سهیم او در آن معلوم نمیشود بروایت صاحب اختصاص و غیر او از جناب مرتضی که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در مدایح و مناقب سلمان ارشاد فرمود که جبرئیل علیه السلام هرگز نزد من گاهی
نیاید مگر آنکه از جناب اقدس الهی مرا امر کرده که سلام او تعالی و تقدس باو برسانم ششم معدود بودنش
در زمره قادسه اهلبیت نبوت بروایت محدثین ایشان کافة اجمعین از جناب سید المرسلین و ائمه طاهرین
هفتم مخلوق بودنش از طینت جناب مرتضوی بعینها و مقارنت روح او بروح آنجناب بروایت صاحب
اختصاص و غیر او از محمد بن مسلم هشتم مشتاق بودن جنت باو بعد ایمان خدا و رسول و عشق و عاشقی
فردوس برین باره آن بزرگ بروایت صفار و حسن ابو عطیه از جناب سید النبیین نهم فرمان فرمائی
او بر ملک الموت بروایت ابن معلم و ابو عمرو کشی از صادق علیه السلام که جوانی در شهر کوفه بیمار شد و او
گرفتار آتش دوزخ را یاد کرده بیهوش گشت سلمان بعد از انکشاف حقیقت باو می گفت هوا خواهی
و دعا نما رعایت این طبله جدید بنمود تا آنکه وقت احتضار بربالینش آمد و بر ملک الموت بانگ زد که

حق او ملاطفت و مدارا کن و او گفت که حاجت سفارش نیست با هر مومن مهربانی میکنم الی غیر ذلک من
المناقب و المحامد التی کادت من الکثرة ان لاتناهی **و فقیر اقل الخلیقه** قصور باع و فقدان اتباع
و اشیاع بلکه استعداد و لیاقت اذل بعضی از مقولات مولف را که در تمهید رساله کبیر افاده فرموده
بتفاوت یسیر ذکر می نماید من بعد باشارات اجمالیه چنانچه لایق این اوراق پریشان است در باب وضع این
مناقب که در حقیقت بعد اندک غور و تامل مثالب بر میگردد می پردازد پس **بهتر آنکه** حق اینست که سماحت
و وفاداری و غمخواری و حق گذاری بر فرقه متشیعین ختم است که چون رابطه اتباع و اقتفای آثار
اصحاب ثلثه خود را زینت قاب خویش ساختند بجمیع مساعی جمیله که بر پرداختند کلما وجد فیهم عار
و شین محوه بزعمهم کانه لا اثر و لا عین و متی لم یجدوا فیهم مناقب فاختلقوا من تلقاء
انفسهم و ان کانت تعد مثالب کم من ثلمة حدثت منهم فی الاسلام فتشمروا
الذیل لان یسدوها و کم من خبیصة وقعوا فیها و کم من فضیلة اختصت باهل البیت
علیهم السلام فلم یأتوا بها فی مدح المبتدعین المحدثین و کم من رذیلة ظهرت منهم
لم یوردوها فی قدح المعصومین المحدثین زاعمین انهم اطفؤا نور الله بافواههم غافلین
ان یتم الله نوره و لو کره النواصب و من فی اشباههم ثم انهم بدلوا الکلم عن
مواضعها فیأولونها تأویلا بعیدا و حرفوها عن مواردها فیسلکون خلاف قوله تعالی
قولوا قولا سدیدا فهما قالوا ان حدیث النبی صلی الله علیه و آله و سلم اعنی اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم ورد فی شان اصحاب الثلثة و من یجد و جد و هم من اهل الاحداث
و ان بلغوا مبلغا کثیرة و لا یختص من قال الله تعالی فیهم انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا فقد سخنوا قلوب المخلصین قیحا و جعلوا اکبادهم
مثل القدر یفور قیحا چنانچه از تفصیل این اجمال که پاره ازان مذکور شد طوامیر احادیث و دفاتر سیر هم

همین طرز مشحون است و دل انصاف از دست اعتساف این حضرات پر خون این ذره بمقدار از بهر تحریر

چهرهٔ روزگار پاره از این باب بطرز یکه فی الجمله تجدد دارد جبای صفحای ارباب بصیرت میرساند و شرح
این مطلب را بعنوان مقدمهٔ ممهده میگرداند و آن اینکه بر متتبعان سیر و تواریخ بنی آدم کالنار علی العلم منجلی است
که هرگاه شخصی از حضیض کسی میر بی بقدری باوج ریاست و زعامت میرسد و فرا خور رتبهٔ حکومت و بسطت
مملکت اغنیا و فضلا و دوران و هنرمندان زمان بمقتضای حب جاه و تمنای التقرب با یجاد مدائح نسبی و حسبی برای
آن کس هیچ مدار ندو لامی صدای دلکش انکم لمن المقربین بسامعهٔ ذن بخبر داعیهٔ خود می سازند و متوهم نشود که
انبها قشابه بدیهیت شاعرانه دارد بلکه اثبات بطرز اثبات مناقب و مدائح آنکس و اسلافش را نقل و روایت
میکنند و هرچند در اوائل حال بر ناقدان سخن جال کذب و اختلاق کی مستور میماند بکر عوام از شدت اشتهار محدث
می باشند و بعد طول مدت سلطنت در عقاب چنین شخص بذهن خواص و عوام یکسان صحت آن روایات
رسوخ میگیرد و الامن شد و اشباه و نظائر معروضهٔ فقیر لاتعد و لاتحصی است اگر انبا هی الاالقوا بادشاه
میشدند و خودش از بنات ملوک نبوده بود که العیاذ بالله بحضرت مریم علیها السلام تشبیهش ساخته
و آفتاب را بمعاشرتش منسوب ساخت و این کذب فاحش که بطلانش از آفتاب روشن تر است بحدی
در افواه رایج بود که میگویند شعر شد اول علی السنه اهل الدهلی شعر از آن بلند شود قدر خانواده
که آفتاب قدم می نهد بخانه * بر علام دولت سلاطین هند از سلسلهٔ صاحبقرانی تا زرمی دو [illegible]
اورنگ زیب عالمگیر که از دولت زمانه و پارهٔ بعلم آشنا بود این نقیضه که جدهٔ اش را برشید ذوات الاعلام
می سازند و نسبندیده نشانی از شعر بود بر نشانها نگذاشته علی هذا القیاس صاحبقران اعظم بر شاه مستقیم
چنانکه در حسب و نسب امیر کبیر شائع نیاورده اهل سیر شاهزاده بهر رساله می نویسند مقدم سلاطین
ممالک جنوبی هندوستان حسن نامی ملازم برهمنی موسوم گنگا بود و بموجب وعده با آقای خود حسب حکایت
مشهوره وقت یافتن سلطنت اسمش را داخل القاب خود ساخته سلطان علاء الدین حسن کانگوی بهمنی
لقبش قرار داد و بعد برتهمن از مان مستعدان عصر لفظ کانگو را محو و منسی ساخته با بهمنی بتصحیف بهمنی ساخته
نسبش را به بهمن اسفندیار اتصال بخشیدند و رفته رفته بحدی مشتهر شد که اولاد علاء الدین مزبور الیشان

اهل سیر بسلاطین بهمنیه موسوم اند و ممالک مملوک بهمنیه که در بیجاپور و گلکنده بسلطنت رسیدند
برای آنها هم نسبی شریف برای اسلاف آنها حسب منیف پیدا کردند و همچنین حال دیالمه و سلاجقه و صفاریه و
خوارزمشاهیه بلکه ساسانیان و پیشدادیان که اگر کسی از اینها فی الواقع حسیب و نسیب بود حسب شریف را
از نکبار ساختند و الا بافتند و ساختند و متاخرین چون خلفا عن سلف این حکایات را شنیدند و الف
و عادت گرفتند هرگز شائبه ریبی پیرامون خواطر شان نگردد و منکر این روایات نزد شان مثل منکر متواترات
بسفه بلکه جنون منسوب میگردد به تخصیص کسانیکه رتبه تقلید عظمای محدثین با حقی از اینها در کردن سلاسل
اینها باشد و اذا دریت هذا فاعلم ان حال اصحابهم الثلثه المذکورین المحدثین الصحابیه لیست خارجه من هذه
الکلیه بلکه چون انساب عرب من جانب الآباء محفوظ و ملوک و سلاطین درین صنف کمتر گذشته اند بحیثیت نسب
عرب بعلم الانساب بیشتر که حال ناصبین بیشتر معلوم بوده است گنجایش اختلاق شرف در آبا شان با قبیله
همت بر اثبات شرائف و کرائم حسبی و مناقب ذاتی جناب جد و جین مقبولین خود که نزد خلفاء راشدین
تقرب داشتند برگماشتند و اوصافیکه بر زبان خواص و عوام شهرت یافته بلکه بتواتر رسیده
بود و فی الجمله بر خساست افعال و قباحت اعمال لو فی الجاهلیه او فی الاسلام و لا التی داشت در تبدیل
آن چه مساعی جمیله که مبذول ساختند حتی که لفظ فارسی را که مشعر بلکه دلیل بر مجوسیت و آتش پرستی
سلمان بود چه اهل فارس به تنصیص تصریح سرامد مورخان سلاطین کیانیه پسر دهقان اعنی ابو القاسم فردوسی
طوسی بنابر مشهور از روافض قرامطه بود از تابعین و مقلدین زردشت بوده اند و آتش پرستی و لوازم و مخوار آنرا
آنها بود بمحمدی بدل کردند و از همه تجاوز نموده بنام مخبرین جعل و قیس حضرات معصومین مختلق فرمودند که او را
فارسی نباید گفت او سلمان محمدی است و هر که او را فارسی گوید چنین و چنان است و حدیث تقیه در باره
مجوسیت او نیز وضع کردند تا ثابت شود که او در هیچ زمانه کافر و مشرک نبود بلکه مانند حضرت امیر علیه السلام
و دیگر ائمه امجاد از شرک و کفر منزه بوده و طاهر و مطهر از شکم مادر زائیده و از طینت پاک عنصر لطیف آفریده
جعفیه در مساق اهم که طرفه العین ارتکاب کفر نکردند او را داخل ساختند و مصداق کلمه اخیر سبقت کان السابقون

کما عرفت منتقض نمودند همچنین در القاب و صفات مشهوره دیگر از اینجا قیاس باید کرد که در صفات و اعمال
اخر که بدرجه شهرت و تواتر رسیده بود بعد از آنکه او را حضیض بندگی یهود و بحکومت بعضی از بلاد فائز شد چه گونه مشتهر
کرده باشند چون مضمون این تمهید و تمثیل در قلوب مخاطبین جاگزین شد حالا بتفصیل بعضی از وجوه مجمله
اشاره میکنیم و بعضی از تتمه ممهده را بزبان قلم حواله می نمایم بمراعات شیمه انصاف و تجنب از اعتساف بعون و صفا
احقر الناس را گوش کن و غنا خود را همی فراموش اما قصه خبر شجیع در باره صدور معصیت از
ابوبکر صدیق پس عقلای اهل عالم روشن است که اعدا او وضع ساخته اند و مقصود اصلی ایشان اثبات فسق و
فجور آنجناب و کسر شان حضرت ولایت مآبست یعنی مردم بدانند که این اخبار عجیبه از بلا مکر مقربین بسیار بلند
خصائص آن عالی قباب نیست بلکه دیگران از اصحاب نیز باین مرتبه علیا و درجه قصوی حاصل بوده و نهایت
مستبعد و مستغرب نیست که شخصیکه با انبیا اولو العزم یعنی حضرت ابراهیم خلیل صلوات الله علیه من الملک الجلیل
بنص حدیث سید المرسلین علیه الصلوة و السلام مشابهت تمام دارد و در محکمات قرآنی محمدت و منقبت او
جابجا وارد شود و بلفظ اولو الفضل علی الاطلاق معبر گردد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم امامت او را
در نماز پنجگانه بتاکید تمام در مسجد شریف خود قرار دهد بکمال تفضیل و در مقامات بسیار مثل قصه هجرت بالسمع
البصر و الراس من الجسد تعبیر فرماید و او را بحکم الهی یار غار سازد و از راز نهفته هجرت اطلاع دهد بفسق و
فجور مبتلا باشد و خبر سلمان فارسی کسی بران اطلاعی نیابد حتی که امین خدا هبوط جبرئیل تا آخر عمر خود انکار کرد و آنچه
در اینجا یاد کردم در مسلک اول مفصل گذشته مگر قصه هجرت که آنچه بدان تعلق دارد که هنوز در مقام اعتقاد ما
است و بر اثبات آن روایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام در سورة البقره دلیل شافی است این است
إن الله تعالى أوحى إليه يا محمد إن العلي الأعلى يقرأ عليك السلام ويقول لك إن أبا جهل
والملأ من قريش قد دبروا عليك قتلك إلى أن قال وأمرك أن تستصحب أبا بكر فإنه إن
آنسك وساعدك ووازرك وثبت على تعاهدك وتعاقدك كان في الجنة من رفقائك
وفي غرفاتها من خلصائك إلى أن قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لأبي بكر

أرضيت أن تكون معي يا أبا بكر تطلب كما أطلب وتعرف بأنك أنت الذي
تحملني على ما أدعيه فتحمل عني أنواع العذاب قال أبو بكر يا رسول الله أما أنا لو عشت
عمر الدنيا أعذب جميعها أشد عذاب لا ينزل علي موت صريح ولا فرح وكان ذلك
في محبتك لكان ذلك أحب إلي أن أتنعم فيها وأنا مالك لجميع ممالك ملوكها في مخالفتك
وهل أنا ومالي وولدي إلا فداءك فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا جرم إن اطلع
الله على قلبك ووجد ما فيه موافقا لما جرى على لسانك جعلك مني بمنزلة السمع والبصر و
الرأس من الجسد وبمنزلة الروح من البدن كعلي الذي هو مني كذلك وعلي فوق
ذلك لزيادة فضائله وشرف خصاله يا أبا بكر إن من عاهد الله ثم لم ينكث ولم يغير ولم
يبدل ولم يحسد من قد أبانه الله بالتفضيل فهو معنا في الرفيق الأعلى وإذا أنت مضيت على طريقة
يحبها منك ربك ولم تتبعها بما يسخطه ووافيته بها إذا بعثك بين يديه كنت لولاية
الله مستحقا ولمرافقتنا في تلك الجنان مستوجبا انظر يا أبا بكر فنظر في آفاق السماء فرأى
أملاكا من النار على أفراس من نار بأيديهم رماح من نار كل ينادي يا محمد مرنا بأمرك في
مخالفيك نحطمهم ثم قال تسمع على الأرض فتسمع وإذا هي تنادي يا محمد مرنا
بأمرك في أعدائك نمتثل أمرك ثم قال تسمع على الجبال فسمعها تنادي يا محمد مرنا بأمرك في
أعدائك نهلكهم ثم قال تسمع على البحار فأحضرت البحار بحضرته وصاحت أمواجها وقالت يا محمد
مرنا بأمرك في أعدائك نمتثله ثم سمع السماء والأرض والجبال والبحار كل يقول ما أمرك
ربك بدخول الغار لعجزك عن الكفار ولكن امتحانا وابتلاء ليتخلص الخبيث من الطيب من
عباده وإمائه بأناتك وصبرك وحلمك عنهم يا محمد من وفى بعهدك فهو من
رفقائك في الجنان ومن نكث فإنما ينكث على نفسه وهو من قرناء إبليس اللعين في
طبقات النيران ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي يا علي أنت مني بمنزلة

السمع والبصر والراس من الجسد والروح من البدن حببت الیّ کالماء البارد الی ذی الغلة
الصادی ثم قال یا ابا حسن تغش ببردتی فاذا اتاک الکافرون یخاطبونک فان الله یقرن بک
توفیقه وبه تجیبهم فلما جاء ابوجهل والقوم شاهرون سیوفهم قال لهم ابوجهل لا تقعوا به و
هو نائم لا یشعر ولکن ارموه بالاحجار لینتبه بها ثم اقتلوه فرموه باحجار ثقال صائبة فکشف
عن راسه فقال ماذا شانکم فعرفوه فاذا هو علی علیه السلام فقال ابوجهل اما ترون محمدا کیف ابات
هذا ونجا بنفسه لتشتغلوا به فینجو محمد لا تشتغلوا بعلی المخدوع لینجو بهلاکه محمد والا
فما منعه ان یبیت فی موضعه ان کان ربه یمنع عنه کما یزعم فقال علی علیه السلام الی
تقول هذا یا ابا جهل بل الله تعالی اعطانی من العقل ما لو قسم علی جمیع حمقی الدنیا ومجانینها
لصاروا عقلاء ومن القوة ما لو قسم علی جمیع ضعفاء الدنیا لصاروا بها اقویاء ومن الشجاعة
ما لو قسم علی جمیع جبناء الدنیا لصاروا شجعانا ومن الحلم ما لو قسم علی جمیع سفهاء الدنیا
لصاروا بها حکماء ولولا ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم امرنی ان لا احدث
حدثا حتی القاه لکان لی ولکم شان ولاقتلنکم قتلا ویلک یا ابا جهل ان محمدا
قد استاذنه فی طریقه السماء والارض والبحار والجبال فی هلاککم فابی الا ان یرفق
بکم ویداریکم لیؤمن من فی علم الله انه لیؤمن منکم ویخرج المؤمنون من اصلاب
وارحام کافرین او کافرات احب الله تعالی ان لا یقطعهم عن کرامته باصطلامکم

یعنی جبرئیل علیه السلام وحی آورد که ای نبی حق تعالی میفرماید که قریش بالخصوص ابوجهل تدبیر قتل تو مصمم کرده
اند باید که علی را بر فرش خود بگذاری که او در جان نثاری مانند اسمعیل است و ابوبکر را رفیق خود کنی که اگر او مواسات
کند و بر تعاهد خود قرار گیرد در جنت بکه اعلی علیین رفیق تو خواهد بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم جناب
امیر را بر این ماجرا اعلام فرمود بر قتل خود راضی شد و شبها بجای حضرت که چشم کسی ندیده و بگوش احدی نرسیده
میسر گشت بستر جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با ابوبکر متوجه شد و فرمود که راضی می شوی که در

سفر همراه من باشی و کفار قریش چنانکه مرا برای قتل طلب کنند همچنان در پی قتل تو متوجه باشند و مشهور
شوی که تو مرا برین کار آماده ساختی و برداشتی پس انواع اتعاب و آلام بجهت رفاقت من از دست کفار
بتو رسد ابوبکر عرض کرد که من آنم که اگر در راه محبت تو باشد عذاب مبتلا باشم و تا قیامت در آن عذاب
زنده مانم این همه نزد من بهتر باشد از اینکه در مخالفت تو بر تمامی مملکت دنیا مالک شوم و جان و مال و
اولاد نیستند مگر فدای تو حضرت فرمود اگر زبان تو با آنچه در دل است موافقت دارد بالیقین حق تعالی
ترا از من بمنزله سمع و بصر و مثل سر نسبت بجسد و مانند روح نسبت به بدن خواهد گردانید مثل علی
که او نسبت بمن همچنین است بلکه در جهاد بجهت زیادت فضل فوق این است هر که بر عهد خود راسخ
شود و براه نکث نرود و زوال نعمت کسی که از وی افضل باشد نخواهد او همراه ماست نظر کن در افاق
آسمان پس دید که ملائک آتشین بر اسپان آتشین سوارند و باواز بلند میگویند که ای نبی حکم کن تا مخالفین را
بپاداش رسانیم همچنین زمین آواز میرسید پس علی از جبال نیز آواز شد بر میرسید ارند و تمامی بحار دنیا هم میشنید
و هر یکی میگوید که امر الهی بدخول غار بجهت عجز از کفار نیست بلکه خالص کردن خبیث از طیب است
هر که بر عهد خود راسخ باید او از رفقا است و در جنات عالیات و الا از رفقای ابلیس در طبقات نیران باز فرمود ای
علی تو بمنزله سمع و بصر و راس و روح نسبت به بدنی و محبت تو مانند آب سرد است نسبت به تشنه جگر سوخته
جا در سر من بر سر بکش چون کفار خواهند آمد حق تعالی توفیق خود را شامل حال تو خواهد کرد هر گاه کفار با شمشیر
برهنه در آمدند ابوجهل بانگ زد که حضرت را مکشید بلکه بر وی حصاة بیندازید تا آگاه شود ببینند که علی است
ابوجهل گفت و ندید که محمد چگونه ویرا فریفته و خود نجات یافته حضرت امیر از صفای شجاعت و فراست خود
برجست و گفت که اگر از سل سیف نهی نمی شد شما را میکشتم و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با شما کمال
رفق و مدارا اختیار کرده و الا زمین و آسمان و بحار و جبال و ملائک همه هلاک شما را میخواستند و منتظر امر
آن سرور بودند قبول نفرمود با لعل که بعضی از شما بتوفیق ایمان برسند و اطاعت الهی بجا آرند الی آخر القصه
ای سامعین و ناظرین را داهیه در گیرد که قضا با شرطیه کی بر وقوع دلالتی دارد تشبه ابوبکر ش

بسمع و بصر و راس و روح ثابت نشد و بحمد الله که از الله این وهم بروایت ابن بابویه در مسلک اول گذشت و آن حدیثیست که در آخر عمر شریف از جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بواسطه شهید کربلا ماثور است الغرض در مقصود است بلکه از مطالعه آن بوضوح می انجامد که تنها ابوبکر صدیق باین مرتبه متصف نبود بلکه یار ثالث او یعنی فاروق و ذی النورین نیز این تسمیه داشته اند و بر ناظران عیون اخبار هویدا و آشکار است که معمول مصنف آن که بزبان علامه ما شیخ المشائخ صدوق آفاق است و بلسان برادر بزرگ مولف و باشند او از اخبار چنین فرد کامل را باسمه علی الاطلاق است تشبیه بر ضعیف ضعیف و منکرات غریبه است مثلا بعد ذکر آنا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم که در حدیث مشهور میگویند و بنام حضرت عباس و عقیل هم منطوی است لغرابت آن اشعار کرده و گفته از ذکر العباس و العقیل غریب فی هذا الحدیث لم اسمعه الا من محمد بن عمر الجعابی فی هذا الحدیث و العجب کل العجب که حضرات متشیعین بحدیث ضعیفه که نیز از باب تشبیه است بعصمت جناب فاطمه زهرا استدلال مینمایند و سمع و بصر و فواد و دست و روح قدوه انبیا امجاد را العیاذ بالله حفظهم متصف نمی دانند بلکه معاذ الله تکفیر و تفسیق اینها می کنند فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله هر چند برای حفظ ناموس مذهب خود در مناقب خلفای راشدین حروف شرط افزایند و بجهت ابطال مناقب این بزرگان غایة السعی نمایند لکن الله متم نوره و ناصر جنده و لو کره المجادلون علاوه هر کس فی الجمله خدمت حدیث و تفسیر و دیگر علوم نقلیه کرده نیک میداند که در باب انبیا علیهم السلام و کسانیکه در حکم شان باشند چه تشدید در بیشتر لفظ که واقع نمی شود و در احادیث آیا ندیده اند که بر طبق روایت مجلسی در بحار جناب سید المرسلین بخطاب امیر المومنین و صبایای خویش فرموده که ای علی باید که ظاهرت و باطنت یکی باشد و الا تو از جمله منافقین خواهی بود و همچنین در بسیاری از خطابها که بفاطمه زهرا ارشاد شده و تعرض بآن که آن عین تطویل کلام است بلکه نا ملائم بین الخاص و العام است و مقصود شارع تهذیب و تعلیم اصحاب و کسر صولت و تیزی نفس است اگر در مخاطبه اخص خواص این قسم رسید باعث استبعاد نخواهد بود در خطاب صدیق اکبر نیز شروط را دخل دادن محل استغراب و استعجاب نیست

و بعد ازین بمقام خویش خواهد آمد که در بارهٔ سلمان فارسی که لاامینه در مدح او براه کمال مبالغه میروند چه حرف
شطر افزوده اند و بر عقلای عالم مخفی نتواند ماند که از اضافهٔ شروط در حدیث هجرت الفاظ و تنبیه میر تصنع
هم منظور بود گو ظاهر الخطاب آنجناب را و نفرمود کما قال القائل ع ای در بتو میگویم دیوار تو هم بشنو
و موید این آنکه جناب امیر هم مثل صدیق نداء ملائک و غیره هم شنید و آنچه ابوبکر دید او هم دید چنانکه خاتمه
حدیث صراحةً بران مشعر است و قد عرفتها آنفا مع هذا بیان الهی است که عامهٔ مفسرین طائفه مثل
صاحب مجمع البیان و غیر او بر وقوع این همه شروط یعنی حصول مواسات و مساعدت و موازرت و تقاید و
تعاقد صدیق فدار بود نشن از انجناب از جان و مال و اولاد کرد و رفاقتش با جناب سید المرسلین در اعلی علیین بران
تصریح است در اثناء قصهٔ هجرت ابوبکر صدیق اعتراف دارند در اینجا بر عبارت فارسی خلاصة المنهج
که در اعتبار زیاده تر از اصل است زیرا که در دیباچه اش فاضل کاشانی وعدهٔ قصر بر روایات معتبره کرده
است اکتفا میرود تا عوام و خواص را ضرورت بهره از ان بر دارند و عبارت تفسیر این است الا تنصروه
فقد نصره الله اگر نصرت پیغمبر نخواهید کرد پس بتحقیق نصرت داد او را خدا اذ اخرجه الذین
کفروا وقتیکه بیرون کردند او را کافران یعنی قصد اخراج و قتل او کردند از مکه حق تعالی او را دستوری
خروج داد ثانی اثنین اذ هما فی الغار در حالیکه دوم دو بود یعنی با او نبود مگر ابوبکر در وقتیکه او و ابوبکر در
غاری بودند که بر اعلا جبل ثور الطحل است در جانب یمین مکه بمسیر یک ساعت از ساعات و در ان وقت کسی در انجا نمیر
مگر شبانان و اهل صحرا و ان نزول میکردند پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شهر مکه امیر المومنین علیه السلام
را بجای خود بخوابانید و خود برفاقت ابوبکر بیرون آمد در میان شب بان غار متوجه شد و در انجا برآورد
حق تعالی دران شب درخت خار مغیلان بر در غار برویانید و جفتی کبوتر وحشی را امر کرد تا پایین در غار
آشیانه گرفتند و تخم نهادند و عنکبوتی را الهام داد تا بر در غار تنید تا چنانکه گویند که رسول صلی الله علیه و آله
و سلم شبهای سه روز در غار ماندند و از بهر و هر روز است که ابوبکر را گوسفند چند بود نماز شام عامر بن فهیره آن
گوسفندان را در غار آوردی تا ایشان شیر گوسفندان خوردند و قتاده گفته که عبدالرحمن بن خفیه در بامداد و بگاه

آمد می برای ایشان طعام آوردی انتهی بلفظه ثابت شد حال صدیق بر روایات معتبره مفسرین شیعه اما حال
خلیفه اول را ما سبک بدۀ الحمد بر خلافت وصیت سرور عالم در خلافت ظاهر و باطن بسبب رجعتی که در ایام فرمان روائی
خود هم این خصلت را بر اصول شیعه از دست نداده تا گفته بیست شعر لی خبر باشند از حال درون
استعیذ الله مما یفترون * بیستم بدانکه از حدیث تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام فوائد عظیمه بدست
آمد بر بعضی از آن که در ابطال سحر کاری و شعبده بازی علمای طائفه بس بکار آید اعلام میرود نخستین آنکه
خود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بامر الهی ابوبکر صدیق را همراه گرفته بود و باو مثل حضرت
امیر از هجرت گفته پس انچه اهل عصبیت و عناد مثل قاضی نور الله شوستری احتمالات رکیکه سخیفه در مجالس
المومنین و بعضی از رسائل دیگر ذکر میکنند که ابوبکر از منافقین بود و برخلاف مقصد شخصی در اثنای راه
ایستاد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد زجر شدید او را همراه گرفت تا کفار را دلالت نکند و بسر آمد
مفتریان هر دو کتاب کامل گفته که مذهب ما چنان است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وی را با خود نه برد
الی غیر ذلک من الکفریات باطل شد جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا و ازینجا است
که صاحب مجمع البیان در ذیل آیت غار بعد از انکه معنی آیت کریمه را چنانکه فاضل کاشانی نوشته و رجوع ضمیر علیه
بسوی صدیق کرده در تحقیق تجهیل ابن شیمنان عقل انچه گفته بتتبعی تفسیر مذکور پوشیده نیست وهذه عبارته
وَقَدْ ذَكَرَتِ الشِّيعَةُ فِي تَخْصِيصِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي هٰذِهِ الْآيَةِ بِالسَّكِينَةِ
كَلَامًا رَأَيْنَا الْإِضْرَابَ عَنْ ذِكْرِهِ أَحْرَى لِئَلَّا يَنْسِبَنَا نَاسِبٌ إِلَى شَيْءٍ انتهی کلامه بلفظه
دوم آنکه حدیث تفسیر امام ممدوح نص است در آنکه اهل کفر را چنانکه عداوت با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود همچنان
با ابوبکر صدیق هم از آنست که بمقتضای اخبار مخبر صادق ورا مثل آن سرور بر قتل طلب میکردند و او از
مومنین خالص باشد از کفار و منافقین الَّذِينَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ
مُسْتَهْزِئُونَ ولهذا ابوجهل شقی بر عمارات مرتفعه و قلل جبال بلند جهرا و علانیه ندا میکرد که هر که خبر محمد آرد
او را صد شتر بدهیم و همچنین هر که ابوبکر ابن ابی قحافه دلالت کند مع ذلک عقل کی تجویز تواند کرد که در صف

اہل نفاق و عداوت را ہمراہ گیرند خاصۃً سفری کہ مشتمل بر صنوف اتعاب و قلق و الوف آلام و محن باشد و حفظ
جان و ناموس از شر دشمنان نظر باسباب ظاہری منظور ازان بود و صدور امر الٰہی کہ جابجا از صحبت و
رفاقت اہل کفر و نفاق منع میفرماید باستصحاب منافقی یا کافری باین خصوصیات کہ پارہ ازان باقوال
علمای شان السنۃ نیز باعث تزلزل کاخ حواس میشود پس عقلاً و نقلاً کمال وفا و اخلاص و ایمان و
اسلام افضل الصدیقین بمعرض ثبوت رسید و تہمتیکہ در فسق و فجور او دعوی اعجاز سلمان بافتہ بودند
پارہ پارہ گردید و الحمد للہ علی ذلک اما حکایت عشرت ام المومنین و حجۂ مطہرۂ رسول رب
العالمین کہ بسر کنعان جنی بود فہی مما یضحک علیہ الصبیان و المجانین فضلاً عن
الفاضلین کیف لا و انہم من خطاب العلم و قسوات الحجر عند العاقلین ہرگاہ در صنو
موضوعہ قوم در اولاد صلبی حضرت آدم جنیان دخیل شوند چنانچہ علل شیخ المشائخ بران دلالت دارد و ستحقیر فیما
النساء الیہ تعالی و نیز این قوم را در تمثیل بشکل حضرت ام کلثوم بنت بضعۃ النبی علیہ الصلوٰۃ و السلام بر افادۂ
باقر مجلسی بحر العلوم دخلی تمام باشد اگر در بارہ شتر عائشہ صدیقہ ہم حضرت ملا این قسم روایات از لبان
خویش برارد بعید از عقل و دور اندیش نخواہد بود و الفاظ روایت شیخ المشائخ اینست اخبرنی علی بن حاتم
قال حدثنا ابو عبد اللہ بن ثابت قال حدثنا عبد اللہ بن احمد عن القاسم بن عروۃ عن برید
بن معاویۃ العجلی عن ابی جعفر علیہ السلام قال ان اللہ عز و جل انزل حوراء من الجنۃ
الی آدم فزوجہا احد ابنیہ و تزوج الآخر الی الجن فولدتا جمیعاً فما کان من الناس من جمال و حسن
خلق فہو من الحوراء و ما کان فیہم من سوء الخلق فمن بنت الجان و انکر ان یکون زوج بنیہ من
بناتہ یعنی امام ابو جعفر علیہ السلام فرمود کہ حق تعالی حوری از جنت فرستاد آدم علیہ السلام پس او با یکی از فرزندان
خویش عقد بست و دیگری بہ جنیہ پیوست ہر دو طفلان برآوردند جمال صورت و کمال معنی در نسل وی است و بد
خلقی در نسل این پس امام از روایات سنیان انکار کرد کہ حضرت آدم فرزندان خود را با دختران خویش نکاح می نمود
لیکن شیخ المشائخ را در اینجا یاد نماند کہ من در صدر کتاب احادیث روایت کردہ ام آنہمہ دال است

که در نسل آدم علیه السلام بنات جان و ابا ربا دخلی نبود بلکه دو حور را که نام یکی برکه و نام دیگری ترکه
بود با شیث و یافث عقد بستند و از اولاد این هر دو نسل بنی آدم بهم رسید پس در باره صدوق با سعهم
از علما مقرر که دروغگو را حافظه نمی باشد چاره نتوان کرد و عجیبتر آنکه زیاده از صد روایت در کتب اصول
ایشان بطرق مختلفه و سبل متنوعه موافق روایات اهل سنت کما اشرنا الیه فیما مر واقع است که باظهار قمی
مذکور بدتر از دشنام مادر و خواهر در حق انبیا است اینهمه را بر کذب و افترای ائمه و تقیه محمول میکنند و داد
بهتان میدهند نعوذ بالله من شرور انفسهم باز هم شکر خدا است که بحکم روایت سابقه غیظ و غضب
سلمان فارسی و اعتقاد تبدل و تمثل پسر کنعان جنبی در باره بهیمه بودنه در باره وجه مطهره سید المرسلین و
لیکن علمای طائفه در حق نجاست خاک بدن مقربان بتبدل جلد مطهر او با جلد سگ اصحاب کهف قائل اند
و کمال احسان و مزید امتنان در خصوص جناب نص خاتم رسالت مرعی دارند و نیز می گویند که حضرت قائم آل محمد
معاذ الله بران طاهره مطهره حدود شرعی در مجامع اصحاب جبار خواهد کرد کما روی شیخ
المشایخ فی نوادر علله عن عبد الرحیم القصیر قال قال لی ابو جعفر علیه السلام اما لو قام
قائمنا لقد ردت الیه الحمیراء حتی یجلدها الحد عجیب که در باره ام المؤمنین این همه
اعتقادات فاسده بهم رسیده و برا کسانیکه بر ایشان گمان گرفتند و بتیر مردم از جهان رفتند
احتمال تبدل مسطور بر اسمون خواطر قوم نگردد و الله عزیز ذو انتقام و آنچه قدمای شیعه بر این
مطهره ام المؤمنین صلوات الله علی زوجها و علیها غبار کذب و افترا و خاشاک بهتان عظیم فرو ریخته اند
هیچ مسلمانی را بعد عثور بر مضامین آن عبور بر آیاتیکه در تکذیب آنها و تفضیل تطهیر و تصدیق جناب ام المؤمنین
در محکمات قرآن مبین وارد شده جسارت بر ذکر آن نمی تواند بود فکما لا یخفی علی من طالع تفاسیرهم قدیما
سیما روایات القمی و قد اورد بعضها النضر و ردة الملهمة فی الکتاب الکبیر عند ابطال
خرافات المجلسی علیه ما علیه و با اینهمه مزید حیا طائفه بجائی رسیده که اگر احیانا روایتی
دال بر کرامات غیر معتبره در کتب اهل سنت ورود یابد و احتمالی ضعیف بر کسر شان حضرت صدیقه داشته

باشند بجال تکبیر گردن می کشند و نعره واویلا و مصیبتا میزنند والحمد لله که الکنون بر تقدیر انکار معاینه
اقرار دارند که حالیا بعد ورود تطهیر ذیل و در تنزیل هر کس که و من مقدس شرا با بن الوات که اشارتی بدان
رفته آلوده کنند تکذیب آیات قرآنی است پس تکذیب تکفیر قدمار خود که عمده و اسطه اخذ دین و ایمان از ایمه
معصومین شان باشند من حیث لا یشعرون میکنند وهذا من عجائب قدرته فالق الحب والنوی خالق
الصبح والمسا **اما وهم اخبار عن الغیب در سانحه کربلا و خروج خوارج نهروان**
الی غیر ذلک مثل آنچه درباره شتر ام المؤمنین از سلمان نقل میکنند پس از عجایب توهمات و غرایب تخیلات
چه اینهمه بر تقدیر واقعیت از زبان مخبر صادق گوش کرده بود و وقت مرور بر فرز کربلا و عبور بر یوم حرور بیاد
آورد چنانچه حضرت ام المؤمنین ام سلمه شیشه خاک طف را روز عاشورا یاد فرمود و خبر کتاب اختصاص موید
این مدعا است زیرا که از آن واضح و آشکار میشود که حضرت سید کائنات سلمان فارسی را نیز چون حذیفه از اخبار و قائع مردم
و دیگر واقعات فتنه های منافقین که در این امت بهم رسید مطلع میفرمود پس مقام مدح و ستایش بر اصول
امامیه باشد و نه جای توهم خرق عادت طرفه آنکه سلمان فارسی اینهمه حکایات و قصص را که یکدو بار از زبان
سید ابرار شنیده باشد در متخیله خویش نگاه داشت و برای الناس مردم بیان کرد و نصوص قطعیه نبویه را
بر امامت بلافصل مرتضویه تاکیدات و تصریحات را در اطاعت علویه علی کر الشهور و مر الدهور بمسامع علیه
سید بلکه باعجاز و خرق عادات از زبان حیوانات خصوصاً افاعی که بدعا او کفار یهود را فرو بردند بحضور
از حیوانات دیگر بلکه اشجار و حصاة می شنید یاد نه نمود و حقیقة سر هم نه تراشید بلکه تردد هم بهم رسانید و
حال آنکه قلوب امامیه بخوبی تر وجه می دانند که ادنی تردد در باره حضرت امیر حبوط ایمان است پس مدح بقدح مبدل شد
و آنچه در تمهید گذارش یافت که منی لم یجدوا فیهم منافقاً فاختلفوا امین تلقاء انفسهم و الکانت تعود شایبة حقیقة لیس
عیان گردید و مثل سفیده صبح صادق پیدا گشت که وضع حدیث نقش یعنی در دل سلمان هر وقت
ملکی نقش میکرد که چنین باید کرد هرگز از تناقض و تهافت حسابی نیندیشیده اند و العیاذ تعالی بآن نکرده و الا
قائل باید شد که عدم حضور او بر وقت طلب امیر المؤمنین از الهام ملائک باشد و قیس علیه هذا تردد او در فیه همین

المفاسد بالاخفی اما واقعه درزوان و سهم بی‌حسی سکان پس آن نیز از بن قادی است بلکه
محبت بر عجب می‌افزاید و هوش اهل حضرت را میبرد باید که برای دفع شر درزوان از قومی که چندان حقوق شان بذمه خود
نداشت این همه اعجاز و خرق عادت بروی کار آورده بود وقتیکه اهل بیت امجاد از دست لصوص متغلبین در انواع
مصائب و احزان مبتلا شدند تمام عشیرهٔ سکان شکار خود را بر نگماشت تا دمار از روزگار مخالفین روبه باز برمی
آوردند طرفه تر آنکه چون جناب سیدة النساء خواست که درین زوان دعا بد بر ایشان کند و هلاک شان از جناب
منتقم حقیقی مسالت نماید چنانچه دیوارهای عمارات مدینه از اساسها خویش جدا شد و قریب بود که شور قیامت و
زلزلهٔ ساعت بر خلفا و اعوان و انصار شان برپا شود وَيَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ وَ
تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ پس این بزرگ یعنی سلمان فارسی آنجناب را بالحاح تمام و اقتراح مالا کلام باز
داشت و سرپرستی خلفا بعنوان عجب بکار برده از ناصبیت او كما في تاليفات الامام
الاعظم الطوسي والباقر المجلسي واللفظ والرواية للاول في اختيار الرجال عن ابي عبدالله
عليه السلام عن سلمان الفارسي انه لما استخرج امير المؤمنين عليه السلام من منزله
خرجت فاطمة فطابت فقالت خلوا عن ابن عمي فوالذي بعث محمدا بالحق لئن لم
تخلوا عنه لانشرن راسي ولاضعن قميص رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
على راسي فما ناقة صالح باكرم على الله من ولدي قال سلمان فرايت والله اساس
حيطان المسجد تقلعت من اسفلها حتى لو اراد رجل ان ينفذ من تحتها لنفذ فدنوت منها
وقلت يا سيدتي ومولاتي ان الله تبارك وتعالى بعث اباك رحمة فلا تكوني نقمة فرجعت
الحيطان حتى سطعت الغبرة من اسفلها فدخلت في خياشيمنا الخ لیکن بر اصول حضرات رفضه
که جناب امیر برای تسلیت شیعیان خود بسیار از معجزات و خوارق عادات و عطوفات ظاهر می نمود
چنانچه روزی موالی آن جناب بذروه عرض رسانیدند که با اینهمه اعجاز که بر مرکب الشمسی و عمار یاسر همراه
گرفتی و بعد سیر تمامی دنیا و نظارهٔ عجایب صنایع ارض و سما مثل سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم در یکدم معاودت

کردی برای جهاد اهل شام چرا محتاج بجمع خیل و رجال و سیوف و نصال میشوی حضرت فرمود که این همه
برای تعبد و مزید ثواب اخروی است و الا میتوانم که همین وقت باین دست کوتاه خود ریش با بروت
معاویه بر کنم بمجرد این ارشاد فیض بنیاد دست کوتاه را دراز فرمود و موی معاویه با صحابش نمود باز بینان
صادق خبر دادند که در همان وقت معاویه در شام از تخت سلطنت بزیر افتاد و تا دیر در غشی بود چنانچه
تفصیل این قصه در کتاب السماء و العالم از بحار موجود است و نیز جناب مظهر العجایب معدن الغرایب هرگاه برای
حفظ جان و ناموس شیعیان بلکه بعضی از مجوسیان انواع معجزه با بروی کار آورده در وقت حفظ ناموس
و جان سلالهٔ اهل بیت سید الانس و الجان مانند جنین در رحم در پرده نشنید و مثل خائنان گریخته در خانه جا
گزید کما فی حق الیقین و بهجة المباهج و غیرهما من الکتب المعتبرة اینهمه شکوه و شکایت از سلمان و صاحبیه
بجا و محل آنش نخواهد بود بلکه الحق از مقاصد و دریافت این اصول موضوعهٔ متشیعین عین کمال خواهد بود کما لا یخفی و
تفصیل قصهٔ مجوسی این هست که فاروق اعظم را کشت و جناب امیر بسبب تستیر او خرق عادت نمود و روایت
آن را اصحاب ایشان مثل فضل بن شاذان و غیر او که نزد بسیاری از علمای شیعه بصحت رسیده و حسنا کامل بهائی
بعد نقل آن اعتقاد بصحتش ندارد بلکه در صور خیالیهٔ او چنان متمکن است که عمر نگذاشت که مردم او را
بکشند و گفت شاید که غلامی را در عوض خون من قتل کنند پس فرمود تا او را آزاد کردند اینست که
چون عمر غنیمت قسمت کرد ابولولو فیروز نام بحصهٔ مغیرة بن شعبه افتاد و او صیقل گر بود و بخدمت امیر المومنین
تردد می نمود مغیره جزیه بروی نهاد هر روز دو دانگ زر میداد به نیم دینار کردند آنهم میداد پس بچهار دانگ
رسانیدند نیز قبول کرد تا نوبت باشارهٔ عمر به پنج دانگ رسید فیروز سر باز زد و درین اثنا روزی پیش عمر
رفت و گفت یا خلیفه مرا عجب می آید که علی را ذو الفقار هست من از برای تو بهتر از ذو الفقار شمشیر میسازم
لیکن تیسر بلکه مراد خدمت تو حاجتی و مانعی نباشد عمر او را روز و فیروز هفت جلب از وی طلبید و آهنی چند بدست
آورد و هر روز چند نوبت بخدمت عمر رفتی و آنچه ساختی بوی نمودی تا شمشیر تمام کرد روزی بسر دستور
قدیم پیش او رفت و شمشیر بدست گرفت غلاف آن چوبی بود سفید و مثل نیک قائمهٔ آن سوزنا

کرده بود و میخ آهنی در انجا فرو گذاشته که جزوی دیگری نتوانست بر آوردن چون شمشیر بدست عمر داد خواست که از غلاف بیرون کشد نتوانست عمر گفت بمن بده چون باو داد آن میخ از انجا برکشید و بجای خویش کسی را ندید شمشیر شکستن نمود و هم انجا گذاشته بگریخت گویند که در خانهٔ علی رفت علی بر در خانه نشسته بود از انجا برخاست بجای دیگر نشست چون مردم بطلب او رفتند علی سوگند یاد کرد که تا من اینجا نشسته ام هیچکس را ندیده ام همان شب ابو لولو را بر دلدل نشاند و گفت که انجا دلدل بر زمین فرود آید فرود آئی و زنی بخواهی و نامهٔ اهل قم باو داد که بمجرد وصول و زنی را بعقد نکاح وی بدهید چون سال تمام شد و مردم بطلب او در ان شهر رسیدند او کبیر آورده بود و بس بی نیل مقصود باز گردیدند و این نوع روایات که سر تا سر حکی کفار شیعه بعمل آرند و حفظ ناموس خویش نصب العین ندارند بیشمار است از انجمله قصه ابوذر که چون او را از مدینه بربذه اخراج کردند منادی ندا می کرد که احدی بمشایعت او بیرون نرود و تفقد شان نکند جناب امیر با فرزندان و اصحاب خویش سر از این حکم بپیچید و دست از دامن تقیه برداشته همراه او رفت و در وقت وداع انواع عاطفت نمود و مثالب خلفا ذکر فرمود چنانچه در حیات القلوب است اما ساکت بودن و تبدل اسواط با فاعی پس دلالت بر کمال صبر و شجاعت و اختیار عزیمت دارد و لیکن ترک وجوب یعنی عدم حضورش وقت طلب حضرت امیر برای جهاد مخالفین و شکایت اصحاب مرتضوی از وی در بنیاب چنانچه گذشت منافی مدلول این قصه است کما لا یخفی علی من نظر الی عبارتهم فی باب الخلفاء الراشدین آری از خاتمهٔ قصهٔ افاعی صریح میتوان یافت که وی ضعیفی را جز خوشامد و جلب منافع دنیوی توقع تقرب خلیفه او بدین حکم الی سکر و چیزی دیگر ملحوظ نبوده چه بدلالت حدیث لو علم ابو ذر ما فی قلب سلمان لقتله ولقد آخی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بینهما فما ظنک بسائر الخلائق معلوم میشود که سلمان را با ابو ذر عقد مواخات بسته بس چون اخوت ایمانی از ابو ذر بمقتضای حدیث شیخ ابو جعفر منتفی باشد از سلمان برادر دیگر و البته هم مسلوب خواهد بود و الا یلزم خرق الاجماع بر ظاهر است که در خصوص مواخات این هردو کس البته بملاحظه مرحبا و روابط معنویه

بلکه مراعات حکم حکیم علی الاطلاق درمیان باشد لقوله تعالی وما ینطق عن الهوی ان هو الا
وحی یوحی چنانچه تفصیل و تصریح آن در کتب کلامیه خصوصاً طعن قرطاس نموده اند پس محال است
که این عقد مواخات از اتفاقیات و خرافیات باشد علاوه چون سلمان از عرش عظیم تا تحت الثری بلا تکلف در
منظر بین از آفتاب هم مشهورتر باشد کما یدل علیه خاتمه قصة الافاعی انصاف کنند که ظاهر خصائص ائمه
هدی خصوصاً مناقب حضرت علی مرتضی که بروایات معراج سید ابرار تعلق دارد کجا باقی میماند مع هذا
عاملان علمی بسبب ملاحظه حکایات افاعی بکمال پریشانی دست و گریبان میشود که بعد از ترقی دین متین و
قوت و شوکت اصحاب سید المرسلین یهود بیدین کجا طاقتی بر ریختن خون سلمان داشته باشند کما لا یخفی
علی من نظر الی روایات اسلام سلمان و مزید اخلاصه و کمال ایمانه کاش واضعین این داستان تصریح بر آن
می کردند که او در مکه بایمان مشرف شده و از امثال و اقران خویش گوی سبق ربوده و این همه انواع شدائد
از دست کفار قریش برداشته از دست یهود باحتمال فترا بالاستعانه ادا می شد و کلام از تناقض و تهافت
بعید می افتاد اما حدیث نزول فرشته و مکالمه او با سلمان پس تصریح
علمای امامیه که این امر از خصائص ائمه معصومین و جناب سیدة النساء و حضرت سید المرسلین است کما فی تفاسیرهم
و کتب اخری و قد روی اکابرهم عن الصادق علیه السلام انه من خصائص حجج الله تعالی دون غیرهم یکذب این دعوی است
او خاصة الشیء ما یوجد فیه ولا یوجد فی غیره و جمعی از اکابر ایشان مثل شیخ کشی چون بر امثال این خرابیها
متنبه شدند روایتی دیگر از انبان زنبیل خویش برآوردند که مراد از محدث بودن سلمان آنست که امام اسرار
در مور امامت خود بدو می آموخت و عجب اینکه این روایت نیز دعوی مکالمه ملائکه با سلمان از بیخ میکند
چنانچه روایت شیخ المشایخ در علل ان سلمان کان محدثاً فسئل الصادق عن ذلک
و قیل له من کان یحدثه فقال رسول الله و امیر المؤمنین و انما صار محدثاً دون غیره
ممن کان یحدثانه لانهما کانا یحدثانه بما لا یحتمله غیره من مخزون علم الله و مکنونه
ولیکن بر عقلای تیز هوش مخفی نیست که این مضمون جدید مخالف مدلول احادیثی است که در تفاسیر شیعه

بحار الانوار قرار یافته یعنی محدث همان است که فرشته با وی حرف زند و قصه امر و نهی سلمان با حضرت
قابض الارواح خود قبل ازین در مناقب او سمت ذکر یافته و از اصح الکتب امامیه نیز همین معنی از حضرات
معصومین منصه ظهور جلوه گر است حیث روی فیها اَنَّ المُحَدَّثَ هُوَ الَّذِی یُرْسِلُ اللهُ اِلَیْهِ المَلَکَ
فَیُکَلِّمُهُ وَیَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلَا یَرَی الصُّوْرَةَ اِنْتَهیٰ اعاذنا الله عن امثال هذه الهفوات
والتناقضات علاوه در باره اسرار امامت از گروه مخلصین سلمان را که بر وقت سهو حاضر نشده و تردد
بهم رسانید بر چیدن او را باین رموز اختصاص بخشیدن مقداد را که اخلاص کامل و رسوخ اعتقاد او قبل ازین
مفصل معلوم شد و بظهور پیوست که او در وفا و اخلاص و کمال ایمان و حسن اعتقاد و اطاعت اهل بیت معدوم
النظیر است قلب موضوع و عین مخالفت با احادیث مستفیضه که اسرار و غوامض را از نا اهل باید پوشید و از اهل
دریغ نباید کرد چنانچه روایات بحار بران شاهد عدل است و موید مزید وفا و اخلاص مقداد و آنکه مثل او درین
باب کسی نبود مطالعه وافی است زیرا که از آن بوضوح می انجامد که معاصر او مانند خلیفه ثالث در
اطاعت و انقیاد مرتضی احدی را شریک و سهیم او نمی پنداشتند و در باره او چنان معتقد بودند که او اطاعت
جناب امیر چندان میکند که مطاع خود را مثل خدا ساخته با اینهمه بظاهر قمی و جماعتی را اعتقاد آن است که
این علم اسرار و رموز مخصوص بسلمان بود دون غیره من الاصحاب الکرام و حضرت امیر علیه السلام او را باین فضیلت
اختصاص و امتیاز بخشیده بود و دیگری باین معنی صلاحیتی نداشت و ازینجاست که در حدیث آمده که
اگر ابوذر اطلاع بر ما فی الضمیر سلمان یافتی بلا مهلت او را قتل کردی یا دعای خیر در حق کشنده او نمودی چنانچه
از رساله فارسیه او عیان میگردد و ازین اعتقادات هویدا شد که هنوز این همه اکابر امامیه را بر احادیث ائمه
هدی اطلاعی دست بهم نداده که بر نقیض این معتقدات دلالت دارد و بریکی از بسیار و اندکی از بیشمار اکتفا
می نمایم که فاضل استرآبادی در منهج المقال از ابو بصیر آورده که او از امام ابو عبد الله روایت میکند قَالَ قَالَ
رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ یَا سَلْمَانُ لَوْ عُرِضَ عِلْمُكَ عَلٰی مِقْدَادٍ لَکَفَرَ
یَا مِقْدَادُ لَوْ عُرِضَ عِلْمُكَ عَلٰی سَلْمَانَ لَکَفَرَ پس قضیه حال هر دو بزرگ یکسان باشد میباید که این

علم اسرار و رموز امامت حضرات ائمه اطهار که نتیجه آن بر اصول موضوعه امامیه مقابله بهم گرد و صد و در تکفیر
احدهما عن الآخر بهت خصوصاً بسلمان نه اشتباه باشد و درباره مقداد هم لفظ محدث بر ایه ورود نموده تا
حضرات متشیعین معتقدان باشند و اولیس فلیس چه گیا بخیال آن قمر اتم بر روایات اثنا عشریه که درباره
مقبولین ایشان قبل ازین گذشت در می آید که در حدیث شریف لفظ محدث اسم فاعل از احداث بود که مولف
رساله در تحقیق آن بتفصیل کوشید و مرادف بدعت قرار داده و لیکن محدثین و روات مختلفین لعلت خوشامد
و تقرب خود نزد حضرت سلمان که حکومت بر مدائن استداد یافت تا زمانه دراز کشید بعادت قدیم تحریف
و تبدیل نموده باشند و فقره تشبیه بحضرت امیر از طرف خود افزوده لیس درین صورت هم خصائص علو
محفوظ می مانند و هم احادیث حداثت این بزرگان کما ذکر فی الصدر بر محامل خویش بعنوان شایسته نشینند
و حاجتی بتاویلات سخیفه و مقولات لاطائله ضعیفه نمی افتد تنها این مغالطات و عثرات و جهل و تجاهل از
حدیث منهج المقال و مانند آن بلامی قمی اتباع و اشیاع او رایشن نیامده بلکه این سقطات و زلات تغافل و
ذهول از مقتدا فحول یعنی ابوالقاسم موسوی ملقب بعلم الهدی نیز صدور یافته چنانچه فاضل استرآباد در کتاب
مذکور میفرماید واعلم ان السید المرتضی ذکر فی بعض فوائده الجواب عن الحدیث المتضمن ان
اباذر لو علم ما فی قلب سلمان لقتله وهذه صورة لفظ الجواب وبالله التوفیق ان
هذا الخبر اذا کان من اخبار الآحاد التی لا توجب علما ولا تثلج صدرا وکان له ظاهر
ینافی المعلوم المقطوع تأولنا ظاهره علی ما یطابق الحق ویوافقه ان کان ذلک سهلا وفی
فسحة لذلک سبیل والا فالواجب طرحه وابطاله واذا کان من المعلوم الذی لا یختل
سلامة سریرة کل واحد من سلمان وابی ذر ونقاء صدر کل واحد لصاحبه وانهما
ما کانا من المدغلین فی الدین ولا منافقین فلا یجوز مع هذا المعلوم ان یعتقد ان
الرسول علیه السلام یشهد بان کل واحد منهما لو اطلع علی ما فی قلب صاحبه لقتله
علی سبیل الاستحلال لدمه ومن احسن ما قیل فی تأویله ان الهاء فی قوله لقتله

راجعة الى المطلع لا الى المطلع عليه كانه اراد انه اذا اطلع على ما في قلبه وعلم موافقة
باطنه بظاهره وشدة اخلاصه له واشد خلطته به ومحبته له وتمسكه بمودته و
نصرته فقتله ذلك لظن الود بمعنى انه كاد يقتله كما يقولون في من يهوى غيره وتشتد
محبته له انه قد قتله حبه واتلف نفسه وما جرى مجرى هذا الالفاظ ويكون
فائدة هذا الخبر حسن الثناء من النبي صلى الله عليه وآله وسلم على الرجلين وانه آخا
بينهما وباطنهما كظاهرهما وسرهما في النقاء والصفاء كعلانيتهما انتهى فتدبر
في ذلك بلفظه فقير را بعد از استقرار مؤلفات سيد مرتضى چنان بنظر شد كه اين افاده عزيز در خاتمه
كتاب درر الفرائد وغرر القلائد مسطور است كه صاحب منهج المقال نامش نگرفته اكنون احقر العباد اول
تلخيص قول علم الهدى مى پردازد ثانيا بخدمت گذارى او خود را متوجه مى‌سازد پس بايد دانست كه ملخص عبارتش اين است
كه اگر حديث مذكور از اخبار صحيحه احاديث محفوف بقرينه نيست ظاهرش منافى خبرى نيست كه قطعا و يقينا معلوم
هست پس البته تاويلش خواهيم كرد بنحويكه مخالفت مع باقى نماند اگر راهى بتاويل مفتوح باشد و آسان بود و الا ابطال و رد آن
واجب خواهد بود و چون اخلاص و صفاى هر دو بزرگ بر كسى معلوم است و آنهم از احاديثى واضح مى‌شود كه اين هر دو كس در اسلام
دغلى نداشته اند و ايمان ايشان بدرجه كمال رسيده و از نفاق و ضعف ايمان منزه و پاك بوده اند پس با وجود اين
امر مقطوع اعتقاد نمى‌توان كرد كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم گواهى بدهد بانيكه اگر هر يكى بر مكنون خاطر ديگرى
واقف گردد خونش را بسبيل استحلال بريزد پس لا محاله تاويلى بايد كرد و بهتر از همه تاويلات آن است كه ضمير مفعول را
با بوذر بر گردانند نه بسلمان و فاعل قتل همان علم را كه از علم مفهوم شده قرار دهند يعنى اگر ابوذر بر ضمير سلمان كه محبت و
مودت و اخلاص موافقت باطن بظاهر است واقف شود اين علم بمحبت ابوذر را در محبت سلمان هلاك نمايد چنانچه
در باب عشاق مى‌گويند كه محبت فلان فلانى را كشته است و مقصود سيد ازين كلام اظهار مواخات و صفا
فيما بين ايشان است تا معلوم شود كه ظاهر ايشان مثل باطن ايشان است انتهى صاحب منهج المقال بعد ذكر توجيه
مذكور گفته كه درين كلام تامل كن انتهى حال سخافت اين توجيه كه او هم ازين نسج عنكبوت است ناگفته

بنا بر ضرورت سابق که مخالف بر تجویز لو بی حمل نکند بر چند بحث انتها می‌رود نخستین آنکه از اجلای
بدیهیات است که بیان معنی کلام اوائل که از تهافت و تناقض کمتر خالی می‌باشد بعنوانی می‌باید که سیاق و سباق آن
متحمل بود و الفاظ وغیره که در آن مسرود شود هم گر مخالف افتد چه جای بیان حدیث خاتم المرسلین که بجوامع الکلم
اختصاص یافته عجب از شریف ثمانینی که در مسلک اول احوال تبحر و کثرت علوم او بر مرویات امامیه گذشت
چنان در سخن سازی متوجه شده که او را از الفاظ حدیث بلکه از هم خبری نماند مطالعه بحار الانوار و دیگر تصانیف
علمای کبار امامیه قدیماً و حدیثاً بر آن گواه است که در آخر حدیث ابوذر و سلمان که از حضرات ائمه هدی
علیهم السلام مرویست این جمله هم واقع است ولقد اخبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عنهما فما ظنک
بسائر الخلایق و این کلام نص است در آنکه تأویل شریف متشیعین که آن را اجود و احسن قرار داده خطائی از صحت بیارد
چه جای اجود و احسن بودنش زیرا که اهل بیت طاهرین بر مرویات محدثین ایشان فرموده‌اند که اگر ابوذر واقف بر مکنونات
سلمان باید فی الفور او را بکشد و حال آنکه عقد مواخات با هم گر حاصل بود و لیکن سائر طبقات خلایق که محبت و مواخات
ندارند چه رسد و شریف مرتضی بگوید که مقصود از این حدیث آنست که اگر ابوذر بر مکنون سلمان واقف شود تقدیر
محبت و مودت خود در دلش باید که گشته محبت و گردد فاعتبروا یا اولی الابصار انصاف باید کرد که بر این
تقدیر خاتمه مذکور چگونه مرتبط خواهد شد اینست حال خوش فهمی علمای طائفه که معاذ الله جناب سید المحققین
در تعلیم و تلقین شان سعی وافر و کوشش بلیغ فرموده تا بعلمای دیگر چه رسد این همه بیکطرف باری اینهم
بخیال شریف او نگذشت که کلام سابق که شریف مرتضی بجوابش اهتمام نموده چنانکه دانستی در کتاب بلکه در حقیقه مشتمل بر این
خاتمه است چه حاصل سوالش اینست که حضرت صادق نسبت میکنند که فرمود مواخات کرد نبی میانه سلمان
و ابوذر و حال آنکه اگر مطلع میشد ابوذر بر مکنون خاطر سلمان میکشت او را پس معلوم شد که معنی فما ظنک بسائر الخلائق
در این حدیث هم مرعی و ملحوظ است و هرگز شریف التفاتی بدان نمی‌کند و لیکن بدا اول قارورة کسرت جهه
و قطع نظر از رد احادیثیکه از تواتر لفظی و معنوی هم درگذشته الفاظ مستهجن بر زبان می‌آرد و خیال نمیکند که
این تشنیعات بکجا می‌کشد چنانچه بر متتبعین ارد و مخفی نیست فاعتبروا یا اولی الابصار دوم آنکه بقول مولف

رساله در مواضع بسیار بعبارات علما قرار یافته که احادیث مر احادیث را تفسیر میکنند و در روایات دیگر کما
اشرنا الیه وارد است که اگر ابوذر بر مکنونات قلب سلمان واقف شود هر آینه در حق کشنده او کند و ابهم منافی
ومضاد این توجیه و تاویل است اول دلیل بطلان آن اینست که شریف ثمانینی در رد عجوا جودیت احسنت
این تاویل و توجیه باطل کرده بعد اولی و مره بعد اخری در پیچ خطا یا بحیثیتی گرفتار شده که اولیای ورا
امید وصول بکنار نجات باقی نمانده شعر شب تاریک بیم موج و گردابی چنین هائل • کجا دانند حال ما سبکساران
ساحلها • سوم آنکه تفسیر مذکور چنانچه از مشاهده این امور تعامی اختیار کرده از روایات دیگر که
در باره تکفیر مقداد و سلمان باهم گر بر تقدیر اطلاع احدهما علی ما فی قلب الآخر در منهج المقال غیر آن
مروی است و قدم من قبل نیز تجاهل نموده و کول عوام در خواسته زیرا که بطرق توجیه و تاویل وجود انیهم
سخافتها بلکه بمخالفتهای ابیه که دانستی در لفظ القتله باشند نه در لفظ الکفر و حدیث است که لو علم فلان ما فی
قلب فلان لقتله او لکفره باعتبار رابطه معنوی مشاکل یکدیگر است و مناط دعوی تفسیر حدیث مر حدیث دیگر را آخر
باعتبار معانی باشند نه باعتبار الفاظ و آخر علما امامیه علی ما نطقت به السنتهم چنانچه سلمان و ابوذر را از اخلص
اصحاب و کمل اولیا میدانند همچنین مقداد را نیز پس معلوم نیست که شریف مرتضی و شیخ مفید بکدام تاویل و توسل
کار خواهند بست خدایا مگر احباب و معتقدین شریف ثمانینی گویند که مراد از تکفیر احدهما یعنی سلمان
یا مقداد در حدیث منهج المقال نیز همان است که شریف مرتضی تقریر آن کرده یعنی مقداد بر علوم سلمان
اگر مطلع شود و مکنونات خاطرش بر مقداد عرض کرده آید مقداد کافر شود یعنی چنان محبت و اخلاط و منها
گردد که بیزار از خدا و رسول و حدیث و قرآن و امامت ائمه هدی کاری باقی نماند یا از همین سبب تکفیر او نماید که بزرگان
گفته اند شعر اگر خود هفت سبع از بر بخوانی • چو آشفته الف با تا ندانی • چهارم آنکه ضعف ایمان
ابوذر و سلمان که مدلول روایات امامیه است و قبل زین از اصول معتبره ایشان گذشت شاید هنوز بر سامعه
نفس عبور نکرده فمن یهد یلتقیه من العمی و الضلال و یحجم اسهم بلکه اگر قول ثمانینی را در باره صحابه قلب
کنیم نقیض است که او را مفر و مفری بهم نرسد چنانچه بر دانشمندان عالم ظاهر است نموذج آن بقید کتابت

آرم

آرم تا طلبهٔ علوم دینی تفصیل را از آن اجمال استنباط نمایند و آن این است که اکثر روایاتی که در بارهٔ
مطاعن و مثالب خلفای راشدین متکلمین امامیه ذکر میکنند اگر از احادیث است و ظاهر معنی آن مخالف امر
چیزی را است که معلوم و مقطوع است پس تاویل آن ضرور خواهد بود بعنوانیکه مخالفت واقع از میان برخیزد و الا
ابطال آن واجب خواهد شد چه بالقطع از آیات قرآنی و احادیث متواتره رسول ربانی معلوم است
که اصحاب کبار از مهاجرین و انصار خصوصا خلفای راشدین از اهل نفاق نبودند و خللی در اسلام نداشتند
پس محال است که یکی مر دیگری را دشمن دارد و قد قال الله تعالی فیهم رحماء بینهم و غصب حق علی ابن
ابی طالب نمایند و خلاف اخبار الهی وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ بعمل آرند و بآزار فاطمه زهرا پردازند
پس آن روایات را بجا حمل فرود باید آورد که با یکدیگر مخالفت باقی نماند چنانچه شراح حدیث اهل سنت هم
متکلمین ایشان میکنند و غالبا که نظر بامثال این ابحاث صاحب منهج المقال بعد ذکر توجیهات شریف مرتضی
گفته فتدبر فی ذلک و شاید اگر در خاطر کسی خلجانی پیدا شود که افادهٔ شریف مرتضی در بارهٔ کسانی است
که روایات فریقین مقبول باشند و حال خلفای ثلثه چنین نیست گوییم این هم هرگز بر ناظرین این اوراق
مستور نخواهد شد زیرا که بمقتضای اصول روایات امامیه بر چون خیالیه ایشان در بارهٔ خلفای ثلثه تفسیق بود و
مانند است چنانچه سابقا عنقا گذشت مع ذلک در مسلک اول واضح شده و درین اوراق نیز بقدر ضرورت
بر زبان قلم حواله گشته که مناقب خلفای راشدین در کتب فریقین منضبط است و شیعه را از قبول آن بدلالت عقلی
و نقلی چاره نیست و اگر بنظر انصاف در قرآن مجید اندک بغور و تامل بکار برند آیات بینات بسیار خواهند یافت
که اصل مذهب شیعه بیخ را براندازد و بر خشک الشان را باقی نگذارد و کما مرت الیه الاشاره این چند حرف
بتقریر شریف مرتضی مربوط بود و قدما را نیز داد انصاف و فهمی داده اند چنانچه اولیا شریف در کتابی که او راز جمله دلائل ذکر کرده
بر دوان پرداخته اند نیز آنکه بلخص مقال ذکر کنیم تا در چند سطر دیگر بمقدار غور قدما مثل تقریر شریف مرتضی در عنوانی ببینید
شود اول آنکه لابد در مطلع عالیه را که علم است قتل کند دوم آنکه مکنون قلب سلطان را بر انگیزد یعنی در کمال ضیق علم اندازد
اول ازان مهمل گفته که مستلزم تکرار بی نمک است و لفظ قتل بی محل چه مطلع بر قلب بغیر نخواهد بود مگر عالم باین

ثانی را از آن مهمل قرار داده که نفاق سلمان لازم می‌آید و سؤال سایل عود میکند زیرا که ظاهرش اخوت ابوذر
بود و باطنش کلفت و ضرر بود اصل النفاق انتهی و بر اهل فطانت مخفی نیست که چنانچه مجموع کلمات فقیر جمعیت
مهملات شریف را متفرق میسازد بعضی از آن بنیاد این تسویلات را نیز بر می‌اندازد و اما معاصرین
کمترین پس بعضی از آنها بمقتضای ناعاقبت اندیشی چنان افاده فرموده‌اند که مقصود آنست که اگر
ابوذر از حال قلب سلمان آگاه شود یعنی با دیگر گوید که فلان و فلان منافق اند و بهره از دین و ملت ندارند بلا مهلت سلمان
را بکشد انتهی درین صورت باید که اهل تبرا و تمامی علمای شیعه که نفاق و کفر اصحاب نبوی خصوصاً
اخص ملازمین آنجناب را سخن تکیه خویش گردانیده اند بحکم این احادیث کشتنی باشند و اول بکفر خویش
فتوی دهد و خون خود را بر نماید پس ترید انکه وجود امامیه از امثال این احادیث بدجا خویش را باثبات
رسانیده اند چنانچه احقر الانام در رساله که در سنه یکهزار و دو صد و چهل و پنج هجری تایید صوفیه نوشته
و الکار منتظم الدوله که هیچکس از متبحرین یا سالک این مسلک نیست باطل نموده اشارتی بدان کرده و بنابر الحاح
بعضی از عمائد متعنا الله بطول بقائه و رفع تعطش بعضی از اسرار صوفیه قدست اسرارهم بر روایات قوم تکمیلش
نموده که با وصف قلت اوراق مشتمل مناقب این حضرات است که مزیدی بران متصور نباشد یعنی
قاضی در مجالس و مصایب النواصب که برخود گواهی میدهد که مرتبه ایشان تالی ذوات عالی انبیا و ائمه است
و تشیع حقیقی بی اختیار تصوف از محالات و هم محتوی بعبارات شیخ بهائی در کرامات شان و آنکه سیر
طریقت برای وصول الی الحق و کشف مسئله وحدت وجود از ضروریات و هم منطوی بر تاویلات که والد
ملا مجلسی در جرح و بازی صوفیه بجواب ملا طاهر قمی زیب رقم ساخته و هم محیط بر تصوف خواجه خواجگان شیعه و
کلمات اوست که در رساله اوصاف تایید صوفیه صدور یافته و هم حاوی بر رد خرفات ملا طاهر
قمی و اتباع و اشیاع اوست که درباره تاویلات حدیث ابوذر و سلمان متفوه گشته و هم شامل برسایل
اکثری که متشیعین نامهای شان بکمال تعظیم بر زبان می برند و مصنفات شان برای تصحیح عقاید و اعمال
خویش بجان و دل می خرند و هم متضمن بر آنست که منتهای مراد مؤمن جالسی در تالیف شهاب

ثابت یعنی اخراج بعضی از علمای شیعه از دائره تصوف و لعن و ادعای کاذب که زنهار صوفی نبودند بلکه فقط بسبب حسن ظنی بصوفیه داشتند و این نیز بجهت آنکه جماعت مذکور را صوفیه نمی‌پنداشتند تا کارگاه مذهب اصولیه که مجلسی مذکور در آخر اختیار آن نموده و نشو و نمای دنیوی و بال ظاهری پیدا کرده چنانچه صور این مضامین در آئینه حق نما منطبع است توسل این مقولات کاذبه بر هم نگردد و ادخال جمعی دیگر خصوصاً بعضی از اخباریه بدائره مذکوره که لوم و تغیظ آنها نیز داو برای مجی نمود و قول بعد قبول توبه ایشان حقیقه بنابر تعنت و عناد و دعوی حشر آنها همراه یزید و شمر و عبیدالله زیاد با ایراد روایات اردبیلی در دیباچه ذوالفقار از دعاوی باطله و عذریست که بدتر از گناه توان شمرد و ازینجاست که بوجوه عدیده و نقوض سدیده که تلک عشرة کاملة عبارت از آنست تمامی خرافاتش فقط بجمع اقوالش بیدخل مقدمات اجنبیه با فحش طرق بردی منقلب گشته الی غیر ذلک من المباحث لیکن چون اوراق محل این قال و مقال نیست ایراد این فصول از باب فضول و البته بر رسالهٔ مذکور حواله نمودم و بجان فقیر چنان مرتکز است که بواسطه بعضی از سرائر صوفیه و هم بعضی از عقاید ذاکرین حضرت خامس آل عبا که هم مذهب تشیع دارند و هم بنابر تصوف بملاحظه آن علی الاخبر فی بعض الثقات خیلی جور سند میباشند بحضرت مؤلف و دیگر اکابر معاصرین فائز شده باشد پس ضرورت شدید هم باقی نمانده لهذا باز بر اصل سخن میروم و میگویم که فاضل مازندرانی و ملا باقر مجلسی اصفهانی چاره کار چنین دیدند که تسویل و تاویل راهی دیگر بسلوک مفتوح فرمایند و آن این است که در احادیث معصومین که نفی مکالمه ملائک از سلمان وارد شده مراد آنست که خدای تعالی بواسطه ملائک سخن بسلمان نگفت و انکار کلام و همزبانی فرشته با سلمان مخالف بسیاری از احادیث معتبره است انتهی و سخافت و وهن این تاویل خود از کلام این بزرگان که بلفظ اللهم و لفظ امکان آورده اند کمال الخفی علی من طالع البحار و حیات القلوب و غیرهما واضح و پیداست هرگز این سخن ساز در این روایات متمشی نمیشود چنانچه از ملاحظه حدیث جعفر مانند چشمه خاور است و قد نقلته من عمل الشیخ فیما سبق پس تناقض بحاله باقی است و چون خصائص حضرات ائمه امجاد بکمال الانکاف المخالفین

ثنای خویش بلاریب ثابت است دریافت شد که احادیث مکالمهٔ محدث بودن سلمان محض از
مکذوبات و مفتریات قوم است که در توجیهاتش متاخرین ایشان بدعتها مخالفت ائمه مثل مقتدای ایشان
بیند گذار سینه فگار میشوند و کبود دار البوار میروند وا اسفی کسی از کمترین خلایق بروح پر فتوح ملا مجلسی و امثال
بانجدیت اولیای ایشان عرضه نمی دهد که آیا کلام بواسطهٔ فرشتهٔ مقرب در مرتبه کمتر است از آنکه بی واسطه
با و مکالمه فرمایند پس بسیاری از انبیا که غالبا کلام او تعالی می شنیدند از جناب پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
وسلم که غالبا کلام مقدس بواسطهٔ فرشته گوش مبارک میفرمود افضل باشند ولا اقول به عاقل مع ذلک چون
حضرات ائمه بالخصوص جناب امیر را بواسطهٔ جبرئیل امین بپیام و سلام حضرت رب العالمین عیانا رسید و وحی
الهی بایشان فایز گردد و هم بواسطهٔ فرشته محادثت و مکالمت سرانجام یابد پس ختم نبوت مجاز و
داشته باشد مع ان الامامة من حیث هی افضل من النبوة کما مر و از امثال این مقامات عاقل لوذعی دراک
می تواند فهمید که عبدالله بن سبا راس رئیس یهود اشقیا اتباع و اشیاع او از ارباب سمعه و ریا همچو
عقاید کار خود را محکم کرده اند و بنیاد ضلال بتلبیس رالعنوانی بهوس و مشید نموده که مقلدین ایشان
هرگز بکشف حقیقت پی نتوانند برد الا من وفقه الله تعالی مثل الهارونی کما یلوح من دیباچه تهذیب
الطوسی مگر شنیده که چون آن یهودی شقی و کور باطن غوی بچشم خود دید که سفیدهٔ صبح دین محمدی
از مشرق خلافت خلفای راشدین دمیده و آوازهٔ فتوح و دولت ترقی اسلام از هر طرف فرا رسید
طناب سرادقات سلاطین عالم از هم گسیخته و عمارات خواقین عجم فرو ریخته انواع مکاید و حیل
برای شکست اسلام و فتح کفار لیام برانگیخت و سودی بران مترتب نشد آخر باراده فتنه انگیزی
چنانکه صاحب مجمع البحرین اعتراف بآن کرده در لباس اسلام در آمد و از مذهب یهود بحسب ظاهر توبه نصوح
اختیار نمود باز موالات مرتضوی ظاهر کرد و داد غلو دادن گرفت و آنچه در یهودیت اعتقاد خود را
در بارهٔ یوشع وصی حضرت موسی علیه السلام ظاهر میکرد برای حضرت امیر تجدید نمود و اول کسی که
قول بفرضیت امامت بلا فصل آنجناب بر زبان آورد همین مفتری کذاب یهودی خانه خراب است

ونیز اول کسیکه رسم تبرا در عالم پیدا کرد و گفت که خلفای ثلثه و اعوان و انصار شان لایق تولا
نیستند بلکه معادات ایشان از ضروریات است و مخالفین حضرت امیر کافر اند و بهره از ایمان ندارند
همین ملعون ابد و مردود سرمد است و از ینجاست که این رسم بی آدم در اطراف و اکناف عالم شهرت تمام یافت
که مذهب رفض ماخوذ از یهود شقیا است فاضل استرابادی بتاسی اسلاف خود و بکمال سرور و انبساط و تطیب
خاطر این همه مطالب را در کتاب خودش یعنی منهج المقال فی تحقیق الرجال نقل میکند و بکشاده پیشانی
در تحریر آن مبادرت می نماید فانظر الی عبارته و اشارته الکشی ذکر بعض اهل
العلم ان عبد الله بن سبا کان یهودیا فاسلم و والی علیا و کان یقول و هو علی یهودیته
فی یوشع وصی موسی بالغلو فقال فی اسلامه بعد وفات رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم فی علی مثل ذلک فکان اول من شهر بالقول بفرض امامة علی علیه
السلام و اظهر البراء من اعدائه و کاشف مخالفیه و اکفرهم فمن ههنا قال من
خالف الشیعة اصل التشیع و الرفض ماخوذ من الیهودیة انتهی کلامه جزاه
الله عنا و عن کافة المسلمین فی یوم التناد فانه قد افاد و اجاد اما ادعای
تعلق علم سلمان باسم اعظم پس اینهم افترای عظیم است بر رفع شان سلمان چه مفید تا که سرما
نخواهد شد و چه مناقب و خصائص اهل بیت که از دستهای مدعین مزید و لا بد باد نخواهد رفت کتب ایشان مملو از روایات است
روایات ائمه ملاحظه نمایند که آیا این علوم مخصوص بحضرات معصومین است یا نه و بسیار از احادیث دلالت بر آن
دارد که اسم اعظم پیش از یکی نیست قدر بر قطع نظر از ین همه حدیثی دیگر بر نقیض دعوی مذکور باید شنید که سرگروه
جناب امیر را برای بیعت طلب کردند و حقوق او را غصب نمودند و آخر بنا بر اشد ضرورت تحاشی دست به بیعت خلفا
دراز فرمود و تقلب سلمان بنگرید که با وصف دانستن اسم اعظم چرا در دست مخالفین خود را ذلیل کرده بیک
گروهی جیش نمیتواند که تار و بود خلافت را برهم زند و غاصبین ظالمین را رسوا کند انتهی ملخصا فی البحار
و غیره من الاسفار پس واضح شد که اگر او اسم اعظم را میدانست برای حفظ ناموس اهل بیت خصوص

جناب سیدة النساء و حضرت علی مرتضی سطوت خلفا را باقی نمی گذاشت و معجزه با ظاهر میکرد بار خدایا مگر گویند که سلمان فارسی را اسم اعظم بعد از این سانحه و مخالفت مرتضوی حاصل شد چنانچه برادر صغیر ایشان صدیق اکبر را مانند بعد از مخالفت خدا و رسول و هجرت از مدینه قوت ایمان بدست آمد کما عرفت و بر تجدید فائده دیگر که بیخ و بنیاد مذهب قوم را میکند ترتب یافت که اگر حدیث طویل الذیل وصیت را که در احادیث سابقه دارد گردم اصلی می بود استبعاد سلمان بجهت تقیه امیر و عدم منابذت با خلیفه اول محال می نمود زیرا که حدیث مشار الیه بر خلاف قواعد شیعه نقلا و درایت عقلا دلالت بیان می کند که از خلفای ثلثه هر ظلم و جور که صدور یابد بران صبر و سکوت باید کرد و از روی ایشان باید کشید و قد تقرر ان اهل البیت ابصر بما فی البیت و من قبل ذلک ان سلمان مجمع علم الاول و الآخر عجب تر آنکه با وصف انتهاض دلیل عقلی و نقلی بر عدم حصول اسم اعظم بعضی از دوستان طائفه مثل ملا طاهر قمی غیر او کجا الطهر من سالة گویند که بنا بر دانستن اسم اعظم حدیث لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله وارد شده و نبود کمتر بن خلائق چرا نمی گوئی که اسم اعظم اگر موجب محبت و صداقت نباشد باعث کشتن این بزرگ عدیم المثال که خود جناب رسول متعال عقد مواخاتش با ابوذر غفاری بسته و مراعات حق او را بذمه ابوذر واجب گردانیده چگونه خواهد بود و الحمد لله که ابوذر سر علوم مرتضوی که بر اعتقاد شیعه باعث انتفاخ شکم مبارکش گردیده کما روی شیخ المشائخ فی علله و هذه عبارة الحدیث قال امیر المؤمنین و اما کبر بطنی فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علمنی باباً من العلم ففتح ذلک الباب الف باب فازدحم فی بطنی فنفخت عن ضلوعی و تروی نیست و الا از عبید الله زیاد و لواحق او هم در گذشته در آنوقت کسی را از اهل بیت زنده نمیگذاشت عجب نیست که باعث مخالفت این بزرگان و سر باز زدن از اطاعت مرتضوی شاید همین سبب معنوی بود و اسرار امامت یا اسم اعظم یا شد و دعای مستجاب و استغراب نیست که چون مخالفت و حروب صحابه از اهل جمل و صفین با حضرت امیر المؤمنین شود مگر بجهت خلافت و امامت کما قال المرتضی مرارا و مقتضای اسرار و رموز

امامت نیست مگر همین قبیل و قال و قتل و قتال و در آویختن یکی با دیگری پس چرا هم اکنون
حضرات رفضه بکدام دلیل اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بد خواهند گفت و در پے ایشان خواهند شد
و ابوذر و سلمان را ازین عیوب پاک خواهند کرد بلکه می باید که اعتقاد مزید علم و محل صحابه داشته باشند علاوه از
مطالعه حدیثیکه در سابق از کتاب منهج المقال ایراد افتاد واضح می شود که اصحاب ثلثه امامیه با همدگر صاف دلی
غبار نبودند تا آنکه سلمان اگر بر علوم مقداد مطلع می شد تکفیر او میکرد و همچنین مقداد و از توجیه شریف مرتضی
که حالش در سابق بوضوح انجامید نیز ظاهر است که در حدیث شریف که در باره سلمان و ابوذر قبل ازین گذشته
مرویست حیث قال فلا یجوز مع هذا المعلوم ان یعتقد ان الرسول یشهد بان کل واحد
منهما لو اطلع علی ما فی قلب صاحبه لقتله و هنوز منتظر گفتن نیامده که احدی از معتمدین امامیه قائل
باین معنی شده باشد که مقداد و ابوذر هم اسم اعظم را نمیدانستند پس مقابله همدگر در صورت خیالیه ملا طاهر قمی چون
چگونه برین توجیه سخیف یعنی حصول علم اسم اعظم برای سلمان محمول توانند شد که در اخبار موضوعه منفتری
در رود باید فان الدرایة خیر من الروایة اما حدیث تمامیت بعلوم اولین و آخرین
پس مراد از آن علم حضرات انبیاء را خصیصین و سید النبیین باشد یا فقط علم آنحضرت و امیر المؤمنین علی مرتضی علی
ای تقدیر لازم می آید که سلمان فارسی مجمع جمیع علوم انبیاء سابقین و لاحقین و ائمه معصومین باشد خصوصاً
ائمه بالخصوص جناب مرتضی در هم شود زیرا که فقط علوم جناب امیر که آثارش در ظاهر نیز از اصول امامیه بیرون
نموده زیاده تر از علوم انبیاء سابقین است چه انبیاء گذشته اقتباس انوار و علوم نیز از اصول موضوعه امامیه
از حضرات ائمه بالخصوص حضرت امیر نموده اند و وجود مقدس آنها به تبعیت ذوات ایشان بوده چنانچه روایات
صدوق و دیگر اکابر امامیه معانی الاخبار و امالی و غیر آن بعض ازین امر واقع شده اند فما ظنک بعلوم همها
جمیعاً و سید نعمت الله الخصوص را نقل میکند از آنجمله آنکه اهل بیت علیهم السلام در تاویل این حدیث بعض
ارشاد فرموده اند که او جامع علوم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و جناب امیر بود و مراد از اول آنحضرت را
و مقصود از آخر حضرت امیر المؤمنین چه حدیث دیگر در منهج المقال ثبت گردیده از فضل بن شاذان منقول

ثم قال ما نشأ فی الاسلام رجل من کافة الناس کان افقه من سلمان
الفارسی و ظاهر حدیث که متبادر علی الاطلاق و مقتضی منقبت است ترجیح او بر جمیع افراد امت محمد
صلی الله علیه و آله و سلم و این جامعیت علوم مقتضی آن بود که آثار صوری هم برای سلمان فارسی ثابت
می شد عجب که دعوی این جمعیت درباره سلمان مذکور نمایند و به ترتیب آثار درباب حضرت امیر قائل
باشند پس کو حضرات رفضه بنابر خوف و تقیه که از ذاتیات مذهب ایشان است بر زبان نیارند مگر در
حقیقت بفراخ حوصلگی سلمان فارسی بتقلید نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و تنگ حوصلگی جناب مرتضوی
معاذ الله قائل اند که فقط تعلیم یک باب علم باعث انتفاخ بطن واقع شد بخلاف سلمان که مجمع علم اول و آخر
بود و جمله الآن کما کان معبر از حال او و طرفه تر آنکه از حدیث علت کبر بطن شریف مرتضوی صاف
پیدا است که حضرت امیر قطره از دریا و بابی از علوم بسیار حاصل شده ابو جعفر کلینی امام المحدثین شیعه
بابی در کافی بروایت زراره که اصل ماده فتنه و فساد و بدعت احداث در وقت خویش است
ملعونیت او قبل ازین از کتب معتبره امامیه قلمی شده و هم بروایت دیگران از ملحدین و مفترین منعقد کرده که
امیر المومنین برابر علم سید المرسلین بود و بهره و نصف همه گرفته بود والعبارة هذه الباب التاسع
والاربعون باب ان الله عز وجل لم یعلم نبیه علما الا امره ان یعلمه امیر
المؤمنین وانه کان شریکه فی العلم و درین باب حدیث وارد بروایت زراره الکافی آورده
عن ابی جعفر قال نزل جبرئیل علیه السلام علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
برمانتین من الجنة فاعطاه ایاهما فاکل واحدة وکسر الاخری بنصفین فاعطی علیا
نصفها فقال یا علی اما الرمانة الاولی التی اکلتها فالنبوة لیس لک فیها شیء واما الاخری
فهو العلم فانت شریکی فیه و اگر زیاده بر خصوصیات خاص نمایم لا اقل که حدیث فضائل علی
الی غیر ذلک من الاحادیث بعد ورود امثال این مناقب سلمان فارسی و دعوی آنکه احدی در اسلام
افقه از وی بوجود نیامده بلا شرکت بدون معارض باقی نماند تا خصائص لاحقین که کمتر از مرتبه

جناب امیر از السنه متشیعین بودند چه رسد آمدیم برینکه او از جهت علام عصمت منقول باشد
و جوابش عنقریب می آید که او از جمله اهل بیت است و این اصغر این قیاس باید کرد و کبری آنکه هر که چنین باشد
معصوم است لقوله تعالی ویطهرکم تطهیرا کما فی کتبهم الکلامیة التی صنفها اکابر الامامیة پس خاصه عصمت
هم از دست رفت و برین قدر مقصود نیست زیرا که خود علمای شیعه در صدد اثبات عصمت شده اند نور الله
شهید ثالث در مجالس در ترجمه سلمان فارسی از شیخ الموحدین محمد بن العربی که مانند جمعی از علمای
خود او را از شیعه شمرده استدلال عصمت سلمان بکمال طیب خاطر و رضای نفس نقل کرده که لما کان
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عبدا محضا ای خالصا قد طهره الله تعالی و
اهل بیته تطهیرا واذهب عنهم الرجس وکل ما یشینهم فان الرجس هو القذر
عند العرب علی ما حکاه الفراء قال تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا فلا یضاف الیهم الا مطهر ولا بد ان یکون کذلک فان المضاف
الیهم هو الذی یشبههم فما یضیفون الی انفسهم الا من له حکم الطهارة والتقدیس
فهذه شهادة من النبی صلی الله علیه وآله وسلم لسلمان الفارسی بالطهارة والحفظ
الالهی والعصمة قال فیه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سلمان منا اهل البیت و
شهد الله لهم بالتطهیر وذهاب الرجس عنهم واذا کان لا یضاف الیهم الا مطهر مقدس
وحصلت له العنایة الالهیة بمجرد الاضافة فما ظنک باهل البیت فی نفوسهم
فهم المطهرون بل عین الطهارة انتهی تا کجا شرح تناقض و تهافت مقالات شیعه توان کرد
که کجا قائل بعصمت سلمان میشوند و جائی دیگر روایات احداث و مخالفت او با جناب مرتضوی علی
الاتصال وارد می نمایند و بر اهل حق ریشخند میکنند و بانگ بی هنگام میزنند و کاک بعد غور و معان
معلوم میشود که بر اصول امامیه قائل بامامت سلمان باید شد زیرا که بحکم احادیث کافی باعتراف صاحب
شافی کما ستعرف ان شاء الله تعالی هر که از اهل بیت و وصی جناب پیغمبر است پس سلمان

فارسی را ضرور است که ضمیمه امامیه اثنا عشریه نمایند و بامامت ثلثه عشر قائل شوند و حال آنکه بر اصول ایشان
مستبعد نیست مگر یاد نمیکنی که باظهار امام اعظم علی و غیر او امامت سیزده امام در نسخه سلیم که اقدم و افضل از
همه اصول است کما سبق تقریر یافته و لیکن مشکل این است که برادر خرد ایشان صدیق اکبر شیعیان بموجب بعضی
از احادیث معتمده امامیه چنانچه عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی نیز امیدوار است که بدایره امامت
داخل شود بلکه اگر شتر گربه نیارند و بعضت بسعی و قوت مناظره رجوع نکنند نظر بانچه در حق کریمه امامت
عینها ینید زیاده تر توسیع دایره مذکور قائل شوند و سیجیء حدیث الائمة فی باب النبوة انشاء الله المستعان
لیکن زید بن علی بن الحسین باصول این بزرگان بلاریب مشرک و کافر است معاذ الله من ذلک چنانچه از سطر بعد
شافی و بحار نیز بظهور می انجامد حیث قال مؤلفه ان من لم یعرف امام زمانه واتبع الذی
لیس بامام حقیقة مشرک و در بحار مجلسی از کتب صدوق از ایشم مرویست که زید وقت رحلت امام باقر
استدعای امامت خویش کرد و گفت که پیروی حسن مجتبی کن و امامت بمن بده پس محال است که
مرتبه وصایت و امامت برای او مقرر شود اگرچه برای تسکین لجاظ وصف سعوانی نزد فا
ممکن باشد لا حول و لا قوة الا بالله اما دعوی این معنی که در پیروی جناب ختم المرسلین صلعم
مامور بسلام رسانی آدمی شده پس ظاهر البطلان است و محتاج به تنبیه نیست چه جای اقامت
دلیل و برهان بملاحظه این احادیث بر اصول مصنوعه امامیه خارهای غصه در جگر می شکند که برای
حضرت امیر کبیر سید الوصیین سید المتقین قائد الغر المحجلین که حدیث لحمک لحمی و دمک دمی در باره او
پیرایه ورود پوشیده بلکه حق استادی او نیز مثل حضرت جبرئیل ثابت باشد صد بار هم امر باین سلام و پیام
نشود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هزاران مراتب از جانب پروردگار مامور بسلام رسانی پیش سلمان
فارسی باشند و قید الوف از لوامع صحابه برای بلا انتفی اضعاف آن مستفاد میگردد کما مر فی المسلک الاول
با رضا آنکه چون حضرت جبرئیل تبرعی بلا واسطه بجناب امیر مجیئا وذهابا ابتداء و انتهاء امیر سید
ورد مورد اسرار میرسانید حاجتی بتوسط انبیا باقی نمانده بود با روایت سلمان منازل

البلاء

اہل البیت او من اہل البیت پس اگر حقیقتش مراد گیرند مقام کمال استغراب است و اشتباه
و استعجاب زیرا که حضرت ام سلمه با وصف ام المومنین بودنش بنص قرآنی و وفاداری و اخلاص و محبت
خصوصاً در بارهٔ شہید طف از اول تا آخر کما لا یخفی علی من تتبع افادات البحر المجلسی الکاشانی
تا آنکه بروایت شافی حامل وصایای سلطان کربلا بود و خطاب الٰہی بالذات با شانش در جائیکه آیت تطہیر
وارد است تعلق دارد بالیقین خارج از اہل بیت باشد و در داخل کردن جناب سیدة النساء بعد سید
الانبیاء در زمرهٔ مقدسهٔ اہل بیت ہنوز ریب و شک پیرامون اہل رفض گردد و مجوسی آتش پرستی که
گوشت و پوست و بلکه دائم بدنش تا مدت ہائی دراز از لوازم و عوارض آن نشو و نما یافته باشد
کما قال المخالفون فی حق الخلفاء الراشدین مع بعد از اسلام از عمده ترین مشاہیر فرقه کبار از فضیلت
و اکملیت خواند بود محروم مانده و نیز تا آخر بصحبت شریف نبی میرسیده و آخر الامر بمقتضای لقیه یعنی
کل شی یرجع الی اصله بمجرد وفات سید کائنات ترددی در بارهٔ حضرت امیر رسانیده و وقت معهود
سر ہم نه تراشیده باشد کما هو تفصیله در زمرهٔ قدسیهٔ اہل بیت داخل باشد فاعتبروا یا اولی الالباب
و قولوا ان ہذا الشی عجاب اما دعوی اول پس ملاحظه کافی برای آن بسند و کافی و اما دعوی ثانی پس از کلام صاحب
شافی روشن میگردد حیث قال ویجیٔ فی الرابع والخمسین من الناس من المائة ان اہل بیت
کل نبی اوصیائه و علی ہذا یمکن ان یکون دخول فاطمة فی اہل بیته باعتبار
انها وسیلة وصایة اہل البیت کما مر فی توضیح آیة سورة الاحزاب و اولوا الارحام
بعضہم اولی ببعض فی شرح اول السابق ویمکن ان لا تکون داخلة فی اہل البیت
یعنی در حدیث پنجاه و چہارم از باب صد و ہشتم خواہد آمد که اہل بیت ہر نبی خلفاء او می باشند و چون جناب
سیده امام و خلیفه نمی تواند شد پس باین اعتبار که مادر ائمه اطہار است و وسیله وصی بودن اوصیاء است
ممکن است که او در زمرهٔ اہل بیت بتکلف گنجانیم و ممکن است که در اہل بیت داخل نباشد انتہی خلاصه
عاقل تیز ہوش مخفی نیست که قطع نظر از آنکه صاحب شافی با بداء لفظ امکان حکم بشرکت فاطمه ضعیفه

دانسته حقیقة اشعار بران میکند که او خالی از دین زمره از محالات است کما اشرنا الیه فی تلخیص مقاله زیراکه
بحکم حدیث کافی بودن شخص از اهل بیت مستلزم صحابیت و خلافت نیست و این فرع و کورت است پس حکم
باندراج او در اهل بیت از مستحیلات عقلیه و نقلیه خواهد بود وا ویلا وا مصیبتا که بعد ازین خرابیها هنوز
اهل سنه دعوی مزید ولای اهل بیت در سر باشد عجب اینست که آنچه علمای اهل حق درباره تطبیق احادیث
و تحقیق معنی اهل بیت گفته اند آنرا از باب مضحکات می پندارند و ازین مقامات بخاطر مخاطب فهیم
مرتکز شده باشد که دعوی عصمت که بحسب ظاهر برای جناب سیده می نمایند در اخراج او از زمره
اهلبیت میکوشند محض برای ترتیب مقدمات مطاعن فدک بر خلفای راشدین است اللهم اهد قومی فانهم
لا یعلمون معاذ الله که احدی از امامیه چنین کلام سخیف که باعث اخراج اهل الاصول السلمان از اهل بیت
باشد تکلم تواند شد که اهل بیت هر چنین فقط خلفائی می باشند زیراکه قرآن مجید باین معنی ناطق است
که ازواج انبیاء علیهم السلام در اهل بیت شان سلک اند اولم یروا الی ما قال الله تعالی فی کتابه
المجید حکایة عن الملائکة المقربین حین خاطبوا سارة زوج ابراهیم الخلیل
علیه السلام اتعجبین من امر الله رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت انه
حمید مجید پس معلوم شد که برای شمنی امهات المومنین و لفیفه سید کائنات اینهمه خرافات را بآن
طیبین و طاهرین نسبت کرده اند اینهمه که گفته شد حال شق اول بوده و اگر مقصود از حدیث او بیان فضل
بعید نیست که سلمان از خواص شیعه اهل بیت است و از طینت است و از طینت شیعه الیه چنانچه روایت صحاح
بصائر الدرجات از حضرت امام صادق بآن ناطق است کما سیجی انشاء الله تعالی یا گوییم تعداد او در زمره
اهل بیت از آن جنس است که در حق کریم از امام صادق علیه السلام در تهذیب طوسی مروی است ان علیا
قال انما هی من اهل البیت پس بر تقدیر علمای طائفه کافة جمیعین من القدما و المتاخرین
که در بی ذکر خصائص حضرت سلمان فارسی هستند و میخواهند که او را بوسیله حدیث مذکور بعصر
برین رسانند کما اشرنا الیه لا محاله از حمقا و سفها معدود خواهند شد بلکه در سلک مجانین

مسلک

منسلک خواهند گردید زیرا که معنی اول بر دیگران از شیعیان مزعومی المیه نیز صادق می آید و خصوصیت
او درین امر باقی نمی ماند و معنی ثانی بجدی مبتذل است که اخس حیوانات مثل سگ و گربه در آن
شریک گشته اند پس فضایل برذایل مبدل شده چنانچه در تمهید اشارتی اجمالی رفت آمدیم بر ذکر
حدیثیکه دلالت بر دخول ابوذر غفاری که حالش از اصول شیعه مفصلاً درین مسلک شنیدی در زمره
مقدسه اهل بیت دارد پس باید دانست که ورام بن ابی فراس در جامع خویش و شیخ ابوعلی طبرسی در مکارم الاخلاق
مرسلاً و مسنداً آنرا روایت کرده اند و اللفظ للثانی کما لا یخفی علی من نظر الی عین
الحیات للفاضل المجلسی یقول مولای ابی طول الله عمره الفضل بن الحسن هذه
الاوراق من وصیة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لابی ذر الغفاری التی اخبر(نی)
بها الشیخ المفید ابوالوفا عبد الجبار بن عبد الله المقری الرازی و الشیخ الاجل الحسن بن
الحسین بن الحسن بن بابویه اجازة قالا املی علینا الشیخ الاجل ابوجعفر محمد بن الحسن
الطوسی و اخبرنی بذلک الشیخ العالم الحسین بن الفتح الواعظ الجرجانی فی مشهد الرضا
علیه السلام قال اخبرنا الشیخ الامام ابوعلی الحسن بن محمد الطوسی قال حدثنی ابی الشیخ
ابوجعفر قال اخبرنا جماعة عن المفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن المطلب الشیبانی
قال حدثنا ابوالحسن رجاء بن یحیی الکاتب سنة اربع عشرة و ثلثمائة و فیها مات
قال حدثنا محمد بن الحسن بن المیمون قال حدثنی عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن الفضیل
بن یسار عن وهب بن عبد الله قال حدثنی ابو حرب بن ابی الاسود الدئلی عن ابی الاسود
قال قدمت الربذة فدخلت علی ابی ذر جندب بن جنادة رضی الله عنه فحدثنی ابوذر
قال دخلت ذات یوم فی صدر نهاره علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی مسجده
فلم ار فی المسجد احداً من الناس الا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علیاً علیه
السلام الی جانبه فاغتنمت خلوة المسجد فقلت یا رسول الله بابی انت و ا(می)

أخي أوصني بوصية ينفعني الله بها فقال نعم وأكرم بك يا أبا ذر إنك منا أهل
البيت إلى آخره بلفظه اما حدیث علوی که طینتش از طینت ماست الی
آخره پس مسموع نیست مراد ازان بغیت عدم اختلاط خمیر نواصب باشد مسبوق الکفر نه چنانچه حدیث
شیخ المشایخ ابو جعفر قمی از امام کاظم علیه السلام ناصب انت و ستعرف محصله انشاء الله تعالی لا معنی له
مع ذلک صدور مخالفت ضرر نصوا ازوی که بتواتر معنوی رسیده و قد مر اگرچه معنی وارد نه بلغی که در مسلک اولی
ذیل حدیث طینت بتفصیل تمام گذشت که اتحاد طینت موجب عصمت است مانند عصمت ائمه و عدم عصمت
بعض از طینت پاک و پاکیزه پیدا شده اند که از علیین بهم رسیده و اصلا و قطعا غلطی در آن واقع نشده و اگر در
سنی حدیث تصریحی بکار آید و حدیث امام صادق را از بصائر الدرجات نقل فرمایند که مولفان بطریق معتمد از
فضل بن عیسی روایت می کند که من همراه پدر خود شرف حضور بجناب امام صادق علیه السلام دریافتم پدر من از
او پرسید و گفت که درباره حدیث نبوی یعنی سلمان منا اهل البیت چه میفرمائی فرمود صحیح است گفت یا سلمان از
از اولاد عبد المطلب بود که او را در اهل بیت فرمودند حضرت ارشاد نمود که او از ما اهل بیت است باز گفت که
از اولاد ابو طالب بود باز همان جواب شنید و از فهم این نکته متحیر گردید پس فرمود که مقصود حدیث نه همین قدر نباید
ایزد تعالی خمیر ما را از علیین پیدا کرد و خمیر شیعه ما را کمتر از آن پیدا کرد پس یا بمعنی از اهل بیت اند الی آخر الخبر
بالخصائص و عموم رفعت منازل و عظمت مراتب طهارت و عصمت سلمان بلکه استدلال از مثال این حدیث
بر عصمت احدی از این صورت نخواهد بست زیرا که این احتمال در احادیث دیگر که طینت ائمه از طینت پیغمبر خدا
جاری خواهد شد و صدور معاصی و ارتکاب آثام از حضرت سلمان ضرور خواهد بود و گو بر اصول حضرات امامیه علیهم
شداد بکمال معصومیت و بال بر اتفاق اهل حق واقع شود زیرا که از حدیث طینت هویدا و بر صوف گشته
که طینت شیعه با طینت نواصب هم عصر بلکه مخلوط شده و به خصوصیت صرافت خویش باقی نمانده و محال
است که مقتضای منی خصوصا مقتضای طینت نواصب که مخالفت و عداوت ائمه اهل بیت است انفکاک یابد پس
جلائل مناقب برای اهل شام لیجا باید شد و درین صورت گناه از شیعه باشد و از اهل حق سیاه و ابش آن

گرفتار آیند حکایاتی عجیب و غریب در کتب نظر فاوند ما بنظر احقر الناس در آمده بذکر حکایتی از آن
براعات ادب و رعایت ایجاز مبادرت مینمایم **حکایت لطیف** امیرزاده را شنیدم که بمزید حسن و جمال و لطافت
و اعتدال انضمام داشت چنانکه گفته اند شعر مگر ملائکه زیر آسمان گردند * بشر بحسن و طلعت او بزمین نخواهد بود
اتفاقاً یکی او باش را هوای وصالش در سر و آتش عشق در جگر افتاد آناء اللیل و اطراف النهار آب
از دیده میریخت و خاک حسرت بسر میبیخت و چندانکه وسیله کاری جست نمی یافت و هیچ تدبیری
مفید مدعائی افتاد قصه را در عین یأس یکی از دوستان صداقت اساس گفتش که اگر نام فلان را
وظیفه کنی و در روز بان سازی بر آید کامت که ظاهر اخراج از نقیعه امکانست آسان گردد والقصه بتلقین بد
که آن جن مسخر شد و گفت که من به پیکر آهو که در چستی و چالاکی و خوبصورتی مثل عنقا باشد متمثل می شوم باید که
مرا در نظر محبوب خود جلوه دهی چون تعطشش تمام بخریدن من او را بهم رسد تو انکار کن تا آنکه خلوتی خالی از اغیار بدست
آید و کام دل بخوبترین وجه گرفته شود الغرض آن بیدل حلقه رسنی بگردن آن آهو محکم بسته و سر رسن بدست
گرفته نزد امیرزاده حاضر شد بمجرد نظاره آهو دل از دست داد و این مرد راه خویش گرفت امیرزاده
پرستاران و موالی خویش را بانگ بر زد که از جای خویش مجنبید خود در تعقبش دوید تا آنکه خلوتی خالی از
اغیار بهم رسید و دوست صاحب آهو بخانه مدعا رنگین گردید شعر گل از غنچه خندید و در سفته شد * سخن بین
که در پرده چون گفته شد * راوی می گوید که چون زمام اختیار آهوی عنقا نماید است این غزال رعنا افتاد بکمال
شادمانی بسوی کوی خود خرامید هر گاه قریب بسافت او داد آهو بشکل پیر مرد و ریش درازی در آمد و فریاد بر آورد
که ای معاشر عقلا بداد من رسید این سانحه عجیب را به بینید که فاسقی بد گهر با این نازنین پسر جمع شود و حلقه رسن
با این چستی در گردن من بیگناه افتد غلغله از خلق برخاست و نعره واه واه الشان بافلاک اطلس رسید بالجمله حیله
طینت خصائل ابلیس درباره عصمت و ناتعلق بها از دست میرود یا اختصاص حضرت سلیمان باطل و بی
اصل می شود فَاخْتَارُوا اَیَّهُمَا شِئْتُمْ یَا مَعَاشِرَ الْمُتَشَیِّعِیْنَ وَاِنْ سَمِعْتُمْ مَوْعِظَتِیْ وَتَذْکِیْرِیْ
بِآیَاتِ اللّٰهِ تَعَالٰی وَاَحَادِیْثِ رَسُوْلِهٖ بَدْرِ الدُّجٰی نُوْرِ الْهُدٰی فَعَلَیْکُمْ بِاتِّبَاعِ اَهْلِ بَیْتِهٖ

الطاهرین والتشبث باذیال الائمة الصادقین والخلفاء الراشدین فان ذلک هو الفوز العظیم ولا تمیلوا الی من تخلف عنهم مغتصبین غیر محقین محدثین غیر محدثین فانه هو الخسران المبین اما قضیهٔ اشتیاق جنت و عشق و عاشقی او با حضرت سلمان پس مقام عجب و حیرت است که آیا این شوق که جنت را نسبت بسلمان فارسی بود او در زمان نبوی بود یا وقتیکه او مرتکب احداث و ابتداع و مصدر تقصیر در حقوق اهل بیت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شد و سر پرستی خلفا بکار برد چنانکه دانستی و در اینصورت آن عشق سلمان بجنت زیاده تر بود یا بالعکس نیز در حیرتم که مراد ازین جنت باغهای قوم ثمود و عاد است چنانچه باعتقاد شما بوده در اعتقاد ایشان ازجنت آدم علیه السلام باغهای دنیا مراد است اگرچه جمعی از امامیه درینباب توقف میکنند کما فی منهج الصادقین بسیاری از مفسرین ایشان اعتقاد آن دارند که بهشت آدم بهشت خلد بود که اهل ایمان بجزای اعمال خویش در عالم آخرت در آن داخل خواهند شد کما فی بحار المجلسی وغیره یا مقصود ازین جنت لو لغرب من التناول اعراف خواهد بود و علاوه مقصود افصح حدیث اشتیاق که بهشت بعد از ایمان بخدا و رسول بسلمان مشتاق است نص صریح درین است که او هم اساس خصائص جناب امیر المؤمنین را قصد نموده زیرا که لفظ بعد بتصریحات مؤلف رساله در بعدیت متصله حقیقت واقع شده و برظاهر است که مقتضای نیز همین است و عیان است که تا کار از اصل برابر صورت بسوی فرع روا نباشد و کفی به شهیدا علی بطلانه و الحمد لله که حدیث من ضحک بحال امامیه منطبق شد اما خبر حکومت الی او بر ملک الموت پس آن نیز از هم خصائص شیر خدا است محال معتقد علیه و محدثین است که بر ملائکه مقربین و ملا اعلی خصوصا ملک الموت قابض الارواح حکم فرمایند از عقل و دانش بعید و در رو سفاهت و خفت رای برتر دلیلیست که با ملائکه مقربین معصومین صادقین اختصاص یافته دون غیرهم سلمان را چه یارا باشد که با فرشتگان ملاقات کند و با ایشان حرف زند چه جا حکم رانی کما لا یخفی علی الاذکیا و الالمعی و متوهم نشود که این کلمات از قسم احتمالات عقلیه است با حادیث اهل سنت نبوی مسلک

نیست زیرا که در سابق سمت ذکر یافته که جناب سید انبیا و اوصیا او تایید و تبشیر محتضرین از طائفه
متشیعین می نمایند و تازه‌تر اینکه در تفسیر امام باقر علیه السلام مرویست ان المؤمن الموالی لمحمد وآله
الطيبين المتخذ لعلي بعد محمد امامه الذي يحتذي مثاله وسيده الذي يصدق
اقواله ويصوب افعاله ويطيعه بطاعة من يندبه من اطائب ذريته لامور الدين
وسياسته اذا حضره من امر الله تعالى ما لا يرد ونزل به من قضائه ما لا يصد وحضره
ملك الموت واعوانه وجد عند راسه محمدا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ومن
جانب آخر عليا سيد الوصيين وعند رجليه من جانب الحسن سبط سيد
النبيين ومن جانب آخر الحسين سيد الشهداء اجمعين وحواليه بعدهم خيار
خواصهم ومحبيهم الذين هم سادة هذه الامة بعد ساداتهم من آل محمد صلى الله
عليه وآله وسلم ينظر العليل المؤمن اليهم فيخاطبهم بحيث يحجب الله صوته عن آذان
الحاضرين كما يحجب رؤيتنا اهل البيت ورؤية خواصنا عن اعينهم ليكون ايمانهم
بذلك اعظم ثوابا لشدة المحنة عليهم فيقول المؤمن بابي انت وامي يا رسول رب العزة
بابي انت وامي يا وصي رسول رب الرحمة بابي انتما وامي يا شبلي محمد وضرغاميه وولديه
وسبطيه يا سيدي شباب اهل الجنة المقربين من الرحمة والرضوان مرحبا بكم
معاشر خيار اصحاب محمد وعلي وولديه ما كان اعظم شوقي اليكم وما اشد سروري
الآن بلقائكم يا رسول الله هذا ملك الموت قد حضرني ولا اشك في جلالتي في صدره
لمكانك ومكان اخيك فيقول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كذلك هو ثم يقبل
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على ملك الموت فيقول يا ملك الموت استوص بوصية
الله في الاحسان الى مولانا وخادمنا ومحبنا ومؤثرنا فيقول له ملك الموت يا
رسول الله مره ان ينظر الى ما اعد الله له في الجنان فيقول له رسول الله صلى الله عليه

وآله وسلم انظر الى العلو فينظر الى ما لا يحيط به الالباب ولا يأتي عليه العدد والحساب
فيقول ملك الموت كيف لا ارفق بمن ذلك ثوابه وهذا محمد واعزته زواره يا رسول الله
لولا ان الله جعل الموت عقبة لا يصل الى تلك الجنان الا من قطعها لما تناولت روحه
ولكن يحادوك فيحبك هذا اسوة بك وبسائر انبياء الله ورسله واوليائه الذين
اذيقوا الموت بحكم الله تعالى ثم يقول محمد يا ملك الموت هاك اخانا قد سلمناه اليك
فاستوص به خيرا ثم يرتفع هو ومن معه الى روض الجنان وقد كشف من الغطاء والحجاب
لعين ذلك المؤمن العليل فيراهم المؤمن هناك بعد ما كانوا حول فراشه فيقول يا ملك
الموت الوحا الوحا تناول روحي ولا تلبثني هاهنا فلا صبر لي عن محمد واعزته وا[لحقني]
بهم فعند ذلك يتناول ملك الموت روحه فيسلها كما يسل الشعرة من الدقيق وان
كنتم ترون انه في شدة فليس هو في شدة بل هو في رخاء ولذة الى اخر الحديث
بطوله ودر تفسير مسعود عياشى از عبد الرحيم روايت است قال قال ابو جعفر عليه السلام انما احدكم
حين يبلغ نفسه هاهنا ينزل عليه ملك الموت فيقول اما ما كنت ترجوا فقد اعطيته
واما ما كنت تخافه امنت منه ويفتح له باب الى منزله من الجنة ويقال له انظر
الى مسكنك وانظر هذا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعلي والحسن و
الحسين عليهم السلام رفقائك وهو قول الله الذين امنوا وكانوا يتقون لهم البشرى
في الحيوة الدنيا وفي الاخرة ومحاسن اين روايات از محاسن برقى كالبرق اللامع از مطالع
دعوات قطب الاقطاب امامية نيز مؤيد اين مدعا است ودر تصانيف امام اعظم طوسى از بعض
ثقات مرويست قال قلت لابي عبد الله عليه السلام جعلت فداك يا ابن رسول الله
هل يكره المؤمن على قبض روحه قال لا والله انه اذا اتاه ملك الموت لقبض
روحه جزع عند ذلك فيقول له ملك الموت يا ولي الله لا تجزع فوالذي بعث

محمداً صلى الله عليه وآله وسلم لأنا أبرّ بك وأشفق عليك من والدٍ
رحيم لو حضرك افتح عينيك فانظر قال ويمثّل له رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من ذريتهم
عليهم السلام الى آخر الحديث هرگاه جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وائمه هدی بمقتضای
این احادیث برای تبشیر وازالهٔ خوف ملک الموت بربالین محتضر تشریف آرند وخود حضرت قابض الارواح
ودیگر ملائکه مقربین بشارتها دهند وگویند که امروز امید بستهٔ تو برآمد وخوفیکه در جهان فانی داشتی یکسر
ازان نجات یافتی درهای بهشت برای تو گشاده واسباب عیش جاودانی همه آماده اینک سرور انبیا وسید
اوصیا وحسن مجتبی وحسین شهید کربلا برفاقت تو حاضر اند چشم خود بگشا وبسوی ایشان نظر نما سوگند بخدای
احدیت که محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را بر تمامی عالم برسم رسالت فرستاده که من از پدر تو شفیق ورحیم
ترم زنهار خوف مکن وحزن واندوه را بخود راه مده چگونه رفق ومدارا نکنم درباره کسیکه جنت را برای
او بیارایند وانواع نعیم ولذاید عظیمه را برای او مهیا نمایند وسید النبیین واوصیای او برای زیارتش قدم
رنجه فرمایند ومحتضر هم باین بشارات یقین واثق واعتقاد جازم حاصل کند وبحضرت عزرائیل گوید که اکنون
در قبض روح من تاخیری مکن تا همراه این بزرگان روم وبمنتهای آرزوی خویش رسم وآنچه درباره
او شاید خود جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بی کم وکاست ارشاد نماید پس خدا را انصافی سر
بگریبان فرو برند که شفاعت سلمان درباره این برادر محتضر که لامحاله از شیعیان خواهد بود واهم گردد سفارش
بملک الموت که عطوفت بحال او فرماید کجا گنجایش دارد وازینجاست که جواب ملک الموت دلیل قوی برآنست
که این سفارش محض عبث وفضول واقع شده کما عرفته فی الصدر واگر احادیث ترتیب که اصول اربعه بر
تفصیل آن مشتمل است ملحوظ داریم یعنی ائمه لاحقین واحد بعد واحد بسابقین برسانند تا آنکه حضرت امیر
بجناب بشیر ونذیر عرض کنند که محتضر از شیعیان من است وآنحضرت بجبرئیل سفارش نماید واو بملک الموت درباره
او ملاطفت وصیتی نماید واین سفارش فضولی سلمان زیاده تر بیک ملحوظ شود وازینجاست که حکما گفته

اند شعر چو کار بی فضولی من بر آید * مرا در وی سخن گفتن نشاید * بارخدایا
مگر سلمان امامیه هنوز معترف باین احادیث معتبره نداشته باشند پس حدیث جامعیت او لعلوم
اولین و آخرین و آشکار او نهان نیست و نابود میگردد و بر تقدیر معرفت سخافت و خرافت و تأویل
و تحریف اخبار معصومین کما لایخفی علی من طالع افادات الشریف المرتضی و ما قال متأخروهم فی کشف
تلمیعاته و تلبیساته لازم می آید پس حقیقت اینهمه الفضولیهای سلمان مکذب این احادیث است که
بسیار از متبحرین قوم دعوی تواتر و استفاضه آن نموده اند کما لایخفی علی من درس الفصول و خاض فی
البحار و جرأت و جسارت سلمان فارسی بر تقدیم او بر ید الله و رسوله شاهد بیان است که او با وصف رفع
حجاب عجز از ملک الموت و اعوانش کسی را از جناب سید المرسلین و اهل بیت طاهرین بچشم باطن نمیدید والا
نقل پس قاعده کلیه حضور این بزرگان برای تبشیر شیعیان راسا منتقض شد و معلوم گردید که پیشوایان
اینها چنین اهلی برای تسلیه قلوب خواص و عوام انواع مکیدت و عجایب فریب بسیار بروی کار آورده اند و مسائل حشر
و مانند آن نیز برای تفریح خواطر مقلدین خویش بر ساخته اند چنانچه از شرح اربعین مجلسی اذکیار و
[illegible] با قلم احداث و غبار ابتداع سلمان کما نطق به اخبارهم و قد عرفت سابقا گذشت که او بر رویت
این بزرگان فائز شود و بالجمله حالیا علمای طائفه دست ازین روایات متواتره بردارند یا از منقبت
سلمان بر تابند و قاعده اصول بلکه حدیث رسول مقبول مَنِ ابتلی ببلیتین یختار اهونهما
مقتضی امر ثانی است و سر بستی این عجیبه نام فضائل و خصائص ائمه شود ناظر اول است آری کار
مخلصان همین است شاباش و صد آفرین اما حدیث امر و نهی ائمه در باب لعنت او
که سلمان فارسی نباید گفت بلکه او را سلمان محمدی باید گفت چنانچه در تهذیب ایشان
بدان [illegible] امید باستماع لقب مشهور و نسبت انکار محض [illegible] بجناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم چنانچه از روایات امام اعظم طوسی صاحب اختصاص پیدا میشود پس کذب بست [illegible] افترای
است [illegible] اول تفصیل این روایت کنیم بعد جواب اجمالی اشاره نمائیم پس باید دانست که در کتاب

انتصار

اختصاص بسند معتبر از امیر المؤمنین فضایل سلمان منقول است و در اثنای آن واقع شده که روزی
نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شدم و سلمان در خدمتش نشسته بود اعرابی آمد و او را دور کرده
بجای او نشست حضرت در عین شدت غضب فضایل او را فرمود که دور میکنی مردی را که جبرئیل از حق
سلام رسانید او را مامور ساخته اعرابی گفت بخیالم در نیاید که این مراتب برای مجوسی مسلم باشد حضرت
بر آشفت و فرمود که شرک سلمان تقیه بوده انتهی ملخصاً مختصر اسرار عارف بصیر و متوقد خبیر که سرمه بصیرت
بچشم خود کشیده و بقوت قدسیه بحقایق امور آشنا گردیده مخفی نتواند بود که واضعان این حادثه
را خبر خوش آمد و لقب سلمان فی راوان حکومتش چیزی دیگر غیر از برهم کردن امور دینی منظور نبوده مقصود
اصلی شان این است که او را از جیب محبت سید پاک سازند و لقب مشهور یعنی لفظ فارسی که در مجموعیت
او را با نص صحیح است بلقب دیگر مبدل فرمایند چنانچه در مقدمه ممهده سمت ذکر یافته که نهر بندان
زبان فراخ در سلطنت و حکومت شخص چه مناقب و مدایح که مجعول و مفتری ملی نمایند اگر روایت سخنی
از لقب مشهور مجعول و موضوع نباشد معصیت و منقصت ائمه هم بر اصول امامیه لازم می آید معنی
عصمت مرحوم بر هم میخورد چه قبل از این بار با دانستی که بنابر تصریح اکابر طایفه وارد می شود مگر بر معصیت و
صدور لقب مشهور منهی عنه از حضرات ائمه پیش از پیش در احادیث متشیعین وارد است نه بینی که در عهد
کاظمی که شیخ المشایخ آنها روایت نموده لقب مشهور موجود است همچنین در صدد تلبیسه ابن شهر آشوب در باره
عبارت نامه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بسفارش اقارب سلمان نبی قلم فرموده و باعتراف خصم
مذکور هنوز آن نامه کرامت شمامه در دست اولاد او یافته می شود و قس علی هذا در روایت کشی که
تعلق باخبار واقعه کربلا و نهروان دارد و همچنین منوال است قصه افاعی در تفسیر امام حسن عسکری
علیه السلام زیرا که عنوانش اینست ان سلمان الفارسی مرّ بقوم من الیهود فسألوا ان یجلس
الیهم و یحدثهم بما سمع من محمد صلی الله علیه و آله و سلم فی یومه هذا فجلس الیهم لحرصه
علی اسلامهم فقال سمعت محمداً صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان الله عز و جل الی اخر الحدیث

باقر مجلسی اگرچه در ترجمه این حدیث در حیات القلوب لفظ مذکور نیاورده لیکن در اصل تفسیر که نسخه قدیمه
آن بکمال صحت و تحشیه نزد فقیر موجود است واقع است کما مر آنفا و برین نمط است روایت صاحب اختصاص
معتبر کما اعترف المجلسی و مشاکل این حدیث است روایت کتاب فضل بن شاذان بن جبرئیل در باره سوت
سلمان که بر عجایب و غرایب مشتمل است و از اطول احادیث این باب است و اگر اندک تصفح روایات باقی
یا ادنی غور و امعان در آنچه مذکور شد کرده شود واضح گردد که حضرات بالغین باختیار خود درین معصیت عظیم
شریک شده‌اند و بر علم تشیعین مورد نزول آیت کریمه أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ
أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ گردیده وَلَا يَخْفَى عَلَى مَنْ دَرَسَ كُتُبَ
الْقَوْمِ وَوَقَفَ عَلَى تَصْرِيحَاتِهِمْ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ أَصْحَابَنَا لَمْ يَعْتَبِرُوا فِي الْأَخْبَارِ إِلَّا بِمَا صَدَرَ مِنَ
الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ وَمَا رُوِيَ عَنْ وَاحِدٍ مِنْهُمْ رُوِيَ عَنْ كُلِّهِمْ أَجْمَعِينَ وَكُلُّ مَا هُوَ
مَنْقُولٌ مِنْهُمْ صَدَرَ مِنْ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَفِيمَا ذَكَرْتُهُ سَابِقًا وَلَاحِقًا كِفَايَةٌ لِلطَّالِبِينَ فَهِدَايَةٌ
لِلْمُسْتَرْشِدِينَ و هرگاه حال ائمه چنین باشد حال علماء طائفه ناگفته به چه هنوز لقب مشهور مطابق مثل
جمهور که فلان فر من المطر و وقف تحت المیزاب بر السنه نالائق اینها دائر است چنانچه مطالعه
اکمال الدین و عیون و علل شیخ المشایخ و کتاب غیبت امام اعظم طوسی و نعمانی و احتجاج طبرسی و مجالس
و بحار مجلسی دلیل است روشن آمدیم بر روایت انکار مجوسیت او پس میگوییم که اگر مقصود ازان نفی شرک
اوست مطلقا و دعوی این معنی است که طینت او از عین طینت ائمه بهم رسیده و گاهی و مثل جناب ائمه
علیهم السلام مسبوق الکفر نبوده پس با قطع نظر از امور یکه در سابق گذشت حدیث کاظمی که راوی آن شیخ ابن
بابویه است منافی آن است در ینجا بمحض روایت طول الذیل که جا بجا بکار خواهد آمد وارد میکنیم که جناب امیر
رضی الله عنه نزد بعضی از اصحاب که در مقبره منوره پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گرد آمده بودند قصه اسلام سلمان
فارسی بر سبیل عرض کرد که هر گز گفتنی نیست لیکن بعین امتثال اجبت میگویم که در وطن خود یعنی شیراز همراه پدر
به عبادتگاه رفتم اتفاقا از صومعه آواز راهبی شنیدم أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَنَّ عِيسَى رُوحُ اللّٰهِ وَأَنَّ مُحَمَّدًا

حبیب الله

حبیب الله بلندی گرفته صبر و قرارم در ربود و از آفتاب پرستی بیزارم کرد بعد رجوع دیدم نامه در سقف
خانه آویخته با ور گفت بهمین وقت پدید آمده گردش نگرد و الا پدرت خواهد گشت چون خفتند بعبارت عربی
ملهم شدم در نامه بعد اوصاف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نوشته بود که ای روزبه تو وصی عیسی هستی ایمان
قبول کن و مجوسیت و کبری بگذار با ور و پدر هر چند اصرار و الحاح نمودند لیکن از شرک سر باز زدم تا آنکه بقتل من
متوجه شدند و در چاه تنگ و تاریک محبوسم کردند و بعد از مدت طویل روزی متوسل نام نامی آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم و امیر المؤمنین علیه السلام نجات یافته تا دو سال نزد راهبی بودم آخر لوحی بمن داد و حال من در آن
یاد کرد و بذریعه آن نزد راهب انطاکیه که بشارت قدوم آن سرور علیه الصلوة والسلام بود دو سال بسر کردم
پس مرا براهب اسکندری سپرد و بعد دو سال اجلش فرا رسید به سبب تقدیم گفتم مرا که میسپاری گفت ظهور
خاتم نبوت قریب رسیده در بلاد حجاز او را طلب کن پس بکاروانی بطور خادمان روانه شدم گوسفندی را
برهم کفار قریش کشتند و کبابش خوردند من از صحبت کباب و شراب پیچیدم اراده بکشتنم مصمم کردند گفتم
بندگی شما اختیار میکنم الغرض درهم بدست یهود فروختند قصه محبت حضرت رسالت جناب و الا بیت
با او گفتم بغایت گرم شد و گفت که از شام تا صبح پشته های ریگ را که بردم سر بآسمان کشیده بجای دیگر
نقل کن و الا ترا خواهم کشت در اثنای این رنج و تعب دعا کردم فورا بادی تند وزید و مقصود حاصل شد
یهودی چون صبح دیدم ساحت خود را مانند فلک اطلس مصفا می بیند مرا بجای دیگر نسبت میکند و بدست زنی
میفروشد که باغ خود را بمن تفویض می نماید روزی در آن باغ جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم با اصحاب
کبار تشریف دارند طبقی از صدقه خرما باجازت خاتون پیش بردم اصحاب میخورند و حضرت و اقربایش دست
تناول نمی برند دانستم که علامتی از علامات پیغمبر آخر زمان موجود است که صدقه نمی خورد باز هدیه
آوردم تناول فرمود و من در عقب آنحضرت بار بار می نگریستم خطاب نمود که ای روزبه مهر نبوت مطلب
تست مهر بمن نمود در قدمش افتادم فرمود بخاتون خود بگو که غلام را بما بفروش بر چهار صد از درخت خرمای سبز
و زرد راضی شد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خسته تا خرما را بر زمین می نشانید و امیر المؤمنین آب می پاشید

میکرد و در دم همه درختان میوه دار شدند خاتون گفت همه خرمای زرد میخواهم جبرئیل علیه السلام بال خود
زرد گردانید پس مرا آزاد فرمود و سلمان نام نهاد و این حکایت هر چند نزد عوام افسانه نماید ولیکن فایده
عظیم از مطالعه آن بدست آید که مهجوران در رصد اثباتش بوده‌اند یعنی اثبات مجوسیت و مشرک بودنش و اینکه
در وقت کمال عقل و کیاست و کما لا یخفی زیرا که از کتب امامیه بالخصوص شهادت شهید ثالث در مجالس
واضح است که بمفاد اکثر روایات عمر سلمان تا به صد و پنجاه سال رسیده بود و قید او بدست والده
بدلالت اصول ایشان زیاده تر از ماهی نکشیده چنانچه روایت حلبی و قطب راوندی بر تصریح اکابر قوم در رجال
معنی نص قاطع است و تداول باید می‌ایشان بر روایت صدوق که اوثق روایات است چنانچه از مجالس
و عیون الحیات میتوان یافت از سیصد سال بیش بیست و راهب آخر گفته بود که ظهور نبی آخر الزمان قریب
شده پس اگر ظهور را بر خلاف ظاهر بمعنی وجود گیریم و تمامی مدتهای ولادت شریف با انضمام سن صبا و کمال
جوانی و استعداد رسالت الهی و غیره را احتیاطا حساب نمائیم قریب شصت سال می‌شود همه مدت را
اگر تحصیل سالکی او وقت گذرانیدن صومعه و محبوس شدن در چاه تحقیق فرض کنیم آخر عمر او که در ایام خلافت
ذی النورین بنا بر اشهر اقوال یا در خلافت فاروق بر روایت قطب الاقطاب امامیه است الیس یا خلافت امیر
المومنین بر روایت اصح که ملا مجلسی در بحار مخالف احادیث مشهوره دانسته کما لا یخفی تمام شد بر دو
صد سال هم منطبق نخواهد گردید و اگر بر خلاف ظاهر و خلاف روایات ائمه طائفه کما اشرنا الیه حبس او را در چاه
بعمیق یا مرور قرون دو بعد فرض کنیم تطویل عمر والدین او را مقتضی است و اهل سیر و تواریخ خلاف آن
نوشته اند پس شق اول باطل شد و انتساب عراقی مذهب مجوس را بسلمان که در بعضی از روایات منقوله
مشتری بحضرت فاروق تعبیر کرده اند و کتمان نام را بر تقیه امیه فرود آورده بر جا خود خواهد بود و الکار
مجوسیت خلاف الضمانه از حدیث مبرهن شد که هم وصی اولو العزم میشود پس بنیان قاعده
سلب خلافت راشده که باید که وصی در وقتی مصداق ظلم و کفر نباشد از پا در آید و در از الغمی را شبه کرده
لا ینال الآیه کوتاه شد و الحمد لله علی ذلک و اگر در معنی وصی تصرفی بکار برید لیسیا علی از احادیث

در وصایت مرتضوی بر همگان خواهد شد و مخفی نماند که وجوب معرفت ایزدی نزد امامیه عقلی است و شرعی
هم هست و اگر خارهای اعتراضات و احتمالات هنوز در این قلوب سامعین و ناظرین متخلّد باشد حدیث
جعفری ملاحظه باید فرمود که صاحب کتاب اختصاص آورده و نص قطعی بر محبوبیت اوست بیانش آنکه
روزی پیش امام صادق علیه السلام درباره سلمان و جعفر طیار سخن میرفت و امام تکیه فرموده بود
جماعتی جعفر را بر سلمان تفضیل دادند ابوبصیر گفت سلمان گبر بود و مسلمان شد حضرت از تکیه جدا گشته بغضب
تمام فرمود که ای فلان خدای عزوجل سلمان را علوی کرد بعد از مجوسی بودنش و قرشی گردانید بعد از فارسی
بودنش پس صلوات خدا بر سلمان باد و جعفر مرتبه عظمی دارد که با ملائکه در طیران است اکنون در محبوبیت او
بر صور خیالیه قوم در مطاعن اجلهٔ اصحاب و سلب مرتبه امامت از ایشان چه انتظار باقی است و ایضا حدیث
کلینی و کشی و امام اعظم طوسی از امام باقر علیه السلام مبطل شق اول است ترجمه اش بزبان مجلسی آنکه روزی سلمان
در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جماعتی از قریش نشسته بود پس ایشان شروع کردند در ذکر حسبها
خود و قبیله‌های خود را بالا بردند تا آنکه نوبت بسلمان رسید پس عمر بن الخطاب با او گفت خبر ده مرا ای سلمان
که تو کیستی و پدر تو کیست و اصل تو چیست پس سلمان گفت منم سلمان پسر بندهٔ خدا من گمراه بودم پس حق تعالی
مرا هدایت کرد ببرکت محمد صلی الله علیه و آله و سلم من پریشان بودم پس مرا خدای تعالی غنی گردانید بمحمد صلی الله
علیه و آله و سلم و من بنده بودم پس خدا مرا آزاد گردانید ببرکت محمد و اینست حسب و نسب من در این سخن بودند
که حضرت رسول بیرون آمد پس سلمان گفت که یا رسول الله شنیدم من از این جماعت با ایشان نشسته بودم پس
شروع کردند بذکر حسبها خود و فخر کردند به پدران خود تا آنکه بمن رسیدند پس عمر از من چنین سوال کرد
حضرت فرمود که تو چه جواب دادی سلمان جواب خود را نقل کرد پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که ای گروه قریش بدرستیکه حسب مرد دین اوست و مردی مرد خلق اوست و اصل آدمی عقل اوست حق تعالی
میفرماید یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم
عند الله اتقاکم بدرستیکه ما آفریده ایم شما را از مردی و زنی و گردانیدیم شما را شعبها و قبیله‌ها

آنکه بشناسانید یکدیگر را بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما هست پس حضرت رسول
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که نیست هیچیک از این جماعت را فضلی مگر به پرهیزگاری از معاصی خداوند عالمیان
واگر تو پرهیزگارتر از ایشان باشی فضلی از ایشان انتهی بلفظه و وجه دلالتش بر مدعا نیز ظاهر است زیراکه سلمان
بگمراهی خود درین حدیث اقرار کرده و آن نتواند بود مگر بمجوسیت و زیراکه احداث و ابتدا از وی درباره
امامت اطاعت مر نصوص را در نشده مگر بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم کما لا یخفی وقس علی هذا
احادیث دیگر که درباره اسلام سلمان آورده اند و متضمن بر تهافتهای بسیار است و دلالت بر مجوسیت
آدمی کنند تا کجا شرح این حکایت بی حد و نهایت می توان کرد اکنون در ابطال شق اول حالت منتظره
باقی نیست و اگر مراد آنست که در وقتیکه او و اروغنم با غنمهای خاتون سلیمه بود و بخدمت آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم حاضر و از بندگی او رهائی یافت و بنام سلمان نامور شد کما مر شرک ننمود و در واقع تقیه
می نمود پس مثل عرب بر سلمان انطباق تمام پیدا کرد که صلت علی الاسد و بلت عن النقد زیراکه در وقت
توحید و الدین تقلبش و گرفتار کردنش با نواع اتعاب و آلام در چاه عمیق تقیه نکرد و دست از وی نشست
بو الدین بکار نبرد و از آتش یا آفتاب پرستی سر باز زد و همچنین حالیکه او را کاروانیان گرفتند
و اراده قتلش مصمم کردند و طعام و شراب بنا مر انقت نفرمود و علی هذا القیاس وقتیکه او بدست بلغو فی
از یهود گرفتار شد و جماعت یهود مدینه از ضرب سیاط خونش روان کردند و در کشتن او هیچ دقیقه باقی
نگذاشتند و در آخر بالتقام افاعی بسرای خویش رسیدند نیز بر قول خود راسخ دم و ثابت قدم بوده و تقیه
نکرد که درینوقت هم عزیمت از تقیه بهتر است و اعتقادی بوجوب آن بلکه استحباب هم نداشت کما لا یخفی و
همچنین بنوال در زمانه خلافت فاروق اعظم چه سخت گوئیها و درشت خوئیها که در مخاطباتش و در جواب نامه
او نه نوشت چنانچه از کتاب احتجاج احمد بن ابی طالب طبرسی باعتراف باقر مجلسی در بحار هم هویدا و آشکار است
حالیا کدام عاقلی تجویز تواند کرد که چون نوبتش بغلامی خاتون سلیمه رسید که باعترافش بروایت ابن بابویه
کمال عطوفت و شفقت پیش نمود و سلامت در دین شیماو بود تقیه و استتار را اختیار کرده باشد ان هذا لشیء

عجایب نگر شاید که حضرت سلمان بسبب حدت مادهٔ نسبت بخاتون سلیمه بصدق مودت و صدق
محبت بهم رسانیده بجان و دل تابع فرمانش گردیده باشند کما قال الشاعر شعر القوم اخوان صدق بینهم سبب
من المودة لم یعدل بنسبته نسبا چنانچه فرادیس جنان بروی عاشق بودند او بحسن طلعت خاتون
سلیمه که مالک فرادیس جنان بود دل از دست داده باشد و بر ظاهر است که حکم مادر و پدر آقا
و بادشاه حکم دیگر است و حکم قهرمان عشق امری دیگر است و لقد انصف من قال شعر هر کجا
سلطان عشق آمد نماند ٭ قوت بازوی تقوی را محل ٭ پاکدامن چون بود بیچاره ٭ اوفتاده تا گریبان
در وحل ٭ و الحمد لله که حضور اتفاقی او بخدمت شریف خواجه هر دو سرا صلی الله علیه و آله و سلم آخر
بکار آمد و باعجاز نبوی از ان گرداب بساحل نجات رسید بالجمله بهر حال معنی التقیه است که نشنید
و ازین شواهد و دلایل بالخصوص حدیثیکه از امام صادق علیه السلام درباره مناقب او از کتاب اختصاص
مروی است و غیظ و غضب آن امام برحق در حق کسانیکه او را اکبر و مجوسی گفته بودند محکی است ثابت شد که علمای
طائفه چه افرادی که در مناقب او نکرده اند حتی که او را العلویه فی قرشیت رسانیده اند و الکل ناشی عما سبق من
المولف فی المقدمة الممهدة اما اعجاز سلمان در سبزگون شدن فرقان و [illegible]
مرق و چوبهای آن پس اگر دلالتش بمناقب سلمان فرض کنیم [illegible] برادر در حضر
ایشان دلالت دارد چه اولا از حیرانی و افسردگی او بیرون می آید نشان از خانه سلمان گرفتار گردیدن [illegible]
وحشت چنان دریافت میشود که هنوز او با وجود این همه مراتب رسید نقیت مانند آن کما اشرنا الیه باعتقاد
جمله کرامات اولیاء حق آشنا نگشته بود و نه سلمان برادر خود را لایق صدور این معجزات و [illegible]
در زمرهٔ زنده دلان مرده تن می دانسته و او را در زمرهٔ حاسدان اهل بیت گمان می کرد و ثانیا
باعتقاد ملا طاهر قمی که صوفی کش لقب اوست و بعضی از اخوانش قبل ازین گذشته مراد ازین
علوم و اسرار که بعد از دریافت آن حضرت صدیق امامیه درباره قاتل سلمان بحضور قلب بدرگاه باری
دست بدعا [illegible] خبر بدارد فضائل حضرت امیر نیز بوده چنانچه رساله او بعبارت فارسی

در جواب ملا محمد تقی مجلسی در استیصال تصوف و لوازم و عوارض آن اینکه خاطر نشین لازم آمد که ابوذر از
منکرین فضائل آنجناب باشد و در افادات جناب امیدیده باشی که خطبهٔ فضائل جناب مرتضوی که مریدی
بران مدعی و متیقن نباشد بمخاطبهٔ سلمان و ابوذر صدور یافت و در آخرش موجود است که منکر آن از دین
و اسلام بهره ندارد اکنون علمای طایفه را باید که از دعوی ایمان و اخلاص ابوذر چنانچه بسیاری از حادثات
بسبب آن دلیل است و قد سبق اجمالاً مرة و تفصیلاً اخری دست بردارند و نیز بان هم قائل باین شوند
تا الان از قدیم الایام زبانی ثقات متشیعین می شنیدیم و در کتب معتمدهٔ صحیحهٔ ایشان برای العین میدیدیم
که شخصیکه معرفتش بعد معرفت نبی آخر زمان عین ایمان باشد و انکار او عین کفر بود منحصر بذات مقدس
علوی و ذریهٔ طاهرهٔ اوست که ارکان امامت بجلوس میمنت مانوس ایشان رشک گلزار ارم بود و اکنون
چنان از افترای مفتریان محل کرد که سلمان هم درین خاصه شریک غالب حضرت مرتضوی و اولاد امجاد او است
مقام آنست که عقلای عالم سنگ خارا زده بصحرا اسازند و چاک گریبانهای خود را تا دامن رسانند
که مجوسیان آتش پرست که مدتی بلکه تا مرور دهور بانواع کفر و شرک مبتلا باشند بعد چندی
بر اصول امامیه در جلائل مناقب بلکه خصائص حضرات معصومین علیهم السلام شریک و سهیم شوند زیرا که
بخیال اصحاب و مختلفین درینا باید که طینت ائمه از اعلی علیین است و طینت سلمان و امثالش بلاریب
مختلط به طینت نواصب بیدین و حضرت آدم و حوا بلکه اولوالعزم من الرسل و الانبیا بجرم و حب بقا
ایشان از همسایگی حق بیرون گردیدند و بانواع عقوبات و آلام مبتلا شدند تا آنکه بعضی از انبیا
قارون رسیدند و بعضی را مزابل منزل اگندند چنانکه هنوز مخاطرت مرکوز باشد و سلمان با وصف
مخالفتهای او بعد از سانحهٔ وفات سرور عالم چندان بمراتب عالیه فائز گردد که من عرفه کان مومنا
و من انکره کان کافرا شعر جنونی شد که از قید خرد بیرون کشم پا را ٭ کنم زنجیر پای خویشتن دامان صحرا را
چون شرکت این جماعت با ذریت طاهرهٔ مصطفوی و اولاد قادسهٔ مرتضوی مجوز باشد و در احادیث
اهل بیت بمزعوم متشیعین وارد گردد پس اگر شیخین و ذی النورین که بلاریب از جملهٔ عباد و صلحا

قریش بودند و با جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قرابت قدیم داشتند و بعد از اسلام مجدداً قرابت قریبه بهم رسانیدند و انواع مصائب و دواهی برفاقت رسالت پناهی از کفار اشرار کشیدند وازوطن و شهر و دیار خویش قطعاً و یقیناً هجرت گزیدند و داد رفاقت و جان نثاری دادند حتی که بقتل آبا و ابناء خود متوجه شدند و در آراستگی عساکر اسلام بصرف اموال هرگز دریغ نکردند الی غیر ذلک من المحامد التی ذکرت فی کتب الشیعة ایضاً و در منصب امامت که هر دو در بارهٔ خلافت شریک شده‌اند کدام استحاله عقلی و نقلی لازم می‌آید اگرچه بعضی از ایشان پیشتر عبادت اصنام کرده و خمر خورده از سبب جاهلیت منکر و معاند سید الانبیا شده‌اند زیرا که مفسرین شیعه اقرار می‌نمایند که اسلام شخص بعد از ارادی و قهر هر دو برابر است چنانچه فاضل معاصر صاحب منهج السداد مسطور باید که چون قومی از مسلمین گمان کرده بودند که هر که بعد نفاق و عناد ایمان آورد ثواب او بثواب کسیکه در اول استدعا اختیار طریقه مرضیه ایمان نماید ناقص و اجر او اقل می‌باشد در نصوص این آیت یعنی إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ نظر باینکه مثبت مساوات مثوبات است مبطل آن خواهد بود انتهی بلفظه بعد از غور و امعان در مناقب ائمه هدایت بدرجهٔ ثبوت میرسد که معدود بودن امامت در اصول خمسه مثل توحید باری و نبوت خاتم النبیین و انکه عارف این ثلاث بعرفان مومن و جاهل از ایشان کافر است لتکلفات بعیده از اصول و روایات بر می‌آید کما لا یخفی علی من طالع عقائدهم فی کتبهم التی صنفوها فی فن الکلام بخلاف حدیث شریف معرفت سلطان که بدلالت صریحهٔ معرفة الامام دلیل این است که عارف مرتبهٔ امامت مومن و منکر او بلاریب کافر است و شتان بینهما بلکه در مسلک اولی بعضی از احادیث از کتب معتمده امامیه منقول شده که خود حضرت سید الاولین و الآخرین بنابر تحکیم وصیت اجلهٔ اصحاب ارشاد نموده که اطاعت و امتثال علی بن ابی طالب رضی الله عنه بجای آرند بنا بر آن که در ضلال و تلبیس نیابید که کما عرفته مفصلاً سابقاً حقیقی و ضعیف و مضر را باسفل سافلین رسانند که در ضلال و تلبیس آدم و هم باصول موضوعهٔ خویش چه گونه که در انبان نبدار بدو چه رو باکه از نکس بطون [illegible]

ظهور نمی آرند که اهل حق در فهم معانی این احادیث که گرگ آشتی امامیه در بارهٔ ائمه و سلک لی نهادند
حق اهل سنت بر روی کار آورده بر حسب فهم خویش در تحقیق کشاده باشند فتذکر ولا تکن من الغافلین
و تعجب عجاب آنکه اگر بعضی از متبحرین مذهب مایرای الزام ایشان بر اصول مخترعه که حالش بسامع مستمع شده
در آمد و دو سه حرف بر زبان رانند آن را بر ناصبیت و حرورت حمل میکنند و ناصبیت خویش را
یکسر فراموش میسازند و مصداق آیت کریمه وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ می شوند الغرض ارشاد
مرتضوی برای ابوذر که هر که سلمان را شناسد مومن است و هر که انکارش کند کافر است نص صریح
در تکفیر ابوذر است که در کرامات سلمان متحیر و متفکر شد و در غرابت این حال متوحش گردید و نص جلی
حضرت سید الساجدین اگر سلمان از مکنونات علم او را خبر سیداد دعای خیر در حق کشنده اش می کرد
موید عرفان و انکار سلمان است حدیث حضرت امام باقر علیه السلام که صاحب منهج المقال ترجمه
آورده عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ اَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ذُكِرَتِ التَّقِيَّةُ يَوْمًا عِنْدَ
عَلِيٍّ فَقَالَ لَوْ عَلِمَ اَبُوذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ وَلَقَدْ آخَى رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ بَيْنَهُمَا فَمَا ظَنُّكَ بِسَائِرِ الْخَلَائِقِ یعنی سلمان را ابوذر تقیه میکرد و اگر
ابوذر بر ما فی الضمیر سلمان وقوف می یافت او را میکشت و حالانکه بهم کرمواخات داشتند و این تقیه بدون
عدم عرفان و انکار متصور نیست کما لا یخفی هرگاه دانستی که حدیث مذکور هیچ محلی نمی شنید اکنون انچه بلا
کلفت بعد از جمع و تلفیق اصول و شواهد و قرائن که دلالت بر تحیر و تفکر ابوذر دارد و از این حدیث متبادر
الی الاذهان است بشنو حاصلش آنکه ابوذر غفاری سلمان فارسی را از ساحران خیال می کرد و از نیجا است
که بمشاهدهٔ این امور توحش و تحیر او ساعة فساعة ترقی میکرد و اگر سلمان از اهل سنت بنوی اعتقاد
می نمود و از خلص اصحاب سید الست بحق حیرت داشتند او آن که بعد از وفات نبوی صلعم در خلافت
خلفا کما یدل علیه روایاتهم اتفاق افتاد یعنی چه از ین تحیر و تفکر صاف پیدا است که اکثر معجزات
سلمان صناعی و افترایی است و الا تحیر شخصیکه مشاهده معجزات در امرهٔ بعد اخری میکند

ظاهرست

حکایت افاعی بچشم خود دیده یا از زبان دیگران شنیده باشد متحیر بود لیکن از رواج گونی دیگر
نرنجیدن شور با چه معنی دارد و با وجود اخوت و یگانگی ها این همه بیگانگیها چه محمل و اشتغال داشته باشد لیکن گرش
منقبت سلمان را در شمار آرند برادر دیگر یعنی صدیق مذهب خویش را بنقیضه کفر و ارتداد و اعذار سازند و بتهمت
آنکه حضرت مؤلف سلمان را با قنبر و کمیل و جابر جعفی و رشید هجری علمای خویش که صوفی نبودند مجروح کنند چنانکه
ملا نفی در رساله فارسی افاده نموده و بالجمله بر اهل بصیرت و انصاف محتجب نیست که بعد از فتح باب مطاعن اصحاب
کبار سیما خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین اگر علمای امامیه از معاصرین یا شرقا و غربا و جنوبا و شمالا بهیئت
اجتماعی فراهم آیند بلکه تمامی سکنه قم و حضرت صاحب العصر و الزمان مصداق عرضها کعرض السماء
والارض کما نص علیه صاحب البحار امداد و نصرت نمایند بلکه سلیم بن هلالی و شیاطین و شیطان الطاق و فضل
شاذان و حسن صفار و برقی و سلار و قمی و ابوجعفر بن قبه با ابوجعفر ثلثه جامع اصول اربعه و ابن معلم
ثمالی و نعمانی و کراجکی و دیلمی و کیدری و ورام و زید نرسی و بریدی و فضل و مسعودی و نوبختی و طبری
و بزنطی و نصیر طوسی و حسن حلی و هر دو طبرسی و راوندی و مسعود عیاشی و ابن جمهور و ابن فهد و ابن طاوس و
شهیدین و شیخ بهائی و عاملی و آملی و لاهیجی و بحرانی و استرابادی و شوشتری هر دو و مجلسی و مازندرانی و کاشانی
و دیگر اخوان ایشان از غولان بیابانی کافه و قاطبه از مضاجع و مقابر خویش رجعت نمایند و خواهند که فضایل سلمان
و ابوذر و امثال ایشان بر کرسی نشانند و ادله و براهین بر امامت نمایند شاهد مدعای آنها در آغوش نمی
آید و دست ایشان تا دامن مقصود نمی رسد این چند حرف که بقالب تصنیف نجیتم و خاک مذلت و خوار
بر مفارق علمای قوم بیختم حال سلمان امامیه بود و اگر مناقب دیگر مقبولین لسانی گویم و معارضات آن در کتب طوایف
جویم کتابی ضخیم باید پرداخت و لیکن در پیرایه اجمال کلیه دو سه حرف دیگر باید شنید و باستماع آن بجان و
دل باید گروید **شعر** شب صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار ما بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آرد
که هر چند مناقب آنها فی نفسها کثیر باشد لیکن بمناقب و کرامات حضرت سلمان هرگز نمی رسد و این خود سر موقوف
عقلی است چنانچه در تمهید اشاره بدان رفته که هنرمندان روزگار و دانشمندان هر دیار هر یک بشهرت و

استبداد حکومت شخصی را در وضع مناقب برای جلب منافع ملحوظ دارند و نیز ظاهر است که زمانه حکومت ابوبکر
کی برابر استبداد فرمان روای سلمان بود و از نیست که هر چند فضائل مقداد که خلفا او را در جنگهای عظیم
فرستادند و بروایات شیعه بهر مار را بدست دشمن عیار کوفتند هم بر زبان آرند لیکن تا بمعجزات عمار نمیرسانند
که حکومتش بر کوفه در زمان خلفای راشدین کما نص علیه المرتضی فی الشافی والمجلسی فی البحار مسلم است و
حال آنکه در کلینی نص امام باقر علیه السلام موجود است که ای ابو بصیر هیچیک از شیعه و بنای ما نمی امیه نمی باید بلکه
باید از دین و مثل آن بیزار از امام کاظم مرویست که اگر من انگوری برافتم و بریده شوم پاره پاره بهتر است بسوی
من از آنکه عامل شوم از جانب سلطان جابر انتهی ملخص المحدثین علی لسان التعزیزی بلکه بعد از ورق گردانی
کتب شیعه و تصفح روایات ایشان هم باید فهمید نمی آید که هیچ معجزه و خرق عادت را از مقداد نقل کرده باشند
و این نیست مگر بجهت عدم فرمانبری مقداد و تصمیم اراده او بمقابله خلفای ثلثه چنانچه از مطالعه حیات
القلوب لو التعرمی او وضوح تمام دارد و سلمنا که این قسم روایات درباره دیگران هم جسته
بعد از تلاش در کتب امامیه یافته شود مگر شخص سلیم هرگز ضرور با مقداد بر اصول مجعوله باور نمی کند
بالجمله واجب آن بود که برای او زیاده تر از جمیع مقبولین خویش مناقب محامد را روایت میکردند کما لا
یخفی علاوه او بنص مجلسی در بحار قدیم الاسلام است و از مومنین سابقین و معدود در زمره طیبه مهاجرین است و
در مشاهد مشهوره ثواب برفاقت و شرف صحبت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم یافته پس بدین مناقب
سلمان و ابوذر اگر راست خواهی در نفس الامر کی مجال دعوی مساهمت و مشارکت دارند چه جای آنکه لاف افضلیت
زنند لیکن تهمت مفتریان دروغگویان که ابو جعفر کلینی و طبرسی و مجلسی از جمله ایشان اند لا علاج است
که با همه هم نسبت میدهند که ایمان را ده درجه مقرر است مقداد در هشتم و ابوذر در نهم و سلمان در دهم
واقع شده اند معلوم نیست که اکنون ایمان را بر صور علیه یا خلیفه خویش چه قرار داده اند اگر کمالش بدون اعانت
اهل بیت و مزید انقیاد و اطاعت اوامر ایشان حاصل نمیشود چنانکه بر این قوم دائر است از اصول اربعه
برظاهر باید که درجه هم مقداد را مقرر میشد و احسن اینکه ایمانش قدیم بود و اخلاص و اطاعت اهل بیت نظیر نداشت

بود

بود و درجهٔ دهم که فوق آن متصور نیست نصیب سلمان شود فاعتبروا یا اولی الالباب و متوهم نشود که علمای
شیعه بعد از تفضیح عمار زیاده بر حذیفه و دیگر چنانچه قبل ازین مشاهده کردی چگونه بروایت معجزات که از آن
ادمیل قلبی داشته باشند زیرا که مؤلفات فضل شاذان و کتب دیگر از تالیفات قدمای شان موجود است و در مقام
بذکر مجمل یکی از معجزات او که در تفسیر امام حسن عسکری ع مرویست و باقر مجلسی در حیات القلوب بعبارات مطنبه
ترجمهٔ آن را بیان نموده حقا که واضع حکایت را در پیرایهٔ مزید ولا کسر شان کننده در حیز مقصود بوده اکتفا می رود
که یهود بعد جنگ احد حذیفه را گفتند که مقتدای شما پیغمبر نتواند شد زیرا که هزیمت یافت پس شما چرا از فتنه
دست بر نمی دارید حذیفه بشنیدن این خرافات داغ شد و بغیظ تمام برخاست و عمار بجواب اقدام نمود که چشم زخم
از ان رسید که بعضی از لشکریان عهد شریف را رعایت نکردند یهود بر آشفتند و گفتند که تو اگر انقیاد بسکر دهی با این
حقیقت چه که داری منتظر میشد گفت بلی پس فضائل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین کرم الله وجهه
یاد کرد و گفت بتوسل ایشان توانم که آسمان را بر زمین فرود آرم و زمین را بالای آسمان برم بعد از قیل و قال
مجلس منقضی شد و عمار شرف صحبت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم دریافت فرمود که حذیفه بر اصابت دین خود
از صحبت شیاطین دست بر داشت و تو در جهاد مشغول بودی در اثنای این کلمات یهود پیدا شدند و او
عمار را پیش دیدند و گفتند که ما همین قدر از عمار میخواهیم که این سنگ را که دو صد نفر بر تحریک آن قدرت
ندارند بر دارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضائل عمار یاد فرمود عمار سنگ را بالا برد و گفت که
این خر سنگ بدست من هم سنگ خلال است و دیگر هیچ پس باشارهٔ شریف آن سنگ را بر هوا انداخت مثل گلوله
باو بلند شد و بر تیغ کوه قرار گرفت باز عمار باشارهٔ آنجناب بیک کلام به قلهٔ کوه رسید و سنگی بس عظیم را گرفته
بیک و کام فرود آمد و بعنوانی بر زمین زد که غبار شرر بهوا تا آسمان رفت چنانکه یهود بگریختند و بعضی
باسلام مشرف شدند بالجمله حال اصحاب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول امامیه مثل بدیهیات اولیه معلوم
گردید که احدی از آنها با وصف کثرت افراد که بروایت مجلسی در تذکرة الائمه چهار صد هزار بودند جز معدود
حقیقت ایمان نداشت و چون هر جا خود ثابت است و اشارتی قبل ازین هم رفته که حدیثی در مذهب

شیعه ورود نیافته مگر مضمون آنرا بعد از استقرای تام روایتی دیگر مروی نباشد پس در حقیقت استثنای
او هم تقریبی است که نظر به بعضی از وجوه درین اوراق یاد کردم نه تحقیقی فقیر هیچمدان درباره او آنچه در
کتب شیعه دیده ام اگر بر شمارم بالیقین خواهی دانست که او بعد از ملاحظه تقریرات شیعه در مطاعن خلفای
راشدین در زمان سید الانبیاء بسلک سنیین داخل میتواند شد چنانچه بر متتبعین بحار بلکه حیات القلوب نیز مخفی نیست
سلسله حدیث از جناب حضرت صاحب موجود است از هم گسیخت و قصر افتخار امامیه با این مقبولین از هم بریخت مگر شاید وقت
رجعت این جماعت پاک صاف گردیده از قبور برخیزند و دست اخلاص بکمال جان نثاری و غمخواری بدامن مقدس اهل بیت
که تمام روی زمین در تصرف آنها خواهد بود آویزند ولیکن بنظر خیالیه قوم چنانکه دانستی باور نمیتوان کرد که در آن
وقت هم به نصرت ایشان بپردازند و از یال ایشان را با لوث مخالفت آن طیبین طاهرین آلوده نه کنند و لقد
احسن من قال شعر کسی نماند که دیگر به تیغ ناز کشی * مگر تو زنده کنی خلق را و باز کشی * مخفی نماند که هرچند زمان
رجعت ائمه و ظهور مهدی باعث انبساط قلوب متشیعین بحسب ظاهر باشد ولیکن در معنی باعث رقت قلب
وارتعاد جگر اهل ملت است زیراکه اعتقاد برجعت شیخین هم دارند چنانچه از کتاب تاویل الآیات نیز ظاهر است و وجه
تحسر و تاسف بر این نظر لطفاً آنکه روزی مجتهد جالسی نزد ولی نعمت خویش ذکر کثرت شیعه و رواج این مذهب
و تزئید خلافت امام مهدی میکرد تا آنکه نوبت برجعت شیخین رسید گویند که جگر سوخته در گوشه مجلس متواری
بود آهی سرد از دل پر درد برکشید چنانکه تمامی اهل مجلس بر خود لرزیدند و چون پرسیدند جواب داد که بعد
رجعت شیخین و تسلط امام مهدی قوت اعتقاد من باقی نماند زیراکه هرگاه این هر دو شیر خدا را مغلوب کرده
باشند غصب خلافت از کمترین فرزندانش بغایت آسان است پس تبدیل مذهب باید کرد لیست و مسرور و مغرور نباید
این قلم رقم احوال اصحاب خیر البریه از مقبولین لسانی بود که باصول این فرقه انصاف و ضمن گذشت بسر
رسانیدم اما حال تابعین لهم باحسان پس کلان تر ایشان کوفیان باشند چنانچه از احتجاج طبرسی و امالی شیخ طوسی و مجالس
شیخ مفید و تحفة الزائر مجلسی پیداست آن معلوم میشود که در تشیع کسی برابر ایشان نبود و چگونه کسی برابر توانند شد حال آنکه
وقت عرض ولایت ائمه انتهای مراتب خلوص عقیدت و اقصای آثار اطاعت و انقیاد بعنوانی تقدیم رسانیدند که در حاضرین

قرطاس و مداد و بسیار نمی گنجد بلکه در حدیث معتبر از امام صادق علیه السلام باظهار مجلسی در تحفة الزائر مروی
است که ولایت ائمه را سکنهٔ بلاد هرگز قبول نکردند مگر اهل کوفه و خود کوفی الاصل بودن علی فی المجالس لیلی تشیع
است و آنچه ازین شیعیان بی وفا بکرات و مرات از غدر و دغل و انواع مکائد و صنوف حیل و راوقات ائمه معصومین
صدور یافته ناگفته به هزاران احادیث که نهایت اعداد و در تعداد او شمره بدایت احاد وارد در کتب معتمده
مثل علل و خصال و امالی و اکمال و ریاض و رسائل و شرح اصول اربعه و کتب مقاتل الی غیر ذلک من الکتب تالیفات
المجلسی مثل البحار بران گواه است حتی که بعد تکرار واقعات از جمله وصایای اهل بیت آن بود که بر قول
و فعل کوفیان اعتماد نباید کرد و یکی مرد دیگر بر این صحبت مینمود و خود حضرت علی مرتضی در خطب نهج البلاغة
که برادر شریف سید رضی جامع اوست آنچه در بارهٔ این شیعیان جفا پیشه و مدعیان دغا باز حکایت و
شکایت میفرماید احدی در عالم چنین فرمائد و شکایت کسی باین عبارات فصیحه و محاورات بلیغه بر زبان نیاورده
باشد از هر لفظ و معنی آن پیداست که بعلت بیوفائی و بدعهدی آنها تمامی جگر مبارکش خون و ریش گشته بود
آنچه بر جناب حسن مجتبی از نفاق و شقاق این اشقیا گذشت و اصول ایشان بنوعی مصرح است
که کسی را بعد عثور آن ریبی نمی ماند در روضة السالکین هم چنانچه خواهی دانست انشاء الله تعالی از بی ادبی و
اهانتهای شان که بمجرد استماع آن باعث کاهش جسم و جان است خبردار باید بود و در تنزیه مرتضی و در علل الشرایع
المشایخ هم مسطور است که این جماعت خواسته بودند که حسن مجتبی اسیر کرده بدست معاویه بسپارند و عوض بدو لا
اهل بیت طاهرین را بدلائل قاطعه مدلل فرمایند و آنچه حضرت شهید کربلا ازین گروه دین فروش کشیدند
نگفتنی است نه هزار تدبیر نهفتنی است طرفه آنکه چون از کشتن ریحان رسول الثقلین غنیمت اشقیا ازان
فارغ شدند و نوبت بدان رسید که اهل بیت او را اسیر کرده بکوفه بردند کسیکه دیگر آغاز گریه و زاری و سینه زنی و ماتم
بنیاد نهادند حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بنا بر نقل البحار بعد از ملاحظهٔ گریه و زاری شان فرمود که هرگاه شما خود ما را
کشتید پس کیست که ما را کشته باشد این واقعه جگر خراش بی آنکه باصول موسیقی و مضرابات دلگیر ضمیمهٔ ادا
شود صبر و قرار قلوب اهل اخلاص را میبرد باید چشمهای ایشان را از کثرت موج مانند بحر محیط موج زن شود

اینها را از شدت التهاب مانند گلخن بسیار زده جگرها را غیرت گلزار و دلها را لبان لاله داغدار می کنند
و اگر این کوفیان را که از قدمای اثنا عشریه بودند بعلت این بیوفائی و تقاعد از شرف اعانت اهل بیت از دایرهٔ
تشیع خارج کنند و بزمرهٔ اهل ارتداد داخل نمایند ارتداد اکثری از بنی هاشم بلکه فرزندان جناب امیر بطریق
اولی لازم می آید والعاقل تکفیه الاشاره پس تمسک بر آنکه انزوای حضرت سید الساجدین امام زین العابدین
که باعتراف صاحب اثبات الحق و غیر او در بروی مردم بسته و بگوشهٔ حزن و ملال نشسته بود معلول بعلت
بیوفائی این غداران راهزن و بدعهدی این قوم خانه کن بود تا آنکه مردانشان نیز جلی باصح به صاحب
رموز الصالحین بندهای گران بر پای مبارکش نهادند و غل بر دست و گردنش کنند هشتند خود احادیث کافی
و دیگر اصول ایشان کما ستعرف بمود جهها انشاء الله تعالی نص درین است که آنجناب اگر قلیلی هم از مخلصین
می یافت هرگز عزلت اختیار نمیفرمود بلکه معرکه هائی آراسته بر سر بدکیشان تیغ ها آخته و سرها بد اندیشان
می برید و سینه های ایشان می درید و دست دلیران می بست و پنجهٔ شیران می شکست باز در وقت حضرت
کاظم و رضا و تقی و نقی و عسکری و مهدی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اگر بر صفحهٔ روزگار از دست نامرد
این شیعه از نقش بست و از خبث باطنی لنهبا لظهور پیوست از غایت وضوح مانند شمع در انجمن است
بلکه مثل آفتاب نیم روز روشن این بزرگان هم با وصف توارث حسن اخلاق و تواضع و حلم فیما بینهم
و سعت حال نه ضیق مجال بسیاری از ائمهٔ امامیه از مجالس خویش رانده اند و در حق شان در یک یک وقت
سه بار لعنت خدا درخواسته و شیاطین و ملحدین هزاران بار تعبیر از انها کرده چنانچه پاره ازان درین اوراق
پریشان مذکور شده لیکن چه سود که بنا بر طمع نذر و نیاز عوام شیعیان مانند فوج مگس از دکان قناد جدا نمی شدند و در
بر سر کاسها می لیسیدند و وقت قید و بند چون روباه بخانه های خویش میخزیدند و الحمد لله که این هم بر
اکثری از معتمدین ایشان مخصوص است که مجرد مخالفت و عداوت ائمه بدین منهج که اتفاق افتد بی آنکه فسق
اعتقادی و خطای اجتهادی را دران دخلی باشد موجب کفر و لعن است و خود تبصرهٔ سید مرتضی بران گواه
است که امام هرگز لعن نمیکنند مگر بر کسی که کافر شده و از حال متاخرین و معاصرین چه گوئیم و چه نویسیم ظاهر

است که اگر ایشان راه اخلاص بجناب امام وقت می سپردند وروی رسوخ اعتقاد بسوی او می آوردند
واو بر حرب ربانی اینها اعتماد میکرد غیبت کبری این قدر امتداد نمی کشید وذلک مجلسی در بحار وحق الیقین
تصریح میکند وصاف صاف می نویسد که اکثر شیعیان ایام غیبت امام مهدی مثل یهود مدینه اند که پیش از بعثت
انبیا علیهم السلام ایمان بایشان می آوردند باز بسبب اغراض فاسده انکار میکردند انتهی ما فی الکتاب المذکور و
حق تعالی در محکمات کتاب مجید خویش آنچه درباره یهود مدینه واتباع واشیاع ایشان میفرماید بر اهل اسلام مخفی
نیست وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى
الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُم مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ من بعد باید دانست
که علمای قوم در حق اصحاب ائمه مذکورین بکمال مبالغه وغلو که طینت ایشانست افتخاری دارند وسرمایه
مفاخرت وعلو ایشان اصحاب دو امام اند یکی حضرت محمد باقر ودوم جعفر صادق رضی الله عنهما که اصول وفروع مذهب
ایشان را روایت می نمایند واحادیث فرایم وشمائل را حیرانی ولبن الضا سابقین را کما عرفت بموجب
المسلک الاول ترجیح میکنند وخیال آن ندارند که ارشاد وتلقین این هر دو معصوم بدلالت کتاب مختوم علی رؤس
الناس بخوف وهراس بود کما مر وکثرت اصحاب ورواة بحد اتفاق افتاد که عالمی را فرا گرفت اگر منصف وبنابر تعبیر از
ایشان شود عین ترجمه حدیث کافی خواهد بود کما یجیء انشاء الله تعالی واز افادات قاضی رطل بحق در مجالس المؤمنین
که تراجم بزرگان خود آورده کثرت اصحاب این بزرگان بهمین قیاس بوضوح می انجامد در خصوص اصحاب امام صادق
علیه السلام آنچه نقل کرده صورت شخصی آن است سوال اگر مذهب ائمه اثنا عشریه حق بود چرا حضرت جعفر نسبت
سنیه نمیداد جواب چون امام جعفر در زمان عباسیه بود وآنقدر خوف که از بنی امیه داشتند از ایشان نداشتند بلکه قدریا
عباسیه در باطن هم شیعه بودند لاجرم آشکارا ارشاد مردم نمودند بنابر آن مذهب شیعه بنام ایشان نسبت
یافته ودر تواریخ مذکور است که در کوفه وبغداد راویان احادیث آنحضرت زیاده از سی هزار بوده اند انتهی مع حذف
طول السوال وعنوان الجواب من کلام المحسن هرگاه کثرت شیعه فقط در یک شهر چنین باشد بر عموم قاضی نظر می کنند
مکه ومدینه زادهما الله شرفا ومکه مشرفه را هم بخلاف روایات بحار شیعه قرار داده این کثرت را قیاس باید

گردد که بلا تناهی اعداد میرسد یا نه و حال اصحاب امام باقر نیز قریب اصحاب امام صادق است
و تفصیل در باره ارتداد و احداث بلکه کفر همه اصحاب هر دو امام الاشاذی لا یعبأ به در کتب احادیث ایشان
روایات بیش از پیش دیده بودم و هنوز بسیاری از آن در خاطر خویش نگاه دارم چون پیراو همه خالی از ملال
ناظرین نیست چرا اکنون زبان بجهت فتور همت و قصور نظر بعد از عبور سرسری بر اوراق کتاب دیگر
کما او ما نا الیه سابقا چشمک میزند و با طناب تطویل حرف گرفته حرف پهلو دار میزنند لهذا عنان
او هم خامه را سبک نموده بر یک دو روایت که از اجله بلکه امام الائمه شیعه مروی است قصر میکنیم باید
دانست که در مجلد چهاردهم از بحار که ملقب بکتاب السماء و العالم است این حدیث وارد شده
فی الکافی عن العدة عن احمد بن محمد بن خالد عن ابیه عن النضر بن سوید عن الحلبی عن ابن سکان عن زرارة
عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ رَأَیْتُ کَأَنِّی عَلٰی رَأْسِ جَبَلٍ وَالنَّاسُ یَصْعَدُوْنَ اِلَیْهِ مِنْ کُلِّ
جَانِبٍ حَتّٰی اِذَا کَثُرُوْا عَلَیْهِ تَطَاوَلَ بِهِمْ فِی السَّمَاءِ وَجَعَلَ النَّاسُ یَتَسَاقَطُوْنَ عَنْهُ مِنْ کُلِّ جَانِبٍ
حَتّٰی لَمْ یَبْقَ مِنْهُمْ اَحَدٌ اِلَّا عِصَابَةٌ یَسِیْرَةٌ فَفَعَلَ ذٰلِکَ خَمْسَ مَرَّاتٍ فِیْ کُلِّ ذٰلِکَ یَتَسَاقَطُ
عَنْهُ النَّاسُ وَیَبْقٰی تِلْکَ الْعِصَابَةُ اَمَا اِنَّ قَیْسَ بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَجْلَانَ فِیْ تِلْکَ الْعِصَابَةِ
فَمَا مَکَثَ بَعْدَ ذٰلِکَ اِلَّا نَحْوًا مِنْ خَمْسٍ حَتّٰی هَلَکَ بیان کان تأویل الرؤیا الفتن التی حدثت بعد
صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ فِی الشِّیْعَةِ فَارْتَدُّوْا اَقُوْلُ وَرَوَی الْکَشِّیُّ عَنْ حَمْدَوَیْهِ بْنِ نُصَیْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
عِیْسٰی عَنِ النَّضْرِ مِثْلَهُ وَفِیْهِ اَمَا اِنَّ مُیَسِّرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِیْزِ وَعَبْدَ اللّٰهِ بْنَ عَجْلَانَ فِیْ تِلْکَ الْعِصَابَةِ
فَمَا لَبِثَ بَعْدَ ذٰلِکَ اِلَّا نَحْوًا مِنْ سَنَتَیْنِ حَتّٰی هَلَکَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَقَیْسٌ غَیْرُ مَذْکُوْرٍ فِیْ
کُتُبِ الرِّجَالِ انتهی بلفظه اکنون مضمون این هر دو حدیث کلینی و کشی الخ در اثنای آن مجلسی گفته که بیان
فارسی بشنو که امام باقر علیه السلام فرمود که در خواب دیدم که بر قله کوهی قرار گرفته ام و مردم از هر طرف بر آن کوه
بلند میشوند چون بر کوه بکثرت تمام رسیدند بلندی کوه سر بآسمان کشید و مردم از هر طرف بر زمین افتادند تا آنکه
قلیلی از این جم غفیر که کمتر از شمرده باشند باقی ماندند قیس بن عبد الله بن عجلان البته درین زمره بود و

تطاول

واین انطا دل صعود و هبوط و ثبات و قرار و بهمان خواب پنج بار اتفاق افتاده در روایت کشی باسناد
خود ش از ان امام عالی مقام نیز همچنین فرق این هست که در حدیث کافی قبیل را در زمره اهل سنت ذکر نموده
که حالش در کتب رجال مذکور نیست بخلاف روایت کشی که خبر از ایمان و خلاص سدیر بن عبد العزیز و صهیب ابیه
بن عجلان میدهد فرق دیگر آنکه سانحه وفات حضرت امام محمد باقر بروایت کلینی بعد از مدتی قریب به چهار سال
واقع شد و بروایت کشی قریب دو سال مخفی نماند که صاحب تلخیص الاقوال نیز روایت ثانی را در ترجمه عبد الله
بن عجلان نقل کرده از ینجا حال مدعیان کاذب از اتباع و اشیاع امام محمد باقر مثل صبح صادق روشن شد
قاطبة اجمعین بغیر ارشادی لا علی التعیین که مثل مشهور یعنی چه خفته و چه بیدار در شان آنها است جز یکدو کس
باقی نماند و از کلام مجلسی که قبیل در کتب رجال مذکور نیست فائده دیگر بر آمد و آن اینکه استهام شان برای کسانی
نمودند که در الحاد و زندقه سعد و هم النظیر بودند و صداقت ائمه از روایات مذ شان چنانچه هشامین و شیطان
علی الاطلاق و زراره و دیگر برادران صوری و معنوی که بعض ائمه را اعدا گشته اند و دست از سلام یا ایمان
شسته قبیل را که بنص اصح الکتب قبل الفرقان بعد از ارتداد و کفر بود که می جهید و از وجود و عدم کسی
که حسابی بر دار باقی ماند حال سدیر و عبد الله پس بعضی از روایات دلالت بر ان میکند که عبد الله خالی از
ایمان نیست و بعضی از علما در باب وی حرف دارند چرا اندارند که او از همراهیان امام بود و گو سدیر را رسوخ ایمان
میسر باشد فقد سیر **سوال** اگر گویند که بسا باشد که شیطان در منامات معصومین را زیر کاید سعید
لیبد ارد و عجائب و غرائب بها نماید چنانچه مسعود عیاشی خواب جناب فاطمه زهرا علیها السلام که حسنین را فوت
کردند بخلاف واقع بر آمد روایت نموده و باقر مجلسی در مجلد کتاب السماء و العالم نقل فرموده و نیز در
تفسیر اهل بیت علی بن ابراهیم قمی و صاحب ترجمه الخواص آورده اند که جناب سیدة النساء شبی در خواب دید
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آل عبا را همراه خویش بیرون بلکه برد آخر نوبت بجای رسید که درختان
خرما و چشمه شیرین و مردان جبار بود گوسفندی را خریدند و کبابش خوردند و جان بجان آفرین سپردند پس در غایت
حزن و ملال بیدار گشت و چون بگفت صبح دم جناب خاتم النبیین تشریف آوردند و فاطمه همراه خود گرفت

و امیر المؤمنین و حسنین را بخروج و لحوق تاکید نمود تا آنکه بمقام مذکور رسیدند و گوسفندی خریدند کباب
نمودند جناب زهرا از زندگی ایشان مایوس شده بجائی دیگر رفت و زار زار میگریست و میدانست که بعد از
خوردن هیچکس نخواهند مرد چون وقت آن رسید که دستارخوان کشند جناب سیده را تجسس کردند و بحال مشغول
دیدند پرسیدند که چه رو داد کیفیت ماجرا را اظهار نمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمناجات
شده و جبرئیل علیه السلام در رسید و آن بدبخت را از شیاطین که باعث ایذای فاطمه شده بود حاضر گردانید
نیز ابلیس بیامد و دعای منامی آموختند و آیت کریمه إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ الخ شرف نزول
یافت پس اگر خواب امام باقر ازین قبیل باشد ارتداد جمیع شیعه الا شاذ لازم نمی آید جواب گوییم
اولا نسلم که این خواب را بر خوابهای جناب سیده قیاس توان کرد زیرا که امام باقر علیه السلام حقیقتاً از اهل
بیت نبوی است بخلاف جناب سیده که در معنی خارج از ایشان کما سمعت سابقا فکیف که امام باقر واقعه و قضیه
ارتداد شیعه را پنج بار دیده و کلیته آثار واقعیت همان ترتیب یافته پس این قیاس کمتر از قیاس ابلیس [illegible]
نیست مع هذا اگر شیطان بر اصول امامیه امام محمد باقر را وسوسه نماید بار بار آنجناب را در منامات که
اند از حسن ظن زبیده آرای و باعتقاد امامیه نیز خواهد برخاست و دعوی موکل بودن روح القدس
ائمه را که تا در هر امر ایشان را موفق گرداند و از وساوس و ظنون و خطا باز دارد چنانچه در بحار و در
و تفسیر صافی است خلاف واقع خواهد شد و در باره جناب فاطمه که اتصاف با امامت نداشت اگر این قسم خیالات
وقوع یابد قباحتی لازم نمی آید کو مصحفی سه برابر قرآن مجید مشتمل بر حلال و حرام پیش آنجناب فرود آمده
بود بسیار خیالات جمع شود چنانچه در نصف مجلسی در موز الصالحین است و بعد تسلیم هم مدعای ما بجای خود
زیرا که عقیده ما ثابت می شود که اگر معتقد کسی نباشد قلیلی هم از آن هم در گروه شیعه مخلص ماندند امید است اگر
منافقین نمی ماندند و چون امام باقر خروج نکرد و دانستیم که اصحاب او همه منافقین بودند و هم از
ایمان برگشته و هو المطلوب علاوه این قیاس شیطانی وقتی مفید می افتاد که تعبیر این خواب بجلی امام معین
نکرده و هرگاه خود در تعبیر این خواب ارتداد اصحاب با نص قطعی فرماید چنانچه دانستی

پس

پس تقریر مذکور کمتر از وساوس شیطانی نخواهد بود متن بعد بدانکه در ینجا نکته ایست باید فهمید و آن اینکه از معیت
آن جماعه با امام باقر همین قدر لازم آمد که آن اصحاب تا آخر حیات امام باقر راسخ و کامل بودند پس از کجا که بعد وفات
شریف نیز ذالمطلوب اذ دون ذالک بعد از ادنی امعانی و غوری معلوم میشود که سلب ارتداد و علی الاطلاق
که بر کفر طاری علی الاسلام اطلاق می یابد کما اعترف به المؤلف بجهت معیت و محبت امام ممدوح مستلزم
عدالت این جماعت نیست لثبوت الواسطة وهی الابتداع والاحداث فتذکر اینجا کمد یدی
حال اصحاب امام باقر بود برای خدا یک حدیث از کتاب ثقة المحدثین الشان نیز برای اصحاب عموماً با امام صادق
علیه السلام دیگر ببین بعد ازین شنیدن روایات هرگز گفتن نخواهم افزود و الحاح نخواهم نمود که بعنایت
ایزدی قبر کلام تمام شده و مجلس بپایان رسید شعر غنیمتی شب ای شمع وصل پروانه که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند
تا بعد از ملاحظه و استماع آن مثل عرب بلطف المصباح فقد طلع الصباح بی اختیار از زبان تو بر آید و خاک بدهن
مدعین مزید ولا که هنوز آب بجام نخورند و آتش تیز شد در آمد پس بدانکه سید علی صدر الدین حسینی در
ریاض السالکین بعد از آنکه از ابو الفرج اصفهانی در شرح دیباچه صحیفه کامله نقل کرده که سفیان ابی لیلی الهمدانی
صلح امام حسن را بملامت یاد کرده و مذل المؤمنین لقب گذاشت و همچنین کلمات دیگر بر زبان آورد در تحقیق
صلح فرموده که معمول ما این است که هرگاه علم بحق حاصل می کنیم تشبث بدان می نمائیم شنیدم از حضرت رسول صلی
الله علیه وآله وسلم که لیسی بر نیاید که اتفاق مردم بر شخصی حریص یعنی معاویه واقع شود چون دانستم
در تقدیر الهی چنین قرار یافته تن بصلح در دادم میگوید که امام حسین نیز مسلم است که در باره خلافت
یزید اجل مبرم رفته پس چرا خروج نمود بارد و جواب داده خلاصه اول آنکه ائمه تابع کتاب محتوم بودند و در آن
کتاب در خاتم امام حسین حکم خروج و جهاد و شهادت بر آمده پس در آن چون و چرا گنجایش ندارد دوم آنکه تکالیف شرعیه منوط
بامور ظاهره است و بنای آن بر حصول یقین نیست چون ظاهر اهل کوفه دلالت بر رغبت و اطاعت داشت وجوب خروج
روا نبود پس خروج فرمود نه بینی که چون خبر شهادت مسلم رسید خواست که رجوع کند قدرت بران نیافت بر حسب
ریاض بی آنکه متفطن به تناقض جوابین شود زیرا که اول دلالت بران میکند که امام حسین بامور قتال

وشهادت بود و میدانست که در دشت کربلا شهادت من با جمعی از رفقا میسر است بکمال جد و جهد در
طلب آن بود و بجد تمام بدان طرف رفت کما فی البحار وغیره و بمدلول ثانی آنکه امام حسین قصد نمود که از
شهادت رجوع کند و بطرفی دیگر بازگردد میسر نیاید که بخلاف حال امام حسن که اول بموجب اجتماع شیعیان
بمقابله معویه بن ابی سفیان متوجه شد و حال آنکه مصیر امر را میدانست چون خذلان اصحاب و تفرق اهوا
شیعه و میل بدنیا و معویه حتی که بعضی از آن اشقیا آنجناب را مجروح کردند هویدا شد ناچار بخلع خلافت
تن در داد و بصلح معویه راضی شد تا ضرر بآنجناب و شیعیان او نرسد من بعد شارح مذکور می نویسد که حال
سائر ائمه چنین بود که هرگز یاران مددگاران از قوم شیعه نیافتند و اگر ایشان مثل امام حسن و امام حسین لشکری
بهم میرسید هرگز در خانه نمی نشستند و منزوی نمی گشتند و با وجود علم بحقیقت حال که شیعیان ایشان تخلف خواهند
کرد و متفرق خواهند شد با اهتمام تمام خروج میکردند و برین وجه نیز روایت ثقة الاسلام فی الایمان والکفر اشاره
می آورد و می گوید یدل علی ذلک ما رواه ثقة الاسلام باسناده الی سدیر الصیرفی قال
دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت له والله ما یسعک القعود فقال ولم یا سدیر
قلت لکثرة موالیک وشیعتک وانصارک والله لو کان لامیر المؤمنین ما لک من الشیعة
والانصار والموالی ما طمع فیه تیم ولا عدی فقال یا سدیر وکم عسی ان یکونوا قلت مائة
الف قال مائة الف قلت نعم ومائتی الف قال مائتی الف قلت نعم ونصف الدنیا قال
فسکت عنی ثم قال یخف علیک ان تبلغ معنا الی ینبع قلت نعم فامر بحمار وبغل ان یسرجا
فبادرت فرکبت فقال یا سدیر ترى ان تؤثرنی بالحمار قلت البغل ازین
وانبل قال الحمار ارفق بی فنزلت فرکب الحمار ورکبت البغل فمضینا فحانت الصلوة
فقال یا سدیر انزل بنا نصل ثم قال هذه ارض سبخة لا تجوز الصلوة فیها فسرنا
حتی صرنا الی ارض حمراء ونظر الی غلام یرعی جداء فقال والله یا سدیر لو کان لی شیعة
بعدد هذه الجداء ما وسعنی القعود ونزلنا وصلینا فلما فرغنا من الصلوة

عطفت الى الجداء فعددتها فاذا هي سبعة عشر و هذا الحديث صريح فيما ذكرنا و في هذا
المعنى اخبار اخر لا نطول بذكرها انتهى بلفظه مفاد این حدیث آنکه سدیر صیرفی گفت که روزی
نزد امام صادق علیه السلام حاضر شدم و گفتم که خانه نشینی ترا هرگز جایز نیست پرسید چرا گفتم که شیعیان و دوستداران و یاوران تو بسیار
اند و اگر این مقدار از موالی و انصار امیر المؤمنین می بودند هرگز ابوبکر و عمر مجال طمع خلافت نمی داشتند
استفسار نمود که چه قدر باشند عرض کردم صد هزار تعجب نمود و گفت صد هزار گفتم بلکه دو صد هزار باز استغراب کرد گفتم بلکه نصف دنیا
پس خاموش ماند بعد از دیر فرمود که آیا میخواهی رفاقت من بر تو آسان است یا نه گفتم و شوار نیست خادمان
باشاره شریف زین بر خر و استر نهادند تعجیل کردم و بر خر سوار شدم فرمود مرا اختیار میدهی که خود بر استر سوار
نمی شوی گفتم استر در زینت و نجابت بهتر است فرمود این همه مسلم لیکن خر موافقت زیاده تر دارد از خر فرود
آمدم و بر استر سوار شدم و حضرت بر خر نشستند روانه شدیم تا آنکه وقت نماز در رسید فرمود فرود آ که نماز
گزاریم پس فرمود شعر زمین شور سنبل بر نیارد درو تخم عمل ضایع مگردان پس رفتیم تا آنکه
رسیدیم بر زمین سرخ حضرت بسوی کسی دید که بزغاله های چرا میکند قسم بخدا یاد کرد و گفت والله ای
سدیر اگر شیعیان بعدد این بعض مقدار می بودند هرگز خانه نشینی مرا درست نمی بود از مرکب فرود آمدیم
نماز گزاردیم هرگاه فارغ شدیم ملتفت گشتم سوی گله و کردم پس آن شمار شمردم و معلوم شد که هفده اند و چنانچه
شیخ شارح مذکور بعد نقل این حدیث گفته که این روایت صراحة دلالت بر آنچه گفتیم دارد و در این باب اخبار
بسیار است که اگر ذکر کنیم کلام بطول انجامد از اینجا ظاهر شد که بعد از امام حسن و امام حسین احدی از ائمه
این مقدار شیعیان دست یاب نشده اند که بحسب ظاهر در جنگ جویی کوشند و فراهم آمدند مردانی بود
و شمشیر بدست گیرند و سپر پیش آرند و نزد امام حاضر شوند و بتقلید قدماء خویش گویند مرنا لنجاهد
معك في سبيل الله قال هل عسيتم ان كتب عليكم القتال ان لا تقاتلوا قالوا وما لنا ان
لا نقاتل في سبيل الله وقد اخرجنا من ديارنا وابنائنا فلما كتب عليهم القتال تولوا
عنه مدبرين و لعنوا عليه جار حين والله عليم بالظالمين و از روایت ثقة الاسلام

متشیعین فایده جلیل برای تنبیه ایشان آنکه قبل ازین در کتب امامیه دیده و از السنهٔ ایشان شنیده باشی که حضرت
امام مهدی انتظار جمعیت چهل کس از مومنین می برد و ائمه سابقین اگر این قدر جمعیت فوج می یافتند جهاد
برآنها فرض میشد و قبل ازین بعضی از اصول امامیه درین باب گذشته و از کتاب نور الصالحین بروایت
ثقات متصفین ایشان پدید است که جناب امیر المومنین بر بالا منبر می‌فرمود که اگر چهل نفر از صاحبان عزم
می یافتم با خلفا جهاد میکردم ولیکن چون ائمه را اینقدر از احباب و اصحاب فراهم نیامدند ناگزیر از حصن حصین
تقیه پای مبارک بیرون نگذاشتند باز روایات تا اجتماع بیست کس از اهل ایمان در شرط جهاد تنزل
آمده باشد چنانچه از ورق گردانی کتاب اختصاص معاینه محسوس است بروایت امیر المومنین که جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم چنین فرموده بود که اگر بیست نفر معین تو باشند با غاصبین خلافت جهاد کن و آنچه
آن حضرت ارشاد نمود بر کتاب مجید منطبق است حیث قال الله تعالی اِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ
عِشْرُوْنَ صَابِرُوْنَ یَغْلِبُوْا مِائَتَیْنِ انتهی محصوله اکنون بحدیث کافی معلوم شد که همگی
هفده تن کافی بوده اند ولیکن حیرت اینست که روایات و احادیث دیگر اصحاب دال برآن است که ائمه
هم گفته اند که اگر ده کس هم از شیعیان می یافتیم بجهاد اقدام میکردیم و هرگز انزوا اختیار نمی نمودیم
و فراوان تحیر است که احادیث مستفیضه دیگر که در اکثری از کتب معتبره مثل کلینی و احتجاج مروی است
دلیل بر آنست که اگر حضرت حمزه سید الشهدا و جعفر طیار بعد وفات رسول مختار صلی الله علیه و آله
وسلم بقید حیات می بودند مجال غاصبین نبود که حقوق اهل بیت را تلف کنند و ابوبکر را خلیفه
سازند بلکه حق هرگز خویش بلافصل قرار می یافت و بدون مهلت جناب امیر سریر خلافت را
آراسته و اگر شیخین در غصب خلافت سعی می کردند هر دو بدست آن هر دو کشته شدندی ازین مقام
صریح هویدا یافت شد که فقط رفاقت حمزه و جعفر رضی الله عنهما کفایت می کرد و سید ضمیر منیر خلاف شیخین خود
حیدر را از روی تمیز نکرده حالیکه در روایت امام المحدثین شیعه گفته که اگر جناب امیر را اینقدر اعوان
و انصاری بودندی شیخین طمع ریاست بخیال نمی آوردند معلوم شد که سید ضمیر منیر مذکور نقد روایات

مزور

مزبور بلکه احادیث دیگر هم که بعد ازین مسطور میشود بکلیه خویش نگاه نداشته من بعد از مناقب جناب امیر
بحکم حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم چنان ظاهر میشود که حاجت حضرت حمزه و جعفر هم نبود چه مضمون حدیث
بدین طور مروی است که اگر علی بن ابیطالب را تنها با تمامی افراد کاینات معرکه قتال اتفاق افتد همه کس مغلوب
شوند و او غالب آید و هرگز از کثرت اعدا نه هراسد و خوفی بدلش راه نیاید انتهی و این روایت خود بحدیث مرتضوی
که در مکاتیب نهج البلاغه مرویست موکد و مؤید است که بخدا سوگند میخورم که اگر با دشمنان تنها مقابله کنم
و کثرت هجوم شان روی زمین را پوشد هرگز وحشتی و اندیشه حالم نگردد و بجهت رسوخ دینی و هدایت برکمال
یقین ثابت قدم باشم و بحسن ثواب پروردگار منتظر باشم انتهی فکیف از خلیفه اول و اتباع و اشیاع او که
بنسبت شان حکم قطره یا ذره داشته باشند و جبن و خوف طینت آنها باشد و بارها اجتناب ورزیدن را و در آن
قوم را بد و انگشت نمایان باشند و بدانکه تبیان زرد کنند کما فی البحار و حق الیقین پس مقابله اینان با وصف تنهای
بطریق اولی تردد نباشد که زده را میتوان کشید و از مؤیدات این احادیث روایات بشمار است از انجمله
قصه عفاریت است که محمد عسکری بن محمد تقی الخراسانی الکونابادی مخاطب به پوافگن خان در زبور الصالحین از
کتاب احسن الکبار که با طهار او علمای امامیه این کتاب را تلقین صاحب الزمان میدانند نقل کرده محصلش
اینست که ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها گفت که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از نزد من
خاست فرمود چون علی بیاید بگو که مشک پر آب کن و میان هر دو کوه پیش من بیار علی ذو الفقار
نیز حمایل کرده بدین الجبلین رسید و از شما پرسید که رسول خدا کجا رفته گفت رسول کیست گفت محمد بن
عبدالله گفت هیچ رسول نداریم سنگی بر سرش زد و بجز دفع باد و شیح سپاهی چو آشفته پیلان مست حمله کردند
ذوالفقار از غلاف برآورد و از چپ و راست بر لشکر ابلیس تاخت جمعی بدار البوار رسانید و لقمه السیف براه فرار
رفتند پس بقطع منزل مشغول شد بیک ناگاه زنی مصداق آیه کریمه کانما اغشیت وجوههم
قطعا من اللیل مظلما که سرش بآسمان رسیده و شعله های چشمانش بحر طبیعی نار کشیدن و دو دو منخرش را
او گنبد آسمان پیچید از تاریکی دامن کوه پدید آمد و دست بر زمین زد و نعره هفت بار مشتی عنصر شد با

و از جهات سته احاطه کردند و عفریت را بدو ضربت ذوالفقار دو پاره کرد و باز کار زن سیاه کار نیز تمام
نمود الی آخر القصه و از آنهم در کتاب رموز الصالحین تازه تر قصه دیگر است که تره فروشی که دکانش نزد شادروان
پادشاهی بود ذوالفقار و از نظاره جمال دختر ملک فی الفور دل از دستش ربود هر روز طبق سبزی بطور
ارمغان می برد بعد چندی چون پادشاه بر حقیقت امر واقف شدند او را منع کردند پس پیراهن قبا کرد و گریبان
تا دامن درید و بر اخطبه نزد پادشاه رسید ملک بکشتن وی فرمان داد و جوان بدست جلادان فتاد تا آنکه
تیر دعای او بر هدف نشست و پادشاه بسفارش وزیر خویش از سر خون او درگذشت و بتکلیف مالا یطاق یعنی
قتل جناب امیر مصاهرت او را معلق نمود جوان بکوفه نهاد و اتفاقا جناب امیر به کنار دریای کوفه عجائب
صنع آفریدگار را مشاهده می نمود که جوان بشاه مردان برخورد حضرت او را تا سه روز ضیافت نمود باز پرسید
که از کجائی و چه کسی و چه مهم در پیش داری گفت از یمن میرسم و در آنجا دو پادشاه اند یکی مؤمن و دوم کافر بر دختر کافر
واله شده ام و تمام قصه را اعاده کرد و گفت چشم آن دارم که بخانه علی راه نمائی فرمود بغایت سهل است
حضرت او را بر لب دریا آورد و ذوالفقار بدو عنایت نمود و فرمود که علی منم و دستش از حرکت فرو ماند
باز بجای آنجناب بجمال اصلی عود کرد و جوان پای مبارک بوسید و گفت اگرچه در عشق او جان بسلامت
نمی برم لیکن از حضرت جدا نمی شوم حضرت بسوی یمن ذوالفقار کشید و در مکتوب اسمی پادشاه مؤمن
یاد فرمود که کافر را کشتم و سلطنت و دخترش با این جوان دادم جوان بدین نعمت غیر مترقبه فایز شد و
کفار آن ملک همه مسلمان شدند این قسم روایات که جناب امیر را حاتمی جمع رفقا نمود و در کتب طائفه بسیار از
بشنو میرود می آید مضمونش بتواتر معنوی رسیده که حدیث حفر خندق که قبل ازین بیت قلم یافته دلالت
بر آن می کند که مفاتیح ملک یمن را بقبضه پیغمبر آخر زمن سپردند تصدیق روایت ثانی نه نماید ولیکن
بحکم مذکور بکار خاکسار می آید و بعد از ملاحظه آن استبعاد شمشیر الف مرتضی و مجلسی ثانی و مجالس
که شخص علی حیدر بدون موالی انصار و رسیدن میدان مقاومت جماعت بشمار چگونه یکران رکابی قدم گذارد
و در مقابله هزاران کس یا بهر جا باشد بوسوسه شیاطین میگراید عجب تر آنکه این هر دو بانیان مذهب شیع

برین قدر بسنده نکرده میگویند که شیر خدا با رفقای قدیم و همراهی حضرت عباس و زبیر و خالد بن سعید
و ابوسفیان که تحریض بر قتال کردند و بفتراک مبارک آویختند تا به مقاومت اعوان خلیفهٔ اول نداشت
دریغا که علمای قوم روایت جابر جعفی و غیر او را که مکذب ایشان است هم ندیدند که در مبدء اختلاف صدیقه وقت ملک
چون فریاد و سکنه فدک بگوش امیر رسید با امام حسین و عمار و فضل و عبدالله عباس و جعفر متوجه شد
و وقت التقاء جمعی سر حاکم را بریدند پس حضرت امیر شعر که چون کشید ذوالفقار از خلاف
زهیبت فتد لرزه بر کوه قاف و خالد ولید که شجاعان عرب زیاده از مور و ملخ همراه داشت مقابل
گردید مانند بید بر خود لرزیدند و غیر از چاپلوسی چاره ندیدند الغرض اگر امیرالمؤمنین را بر وهم بعض
مرتضی و مجلسی با رفقای قدیم و بزرگان مذکورین تاب قتال نباشد لازم آید که شجاعت حضرت حمزه و
جعفر طیار و رعب شان در قلوب غاصبین زیاده تر باشد زیرا که ائمه معصومین صراحةً فرمودند که حمزه و جعفر اگر
زنده می‌بودند مهم ایشان را کفایت می‌نمودند چنانکه دانستی و نتیجه مذکور را از امامیه کسی باور نتواند کرد که آفتاب را جرم
ظلمانی و شب دیجور را لیلة البدر قرار دهد زیرا که هر چند جناب مرتضوی نسبت با این هر دو بزرگ خرد باشند
ولیکن بسبب امامت آنچه از آنجناب بظهور رسید این هر دو چه مجال داشتند که بعد حصول عمر نوح هم از قوت
بفعل می‌آوردند بلی نصیب این اصول امامیه امری دیگر است که در قسمت هیچیکی نیفتاده کما اشیر الیه
سابقاً و این امر خود مؤید بدرجه است که هر قدر شجاعت شخص زاید باشد خوف او در قلوب مردم زیاده تر خواهد
بود پس قول بکفایت آن هر دو بزرگ در مقابله خلفا مجملاً خطر احادیث ائمه هدی و عدم استقلال اثبات تقدس
شیر خدا لا معنی له مع ذلک باور نمی‌آید که حضرت حمزه درباره منصب زعامت کبری برای علی مرتضی
رضی الله عنهم اجمعین کوشش میکرد چه وقتیکه امیرالمؤمنین را حکم سکونت در مسجد شریف بخشیدند و در ها
همگس را که متعلق با آن بود بر آوردند حضرت حمزه برهم شد و آخر نوبت شکایت جناب رسالت مشافهةً
رسانید و عرق حسدش مانند حضرت عباس بجوش آمد چنانکه در کتاب تاویلات الآیات و غیر آن منقول
است پس چگونه خیال توان کرد که وقت امامت جناب امیر که خود انبیاء کرام العبد

استماع آن در قلزم حسد منهمک شدند و حضرت امام حسن لفظ و معنی اخوت را از دست دادند کمال همت
سالها در با حسد و بدخواهی او معاذ الله مبتلا ظلم نمیشد ظاهر از حالات این بزرگان چنان سمت وضوح دارد که
روز غدیر بحسب ظاهر هم دست بیعت بدست حضرت مرتضوی نهاده بودند چه جا تلفظ با الفاظ مبارکباد و بخ بخ چون خود در
اصح الکتب ایشان یافت میشود آن این قسم احادیث یعنی کفایت حضرت حمزه و جعفر رضی الله عنهما از جناب معصومین مستفیض
است لامحاله اعتقاد بآن باید کرد و بسخافت سید مرتضی و مجلسی که شجاعت حضرت جناب امیر را انکار
کردند و از مدلول احادیث صحیحه نبوی و علوی و جعفری انحراف گزیدند بهر حال قایل باید شد طرفه آنکه نمایشی و مجلسی در
تواریخ قدیمه اعجم دیدند که رستم فرزند زال بارها با وصف تنهائی بر لشکرهای عظیم شکست آورده چه
جای شیر خدا که در اصول امامیه کما مرت فی المسلک الاول کارش بجای رسیده بلکه از علیهم متجاوز گردیده
زیاده برین نیست که گاهی وقت بشریت رفاقت یکدو کس درکار باشد بخلاف ائمه دیگر که حقیقت بشری
غالباً بر آنها غالب بود و مثل خطب علویه که منصور حلاج حرفی از آن بر زبان آورد و بر طبق حکایات
مشهوره بدار القرار رسید بکثرت و استفاضه از آنها مروی نیست با جتماع شیعه احتیاج داشتند
ولیکن نه بفوج بسیار بلکه ده پانزده کس هم از اهل اخلاص کفایت میکردند چنانکه در انسی لیکن چون
اکثری خروج نه فرمودند و بعضی را از دست شیعیان پاک طینت مصائب عظیمه پیش آمد صریح معلوم شد که از
طایفه شیعه قدیما و حدیثا چند مخلص هم بر نیامدند و نه اهل مدعا و از احتیاج ائمه متوهم نشود که
در مرتبه شجاعت از حضرت مرتضی کمتر باشند زیرا که از کتاب ارشاد و کتاب سوق عبارتی صاف
هویداست که علمای امامیه خود متردد اند که از جناب امیر مثل شجاعت امام حسین در مقابله محاربین صادر
یا قمر یا نه بلکه افاده او اول دلیل بران است که بعد ملاحظه شجاعت امام حسین شجاعت شیر یزدان
و شاه مردان زیاده مرده رفته و شجاعت سلطان طف در امثال مشهوره داخل گشته و برهان قوی بر کم
اشیاء آنکه چهار هزار سیاه پوش مانند شیر از جوشن از دست آن امام سرو علن بجهنم شتافتند
و الحمد لله که روایات دیگر که زیاده از بیست هزار سوار از شمشیر آبدارش بدرک اسفل نار رفته اند

وازبازماندگان آن قوم جفاکار چه نام توان بردن که نقلهای شطر از دستان ماندند و نرسیدند والا
گفت آنچه میگفت بارخدایا اگر چون نطف کریمه شیعه در صلب اهل خلاف در زمان جناب مرتضوی رضی الله عنه
زیاده تر بود و ازین جهت عدد کشتگان او کمتر است بخلاف امام حسین که هر چند رعایت نطف شیعه متأخرین
نصب العین داشت چنانکه در کتاب اردستانی از امام صادق علیه السلام منقول است ولیکن آخر النسبت به زمان
مرتضوی این نطفه ها در اصلاب باطلین کمتر مانده بودند و این خود بدیهی است چه شیعیان که غیره در طیب
ولادت آنها حرفی نیست اگر بوجود می آمدند واقعه کربلا چگونه بظهور میرسید سبحان الله محافظت نطف
شیعه که حال نفاق و ثمرات حرامی آنها ظلمت از بام افتاده است این قدر ضرور باشد و حفظ جان
و آبروی جناب سیدة النساء و اولاد امجادش و صیانت نسخ قرآن مجید که ناموس اکبر و اعظم ثقلین بود کما ظهر من
تفسیر القمی و غیره بخیال مقدس نیاید استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه کاش از احادیث
ائمه که برای محافظت شیعه با فلانی جنگ نکردیم محل اهل حق مراد باشند که حق بر مرکز خویش قرار
می یابد و استبعاد و اعتراض هم برطرف میشود و الا از اطراف و جوانب مخوفترین وجوه احاطه کرده
نفاق شیعه از نفاق یهود هم درگذشت ای عزیز با اینهمه تناقضات بیشمار که امامیه در هر باب از ائمه دارند
باعتقاد ایشان چنان رسوخ یافته که ایزد خرد بخش جهان آفرین فقط ایشان را برای نفاق و رحمت آفریده
و آثار این ترتیب نموده و اختلافی بینهم ندارند چنانچه از تفسیر ملا محمد مومن ترجمه آن که از ملا محمد معصوم است
است صحت و صدق می یابد و هم از کافی کلینی و کتب قمی مثل علل میتوان یافت لیس مثل هر یکی از مفتریان جناب
بلقیس که الحائک ملعون بروایت صاحب وافی و قضیه عجیبه سعد ولد الحمول یعنی الحائک لا امتی بروایت عبد الله
شیعیان یعنی مومن جانبسی در شان او است و کمتر از قصه آن حولا هند نیست که تبری در بین او با ستور فار فروخته
انبارها میگفت که خدا این واقعه را دروغ گرداند القصه حال تناقضات و معتقدات این قوم انتهایی ندارد و گر بنشینم
که دست لشکر الشیطانیه بر حضرات ائمه اهل بیت دراز بود و انواع بد و نصب نقض امر شقیا خذلهم الله
از بکمر قوت بفعل آمد ولیکن خدا را حاضر و ناظر دانسته از انها باید گذشت و اندکی باید کرد که خلفاء ...

که بدلالت عبارات مجالس المؤمنین چنانچه بر اهل استبصار تام مخفی نیست مذهب اثنا عشری داشتند گو
امامیه
حاصل اخبار صحیح رد الضلال بجهت قصور یا خلاف آن گفته باشد در قتل و حبس و ایذای نفوس قدسیه بر مزعوم
هیچکس کوتاهی نکردند قیاس است اینست که اینهمه ظلم و حیف را چنانکه والی مانند قرات ملحدی سورة الشمس را که چندین
بار با ولا یخاف عقبها بدون حرف باز گردانیدند که الملک عقیم یعنی بجهت جاه و ثروت مصدر این ظلم
و ستم گشتیم والا در عقاید و اصول مومن پاک اعتقاد مستقیم و مذهب تشیع از آبای خویش را اگر فتیم
که قتل ائمه هدی و متشبثین ایشان شیوه آنها بود کما فی المجالس و آخر از لاف گزاف همه مدعیین تشیع و مزید
ولا نوبت بدانجا رسید که اهل اخلاص خلفاً و سلفاً بگوشه خمول نشستند بلکه دست از القاب خود
شستند لیکن المنة لله تعالی که در کتب معتمده شیعه از عجائب کرامات اهل بیت طاهرین کلمات حقه بر زبان
عجایب
اکابر طائفه جاری می شود حتی که مجلسی با این همه عداوت اهل حق و بوالهوسی که در بحار و تذکرة الائمه با عتراف
قوم هم از تصانیف او ست اقرار کرده است خود از آن پیداست که جمع فضائل اهل و سر حقانیت ایشان در حقایق
اشقیا از نواصب از اهل سنت بعنوانی صادر شده که هرگز از شیعیان صدور نیافته انتهی و این امر خود
بدیهی است زیرا که در آن وقت امامیه برنگ نواصب و خوارج رنگین میشدند و آن را بحیل نفسانیه موسوم
به تقیه می ساختند من بعد مانند جماعت قاصر نظران خیال نباید کرد که مناظره فقیر با مولف رساله
و دیگر مخالفین از معاصرین و سابقین برای نصرت اصحاب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم است و بس زیرا که
اعانت اهل بیت علیهم السلام که اگر بجنبه بررسی کار افتد منتفی شود که شیعه بعد از دعوی مزید ولای
ایشان آن کرده اند که خوارج و نواصب سود الله وجوههم بلکه دجال و ابلیس لعین هم بدیدن و
شنیدنش سر بگریبان حیرت فرو برده اند همچنان ملحوظ است و فقیر با وصف قلت عمر در بسیاری
از حوادث آزموده و بقول حافظ شیرازی رحمة الله علیه ع من جرب المجرب حلت به الندامة
تجلیها بر دو شده و بعلم یقین دانسته که حقیقت مزید ولای تمامی اهل بیت سید الانبیاء بوصف کمال و رسوخ
و ثبات و قرار در حضور و غیبت و فراخی و عسرت در اکثر نوشتهای اهل سنت افتاده و در مصائب هم پای

همه باری ایشان هرگز متزلزل نشده و متشیعین وقت امتحان رو براه فرار نهاده اند و پوست تک برده
کشیده از خرگوش و روباه هم پیش دستی کرده اند آری در طلاقت لسانی و چرب زبانی طایفه شیعه را حد نباشد
بی نظیر باید دانست کما قال الله تعالی ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا ویشهد الله
علی ما فی قلبه وهو الد الخصام واذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها ویهلک الحرث
والنسل والله لا یحب الفساد این است حال اصحاب مزعومی ائمه معصومین و مقلدین
ایشان اصولا و فروعا و از اینجاست که در کتب معتمده حضرات امامیه از متاخرین و متقدمین مثل بحار
الانوار مجلسی و محاسن برقی و امالی قمی و غیر آن چندبار روایت بطرق مختلفه و اسانید متنوعه مرفوعه ثبت است
که همه ائمه هدی این بود که راز داری درین طایفه بهم نرسید که پوستین تاردرو یا گفتی یا بر اعدا اظهار
نکنند تا خواص و اسرار ایشان گوشید بحضین حکایت این قوم باین نهج قریب بتواتر منقول است که این شیعه
بسبب افشای راز و اذاعت اسرار ما را در انواع مصائب گرفتار کرده اند و در حقیقت کشتندگان ما ایشان
جماعت اند زیرا که در بنی اسرائیل هم سابقه فقط افشای راز انبیاء علیهم السلام نزد اعدا کرده بودند پس آن شومیها
آن ذوات مقدسه بالقتل رسانیدند و جناب اقدس الهی در قرآن مجید آن مذکورین را مباشر قتل انبیا
قرار داده و فرمود ذلک بانهم کانوا یکفرون بآیات الله ویقتلون النبیین بغیر الحق
و ائمه در خصوص عترت طاهرین بروایت صحاح مذکورین موجود است که قتل ایشان بدست متشیعین که
اذاعت و اظهار کردند بکوچه و بازار رسانیدند قتل خطا نباید فهمید بلکه خون عمد است نهی و بر اهل دانش
خاصه سنیه مخفی نیست که در کتاب مجید قتل مومن فرموده اند که ومن یقتل مومنا متعمدا
فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا عظیما آری قتل
آنهم مرة بعد اخری عجب عجاب آنکه افشای راز که از ام المومنین یکبار اتفاقا افتاده
آنهم یکبار آنکه امر و نهی شریف یعنی فاکتمی و لا تفشیه در باره خلوت صحبت ماریه رضی الله عنها تعلق
دارد به تقصیر تحریم مع ذلک شایع الاصحه گناهی است که بنص قرآنی نزول العتاب بابت محو توانند شد

منتسبین شیعه مثل طبرسی وغیر او توبه کردند وبدرجه قبول رسید ملزم کفر ونفاق پندارند واز نصوص
قرآنیه درباره کمال ایمان ومناقب خلیلش وآنکه طاعن ونص کتاب مجید ایمان ندارد اغماض صریح اختیار
کنند وبرای قدما خویش که حال کفر ونفاق شان اظهر من الشمس است هنوز عرق ریزی می کنند وعرق ریزی کنند
ودر جواب بیهوده اشرک میشوند ووقتیکه پیچ جلد این اوراق محیط گشتی حال اصحاب الثلاثه که فیما بین ایشان
وحضرات معصومین سانح اند بخوبترین وجوه عیان شد ورطب ویابس آنها باقی نماند بخلاف اهل حق که تعدیل
تمامی اهل بیت واصحاب. وآنکه در روایت حدیث بالیقین از وضع وافترا مبرا بوده اند اتفاق دارند و
برای فرق افتراق اقدام شان بنابر بشریت درباره محاربات هم تصور محامل صحیحه بدلایل عقلی ونقلی حکمت
درایت وروایت پیدا کنند وکتاب مجید حضرت رب العالمین برای فضایل اصحاب خصوصا مهاجرین
وانصار واهل بیت سید ابرار مصدقا لما فی قلوبهم در مجلس مناظره برای افحام والزام [مضطلین]
وبعضی طلبین این شیعه ونوهت خوارج لی دین گشایند که اگر کسی از این فرق یکی که هرگز از حقیقت مذهب سنت
وجماعت ومفهوم تشیع ونصب وخروج واقف نباشد بلکه از اسلام هم اطلاعی ندارد لمفردات لغت علم
بهره رساند وقت سوال تا کید بلیغ میگویند که این آیات بلا شبهه در مدح اصحاب واهل بیت پیغمبر وارد است
وبدگویان ایشان براه مخالفت این کتاب میروند والبته خارج از گروه سوم اند که دعای مغفرت سابقین
از انصار ومهاجرین در دعا ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف
رحیم ورد زبان شان است والحمد لله که بارها علمای برای تمام حجت والزام این فرق ثلثه شعب
فرار این صحرا هم نوردیده اند پس حق برکرسی نشست وباقی نماند مگر چنین مغالطات که فلان
در لشکر یزید پلید بمقابله عترت طاهره حاضر شده بود وفلان محدث از اهل سنت حدیثی از وی روایت
کرده پس ایشان دشمن اهل بیت باشند چه جای آنکه از محبت وصداقت دم زنند ومقتضای
این وساوس غایت شوخ چشمی وهتک پرده ناموس قدما از دست خویش است هرگاه محدثین این کاران را
توثیق نمی کنند وروایات ایشان را بجوی نمی ستانند واگر بعد از ورق گردانی کتب بخیر منتهای

یکدو

یکی دو حرف ازین جنس بر آید چون علمای امامیه همیشه در کمین بوده اند و کتب مذهب اهل حق ازین
جنس غالب اوقات در مطالعهٔ ایشان می ماند بنابر آن تحریف کاسه لیسان این جماعت و مقلدان او
شناعت را از مذهب خویش دفع کنند چنانکه خواهی دانست و انصاف باید کرد که آخر منتهای مساعی این ارباب
تکلیفات از صرف خود در تقیید و پیدا کردن اعتبار و اعتماد در مدارس اهل سنت و درس کتب ایشان علی الدوام
بی آنکه ضرورت ملجیه و آشتیه باشند چنین امور بود یا امر آخر بالجمله برای فریب اهل حق مکاید گوناگون و حیله ها
رنگارنگ ترتیب داده اند و برای اثبات قدم و حدوث مذهب خویش و اهل حق جمعی را سنی و گروهی را شیعی ساخته
و بهر دو جنس با یکدیگر پرداختند تا آنکه رفته رفته بدین مکاید و حیل نزد عوام در مناظره و مجادله رونقی تمام حاصل
و هزاران کس از عامیان فریب خوردند بلکه پای بعضی از علما در فن تنقید رجال هم لغزید آن بحکم شریعت لغزیده کمال الانجی
و بس کید روایات سابقه درباره تشیع اهل کوفه یاد داده و استقرار اخبار و تراجم آن چنانکه باید
مخفی نتواند بود که شمر و همچنین اخوان معنوان آن مطرود از شیعیان کوفه بوده اند و در صحبت و شیعیت
در تصنیف می کردند پس اگر در مذهب شیعه از روات احادیث هم باشند استبعاد رو نمی نماید چه چنین
روایتها درباره تشیع این ظلمه و فجره نکنند که خود حاکم این شور بختان عبید الله زیاد مورد شعر مشهور
ابن زیاد نکرده بهشت بجگاه شمر و این عمل که تو شداد کرده محکوم تشیع بود بلکه عمر بن سعد که سر
لشکر شقاوت اثر بود و فوج سنگین سر گوشوارهٔ عرش عظیم و ریحان رسول کریم صلی الله علیه و آله شهید از اسب
در ربایم مضایقه کرد تا آنکه اطفال شیرخوارهٔ اهل بیت علیهم السلام جان دادند معتمد بن جابر بن اصول امامیه
از وی احادیث بسیار روایت کرده اند و احکام از آن استنباط نموده و این امر بناظر ارشاد شیخ
عیون الجواهر و افادات سید ابن طاوس در کتاب النجوم مخفی نتواند شد اگر علمای شیعه را منع
فرید و لاد در سر با اینک گو و اینک میدان کتب فریقین در مجالس مناظره باید کشاد تا معلوم شود که این
و هواخواهانش از قاتلین کشندگان شهید کربلا و اولاد امجادش از سکنه کوفه از روات معتمده
ایشان نتوانند بود یا اهل حق و تعداد اینها در طایفه شیعه باید یا در زمرهٔ اهل سنت شاید بعضی ازانها

مطعونین و معتمدین امامیه که طائفه واقفیه را کلاب ممطوره لقب داده اند همه بار روایت شان در
کتب دین و ایمان خویش می آرند و فتوی بر آن می دهند و حال آنکه باعتراف صاحب حدائق و مجتهد کربلائی
در حاشیه کتاب اصول خود متواتر منقول است که ائمه این قوم ممطوره را از نواصب و خوارج بدتر دانسته اند و در
کفار و مشرکین داخل کرده و از مجالست و مخالطت آنها که موسی کاظم علیه السلام را خاتم الائمه اعتقاد می کنند
و از امامت سائر ائمه انکار دارند بلکه در بدگوئی آنها دقیقه فرو نگذارند زجر شدید نموده شیعیان را امر کرده اند
که در هر نماز دعاء بد بر آنها کرده باشند همچنین قطع نظر از [illegible] جماعتی از شیعه که
به تبریه موسوم اند و از امامت محمد جواد انکار دارند و در حق آنجناب کلمه بعد از بدگوئیها می کنند هیچ
مسلمانی بر تفصیل آن جرأت نتواند کرد و مجلسی اینکه آنجناب معاذ الله فرزند امام رضا علیهما السلام نبود
با این همه از رواة موثقین این فرقه اند غیاث بن ابراهیم که توثیق او در خلاصه و التحقیق و دیگر کتب مشروح
است و او بسیاری از احادیث ائمه علیهم السلام روایت نموده از آنجمله در کتاب عوالی آنکه قال
الصادق علیه السلام لا بأس ان یغسل الدم بالبزاق از جمله این جنس است و از جان
این کتاب است از این قسم قبائح که در باره این گروه دین فروش و ریافتی بنیان بوضوح پیوسته که با بنای
سبائی تشیع سید مرتضی بر احادیث او فتوی داده اند پس دعوی محبت و صداقت الخ چگونه مسموع
شود و چه حاضر بد دلائی اهل بیت سید انبیا صلی الله علیه و آله وسلم معاشرین با عذر کالشیئی
بحاصل ضرر احمد کشمیری که پیش برده اند و نه و باطل را بلباس حق وانموده سوادی نگاه از بهر دراشته که بعض
خرافات شان که موجب تشویش اذهان بود بمحض قوت توفیق الهی بی آنکه احدی را از علما و طلبه و جمع غفیر
و اهل ... سواد معارضه با مثل دیگر تحقیقات و تسوید و تبییض عبارات محتاج باشد فراهم آورده ام هر که
خواهد در ... ... در ... اگر بعد بفهمد دل نهند و ثبات و قرار
ندهند و ... خویش را از اصول ... مجلس مناظره نیارند و بمجلس رضا دلیل نقلیه بر عادت صنادید
خویش انکار دارند کما فی الکافی والبحار فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم

وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی

الکاذبین اکنون وقت آن رسید که امامیه جامه بر تن درند و مانند نصاری لباس سیاه که بروایت

جامع من لا یحضره الفقیه لباس اهل دوزخ است بپوشند و طبل ماتم و بوق نوبت بنوازند و سرهای خویش را

بسنگ خارا ریش سازند ولیکن در ذهن کمترین عباد چنان مرتکز است که حضرت مولف عبقات بسبب خویش

هرگز ندیده و برو عار و مدعین مزید و لا ایمه ضرب خورده چون وزر صره اذکیا و اهل فراست سعید و حمی شود

امید قوی نیست که اکنون بعد از عبقریت و فر و خوض در هر بحث و امعان و تدقیق در قیود که در نقاب الفاظ

و قیود ها مستور است و در هر معنی حقیقت نامر بور از عار تشنیع محدث دست بردارد و بسلوک راه مستو که از غوایل

اشواک افراط و تفریط پاک است آرد که نور شاه خاور بطلوع مشرقی انباز و در توبه بعنایت ایزدی باز است

واگر با اینهمه مواعظ و تذکرات و اظهار حقایق و کشف تلبیسات بر خطیات خویش اصرار ورزد و از حصول هدایه خود

در گذرد کو سر و خشت نظم ما نصیحت بجای خود کردیم ٭ روزگاری درین بسر بردیم ٭ گر نیاید بگوش رغبت کس

بر رسولان بلاغ باشد و بس ٭ یا قوم ان کان کبر علیکم مقامی وتذکیری بایات الله

فعلی الله توکلت فاجمعوا امرکم وشرکاءکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمة ثم اقضوا الی

ولا تنظرون هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لکم فتعتذرون هذا یوم الفصل

جمعناکم والاولین فان کان لکم کید فکیدون ٭ رب انی دعوت قومی لیلا

ونهارا فلم یزدهم دعائی الا فرارا وانی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم

فی اذانهم واستغشوا ثیابهم واصروا واستکبروا استکبارا ثم انی دعوتهم

جهارا ثم انی اعلنت لهم واسررت لهم اسرارا فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا

یرسل السماء قبل الرجعة علیکم مدرارا ویمددکم باموال وبنین ویجعل لکم جنات

ویجعل لکم انهارا رب انهم عصونی واتبعوا من لم یزده ماله وولده الا خسارا

ومکروا مکرا کبارا انک ان تذرهم یضلوا عبادک ولا یلدوا

الا فاجراً کفاراً رب اغفر لی ولوالدی ولمن دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین و
المؤمنات ولا تزد الظالمین الا تبارا ۝ ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان
ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا مع الابرار
ربنا وآتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیامة انک لا تخلف المیعاد
ربنا افرغ علینا صبرا وتوفنا مسلمین وآخر دعوانا ان الحمد للہ رب العالمین
والصلوۃ والسلام الاتمان الاکملان علی حبیبہ وصفیہ محمد خیر الانبیاء
والمرسلین وعلی آلہ واصحابہ الذین جاہدوا الکافرین والفاجرین ابد الآبدین

دهر الله الداهرین ۝

خاتمة الطبع

الحمد للہ الواہب المنعام والصلوۃ والسلام علی سید الانبیاء العظام واصحابہ الذین ہم ہداۃ
الاسلام اما بعد کتاب مستطاب مسمی بمنتہی الکلام والملقب بہ تنبیہات اہل الخصوص
لاعتراضہم علی حدیث الخوص تصنیف اعجوبہ روزگار و نادرہ اعصار حبر مقام المؤید
من الملک العلام جامع معقول و منقول واقف فروع و اصول حافظ کتاب الرحمن خادم کلام سید
الانس والجان مولانا حیدر علی فیض آبادی متع اللہ الملک المالک لکل من الحاضر والباد
وادام اللہ تعالی برکاتہ تا آہنگ انفاس نجحن بس صوت حادی کہ ہمی قمر فقمہ مشکل
زمام شتر و زخم صمصام و در تبیین فرمایم عقاید این فرقہ شنیعہ و بیان تعارض ادلہ این فرقہ
ظالمہ بایضاح تمام کاشف اللثام لسان خصم در جواب مناقضات و معارضات مثل صورت تصویر
لال و بلا کلام و بر افواہ مدعین طوال الکلام در مقابلہ اش مہر خاموشی و ختام است در سنہ یکہزار و دو صد
و پنجاہ ہجریہ بدار السلطنت لکھنو بمطبع نواب خان اعلی الشان سامی المکان فقیر محمد خان مرحوم غفر
اللہ لہ باہتمام حاجی مولوی محمد حسین سلمہ اللہ تعالی حلیہ طبع پوشیدہ و باختتام رسیدہ بود

لیکن اجزا غیر مرتبه کتاب مذکور خواص فریق ثانی بسبب خوف مذهب خویش که خبث مذهب
هر قلیل الفهم بود و اندیش از مطالعه کتاب مذکور هویدا خواهد شد شیوه نامی بکار برده
از زمین خود تلف کنانیدند الا العنایت ایزدی نسخهای معدوده از دست برد ظالمان
سالم مانده بودند در همان زمان دست بدست تقسیم شدند از همان اوقات طلب شائقین و حصول
کتاب مذکور یوماً فیوماً در تزاید بود لیکن صورت انطباع آن جلوه گر نشده بود درین اثنا
بکرم قادر مطلق تاجر متاع خوش نیتی سوداگر کالای بلند همتی عمده اکابر عظام و زبده اماجد کرام
ستوده شیم مرضی الصفات جامع فضائل و کمالات مرجع آمال و امانی فارس مضمار سخندانی
تهمتن میدان شجاعت و دلیری سحبان مضمار فصاحت و سخن گستری صاحب القلم حاکم
نثر و نظم موصوف بخلق الله الغنی شیخ محمد اسیر علی خلف الرشید شیخ محمد بشیر علی
صاحب سهارنپوری بحال تحصیلدار محالات کیتهل ضلع کرنال دام اقباله و افضاله و صانه الله عن
کل ما لا یلائمه همت بمیان جان بسته در صدد طبع آن گردید بعون ایزدی بتاریخ بست و یکم
شهر ربیع الاول سنه ۱۲۸۲ یکهزار و صد و هشتاد و دو هجری بمطبع حاذق زمان
سمو المکان حکیم غلام رضا خان صاحب باهتمام اتم و انتظام اتم گزین اوراق میر فخر الدین
تصحیح کماینبغی حسب اقتضای زمان بر چهره این صورت اتمام و زینت اختتام پذیرفت

قطعه تاریخ ریخته کلک حافظ بخش المتخلص اکرم

شد منتهای کلام من بکمال خامه دلربا
پی سال وضع تمام او همی اکرم زهی این ندا

چو فراغ گشت نه طبع او بشتاب گفت بشنو
بهر بوالهوس چو شنید رد فیض الله برملا
۱۲۸۲

مطلع از مسدس تصنیف محمد ناصر علی صاحب شہید

اللّٰہم صلّ علیٰ محمد و آلہ و اصحابہ

ہوئی محفوظ جب انسے عمارت دین پیغمبر

بنا ثابت قالب [illegible]

تو چاروں رکن دیں کے [illegible]

یہ چاروں یار دیں کے ستون ہو کر [illegible]

الموٴمنین بحرمۃ النبی

اللّٰہم اغفر لکاتبہ ولجمیع

قبول افتد زہے عز و شرف

کہ منشی ہیں جنہیں چار یار دیں ابوبکر و عمر عثمان حیدر